

استهزاء به دین احکام و آثار آن

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد

پژوهشگر:

احمد بن محمد قرشی

با اشراف:

دکتر عبدالله بن عمر الدمیجی

ترجمه:

امین پورصادقی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱	چکیده رساله:
۵	مقدمه:
۹	اهمیت موضوع و اسباب گزینش آن:
۱۱	روش نگارنده در جمع‌آوری رساله:
۱۲	رویه و ساختار بحث:
۱۳	الف) مقدمه:
۱۳	ب) پیشگفتار:
۱۳	ج) باب اول: تعریف استهزاء و اسباب آن:
۱۴	باب دوم: صورت‌های استهزاء:
۱۵	باب سوم: حکم استهزاء و اقسام استهزاء کنندگان:
۱۷	باب چهارم: آثار استهزاء و استهزاء کنندگان:
۱۸	د) خاتمه: شامل خلاصه‌ای از نتایج بحث و مهمترین توصیه‌ها و پیشنهادات:
۱۹	پیشینه‌ی تحقیق:
۲۳	پیشگفتار:
۲۵	مبحث اول: تعظیم
۲۵	مطلب اول: تعظیم الله متعال
۳۴	مطلب دوم: تعظیم و بزرگداشت رسول اللہ ﷺ
۳۹	مطلب سوم: تعظیم دین اسلام
۴۷	مبحث دوم: محبت
۴۷	مطلب اول: محبت الله متعال
۵۸	مطلب دوم: محبت رسول اللہ ﷺ

۶۸	مطلب سوم: محبت دین اسلام
۷۷	مبحث سوم: نکاتی مهم
۷۷	نکته‌ی اول:
۷۸	نکته‌ی دوم:
۷۸	نکته‌ی سوم:
۷۹	نکته‌ی چهارم:
۸۳	باب اول: تعریف استهزاء و اسباب آن
۸۵	فصل اول: تعریف استهزاء
۸۵	مبحث اول: تعریف استهزاء در لغت
۸۸	مبحث دوم: ورود لفظ استهزاء در قرآن و سنت
۹۱	مبحث سوم: تعریف اصطلاحی استهزاء
۹۹	فصل دوم: اسباب استهزاء
۹۹	مبحث اول: اسباب درونی:
۹۹	مطلب اول: حقد و کینه‌ی مستکبران در برابر دین و اهل آن
۱۰۳	مطلب دوم: حسد
۱۱۰	مطلب سوم: کبر و غرور
۱۱۹	مطلب چهارم: نفاق
۱۲۶	مطلب پنجم: جهل
۱۲۹	مطلب ششم: ضعف ایمان و عقل
۱۳۳	مطلب هفتم: حب مال
۱۳۷	مبحث دوم: اسباب بیرونی
۱۳۸	مطلب اول: تقلید کورکورانه از امت‌های پیشین
۱۴۵	مطلب دوم: انحراف عقیدتی در حیات امت
۱۶۰	مطلب سوم: ضعف تسلط و غلبه‌ی علما و محتسین و متعهدین
۱۷۱	مطلب چهارم: تعطیل شدن حد ارتداد بر استهزاءکنندگان و زنادقه و ملحدان
۱۸۱	باب دوم: صورت‌های استهزاء

فصل اول: صورت‌هایی از استهزاء در امت‌های پیشین.....	۱۸۳
مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال.....	۱۸۳
مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین.....	۱۹۹
مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به پیامبران و پیروان آنها.....	۲۰۸
فصل دوم: صورت‌های مختلف استهزاء در اولین قرنهای ظهور اسلام.....	۲۴۷
مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال.....	۲۴۷
مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به خداوند متعال.....	۲۴۷
مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت و هوی نسبت به الله عزوجل.....	۲۵۳
مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین، اصول و فروع آن.....	۲۶۲
پیشگفتار: کامل بودن دین و تکمیل شدن نعمت.....	۲۶۲
مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به دین الله عزوجل.....	۲۶۶
مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری به دین الله متعال.....	۲۶۹
مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت به دین الله متعال.....	۲۷۵
مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ.....	۲۸۲
پیشگفتار: استهزاء به پیامبران، سنتی همیشگی و دیرین.....	۲۸۲
مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به رسول الله ﷺ.....	۲۸۷
مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری به رسول الله ﷺ.....	۲۹۲
اما استهزاء و تمسخر یهود و نصاری:.....	۲۹۲
مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء منافقان به رسول الله ﷺ.....	۳۰۰
مطلب چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ در طول تاریخ این امت.....	۳۰۵
مبحث چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به صحابه رضی الله عنهم و سایر مومنان.....	۳۱۲
مقدمه: نهی از سب و دشنام دادن به اصحاب رضی الله عنهم.....	۳۱۲
مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به صحابه رضی الله عنهم.....	۳۲۰
مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود به صحابه رضی الله عنهم.....	۳۲۵
مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء منافقان به صحابه و سایر مومنان.....	۳۲۶
مطلب چهارم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت به صحابه و سایر مومنان.....	۳۳۳
فصل سوم: صورت‌هایی از استهزاء در عصر حاضر.....	۳۴۶
مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال.....	۳۴۷

- مبحث دوم: صورتهایی از استهزاء و تمسخر دین، اصول و فروع آن، در عصر حاضر..... ۳۶۲
- مبحث سوم: صورتهایی از استهزاء به رسول اللہ ﷺ در عصر حاضر..... ۳۷۸
- مبحث چهارم: صورتهایی از استهزاء به صحابه و مومنان در عصر حاضر..... ۳۸۹

باب سوم: حکم استهزاء و اقسام استهزاء کنندگان..... ۴۰۵

فصل اول: حکم استهزاء..... ۴۰۷

- مبحث اول: حکم استهزاء به الله عز وجل و پیامبران و دین اسلام..... ۴۰۷
- پیشگفتار: مقدمات کلی:..... ۴۰۷
- مقدمه اول:..... ۴۰۷
- مقدمه دوم:..... ۴۰۹
- مقدمه سوم:..... ۴۰۹
- مقدمه چهارم:..... ۴۱۰
- مقدمه پنجم:..... ۴۱۱
- مطلب اول: ادله‌ی کتاب و سنت مبنی بر کفر دشنام دهنده و ارتداد وی..... ۴۱۳
- دلایل قرآنی:..... ۴۱۳
- مطلب دوم: دلایلی از سنت نبوی مبنی بر کفر استهزاءکننده و ارتداد وی..... ۴۲۲
- مطلب سوم: نقل اجماع سلف صالح مبنی بر کفر و ارتداد استهزاءکننده‌ی دین..... ۴۳۴
- مطلب چهارم: نصوص و تصریحات فقها و ائمه‌ی مذاهب اربعه..... ۴۳۹
- ۱- نصوص و تصریحات علمای احناف:..... ۴۳۹
- ۲- نصوص و تصریحات علما و فقهای مالکیه:..... ۴۴۱
- ۳- نصوص و تصریحات علما و فقهای شافعیه:..... ۴۴۵
- ۴- نصوص و تصریحات علمای حنابله:..... ۴۵۰
- مطلب پنجم: الفاظی که استهزاء به دین را به دنبال دارد؛..... ۴۵۷
- الفاظ کفر آمیز مربوط به اذان و استهزاء و تحقیر آن:..... ۴۷۲
- الفاظ استهزاء آمیز در باب زکات:..... ۴۷۳
- الفاظ تمسخر آمیز در باب فریضه امر به معروف و نهی از منکر:..... ۴۷۳
- الفاظی که در آنها استهزاء به روز قیامت می‌باشد:..... ۴۷۵
- مطلب ششم: شبهات و ردود..... ۴۷۷
- شبهه‌ی اول:..... ۴۷۷

۴۸۰ شبهه‌ی دوم:
۴۸۲ شبهه‌ی سوم:
۴۸۵ شبهه‌ی چهارم:
۴۹۴ مبحث دوم: حکم استهزاء به صحابه و سایر مومنان
۴۹۴ مطلب اول: حکم استهزاء به صحابه رضی الله عنهم اجمعین
۵۰۱ مطلب دوم: حکم استهزاء به امهات المومنین رضی الله عنهن
۵۰۴ اما حکم کسی که دیگر ازواج مطهرات را آماج تمسخر و استهزاء قرار دهد:
۵۰۸ مطلب سوم: حکم استهزاء و تمسخر علما و سایر مومنان
۵۱۷ فصل دوم: اقسام استهزاء کنندگان
۵۱۷ مبحث اول: استهزاء کننده‌ی کافر
 مطلب اول: استهزاء کننده‌ی حربی (کسی که مرتکب استهزاء و تمسخر می‌گردد ، کافر حربی باشد):
۵۱۷
۵۲۴ مطلب دوم: استهزاء کننده‌ی معاهد یا ذمی
۵۲۵ دلایل قرآنی:
۵۲۹ اما دلایل نبوی:
۵۳۱ مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله:
۵۳۲ مذهب امام مالک بن انس رحمه الله:
۵۳۳ مذهب امام شافعی رحمه الله تعالی:
۵۳۴ مذهب امام احمد بن حنبل رحمه الله:
۵۳۵ خلاصه‌ی سخن:
۵۳۶ مبحث دوم: استهزاء کننده‌ی زندیق (منافق) (اگر استهزاء کننده از منافقان باشد):
۵۳۶ اما دلایل قرآنی:
۵۴۰ اما دلایلی از سنت نبوی
۵۴۹ مبحث سوم: استهزاء کننده‌ی مسلمان
۵۴۹ مطلب اول: امکان وقوع استهزاء از سوی مسلمان
۵۵۳ مطلب دوم: حکم مسلمانی که استهزاء ورزد؛
۵۵۴ مطلب سوم: شروط تکفیر معین
۵۵۶ اما معنای اقامه‌ی حجت:
۵۵۷ ادله‌ی شرعی مبنی بر ضرورت اقامه حجت

- اما ضابطه‌ی اقامه‌ی حجت ۵۶۰
- مطلب چهارم: موانع تکفیر معین ۵۶۳
- ۱- جهل: ۵۶۳
- اما ادله‌ی مذهب سلف صالح در این مساله: ۵۶۴
- ۲- خطا: ۵۸۹
- ۳- اکراه: ۵۹۶
- اما مساله‌ی افعال در بحث اکراه: ۵۹۷
- خلاصه‌ی مطلب در این زمینه: ۵۹۹
- اما در اعتبار اکراه به عنوان مانعی از موانع تکفیر: ۶۰۰
- مبحث سوم: حکم همنشینی با استهزاءکنندگان و موضع یک مسلمان در برابر آنان ۶۰۲
- مطلب اول: حکم همنشینی با استهزاءکنندگان ۶۰۲
- مطلب دوم: موضعگیری مسلمان در برابر استهزاءکنندگان ۶۰۸
- باب چهارم: آثار استهزاءکنندگان ۶۱۷**
- فصل اول: اثر استهزاء بر استهزاءکنندگان ۶۱۹**
- مبحث اول: ارتداد ۶۱۹
- مطلب اول: هدر بودن خونس ۶۱۹
- مطلب دوم: نابود شدن عمل مرتد ۶۲۱
- مطلب سوم: زایل شدن مالکیت وی ۶۲۷
- مطلب چهارم: ذبیحه مرتد ۶۳۳
- مبحث دوم: استهزاءکننده در معرض خشم و غضب و عذاب الهی می‌باشد. ۶۳۴
- مطلب اول: عذاب وی در دنیا ۶۳۴
- مطلب دوم: کیفر و عذاب و عقوبت استهزاءکنندگان در آخرت ۶۵۵
- فصل دوم: اثر استهزاء بر جامعه‌ی اسلامی ۶۶۹**
- مقدمه: عناصر اساسی جامعه‌ی اسلامی ۶۶۹
- «توحید - شریعت - امر به معروف و نهی از منکر - عدالت» ۶۶۹
- اولین عنصر: توحید ۶۷۰
- عنصر دوم: شریعت ربانی ۶۷۳
- عنصر سوم: امر به معروف و نهی از منکر ۶۷۶

عنصر چهارم: عدل و عدالت.....	۶۷۹
مطلب اول: نابودی ارزشها و وارونه جلوه دادن حقایق شرعی و اخلاق والا	۶۸۳
مسالهی اول: در عقاید.....	۶۸۵
مسالهی دوم: در تشریح.....	۶۹۰
مسالهی سوم: در عبادات و سنن.....	۶۹۴
مسالهی چهارم: در جهاد.....	۶۹۸
مسالهی پنجم: در اخلاق.....	۷۰۵
مطلب دوم: هدم و ویرانی قداست و هیبت و عظمت دین در قلبها.....	۷۱۳
مطلب سوم: نابودی امت‌ها و دولت‌ها.....	۷۱۸
۱- نابودی امت‌ها:.....	۷۱۸
۲- نابودی دولت‌ها:.....	۷۲۵

فصل سوم: تاثیر استهزاء بر دعوت اسلامی..... ۷۳۱

مقدمه: اهمیت دعوت به سوی الله متعال و حکم آن.....	۷۳۱
مطلب اول: پوشانیدن حق به وسیله باطل در گذشته و حال.....	۷۳۷
روش‌های آمیختگی حق و باطل و پوشیدن حق.....	۷۴۰
۱- کتمان حق و پوشیدن آن و اظهار باطل و اعلان آن:.....	۷۴۰
۲- جلوه دادن باطل در قالب حق، با وجود کتمان حق و پنهان داشتن آن:.....	۷۴۶
مطلب دوم: متنفر ساختن مردم از دین حق و بازداشتن مردم از گرویدن و گردن نهادن بدان.....	۷۵۱
مطلب سوم: مانعی در مسیر دعوت اسلامی.....	۷۷۱
۱- مشرکان:.....	۷۷۲
۲- صنف دوم: اهل کتاب (یهود و نصاری).....	۷۷۷
۳- صنف سوم: منافقان.....	۷۸۰
الف) بازگشت صادقانه به سوی کتاب الله و سنت نبوی:.....	۷۸۷
ب) تأمل عمیق.....	۷۸۷
ج) آراسته شدن به صبر؛.....	۷۸۸

خاتمه:..... ۷۹۱

الف) مهمترین نتایج:.....	۷۹۱
ب) توصیه‌ها و پیشنهادات:.....	۷۹۷

منابع.....	۸۰۱
-أ-	۸۰۱
-ب-	۸۰۴
-ت-	۸۰۵
-ث-	۸۰۷
-ج-	۸۰۷
-ح-	۸۰۸
-خ-	۸۰۹
-د-	۸۰۹
-ذ-	۸۱۰
-ر-	۸۱۰
-ز-	۸۱۱
-س-	۸۱۲
-ش-	۸۱۳
-ص-	۸۱۴
-ض-	۸۱۵
-ط-	۸۱۵
-ع-	۸۱۵
-غ-	۸۱۶
-ف-	۸۱۶
-ق-	۸۱۸
-ک-	۸۱۹
-ل-	۸۲۰
-م-	۸۲۰
-ن-	۸۲۵
-ه-	۸۲۶
-و-	۸۲۶

۸۲۶	-۵-
-----------	-----

چکیده رساله:

الحمد لله وكفى وصلاة وسلاما على عبده ورسوله محمد المصطفى وعلى الآل والأصحاب ما لاح برق وارعد سحب.

اما بعد:

این رساله شامل یک مقدمه، پیشگفتار، چهار باب، خاتمه و فهرست می‌باشد.

اما مقدمه: در مقدمه اهمیت موضوع و روش و منهج خویش در این رساله را بیان نموده‌ام.

اما پیشگفتار: پیشگفتار پیرامون دو امر مهم و اساسی می‌باشد که عبارتند از: تعظیم و محبت؛ در پیشگفتار به بیان این مساله پرداختم که نبود و عدم این دو اصل، عامل اصلی افتادن در دایره استهزاء به دین می‌باشد.

اما ابواب رساله:

باب اول: عنوان این باب «تعریف استهزاء و اسباب آن» می‌باشد؛ در این باب معانی لغوی و اصطلاحی استهزاء را بیان نموده و سپس ضابطه و قاعده‌ی مربوط به آنرا تخریح کرده و به این نتیجه دست یافتم که این ضابطه، هدف را برآورده و مقصود را بیان می‌دارد. پس از آن به اسباب ظاهری استهزاء در گذشته و حال پرداختم و به این نتیجه رسیدم که برخی از اسباب آن درونی می‌باشد؛ همچون: حسد، کبر، نفاق، جهل و ضعف ایمان و... و برخی دیگر از اسباب آن بیرونی می‌باشند؛ همچون: تقلید کورکورانه از امت‌های پیشین، ضعف نفوذ علما و تعطیل گشتن حد ارتداد بر استهزاء کنندگان و دیگر اسبابی که در این باب ذکر خواهند شد.

باب دوم: عنوان این باب «صورت‌های مختلف استهزاء» بوده و شامل سه فصل می‌باشد: فصل اول را با سخن از استهزاء به الله عز و جل و دین و پیامبرانش در امت‌های پیشین، از عهد نوح علیه السلام تا دوران عیسی علیه السلام آغاز نمودم و به کنکاش و بررسی استهزاء در این بازه زمانی پرداختم. پس از آن در فصل دوم با تکیه بر قرآن و سنت و کتب سیرت و تاریخ، به موضوع استهزاء در صدر اسلام پرداخته و موضع‌گیری اهل کتاب و مشرکان و منافقان را در خلال صورت‌های متفاوت استهزاء که از آنها صادر می‌گشت، بیان نمودم و نیز بدین مسأله پرداختم که استهزاء نمودن صحابه به خاطر دین‌شان، همان حکم کسی را داراست که الله عز و جل و دین و فرستاده‌اش را به تمسخر و استهزاء می‌گیرد. و فصل سوم از این باب را به صورت‌های متفاوت استهزاء به الله عز و جل و دین و فرستاده‌اش

در این عصر و دوران اختصاص دادم و در این زمینه بر افکار و اندیشه‌های معاصرینی همچون حدائون و لائیکان و صوفیان و... تمرکز نمودم.

باب سوم: این باب شامل دو فصل است: در فصل اول با تکیه بر نصوص صریح قرآنی و احادیث صحیح نبوی و نقل اجماع سلف صالح امت، حکم این ناقض شهادتین، مبنی بر کفر استهزاء کننده و ارتداد وی را بیان نمودم؛ و نیز در این فصل به حکم استهزاء به صحابه و علماء و سایر مؤمنان پرداختم. سپس در فصل دوم از این باب، به بررسی اصناف مختلف استهزاء کنندگان: کفار حریبی و اهل ذمه و زنادقه و منافقان پرداختم و نیز به استهزائی که از مسلمان سرزده و این که چه زمان به کفر وی حکم می‌گردد و در چه صورتی با وجود ارتکاب استهزاء معذور می‌باشد، پرداخته‌ام.

همچنین در این فصل حکم همشینی و مجالست با استهزاء کنندگان و نوع موضع‌گیری در برابر آنها را مورد بررسی و کنکاش قرار دادم.

باب چهارم: این باب تحت عنوان «آثار استهزاء و استهزاء کنندگان» می‌باشد. در این باب به اثر استهزاء بر استهزاء کنندگان از حیث کیفرها و عقوبت‌های دنیوی و اخروی پرداخته و پس از آن به تأثیر استهزاء و استهزاء کنندگان در هدم دین و ایجاد شک و تردید در حقائق شرعی و اخلاق والا و عقاید و شرائع و عبادات و جهاد و نیز به اثر استهزاء و استهزاء کنندگان در نابودی قداست دین و هیبت و عظمت و بزرگی آن در نفوس پرداختم.

پس از طرح و واکاوی این مسأله، به اثر استهزاء بر دعوت اسلامی روی آوردم که به عنوان مثال می‌توان به آثار ذیل اشاره نمود:

آمیختن حق و باطل؛ منفور ساختن مردم و بازداشتن آنها از دین؛ مانع تراشی و ایجاد سد در مسیر دعوت اسلامی بدون ریشه کن نمودن و نابودی آن به طور کامل و این امری است که دشمنان اسلام توانایی آن را ندارند.

سپس به خاتمه‌ی رساله پرداخته و در آن به مهمترین نتایجی که از خلال بررسی این موضوع دست یافتم، اشاره نمودم که به عنوان مثال می‌توان به برخی از آنها در ذیل اشاره نمود:

۱- استهزاء به الله متعال و دین و پیامبران، با تحقق شروط و انتفاء موانع، کفر صریح و ارتداد آشکار بوده و این مذهب سلف صالح امت می‌باشد.

۲- در این مسأله، اقوال و نظریات اهل کلام مذموم، مبنی بر این که مکفرات و از جمله استهزاء به دین مادامی که مقرون به جحود و انکار نباشند، موجب کفر صاحبش نمی‌گردند، اعتباری ندارد. و همچنین در این زمینه اقوال و دیدگاه‌های شاذ و نادر برخی از فقها که در واقع مخالف

دلیل و اجماع سلف صالح می‌باشند، اعتباری ندارند.

۳- استهزاء از بزرگ‌ترین موانعی است که دعوت اسلامی با آن مواجه است، از این‌رو شایسته و بلکه لازم است تا اهل اسلام در زمینه‌ی نصوص قرآنی که در باب استهزاء و استهزاء‌کنندگان وارد شده، تأمل و تدبر نمایند، تا در مواجهه چهره‌ی ترسناک و هولناک استهزاء با حیات فردی و اجتماعی مسلمان، در مسیر و منهج و روش و هدایت قرآن حرکت کنند.

والله تعالی أعلم وأحكم وصلى الله وسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.

پژوهشگر: أحمد محمد القرشي

استاد راهنما: د. عبدالله بن عمر الدمیجی

رئیس دانشکده: د. محمد طاهر نوروکی

۱۴۲۰/۸/۹

مقدمه:

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسَنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا ضَلَالَ لَهُ وَمَنْ يَضِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (١٠٢)

[آل عمران: ١٠٢].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که باید از خدا بترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوا را به دامن گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آن که مسلمان باشید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ، وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (النساء: ١)

«ای مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدائی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صله رحم را نادیده گیرید)، زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیده او پنهان نمی‌ماند)».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ٧٠-٧١].

«ای مؤمنان! از خدا بترسید (و خوشتن را با انجام خوبی‌ها و دوری از بدی‌ها از عذاب او در امان دارید) و سخن حق و درست بگوئید. در نتیجه خدا (توفیق خیرتان می‌دهد و) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهان‌تان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

اما بعد:

همانا راست‌ترین و درست‌ترین سخنان، کتاب الله و بهترین و نیکوترین روش‌ها، روش و هدایت رسول الله ﷺ و بدترین امور، امور نوپیدا (ی در دین) می‌باشد و هر امر نوپیدایی (در دین) بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است^۱.

پروردگارا حمد و سپاس برای توست که به سوی ما گرامی‌ترین مخلوقات را فرستادی، برترین آنها؛ آنکه در راه تو مورد اذیت و آزار قرار گرفت و صبر پیشه کرد؛ بزرگوارترین کسی که او را آزمایش و ابتلا نمودی و راضی بوده و شکرگذاری نمود. او را به سوی بهترین امت که برای مردم بیرون آورده شدند، فرستادی و بوسیله‌ی او هر سرگردان و حیران و سرگشته‌ای را هدایت نمودی و هر جائر و ظالمی را نابود گرداندی و ظلم بدعت و کفر را به ویژه در بلدالحرام محو و ریشه کن گرداندی و با براهین دینش با طاغوتیان بزرگ برخورد نمودی و او را امر نمودی که پس از او دینش را پیشوایانی به ارث برند تا به وسیله‌ی آن پاسخ کسانی را بیان نمایند که با ایشان مخالفت ورزیده و عناد می‌کنند و یاوه‌گویی‌های آنان را پاسخ گویند... سلام و درود همیشگی بر وارثان او که برای نصرت دینش قیام کرده و جان‌شان را در راه الله متعال، به امید آنکه خداوند سبحان ایشان را از وارثان و عارفان رسول الله ﷺ به شمار آورد، می‌بخشد^۲.

اما بعد:

براستی این تنها توفیق الله متعال بود که راه تحقیق و بررسی را میسر نمود - راهی که گمان می‌کنم در آن در پی کسب و فراگیری علم بودم - پس در این راستا به قسم عقیده دانشگاه ام القری - بخش تحصیلات عالی - پیوستم و پس از تأمل بسیار و مشورت با اهل علم و فضل، موضوع استهزاء^۳ را به

^۱ - این «خطبة الحاجة» است که رسول الله ﷺ خطبه‌های خود را با آن آغاز می‌نمودند. به روایت أبوداود، کتاب النکاح، باب فی خطبة النکاح، شماره: (۸۱۱۸)، (۵۹۱/۲)؛ الترمذی، کتاب النکاح، باب فی خطبة النکاح، شماره: (۱۱۰۵)، (۴۱۳/۳) و گفته است: این حدیث حسن است؛ امام أحمد در المسند (۵۱۰/۱-۵۶۰) هیشمی در المجمع (۲۸۸/۴) گفته است: «رجال آن ثقة هستند». و شیخ ألبانی آن را تصحیح نموده است، نگا: صحیح سنن أبی داود (۳۹۸/۲)، شماره: (۱۸۶۰). و خطبة الحاجة ایشان، صفحه: (۱۰-۱۴).

^۲ - برگرفته از مقدمه «الاعلام بقواطع الإسلام» (۳۳۹/۲) که در آخر کتاب «الزواجر عن إقتراف الكبائر» چاپ شده است. هر دو کتاب نوشته ابن حجر الهیتمی می‌باشند.

^۳ - این موضوع پیشتر از سوی برادر گرامی، محمدالحلوانی حفظه الله، به قسم عقیده در مقطع دکترا تقدیم گردید که به خاطر حجم اندک مطالب، مورد موافقت قرار نگرفته و پذیرفته نشد. لذا از برادر بزرگوارم محمد اجازه خواستم تا پس از بازنگری و اضافات بدان، بار دیگر آن را به قسم عقیده تحویل دهم، تا این که - ان شاء الله - تصویب گردد. و ایشان به

سبب اهمیت بسیاری که برخوردار است، انتخاب نمودم زیرا این مسأله رابطه‌ای تنگاتنگ و نزدیک با مسائل کفر و ایمان دارد و در واقع یکی از بزرگ‌ترین نواقض شهادتین^۱ می‌باشد. و گمان بنده آن است که - والله أعلم - این موضوع در رساله‌ای مستقل و به گونه‌ای که تمامی جوانب آن بررسی شده و تمامی عیب و نقص‌ها و اشکالات فرورفتگان در این ناقض از نواقض اسلام و ایمان بیان گردیده باشد، مورد بحث و بررسی و واکاوی قرار نگرفته است؛ عافانا الله تعالی منه.

من اجازه داده و از ایشان کمال تشکر و قدردانی را دارم. امیدوارم که الله عزوجل به ایشان پاداش نیکو ارزانی دارد.

^۱ - نواقض اسلام بسیارند؛ برخی از اهل علم تعداد آنها را به ۴۰۰ ناقض رسانده‌اند؛ به عنوان مثال بنگر: کشف القناع عن متن الإقتناع، تحت باب «حکم المرتد» و الدرر السنية (۸۶/۸) جمع العلامه: عبدالرحمن بن قاسم؛ و شیخ عبد الله بن حمید می‌گوید: در کتب علما پیرامون این مسأله بحث و بررسی‌های طولانی گردیده است که به اعتبار فروع و مفردات آن به بیش از ۴۰۰ مورد می‌رسد. والله اعلم. فتاوی الشیخ عبد الله بن حمید، ص ۱۵.

اهمیت موضوع و اسباب گزینش آن:

اهمیت موضوع مورد بحث در اسباب ذیل نهفته است:

۱- اصل و اساس دین اسلام مبنی بر تعظیم الله متعال و تعظیم دین و تعظیم رسول الله ﷺ می باشد و استهزاء به چیزی از این امور یا آنچه مربوط به آنهاست، با این اصل بزرگ منافات داشته و شدیداً در تناقض بوده و بلکه استهزاء یکی از آنها، یکی از نواقض اسلام و از بزرگ ترین نابود کننده های اسلام می باشد.

ابن تیمیه رحمته می گوید: «هر آنکه در قلب به رسول الله ﷺ استهزاء ورزیده و (حرمت ایشان را) سبک شمارد، از اینکه ملتزم به امر رسول الله ﷺ باشد امتناع می ورزد، زیرا انقیاد و التزام، تجلیل و اکرام و احترام بوده و استخفاف و حقیر و خوار و زبون و سبک شمردن، اهانت می باشد؛ و این دو امر متضاد می باشند؛ بنابراین هرگاه یکی از آن دو در قلب حاصل شود، دیگری منتفی است. پس دانسته شد، استخفاف و حقیر و خوار و سبک شمردن رسول الله ﷺ منافی ایمان بوده و در واقع منافات ضد با ضد است»^۱.

بنابراین استهزاء به هریک از شعائر اسلام یا حکمی از احکام آن یا سنتی از سنت های آن، وصف ایمان را از صاحبش سلب نموده و وی را در شمار دشمنان اسلام قرار می دهد، زیرا استهزاء بزرگ ترین گناه و جرم بوده و گناهی عادی و معمولی نمی باشد، چرا که برای هر انسانی این امکان وجود دارد که نفوسش بر وی غلبه یافته و بدین ترتیب مرتکب معصیت و گناهی گردد، اما این موضوع یک چیز و استهزاء به دین الله متعال و شعائر آن چیزی دیگر است.

۲- قرآن و سنت نبوی پر است از تشویق به تعظیم الله متعال و رسول الله ﷺ و شعائر دین؛ و این بر اهمیت این امر و اینکه انحراف در آن منجر به خروج صاحبش از دین می گردد، دلالت می کند.

۳- استهزاء به دین، در این عصر و دوران نیز به طور شگفت آور و تکان دهنده ای در میان قشری که خود را روشنفکر خوانده و داعیان افکار لائیک و ادیان نو به ظهور رسیده و مذاهب ویرانگری که مخالف با روش و هدایت اسلام و تعالیم و آموزه های آن است و نیز در میان برخی از عوام

^۱ - الصارم المسلول، ص ۵۲۱.

الناس و توده‌ی مردم که درحقیقت نسبت به خطر آنچه بر زبان می‌آورند، ناآگاه و جاهلند و گاهی از روی شوخی و به قصد خنداندن دیگران چنین کلمات خطرناکی را بر زبان می‌آورند، ترویج یافته است.

۴- سهیم بودن در بیان و کشف الفاظ و عبارات استهزاء آمیز و صورت‌های مختلف آن و تذکر و آگاهی دادن در زمینه خطر آن و نیز بیان همیشگی بودن انتشار آن و کثرت ابتلا و آزمایش به موجب آن و مصیبتی که در این امر نهفته است و آن اینکه گاهی این امر و لو بدون قصد از مسلمانان سر می‌زند.

۵- بیان موقف و موضعگیری یک مسلمان به ویژه در این عصر در برابر انتشار این امر در مجالس و محافل و روزنامه‌ها و مجلات و برخی از کتب حامل افکار ویرانگر، آن‌هم از خلال رهنمود الله عزوجل که می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ ۙ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾﴾ [النساء: ۱۴۰].^۱

و تفصیل این مطلب ان شاءالله در باب سوم خواهد آمد.

و بدین ترتیب، عنوان این رساله را «استهزاء به دین، احکام و آثار آن» نامیدم.

^۱ و به درستی که خداوند در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده است که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده شده و آیات وی به تمسخر گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن‌های دیگر بپردازند؛ چرا که در این حالت شما هم مثل آنها خواهید بود. همانا خداوند منافقان و کافران را جملگی در جهنم گرد می‌آورد

روش نگارنده در جمع‌آوری رساله:

پس از انتخاب موضوع و موافقت قسم عقیده، تتبع و بررسی در این زمینه را در لابلای کتب و مقالات و آنچه در این زمینه نگارش یافته بود با وجود پراکندگی بسیاری که داشت، آغاز نمودم. در ابتدا آیات قرآنی را از مصحف شریف گردآورده و سپس به تفسیر این آیات در کتب تفسیر پرداختم و از تفسیر امام طبری آغاز نموده و نیز از تفاسیر دیگر بهره جستیم. پس از آن به سنت نبوی روی آوردم و احادیث صحیحی را که در موضوع وارد شده‌اند، -که اندک هم بودند- همراه شرح و بیان معانی‌شان گردآوری نمودم. نیز به سراغ برخی از کتب عقیدتی که اسناد را ذکر نموده‌اند؛ همچون «اللآلکائی» و مانند آن و همچنین کتبی که اسناد را ذکر نکرده‌اند مانند کتب شیخ الإسلام ابن تیمیة و مانند آن، رفته و به واکاوی موضوع مورد نظر در آنها پرداختم. و در این مسیر از کتب سیرت و تاریخ نیز غافل نشده و در آنها به بحث و بررسی پرداختم. و بالأخره به آنچه در این زمینه در جستجویش بودم، در هریک از این کتب دست یافتیم.

همچنین در این راستا به نگاشته‌هایی که در زمینه‌ی دیانت‌های پیشین به رشته تحریر در آمدند، همچون کتب «الجواب الصحیح»، «هدایة الحیاری»، «الفصل» و نیز به کتبی که در زمینه‌ی فِرَق اسلامی مبتدع و گمراه نوشته شده، رجوع نمودم. پس از آن به افکار معاصر و آنچه پیرامون آن نگاشته شده، چه در نقد و یا حمایت از آن، پرداخته و به بیان اباطیل آنها پرداختم. و در این مسیر با موارد بسیاری از استهزاء به دین، به ویژه از نوع تصاویر و عکس‌های مختلف برخورد نمودم.

همچنین در این زمینه به مطالعه و بررسی آنچه در روزنامه‌ها بر مبنای هجوم بر اسلام و تمسخر اهل آن نگاشته شده بود، پرداختم و نیز به مطالعه‌ی متون ادبی که در باب استهزاء به دین توسط افرادی همچون «سلمان رشدی» و «علاء حامد» نوشته شده‌اند، پرداختم؛ و بسیاری از افکار نو ظهور دیگر را مطالعه و بررسی نمودم.

پس از این‌که موارد متعددی از این قبیل، در باب استهزاء به دین و صورت‌های مختلف آن، گردآوری نمودم، به کتب فقه و آنچه فقهای -أئمة أربعة و پیروان‌شان- اهل سنت و جماعت در باب حکم مرتد ذکر نموده‌اند، رجوع نمودم و این به خاطر تخریح حکم استهزاء و استهزاء کنندگان بود.

آری، بر این مراجع و منابع علمی توقف نموده و به کنکاش و بررسی موضوع پرداخته و از مواردی که مربوط به استهزاء به الله متعال و پیامبرانش و دین اسلام بود، صورت برداری نموده و بسیار از آن

بهره جستیم تا اینکه ماده‌ی بحث را جمع‌آوری نمودم.

تردیدی نیست که بررسی و تحقیق در لابلا‌ی این کتب، با سبک نگارش و بحث‌ها و مطالب مختلف و گوناگون آن، وقت ارزشمند و تلاش بسیاری می‌طلبد، چنان‌که گاهی ده‌ها و بلکه صدها صفحه مطالعه می‌کردم اما به مطلبی که مربوط به موضوع مورد نظر باشد، دست نمی‌یافتم.

پس از این با رعایت و در نظر داشتن امور ذیل نگارش در این زمینه را آغاز نمودم:

۱- پس از ذکر آیات قرآن کریم از مصحف شریف، اسم سوره و آیه را با خطی متفاوت و کوچکتر پس از ذکر هر آیه در متن رساله و نه در پاورقی، در راستای عدم افزایش حجم حواشی و پاورقی‌ها، ذکر نمودم.

۲- احادیث نبوی را تخریح کرده و مصادر آنها را ذکر نمودم؛ اگر حدیثی در صحیحین بود به یکی از آنها یا هر دوی آنها اکتفا می‌کردم و بیان نمودم که آن حدیث در کدامین کتاب و چه بابی قرار داشته و شماره‌ی حدیث و جلد و صفحه‌ی آن را از چاپی که بدان اعتماد داشتیم ذکر نمودم. همچنین نسبت به سنن اربعة چنین عمل نمودم، اما احادیثی را که در مسند بود، با جزء و صفحه بیان نمودم.

در زمینه‌ی احادیثی که در صحیحین نبودند، با نقل کلام اهل این فن (حدیث) همچون: امام ذهبی، ابن حجر، عراقی، زیعلی، مناوی، آل‌بانی و... به صحت و ضعف آنها حکم نموده‌ام.

۳- و در راستای دستیابی و کسب برکت علم و ادای امانت و پذیرش نصیحت امام نووی رحمته‌الله هر قولی را به گوینده‌اش نسبت دادم. امام نووی رحمته‌الله می‌گوید: «نصیحت بنده آن است: فائده‌ای که شگفت و غریب است به گوینده‌اش نسبت داده شود، زیرا هرکس چنین کند، موجب برکت در علم و حال و وضعش می‌گردد و هر آنکه این مسأله را از قلم انداخته و در آنچه از کلام دیگران که دریافت می‌کند، دچار وهم و گمان شود که آن کلام خود اوست، درحقیقت وی سزاوار و شایسته آن است که از عملش بهره و سودی نبرده و در حال و وضعش برای وی برکتی حاصل نگردد. براستی اهل علم و فضل پیوسته فوائد و نکات مهم را به گوینده‌اش نسبت می‌دادند. از الله عزوجل توفیق دائمی در این امر را خواستاریم»^۱.

رویه و ساختار بحث:

ساختار بحث از مقدمه، پیشگفتار، چهار باب و خاتمه و فهرست‌ها تشکیل شده است.

^۱ - بستان العارفين، ص ۲۹.

الف) مقدمه:

شامل:

- ✓ اهمیت موضوع و اسباب گزینش آن؛
- ✓ روش نگارنده در جمع آوری رساله؛
- ✓ رویه و ساختار کلی بحث؛
- ✓ پیشینه‌ی تحقیق؛
- ✓ تقدیر و سپاسگذاری.

ب) پیشگفتار:

شامل سه مبحث:

- ✓ مبحث اول: تعظیم؛
- ✓ مبحث دوم: محبت؛
- ✓ مبحث سوم: نکاتی مهم.

ج) باب اول: تعریف استهزاء و اسباب آن:

شامل دو فصل:

❖ فصل اول: تعریف استهزاء:

شامل سه مبحث:

- ✓ مبحث اول: تعریف لغوی استهزاء؛
- ✓ مبحث دوم: ورود استهزاء در نصوص شرعی؛
- ✓ مبحث سوم: تعریف اصطلاحی استهزاء.

❖ فصل دوم: اسباب استهزاء:

شامل دو مبحث:

مبحث اول: اسباب درونی:

شامل هفت مطلب:

- ✓ مطلب اول: حقد؛
- ✓ مطلب دوم: حسد؛
- ✓ مطلب سوم: کبر؛

- ✓ مطلب چهارم: نفاق؛
 - ✓ مطلب پنجم: جهل؛
 - ✓ مطلب ششم: ضعف ایمان؛
 - ✓ مطلب هفتم: حب مال.
- مبحث دوم: اسباب بیرونی:
شامل چهار مطلب:
- ✓ مطلب اول: تقلید کورکورانه از امت‌های پیشین؛
 - ✓ مطلب دوم: انحراف عقیدتی در حیات امت؛
 - ✓ مطلب سوم: ضعف نفوذ علماء و محتسبین؛
 - ✓ مطلب چهارم: تعطیل حد ارتداد بر استهزاء کنندگان و زنادقه و مرتدین.

باب دوم: صورت‌های استهزاء:

شامل سه فصل:

فصل اول: صورت‌های استهزاء در امت‌های پیشین:

شامل سه مبحث:

- ✓ مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال؛
 - ✓ مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به پیامبران؛
 - ✓ مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین.
- فصل دوم: صورت‌های استهزاء در صدر اسلام:

شامل چهار مبحث:

مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال:

شامل دو مطلب:

- ✓ مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به الله متعال؛
- ✓ مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت به الله متعال.

مبحث دوم: صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ:

شامل پنج مطلب:

- ✓ مطلب اول: استهزاء به پیامبران روشی همیشگی؛

- ✓ مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان نسبت به رسول الله ﷺ
 - ✓ مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری نسبت به رسول الله ﷺ
 - ✓ مطلب چهارم: صورت‌هایی از استهزاء منافقان نسبت به رسول الله ﷺ
 - ✓ مطلب پنجم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ در طول تاریخ.
 - مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین، اصول و فروع آن:
 - شامل: مقدمه و سه مطلب:
 - ✓ مقدمه: کامل شدن دین و تکمیل نعمت؛
 - ✓ مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به دین الله متعال؛
 - ✓ مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری به دین الله متعال؛
 - ✓ مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت به دین الله متعال.
 - مبحث چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به صحابه و سایر مؤمنان:
 - شامل: مقدمه و چهار مطلب:
 - ✓ مقدمه: نهی از سب و دشنام و اهانت و بی احترامی نسبت به اصحاب؛
 - ✓ مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به صحابه؛
 - ✓ مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل کتاب به صحابه؛
 - ✓ مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء منافقان نسبت به صحابه و سایر مؤمنان؛
 - ✓ مطلب چهارم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت نسبت به صحابه و سایر مؤمنان.
 - فصل سوم: صورت‌هایی از استهزاء در عصر حاضر:
 - شامل چهار مبحث:
 - ✓ مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال؛
 - ✓ مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ؛
 - ✓ مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین؛
 - ✓ مبحث چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به صحابه و سایر مومنان.
- باب سوم: حکم استهزاء و اقسام استهزاء کنندگان:**
- شامل دو فصل:
- فصل اول: حکم استهزاء:

شامل دو مبحث:

مبحث اول: حکم استهزاء به الله متعال و پیامبران و دین اسلام

شامل مقدمه و شش مطلب:

✓ مقدمه: یادآوری‌های لازم؛

✓ مطلب اول: دلایل قرآنی؛

✓ مطلب دوم: دلایل از سنت نبوی؛

✓ مطلب سوم: نقل اجماع سلف صالح امت؛

✓ مطلب چهارم: تصریحات فقهاء، ائمه‌ی مذاهب چهارگانه؛

✓ مطلب پنجم: الفاظ و عبارات مربوط به استهزاء به دین، در گذشته و حال؛

✓ مطلب ششم: شبهات و رد بر آنها.

مبحث دوم: حکم استهزاء به صحابه و سایر مؤمنان:

شامل سه مطلب:

✓ مطلب اول: حکم استهزاء به صحابه؛

✓ مطلب دوم: حکم استهزاء به امهات المؤمنین؛

✓ مطلب سوم: حکم استهزاء به علماء و سایر مؤمنان.

فصل دوم: اقسام استهزاء کنندگان و حکم همنشینی با آنها و موضع‌گیری در برابر آنها:

شامل چهار مبحث:

مبحث اول: استهزاء کننده‌ای که کافر اصلی باشد.

شامل دو مطلب:

✓ مطلب اول: استهزاء کننده‌ای که حربی باشد.

✓ مطلب دوم: استهزاء کننده‌ای که هم پیمان و ذمی باشد.

مبحث دوم: استهزاء کننده‌ای که زندیق (منافق) باشد.

مبحث سوم: استهزاء کننده‌ای که مسلمان است.

شامل چهار مطلب:

✓ مطلب اول: امکان وقوع استهزاء از سوی مسلمان؛

✓ مطلب دوم: حکم مسلمانی که مرتکب استهزاء گردیده است؛

✓ مطلب سوم: شروط تکفیر معین یک مسلمان؛

✓ مطلب چهارم: موانع تکفیر معین یک مسلمان؛

مبحث چهارم: حکم مجالست و همنشینی با استهزاءکنندگان و موضع‌گیری مسلمان در برابر آنها:

شامل دو مطلب:

✓ مطلب اول: حکم همنشینی با آنها؛

✓ مطلب دوم: موضع‌گیری در برابر آنها.

باب چهارم: آثار استهزاء و استهزاءکنندگان:

شامل سه فصل:

فصل اول: اثر استهزاء بر خود استهزاءکنندگان

شامل دو مبحث:

مبحث اول: ارتداد وی

شامل چهار مطلب:

✓ مطلب اول: هدر بودن خونش؛

✓ مطلب دوم: نابودی عملش؛

✓ مطلب سوم: زایل شدن ملکیت وی؛

✓ مطلب چهارم: تحریم ذبیحه‌اش.

مبحث دوم: قرار گرفتن در معرض خشم و عذاب الله متعال

شامل دو مطلب:

✓ مطلب اول: در معرض خشم و عذاب الله متعال بودن، در دنیا؛

✓ مطلب دوم: در معرض خشم و عذاب الله متعال بودن در آخرت.

فصل دوم: اثر استهزاء و استهزاءکنندگان بر جامعه‌ی اسلامی:

شامل: مقدمه و سه مبحث:

✓ مقدمه: عناصر جامعه‌ی اسلامی؛

✓ مبحث اول: هدم ارزش‌های اسلامی و وارونه جلوه دادن حقایق شرعی و اخلاق والا در

عقاید... در تشریح... در عبادات... در جهاد... در اخلاق...؛

✓ مبحث دوم: هدم و ویرانی قداست دین و هیبت و عظمت آن در نفوس؛

✓ مبحث سوم: نابودی امت‌ها و دولت‌ها.

فصل سوم: اثر استهزاء و استهزاءکنندگان بر دعوت اسلامی

شامل: مقدمه و سه مبحث:

✓ مقدمه: دعوت به سوی الله متعال، اهمیت و حکم آن؛

✓ مبحث اول: آمیختن حق با باطل؛

✓ مبحث دوم: متنفر ساختن مردم از دین و باز داشتن آن‌ها از پذیرش آن؛

✓ مبحث سوم: به تعویق و تأخیر انداختن مسیر دعوت اسلامی و ایجاد موانع در مسیر آن.

(د) خاتمه: شامل خلاصه‌ای از نتایج بحث و مهمترین توصیه‌ها و پیشنهادات.

پیشینه‌ی تحقیق:

در این موضوع رساله‌هایی کوچک اما ارشمند و بسیار سودمند و پر فائده دیدم که هریک از آنها به بخشی از جوانب مختلف موضوع پرداخته‌اند که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- رساله‌ی «استهزاء بالدين وأهله» نگاشته‌ی دکتر محمد بن سعید القحطانی که در آن به مباحث ذیل پرداخته است:

خطر استهزاء، برخی از اسباب آن، مانعی از موانع دعوت به سوی الله متعال؛ و در این رساله برخی از صورت‌های استهزاء به الله متعال و رسول الله ﷺ و دین اسلام را ذکر نموده است. سپس به عقوبت و کیفر استهزاء و موضع‌گیری مسلمان در برابر استهزاء کنندگان پرداخته است. و تمامی این مطالب را با نهایت اختصار در ۹۶ صفحه در قطع کوچک بیان نموده است.

۲- رساله‌ی «القول المبين في حكم الإستهزاء بالمؤمنين» تألیف شیخ عبدالسلام برجس آل عبدالکریم؛ در این رساله مؤلف به حکم استهزاء نمودن مؤمنان پرداخته است و در آن ادله‌ی قرآنی و کلام اهل علم در این زمینه را بر اساس تفصیلی که إن شاء الله در جای خود خواهد آمد، نقل کرده است. این رساله نیز در ۷۲ صفحه در قطع کوچک می‌باشد.

۳- رساله‌ی دکترای دکتر عبدالعزیز بن محمد عبداللطیف تحت عنوان «نواقض الإیمان القولية والعملية» نیز از این دست است. در بخش‌هایی از این رساله، به موضوع استهزاء به الله متعال و رسول الله ﷺ و قرآن کریم پرداخته است. و در این راستا برخی از ادله‌ی شرعی - قرآن و سنت - را ذکر نموده و کلام اهل علم را در این زمینه نقل کرده است. و این را در ضمن نواقض قولی و عملی ایمان بیان نموده است، نه در رساله‌ای مستقل.

۴- رساله‌ی شیخ عبدالله الجارالله تحت عنوان «تحدیر المسلمین عن السخرية والإستهزاء بالدين» که در ۲۲ صفحه در قطع کوچک بدین مسأله پرداخته است. و در آن، آیات و احادیث نبوی را در زمینه‌ی تحدیر از این نواقض ایمان و اسلام ذکر می‌نماید.

۵- رساله‌ی دکتر صالح الفوزان حفظه‌الله تحت عنوان «الإستهزاء بالدين» در ۲۸ صفحه و در قطع کوچک؛ در این رساله نیز مؤلف به شمولیت دین اسلام و حکم کسی که به الله متعال و

رسول الله ﷺ و مؤمنان استهزاء ورزد و عقوبت این امر در آخرت می‌پردازد.

ناگفته نماند که در این موضوع نیز مقالات متعددی در مجلات اسلامی عنوان گردیده بود که به واسطه‌ی مرکز «الملك فيصل للأبحاث» به آن‌ها دست یافته و از آن‌ها بهره جست. اما - تا آنجا که این حقیر می‌داند - در این موضوع، غیر از آنچه پیشتر بیان نمودم کتاب یا رساله‌ی علمی که به تمامی جوانب موضوع مورد بحث پرداخته و به معالجه‌ی آنها روی آورده باشد، ندیدم.

در پایان، در ابتدا و انتها، در ظاهر و باطن، الله متعال را به خاطر متنی که بر بنده نهاد و توفیق اتمام این مبحث را به صورتی که اکنون است، میسر نمود، آن‌هم پس از طولانی بودن و سختی آن و پراکندگی معلومات در این زمینه و دقت مسائل آن و وسعت و شمولیتش، شکر و حمد و سپاسگذاری می‌کنم، براستی که حمد و ستایش تنها از آن اوست و برای اوست ثناء و مجد و عزت و عظمت ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].^۱

و در راستای عمل به رهنمود نبوی که فرمودند: «مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ لَا يَشْكُرُ اللَّهَ»^۲ «هر آنکه از مردم سپاسگذاری نکند، از الله عزوجل تشکر نمی‌کند». از دانشگاه ام‌القری به ویژه از مدیر و دو نماینده‌ی ایشان که خداوند متعال ایشان را در هر امر خیری موفق گرداند، کمال تشکر و قدردانی را دارم. همچنین از دانشکده دعوت و اصول دین و به ویژه از رئیس سابق و کنونی و اعضای گرامی مجلس و نیز از رئیس سابق و لاحق قسم عقیده و اعضای محترم مجلس، در راستای سعی و تلاشی که در مسیر خدمت به علم و طلاب اهل علم ارزانی داشتند، کمال تشکر و قدردانی دارم. همچنین از کارکنان دانشکده معلمین در استان طائف تشکر می‌کنم به ویژه از رئیس و اعضای مجلس آن؛ و نیز از رئیس قسم «الدراسات الإسلامية» و اعضای مجلس، به خاطر مشقت و تحمل رنج و سختی در راستای فراغت و تکمیل تحصیلات عالی این حقیر، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

همچنین از شیخ دکتر عبدالله بن عمر الدمیجی - استاد راهنما - کمال تشکر و قدردانی دارم؛ چنان‌که ایشان بیشترین تأثیر را در نگارش این رساله داشته و مؤثرترین افراد بر من بودند؛ براستی قبل از علم، از ایشان ادب آموختم و از ایشان بهره‌های منهجی و علمی بسیاری بردم و در واقع در این مدتی

^۱ - هیچ چیزی همانند او نیست و او شنوای بیناست.

^۲ - به روایت ابو داود، کتاب الأدب، باب فی شکر المعروف، شماره (۴۸۱۱)، (۱۵۷/۵-۱۵۸)؛ ترمذی، کتاب البر والصله، باب ما جاء فی الشکر لمن أحسن إلیک، شماره (۱۹۵۴)، (۲۹۸/۴-۲۹۹) و گفته است: «این حدیث حسن صحیح است»؛ مناوی گفته است: «صحیح»، فیض القدير (۲۹۱/۶)؛ ألبانی در صحیح أبي داود، شماره (۴۰۲۶) (۹۱۳/۳) آن را صحیح دانسته است.

که با ایشان بودم، بعد از الله عزوجل، بهترین یاری رسانِ بنده در تصحیح خطاها و اشتباهات و لغزش‌ها و راست نمودن کجی‌ها بودند و این‌گونه بود که عنایت و پیگیری‌های مداوم و دقت عبارات ایشان، تأثیر بسزایی در رساله ایفا نمود؛ از الله عزوجل، آن مولای قدیر و سمیع و مجیب می‌خواهم که در علم و عمل ایشان برکت عنایت فرموده و نیز در تأثیرات و فرزندان ایشان برکت نهد.

همچنین از شیخ قاضی محمد الطیب یوسف، تشکر و قدردانی می‌نمایم، براستی از کتابخانه‌ی پر بار ایشان در طائف، بسیار بهره‌مند گردیدم؛ از الله عزوجل می‌خواهم که بهترین پادشاهان را بر ایشان ارزانی دارد.

همچنین از پدر و مادر گرامی و بزرگوام، به خاطر رنج و مشقت‌های فراوانی که در مسیر تربیت من از کودکی داشته و نیز به خاطر دعا‌های صادقانه‌ای که درحقیقت پس از توفیق الله متعال، سبب اتمام و تکمیل این بحث بودند، کمال تشکر و قدردانی دارم.

و نیز از دو خواهر گرامی ام و هر آنکه در این مسیر مرا نصیحت کرده یا دلسوزانه پیشنهادی مطرح نموده یا کتاب یا فائده‌ای علمی ارزانی داشته یا اینکه در تصحیح این رساله یاری رسانده، بسیار تشکر و قدردانی کرده و برای ایشان دعای خیر می‌نمایم.

و در نهایت از الله عزوجل می‌خواهم که این عمل ناچیز بنده‌اش را به درگاه بی‌نیاز خویش قبول فرموده و آنرا برای وجه کریمش خالصانه گرداند و جدی و شوخی و خطا و عمد مرا مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد و به این حقیر اخلاص در اقوال و اعمال روزی گرداند؛ براستی که او ولی و عهده‌دار این امر و قادر بر آن است.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و أصحابه و أزواجه و أتباعه إلی یوم الدین.

نگاشته‌ی: أحمد بن محمد بن حاسن القرشي «طائف»

پیشگفتار:

شامل سه مبحث:

- ❖ مبحث اول: تعظیم؛
- ❖ مبحث دوم: محبت؛
- ❖ مبحث سوم: نکاتی مهم.

مبحث اول: تعظیم

شامل سه مطلب:

- ✓ مطلب اول: تعظیم الله متعال؛
- ✓ مطلب دوم: تعظیم رسول الله ﷺ
- ✓ مطلب سوم: تعظیم دین اسلام.

مبحث اول: تعظیم

مطلب اول: تعظیم الله متعال

تعظیم الله عزوجل یکی از بزرگترین و مهمترین واجبات است؛ براستی او خالقِ صاحبِ امر و نهی است: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴] «آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است، پر برکت (و به غایت بزرگ) است الله که پروردگار جهانیان است.».

او موصوف به صفات کمال و متمسی به بهترین اَسْمَاء می باشد:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «خدائی بجز الله وجود ندارد و او زنده پایدار (و جهان هستی را) نگهدار است. او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی گیرد (و همواره بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد). از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (و در ملک کائنات، او را انبازی نیست). کیست آن که در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه او؟ می داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است (و مطلع بر گذشته و حال و آینده و آگاه بر بود و نبود جهان است و اصلاً همه زمانها و مکانها در پیشگاه علم او یکسان است. مردمان) چیزی از علم او را فراچنگ نمی آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد. (علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و بی کران او است). فرماندهی و فرمانروائی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است و نگاهداری آن دو (برای او گران نیست) (و) وی را درمانده نمی سازد و او بلندمرتبه و سترگ است.».

و الله متعال می فرماید: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ① لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ② هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ③ [الحديد: ۱-۳] «هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می جویند) و خدا چیره کاردان است.

مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خدا است و او زنده می‌گرداند و می‌میراند و او بر هر چیزی توانا است. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او آگاه از همه چیز است.»

و نیز می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۴﴾﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴] «او الله است که جز او معبودی (راستین) نیست، دانای غیب و آشکار است، او بخشنده مهربان است. (۲۲) او الله است که جز او معبودی (راستین) نیست، پادشاه، نهایت پاک، منزّه (و سالم از هر عیب)، ایمنی دهنده، نگهبان پیروزمند، جبار (جبران‌کننده) و شایسته عظمت و بزرگی است. الله پاک و منزّه است از آنچه (برای او) شریک می‌آورند. (۲۳) او الله است، خالق، نوافرین، نقشبند (بی‌ظنیر) برای او نام‌های نیک است، آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او می‌گویند، و او پیروزمند حکیم است.»

براستی امکان ندارد توصیف کنندگان بتوانند عظمت و کبریایی و قدرت و قوت الله متعال را وصف کنند و بلکه امکان ندارد خیال پردازان حتی آن‌را در خیال خود هم جای داده و بگنجانند؛ و در این زمینه آنچه در نصوص شرعی از الله عزوجل و رسولش در احادیث صحیح وارد شده، کافی می‌باشد. در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: یکی از علمای یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و گفت: ای محمد، ما (در تورات) دیده‌ایم که خداوند آسمان‌ها را بر یک انگشت و زمین را بر یک انگشت و درختان را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و سایر مخلوقات را بر یک انگشت قرار می‌دهد و می‌گوید: من پادشاه هستم. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای تصدیق سخنش خندیدند طوری که دندان‌های پیشین مبارک آشکار گشتند. و سپس این آیه را تلاوت نمودند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۷﴾﴾ [الزمر: ۱۷] «و آن‌ها (= مشرکان) الله را چنانکه سزاوار بزرگی اوست نشناختند در حالی که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌پندارند.»

یعنی آنان آنطور که شایسته است، خداوند متعال را نشناختند، درحالی که روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها در دست راستش پیچیده می‌شود و خداوند از آنچه به او شریک می‌گیرند،

پاک و منزّه است.^۱

و در یکی از روایات مسلم علاوه بر این آمده است: «خداوند عزوجل آسمانها و زمین را با دو دستش گرفته و می‌فرماید: من الله هستم - این در حالی است که انگشتان خویش را باز و بسته می‌کند - من ملک هستم». راوی می‌گوید: به منبر نگاه کردم که تمام آن حرکت می‌کرد و به لرزه در آمده بود. با خود گفتم: نکند منبر سقوط کند و پیامبر بیفتد.^۲

امام الأئمة ابن خزيمة رحمته الله^۳ در توضیح این حدیث می‌گوید: «معنای حدیث آن است که الله عزوجل آنچه را که در خیر ذکر آن گذشت، با انگشتان مبارک‌شان می‌گیرند و تمام آنچه در خیر ذکر گردیده (در نزد الله متعال) یکسان است و این قبل از تبدیل و دگرگون نمودن زمین و تغییر آن توسط الله متعال می‌باشد، چرا که امساک و گرفتن با انگشتان غیر از قبض و گرفتن چیزی است»^۴.

شیخ عبد الله الغنیمان می‌گوید: «این حدیث دلالت بر عظمت و بزرگی الله عزوجل دارد. چنان‌که خداوند متعال تمامی آسمانها را بر یکی از انگشتان دست کریم و عظیم و بزرگوارشان قرار می‌دهند و بزرگی و عظمت تعداد مخلوقات معروف و معلوم است؛ و این حدیث از الله عزوجل خبر می‌دهد که هر نوع از مخلوقات را در یکی از انگشتان مبارک و بلاکیف خویش قرار می‌دهند و این از علوم به ارث رسیده از پیامبران می‌باشد که از طریق آنها از جانب الله متعال دریافت شده است و رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا تصدیق نموده و بلکه ایشان را به تعجب واداشته و بدان شادمان گشتند و از این رو چنان خندیدند که دندان‌های مبارک‌شان دیده شد؛ و این در راستای تصدیق آن عالم یهودی بود. همان‌طور که عبد الله بن مسعود گفت».

اما در این زمینه به قول و دیدگاه کسانی که بنا را بر تعطیل صفات الهی گذاشته و نصیب و بهره‌شان

^۱ - آخره روایت بخاری، کتاب التفسیر، باب ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾، شماره (۴۸۱۱) (فتح ۴۱۲/۸-۴۱۳) و در کتاب التوحید، باب قوله تعالی: ﴿لَمَّا خَلَقْتُ بَيْدَتِي﴾، شماره (۷۴۱۴) (فتح ۷۴۱۴/۱۳-۷۴۱۵) و باب قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾، شماره (۷۴۵۱) (فتح ۴۴۷/۱۳) و باب کلام الرب عزوجل يوم القيامة مع الأنبياء وغيرهم، شماره (۷۵۱۳) (فتح ۴۸۲/۱۳) و مسلم، کتاب صفات المنافقين وأحكامهم، شماره (۲۷۸۶) (نوی ۱۳۵/۱۷-۱۳۶).

^۲ - به روایت مسلم، کتاب صفات المنافقين وأحكامهم، شماره (۲۷۸۸) (نوی ۱۳۸/۱۷).

^۳ - أبو بکر محمد بن إسحاق بن خزيمة بن المغيرة بن صالح بن بکر السلمي النيسابوري، الحافظ الحجة الفقيه الشافعي ت ۳۲۱ هـ نگا: السیر: (۳۸۲-۳۶۵/۱۴)، ذهبی؛ و طبقات الشافعية (۱۰۹/۳-۱۱۰)، السبكي.

^۴ - کتاب التوحید (۱۸۵/۱).

در معرفت و شناخت این اوصاف کریم و عظیم را - که در واقع الله عزوجل به وسیله‌ی آنها برای بندگانش شناخته می‌شود - به اندازه درک و شناخت خویش قرار داده‌اند، اعتنا و توجهی نمی‌گردد.

این مسأله آنها را گاهی به تعطیل این اوصاف و گاهی به رد این نصوص و طعن در راویان آنها، آن-هم بدون هیچ حجتی جز اینکه این روایات را روایت کرده‌اند، کشانده است. و گاهی نیز به تأویل این نصوص روی آورده‌اند، تأویل باطلی که مراد و مقصود متکلم به کلی تغییر می‌یابد، ﴿قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۴۰] «بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا الله؟».

تا آنجا که شیخ غنیمان می‌گوید: «به طور قطع مسلمانان به ظاهر این نصوص ایمان آورده و آن‌ها را پذیرفته‌اند، بلکه تمام کسانی که ارمغانی را که پیامبران آورده‌اند، پذیرفته و بدان ایمان آورده‌اند، با تبعیت و پیروی از رسول الله ﷺ و صحابه و ائمه‌ی هدی، با تأویل کردن این نصوص، متعرض آنها نشده‌اند».

این گوشه‌ای بود از تعظیم الله متعال و تعظیم رسول الله ﷺ در برابر حق جل جلاله و اقرار و شادمانی رسول الله ﷺ نسبت به حق و حقیقتی که یهودیان از بقایای دین نازل شده بر موسی و عیسی علیهما السلام عنوان نمودند.

اما اینکه بر اهل ایمان و اسلام تعظیم الله عزوجل واجب است، امری است که اهل قبله در آن اختلافی ندارند؛ لیکن در نوع این تعظیم اختلاف کرده‌اند، چنان‌که اهل کلام گمان برده‌اند، تعظیم الله عزوجل از طریق تأویل نصوص شرعی می‌باشد که در بحث اسماء و صفات وارد شده‌اند و معطله گمان کرده‌اند، تعظیم الله عزوجل با نفی اسماء نیکو و صفات والا و بلند مرتبه‌ی حق سبحانه و تعالی می‌باشد.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله پس از ذکر روش و منهج پیامبران و مذهب سلف صالح در باب اسماء و صفات می‌گوید: «مشرکین و کفار و اهل کتاب و صابئه و متفلسفه و جهمیه و قرامطه در این زمینه از مسیر انبیاء عدول نموده و روی برتافتند و بلکه راهی بر خلاف راه پیامبران و بر ضد روش و منهج آن‌ها اختیار نمودند، زیرا این گروه‌ها خداوند متعال را تنها با صفات سلبيه و با تفصیل توصیف می‌کنند و در مقابل جز وجودی که حقیقتی برای او نمی‌باشد، ثابت نمی‌کنند و درحقیقت آنچه توصیف می‌کنند

^۱ - شرح کتاب التوحید (۳۱۰/۱-۳۱۱) و در این زمینه تأویلات باطل و نادرستی در معنای حدیث ذکر گردیده که حافظ ابن حجر در فتح الباری آن‌ها را ذکر نموده و به تقویت آن‌ها پرداخته است (۴۰۹/۱۳-۴۱۰). اما شیخ غنیمان به نقد و ابطال آن‌ها پرداخته و مذهب سلف صالح را در زمینه چنین احادیثی به روشنی بیان نموده است. همان (۳۱۸/۱-۳۳۴).

وجودی است که تنها در اذهان بوده و امکان وجود آن درحقیقت و واقعیت نمی‌باشد؛ و این دیدگاه‌شان مستلزم نهایت تعطیل و تمثیل می‌باشد؛ چرا که آنها خداوند متعال را همچون ممتنعات و معدومات و جمادات به حساب می‌آوردند و اسماء و صفات حق جل جلاله را به گونه‌ای تعطیل می‌کنند که مستلزم نفی ذات می‌باشد»^۱.

اما اهل حق و ایمان - اهل سنت و جماعت - موفق‌ترین و سعادتمندترین مردم در دلیل و اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ می‌باشند، همان کسانی که با توحید الله عزوجل در الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات حق سبحانه و تعالی، به او تعالی نزدیک شده و تقرب می‌جویند و میان انواع توحید تفاوت قائل نمی‌شوند و تنها به یک جانب توحید اهتمام نمی‌ورزند، بلکه بر حق و حقیقتی که از سوی الله عزوجل و رسول الله ﷺ آمده، آن‌هم بر اساس مراد و مقصود الله و رسول و فرستاده او معتقد می‌باشند و در واقع در برابر نصوص قرآن و سنت، تسلیم محض می‌باشند: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «آما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن‌را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد)».

امام ابن قیم رحمته در بیان منهج و روش اهل حق می‌گوید: «گواهی دهید که الله عزوجل در پادشاهی و فرمانروایی یکتا و بی‌همتاست و او اله (و معبود بر) حقی است که معبودی جز وجه بلندمرتبه و عظیم‌الشان او نیست، بلکه هر معبودی غیر از او، از عرش تا پایین‌ترین مکان، معبودی باطل است؛ و عبادت الله عزوجل (عبارت است از:) نهایت حب و دوست داشتن او تعالی به همراه ذل و خواری و فروتنی عبادت‌کننده؛ و این دو قطب است. بر این دو قطب (حب همراه ذل) است که مدار عبادت دایر است و عبادت در جریان نیست تا اینکه این دو قطب وجود داشته باشند. و مدار آن اتباع و پیروی از امر رسول الله ﷺ می‌باشد نه پیروی از هوی و هوس و نفس و شیطان.

^۱ - التدمیریة، ص ۱۲-۱۳.

بنابراین برپایی دین خداوند متعال به اخلاص و احسان است. و این دو برای دین دو اصل می‌باشند و در واقع احدی از خشم و غضب و آتش الله جل جلاله نجات نمی‌یابد مگر آنکه این دو اصل را بر پا دارد»^۱.

شیخ سلیمان بن سمحان در منظومه‌اش می‌گوید: «و الله عزوجل را در تعظیم و خوف و رجاء و حب و رغبت به سوی او و یگانگی، یکتا و بی‌همتا بدان»^۲.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «از آنجائی که شایسته‌ترین و سزاوارترین به این امور الله متعال است، مستحق آن است که با تمامی اجزای قلب، بزرگ و با عظمت دانسته شده و از او ترسیده شده و دوست داشته شود و در هیچیک از این امور شریکی برای او قرار داده نشود....»

براستی حقیقت عبادت، عبارت است از حب و محبت به همراه ذل و خواری و فروتنی؛ و این همان تجلیل و اکرام و احترامی است که الله جل جلاله خویش را بدان وصف نمودند. آنجا که می‌فرمایند: ﴿تَبَرَّكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۷۸] «نام پروردگار بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است!» و صحیح‌ترین دیدگاه از میان دو نظریه‌ای که در این زمینه وجود دارد، آن است که: جلال همان تعظیم و اکرام همان حب و محبت و دوست داشتن است. و این همان سرّ و رمز سخن بنده است که می‌گوید: لا إله إلا الله، و الله أكبر...»^۳.

آری، چون انسان در فرائض دین اسلام و شرائع و آداب آن تأمل کند، آشکارا در می‌یابد که همگی آنها با هدف تعظیم الله متعال تشریح شده‌اند؛ به عنوان مثال می‌توان به اذکار اشاره نمود که دیدگان مؤمنان را به این اصل بزرگ متوجه می‌سازد. مسلم با سندش از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نماز صبح از نزد ام المؤمنین جویریة رضی الله عنها خارج شدند، درحالی که ام المؤمنین جویریة رضی الله عنها در محل نمازش نشسته بود. پس از اینکه وقت چاشت فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه بازگشتند درحالی که جویریة رضی الله عنها همچنان نشسته بود. رسول الله صلی الله علیه و آله بدو فرمودند: «مَا زِلْتِ عَلَي الْحَالِ الَّتِي فَارَقْتِكِ عَلَيْهَا؟» (من بازگشتم و تو همچنان در حالت پیشین خود هستی؟) جویریة گفت: آری، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَقَدْ قُلْتِ بَعْدَكَ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، لَوْ وَزِنْتَ بِمَا قُلْتِ مُنْذُ الْيَوْمِ لَوَزَنْتَهُنَّ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ»

^۱ - النونية، ص ۲۶.

^۲ - الدرر السنیه (۲۹۳/۱) جمع الشیخ: عبدالرحمن بن قاسم.

^۳ - جلاء الأفهام، ص ۱۳۶-۱۳۷.

«من پس از (رفتن از نزد) تو چهار کلمه را گفتم که اگر با آنچه امروز از صبح گفته‌ای وزن شود، سنگین تر خواهد بود، [سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ] خداوند را به تعداد مخلوقاتش و به قدر رضایت او و وزن عرش او و مرکب نوشتن کلمات او به پاکی و تنزیه یاد می‌کنم»^۱.

علامه ابن قیم رحمته در شرح این حدیث می‌گوید: «براستی معرفت و شناخت و تنزیه و تعظیمی که به هنگام گفتن: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ» در قلب ذکر کننده حاصل می‌گردد، آن هم با در نظر داشتن قدر و اندازه‌ای که در آن ذکر گردیده، بسیار بزرگ‌تر از معرفت و تنزیه و تعظیمی است که در قلب آنکه تنها سبحان الله می‌گوید، حاصل می‌گردد و این ذکر مضاعف نامیده می‌شود. و آن بسیار بزرگ‌تر از ثناء و ستایشی است که در ذکر تنها می‌باشد و بر این اساس است که از ذکر مفرد، بهتر و برتر است. و این امری است که در معرفت این ذکر و فهم آن ظاهر و آشکار می‌گردد.

براستی این قول تسبیح کننده: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ» متضمن انشاء و اخباری از تسبیحی می‌باشد به تعداد تمامی مخلوقاتی که بوده و هست و در واقع نهایت و پایانی برای آنها نیست و الله عزوجل مستحق چنین تسبیحی است.

این تسبیح متضمن اخباری است در باب تنزیه الله متعال و تعظیم حق جل جلاله و ستایش و ثنای بر او سبحانه و تعالی به قدر و اندازه این تعداد عظیم و بزرگ که احدی نمی‌تواند آنرا به حساب آورده و بشمارد و در حد و حصر نمی‌گنجد. و نیز متضمن انشاء بنده بر چنین تسبیحی در شأن و منزلت حق سبحانه و تعالی می‌باشد نه اینکه تعداد تسبیحی که بنده می‌گوید همان قدر و عدد می‌باشد بلکه این ذکر خبر می‌دهد تسبیحی که حق سبحانه و تعالی مستحق آن است عبارت است از تسبیحی که به این عدد برسد. عددی که بالاتر از آن نیست، زیرا اگر تمامی مخلوقاتی که از بین رفته‌اند، دوباره ایجاد گردند، بی‌انتهای باشند و نیز تعداد مخلوقات کنونی قابل حصر نمی‌باشند.

همچنین این که ذاکر می‌گوید: «وَرِضَا نَفْسِهِ» متضمن دو امر بزرگ و عظیم می‌باشد: یکی از آن دو امر آن است که مقصود و مراد، تسبیحی به اندازه جلال و عظمت حق سبحانه و تعالی می‌باشد...^۲. و تردیدی نیست که برای رضایت نفس پروردگار، در عظمت و وصف، نهایت و پایانی نیست. و

^۱ - کتاب الذکر والدعاء والتوبة والإستغفار، باب التسیح اول النهار وعند الصوم، شماره (۲۷۲۶) (نوی ۴۷/۱۷-۴۸).

^۲ - این امر اول است که ابن قیم رحمته ذکر نموده است و امر دوم در ادامه‌ی کلام وی موجود نبوده و از چاپ ساقط گردیده است.

تسبیح، ثنا و ستایش حق سبحانه و تعالی می‌باشد که متضمن تعظیم و تنزیه است. بنابراین از آنجا که برای اوصاف کمال حق سبحانه و تعالی و صفات جلالش، غایت و پایان و انتهای نیست، بلکه بسیار بزرگتر و بزرگوارتر از آنند که در حد و حصر آیند و نیز ثنا و ستایش حق سبحانه و تعالی چنین است زیرا ثنا و ستایش حق سبحانه و تعالی در اخبار و انشاء تابع آن می‌باشد و این معنای اول را تنظیم می‌کند و عکس آن صادق نیست. و از آنجا که احسان و ثواب و برکت حق سبحانه و تعالی حد و حصری ندارد و آن از موجبات رضای حق و ثمره‌ی آن است، پس چگونه است تسبیح و ثنائی به اندازه‌ی صفت رضای حق جل جلاله.

اما اینکه تسبیح کننده می‌گوید: «وَزِنَةَ عَرْشِهِ» در آن اثبات عرش و اضافه شدن و نسبت آن به خداوند متعال می‌باشد و به طور مطلق عرش سنگین‌ترین مخلوقات می‌باشد، زیرا اگر چیزی سنگین‌تر از عرش می‌بود، حتماً تسبیح خداوند متعال با آن وزن می‌گردید و این ردی بر دیدگاه کسانی است که می‌گویند: عرش نه سنگین است و نه سبک. و چنین اشخاصی نه عرش را شناخته و نه قدر و منزلت آن را آن‌گونه که شایسته‌ی آن است می‌دانند.

بنابراین قسمت اول این تسبیح «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ» عدم محدودیت و معدود بودن و کمیت تسبیح خداوند متعال را و قسمت دوم آن «وَرِضًا نَفْسِهِ» عدم وصف صفت و کیفیت آن را و قسمت سوم «وَزِنَةَ عَرْشِهِ» عدم توصیف بزرگی و سنگینی و نه مقدار آن (توسط انسان) را می‌رساند؛ (و خبر از آن می‌دهد که انسان با توجه به عظمت بی‌پایان و بی‌انتهای الله تعالی توانایی و یارای آن ندارد که چنان که خداوند متعال شایسته و سزاوار آن است تسبیح او را چه در تعداد و کمیت و چه در توصیف و کیفیت و چه در توصیف بزرگی و سنگینی آن بر شمارد).

اما اینکه ذکر کننده می‌گوید: «وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ» اقسام سه‌گانه‌ی پیشین را شامل شده و در بر می‌گیرد و در واقع برای مرکب نوشتن کلمات حق سبحانه و تعالی حد و حصری نبوده و برای اندازه و صفت و مقدار آن نهایی نمی‌باشد. الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ [الکهف: ۱۰۹]^۱ «بگو اگر دریا برای سخنان پروردگرم جوهر شود، پیش از آنکه سخنان پروردگرم پایان پذیرد، بدون شک دریا تمام خواهد شد، هر چند همسان آن دریا را به [کمک] آن آوریم.»

^۱ - مداد عبارت است از آنچه که با آن می‌نویسند و وجه تسمیه آن از این قرار است که بوسیله‌ی آن دوات و مرکب و مانند آن برداشته می‌شود. نگا: المجموع المغیث فی غریبی القرآن و الحدیث (۱۹۲/۳)، اصفهانی.

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [لقمان: ۲۷] «و اگر (همه) درختان روی زمین قلم شود، و دریا (مربک گردد) و هفت دریای دیگر به مدد آن بیاید، سخنان الله پایان نمی‌یابد، بی‌تردید الله پیروزمند حکیم است.»

اما معنای این آیات کریمه آن است که: اگر بر فرض دریا جوهر شده و بلکه هفت دریای جوهر بدان ملحق گردد و از طرفی تمامی درختان روی زمین قلم شوند، قطعا دریاهاى جوهر و قلم‌ها تمام شده و نیست و نابود می‌گردند اما کلمات الله عزوجل فانی نبوده و تمام نمی‌گردند؛ پس «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِينَةَ عَرْشِهِ وَمَدَادَ كَلِمَاتِهِ».

این گوشه‌ای از معرفت و شناخت الله عزوجل در خلال این کلمات و نیز ثنا و ستایش حق سبحانه و تعالی به تنزیه و تعظیم مقرون به حمد و سپاس بود^۱.

اما چون انسان در شرائع و به ویژه ارکان پنج‌گانه‌ی دین تأمل و تدبر کند، به روشنی درمی‌یابد که شهادتین اصل و اساس این تعظیم می‌باشد، چنان‌که افراد و یکتایی الله عزوجل در عبادت و شریک قائل نشدن در الوهیت و ربوبیت الله عزوجل، امری است که تمامی پیامبران بر آن اجماع داشته و به خاطر آن کتب آسمانی نازل شدند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملت پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (هرآنچه جز الله متعال پرستیده شده و بدین امر راضی باشد) دوری کنید».

و نیز نمازی که الله عزوجل در شبانه روز پنج مرتبه بر بندگانش فرض نموده است، بر اساس تعظیم حق سبحانه و تعالی می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] «من (الله) هستم و معبود بر حقی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هرگونه شرکی) و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ﴾ [۳۱] رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ [النور: ۳۶-۳۷] «اگر در جستجوی این نور

^۱ - المنار المنيف، ص ۳۵-۳۸.

پرفروغ هستید، آنرا بجوئید) در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است برافراشته شوند و در آنها نام خدا برده شود (و با ذکر و یاد او و با تلاوت آیات قرآنی و بررسی احکام آسمانی آباد شود. خانه‌های مسجد نامی که) در آنها سحرگاهان و شامگاهان به تقدیس و تنزیه خداوند می‌پردازند. مردانی که بازرگانی و معامله‌ای، آنان را از یاد خدا و خواندن نماز و دادن زکات غافل نمی‌سازد. از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن دگرگون و پریشان می‌گردد».

و نیز حج به خاطر تعظیم الله عزوجل بر مردم فرض گردیده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكُّ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ...﴾ [الحج: ۲۷-۲۸] «ای پیامبر! به مردم اعلام کن که (افراد مسلمان و مستطیع) پیاده یا سواره بر شتران باریک اندام (ورزیده و چابک و پرتحمّل، و مرکب‌ها و وسائل خوب دیگری) که راه‌های فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند (و ندای تو را پاسخ گویند). (آنان به این سرزمین مقدّس بیایند) تا منافع خویش را با چشم خود ببینند (و به سود مادی و معنوی‌شان برسند و ناظر فوائد فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی حج باشند) و در ایام معینی که (روز عید قربان و دو و یا سه روز بعد از آن است، به هنگام ذبح قربانی) نام خدا را بر چهارپایانی (همچون بز و گوسفند و شتر و گاو) ببرند که خدا نصیب ایشان کرده است».

و این‌گونه است که هریک از آیات کونی و شرعی خداوند متعال، به سوی تعظیم حق سبحانه و تعالی فرا می‌خواند.

مطلب دوم: تعظیم و بزرگداشت رسول الله ﷺ

در قرآن کریم، آیات بسیار روشن و واضح و زیبایی در مورد رسول الله ﷺ و بیان محاسن و تعظیم امرش و ارشاد و توجیه قدر و منزلت رسول خدا ﷺ ذکر گردیده است، تا اینکه انسان‌ها، شأن و منزلت این پیامبر را در نزد الله عزوجل بدانند. که از میان این آیات می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- الله متعال در مدح و ثناء رسول الله ﷺ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ [التوبة: ۱۲۸] «بی- گمان پیامبری (محمّد نام) از خود شما (انسان‌ها) به سوی‌تان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما دلبسته و اصرار به هدایت

شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است». و در قرائتی «من أنفَسِکُم» با فتح فاء که از نفاسه^۱ به معنای نفیس ترین شما گرفته شده، آمده است. و بر مبنای هر دو قرائت، این آیه مقتضی مدح نَسَب رسول الله ﷺ و اینکه رسول الله ﷺ از هسته و جوهر و اصل اعراب و خالص ترین آنهاست، می باشد.

و در صحیح مسلم از وائله بن أسقع^۲ روایت است که می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ...»^۳ «همانا الله عزوجل قبیله‌ی کنانه را از میان فرزندان اسماعیل علیه السلام برگزید و قریش را از میان کنانه برگزید و از میان قریش بنی هاشم را و از میان بنی هاشم مرا برگزید».

قاضی عیاض رحمته می گوید: «بر اساس اختلاف مفسران، الله عزوجل مؤمنان یا اعراب یا اهل مکه یا تمامی مردمان را با مواجه نمودن ایشان با این خطاب آگاه می نماید که حق سبحانه و تعالی پیامبری از میان خودشان که او را به خوبی می شناسند و به مکان و منزلت وی در میان خود واقفند و صدق و راستی و امانت داری او را می دانند، بسوی آنها فرستاده است، شخصی که هرگز او را به کذب و دروغ و ترک نصیحت و خیرخواهی نسبت به خود متهم نکرده‌اند، زیرا از خودشان است و هیچ قبیله‌ای در میان اعراب نیست مگر اینکه با رسول الله ﷺ ولادت یا قرابت و خویشاوندی دارد... پیامبری که از شریف ترین آنها و بر اساس قرائت فتح فاء «أنفَسِکُم» والاترین و برترین آنها می باشد. و این غایت و انتهای مدح و ستایش است.

پس از این الله عزوجل رسول و فرستاده اش را با اوصاف نیکو و پسندیده و والا توصیف نموده و با نیکنمایی بسیاری ثناء و ستایش او را ذکر می نماید. و به بر شمردن این صفات روی می آورد: حریص بودن رسول الله ﷺ بر هدایت و رشد و اسلام آوردن آنها، گران آمدن مشقت و سختی ها و ضررهایی که در دنیا و آخرت متوجه آنها می گردد بر رسول الله ﷺ و نیز از رأفت و مهربانی و رحمت و شفقت

^۱ - نگا: المحرر الوجیز (۱۰۰/۳)، ابن عطیة؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۹۱/۸)، قرطبی.

^۲ - وائله بن کعب بن عامر؛ و گفته شده: ابن عبدالعزی بن عبداللیل بن ناشب اللیثی، از اصحاب صفة است، ایشان در سال (۸۳هـ) و گفته شده (۸۵هـ) وفات یافت. نگا: الإستیعاب (۱۲۴/۴)، ابن عبدالبر والسیر (۳۸۳/۳-۳۸۷)، ذهبی؛ و الإصابة (۴۶۲/۶)، ابن حجر.

^۳ - الجامع لأحكام القرآن (۱۹۱/۸)، قرطبی؛ حدیث را مسلم در کتاب الفضائل، باب فضل نسب النبی و تسلیم الحجر علیه قبل النبوة، شماره (۲۲۷۶) (نوی ۴۱/۱۵) تخریج نموده است.

رسول الله ﷺ نسبت به مؤمنان سخن می‌گوید؛ برخی می‌گویند: الله عزوجل در این آیه‌ی کریمه دو اسم از اسامی‌شان را به رسول خدا ﷺ عطا نمودند یعنی دو اسم: رثوف و رحیم^۱.

۲- و از این دسته آیات آن است که الله عزوجل به عظمت و قدر و منزلت و مکانت و جایگاه

رسول الله ﷺ سوگند یاد نموده و فرمودند: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الحجر: ۷۲] «(ای پیامبر!) به جان تو سوگند! آنان در مستی (شهووت و جهالت) خود سرگردان بودند».

قاضی عیاض رحمته می‌گوید: «اهل تفسیر اتفاق نظر دارند که آن سوگندی از سوی الله عزوجل به مدت حیات رسول الله ﷺ می‌باشد. سپس از ابن عباس نقل نموده‌اند که فرموده است: نشنیدم که الله عزوجل بر حیات و زندگی احدی جز رسول الله ﷺ سوگند یاد کرده باشد»^۲.

۳- الله عزوجل در قرآن کریم در باب عظمت قدر و منزلت و مکانت و شأن رسول الله ﷺ و

شرافت جایگاه رسول الله ﷺ بر سایر انبیاء می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل عمران: ۸۱] «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از (یکایک) پیغمبران (و پیروان آنان) گرفت که چون کتاب و فرزاندگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را که با خود دارید تصدیق نمایید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (و بدیشان) گفت: آیا (بدین موضوع) اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم (و فرمان را پذیرائیم. خداوند بدیشان) گفت: پس (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه و پسر عمویش ابن عباس رضی الله عنهما می‌گویند: الله عزوجل هیچ پیامبری از پیامبران را مبعوث نفرموده مگر این که از او عهد و پیمان گرفته که چون محمد را مبعوث نمود و آن پیامبر زنده بود، حتماً بایستی بدو ایمان آورده و او را یاری و نصرت کند و نیز الله عزوجل به

^۱ - الشفا (۱۵۱-۱۶).

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۴۱/۱) و اثر ابن عباس را ابن جریر الطبري در تفسیرش (۵۲۶/۷) تخریج کرده است؛ همچنین ابن ابی شیبة، ابن المنذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، أبو نعیم، و بیهقی، چنانکه در الدر المنثور (۸۴/۲) سیوطی آمده است.

هریک از پیامبران امر نموده تا از امت‌شان عهد و پیمان بگیرند که چون محمد مبعوث گردید و آنها زنده بودند، حتماً بایستی بدو ایمان آورده و او را یاری و نصرت دهند^۱.

خلاصه‌ی مطلب در بیان عظمت و مقام و منزلت این پیامبر بزرگوار آن است که خصلت‌های جلال و کمال بشری در رسول خدا ﷺ بر دو نوع می‌باشند:

۱- ضروری دنیوی.

۲- مکتسب دینی.

قاضی عیاض رحمته الله می‌گوید: «اما در زمینه‌ی خصلت‌های ضروری، انسان اختیاری از خود نداشته و نیز قدرت کسب آن‌ها را ندارد، همچون مواردی که مربوط به سرشت و فطرت وی می‌باشند؛ مانند کمال خلقت وی، زیبایی چهره، قوت عقل، صحت فهم، فصاحت در زبان و قوت حواس و اعضاء، اعتدال در حرکات، شریف بودن نسب و عزت قوم و گرامی بودن سرزمینش (مکه مکرمه) و نیز آنچه بدن برای ادامه‌ی حیات بدان‌ها نیازمند است، همچون غذا و خواب و پوشاک و مسکن و همسر و مال و مقام و... به موارد پیشین ملحق می‌گردد.

اما خصلت‌های اکتسابی اخروی شامل اخلاق والا و آداب شرعی در دین می‌باشد؛ همچون علم و حلم و صبر و شکر و عدل و زهد و تواضع و عفو و عفت و بخشش و شجاعت و حیاء و جوانمردی و سکوت و آرامش و وقار و رحمت و حسن ادب و معاشرت و صفاتی از این قبیل که تمامی آنها را حسن خلق در بر می‌گیرد.

گاهی امر به گونه‌ای است که برخی از این موارد در غریزه و اصل فطرت برخی از مردم بوده و برخی دیگر از این صفات در وی وجود نداشته و آنها را کسب می‌کند... تا آنجا که می‌گوید: برآستی اگر در هر یک از ما یک یا دو صفت از صفات کمال و جلالی که پیشتر بر شمردیم، وجود داشته باشد، مورد احترام و اکرام قرار می‌گیرد و تفاوتی نمی‌کند که آن اوصاف از حیث نسب یا جمال یا قوت یا علم یا... باشد؛ حال ظن و گمان تو در مورد عظمت و بزرگی قدر و منزلت آنکه آراسته به تمامی این صفات و خصلت‌های نیکو و پسندیده باشد، چیست؟»^۲.

تازه این اوصاف علاوه بر مقام نبوت و رسالت و خلیل بودن و محبت و اسراء و رؤیت و قرب و نزدیکی و مقام شفاعت و وسیله و درجه‌ی رفیع و بلندمرتبه و مقام محمود و... می‌باشد که الله عزوجل

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۵/۶۵۱)؛ نکا: جامع البیان (۳/۳۳۰) ابن جریر؛ الشفا (۱/۶۰) قاضی عیاض؛ و الدر المنثور (۲/۸۴) سیوطی.

^۲ - الشفا (۱/۷۷-۷۹).

به رسول الله ﷺ ارزانی داشته است. بنابراین بایستی مسلمانان کسی را که در نزد خداوند متعال از چنین صفات و مکانات و جایگاه و عظمتی برخوردار است، محترم شمرده و بزرگ پنداشته و از یاری و نصرتش دریغ ندارند، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝۸ لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ ۚ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝۹﴾ [الفتح: ۸-۹] «ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستاده‌ایم. تا به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید و او را یاری کنید و بزرگ دارید و ارج نهدید و خدا را سحرگهان و شامگاهان تسبیح گوید».

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «الله عزوجل نصرت و یاری و احترام و بزرگداشت و تعظیم رسول الله ﷺ را بر ما فرض نموده است و این مسأله حمایت از آبرویش را به هر طریقی واجب می‌گرداند و بلکه این امر اولین درجات نصرت و یاری و تجلیل و تعظیم رسول الله ﷺ می‌باشد و از بزرگ‌ترین نصرت و یاری نمودن‌ها، حمایت و پشتیبانی از عرض و آبروی رسول الله ﷺ در برابر کسانی که او را می‌آزارند، می‌باشد»^۱.

و ابن قیم رحمته در نونیه می‌گوید: «لیکن به مقتضای قرآن، نصرت و یاری و احترام و بزرگداشت، حتی رسول الله ﷺ (بر هر مسلمانی) می‌باشد. و حب و ایمان و تصدیق، دو امر مشترک در حق رسول الله ﷺ هستند و این دو امر تفصیل حقوق سه گانه می‌باشد؛ به آنها جاهل مباش ای متجاوز»^۲.

همچنین ابن قیم رحمته می‌گوید: «براستی رسول الله ﷺ بسیار بزرگوار و ارجمند و محبوب و گرامی بودند؛ و از کمال محبت آن است که محبت مقرون به تعظیم و متانت و هیبت و بزرگواری باشد، زیرا محبت بدون هیبت و متانت و تعظیم، ناقص بوده و نیز هیبت و ترس و تعظیم بدون محبت - چنان‌که برای خیانت پیشگان ظالم این‌گونه می‌باشد - نقص می‌باشد. و کمال آن است که محبت و دوستی و تعظیم و تجلیل و بزرگداشت، یکجا باشند و این مهم امکان پذیر نمی‌باشد مگر اینکه محبوب دارای صفات کمالی باشد که به خاطر آنها مستحق تعظیم و بزرگداشت و تجلیل و تکریم بوده و به خاطر آنها دوست داشته شود»^۳.

از این‌روست که خلل در این اصل بزرگ با استهزاء و تمسخر، به طور قطع نقض دین از اصل و

^۱ - الصارم المسلول، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ تعظیم، قلب و زبان و اعضا و جوارح را در بر می‌گیرد و هریک از این اعضا وظایفی دارد که در خلال آنها رسول الله ﷺ را مورد تعظیم و تکریم قرار می‌دهند.

^۲ - القصيدة النونية، ص: ۱۷۳.

^۳ - جلاء الأفهام، ص: ۱۳۶؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۸۵، ابن تیمیه.

اساس را در پی دارد. ابن تیمیه رحمته الله علیه می گوید: «هتک حرمت رسول الله ﷺ به کلی منافی با دین می باشد. برآستی هرگاه عرض و آبرو و حرمت هتک شود، دیگر احترام و تعظیم و تجلیل و تکریم برداشته می شود و بدین ترتیب رسالتی که رسول الله ﷺ با آن آمده، ساقط شده و دین باطل می گردد. بنابراین مدح و ثناء و ستایش رسول الله ﷺ و تعظیم و تجلیل و تکریم و توقیر و احترام به رسول الله ﷺ بر پا کردن دین به تمامی می باشد. و سقوط و نابودی این امر، سقوط و نابودی تمامی دین را به دنبال دارد و چون امر این گونه است بر ما واجب است که در برابر آنکه نسبت به رسول خدا ﷺ بی احترامی و بی حرمتی کند به نصرت و یاری رسول الله ﷺ برخیزیم و نصرت و یاری رسول الله ﷺ در این زمینه با کشتن هتاک و حرمت شکن می باشد، زیرا هتک حرمت عرض و آبروی رسول الله ﷺ در واقع هتک حرمت دین الله عزوجل می باشد»^۱.

مطلب سوم: تعظیم دین اسلام

به طور قطع الله عزوجل دین اسلام را برگزیده و اختیار نمودند و آن را دین تمامی انبیاء و رسولان قرار دادند؛ الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «بی گمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (یعنی خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است».

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۳] «دینی را برای شما تشریح کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود، و از آنچه بر تو وحی کرده ایم، و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم که دین را بر پا دارید و در آن فرقه فرقه نشوید، بر مشرکان گران است، آنچه شما آن ها را بدان دعوت می کنید. الله هر که را بخواهد بر می گزیند، و هر که به سوی او باز گردد، هدایت می کند».

و الله عزوجل دین اسلام را به راه مستقیمی که هیچگونه کجی و انحرافی در آن نیست، وصف می کند، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَلَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳] «این راه (که من آن را برای تان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می گردد. پس) از آن

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۲۱۹؛ و نگا: همان، ص: ۳۷۶.

پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. این‌ها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها پرهیزید)».

امام قرطبی رحمته می‌گوید: «این آیه بزرگی است که عطف به ما قبل می‌باشد. در این آیه پس از اینکه الله عزوجل امر و نهی نموده، از اتباع و پیروی از راهی غیر از راه حق سبحانه و تعالی هشدار داده و بر حذر داشته است و در آن امر نموده که از منهج و برنامه و روش او بر مبنای احادیث صحیح و اقوال سلف که بیان خواهیم نمود، اتباع و پیروی گردد...»^۱.

پس از این امام قرطبی در زمینه‌ی راه الله متعال و در واقع سبیل الله و راه‌های مخالف با آن، مواردی را ذکر می‌کند که تفصیل آنها در این مبحث نمی‌گنجد.

و قاسمی رحمته در تفسیر این راه واضح و روشن و مستقیم می‌گوید: «یعنی، این وصیت و سفارش من به شماست که امر و نهی، راه و دین من است که آن را برای بندگانم برگزیده و بدان راضی گشتم و استوار بوده و کجی و انحرافی در آن نمی‌باشد، پس بدان عمل کنید»^۲.

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۰] «خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادله و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حق این است و جز این پوچ و ناروا است)».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰] «روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند».

و در همین سوره خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدٍّ لَهُ مِنْ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ﴾ [الروم: ۴۳] «روی خود را به سوی آئین استوار و ماندگار

^۱ - الجامع لأحكام القرآن (۸۹/۷-۹۰).

^۲ - محاسن التأویل (۴۶۷/۳).

(اسلام که سازگار با فطرت انسانی و مبتنی بر یکتاپرستی است) متوجه گردان، پیش از آن که روز عظیمی (قیامت نام) فرا رسد که هیچ کسی نمی تواند آنرا از خدا (به هم زند و از وقوع آن جلوگیری کند. در آن روز (مردمان به دسته‌ها و گروه‌های مختلف) تقسیم می گردند (بهشتیان و دوزخیان و هریک با درجات و درکاتی خاص)).

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» می گوید: «یعنی تمسک به شریعت و فطرت سالم، همان دین استوار و محکم و راستین و مستقیم است»^۱.

شیخ عبدالرحمن المعلمی رحمه الله می گوید: «لُبُّ مطلب در این زمینه در یک مسأله نهفته است و آن معرفت و شناخت راه مستقیم می باشد. و آنرا الله عزوجل بیان فرموده است: آنجا که می فرماید: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ [الفاتحة: ۷] «راه کسانی که بدانان نعمت داده‌ای؛ نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفته‌ای و نه راه گمراهان و سرگشتگان».

و ما به طور قطع می دانیم در این امت، کسانی که الله عزوجل به آنها نعمت ارزانی داشته و در واقع مصداق منعم علیهم هستند، رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب گرامی و بزرگوارشان می باشند.

و الله عزوجل می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸] «(ای پیامبر!) بگو: «این راه من است، من با بصیرت (کامل) به سوی الله دعوت می کنم، و کسانی که از من پیروی کردند (نیز چنین می کنند) و الله پاک و منزه است، و من از مشرکان نیستم».

و نیز الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵] «کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می شود) دوستش داشته است رهنمود می گردانیم (و با همان کافرانی همدم می نمایم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می گردانیم و با آن می سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!»

بنابراین «صراط المستقیم» و راه راست، همان راهی است که محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب گرامی شان بر آن بودند...»^۲.

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۳/ ۶۸۹-۶۹۰).

^۲ - القائد إلى تصحيح العقائد، ص: ۲۴۳.

نیز الله عزوجل بیان فرموده که هر آنکه از دین اسلام، همان دین خلیل الله ابراهیم علیه الصلاة والسلام روی برتابد، از جمله‌ی سفیهان و نابخردان و نادانان می‌باشد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْعَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [البقره: ۱۳۰] «چه کسی از آئین ابراهیم روی‌گردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟) ما او را در این جهان برگزیدیم (و ستمبل و رهبر دیگران کردیم) و او در جهان دیگر، از زمره شایستگان (مقرب درگاه الهی) است».

و نیز الله عزوجل بیان فرموده که این (اسلام) دینی است که ابراهیم آن را به فرزندانش توصیه و سفارش نمود. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقره: ۱۳۲] «و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد و یعقوب (نوه او نیز چنین کرد. هر کدام به فرزندان خویش گفتند: ای فرزندان من! خداوند، آئین (توحیدی اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که يك لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز این که مسلمان باشید».

و همچنین یعقوب علیه السلام فرزندان را بدان توصیه و سفارش نمود. الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقره: ۱۳۳] «آیا (شما یهودیان و مسیحیان که محمد را تکذیب می‌نمائید و ادعاء دارید که بر آئین یعقوب هستید) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید (تا آئینی را بشناسید که بر آن مرد؟). آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است و ما تسلیم (فرمان) او هستیم (و سر عبادت و بندگی بر آستانش می‌سائیم)».

بنابراین، این دینی است که الله عزوجل آن را برای بندگانش برگزیده و تشریح نموده و بدان راضی شده است و در واقع آنها را با این دین که شایسته و زیننده تعظیم و تجلیل و تکریم است، گرامی داشته است.

ابن عقیل حنبلی رحمته می‌گوید: «به قطع و یقین که الله عزوجل حیوان و به ویژه انسان را گرامی داشته است، زیرا به هنگام اکراه و اجبار شرک ورزیدن را برای وی مباح شمرده است؛ بنابراین آنکه

حرمت نفس تو را بر حرمت شرک ورزیدن به حق سبحانه و تعالی مقدم داشته و حتی که بر تو مباح دانسته تا از خویشتن با بر زبان آوردن آنچه شایسته و سزاوار و زیننده الله متعال نیست، دفاع کنی، براستی که چنین ذاتی شایسته و زیننده‌ی آن است که شعائر او را تعظیم و تجلیل و بزرگ دانسته و اوامر و نواهی اش را محترم بشماری»^۱.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸] «بگو: به فضل و رحمت خدا - به همین (نه چیز دیگری) - باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی هم‌دیگر می‌گذارند)».

ابن قیم رحمته می‌گوید: «شادمانی و خوشحالی به خاطر علم و ایمان و سنت، دلیل بر تعظیم و بزرگی و حب و دوست داشتن و برگزیدن آنها برای خویشتن نسبت به امور دیگر می‌باشد و هر آنکه رغبت و میلی به چیزی نداشته باشد، حصول آن برایش شادمانی و فوت آن برایش حزن و اندوهی به همراه ندارد»^۲.

و ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «و تعظیم و تجلیل و تکریم ائمه سنت و عوام ایشان در برابر سنت و حدیث و اهل آن، چه در اصول و فروع و چه در اقوال و افعال، بسیار بزرگ‌تر از آن است که در اینجا بدان پردازیم؛ و اسلام و ایمان را به گونه‌ای می‌یابی که هرگاه غالب و چیره بوده، سنت و اهل آن، واضح‌تر و روشن‌تر و نمایان‌تر و قوی‌تر بوده‌اند و چون چیزی از کفر و نفاق ظاهر و نمایان گردد، بر حسب آن بدعات ظهور می‌کند»^۳.

همچون دولت مهدی و رشید و مانند آنها که اسلام و ایمان را بزرگ داشته و با دشمنان آن، کفار و منافقین جهاد کرده و می‌جنگیدند؛ براستی اهل سنت در آن ایام بیشتر و قوی‌تر بوده و در مقابل، اهل بدعت اندک و ذلیل و خوار بودند؛ در دوران خلافت مهدی، وی تعداد بی‌شماری از زنداقه - که فقط

^۱ - به نقل از: الدرر السنیه (۳۶/۸) جمع العلامه: عبدالرحمن بن قاسم.

^۲ - مدارج السالکین (۱۵۸/۳).

^۳ - در دوران ما نیز کسانی هستند که این بدعات و اکاذیب و افتراءات را تجلیل کرده و بزرگ می‌پندارند؛ لذا بر هر مؤمن موحدی اهانت و تحقیر نمودن و خوار و زبون جلوه دادن این بدعات و اکاذیب واجب می‌باشد؛ شیخ الإسلام رحمته در این زمینه می‌گوید: «هر آنچه به باطل و دروغ بزرگ پنداشته شده و در واقع در میان عده‌ای مقدس قرار گیرد، چه مکانی باشد یا زمانی خاص یا اینکه سنگی یا درختی و یا در قالب نیتی باشد، تحقیر و خوار و زبون شمردن آن واجب است، آنطور که تحقیر و اهانت و خوار شمردن بت‌هایی که معبود قرار گرفته‌اند واجب می‌باشد. و اگر عبادت چنین مواردی نمی‌بود، آنها هم همچون سایر سنگ‌ها و... می‌بودند. اقتضاء الصراط المستقیم. (۴۷۶/۱).

الله عزوجل تعدادشان را می‌داند- به هلاکت رساند و نیز رشید بسیار اهل جهاد و رویارویی با دشمنان اسلام و نیز بسیار اهل حج رفتن بود. و نیز خلفای بنی‌عباس نسبت به خلفای بنی‌امیه، بسیار متعهدتر به برپایی نمازها در وقت‌شان بودند، برآستی که بنی‌امیه اوقات نمازها را بسیار ضایع می‌کردند... لیکن در قرون ثلاثه خیری از بدعات نبوده و بکلی در این دوران بدعت‌ها معدوم بودند و این‌گونه در آن دوران، شریعت عزیز و غالب و چیره بود و دامنه‌ی قیام برای جهاد با دشمنان دین، چه کافران و چه منافقان، بسیار وسیع و گسترده بود...^۱

تعظیم و تجلیل و تکریم دین و شعائر آن، دلیلی واضح و روشن و برهانی قاطع بر تقوای صاحب آن می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَعِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰] «آن (چیزی که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و هرکس اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنین کاری (در دنیا و آخرت) برای او بهتر است».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲] «(مطلب) چنین است (که گفته شد) و هرکس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، بی‌گمان بزرگداشت آنها نشانه پرهیزگاری دل‌ها (و خوف و هراس از خدا) است».

ابن قیم رحمته می‌گوید: «گروهی از مفسرین گفته‌اند: مقصود از حرمت الله در اینجا، مواردی است که مورد خشم الله عزوجل بوده و خداوند متعال از آنها نهی کرده است. و تعظیم آنها عبارت است از عدم ارتکاب و آمیختگی با آنها.

لیث می‌گوید: حرمت الله عبارت است از مواردی که هتک حرمت به آنها حلال نمی‌باشد. و برخی گفته‌اند: الحرمت عبارت است از اوامر و نواهی خداوند متعال.

و زجاج می‌گوید: الحرمة، عبارت است از آنچه که انجام آن واجب است و تفریط در آن حرام است. و برخی نظرشان بر آن است که حرمت در اینجا مناسک و شعائر حج چه از نوع زمانی و چه از نوع مکانی آن می‌باشد.

اما دیدگاه صواب و صحیح آن است که حرمت تمامی این موارد را شامل شده و در بر می‌گیرد و آن جمع حرمة می‌باشد که عبارت است از آنچه احترام و مراقبت از آن واجب است؛ از قبیل: احترام و مراقبت نسبت به حفظ حقوق و اشخاص و زمان‌ها و اماکن؛ و تعظیم آنها عبارت است از به جای آوردن حق آنها و حفظ و مراقبت از آنها از ضایع شدن^۲.

^۱ - مجموع الفتاوی (۲۰/۴-۲۱).

^۲ - مدارج السالکین (۷۴/۲).

تردیدی نیست که درجات مردم در تعظیم شعائر الله متعال و دینش متفاوت می‌باشد و نیز اعمال و عملکردشان بر حسب قوت و ضعف این تعظیم در قلوبشان متفاوت و مختلف می‌باشد. ابن قیم رحمته می‌گوید: «اعمال و عملکرد افراد، بر اساس درجات ایمان و محبت و تعظیم و تجلیل و قصد و نیت خالصانه‌ای که در راستای رضای معبود آن‌هم بدون هیچ توقعی جز آن، در قلوبشان است، متفاوت می‌باشد؛ به گونه‌ای که صورت ظاهری عملکرد دو شخص یکی است، اما در برتری عملکرد یکی بر دیگری (به موجب آنچه در قلب وی نهفته است) چنان تفاوتی است که جز الله عزوجل احدی قدرت و توانایی بر شمردن آن را ندارد»^۱.

لیکن پیشتر در علم و قدر خداوندی امر چنان قلم خورده است که اقوام و گروه‌هایی این اصل بزرگ را نقض می‌کنند و بلکه به تخریب آن از ریشه و بنیاد می‌پردازند و این با وقوع ایشان در استهزاء و تمسخر به دین و شعائر آن می‌باشد. شیخ عبد الرحمن السعدی رحمته می‌گوید: «... بر هر مکلفی واجب است که به آیات الله عزوجل ایمان داشته و آنها را مورد تعظیم و اجلال و بزرگداشت و تکریم قرار دهد و مقصود و مراد از نازل شدن آنها، همین امر می‌باشد. و در واقع این امری است که الله عزوجل مخلوقات را به خاطر آن آفریده است؛ بنابراین ضد ایمان، کفر ورزیدن بدان می‌باشد و ضد تعظیم ایمان و آیات الله متعال (و به طور کلی، دین) استهزاء و حقیر و سبک شمردن آن می‌باشد»^۲.

^۱ - المنار المنیف، ص: ۳۳.

^۲ - تیسیر الکریم الرحمن (۹۳/۱).

مبحث دوم: محبت

شامل مطالب ذیل است:

✓ مطلب اول: محبت الله متعال؛

✓ مطلب دوم: محبت رسول الله ﷺ

✓ مطلب سوم: محبت دین اسلام.

مطلب اول: محبت الله متعال

براستی از میان تمامی امت‌ها، بزرگ‌ترین و میانه‌روترین امت در محقق گردانیدن عبودیت مقرون به محبت و تعظیم الله عزوجل، امت محمد ﷺ می‌باشد؛ اهل کتاب ادعای محبت الله عزوجل را عنوان داشته و این مسأله را این‌گونه ابراز نمودند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُوَ﴾ [المائدة: ۱۸] «یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم!».

اما الله عزوجل این دروغ‌پردازی و یاوه‌سرانی آنان را مردود خوانده و فرمودند: ﴿قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۱۸] «بگو: پس چرا شما را در برابر گناهان‌تان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسان‌هایی همچون سایر انسان‌هایی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد عذاب می‌دهد».

«اما عذاب شدن ایشان به سبب گناهان‌شان، اقتضا می‌کند که ایشان محبوب نبوده و بلکه بر اساس نسبت نبوت به الله عزوجل منسوب نمی‌باشند، بلکه این مسأله اقتضای آن دارد که آن‌ها نیز مخلوقاتی پرورش یافته می‌باشند؛ و از طرفی الله عزوجل هرکس را که دوست داشته باشد، در آنچه دوست می‌دارد و مورد محبت اوست، موفق نموده و به کار می‌گیرد و وی مرتکب چیزی که سبب خشم و غضب حق سبحانه و تعالی می‌باشد؛ همچون کفر و فسق و عصیان و سرکشی نمی‌گردد»^۱.

«بنابراین میان محبت شرعی و غیر شرعی تفاوت می‌باشد و بر این اساس است که محبت این امت نسبت به الله عزوجل در برابر محبتی که پیشینیان آنها ابراز داشتند، محبتی کامل‌تر بوده و نیز عبودیت این امت برای الله عزوجل کامل‌تر از عبودیت امت‌های پیشین بوده است و براستی کامل‌ترین افراد این

^۱ - العبودية، ص: ۳۸، ابن تیمیة.

امت در این زمینه، اصحاب بزرگوار رسول الله ﷺ بوده‌اند و هر آنکه شباهت بیشتری به آنها داشته باشد، این امر در وی کامل‌تر می‌باشد.^۱

اما در این امت نیز گروه‌ها و فرقه‌هایی همچون جهمییه و صوفیه، در باب محبت با الله عزوجل مشابه اهل کتاب می‌باشند؛ چنان‌که جهمییه محبت پیامبران و مؤمنان نسبت به الله عزوجل و نیز محبت الله متعال با دوستان و اولیایش را انکار نمودند؛ ابن قیم رحمته می‌گوید: «و جهمییه و معطله به هیچ‌یک از این امور اعتقاد و باوری ندارند و بلکه نزد آنها ذات حق سبحانه و تعالی به چیزی نزدیک نشده (و بدان محبت نداشته) و نیز هیچ چیزی به ذات حق نزدیک نشده (و نسبت به ذات باری تعالی محبت و دوستی ندارد) و نیز بر این باورند که حق سبحانه و تعالی به خاطر ذاتش دوست داشته نمی‌شود و بدین ترتیب حیات قلوب و آرامش ارواح و خرسندی نفوس و روشنی دیدگان و والاترین نعمت دنیا و آخرت را انکار نمودند. و این‌گونه دچار قساوت قلب شده و میان خود و الله متعال حجاب و مانعی افکندند که مانع شناخت و معرفت و محبت الله تعالی گردید؛ بنابراین نه خداوند متعال را شناخته و نه به او تعالی محبت ورزیده و نه از او یادی به میان می‌آورند مگر با تعطیل اسماء و صفاتش؛ و بدین ترتیب ذکر و یاد ایشان جز یادآوری بزرگ‌ترین گناهان و نافرمانی‌هایشان نمی‌باشد.

بلکه کسی را که خداوند متعال را با اسماء و صفات جلالش به یاد می‌آورد، مجازات کرده و مستحق کیفر می‌دانند و آنها را به اموری متهم می‌کنند که خود بدان سزاوارتر و شایسته‌ترند؛ اما برای آن کس که از بصیرت و قلب زنده‌ای برخوردار است، قسوت و خشم و تنفیری که در کلام آنها در باب محبت الله عزوجل و معرفت و توحید حق سبحانه و تعالی نهفته است، نمایان و مشهود است. و الله المستعان»^۲.

اما صوفیه؛ صوفیه نیز از راه مستقیم منحرف شده و منهج و راه و روش رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی‌شان رضی الله عنهم و کسانی که به نیکویی از ایشان تبعیت نمودند ترک گفته و از آن جدا شدند، زیرا محبت ایشان نسبت به پروردگارشان، برخاسته از رغبت و هوای نفسانی‌شان می‌باشد و «تمامی مردم الله عزوجل را دوست داشته و ذکر و یاد او را به جای آورده و نیز او را عبادت کرده و حمد و سپاس حق را با اقوال و اعمال به جای می‌آورند و امری خوشایندتر از این برای‌شان نیست»^۳. لیکن حقیقت مذهب صوفیه در باب محبت الله متعال، همان مقوله‌ای است که امام ابن قیم در مورد ایشان ذکر نموده و می‌گوید: «در سخنان‌شان لطمه‌های زشتی می‌باشد و بهترین حالت‌شان آن است که سعی و تلاش ایشان

^۱ - پیشین، ص: ۳۹.

^۲ - مدارج السالکین (۲۳/۳)؛ و نگا: فتح المجید، ص: ۳۸۷، شیخ عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ.

^۳ - روضة المحبین، ص: ۲۸۲، با اندکی تصرف.

از نوع مغفور و نه مشکور آن می‌باشد. (یعنی تلاشی که بخشیده می‌شود نه آن سعی و تلاشی که با اجر و مزد همراه است).

و برخی از جاهلان ایشان چنانند که چون کسی را مشغول ذکر و یاد خداوند متعال ببینند یا کسی را ببینند که حق سبحانه و تعالی را دوست دارد، بدو رشک ورزیده و چه بسا اگر امکان آن برایش وجود داشته باشد وی را ساکت نموده و می‌گوید: غیرت حب و محبت نسبت به خداوند مرا بر این عمل واداشت، درحالی که این عملکرد وی تنها از روی حسد و بغی و عدوان بوده و نوعی از دشمنانگی با خداوند متعال و مخالفت با روش و منهج پیامبرانش می‌باشد که در قالب غیرت آن‌را جلوه‌گر نموده و محبت خداوند متعال را به محبت چیزی از مخلوقات تشبیه نموده است»^۱.

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «... و آنکه در زمینه‌ی عبودیت گمان برده و دچار وهم گردیده که عبودیت عبارت است از مجرد ذل و فروتنی و خضوع که محبتی به همراه ندارد و نیز بر این باور است که محبت در عبودیت موجب توسعه‌ی هوی و تمایلات نفسانی بوده و یا اینکه موجب اذلال و فروتنی می‌باشد که ربوبیت آن‌را بر نمی‌تابد، دچار خطا و اشتباه گردیده است. و بدین سبب است که اهل علم و معرفت از همنشینی و مجالست با اقوامی که بسیار در زمینه محبت بدون خشیت سخن می‌گفتند، کراهت داشتند، حتی که برخی از سلف صالح گفته‌اند: هر آنکه الله متعال را تنها با محبت ورزیدن به حق سبحانه و تعالی عبادت کند، زندیق^۲ است و هرکس الله متعال را تنها با امید و رجاء به حق سبحانه و تعالی عبادت کند، از مرجئه^۳ است و هر آنکه الله متعال را تنها با ترس از حق سبحانه و تعالی عبادت نماید، حروری^۴ است. و هر آنکه حق سبحانه و تعالی را با حب و خوف و رجاء عبادت نماید، مؤمن موحد است.

و بر این اساس است که برخی از متأخرین با چنان وسعتی در دایره‌ی محبت داخل شده‌اند که آنها را به نوعی بی‌خیالی و ادعاهای منافی با عبودیت واداشته است و در واقع بنده را در نوعی از ربوبیت که جز شایسته‌ی الله عزوجل نیست، داخل می‌گرداند.

۱- پیشین، ص: ۲۸۳.

۲- بیان معنای زندیق در باب سوم، در مبحث اقسام استهزاء کنندگان خواهد آمد. ان شاء الله.

۳- مقصود از مرجئه، کسانی هستند که بر این باورند که معصیت و گناهان در ایمان صاحبش تأثیری ندارد، همچنان که همراه کفر، طاعت و فرمانبرداری از اوامر و نواهی سودی ندارد.

۴- مقصود خوارج می‌باشند، آنانی که تنها نصوص وعید را بر گرفته و به نصوص بشارت دهنده توجهی نمی‌کنند. و به آنها حروریه نیز گفته می‌شود. حروریه منسوب به حروراء می‌باشد که نام روستایی است در نزدیکی کوفه که خوارج به هنگام خروج بر علیه خلیفه‌ی راشد، علی بن ابی طالب در آن تجمع نمودند.

و برخی از آنها چنان ادعاهایی دارند که از حدود انبیاء و مرسلین تجاوز می‌کند؛ یا اینکه از الله عزوجل اموری می‌خواهند که جز شایسته‌ی الله عزوجل نمی‌باشد حتی که شایسته‌ی انبیاء و مرسلین نیست... و برخی از آنها می‌گویند: من مُحب و دوستدار الله متعال می‌باشم، پس هر آن عملی که در بر دارنده تجاوز و عدوان و برخاسته از جهل است، انجام دهم، در برابر آن مؤاخذه نمی‌شوم؛ درحالی‌که چنین باوری، عین گمراهی و ضلالت می‌باشد و بلکه شبیه مقوله‌ی یهود و نصاری است که می‌گفتند: ما فرزندان خدا و محبوبان او هستیم...»^۱.

اما محبتی که شرعی و بلکه برخاسته از سنت و نه بدعت است، محبتی است که در آن عناصر خوف و رجاء و حب گردهم باشد که در این صورت صاحب چنین محبتی مؤمن موحد می‌باشد. بنابراین آنکه عبودیت کاملی را که متضمن امر و نهی است، محقق گرداند، درحقیقت محبت را محقق گردانیده است و بر این اساس است که انبیاء و رسولان، برترین و بیشترین و بزرگ‌ترین محبت را با الله متعال داشتند زیرا آنها اهل عبودیت حق سبحانه و تعالی می‌باشند. ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «و لفظ عبودیت متضمن کمال خواری و فروتنی و کمال حب است و این والاترین کمالی است که برای ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله حاصل گردید. بر همین اساس است که جز آن‌دو کسی دیگر در روی زمین به مقام خلیل الله متعال بودن نرسیده است. (لیکن کسانی هستند که الله متعال آنها را دوست داشته و آنها نیز خداوند متعال را دوست می‌دارند) و الله عزوجل خبر داده که تقوا پیشگان و نیکوکاران و عدالت پیشگان و توبه کنندگان و پاکان و آنانی را که در راه او متحد و یکپارچه در صف واحدی می‌رزمند و انگار دیوار سربی بزرگی هستند، دوست دارد»^۲.

و ابن قیم رحمته می‌گوید: «محبت حقیقت عبودیت می‌باشد؛ آیا انابت و توبه بدون محبت و رضایت و حمد و شکر و خوف و رجاء امکان داشته و متصور است؟ آیا صبر حقیقی جز صبر محبین است؟ برآستی محب و دوستدار در حصول آنچه معبودش دوست داشته و بدان راضی است، تنها و تنها به محبوب خود توکل می‌کند. همچنین زهد حقیقی، زهد محبین است؛ چرا که آن‌ها به سبب محبتی که با محبوب‌شان دارند، در محبت با غیر محبوب پارسایی و پرهیزکاری می‌کنند؛ همچنین حیای حقیقی، حیای محبین است، زیرا حیا از میان حب و تعظیم متولد می‌شود... بنابراین منکر مسأله‌ی حب در قلوب، در واقع منکر تمامی این امور است. و حجاب و پرده‌ای که جلوی چشمان و قلب او را گرفته

^۱ - العبودية، ص: ۳۷-۳۸.

^۲ - همان، ص: ۳۵.

بزرگ‌ترین حجاب است و قلبش با قساوت‌ترین قلوب و دورترین آنها از الله عزوجل می‌باشد»^۱. همچنین ابن قیم رحمته می‌گوید: «پس اگر مسأله‌ی محبت باطل گردد، قطعاً تمامی مقامات ایمان و احسان باطل گردیده و منازل سیر به سوی حق سبحانه و تعالی نابود خواهد گشت؛ برآستی محبت، روح هر مقام و منزلت و عمل است. و چون عمل از آن خالی و عاری باشد آن عمل و مقام و منزلت مرده و بی‌روح می‌باشد. و نسبت محبت با اعمال همچون نسبت اخلاص در آنها می‌باشد، بلکه محبت حقیقی اخلاص و بلکه خود اسلام است؛ چرا که اسلام عبارت است از تسلیم کامل شدن با خواری و ذل و حب و طاعت؛ بنابراین هر آنکه در وجودش محبت با الله نباشد، اسلامی برای وی نیست؛ و بلکه محبت حقیقت شهادت لاله الاالله می‌باشد؛ چراکه اله، آن کسی است که بندگان با حب و فروتنی و خوف و رجاء و تعظیم و طاعتش، او را عبادت می‌کنند و اله به معنای مألوه بوده و آن عبارت است از: کسی که قلوب به سوی او متمایل می‌باشند. یعنی او را دوست داشته و با او محبت دارند و در برابر او فروتن و خوار و ذلیل هستند»^۲.

علما به دو اصل بزرگی که مدار عبادت و توحید بر آنهاست، اشاره نموده و آن‌دورا بیان داشته‌اند که عبارتند از: حب و تعظیم.

و این مهم با مشاهده نعمت‌ها حاصل می‌گردد و قلب به سبب طاعت و فرمانبرداری از کسی که این نعمت‌ها را بر او ارزانی داشته، خاشع و فروتن می‌گردد؛ و هرگاه بنده بر علم خود نسبت به نعمت‌های الهی بیفزاید و حقیقت معرفت و مقدار آنها را کسب نماید، محبت و انابت و طاعت و فروتنی و خشوع و توکل وی بیشتر و بیشتر می‌گردد و بدین خاطر است که الله عزوجل نعمت‌های خاص و عام و ظاهری و باطنی خویش را بر بندگان متذکر می‌گردد و در این زمینه تشویق به تفکر می‌نماید. تا اینکه بنده در آنها اندیشیده و تفکر نموده و در نتیجه شکر و سپاس حق سبحانه و تعالی را به جای آورده و حشش را ادا نماید»^۳.

شیخ اسحاق بن عبدالرحمن بن حسن رحمته (ت: ۱۳۱۹) می‌گوید: «اصل و اساس اسلام شهادت و گواهی لاله الاالله می‌باشد و آن اصل و اساس ایمان به الله عزوجل به یگانگی و برترین شعبه‌های ایمان است؛ و به اجماع مسلمانان این اصل متضمن علم و عمل و اقرار می‌باشد و مدلول آن عبارت است از وجوب عبادت الله عزوجل به یگانگی و عدم شریک قائل شدن برای او و نیز برائت و بی‌زاری

^۱ - مدارج السالکین (۲۶/۳).

^۲ - پیشین (۲۶/۳)؛ و نگا: الدرر السنیه (۲/۱۵۴، ۱۴۶، ۱۰۲).

^۳ - الدرر السنیه (۱/۲۲۹-۲۳۰).

جستن از عبادت غیر او، هر آنکه و هر آنچه که باشد. و این همان حکمتی است که الله متعال به خاطر آن جن و انس را آفرید و نیز پیامبران را به خاطر آن فرستاده و کتب را نازل فرمود و آن متضمن کمال ذل و فروتنی و حب می باشد و نیز متضمن کمال طاعت و تعظیم می باشد. و این همان دین اسلام است که الله عزوجل از احدی دینی جز آن را نپذیرفته و قبول نمی کند، چه کسانی که پیش از این بودند و چه کسانی که تا قیام قیامت خواهند آمد^۱.

اما از آنجا که در باب محبت، دین اسلام در میان ادیان از اعتدال و وسطیت برخوردار است و نیز اهل سنت و جماعت در این باب، از میان فرقه های مختلف از این وسطیت و اعتدال برخوردار است، لازم است تا علاماتی که از خلال آنها مصداقیت منهج اهل سنت و جماعت و صدق ادعای شان مبنی بر این محبت شرعی را روشن می گرداند، شناخته شده و معرفی گردند.

از جمله نشانه ها و علامات صدق این ادعا، متابعت و پیروی از رسول الله ﷺ می باشد، الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان تان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است».

در سبب نزول این آیه چنین وارد شده که قوم و گروهی بودند که ادعای دوستی خداوند متعال را داشته و می گفتند: ما پروردگاران را دوست داریم. پس الله عزوجل به پیامبرش محمد ﷺ امر نمود تا به آنها بگوید: اگر در آنچه می گوید صادق بوده و راستگو هستید، از من تبعیت و پیروی کنید؛ چرا که این علامت صدق و راستی شما در آنچه گفتید و ادعا نمودید، می باشد. و الله عزوجل در راستای ابتلا و آزمایش بندگانش این آیه را نازل فرمود^۲.

ابن تیمیه رحمته الله علیه می گوید: «بنابراین جز آنکه از رسول الله ﷺ تبعیت و پیروی می کند، کسی دوست دار الله متعال نیست. و اطاعت و پیروی از رسول الله ﷺ محقق گرداندن عبودیت می باشد. بسیاری از کسانی که ادعای محبت می کنند، از شریعت و سنت او خارج می باشند و در واقع خیالات و موهومات و گمان هایی را ادعا دارند که در اینجا گنجایش ذکر آنها نیست ... تا آنجا که می گوید: بنابراین از بزرگ ترین تفاوت های میان محبان حق سبحانه و تعالی و اولیایش، همان کسانی که الله عزوجل را دوست

^۱ - پیشین (۲۵۸/۱) جمع علامه: عبدالرحمن بن قاسم.

^۲ - نگا: جامع البيان: (۲۳۱/۳-۲۳۲)، ابن جریر؛ اسباب نزول القرآن، ص: ۱۰۵، واحدي؛ اسباب النزول، ص: ۷۶، سیوطی؛ مدارج السالکین (۲۱/۳-۲۲) ابن القیم؛ و فتح المجید، ص: ۳۸۶، شیخ: عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ.

داشته و خداوند متعال نیز آنها را دوست دارد و کسانی که تنها مدعی محبت الله عزوجل آن‌هم ناظر بر ربوبیت حق سبحانه و تعالی بوده یا اینکه از بدعت‌های مخالف با شریعت پیروی می‌کنند، اتباع و پیروی از شریعت و جهاد نمودن در راه حق می‌باشد»^۱.

و ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «و از علامت‌های محبت الله عزوجل، انقیاد و التزام به امر محبوب و برگزیدن آن بر مراد و مقصود محب می‌باشد، بلکه مراد محب و محبوب یکی می‌باشد و این همان اتحاد صحیح است نه اتحادی که برادران نصاری (یعنی) ملحدان می‌گویند؛ بنابراین اتحادی نیست مگر در مراد و مقصود؛ و این اتحاد علامت محبت صادق می‌باشد، از این جهت که مراد محب و محبوب یکی می‌باشد. از این‌رو آنکه با مراد و مقصود محبوبش مخالفت کند، دوستدار و محبی صادق نیست ... الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است».

بنابراین الله عزوجل تبعیت و پیروی از فرستاده‌اش را سبب محبت آنها با الله عزوجل قرار داده است؛ اما اینکه بنده محبوب الله عزوجل باشد، بسیار والاتر و برتر از آن است که وی محب و دوستدار الله متعال باشد. و اینکه تو الله متعال را دوست داشته باشی، آنچنان مرتبه و مقامی نیست، بلکه مرتبه و مقام و منزلت و جایگاه والا آن است که الله متعال تو را دوست داشته باشد. (و این با پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله و اوامر و نواهی و شریعت خداوندی میسر می‌گردد) و بر این اساس است که طاعت و فرمانبرداری از محبوب، نشانه و علامت محبت الله متعال معرفی گردیده (و در کلام خداوندی بدان اشاره گردیده است)^۲.

از دیگر علامات محبت صادقانه، غیرت داشتن نسبت به حرمان و حدود خداوندی و آنچه الله عزوجل از آن ناراضی بوده و آنرا ناپسند می‌داند، می‌باشد. ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «و از علامات محبت محبوب، غیرت نسبت به محبوب و آرزومند و مشتاق محبوب بودن می‌باشد، به گونه‌ای که غیرت نسبت به محبوب او را وامی‌دارد تا آنچه محبوبش مکروه و ناپسند می‌داند، او نیز نسبت بدان کاره بوده و برایش ناخوشایند باشد و چون از محبوبش نافرمانی و سرپیچی گردیده و حق و حقوقش پایمال شده و اوامرش ضایع گردد، غیرتش به سر حد خود رسیده و به غیرت آید، و این غیرت حقیقی محب و

^۱ - العبودية، ص ۳۹.

^۲ - روضة المحبین، ص ۲۷۳-۲۷۴.

دوستدار می‌باشد. و در واقع تمامی دین تحت همین غیرت می‌باشد. به گونه‌ای که دین مردمانی قوی‌تر است که غیرتشان نسبت به آن بیشتر و بزرگ‌تر باشد. و رسول الله ﷺ در حدیث صحیح فرمودند: «تَتَعَجَّبُونَ مِنْ غَيْرَةٍ سَعْدٍ لَأَنَا أَعْيَرُ مِنْهُ، وَاللَّهِ أَعْيَرُ مِنِّي»^۱ «آیا از غیرت سعد تعجب می‌کنید؟ برآستی من از او با غیرت‌تر و الله عزوجل از من با غیرت‌تر است».

بنابراین غیرت محب و دوستدار الله متعال و رسولش نسبت به آن‌ها به اندازه‌ی محبت و بزرگداشت و بزرگی آن‌ها در قلبش می‌باشد. و چون قلبش از غیرت نسبت به الله متعال و رسولش خالی باشد، قلبش از محبت آن‌ها خالی‌تر است، گرچه خود گمان می‌برد که از محبین و دوستداران خداوند متعال و فرستاده‌اش می‌باشد ... و چون این غیرت از قلب رخت سفر بندد، محبت نیز از آن بیرون می‌گردد و بلکه دین از آن خارج گشته و کوچ می‌کند گرچه آثاری از آن در قلب باقی مانده باشد؛ و این غیرت، اصل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و در واقع نیروی محرک این‌ها می‌باشد، به گونه‌ای که چون قلب از آن خالی باشد، جهاد نکرده و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند و بلکه تنها چیزی که آن را بدین امور وامی‌دارد، همان غیرتی است که نسبت به پروردگارش دارد و بر همین اساس است که الله متعال، علامت و نشانه محبت و محبوبیت خویش را جهاد قرار داده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲. «ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوست‌شان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان خداوند) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن‌را به هرکس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بی‌شمار است و از مستحقان آن) آگاه است».

^۱ - به روایت بخاری، کتاب النکاح، باب الغیره، اولین حدیث باب، (فتح ۱۸۱/۱۲) و در التوحید، باب قول النبی: "لاشخص أغير من الله" شماره: (۱۴۹۹)، (نوی ۳۸۵-۳۸۶).

^۲ - روضة المحبین، ص: ۲۸۱-۲۸۲؛ و نگا: مدارج السالکین (۲۲/۳).

همچنین ابن قیم رحمته در اثناء سخن از اقسام غیرت می‌گوید: «... غیرت بر دو نوع است: غیرت نسبت به محبوب و غیرت داشتن بر محبوب (بدین معنا که برای رسیدن به محبوب بسیار حریص و مشتاق باشد)؛ اما غیرت نسبت به محبوب عبارت است از تعصب و حمیت و خشمگین شدن به خاطر او، چون به حق و حقوقش اهانت شده و حرمتش شکسته شود و از سوی دشمنش بدو امری ناخوشایند رسد که در چنین حالتی محب و دوستدار محبوب به خاطر محبوبش بسیار خشمگین و غضبناک گردیده و غیرتش به جوش می‌آید. تا اینکه جهت تغییر چنین اوضاعی به جنگ و نبرد با کسی اقدام کند که سبب آزردن شدن محبوبش گردیده است؛ و این غیرت حقیقی محبین می‌باشد و این غیرت از قبیل غیرت انبیاء و رسولان نسبت به الله متعال در برابر کسانی که به حق سبحانه و تعالی شرک ورزیده و محارم او را حلال شمرده و از او امرش سرپیچی نمودند، می‌باشد. و این غیرت همان غیرتی است که محب را به ایثار جان و مال و عرض و آبرویش برای محبوب خویش وامی‌دارد، تا اینکه این‌گونه آنچه را که محبوبش نمی‌پسندد و بدان ناراضی است، زایل و نابود و محو گرداند ... و تمامی دین در این غیرت و بلکه این غیرت تمامی دین می‌باشد. و در واقع مؤمن با جان خویش با دشمن محبوبش به مقابله و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر مبادرت نمی‌ورزد مگر با این غیرت. و هرگاه قلب از این غیرت خالی باشد، درحقیقت از دین خالی می‌باشد؛ لذا مؤمن نسبت به پروردگارش در برابر خویشتن غیرت داشته و نیز چون کسی همچون او نباشد که به پروردگارش محبت ورزد و او را دوست داشته باشد، نسبت به دیگران هم در برابر الله متعال غیرت دارد.

غیرت قلب را صفا و روشنایی می‌بخشد و خباثت را چنان از قلب بیرون می‌راند که دم آهنگری ناخالصی را از آهن^۱!

و از علامات محبت بنده با پروردگارش، مداومت بر ذکر و یاد حق سبحانه و تعالی می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الأنفال: ۴۵] «ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان کارزار) روبرو شدید، پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرع و زاریش بخوانید) تا (در دنیا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أذكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۱]

^۱ - روضة المحبین، ص: ۳۰۱-۳۰۲؛ و نگا: سخن ابن قیم رحمته پیرامون جایگاه و منزلت غیرت در مدارج السالکین (۳/

«ای مؤمنان! بسیار خدای را یاد کنید (و هرگز او را فراموش ننمائید)».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَلْبَتِينَ وَالْقَلْبَتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّيِّمِينَ وَالصَّيِّمَاتِ وَالْحَفِظِينَ وَالْحَفِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۳۵﴾ [الأحزاب: ۳۵] «مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکبیا و زنان شکبیا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است».

و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَسِكَكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾ [البقرة: ۲۰۰] «و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید (و مراسم آن را به پایان بردید و پراکنده شدید) همان گونه که پدران خویش را یاد می‌کنید (و به افتخارات نیاکان مباهات می‌نمائید) خدا را یاد کنید و بلکه بیشتر از آن...».

و در صحیح مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در راه مکه بودند که از کنار کوهی که بدان جمدان می‌گفتند، گذر نمودند، پس فرمودند: «سِيرُوا هَذَا جُحْدَانُ سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ، قَالُوا: وَمَا الْمُفْرَدُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا، وَالذَّاكِرَاتُ». «حرکت کنید، این کوه جمدان است. مفردون سبقت جستند. صحابه گفتند: یا رسول الله، مفردون چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردان و زنانی که بسیار خداوند متعال را یاد می‌کنند».

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «الله متعال بندگانش را امر نموده تا او را در تمامی احوالشان یاد کنند، گرچه ذکر و یاد آن‌ها در نزد حق سبحانه و تعالی از مراتبی برخوردار است: به گونه‌ای که والاترین و برترین آن‌ها ذکر و یاد قلب و زبان به همراه شهود مذکور در قلب می‌باشد، آن‌گونه که قلب سراسر با محبوب-ترین اذکار نزد خداوند متعال، متوجه ذکر و یاد او باشد؛ مرتبه‌ی پس از این، ذکر و یاد قلب و زبان بدون شهود قلبی مذکور می‌باشد و مرتبه‌ی پس از این ذکر و یاد قلب به تنهایی می‌باشد و پس از این مرتبه، فقط ذکر و یاد زبان می‌باشد. این مراتب ذکر و یاد خداوند متعال می‌باشد که نزد الله عزوجل برخی

نسبت به برخی دیگر محبوب‌ترند.

برخی از سلف صالح می‌گویند: «براستی الله عزوجل دوست دارد که در تمامی احوال، ذکر و یاد او شود مگر در حالت جماع و قضای حاجت...»

و الله متعال اجر و ثواب ذکر زبانی تنها را ضایع نمی‌گرداند، بلکه در برابر آن به ذکر کننده اجر و مزد عطا می‌کند گرچه قلبش به هنگام ذکر غافل باشد. لیکن درجات این ثواب (نسبت به مراتب بالاتر از آن) متفاوت می‌باشد»^۱.

حال که منهج شرعی در مبحث محبت الله تبیین گردید، لازم است تا متضاد این محبت شرعی نیز دانسته شود و آن شرک در محبت می‌باشد. علما به این نوع از انواع شرک پرداخته و آن را بیان نموده و در مورد خطر آن هشدار داده‌اند و بدین خاطر است که امام محمد بن عبد الوهاب در «کتاب التوحید» بابی را بدین مسأله اختصاص داده است که عنوان آن عبارت است از:

باب قوله تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾ [البقرة: ۱۶۵].

ابن قیم رحمته الله علیه می‌گوید: «در این آیه، الله متعال خبر داده و می‌فرماید که هر آنکه چیزی یا کسی غیر از الله عزوجل را آنچنان که الله متعال را دوست دارد، دوست داشته و بدو محبت ورزد، وی از جمله کسانی است که غیر از الله عزوجل، خدا گونه‌هایی را برگزیده است و این خدا گونه‌ها در زمینه‌ی محبت و نه خلق و ربوبیت می‌باشند. چرا که هرگز ثابت نشده که احدی از اهل زمین اینچنین خداگونه‌هایی را در زمینه‌ی خلقت قائل شده باشند بر خلاف برگزیدن خداگونه‌هایی در باب محبت که همیشه بوده است. و بسیاری از مردمان در طول تاریخ غیر از خداوند متعال خداگونه‌هایی را در باب حب و تعظیم برگزیده‌اند... تا آنجا که می‌گویند: و الله متعال در این آیه حکایت آن‌ها را بیان می‌دارد که خداگونه‌هایی را برگزیده و آن‌ها را همچون دوست داشتن الله متعال، دوست می‌دارند و نیز بیان می‌فرماید که آن‌ها در آتش، درحالی که خداگونه‌ها و اله‌ها و بت‌هایی که به جای الله عزوجل برگزیدند، همراه ایشان در عذاب می‌باشند، به آن‌ها می‌گویند: ﴿تَأْتِيهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ فِي سَعَاتٍ لَّيْسَ لَهُمْ صَوْلَةٌ وَلَا تَرْجَاءُ وَلَا يَسْتَنْصِفُ لَهُمْ سَائِرُ الْبَشَرِ مِمَّنْ شَرَكُوا لَأُولَئِكَ أَجْرُ اللَّهِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸] «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در محبت) برابر می‌دانستیم».

پر واضح است که آن‌ها خداگونه‌ها و معبودانی را که به جای الله عزوجل برگزیده بودند، در خلقت

^۱ - روضة المحبین، ص: ۳۱۴-۳۱۵.

و ربوبیت با الله عزوجل یکسان و برابر نمی دانستند و بلکه آن‌ها را در تعظیم و محبت با خداوند متعال یکسان و هم ردیف و برابر می دانستند و این همان عدل و یکسانی است که در کلام الله عزوجل ذکر گردیده است، الله متعال می فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱] یعنی غیر الله را در عبادت که حب و تعظیم است با خداوند متعال برابر قرار می دادند.^۱

و از جمله مواردی که با محبت شرعی در تضاد است، استهزاء به الله متعال و رسول الله ﷺ و دین اسلام می باشد، چنان که هرکس جزئی از اجزاء دین را به تمسخر گیرد، در حقیقت اصل محبت شرعی را نقض نموده است، چرا که با این عملکرد در اصل و اساسی که دین اسلام بر آن برپا گشته؛ یعنی محبت و تعظیم، اخلال ایجاد کرده است.

مطالبی که پیشتر بیان گردید، در خصوص محبت الله عزوجل بود، در مطلب آینده به مبحث محبت رسول الله ﷺ خواهیم پرداخت.

مطلب دوم: محبت رسول الله ﷺ

محبت و دوست داشتن رسول الله ﷺ اصلی از اصول ایمان می باشد و با آن است که بازار ایمان برپاست و با فقدان آن، ایمان معدوم است. بر این اساس است که الله متعال محبت و دوست داشتن رسولش را واجب گردانیده است، الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۲۴] «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما و اموالی که فراعنکس آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمان‌بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید».

طبق این آیه، اگر محبت و دوست داشتن رسول الله ﷺ واجب نمی‌بود، الله متعال کسانی را که محبت امور هشتگانه‌ی مذکور در آیه را بر محبت رسولش برگزیدند، مورد وعید قرار نمی‌داد. قاضی

^۱ - مدارج السالکین (۳/ ۲۰-۲۱)؛ و نگا: جلاء الأفهام، ص: ۱۳۶-۱۳۷؛ هر دو کتاب از ابن قیم می‌باشد؛ الدرر السنية (۲/ ۱۵۴-۱۵۵) و فتح المجید، ص: ۳۸۶، شیخ عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ.

عیاض رحمه الله می‌گوید: «همین آیه در زمینه‌ی تشویق و دلالت و حجت بر لزوم محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و وجوب و بزرگی اهمیت و استحقاق و شایستگی رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن، کافی می‌باشد. زیرا با کسی که اموال و اهل و عیال و خانواده و فرزندان در نزد وی محبوب‌تر از الله و رسولش باشد، به شدت برخورد نموده و این‌گونه او را مورد وعید قرار داده است: ﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾ و به این بسنده نکرده و در انتهای آیه به فسق آنها حکم نموده و بیان داشته که ایشان از جمله گمراهان بوده و الله عزوجل آنها را هدایت نمی‌کند»^۱.

سنت نیز بر وجوب محبت رسول الله صلی الله علیه و آله تأکید نموده است، در صحیح از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ»^۲ «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ‌یک از شما مؤمن به شمار نمی‌آید تا این- که من در نزد وی از فرزند و پدرش محبوب‌تر باشم».

و در صحیحین از انس روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالتَّائِسِ أَجْمَعِينَ»^۳ «هیچ‌یک از شما مؤمن به شمار نمی‌آید تا اینکه من در نزد وی از پدر و فرزند و تمامی مردم محبوب‌تر باشم».

ابن تیمیة رحمه الله می‌گوید: «هر آنچه که الله متعال و رسولش از مسمای اسماء امور واجب همچون اسامی ایمان، اسلام، دین، نماز، روزه، طهارت، حج و... نفی نموده‌اند، قطعاً به خاطر ترک واجبی از آن مسمی می‌باشد و از این دسته است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «آه، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

و از آنجائی که الله عزوجل در این آیه ایمان را نفی نموده مگر این که این موارد (حاکم و داور قرار دادن رسول الله صلی الله علیه و آله و عدم نارضایتی از قضاوت رسول الله صلی الله علیه و آله و تسلیم محض بودن) وجود داشته باشد،

^۱ - الشفا (۵۶۳/۲).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الإیمان، باب حب الرسول من الإیمان، شماره: (۱۴)، فتح (۷۴/۱-۷۵).

^۳ - به روایت بخاری، همان کتاب و همان باب، شماره: (۱۵) فتح (۷۵/۱)؛ و مسلم، کتاب الإیمان، باب وجوب محبة الرسول، شماره: (۶۹)، (نوی ۳۷۴-۳۷۵).

این نفی ایمان، خود بر آن دلالت دارد که موارد یاد شده (که ایمان منوط به آن‌ها ذکر گردیده) بر مردم فرض می‌باشد و هر آنکه آن‌ها را ترک کند از اهل وعید می‌باشد.^۱

در این احادیث رسول الله ﷺ ایمان واجب را نفی نمودند، تا اینکه رسول الله ﷺ در نزد بنده محبوب‌تر از فرزند و پدر و تمامی مردم باشد، بلکه ایمان واجب حاصل نمی‌گردد مگر اینکه محبت انسان نسبت به رسول الله ﷺ از محبتی که نسبت به خویشان دارد، بیشتر باشد.

همچنان‌که در حدیث وارد شده که عمر بن خطاب به رسول الله ﷺ گفت: ای رسول خدا، به طور قطع شما در نزد من از هر چیزی جز خودم محبوب‌تر هستید. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ» (سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، (مؤمن به شمار نمی‌آیی) تا اینکه من در نزد تو از خودت هم محبوب‌تر باشم). پس عمر بن خطاب گفت: سوگند به الله متعال، اکنون نزد من از خودم هم محبوب‌تر هستید. رسول الله ﷺ فرمودند: «الآنَ يَا عُمَرُ» (اکنون ای عمر (مؤمن به شمار می‌آیی)).^۲

اما آنکه می‌گویند: مراد از نفی وارد شده در این نصوص، نفی کمال ایمان و نه اصل ایمان است، اگر مقصود و مرادش از آن این است که آنچه نفی شده کمال واجبی است که تازک آن مورد ذم و نکوهش و در معرض کفر و عقوبت است، پس درست گفته است، اما اگر مقصود و مراد وی آن است که آنچه نفی شده، کمال مستحب است، هرگز این مسأله و بدین روش در کلام الله عزوجل و رسولش ذکر نگردیده است...^۳

ابن قیم رحمته می‌گوید: «اگر این شأن و منزلت محبت و دوست داشتن بنده و فرستاده خدا می‌باشد، براستی شأن و مقام و مرتبه و منزلت محبت حق سبحانه و تعالی چگونه خواهد بود؟ اما این نوع محبت و دوست داشتن، شرعا جز برای الله متعال و رسولش جایز نمی‌باشد و اگر در میان مردم هم چنین محبتی یافت شود بدین گونه که شخص، دیگری را بر جان و مالش ترجیح داده و برگزیند، در واقع این محبت به خاطر محبت و دوست داشتن هدف و غرضی است که از دیگری برای وی حاصل می‌گردد. (نه آنکه چنان محبتی صرفا به خاطر ذات وی می‌باشد...)^۴»

^۱ - مجموع الفتاوی (۳۷/۷) به بعد.

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الإیمان والنذور، باب کیف کانت یمین النبی، شماره: (۶۶۳۲)، فتح (۵۳۲/۱۱).

^۳ - نکا: مجموع الفتاوی (۱۵/۷)؛ و فتح المجید، ص: ۳۹۰-۳۹۱.

^۴ - روضة المحبین، ص: ۲۸۴.

لذا این همان محبت شرعی است که الله متعال آن را بر مؤمنان نسبت به رسول الله ﷺ واجب گردانیده است و در واقع تابع محبت الله عزوجل می باشد و منبع و سرچشمه‌ی آن محبت حق سبحانه و تعالی است.

ابن تیمیة رحمته می گوید: «برای مؤمنان محبتی بزرگتر و کاملتر از محبت نسبت به پروردگارشان نیست و در عالم وجود، کسی جز الله عزوجل وجود ندارد که از تمام وجوه، به خاطر ذات خودش دوست داشته شود، و هر آنچه غیر از الله متعال دوست داشته می شود تابع حب حضرت حق تبارک و تعالی می باشد. حتی رسول الله ﷺ تنها به خاطر خداوند متعال است که دوست داشته شده و از ایشان اطاعت و پیروی می شود. همچنانکه الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد»^۱.

علما این محبت شرعی را به دو قسمت تقسیم نموده اند: محبتی که فرض است و محبتی که فضل و برتری است.

الف) محبتی که فرض است عبارت است از: محبتی که مقتضای آن پذیرفتن و قبول نمودن اموری است که رسول الله ﷺ از جانب الله متعال آورده؛ یعنی همان وحی و فراگرفتن آن به همراه محبت و رضایت و تعظیم و تسلیم و به طور کلی عدم درخواست و جستجوی روشی جز روش و منهج و هدایت او. و از این دسته است اتباع و پیروی از پیامبر ﷺ در آنچه از سوی حق سبحانه و تعالی ابلاغ می کند همچون تصدیق او در هر آنچه از آن خبر می دهد و اطاعت از او در واجباتی که بدانها امر می نماید و دست کشیدن از محرمانی که از آنها نهی می کند و نصرت دینش و جهاد بر حسب استطاعت و توانایی با آنکه با او مخالفت می کند؛ این اندازه از محبت حتما بایستی وجود داشته باشد و ایمان بدون آن کامل نمی شود.

ب) اما محبتی که فضل و برتری است، همان محبتی است که مقتضای حسن اقتدا به رسول الله ﷺ و محقق گرداندن اقتداء به سنت او در اخلاق و آداب و نوافل و مستحبات و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و حسن معاشرت با همسران و دیگر آداب جامع و کامل و اخلاق والای رسول خدا ﷺ می باشد. و نیز محبتی که مقتضای آن عنایت به شناخت سیرت و زندگانی رسول خدا ﷺ بوده و موجب به حرکت در آمدن و تکان خوردن قلب در اثر محبت و تعظیم و توقیر و احترام و دوست داشتن شنیدن

^۱ - مجموع الفتاوی (۶۴۹/۱۰).

کلامش و برگزیدن و ترجیح دادن آن بر کلام سایر مخلوقات باشد، از این دسته است. و از بزرگ‌ترین موارد اقتدای به رسول الله ﷺ در این نوع محبت، اقتدای به رسول الله ﷺ در امر دنیا و بسنده نمودن به اندک دنیا و رغبت به آخرت می‌باشد»^۱.

پس از شناخت محبت رسول الله ﷺ، لازم است نشانه‌های محبت رسول الله ﷺ^۲ را شناخت که در ذیل مختصراً بدان‌ها می‌پردازیم:

۱- اتباع و پیروی و چنگ زدن به سنت رسول الله ﷺ در اعتقادات و اقوال و اعمال؛ زیرا الله

عزوجل بندگان مؤمنش را بدان امر نموده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتُّمَّ تَسْمَعُونَ ﴿۲۰﴾ [الأنفال: ۲۰] «ای مؤمنان! از خدا

و پیغمبرش فرمانبرداری کنید و از پیغمبر روگردان نشوید، درحالی‌که شما (آیات قرآن را) می-

شنوید (و می‌بینید که آشکارا امر به وجوب اطاعت از او می‌کنند)».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا

أَعْمَالَكُمْ ﴿۳۳﴾ [محمد: ۳۳] «ای مؤمنان! از خدا و پیغمبر اطاعت کنید و کارهای خود را (با انجام

معاصی) باطل مگردانید».

و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۵۴﴾ [النور: ۵۴] «اما اگر

از او اطاعت کنید هدایت خواهید یافت (و به خیر و سعادت جهان نائل می‌گردید. در هر حال بر

پیغمبر چیزی جز ابلاغ روشن و تبلیغ آشکار نیست (و به وظیفه خود هم عمل کرده است)».

نیز الله عزوجل در مقام تبیین نحوه تعامل مسلمانان در برابر امر و نهی می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ

الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... ﴿[الحشر: ۷] «چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از

احکام الهی) آورده است اجراء کنید و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «یعنی، هر آنچه رسول الله ﷺ بدان امر نمود، آن را انجام دهید و هر آنچه

شما را از انجام آن نهی کرده، از آن دست بکشید. برآستی که او شما را به خیر و خوبی امر کرده و تنها

^۱ - استنشاق نسیم الأنس من نفحات رياض القدس، ص: ۳۴-۳۵، ابن رجب. و نگا: تيسير العزيز الحميد، ص: ۴۶۷-۴۶۸. و حقوق النبي على أمته (۲۷۴-۲۷۷) د. محمد خليفه التميمي.

^۲ - پيرامون اين مسأله نگا: الشفا (۲/ ۵۷۱-۵۷۷)، قاضي عياض؛ حقوق النبي في ضوء الكتاب والسنة (۱/ ۳۲۳-۳۶۶) د. محمد التميمي؛ و محبة الرسول بين الإتياع والإبتداع، ص: ۶۶-۶۸، تأليف: عبدالرئوف محمد عثمان.

شمارا از شر و بدی نهی می‌کند»^۱.

علاوه بر این به خاطر بزرگی و عظمت و اهمیت فرمانبرداری از الله متعال و متابعت و پیروی از رسول الله ﷺ شارع تنها به امر نمودن به طاعت از رسول الله ﷺ بسنده نکرده و بلکه هر آنکه با اوامرش به مخالفت برخیزد، مورد وعید قرار داده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبان‌گیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)».

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: «یعنی کسانی که با امر و فرمان رسول الله ﷺ مخالفت می‌کنند؛ چرا که آن راه و روش و منهج و سنت و شریعت رسول الله ﷺ می‌باشد؛ و در واقع اقوال و اعمال رسول الله ﷺ میزان و معیار اقوال و اعمال دیگران می‌باشد، پس اقوال و اعمالی که موافق با اعمال و اقوال رسول الله ﷺ باشد، پذیرفته شده و اقوال و اعمالی که مخالف با اعمال و اقوال رسول الله ﷺ باشد، مردود است، حال آن اقوال و اعمال از آن هرکس که می‌خواهد، باشد»^۲.

امام بخاری با سندش از ابوهیرة رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى»، قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى» «تمامی امتم وارد بهشت می‌شوند، مگر آنانکه از ورود بدان خودداری و اباورزند. صحابه گفتند: یا رسول الله (دیگر) چه کسی از ورود به بهشت ابا می‌ورزد؟ رسول الله ﷺ فرمودند: هر آنکه از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هر آنکه از من نافرمانی کند، درحقیقت (از ورود به بهشت) اباورزیده است»^۳.

۲- از دیگر علامات و نشانه‌های محبت رسول الله ﷺ به کثرت یاد نمودن از ایشان و نیز درود فرستادن بسیار می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶] «خداوند و

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۵۲۵/۴).

^۲ - همان (۴۹۱/۳).

^۳ - کتاب الإعتصام بالکتاب والسنة، باب الإقتداء بسنن رسول الله، شماره (۷۲۸۰)، (فتح ۲۶۳/۱۳).

فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگوئید».

و رسول الله ﷺ فرمودند: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَدَّنَ، فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا...»^۱ «هرگاه صدای مؤذن را شنیدید، همچون کلماتی که او می گوید، بگوئید سپس بر من درود بفرستید، زیرا هر آنکه بر من یک درود بفرستد، در مقابل الله متعال بر او ده درود می فرستد».

ابن قیم رحمته در این زمینه، پیرامون فوائد و ثمرات درود و سلام فرستادن بر رسول الله ﷺ می گوید:

«۳۲- درود و سلام فرستادن بر رسول خدا ﷺ، سبب تداوم محبت شخص با رسول الله ﷺ و بلکه افزایش و چندین برابر شدن آن می شود. و آن شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان می باشد که ایمان جز با آن کامل نمی شود؛ و چون بنده محبوب خویش را بسیار یاد کند و قلبا به یاد او باشد و محاسن و خوبی‌هایی را که انگیزه‌ی حب و دوست داشتن محبوب می باشد، به یاد آورده و آنها را بر شمارد، حب و محبت و شوق وی نسبت به محبوب افزایش می یابد و بلکه بر سراسر قلبش غالب و چیره و مستولی می گردد و چون از یاد و محاسن و خوبی‌های وی، قلبا روی گرداند، از محبت قلبی وی نسبت به محبوب کاسته می شود؛ و این گونه با این یاد قلبی، برای چشم محب، چیزی از دیدن محبوب خوشایندتر نیست و نیز برای قلب وی امری خوشایندتر از ذکر و یاد محبوب و برشمردن محاسن و نیکی‌ها و خوبی‌های محبوب نمی باشد؛ پس چون این مسأله در قلب وی تقویت گردد، زبانش بر مدح و ستایش و ثنای بر محبوب و ذکر محاسن و خوبی‌های او جریان می یابد و در واقع زیادت و افزایش و نقصان آن، بر حسب افزایش و کاهش محبت در قلب صاحبش می باشد...»^۲.

۳- از دیگر علامات و نشانه‌های محبت رسول الله ﷺ تمنای رؤیت و دیدار و شوق ملاقات رسول الله ﷺ می باشد و لو اینکه بهای آن بخشیدن اموال و خانواده و فقدان آن دو باشد؛ از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمودند: «مِنْ أَشَدِّ أُمَّتِي لِي حُبًّا، نَأْسٌ يَكُونُونَ بَعْدِي، يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ رَأَى بِأَهْلِهِ وَمَالِهِ»^۳ «از زمره پرمهرترین مردمان امتم به من، کسانی هستند که پس از من می-

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الصلاة، باب القول مثل قول المؤذن لمن سمعه، ثم يصلي على النبي ثم يسأل له الوسيلة، شماره: (۳۸۴)، (نوی ۳۲۸/۴).

^۲ - جلاء الأفهام، ص: ۳۶۲.

^۳ - به روایت مسلم، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب فيمن يود رؤية النبي بأهله وماله، شماره: (۲۸۳۲)، (نوی ۱۷۶/۱۷).

آیند و هر کدام آن‌ها حاضر است جهت دیدار من از مال و خانواده خود در گذرد».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ فِي يَدِهِ لَيَأْتِيَنَّ عَلِيَّ أَحَدِكُمْ يَوْمٌ وَلَا يَرَانِي، ثُمَّ لَأَنْ يَرَانِي مَعَهُمْ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ»^۱ «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست بر هریک از شما روزی خواهد آمد که مرا نمی‌بیند، سپس دیدن من برایش از خانواده و اموالش همراه وی محبوب‌تر می‌باشد».

و از میان مردم شدیدترین و بیشترین محبت را با رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیشگامان نخستین، مهاجران و انصار و کسانی که پس از ایشان بودند، داشتند؛ در مسند امام احمد آمده است که چون اشعریون به مدینه وارد شدند، همچون موج دریا می‌خروشیدند که فردا محبوب‌مان محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش را ملاقات می‌کنیم. پس چون برای مصافحه پیش آمدند، اولین کسانی بودند که مصافحه نمودند.^۲

۴- از دیگر علامات و نشانه‌های محبت، فراگرفتن قرآن و تلاوت و توجه و عنایت و تعظیم آن

می‌باشد. قاضی عیاض رحمته الله علیه می‌گوید: «و از علامات و نشانه‌های حب رسول خدا صلی الله علیه و آله، محبت

ورزیدن و دوست داشتن قرآنی است که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن آمده و روش و منهج او بوده و بدان

راهنمایی نموده و اخلاقی بر گرفته از آن بوده است. حتی که عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌گوید:

اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله قرآن بود.^۳ و علامت و نشانه‌ی حب قرآن، تلاوت و عمل بدان و فهم و

درک آن می‌باشد...^۴ و در صحیح بخاری از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمودند: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»^۵ «بهترین شما کسی است که قرآن را فراگرفته

و به دیگران بیاموزد». و در صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «...أَمَّا

بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ

تَقْلِينَ: أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ...»^۶

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الفضائل، باب فضل النظر إلى النبي و تمنيه، شماره (۲۳۶۴)، (نوی ۱۲۷/۱۵).

^۲ - (۱۹۱/۳، ۲۷۴)، و شیخ البانی گفته است: اسناد آن صحیح به شرط مسلم است. نکا: السلسلة الصحيحة (۲/ ۵۰-۵۱) شماره: (۵۲۷).

^۳ - به روایت مسلم، کتاب صلاة المسافرين، باب جامع صلاة الليل، شماره: (۷۴۶)، (نوی ۲۷۲/۶).

^۴ - الشفا (۲/۵۷۶).

^۵ - کتاب فضائل القرآن، باب خیرکم من تعلم القرآن وعلمه، شماره: (۵۰۲۷)، فتح (۸/۶۹۲).

^۶ - کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علي بن أبي طالب رضی الله عنه، شماره (۲۴۰۸)، (نوی ۱۸۸/۱۵).

«...اما بعد، ای مردم من هم بشری هستم، نزدیک است که فرستاده‌ی پروردگارم (ملک الموت) نزد من آمده و به ندای او لبیک گویم. در میان شما دو چیز ارزشمند و ارزنده باقی می‌گذارم؛ یکی از آن‌ها کتاب الله متعال (قرآن) است که در آن هدایت و نور است، پس آن را محکم بگیرید و به آن تمسک جوید...».

بنابراین عنایت و توجه به این کتاب و تعظیم و تلاوت و تدبر در آن و تربیت انسان‌ها بر وفق تعالیم و آموزه‌های آن و نیز توقف در حدود و عمل به محکم و ایمان کامل به متشابه آن، بر مسلمانان واجب است.

۵- از دیگر علامات و نشانه‌های حب رسول خدا ﷺ، محبت ورزیدن و دوست داشتن کسانی است که رسول الله ﷺ آنها را دوست داشتند؛ همچون صحابه و اهل بیت و سایر مؤمنان؛ و بر این اساس است که شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته، میانه روی و اعتدال در امر صحابه و اهل بیت رسول الله ﷺ را بر اساس نصوص روشنگر قرآن و سنت در بیان فضل و ثناء و ستایش و رضایت الله عزوجل از آن‌ها، یکی از اصول اهل سنت و جماعت می‌شمارد^۱.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و از اصول اهل سنت و جماعت، سلامت قلوب و زبان‌شان نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ می‌باشد؛ همانطور که الله عزوجل آن‌ها را اینچنین توصیف کرده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۲ [الحشر: ۱۰]... و اهل سنت و جماعت، فضائل و درجات و مرتبه‌ی آن‌ها را که در قرآن و سنت و اجماع آمده است، پذیرفته‌اند»^۳.

۶- از دیگر علامات و نشانه‌های حب رسول خدا ﷺ، نفرت و انزجار از کسانی می‌باشد که نسبت به الله متعال و رسولش بغض و عداوت و کینه و نفرت و دشمنی دارند و دشمنی ورزیدن با آنان که با الله متعال و رسولش سر جنگ داشته و سنت رسول الله ﷺ را آماج تمسخر و استهزاء قرار می‌دهند.

^۱ - نگا: مجموع الفتاوی (۳/ ۴۰۵-۴۰۸).

^۲ - کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند ببامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

^۳ - مجموع الفتاوی (۳/ ۱۵۲).

الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [المجادلة: ۲۲] «ای پیامبر! هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند، آن‌ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه) دل‌های‌شان نوشته است، و به روحی از جانب خود آن‌ها را تقویت (و تأیید) نموده است، و آن‌ها را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آن‌ها خشنود است، و آن‌ها (نیز) از الله خشنودند، آن‌ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند.»

ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «بر مؤمن واجب است تا به خاطر الله متعال دشمنی ورزیده و نیز به خاطر الله متعال دوستی ورزد. بدین ترتیب که چون مؤمنی بدو ظلم نمود، با وجود این، با او دوستی ورزد، چرا که ظلم، موالات و دوستی ایمانی را قطع نمی‌کند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾﴾ [الحجرات: ۹-۱۰] «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند...»

در این آیه، الله متعال دو طرف دعوا را با وجود جنگ و تعدی نسبت به هم، برادر خوانده است و بلکه به برقرار نمودن صلح میان آن‌ها امر نموده است؛ بنابراین موالات و دوستی با مؤمن، گرچه به تو ظلم و تعدی کرده باشد، واجب است و دشمنی و معادات تنها با کافر واجب است، گرچه با تو به خوبی و نیکی رفتار کند.

براستی الله متعال پیامبران را مبعوث نموده و کتب آسمانی را نازل فرموده تا اینکه تمامی دین برای الله متعال و در مقابل حب و اکرام و ثواب برای اولیا و دوستانش باشد و بغض و عداوت و انزجار و اهانت و عقاب برای دشمنانش؛ اما چون در شخصی خیر و شر و فجور و طاعت و معصیت و سنت و بدعت، یکجا باشد، بر حسب خیری که در وی وجود دارد، مستحق موالات و دوستی بوده و نیز بر حسب شری که در وجود وی می‌باشد، مستحق معادات و دشمنی و عقاب است. پس در یک شخص می‌تواند موجبات اکرام و احترام و نیز اهانت هر دو با هم باشد، همچون دزد فقیری که به خاطر دزدی دستش قطع می‌گردد و نیز از بیت المال، به مقدار حاجت و نیاز بدو داده می‌شود و این اصلی است (اجتماع خیر و شر در بنده) که اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق نظر دارند^۱.

با این توضیح، عظمت و بزرگی حق و حقوق رسول الله ﷺ و آنچه در باب محبت و دوست داشتن رسول خدا ﷺ واجب است، تبیین و روشن گردید؛ همان محبت شرعی که مقام و منزلت رسول الله ﷺ را بالاتر از مقام و منزلتش در نزد خداوند متعال قرار نداده و نیز رسول الله ﷺ را از مقام و مرتبه‌ی نبوت و رسالت پایین‌تر قرار ندهد. و الله المستعان.

مطلب سوم: محبت دین اسلام

دین اسلام همان آئین حقگرا و حنیف ابراهیم علیه‌السلام می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَلَدِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (یعنی خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه خبر می‌دهد که در پیشگاه او جز دین اسلام از کسی پذیرفته نمی‌شود و آن عبارت است از اتباع و پیروی از پیامبران در هر آنچه الله عزوجل در هر زمان ایشان را بر آن مبعوث نمودند، تا اینکه به محمد ﷺ ختم شدند، کسی که تمامی راه‌های منتهی به اسلام جز با اتباع و پیروی از او مسدود شده است. بنابراین هرکس پس از بعثت محمد ﷺ، الله متعال را در حالی ملاقات نماید که بر دین و آئینی غیر از شریعت پیامبر ﷺ باشد، آن دین و آئین نزد الله متعال پذیرفته و مقبول نیست. همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود». و در مورد این آیه نیز

^۱ - همان (۲۰۸/۲۸-۲۰۹).

ابن کثیر می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه خبر داده و بیان فرموده که تنها دینی که نزد او پذیرفته و مقبول است، اسلام می‌باشد»^۱.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ...﴾ [البقرة: ۱۳۰]
 «چه کسی از آئین ابراهیم روی گردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟)».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا...﴾ [آل عمران: ۸۳] «آیا جز دین خدا را می‌جویند (که اسلام است)؟ ولی آنان که در آسمان‌ها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند».

و این دینی (اسلام) که الله متعال برای بندگانش بدان راضی گشته و آنرا پسندیده است، شامل سه مرتبه و درجه می‌باشد: اسلام، ایمان، احسان؛ همانطور که در حدیث طولانی جبرئیل (که بدان ام السنه نیز می‌گویند) آمده است که چون جبرئیل از رسول الله ﷺ در زمینه‌ی این درجات و مراتب پرسید، رسول الله ﷺ فرمودند: «... وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحَجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...» قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ...» قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ، قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۲ (... جبرئیل گفت: ای محمد، مرا از اسلام خبر ده؟ رسول الله ﷺ فرمودند: اسلام عبارت است از اینکه گواهی دهی که هیچ معبود بر حقی جز الله متعال نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز گزارده و زکات بدهی و روزه رمضان بگیری و اگر توانایی بدنی و مالی و توشه راه و وسیله‌ای برای سفر داشتی، حج بیت الله الحرام کنی ... جبرئیل گفت: مرا از ایمان خبر ده؟ رسول الله ﷺ فرمودند: ایمان عبارت است از اینکه به یگانگی الله (در ذات و صفات و افعال) و فرشتگان (که پیام رسانان میان خدا و پیامبران هستند) و پیامبران خدا (که برای راهنمایی بشر فرستاده شده‌اند) و روز قیامت و خیر و شر تقدیر، ایمان بیاوری ... جبرئیل گفت: مرا از احسان خبر ده؟ رسول الله ﷺ فرمودند: احسان عبارت

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۱/۵۳۱).

^۲ - به روایت مسلم، کتاب الإیمان والإسلام والإحسان شماره (۸)، نوی (۱/ ۲۷۰-۲۷۳).

است از آنکه چنان الله متعال را عبادت کنی که گویا حضرت حق سبحانه و تعالی را می بینی، پس اگر تو او را نمی بینی، یقین بدان که او تو را می بیند».

حافظ ابن رجب در شرح این حدیث می گوید: «در واقع رسول خدا ﷺ در این حدیث اسلام را به اقوال و اعمال ظاهری اعضا و جوارح تفسیر نمودند که اولین آنها گواهی لاله الا الله و محمد رسول الله می باشد که عمل زبان است و پس از آن برپا کردن نماز و پرداختن زکات و روزه رمضان و حج بیت الله الحرام برای آنکه استطاعت و توانایی اش را دارد، می باشد که تمامی این اعمال بر سه دسته تقسیم می گردند: اعمال بدنی که شامل نماز و روزه می باشند و عمل مالی که شامل پرداخت زکات بوده و عملی که مرکب از دو عمل پیشین (بدنی و مالی) می باشد و آن حج بیت الله الحرام نسبت به آنکه در فاصله ی دوری از مکه سکونت دارد، می باشد ... تا آنجا که می گوید: اما بحث ایمان؛ براسستی رسول الله ﷺ در این حدیث، ایمان را به اعتقادات و باورهای باطنی و درونی تفسیر نمودند و بدین ترتیب فرمودند: ایمان آن است که به الله متعال و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران و زنده شدن پس از مرگ و خیر و شر تقدیر، ایمان بیاوری ... تا آنجا که می گوید: اما احسان؛ در مواضع مختلفی از قرآن کریم به مبحث احسان اشاره شده است که گاهی مقرون به ایمان و گاهی مقرون به تقوا یا عمل بیان گردیده است. آنجا که مقرون به ایمان ذکر گردیده است:

الله متعال می فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۹۳] «بر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات) پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده اند متوجه آنان نیست، اگر (از محرّمات) بپرهیزند و (بدانچه درباره تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرّمات) بپرهیزند و (به احکام نازل شده درباره تحریم) ایمان داشته باشند. سپس (باز هم درجات تقوا را طی کنند و از محرّمات) بپرهیزند و همه کارهای خود را نیکو کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازه اخلاصی که دارند پاداش می دهد).

و نیز می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ [الكهف: ۳۰] «کسانی که ایمان آورده اند (به خدا و دین حقی که به تو وحی شده است) و کارهای شایسته کرده اند (پاداش شان در پیشگاه آفریدگارشان محفوظ است). ما پاداش کسی را هدر نمی دهیم که کار نیکو کرده باشد».

اما آنجا که مقرون به اسلام ذکر گردیده است:

الله متعال می فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۲] «آری! هرکس خالصانه رو به خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او در پیش خدایش محفوظ است».

و نیز می فرماید: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ...﴾ [لقمان: ۲۲] «کسی که (دل به خدا دهد و) مطیعانه رو به خدا کند، درحالی که نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است».

و آنجا که به مقرون به تقوی ذکر گردیده، همچون اینکه الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸] «همانا الله با کسانی است که تقوا پیشه کردند، و کسانی که نیکوکارانند».

و گاهی هم به تنهایی ذکر گردیده است، چنان که الله متعال می فرماید: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس: ۲۶] «کسانی که کارهای نیکو می کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن) دارند»^۱.

و این همان دینی است که الله متعال برای بندگانش تشریح نموده و بدان راضی گشته و آنرا پسندیده است که چون در قلوب اهل ایمان استقرار یافته و در جان شان رسوخ پیدا کند و با بشاشت و صفای قلوب آمیخته گردد، حلاوت خاص خود را در بردارد که هرکس آنرا چشیده، این مسأله را به خوبی می داند. از الله متعال می خواهیم که با فضل و کرم خویش این نعمت بزرگ را بر ما ارزانی دارد.

اما در زمینه‌ی حلاوت ایمان، شیخان (امام بخاری و مسلم) از انس روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْدَفَ فِي النَّارِ»^۲ «سه خصلتند که چون در کسی وجود داشته باشند، حلاوت ایمان را می چشد که عبارتند از:

۱- الله عزوجل و فرستاده‌اش در نزد وی از هر چیز دیگری محبوب‌تر باشد.

۲- و کسی را جز به خاطر الله متعال دوست نداشته باشد.

۳- و همانطور که از افتادن در آتش متنفر است، از اینکه (پس از ایمان) به کفر باز گردد، متنفر

^۱ - جامع العلوم والحکم (۱/ ۹۸-۱۲۵).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب ایمان، باب حلاوة الإيمان، شماره (۱۶)، (فتح ۷۷/۱)؛ و مسلم، کتاب ایمان، باب بیان

خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان، شماره (۴۳)، (نوی ۲/ ۳۷۲-۳۷۳).

بوده و کراهت و انزجار داشته باشد».

امام نووی رحمته می‌گوید: «این حدیث، حدیثی مهم و اصلی از اصول اسلام است، علما رحمهم الله می‌گویند: معنای حلاوت ایمان، لذت بردن از انجام طاعات و تحمل سختی‌ها و مشقت‌ها در راه رضای خداوند متعال و فرستاده‌اش و برگزیدن آن بر متاع دنیا و محبت بنده با پروردگارش با اطاعت نمودن از او، ترک مخالفت با او و همچنین اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله و ترک مخالفت ایشان می‌باشد ... و محبت الله متعال و رسولش و دوست داشتن و حب انسان‌ها در راه الله متعال و رسولش و نیز کراهت و انزجار از رجوع به کفر، جز برای آنکه به خاطر ایمان، یقینش تقویت گردیده و نفسش بدان آرام گرفته و ایمان موجب انشراح صدر وی گشته و در واقع با گوشت و خونس عجین شده، مصداق نمی‌یابد و چنین کسی است که حلاوت ایمان را می‌چشد ... و محبت و دوستی ورزیدن به خاطر الله متعال، از ثمرات و نتایج حب و محبت با الله عزوجل می‌باشد.

برخی از علما می‌گویند: محبت عبارت است از موافقت قلب با آنچه رضایت خداوندی در آن است به گونه‌ای که آنچه را که الله متعال دوست داشته، دوست بدارد و آنچه را که حق سبحانه و تعالی نمی‌پسندد، او نیز نسبت بدان کراهت داشته و آن را نپسندد»^۱.

بنابراین آنچه الله متعال برای ما بدان راضی گشته و آن را پسندیده است، دین اسلام می‌باشد، لذا بر هر مؤمنی محبت با دین اسلام، با قلب و اعضا و جوارح، ظاهرا و باطنا، واجب می‌باشد.

و آنچه در حدیث آمده نیز بر آن دلالت دارد که محبت دین اسلام از علامات و نشانه‌های وجود ایمان در قلب بنده می‌باشد. در صحیح مسلم از عباس بن عبدالمطلب روایت است که می‌گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيْمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا»^۲ «هر آنکه راضی باشد الله متعال پروردگارش و اسلام دینش و محمد صلی الله علیه و آله پیامبرش باشد، طعم و حلاوت ایمان را می‌چشد».

با توجه به این حدیث، هرگز امکان ندارد حلاوت ایمان در قلبی که سرشار از حقد و کینه و حسد نسبت به اسلام و اهل آن است، یافت شود و بلکه حلاوت ایمان جز برای آنکه دین اسلام را دوست داشته و آن را بزرگ پندارد، حاصل نمی‌گردد. پس هر آنکه بدان راضی باشد که الله متعال پروردگارش و اسلام دینش و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر او باشد، حلاوت ایمان را در قلب خویش می‌یابد؛ و معنای رضایت

^۱ - شرح صحیح مسلم (۲/۳۷۲-۳۷۳)؛ و نگا: فتح الباری (۱/۷۸) ابن حجر؛ و مجموع الفتاوی (۱۰/۶۵۰).

^۲ - کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من رضی بالله ربا وبالإسلام دینا وبمحمد رسولا، فهو مؤمن، وان ارتکب المعاصی والکبائر، برقم (۳۴)، (نوی ۲/۳۶۱-۳۶۲).

نسبت به امری، قناعت و اکتفای بدان و با وجود آن در طلب غیر آن نبودن می‌باشد. از این رو معنای حدیث چنان است که جز از الله متعال درخواست نمی‌شود و راهی جز منهج و برنامه‌ی اسلام نبوده و جز در مسیر موافق با شریعت رسول الله ﷺ سیر نمی‌گردد. تردیدی نیست که چون صفت کسی این-گونه باشد، حلاوت ایمان خالصانه در قلب وی بوده و طعم ایمان را می‌چشد.

قاضی عیاض رحمته می‌گوید: «معنای حدیث از این قرار است که هرکس این‌گونه باشد، ایمانش صحیح بوده و نفسش بدان آرام گرفته و باطنش با آن آمیخته شده است، چرا که رضایت وی از آنچه در حدیث ذکر گردیده، دلیل و نشانه‌ی معرفت و شناخت کامل و عمق بصیرت وی و آمیختگی قلبش با آن می‌باشد، زیرا هرکس به امری راضی گردد، آن امر بر وی آسان می‌گردد؛ و مؤمن چنین است که چون ایمان در قلبش وارد گردد، دیگر برای وی انجام عباداتی که الله متعال بر او مقرر داشته، آسان و لذت بخش می‌گردند. و الله اعلم»^۱.

حافظ ابن رجب حنبلی رحمته می‌گوید: «رضایت به ربوبیت حق سبحانه و تعالی، متضمن رضایت به یکتایی عبادت نمودن خداوند متعال بدور از هرگونه شریک قائل شدن با او می‌باشد. و نیز متضمن رضایت به تدبیر خداوند متعال نسبت به بنده و برگزیدن آن برای وی می‌باشد.

اما رضایت بنده به اینکه اسلام دینش باشد، متضمن آن است که وی دین اسلام را بر سایر ادیان ترجیح داده و آن را برگزیند (و این جز به خاطر محبت و تعظیم این دین نمی‌باشد) و رضایت به اینکه محمد ﷺ پیامبر او باشد، مقتضی رضایت نسبت به تمامی مواردی که از جانب خداوند متعال ابلاغ نموده و نیز پذیرفتن آنها با تسلیم شدن و انشراح صدر در برابر آنها می‌باشد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند»^۲.

بنابراین بر هر مسلمانی واجب است تا تمامی مواردی را که الله متعال و رسولش دوست دارند، دوست داشته باشد، محبت و دوست داشتنی که او را بر انجام فرائض و تمامی شرائع دین که بر او واجب گشته، وا دارد.

^۱ - شرح صحیح مسلم (۳۶۱/۲).

^۲ - جامع العلوم والحکم (۱/۱۱۸-۱۱۹).

ابن رجب رحمته می‌گوید: «هر آنکه با الله متعال و رسولش محبت صادقانه و برخاسته از قلب داشته باشد، این محبت او را و می‌دارد تا قلبا آنچه را که الله متعال و رسولش دوست دارند، دوست داشته و آنچه را که الله متعال و رسولش نپسندیده و از آن بیزارند، او نیز از آن‌ها متنفر و بیزار باشد و بدانچه الله متعال و رسولش بر آن راضی هستند، او نیز راضی باشد و از آنچه مورد رضایت الله متعال و رسولش نبوده و مورد خشم آنهاست، ناراضی و خشمگین باشد؛ و نیز عملکرد اعضا و جوارحش به مقتضای این حب و بغض باشد. پس اگر عملی را مرتکب گردد که مخالف این باشد؛ مثلا اموری را انجام دهد که مورد رضایت الله متعال نبوده و بلکه خشم و غضب خداوندی را به دنبال دارد یا اینکه اموری را که الله متعال و رسولش دوست دارند، ترک نماید، آن‌هم با وجود وجوب آن اعمال و قدرت وی بر انجام آن‌ها، این خود دلیلی بر نقص محبت واجبی است که بایستی در قلب باشد. پس بر وی لازم است که از چنین اموری توبه کرده و به سوی تکمیل این محبت واجب روی آورد»^۱.

و از بزرگ‌ترین اموری که بر هر مؤمن واجب است، خرسندی و شادمانی و محبت داشتن - البته محبت شرعی بدون افراط و تفریط - نسبت به کتاب الله متعال و سنت رسولش می‌باشد. و این از بزرگ‌ترین نصایح برای الله متعال و کتاب و فرستاده‌اش می‌باشد. همچنان‌که در صحیح مسلم از تمیم داری روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ ثَلَاثًا» قلنا: لمن يا رسول الله؟ قال: «لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»^۲ «دین نصیحت و رزی و خیرخواهی است. و این جمله را سه بار تکرار نمودند. ما گفتیم: یا رسول الله، نصیحت و خیرخواهی برای چه کسانی؟ فرمودند: برای الله متعال و کتابش (قرآن) و فرستاده‌اش و ائمه‌ی مسلمانان و عموم مردم».

امام محمد بن نصر المروزی رحمته (ت ۳۹۴) می‌گوید: «اما نصیحت برای کتاب الله آن است که بسیار و شدیداً دوست داشته شده و قدر و منزلت آن دانسته شود؛ چرا که کلام خالق متعال می‌باشد. و نیز عبارت است از شدت میل و رغبت در فهم آن و عنایت ویژه به تدبر در آن و تعمق به هنگام تلاوت آن در راستای فهم معانی که مولایش دوست دارد وی از آن بفهمد و پس از فهمیدن و درک آن معانی، بدان‌ها جامه‌ی عمل ببوشاند. و چنین است که ناصح و خیرخواه، وصیت و سفارش کسی که او را نصیحت می‌کند، فهمیده و درک می‌نماید و چون نامه‌ای از سوی وی بدو رسد، به فهم و درک آن اهتمام و عنایت می‌ورزد، تا اینکه با آگاهی از آنچه در نامه بدان سفارش شده، به آن‌ها جامه‌ی عمل ببوشاند؛ و ناصح و خیرخواه کتاب الله چنین است که به فهم و درک آن عنایت داشته و اهتمام می‌ورزد تا اینکه

^۱ - جامع العلوم والحکم (۲/۳۹۶-۳۹۷).

^۲ - کتاب الایمان، باب بیان ان الدین النصیحة، شماره: (۵۵)، (نوی ۲/۳۹۶-۳۹۷).

آنچنان که کتاب الله دوست داشته و بدان راضی است، بر آنچه در آن امر گردیده، جامه‌ی عمل بپوشاند، پس از آن، آموخته‌های خویش از آن‌را در میان بندگان نشر دهد و پیوسته در حال تدریس و انتقال مفاهیم و معانی آن، به خاطر محبتی که با آن دارد، باشد و خویشتن را به اخلاق آن مزین نموده و با آداب و منهج آن رشد و ترقی یابد»^۱.

و امام نووی رحمته می‌گوید: «اما نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله آن است که بدان به عنوان کتاب الله ایمان آورده شود که از سوی خداوند متعال نازل شده و کلام هیچ مخلوقی مشابه آن نیست و نیز هیچ مخلوقی توانایی آوردن کلامی همچون کلام پروردگار ندارد. و نیز نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله، شامل تعظیم و تلاوت آن، آنچنان که شایسته آن است و خشوع و فروتنی در برابر آن و تحسین و ادای حروف آن به هنگام تلاوت و دفاع از آن در برابر تأویل تحریف گران و تعرض طعنه زندگان و تفکر در عجائب آن و عمل به محکم و تسلیم شدن در برابر متشابه آن و بررسی و پژوهش در عموم و خصوص و ناسخ و منسوخ آن و نشر علوم آن و دعوت دادن به سوی آن و آنچه شامل نصیحت آن بوده و ذکر نمودیم، می‌باشد»^۲.

و قاضی عیاض رحمته می‌گوید: «نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله عبارت است از: ایمان آوردن بدان و عمل به تعالیم و آموزه‌هایی که در آن است و نیز شامل تلاوت احسن آن و فروتنی و خشوع در برابر آن و تعظیم و تجلیل آن و فهمیدن و درک نمودن و تفقه و تدبر در آن و دفاع نمودن از آن در برابر تأویل غالیان و اعتراضات ملحدان، می‌باشد»^۳.

اما نصیحت و خیرخواهی برای سنت رسول الله صلی الله علیه و آله همان است که امام محمد بن نصر المروزی رحمته می‌گوید: «... اما پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نصیحت و خیرخواهی برای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت است از تمسک به سنت و توجه و عنایت ویژه بدان و نیز شامل مطالعه و بررسی اخلاق و آداب والای رسول خدا صلی الله علیه و آله و تعظیم امرش و التزام بدان و روی گردانی از کسانی که بر خلاف سنت و روش ایشان دینداری می‌کنند و نیز خشمگین بودن از کسانی که سنتش را به خاطر دنیا ضایع می‌گردانند - گرچه برخی از سنتش را انجام می‌دهند - و محبت و دوست داشتن کسانی که در اسلام به طریقی با رسول الله صلی الله علیه و آله رابطه داشته‌اند، چه از راه قرابت و خویشاوندی یا هجرت یا نصرت یا ساعتی همنشینی در شبانه

^۱ - تعظیم قدر الصلاة (۲/۶۹۳). و نگا: جامع العلوم والحکم (۱/۲۲۱) ابن رجب الحنبلی.

^۲ - شرح صحیح مسلم (۲/۳۹۷).

^۳ - الشفا (۲/۵۸۳).

روز با ایشان و مشابَهت با رسول الله ﷺ در پوشش و نوع لباس می‌باشد»^۱.

و امام نووی رحمته می‌گوید: «اما معنا و مفهوم نصیحت و خیرخواهی برای رسول الله ﷺ تصدیق نبوت و رسالت ایشان و ایمان آوردن به تمام مواردی که از جانب الله متعال ابلاغ نموده و آورده است و اطاعت از او در اوامر و نواهی اش و نصرت و یاری نمودن او در زندگی و وفات و دشمنی ورزیدن با کسانی که با او دشمنی می‌کنند و دوست داشتن کسانی که او را دوست می‌دارند و تعظیم و تجلیل با تکریم حق و حقوق ایشان و نیز احترام و توقیر رسول الله ﷺ و زنده نمودن راه و روش و سنتش و انتشار دعوت و نشر شریعتش و دفع اتهام از پیامبر ﷺ و انتشار سنت و برانگیختن و برافروختن آن و تفقه و تدبر در معانی آن و دعوت به سوی آن و توجه به فراگیری و آموختن آن و تعظیم و تجلیل و تکریم آن و رعایت کمال ادب به هنگام مطالعه‌ی آن و خودداری از سخن گفتن بدون علم در مورد آن و تجلیل و تکریم اهلس به خاطر انتساب‌شان بدان و مزین شدن به اخلاق و آدابی که در سنت رسول الله ﷺ بیان گردیده و محبت اهل بیت رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی‌شان و دوری ورزیدن از کسانی که در راه و روش و منهج و سنت رسول الله ﷺ بدعت آورده‌اند یا اینکه به یکی از اصحاب گرامی و بزرگوار پیامبر ﷺ تعرض نموده است و امثال این امور می‌باشد»^۲.

^۱ - تعظیم قدر الصلاة (۲/۶۹۳).

^۲ - شرح صحیح مسلم (۲/۳۹۷-۳۹۸).

مبحث سوم: نکاتی مهم

شامل:

- ✓ نکته‌ی اول
- ✓ نکته‌ی دوم
- ✓ نکته‌ی سوم
- ✓ نکته‌ی چهارم

نکته‌ی اول:

براستی به سبب جهل و ناآگاهی در میان مسلمانان که در واقع نتیجه دوری آن‌ها از دین صحیح و منهج راست و استواری است که صحابه و تابعین و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی نمودند، در برخی از زمان‌ها و مکان‌ها بسیاری از علوم دین کهنه شده و نشانه و اثری از آن‌ها باقی نمانده است؛ از جمله این علوم متروک و رها شده، علوم مربوط به استهزاء به دین و استهزاء کنندگان و احکام مربوط به آن‌ها و نوع تعامل مسلمانان در مواجهه با این امور و آنچه در این میدان بر آن‌ها واجب است و نیز اموری که در این زمینه بر والیان و عهده‌داران امر و در واقع مسؤولین و حکام واجب است؛ همچون اقامه‌ی حدود بر زنداقه و استهزاء کنندگان می‌باشد. و بر همین اساس است که امام محمد بن عبدالوهاب این مسأله را از جمله علوم متروک و رها شده و در واقع مهجور برشمرده است؛ زیرا در این زمینه، جهل فراگیر بوده و حتی برخی از علما از آن آگاهی ندارند و مردم نیز این امر را دست کم گرفته و ناچیز و بی اهمیت می‌شمارند. آنجا که امام دعوت در این مورد در باب حکم مرتد گفته بود: استهزاء به الله متعال یا کتبی که نازل فرموده و یا پیامبرانش کفر است و از ایشان سؤال گردید که وصف این استهزاء چیست؟

شیخ پس از ایراد سخنانی ارزشمند می‌گوید: بدان که مسائل متروک و مهجور و در واقع رها شده را زمانی انسان درک نموده و می‌فهمد که بدان‌ها بارها و بارها مراجعه کرده و بسیار بررسی نماید، گرچه آن مسأله واضح و روشن باشد. و مسائلی که بیان نمودید از این دسته علوم می‌باشند ... تا آنجا که می‌گوید: اما جهل واضح و آشکار موجود نسبت به این مسائل به خاطر غربت این مسائل در میان مردم، قابل انکار نیست؛ اما نقل اجماع علما مبنی بر اینکه این مسأله در زمان آن‌ها نیز بسیار بوده و بیشتر ذکر نمودم، با وجودی که علمای موجود در سرزمین آن‌ها، بسیار بیشتر از علمایی که در سرزمین

شما هستند، بودند، سؤال و اشکالت را در این زمینه بر طرف می‌کند»^۱.

نکته‌ی دوم:

گاه این مسأله مطرح می‌گردد که: بحث و بررسی مسأله استهزاء امری نیکوست، لیکن شما در این زمینه صورت‌ها و مقوله‌هایی که دشنام به الله متعال و رسولش و دین اسلام می‌باشند، ذکر نموده‌اید؛ چه رابطه‌ای میان سب و دشنام دادن و استهزاء برقرار است؟ یا اینکه هر دوی آن‌ها یکی هستند؟ در پاسخ این سؤال و اشکال، ابوالبرکات الدردیر - یکی از ائمه‌ی مالکیه - می‌گوید: «سب همان دشنام دادن و ناسزا گفتن است و شامل هر کلام زشت و قبیحی می‌باشد. و سب با این معنا و مفهوم، هر قذف و تهمت و افترا و ناسزاگویی و استخفاف و بی‌حرمتی و خوار و حقیر شمردن حق و حقوق و مقام و منزلت رسول الله ﷺ و متوجه نمودن هر نقص و عیب و کاستی به پیامبر ﷺ را شامل می‌گردد و در واقع تمامی این موارد داخل در سب و تکرار آن می‌باشند»^۲.

و ابن تیمیة رحمته الله در این معنا می‌گوید: «السب (دشنام دهنده) کسی است که نقص و عیب و کاستی و استخفاف و اهانت را متوجه الله متعال نموده و حرمت الله عزوجل را هتک می‌نماید درحالی که می‌داند هتک حرمت نموده و خوار و حقیر شمرده و اهانت نموده و مرتکب استهزاء گردیده است»^۳.

نکته‌ی سوم:

آیا استهزاء گناهی غیر از کفر است یا اینکه خود کفر است؟

شیخ الإسلام در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «سب و دشنام گناهی غیر از کفری که مربوط به اعتقاد است، می‌باشد، زیرا کافر بر اساس کفری که معتقد است، دینداری نموده و بلکه می‌گوید: آن

^۱ - الدررالسنية (۸/ ۱۰۳ و ۱۰۵) جمع العلامه: عبدالرحمن بن قاسم؛ و نگا: الإعلام بقواطع الإسلام (۲/ ۳۳۹) المطبوع باخر كتاب "الزواجر عن اقتراف الكبائر" هر دو نوشته ابن حجر الهیثمی است. اما آنچه شیخ محمد بن عبدالوهاب برای سؤال کننده بدان اشاره نمود که در برخی از سرزمین‌ها علمای بیشتری حضور داشته، بر معرفت و شناخت شیخ از جوامع اسلامی و موضع‌گیری‌های عقیدتی و دعوی علمای زمان خویش دلالت دارد؛ اما کثرت، دلیل اعتبار نیست، بلکه چیزی معتبر است که موافق کتاب و سنت و منهج سلف صالح امت چه در اعتقاد و چه در قول و چه در عمل باشد، اما کثرت علمایی همچون پیروان منهج‌های منحرفی همچون رفض‌پیشگان و صوفیه و اهل کلام و جدل و ... نزد اهل سنت و جماعت در زمره اهل علم به شمار نمی‌روند بلکه در زمره‌ی علمای ضلالت و گمراهی می‌باشند.

^۲ - حاشیة الدسوقي (۴/ ۳۰۹).

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۵۵۲.

کفری که بدان معتقد است حق بوده و علاوه بر این بدان دعوت داده و در این راستا موافقانی دارد؛ و در میان کفار کسی نیست که از روی استخفاف و بی‌حرمتی و استهزاء و سب و دشنام به الله متعال، بدانچه بدان معتقد است دینداری نماید، گرچه در واقع این‌گونه دینداری نمودن، خود سب و دشنام می‌باشد. همچنان که آن‌ها نمی‌گویند: که ایشان در ضلالت و گمراهی و جهل و در معرض عذاب خداوندی و بلکه دشمنان الله متعال می‌باشند، گرچه درحقیقت این چنین اند. اما سب و دشنام دهنده، استخفاف و بی‌حرمتی و اهانت و استهزاء و سب و دشنام و نکوهش و نسبت بد را متوجه الله متعال می‌سازد و بلکه حرمت الله متعال را هتک می‌نماید درحالی‌که می‌داند هتک حرمت نموده و اهانت کرده و مرتکب استهزاء گردیده است و خود به خوبی می‌داند که به امری بزرگ و خطیر دهان گشوده که نزدیک است از یاوه سرائی وی آسمان‌ها و زمین شکافته شده و کوه‌ها نابود و تباه گردند؛ و این از هر کفری بدتر و بزرگ‌تر است و سب و دشنام دهنده این مسأله را به خوبی می‌داند»^۱.

و در جایی دیگر می‌گوید: «... آیا نمی‌بینی که چون سب و دشنام دهنده می‌گوید: محمد ﷺ ساحر یا شاعر است، خود اعتراف داشته و می‌گوید: چنین مقوله‌ای نقص و عیب است. درحالی‌که چون کافری می‌گوید: مسیح یا عزیر فرزند خداوند است، هرگز نمی‌گوید این مقوله نقص و عیب است گرچه در واقع عین نقص و عیب است. لذا تفاوت است میان مقوله‌ای که گوینده‌اش از آن اراده‌ی عیب و نقص دارد و مقوله‌ای که گوینده آن، اینچنین قصد و اراده‌ی ندارد»^۲.

نکته‌ی چهارم:

بیان نمودن اقوال و سخنان کفار و ملحدان و زنادقه، در مقام رد و بیان باطلی که بر آن هستند و در راستای پالودن و تصفیه و بررسی حق جایز می‌باشد؛ زیرا جهاد با اهل باطل - با تفاوت درجاتی که دارند - با قلم و زبان و سلاح، از بزرگ‌ترین عوامل تقرب جستن به الله متعال است. ابن تیمیة رحمته الله علیه می‌گوید: «به اتفاق مسلمانان بیان حال و وضع اهل بدعت و هشدار امت در مورد ائمه‌ی بدعت، همان صاحب‌نظران مقوله‌های مخالف با کتاب و سنت و صاحبان عباداتی که بر خلاف کتاب و سنت می‌باشند، واجب است ... چون به اتفاق مسلمانان تطهیر و پالودن راه الله متعال و دین و منهج ربانی و شریعت حق سبحانه و تعالی و دفع تعدی و تجاوز آن‌ها در این زمینه واجب کفایی است. و اگر الله متعال مردمانی را در راستای دفع ضرر این مردمان بلند نکند، بدون تردید دین فاسد می‌گردد؛ و بلکه

^۱ - همان، ص: ۵۵۲.

^۲ - همان، ص: ۵۵۷-۵۵۸.

فساد آن‌ها در دین بسیار بزرگ‌تر از فساد ناشی از غلبه و چیرگی دشمنان حربی است؛ چرا که وقتی اهل حرب چیره شده و غلبه یابند، قلوب و ایمان و دینی را که در قلوب است به فساد نمی‌کشاند مگر اینکه آن قلوب خود از آن‌ها تبعیت و پیروی کنند، اما اهل بدعت ابتدا و پیش از هر امری، قلوب و آنچه در قلوب است به فساد و تباهی می‌کشاند»^۱.

شیخ الإسلام در جایی دیگر می‌گوید: «و الله متعال در کتابش قرآن، کلمات و سخنان کفار و منافقان در مورد انبیاء و رسولان و اهل علم و ایمان را بیان فرموده است که در واقع در ذکر آن‌ها، عبرتی برای پندپذیران و دلایل و بیناتی برای اندیشمندان و عاقلان و خردمندان و آگاهان و موعظه و پند و اندرزهایی برای متحیران و سرگردانان می‌باشد»^۲.

و بلکه بر جواز بیان اقوال آن‌ها اجماع علما نقل شده است. ابن حجر هیتمی رحمته الله می‌گوید: «علمای سلف و خلف بر حکایت اقوال و سخنان کفار و ملحدان در کتب و مجالس، آن‌هم با هدف بیان و رد نمودن آن‌ها، اجماع و اتفاق نموده‌اند؛ گرچه این اقوال در قالب حکایات و اسماء و زمان‌های مختلف و ظروف متفاوت و سخنان و مقوله‌های مردم باشد چه از نوع گفتارهای ناهنجار و بی‌ارزش باشد یا اینکه سخنانی ظاهراً ارزشمند و پر معنا باشند (حکایت هر دوی این‌ها جایز می‌باشد). و در واقع این سخنی جامع و شامل، با وجود اختلاف دلالات نیک و بد آن می‌باشد؛ چراکه گفتار بی پایه و بی‌ارزش و سخنان مسخره و بیهوده و هرزه و فرورفتن در قیل و قال و سخنان بی‌فایده و بی‌معنا ممنوع بوده و بلکه شدت ممنوعیت و عقوبت برخی نسبت به برخی دیگر بیشتر می‌باشد»^۳.

در این فصل اموری از قبیل تعظیم و تجلیل و محبت الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله را که بر امت اسلامی واجب است، دانستیم. و دانستیم که این محبت و آن تعظیم اصل دین و اساس آن می‌باشد، پس چون این اصول مورد اهانت قرار گرفته و دشمنان اسلام و آنان که ایمان‌شان ضعیف است، آن‌را به استهزاء و تمسخر گیرند، این اصل دچار اخلال گردیده و دین در نفوس ضعیف گشته و اگر امت اسلامی در برابر این منکر بزرگ سکوت نماید رفته رفته در معرض عقوبت و عذاب خداوندی قرار می‌گیرد.

اما پس از این به مباحثی که مربوط به این امر است می‌پردازیم و آن، استهزاء به دین می‌باشد و از تعریف استهزاء و اسباب آن آغاز نموده و سپس به صورت‌های مختلف آن پرداخته و پس از آن به حکم

^۱ - مجموع الفتاوی «الحسبة» (۸/ ۲۳۱-۲۳۲).

^۲ - مجموع الفتاوی (۴/ ۱۷۱).

^۳ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۸۵/۲) مع الزواجر.

استهزاء و اقسام استهزاءکنندگان روی آورده و در نهایت به آثار این ناقض از نواقض اسلام و ایمان بر جامعه‌ی اسلامی می‌پردازیم. با امید توفیق و راستی و استواری و اخلاص و قول صواب از درگاه خداوند متعال.

باب اول:
تعريف استهزاء و اسباب آن

فصل اول: تعریف استهزاء

شامل سه مبحث:

- ✓ مبحث اول: تعریف لغوی استهزاء
- ✓ مبحث دوم: ورود لفظ استهزاء در قرآن کریم
- ✓ مبحث سوم: تعریف استهزاء در شرع

مبحث اول: تعریف استهزاء در لغت

هرکس در لغتنامه‌ها و فرهنگ نامه‌ها نظری بیفکند، درمی‌یابد که لفظ استهزاء مشتق از فعل [هزأ] می‌باشد و این لفظ [هزأ] در زبان عربی معانی متفاوتی را دربردارد و به معنای: مرگ، تحریک، شکستن و استهزاء می‌باشد. و لفظ [هزأ] در مواضع مختلف، در این معانی استعمال می‌گردد.

اکنون به کلام اهل لغت در هریک از این معانی می‌پردازیم تا اینکه به مراد و مقصود مورد نظر و تحریر اصطلاحی که موضوع بحث است، برسیم:

معنای اول: مادهی (هزأ) به معنای (الموت) مرگ آمده است. ابن منظور می‌گوید: «هزأ الرجل»؛ یعنی فلان شخص مرد. و ابن الأعرابی نقل می‌کند: و چون گفته شود: «هزأ الرجل ابله هزأ» بدین معناست که شترش در اثر سرما مرد. و «اهزأه البرد واهزأه» نیز بدین معناست که سرما او را کشت^۱.

زبیدی می‌گوید: ابن الأعرابی می‌گوید: «هزأ ابله هزأ» بدین معناست که شترش در اثر سرما مُرد و سرمای شدید شترش را کشت. و این معنای فعل «هزأ» و فعل رباعی «اهزأ» می‌باشد. («اهزأ ابله» یعنی شتران خویش را به سرما داد و کشت. و «هزأ البرد» به معنای: سرما بر او سخت شد به اندازه‌ای که نزدیک بود وی را بکشد یا او را کشت، می‌باشد).

ابن سیده می‌گوید: لیکن فعل «هزأ» با راء معروف می‌باشد و من بر این باورم که در حرف زای تصحیف صورت گرفته است ... و [هزأ زید] به معنای مردن و مرگ ناگهانی زید می‌باشد. همانطور که

^۱ - لسان العرب (مادة: هزأ) (۱/۱۸۳)، ابن منظور؛ و نکا: المجموع المغیث فی غریبی القرآن والحديث (۳/۴۹۸)

زمخشری در کشف تصریح کرده است.^۱

معنای دوم: مادهی [هزأ] نیز به معنای تحریک (تحریک کردن، به حرکت درآوردن، به راه انداختن و...) می‌باشد. زبیدی می‌گوید: اصمعی و دیگران گفته‌اند: [هزأ راحلته ونزأها] به معنای [حرکها لتسرع] (تحریک نمودن شتر تا اینکه سرعت گیرد) می‌باشد. و [هزأ الرجل] زمانی گفته می‌شود که شخص در سرمای شدیدی وارد شود. و [هزأت به ناخته] یعنی با شترش سرعت گرفت. و در اینجا ذکر ناقة (شتر) برای مثال است و اگر می‌گفت: [دابته] (چهارپایش) بهتر بود.^۲

و ابن منظور می‌گوید: اصمعی و دیگران گفته‌اند: «نزأت الراحلة وهزأتها» زمانی گفته می‌شود که شترش را به حرکت درآورده و به راه اندازد.^۳

معنای سوم: همچنین این لفظ (هزأ) در لغت عرب به معنای [الکسر] شکستن می‌باشد. ابن منظور می‌گوید: «وهزأ الشیء یمزوه هزءاً» یعنی آن چیز را شکست. شاعر در وصف زره می‌گوید:

لها عَکَن تَرْدُ النِّبْلِ حُنْساً وَتَهْزَأُ بِالْمَعَابِلِ وَالْقَطَاعِ

ابن سیده می‌گوید: و این معنا در نزد من خطا و اشتباه است. بلکه فعل [تهزأ] در اینجا به معنای تمسخر می‌باشد، گویا که این زره، زمانی که تیر را برمی‌گرداند، آن را مورد تمسخر قرار می‌دهد.^۴

معنای چهارم: همچنین این لفظ (هزأ) در لغت عربی به معنای استهزاء و تمسخر، که مقصود ما در این بحث است، آمده است. ابن فارس می‌گوید: هزأ، از سه حرف هاء، زاء، و همزه بوده که تشکیل یک کلمه داده‌اند. زمانی گفته می‌شود: [هزیء و استهزأ] که تمسخر صورت گیرد.^۵

و نیز این لفظ گاهی با دو حرف «مِن و بَاء» به صورت متعدی می‌آید، همانطور که در تاج العروس این گونه آمده است: [هزأ منه و هزأ به] همچون دو فعل «سَمَع» و «مَنَعَ» که گاهی با (مِن) و گاهی با (بَاء) متعدی می‌باشند. و فعل [یهزأ هزءاً] با یک ضمه و [هزءاً] با دو ضمه و [هزءاً] با یک ضمه و مد و [مهزءاً] بر وزن مفعُله با ضم عین، به معنای تمسخر نمودن می‌باشد همچون دو فعل [تهزأ و استهزأ]

^۱ - تاج العروس... (۱/ ۵۰۹-۵۱۰)؛ و نگا: تهذیب اللغة (۳۷۰/۶) أزهري؛ المجموع المغیث فی غریبی القرآن والحديث (۴۹۸/۳).

^۲ - تاج العروس (۵۱۰/۱) زبیدی.

^۳ - لسان العرب (۱۸۳/۱) ابن منظور؛ و نگا: تهذیب اللغة (۳۶۹/۶).

^۴ - لسان العرب (۱۸۳/۱)؛ و نگا: تاج العروس (۵۱۰/۱).

^۵ - معجم مقاییس اللغة (۵۲/۶) ابن فارس.

به] و این فرموده‌ی الله متعال نیز از این قبیل است: ﴿إِنَّمَا حَنُّ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۴﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۴-۱۵].^۱

و همچنین می‌گوید: و جایز است که همزه به یاء تبدیل شود و مستهزئون، مستهزیون خوانده شود، اما تبدیل همزه به واو یعنی مستهزوون ضعیف و بلکه شاذ است.^۲

ابن منظور در ماده [هزأ] می‌گوید: [الهُزْءُ وَ الْهُزُؤُ] به معنای «السخرية» تمسخر نمودن می‌باشد و [هُزِئَ بِهِ وَ مِنْهُ] از این قبیل‌اند. و افعال [هَزَأَ يَهْزَأُ فِيهَا، هُزِئَ وَ هُزُؤًا وَ مَهْزَأَةً وَ تَهْرَأًا وَ اسْتَهْزَأًا] به معنای تمسخر نمودن می‌باشد.^۳

اما چون قصد اطلاق این اصطلاح بر استهزاءکننده و استهزاءشونده را داشته باشیم، در کلام عرب بدین صورت می‌باشد، [رَجُلٌ هُزِئَةٌ، يَهْزَأُ بِالنَّاسِ، وَ هُزَاةٌ بِالسُّكُونِ؛ يَهْزَأُ بِهِ وَ كَفْتَهُ شَدَّةً: يَهْزَأُ مِنْهُ].

یونس می‌گوید: چون کسی بگوید: [هُزِئْتُ مِنْكَ] دچار اشتباه و خطا شده است بلکه صحیح آن است که گفته شود: [هُزِئْتُ بِكَ] و [استهزأتُ بِكَ].

أبو عمرو می‌گوید: گفته می‌شود: [سخرت منك] و گفته نمی‌شود: [سخرت بك].^۴

و لفظ مسخره کردن و سخریه در معنای لغوی و در کلام ائمه‌ی لغت و بلکه در کلام الله متعال مترادف لفظ استهزاء می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۰﴾﴾ [الأنعام: ۱۰] «بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازیچه‌اش شمرده‌اند دام‌گیرشان شده است)».

ابن عاشور می‌گوید: «لفظ استهزاء در کلام اهل لغت مترادف لفظ [السخرية] به معنای تمسخر نمودن می‌باشد. الله متعال در این آیه ابتدا فعل استهزاء را ذکر نموده؛ زیرا مشهورتر است و چون دوباره

^۱ - تاج العروس (۵۰۹/۱)؛ نگا: لسان العرب (۱۸۳/۱).

^۲ - لسان العرب (۱۸۳/۱).

^۳ - لسان العرب (۱۸۳/۱)؛ و نگا: مختار الصحاح، ص: ۶۹۵، رازی؛ تهذیب اللغة (۳۷۰/۶) و معجم متن اللغة (۶/۶۳۱-۶۲۰).

^۴ - لسان العرب (۱۸۳/۱)؛ تاج العروس (۵۰۹-۵۱۰)؛ و نگا: معجم متن اللغة (۶/۶۳۱-۶۳۰) أحمد رضا؛ تهذیب اللغة (۳۹۶/۶)؛ الصحاح (۸۳-۸۴) جوهری؛ مختار الصحاح، ص: ۶۹۵.

آن را بیان فرموده، از لفظ [سخرُوا] به جای آن تعبیر نموده است و چون بار سوم از آن یاد نموده است به فعل [یستهزئون] بازگشته است؛ چراکه آن خفیف‌تر از فعل [یسخرون] می‌باشد. و این از معجزات فصاحت و بلاغت قرآن کریم است.^۱

و در صحیح مسلم روایتی ذکر گردیده که شاهدهی بر آن است که این دو لفظ [استهزاء و السخریة] مترادف بوده و در واقع هریک از آن دو در معنای لغوی - و حتی در معنای شرعی - با دیگری مترادف می‌باشد. در این حدیث، رسول الله ﷺ در مورد آخرین کسانی که از آتش خارج می‌شوند، می‌فرماید: «أَتَسْحَرِي وَأَنْتَ الْمَلِكُ؟» «مرا مسخره می‌کنی درحالی که تو پادشاهی» راوی می‌گوید: در این لحظه دیدم که رسول الله ﷺ چنان خندیدند که دندان‌های پیشین ایشان آشکار گشت.^۲

و در روایت ابن مسعود رضی الله عنه که امام مسلم آن را روایت می‌کند آمده است که صحابه گفتند: یا رسول الله چرا می‌خندید؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «مِنْ صَحِكَ رَبَّ الْعَالَمِينَ حِينَ قَالَ: أَسْتَهْزِئُ بِكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ فَيَقُولُ: إِيَّيَّ لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، وَلَكِنِّي عَلَى مَا أَشَاءُ قَادِرٌ»^۳ «از خندیدن پروردگار جهانیان؛ زمانی که آن شخص می‌گوید: آیا مرا مسخره می‌کنی درحالی که تو پروردگار جهانیان هستی؟ پس الله متعال می‌گوید: تو را مسخره نمی‌کنم، لیکن بر هر آنچه بخواهم، قادر و توانا می‌باشم».

امام نووی می‌گوید: «بدان که در روایات لفظ [أَسْحَرُ بِ] وارد شده است و این لفظ صحیح است؛ گفته می‌شود: [سخرت منه و سخرت به] که لفظ اول صحیح‌تر و مشهورتر می‌باشد و قرآن این گونه آمده است. و همچنین لفظ دوم فصیح می‌باشد و برخی از علما گفته‌اند: لفظ [سخر] تنها به سبب اراده‌ی معنایش با حرف «باء» آمده است. همچون اینکه می‌گوید: [أَمْهَرَأُ بِ] والله اعلم.^۴

مبحث دوم: ورود لفظ استهزاء در قرآن و سنت

لفظ استهزاء در قرآن کریم و سنت نبوی نیز وارد شده است. در قرآن کریم لفظ استهزاء با صیغهی فعل مضارع ﴿تَسْتَهْزِئُونَ﴾ ذکر گردیده است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ أِبَللَّهِ وَعَآيَاتِهِءَ

^۱ - التحرير والتنوير (۱۴۷/۷)، طاهر بن عاشور.

^۲ - كتاب الإيمان، باب آخر اهل النار خروجا، شماره: (۳۰۹)، نووی (۴۳/۳)

^۳ - به روایت مسلم، كتاب الإيمان، شماره: (۳۱۰)، نووی (۴۱/۳-۴۲).

^۴ - شرح صحیح مسلم (۴۲/۳)، و نکا: النهاية (۳۵۰/۲)، ابن الأثير الجزري، آنجا که «أستخر بي وأنت الملك»: را به معنی: أستهزئ بی الخ دانسته است.

وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ [التوبة: ٦٥].^۱

و نیز با صیغه ی ﴿يَسْتَهْزِئُ﴾ به کار رفته است؛ الله متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدَّهُمْ فِي طُعَيْنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾﴾ [البقرة: ١٥].^۲

و نیز با صیغه ی ﴿يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾﴾ ذکر گردیده است. الله متعال می فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾﴾ [الأنعام: ٥].
و دیگر آیاتی که در آنها، این لفظ به کار رفته است.^۳

و نیز با صیغه ی امر بر سبیل تمسخر استهزاءکنندگان آمده است: همچون فعل ﴿أَسْتَهْزِئُوا﴾؛ الله متعال می فرماید: ﴿قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [التوبة: ٦٤].^۴

و نیز به صیغه مضارع مبنی مجهول ذکر گردیده است. الله متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الأنعام: ١٠]، [الأنبياء: ٤١].

و نیز در این فرموده ی الله متعال ذکر گردیده است: ﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٢﴾﴾ [الرعد: ٣٢].^۵

و نیز در قالب صیغه های دیگر در قرآن کریم ذکر گردیده است.

اما به کار رفتن لفظ استهزاء در سنت نبوی: در بسیاری از احادیث نبوی، این لفظ وارد شده است که از میان آنها می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- أبو عبد الرحمن عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت می کند که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که

^۱ - بگو: «آیا الله و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟».

^۲ - الله آنان را مسخره می کند، و آن ها را در طغیان شان نکه می دارد تا سرگردان شوند.

^۳ - كما في الانعام ايضا [١٠]، و [هود: ٨]، و [الحجر: ١١]، و [النحل: ٢٤]، و [الأنبياء: ٤١]، و [الشعراء: ٦]، و [الروم: ١٠]، و [يس: ٣٠]، و [الزمر: ٤٨]، و [غافر: ٨٣]، و [الزخرف: ٧]، و [الجاثية: ٣٣]، و [الاحقاف: ٢٦].

^۴ - بگو: «استهزا کنید، بی گمان الله، آنچه را که از آن می ترسید، آشکار می سازد».

^۵ - (ای پیامبر) بتحقیق پیامبران پیش از تو (نیز) مسخره شدند، پس (سزای) آنچه مسخره اش می کردند؛ بر سر تمسخر کنندگان فرود آمد (و آن ها را احاطه کرد).

^۶ - و به راستی به پیامبرانی پیش از تو (نیز) تمسخر (و استهزاء) کرده شد، پس (من) به کسانی که کفر ورزیدند مهلت

دادم؛ آنگاه آنان را (فرو) گرفتم، پس (بنگر) مجازات من چگونه بود؟!

فرمودند: «... فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، فَأَخَذَهُ كَلْبُهُ، فَاسْتَأْقَاهُ، فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا...»^۱ «آن مرد گفت: ای بنده‌ی خدا، مسخره‌ام نکن! گفتم: نه، تو را مسخره نمی‌کنم؛ سرانجام او تمام آن‌ها را در پیش گرفت و با خود برد و چیزی باقی نگذاشت...».

۲- و در حدیث صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که: «... فَقَالُوا: مِمَّ تَضْحَكُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مِنْ ضَحِكِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حِينَ قَالَ: أَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ فَيَقُولُ: إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ مِنْكَ، وَلَكِنِّي عَلَى مَا أَشَاءُ قَادِرٌ»^۲ «پس گفتند: یا رسول الله چرا می‌خندید؟ فرمودند: از خندیدن پروردگار جهانیان، هنگامی که آن مرد گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی درحالی‌که تو پروردگار جهانیان هستی. پس الله متعال فرمودند: من تو را مسخره نمی‌کنم و لیکن هر آنچه بخواهم، بر آن قادر و توانا هستم.».

۳- و مسلم با سندش از اسید بن جابر رضی الله عنه روایت می‌کند: عَنْ أُسَيْدِ بْنِ جَابِرٍ، أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَفَدُوا إِلَى عُمَرَ، وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْسٍ، فَقَالَ عُمَرُ: هَلْ هَاهُنَا أَحَدٌ مِّنَ الْقُرَيْبِيِّنَ؟ فَبَجَاءَ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ، لَا يَدْعُ بِالْيَمَنِ غَيْرَ أُمَّ لَّهُ، قَدْ كَانَ بِهِ بَيَاضٌ، فَدَعَا اللَّهُ فَأَذْهَبَهُ عَنْهُ، إِلَّا مَوْضِعَ الدِّينَارِ أَوْ الدَّرْهَمِ، فَمَنْ لَقِيَهِ مِنْكُمْ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ»^۳ «گروهی از اهل کوفه نزد عمر رضی الله عنه آمدند که در میان آن‌ها یکی از کسانی بود که اوئیس قرنی را مسخره می‌نمود. پس عمر رضی الله عنه گفت: آیا اینجا مردی از قبیله‌ی قرن حضور دارد؟! آن مرد جلو آمد؛ عمر رضی الله عنه گفت: براستی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: مردی از یمن نزد شما می‌آید که اوئیس نام دارد و جز مادرش، کسی از نزدیکان وی در یمن نمی‌ماند. در وجودش پیسی بود که به درگاه حق دعا نمود و خداوند متعال مرضش را شفا داد به جز به اندازه‌ی یک دینار یا یک درهم

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الذکر و الدعاء و التوبة و الإستغفار، باب قصة أصحاب الغار الثلاثة، والتوسل بصالح الأعمال، شماره: (۳۷۴۳)، (۶۰/۱۷) (نوی:); این روایت نزد بخاری بدون لفظ «أستهزئ» آمده است، کتاب احادیث الأنبياء، باب حدیث الغار، شماره: (۳۴۶۵) فتح (۵۸۴/۶).

^۲ - تخریج آن در مطلب اول گذشت.

^۳ - کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل اوئیس القرنی رضی الله عنه، شماره: (۲۵۴۲) (نوی: ۳۲۸/۱۶-۳۲۹)، این حدیث را مسلم با الفاظ نزدیک روایت کرده که در بر دارنده زیادات و فواید سودمندی است.

و هرکس از شما که او را ملاقات کند، لازم است که او برایتان آمرزش طلبد».

امام نووی می‌گوید: «... اینکه در حدیث آمده است: «وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِّمَّنْ كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْسٍ»؛ یعنی شخصی در میان آن‌ها بود که او یس را تحقیر نموده و او را مسخره می‌کرد. و این دلیلی بر آن است که او یس شأن و مقام و منزلت خویش را پنهان داشته و رازی را که میان او و خداوند متعال بود کتمان کرده و چیزی از آن‌ها بروز نمی‌داد»^۱.

مبحث سوم: تعریف اصطلاحی استهزاء

پیشتر به مبحث ورود لفظ استهزاء در نصوص شرعی پرداختیم، اما در مورد اقوال علما در تعریف استهزاء بایستی گفت: اقوال علما در این زمینه بسیار اندک می‌باشند؛ زیرا برخی از مصطلحات چنان‌اند که وضع تعریفی معین و مشخص برای آن‌ها، بسیار دشوار می‌باشد و بلکه گاهی حد و حدود و تعریف آن به عرف بازمی‌گردد. به گونه‌ای که هرآنچه مردم آن‌را استهزاء به الله متعال یا رسول الله ﷺ یا دین تلقی می‌نمودند، همان استهزاء محسوب می‌گردد.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «چون برای اسمی در لغت تعریفی نباشد همچون اسم زمین، آسمان، دریا، خورشید، ماه و یا اینکه برای آن اسم در شریعت تعریفی نباشد همچون اسم الصلاة، الزکاة، الحج، الإیمان، الکفر؛ در چنین مواردی تعریف این اسامی به عرف بازمی‌گردد، همچون مفاهیم قبض و حرز و بیع و رهن و اجاره و مانند آن‌ها؛ بنابراین در تعریف اذیت و آزار و سب و شتم بایستی به عرف رجوع گردد، پس هرآنچه را عرف سب و دشنام و نقص و عیب و ایراد یا طعن می‌دانستند، همان سب و دشنام تلقی شده و در زمره‌ی آن است؛ با توجه به آنچه گفته شد (می‌توان گفت ضابطه و قاعده در این زمینه آن است که) هر سخنی که گفتن آن به شخصی غیر از رسول الله ﷺ موجب تعزیر یا حد باشد، گفتن همان سخن در حق رسول الله ﷺ از باب سب النبی است»^۲.

همچنین ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «و چون برای سب (استهزاء) تعریف معین و مشخصی در لغت و شریعت نمی‌باشد، لذا تعریف آن به عرف مردم بازمی‌گردد، پس بایستی بر هرآنچه در عرف، سب و دشنام و استهزاء به رسول الله ﷺ (یا دین اسلام) تلقی می‌گردد، کلام صحابه و علما در باب سب،

^۱ - شرط صحیح مسلم (۳۲۹/۱۶).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۵۳۲، ابن تیمیة. و نگا: همان، ص: ۵۶۳؛ مجموع الفتاوی (۲۳۶/۱۹)؛ و الفرقان، ص: ۳۱، نوشته همان مؤلف.

تطبیق داده شود و آنچه این گونه نیست، شامل کلام صحابه و علما در این باب نمی باشد^۱.
و همچنین می گوید: «... و لب مطلب در این زمینه آن است که: آنچه را مردم سب و دشنام شناخته و تلقی کنند همان سب و دشنام تلقی می گردد و گاهی این امر بر اساس اختلاف احوال و اصطلاحات و عادات و کیفیت کلام و اموری از این قبیل مختلف می باشد و آنچه در این زمینه مشتبه باشد به مانند و شبیه آن ملحق می گردد»^۲.

با توجه به توضیح شفاف و آشکار شیخ الإسلام رحمته در این زمینه و اینکه بیان داشت: وضع تعریفی جامع و مانع برای لفظ استهزاء یا سب و شتم و تنقص که تمامی جوانب آن را دربرگیرد و در واقع تعریفی برای اصطلاح آن باشد، کار آسانی نیست، آن هم به خاطر دایره‌ی وسیع آن که در واقع هر اذیت و آزار و طعن و تحقیر و خوار و زبون شمردن و تنقیص و عیب و ایرادی را که متوجه الله متعال یا رسول الله صلی الله علیه و آله یا دین اسلام می کنند، دربرمی گیرد، لذا مرجع در این زمینه عرف می باشد پس هر چیزی که مردم آن را سب و استهزاء تلقی کنند، همان سب و استهزاء محسوب می گردد.

با وجود این برخی از علما تلاش نمودند تا تعریفی تقریبی برای استهزاء و تمسخر ارائه دهند، غزالی رحمته می گوید: «معنای تمسخر کردن (سخریه) سبک شمردن و تحقیر و بازگو کردن عیوب و کاستی‌ها به روشی است که موجب خندیدن دیگران شود ... سپس راه‌های مختلفی را که مسخره کنندگان و استهزاء کنندگان در این راستا به کار می گیرند برشمرده و می گوید: ... و گاهی این امر با حکایت قولی و عملی و گاهی با ایماء و اشاره می باشد»^۳.

و بر این تعریف، این کلام الله متعال: ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ [الهمزة: ۱] دلالت دارد.
ابن کثیر رحمته می گوید: «الهمّاز کسی است که با سخنان و کلمات و کمّاز کسی است که با عملکرد و فعل خویش از مردم عیب و ایراد گرفته و آن‌ها را مورد نکوهش و تحقیر قرار دهد»^۴.
و سفیان ثوری می گوید: «با زبانش عیبجویی نموده و با چشمش اشاره می کند»^۵.
و از این قبیل است قول شاعر، زیاد الأعجم که می گوید:

تُدلی بودي إذا لاقيتني كذباً
وإن أغيب فأنت الهامز اللمزة

^۱ - همان، ص: ۵۴۱، ابن تیمیة؛ و نگا: ص: ۵۴۳.

^۲ - همان، ص: ۵۴۳.

^۳ - احیاء علوم الدین (۱۳۱/۳)، غزالی. و نگا: تحذیر المسلمین عن السخریة والاستهزاء بالدين، ص: ۱۸، جار الله.

^۴ - تفسیر القرآن العظیم (۸۷۲/۴)، ابن کثیر.

^۵ - الجامع لأحكام القرآن (۱۲۴/۲۰)، قرطبي؛ و نگا: فتح القدير (۴۹۳/۵)، شوکانی.

«هر آنگاه مرا ملاقات می‌کنی به دروغ اظهار دوستی با من داری و چون از نظرت غایب می‌شوم، عیبجویی نموده و طعنه می‌زنی.»

أبو جعفر می‌گوید: مقصود از اللمزة، کسی است که از مردم عیبجویی نموده و آن‌ها را مورد طعنه قرار می‌دهد»^۲.

و خازن پس از ذکر اقوال سلف صالح در معنای آیه، می‌گوید: «و لب و حاصل این اقوال به یک امر باز می‌گردد و آن طعنه زدن و اظهار عیب دیگران می‌باشد. و اصل الهمزة، الکسر (شکستن)^۳ و گرفتن چیزی از راه تجاوز و تعدی می‌باشد. و مقصود از آن در اینجا، شکستن آبروی مردم و پایین آوردن مرتبه و مقام و منزلت آن‌ها و طعنه زدن بدان‌ها می‌باشد. و کسانی که با اقوال و افعال و صدای خویش از مردم عیبجویی می‌کنند تا دیگران بخندند، در این مسأله داخل می‌باشند؛ و آندو (الهمزة و اللمزة) دو نعت برای فاعل می‌باشند. همچون «سخره و ضحکه» برای کسی که تمسخر نموده و به مردم می‌خندد»^۴.

با توجه به مواردی که پیشتر در زمینه‌ی تعریف استهزاء عنوان گردید، می‌توان معنا و مفهوم تعریف استهزاء را این‌گونه بیان نمود: «استهزاء عبارت است از اظهار عمدی هر عقیده یا قول یا فعلی که دلالت بر طعن در دین و استخفاف و تحقیر آن و اهانت به الله متعال و پیامبرانش علیهم الصلاة والسلام نماید»^۵.

توضیح: اینکه در تعریف بیان گردیده که [اظهار هر ...] نشان دهنده‌ی آن است که استهزاء و تمسخری که شخص در نهان مرتکب گردیده و یا اینکه آن‌را در نفس خویش پنهان داشته و آن‌را بروز نمی‌دهد، (از حیث احکام دنیوی) اعتباری ندارد، (و مادامی که آن‌را آشکار نکرده حکمی در دنیا بر وی مترتب نمی‌گردد) زیرا انسان در دنیا تنها براساس آنچه از وی ظاهر می‌گردد، مؤاخذه می‌شود، اما چنین شخصی به خاطر آنچه در باطن پنهان داشته، در آخرت مورد مؤاخذه و حسابرسی قرار می‌گیرد.

اما اینکه در تعریف گفته شده: [عمداً] این بر اطلاق خود نمی‌باشد مگر نزد امام جردانی - و او از شافعیه می‌باشد - اما نزد جمهور علما عدم قصد وی به عنوان مانعی در برابر جرمی که مرتکب گردیده، اعتباری ندارد. بلکه شیخ سلیمان بن عبدالله می‌گوید: «... به اجماع، هر آنکه از الله متعال یا

^۱ - جامع البیان (۶۸۶/۱۲)، طبری؛ این بیت را قرطبی در الجامع لأحكام القرآن (۱۲۴/۲۰) آورده است و همچنین: الشوکانی در فتح القدير (۶۹۳/۵).

^۲ - جامع البیان (۶۸۶/۱۲).

^۳ - به بحثی که پیرامون معانی لغوی ذکر گردید، «معنی سوم» نگاه کن.

^۴ - لباب التأویل فی معانی التنزیل (۴/۶۸)، خازن.

^۵ - نگا: فتح العلام بشرح مرشد الأنام (۵۳۸/۴)، جردانی.

قرآن یا رسول الله ﷺ یا دین اسلام تبری و بیزاری جوید و لو اینکه از روی شوخی دست به چنین اقدامی زند و در واقع مقصودش حقیقت استهزاء نباشد، کافر می‌گردد»^۱.

[در این مسأله بایستی دقت شود که قصد و نیت‌ها بر دو نوع می‌باشد:^۲

۱- قصد و نیت فعل یا قول ...

۲- قصد حکم فعل یا قول و نتیجه‌ی آن.

میان این دو نوع قصد و نیت تفاوت می‌باشد؛ مثال نوع اول آن است که شخص، قصد و نیت لفظی مشخص داشته باشد که لفظی دیگر از زبان وی بیرون آید؛ در چنین حالتی گوینده‌ی آن به خاطر آنچه تلفظ کرده، مؤاخذه نمی‌شود و این همان نوع خطایی است که هیچ مجازات و عقابی را به دنبال ندارد. و در این مورد حدیث رسول الله ﷺ روایت شده که از مردی حکایت می‌کند که شترش با تمامی اسباب و اثاثیه سفرش در بیابان گم شد، درحالی که آب و غذایش نیز همراه آن بود. صاحب شتر با ناامیدی به انتظار مرگ در زیر درختی خوابید و چون بیدار شد، شترش را با آب و غذایی که همراه داشت، نزد خویش یافت که افسارش را گرفته و سپس (از شدت شادی و خوشحالی) گفت: پروردگارا تو بنده‌ی من و من پروردگار تو هستم. رسول الله ﷺ در مورد وی فرمودند: «أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَجِ» (از شدت خوشحالی و شادمانی دچار خطا و اشتباه گردید)^۳.

این حدیث بیانگر آن است که هرآنکه اراده‌ی تلفظ لفظی را داشته باشد، اما بدون قصد و تعمد و نیت، لفظی دیگر بر زبان وی جاری گردد، به خاطر آن مؤاخذه نشده و محاسبه نمی‌گردد، برخلاف زمانی که گوینده‌ی قول یا فاعل عملی، قصد و نیت آن قول یا فعل را داشته و قصد و نیت احکامی که نتیجه‌ی آن قول یا فعل بوده را نداشته باشد.

و علما در این زمینه مثال‌هایی را در ابواب فقهی متعددی ذکر نموده‌اند و از این قبیل است آنچه علما در حکم کسی که به شوخی طلاق می‌دهد، ذکر نموده‌اند که همگی اتفاق کرده‌اند در چنین حالتی طلاق واقع می‌شود، زیرا شخص قصد تلفظ لفظ صریح طلاق را کرده است گرچه قصد و نیت نتیجه آن را که واقع شدن طلاق باشد، نداشته باشد^۴.

و ان شاء الله در کلام قرافی رحمته خواهد آمد که اگر مردی اسم همسرش طارق باشد و قصد صدا

^۱ - تیسیر العزیز الحمید، ص: ۶۱.

^۲ - به نقل از کتاب التبیان فی أهم المسائل الکفر و الإیمان، نگاشته‌ی عبدالحکیم حسان، ص: ۳۰۸-۳۱۲. «مترجم»

^۳ - به روایت بخاری (۶۳۰۹) و مسلم (۲۷۴۷) و دیگر اصحاب سنن با اختلاف اندکی در الفاظ.

^۴ - رجوع کنید: المغنی، کتاب الطلاق، ج ۱۳۴/۷، چاپ: عالم الکتاب.

کردن وی را داشته باشد و به خطا و از روی اشتباه وی را ندا داده و بگوید: یا طلاق (ای طلاق داده شده) طلاق واقع نمی‌گردد.

آنچه در این نوع از قصد و نیت معتبر است، همان قصد و نیت قول یا فعل انجام شده می‌باشد. و این به موجب احتراز و پرهیز از خطا و سبقت و لغزش زبانی است.

اما نوع دوم از انواع قصد و نیت، قصد و نتیجه‌ی قول یا فعل و حکم آن دو می‌باشد. و در این مسأله تفصیلی طولانی بوده و این بر حسب نوع قول یا فعل می‌باشد. مثلاً آنچه گفته شده یا انجام شده از آن دسته اموری است که وضوح و دلالت آن واضح و آشکار است یا اینکه دلالت و وضوح آن پنهان و مخفی می‌باشد. و همچنین بر حسب حال شخص از جهت علم و جهل وی نسبت به حکم این اقوال و افعال متفاوت می‌باشد. و همچنین مکانی که مکلف در آن زندگی می‌کند که آیا علم در آن رواج دارد و امکان شناخت آن برای مکلف میسر است یا اینکه مکلف در مکانی زندگی می‌کند که علم در آن نادر و کمیاب بوده و تحصیل آن ناممکن و دشوار باشد؛ و مواردی از این قبیل که در اطلاق حکم بر هریک از مکلفین تاثیر دارد.

ان شاء الله تفصیل این مسأله در باب نهم در بحث از مسأله‌ی جهل و عذر به موجب آن، خواهد آمد.

اما در باب آنچه از این موارد در مسأله‌ی دشنام دهنده‌ی به الله متعال یا رسولش یا آنکه شریعت و اهل آن را سبک شمرده و از آن عیبجویی می‌کند، معتبر می‌باشد، قاضی عیاض رحمته می‌گوید: یا اینکه سخن زشت و کلامی قبیح و یا نوعی دشنام و نقض و عیب متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله کند اگرچه حال وی چنان نشان دهد که این عمل وی از روی عمد نبوده و قصد و اراده‌ی دشنام را نداشته است همچون اینکه جهالت وی را بر آن داشته تا چیزی را بگوید که نبایستی بگوید یا تحت شکنجه یا از روی بی‌دقتی و سبکسری و عدم تسلط بر زبان و خود پسندی و تکبر و بدزبانی و جسور بودن در کلام، آن کلمات را در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفته باشد؛ حکم چنین شخصی، حکم همان نوع اول، یعنی قتل بدون هیچ درنگ و تأملی می‌باشد، تا آخر کلام قاضی عیاض رحمته که پیشتر گذشت.

و همچنین ابن تیمیة رحمته می‌گوید: امام اسحاق بن راهویه - یکی از ائمه که همچون أحمد و شافعی است - می‌گوید: علما اجماع کرده‌اند که دشنام دهنده و ناسزاگوی به رسول الله صلی الله علیه و آله کافر می‌باشد و حکمش در نزد ائمه قتل است و هرآنکه در کفرش شک و تردیدی داشته باشد، خود نیز کافر می‌گردد و این کلام نیز پیشتر گذشت.

به هر حال این دیدگاه که به کفر کافر زمانی که مرتکب عملی کفر آمیز یا قولی کفر آمیز شود، اگر

قصد و نیت آنرا نداشته باشد، حکم نمی‌شود، دیدگاهی مخالف با ادله‌ی صریح است که بیان آن خواهد آمد. و این مذهب مرجئه است؛ گروهی از مرجئه گفته‌اند: کفر جز با از بین رفتن تصدیق قلبی حاصل نمی‌گردد و انسان کافر نمی‌گردد مگر زمانی که نیت قلبی کفر ورزیدن و کافر شدن را داشته باشد که در اینصورت تصدیق قلبی وی از بین می‌رود.

لذا این عده از مرجئه همانطور که ایمان را تنها به عمل قلب - تصدیق - محصور می‌دانند، همچنین کفر را تنها و تنها به عمل قلب باز می‌گردانند.

علما حالاتی را که در آنها بررسی معرفت و شناخت قصد و نیت مکلف، قبل از حکم کردن بر وی شرط می‌باشد، ذکر نموده و بیان کرده‌اند. و از این قبیل است الفاظی که محتمل بوده و بر بیشتر از یک معنا دلالت دارند که در اصطلاح الفاظ کنایی نامیده می‌شوند و خطا و لغزش زبانی نیز بدان ملحق می‌گردد. لذا آنچه در کلام برخی علما در این باب وارد شده است، بر این حالات حمل می‌گردد.

بر این اساس است که قاضی شهاب الدین القرافی در باب قاعده و ضابطه‌ی نیتی که در طلاق شرط است و آنچه در آن شرط نمی‌باشد، می‌گوید: بدان که به اجماع، نیت در الفاظ صریح شرط است و به اجماع، نیت به عنوان شرطی در الفاظ صریح نمی‌باشد و در شرط بودن نیت دو قول است. و این خلاصه‌ی مطلبی است که در کتب فقها آمده است که به ظاهر در آن تناقض می‌باشد درحالی‌که تناقضی در آن نیست. و تفصیل آن از این قرار است: آنجا که فقها گفته‌اند، نیت در الفاظ صریح شرط می‌باشد، مقصودشان قصد مکلف به منظور تلفظ صیغه‌ی طلاق می‌باشد، تا از لغزش زبانی، زمانی که قصد تلفظ آنرا نداشته باشد، خودداری شود. همچون اینکه شخصی اسم همسرش طارق باشد و دچار لغزش زبانی شده و هنگام صدا زدن وی بگوید: یا طلاق، که در اینصورت چیزی بر وی لازم نمی‌آید چرا که قصد تلفظ لفظ طلاق را نداشته است.

و آنجا که فقها گفته‌اند: نیت در الفاظ صریح شرط نمی‌باشد، مقصود و مراد ایشان، قصد و نیت استعمال صیغه به معنای طلاق می‌باشد. (که شخص لفظ طلاق را در مورد همسر خویش عمداً به کار برد و لو اینکه قصد معنای آنرا نداشته باشد، طلاق واقع شده و نیت وی در اینصورت در وقوع طلاق شرط نمی‌باشد، چرا که وی قصد تلفظ لفظ طلاق را داشته اما قصد معنای آنرا نداشته و مهم قصد تلفظ می‌باشد).

بنابراین در الفاظ صریح به اجماع، نیت شرط نمی‌باشد و تنها شرط بودن نیت ویژه‌ی الفاظ کنایی که مقصود مکلف از آن معنای طلاق بوده یا نه می‌باشد. اما در مورد لفظ صریح، نیت شرط نیست.^۱

^۱ - الفروق، قرافي، ج ۱۶۳/۳، چاپ: عالم الکتاب.

ابن تیمیة رحمته الله می گوید: براستی که عقود و تصرفات مشروط به نیت‌ها می‌باشند، همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» «براستی که اعمال به نیت‌ها بستگی دارد». و این قاعده در کتاب «بیان الدلیل علی بطلان التحلیل» تقریر گردیده است. و مقرر گردیده هر لفظی که بدون قصد و نیتی از مکلف از روی سهو و فراموشی و لغزش زبانی و عدم عقل، سرزده است، حکمی بر آن مترتب نمی‌گردد. اما اگر قصد و نیت تلفظ لفظ را داشته باشد و قصد و نیت معنای آن را نداشته باشد همچون کسی که از روی شوخی لفظی را بر زبان می‌آورد، در این مورد تفصیل و توضیح می‌باشد و مقصود در اینجا قصد و نیت عقلی که مختص فعل است، می‌باشد^۱.

می‌گوییم: از آنچه پیشتر گذشت صحت تفاوت میان قصد و اراده‌ی انشاء صیغه قول یا فعل و قصد و اراده‌ی آنچه از احکام بر آن مترتب می‌گردد که پیشتر بدان اشاره کردیم، روشن و واضح می‌گردد و نیز روشن می‌گردد که آنچه معتبر است، همان قصد و اراده‌ی انشاء صیغه می‌باشد و قصد و اراده‌ی حکم آن اعتباری ندارد. اما آنچه به مسأله‌ی ما مربوط است، آن است که علما بیان داشته‌اند: هرکس مرتکب چیزی از اقوال یا افعال کفر آمیز گردد، در حکم کردن بر کفر وی، اینکه قصد و اراده‌ی آن را داشته یا معتقد به آنچه انجام داده بوده، شرط نمی‌باشد، بلکه حکم کردن بر وی به موجب آنچه مرتکب گردیده، صحیح می‌باشد، گرچه قصد و اراده‌ی (کفر ورزیدن و کافر شدن) را نداشته باشد یا معتقد بدان نباشد، به شرطی که آنچه گفته یا عملی که انجام داده صریح و واضح بوده و محتمل نباشد^۲.

^۱ - مجموع الفتاوی، ج ۱۰۷/۳۳.

^۲ - پایان نقل از کتاب التبیان. «مترجم»

فصل دوم: اسباب استهزاء

مبحث اول: اسباب درونی:

شامل هفت مطلب:

- ✓ مطلب اول: حقد
- ✓ مطلب دوم: حسد
- ✓ مطلب سوم: کبر
- ✓ مطلب چهارم: نفاق
- ✓ مطلب پنجم: جهل
- ✓ مطلب ششم: ضعف ایمان و عقل
- ✓ مطلب هفتم: حب مال

مطلب اول: حقد و کینه‌ی مستکبران در برابر دین و اهل آن

آنگاه که خداوند متعال بنی آدم را آفرید و در زمین ساکن نمود، چنان مقدر فرمود که انسان‌ها بر دو گروه باشند، اهل خیر و سعادت که پیروان راستین پیامبران بوده و اهل شر و فساد که مستکبران و پیروان آن‌ها می‌باشند که در واقع گروه دوم همگی پیرو شیطان هستند. اما میان این دو گروه نقطه‌ی تلاقی و برخوردی نبوده و نیز هیچگونه برادری و مهربانی و مودتی میان‌شان وجود ندارد، بلکه برعکس میان‌شان فاصل و جداکننده‌ی بزرگی می‌باشد که آن از جهت اهل ایمان، برائت و بیزاری بوده و از سوی اهل کفر و شر، حقد و بغض و کراهت و انزجار نسبت به دین و اهل آن می‌باشد. زیرا اهل ایمان بر طریق و منهج و روشی واضح و آشکار و روشن می‌باشند: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَلَكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳] «این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. این‌ها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آن‌ها پرهیزید)».

و در مقابل، اهل حقد و کینه و فساد در مسیر راه و روش‌ها و برنامه‌هایی که الله متعال از آن‌ها نهی

نموده، حرکت می‌کنند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَلُّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳] «و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. این‌ها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آن‌ها پرهیزید)».

و نیز الله متعال از بنی آدم عهد و پیمان گرفته تا از شیطان پیروی نکرده و در مسیر و منهجی که خود بر ایشان مقرر فرموده گام بردارند، همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَإِنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾﴾ [یس: ۶۰-۶۱] «ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش نمودم و امر نکردم که شیطان را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟ و (آیا به شما دستور ندادم) این که مرا بپرستید و بس که راه راست همین است».

لیکن مستکبران و سرکشان، ندای الله متعال و دعوت پیامبران را استجابت نکرده و بلکه راه حقد و کینه و بغض و عداوت و نفرت و انزجار نسبت به دین الله متعال را در پیش گرفته و با تکذیب و استهزاء به مقابله با آن و با کید و مکر و حيله و نیرنگ و فریب به مقابله‌ی با اهل آن برخاستند. «دشمنی جاهلیت با اسلام از آن جهت نیست که حق و حقیقت و مقدار خیری را که در نهاد اسلام است، نمی‌شناسد و یا باطلی را که خود هم اکنون در آن غوطه می‌خورد، صالح‌تر و شایسته‌تر از اسلام می‌داند؛ بلکه با علم به اینکه اسلام حق است و این خیر هم در آن است و با یقین به اینکه تنها وسیله‌ی تصحیح انحرافات زندگی انسان هنوز هم اسلام است، باز هم آن‌را از صمیم دل دشمن می‌دارد!! و عامل این دشمنی دیرین هم، همان حرص و آز و همان علاقه جاهلیت است به این انحرافات و ادامه‌ی این وضع منحرف!!

عامل این دشمنی دیرین، تنفر و تناقض موجود در میان جاهلیت و اسلام است! و یا بگو: برای آن است که این جاهلیت است و آن اسلام»^۱.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا تُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ [فصلت: ۱۷] «و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم (و راه خیر و راه شر را بدیشان نمودیم) و آنان کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند».

^۱ - جاهلیة القرن العشرين، ص: ۲۶۷-۲۶۸، شیخ محمد قطب. (این کتاب با عنوان جاهیت قرن بیستم به فارسی

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦١﴾﴾ [الأعراف: ۵۹-۶۰] «(پیوسته مشرکان، دشمنان حق بوده‌اند و کافران با پیغمبران جنگیده‌اند. از جمله) ما نوح را به سوی قوم خود (که در میان‌شان برانگیخته شده بود) فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز الله معبودی نیست. پس تنها الله را بپرستید. من (از شما و دلسوزتان می‌باشم. قیامت و حساب و کتابی در میان است و اگر نافرمانی کنید) می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید (و به دوزخ روید). اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما شما را (دور از حق و) در گمراهی و سرگستگی آشکاری می‌بینیم».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الأعراف: ۶۵-۶۶] «(همان گونه که نوح را برای دعوت به توحید به سوی قوم خود فرستادیم،) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! الله را بپرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارد. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟ (و نمی‌خواهید با یکتاپرستی خویشتن را از شرّ و فساد در امان دارید؟). رؤساء و اشراف کفر پیشه قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم؛ (آخر این چه دعوتی است که راه انداخته‌ای و این چه چیز است که ما را بدان می‌خوانی؟! و ما شما را از زمره دروغگویان می‌پنداریم».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَلْحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعٰلَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [الأعراف: ۸۰-۸۲] «لوط را هم فرستادیم و او به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟! (جای شگفت است که) شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید و با آنان می‌آمیزید! اصلاً شما مردمان تجاوز پیشه‌اید (و به انگیزه شهوت‌رانی و هواپرستی از مرز فطرت در می‌گذرید). پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند!».

براستی این حقد و کینه و دشمنی که در طول تاریخ و در ادوار مختلف، اهل ایمان و پیروان انبیاء با آن روبرو بوده و هستند، نشانه‌ای واضح و روشن و بیانگر خوف و ترس و زبونی و خواری است که از

سوی اسلام به جاهلیت و اصحاب آن وارد شده است، چراکه در حقیقت اسلام، منافع و مصالح و موجودیت و شهوات و انحرافات جاهلیت را تهدید می‌نماید.

«چون جاهلیت خوب می‌داند که تا کجا و چه اندازه از حق دور شده و چه مقدار از هوی و هوس پیروی کرده است و در مقابل دیو شهوات خود تا چه حدی تسلیم شده است. و نیز جاهلیت به خوبی درک می‌کند که چون عقیده‌ی صحیح بر اجتماع حاکم باشد، چگونه آن‌را از این منافع و مصالح و شهوات که در غیاب نور هدایت اختلاس کرده، محروم می‌سازد؟ ... و در این مبارزه ناجوانمردانه و عناد، طاغوتیان و مستکبران و مستضعفان دوشادوش هم شرکت می‌کنند، چون هریک از آن‌ها در جاهلیت، مصالح و منافع و شهواتی دارند که بر حفظ و باقی ماندن آن‌ها حریص می‌باشند و هرگز دوست ندارند که در صورت پیروزی آئین خدا، آن مزایا را از دست بدهند و با روی کار آمدن منهج الله متعال، زمانی که به حق حکم می‌کند، از آن شهوات محروم شوند و این‌گونه هرگز دوست ندارند که مصالح و منافع فاسد آنان تباه گردد و حق سد راه شهوات آنان گردد. لذا با توجه به این حقیقت روشن می‌توانیم موقعیت جاهلیت معاصر را در برابر اسلام به خوبی درک کنیم. بدیهی است که موقعیت و موضع‌گیری جاهلیت معاصر، هم در شرق و هم در غرب و هم در کشورهای که هنوز هم خود را سرزمین‌های اسلامی به حساب می‌آورند، جز موقعیت عناد و جنگ نیست»^۱.

اما زمانی که اسلام آمد و الله متعال در سرزمین امن الهی، مکه، که شرک و بت پرستی در آن موج می‌زد و تعصب کورکورانه در میان افراد و قبایل آن فراگیر بود، بهترین مخلوقاتش را مبعوث نمود؛ اسلام پیروانش را از قید و بند چنین بت‌پرستی‌ها و تعصبات کورکورانه آزاد گردانید و آنان را به درجه و مرتبه‌ای که به خاطر آن آفریده شده بودند، انتقال داده و ترفیع بخشید.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

و این‌گونه بود که به خاطر این خیر و فضلی که از سوی خداوند متعال متوجه اصحاب گرامی پیامبر ﷺ گردید، حقد و کینه مستکبران برانگیخته شد، چراکه اصحاب رسول الله ﷺ برای موجودیت و ریاست و شهوات و سروری آن‌ها تهدید به حساب می‌آمدند، بنابراین بر دین و اهل دین حقد و کینه ورزیده و علاوه بر تمسخر نمودن آن‌ها و این دین حنیف و حقگرا، سیلی از تهمت‌ها و القاب زشت و ناهنجار را به سوی ایشان روانه ساختند.

^۱ - پیشین، ص: ۲۷۰؛ اما این به معنای توصیف تمامی سرزمین‌های اسلامی به جاهلیت، آن‌هم با این کلیت نیست، بلکه سرزمین‌هایی هستند که بر اسلام بوده و مصداق حدیث طائفه‌ی منصوره می‌باشند.

اما جاهلیت امروزی نیز بر وفق مراد و در مسیر نقشه‌ها و دسیسه‌هایی که بزرگان قریش و کسان قبل از آن‌ها ترسیم نمودند، حرکت می‌نمایند: ﴿أَتَوَاصُوا بِهٖۤ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ [الذاریات: ۵۳] «مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگریند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیه واحد خبیث طغیانگری‌شان است)».

شیخ محمد بن سعید قحطانی می‌گوید: «پس از آن مردمان، طبقات و گروه‌های متعددی در امت ظاهر گشتند که با این دین به دشمنی برخاسته و سلاح تمسخر و استهزاء را برای رویاری با این دین و اهل آن به کار گرفتند، همچون: نویسندگان و قصه‌گویان و داستان‌سرایان و خبرنگاران و هنرمندان و زنان فاجری که عاری از هرگونه فضایل اخلاقی می‌باشند و از این قبیل‌اند معتادان و مشروب‌خواران و ... اما چنین عملکردی دارند، چون مبنای عملکردشان تجارت‌های حرامی است که چون دین الله متعال قائم و حاکم گردد، آبگیر پلیدی که در گل و لای آن زندگی نموده و چرک و آلودگی آن همچنان افزایش می‌یابد، خشک می‌گرداند.

براستی در باب حرص شدید دشمنان الله متعال نسبت به نابودی و تباهی و زشت جلوه دادن صورت صاف و شفاف اسلام جز انسان متکبر و مغرور و لجباز به مجادله نمی‌پردازد و این امری نیست که بر کسی پوشیده باشد. لذا جای تعجب نیست اگر سلاح مهلک تمسخر و استهزاء را در راستای سوزاندن این صورت صاف و شفاف به استخدام درآورده و مگسان تیره و تاریکی در اطراف چهره‌ی نورانی اسلام پراکنده نموده و پخش می‌کنند، لیکن الله عزوجل نورش را کامل می‌کند، هرچند کافران دوست نداشته باشند»^۱.

مطلب دوم: حسد

امام غزالی رحمته در مورد حسد می‌گوید: «بدان که حسد جز در برابر نعمتی نمی‌باشد، بنابراین چون الله متعال به برادرت نعمتی عطا فرمود، موضع تو در برابر آن به دوگونه می‌باشد:

۱- یا اینکه نسبت به نعمتی که به هم‌نوع و برادرت داده شده، کراهت داشته و احساس ناخرسندی داشته و از آن ناراضی هستی و زوال و نابودی‌اش را دوست داری، که این حالت همان حسد و حسادت نامیده می‌شود.

۲- و یا اینکه زوال و نابودی آن نعمت را دوست نداشته و از وجود و دوام آن ناراضی نیستی، اما نعمتی همچون آن‌را نیز برای خود می‌خواهی و این حالت غبطه نام دارد. و گاهی به اسم

^۱ - الإستهزاء بالدين وأهله، ص: ۲-۲۳؛ و نگا: جاهلیة القرن العشرين، ص: ۲۷۴-۲۷۵، محمد قطب

منافسه از آن یاد می‌شود»^۱.

اما حالت اول در هر حال حرام است، مگر نسبت به نعمتی که به کافر یا فاجری داده شده و وی از آن نعمت در مسیر ترویج و برپایی فتنه و فتنه‌انگیزی و برهم زدن روابط فیما بین افراد و اذیت و آزار مردم استفاده می‌کند، که در چنین حالتی نارضایتی و کراهت نسبت به آن نعمت و دوست داشتن زوال و نابودی آن به تو ضرری نمی‌رساند، چرا که تو از این جهت که آن نعمت است، خواستار زوال و نابودی آن نیستی، بلکه زوال و نابودی آن را بدین خاطر که آلت و وسیله‌ی فساد قرار گرفته، دوست داری و چون از فساد وی در امان باشی، نعمتی که بدو داده شده، تو را نگران و ناراحت نمی‌کند^۲.

حال که تبیین گردید حسد عبارت است از تمنای زوال و نابودی نعمتی از دیگران و نارضایتی بدان، بدان که دشمنان انبیاء دچار این درد و مرض از امراض قلبی بودند و به خاطر آنچه الله متعال بر پیامبرانش نازل فرموده بود، نسبت به پیامبران و مؤمنانی که از آنها پیروی می‌کردند، حسادت می‌ورزیدند؛ و یهود و نصاری از دیرباز از حسادت‌ورزترین آنها نسبت به اهل اسلام می‌باشند، همچنان که الله متعال این مسأله را در کتاب‌شان واضح و روشن گردانیده و می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُقَارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾ [البقرة: ۱۰۹]

«بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید!) با این که حقانیت (اسلام و درستی راهی که برگزیده‌اید، از روی خود کتاب‌های آسمانی‌شان) برای‌شان کاملاً روشن گشته است. پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید تا خدا فرمان دهد (که در برابرشان چه کار کنید). بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است».

امام طبری رحمته الله علیه در سبب نزول این آیه، از سعید بن جبیر یا عکرمه رضی الله عنهما از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که گفت: حی بن أخطب و أبو یاسر بن أخطب از بزرگ‌ترین حسدورزان یهود نسبت به اعراب بودند؛ چراکه الله متعال آنها را در دشمنی با رسولش متمایز قرار داده بود و آن دو از کسانی بودند که در

^۱ - غزالی در این زمینه حدیثی را به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت داده و آن اینکه فرمودند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَالْمُنَافِقَ يَحْسَدُ» مومن غبطه می‌خورد و منافق حسد می‌ورزد. عراقی در تخریج احیاء (۳/۱۸۹) پاورقی (۱) می‌گوید: اصل مرفوعی از آن نیافتم و بلکه آن قول فضیل بن عیاض می‌باشد و همچنین ابن ابی الدنیا آنرا در ذم حسد ورزیدن روایت نموده است.

^۲ - احیاء علوم الدین (۳/۱۸۹-۱۹۰).

بازگرداندن مردم از اسلام، با تمام توانی که داشتند، تلاش می‌کردند، پس الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...﴾^۱.

اما آنچه نزد جمهور معتبر است، عمومیت لفظ و نه اختصاص آن به سببی خاص می‌باشد. لذا لفظ (اهل کتاب) تمامی یهود و نصاری را دربرمی‌گیرد و تنها اختصاص به آن دو نفری که در سبب نزول ذکر گردید، ندارد؛ علاوه بر این در اسباب نزول القرآن نگاشته‌ی واحدی ﷺ در سبب نزول این آیه روایتی وارد شده که نشان‌دهنده‌ی آن است که حسادت از سوی تمامی یهودیان بوده است و تنها از سوی برخی از آن‌ها نبوده است.^۲ و از سویی دیگر، ظاهر آیه ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...﴾ خود بر عموم اهل کتاب (یهود و نصاری) دلالت می‌کند و آیه نفرموده که برخی از آن‌ها و نه همه‌ی آنها دوست داشتند که ...

اما در سنت نبوی روایتی ذکر گردیده که نوعی از این حسد را به تصویر می‌کشد؛ ابن ماجه با سندش از أم المومنین عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا حَسَدْتُمْ الْيَهُودَ عَلَى شَيْءٍ، مَا حَسَدْتُمْ عَلَى السَّلَامِ وَالْتَأْمِينَ»^۳ «یهود بر هیچیک از اعمال‌تان همچون سلام کردن و آمین گفتن، حسادت نمی‌ورزد».

قرآن کریم و سنت نبوی به خاطر هدفی بزرگ و خطیر و فایده‌ای مهم، پرده از حقیقت یهودیان و مسیحیان و پیروان‌شان برداشته و حقیقت‌شان را واضح و آشکار نموده است و آن هدف اینست که مسلمانان بدانند، شبهاتی را که یهود و نصاری در مورد اسلام مطرح کرده و ایجاد می‌کنند و مسلمانان را در مورد آن دچار شک و تردید می‌کنند، از مکر و حيله و نیرنگ‌های آنان بوده که منبع و مصدر آن حقد و کینه و حسدی است که نسبت به اسلام و اهل آن دارند، نه اینکه این شبهه پراکنی‌ها و پاره‌گونی‌ها از روی نصیحت و خیرخواهی است که مصدر و منبع آن اعتقاد باشد و بدین خاطر است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ «از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است» تا اینکه این‌گونه برای بندگان مؤمنش توضیح داده و تبیین نماید که حسد آن‌ها برخاسته از شبهه‌ای دینی یا غیرت نسبت به حقی که بدان معتقدند، نمی‌باشد، بلکه حسد آن‌ها

^۱ - جامع البیان (۴۹۹/۲) شاکر.

^۲ - ص: ۳۸.

^۳ - در ابواب اقامة الصلاة، باب الجهر بآمین، شماره: (۸۴۰) (۱۵۳/۱)، البانی در «صحیح سنن ابن ماجه»، شماره:

(۶۹۷) (۱۴۲/۱) آن را تصحیح کرده است.

برخاسته از خبائث درونی و بدذاتی و اخلاق فاسد و اصرار و عناد ایشان برای ماندن در باطل می‌باشد. و بر این اساس است که خداوند متعال به دنبال آن می‌فرماید: ﴿مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ «با این که حقیقت (اسلام) درستی راهی که برگزیده‌اید، از روی خود کتاب‌های آسمانی‌شان (برای‌شان کاملاً روشن گشته است)».

حق و حقیقت برای آن‌ها واضح و آشکار بود و به خوبی می‌دانستند که حق با محمد ﷺ و اصحاب و یاران او می‌باشد و به خوبی رسول الله ﷺ را می‌شناختند (همچنان که فرزندان‌شان را می‌شناختند) اما با وجود این، صراحتاً به دشمنی با او برخاسته و با کمال وقاحت به اهل اسلام و یاران رسول الله ﷺ حسادت ورزیدند، آن‌هم پس از اینکه رسول الله ﷺ با آیات روشن‌گری به نزد ایشان آمد و مطابق با بشارت‌های تورات بود و حق و حقیقت^۱ برای‌شان روشن و واضح گردیده و تبیین شده بود.

از این روست که قرآن کریم دشمنی ذاتی یهود و نصاری را برای مسلمانان روشن گردانیده و پرده از آن برداشته است، تا اینکه مسلمانان آن‌ها را بشناسند و انتظاری جز دشمنی از آن‌ها نداشته باشند و بدین ترتیب سبب نهفته‌ای که در ورای هر عمل زشت و شنیع آنان نهان است، شناخته و این‌گونه آن‌را محترم و بزرگ نپنداشته و بلکه برای مقابله با چیزی بسیار بزرگ‌تر از آن، آمادگی حاصل نمایند؛ چراکه دشمن هرگز صادق نبوده و امکان ندارد دشمن در دین و عقیده با تو با مودت و مهربانی و عطوفت روبرو گردد و بلکه انگیزه‌ی وی از ملاقات با تو، تخریب و فساد عقیده و باورت و غنیمت شمردن منفعت و سودی است که در دیدار تو، متوجه عقیده‌ی وی می‌گردد؛ و بلکه پیوسته و همیشه هدف و غرض وی همین است. لیکن حکمت الله متعال بر آن رفته که حسد ایشان را با حسد؛ خشم و کینه‌ی آن‌ها را با کینه‌توزی؛ و بدذاتی ایشان را با بدذاتی و نیز شرارت آن‌ها را با شرارت پاسخ ندهیم، بلکه از تمامی آن‌ها درگذریم و در این راستا ملتزم و منقاد امر مولایمان جل جلاله باشیم: ﴿فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ﴾ «پس گذشت کنید و چشم پوشی نمایید». و بلکه خداوند متعال به چنین معامله‌ی نیکی تنها با اهل کتاب توصیه و سفارش نکرده است و نفرموده که تنها از عملکرد اهل کتاب گذشت نموده و از کارهای‌شان چشم پوشی نمایید، بلکه به طور عام و مطلق به چنین عملکردی توصیه و سفارش نموده است، تا اینکه با همه‌ی مردم براساس گذشت و بخشش و چشم‌پوشی که لایق مقام و منزلت مؤمنان و

^۱ - بنگر به حوادثی که میان یهود و عرب مدینه همچون بنی اشهل در جریان بود: السیرة النبویة (مجلد ۱/۲۱۲) ابن هشام. آن‌ها به خوبی پیامبر را قبل از ظهورش می‌شناختند و می‌دانستند که از کجا ظهور می‌کند، اما حسد و حسد ورزی چشمان‌شان را کور نموده و بر قلوب‌شان مهر زده بود.

شرف آنهاست، تعامل داشته باشیم ... سپس الله متعال می فرماید: ﴿حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ﴾ «تا خدا فرمان دهد»؛ و این گونه الله متعال عفو و گذشت را مقید به زمانی محدود قرار داده است و آن تا هنگام آمدن امر الله متعال مبنی بر جهادی که آنها را به لرزه در آورده و هلاکت آنها را در پی خواهد داشت، می باشد»^۱.

و به خاطر همین حسدورزی نسبت به امت مسلمان است که هیچگاه یهود از اذیت و آزار و طعن در دین و تمسخر به دین و اهل آن، دست برنداشته و پیوسته چنین عملکردی را در دستور کار خود داشته و دارد، همچنان که از دیرباز عملکردشان در برابر رسول الله ﷺ نیز این گونه بوده است؛ که این- شاء الله مثال هایی در این زمینه در مبحث صورت های مختلف استهزاء در صدر اسلام، در باب دوم خواهد آمد. همچون اینکه وقتی به رسول الله ﷺ می رسیدند: (به جای السلام علیکم) السام علیکم، (مرگ بر تو) می گفتند ...

اما با کمال تأسف، مسلمانان نیز به این درد و مرض - حسد - مبتلا شده و مصداق آنچه صادق المصدوق از آن خبر دادند، قرار گرفتند؛ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّهُ سَيُصِيبُ أُمَّتِي دَاءُ الْأُمَمِ» قَالُوا: وَمَا دَاءُ الْأُمَمِ؟ قَالَ: «الْأَسْرُ، وَالْبَطْرُ، وَالْتَّكَاثُرُ، وَالْتَّنَافُسُ فِي الدُّنْيَا، وَالْتَّحَاسُدُ حَتَّىٰ يَكُونَ الْبَغْيُ، ثُمَّ الْهَرْجُ»^۲.^۳ «براستی امت من دچار مرض امت ها خواهد شد؛ گفتند: یا رسول الله، مرض امت ها چیست؟ فرمودند: گستاخی و بی شرمی و غرور و خودخواهی، افزون طلبی و مسابقه در دنیا و حسدورزیدن نسبت به هم، به گونه ای که موجب تجاوز و تعدی نسبت به یکدیگر و سپس فتنه و قتل می شود».

^۱ - صفوة الآثار والمفاهیم (۳۰۲/۲-۳۰۳)، شیخ: عبدالرحمن الدوسری.

^۲ - رازی در صفحه: ۶۹۴ می گوید: هرج به معنای فتنه و اختلاط می باشد.... و رسول خدا ﷺ در بیان نشانه های قیامت آن را به قتل و کشتار تفسیر نمودند. و ابن اثیر در النهاية (۲۵۷/۵) می گوید: و اصل هرج، افزونی در چیزی و وسعت در آن می باشد....

^۳ - به روایت حاکم، کتاب البر والصلوة، شماره (۷۳۱۱) (۱۸۵/۴-۱۸۶)، و گفته است: صحیح الإسناد و لم یخرجاه، ذهبی نیز با او موافق است، و عراقی گفته است: «ابن أبي الدنيا در «ذم الحسد» و طبرانی در «الأوسط» از حدیث ابو هریره با اسناد جید آن را تخریج کرده اند. «المغنی» چاپ شده همراه با الإحیاء (۱۸۷/۳) غزالی. و همیشه در المجمع (۳۰۸/۷) گفته است: «طبرانی در «الأوسط» آن را روایت کرده است و در اسناد آن أبو سعید الغفاری است که جز حمید بن هانی کسی از او روایت نکرده است، و بقیه رجال آن ثقة هستند». همچنین نگا: فیض القدر (۱۶۵/۴)، مناوی، وی همین کلام همیشه را نقل کرده است.

و در باب دوم، در مبحث صورت‌های استهزاء، بحث از استهزاء اهل بدعت و هوی و هوس و اهل فسق در قدیم و جدید خواهد آمد و بیان خواهد شد که آنچه اهل بدعت را بر استهزاء و عیبجویی و تمسخر اهل سنت و جماعت واداشته، حسدورزیدن ایشان به اهل سنت و جماعت، آن‌هم به خاطر نعمت التزام و پایبندی به سنت و پیروی از آن و توقف در حدود آن می‌باشد. و نیز آشکار خواهد شد که آنچه اهل فسق را بر آن داشته که به استهزاء و عیبجویی روی آورند، حسدورزی ایشان نسبت به اهل خیر و صلاح و طاعت می‌باشد، همانانی که درون‌شان را با ماده‌ی توحید پاکیزه و آراسته نموده و ظاهرشان را به اخلاق و فضائل و اجتناب و پرهیز از فسق و رذائل و آنچه مخل مروت و جوانمردی است، مزین نموده‌اند.

شیخ الإسلام رحمته در زمینه‌ی تمسخر مؤمنان می‌گوید: «برخی از کسانی که مؤمنان را به تمسخر می‌گیرند، درحقیقت حسدورزی ایشان است که آن‌ها را وادار به غیبت نمودن از مؤمنان می‌کند، و این‌گونه مرتکب دو امر زشت و قبیح؛ یعنی غیبت و حسد می‌شوند؛ و چون مدح و ثنای شخصی به میان آید، با تمام توان خویش، چه در قالب دین و به هدف و بهانه‌ی اصلاح یا در قالب حسدورزی و فجور و ریشخند، سعی در کاستن از مقام و منزلت مدح شونده دارد، تا اینکه به هر ترتیبی شده، آن صفات نیک را از وی ساقط گرداند؛ و در میان آنان کسانی هستند که در قالب تمسخر و شوخی و لهو و لعب به غیبت کردن از مؤمنان می‌پردازند و این‌گونه می‌خواهند با استهزاء و تمسخر نمودن و خوار و حقیر و کوچک شمردن وی، دیگران را به خنده درآورند»^۱.

حسد از جمله بیماری‌های خطرناک و خطرآفرین قلب می‌باشد «و بیماری‌ها و امراض قلبی جز با علم و عمل مداوا نمی‌شوند. و علم نافع و سودمند برای مرض و بیماری حسد آن است که به یقین بدانی ضرر حسد تنها متوجه دین و دنیای تو بوده و کمترین ضرری متوجه دین و دنیای آنکه بدو حسادت ورزیده شده، نمی‌کند و بلکه برعکس به خاطر حسدورزی حسود، در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهد شد. و چون با بصیرت و آگاهی این حقیقت را درک نموده و شناختی و دشمن (نفس) خویش و دوست دشمنت نبودی، حتماً و قطعاً حسدورزی را رها خواهی نمود.

اما ضرری که از ناحیه حسد متوجه دینت می‌باشد، آن است که درحقیقت با حسدورزیدن نسبت به قضا و قدر الهی اعتراض نموده و از نعمتی که آن‌را میان بندگانش تقسیم نموده و نیز از عدل و عدالت الهی که آن‌را در پادشاهی خویش قائم داشته، با پنهان نمودن حکمت حق سبحانه و تعالی، اعلان نارضایتی کرده‌ای و در واقع آن‌را انکار نموده و زشت و ناپسند و ناخوشایند پنداشته‌ای؛ و این جنایتی در

^۱ - مجموع الفتاوی (۲۳۷/۲۸-۲۳۸).

حق توحید و خار و خاشاکی در چشم ایمان است. و همین در جنایت نسبت به دین کافی است. و گاهی افزون بر این جنایت، مؤمنی را فریب داده و نصیحت و خیرخواهی وی را رها می‌نمایی و روش انبیاء و اولیای الهی در دوست داشتن خیر و نیکی و خوبی برای بندگان الله متعال را ترک می‌گویی و راه ابلیس و کفار را در تمایل به سرازیر شدن بلاها و مصیبت‌ها و زوال و نابودی نعمت‌هایی که بدان‌ها عطا شده، در پیش می‌گیری و به مشارکت با آن‌ها در این امر خطیر روی می‌آوری؛ و این از جمله امور خبیثی است که در قلب جا خشک کرده و حسنات و نیکی‌های قلب را آنچنان که آتش چوب را نابود کرده و به خاکستر تبدیل می‌کند، نابود و تبه و ویران نموده و همچنان که شب روز را محو می‌کند، آن‌ها را محو و ناپدید می‌نماید.

اما ضرر حسدورزی به دنیای تو این است که همیشه در دنیا به خاطر این حسدورزی در غم و اندوه و درد و رنج و عذاب بوده و پیوسته در غم و اندوه به سر می‌بری، چراکه الله متعال نعمت‌هایی را که بر دشمنان تو ارزانی داشته، (به خاطر حسادت و خواسته‌های تو) از آن‌ها نخواهد گرفت، لذا تو با دیدن هر نعمتی و دوام آن، رنج کشیده و با هر بلا و مصیبتی که از آن‌ها دفع می‌گردد، دردمند خواهی شد و بدین ترتیب اندوهگین و محزون و محروم و کم صبر و دارای قلبی عاری از آرامش و سکون خواهی بود و آنچه را که دشمنانت می‌خواهند و تو نیز برای دشمنانت می‌خواهی، خود دچار آن‌ها می‌شوی؛ براستی تو در این حالت، سختی و مشقت را برای دشمنت می‌خواهی، درحالی که هم اکنون خود دچار آن سختی و مشقت و نگرانی و اندوه هستی، اما با وجود این، باز هم با حسدورزی تو، آن نعمت از آنکه بدو حسد ورزیدی، زایل نشده و گرفته نمی‌شود؛ پس اگر از کسانی هستی که به دوباره برانگیخته شدن و روز حساب ایمان نداری، باز هم اگر عاقل هستی، مقتضای درک و شناخت این درد و رنج که به خاطر حسد بر تو مستولی شده، آن است که به خاطر دردمند شدن قلب و متضرر گردیدن آن، علاوه بر اینکه هیچ نفع و سودی در بر ندارد، از حسد و حسدورزی دست بکشی؛ اما اگر از مؤمنان بوده و عالم و آگاه به عذاب شدید و دردناکی هستی که به خاطر حسد در آخرت انتظارت را می‌کشد، به طریق اولی بایستی حسد و حسدورزی را رها نموده و خویشان را از آن پاک و پاکیزه گردانی ...

اما پرواضح است که حسدورزی دیگران، هیچ ضرری را متوجه دین و دنیای آنکه بدو حسد ورزیده شده، نمی‌کند؛ چراکه با این حسدورزی، نعمتی که الله متعال بدو عطا فرموده، از وی گرفته نمی‌شود. بلکه نعمت و سعادتت را که خداوند متعال برای بنده‌اش مقدر فرموده، حتماً تا مدتی که الله متعال برای او مقدر نموده، بدون اینکه هیچگونه ضرر و زیانی متوجه آن گردد، دوام داشته و پابرجا خواهد بود. بلکه مقدار و اندازه‌ی هر چیزی که به تو نیز داده شده، مشخص و مدت هر چیزی نوشته شده است.

و اگر نعمت با حسدورزی حسودان زایل و نابود می‌گردد، دیگر هیچ نعمتی برای تو و بلکه برای احدی از خلق باقی نمی‌ماند و بلکه حتی نعمت ایمان باقی نمی‌ماند؛ چراکه کفار به خاطر ایمان مؤمنان است که بدان‌ها حسدورزیده و حسودی می‌کنند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۰۹] «بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید!)»^۱.

مطلب سوم: کبر و غرور

راغب اصفهانی رحمته الله می‌گوید: «کلمات الکبر، التکبر و الإستکبار، از نظر معانی به یکدیگر نزدیک می‌باشند. کبر حالتی است که در اثر شیفتگی نسبت به خود و خودبینی و خودپسندی به انسان دست می‌دهد. و این زمانی است که انسان خود را از دیگران بزرگ‌تر و برتر می‌بیند و بزرگ‌ترین تکبر و غرور، تکبر ورزیدن در برابر خداوند متعال، با امتناع ورزیدن و خودداری از پذیرفتن حق و عدم اذعان به عبادت حق سبحانه و تعالی می‌باشد... تا آنجا که می‌گوید: و تکبر هم دو درجه دارد:

۱- تکبر پسندیده و شایسته؛ و آن اینست که افعال نیک درحقیقت آنقدر در کسی زیاد باشد که افزون بر نیکی‌های غیر اوست و بر این معنا، خداوند متعال با واژه تکبر توصیف شده است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾ [الحشر: ۲۳].

۲- تکبر مذموم و ناپسند؛ و آن اینست که بزرگی با تکلف و زحمت همراه باشد و انسان بیش از شخصیت خویش آن بزرگی را طلب کند و بخواهد بزرگش بخوانند و بدانند و این حالت عموم

مردم است. همچون اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَيْئَسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ [الزمر:

۷۲] «جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است».

و اینکه می‌فرماید: ﴿وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الجاثية: ۳۷] «بزرگواری و والائی در

^۱ - احیاء علوم الدین (۱۹۶/۳-۱۹۷).

^۲ - رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «اسْتَعِينُوا عَلَيَّ إِتْجَاحِ الْحَوَائِجِ بِالْكِتْمَانِ، فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ». «در برآورد حاجات خویش رازداری پیشه کنید، چرا که هر صاحب نعمتی مورد حسادت دیگران است». به روایت بیهقی و طبرانی؛ البانی در السلسلة الصحيحة، شماره: (۱۴۳۵) آن را تصحیح کرده است. در این حدیث رسول خدای ما را به رازداری و کتمان دعوت می‌کند تا اینکه حاجات ما برآورده شود؛ زیرا بر ملا نمودن حوائج چه بسا که حسادت حسودان را بر انگیزد و مانع بر آورده شدن آن نیاز و حاجت گردد.

آسمان‌ها و زمین، از آن او است...»^۱.

و در این باب از اَبوسعید خدری رضی الله عنه و اَبو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْعِزُّ إِزَارُهُ، وَالْكَبْرِيَاءُ رِدَاؤُهُ، فَمَنْ يَنْتَازِعُنِي عَدْبَتُهُ»^۲ «عزت ازار الله متعال و کبریاء ردای حق جل جلاله می‌باشد. (عزت و کبریایی و بزرگی اختصاص به الله متعال دارد) (الله متعال فرمودند: پس هرآنکه در عزت و کبریایی و بزرگی با من به کشمکش و منازعه پرداخته و خود را در آن‌ها شریک بدارد، او را عذاب می‌کنم».

امام نووی رحمته الله در بیان معنای این حدیث می‌گوید: «ضمیر (ه) در «ازاره» و «رداوه» به خداوند متعال بازمی‌گردد و در حدیث جمله‌ی «قال الله تعالى: ...» محذوف می‌باشد و معنای «يَنْتَازِعُنِي» این است که هرآنکه خود را به چنین صفاتی وصف نماید، که در این صورت معنای مشارکت را می‌رساند؛ یعنی هرآنکه در این اوصاف خود را با من شریک بداند، او را عذاب می‌دهم. و این وعید شدیدی است در مورد کبر و غرور که الله عزوجل تحریم آن را صراحتاً بیان می‌دارد»^۳.

اما برخی از علما کبر را به اعتبار تعلق آن با اعضا و جوارح به دو دسته تقسیم نموده‌اند. حافظ ابن حجر می‌گوید: غزالی می‌گوید: کبر دو نوع است: پس اگر بر اعضا و جوارح انسان ظاهر گردید، گفته می‌شود: تکبر و ورزید و گرنه گفته می‌شود در وجود وی کبر می‌باشد؛ و اصل خُلُق و سرشتی است که در درون انسان است و آن آرامش یافتن با خودبینی و خودپسندی می‌باشد. و کبر، انسان متکبر را بر آن می‌دارد که خویشتن را بالاتر از آنکه نسبت به او کبر می‌ورزد، ببیند و بدان کبر و غرور ورزد و تفاوت کبر و عُجَب در همین می‌باشد. و آنکه در میان مخلوقات جز خود را نبیند، دچار عجب و خودبینی و خودپسندی شده و متکبر نمی‌باشد^۴.

اما در سنت نبوی نیز در زمینه‌ی کبر روایاتی وارد شده است؛ امام مسلم با سندش از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ» «هرآنکه به اندازه‌ی ذره‌ای در قلبش کبر و غرور باشد، وارد بهشت نمی‌شود». مردی گفت: شخصی دوست می‌دارد که جامه و کفشش نیکو باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ

^۱ - المفردات، ص: ۶۹۷-۶۹۸؛ و نگا: فتح الباری (۵۰۵/۱۰)، ابن حجر.

^۲ - به روایت مسلم، کتاب البر والصلة والآداب، باب تحریم الکبر، شماره: (۲۶۲۰) نووی (۴۱۱/۱۶-۴۱۲).

^۳ - شرح صحیح مسلم (۴۱۲/۱۶).

^۴ - فتح الباری (۵۰۵/۱۰).

يُحِبُّ الْجَمَالَ، الْكِبْرُ مِنْ بَطْرِ الْحَقِّ وَعَمَطَ النَّاسِ^۱ «خداوند متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد، و کبر سرکشی در برابر حق و حقیر شمردن مردم است».

و در روایت طولانی‌تری که امام احمد در مسند نقل می‌کند، آمده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از وارد شدن بر ایشان و از چنین و چنان به هنگام نجوی با ایشان منع نمودند. ابن عون می‌گوید: یکی از آن‌ها را راوی فراموش کرده و یکی را من فراموش نمودم. راوی می‌گوید: پس نزد ابن مسعود رضی الله عنه رفته و او را ملاقات نمودم درحالی که مالک بن مرارة رهاوی نزد او بود، پس پایان سخنش را دریافتم که می‌گفت: ای رسول خدا، زیبایی و جمالی که در چهره‌ام می‌بینید، به من عطا گردیده است، اما دوست ندارم در زیبایی، هیچیک از مردم حتی به اندازه‌ی دو بند کفش یا بیشتر از آن، از من بالاتر و برتر باشند، آیا این خواسته‌ی من تعدی و تجاوز نیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا، لَيْسَ ذَلِكَ بِالْبُغْيِ، وَلَكِنَّ الْبُغْيَ مِنْ بَطْرِ^۲» او قال: «سخر الحق، وعمط الناس»^۲ «خیر، این تجاوز و تعدی نیست، لیکن بغی و تعدی، سرپیچی و سرکشی در برابر حق می‌باشد. و فرمودند: یا فرمودند: بغی و تجاوز، انکار حق و نپذیرفتن آن و حقیر شمردن مردم می‌باشد».

امام خطابی رحمته الله می‌گوید: اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَلَكِنَّ الْكِبْرَ مِنْ بَطْرِ الْحَقِّ» معنایش این است که متکبر آن است که حق را بپوشاند و آن را نادیده گیرد؛ همچون این فرموده‌ی الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الْإِبْرَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَعَاتَى الْمَالِ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَعَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [البقرة: ۱۷۷] «این که (به هنگام نماز) چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها همین) نیست (و یا ذاتاً روکردن به خاور و باختر، نیکی بشمار نمی‌آید). بلکه نیکی (کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده باشد و مال (خود) را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد (و یا به سبب دوست داشت خدا و یا با طیب خاطر) به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و

^۱ - کتاب الإیمان، باب تحریم الکبر و بیانه، شماره (۹۱) (نوی ۴۴۸/۲ - ۴۵۰).

^۲ - (۵۰۰/۱).

گدایان دهد و در راه آزادسازی بردگان صرف کند و نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد و (نیکی کردار کسانی است که) وفاکنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند و (به ویژه کسانی نیکند و شایسته ستایشند که) در برابر فقر (و محرومیت‌ها) و بیماری (و زیان و ضررها) و به هنگام نبرد، شکیبایند (و استقامت می‌ورزند). اینان کسانی هستند که راست می‌گویند (در ادّعی ایمان راستین و پیجونی اعمال نیک) و به راستی پرهیزکاران (از عذاب خدا با دوری گرفتن از معاصی و امتثال اوامر الهی) اینانند».

و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «غَمَطٌ» بدین معناست که مردم را حقیر و کوچک شمرده و از آن‌ها عیبجویی نماید. گفته می‌شود: «غَمِطٌ وَ غَمِصٌ» که هر دو به یک معنا می‌باشند. و «غَمَطٌ وَ غَمِصٌ» با فتح میم، به معنای دیگری می‌باشند.^۱

ابن اثیر رحمته می‌گوید: «معنای حدیثی که رسول الله ﷺ فرمودند: «الْكِبْرُ مَنْ بَطَرَ الْحَقَّ» آن است که انسان حق و حقیقت توحید و یگانگی و عبادتی را که الله متعال مقرر فرموده، باطل بداند. و در معنای آن گفته شده: یعنی اینکه شخص در برابر حق موضع‌گیری کرده و تکبر ورزد و آن را حق نداند. و نیز گفته شده: بدین معناست که انسان از حق و حقیقت روی گردانده و آن را نپذیرفته و قبول نکند»^۲.

و مبارکپوری رحمته در المجمع می‌گوید: «... «الغمط» به معنای اهانت و خوار شمردن و تحقیر بوده و به معنای «الغمص» می‌باشد. و اصل «البطر» به معنای شادمانی و خوشحالی بسیار است...»^۳.

چون انسان مسلمان در کتاب الله تأمل کند، به خوبی درمی‌یابد که در طول تاریخ، امت‌های مختلفی به مرض کبر و اعراض و روی گردانی از دعوت انبیاء و بلکه به استهزاء و تمسخر پیامبران و دین حقی که با آن از سوی الله متعال آمدند، مبتلا بوده‌اند. و بزرگ‌ترین اسباب و عوامل نپذیرفتن حق و انقیاد و التزام بدان، تکبر ورزیدن بوده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۲۲] «و آنان که ایمان به آخرت ندارند، دل‌های‌شان منکر (مبدأ و توحید هم) بوده و خویشان را بزرگ می‌پندارند (و برتر از آن می‌دانند که حق را بپذیرند و خدای را پرستش کنند)».

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن رحمته پس از ذکر این آیه، دو سببی را که میان کافران و قبول حق و

^۱ - معالم السنن، مطبوع همراه با سنن أبي داود (۳۵۲/۴).

^۲ - النهاية (۱۳۵/۱)، و نکا: شرح صحيح مسلم (۴۴۹/۲)، نووي.

^۳ - تحفة الأحمدي (۱۱۶/۶-۱۱۷).

حقیقتی که بدان فراخوانده می‌شدند، حایل و مانع قرار گرفته بود، برشمرده و می‌گوید:

۱- عدم ایمان به روز قیامت.

۲- و کبر و غرور که بسیاری از امت‌های پیشین بدان گرفتار بودند؛ امت‌هایی که الله متعال پیامبرانش را به سوی آن‌ها فرستاد، همچون قوم نوح و قوم عاد و قوم صالح و ... و بسیار در آن فرو رفتند، درحالی‌که بر آن‌ها حلال نبود. و نیز کفار قریش و اعرابی که در عصر رسول الله ﷺ بودند، چنین رفتار و عملکردی داشتند و چون الله عزوجل آخرین پیامبرانش را با پیام توحید و نهی از شرک و بت‌پرستی مبعوث نمود، در برابر دعوتش تکبر ورزیدند...^۱

آری، این یهود کبر پیشه و متکبر و طغیانگر و متجاوز است که الله متعال در قرآن کریم از آن‌ها خبر داده و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ [البقرة: ۸۷] «(ای گروه یهودیان! به یاد بیاورید آن گاه را که) ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و در پی وی پیغمبرانی فرستادیم و (از جمله آنان) به عیسی پسر مریم معجزه‌ها و دلانل روشن بخشیدیم و او را به وسیله روح القدس (که جبرئیل است) تأیید نمودیم و نیرویش دادیم. آیا (جز این است که) هر زمان پیغمبری (از اینان) برخلاف میل و آرزوی نفس شما چیزی را آورد، گردن افراختید (و خود را بزرگ‌تر از آن دانستید که از او پیروی کنید و به این هم بسنده نکردید) بلکه عده‌ای را تکذیب نمودید و دروغگو خواندید و جمعی را کشتید».

امام قرطبی رحمته الله می‌گوید: «یعنی چون پیامبری پیامی را که موافق با خواسته‌ها و مورد رضای آن‌ها نبود، می‌آورد و به عبارت دیگر آنچه را که مطابق با هوی و هوس و خواهشات نفسانی و شیطانی ایشان نبود، می‌آورد، ﴿اسْتَكْبَرْتُمْ﴾ به جای اجابت آن، از روی تحقیر و خوار و زبون و کوچک شمردن پیامبران و دوری از رسالت، تکبر می‌ورزیدند ... و از جمله پیامبرانی که تکذیب نمودند، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده و یحیی و زکریا از پیامبرانی بودند که آن‌ها را به قتل رساندند»^۱.

براستی امت اسلامی دسته دسته شده و به گروه‌های مختلفی تقسیم گردیده و هریک به نوبه‌ی خود از پذیرفتن حق سر باز زده و در برابر آن تکبر ورزیده است، به گونه‌ای که به بخشی از قرآن کریم ایمان آورده و به بخش دیگر آن کفر ورزیده‌اند. امام ابن قیم رحمته الله ماهیت یکی از این دسته و گروه‌ها را برای ما

^۱- الدرر السنیه (۱/۲۲۳-۲۲۴) جمع: عبدالرحمن بن قاسم.

^۲- الجامع لأحكام القرآن (۲/۱۸-۱۹).

تبیین نموده و پس از ذکر این آیه می‌گوید: «این را علمای باریک بین و دقیق و زیرک و فقها، تمایل به باطل و حاکم نمودن آن می‌نامند. به گونه‌ای که چون دلیلی برخلاف تمایلات و خواهشات نفسانی‌ات برایت ذکر گردید، آن‌را نپذیرفته و رد نموده و مردود می‌خوانی، اما اگر دیدگاه و نظریه‌ای موافق با خواهشات و تمایلات و گرایش‌ات نفسانی‌ات مطرح گردد چه از باب تقلید از آنکه او را گرامی و بزرگ می‌پنداری و یا بر اساس موافقت با آنچه خود در نظر داری، آن‌را پذیرفته و قبول می‌کنی؛ و بدین ترتیب آنچه را که با هوی و هوس و تمایلات نفسانی‌ات مخالف است، رد نموده و آنچه را که موافق با خواهشات و گرایش‌های نفسانی و شیطانی‌ات باشد، می‌پذیری.

استدلال و احتجاج به این آیه و آیات پیش از آن، پاسخ‌های قاطعی برای طرف دعوا می‌باشند، چنان‌که هیچ پاسخی را برای وی باقی نمی‌گذارد، چراکه استدلال به جزئی از کتاب، باور و اعتقاد به تمامی آن‌را واجب می‌گرداند و التزام به برخی از شرایع آن، التزام به تمامی آن‌را واجب می‌گرداند و هرگز جایز نیست که شرائع دین، تابع و پیرو شهوات و گرایش‌ات نفسانی قرار گیرند، زیرا چون شرع تابع هوی و هوس و شهوات و تمایلات نفسانی افراد و اشخاص قرار گیرد، هوی و هوس و شهوات به کلی از شریعت مقدس اعلان بی‌نیازی می‌کند و بدین ترتیب هوی و هوس و خواهشات نفسانی و شهوات هر انسانی، شریعت وی قرار گرفته و محسوب می‌گردد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْخَلْقُ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾ [المؤمنون: ۷۱] «اگر حق و حقیقت از خواست‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلات‌شان به گردش می‌افتاد) آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن‌ها بسر می‌برند تباه می‌گردیدند (و نظم و نظام کائنات از هم می‌پاشید). ما قرآن را به آنان داده‌ایم که در آن (موجبات) آوازه ایشان است، ولی آنان از (چیزی که مایه) عزت و آبروی‌شان (است) روی‌گردانند (و انگار راه بیداری و خوشبختی خود را نمی‌دانند)»^۱.

سید قطب رحمته در ذیل این آیه، استکبار و روی گردانی جاهلیت معاصر در برابر حق را تبیین نموده و می‌گوید: «تلاش برای فرود آمدن راهنمایان و پیرو ساختن شریعت‌های آسمانی در برابر آرزوهای آنی و هوس‌های ناپایدار، پدیده‌ای است که هر زمان که فطرت تباهی گیرد و دادگری منطق انسانی در نهاد انسان پوشیده ماند، نمودار می‌گردد. منطقی که می‌گوید: باید شریعت و قانون زندگی به سرچشمه‌ی پایداری برگردد که جدا از سرچشمه‌ی انسانی ناپایدار باشد. سرچشمه‌ای که با هوی و هوس‌ها به این

^۱ - بدائع الفوائد (۱۲۲/۴).

سو و آن سو نمی‌گراید و امیال و آرزوها بر او چیره نمی‌گردد. در این باره خداوند متعال از اخبار و احوال بنی اسرائیل، برای مسلمانان روایت فرموده است تا ایشان را از دچار آمدن به همچون کارهایی بر حذر دارد، تا مقام جانشینی در زمین از آنان سلب نگردد و امانت رسالت که ناگسسته از مقام خلافت است از دست‌شان بیرون نرود. زیرا اگر مسلمانان به همان گردابی بیفتند که بنی اسرائیل بدان افتادند و راه خدا و شریعت و قانون او را بدور افکنند و امیال و شهوات خویش را بر خویشتن حاکم گردانند و به جای قانون خدا با قانون هوای نفسانی و آرزوهای شیطانی رفتار نمایند و دسته‌ای از راهنمایان را بکشند و گروهی را تکذیب نمایند ... خداوند بر سرشان همان بلاهایی خواهد آورد که قبلاً بر سر بنی اسرائیل آورده بود؛ بلاهایی چون: پراکندگی و سستی، خواری و پستی، بدبختی و بدبیری ... مگر اینکه بیدار گردند و فرمان خدا و پیغمبران او را گردن نهند و امیال و آرزوهای‌شان را فرمانبردار شریعت و کتاب خدا نمایند و به پیمانی که خداوند با ایشان و با گذشتگان‌شان بسته است، وفا کنند و آن‌را محکم بگیرند و نیرومندان بدان برخیزند و به دستورات آن عمل نمایند تا هدایت یابند و راه صلاح و فلاح پویند»^۱.

بنابراین - چه در قدیم و چه در جدید - بیشترین عاملی که استهزاء کنندگان را بر آن داشته تا دین الله متعال و رسول و فرستاده‌اش را به استهزاء و تمسخر گیرند، کبر می‌باشد. غزالی رحمه الله می‌گوید: تمسخر و استهزاء، تحقیر و کوچک و خوار و زبون شمردن اشخاص است، که گاهی در حضور شخص و گاهی در غیبت وی می‌باشد و منبع و منشأ آن تکبر و کوچک و بی‌ارزش و ناچیز شمردن و دست کم گرفتن آنکه مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌گیرد، می‌باشد»^۲.

و امام معجد، محمد بن عبدالوهاب رحمه الله می‌گوید: «پیرو و اهل دین حنیف و حَقِّرا بودن، به یگانگی عبادت نمودن الله عزوجل و شریک قائل نشدن برای حق سبحانه و تعالی و اجتناب و پرهیز از شرک می‌باشد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا^ط وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْحَرِّ وَالْحَرِّ وَالْحَرِّ وَالْحَرِّ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا^ط﴾ [النساء: ۳۶] «(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان

^۱ - فی ظلال القرآن (۱/۸۹).

^۲ - احیاء علوم الدین (۳/۱۴۷).

بیگانه، همدمان (در سفر و در حضر و همراهان و همکاران)، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معینی اقامت ندارند) و بندگان و کنیزان. بی‌گمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد».

و آنچه موجب افزایش غلظت کفر می‌گردد، کبر و شرک است، پس چون انسان الله متعال را عبادت نکند، در زمره‌ی متکبرین و مستکبران می‌باشد، همچون عملکرد بسیاری از صحرائشینان و بدویان که وضو و نماز را به تمسخر می‌گیرند...^۱

و علما توضیح داده و تبیین نموده‌اند که کبر سبب شکسته شدن حریم و آبروی مردم و عیبجویی و طعنه و ریشخند آن‌ها می‌باشد. و این مسأله را از این کلام الله عزوجل استنباط نموده‌اند که می‌فرماید: ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ۝۱ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ۝۲ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۝۳...﴾ [الهمزة: ۱-۳] «وای به حال هر که عیبجو و طعنه زن باشد! همان کسی که دارائی فراوانی را گرد می‌آورد و آن‌را بارها و بارها می‌شمارد. (چرا که از شمردن پول و سرشماری دارائی کیف می‌کند و لذت می‌برد و فکر و ذکرش اموال و معبود و مسجودش درهم و دینار است. برق این بت او را غرق شادی می‌کند و نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیت‌ها را در آن خلاصه می‌کند). آخر گمان می‌برد که دارائیش بدو جاودانگی می‌بخشد! (پس چرا چنین بت مشکل‌گشائی را نپرستد و شخصیت همگان را در پای آن قربانی نکند؟)».

قاسمی به نقل از قاشانی می‌گوید: «در بیان و تبیین آفاتِ دو رذیلت عیبجویی و طعنه زدن و در وعید این دو رذیلت اخلاقی سوره‌ای نازل شده است؛ دو رذیلت اخلاقی که مرکب از جهل و غضب و کبر می‌باشند. زیرا این دو رذیلت متضمن آزار و اذیت مردم و خودبرتری نسبت بدان‌ها می‌باشد. و صاحب این دو رذیلت، با ارتکاب این امور خواستار برتری یافتن بر مردم می‌باشد و در واقع در وجود خود فضیلتی نمی‌یابد که با آن مقام خویش را برتر از مردم بداند، بنابراین عیب و طعنه و رذیلت‌های اخلاقی را به مردم نسبت می‌دهد تا اینکه از این طریق برتری خویش را بر آن‌ها اعلان نموده و ظاهر کند. درحالی که توجه ندارد که این عملکرد وی، خود عین رذیلت است؛ و این‌گونه است که وی فریب نفس خویش و شیطانی را خورده که موصوف به دو رذیلت قوه‌ی نطقیه و غضبیه می‌باشند»^۲.

بیان این سبب از اسباب استهزاء را با ذکر وعید الله متعال به مستکبران در قیامت، به پایان می‌رسانم؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا

^۱ - الدررالسنية (۳۸/۲).

^۲ - محاسن التأویل (۳۸۵/۷).

لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءً عَلَيْنَا أَجْرِعْنَا أَمْ صَبْرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ﴿٢١﴾ [ابراهیم: ۲۱] «(روزی که قیامت نام دارد) همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌گردند. (در این هنگام) ضعیفان (که پیروان نادان نیرومنداند، از راه تمسخر) به کسانی می‌گویند که خویشتن را (در دنیا) بزرگ می‌پنداشتند: ما پیروان شما بودیم، آیا می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از سر ما بردارید؟! (در پاسخ) می‌گویند: اگر خداوند ما را (به راه رستگاری) رهنمود می‌کرد، ما هم شما را (به راه نجات) رهنمود می‌کردیم، (ولی ما خودمان گمراه بودیم و شما را نیز گمراه کردیم. هم اینک) چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی نمایم یکسان است (و سودی به حال خراب ما ندارد و از عذاب خدا) راه نجات و گریزی برای ما نیست».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾﴾ [الغافر: ۴۷-۴۸] «(خاطر نشان ساز) زمانی را که در آتش دوزخ (دوزخیان) با همدیگر به کشمکش و پرخاشگری می‌پردازند. ضعیفاء (یعنی پیروان دنیوی) به مستکبران (یعنی رؤسای دنیوی) می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا (هم اینک ای سردمداران) بخشی از عذاب را به جای ما پذیرا می‌گردید و به گردن می‌گیرید؟ مستکبران (پاسخ می‌دهند و) می‌گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخ هستیم (و سرنوشت مشترکی داریم). خداوند در میان بندگان (خود عادلانه) داوری کرده است (و سهم هر یکی را از عذاب چنان که باید داده است)».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾﴾ [الغافر: ۶۰] «پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت».

و می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طِبَابِكُمْ فِي حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَأَسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿٢٠﴾﴾ [الأحقاف: ۲۰] «(روزی (را خاطر نشان ساز که در آن) کافران به آتش دوزخ نزدیک گردانده می‌شوند و به آن عرضه می‌گردند. (در این وقت بدیشان گفته می‌شود: شما لذت و خوشی‌های خود را در زندگی دنیای خویش برده‌اید و کام بر گرفته‌اید (و برای امروز چیزی باقی نگذاشته‌اید. لذا حالا بهره‌ای از نعمت‌ها و خوشی‌ها ندارید و) امروزه شما به سبب استکباری که به ناحق در زمین

می‌کردید و به علت گناهان و تمردی که می‌ورزیدید، با عذاب خوارکننده و ذلت باری جزا داده می‌شوید».

و در صحیحین از حارثة بن وهب^۱ روایت است که می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ؟» «آیا اهل جنت را به شما معرفی نکنم؟» صحابه گفتند: بله، (معرفی نمایید). رسول الله ﷺ فرمودند: «كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ» «هر ضعیف و مستضعفی که چون به خدا سوگند یاد کند، خداوند متعال سوگندش را راست می‌گرداند». سپس فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ» «آیا جهنمیان را به شما معرفی نکنم؟» گفتند: آری، (معرفی بفرمایید). رسول الله ﷺ فرمودند: «كُلُّ عَتَلٍ، جَوَاطِ مُسْتَكْبِرٍ» «هر آن سرکش و عربده‌جو و خودنما و متکبر است»^۳.

با این توضیح خطر تکبر ورزیدن در برابر حق و عدم انقیاد و التزام بدان و امتثال اوامر الهی و اجتناب و پرهیز از نواهی و نیز عظمت حقیر شمردن و اذیت و آزار مردم و پایین آوردن و کاستن از شأن و منزلت و مقام آن‌ها، روشن شده و تبیین گردید و همچنین روشن شد که کبر و تکبر از بزرگ‌ترین اسباب استهزاء به دین و تمسخر مؤمنین می‌باشد.

مطلب چهارم: نفاق

اهل لغت در اصل معنای نفاق اختلاف نظر دارند و آنچه در اینجا در معنای نفاق ذکر می‌کنیم براساس قول راجحی است که عموم اهل لغت بر این دیدگاه می‌باشند. و آن اینکه: نفاق از «نافقاء الیربوع» گرفته شده است که به معنای یکی از سوراخ‌های لانه‌ی موش است که آن‌را برای روز فرار پنهان می‌کند؛ موش سوراخی برای خود حفر نموده و سپس با خاک دهانه‌ی آن‌را می‌پوشاند که این در از درهای خانه‌ی موش، «القاصعاء» نامیده می‌شود و علاوه بر آن، راه خروجی دیگری را که لایه‌ی نازکی از خاک آن‌را پوشانده است، به گونه‌ای که مکان آن شناخته نشود، حفر می‌کند، که این راه خروجی

^۱ - خزاعی برادر مادری عبیدالله بن عمر بن خطاب می‌باشد که همراهی با رسول الله ﷺ و شرف صحبت با ایشان را داشته و مادرش ام کلثوم دختر جریول بن مسیب خزاعی می‌باشد. نگا: الإستیعاب (۳۷۰/۱-۳۷۱)؛ الإصابة (۷۰۸/۱) و تهذیب التهذیب (۱۵۴/۲).

^۲ - شرح صحیح مسلم (۱۹۴/۱۷)؛ و نگا: النهایة (۳۱۶/۱)، ابن الأثیر.

^۳ - به روایت بخاری، کتاب الأدب، باب الکبر، شماره (۶۰۷۱) فتح (۵۰۴/۱۰)؛ مسلم، کتاب الجنة وصفتها ونعيمها وأهلها، باب النار يدخلها الجبارون، والجنة يدخلها الضعفاء، شماره: (۲۸۵۳) نووی (۱۹۳/۱۷).

«النافقاء» نام دارد، بنابراین چون دشمن از در القاصعاء وارد لانه‌ی موش گردد، با سر خود لایه‌ی نازکی از خاک را که بر در نافقاء قرار داده، تخریب نموده و این‌گونه از لانه خارج شده و فرار می‌کند و منافق نیز اینچنین است که برخلاف آنچه در باطن دارد، اظهار می‌کند»^۱.

اما نفاق در شریعت به معنای اظهار اسلام و پنهان نمودن کفر در باطن می‌باشد و نفاق اسمی اسلامی است که پیش از آن، اعراب آن‌را به این معنای خاص نمی‌شناختند، گرچه اصل و اساسی که این لغت از آن گرفته شده، معروف و شناخته شده می‌باشد.^۲

نفاق نیز اسباب و عواملی دارد از جمله:

- ۱- اعتقاد به کفر و کراهیت و دشمنی با اسلام و نارضایتی از آن؛
 - ۲- وجود منافق در زیر سایه نظارت و سرپرستی حکومت اسلامی؛
 - ۳- ضعف و ناتوانی منافق از بروز عقیده‌ای که در باطن پنهان نموده در برابر حکومت اسلامی.^۳
- شیخ عبدالرحمن الدوسری رحمته می‌گوید: «سبب نفاق، اهداف و اغراض نفسانی است که در سینه‌ها پنهان شده است و اهلش را از پذیرفتن و قبول حق بازداشته و آنان را بر آن می‌دارد تا با اهل حق به دشمنی برخیزند و در واقع عامل نشر نفاق و منافقین و آنکه آن‌ها را در هر زمان و مکانی تغذیه می‌نماید، یهودیتی است که در پی فاسد نمودن تمامی جوامع (به ویژه جوامع اسلامی) می‌باشد»^۴.
- و نیز در جایی دیگر می‌گوید: «... منشأ و منبع اسباب نفاق برخاسته از موارد ذیل می‌باشد: یا برخاسته از بدذاتی و تاریکی درون شخص یا ظلمت و تاریکی شبهات یا تاریکی و ظلمت طمع یا حب ریاست یا ظلمت شهوت یا حقد و کینه و حسد و گمراهی و ناامیدی و یا دیگر تاریکی‌ها و ظلمات مادی است که یکجا شده و برخی بالاتر از برخی دیگرند. تمثیل خداوند متعال در مورد آن‌ها مبنی بر اینکه در تاریکی‌هایی هستند که چیزی را نمی‌بینند و کر و لال و کورند ...، گواه بر این تفسیر می‌باشد. و بدین خاطر است که چون دین بر آن‌ها عرضه می‌گردد، ظلمات و تاریکی و گمراهی و هوی و هوس و خواهشات و تمایلات نفسانی که در قلوب بیمارشان جا خشک کرده و رسوخ نموده است، آن‌را با انواع تحریفات و تأویلات باطلی که تاریکی‌های درون‌شان، آن‌ها را در نظرشان مزین نموده

^۱ - نگا: معجم مقاییس اللغة (۴۵۵/۵)، ابن فارس؛ المفردات، ص: ۸۱۹، راغب.

^۲ - نگا: المنافقون في القرآن الكريم، ص: ۱۴، شیخ عبدالعزیز الحمیدی.

^۳ - همان، ص: ۱۹.

^۴ - صفوة الآثار والمفاهیم (۱۸/۲). و نگا: اليهود في القرآن والسنة (۶۲/۲)، محمد اديب صالح.

است، از خویشتن دور کرده و دفع می‌کنند»^۱.

اما چون دولت اسلامی در مدینه برپاگشت و قدرت و نیروی مسلمانان افزون گردید و الله متعال اسلام و مسلمانان را بر دستان رسول الله ﷺ مکانت و مقام و منزلت بخشید، در این هنگام بود که نفاق ظاهر گشته و بازار آن ترویج و رونق یافت؛ امام مفسرین ابن جریر طبری رحمته الله علیه می‌گوید: «چون الله متعال امرش را در سرزمین هجرت بر رسول خدا ﷺ جمع نمود و در آن امرش را مستقر نمود و نیز در سرزمین هجرت کلمه‌اش را ظاهر و غالب و چیره گردانید و در میان اهل آن، اسلام را منتشر ساخت و مسلمانان در آن نسبت به مشرکان و در رأس آن‌ها بت پرستان، خشم و غضب گرفتند و اهل کتابی که در سرزمین هجرت بودند، ذلیل و خوار گشتند، علمای یهود بیکار ننشسته و نسبت به رسول خدا ﷺ اظهار خشم و کینه نموده و دشمنی و عداوت خویش را با پیامبر آغاز نمودند و این تنها به خاطر حسد و برخاسته از تجاوز محوری بود که از اوصاف یهود است، مگر برخی از آن‌ها که خداوند متعال ایشان را به اسلام هدایت نموده و اسلام آوردند... و اینچنین یهودیان نیز به صورت سری و مخفیانه در معادات و دشمنی و تجاوز کینه توزانه و تبهکارانه با رسول الله ﷺ و اصحاب و یاران گرامی ایشان، با علمای خویش همسو و همراه شدند که عده‌ای اندک بودند در میان دسته‌های انصاری که رسول الله ﷺ را پناه داده و نصرت نمودند، اما با این حال بر شرک و جاهلیت خود اصرار ورزیده و تکبر پیشه کردند و از آن فاصله نگرفتند، که اسامی ایشان برای ما ذکر گردیده است، اما در اینجا ذکر اسامی و نسب‌های آنان را به خاطر طولانی شدن کتاب، ناپسند و ناخوشایند می‌دانیم و این‌گونه شرک و جاهلیت خویش را در خفا و نهان و به صورت سری و مخفیانه و نه علنی و آشکارا ظاهر می‌نمودند و با این روش خویشتن را از کشته و اسیر شدن به دست رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی شان برحذر می‌داشتند و این‌گونه با شرکی که بر آن بودند و سوء بصیرتی که نسبت به اسلام داشتند، به یهود نزدیک شده و با آن‌ها انس می‌گرفتند. و چون رسول خدا ﷺ و اهل ایمان و اصحاب گرامی پیامبر ﷺ را ملاقات می‌کردند، - به خاطر حفظ جان خویش - به آن‌ها می‌گفتند: ما به الله و رسولش و روز قیامت و دوباره برانگیخته شدن ایمان داریم و این‌گونه کلمه‌ی حق را در برابر رسول خدا ﷺ و اصحاب گرامی ایشان بر زبان می‌آوردند تا بدین روش حکم الله متعال در مورد شرکی که بدان معتقد بودند - و چون بر زبان می‌آوردند، حکم خداوندی بر آن‌ها جاری می‌گشت - از خود دور کرده و دفع نمایند. اما چون برادران‌شان؛ یعنی یهودی‌ها و مشرکان و تکذیب‌کنندگان محمد ﷺ و پیامش را ملاقات می‌کردند و با آن‌ها خلوت می‌نمودند، می‌گفتند:

^۱ - پیشین (۱۹/۲).

﴿قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ [البقرة: ۱۴] «می‌گویند: ما با شماستیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نمائیم». و مقصود از آنان در کلام الله متعال کسانی می‌باشد که: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۸] «در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند»^۱.

بنابراین حال و وضع منافق همچون کافری نیست که صراحتاً به کفر خویش اذعان نماید و نیز همچون مؤمنی نمی‌باشد که ایمانی خالصانه دارد؛ منافق نه از آن گروه و نه از این گروه است.^۲

«همچنان که الله متعال حال و وضع منافقان را به تصویر کشیده و عملکرد آن‌ها در هر زمان و مکان و سرزمینی نشان می‌دهد؛ حقیقت منافقان غیر از مؤمن حقیقی و کافری که صراحتاً به کفر خویش اذعان می‌دارد، می‌باشد، زیرا کفر کفار - با تفاوت سرزمین و تنوع باورهای‌شان - صریح و واضح و روشن و شجاعانه و معاندانه و متکبرانه می‌باشد؛ و تمامی کافرانی که کفرشان از نوع شرک ورزیدن از جهت بت‌ها و واسطه‌ها بوده یا اینکه کفرش به موجب شرک تعطیل (اسماء و صفات) است همچون مقلدین جاهلیت‌های پیشین و فراعنه، یا اینکه کفرشان از نوع کمونیست‌ها از جهت انکار خداوند متعال باشد، یا اینکه کفرشان از نوع تحریف‌کنندگان اهل کتاب - یهود و نصاری - به خاطر افترا و دروغ بستن به خداوند متعال باشد، همگی آن‌ها در کفر ورزیدن یکسان بوده و کفرشان از نوع دوم (یعنی کفاری که ذکر آنها در ابتدای سوره‌ی بقره وارد شده) می‌باشد و در واقع این‌ها با این صراحت در دشمنانگی که در کفر ورزیدن‌شان دارند، مؤمنان را راحت و آسوده کرده‌اند، (چون مسلمانان به راحتی آن‌ها را شناخته) و با این صراحت در کفر و دشمنانگی، تکلیف و موضع‌گیری مؤمنان در برابر خویش را روشن و واضح گردانیده و دیگر مسلمانان به خوبی می‌دانند که دشمنی با آن‌ها و مخالفت ورزیدن با ایشان در دین، چنان‌که به سمت و سوی ایشان نرفته و آن‌ها را به دوستی نگیرند، واجب می‌باشد و در این راستا وظیفه -

^۱ - جامع البیان (۲۷۱/۱-۲۷۹) شاکر.

^۲ - خداوند متعال در توصیف منافقان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲-۱۴۳] «بی‌شک منافقان (بگمان خودشان) الله را فریب می‌دهند، درحالی‌که او آن‌ها را فریب می‌دهد و چون به نماز برخیزند با سستی و کاهلی بر می‌خیزند، در چشم مردم خودنمایی می‌کنند و (در نمازشان) الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند. (منافقان) بین این دو (گروه مؤمنان و کافران) دو دل و سرگشته‌اند نه با اینانند و نه با آنان اند و هرکس را که الله گمراهی کند، راهی برای او نخواهی یافت».

ی خویش و نوع تعامل با آن‌ها را به خوبی می‌دانند؛ و برآستی هرآنکه در قلبش ایمانی صحیح وجود داشته باشد، این روشنی و وضوح در دشمنی با آن‌ها و به دوستی نگرفتن ایشان را به خوبی می‌بیند؛ لیکن مصیبت مسلمانان و دروازه‌ی شر و فتنه‌ای که به روی آن‌ها باز می‌گردد، از سوی نوع سوم کفار (منافقین) می‌باشد. مرتدینی که لباس صداقت بر تن کرده و با زبان به ظاهر صادقانه اظهار ایمان نموده و به یگانگی الله متعال اعتراف نموده و رسول و فرستاده‌اش و قرآن را مقدس می‌شمارند، درحالی که در قلب، غیظ و کینه و خشم و غضب و عداوت و دشمنانگی خویش را که درحقیقت بسیار بیشتر از کینه و عداوت کفار است، پنهان نموده و آن‌را با خود حمل می‌کنند...»^۱.

الله متعال در قرآن کریم، گوشه‌ای از تمسخر منافقان را ذکر می‌نماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ﴾ [التوبة: ۵۸] «در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجویی می‌کنند و ایراد می‌گیرند (و نسبت بی عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حطام دنیا در اندیشه چیز دیگری نیستند و لذا) اگر بدانان چیزی از زکات داده شود خوشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کنند)».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۹] «کسانی که مؤمنان (ثروتمندی) را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند و مؤمنان (فقیری) را که (با وجود تنگدستی) به کمک‌های مختصری دست می‌یازند، مورد تمسخر قرار می‌دهند، خداوند ایشان را (با کشف رسوائی‌ها و پلشتی‌های‌شان در پیش مردم) مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت».

ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «اللمز، عبارت است از عیبجویی و طعنه زدن؛ مجاهد می‌گوید: تو را متهم نموده و حقیر می‌شمارند؛ و عطاء می‌گوید: یعنی غیبت را می‌کنند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ﴾ [التوبة: ۶۱] «در میان منافقان کسانی هستند که پیغمبر را می‌آزارند». و این آیه بر آن دلالت دارد که هرکس از رسول الله صلی الله علیه و آله عیبجویی یا غیبت نموده و یا متهم نموده و حقیر شمارد یا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد اذیت و آزار قرار دهد، در زمره منافقان است. چرا که دو کلمه‌ی «الَّذِينَ» و «مِنْ» اسم موصول بوده و از صیغه‌های عموم می‌باشند. و ادله‌ای که در این زمینه وارد شده،

^۱ - صفوة الآثار والمفاهیم (۱۶/۲).

گرچه به سبب عیبجویی گروهی و آزار و اذیت گروهی دیگر نازل شده است، اما حکم آن‌ها همچون سایر آیاتی که به خاطر اسبابی نازل شده‌اند، (محصور در سبب نزول آن نبوده و بلکه) عام بوده و کسانی را که مخالف با این دیدگاه باشند که حکم مورد نظر آیه، هم شخصی را که به سبب آن آیه نازل شده و نیز هرکس حال وی همچون او باشد، در برمی‌گیرد، نمی‌شناسیم، لیکن چون لفظ عام‌تر از آن سبب باشد، گفته شده: مقصود از آن لفظ تنها همان سبب می‌باشد. اما دیدگاهی که جمهور بر آنند و نیز آنچه واجب است، اتخاذ نمودن عمومیت قول می‌باشد، مادامی که دلیلی بر وجوب حصر در سبب وجود نداشته باشد. همانطور که بدین مبحث در جای خود، پرداخته خواهد شد.

همچنین اینکه گفته شده: هرکس رسول خدا ﷺ را مورد عیبجویی و آزار و اذیت قرار دهد، در زمره منافقان است؛ حکمی متعلق و مربوط به الفاظی که از «اللمز» و «الأذی» (عیبجویی و آزار و اذیت) مشتق می‌گردد، نیز می‌باشد و چنین شخصی با چنین الفاظی مستحق آن است که از منافقان باشد، بنابراین هرآنچه از این دو لفظ اشتقاق یابد، به عنوان علت این حکم می‌باشد؛ بنابراین دوری و پرهیز نمودن از آنچه از این موارد اشتقاق می‌یابد، واجب است^۱.

و امام محمد بن عبدالوهاب در بحث از منافقان و ذکر صفات آن‌ها، از جمله استهزاء به دین و اهل آن، می‌گوید: «خداوند متعال در قرآن کریم صفات منافقان را برشمرده و به توصیف آن‌ها پرداخته و شعبه‌های مختلف نفاق را بیان می‌کند تا اینکه از آن‌ها اجتناب و دوری گردیده و موصوفان به این صفات و شعبه‌های آن، از چنین صفاتی دست کشیده و دوری ورزند؛ خداوند متعال آن‌ها را به فصاحت در بیان و نیک زبانی و بلکه به حسن صورت توصیف می‌نماید، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ﴾ [المنافقون: ۴] «هنگامی که ایشان را می‌بینی، پیکر و سیمای‌شان تو را می‌گیرد و به شگفت می‌آورد (و به خود می‌گویی: چه انسان‌های با وقار و برازنده‌ای!) و هنگامی که به سخن در می‌آیند (به علت حلاوت کلام‌شان) به سخنان‌شان گوش فرا می‌دهی».

و نیز خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی بقره آن‌ها را به کید و مکر و حيله و نیرنگ و دسیسه چینی بر علیه مؤمنان و استهزاء و تمسخر ایشان، وصف می‌نماید.

و نیز نوع گفتار ایشان را مبهم و ایهام گونه توصیف نموده و چنان از آن‌ها یاد می‌کند که در دعاوی و مخاصمات مردم چنان‌که الله متعال و رسولش دوست نداشتند، وارد می‌شدند؛ خداوند متعال

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۳۹-۴۰.

می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ بِحَرْفٍ مِّنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ [المائدة: ٤١] «ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرون‌شان با درون‌شان همخوانی ندارد) و کسانی که خویشان را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرا می‌دارند (و اکاذیب و باطیل اخبار را باور می‌نمایند و سخنان یاوه) گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود به دور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهایی را که ما می‌گوئیم، توسط محمد) به شما گفته شد، آن‌را بپذیرید و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشان را برحذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانی‌اند که (در ضلال و عناد اسراف کرده‌اند و) خداوند نمی‌خواهد دل‌های‌شان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهره ایشان در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذاب بزرگی است.»

و نیز آن‌ها را به حقیر شمردن مؤمنان و رضایت خاطر از این عملکرد زشت و شنیع و موارد ناخوشایند و ناپسند دیگری، توصیف می‌نماید. اما الله عزوجل تمامی این اوصاف را از آن جهت ذکر می‌نماید تا اینکه بندگان را نصیحت نموده و آن‌ها از این اوصاف قبیح و کسانی که به این اوصاف زشت و رذیلت‌ها متلبس گشته و آمیخته شده و عجبین شده و انس گرفته‌اند، دوری ورزیده و اجتناب نمایند^۱.

و این‌گونه است که مسلمانان به خوبی می‌دانند که استهزاء نمودن منافقان امری جدید و نو ظهور نبوده و بلکه از دیرباز وجود داشته است و نیز می‌دانند عاملی که ایشان را به استهزاء وامی‌دارد، نفاق است که در باطن دارند و در واقع در راستای اجابت خواسته‌های برادران‌شان؛ یعنی یهود و مشرکان می‌باشد.

^۱ - الدرر السنية (۳۲/۱) جمع: عبدالرحمن بن قاسم.

مطلب پنجم: جهل

ابن منظور رحمته می‌گوید: «جهل ضد علم می‌باشد و اینکه گفته می‌شود: «جهله فلان جهلا و جهالة و جهل علیه... والتجهيل» به معنای نسبت دادن جهل به کسی می‌باشد. و «الجهالة» آن است که انسان عملی را بدون علم انجام دهد و «المجهلة» عبارت است از آنچه که تو را به جهل وامی‌دارد. تا آنجا که می‌گوید: و «الجاهلية»... حالتی بود که عرب قبل از اسلام بر آن بودند و نسبت به الله متعال و رسولش و شرائع دین جاهل بودند و در مقابل به نَسَب و کبر ورزیدن و زورگو بودن و... افتخار می‌کردند»^۱.

علما معانی متعددی برای واژه‌ی «جهل» بیان نموده‌اند:

۱- عاری بودن نفس و خاطر انسان از علم و دانش؛ و این اصل معنای جهل می‌باشد. و برخی از متکلمین آن را مقتضی افعالی که بدون هیچ روش و ترتیب و نظم و نظام و برنامه‌ای خاص انجام می‌شوند، دانسته‌اند، همچنان که معنای علم را مقتضی انجام افعال بر طبق نظم و نظام و ترتیب و برنامه‌ای خاص قرار داده‌اند.

۲- اعتقاد و باور داشتن چیزی برخلاف آنچه که هست.

۳- یعنی انجام امری برخلاف آنچه شایستگی آن را دارد. خواه درباره‌ی آن اعتقاد درستی داشته باشد یا اعتقادی ناصحیح و فاسد، همچون کسی که عمدتاً نماز را ترک می‌کند؛ و بر همین معناست آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿... قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ [البقرة: ۶۷] «گفتند: آیا ما را به ریشخندی و تمسخر می‌گیری؟ پاسخ داد: پناه به خدا می‌برم که از نادان‌ها باشم» در این آیه، عمل تمسخر (هزاء) جهل خوانده شده است.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾ [الحجرات: ۶] «درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی - بدون آگاهی (از حال و احوال‌شان و شناخت راستین ایشان-) آسیب برسانید»^۲.

شیخ الإسلام در بیان موارد استفاده‌ی کلمه‌ی «الجهل» می‌گوید: «از عدم علم، به لفظ «الجهل» تعبیر می‌شود. و نیز از عمل نکردن به موجب علم، به جهل تعبیر می‌شود. همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله

^۱ - لسان العرب (۱۳۰-۱۲۹/۱۱).

^۲ - مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۲۰۹، راغب اصفهانی. و نگا: کلیات (معجم في المصطلحات والفروق اللغوية)، ص:

۳۵۰؛ أبو البقاء الكفوي؛ والتعريفات، ص: ۱۰۸، جرجانی.

فرمودند: «إِذَا أَصْبَحَ أَحَدُكُمْ يَوْمًا صَائِمًا، فَلَا يَرُفُثُ وَلَا يَجْهَلُ، فَإِنْ امْرُؤٌ شَاتَمَهُ أَوْ قَاتَلَهُ، فَلْيَقُلْ: إِيَّيَّ صَائِمٌ، إِيَّيَّ صَائِمٌ»^۱ «چون یکی از شما روزی را روزه گرفت، پس بایستی دشنام و ناسزا نگوید و نیز سخن باطل و لغو نگوید؛ پس اگر کسی بدو دشنام داده یا با وی درگیر شد، بایستی بگوید: من روزه‌ام، من روزه‌ام».

در این حدیث جاهل به معنای سخن پوچ و باطل می‌باشد و به منزله‌ی جاهل مرکب است. و از این قبیل است قول شاعر که می‌گوید:^۲

الا لا يجهلن احد علينا
فنجهل فوق الجهل الجاهلينا

«آگاه باشید که کسی جاهل و نادانی را بر ما روا ندارد که در کیفر این عمل با جهلی بالاتر از جهلی که به ما نسبت داده، با وی برخورد می‌کنیم».

و از اینجاست که جاهلیت، جاهلیت نامیده شده است که متضمن عدم علم یا عدم عمل به موجب علم می‌باشد. و از این قبیل است، آنجا که رسول الله ﷺ به ابوذر فرمودند: «إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»^۳ «تو کسی هستی که در تو جاهلیت وجود دارد». و این را زمانی رسول خدا ﷺ به ابوذر گفتند که مردی را دشنام داده و به خاطر مادرش، نسبت عار و ننگ بدو داده بود.

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ﴾ [الفتح: ۲۶] «آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌های‌شان جای دادند».

چرا که خشم و غضب و تعصب کورکورانه از روی جاهل و نادانی، انسان را بر ارتکاب عملی که به ضرر اوست و ترک عملی که خود می‌داند به نفع و سود اوست، وادار می‌کند»^۴.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «جاهل بر دو نوع است: عدم علم نسبت به حقی که سودمند و نافع است و عدم علم نسبت به آنچه مقتضای علم نافع بوده و آنرا واجب می‌گرداند. که هر دو نوع در لغت و شرع به معنای جاهل می‌باشند».

موسی علیه‌الصلاة والسلام فرمود: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [البقرة: ۶۷] «به خدا

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الصیام، باب حفظ اللسان للصائم، شماره (۱۱۵۱) (۲۷۷-۲۷۶/۸).

^۲ - وی معروف و مشهور به عمرو بن کلثوم می‌باشد.

^۳ - به روایت بخاری، کتاب ایمان، باب المعاصی من أمر الجاهلیة، شماره (۳۰) فتح (۱۰۶/۱)، و مسلم، کتاب ایمان والنذور، باب اطعام المملوک مما یأکل، شماره: (۱۶۶۱) نووی (۱۴۲/۱۱-۱۴۳).

^۴ - مجموع الفتاوی (۵۳۹/۷-۵۴۰).

پناه می‌برم از این که جزو نادانان باشم».

و آن زمانی بود که قومش بدو گفتند: ﴿أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا﴾ یعنی آیا ما را مسخره می‌کنی؟!

و یوسف صدیق علیه الصلاة والسلام فرمود: ﴿وَالْأَلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [یوسف: ۳۳] «و اگر (شرّ) نیرنگ ایشان را از من باز نداری، بدانان می‌گیریم و (دامن عصمت به معصیت می‌آلایم و خویشان را بدبخت می‌نمایم و آن وقت) از زمره نادانان می‌گردم».

یعنی: و این‌گونه از جمله مرتکبین آنچه بر آن‌ها حرام نمودی، قرار گیرم.

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ﴾ [النساء: ۱۷] «بی‌گمان خداوند تنها توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی (و سفاهت و حماقت ناشی از شدت خشم و غلبه شهوت بر نفس) به کار زشت دست می‌بازند».

قتاده می‌گوید: اصحاب رسول الله ﷺ اجماع کرده‌اند که هر آن عملی که سرپیچی فرمان حق سبحانه و تعالی باشد، آن جهالت است. و غیر از قتاده، دیگران گفته‌اند: صحابه اجماع نموده‌اند: هرآنکه از فرمان خداوند متعال سرپیچی کند، جاهل می‌باشد. و این‌گونه عدم رعایت کسب علم را جهل نامیدند و علت این امر آن است که یا گمان می‌کنند کسب علم بدان‌ها سودی نمی‌رساند و بدین ترتیب در جهل و نادانی قرار می‌گیرند و یا اینکه از کسب علم از این جهت روی گردانند که نسبت به عواقب سوء عدم کسب علم، جاهل می‌باشند. بنابراین فرار کردن و گریختنی که در واقع از مرتبه و مقام‌های روندگان راه حق است، فرار و گریختن از دو جهل است:

فرار کردن از جهل نسبت به علم، به سوی تحصیل و آموختن آن با اعتقاد و معرفت و بصیرت؛ و دیگری فرار نمودن از جهل نسبت به علم، به سوی تلاش نافع و سودمند و عمل صالح با تلاش و نیت^۱.

چون مسأله‌ی جهل تبیین گردید، بایستی بدانی که استهزاءکنندگان دین و شعائر آن - چشم پوشی از استهزاء به الله عزوجل - جز به سبب جهل و نادانی دچار این جرم بزرگ و گناه آشکار نمی‌گردند. و این جهل یا از جهت جهل نسبت به آنچه آن‌را به ریشخند و تمسخر و استهزاء گرفته است، می‌باشد، به گونه‌ای که تعظیم و تجلیل و توقیر و احترامی که نسبت به الله متعال و فرستاده‌اش و دین اسلام واجب است، نمی‌داند، درحالی‌که این امور مقتضای اسلام و ایمان می‌باشند و در واقع دلیل و برهان بر اعتقاد صحیحی است که صاحبش را در روز قیامت نجات می‌دهد؛ و یا اینکه این جهل از جهت جهل نسبت

^۱ - مدارج السالکین (۱/۴۶۹-۴۷۰).

به حکم استهزاء می‌باشد، بدین گونه که استهزا کننده حتی تصور و گمان آنرا هم ندارد که با استهزاء نمودن (هر جزء دین) - در صورت تحقق شروط و انتفای موانع - از دایره‌ی دین اسلام خارج شده و در حقیقت وارد دنیای کفر - والعیاذ باللہ - می‌شود.

از این رو به خاطر عناد و تکبر و غرور و اصراری که بر آن دارند، همچون بسیاری از لائیکان و کمونیست‌ها و ... از کسب علم و برطرف نمودن جهل‌شان سر باز زده و روی می‌گردانند و با این روش راه آنان را در پیش گرفته و همچون آنان گردیده و بدان‌ها می‌پیوندند.

مطلب ششم: ضعف ایمان و عقل

از اصول ثابت و مقرر در عقیده‌ی اهل سنت و جماعت آن است که ایمان عبارت است از: قول و عمل که با انجام طاعات و عبادات افزایش یافته و با معصیت و نافرمانی کاهش می‌یابد. و سلف صالح امت بر این امر اجماع و اتفاق نظر دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲] «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌های‌شان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمان‌شان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (و خویشان را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ [محمد: ۱۷] «کسانی که راهیاب شده‌اند، خداوند بر راهیابی ایشان می‌افزاید و تقوای لازم را بدیشان عطاء می‌نماید».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾ [المدثر: ۳۱] «و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید»^۱.
عمیر بن حبیب^۲ می‌گوید: «ایمان افزایش و کاهش می‌یابد؛ گفته شد: افزایش و کاهش آن چگونه است؟ گفت: چون ذکر و یاد پروردگاران را کرده و از او بترسیم، این سبب افزایش ایمان می‌باشد و

^۱ - نگا: الإیمان (۷۲)، أبو عبید، در ضمن (من کنوز السنة)؛ السنة (۵۸۱/۲)، ابن الخلال؛ الحجة فی بیان المحجة (۴۰۵/۱-۴۰۶)؛ الشریعة (ص: ۱۱-۱۱۸)، آجری؛ شرح العقیة الطحاویة، ص: ۳۴۲-۳۴۴.

^۲ - عمیر بن حبیب بن حباشة، و گفته شده بن خماشة انصاری خطمی. وی جد ابو جعفر خطمی می‌باشد و نیز گفته شده وی از جمله کسانی است که در بیعت رضوان در زیر درخت بیعت نمود. و از جمله صحابه ذکر گردیده است. نگا: الاستیعاب (۲۸۸/۳)، ابن عبدالبر؛ الإصابة (۲۳۶/۵)؛ تهذیب التهذیب (۱۲۳/۸)؛ و التقریب، ص: ۷۵۳، همگی نوشته ابن حجر.

چون غافل شده و ذکر و یاد حق سبحانه و تعالی را فراموش کرده و آنرا ضایع کنیم، این امر موجب کاهش ایمان می‌گردد»^۱.

و سفیان بن عیینه رحمته می‌گوید: «ایمان عبارت است از: قول و عمل و افزایش یافته و کاهش می‌یابد». پس برادرش ابراهیم بن عیینه بدو گفت: ای ابو محمد، می‌گویی ایمان کاهش می‌یابد؟! سفیان بدو گفت: ساکت شو! بلکه آنچنان کاهش می‌یابد که دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند»^۲.

و عبدالله بن عمرو می‌گوید: «بر مردم زمانی خواهد آمد که در مسجد گرد آمده و نماز می‌خوانند، درحالی که در میان آن‌ها حتی یک مؤمن هم نخواهد بود»^۳.

شیخ عبدالرحمن بن حسن رحمته می‌گوید: «... و قوت و ضعف ایمان ناشی از قوت و ضعف اعمالی است که در قلب است و گاهی ایمان به اصول ششگانه، آنچنان در قلب ضعیف می‌شود که به اندازه‌ی ذره‌ای می‌گردد، همانطور که در حدیث صحیح آمده است: «أَخْرَجُوا مِنْ كَانٍ فِي قَلْبِهِ ذَرَّةٌ مِنْ إِيْمَانٍ»^۴ «هر آنکه در قلبش ذره‌ای ایمان وجود دارد، از آتش جهنم خارج کنید».

لذا به اندازه‌ی ایمان موجود در قلب، اعمال ظاهری نیز به همان اندازه در مسمای ایمان داخل می‌باشند...»^۵.

بنابراین از آنجایی که پیوسته ایمان در معرض افزایش و کاهش است، هرکس در حال و وضع استهزاء کننده به دین و بندگان مؤمن خداوند تبارک و تعالی بنگرد، درمی‌یابد که ایمان چنین اشخاصی به اندازه‌ای سقوط کرده و ضعیف شده است که افتادن در یکی از نواقض اسلام و ایمان، برایش آسان و راحت گردیده است. ابن قیم رحمته می‌گوید: «... چون ایمان ضعیف گردد، بر حسب ضعف و کاهش آن، راه بر دشمن باز شده و دشمن از راه عباداتی که ترک نموده بر علیه وی اقدام نموده و دسیسه چینی می‌کند، اما مؤمن با عزت و غالب و چیره و مؤید و منصور و مکفی بوده و هرآنچه که باشد، دسیسه‌های

^۱ - الإیمان، ص: ۷، أبو بکر بن أبی شیبیه، ضمن «من کنوز السنة - رسائل اربع» جمع و تحقیق و تخریج: شیخ البانی؛ عقیده السلف أصحاب الحديث، ص: ۶۷-۶۸، أبو إسماعیل الصابونی؛ و الشریعة (۵۸۳/۲-۵۸۴).

^۲ - عقیده السلف أصحاب الحديث، ص: ۶۹؛ الإیمان، ص: ۹۴، حافظ العدنی؛ و در الشریعة (۶۰۷/۲).

^۳ - الإیمان، ص: ۳۳، أبو شیبیه، ضمن: من کنوز السنة "و شیخ البانی محقق آن گفته است: «اسناد آن موقوف و صحیح بر شرط شیخین است، و حاکم از طریق سفیان از أعمش آن را تخریج کرده است و چنانکه ذکر کردیم آن را تصحیح کرده و ذهبی نیز با او موافق است».

^۴ - به روایت بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی ﴿وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاطِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾، برقم (۷۴۳۹)، فتح (۴۳۱/۱۳-۴۳۲).

^۵ - الدرر السنیه (۱/۱۶۴).

دشمن را از خود دور می‌کند و لو اینکه دشمن او را از جوانب متعدد و جهات مختلف محاصره کرده و عرصه را بر او تنگ کند و این زمانی است که مؤمن به حقیقت ایمان و واجبات آن در ظاهر و باطن بپردازد^۱.

پس چون دشمن بر قلب تسلط یافته و چیره گردد، دست از آن بر نمی‌دارد تا اینکه صاحبش را وارد مهلکات نموده و او را در کفر بیندازد و چون قدرت و توانایی به کفر کشاندن او را نداشته باشد، سعی به گرفتار نمودن وی به بدعت می‌کند و اگر توان این را هم نداشته باشد، سعی و تلاش خود را متوجه دچار نمودن وی به گناهان کبیره معطوف می‌دارد و اینچنین در فریب دادن بنی آدم از کمترین تلاشی دریغ نورزیده و تحمل اندک پیروزی انسان بر خویش را ندارد.

و از مثال‌هایی که در اینجا امکان اشاره‌ی بدان وجود دارد، آن است که ضعف ایمان سبب وقوع در استهزاء به دین و شعائر آن و پیامبران می‌باشد. همچنان که برخی از مسلمانان (ضعیف‌الایمان) در غزوه‌ی تبوک با الفاظی که بر زبان آوردند و گفتند: «همچون این قاریان قرآن شکم گنده‌تر و دروغگوتر و ترسوتر در برابر دشمن ندیدیم»^۲، در استهزاء واقع گردیدند. شیخ الإسلام در تعلیق بر این مقوله می‌گوید: «این دلالت بر آن دارد، کسانی که چنین مقوله‌ای را بر زبان آوردند، از ایمان ضعیفی برخوردار بودند و بدین سبب این امر حرام را که می‌دانستند حرام است، لیکن گمان کفر بودنش را در سر نداشتند، مرتکب گردیدند، درحالی که آن کفری بود که با آن کافر شدند، اما آن‌ها به جواز این مقوله معتقد نبودند...»^۳.

و همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «... و اینچنین کسی که ضعف عقل یا دین و ایمانش او را بر آن می‌دارد که به عیبجویی و بی‌حرمتی نسبت به رسول الله ﷺ و کاستن از شأن و منزلت ایشان روی آورد، چون بداند با توبه از این امر، توبه‌اش پذیرفته می‌شود، در اینصورت هر زمان که بخواهد مرتکب آن گشته و سپس توبه می‌کند، درحالی که با توهین وی به رسول الله ﷺ با آنچه بر زبان آورده، مقصود و مراد وی حاصل گردیده، همانطور که مقصود آن‌ها [کسانی که در غزوه تبوک آن مقوله را بر زبان آوردند] با آنچه مرتکب گردیدند، حاصل گردید و این بر خلاف کسی است که اراده‌ی ارتداد داشته باشد، زیرا آنکه قصد ارتداد داشته باشد، مقصود وی از آنچه می‌گوید یا مرتکب می‌گردد، جز با قرار گرفتن وی در مقام ارتداد حاصل نمی‌گردد و چون به سبب ارتداد کشته شود، - اگر توبه نکند - دیگر

^۱ - اغائة اللهفان (۱۸۲/۲-۱۸۳).

^۲ - تخریج آن در بحث از صورت‌های استهزاء به صحابه خواهد آمد.

^۳ - مجموع الفتاوی (۲۷۳/۷).

مقصودش حاصل نمی‌گردد، لذا این عقوبت، وی را از چنین عملکردی باز می‌دارد؛ و این مسأله با اینکه سب و دشنام دادن به رسول الله ﷺ ارتداد می‌باشد، منافاتی ندارد، لیکن حقیقت امر آن است که آن نیز نوعی از انواع ارتداد است که به موجب هتک حرمتی که در آن به رسول الله ﷺ نهفته است، غلظت آن بیشتر و بیشتر می‌باشد...»^۱.

سید قطب رحمته می‌گوید: «... کسی که عقل سالم داشته باشد، دین خدا را به تمسخر نمی‌گیرد و پرستش معتقدان به خداوند متعال را مورد استهزاء قرار نمی‌دهد، زیرا عقل زمانی که سالم و راسترو باشد، در یک یک اموری که در پیرامون او هستند، الهام‌ها و اشاره‌های ایمان به خداوند قادر و توانا را دریافت کرده و می‌بیند، اما هنگامی که عقل تباهی گیرد و اختلاف پذیرد و منحرف شود و کژراهه رود، چنین الهام‌ها و نشانه‌هایی را نمی‌بیند، زیرا بدین هنگام روابط میان او و میان سراسر هستی تباہ می‌شود و به هم می‌خورد. چه سراسر هستی بیانگر وجود خداوندگار جهان است. خداوندگاری که سزاوار پرستش و بزرگداشت است. عقل زمانی که سالم و راسترو باشد، زیبایی پرستش خداوندگار جهان را درک می‌کند و به بزرگی و والائی پرستش پی می‌برد و دیگر پرستش را به بازی و شوخی نمی‌گیرد و بدان تمسخر و استهزاء روا نمی‌دارد»^۲.

بنابراین استهزاء به دین، ارتداد و بازگشت صریح از اسلام می‌باشد و تحقیر و کوچک شمردن و دست کم گرفتن مسلمانان امر بسیار بزرگی می‌باشد که شریعت و قانون خداوندی آن را حرام نموده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَبِّ بِنِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾﴾ [الحجرات: ١١] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه آلود (دالّ بر تمسخر و طعنه زدن و عیبجویی کردن و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین

^۱ - الصارم المسلول (ص: ۳۷۱)، و بیان این مسأله خواهد آمد که آیا قتل استهزاء کننده از روی ارتداد می‌باشد یا براساس حد؟ و در باب سوم ان شاء الله توضیح این مبحث خواهد آمد..

^۲ - في ظلال القرآن (۲/۹۲۲).

اعمالی و اقوالی) دست بردارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار و با خرده گیری ها و ملقب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین آمیز، به دیگران ظلم می کنند)».

شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمته می گوید: «از همنشینی با کسانی که گروه های مختلف مردمی را با قول و عمل، صراحتاً و با کنایه مورد استهزاء و تحقیر و خوار شمردن قرار می دهند، بسیار پرهیز کن، چرا که در چنین عمل سه هشدار و اشکال می باشد:

چنین عملی حرام بوده و گناه آن بزرگ می باشد.

چنین عملکردی دلالت بر حماقت صاحبش و کم خردی و جهل وی دارد.

چنین عملکردی دری از درهای انتشار شر و فساد و ضرر بروی خود می باشد»^۱.

با این توضیح روشن گردید که ضعف ایمان و کم خردی و حماقت، یکی از اسباب و علل استهزاء به الله متعال و پیامبرانش علیهم الصلاة والسلام و دین اسلام است.

مطلب هفتم: حب مال

خداوند متعال، در قرآن کریم در بحث از فتنه ی مال و اموال و دل خوش کردن و غرور و تکبر ورزیدن به کثرت و افزونی آن، هشدار داده و بر حذر داشته است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ۲۸] «ای مؤمنان راستین! بدانید که اموال و اولاد شما وسیله آزمایش هستند (و ترجیح محبت دارائی و فرزندان بر محبت خداوند سبحان، مایه بلا و هلاک شما است) و بدانید که پاداش بزرگ (مؤمنانی که از عهده امتحان برمی آیند و رضایت خدا را بالاتر از مال و منال دنیا می دانند) در پیشگاه خدا (مهیا و مصون) است».

«یعنی چون الله متعال مال و اموالی را به شما عطا کند، آن امتحان و آزمایشی از سوی حق سبحانه و تعالی می باشد تا اینکه بداند، آیا او را به خاطر این نعمت شکر و سپاسگزاری نموده و از فرمانش اطاعت می کنید یا اینکه بدان مشغول شده و به خاطر آن از خداوند متعال غافل شده و روی گردان می شوید».

همچنان که الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾

[التغابن: ۱۵] «قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیله آزمایش شمایند و [اگر در این میدان آزمایش، از

^۱ - الرياض الناضرة ... ص: ۲۲۳.

عهده بر آئید، برای شما] اجر و پاداش بزرگی در پیشگاه خدا است»^۱.

ابن حجر رحمته الله در مورد این آیه می‌گوید: «یعنی مال و اموال شما را از عبادت و اطاعت از فرمان حق سبحانه و تعالی به خود مشغول نکرده و غافل نکند»^۲.

و در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً وَفِتْنَةُ أُمَّتِي الْمَالُ»^۳ «همانا برای هر امتی سبب آزمایشی می‌باشد، و سبب آزمایش امت من، مال و اموال است».

غزالی رحمته الله می‌گوید: «... همانا فتنه‌های دنیا، دارای شعبه‌ها و بخش‌های مختلف و متفاوت و دارای کرانه‌ها و سواحل وسیعی می‌باشند، لیکن اموال، بزرگ‌ترین آن‌ها و فراگیرترین سبب آزمایش و امتحان است. و بزرگ‌ترین فتنه‌ای که در آن نهفته است، این است که هیچکس از آن بی‌نیاز نمی‌باشد، که چون از آن برخوردار باشد، از فتنه‌اش سلامت و سالم نمی‌ماند و چون فاقد آن باشد، دچار فقر گردیده که نزدیک است به کفر بینجامد و چون آن را کسب کند، دچار طغیان و تجاوز می‌گردد که در اینصورت عاقبت امر وی جز ضرر و خسران نمی‌باشد... و چون در مال نظری بیفکنیم، در می‌یابیم که در آن برای انسان آفات و فساد و تباهی نهفته است که چون فاقد آن باشد، موصوف به فقر و چون از آن برخوردار باشد، موصوف به غنا و ثروت می‌باشد. و این دو حالت است که امتحان و آزمایش به وسیله‌ی آن‌ها میسر و حاصل می‌گردد»^۴.

براستی کسب مال و برگزیدن و ترجیح دادن آن به چیزی که در نزد الله متعال است، گاهی صاحبش را به مرتبه عبودیت و بندگی کردن درهم و دینار می‌رساند، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ، وَالدَّرْهَمِ، وَالْقَطِيفَةِ، وَالْحَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رِضِي، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ»^۵ «هلاک باد بنده و غلام دینار و درهم و بنده لباس زیبا و فاخر، که چون اموال و دارایی دنیوی

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۲/۴۷۴).

^۲ - فتح الباری (۱۱/۲۵۸).

^۳ - به روایت ترمذی، کتاب الزهد، باب ما جاء ان فتنه هذه الأمة في المال، شماره: (۲۳۳۶) (۴/۴۹۲)؛ حاکم در المستدرک، کتاب الرقاق، شماره: (۷۸۹۶) (۴/۳۵۴)، و گفته است: صحیح الإسناد ولم یخرجاه، ذهبی نیز با او موافق است؛ أحمد در المسند (۴/۱۹۸)، شیخ ألبانی در «السلسلة الصحيحة» شماره: (۵۹۲) (۲/۱۴۱)، و صحیح الترمذی، شماره: (۱۹۰۵) (۲/۲۷۳) آن را تصحیح کرده است.

^۴ - إحياء علوم الدين (۳/۲۳۱).

^۵ - به روایت بخاری، کتاب الرقاق، باب ما يتقى من فتنه المال، شماره: (۶۴۳۵) فتح (۱۱/۲۵۷).

بدو داده شود، راضی می‌گردد و هرگاه بدو نرسد، ناراضی و ناسپاس است»^۱.

ابن قیم رحمته در شرح این حدیث می‌گوید: «و این حال و وضع بنده‌ی مال و اموال می‌باشد و این-گونه توصیف گردیده که چون از اموال و ثروت‌های دنیوی بدو داده شود، خشنود و راضی گشته و چون مالی بدو داده نشود، خشمگین و ناراحت می‌گردد. همانطور که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾ [التوبة: ۵۸] «در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجویی می‌کنند و ایراد می‌گیرند (و نسبت بی‌عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حطام دنیا در اندیشه چیز دیگری نیستند، و لذا) اگر بدانان چیزی از زکات داده شود خوشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هرچه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کنند)».

و این‌گونه رضایت و خشنودی و خرسندی آن‌ها به خاطر غیر الله و نیز خشم و غضب‌شان به خاطر غیر الله است. و در واقع چنین کسی بنده‌ی هوی و هوس و خواهشات نفسانی خویش بوده و درحقیقت بنده و برده‌ی آن است. زیرا بندگی و عبودیت درحقیقت، بندگی و عبودیت قلب است، پس آنچه را که قلب بندگی و عبودیت نماید، انسان بنده‌ی آن نیز می‌باشد...»^۲.

و منافقان به گونه‌ای بودند که به خاطر بدست آوردن مال، نوامیس خویش را به خاطر حقیر و خوار و زبون شمردن آن‌ها می‌بخشیدند. از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: عبدالله بن اُبی سلول به کنیزش گفت: برو (و با ارتکاب فاحشه) پولی کسب کن و برای ما بیاور. پس الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَّغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [النور: ۳۳] «همچنین کنیزان خود را وادار به زنا نکنید، اگر آنان خواستند عقیف و پاکدامن باشند. تا بدین وسیله خواهان مال و دارائی زودگذر دنیا باشید. هرکس ایشان را وادار (به زنا و خودفروشی) کند، اگر از واداشتن آنان توبه کند، خدا آمرزگار و مهربان است (و او را می‌بخشد و مورد لطف و محبت قرار می‌دهد)».

و در روایت دیگری آمده است که وی دو کنیز به نام‌های مسیکه و أمیمة داشت که آنها را وادار و مجبور به ارتکاب زنا می‌نمود، پس کنیزان وی از این مسأله به رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت نمودند، که الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَّغُوا عَرَضَ

^۱ - [قطیفه چادر را گویند و خمیصه گلیم سیاه مربع شکل را.]

^۲ - العبودیة، ص: ۲۲.

الْحَيَوةَ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهَنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۳﴾^۱!

براستی عامل و باعث این جرم زشت و قبیح و شنیع از سوی آنکه فطرتش درهم شکسته و اخلاقش پلید گشته و فضیلت و عفاف و این ارزش اسلامی راست و استوار و والا مقام را به تمسخر می گیرد، همان حب مال و حرص و طمع در جمع و افزونی و افتخار بدان در برابر دیگران می باشد و لو اینکه از طریق فروختن ناموس و آبرو باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ۱۱﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ۱۲﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۱۳﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْأُخْطَمَةِ ۱۴﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْأُخْطَمَةُ ۱۵﴾ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ ۱۶﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ۱۷﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ ۱۸﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ۱۹﴾ [سورة الهمزة] «وای به حال هر که عیبجو و طعنه زن باشد! همان کسی که دارائی فراوانی را گرد می آورد و آنرا بارها و بارها می شمارد. (چرا که از شمردن پول و سرشماری دارائی کیف می کند و لذت می برد و فکر و ذکرش اموال و معبود و مسجودش درهم و دینار است. برق این بت او را غرق شادی می کند و نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیت ها را در آن خلاصه می کند). آخر گمان می برد که دارائیش بدو جاودانگی می بخشد! (پس چرا چنین بت مشکل گشائی را نپرستد و شخصیت همگان را در پای آن قربانی نکند؟). هرگز! هرگز! (چنین نیست). او بدون شک به خرد کننده و درهم شکننده (اعضاء و اندام، آتش دوزخ نام) پرت می گردد و فرو انداخته می شود. تو چه می دانی خردکننده و درهم شکننده چیست؟ آتش برافروخته خدا است! آتشی که (به ژرفای قلبها که کانون کفر و کبر و فسق و مرکز حب ثروت و قدرت و منزلت دنیوی بوده است، فرو می رود) و بر دلها مسلط و چیره می شود. آن آتشی ایشان را در بر می گیرد که سرپوشیده و در بسته است. در حالی که آنان در ستونهای درازی بسته می شوند».

قاسمی رحمته الله علیه می گوید: «یعنی آنچه باعث گشته تا مقام و منزلت مردم را پایین آورده و آنها را تحقیر کند، جمع مال و شماردن و شماردن آن است؛ یعنی دائما در حال شمارش آن می باشد و از شمردن آن لذت برده و احساس شادمانی و خشنودی دارد؛ چرا که وی عزت و شرف و مجد و بزرگی و احترام را جز در آن نمی بیند و بدین ترتیب هرگاه به کثرت اموالی که انباشته، می نگرد، تکبر ورزیده و گمان می برد که افزایش اموال نشانه‌ی والائی مقام و منزلت و مکانت می باشد و هر صاحب فضل و امتیازی پایین تر از او است و بدین سبب او را به تمسخر و استهزاء گرفته و از وی عیبجویی نموده و از اینکه دچار

^۱ - أخرجه مسلم، كتاب التفسير، باب في قوله تعالى: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَلَّتِكُمْ عَلَى الْإِلْبَاءِ﴾، برقم (۳۰۲۹) نووی

عقوبت و تمسخر و عیبجویی و طعنه زدن و ریختن آبروی دیگران شود، هراسی ندارد، چرا که غرور و تکبر نسبت به مال و اموال و ثروتش، مرگ را از یاد او برده است و نیز خاطر او را از ذکر و یاد سرانجام و عاقبت امر پاک گردانیده است و بدین ترتیب ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ گمان می‌کند اموالی که انباشته و ذخیره نموده و پیوسته در حال شمارش آن‌ها بوده و در انفاق نمودن بخشی از آن‌ها بخل می‌ورزد، در دنیا جاویدان و همیشگی خواهد بود و مرگ را از او دور نموده و زایل می‌کنند.^۱

اکنون نیز در عصر خویش، گروهی از مردمان و بلکه مؤسسات رسانه‌ای و تبلیغاتی و مطبوعاتی بسیاری را نظاره‌گر بوده و شاهد هستیم که چگونه با آبروی دیگران، تجارت و بازاری به راه انداخته‌اند و در میان آنها هنرمندان و هنرپیشگانی و ... مشاهده می‌کنیم که فیلم‌ها و نمایشنامه‌هایی وقیح به مردم تقدیم می‌کنند که سراسر تمسخر به دین الهی و بندگان مؤمنش می‌باشند. و تمامی این‌ها تنها به خاطر جلب رضایت بینندگان و طرفداران و به خنده در آوردن آن‌ها است؛ و این از دستاوردهای جاهلیت معاصر است که مقرون به جدیدترین وسایل و تکنیک‌ها در تنفیذ و تهیهی این امور می‌باشند و هدف تمامی آن‌ها فقط و فقط به دست آوردن اموال و رسیدن به ثروت (و لو به هر قیمتی) است!! گرچه آن‌را به حساب دین و آبرو و فضیلت و برتری بگذارند و چنان بخوانندش^۲.

در این مبحث به اسباب درونی که انسان را وادار به استهزاء به دین و اهل آن می‌کند، اشاره نمودیم، اما اسباب و عوامل درونی دیگری نیز در این امر نقش داشته و در بروز آن تأثیرگذار می‌باشند که در این مبحث ما به مهمترین آن‌ها پرداختیم و در مبحث آینده در زمینه‌ی مهمترین اسباب بیرونی این امر بحث خواهیم نمود. والله وحده الموفق والمعین.

مبحث دوم: اسباب بیرونی

شامل چهار مطلب:

- ✓ مطلب اول: تقلید کورکورانه از امت‌های پیشین
- ✓ مطلب دوم: انحراف عقیدتی در حیات امت
- ✓ مطلب سوم: ضعف تسلط و قدرت علما و مسؤولان و محتسبین
- ✓ مطلب چهارم: تعطیل شدن حد ارتداد بر زنادقه و مرتدین

^۱ - محاسن التأویل (۳۸۳/۷-۳۸۴)؛ و نگا: فی ظلال القرآن (۳۹۷۲/۶)، سید قطب.

^۲ - نگا: الإستهزاء بالدين وأهله، ص: ۲۹، شیخ: د. محمد الفحطانی.

مطلب اول: تقلید کورکورانه از امت‌های پیشین

مسأله‌ی تقلید شاخصه‌ی ویژه‌ی امت‌های پیشین، همچون یهود و نصاری یا فارس و روم نبوده است، بلکه در تمامی امت‌ها از عهد نوح تا عیسی علیهما السلام، در طول تاریخ دور و دراز بشریت وجود داشته است. خداوند متعال در قرآن کریم تقلید کورکورانه از پدران و پیشینیان را مذموم توصیف نموده است و مقلدان را به عدم تفکر و اندیشیدن توصیف نموده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾ [البقرة: ۱۷۰] «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید (و راه رحمان را پیش گیرید، نه راه شیطان را)، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم (نه از چیز دیگری). آیا اگر پدران‌شان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند؟)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۲۱﴾ [لقمان: ۲۱] «هنگامی که بدانان گفته می‌شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافته‌ایم. آیا (از نیاکان خود پیروی می‌کنند) و لو اینکه اهریمن ایشان را به عذاب آتش فروزان (دوزخ) فرا خواند؟»

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ﴾؛ یعنی: چون به مجادله‌کنندگان در باب توحید خداوندی گفته شود: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ از شرایع مطهری که خداوند متعال بر فرستاده‌اش نازل فرموده، پیروی کنید، می‌گویند: ﴿قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا﴾ یعنی: چیزی جز عملکرد پدران و پیشینیان مان برای مان حجت نیست، خداوند متعال در پاسخ بدان‌ها فرمودند: ﴿أَوَلَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾ ای کسانی که به عملکرد پدران‌تان احتجاج و استدلال می‌کنید، تصور و گمان‌تان چگونه است در مورد آن‌ها که بر ضلالت و گمراهی بودند و شما نیز پس از ایشان از گمراهی و ضلالت آن‌ها پیروی می‌کنید؟ و بر این اساس است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَلَوْ كَانَ

الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٦١﴾^۱.

و علامه سعدی رحمته در این زمینه می‌گوید: «سپس الله متعال از حالت مشرکان خبر داده است، همان‌هایی که هر وقت به پیروی کردن از آنچه خداوند بر پیامبرش نازل کرده، امر شوند، روی برتافته و می‌گویند: ﴿بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ و به تقلید از پدران‌شان اکتفا کرده و نسبت به ایمان آوردن به پیامبران تمایلی از خود نشان نمی‌دهند. در صورتی که پدران‌شان جاهل‌ترین و گمراه‌ترین مردم بودند. و این مستمسک و دستاویزی ضعیف است برای رد کردن حق و روی گردانی از حقیقت و اظهار بی‌علاقگی نسبت به آن و دلیلی بر عدم انصاف آن‌هاست. پس اگر آن‌ها راه هدایت را در پیش می‌گرفتند و نیت پاک و درستی داشتند، می‌بایست از حق پیروی کنند و هر آنکه حق و دستیابی بدان را هدف قرار دهد و آن را با باطل مقایسه کند، قطعاً حقیقت برایش روشن می‌گردد و اگر انصاف داشته باشد، از آن پیروی می‌کند»^۲.

لذا الله عزوجل این افترا زندگان مقلد گمراهی‌های پدران و پیشینیان خویش را تکذیب کننده و دروغگو معرفی نموده و می‌فرماید: ﴿قُلْ أُولُو جُنُودِكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِء كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٢٥﴾﴾ [الزخرف: ۲۴-۲۵] «(پیغمبرشان بدیشان) می‌گفت: آیا اگر من آئینی را هم برای شما آورده باشم که از آئینی هدایت بخش‌تر باشد که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌اید (باز هم از گذشتگان خود پیروی می‌کنید و بر بت‌پرستی خویش می‌روید و دست به دامان تقلید می‌شوید؟) می‌گفتند: (آری! چنین است و) اصلاً ما به چیزی که (با خود آورده‌اید و) بدان مأمور و مبعوث شده‌اید، باور نداریم. پس ما از ایشان انتقام گرفته‌ایم (و آنان را به مجازات سخت دنیوی گرفتار ساخته‌ایم. ای مخاطب اندیشمند) بنگر عاقبت کار تکذیب کنندگان (پیغمبران، به کجا کشیده است و) چگونه شده است».

ابن قیم رحمته می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه از بطلان این استدلال و حجت و دلیل و برهان خبر داده و بیان داشته که این دلیل، نجات دهنده از عذاب خداوندی نمی‌باشد؛ چرا که آن، تقلیدی کورکورانه از کسانی است که نه علمی داشته و نه صاحب هدایتی از سوی خداوند متعال بودند؛ بدین معنی که اگر چه شیطان آن‌ها را به سوی عذاب جهنم فراخواند، از او تقلید و پیروی می‌نمایند، گرچه علمی نسبت به آنچه بدان دعوت می‌شوند، نداشته باشند و از هر دلیل و برهانی در این زمینه عاری

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۷۱۷/۳).

^۲ - تیسیر الکریم الرحمن (۹۷/۱).

باشند، باز هم از او تقلید کرده و راه او را در پیش می‌گیرند؛ و این حال و وضع کسی است که هدفش هدایت شدن و راهیابی به راه صحیح و درست نمی‌باشد؛ اما چون کسی به دنبال رسیدن به حق و پیروی از آن باشد، چون دلیل و برهان قطعی بر او عرضه گردد، از آنجا که هدف وی رسیدن به حق بوده، آنرا پذیرفته و از آن پیروی می‌کند. پیامبرشان بدان‌ها گفت: من با آیینی هدایت یافته‌تر از آنچه پدران‌تان را بر آن یافته‌اید، نزد شما آمدم، پس اگر از کسانی هستید که به دنبال پیروی از حق و حقیقت‌اند، از آنچه با آن به نزد شما آمدم، پیروی کنید، زیرا شما از پدران‌تان تقلید نمی‌کنید مگر بدین سبب که بر این باورید که آن‌ها بر حق و حقیقت بوده و روش و عملکردشان صحیح و درست بوده است؛ برآستی که من با آیینی هدایت بخش‌تر از روش و عملکرد آن‌ها به نزدتان آمده‌ام، اما شما تنها تقلید کورکورانه‌ی خود از ایشان را سپری برای نپذیرفتن و رد نمودن حق و حقیقت قرار داده‌اید تا اینکه بدین وسیله، حق و حقیقتی را که آورده‌ام، نپذیرید و شما به دنبال رسیدن به حق و پیروی از آن نیستید»^۱.

خداوند متعال نیز در قرآن کریم فرموده و بیان داشته که این امت نیز از راه و روش امت‌های پیش از خود پیروی می‌کند و چنان که آن‌ها در باطل فرورفتند، این‌ها نیز در باطل فرو می‌روند و همچنان که آن‌ها به پیامبر و دین خود تمسخر و استهزاء نمودند، این‌ها نیز مرتکب تمسخر و استهزاء پیامبر و دین‌شان می‌گردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَكَثَرُوا أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [التوبة: ۶۹] «(شما ای منافقان!) همانند کسانی هستید که قبل از شما می‌زیستند (و در نفاق و کفر بر همدیگر سبقت می‌گرفتند و جز راه فسق و فجور نمی‌پویندند). آنان از شما نیرومندتر و از اموال و فرزندان بیشتری برخوردار بودند و از قسمت خود (در این جهان گذران، از لذات نامشروع و گناهان) بسی استفاده کردند و (عاقبت مردند و دنیا را به دیگران سپردند و شرمندگی بردند. هم اینک شما نیز همچون ایشان از تقوا و یاد خدا دوری گزیده‌اید و به راه هواها و هوس‌ها رفته‌اید و به گرداب شهوات افتاده‌اید و از محرمات) شما هم بهره خود را برده‌اید همان گونه که افراد پیش از شما بهره خود را بردند و به همان چیزی (از پلشتی‌ها و زشتی‌ها) فرو رفته‌اید که آنان بدان فرو رفتند. ایشان کردارشان در دنیا و آخرت پوچ و بی‌سود گشت و زیانبار (هر دو جهان) شدند. (هان اگر به راه آنان روید، همچون ایشان شوید)».

^۱ - بدائع الفوائد (۱۴۶/۴-۱۴۷).

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «براستی امشب به دیشب شبیه است. آن‌ها بنی اسرائیل بودند و ما خود را بدان‌ها مشابه نموده ایم»^۱.

و از زید بن اسلم روایت است که می گوید: «الخوض؛ یعنی اباطیلی که بر زبان می آوردند و در مورد آن سخن می گفتند و فرورفتن ایشان می باشد در آنچه آزار و اذیت الله متعال و رسولش و تکذیب آن‌ها را به دنبال داشت»^۲.

ابن کثیر رحمته الله می گوید: «خداوند متعال در این آیه می فرماید: آن‌ها نیز در دنیا و آخرت دچار عذاب خداوندی می شوند چنان‌که پیشینیان آن‌ها که چنین عملکردی داشتند، به عذاب دنیا و آخرت گرفتار آمدند. اینکه الله متعال فرموده: ﴿بِحَلْقِكُمْ﴾ حسن می گوید: یعنی به دین و آیین‌شان. و اینکه فرمودند: ﴿وَحُضَّتُمْ كَالَّذِي خَاصُوا﴾؛ یعنی در کذب و دروغ و باطل فرو رفتید. ﴿أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ﴾؛ یعنی سعی و تلاش ایشان باطل شده و هیچ‌گونه ثوابی در برابر آن دریافت نخواهند کرد؛ چرا که چنین عملکردهایی، سعی و تلاش و اعمال‌شان را فاسد و بی‌سود نموده است. ﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ و بدین سبب از جمله زیانکارانند، چون با عملکردی متضاد، در قبال سعی و تلاشی که نمودند، ثوابی را حاصل نکرده‌اند...»^۳.

و ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «خداوند متعال در این آیه میان بهره‌مندی از دین و آیین پیشینیان و فرو رفتن در آنچه آنان در آن فرو رفتند، جمع نموده است؛ زیرا فساد و تباهی دین انسان یا با داشتن اعتقادی باطل و تکلم بدانست و یا با ارتکاب عملی که مخالف با اعتقاد حق و راستین است»^۴.

در سنت نبوی نیز روایاتی ذکر گردیده که مؤید این معنا بوده و بر آن تأکید می نماید که گروه‌ها و دسته‌هایی از این امت، از امت‌های پیشین تقلید می کنند؛ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَتَأْخُذَنَّ كَمَا أَخَذَتِ الْأُمَّمُ قَبْلَكُمْ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، وَشِبْرًا بِشِبْرٍ، وَبَاعًا بِبَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدًا أُولَئِكَ دَخَلَ جُحْرَ صَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ» «قطعا شما شیوه امت‌های پیشین را ذراع به ذراع و وجب به وجب و جب و دست به دست در پیش خواهید گرفت، تا آنجا که حتی اگر یکی از آن‌ها وارد سوراخ

^۱ - جامع البیان (۶/۴۱۳)، ابن جریر؛ الدر المنثور (۲/۴۵۸)، سیوطی؛ اقتضاء الصراط المستقیم (۱/۱۱۰)، ابن تیمیة؛ و الدرر السنیة (۸/۱۰۸).

^۲ - تفسیر ابن ابی حاتم (۶/۱۸۳۵)، وجاء النص فيه «... وما يخوضون فيه من أمر الله ورسوله» و هو تحريف فيما يظهر.

^۳ - تفسیر القرآن العظیم (۲/۵۷۳).

^۴ - اقتضاء الصراط المستقیم (۱/۴۰۱).

سوسماری شود، در آن داخل می‌شوید». ابو هریره رضی الله عنه گفت: اگر می‌خواهید، این آیه را تلاوت کنید: ﴿كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً﴾ [التوبة: ۶۹] صحابه گفتند: ای رسول خدا، همچون عملکرد و شیوه‌ای که فارس و روم و اهل کتاب داشتند؟ فرمودند: «فَمَا النَّاسُ إِلَّا هُمْ» آیا مردم جز آن‌ها هستند!.

و در صحیح بخاری از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا، شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ» «قیامت بر پا نخواهد شد تا زمانی که امت من [راه و روش کسانی را که در] امت‌های پیشین بودند، و جب به جب و ذراع به ذراع در پیش بگیرند». پس گفته شد: ای رسول خدا، منظور از امت‌های پیشین همان ایرانی‌ها و رومی‌ها هستند؟ فرمودند: «وَمِنَ النَّاسِ إِلَّا أَوْلَكَ» مگر مردمان (پیشین) جز آنان کسی دیگر هست؟^۱

و در صحیح بخاری و مسلم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ» «حتما و قطعا از آئین و روش کسانی که پیش از شما بودند، و جب به جب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی اگر آن‌ها در سوراخ سوسماری وارد شوند، از آن‌ها پیروی کرده و به دنبال آن‌ها وارد سوراخ می‌شوید». گفتیم: یا رسول الله منظورتان از امت‌های پیشین، یهود و نصاری است؟ فرمودند: «فَمَنْ؟» «پس چه کسانی است؟»^۲

ابن بطال رحمته الله می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند که امت‌شان از امور نوپیدا و بدعت‌ها و هوی و هوس‌ها و خواهشات و تمایلات نفسانی پیروی کرده و به دنبال آن‌ها خواهند افتاد، همچنان که امت‌های پیشین بدین مسأله گرفتار آمدند و دچار آن شدند، لذا در احادیث متعددی، امت را از این امر برحذر داشتند که شر و شرارت در پایان دنیا فراگیر است و قیامت جز بر شرورترین و بدترین انسان‌ها برپا نمی‌گردد. و دین تنها و تنها در میان اندک مردمانی باقی می‌ماند»^۳.

^۱ - ابن جریر در تفسیرس (۴۱۲/۶-۴۱۳)، شماره: (۱۶۹۴۵) با این لفظ آورده است و ابن کثیر - نیز - در تفسیر خود (۵۷۴/۲) آن را ذکر کرده است، و در صحیحین، مسانید و سنن، دارای شاهد است که خواهد آمد.

^۲ - کتاب الإعتصام بالکتاب والسنة، باب «لتتبعن سنن من کان قبلکم» شماره: (۷۳۱۹)، فتح (۳۱۲/۱۳-۳۱۳).

^۳ - بخاری، کتاب الإعتصام، باب لتتبعن سنن من کان قبلکم، همان کتاب و باب، شماره: (۷۳۲۰) فتح (۳۱۲/۱۳-۳۱۳)؛ مسلم، کتاب العلم، باب اتباع سنة اليهود والنصارى، شماره: (۲۶۶۹) نووی (۴۵۹/۱۶-۴۶۰).

^۴ - فتح الباری (۳۱۴/۱۳)، ابن حجر.

براستی بیشترین اموری که رسول الله ﷺ در مورد آنها هشدار داده و برحذر داشتند، اتفاق افتاده و بقیه‌ی آن‌ها نیز در آینده رخ خواهد داد.^۱

ابن تیمیة رحمته پس از ذکر روایاتی در این زمینه می‌گوید: «تمامی این روایات خبر از آن دارند که این مسأله (تقلید از امت‌های پیشین) به وقوع می‌پیوندد و ذم و نکوهش متوجه کسانی است که مرتکب این امر گردند، همچنان که رسول الله ﷺ از امور حرامی که مردم در نزدیکی قیامت (آخرالزمان) مرتکب می‌گردند و نیز از نشانه‌های قیامت، خبر داده‌اند.

با این روایات به وضوح و روشنی دانسته می‌شود که مشابهت این امت با یهود و نصاری و فارس و روم، از جمله مواردی است که نزد الله متعال و رسولش مذموم و مورد نکوهش می‌باشد و مقصود از بیان این روایات هم همین است. اما این درست نیست که گفته شود، حال که کتاب و سنت نبوی از وقوع چنین اموری خبر می‌دهند، پس دیگر فایده‌ی نهی از این امور چیست (با اینکه وقوع آن‌ها در میان امت حتمی است)؟ زیرا علاوه بر این‌ها، همچنین کتاب و سنت بیان فرمودند که همیشه در این امت گروهی هستند که تا قیام قیامت متمسک به حق و حقیقتی که محمد ﷺ با آن مبعوث گردیده، می‌باشند و هرگز این‌گونه نخواهد بود که تمامی امت بر ضلالت و گمراهی جمع شوند، لذا نهی از مشابهت و پیروی از امت‌های پیشین، موجب تکثیر و افزایش این گروه بر حق و یاری شده و تثبیت و استواری آن و نیز افزایش ایمان آن‌ها می‌باشد. از خداوند مجیب می‌خواهیم که ما را جزو آن‌ها قرار دهد».^۲

اما تمسخر و استهزاء به پیامبر و دین حق و شریعت استواری که با آن آمده، یکی از آن مواردی است که این امت، در آن از امت‌های پیشین پیروی و تقلید نموده است و امت‌های قبل از ما نیز چنین تعامل و رفتاری با پیامبران و دین و شریعتی که با خود آوردند، داشتند. الله متعال در قرآن کریم این مسأله را عنوان داشته و چنان می‌فرماید که هیچ امتی نبوده که پیامبری به سوی آن‌ها فرستاده شده مگر اینکه او و پیامی را که با خود آورده به تمسخر و استهزاء گرفتند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَحْسِرَةٌ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [یس: ۳۰] «ای افسوس بر (این) بندگان، هیچ پیامبری به سوی آن‌ها نمی‌آمد مگر اینکه او را استهزاء می‌کردند!».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِن نَّبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الزخرف: ۶-۷] «ما پیغمبران زیادی را به میان ملت‌های پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ

^۱ - پیشین (۳۱۴/۱۳)، ابن حجر.

^۲ - اقتضاء الصراط المستقیم (۱۵۲/۱).

پیغمبری به پیش آنان نمی‌آمد، مگر این که او را مورد استهزاء قرار می‌دادند.

و نیز الله عزوجل در مقام تسلی بنده و فرستاده‌اش، محمد ﷺ که کفار مکه در برابر دعوتش ایستاده و با تکذیب و تمسخر و استهزاء با آن رویارو شدند، می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰، الأنبياء: ۴۱] «بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره‌کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازپچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾ [الرعد: ۳۲] «ای پیغمبر! اگر کافران، تو و آئین اسلام را استهزاء می‌کنند، غمگین مباش که بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو استهزاء شده‌اند و من کافران (استهزاء کننده) را مدتی مهلت داده‌ام و (آزاد گذاشته‌ام) سپس ایشان را گرفتار (قهر و عذاب شدید خود) ساخته‌ام. آیا باید عذاب من (در حق ایشان) چگونه بوده باشد؟! (تاریخ گذشتگان را بخوانید و شهر و دیار و آثار جباران را بنگرید تا بدانید)».

براستی الله متعال امت اسلامی را از بسیاری از اعمال باطل اهل کتاب نهی نموده‌اند که به عنوان مثال می‌توان به تمسخر و استهزاء اشاره نمود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا أَنْظِرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۰۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مراعات و توجه بیشتر خود، برای حفظ و دریافت آیات قرآن می‌کنید) مگوئید: «رَاعِنًا»: (رعایتمان کن و ما را بیای! بلکه واژه‌های هم معنی دیگری را به کار برید تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن سوءاستفاده کنند و در مفهوم زشت و دشنام آمیز به کارش ببرند) و بگوئید: «أَنْظِرْنَا» (بر ما نظر انداز، در ما نگر، رعایتمان کن. و خوب بدانچه پیغمبر بر شما فرو می‌خواند و می‌گوید) گوش فرا دهید و بشنوید و برای مشرکان (ریشخند کننده‌ای چون ایشان) عذاب دردناکی است».

أبو جعفر طبری از عطیة و دیگران روایت می‌کند که در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿لَا تَقُولُوا رَاعِنًا﴾ می‌گویند: «برخی از یهودیان خطاب به رسول الله ﷺ می‌گفتند: «ارعنا سمعک!» به ما گوش بده. حتی که برخی از مسلمانان، رسول خدا ﷺ را اینچنین مخاطب قرار می‌دادند، پس الله متعال

مشابهت مسلمانان یا یهودیان در چنین خطابی را ناخوشاید و مکروه اعلان نمود...»^۱.

دکتر محمد اذیب الصالح می‌گوید: «چون تغییر و دگرگونی در اهل ایمان و ایمان آوردگان ایجاد گردید و آن‌ها نیز به تقلید روی آوردند، آن‌هم تنها تقلید در اصطلاحی که یهودیان در مخاطب قرار دادن پیامبر استعمال می‌کردند، شریعت اسلامی صراحتاً آن‌ها را از این مسأله نهی کرده و امر نمود تا اصطلاحی دیگر به جای آن به کار برده و از یهودیان حتی در اصطلاحاتی که به کار می‌برند، تقلید نکنند و این نهی تنها به خاطر تقلید در یک واژه و اصطلاح بود، حال اگر این تقلید کورکورانه در میدان عقیده و منهج و عمل و رفتار باشد و در واقع مربوط به امور عقیدتی یا شریعت یا اخلاقی باشد، قطعاً نهی از چنین تقلیدی شدیدتر خواهد بود. برآستی زمانی امت اسلامی هویتی مشخص و معین و حقیقی خواهد داشت که ارتباطی هوشیارانه و آگاهانه با اصول هدایت و منابع انباشته از خیر آن داشته باشد و از رهنمودهای قرآنی و نبوی بهره‌مند گردیده و از آن‌ها بهره کامل برد تا اینکه موضع‌گیری را که بایستی در برابر یهود و نصاری اتخاذ کند، فراگیرد و بدین ترتیب به اخلاق و رفتاری که آن‌ها متصف بدانند، دچار نگردیده و هیچگونه شباهتی بدان‌ها نداشته و هیچ پوشیدگی و ابهامی برایش باقی نماند»^۲.

مطلب دوم: انحراف عقیدتی در حیات امت

برآستی امت اسلامی در اوایل شکل‌گیری آن و به ویژه در قرون ثلاثه از سلامت در منهج و وضوح و پاکی و زلالیت و شفافیت در تصور و اعتقاد و از اخلاقی والا و برتر برخوردار بود، اما پس از این عصر، فساد در رفتار و سلوک در تاریخ امت جا خشک نمود و «ابر غم و اندوه و ناگواری بر امت سایه افکند و منجر به چیرگی ارتش و لشکر انبوه تاتار بر دولت خلافت اسلامی گردید و سیل خروشان صلیبیان و صلیبیت از مغرب زمین برای خاموش کردن نور اسلام جریان یافت؛ لیکن هنوز تصورات و عقاید و باورهای مسلمانان متزلزل نشده و صحیح و پابرجا بود؛ چرا که انحرافات عقیدتی و اختلال در تصور و باورها تنها محصور به مناطقی مشخص و محدود بود. در واقع فرقه‌های منحرف وجود داشتند، لیکن نسبت آن‌ها در برابر مجموع امت مسلمان، اندک و ناچیز بود و نیز تفکر ارجاء وجود داشت، لیکن این تفکر به گونه‌ای نبود که در حیات امت اسلامی تأثیرگذار بوده و در آن نقشی داشته باشد و

^۱ - جامع البیان (۶/۲) شاکر. و نگا: الدر المنثور (۱/۱۹۵-۱۹۶)، سیوطی؛ و محاسن التأویل (۱/۳۴۲-۳۴۳) قاسمی.

^۲ - اليهود فی القرآن والسنة (۲/۷۸). و نگا: فی ظلال القرآن (۲/۹۲۲-۹۲۳)، سید قطب.

پیوسته در این دوران و در هر ناحیه‌ای، حرف اول را عمل می‌زد و چنین افکاری آن‌را متوقف نکرده و قدرت و توان حذف کردن عمل از صحنه‌ی حیات امت را نداشت، بلکه حتی نظریه پردازان تفکر ارجاء - همانطور که پیشتر گذشت - جزو عمل کنندگان و عابدان فقها بودند و در واقع از تفکری که خود مطرح کرده و صاحب آن بودند، متأثر نشده و تأثیر نپذیرفتند تا اینکه عمل را ترک کرده یا به ترک آن فراخوانند. و نیز تفکر صوفیه وجود داشت، لیکن بخش غالب و بیشتر جامعه‌ی اسلامی را در برداشت، بلکه در گوشه‌ای از اجتماع، بدور از هرگونه سر و صدا و هیاهویی، به عبادت خویش مشغول بود. و همانطور که ذکر نمودیم، نور عمل روشن و زنده بود گرچه خاکستر آن‌را پوشانده بود، پس چون در خاکسترها دمیده می‌شد، شعله ور شده و افروخته می‌گشت و همچون عادت همیشگی خود، با معجزاتی به صحنه می‌آمد. اما هنگامی که باور و اعتقاد و تصور دچار فساد و تباهی گردید، امر به گونه‌ای دیگر تغییر یافت؛ این فساد همچون فساد در رفتار و سلوک نبود که خطبه‌ای حماسی یا موعظه-ای مؤثر، بر آن اثر نموده و در بازگشت آن به حالت اولش، نافع و سودمند افتد، بلکه این تغییر و دگرگونی و فساد گشتن عقیده و باور، نیازمند تلاشی مضاعف در مسیر تصحیح مفاهیم، ابتدائاً و سپس تصحیح سلوک و رفتار یا تصحیح هر دو باهم در یک زمان می‌باشد که در هر صورت این امری آسان نبوده و تلاش و کوشش مستمر و مداوم و بزرگ می‌طلبد»^۱.

«امت اسلامی زندگی می‌کرد برای تحقق لا إله إلا الله در عالم واقع و به هیچ قیمتی از این حد و حدود تنازل نمی‌کرد و به مقتضای منهج ربانی هیچگاه از اعتقاد به وحدانیت الله عزوجل و اقامه‌ی شعائر دین، تنها و تنها برای الله متعال بدون اینکه شریکی برای او قائل شود و نیز از سر و سامان دادن و بازسازی زمین، اندکی عقب نشینی و تنازل ننمود»^۲. لیکن چون آن دوران طلایی گذشت و انوار نبوت ضعیف شده و در میان امت کم سو گردید، که در واقع سبب آن انتشار دو فتنه‌ی شبهات و شهوات در میان امت توسط دشمنان اسلام چه در داخل و چه در خارج و ضعیف گشتن امت بود، نتیجه‌اش انحراف عقیدتی در میان امت گردید که امروز امت در آن به سر می‌برد؛ و آن انحراف عقیدتی، انحراف امت در مفهوم عبادتی بود که تمامی جوانب زندگی را دربرگرفته و شامل می‌گردد و این کج فهمی و انحراف در میان امت همان حصر معنا و مفهوم عبادت در محدوده‌ی کوچک شعائر تعبدی می‌باشد؛ درحالی‌که عبادت پیش از این در میان امت عبارت بود از تمامی دین اسلام و به عبارت دیگر «آن اسمی است جامع و فراگیر و شامل و دربرگیرنده‌ی تمامی اقوال و اعمال ظاهری و باطنی که خداوند

^۱ - واقعا المعاصر، ص: ۱۶۵-۱۶۶، شیخ محمد قطب.

^۲ - نگا: همان، ص: ۱۶۸.

متعال و رسولش آن‌ها را دوست داشته و رضایت آن‌ها در آن است، لذا عبادت نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، ادای امانت، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کفار و منافقین، نیکی نمودن با همسایه و یتیم و فقیر و بردگان و حیوانات، دعا، ذکر، تلاوت قرآن و دیگر عبادات از این قبیل را شامل می‌گردد و همچنین شامل دوست داشتن الله متعال و رسولش و ترس از خداوند سبحان و بازگشت به سوی او، اخلاص در دینداری و صبر کردن در برابر حکمش و شکر نمودن نعمتش و رضایت به قضا و قدرش و توکل بر او و امیدوار بودن به رحمتش و ترس از عذابش و مواردی از این قبیل، از جمله عباداتی می‌باشند که برای الله عزوجل و خالصانه برای او انجام می‌شوند.^۱

و بر این مبنا که هدف غایی از خلقت انسان‌ها و جن‌ها، عبادت به مفهوم فراگیر و وسیع آن می‌باشد - مفهومی که اولین نسل اسلام، صحابه رضوان الله علیهم و کسانی که پس از ایشان بودند، فهمیده بوده و درک نمودند - خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْحِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ [الذاریات: ۵۶] «من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

آن عبادتی که انسان بدان مکلف گردیده، شامل نماز و شعائر تعبدی بوده و بلکه تمامی حیات انسان را در بر می‌گیرد و صحابه، آن اولین نسل اسلام، اینچنین فهم و برداشتی از معنای عبادت داشتند و معنا و مفهوم عبادت را محصور در شعائر تعبدی نمی‌دانستند و این‌گونه نبودند که اندک زمانی را صرف ادای شعائر تعبدی نموده و تنها همین لحظات را به عبادت پردازند و باقی حیات ایشان در بیرون از میدان عبادت بگذرد! برآستی احساس آن‌ها چنان بود که سراسر حیات و زندگی‌شان عبادت بود و شعائر تعبدی اسلام تنها لحظاتی فشرده از حیات‌شان بود که در آن لحظات، انسان از آرامش روحی بالایی بهره‌مند می‌گردید که او را در باقی عباداتی که از او خواسته شده، یاری و کمک می‌نمود و بدین سبب بدان اهمیت ویژه‌ای داشتند، همچنان که مسافر به توشه‌ای که او را در مسیر راه یاری می‌کند و نیز به لحظه‌ای که توشه‌اش را آماده می‌کند، اهمیت می‌دهد. و برآستی آن‌ها چنان بودند که خداوند متعال ایشان را توصیف می‌نماید: ﴿...الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۱] «کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای‌شان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند...».

یعنی در تمامی احوال و اوضاع مشغول عبادت الله عزوجل بودند.^۲

^۱ - العبودية، ص: ۴، شیخ الإسلام ابن تیمیة.

^۲ - مفاهیم ینیغی آن تصحیح، ص: ۱۷۹، شیخ محمد قطب.

اما اینکه مفهوم عبادت و بلکه معنا و مفهوم تمامی دین، اینچنین محصور و محدود گشته، علت و اسباب متعددی دارد که از مهمترین آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- تفکر صوفیه [تصوف]: تفکر صوفی‌گری در قرن دوم هجری^۱ شکل گرفته، به وجود آمد. چه بسا این تفکر بازتابی در برابر سبکسری‌ای بود که جامعه‌ی عباسی را در بر گرفته بود. چنان‌که فساد و بی‌حیایی و سبکسری و روی گردانی از ذکر و یاد آخرت که در جامعه رشد یافته و به وفور دیده می‌شد، بر برخی از صالحان و نیکوکاران گران آمده و آن‌ها را بر آن داشت تا از مردم فاصله گرفته و دوری‌گزیده و در برابر این جامعه‌ی فاسد راه عزلت و گوشه‌نشینی برگزینند تا اینکه بدین ترتیب حیاتی پاک و طاهر در برابر پروردگار خویش داشته باشند.^۲

اما پس از این دوران، تصوف مسیر دیگری اختیار نموده و در پیش گرفت و آن کناره‌گیری از جامعه و ترک وظیفه‌ی بازسازی زمین و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و طلب علم و دعوت به سوی خداوند متعال و اهتمام ورزیدن به مساجد بود. و از اینکه با مردم و در کنار آن‌ها زندگی کرده و بر اعمال و کردارشان صبر کنند، سر باز زدند تا اینکه حال و وضع‌شان به درجه گمراهی و انحراف کشیده شد: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵] «پس چون آن‌ها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌های‌شان را منحرف ساخت».

و نتیجه‌ی این امور آن شد که معنا و مفهوم عبادت، تنها در شعائر تعبیدی محصور گردید. و جوانب دیگر حیات در مفهوم عبادت از جایگاهی برخوردار نبود.

۲- از دیگر اسباب محصور گردیدن معنا و مفهوم عبادت، تقسیم علمی - آموزشی فعالیت‌های مسلمانان در عرصه‌ی فقه اسلامی به دو شاخه‌ی عبادات و معاملات می‌باشد. - که البته مقصود از این تقسیم، تکه تکه کردن و پاره پاره نمودن دین نبوده است و بلکه برای فراگیری آسان‌تر آن در مسیر تعلیم و آموزش بوده است. - سید قطب رحمته می‌گوید: «براستی تقسیم فعالیت‌های انسانی به دو دسته‌ی عبادات و معاملات، مسأله‌ای است که به تازگی و اخیراً در تألیف علم فقه وارد شده است. گرچه مقصود از این تقسیم - در ابتدای امر - تنها تقسیمی فنی بود که جزئی از تألیف علمی به حساب می‌آید، اما متأسفانه پس از آن موجب تأثیرات نادرستی در تصور گردید که به دنبال آن پس از مدتی تأثیرات بدی در تمامی جوانب حیات اسلامی گذاشت، به گونه‌ای که این تقسیم موجب رسوب مفهومی نادرست در تصورات مردم گردید و

^۱ - نگا: مقدمة ابن خلدون، ص: ۴۶۷.

^۲ - نگا: واقعا المعاصر، ص: ۱۳۹، شیخ محمد قطب.

آن اینکه گمان نمودند مقصود از عبادت تنها نوع اول از فعالیت‌های انسانی یعنی فقط و فقط فعالیت‌هایی را که فقه عبادات در برمی‌گیرد، شامل می‌شود. و این تصور در اثر قیاس صفت عبادت با نوع دوم از فعالیت‌هایی که فقه معاملات آن‌ها را در برمی‌گیرد، ایجاد گردیده است. و این بدون تردید انحراف در تصور اسلامی می‌باشد که ناچاراً به دنبال آن انحراف در تمامی جوانب حیات جامعه اسلامی می‌باشد. درحالی‌که در تصور اسلامی هیچ فعالیت انسانی نیست مگر اینکه معنای عبادت بر آن منطبق می‌گردد و منهج اسلامی با تمامی جوانب آن، هدف و غرض آن، محقق گرداندن معنای عبادت در تمامی جوانب زندگی می‌باشد. با گذشت زمان، این تقسیم موجب گردید تا برخی از مردم گمان کنند که چنانچه تنها فعالیت‌های عبادی (قسم عبادات) را بر وفق احکام اسلام انجام دهند، مسلمان می‌باشند گرچه شاخه‌ی معاملات را بر وفق منهجی دیگر انجام دهند و آن‌ها را از منهج الله متعال فرا نگیرند و بلکه آن‌ها را از اله دیگری فراگیرند که آن اله، قوانینی را در شئون مختلف حیات که الله عزوجل بدان اجازه نداده، برای آن‌ها تشریح و قانونگذاری کند! و این امر بزرگی است؛ اسلام خود شکاف بر نداشته و تقسیم نمی‌گردد و هرآنکه آن‌ها را شکافته و این‌گونه به دو دسته تقسیم کند، از این یکپارچگی اسلام خارج گشته یا به تعبیر دیگر از این دین خارج شده است»^۱.

این انحراف در مفهوم عبادت، ثمرات بی‌خیر و برکتی در حیات امت به بار آورد که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) فقدان روح ایمان در شعائر تعبدی؛ بلکه شعائر تعبدی به صورت تقلیدی ادا گردید و به سبب جدایی و دوری از باقی امور اسلام بی‌فایده می‌باشند.

ب) سستی نمودن مردم در پرداختن به باقی عبادات در جوانب دیگر آن. که علت آن این است که آن عبادات در جوانب دیگر آن، در نزد آن‌ها جزو عبادات محسوب نمی‌گردند.

ج) ایجاد نمودن عباداتی جدید که آن‌ها را به شعائر تعبدی افزودند.

د) اقامه و برپا نمودن عبادت به جای عمل و اکتفا نمودن به رسوم و شعائر آن و بدعایتی که در آن ایجاد نمودند.^۲

براستی کج فهمی که امت اسلامی در معنا و مفهوم عبادت بدان مبتلا گشته و مفهوم عبادت را تنها در شعائر تعبدی محصور و محدود دانسته، خطر بزرگی در عقیده‌ی امت و مفاهیم آن تلقی می‌گردد. و

^۱ - خصائص التصور الإسلامي ومقوماته، ص: ۱۱۴.

^۲ - نگا: الانحرافات العقدية والعلمية ص: ۹۹-۱۰۱.

این زعم و گمان باطل مخالف با کتاب الله متعال می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می اندازم و بر بذل مال و جان در راه خدا می کوشم و در این راه می میرم، تا حیاتم ذخیره مواتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده ام و من اولین مسلمان (در میان امت خود و مخلص ترین فرد در میان همه انسان ها برای خدا) هستم».

و همچنین با سنت و هدایت و دعوت نبوی مخالف بوده و نیز برخلاف شیوه و منهجی است که اصحاب گرامی رسول الله ﷺ در تمسک به دین داشتند، چه در اصول و فروع و چه در عقاید و احکام و چه در عبادات و معاملات؛ که در هریک از این امور به بالاترین درجات کمال بشری نایل آمدند. شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «با تبیین این مسأله، روشن شد که به کمال رسیدن مخلوق، در محقق گرداندن عبودیت برای الله عزوجل نهفته است و هرچه بنده عبودیت را بیشتر محقق گرداند، به کمال وی افزوده شده و درجه و مرتبه اش افزایش می یابد؛ اما هر آنکه گمان برده و دچار توهم گردیده که مخلوق می تواند به وجهی از وجوه از عبودیت خداوند متعال خارج گشته یا اینکه خروج از دایره عبودیت موجب کمال وی می گردد چنین شخصی از جاهل ترین مردمان و گمراه ترین آنان می باشد»^۱.

۳- تفکر ارجاء: این تفکر، از خطرناک ترین انحرافات است که در امت اسلامی وارد شده و در حیطه علمی و عملی آن موثر بوده است. و در واقع در تصورات امت از ناحیه علمی وارد گشته و منجر به ترجمه‌ی متون فلسفی و منطق یونانی توسط علمای کلام و نشر آن در میان مسلمانان گردید. و این گونه فرهنگ آنان با فرهنگ مسلمانان آمیخته شد و حتی تفکرات و اندیشه‌های آن ها با اصول اسلام و عناصر اصلی منهج ربانی مخلوط شد، چنان که به مسلمانان الهام نمود که گناهان هرچند بزرگ باشند، در ایمان انسان تأثیری ندارند.

اما پیش از پرداختن به بیان شبهات فرّق کلامی و مقولات ایشان و رابطه‌ی آن با موضوع بحث، لازم است اشاره‌ای مختصر به اصناف و فرقه‌های مرجئه داشته باشیم؛ اشعری در مقالات^۲ تعداد فرقه‌های مرجئه را به ۱۲ فرقه می‌رساند که ما در اینجا از میان آن‌ها به چهار فرقه‌ی مهمتر می‌پردازیم. أبو محمد

^۱ - العبودية، ص: ۱۹.

^۲ - ص: ۱۳۲-۱۴۱، و نگا: مجموع الفتاوی (۷/۵۴۳-۵۴۸).

بن حزم رحمته در مورد این فرقه‌ها می‌گوید: «گروهی از آن‌ها بر این باورند که ایمان همان معرفت و شناخت خداوند متعال، آن‌هم تنها با قلب می‌باشد. و معتقدند که چون یهودیت و نصرانیت بدین مسأله اذعان دارند و لو اینکه انواع مختلف کفر را بر زبان آورده و در عبادت مرتکب گردند، چون قلبا خداوند متعال را بشناسند، مسلمان بوده و از اهل بهشت می‌باشند. و این دیدگاه أبو محرز^۱ جهم بن صفوان أبو الحسن^۲ اشعری بصری و اصحاب و یاران آن‌ها می‌باشد.

گروهی دیگر از آن‌ها بر این باورند که ایمان عبارت است از اقرار زبانی به الله عزوجل، گرچه در قلب معتقد به کفر باشد. و چون اینچنین باشد، مؤمن بوده و از اهل بهشت است. و این قول محمد بن کرام^۳ سجستانی و اصحاب و یارانش می‌باشد.

گروهی دیگر از مرجئه بر این اعتقاد و باورند که ایمان عبارت است از معرفت و شناخت قلبی و اقرار با زبان هر دو با هم. پس چون انسان دین را قلبا شناخت و با زبان بدان اقرار نمود، مسلمانی کامل الایمان و کامل الإسلام است. و اعمال، ایمان نامیده نمی‌شوند، لیکن نشانه‌های ایمان می‌باشند. و این قول و دیدگاه أبو حنیفه نعمان بن ثابت^۴ و گروهی از فقها می‌باشد.

و سایر فقها و اهل حدیث...^۵ بر این باورند که ایمان عبارت است از: معرفت و شناخت قلبی نسبت به دین و اقرار زبانی بدان و عمل بدان با اعضا و جوارح؛ و معتقدند هر عبادت و عمل خیری، چه فرض باشد یا مستحب، جزو ایمان بوده و هر یک به تنهایی ایمان نامیده می‌شود. و هرگاه انسان، اعمال نیکش

^۱ - جهم بن صفوان السمرقندی از موالی بنی راسب، رئیس جهمیه؛ ذهبی در مورد وی می‌گوید: گمراه مبتدع؛ نصر بن یسار در سال ۱۲۸ هـ وی را به قتل رساند. نگا: میزان الاعتدال (۴۲۶/۱)، ذهبی. و الأعلام (۱۴۱/۱)، زرکلی.

^۲ - علی بن اسماعیل بن ابی بشر، متکلم بصری و صاحب تألیفاتی از قبیل: مقالات الإسلامیین و الإبانة است؛ وی در سال ۳۲۴ هـ وفات یافت. نگا: شذرات الذهب (۳۰۳/۱)، ابن العماد و الأعلام (۲۶۳/۴)، زرکلی، و لعل الصواب «وابی الحسن الصالحی» كما هو فی الطحاویة، ص ۳۳۲، ویأتی الفصل من نسبت هذا المذهب الی الاشعری لعله تصحیف.

^۳ - ابو عبدالله سجستانی، زاهد و شیخ طائفه کرامیه و از جمله عبادتگزاران مرجئه می‌باشد. وی در سال ۲۵۵ هـ وفات یافت. نگا: شذرات الذهب (۱۳۱/۱)، ابن العماد. برادر مسلمان، به حال مرجئه‌ای که ابتدا ظهور نمودند بنگر که با وجود انحرافی که داشتند، همچون مرجئه‌های این عصر و زمان نبودند که عمل و عبادت را به کلی ترک کنند.

^۴ - و پیش از أبو حنیفه، شیخ و استاد وی حماد بن سلیمان متوفای سال ۱۲۰ هـ این مسأله را مطرح نمود. نگا: مجموع الفتاوی (۱۱۹/۷)، ابن تیمیة.

^۵ - و در این مورد ابن حزم دچار اشتباه گردیده و معتزله و شیعه و خوارج را در حقیقت ایمان با اهل حدیث یکسان قرار داده است در صورتی که امر چنان که وی رحمه الله بیان داشته نمی‌باشد.

را افزایش دهد، ایمانش به همان اندازه افزایش می‌یابد و هرگاه دچار نافرمانی و گناه گردد، از ایمانش کاسته می‌شود»^۱.

آنچه پیشتر بیان گردید، از جهت تقسیم اقوال مردم در مسأله ایمان به هنگام ظهور این فرقه‌ها بود؛ یعنی: جهم بن صفوان و پیروانش و ابن کرام و ... اما در حال حاضر می‌توان این فرقه‌ها را در ذیل تقسیم تفکر ارجاء، به دو دسته تقسیم نمود:

۱- گروهی که به فقهای مرجئه معروف و مشهورند و بر این باورند که ایمان عبارت است از: تصدیق قلب و اقرار با زبان؛ و این دیدگاهی است که از حماد بن ابی سلیمان و أبو حنیفة رحمهما الله^۲ نقل شده است. خطری که در این نوع ارجاء نهفته است، آن است که صاحب‌نظران این تعریف، عمل را در مسمای ایمان داخل نمی‌دانند؛ لذا سلف صالح امت رحمهم الله با این مذهب فاسد برخورد نموده و خطرش را بیان نموده و امت را از آن بر حذر داشتند.

أوزاعي رحمته الله می‌گوید: «یحیی بن ابی‌کثیر و قتادة می‌گفتند: در میان اهل بدعت چیزی که بیشتر از همه در مورد آن بر امت می‌ترسیدند، تفکر ارجاء بود»^۳.

و ابراهیم نخعی رحمته الله می‌گوید: فتنه‌ی آن‌ها - یعنی فرقه‌ی مرجئه - بر این امت نسبت به فتنه‌ی ازارقه - یکی از فرقه‌های خوارج - بسیار هولناک‌تر و خطرناک‌تر است»^۴.

و زهری رحمته الله می‌گوید: «در اسلام بدعتی که ضررش بر اهل اسلام از بدعت ارجاء بیشتر باشد، بوجود نیامده است»^۵.

اما مقصود از این ذم و نکوهش از سوی علمای سلف، جهمیه و پیروان ایشان همچون فرقه‌های کلامی مانند اشاعره و ماتریدیه نمی‌باشد - گرچه در حقیقت آن‌ها نیز استحقاق این ذم و بلکه بیشتر از آن را دارند - بلکه مقصود سلف از این مذمت و نکوهش فقهای مرجئه می‌باشد؛ اما نکته‌ی قابل ملاحظه در این زمینه آن است که مقصود از کلمه‌ی مرجئه در کلام این علما، ارجاء فقها می‌باشد و حتی پس از ظهور جهمیه، همانطور که خواهیم دید، این کلمه به ارجاء فقها اطلاق می‌شد. بنابراین

^۱ - الفصل في الملل والأهواء والنحل (۳/۲۳۷).

^۲ - چنان‌که پیشتر بدان اشاره گردید. و ترجیح شیخ دکتر سفر الحوالی آن است که أبو حنیفة از این قول و دیدگاه خویش بازگشته و همین است ظن و گمانی که در مورد وی رحمه الله می‌رود. نگا: ظاهرة الإرجاء في الفكر الاسلامي، ص: ۲۹۰.

^۳ - الشريعة (۲/۶۸۲)، آجری؛ و شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة (۵/۹۹۲)، لالکائی.

^۴ - الشريعة (۲/۶۷۸-۶۷۹)، آجری؛ و شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة (۵/۹۸۸).

^۵ - الشريعة (۲/۶۷۶-۶۷۷)؛ و مجموع الفتاوی (۷/۳۹۵) ابن تیمیة.

تقریباً تا نیمه‌ی قرن دوم و بلکه غالباً تا قرن سوم، هر ذم و نکوهشی که در مورد مرجئه ذکر می‌گردید، تنها به ارجاء فقها باز می‌گشت.^۱

خداوند متعال رحمت کند علمای سلف را که اینچنین خطر انحراف در اصول دین و قواعد و اساس آنرا درک نموده و از آن برحذر داشتند و هشدار دادند، گرچه در نظر برخی، این انحراف اندک بوده و ضرری نمی‌رساند.

۲- آنچه به ارجاء جهیمه معروف است، همان‌ها که می‌گفتند: ایمان تنها معرفت و شناخت الله متعال است؛ معتقدین بدان منقرض شده‌اند. لیکن شگفت آن است که پس از آن‌ها دو مذهب بزرگ با تفکر ارجاء به وجود آمدند و آن دو مذهب اشعریه و ماتریدییه می‌باشند، کسانی که مفهوم ایمان را پیچیده‌تر نموده و گفتند: ایمان عبارت است از آنچه که در قلب است و بس. حتی که ماتریدییه (که اغلب از احناف می‌باشند) دیدگاه مشهور ابو حنیفه رحمته مبنی بر اینکه اقرار با زبان رکن دیگری از ارکان ایمان است، تأویل نموده و گفته‌اند: اقرار با زبان تنها علامت و نشانه‌ی ایمان است. (و در تعریف آن داخل نمی‌باشد).^۲

اما در نهایت اشاعره و ماتریدییه نیز به دو تفکر ارجاء فقها و ارجاء جهیمه روی آوردند؛ چرا که این دو تفکر در بسیاری از مناطق اسلامی منتشر گردید و اکثر و بیشتر کانون‌های آموزشی و تعلیمی در شرق و غرب، این دو تفکر را رشد دادند؛

^۱ - الإنحرافات العقیدية والعلمية ص: ۱۱۵، و برای این قضیه دو دلیل وجود دارد: یکی آن‌که هریک از ائمه سلف که به مذمت عقیده ارجاء و مرجئه پرداخته است، صراحتاً به فقهای مرجئه اشاره نموده و اسامی ایشان را بیان داشته‌اند همچون ذر بن عبدالله همدانی که قبل از اتمام قرن اول هجری از دنیا رفت؛ نگا: السنة، عبدالله بن الإمام أحمد، آثار شماره: (۶۱۹-۶۷۳-۶۷۴-۶۹۶)؛ الإبانة، ابن بطة، اثر شماره (۱۲۴۰)؛ أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة لالکائی، اثر شماره: (۱۸۱۱)؛ طلق بن حبيب العنزی که پس از سال ۹۰ هجری مرد؛ نگا: السنة، عبدالله بن الإمام أحمد، آثار شماره: (۶۲۱-۶۵۹)؛ الشریعة، آجری، اثر شماره (۳۰۱)؛ أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، لالکائی، اثر شماره: (۱۸۰۰).

و دلیل دیگر آن است که ائمه سلف به صراحت مذهب فقهای مرجئه را در باب ایمان بیان داشته‌اند که برخلاف دیدگاه و رای جهیمه در تعریف ایمان می‌باشد؛ در نزد جهیمه ایمان تنها و تنها عبارت است از معرفت و شناخت و بس. و از این دسته است آنچه لالکائی (۱۰۰۰/۵) برقم (۱۸۳۷) با سندش از وکیع روایت نموده که می‌گوید: اهل سنت می‌گویند: ایمان عبارت است از قول و عمل، و مرجئه بر این باورند که ایمان عبارت است از قول بدون عمل، و جهیمه می‌گویند: ایمان عبارت است از معرفت. بنگر به اقوال دیگر در این زمینه در: السنة لعبدالله بن الامام احمد برقم (۷۴۵)، والشریعة للآجری برقم (۳۰۲، ۳۰۴)، والإبانة لابن بطة برقم (۱۲۶۴). والله تعالی اعلم.

^۲ - المصدر السابق، ص ۱۱۵-۱۱۶.

این مهمترین ویژگی‌های افکار منحرف، در طول انحراف در تفکر اسلامی و حیات اسلامی بود.^۱ اما مسأله‌ی بزرگی که در تفکر ارجاء ظهور نمود، آن بود که صاحبان این تفکر بر این اعتقاد بودند که ایمان تنها و تنها تصدیق قلبی می‌باشد. حتی که بر زبان آوردن شهادتین را به عنوان جزئی از ایمان به حساب نیاورده و معتبر نمی‌دانستند. أبو منصور بغدادی - یکی از ائمه‌ی اشرعیة - می‌گوید: اما اقرار - و آن بر زبان آوردن کلمه‌ی شهادت است - و عمل - که انجام اوامر و ترک نواهی است - جزئی از ایمان نمی‌باشند و ترک‌کننده‌ی آن‌ها کافر نیست و اگر اقرار (به کلمه‌ی شهادتین) را ترک نماید، در پیشگاه خداوند متعال مؤمن می‌باشد و همچنین در احکام دنیا^۲. و سعد الدین تفتازانی در زمینه‌ی نطق شهادتین و حکم بر زبان آوردن آن می‌گوید: در اینجا دو مطلب وجود دارد: اول اینکه اقرار جزئی از ایمان نیست و دیگر آنکه ایمان تنها تصدیق است و بس^۳.

این گوشه‌ای از دیدگاه ائمه‌ی اشرعیة در باب شهادتین بود، شهادتینی که بزرگ‌ترین ارکان اسلام و بزرگ‌ترین اصول و قواعد آن است. و این‌گونه بر زبان آوردن و نطق شهادتین را از تعریف ایمان خارج نمودند. «و بزرگ‌ترین ارکان اسلام را - که جزء آشکاری از ایمان به الله عزوجل است - به منزله‌ی شهادت و گواهی شهود یا قرائن ظاهری که گاهی مخالف با واقع می‌باشند، قرار داده‌اند. (یعنی مرجئه) حتی که گفته‌اند: هر آنکه الله متعال را دشنام دهد یا پیامبری را به قتل برساند، جایز است که در باطن مؤمن باشد و هرگز چنین شخصی کافر نبوده مگر اینکه علمی که در قلب و درونش نهفته است، منتفی گردیده و از بین برود؛ و چون بدان‌ها گفته شود: قرآن کریم و سنت نبوی چنین کسانی را که فقط علم و تصدیق باطنی را بدون انقیاد قلبی و اقرار زبانی داشته‌اند، تکفیر نموده‌اند، در پاسخ می‌گویند: هرآنکه نصی در مورد وی وارد شده باشد، با آن نص درمی‌یابیم که ایمان از وی منتفی گردیده است و این را به وسیله‌ی نص و نه فهم و نظر می‌فهمیم. و در غیر اینصورت با جزم و قطعیت به کفر احدی حکم نمی‌کنیم. گرچه احکام ظاهری آن‌را بر وی اقامه کنیم^۴.

ابن تیمیة رحمته الله علیه در مورد کسی که قادر به بر زبان آوردن شهادتین و نطق آن است، اما با وجود این آن‌را بر زبان نمی‌آورد، می‌گوید: «اما شهادتین، هرآنکه توان بر زبان آوردن شهادتین و نطق آن‌را داشته باشد و با این وجود بدان تکلم نکرده و آن‌را به زبان نیاورد، به اتفاق مسلمانان کافر می‌باشد. و در نزد سلف

۱- همان، ص: ۱۱۶.

۲- همان، ص: ۱۱۷.

۳- همان، ص: ۱۱۷.

۴- همان، ص: ۱۱۹، و این از بزرگترین اسبابی است که مانع فهم صحیح و درک درست از قرآن و سنت می‌گردد.

صالح امت و ائمه و جمهور علمای امت، چنین شخصی در ظاهر و باطن کافر می‌باشد. و گروهی از مرجئه، جهمیہ مرجئه و پیروان آن‌ها (همچون اشاعره و ماتریدییه) بر این باورند که اگر چنین شخصی در قلب، تصدیق کننده باشد، در ظاهر کافر بوده و باطنا مؤمن می‌باشد. و این دیدگاه و نظریه‌ای مبتدع در اسلام است که احدی از ائمه‌ی امت بدان لب نگشوده‌اند»^۱.

همچنین ابن تیمیة رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «و اینجاست که خطا و دیدگاه اشتباه جهم بن صفوان و پیروان وی در باب ایمان روشن می‌گردد، آنجا که گمان برده‌اند، ایمان تنها تصدیق قلب و علم آن است و اعمال قلب را جزء ایمان قرار نداده و تصور کرده‌اند که انسان می‌تواند قلباً مؤمنی کامل الایمان باشد با وجودی که الله عزوجل و فرستاده‌اش را دشنام دهد و با اولیا و دوستان خداوند متعال دشمنی و عداوت ورزیده و با دشمنان خداوند متعال دوستی ورزد و پیامبران را به قتل رسانده و مساجد را خراب کند و به مصحف‌های قرآن توهین نموده و کفار را مورد احترام و اکرام بسیار قرار داده و مؤمنان را شدیداً مورد اهانت قرار دهد. و نیز گفته‌اند (یعنی مرجئه): تمامی این موارد گناهای هستند که با ایمانی که در قلب صاحبش وجود دارد، منافاتی ندارند، بلکه انسان می‌تواند این امور را مرتکب گردد درحالی که باطنا در نزد الله عزوجل مؤمن باشد. همچنین گفته‌اند: و با ارتکاب این امور، فقط در دنیا احکام کفار بر وی جاری می‌گردد، زیرا این اعمال نشانه و علامت کفر می‌باشند؛ تا اینکه این‌گونه بر اساس ظاهر حکم گردد، چنان‌که بر اساس اقرار و شهود حکم می‌شود»^۲.

أبو عبید القاسم بن سلام در بیان انحراف فرقه‌ی جهمیہ‌ای که در ابتدای امر ظهور نمود، می‌گوید: «اگر امر الله متعال و دینش آن‌گونه که آن‌ها می‌گفتند، می‌بود، اسلام از جاهلیت شناخته نمی‌شد و فرقی و ملت‌های مختلف از یکدیگر قابل تشخیص نبودند، زیرا تنها به ادعای آن‌ها نسبت به آنچه در قلب دارند، اکتفا می‌شد، بدون اینکه به آنچه نبوت و رسالت با آن آمده (وحی) اقرار کنند و از غیر آن اظهار برائت و بیزاری نموده و از خداگونه‌ها و معبودان دروغین دیگر با زبان پس از قلب، بیزاری و برائت جویند؛ و اگر چنین شخصی مؤمن باشد و سپس با زبان شهادت و گواهی دهد که الله متعال یکی از دو خداست، همانطور که مجوسیان و زنادقه می‌گویند، یا اینکه همچون نصاری بگویند: الله یکی از خدایان از میان سه خداست و برای صلیب نماز بگزارد و آتش را عبادت کند، پس از اینکه معرفت و شناخت خداوند متعال در قلبش باشد، لازمه‌ی چنین دیدگاه و مقوله‌ای آن است که چنین شخصی مومنی کامل الایمان است که ایمان وی همچون ایمان ملائکه و پیامبران است!

^۱ - همان، ص: ۳۸۱؛ نگا: مجموع الفتاوی، ج: ۷، ص: ۶۰۹.

^۲ - مجموع الفتاوی (۱۸۸۷-۱۹۸).

براستی آیا کسی که الله متعال را بشناسد یا اینکه به سبب کتاب یا پیامبری به الله متعال ایمان داشته باشد، چنین مقوله‌ای را بر زبان می‌آورد؟ و این مقوله در نزد ما کفری است که حتی ابلیس و کفاری که نسبت به وی در درجه پایین‌تری قرار دارند، هرگز به چنین کفری قائل نبوده‌اند.^۱

و نیز در بیان خطا و اشتباه مرجئه‌ای که در ابتدا بودند - جهمیة - و مرجئه معاصر - اشاعره و ماتریدیة - که به زعم و گمان‌شان مکفراتی همچون استهزاء به دین و سجده کردن برای بت و اهانت به قرآن و پیامبر و امور عملی دیگری از این قبیل، انسان را به درجه‌ی کفری که موجب خروج وی از دین می‌گردد، نمی‌رساند، شیخ حافظ حکمی رحمته می‌گوید: «بدان که این امور چهارگانه (سجده کردن برای بت، اهانت به قرآن، دشنام دادن پیامبر و استهزاء و بازیچه گرفتن دین) و موارد مشابه آن، جزء کفر عملی محسوب نمی‌شوند مگر از این جهت که این امور با اعضا و جوارح مردم ظاهر می‌گردد؛ لیکن این امور از آن‌ها سر نمی‌زند مگر اینکه عمل قلب همچون نیت و اخلاص و محبت و انقیاد آن، به کلی از بین رفته باشد و چیزی از آن‌ها در قلب باقی نمانده باشد؛ لذا گرچه این موارد به ظاهر کفر عملی می‌باشند، اما مستلزم کفر اعتقادی نیز هستند و چنین اموری جز از منافقی مرتد یا معاندی متجاوز سر نمی‌زند. و آیا براستی منافقان را جز کفر اعتقادی و سرگرمی و شوخی بر آن داشت که ﴿قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولُو بَدَانٍ﴾ [التوبة: ۷۴] سخنان کفرآمیز گفته و پس از ایمان آوردن به کفر بازگشته و قصد انجام کاری را نمودند که بدان نرسیدند؟... و چون از آن‌ها در مورد این کردارشان سوال شد، گفتند: ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾ ما فقط بازی و شوخی می‌کردیم و بس. با وجود این الله متعال به آنها فرمود: ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَؤُوا إِنَّ اللَّهَ مُحَرِّجُ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأْتُهُمْ كَأَنُورًا مُّجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [التوبة: ۶۴-۶۶]

«منافقان (خدا و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای بر ضد ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به روی‌شان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم.

^۱ - کتاب الإیمان - ضمن من كنوز السنة - ص: ۸۰، جمع علامه شیخ محمد ناصر الدین الألبانی.

بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حق پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند».

و ما کفر اصغر را به طور مطلق با کفر عملی نمی‌شناسیم، بلکه کفر اصغر را به عملی می‌شناسیم که مستلزم اعتقاد نبوده و با قول قلب و عمل آن در تناقض نباشد. (وگرنه گرچه آن کفر بر اعضا و جوارح ظاهر گردد و مناقض قول قلب و عمل آن باشد، گرچه کفر عملی نامیده می‌شود، اما دیگر کفر اصغر نخواهد بود و بلکه کفر عملی از نوع کفر اکبری می‌باشد که صاحبش را از دین خارج می‌گرداند).^۱

اما جهیمیه و مرجئه نیز علاوه بر اینکه ایمان را تنها به تصدیق یا معرفت، یا تصدیق و نطق زبان بدون عمل قلب و اعضا و جوارح تفسیر کرده‌اند که بیشتر بدان پرداختیم، به اصل فاسد دیگری نیز قائل بوده و می‌گویند: همانا هرآنکه چیزی را اظهار نماید که در شریعت موجب اطلاق اسم کفر بر وی گردد، چنین شخصی در واقع با قلبش انکار کرده است.^۲ و این‌گونه با این مقوله، کفر در نزد آن‌ها تنها و تنها در جحود و انکار محصور است و سایر انواع کفر را در بر نمی‌گیرد.^۳

اما پاسخ این اصل (فاسد) از چند وجه می‌باشد:

- ۱- آن ادعایی بی‌دلیل و برهان و بی‌اصل و اساس می‌باشد.
- ۲- آن سخن گفتن از غیب است که جز الله متعال از آن آگاهی ندارد، (زیرا از درون قلب شخص خبر می‌دهد) و رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ لَأُشَقِّ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ»^۴ «من مبعوث نشده‌ام که قلوب مردم را بشکافم (تا بدانم در آن چه می‌گذرد)» پس هرکس چنین ادعایی داشته باشد، در واقع ادعای علم غیب نموده و هرآنکه ادعای علم غیب کند، کاذب و دروغگو می‌باشد.

^۱ - اعلام السنة المنشورة، ص: ۱۲۹؛ و نگا: الفصل في الملل والأهواء والنحل (۳/۲۴۴-۲۴۵)، ابن حزم.

^۲ - الفصل (۳/۲۵۹)، ابن حزم.

^۳ - همچون کفر جهل و تکذیب و عناد و استکبار و نفاق. نگا: مدارج السالکین (۱/۳۳۷-۳۳۸)، و اعلام السنة المنشورة، ص: ۱۲۶، شیخ حافظ الحکمی. (این دو کتاب با عنوان مدارج السالکین و فراهایی از عقیده اهل سنت و جماعت به فارسی ترجمه شده است.)

^۴ - به روایت بخاری، کتاب المغازی، باب بعثت علی بن ابی طالب و خالد بن الولید إلى الیمن قبل حجة الوداع، شماره: (۴۳۵۱)، فتح (۷/۶۶۵-۶۶۶)؛ مسلم، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، شماره: (۱۴۴)، نووی (۷/۱۶۸-۱۶۹).

۳- نصوص قرآن و سنت - همچنان که ذکر نمودیم - برخلاف این اصل می‌باشند.

۴- اگر امر چنان باشد که می‌گویید: پس از کجا و چگونه مفهوم ایمان را تنها در اعتقاد قلب محصور نموده‌اید و در آن اقرار زبانی را نگنجانیده‌اید...؟ درحالی‌که نزد شما، هریک از این‌ها با دیگری مرتبط می‌باشد و هیچیک از آن‌ها از دیگری قابل تفکیک و جدایی نمی‌باشند. و این مسأله این قول‌تان را که می‌گویید: اگر قلباً معتقد به ایمان باشد، با اعلان کفر، کافر نمی‌شود، باطل می‌کند؛ چرا که جایز دانسته‌اید آنکه در باطن ایمان دارد، اعلان کفر نماید؛ اینجاست که تناقض در مذهب آن‌ها و فساد مقوله‌شان ظاهر و آشکار می‌گردد.

۵- این اصل، آن‌ها را ملزم می‌کند که چون اعلان کفر با زبان، دلیل بر انکار قلب و کفر ورزیدن آن است، پس اعلان ایمان با زبان، همچنین واجب است که دلیل قاطعی بر وجود ایمان و تصدیق در قلب باشد، زیرا الله متعال این‌ها را مؤمن نامیده است همانطور که آن‌ها را کافر نامیده است و تفاوتی در شهادتینی که دو گروه بر زبان آورده‌اند، نمی‌باشد.

اما اگر بگویند: الله متعال از منافقان خیر داده و فرموده که آن‌ها اظهار ایمان می‌کنند و کفر و جهل و انکار را در باطن پنهان می‌دارند. در پاسخ گفته شده: همچنین الله متعال به ما خبر داده و ما را آگاه نموده است که ابلیس و اهل کتاب و کافران نسبت به نبوت، اظهار و اعلان کفر نمودند و تصدیق را پنهان نموده و ایمان داشتند که الله متعال حق بوده و پیامبرش حق می‌باشد و بلکه فرستاده‌اش را چنان می‌شناختند که نسبت به فرزندان‌شان شناخت دارند؛ و تمامی کذب و دروغ و باطلی که شما در راستای توجیه عملکرد کفار روا داشتید، کرامیه نیز دقیقاً همانند آن‌ها را در مورد منافقان ذکر نموده‌اند و گفته‌اند: منافقان به خاطر مخفی کردن کفر در باطن، تکفیر نشدند، لیکن زمانی که الله عزوجل فرمود که آن‌ها ایمان آوردند و سپس کفر ورزیدند، می‌دانی که آن‌ها نیز پس از ایمان آوردن، کفر و انکار را بر زبان آوردند و این به سبب شهادت و گواهی الله متعال بر این مسأله می‌باشد، همانطور که شما مدعی شهادت و گواهی خداوند متعال بر آنچه در نفوس کفار است، شدید. و تفاوتی میان این گواهی و آن گواهی نمی‌باشد. به هر حال هر دو گواهی از سوی این دو گروه، دروغ بستن بر الله عزوجل است. زیرا خداوند متعال هرگز به کفر ابلیس و اهل کتاب شهادت و گواهی ندادند مگر به خاطر آنچه اعلان و اظهار نمودند، همچون تحقیر و کوچک شمردن مقام نبوت و سبک شمردن آن و حضرت آدم و رسول الله ﷺ؛ و نیز الله متعال به کفر منافقان شهادت و گواهی نداد مگر به سبب کفری که در باطن پنهان نمودند؛ اما آنچه آن‌ها می‌گویند، درحقیقت تحریف کلام از مواضع آن بوده و دروغ و بهتانی بیش

نیست. از خواری و ذلت به الله متعال پناه می‌بریم.^۱

براستی تفکر ارجاء در میان جامعه‌ی اسلامی و به ویژه در مؤسسات آموزشی و تعلیمی و کانون‌های دینی و نیز در میان اهل علم و فتوی و دعوت و ارشاد - جز کسانی که الله عزوجل بر آن‌ها رحم نموده -^۲ رخنه کرده و انتشار یافته است. و عموم مردم این تفکر را از علمای سوء دریافت نموده‌اند. و این‌گونه بود که در میان امت، انواع شرک اکبر همچون طواف قبور، نذر کردن برای قبرها و ذبح نمودن در کنار قبرها با هدف تقرب جستن به صاحبان آن‌ها، منتشر گردید. و متأسفانه این موارد در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی وجود دارد.

و در حال حاضر نیز در میان صفوف امت اسلامی کسانی ظهور کرده‌اند که دین و قواعد و اصول و شرائع آن و بلکه الله متعال و پیامبرانش را در صفحات روزنامه‌ها و مجلات منحرف و در خلال نمایشنامه‌ها و تئاتر و در بسیاری از منابر تبلیغاتی به باد تمسخر و استهزاء می‌گیرند و این‌گونه صاحبان این مجلات و روزنامه‌ها و مسؤولان این نمایشنامه‌ها و منابر تبلیغاتی دست به مسخره نمودن الله متعال و دین و پیامبرانش زده‌اند. که سخن از این مسأله در بحث از صورت‌های مختلف استهزاء در عصر حاضر خواهد آمد. ان‌شاءالله‌تعالی.

اما از بزرگ‌ترین اسباب و عواملی که منجر به چنین مواردی می‌گردد، توجیه کردن و تأویل نمودن این جملات و گستاخی‌ها نسبت به اسلام و مسلمانان توسط صاحب‌نظران تفکر ارجاء و فتوای بسیاری از علمای این تفکر پلید می‌باشد که می‌گویند: ارتکاب این مکفرات در ایمان انسان تأثیری نمی‌گذارد و این امور تنها گناہانی هستند که به درجه کفر نمی‌رسند؛ ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ٥﴾ [الکھف: ۵] «چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌های‌شان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

﴿قُلْ أَيْدِي اللَّهِ وَأَعْيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ٦٥﴾ لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿التوبة: ۶۴-۶۵﴾ «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین

^۱ - الفِصَل (۲۵۹/۳-۲۶۰)، ابن حزم.

^۲ - و از این جمله‌اند علمای سعودی که تا به امروز بر منهج سلف صالح باقی مانده‌اند به ویژه در بحث ایمان؛ و این به فضل الله متعال و پس از آن به فضل دعوت امام محمد بن عبدالوهاب رحمته‌الله‌علیه می‌باشد؛ اما این بدان معنا نیست که تنها آن‌ها بر این منهج می‌باشند، بلکه در نواحی و سرزمین‌های مختلف جهان اسلام، از میان اهل علم کسانی هستند که بر منهج پیامبر گرامی اسلام و اصحاب بزرگوار ایشان می‌باشند. از خداوند متعال عاجزانه می‌خواهیم که همه‌ی ما را بر راه حق ثابت قدم داشته و مسلمانان گمراه را هدایت نماید.

معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید». این عقیده (تفکر ارجاء) تأثیرات عمیقی بر امت اسلامی داشته است، بلکه در عصر ما، ریشه و اساس گمراهی و سردرگمی در مسأله تکفیر می‌باشد، چنان‌که موجب گشته تا برخی به راحتی شرط استحلال و حلال شمردن را در مسائل تکفیر، محرز دانسته‌اند، تا جایی که آن‌را در اعمالی که کفر صریح می‌باشند، همچون اهانت به مصحف و دشنام دادن به رسول الله ﷺ و رها کردن شریعت الهی، شرط دانسته‌اند. و بدین ترتیب گفته‌اند: فاعل چنین اعمالی، اگر این موارد را قلباً حلال نشمرده و نداند، با ارتکاب آن‌ها کافر نمی‌شود!!! و برخی از آن‌ها شرط کرده‌اند که قبل از حکم کردن بر مرتد، از وی سؤال می‌شود، پس اگر اقرار کرد عملی که مرتکب گردیده کفر است، کافر می‌گردد و چون بگوید قلباً تصدیق کننده‌ی اسلام بوده و معتقد است که اسلام برتر از ارتدادی است که وی بر آن است، تکفیر نشده و کافر نمی‌گردد^۱.

مطلب سوم: ضعف تسلط و غلبه‌ی علما و محتسبین و متعهدین

در دین اسلام، علما از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند که دیگران بدان مقام و منزلت نمی‌رسند؛ آن‌ها وارثان انبیاء و حاملان شریعت و دعوتگران به سوی خیر و صلاح می‌باشند. همچنان که امام احمد بن حنبل ایشان را توصیف نموده و می‌گوید: «علما گمراهان را به سوی هدایت می‌خوانند و در برابر اذیت و آزار ایشان صبر می‌کنند. آن‌ها با کتاب الله، مردگان را زنده می‌کنند و کوران را با نور الله متعال بینا می‌کنند؛ براستی چه بسیار کسانی بودند که در بند شیطان بودند و علما آن‌ها را دوباره زنده نموده و حیاتی دوباره به آن‌ها بخشیدند. و چه گمراهانی بودند که با دعوت آن‌ها به آرامش رسیدند؛ چه زیباست تأثیر آن‌ها بر مردم و چه زشت و قبیح است رفتار مردم با آن‌ها؛ آن‌ها تحریف‌گالیان و تأویل‌جاهلان و ادعاهای ناروای باطل‌گرایان، همان کسانی که پرچم بدعت را حمل نموده و افسار فتنه را رها کرده‌اند و در کتاب مختلف و متفاوت بوده و با کتاب مخالف بوده و بر تکه تکه کردن کتاب اجماع دارند، را از کتاب الله متعال دور می‌کنند...»^۲.

براستی وظیفه‌ی علما تنها در تعلیم و آموزش شریعت و حلال و حرام به مردم و آنچه مربوط به فتاوا

^۱ - الإنحرافات العقدية ... ص: ۱۳۴، و هدف و مقصودشان - به زعم و گمان‌شان - اطمینان خاطر یافتن از اطلاق کفر می‌باشد؛ اما چنین عملکردی به افعال احمقانه بیشتر شبیه است تا عملکرد آنکه در پی اطمینان خاطر و کشف حقیقت است؛ براستی آیا هیچ عاقلی به نزد طاغوتی که با شریعت الهی در جنگ و عداوت است یا رهبر گروهی کمونیستی می‌رود تا اینکه از وی سؤال نماید: آیا بر این اعتقاد و باور است که اسلام افضل و برتر است یا نه؟!؟

^۲ - الرد علی الجهمیة والزنادقة، ص: ۵۲، ضمن «عقائد السلف».

و قضاوت می‌گردد یا آنچه در دوران ما مناصب دینی نامیده می‌شود، محصور نمی‌باشد، بلکه علاوه بر این‌ها، وظیفه‌ای که بر عهده‌ی علما می‌باشد، مراقبت کامل و نگهبانی و حراست شدید از تمامی جوانب حیات می‌باشد، چه در میدان علم یا عمل یا سیاست یا اقتصاد یا صحنه‌ی اجتماعی یا فرهنگی و... و این تفاوت جوهری و اساسی میان علمای مسلمان و رجال الدین در نصرانیت می‌باشد. و یقیناً سبب این تفاوت، تفاوت میان عقیده‌ی توحید و عقیده‌ی تثلیث است. و اصطلاح «رجال الدین» (مردان دین) خود مقصود کسانی را که این اصطلاح را بر پیروان دین اطلاق می‌کنند، ظاهر و آشکار می‌گرداند و درحقیقت سبب آن هدف و غرضی است که در درون‌شان نهفته است و آن حصر نقش و وظیفه‌ی علما تنها در امور شرعی می‌باشد. و این هدف چه در نصرانیت - که پر واضح است - و چه در اسلام یکسان می‌باشد. و در واقع دشمنان اسلام؛ یعنی مشرکان و منافقان، با به کار بردن این اصطلاح موفق شدند که وظیفه و نقش علما در دین اسلام را همچون رجال الدین در نصاری جلوده دهند.

اما ضعف علما و محتسبین زاده‌ی (تغیر و تحولات) این عصر و زمان نمی‌باشد، بلکه از دیرباز، از همان لحظه که انحراف و توسعه و فراوانی در تاریخ این امت^۱ ایجاد گردید، چنین بوده است و پس از آن پیوسته در حال افزایش و کاهش بوده است. هیتمی رحمته می‌گوید: اذرعی در مورد قاضیان دوران خود می‌گوید: نباید به خاطر قاضیانی که در عصر ما وجود دارند، فریب خورده و دچار غرور شد، چرا که آن‌ها نیز همچون تازه مسلمانان می‌باشند. این حال و وضع قاضیان دوران اذرعی می‌باشد، براستی حال و وضع قاضیانی که پس از آن دوره بودند، چگونه بوده است. و همچنین فارقی در مورد قاضیان عصر خویش نیز به این مسأله اشاره کرده است، درحالی که وی از نظر زمانی بسیار پیشتر از دوران اذرعی بوده است.^۲

اما جای هیچ شک و تردیدی نیست که اکنون ضعف و تسلط علما بسیار بیشتر و شدیدتر می‌باشد، زیرا انحراف در امت در تمامی عرصه‌ها به نهایت خود رسیده است و بلکه برخی از این انحرافات مربوط به علم و علما می‌باشد - مگر آنکه الله عزوجل بدو رحم کرده باشد که براستی تعداد آن‌ها اندک‌اند-.

شیخ عبدالطیف بن عبدالرحمن بن حسن رحمته، پس از ذکر برخی از مکفرات و بدعت‌های نوپیدا می‌گوید: «اما زمانی که جاهلان و توده مردم و مردمان پست و فرومایه غلبه یافتند، پایه و اساس دین در هم

^۱ - نگا: خط الإنحراف من کتاب «واقعا المعاصر» ص: ۱۱۳-۱۶۴، شیخ محمد قطب.

^۲ - الاعلام بقواطع الإسلام (۳۴۶/۲) المطبوع بآخر کتاب الزواجر.

شکسته و واژگون گردیده و ارکان آن بی حرمت شده و برجستگی و پیشوایی و پرچم و بیرق آن محو و ناپدید گشت. و در این راستا رؤسا و حکامی که بهره‌ی اندک و ناچیزی از علم داشتند و جاهلانی که منتسب به معرفت و شناخت حلال و حرام بودند، چنین مردمانی را یاری و مساعدت نمودند؛ لذا نتیجه آن شد که توده‌ی مردم و اکثر و بیشتر آنان از آن‌ها پیروی کردند، درحالی‌که نسبت به مخالفت و بُعد عملکرد آن‌ها از دینی که الله عزوجل برای خاصان و اولیا و بندگان برگزیده‌اش پسندیده و برگزیده است، آگاهی و علمی نداشته و از آن به کلی بی‌خبر بودند؛ و با وجود عدم علم و اعراض و روی گردانی از دقت نمودن در آیات خداوندی و فهم و درک آن‌ها، عموم مردم از تقلید رؤسا و بزرگان بی‌نیاز نبوده و امکان ایجاد تغییر در آن‌ها با توجه به آنچه بدان انس و الفت گرفته و برایشان عادت گشته، نمی‌باشد^۱.

علما در طول مدت دو قرن که گذشت (قرن ۱۳-۱۴ هجری) پیوسته در امور جدید و نوپا و به ویژه امور مربوط به حکم و حکام و رابطه‌ی امت با دشمنانش، چه در زمینه‌ی صلح و چه جنگ و اموری از این قبیل شرکت نمی‌کردند و حضور نداشتند، آن‌هم به این حجت که این امور جزء سیاست می‌باشند و علما از سیاست بدور هستند. به عنوان مثال شیخ محمد السنوسی (متوفای ۱۳۱۸ هجری) هنگامی که از سفر نمودن به خارج از کشور منع می‌شود، در نامه‌ای خطاب به وزیر دولت تونس نوشته و در آن بیان می‌دارد: وزیر محترم، شما می‌دانید من فردی به دور از امور سیاسی می‌باشم و بر شما پوشیده نیست که فعالیت من تنها در مسیر خدمت علمی می‌باشد و نهایت شغل بنده تدریس هر روزی توحید و فقه و لغت عربی در دانشگاه زیتونیه، در راستای کسب رضای خداوند متعال است. و این خلدون می‌گوید: براستی که اهل علم، دورترین مردمان از سیاست می‌باشند...^۲.

و شیخ عبدالرحمن شربینی^۳ زمانی که شیخ الأزهر بود، در دیدار با روزنامه‌ی «الجوانب المصریة» در این زمینه بیان داشت: «... بسیاری از برادرانم - خدمتگزاران به علم - را دیدم که در منصب استادی مشغول بودند و آن‌ها را دورترین مردمان از اشتغال به سیاست یافتیم!! و به شدت از مظاهر باطل و فریب دهنده‌ی دنیوی فرار می‌کردند و پیوسته مشغول خدمت به علم بودند و همچون سایر علما برای تدریس علم می‌نشستند و مشخصه و ویژگی ایشان برتری علمی و ذکر و یاد عطر انگیز آن‌ها بود.»

^۱ - الدرر السنية (۱۹۰/۱-۱۹۱).

^۲ - الرحلة الحجازية (۱۲/۲) محمد التونسي، به نقل از الإنحرافات العقديّة والعلمية، ص: ۵۹۵.

^۳ - وی عبدالرحمن بن محمد بن أحمد شربینی، فقیه و اصولی شافعی مذهب و اهل مصر می‌باشد و در سال ۱۳۲۴ هجری مطابق با ۱۹۰۸ میلادی شیخ الأزهر بوده است. وی متوفای ۱۳۲۶ هجری است. بنگر: الاعلام (۳/۳۳۴)، زرکلی.

و همچنین می‌گوید: «حتی که برخی از آن‌ها در مرتبه‌ی علمی پایین‌تری بوده و در راستای خدمت به علم، روزنامه‌ی فلان و یا مجله‌ی فلان را به طلبه‌ی علم معرفی می‌نمودند تا اینکه آن‌ها را خواننده و ورق بزنند. برآستی همچون مواردی را در طول تاریخ الأزهر هرگز نشنیده و مشاهده ننموده‌ام...»^۱.

این واقعیت بسیاری از علما در نواحی مختلف سرزمین اسلامی می‌باشد که نسبت به بسیاری از وظایف مهم خویش همچون امر به معروف و نهی از منکر در تمامی صحنه‌های حیات و ارزیابی کوچک و بزرگ و امیر و مأمور در راستای ادای امانتی که بر دوش داشته و بیان راه راست و آشکار نمودن راه مفسدان، دست کشیده و نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت می‌باشند و ترک تمامی این موارد هم تنها به ادعای عدم پرداختن و فرورفتن در سیاست صورت می‌گیرد.

شیخ مصطفی صبری می‌گوید: «کسانی که در سرزمین اسلامی، دین را از سیاست جدا می‌دانند، در واقع بر این باورند که اشتغال به سیاست برای علمای دین جایز نیست و دلیل آن‌را این‌گونه تحلیل نموده‌اند: مداخله‌ی در سیاست شایسته‌ی مقام علما نبوده و از کرامت و احترام و جایگاه ایشان می‌کاهد؛ و مقصودشان از این دسیسه، احتکار سیاست و حصر آن در حیطه‌ی قدرت خویش و فریب دادن علما با این حربه که پرداختن ایشان به سیاست مناسب و سزاوار مقام آن‌ها نبوده و موجب پایین آمدن مقام و منزلت آنان است، می‌باشد. و این‌گونه و در راستای عملی کردن این حربه، دست علما را بوسیده و این وهم و خیال را در ذهن علما ایجاد می‌کنند که آن‌ها در نزد ایشان از جایگاه والا و احترام ویژه‌ای برخوردارند و با این دسیسه هر کاری که می‌خواهند با دین و دنیای مردم می‌کنند و این‌گونه نیز خود را از این احتمال که احیاناً از سوی علما امر به معروف و نهی از منکر شوند، واکسینه و آسوده می‌کنند. و اینچنین و با این توطئه علما را از صحنه‌ی سیاسی به کناره برده و وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ایشان را تا پایین‌ترین درجه‌ی آن که انکار قلبی بوده و این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است، یا حداکثر تا مرتبه‌ی زبانی آن تنزل می‌بخشند. لذا علمایی که از سیاست کناره گرفته و خویش را از آن بدور کرده‌اند، گویا با این عملکرد خویش با هر سیاست و اقدامی از سوی سیاستمداران که جای آن‌ها را در عرصه سیاست پر کرده‌اند، موافقت نموده‌اند، چه آن اقدام صالحانه یا ظالمانه باشد. و سبب آن این است که چنین اموری به دست دیگران است و این علما در نزد آن‌ها محترم و بزرگ می‌باشند، همچون خلیفه‌ای که از هرگونه سلطه و قدرت و از هر نوع نفوذ سیاسی تنازل کند...»^۲.

این حال و وضع علمایی بود که خواهان پاک زیستن و خویشتن‌داری بوده و به دنبال دنیا و شهوات

^۱ - تاریخ الأستاذ الإمام (۵۰۳/۱)، به نقل از الإنحرافات العقیدة والعلمیة، ص: ۵۹۷، علی بخیت.

^۲ - الإتجاهات الوطنية في الأدب المعاصر (۸۴/۲)، محمد محمد حسین.

دنیوی نبودند؛ اما در این میان نیز علمایی بودند که فریفته زر و زیور و زینت و اموال و حیات دنیوی و شهوات پادشاهان و رؤسا و بزرگان متکبر و مستکبر گردیده و در ورای آن‌ها دویده و دین را وسیله‌ای برای جمع نمودن اموال ناچیز و فانی دنیوی قرار دادند. الله عزوجل رحمت کند جبرتی^۱ را که احوال چنین علمایی را در آن دوره‌ی زمانی وصف نموده و تاریخ آن‌را روایت می‌کند که چگونه والیان امور مقرر و حقوق علمایی را که به درستی در مسیر دین و منهج ربانی حرکت نموده و از ناحیه‌ی مردم تأمین می‌شدند، قطع نمودند، مگر در سرزمین‌ها و بخش‌هایی که علمایی تحت نظر و گوش به فرمان آن‌ها بودند، که در این مناطق نه تنها نصف یا بیشتر حقوق و مقرری آن‌ها گرفته نشد، بلکه حتی یک سوم یا یک چهارم از حقوق‌شان کاسته نشده و کاهش نیافت. همچنین وضعیت در مورد تمامی کسانی که به آن‌ها منتسب بودند یا اینکه تحت حمایت آن‌ها بودند و والیان از ایشان هدایا و در واقع باج‌هایی دریافت می‌کردند و نیز کشاورزان تحت حمایت و صیانت‌شان، این‌گونه بود. لذا چنین علمایی بر این مسأله [که حقوق‌شان قطع نشده و تحت حمایت چنین والیانی قرار دارند] فریفته شده و باور نمودند که مال و اموالی که به سوی ایشان سرازیر گشته، جاودانه است. و این‌گونه با دل بستن بدان، بسیاری از سهام و حقوق ساکنان این سرزمین‌ها را بدون پرداخت هیچگونه قیمتی از سوی والیان، به حراج گذاشتند. و فریب دنیا را خورده و مذاکره و بحث و گفتگو و تعلیم و آموزش علم را ترک گفتند، مگر به اندازه‌ی حفظ ظاهری شریعت؛ و نیز عمل را به کلی ترک نمودند. و این‌گونه بود که خانه‌ی هریک از این علما، همچون خانه‌ی پادشاهان و امرا گردید و خدمتکارانی گرفته و دستمزد آن‌ها را حبس و زندانی و تعزیر و تنبیه با چوب فلک و شلاق و تازیانه قرار دارند و کاتبان قبطی و مجرمینی را به عنوان نامه‌بران استان‌ها به خدمت گرفته و حق و حقوقی برای پیروان خود در نظر گرفتند. و این‌گونه بود که زمزمه و گردهمایی ایشان به ذکر و یاد امور دنیوی و مقرری‌ها و حقوق و حساب و کتاب اموال و نامه‌بری و دعوی و ... با قبطی‌ها و تقاضای از بزرگان ایشان برای شرکت و حضور در مجالس و محافل و مراسم ایشان و اعتناء به شأن و مقام و منزلت ایشان و فخر ورزیدن به رفت و آمد با قبطی‌ها و هدیه دادن به یکدیگر و اموری از این قبیل که ذکر آن‌ها سبب طولانی شدن مطلب می‌گردد، اختصاص یافت.

و این مسأله در میان آن‌ها موجب افزایش نفرت و کینه و حسدورزی برای رسیدن به ریاست گردید حتی که برای دستیابی به پست‌ترین امور و بهره‌های ناچیز و واهی به جان هم افتادند، جدای از اینکه بخل و شکایت کردن از امور مختلف و اظهار حاجت‌مندی و نیاز و چشم داشت به حظ و بهره‌های

^۱ - وی عبدالرحمن بن حسن جبرتی، مورخ مصری و مدون وقایع مصر و سیرت رجال آن در عصر خویش می‌باشد؛ وی در سال ۱۲۳۷ هجری مطابق با ۱۸۲۲ میلادی وفات یافت. بنگر: الاعلام (۳/ ۴۰۳).

دنیوی و طمع برای شرکت در مراسم ثروتمندان که چون دعوت نشوند از سوی دیگران مورد نکوهش و ملامت قرار می‌گیرند و اظهار نیازمندی و احتیاج، جزئی از سرشت و طبع‌شان قرار گرفته بود. و دلیل آن‌هم کثرت اهل و عیال و پیروان و توسعه‌ی آن‌ها و ارتکاب اموری که خلاف جوانمردی و ساقط کننده‌ی عدالت است، همچون شرکت در مراسمی برای شنیدن لهو و لعب و انواع موسیقی و ... و فخرفروشی و دروغ و تحقیر مقام علم در میان توده و عوام مردم و اراذل و اوباش، همان کسانی که در انجام محرمات بدان‌ها اقتدا می‌کنند، می‌باشد...^۱.

تا جایی که امت اسلامی - به خاطر حال و وضع علمای بسیاری همچون کسانی که جبرتی توصیف نمود - در موقعیت و وضعیتی قرار گرفت که دیگر دشمنان بدان حسد نمی‌ورزیدند. شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن به این مسأله اشاره نموده و می‌گوید: «... برآستی در میان امت اسلامی، هرج و مرج افزایش یافته است و امت در مال و اموال و خون‌ریزی فرورفته و ناراحتی و درد و رنج و بلا و مصیبت شدت یافته است و حق و هدایت پنهان گشته و جهل و هوی و هوس انتشار یافته است و فساد و تباهی افزایش یافته و طغیان و تجاوز و نادانی غلبه یافته و تمسک به کتاب و سنت کاهش؛ بلکه کسانی که کتاب و سنت را شناخته و حدود احکام شرعی را که الله عزوجل نازل فرموده بدانند؛ همچون اسلام و ایمان و کفر و شرک و نفاق و امثال آن‌ها، بسیار اندک می‌باشند»^۲.

و این تنها به سبب ضعف تسلط علما و محتسبین و متعهدان در بر پا داشتن امر الله عزوجل می‌باشد.

این اوضاع و احوال بسیاری از علمای آن زمان بود که جبرتی از آن‌ها سخن گفته و شیخ عبداللطیف بدان اشاره نمود؛ و پیوسته امر این‌گونه خواهد بود اگر وسعت نظر و بررسی و توجه و نگرش عمیق و اساسی در حیات امت اسلامی بوجود نیاید و این‌ها و آن‌ها وظیفه و نقش پیامبران و پیروان‌شان در بر پا نمودن امر الله عزوجل را فراموش کنند؛ آری مادامی که امر این‌گونه باشد، اوضاع تغییری نخواهد کرد؛ لذا بایستی همگی در بر پا نمودن امر الله عزوجل، رسول الله ﷺ و اصحاب بزرگوار پیامبر ﷺ را اسوه و الگو قرار دهند و راه و روش و منهج ایشان را در راستای این مهم به اجرا درآورند و در این راستا همچون صحابه رضی الله عنهم از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای هراس نداشته و در هر قضیه‌ای و با هرکس حق را قاضی و حاکم قرار دهند.

برآستی چگونه آنکه در تخصیصات مالی و اعتبارات و مقرری روزانه غرق است، می‌تواند نقش

^۱ - به نقل از الإنحرفات العقدية والعلمية، ص: ۶۰۱-۶۰۲، علی بخت الزهرانی.

^۲ - الدرر السنیه (۲۴۰/۸) جمع العلامه عبدالرحمن بن قاسم رحمه الله.

عالمی ربانی را در مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، آن‌هم تنها برای رضای خداوند متعال و امید ثواب، حتی با قربانی کردن جان و مال خویش، داشته باشد: ﴿تِلْكَ أَلْدَارُ الْأٰخِرَةُ نَجْعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصص: ۸۳] «ما آن سرای آخرت را تنها بهره‌کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دل‌های‌شان از آلودگی‌های مقام طلبی و شهرت طلبی و بزرگ بینی و تباهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت از آن پرهیزگاران است».

اما اینکه اوضاع و احوال بسیاری از علما به ویژه در عصور متأخر چنین است، بدین معنا نیست که علمایی وجود ندارند که با دلیل و برهان برای بر پا کردن دین الله عزوجل قیام کنند، بلکه در این زمان نیز علمایی وجود دارند که جان خویش را برای الله عزوجل و دین او نذر کرده‌اند و در راستای امر به معروف و نهی از منکر نمودن کوچک و بزرگ و حاکم و محکوم به پا خواسته‌اند و در برابر اذیت و آزار آن‌ها راه صبر را برگزیده و پیشه خود ساخته‌اند و این مسأله‌ای است که جز تکبر پیشه متکبر آن‌را انکار نمی‌کند؛ و این علما در مناطق مختلف عالم اسلامی وجود دارند.

اما با تأمل در اصناف علما و محتسبین در می‌یابیم که ایشان نیز از سه گروه خارج نیستند. ابن تیمیة رحمته در این زمینه می‌گوید: «مردم در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بر سه دسته‌اند: گروهی بدین فریضه جز در آنچه هوی و هوس‌شان در آن نهفته است، نمی‌پردازند؛ پس راضی نمی‌شوند مگر بدانچه به آن‌ها داده شود و خشمگین نمی‌شوند مگر در برابر آنچه از آن محروم می‌شوند؛ پس چون به یکی از آن‌ها، شهوات حلال یا حرامی را که بدان تمایل دارد، داده شود، خشم و غضب وی زایل گشته و راضی می‌گردد و این‌گونه امری که در نزد وی منکر بوده - و از آن نهی شده و با ارتکاب آن معاقبه و مجازات خواهد شد و صاحبش مورد ذم و نکوهش و غضب و خشم می‌باشد - مورد رضایت وی واقع شده و آن‌را انجام می‌دهد و در آن شرکت نموده و همکاری می‌کند و با کسی که از آن نهی نموده و آن‌را بر وی انکار کند، دشمنی می‌ورزد. و این نوع تعامل در میان بنی آدم غالب و چیره می‌باشد، چنان‌که انسان آن‌را به وضوح دیده و می‌شنود و قابل حصر نیست. اما سبب آن این است که انسان ظالم و ستمگر و نادان است و بدین سبب است که عدالت نمی‌ورزد. بلکه چه بسا در هر دو حالت ظالم می‌باشد. و گروهی را می‌بینی که ظلم والی امر بر رعیتش و تجاوز و تعدی وی بر آن‌ها را انکار می‌کنند اما همین انکارکنندگان به بهره‌های کم ارزش و اندکی راضی شده و بدین ترتیب تغییر نموده و با آن‌ها همیار و همکار می‌گردند و بهترین حالت‌شان این است که در برابر منکری که آن‌ها مرتکب می‌گردند، سکوت می‌کنند...

و گروهی دیگر بر اساس دیانت و دینداری صحیح، بر این فریضه عمل می‌کنند و در این مسیر خالصانه برای رضای الله عزوجل به پا خواسته و در عملکرد خویش در پی اصلاح بوده و در مسیر مستقیم دین حرکت کرده و بر اذیت و آزار مردم صبر می‌کنند و این‌ها همان کسانی هستند که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند و آن‌ها از بهترین امت که برای مردم خارج شده‌اند، می‌باشند، مادامی که امر به معروف و نهی از منکر کنند و به خدا ایمان دارند. و گروهی از هر دو صفتِ دو گروه پیشین برخوردارند و اکثر مؤمنان از این دسته‌اند؛ پس کسانی که دین و شهوت، هر دو در وجودشان باشد، در قلوب آن‌ها هم اراده طاعت و هم ارادهی معصیت، هر دو با هم وجود دارد. و چه بسا گاهی طاعت و گاهی معصیت غلبه می‌یابد. و این همان قسم سوم از تقسیم سه‌گانه‌ی نفس انسان است. همانطور که گفته شده: نفس انسان به سه قسمت است: اماره، مطمئنه و لوامه. پس گروه اول، اهل نفس اماره بوده که به بدی و زشتی امر می‌نماید. گروه دوم، اهل نفس مطمئنه می‌باشند که در مورد آن الله عزوجل فرموده: ﴿أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾﴾ [الفجر: ۲۸-۳۰] «به سوی پروردگارت بازگرد، درحالی که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت خداوند) خشنودی و (خدا هم) از تو خشنود (است). به میان بندگانم درآی (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو). و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!)».

و گروه سوم، اهل نفس لوامه می‌باشند، کسانی که مرتکب گناه شده و سپس پشیمان می‌شوند. و به رنگ‌های مختلفی در می‌آیند و گاهی به این رنگ و گاهی به آن رنگ می‌باشند و عمل صالح را با عمل زشت و ناپسند مخلوط نموده‌اند^۱.

«اما به طور کلی، در طول تاریخ این امت، علما و عهده داران امور، مسئولیت خویش را به خوبی ادا نمودند و با استهزاء کنندگان و زنادقه و ملحدان برخورد نموده و حسابرسی عملکردشان را زیر نظر داشتند حتی که مهدی عباسی در دوران خلافت خود، دیوانی ویژه‌ی زنادقه ترتیب داد که در خلال آن، عملکرد آن‌ها را تحت تعقیب قرار داده و بسیاری از ایشان را کشت»^۲.

و در خلال تاریخ، نمونه‌های والا و موضع‌گیری‌های صادقانه‌ای از این قبیل، از سوی اهل علم و عهده داران امور ذکر گردیده است. که به عنوان مثال می‌توان به واکنش مسؤولان در سال ۷۰۱ هجری در برابر آزادی احمد بن ثقفی اشاره نمود؛ چون خبر آزادی وی به قاضی زین الدین بن مخلوف مالکی^۳

^۱ - مجموع الفتاوی «الحسبة» (۱۴۷/۲۸-۱۴۸).

^۲ - نکا: الزندقة والزنادقة، ص: ۱۶۱-۱۶۲، عاطف شکری.

^۳ - علی بن خلوف بن ناهض النویری، وی در سال ۷۱۸ هجری وفات یافت. بنگر: العبر (۴/۴۹) ذهبی.

رسید و پس از بحث و گفتگوی متناوب و شنیدن دعاوی، نزد قاضی ثابت گشت که وی مرتکب استهزاء به شریعت و آیات الله عزوجل گشته و نیز شبهاتی را در مورد آیات متشابه مطرح کرده است، قاضی زین الدین به کشتن وی دستور داد و والی را امر نمود تا گردنش را بزند و او نیز این چنین کرد و امر نمود تا سرش را در سطح شهر بچرخانند و با صدای بلند ندا دهند که این مجازات کسی است که در دین طعنه زده و الله متعال و رسولش را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد.^۱

و در سال ۷۴۱ هجری عهده‌داران امر به بررسی ادعاهای مطرح شده در مورد عثمان الدکاکی پرداختند، آنجا که ادعا شده بود وی مدعی امور بزرگی گردیده است، اموری که مشابه آن‌ها حتی از ملحدان پیشین نیز نقل نشده است؛ که در طی این بررسی، بینه‌ی کافی بر علیه وی مبنی بر اینکه وی ادعای الوهیت نموده و مرتکب تحقیر و توهین به انبیاء شده است، اقامه گردید. و از جمله کسانی که به بررسی این دعاوی پرداخته و خواستار کشته شدن این زندیق بودند، حافظ جمال الدین مزی^۲ و حافظ شمس الدین ذهبی^۳ بودند که در محضر قاضی به کفر و زندق‌هی وی شهادت و گواهی دادند، درحالی که در این محاکمه قاضیان و افراد سرشناس حضور داشتند.

اما پس از محکومیت وی در برابر ادعاهایی که علیه او مطرح شده بود و ناتوانی و عجز او از دفاع در برابر آن ادعاها، قاضی به ریختن خونس، گرچه توبه کند، حکم نمود؛ پس وی را برای اجرای حکم برده و گردنش را در دمشق زدند و ندا سر داده شد که این است مجازات کسی که بر مذهب اتحادیه^۴ باشد. و آن روز بسیاری از مردم شاهد این مسأله بودند.^۵ خداوند متعال این دو عالم بزرگوار، مزی و ذهبی و آن قاضیان دادگر را که در مورد آن زنداقه و تمسخرکنندگان دین اسلام و رسول الله ﷺ حکم نمودند، رحمت کند، براستی امانتی که بر دوش داشتند، ادا کرده و حق را به راستی و درستی بر پا نمودند. ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] «برخی پیمان خود را بسر برده‌اند و برخی نیز در انتظارند. آنان هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود

^۱ - البداية والنهاية (۱۹/۱۴)؛ و شذرات الذهب (۲/۶) ابن العماد.

^۲ - يوسف بن عبدالرحمن بن يوسف بن عبدالملک بن يوسف بن علي ابن أبي الزهر الحلبي الأصل المزي أبو الحجاج جمال الدين الحافظ، وی در سال ۷۲۴ هجری وفات یافت. بنگر: الدرر الكامنة (۴/۵۷۷-۴۶۱).

^۳ - محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز بن عبدالله التركماني الأصل، الفارقي ثم الدمشقي الحافظ أبو عبدالله شمس الدين الذهبي، وی در سال ۷۴۸ هجری وفات یافت. بنگر: الدرر الكامنة (۳/۳۳۶-۳۳۸).

^۴ - آن‌ها بر این باورند که خالق عین مخلوق است.

^۵ - البداية والنهاية (۲۰/۱۴)، ابن کثیر؛ و نگا: الحسبة في العصر المملوكي، ص: ۳۴۸-۳۴۹.

نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند).^۱

براستی علما در مسائل سیاسی و در قضایا و مسائل مربوط به امت، شرکت داشته و نقش اساسی داشته‌اند و در بسیاری از موارد، در راستای مصلحت امت و دین‌شان، در برابر بسیاری از امور مخالف با شرع و مصالح امت ایستاده و مبارزه نمودند. و بهترین مثال در این زمینه، عملکرد شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می‌باشد؛ شاگرد وی ابن قیم جوزی رحمته می‌گوید: «در روز جمعه، برابر با بیستم شوال سال ۶۹۹ هجری، نائب السلطنة جمال الدین اقوش الأفرم با سپاه دمشق به سوی کوه‌های جرد و کسروان^۱ حرکت نمودند. که شیخ تقی الدین ابن تیمیة و بسیاری از مردم متطوعه و حواره در سپاه حضور داشته و برای جنگ با اهل آن ناحیه، به خاطر نیت و عقاید و گمراهی‌شان و عملکردی که به هنگام هجوم تاتار با سپاهیان داشتند، آمده بودند، زیرا به هنگام شکست سپاهیان توسط تاتار، چون تاتاریان وارد سرزمین‌شان شدند، فرار نموده و تاتار بر سپاهیان حمله نموده و دست به غارت و چپاول زدند و اسلحه و اسب‌های‌شان را گرفتند و بسیاری از آن‌ها را کشتند؛ چون شیخ الإسلام و همراهیان ایشان وارد سرزمین آن‌ها شدند، رؤسا و بزرگان‌شان نزد شیخ الإسلام تقی الدین بن تیمیة آمدند که شیخ تقی الدین از آن‌ها استتابه نمود و در موارد بسیاری دیدگاه صواب و صحیح را برای‌شان روشن و واضح نمود و بدین ترتیب خیر بسیار و پیروزی بزرگی در برابر آن مفسدان حاصل گردید و مجبور به بازگرداندن اموالی که از سپاه و مسلمانان گرفته بودند، شدند و شیخ تقی الدین اموال بسیاری را بر آن‌ها مقرر نمود تا به بیت المال مسلمین بپردازند و زمین‌ها و املاک زراعی و دارایی‌شان را ضبط نمود. درحالی‌که آن‌ها پیش از این تحت امر هیچ لشکری در نیامده و به احکام دین ملتزم نبودند و پایبند به دین حق و دینداری بر اساس آن نبودند و آنچه را که الله عزوجل و رسولش حرام کرده بودند، حرام نمی‌دانستند»^۲.

این تصویری از یک عالم ربانی امت در دوران خویش بود که در واقع سطرها و کلماتش پیام آور امری مهم برای علمای امت در این عصر می‌باشد و آن اینکه: وظیفه و مسؤولیت شما محصور و محدود به تعلیم و آموزش علم و تدریس آن در مساجد نیست، بلکه انتظاری که از شما می‌رود، بیش از این و بسیار بالاتر از این است!! و امت هرگز برای علمایش به عزلت صوفیه و شبهات مرجئه و ادعاهای لائیک‌هایی که می‌گویند: در دین سیاستی نیست و در سیاست دینی نیست، راضی نمی‌گردد. همچنین در تصویری که از شیخ الإسلام رحمته نمایان گردید، نیز پیامی دیگر برای روشنفکران منصف و دانش آموختگان و کسانی که مزین به لباس علما هستند، می‌باشد و آن اینکه بدان‌ها می‌گوید: علم به آرزو

^۱ - کوه‌هایی در سواحل شام که باطنیه در آن‌ها بسیار می‌باشند. بنگر: منهاج السنة (۶/۴۱۸)، ابن تیمیة.

^۲ - البدایة والنهاية (۱۱/۱۴)، (۲۹).

کردن و ظاهر و القاب و پُست و مقام و منصب نیست؛ هیچ‌یک از این امور دلیلی بر ارزش و مقام و منزلت و فضل و برتری و بزرگواری و نجابت یک عالم نیست، بلکه معیار و ملاک و میزان حقیقی در تشخیص یک عالم ربانی، رسوخ و استواری وی در علم و ثبات وی در اوضاع و احوال گوناگون و آنگاه که امت در بلاها و مصیبت‌ها و حوادث بدو نیاز دارند، می‌باشد تا اینکه برای امت حق را از باطل جدا ساخته و آنرا روشن گرداند و نیز هدایت را از گمراهی متمایز ساخته و آنرا واضح نماید. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيئْتُهُ لَلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِءَ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۷۷﴾ [آل عمران: ۱۸۷] «و (به یاد بیاور ای پیغمبر!) آنگاه را که خداوند پیمان مؤکد (بر زبان انبیاء) از اهل کتاب گرفت که باید کتاب (خود) را برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آنرا کتمان و پنهان نسازید. اما آنان آنرا پشت سر افکندند و به بهای اندکی آنرا فروختند! چه بد چیزی را خریدند! (آنان باقی را با فانی معاوضه کردند!)»

اما ضعف و ناتوانی که امروزه علما بدان دچار گردیدند، خود از بزرگ‌ترین اسباب و عوامل افزایش تمسخر و استهزاء نسبت به دین اسلام از سوی زنداقه و ملحدان و مسلمانانی که عمداً و یا بدون قصد مرتکب آن می‌شوند و در واقع بهره و نصیبی برای آن‌ها در آخرت نیست، گردیده است. بنابراین به طور کلی بر تمامی امت و به ویژه بر علمای امت لازم است تا این امر را به خوبی فهمیده و درک نموده و بدان توجه ویژه‌ای داشته باشند و در عواقب وخیم و دردناک آن تدبیر و تأمل نمایند و این توجه و دقت نظر به خاطر پرهیز از کتمان حق یا سکوت در برابر باطل که بزرگ‌ترین نوع آن شرک ورزیدن به الله متعال است و نیز اموری که از نواقض اسلام به شمار می‌روند، همچون استهزاء به الله متعال و دین و رسولش، می‌باشد؛ و بلکه بایستی علما گوش‌ها و قلوب‌شان را باز نمایند تا اینکه کلام عالمی همچون خود را بشنوند و آنرا فرا گیرند، عالمی که در دوره‌ای می‌زیسته که شاهد منکرات بسیاری در آن عصر بوده است. امام شوکانی رحمته می‌گوید: «... الله عزوجل خاصان جامعه را توبیخ و نکوهش نموده است و آن‌ها علمایی هستند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نموده‌اند؛ و شدت و حدت این توبیخ بسیار بالاتر از توبیخ کسانی است که مرتکب گناهان می‌شوند، پس بایستی علما گوش‌های خویش را برای شنیدن این آیه^۱ باز کرده و قلوب‌شان را برای دریافت آن بگشایند، چرا که این آیه حامل پیامی شافی و کافی برای آن‌ها می‌باشد و آن اینکه دست کشیدن آن‌ها از معاصی و گناهان با وجود ترک انکار انجام

^۱ - مقصود این رهنمود الهی است که می‌فرماید: ﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِغُونَ فِي الْأَلْثَمِ وَالْعُدُونِ وَأَكْبِهِمُ السُّحْتُ لَيْئَسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۶۲﴾ [المائدة: ۶۲] «بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند! چه کار زشتی می‌کنند!»

آن‌ها بر مرتکبین‌شان، نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی خواهد رهند. بلکه این بدترین احوال آنان است و این عملکردشان بزرگ‌ترین وبال برای آن‌ها در مقایسه با گناهان گنه‌کاران برای آن‌ها می‌باشد؛ پس الله عزوجل رحمت کند آن عالمی را که در راستای امر به معروف و نهی از منکر که الله عزوجل بر او فرض کرده است، قیام نماید. براستی آن بزرگ‌ترین فریضه‌ای است که الله متعال بر او واجب قرار داده است و بلکه از واجب‌ترین واجبات است که بایستی در راستای آن قیام کرده و به پا خیزد. پروردگارا ما را از بندگان صالح و نیکت قرار ده که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. همان کسانی که در راه اجرای اوامر تو از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌ترسند و ما را بدان راهنمایی کن و در مسیر آن قوی گردان و آن‌را برای ما آسان گردان و ما را در برابر کسانی که از حدود تو تجاوز کرده و به بندگان ظلم می‌کنند، نصرت و یاری فرما، براستی که ناصر و یار و مددکاری جز تو برای ما نیست و جز تو یاری رساننده و کسی که از او طلب یاری گردد، نیست، ای مالک روز جزا، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم^۱!

مطلب چهارم: تعطیل شدن حد ارتداد بر استهزاءکنندگان و زناده و ملحدان

از زمانی که امت امور مربوط به تطبیق شریعت را به دست فراموشی سپرد، این امر موجب انحراف در دین اسلام گردید؛ تطبیق شریعتی که از نعمت‌های بزرگ دین اسلام است، دین اسلامی که الله متعال آن را برای بندگان برگزیده و شریعتش را برترین شرایع قرار داده و دین اسلام را با ویژگی‌های خاص متمایز نموده است و آن اینکه متناسب با تمامی مکان‌ها و زمان‌ها می‌باشد. و چنان نیست که لائیکان و بی‌دینان در سرزمین اسلام ادعای گزاف نموده و می‌گویند: دین اسلام شایسته و متناسب قرن بیستم نیست؛ و با ادعای تطور و پیشرفت و ترقی می‌گویند: امکان تطبیق احکام اسلام در این زمان نمی‌باشد. و بلکه می‌گویند: برخی از احکام آن برخاسته از سنگدلی و خشونت و بی‌رحمی است که با تمدن معاصر منافات دارد!! براستی که کار و بار و امور مردم عموماً و مسلمانان خصوصاً، بدون حاکم مسلمانی که آن‌ها را بر اساس شریعت اسلام رهبری کند و در میان آن‌ها بر اساس احکامی که از کلام الله عزوجل و رسول الله ﷺ بر طبق شروط و ضوابط قضاوت شرعی در اسلام، استنباط گردیده، حکم نماید، راست و استوار و مستقیم نمی‌گردد. و این در راستای عمل به کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾﴾ [المائدة:

^۱ - فتح القدير (۲/۵۵-۵۶).

[۴۹] «و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض ورزی) تو را از برخی چیزهائی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا روی گردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهان‌شان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بی‌گمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند)».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَذَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿۲۶﴾﴾ [ص: ۲۶] «ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (= فرمانروا) قرار دادیم، پس به حق در میان مردم داوری کن، و از هوای (نفس) پیروی نکن که تو را از راه الله گمراه می‌کند، بی‌گمان کسانی که از راه الله گمراه می‌شوند، به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند، عذاب شدیدی (در پیش) دارند».

گرچه این آیه خطاب به پیامبر خدا داود است، اما این امت و پیامبرش در آن داخل می‌باشند. براستی مسلمانان در طول تاریخ دور و دراز این امت دریافته و درک نموده‌اند که حتماً بایستی امامی (از سوی مردم) منصوب گردد تا اینکه کار و بار و امورشان را تدبیر نموده و حق و حقوق‌شان را رعایت کند و در میان‌شان قضاوت نماید. و این از بزرگ‌ترین واجبات است^۱. و شرط انتخاب وی برای پرداختن به تمامی این موارد، آن است که شریعت اسلام را در تمامی جوانب زندگی تطبیق دهد. شیخ محمد قطب می‌گوید: «شرط انتصاب و گماردن و تولیت ولی امر در اسلام که بر اساس آن سرپرستی امور بدو اعطا می‌شود و بدون آن دیگر مشروعیتی برای وی نخواهد بود، تطبیق شریعت الله عزوجل می‌باشد. پس چگونه ممکن است از حق و حقوق وی آن باشد که شرط تولیت و برگماری خویش و در واقع مصدر مشروعیت خود را باطل نموده و آن را ابطال نماید؟!»

اما وظیفه‌ی رعیت در برابر ولی امر، سمع و طاعت می‌باشد، لیکن در حدود اطاعت ولی امر از الله عزوجل و رسولش؛ پس اگر از فرمان الله عزوجل و رسولش - مثلاً با تعطیل نمودن امری از شریعت

^۱ - نگا: الأحكام السلطانية، ص: ۱۹، أبو یعلی؛ و مجموع الفتاوی «السیاسة الشرعية» (۳۹۰/۲۸).

خداوندی - سرپیچی نمود، دیگر بر عهده‌ی مردم نخواهد بود که از وی اطاعت کنند^۱. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن‌را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن‌را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن‌را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

و در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ»^۲ «شنیدن و فرمانبرداری کردن بر شخص مسلمان، در آنچه دوست می‌دارد و نیز در آنچه دوست نمی‌دارد، واجب است، مادامی که به گناه و معصیت امر نشود، پس چون به گناه و معصیت امر شد، هیچگونه شنیدن و فرمانبرداری نمودن نمی‌باشد».

و همچنین در صحیحین از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^۳ «اطاعت و فرمانبرداری تنها در معروف و کار نیک است». و این را زمانی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که فردی از انصار را بر سریه‌ای امیر نهادند که آن امیر سپاهیان را دستور داد تا خود را در آتش اندازند، پس رسول الله صلی الله علیه و آله این رهنمود را فرمودند.

امام نووی رحمته الله می‌گوید: «علما در وجوب اطاعت و فرمانبرداری از ولی امر در معروف و نه

^۱ - حول تطبیق الشریعة، ص: ۳۴.

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الأحکام، باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية، شماره: (۷۱۴۴)، فتح (۱۳)، (۱۳۰)؛ و مسلم در الإمارة، باب وجوب طاعة الأُمراء في غير معصية وتحريرها في المعصية، شماره: (۱۸۳۹)، نووی (۴۶۸/۱۲).

^۳ - بخاری و مسلم، همان کتاب و باب، اول به شماره: (۷۱۴۵) و دومی به شماره: (۱۸۴۰).

معصیت اجماع نموده‌اند و بر تحریم اطاعت از وی در معصیت، قاضی عیاض^۱ و دیگران، اجماع را نقل کرده‌اند»^۲.

اما مقصود از اولی الامر در آیهی سورهی نساء که پیشتر ذکر گردید، کسانی است که الله عزوجل اطاعت و فرمانبرداری آن‌ها را واجب گردانیده است، همچون امراء و والیان امر؛ و این در احادیث نبوی ذکر گردیده و قول و دیدگاه جمهور سلف و خلف، از مفسرین و فقها ... می‌باشد. و نیز گفته شده که مقصود از اولی الامر، علما بوده و برخی گفته‌اند: مقصود امراء و علما هر دو می‌باشند. اما کسانی که می‌گویند: مقصود از اولی الامر، تنها و تنها صحابه است، به خطا رفته‌اند^۳.

شیخ الإسلام رحمته در بیان مذهب سلف صالح در اطاعت نمودن از والیان امور و زمامداران می‌گوید: «سلف صالح امت، اطاعت از امام را در هر آنچه امر می‌کند، واجب نمی‌دانستند، بلکه اطاعت از امام را جز در مواردی که اطاعت از وی در آن موارد در شریعت جایز است، واجب نمی‌دانستند، بنابراین اطاعت از امام را در معصیت الله متعال، گرچه امام عادل باشد، جایز نمی‌دانستند و چون آن‌ها را به اطاعت از الله عزوجل امر می‌نمود، از وی اطاعت می‌کردند و زمانی که آن‌ها را به اقامه‌ی نماز و پرداختن زکات و صدق و راستی و عدل و عدالت و حج و جهاد فی سبیل الله امر می‌نمود، در این امور از وی اطاعت می‌کردند، زیرا درحقیقت از الله عزوجل اطاعت می‌کردند ... لذا اهل سنت و جماعت از زمامداران و والیان امور، به طور مطلق اطاعت نمی‌کنند بلکه تنها در ضمن اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله از آن‌ها اطاعت می‌نمایند. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند)».

در این آیه خداوند متعال به اطاعت مطلق و بی چون و چرا از خویش و نیز اطاعت مطلق و بی چون و چرا از رسول الله صلی الله علیه و آله امر نموده است، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله جز به اطاعت از الله عزوجل امر نمی‌کند: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰] «هر که از پیغمبر اطاعت کند، درحقیقت

^۱ - عیاض بن موسی أبو الفضل البحصی المالکی، یکی از اشخاص برجسته است که در سال (۵۴۴ هـ) وفات یافت، نگا: العبر (۴۶۷/۲)؛ و شذرات الذهب (۱۳۸/۴-۱۳۹)، ابن العماد الحنبلی.

^۲ - شرح صحیح مسلم (۴۶۴/۱۲).

^۳ - همان (۴۶۴/۱۲-۴۶۵).

از خدا اطاعت کرده است».

و اطاعت از اولی الامر را در زمره اطاعت از الله متعال و رسول الله ﷺ قرار داده است ... و در این آیه اطاعت سومی را بر مؤمنان قرار نداده است (و در واقع لفظ «أطیعوا» را برای بار سوم و برای اولی الامر تکرار نکرده است) چون از ولی امر به طور مطلق اطاعت نمی‌شود و بلکه تنها در امور نیک و معروف و موافق با شریعت از آن‌ها اطاعت می‌گردد»^۱.

شیخ حافظ الحکمی رحمته حقوقی را که بر هر مسلمان در قبال زمامداران واجب است، به طور خلاصه ذکر نموده و می‌گوید: «واجبات مسلمانان در برابر امیر، نصیحت به حق و اطاعت از اوامر آنان است. همچنین بایستی آنان را به نرمی و ملاطفت یادآوری و نصیحت کنند و پشت سر آنان نماز بخوانند و همراه آنان جهاد کنند و صدقات را به آنان بسپارند و اگر دچار ظلم و جورى شدند بر ظلم آنان صبر نمایند و اگر مرتکب کفر بواح و آشکاری نگشتند، بر آنان خروج نکنند و آنان را با مدح و چاپلوسی فریب ندهند و از خداوند متعال اصلاح و توفیق آنان را بخواهند»^۲.

اما اموری که در اسلام بر زمامداران و حکام واجب است، بسیار می‌باشند که به طور کلی در دو امر خلاصه می‌گردند: ادای امانات و حکم نمودن در میان مردم به عدل و عدالت؛ و تحقیق عدل و عدالت آنطور که الله متعال دوست داشته و بدان راضی می‌گردد، میسر نمی‌شود مگر با تطبیق شریعت خداوندی. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۸] «بی‌گمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانت‌ها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده و چه چیزهائی که مردم آن‌ها را به دست شما سپرده و شما را در آن‌ها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید این که دادگرانه داوری کنید. (این اندرز خدا است و آن‌را آویزه گوش خود سازید و بدانید که) خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد (و شما را به انجام نیکی‌ها می‌خواند). بی‌گمان خداوند دائماً شنوای (سخنان و) بینای (کردارتان) بوده و می‌باشد (و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند)».

قرطبی رحمته می‌گوید: «این آیه از اساسی‌ترین احکام است که متضمن تمامی دین و شریعت می‌باشد. اما صحابه در مخاطبین این آیه اختلاف نموده‌اند چنان‌که علی بن ابی طالب، زید بن اسلم و شهر

^۱ - منهاج السنة النبویة (۳/۳۸۷).

^۲ - اعلام السنة المنشورة، ص: ۱۶۱.

بن حوشب و ابن زید بر این باورند که خطاب این آیه، تنها متوجه زمامداران و حاکمان مسلمانان است، پس خطاب آیه رسول الله ﷺ و امیرانی را که رسول الله ﷺ مشخص می نمودند، می باشد و پس از آن‌ها خطاب متوجه امرای پس از آن‌ها است. و ابن جریر و دیگران گفته اند: خطاب این آیه فقط رسول خدا ﷺ در زمینه باز کردن در کعبه می باشد ... اما دیدگاهی که به صواب نزدیکتر است آن است که این آیه تمامی مردم را دربرمی گیرد و عام است؛ لذا هم زمامداران و امراء را شامل شده و هم دربرگیرنده‌ی سایر مردم می باشد. به گونه‌ای که وظیفه‌ی زمامداران در قبال اماناتی که در قسمت اموال^۱ بر عهده‌ی آنان است و رد و دفع ظلم و بر پا کردن عدل در حکومت نمودن را شامل گردیده و نیز خطاب آن به مردم از جهت حفظ امانات و مراقبت و مواظبت در زمینه شهادت و گواهی دادن و ... می باشد. و این دیدگاه امام طبری^۲ می باشد. تا آنجا که می گوید: اینکه الله عزوجل می فرماید: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ مخاطب آن زمامداران و امراء و حکام می باشند و معنای آن تمامی مردم را دربرمی گیرد و از جهت معنی تمامی مردم در آن داخل هستند، همچنان که در این زمینه در بحث ادای امانات سخن گفتیم»^۳.

علامه سعدی رحمته می گوید: «این داوری، داوری در خون‌ها و اموال و آبرو را دربرمی گیرد، کم باشد یا زیاد. و باید بر خویشاوند و غیر خویشاوند و نیکوکار و فاسق و دوست و دشمن به دادگری داوری شود. منظور از عدالتی که الله عزوجل بدان دستور داده است، حدود احکامی است که آن را بر زبان پیامبرش مشروع کرده است و باید عدالت را شناخت تا طبق آن داوری کرد. و از آنجا که اوامر، دستورهای نیک و منصفانه‌ای است فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۸] «خداوند شما را به بهترین اندرز پند می دهد (و شما را به انجام نیکی‌ها می خواند). بی‌گمان خداوند دائماً شنوای (سخنان و) بینا(ی کردارتان) بوده و می باشد». خداوند متعال اوامر و نواهی را در اینجا می ستاید، زیرا منافع دو جهان را دربردارند و زیان دنیا و آخرت را از آدمی دور می کنند، چون قانونگذار خداوند شنوا و بیناست، خداوندی که هیچ چیزی بر او پنهان نمی ماند و آنچه

^۱ - شیخ الإسلام اموال حکومتی را بر سه نوع تقسیم می کند: غنیمت، صدقه (زکات) و فیء. بنگر: مجموع الفتاوی «السیاسة الشرعية» (۲۶۹/۲۸).

^۲ - نگا: جامع البیان (۴۹۲/۸)، شاکر.

^۳ - الجامع لأحكام القرآن (۱۶۷-۱۶۵/۵). و نگا: مجموع الفتاوی «السیاسة الشرعية» (۲۴۵/۲۸)، ابن تیمیة.

را که بندگان از مصالح و منافع خود نمی دانند، می داند»^۱.

براستی مسلمانان در دوران ضعف، به وسیله‌ی برخی از خلفاء و امراء که درحقیقت سبب انحراف و فساد بودند، مورد آزمایش و ابتلا واقع گردیدند. ابن ابی العز^۲ می گوید: «فساد در عالم واقع نمی - گردد مگر از سوی سه فرقه، همچنان که عبدالله بن مبارک رحمته می گوید:

وهل أفسد الدين إلا الملوك وأحبار سوء ورهبانها

«آیا غیر از پادشاهان و علما و عبادتگزاران سوء، دین را فاسد و تباه می کنند».

بدین ترتیب که پادشاهان ظالم و جائر با سیاست‌های ظالمانه بر شریعت الهی اعتراض نموده و به معارضه با شریعت خداوندی برمی خیزند و آن سیاست‌های جائرانه را بر حکم الله عزوجل و رسولش مقدم می دارند. و احبار سوء همان علمایی هستند که با آراء و نظریات و قیاس‌های فاسدشان در خارج از دایره‌ی شریعت حرکت می کنند؛ آراء و نظرات و قیاس‌هایی که متضمن تحلیل آنچه الله متعال و رسولش حرام نموده و تحریم آنچه الله متعال مباح دانسته و نیز متضمن اعتبار یافتن آنچه الله متعال لغو نموده و الغای آنچه خداوند متعال معتبر دانسته و اطلاق آنچه مقید نموده و تقیید آنچه مطلق قرار داده و مواردی از این قبیل می باشند. و رهبان همان جاهلان متصوفه‌ای می باشند که بر حقایق ایمان و شرع، با ذوق و وجد و حال و خیالات و مکشوفات باطل شیطانی و موهوماتی که متضمن تشریح دینی است که الله عزوجل بدان اجازه نداده و ابطال دینی را به دنبال دارد که بر زبان رسولش تشریح گردانده و مشمول تعویض و تبدیل نمودن حقایق ایمان با فریب شیطان و بهره‌های نفسانی است، اعتراض می کنند.

و بدین ترتیب گروه اول می گویند: هرگاه سیاست و شریعت با یکدیگر در تعارض قرار گرفت، سیاست را مقدم می داریم و گروه دوم می گویند: چون عقل و نقل با یکدیگر در تعارض قرار گرفت، عقل را مقدم می داریم و اصحاب و یاران و پیروان ذوق و وجد و کشف می گویند: چون ذوق و وجد و کشف و ظاهر شریعت با یکدیگر در تعارض قرار گرفت، ذوق و وجد و کشف را بر شریعت مقدم می داریم»^۳.

تمامی این موارد در حالی بود که آن خلفا و امراء به شریعت الهی در تمامی جوانب حیات اعتراف داشتند، مگر در برخی موارد که شریعت با هوی و هوس و خواهشات نفسانی ایشان در مواردی جزئی

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان (۴۲/۲).

^۲ - علامه صدرالدین محمد بن علاء الدین علی بن محمد بن محمد بن ابی العز الحنفی، الأذرعی، الصالحی، الدمشقی، وی در سال ۷۹۲ هجری وفات یافت. بنگر: شذرات الذهب (۳۲۶/۶)، ابن العماد الحنبلی.

^۳ - شرح العقیة الطحاویة، ص: ۲۰۴.

همسو نبود، که آن‌هم منجر به ابطال جزئی از شرع مطهر و جایگزینی اجتهاد بشری و افکار در هم ریخته و نا به سامان، به جای شریعت الهی نمی‌گردید. اما در عصر حاضر هر آنکه در هر مکانی بوده و بلکه دوست و دشمن به جرأت یافتن و گستاخی قانون‌گذاران و تشریح کنندگان به جای الله عزوجل و افتراء و دروغ و بهتان آن‌ها به هنگام یورش آوردن به بحث غلبه‌ی شریعت اسلامی و نیز به تلاش آن‌ها در راستای ریشه کن نمودن شریعت الهی، گواهی می‌دهند. و این‌گونه محاکم شرعی را در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی باطل دانسته‌اند، آن‌هم به این ادعا که احکام اسلام صلاحیت تطبیق در عصر حاضر را ندارند و صلاحیت آن‌ها برای دوره‌ی زمانی از این امت بوده که تاریخ آن گذشته است.

لذا دشمنان اسلام همچون مستعمران و مستشرقان در مناطق حساسی از سرزمین‌های اسلامی در راستای دستیابی به اهدافی که تاکنون در سرزمین‌های اسلامی بدان‌ها دست نیافته‌اند، پایگاه‌ها و پناهگاه‌ها و کمینگاه‌هایی احداث نموده‌اند، حتی که ایشان پیوسته در پی دسیسه چینی در راستای به گوشه رفتن و بلکه حذف کلی شریعت از سطح جامعه‌ی اسلامی و بشری و جایگزین نمودن قوانین اروپایی به جای آن در سرزمین‌های اسلامی می‌باشند. و چون بدین هدف دست نیافتند، تمرکز خود را بر هدفی پایین‌تر از آن معطوف داشتند و آن تعطیل برخی از احکام شرعی یا حدودی که در کتاب الله متعال و سنت نبوی مقرر گردیده، می‌باشد، همچون الغا و لغو نمودن جهاد فی سبیل الله و ابطال حد ارتداد بر کسی که مرتکب ناقضی از نواقض اسلام گردد؛ همچون استهزاء به دین و تمسخر پروردگار جهانیان و تحقیر و سبک شمردن انبیاء و رسولان.

و این‌گونه بود که حکامی بر مسلمانان گمارده شدند و روی کار آمدند که با دشمنان اسلام در راستای دستیابی به اهداف‌شان از قبیل تعطیل شدن تمامی حدود و یا تعطیل شدن حد ارتداد به طور خاص، همسو و یکصدا شده و موافقت خود را عملاً اعلام نمودند. تا جایی که رفته رفته اوضاع به گونه‌ای رقم خورد که در هیچ کجای عالم خبری از اقامه‌ی حد ارتداد بر زندیق یا مرتد یا استهزاءکننده و طعنه زننده بر شریعت یا آنچه بسیار بزرگ‌تر از آن است، همچون سب و دشنام پروردگار جهانیان، نبوده و اجرای حد از سوی هیچ حاکمی در چنین مواردی شنیده نشد. خداوند متعال امام ابن قیم رحمته را رحمت کند، آنجا که در مورد تعطیل کنندگان حدود الهی و زمامدارانی از مسلمانان که آنان را بر مظاهر شرک و بدعت و ترویج آن‌ها در سرزمین‌های اسلامی یاری می‌کنند، می‌گوید: «قطعاً بر پادشاهان و حکام اسلامی واجب است که چنین کسانی را از چنین عملکردها و اعمالی از این قبیل باز دارند؛ چرا که چنین عملکردی، اعانت و یاری کفر و تعظیم شعائر کفر می‌باشد. و هر آنکه در چنین عملی کمک رسانده و مساعدت کرده و یاری رساند، با فاعل آن شریک می‌باشد؛ لیکن چنین پادشاهانی، اهانت به

دین اسلام در نظرشان ناچیز و بی اهمیت بوده و رشوه‌ای که از آن‌ها در قبال بازگازدن راه‌شان و استقرار و امنیت‌شان می‌گیرند، در نزدشان بسیار محبوب‌تر از الله عزوجل و رسولش می‌باشد»^۱.

اما هر زمان که شریعت الهی - چه به طور کلی یا جزئی - تعطیل گردد، در مقابل حتما قوانین بشری جایگزین آن می‌شود و حکومت‌ها و سلطه‌ها متعدد می‌گردد، به گونه‌ای که حکومت و سلطه‌ای برای الله عزوجل و حکومت و سلطه‌ای برای نظام‌ها و قوانین بشری می‌باشد؛ و همچنین عبودیت متعدد می‌گردد، چنان‌که در مواردی عبودیت برای الله عزوجل بوده و در مواردی دیگر عبودیت و بندگی برای قانونگذاران و تشریح کنندگان به جای الله عزوجل می‌باشد؛ استاد سید قطب رحمته می‌گوید: «اما زمانی که سلطه و قدرت پراکنده گردد و منابع و مصادر دریافت متعدد و مختلف شود؛ مثلا سلطه و قدرت بر دل‌ها و درون‌ها و مناسک و مراسم عبادی از آن خداوند متعال می‌باشد و سلطه و قدرت در دستگاه‌های اداری و سازمان‌های حکومتی و قوانین بازرگانی و معاملات بین المللی، متعلق به غیرالله باشد ... بالأخره وقتی که سلطه و قدرت در امر جزا و سزای آخرت در دست خدا باشد، در صورتی که سلطه و قدرت در امر جزا و سزای دنیوی در دست غیر خدا باشد، نقش بشری میان دو سلطه و قدرت جداگانه و دو برنامه و روش جداگانه، پخش و پراکنده می‌گردد. در این صورت زندگی بشری بدان‌گونه تباهی می‌پذیرد که آیه‌های قرآن در مناسبات گوناگون بدان اشاره می‌نمایند: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: ۲۲] «اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از الله متعال، معبودها و خدایانی می‌بودند (امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید».

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون: ۷۱] «اگر حق و حقیقت از خواست‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلات‌شان به گردش می‌افتاد) آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن‌ها بسر می‌برند تباه می‌گردیدند (و نظم و نظام کائنات از هم می‌پاشید)».

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الجاثية: ۱۸] «سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه تو و همه انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آئین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوس‌های کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و

^۱ - إغائة اللهفان (۲/۲۸۹).

از راه حق) آگاهی ندارند»^۱.

بنابراین، اگر زمامداران و حکام و امرای مسلمانان - در تمامی سرزمین‌های اسلامی - خواهان محقق گرداندن امنیت و استقرار و آرامش هستند، بر تمامی آن‌ها واجب است که در برابر شریعت الله عزوجل که هیچ‌گونه نقص و کاستی و کوتاهی در آن نیست، خاضع و فروتن بوده و بایستی حدود شرعی را اقامه کنند؛ چرا که در اقامه‌ی حدود شرعی منافع بسیار و مصالح بزرگی نهفته است که از بزرگ‌ترین آن‌ها زایل شدن و نابود گشتن فساد از روی زمین بوده و نیز انتشار خیر و رزقی را به دنبال دارد که صلاح اقتصادی در آن نهفته است و به سبب انتشار ربا سقوط کرده است. و مصداق این مسأله در حدیث نبوی ذکر گردیده است؛ أبو هريرة رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «إِقَامَةُ حَدِّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ، خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فِي بِلَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲ «اقامه‌ی حدی از حدود الهی، بهتر از بارانی است که چهل شبانه روز بر سرزمین‌های الهی ببارد».

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله در توضیح این حدیث می‌گوید: «و این بدان خاطر است که گناهان (می‌گویم: و چگونه خواهد بود اگر این گناهان از نواقض اسلام باشد؛ همچون استهزاء به دین) سبب کاسته شدن رزق و ترس از دشمن می‌شوند. همانطور که کتاب و سنت بر این مسأله دلالت می‌کنند. پس چون حدود شرعی اقامه گردند، طاعت و فرمانبرداری از الله عزوجل ظاهر گردیده و معصیت و نافرمانی خداوند متعال کاهش یافته و از آن کاسته می‌شود و بدین ترتیب رزق و روزی و نصر و پیروزی حاصل می‌گردد»^۳.

با این توضیح، اسباب درونی و بیرونی استهزاء به دین روشن و واضح گردید، پس از این با توفیق و یاری خداوند متعال به باب دوم یعنی صورت‌های استهزاء می‌پردازیم.

^۱ - في ظلال القرآن (۱۹۶/۲).

^۲ - به روایت نسائی، کتاب قطع السارق، باب الترغیب فی إقامة الحدود، شماره: (۷۳۹۲)، (۳۳۵/۴)؛ ابن ماجه، ابواب الحدود، باب اقامة الحدود، شماره: (۲۵۶۵)، (۸۲/۲)؛ و حدیث حسن است؛ نکا: السلسلة الصحيحة، شماره: (۲۳۱)؛ صحیح سنن النسائی، شماره: (۴۵۵۵)، (۱۰۱۳/۳)؛ و صحیح سنن ابن ماجه، شماره: (۲۰۵۶)، (۷۸/۲)، همگی تألیف علامه شیخ البانی رحمته الله می‌باشند.

^۳ - مجموع الفتاوی «السیاسة الشرعية» (۳۰۱/۲۸-۳۰۲).

باب دوم:
صورت‌های استهزاء

فصل اول: صورت‌هایی از استهزاء در امت‌های پیشین

شامل سه مبحث:

✓ مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال؛

✓ مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین؛

✓ مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به پیامبران.

مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال

پیشتر در پیشگفتار بدین مسأله پرداختیم که اساس دین اسلام و مبنای آن، بر دو اصل و قاعده‌ی بزرگ استوار است: تعظیم و محبت؛ پس چون مسلمانی عاری از این دو اصل و به عبارتی دیگر عاری از تعظیم و محبت نسبت به خداوند متعال و فرستاده و دینش باشد، درحقیقت این دو قاعده را از اصل و اساس نقض نموده است و در نتیجه در میدان استهزاء و تمسخر و تحقیر و تنقص و سبک شمردن خالق و دین و رسولش واقع گردیده و این‌گونه مرتکب عملی شده که بکلی ایمان را نقض می‌کند. لذا مستحق لعنت الهی در دنیا و آخرت و عذاب خوار و زبون و دردناک می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۷] «کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیه می‌بندد».

بنابراین هرآنکه با نسبت دادن نقص و عیب به خداوند سبحان مرتکب اذیت و آزار الله متعال گردد، به لعنت و عذاب خوارکننده وعده داده شده است. علما در معنای این کلام الله عزوجل ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ می‌گویند: «این آیه در مورد مشرکان و یهود و نصاری^۱ نازل شده است؛ چرا که آن‌ها خداوند متعال را به فرزند داشتن وصف می‌نمودند و فرستاده‌اش را تکذیب نموده و صورت

^۱ - جز آنچه در باب سبب نزول این آیه بیان گردید، دو قول دیگر نیز در سبب نزول آن می‌باشد و آن اینکه این آیه در مورد کسانی نازل شد که چون رسول الله ﷺ با صفیه بنت حبیبی رضی الله عنها ازدواج نمودند، پیامبر ﷺ را مورد طعن و ریشخند خویش قرار دادند؛ و نیز گفته شده: این آیه در مورد کسانی که تصویر می‌کشند نازل شده است. بنگر: زاد المسیر (۲۲۰/۶)؛ المحرر الوجیز (۳۹۸/۴)؛ و تفسیر القرآن العظیم (۸۲۳/۳).

مبارکش را خون آلود کرده و دندانش را شکستند و به او مجنون و شاعر و ساحر و کذاب گفتند.^۱ و معنای اذیت و آزار الله عزوجل، توصیف نمودن خداوند سبحان به عیوب و کاستی‌ها و نقص و نیز شامل سرپیچی از فرمانش می‌باشد که براستی او از همگی آن‌ها پاک و منزّه است.^۲

قرطبی رحمته می‌گوید: «علما در اینکه اذیت نمودن الله عزوجل چگونه می‌باشد، اختلاف نموده‌اند؛ جمهور علما گفته‌اند: معنای آن کفر ورزیدن و نسبت دادن همسر و فرزند به خداوند متعال و شریک قائل شدن برای حضرت حق و توصیف او بدانچه شایسته و لایقش نیست، می‌باشد. چنان‌که یهود - که لعنت خداوند بر آنان باد - گفتند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ [المائدة: ۶۴] «(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است!»

و نیز نصاری گفتند: مسیح پسر مریم، فرزند خداست. و مشرکان گفتند: فرشتگان دختران خدایند و بت‌ها شرکای او»^۳.

در این زمینه حدیثی از ابو هریره رضی روایت شده که می‌گوید: رسول الله صلی فرمودند: «الله متعال می‌فرماید: ﴿يَسْتَمْنِي ابْنُ آدَمَ، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَسْتَمْنِي، وَيُكَذِّبُنِي وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، أَمَا شَتَمَهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا، وَأَمَا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي﴾^۴ «آدمیزاد مرا دشنام می‌دهد، حال آنکه شایسته او نیست که مرا دشنام دهد و نیز مرا تکذیب می‌کند حال آنکه شایسته او نیست که مرا تکذیب کند. اما دشنامش این است که می‌گوید: من فرزند دارم و تکذیبش این است که می‌گوید: خداوند مرا همچون آفرینش اول، دوباره زنده نمی‌کند».

بنابراین بایستی به برخی از صورت‌های مختلف استهزاء و عیبجویی از خداوند سبحان توسط کسانی که شقاوت و بدبختی‌شان بر آن‌ها غلبه یافته و راه گمراهی در پیش گرفته‌اند و در حق خداوند سبحان تجاوز و تعدی نموده و او را به عیب و نقص توصیف نمودند، بپردازیم. تعالی الله عن قولهم علواً کبیراً.

۱- در طول تاریخ بشریت^۵ می‌توان از این موارد به شرک ورزیدن قوم نوح به الله عزوجل در قالب

^۱ - تفصیل این مسأله در بحث از صورت‌های استهزاء به رسول الله صلی در اولین سال‌های ظهور اسلام خواهد آمد.

^۲ - نگا: زاد المسیر (۴۱۹/۶-۴۲۰)، ابن الجوزی.

^۳ - الجامع لأحكام القرآن (۱۵۲/۱۴-۱۵۳)، نگا: معالم التنزیل (۵۴۳/۳) بغوی.

^۴ - به روایت بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء في قوله تعالى: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ [الروم: ۲۷]،

شماره: (۳۱۹۳)، فتح (۳۳۱/۶) و در التفسیر، باب قوله تعالى: ﴿اللَّهُ الْأَصَمُّ﴾ شماره (۴۹۷۵).

^۵ - بین آدم و نوح علیهما السلام ده قرن فاصله بود که در این مدت تمامی مردمانی که می‌زیستند بر اعتقاد و باور

عبادت نمودن بت‌هایی که هیچ‌گونه نفع و ضرری نداشتند، اشاره نمود. بت‌هایی که اسامی مردان نیک و صالحی از قوم نوح بر آن‌ها نهاده شده بود و همین مسأله موجب ایجاد شبهه در میان قوم نوح علیه السلام در عبادت نمودن آن بت‌ها گردید. همانطور که بخاری در تفسیر این رهنمود الهی ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾^۱ از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که می‌گوید: ... (ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر) اسامی مردانی نیک و صالح از قوم نوح بود که چون از دنیا رفتند، شیطان به قوم آن‌ها الهام نمود تا مجسمه‌هایی از آن‌ها ساخته و به عنوان یاد بود در مجالس و گردهمایی‌های خویش قرار دهند و آن مجسمه‌ها را به نام آن‌ها بنامند و آن‌ها نیز اینچنین کردند، اما آن مجسمه‌ها را عبادت نمی‌کردند. تا اینکه آنان که با چنین هدفی آن مجسمه‌ها را ساخته بودند، از دنیا رفته و هدف از ساخت مجسمه‌ها فراموش گردیده و به کلی متغییر و دگرگون گشت و پس از این آن مجسمه‌ها عبادت می‌شدند...»^۲.

و این‌گونه بت‌هایی که خود ساخته بودند به جای الله عزوجل پرستش و عبادت گردیدند و مشرکان قوم نوح، با عبادت آن بت‌ها به جای الله عزوجل، خداوند سبحان و توحید و یگانگی‌اش را به باد تمسخر و استهزاء گرفتند. شیخ الإسلام رحمته الله می‌گوید: «و این بدان سبب بود که آن گمراهان، توحید و یگانگی الله عزوجل را کوچک و حقیر و بی‌اهمیت می‌پنداشتند و در مقابل، خواندن غیر او را بزرگ؛ و چون به توحید امر شده و از شرک نهی می‌نمود، او را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند. خداوند متعال در

توحیدی بودند، اما پس از این در قوم نوح علیه السلام شرک ظهور نمود؛ این مقوله ابن عباس می‌باشد و از ابو امامة به طور صحیح از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که مردی گفت: یا رسول الله، آیا آدم پیامبر بود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: «نَعَمْ، مُكَلَّمٌ»^۱، بله، خداوند متعال با او سخن می‌گفت. آن مرد گفت: فاصله زمانی میان آدم و نوح چقدر بوده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «عَشْرَةُ قُرُونٍ» ده قرن. بنگر: صحیح ابن حبان (۶۹/۱۴) کتاب التاریخ، باب بدء الخلق، شماره: (۶۱۹۰)؛ هیشمی در «المجمع» (۲۱۰/۸) می‌گوید: طبرانی این حدیث را روایت نموده و رجال آن، رجال صحیح می‌باشد جز أحمد بن خلیل الحلبی که او هم ثقة می‌باشد...

^۱ - به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید و ودّ، سواع، یغوث، یعوق، و نسر را رها نسازید. [نوح: ۲۳]

^۲ - فتح (۵۳۵/۸)، شماره: (۴۹۲۰) و امام معجد محمد بن عبد الوهاب در کتاب التوحید بایی را با این عنوان که «سبب کفر بنی آدم و ترک نمودن دین‌شان، غلو در مورد صالحان و نیکوکاران می‌باشد» آورده است و در این باب آیه سوره نوح و اثر ابن عباس را که پیشتر بیان داشتیم، ذکر می‌کند و علاوه بر این فواندی دیگر در این زمینه بیان می‌دارد. بنگر: فتح المجید، ص: ۲۴۲-۲۵۲.

مورد مشرکان می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۳۵﴾ وَيَقُولُونَ آيَاتِنَا لَتَأْرِكُوْنَ آءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿۳۶﴾﴾ [الصافات: ۳۵-۳۶] «(چرا که) وقتی بدانان گفته می شد: جز خدا معبودی نیست، بزرگی می نمودند (و خویشتن را بالاتر از آن می دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند). و می گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟!»^۱.

همچنین شیخ الإسلام رحمته الله می گوید: «بنابراین استهزاء به این امور «الله متعال و آیات و رسولش» ملازم یکدیگر می باشند، بدین معنا که هر کس به آیات الهی که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن به میان مردم آمده، تمسخر و استهزاء ورزد، لزوما رسول الله صلی الله علیه و آله را به باد سخره و استهزاء گرفته است و هرآنکه رسول الله صلی الله علیه و آله را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد، درحقیقت رسالتش را مورد استهزاء قرار داده است و هرکس آیات الهی و فرستاده اش را به باد تمسخر و استهزاء گیرد، درحقیقت الله عزوجل را تمسخر نموده است و هر آنکه الله عزوجل را مورد استهزاء قرار دهد به طریق اولی استهزاء کننده‌ی آیات او تعالی و رسولش می باشد»^۲.

و ابن قیم رحمته الله می گوید: «... و این بدان خاطر است که شرک، ظلم در حق ربوبیت و کاستن از عظمت و بزرگی الوهیت و سوءظن به پروردگار جهانیان است»^۳.

اما این استهزاء و عیب جویی و تنقص و استخفاف، تنها صفت و ویژگی قوم نوح نبوده، بلکه اقوامی که پس از ایشان آمدند؛ همچون قوم عاد و ثمود و اهل سدوم و اهل مدین و... با آن‌ها در این امر مشارکت نمودند^۴. تا اینکه عهد ابراهیم خلیل الرحمن^۵ فرا رسید؛ ابراهیم علیه السلام به سوی قومی فرستاده شد که در کنار بت‌ها اعتکاف می کردند، آن‌هم به این استدلال که پدران شان را چنین یافته اند و عملکردشان را این‌گونه دیده اند؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾ إِذْ قَالَ

^۱ - تلخیص الإستغاثة، ص: ۳۴۶-۳۴۷، ابن تیمیة.

^۲ - تلخیص الإستغاثة، ص: ۳۴۶.

^۳ - إغاثة اللهفان (۶۰/۱-۶۱).

^۴ - بحث از این امت‌ها در مبحث دوم از این فصل در بررسی صورت‌های استهزاء به پیامبران علیهم الصلاة والسلام خواهد آمد.

^۵ - این مطلب از حدیث ابو امامة رضی الله عنه ثابت می باشد و ذکر آن پیشتر گذشت که در آن آمده است: فاصله زمانی میان نوح و ابراهیم چقدر بوده است؟ رسول الله فرمودند: «ده قرن». ... هیشمی (۲۱۰/۸) می گوید: طبرانی این حدیث را روایت نموده و رجال آن، رجال صحیح می باشند جز أحمد بن خلیل الحلبی که او هم ثقة می باشد. بنگر به تخریج کامل آن در صحیح ابن حبان (۶۹/۱۴-۷۰) پاورقی ۱، تعلیق استاد محقق شعیب ارنؤوط.

لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٦﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَذَابَيْنِ ﴿٧٦﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٧﴾ أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٨﴾ [الشعراء: ۷۴-۶۹] «(ای پیامبر!) سرگذشت ابراهیم را برای کافران بیان دار. هنگامی که به پدرش (آزر) و قوم (بت پرست) خود گفت: چه چیز را پرستش می‌کنید؟ (چیزهایی را که می‌پرستید، کی شایسته پرستش می‌باشند؟). (مفتخرانه پاسخ دادند و) گفتند: بت‌های بزرگی را می‌پرستیم و دائماً (به پرستش آن‌ها می‌پردازیم و) بر عبادت‌شان ماندگار می‌مانیم. گفت: آیا هنگامی که آن‌ها را به کمک می‌خوانید، صدای شما را می‌شنوند و نیازتان را برآورده می‌کنند؟ یا سودی به شما می‌رسانند (اگر از آن‌ها اطاعت کنید؟) و یا زیانی متوجه شما می‌سازند (اگر از آن‌ها سرپیچی نمایند؟). می‌گویند: (چیزی از این کارها را نمی‌توانند بکنند) فقط ما پدران و نیاکان خود را دیده‌ایم که این چنین می‌کردند (و بتان را به گونه ما پرستش می‌نمودند و ما هم از کارشان تقلید می‌کنیم و بس. مگر می‌شود پدران و نیاکان ما در اشتباه بوده باشند؟)».

پس ابراهیم علیه‌الصلاة والسلام به مبارزه با آن بت‌ها و کسانی که آن‌ها را پرستش می‌کردند، برخاست، و در این میان نیز پدرش بود که سراسر وجود وی آمیخته از محبت بت‌ها بود؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾ يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾﴾ [مریم: ۴۱-۴۵] «در کتاب (قرآن، برای مردمان، گوشه‌ای از سرگذشت) ابراهیم را بیان کن. او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر (خداوند دادار) بود. هنگامی (را بیان دار) که (محترمانه) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و اصلاً شَرّ و بلائی از تو به دور نمی‌دارد؟ ای پدر! دانشی (از طریق وحی الهی) نصیب من شده است که بهره تو نگشته است، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمود کنم. ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان پیوسته در برابر (فرمان خداوند) رحمان سرکش بوده و هست».

و این‌گونه ابراهیم علیه‌السلام با آنکه سرشار از محبت بت‌ها بود و در مسیر پدران خود حرکت می‌نمود، با خطابی نرم و لطیف و مؤدبانه و متضمن وعید و تهدید، راه و روش و عملکرد وی را رد نموده و مردود خواند. اما پدرش چه گفت: ﴿قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ

لَا زُجْمَتَكَ وَأَهْجُرُنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾ [مریم: ۴۶] «(پدر ابراهیم برآشفت و) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من روی گردانی؟! اگر (از این کار یکتاپرستی و ناسزاگوئی درباره بتان) دست نکشی، حتماً تو را سنگسار می‌کنم. برو برای مدت مدیدی از من دور شو (تا آتش کینه و خشمم فروکش کند و دست به خون تو نیالایم)».

اما در مقابل عاطفه‌ی ابراهیم در برابر پدرش آزر^۱ به جوش آمده و گفت: ﴿قَالَ سَلَّمَ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾ [مریم: ۴۷] «(ابراهیم) گفت: «سلام بر تو! به زودی از پروردگارم برای تو طلب آمرزش خواهم کرد، بی‌گمان او نسبت به من مهربان است».

اما با وجود این عطوفت و مهربانی، ابراهیم علیه‌الصلاة والسلام از طبیعت رابطه‌ی میان شرک و توحید که بر ولاء و براء استوار است، غافل نشد. پس فرمود: ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾ [مریم: ۴۸] «و از شما (ای پدر! و ای قوم بت پرست!) و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم و تنها پروردگارم را می‌پرستم. امید است در پرستش پروردگارم (طاعت و عبادت من پذیرفته شود و) بدبخت و نومید نگردم».

و استغفار و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز به منظور تنفیذ وعده‌ای که به پدرش داده بود، نبود.

و اینچنین خلیل الرحمن، در برابر آن خداگونه‌های ادعا شده که نه می‌شنیدند و نه می‌دیدند و سودی برای عبادت کنندگان‌شان نداشتند، موضع‌گیری نمود و چون از نابود کردن ذکر و یاد و اندیشه‌ی

۱- الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرْ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَ إِذْ أُنزِلْتُ فِي سَلْبِي مُبِينٍ ﴿٧٤﴾ [الأنعام: ۷۴] «و (برای مردمان بیان کن چیزهائی را که رخ داد) بدان گاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هائی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگ‌های بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!». به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و به دور از راه پروردگار) می‌بینم».

ابن کثیر می‌گوید: این آیه بر آن دلالت می‌کند که اسم پدر ابراهیم آزر بوده است؛ و جمهور اهل علم از جمله ابن عباس بر این باورند که اسم پدر ابراهیم علیه‌السلام «تارح» بوده است و اهل کتاب می‌گویند «تارخ»؛ و نیز گفته شده وی به بتی که آن‌را عبادت می‌نموده و اسمش آزر بوده ملقب گردیده است و ابن جریر می‌گوید: قول و دیدگاه صحیح و درست در این زمینه آن است که اسم پدر ابراهیم علیه‌السلام آزر بوده است و شاید که وی دو اسم علم داشته یا اینکه یکی از آن‌ها اسم وی بوده و دیگری لقبش؛ و این دیدگاه محتمل می‌باشد. والله أعلم. البداية والنهاية (۱/۱۳۶-۱۳۷).

آن اله‌های دروغین در قلوب‌شان ناامید گشت، عزم را برای نابود کردن خود آن بت‌ها جزم نمود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَأْتِيهِمْ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُذَدًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾﴾ [الأنبياء: ۵۷-۵۹] «(آن گاه ابراهیم آهسته) گفت: به خدا سوگند! من نسبت به بتان تان قطعاً چاره اندیشی می‌کنم (و نقشه‌ای برای نابودی‌شان خواهم کشید) وقتی که پشت بکنید و بروید (و برای مراسم عید بیرون شهر روید و از آن‌ها دور شوید). (وقتی که روز عید فرا رسید و مردمان برای انجام مراسم خاص آن بیرون شهر رفتند، ابراهیم به سوی بت‌ها رفت) و همه آن‌ها را قطعه قطعه کرد، مگر بت بزرگ‌شان را، تا به پیش آن بیایند (و از آن چگونگی حادثه و علت چنین کاری را بپرسند و بدیشان پاسخ ندهد و بطلان بت‌پرستی برای‌شان روشن شود). (هنگامی که به بتخانه برگشتند و چنین وضعی را دیدند، فریاد زدند و) گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است؟ (هر کسی این کار را کرده باشد) او از جمله ستمگران است (و باید کیفر خود را ببیند)».

پس قومش از اینکه وی بت‌ها را شکسته و نابود کرده بود، خشمگین شده و علیه وی دسیسه چینی کرده و توطئه چیدند و با یکدیگر مشورت نمودند: ﴿قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمَ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾﴾ [الأنبياء: ۶۱-۶۵] «(بزرگان قوم) گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا (دادگاهی شود و آگاهان) گواهی دهند. گفتند: آیا تو ای ابراهیم! این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟ (ابراهیم گفت: چرا از من بازخواست می‌کنید؟ آثار و ابزار جرم بر بت بزرگ هویدا و همراه است) شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد! (مگر نه این است که تبر بر گرده او است و تنها وی بر جای است و شما آن‌را می‌پرستید و حل مشکلات و رفع بلاها را از آن و از دیگر بتان می‌خواهید؟) پس از آن‌ها مسأله را بپرسید اگر می‌توانند صحبت کنند. (چرا که خدا باید قادر بر هر چیزی باشد). آنان به خود آمدند و به خویشان گفتند: حقیقتاً شما (بت پرستان) ستمگرید (که چیزهای ناتوان و ضعیفی را می‌پرستید). (این بیداری روحانی بر اثر این طوفان روانی، دقائقی بیشتر طول نکشید (و سپس آنان چرخشی زدند و عقب گرد کردند (و گفتند: تو که می‌دانستی این‌ها سخن نمی‌گویند)».

لیکن الفت و محبت پدران و اجداد که در قلوب‌شان طغیان کرده بود و بر زبان و تصرفات‌شان ظاهر گشته بود، منجر به رد نمودن و نپذیرفتن دعوت ابراهیم گردید، آن‌هم پس از اینکه به خطا و اشتباه خود

پی بردند و از روی جدال و ستیز بدو گفتند: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾^(۶۵). پس ابراهیم علیه السلام از حجت و برهانی که خداوند سبحان بدو داده بود، بدان‌ها پاسخ داد: ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾^(۶۶) أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^(۶۷) [الأنبياء: ۶۶-۶۷] «(ابراهیم) گفت: آیا به جای خداوند (جهان و خالق انسان) چیزهائی را می‌پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟ وای بر شما! و وای بر چیزهائی که به جای خدا می‌پرستید! آیا نمی‌فهمید (که از این مجسمه‌ها و تندیس‌ها کاری ساخته نیست و شایسته پرستش نیستند؟)».

اما در نهایت قومش گفتند: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾^(۶۸) قُلْنَا يَبْنَؤُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^(۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴾^(۷۰) وَخَجِنَهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾^(۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَاكْلًا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾^(۷۲) [الأنبياء: ۶۸-۷۲] «(برخی به برخی رو کردند و) گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید (که انتقام خدایان خود را گرفته باشید) ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید. (آتش را برافروختند و ابراهیم را در آن انداختند و) ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم (و کمترین زیانی بدو مرسان). آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم (چرا که نیرنگ‌شان نگرفت و حتی سبب ذلت نمود و نمرود و نمرودیان گردید و انگیزه ایمان آوردن مردمانی گشت). و او و لوط را (از مکر و کید کافران) رستگار و به سرزمینی گسپل داشتیم که (از لحاظ مادی و معنوی) پر خیر و برکتش برای جهانیان کرده‌ایم. ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را به عنوان ارمغانی عطاء کردیم و همه (افراد مذکور؛ یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب) را مردانی شایسته و بایسته نمودیم».

و این‌گونه بنی اسرائیل نیز مرتکب عملی گردیدند که کسانی که پیش از آن‌ها بودند، مرتکب آن شدند و آن عبادت غیرالله می‌باشد. آن‌هم در عهد پیامبر خدا موسی علیه السلام و درحالی‌که او زنده و در میان‌شان بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يٰمُوسَىٰ﴾^(۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾^(۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾^(۸۵) [طه: ۸۳-۸۵] «(موسی پیش‌تر خود را به کوه طور رسانید. بدو گفتیم: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که (درآمدن به کوه طور) بر قوم خود پیشی گیری؟ (موسی) گفت: آنان به دنبال من بوده و

(هرچه زودتر به خدمت می‌رسند). پروردگارا! من به سوی (میعادگاه و محضر وحی) تو شتاب کردم تا (هرچه زودتر احکام و قوانین تو را دریافت و به بندگانت برسانم و از من) خوشنود شوی. (خدا) فرمود: ما قوم تو را بعد از (رهسپار شدن) تو (بدینجا) آزمایش کردیم (و آنان از عهده امتحان برنیامدند) و «سامری»^۱ ایشان را گمراه و از راه بدر کرد.

تا آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ﴾ [طه: ۸۸] «سپس مجسمه گوساله‌ای را برای مردم (از میان آتش) بیرون آورد (که به علت تعبیه سوراخ‌هایی در آن، به هنگام وزش باد، صدائی همچون) صدای گوساله داشت. (سامری و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او (چنین چیزی را) فراموش کرده است (و در طلب آن به کوه طور رفته است)».

ابن قیم رحمته می‌گوید: «بنگر به حال این مردمان که چگونه الهی ساخته شده از ماده‌ای زمینی برای خود انتخاب نمودند، ماده‌ای که در زیر خاک بوده و برای تصفیه و خالص شدن از ناخالصی که در آن است نیازمند گداخته شدن با آتش بوده و در معرض چکش‌های آهنین قرار گرفته است و هر لحظه در آتش زیر و رو می‌گردد، با سوهان تراشیده شده و سازنده، صورت و هیئتش را به صورت حیوان که به کودنی و ذلیلی و شرارت معروف است، در می‌آورد؛ و آنرا اله و پروردگار موسی معرفی نموده و به موسی علیه‌السلام نسبت ضلالت و گمراهی دادند، آنجا که رفت و آن‌ها اله دیگری غیر اله موسی برگزیدند»^۲.

براستی کدامین استهزاء و تمسخری بالاتر از این سبک مغزی و هذیان بنی اسرائیل نسبت به مقام ربوبیت و مرتبه‌ی الوهیت می‌باشد، جدای از اینکه زیورآلات خود را برای آنچه با دستان خویش ساخته بودند، اختصاص می‌دادند، درحالی‌که خود شاهد ساخته شدن آن بوده و آنرا در آتش انداخته و با چکش بر آن می‌زدند و با سوهان آنرا می‌تراشیدند و در آتش زیر و رو می‌کردند^۳. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵۲] «انان که (همچون سامری و راهروانش) گوساله را معبود خود

^۱ - اسم وی موسی بن ظفر بود که به سرزمین مصر آمده و در بنی اسرائیل داخل شد. بنگر: اغاثة اللهفان (۳۰۴/۲)، ابن القيم.

^۲ - اغاثة اللهفان (۳۰۱/۲).

^۳ - نگا: پیشین (۳۰۰/۲)؛ الفرقان بین الحق والباطل، ص: ۱۵۵، ابن تیمیة.

کردند، خشم عظیمی از سوی پروردگارشان ایشان را (در آخرت) فرا می‌گیرد و خواری شدیدی در دنیا بدیشان دست می‌دهد. کسانی را هم که (به خدا) دروغ بندند (و جز او را بپرستند) این چنین جزا و سزا می‌دهیم».

أبو قلابه می‌گوید: این آیه خطاب به تمامی افتراء زندگانی است که تا روز قیامت خداوند متعال را مورد استخفاف خویش قرار داده و سبک می‌شمارند.^۱

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء به الله عزوجل، مقوله‌ی یهود در مورد خداوند سبحان می‌باشد که گفتند: او فقیر است و آن‌ها ثروتمندانند. الله متعال این مقوله را در کتابش ذکر نموده و فرموده است: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلُ دُونُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ [آل عمران: ۱۸۱] «(با وجود این که ملک آسمان‌ها و زمین از آن او است و همه چیز را همو به ارث می‌برد، برخی از یهودیان از روی ریشخند گفتند: ای محمّد! خدای تو فقیر است و از ما درخواست قرض می‌کند! بگو: بی‌گمان خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آنچه را گفتند (بر ایشان) خواهیم نوشت و به قتل رساندن پیامبران را به ناحق (توسط گذشتگان) ایشان (هم ثبت و ضبط خواهد شد) و بدانان خواهیم گفت: بچشید عذاب (آتش) سوزان را»^۲.

در مورد سبب نزول این آیه دو دیدگاه وجود دارد:

الف) روزی ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد مدارس یهود شده و عده‌ای از یهودیانی را دید که گرد یکی از علمای خود به نام فنحاص بن عازوراء حلقه زدند. ابوبکر رضی الله عنه به فنحاص گفت: از خدا بترس و مسلمان شو. به خدا سوگند تو خود به یقین می‌دانی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ی خداست. فنحاص گفت: ما را به خدای فقیر کاری نیست. و او در نزد ما فقیر است و اگر از ما بی‌نیاز می‌بود از ما قرض نمی‌گرفت. با شنیدن این گزاره گویی‌ها، ابوبکر صدیق رضی الله عنه خشمگین شده و سیلی محکمی بر صورت فنحاص نواخت و گفت: به خدا سوگند اگر عهد و پیمانی میان ما و شما نبود، حتماً گردنت را می‌زدم. پس فنحاص نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفته و از ابوبکر رضی الله عنه شکایت نمود. و ابوبکر رضی الله عنه از آنچه وی گفته بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را آگاه نمود، اما فنحاص تکذیب نموده و انکار کرد. پس این آیه نازل شد. و نیز در زمینه‌ی آنچه

^۱ - نگا: الفرقان، ص: ۱۵۸، ابن تیمیة.

^۲ - نگا: إغاثة اللفهان (۲/۲۲۷)؛ و هدایة الحیاری، ص: ۲۰۳-۲۰۴.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به خشم آورد، این آیه نازل گشت: ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ [آل عمران: ۱۸۶] «و حتماً از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید (و اعمال ناشایستی و سخنان نابایستی می‌شنوید)»^۱.

(ب) چون این آیه نازل گشت: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَأُضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۵] «کیست که به خدا قرض نیکویی دهد تا آن‌را برای او چندین برابر کند؟ و خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌سازد و به سوی او بازگردانده می‌شوید».

یهودیان گفتند: تنها فقیر از توانگر و غنی طلب قرض می‌کند، پس این آیه نازل شد^۲.

قاسمی رحمته الله می‌گوید: «از آنجا که چنین مقوله‌ای، چه از روی اعتقاد گفته شود و چه از باب استهزاء به قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله، در هر دو صورت برخاسته از نافرمانی و تمردی بزرگ و در نهایت بزرگی و وحشت است، الله عزوجل در برابر آن به وعیدی شدید اشاره نموده و فرموده است: ﴿سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا﴾ یعنی این گستاخی‌شان را در صحیفه‌هایی محفوظ می‌نویسیم^۳.

و در این آیه‌ی کریمه ملاحظه می‌کنیم که چگونه الله عزوجل از خباثت یهود و مکر و حيله و نیرنگ و دسیسه‌ها و طعن و عیبجویی آنان حتی در مورد خداوند سبحان و آیاتی که ذکر و یاد مرگ در آن‌ها گزارش شده و تلاوت می‌شوند و در واقع مسیر هر مخلوقی می‌باشد، پرده برمی‌دارد. همچنین خداوند متعال در این آیه در راستای آگاهی یافتن امت مسلمانی که در آن زمان در مدینه بودند، بیان می‌نماید که مسلمانان از سوی آن‌ها با اذیت و آزارهای فراوانی روبرو می‌شوند و آزارهای بسیاری را از سوی آن‌ها می‌شنوند. تمامی این موارد را در این آیه ملاحظه می‌کنیم.

در واقع الله متعال سرشت دشمنان این امت، کافران و مشرکان و اهل کتاب، یا به عبارتی دیگر

^۱ - به روایت ابن اسحاق، (۱/۵۵۸-۵۵۹)؛ ابن جریر در تفسیرش (۷/۴۴۱-۴۴۲) شاکر، شماره: (۸۳۰۰)؛ واحدی در اسباب نزول القرآن، ص: ۱۳۷، شماره: (۲۷۵)؛ سیوطی در اسباب النزول، ص: ۹۲، شماره: (۲۴۳)؛ ابن الجوزی در زاد المسیر (۱/۵۱۴)، و شیخ احمد شاکر در عمدة التفسیر (۳/۸۲) در مورد آن می‌گوید: اسناد آن جید با صحیح است.

^۲ - زاد المسیر (۱/۵۱۴).

^۳ - محاسن التأویل (۲/۱۸۴)؛ و نگا: اليهود في الكتاب والسنة (۴/۱۱۸)، محمد اديب صالح.

همان صهیونیزم جهانی و صلیبیت جهانی و کمونیزم را روشن گردانیده و چهره‌ی واقعی آن‌ها را به تصویر می‌کشد. همچنین مسلمانان را از ماهیت مشکلات و موانعی که آنان پدید می‌آورند و دام‌هایی که بر سر راهشان پهن می‌کنند، آگاه می‌کند و ایشان را از دردها و رنج‌ها و قربانی‌ها و فداکاری‌ها و اذیت و آزارها و بلاها و گرفتاری‌هایی که در پیش است، مطلع می‌سازد. و از سوی دیگر دل‌ها و دیده‌هایشان را متوجه اموری می‌گرداند که در سرای جاوید برای ایشان آماده و مهیا شده‌اند و به خشنودی خداوند سبحان و الطاف رحمان امیدوارشان می‌کند و اذیت و آزار و مرگ و میر و آزمایش و آزمون جانی و مالی را در نظرشان سبک و ناچیز می‌گرداند، همانطور که گروه مسلمانان نخستین را ندا داده، ایشان را خطاب کرده و می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾ ﴿١٨٥﴾ لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾﴾ «هر کسی مزه مرگ را می‌چشد و بی‌گمان به شما پاداش و پادافره خودتان به تمام و کمال در روز رستاخیز داده می‌شود. و هر که از آتش دوزخ به دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فراچنگ آورده و نجات پیدا کرده است. و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست. به طور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتماً از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید (و اعمال ناشایستی و سخنان نابایستی می‌شنوید) و اگر (در برابر آزمایش مالی و جانی) بردباری کنید و (از آنچه باید پرهیز کرد) بپرهیزید، (کارهای شایسته همین است و) این اموری است که باید بر انجام آن‌ها عزم را جزم کرد و در اجرای آن‌ها کوشید»^۱.

۳- از دیگر مقوله‌های زشت و قبیح و ناهنجاری که برخی از شقاوت‌مندان و بیچارگان یهود بر زبان آوردند و هیچیک از آن‌ها آنرا انکار نکردند و بدین سبب خداوند سبحان این مقوله را به همه‌ی آنان و نه تنها برخی از آنان نسبت داده است، آن است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ عَلَتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ

^۱ - انظر: في ظلال القرآن (۵۳۶/۱)، سيد قطب.

فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾ [المائدة: ٦٤] «و یهود گفتند: «دست الله بسته است» دست‌هایشان بسته باد! و بخاطر آنچه گفتند، لعنت شدند. بلکه دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد، و این آیات که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده بر سر کشی و کفر بسیاری از آن‌ها می‌افزاید، و ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه افکندیم، و هر زمان آتش جنگی افروختند، الله آن را خاموش کرد، و آنان برای فساد در زمین می‌کوشند، و الله مفسدان را دوست ندارد».

أبو جعفر طبری رحمته الله می‌گوید: «در این آیه خداوند متعال از جرأت و گستاخی یهود نسبت به پروردگارشان و توصیف خداوند سبحان به آنچه از صفاتش نیست خبر می‌دهد تا ایشان را توبیخ کند. و این‌گونه پیامبرش را از جهلی که یهودیان از دیرباز بدان متصف بوده و بدان تکبر می‌ورزیدند و تمامی نعمت‌ها و بخشندگی‌های خداوند سبحان را انکار می‌کردند، آگاه می‌نماید و نیز از کثرت گذشت از ایشان و بخشیدن جرم‌های بزرگ‌شان خبر می‌دهد»^۱.

اما در باب سبب نزول این آیه و این مقوله، سه دیدگاه وجود دارد:

الف) خداوند متعال رزق و روزی را برای آن‌ها وسعت بخشید، اما چون از فرمان خداوند سبحان در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده و بدو کفر ورزیدند، برخی از نعمت‌هایی را که بدان‌ها عطا کرده و میسر نموده بود، از آن‌ها گرفت، پس گفتند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾.

ب) خداوند متعال از آن‌ها طلب قرض نمود، همانطور که از این امت طلب قرض نمود. پس گفتند: خداوند بخیل است و دستش به غل و زنجیر است که از ما درخواست قرض می‌کند.

ج) سومین روایتی که در سبب نزول این آیه روایت گردیده، روایتی است که رازی در تفسیرش بدان اشاره کرده و می‌گوید: آنگاه که یهودیان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را در شدت فقر و تنگدستی و نیاز دیدند، از روی تمسخر و استهزاء گفتند: براستی که محمد فقیر و دستش در غل و زنجیر است، پس چون این مقوله را گفتند، الله عزوجل این کلام را از آن‌ها حکایت نمود^۲.

اما الله متعال این مقوله‌ی ناهنجار و زشت‌شان را رد نموده و مردود خوانده و با افک و دروغ و بهتان و افترا بی که بسته بودند، مقابله نموده و فرمود: ﴿غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾ و اینچنین جزایی

^۱ - جامع البيان (٤٥٠/١٠) شاکر.

^۲ - زاد المسیر (٣٩٢/٢)، ابن الجوزی؛ و نگا: جامع البيان (٤٥٢/١٠-٤٥٣)، طبری؛ و التفسیر الکبیر (٤٠/١٢-٤١)،

برای آن‌ها می‌باشد؛ چرا که جزاء از جنس عمل می‌باشد؛ برآستی که آنان مالا مال و سرشار از بخل و حسد و بغض و دشمنی و ترس و ذلالت می‌باشند؛ سپس خداوند سبحان افترای‌شان را این‌گونه باطل نموده و می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^۱ یعنی خداوند متعال دارای فضل و لطف وسیع و فراگیر و بسیار بخشنده است. و هیچ چیزی نیست مگر خزائن آن در نزد الله عزوجل است. و هر نعمتی را که مخلوقاتش از آن برخوردارند، تنها و تنها از آن اوست و هیچ‌گونه شریکی ندارد، کسی که هر آنچه بدان نیاز داریم، خلق نموده و آفریده است. چه چیزهایی که در شب بدان‌ها نیاز داریم و چه آنچه که در روز بدان نیازمندیم و چه اموری که در حضر و سفر بدان‌ها نیازمندیم؛ و بلکه تمامی مواردی را که در احوال و اوضاع و مکان‌ها و زمان‌های متفاوت بدان نیازمندیم، برای ما خلق نموده و آفریده است. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَعَاتِلُكُمْ مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^۲ [ابراهیم: ۳۴] «و به شما داده است هر آنچه که خواسته باشید و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید آن‌ها را شمارش کنید. واقعاً انسان ستمگر ناسپاسی است (اگر نعمت‌های خدا را نادیده بگیرد و به جای پرستش دهنده نعمت‌ها، چیز دیگری را پرستش بکند و سر از خط فرمان آفریدگار برتابد)»^۱.

در این زمینه حدیثی از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا يَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مِنْدُ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ (ينقص) مَا فِي يَدِهِ، وَقَالَ: عَرَشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْأُخْرَى الْمِيزَانُ، يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ»^۲ «دست خدا پُر است و انفاق چیزی از آن را کم نمی‌کند، او شب و روز می‌بخشد، آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمان‌ها و زمین چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است و عرش خدا بروی آب قرار دارد، ترازو و میزان در دست دیگر اوست [رزق را] کم و زیاد می‌کند».

اما در اینجا مسأله‌ی مهمی مطرح است که مربوط به مقوله‌ی یهود می‌باشد که گفتند: «الله متعال فقیر است» و نیز اینکه گفتند: «دست خداوند در غل و زنجیر است» و آن اینکه: آیا بطلان توصیف نمودن خداوند سبحان به نقص و عیب، از جهت منزله دانستن ذات حق سبحانه و تعالی از آن‌هاست، یا اینکه علت نهی از توصیف خداوند سبحان به عیب و نقص، از جهت تشبیه و تمثیل است؟

^۱ - نگا: تفسیر القرآن العظیم (۱۲۰/۲)، ابن کثیر.

^۲ - به روایت بخاری در التوحید، باب قوله تعالی: ﴿لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدِي﴾^۳ شماره: (۷۴۱۱)، فتح (۱۳-۴۰۴)؛ و مسلم در

الزكاة، باب الحث علی النفقة و تبشیر المنفق بالخلف، شماره (۹۹۳)، نوي (۸۳/۷-۸۴).

اهل کلامی که مورد نکوهش و مذمت می‌باشند، بر این باورند که توصیف خداوند متعال به چنین امری از جهت تشبیه و تمثیل، باطل است. درحالی‌که انتفاء این امور از خداوند سبحان متوقف بر ثبوت انتفاء تشبیه نمی‌باشد؛ آنچنان که اهل کلام باطل بر آن باورند که انتفاء این امور از حق سبحانه و تعالی متوقف بر ثبوت انتفاء تشبیه می‌باشد. آنجا که به صراحت بیان داشته‌اند که دلیل عقلی مبنی بر انتفاء نقائص و عیوب از خداوند سبحان وجود ندارد و تنها بدین سبب نقائص و عیوب از حق جل جلاله نفی می‌گردد که آن نقائص و عیوب مستلزم تشبیه و تمثیل می‌باشند.

و اینچنین اگر همان کسانی که چنان صفاتی را (فقر و ...) به الله عزوجل نسبت دادند، بدان‌ها بگویند: همانطور که شما صفات علم و قدرت و زنده بودن و شنیدن و دیدن را بر وجهی که هیچگونه شباهتی میان آن‌ها و صفات مخلوقات وجود نداشته باشد، برای خداوند متعال اثبات می‌کنید، ما نیز چنین صفاتی را برای خداوند اینچنین و به همین روش ثابت می‌کنیم و بلکه صفت فقر و همسر و فرزند را به همین روش برای خداوند ثابت می‌کنیم؛ به گونه‌ای که هیچ شباهتی با همسر و فرزند داشتن و فقیر بودن مخلوقات نداشته باشد؛ و نیز اگر بگویند: این دیدگاه ما در آنچه برای الله عزوجل ثابت می‌کنید، همچون دیدگاه شماسست، در راستای ابطال این دیدگاه اقدام نمی‌کنند و در این مبحث و در مناظره‌ی با آن‌ها به همین اندازه اکتفا می‌کنند؛ چرا که آن‌ها خود این هدیه را به آن گستاخان عطا نمودند که دلیلی عقلی بر انتفاء نقائص و عیوب از الله عزوجل نمی‌باشد. و بیان داشتند که ما آنچه را از خداوند سبحان نفی شده، از جهت تشبیه و تمثیل نفی می‌کنیم و بس ... و چون برخی از اهل کلام احساس کنند که پذیرفتن این نوع استدلال بر ایشان لازم گشته، به دلیل اجماع روی آورده و می‌گویند: ما به اجماع، نقائص و عیوب را از حق سبحانه و تعالی نفی می‌کنیم. درحالی‌که نزد آن‌ها ادله‌ی اجماع ظنی بوده و مفید یقین نمی‌باشد و بدین ترتیب در نزد آنان (اهل کلام) یقین و قطعیتی مبنی بر اینکه الله عزوجل از نقائص و عیوب منزّه و پاک است، وجود ندارد^۱.

لیکن اهل سنت و جماعت، اهل حق، در این زمینه می‌گویند: تنزیه خداوند سبحان از عیوب و نقائص واجب لذاته است. همانگونه که اثبات صفات کمال و حمد برای او، واجب لذاته می‌باشد. و این امر از هر چیزی در عقول و فطرت و تمامی کتب الهی و اقوال پیامبران واضح‌تر و روشن‌تر است^۲. با طرح این مسأله روشن گردید که اهل سنت و جماعت سزاوارترند به اینکه به کتاب و سنت نسبت داده شوند و آن‌ها اهل تعظیم و تجلیل و تکریم پروردگارشان می‌باشند و غیر آن‌ها به عیب و نقص

^۱ - إغائة اللفهان (۲۲۷/۲-۲۲۸)، ابن القیم.

^۲ - همان (۲۲۸/۲).

سزاوارترند. تعالی الله عن قولهم علواً کبیرا.

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به الله عزوجل در امت‌های پیشین توصیف خداوند متعال به نقص و عیب از سوی نصاری می‌باشد، - که از جانب خداوند متعال بر آن‌ها باد آنچه مستحق آنند - آنان که صفاتی را در حق خداوند سبحان روا داشتند که هرگز شایسته‌ی جلال و عظمت و بزرگی خداوند متعال نمی‌باشد. امام ابن قیم رحمته می‌گوید: «بدیهی است که این امت مرتکب دو امر خطیر و بزرگ شدند که هیچ صاحب عقل و درک و شناخت و معرفتی بدان‌ها راضی نمی‌گردد. تا آنجا که می‌گوید: دومین امر، حقیر و سبک شمردن خالق و نسبت دادن عیب و نقص و سب و دشنام به او می‌باشد. عملکردی که نصاری داشتند، آنجا که گمان بردند خداوند سبحان از عرش، از کرسی عظمتش نزول کرده و وارد فرج زنی گشته و در آنجا در میان بول و خون و غائط ۹ ماه اقامت داشته و لایه‌های شکم و رحم و جنین او را دربرگرفته و سپس از آنجایی که داخل شده بود، در قالب نوزادی شیرخوار و کوچک که پستان مادرش را می‌مکد، خارج گشته و در قنناق پیچیده شده و در رختخواب گزارده شده، درحالی که می‌گیرد و گرسنه و تشنه بوده و قضای حاجت می‌کند و بر دست‌ها و آغوش‌ها نوازش شده و حمل می‌گردد؛ سپس یهود به سراغ وی آمدند و گونه‌هایش را مورد لطمه قرار دادند و دست‌هایش را بستند و به چهره‌اش آب دهان انداختند و بدو سیلی زدند و او را به پشت انداخته و در انظار همگان به صلیب کشیدند و تاجی از خار بر او پوشانیدند و دست‌ها و پاهایش را بسته و بدترین شکنجه‌ها را بدو چشانیدند، با این همه او اله بر حقی است که پابرجایی هستی به دست اوست و او همان معبودی است که برایش سجده می‌شود... تا آنجا که می‌گوید: و این‌گونه به پروردگار جهانیان اموری را که کمترین مردم از نسبت دادن آن‌ها به برده‌های‌شان ننگ و عار دارند، نسبت دادند و نیز اموری را به خداوند سبحان نسبت دادند که بت پرستان از نسبت دادن آن‌ها به بت‌های‌شان ننگ و عار می‌کنند»^۱.

شیخ الإسلام رحمته می‌گوید: «و همچنین نصاری خداوند سبحان را با صفات نقص و عیبی توصیف نمودند که منزه دانستن الله متعال از آن‌ها واجب می‌باشد و چنان دشنامی به خداوند متعال روا داشتند که احدی از بشر چنان دشنامی را در حق خداوند متعال روا نداشتند، همچنان که معاذ بن جبل می‌گوید: بر آن‌ها رحم نکنید؛ چرا که آن‌ها چنان دشنامی به الله عزوجل روا داشتند که احدی از بشر

^۱ - همان (۲/۲۸۴، ۲۸۲)؛ و نگا: هدایة الحیاری، ص: ۲۶۰-۲۶۱، ابن القیم.

آنچنان دشنامی را در حق خداوند متعال روا نداشته است.^۱ و بر این اساس است که چون برخی از ائمه-ی اسلام صلیبی را می‌دیدند، چشمان خود را بر آن می‌بستند و می‌گفتند: توانایی آن ندارم که چشمانم را به سوی کسانی بدوزم که اله و معبود خود را با بدترین دشنام‌ها، دشنام می‌دهند؛ و برخی از پادشاهان عاقل می‌گفتند: براستی که جهاد با آن‌ها شرعا و عقلا واجب است، براستی آن‌ها مایه‌ی ننگ و عار بنی آدم و فاسدکنندگان عقول و شرائع می‌باشند.^۲

و از دیگر تمسخرها و رفتارهای استهزاء آمیز نصاری آن بود که چون یکی از آن‌ها قصد سوگند خوردن در مورد امری داشت، اگر در آن صادق بود به صلیب سوگند می‌خورد و چنانچه به خداوند متعال سوگند می‌خورد، دروغ می‌گفت. و هیچگونه احساس بدی در این زمینه نداشته و از گناه آن پرهیز نمی‌کرد؛ چرا که صلیب در قلبش بزرگ‌تر از خالق و پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین بود. براستی الله عزوجل از این مقوله و افترا و بهتان و دروغ و کذب و افک آن‌ها، بسیار بالاتر و برتر می‌باشد.^۳

۵- و در باب صورت‌های استهزاء به الله متعال، امام ابو محمد بن حزم به داستان یکی از نصاری اشاره می‌کند که بیان داشت: الله عزوجل را در صورت پیرمردی با موها و ریش سفید مشاهده نمود که مسیح در پیشگاه او، کتابی را که از طلا بود، می‌خواند و فرشتگان می‌گفتند: این گوسفند پروردگار است.^۴ و بازارها در جلوی دستان او بودند که گندم را به اندازه‌ی فلان و فلان به فلان دینار و جو را به مقدار فلان و فلان به فلان دینار و شراب را به فلان مقدار به فلان دینار و روغن را به فلان و فلان مقدار به فلان دینار می‌فروختند.

آیا این یاه‌سرائی‌ها و گزافه‌گویی‌ها و اراجیف، جز تمسخر و استهزاء و ریشخند نمودن، چیز دیگری می‌باشند؟^۵ تعالی الله عن قولهم علوا کبیرا.

مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین

پیشتر در پیشگفتار به مبحث تعظیم و تجلیل دین و شعائر آن پرداختیم و دانستیم که خداوند متعال، پیامبران را فرستاده و کتب آسمانی را نازل فرموده و شرائع را تشریح نموده و تمامی این‌ها را بزرگ داشته

^۱ - الجواب الصحیح (۳/۱۰۰-۱۰۱)؛ و نگا: اثر معاذ در إغاثة اللهفان (۲/۲۸۳)، ایشان این اثر را که منسوب به عمر بن خطاب است، از معاذ نقل کرده است.

^۲ - إغاثة اللهفان (۲/۲۸۴)، ابن القیم.

^۳ - نگا: همان (۲/۲۸۵-۲۸۶)، و نیز اینچنین است حال و وضع عبادت کنندگان قبرها و تفصیل آن خواهد آمد.

^۴ - این مقوله شان در بحث از صورت‌های استهزاء به پیامبران علیهم الصلاة والسلام خواهد آمد.

^۵ - الفصل فی الملل والأهواء والنحل (۲/۲۰۱).

و تکریم و تمجید نموده است. و این فقط ویژگی شرائعی که برای این امت تشریح نموده، نمی‌باشد، بلکه تمامی شرائع امت‌های پیشین، از آدم تا عیسی علیهما السلام را دربرمی‌گیرد. پس هر آنکه به این اصل بزرگ (تعظیم و بزرگداشت) خلل وارد نموده و دین الله عزوجل را سبک و حقیر بشمارد و در آن طعنه زند، براستی که بهتان و دروغ بسیار بزرگی به الله عزوجل بسته است و مرتکب قولی منکر و دروغی بزرگ گشته و ایمان را نقض نموده است؛ چرا که به اصل و اساس و قواعد آن یورش برده و حمله‌ور شده و اینچنین از شمار اهل ایمان خارج گردیده و در شمار شقاوت‌مندان معاند و مستکبر درآمده و در ردیف آن‌ها قرار گرفته است. و در واقع مصداق این کلام الله عزوجل قرار گرفته است:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵] «کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!».

این کثیر رضی الله عنه در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی هر آنکه راه و روش و منهجی غیر از شریعتی که رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است، در پیش گیرد، در واقع وی با این عمل، در سویی و شریعت در سویی دیگر قرار گرفته است و این عملکرد وی از روی عمد و پس از روشن و آشکار شدن حق و تبیین و وضوح آن برای وی، می‌باشد. و اینکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ این نیز ملازم صفت اول (مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله)^۱ می‌باشد. و این‌گونه گاهی مخالفت با نص شارع و گاهی مخالفت با آنچه امت محمدیه بر آن اجماع نموده و اتفاق‌شان به تحقیق دانسته شده، می‌باشد...»^۲.

بنابراین هر آنکه مرتکب استهزاء به تمامی دین یا جزئی از آن گردد، درحقیقت با الله عزوجل و رسولش مخالفت و دشمنی ورزیده و از راه و منهج واضح و آشکار مؤمنان که الله عزوجل آن را ترسیم نموده و مقرر داشته است، کناره گرفته و در سمت و سویی دیگر می‌باشد.

^۱ - بنگر تفصیل این مطلب را در محاسن التأویل (۴/۸۵) که در آن تفصیل رابطه میان مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله و پیروی نمودن از راه غیر مؤمنان را بیان داشته و اینکه آیا وعید در مورد هر یک از آن‌ها یک چیز است یا اینکه این وعید تنها به مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله بازمی‌گردد؛ که در انتهای بحث، نتیجه را چنین عنوان می‌دارد که وعید بر مجموع هر دو امر مترتب می‌باشد.

^۲ - تفسیر القرآن العظیم (۱/۸۴۲)؛ و نگا: معالم التنزیل (۱/۴۸)، بغوی.

اکنون به برخی از نمونه‌ها و صورت‌های استهزاء به دین الله عزوجل، از سوی امت‌هایی که پیش از ما بودند، توجه نمایید:

۱- عملکرد سامری؛ که گوساله‌ای را ساخته و آن را به عنوان پروردگار بنی اسرائیل و اله موسی که آن را گم کرده و در پی آن رفته است^۱ به بنی اسرائیل تقدیم نمود. - به زعم و گمان این افترا زنده-.

براستی دعوت بنی اسرائیل توسط سامری به عبادت آن گوساله به جای الله عزوجل، استخفاف و تحقیر و استهزاء و تمسخر به دین الهی و توحید و یگانگی حق سبحانه و تعالی که موسی علیه‌السلام با این پیام به میان‌شان آمد، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ مِّمَّنْ بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَأَلْهَمَهُ الْفَكْرَ الْكَبِيرَ﴾ [طه: ۸۸] «سپس مجسمه گوساله‌ای را برای مردم (از میان آتش) بیرون آورد (که به علت تعبیه سوراخ‌هایی در آن، به هنگام وزش باد، صدائی همچون) صدای گوساله داشت. (سامری و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او (چنین چیزی را) فراموش کرده است (و در طلب آن به کوه طور رفته است)».

و بدین ترتیب سازنده‌ی آن گوساله و همراهان وی، معبد و بارگاهی بنا نهادند تا اینکه مردم پیوسته آن بت را عبادت کنند و با ذل و خشوع و خضوع و اطاعت از آن، برای آن دینداری کنند؛ و با این عملکرد راهی غیر از راه مؤمنان را در پیش گرفته و از آن پیروی می‌نمودند؛ چرا که راه مؤمنان اتباع و پیروی از شریعتی است که الله عزوجل برای آن‌ها بر زبان فرستادگانش، انبیاء، مقرر نموده و در آن شرک را تحریم نموده و بر مؤمنان مقرر داشته تا توحید و یگانگی الله عزوجل را که دین تمامی پیامبران بوده، اجابت نمایند. و از اینجا بود که نصاری - که لعنت خداوند بر آنان باد - به جای الله عزوجل به عبادت صلیب روی آوردند. ابن قیم رحمته الله علیه می‌گوید: «بنگر چگونه بر امتی عملکردش انکار شده است، امتی که در به صلیب کشیدن معبود و اله خود هم رأی و همسو شدند و سپس به آن صلیب روی آورده و آن را بزرگ پنداشته و شروع به عبادت آن نمودند، درحالی که شایسته آن است که هر صلیبی را که توانایی سوزاندن آن را دارد، بسوزاند و با نهایت اهانت، آن را مورد توهین قرار دهد؛ چرا که بر آن الهی را به صلیب کشیده‌اند که گاهی می‌گویند: آن الله است و گاهی می‌گویند: آن فرزند الله است و گاهی می‌گویند: آن سومین خدا از میان سه خداست...»^۲.

براستی آن‌ها دین خود را که با آن خداوند متعال را عبادت می‌کنند، درحقیقت عبادت تصاویری قرار

^۱ - بنگر به تفصیل این مقوله در مبحث اول «صورت‌های استهزاء به الله متعال» از این فصل.

^۲ - هدایة الحیاری، ص: ۴۸؛ و اغاثة اللهفان (۲/۲۸۵-۲۸۶).

داده‌اند که خود، آن‌ها را با دست‌های‌شان و با نقش و نگارهای قرمز و زرد و آبی بر روی دیوارها به تصویر کشیده‌اند، تصاویری که چون سگ‌ها بدان نزدیک شوند، بر روی آن‌ها ادرار می‌کنند، اما آن‌ها در برابر این تصاویر نهایت خضوع و خشوع و ذل و خواری داشته و در پیشگاه آن‌ها اشک ریخته و مغفرت و بخشش و رحمت و رزق و پیروزی را از آن‌ها می‌خواهند...»^۱

و این‌گونه این امت گمراه دینش را در نهایت خواری و زبونی و تحقیر و استخفاف قرار داده و آن‌را عبادت صلیب‌ها^۲ و تقدیس تصاویر و نمازگزاردن به سوی آن‌ها و به فریاد خواندن آن‌ها به جای الله عزوجل قرار داده است.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین در امت‌های پیشین، استخفاف و سبک شمردن و تحقیر نماز و زکات، توسط قوم شعیب علیه‌السلام می‌باشد، چنان‌که این مسأله در قرآن کریم ذکر گردیده است، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿۸۷﴾﴾ [هود: ۸۷] «گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آن‌ها را پرستیده‌اند؟! (مگر می‌شود عبادت بت‌هایی را رها سازیم که از دیرباز نیاکانمان را بر آن دیده‌ایم و خود نیز بر آن رفته‌ایم؟! یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد

^۱- همان، ص: ۵۰.

^۲- و این بلا استثناء تمامی صلیب‌ها را دربرمی‌گیرد، گرچه آن‌ها گمان می‌برند که عبادت آن صلیب، عبادت صلیبی است که به زعم و گمان‌شان مسیح علیه‌السلام را بدان به صلیب کشیدند. پس اگر بگویند: صلیب‌هایی را که ما عبادت می‌کنیم بدین خاطر است که آن‌ها ما را به یاد صلیب اول می‌اندازد؛ به آن‌ها می‌گوییم: همچنین حفره‌ای که صلیب در آن قرار گرفته نیز شما را به یاد حفره‌ای که صلیب ابتدایی که مسیح بدان به صلیب کشیده شد می‌اندازد، پس هر حفره‌ای را تعظیم نموده و برای هر حفره‌ای سجده کنید، بلکه این از عبادت صلیب برای شما سزاوارتر است؛ چرا که چوب صلیب جز با قرار گرفتن در حفره، استقرار نمی‌یابد. سپس به آن‌ها گفته می‌شود: دستی که برای اولین بار مسیح را لمس نموده نسبت به صلیب سزاوارتر به تعظیم است، پس دستان یهودیان را به سبب لمس کردن مسیح و آماده کردن صلیب برای او، تعظیم کنید و سپس این تعظیم را به دستان سایر یهودیان انتقال دهید. پس اگر بگویید: عداوت و دشمنی میان ما و آن‌ها، ما را از این کار باز می‌دارد، پس ثابت می‌گردد که شما بر این باورید که مسیح از به صلیب کشیده شدن راضی بوده و خود این امر را اختیار نموده و اگر راضی به این امر نبود، هرگز یهودیان بدو دست نمی‌یافتند. بنابراین بایستی از آن‌ها تشکر و قدردانی کنید؛ چرا که آن‌ها مرتکب عملی گردیدند که مورد رضایت مسیح و با اختیار او بوده و در واقع سبب رهایی تمامی انبیاء و مؤمنان از زندان ابلیس می‌باشد ... بنگر: إغاثة اللفهان (۲۸۶-۲۸۷)، ابن القیم.

که ما آزادی خود را از دست بدهیم) و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد شکیبیا و خردمندی هستی (چرا باید چنین سخنان یاوه و پریشانی بگویی؟!)).

یعنی: آیا ما بت‌ها و بتکده‌ها را به خاطر سخن تو در باب توحید و نماز و زکات ترک گوئیم؛ و تمامی این سخنان را از روی استهزاء و مسخرگی و تمسخر نمودن نمازهایی که شعیب علیه‌السلام می‌خواند و از روی تمسخر کردن شعیب که هیچ عاقلی چنین سخنانی نمی‌گوید، بیان داشته و به شعیب می‌گفتند: تنها وسوسه‌هایی از جنس اموری که بر آن‌ها مواظبت و مراقبت می‌کنی، تو را به سوی دعوت به چنین امری واداشته است.

شعیب علیه‌السلام بسیار نماز می‌گزارد و بر این اساس بود که نماز وی را ذکر نموده و بیان داشتند که آیا نمازت تو را به چنین امری دعوت می‌کند^۱.

و پس از این، آن استهزاء کنندگان کلام زشت و قبیح شان در مورد شعیب علیه‌السلام را با این سخن به پایان رسانیدند: ﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾^(۸۷) امام بخاری رحمه‌الله می‌گوید: «حسن گفته است: مقصود از اینکه گفتند: ﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾^(۸۷) تمسخر و استهزاء بوده و او را با این جملات تمسخر نمودند»^۲.

اما پیامبر خدا شعیب علیه‌السلام برای نجات یافتن ایشان از عذاب، به آن‌ها پاسخی مشفقانه و دلسوزانه داده و آن‌ها را به سوی امری دعوت نمود که صلاح و مصلحت دنیا و آخرت‌شان در آن است:

﴿قَالَ يَقَوْمُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^(۸۸) [هود: ۸۸] «گفت: ای قوم من! اگر من (بر اثر نبوت) دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم (و به یقین کامل رسیده باشم) و روزی خوبی (علاوه از نبوت) به من عطاء فرموده باشد، به من بگوئید (آیا می‌توانم برخلاف فرمان خدا، یعنی خالق و هادی و رازق خود رفتار کنم و شما را از بت پرستی و بزهکاری نهی ننمایم؟). من نمی‌خواهم شما را از چیزی باز دارم و خودم مرتکب آن شوم (و بلکه شما را به انجام کاری می‌خوانم که خود نیز بدان عمل می‌کنم). من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و (کار و بارم را بدو واگذار

^۱ - محاسن التأویل (۳۲۷/۴)، قاسمی؛ و نگا: تفسیر القرآن العظیم (۷۰۶/۲)، ابن کثیر.

^۲ - از کتاب التفسیر، از اول تفسیر سوره‌ی هود، فتح الباری (۱۹۹/۸ و ۲۰۰)؛ و نگا: زاد المسیر (۱۵۰/۴)، ابن الجوزی.

می‌سازم و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی‌گردم».

و آیاتی که پس از این آمده، بیانگر موقف و موضع‌گیری شعیب در برابر آنها و دعوت آنها به سوی توحید و استغفار و توبه می‌باشد.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین در امت‌های پیشین، عملکرد نصاری در استخفاف و سبک شمردن و تحقیر نمازی است که بر تمامی انبیاء و رسولان و پیروان‌شان فرض می‌باشد؛ چنان‌که «گروهی از آن‌ها - رومی‌ها و ... - معتقد به استنجا و پاکیزگی با آب نبودند و هرگاه شخصی از آن‌ها قضای حاجت می‌نمود، درحالی‌که اثر نجاست، ادرار و مدفوع بر بدنش بود، با آن بوی بد و کریه به نماز ایستاده و رو به سوی مشرق می‌کرد^۱ و بر چهره‌ی خود تصویر صلیب کشیده و با آنکه در نزدیک صلیب بود، هر نوع سخنی می‌گفت، چه آن سخن دروغ باشد یا فجور یا غیبت یا دشنام و سب و شتم و آن‌را از نرخ و قیمت شراب و گوشت خوک و موارد شبیه این‌ها، آگاه می‌نمود؛ و بر این باور بودند که هیچیک از این امور به نماز ضرری نرسانده و موجب ابطال آن نمی‌گردد. حتی اگر نیاز به ادرار کردن داشت، در حال نماز رفع حاجت می‌کرد^۲.

ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «اما نصاری؛ عموم آن‌ها معتقد به حرام بودن و نجس بودن چیزی نبودند مگر آنچه انسان طبیعتاً نسبت بدان کراهت دارد و با وجود جنابت و حدث و بی‌وضوئی و اثر نجاست بر بدن، نماز می‌گزارند»^۳.

این عبادت آن‌ها و نماز خواندن‌شان بود که امام ابن قیم در مورد آن‌ها بیان داشت؛ «که درحقیقت چنین عملکردی نه تنها عبادت نبوده و بلکه استهزاء به معبود می‌باشد، عملکردی که مخلوق برای خویشتن بدان راضی نمی‌گردد چه رسد که خالق از چنین نمازی راضی گردد؛ و چون نمازی که مسلمانان می‌خوانند و نمازی که آن‌ها می‌خوانند، بر آنکه از کمترین عقل و خردی برخوردار باشد، عرضه گردد، تفاوت میان آن‌ها را به روشنی و وضوح درمی‌یابد ... بنابراین هر انسان عاقلی در آنچه

^۱ - قبله‌ی نصاری پس از اینکه از دین عیسی علیه‌السلام منحرف شدند، مشرق بود و مورخین آنها نقل کرده‌اند که این تغییر قبله ۳۰۰ سال پس از مسیح رخ داد وگرنه مسیح به سوی قبله‌ی بیت المقدس نماز می‌گزارد و آن قبله‌ی انبیاء پیش از او بود و هنگامی که رسول الله در مکه بودند و نیز ۱۸ ماه پس از هجرت به سمت بیت المقدس نماز می‌گزارند که پس از آن خداوند متعال قبله را به سوی قبله‌ی پدرشان ابراهیم تغییر دادند. بنگر: اغاثه اللفهان (۲۱۲۸۵) لابن القیم.

^۲ - اغاثه اللفهان (۲/۲۸۵)، وانظر: هداية الحیاری، ص ۵۰، کلاهما لابن القیم.

^۳ - الجواب الصحیح (۲/۱۳۶).

نصاری اختیار نموده و برگزیده و به سوی آن تمایل یافتند و نیز از آنچه روی گردانده و از آن منحرف شدند، دقیق شده و تمرکز نمایند، برایش روشن و واضح می‌گردد که آن‌ها ضلالت را بر هدایت و کجی را بر راستی و بد را بر خوب و باطل را بر حق ترجیح داده و اختیار نمودند. و در واقع آن‌ها باطل‌ترین عقاید را برگزیده و از میان اعمال، زشت‌ترین و قبیح‌ترین آن‌ها را اختیار نمودند و اسقف‌ها و رؤسای دینی و علمای آنان، چشم پوشی از عوام و توده‌ی آن‌ها، بر آن هم رأی و یکسو گشتند.^۱

این موضع‌گیری و نحوه تعامل نصاری در برابر عبادات شرعی بود که عبادت را خوار و سبک و حقیر شمرده و کسی را که آن عبادات را بر بندگانش واجب قرار داده، تحقیر نموده و سبک و خوار شمردند. در این مسأله حال و وضع آن‌ها همچون حال و وضع کفار قریش در مکه می‌باشد. الله متعال در توصیف نوع عبادت کفار قریش می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۵] «دعا و تضرع ایشان در کنار مسجدالحرام جز سوت کشیدن و کف زدن نمی‌باشد. پس عذاب را بچشید به سبب کفری که می‌ورزیده‌اید».

در سبب نزول این آیه، آمده است که آن‌ها در حالی کعبه را طواف می‌کردند که دست زده و سوت می‌زدند و چهره خود را بر زمین می‌گذاشتند.^۲ «مکاء» به معنای سوت زدن و «تصدیه» به معنای دست زدن می‌باشد.^۳

ابن جریر از سعید روایت می‌کند که گفت: قریش به هنگام طواف نمودن با رسول الله ﷺ مخالفت نموده و سوت زده و دست می‌زدند، پس این آیه نازل شد: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾^۴.

و آنها و به ویژه عده‌ای از بنی عبدالدار، با این روش در پی ایجاد خلل در نماز رسول الله ﷺ بودند.^۵

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین در امت‌های پیشین، سبک شمردن و بی‌اهمیت جلوه دادن عذاب الله عزوجل می‌باشد، همان عذابی که تکذیب کنندگان پیامبران و پیامی که با آن از

^۱ - هدایة الحیاری، ص: ۵۱.

^۲ - زاد المسیر (۳/۳۵۲-۳۵۴)؛ تفسیر القرآن العظیم (۲/۴۸۲)؛ و نگا: أسباب نزول القرآن، ص: ۲۴۰، واحدی؛ و أسباب النزول، ص: ۱۸۰-۱۸۱، سیوطی.

^۳ - إغاثة اللهفان (۱/۲۴۴).

^۴ - جامع البیان (۱۳/۵۲۴) شاکر.

^۵ - نگا: همان (۱۳/۵۲۵).

سوی الله عزوجل آمدند، بدان وعده داده شده‌اند. از این دسته می‌توان به قوم نوح اشاره نمود که الله عزوجل درباره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَنْوُحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۳۲﴾ [هود: ۳۲] «گفتند: ای نوح! با ما جر و بحث کردی (تا به تو ایمان بیاوریم) و جر و بحث را به درازا کشاندی (تا آنجا که ما را خسته کردی. جان‌مان از این همه گفتار به لب رسیده است و دیگر تاب تحمل شنیدن سخنانت را نداریم). اگر راست می‌گویی (که تو پیغمبری و اگر به تو ایمان بیاوریم، عذاب خدا گریبانگیرمان می‌گردد) آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان (و هیچ درنگ مکن. حرف بس است، عذاب کو؟)».

و قوم ثمود به پیامبر خدا صالح گفتند: ﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحْ أَثْمِنًا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿۷۷﴾ [الأعراف: ۷۷] «پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر (راست می‌گویی) از زمره پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی (و عذابی را که ما را از آن می‌ترسانی) بر سر ما بیاور!».

و همچنین قوم عاد به هود علیه‌السلام گفتند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۷۱﴾ [الأعراف: ۷۰] «گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا ما را بر آن داری که بتانی را رها سازیم که پدرانمان آن‌ها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟! (ما هرگز چنین نخواهیم کرد). پس چیزی را بر سر ما بیاور که (در برابر نافرمانی از خود) به ما وعده می‌دهی، اگر از راستگویانی».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَّ عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۲۲﴾ [الأحقاف: ۲۲] «(قوم عاد بدو پاسخ دادند) گفتند: آیا تو آمده‌ای که با دروغ‌های خود، ما را از خدایانمان برگردانی؟! اگر از راستگویانی، عذابی را که ما را از وقوع آن می‌ترسانی بر سر ما بیاور».

أبو عمر البقاعی رحمته الله می‌گوید: «... آن‌ها وعید را وعده دانسته و این‌گونه آن‌را به تمسخر و استهزاء گرفتند. و از آنجایی که این سخنان‌شان به معنای تکذیب آن بود، با به کار بردن ادات شک و تردید، به تمسخر آن افزودند و این‌گونه بدین مطلب اشاره نمودند که صدق او در آنچه خبر می‌دهد، از قبیل فرض محال است: ﴿إِنْ كُنْتَ﴾ یعنی اگر آن‌گونه باشی که درباره‌ات گفته شده، آنگاه ثابت می‌شود که ﴿مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۲۲﴾ در اینکه گفتمی فرستاده‌ای از سوی خدا هستی، راستگو بوده و اگر بر آنچه بر آن

هستیم، اصرار ورزیم، عذابی که ما را از آن می‌ترسانی، به سراغ ما خواهد آمد^۱. و این‌گونه بود که عذابی که آن‌را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند، تمامی آن‌ها را دربرگرفت، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰] «بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و همان چیزی که پیغمبران را بدان سب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره‌کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازیچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است)».

أبو جعفر طبری رحمته الله می‌گوید: «خداوند متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را با وعید دادن به کسانی که او را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند و با تعیین عقوبت و مجازات برای آن‌ها به خاطر اذیت و آزاری که با تمسخر و استهزاء و بی‌احترامی به خداوند متعال متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌نمودند، تسلی بخشیده و به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای محمد، بر خود سخت مگیر، براستی که تو شایسته و سزاوار تمسخر و استهزاء آنان که تو را مسخره می‌کنند و به خاطر من و عبادت و اطاعت از من به تو بی‌احترامی می‌کنند، نیستی؛ پس دعوت به توحید و اقرار به وحدانیت من و اذعان اطاعت از من، که تو را بدان امر نمودم، به پایان برسان، پس اگر آن‌ها در گمراهی خود باقی مانده و لجبازی نمودند و به کفر خویش اصرار کردند، پس با آن‌ها همچون کسانی که پیش از ایشان بوده و این‌ها راه آن‌ها را در پیش گرفتند، برخورد کرده و نعمت و عذاب و مصیبت بر آن‌ها فرود می‌آوریم؛ براستی امت‌های پیشین با پیامبرانی که به سوی آن‌ها فرستادم چنان تعامل و رفتاری داشتند که قومی که تو را به سوی آن‌ها فرستادم، با تو دارند و راه تمسخر و استهزاء را در پیش گرفته و مرتکب امری شدند که قوم تو با تو کردند، ﴿فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ [۱۰] یعنی پس عذابی که آن‌ها به باد تمسخر و استهزاء می‌گرفتند و نوع آن‌را انکار می‌کردند و پیامبران‌شان آن‌ها را در مورد آن بیم داده بودند، آنها را دربرگرفت»^۲.

براستی آن‌ها و امثال ایشان به عذاب دنیوی گرفتار آمدند و بلکه در برزخ تا قیام قیامت در عذاب به سر می‌برند؛ خداوند متعال در بیان حال برخی از آن‌ها می‌فرماید: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [الغافر: ۴۶] «و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که

^۱ - نظم الدرر في تناسب الآيات والسور (۱۳۵/۷).

^۲ - جامع البيان (۲۷۱/۱۱-۲۷۲) شاکر؛ و نگا: زاد المسیر (۹/۳)، ابن الجوزی؛ و تفصیل عقوبت و کیفرهای دنیوی و

اخروی استهزاء‌کنندگان در باب چهارم «آثار استهزاء» در فصل دوم این‌شاء الله خواهد آمد.

قیامت بر پا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید».

و امر چنان نیست که یهودیان ادعا می‌کردند که (آتش و عذاب) جز روزهای اندکی آن‌ها را دربر نمی‌گیرد و بدان‌ها نمی‌رسد. و همانطور که اهل تفسیر گفته‌اند: مقصود یهودیان از آن روزهای اندک، همان چهل روزی بوده که گوساله را عبادت می‌کردند^۱. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [البقرة: ۸۰-۸۱] «می‌گویند: (هر چند هم گناهکار باشیم) آتش جز چند روز معدودی گریبانگیرمان نمی‌گردد! بگو: آیا از جانب خدا پیمان گرفته‌اید و (چون) خدا هرگز خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید (اطمینان یافته‌اید)؟ یا این که چیزی به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید (و دروغی بیش نیست)؟ آری! هرکس مرتکب گناه شود و گناه (احساس و وجدان و سراسر وجود) او را احاطه کند، این چنین افرادی یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند».

و نیز خداوند متعال در بیان غرور یهود و افتراء و بهتان زنی آن‌ها می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ ۗ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾﴾ [آل عمران: ۲۴] «این (عمل آنان) بدان خاطر است که می‌گفتند: جز چند روز اندکی، آتش (دوزخ) به ما نمی‌رسد (و مجازات محدودی داریم. چرا که از قوم گزیده‌ایم!) و افتراهایی که در دین‌شان به خدای می‌بستند و (پیوسته) به هم می‌بافتند، ایشان را گول زده است».

بنابراین عذاب مشرکان و اهل شرک و استهزاء، ابدی و سرمدی و همیشگی می‌باشد، همانطور که خداوند متعال در سوره‌ی بقره می‌فرماید: ﴿... أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾﴾ [البقرة: ۳۹] «و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند (و نادیده گیرند) اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند».

مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به پیامبران و پیروان آن‌ها

یکی از سنت‌های الهی در این هستی، جنگ میان حق و باطل است که در ادبیات قرآنی از آن به

^۱ - نگا: جامع البيان (۲/۲۷۴-۲۸۷) شاکر؛ فتح الباری (۱۰/۲۵۷)؛ الدر المنثور (۱/۱۶۳)؛ محاسن التأویل (۱/۳۱۹-۳۲۰)؛ اليهود في القرآن والسنة (۴/۱۵۷-۱۶۹) محمد اديب صالح.

عنوان سنت مدافعه تعبیر شده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَعَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۱] «پس به فرمان خدا ایشان را (مغلوب کردند و) فراری دادند و داود (یکی از لشکریان طالوت)، جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می‌خواست بدو یاد داد و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهَدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَآيِنُصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج: ۴۰] «اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (اما خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقق وعده‌هایش جلوگیری نماید)».

بنابراین هیچ پیامبری نبوده که الله عزوجل او را به سوی امتی از امت‌ها فرستاده باشد مگر اینکه از قومش برای او دشمنانی بوده‌اند که عداوت و دشمنی با آن پیامبر را سرلوحه امور خویش قرار داده و مردم را از دعوتش باز می‌داشتند و پس از اصلاح زمین به فساد در آن می‌پرداختند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۲] «همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسان‌های متمرد و جنیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علم کرده‌ایم. گروهی از آن‌ها سخنان فریبنده بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را (با یاهو سرانی‌های رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند. اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند (ولی همه این‌ها برابر تقدیر و مشیت خدا انجام گرفته و انجام می‌گیرد). پس بگذار دروغ‌ها به هم بافند (و خویشتن را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو

تبلیغ است و بر ما هم حساب)».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ [الفرقان: ۳۱] «این گونه (که تو ای پیغمبر! با موضع‌گیری و عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده‌ای، همه پیغمبران در چنین شرایطی قرار داشته‌اند و) برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم (که با او به مبارزه پرداخته و با مکتب و دعوتش مخالفت ورزیده‌اند)».

یکی از انواع مختلف اذیت و آزار و سخنان آراسته بی‌اساسی که شیطان‌های انسانی و جنی به یگدیگر القا کرده و پیام می‌دادند، تمسخر و استهزاء به آن پیامبران بوده است.

شیخ عبدالرحمن بن حسن رحمته در رد روش‌هایی که مشرکان با توحید به معارضه و مخالفت می‌پرداختند، می‌گوید: «همچنین معارضه و مخالفت آن‌ها متضمن دشنام دادن به تمامی کسانی بود که به سوی توحید دعوت نموده و انکار شرک می‌کردند. و در واقع این امر سرلوحه‌ی عملکرد و الگوی رفتاری دشمنان پیامبران بوده است. همچون قوم نوح که به نوح علیه‌السلام گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأعراف: ۶۰] «ما شما را (دور از حق و) در گمراهی و سرگستگی آشکاری می‌بینیم».

و قوم هود گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرُّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [الأعراف: ۶۶] «ما شما را ابله می‌دانیم؛ (آخر این چه دعوتی است که راه انداخته‌ای و این چه چیز است که ما را بدان می‌خوانی؟! و ما شما را از زمره دروغگویان می‌پنداریم».

و مشرکین عرب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ أُفْتَرْتَهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ [الفرقان: ۴] «این (قرآن) دروغی بیش نیست که خود (محمد) آن را از پیش خود به هم بافته است و گروهی او را در این کار یاری داده‌اند. آنان واقعاً (با بیان این سخن) ستم و بهتان بزرگی را مرتکب شده‌اند».

لذا سخنان برخاسته از ستم و بهتان آن منکران توحید، امری واضح و آشکار می‌باشد که هر عاقل منصفی آن را می‌داند و دشنام آن‌ها تمامی کسانی را که به اسلام دعوت می‌دهند و در گذشته و آینده در راستای رهنمودها و اوامر و نواهی آن عمل می‌کنند دربرمی‌گیرد، همچنان که اگر کسی پیامبری را که به حق مبعوث گردیده، تکذیب نماید، درحقیقت تمامی پیامبران را تکذیب نموده است. همچنان که الله عز و جل این مسأله را در قصص پیامبران، ذکر نموده است؛ پس هر کس آنچه را که پیامبران با آن آمده-

اند، انکار نماید، درحقیقت دشمن آن‌ها می‌باشد.^۱

براستی این عداوت و دشمنی مجرمان با پیامبران و پیروان آن‌ها امری آشکار و نمایان است (و چنان در این دشمنی به یکدیگر شبیه و در آن همسو می‌باشند که) گویا به این دشمنی و عداوت سفارش و توصیه شده‌اند، همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿٥٢﴾ أَتَوَاصَوْا بِهِءَ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُونَ ﴿٥٣﴾﴾ [الذاریات: ۵۲-۵۳] «همین گونه (که اینان شما را تکذیب می‌دارند) هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر این که گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است. مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگریند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیه واحد خبیث طغیان‌گری‌شان است).»

قاسمی رحمته می‌گوید: «یعنی در این سخنان از پدران‌شان تقلید نموده و به رفتار آن‌ها اقتدا نمودند و جهالت آن‌ها از یک نوع و مصدر ستم و لغزش آن‌ها یکی بوده و یکسان است. و اینکه الله متعال فرمود: ﴿أَتَوَاصَوْا بِهِءَ﴾ بیانگر انکار و شگفت بودن حال‌شان و اجماع و اتفاق ایشان بر آن کلمه‌ی شنیع و قبیحی است که نزدیک است به فکر یکی از عاقلان هم خطور نکند چه رسد که آن‌را بر زبان آورد؛ بدین معنا که آیا آن‌ها یکدیگر را بر این قول سفارش نموده‌اند که اینچنین بر آن متفق القولند (و همگی یکی پس از دیگری آن‌را بر زبان آورده و می‌آورند) ...»^۲ با این که هر یک از آن‌ها در سرزمینی بوده و فاصله‌ی آن‌ها از یکدیگر بسیار زیاد می‌باشد.

همچون این رهنمود قرآنی در جایی دیگر از کلام الله عزوجل نیز وارد شده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدَّ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾﴾ [فصلت: ۴۳] «از طرف (کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به تو گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهایی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است. (و چنین نسبت‌های ناروایی و سخنان نازیبانی بدیشان داده شده است. خلاصه نه دعوت تو به سوی یکتاپرستی مطلب تازه‌ای است و نه تهمت و تکذیب مردمان بی دین و بی ایمان). مسلماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان (در حق مؤمنان) و دارای مجازات دردناک (در حق کافران) است.»

یعنی: ای محمد آنچه به تو می‌گویند، از جنس همان کلمات آزاردهنده و ناسزاهایی است که پیش

^۱ - الدرر السنیه (۱۱۴/۲).

^۲ - محاسن التأویل (۳۴۸/۶).

از تو به پیامبران پیشین و کتب آسمانی روا داشتند^۱. بنابراین این اذیت و آزارهای روانی و آن تمسخر و استهزاءهای ایشان، نبایستی تو را به ترک رسالتی وادارد که از سوی پروردگارت بدان مأمور شده‌ای و نباید منجر به دست کشیدن از بیم دادن قومت گردد. و از این روست که الله عزوجل به منظور تثبیت و تسلی دادن پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۰﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [الحجر: ۱۰-۱۱] «ما پیش از تو (پیغمبرانی را) به میان گروه‌ها و دسته‌های پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ فرستاده‌ای به پیش ایشان نمی‌آمد مگر این که او را مسخره می‌کردند (همان گونه که هم اینک باطل‌گرایان تو را مسخره می‌دارند)».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَحْسِرَةٌ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [یس: ۳۰] «فسوسا و اسفا بندگان را! هیچ پیغمبری به سوی ایشان نمی‌آید مگر این که او را مسخره می‌کنند و به باد استهزاء می‌گیرند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿۶﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۷﴾﴾ [الزخرف: ۶-۷] «(فرستادن پیغمبری به سوی شما چرا باید عجیب باشد؟ قبلاً) ما پیغمبران زیادی را به میان ملت‌های پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ پیغمبری به پیش آنان نمی‌آمد، مگر این که او را مورد استهزاء قرار می‌دادند».

براستی همه‌ی این آیات روشنگر، دلالتی واضح و آشکار بر آن دارند که دشمنان پیامبران در مواجهه با پیامبرانی که به سوی آن‌ها فرستاده شدند، با استهزاء و تمسخر روبرو شدند و این‌گونه است که خداوند متعال پرده از تکذیب‌شان برداشته و سبک مغزی و نادانی و کم‌خردی ایشان را به تصویر می‌کشد؛ از عذاب و شقاوت دنیوی و اخروی به الله عزوجل پناه می‌بریم.

پس از اینکه دانستیم در طول تاریخ، استهزاء نمودن پیامبران و پیروان‌شان، سنت و روش دیرینه مجرمان و مستکبران بوده،^۲ اکنون لازم است تا به نمونه‌ها و جلوه‌هایی از استهزاء و تمسخر آن مجرمان و مستکبران بپردازیم، تا اینکه راه مجرمان روشن گردیده و هشدار باشد برای برادران مسلمان‌مان تا از وقوع در مشابهت با آن‌ها برحذر بوده و از آن پرهیز کنند:

۱- از جمله صورت‌های استهزاء در عصر نوح علیه‌السلام آن است که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُونَ مِنَّا فَإِنَّا

^۱ - نگا: همان (۱۵۸/۶).

^۲ - نگا: الجواب الصحيح (۱۶۱/۱)، ابن تیمیة.

نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا نَسَخَرُونَ ﴿۳۸﴾ [هود: ۳۸] «نوح دست اندر کار ساختن کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند (و می‌خندیدند و می‌گفتند: دیوانه شده است. به سرش زده است. پیغمبری را ترک گفته است و نجاری را پیشه کرده است! نوح هم بدیشان پاسخ می‌داد و) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان گونه شما را مسخره می‌کنیم. (امروز از بی‌خبری شما از پیام آسمانی می‌خندیم و فردا به سبب شکنجه و عذابی که گریبانگیرتان می‌گردد به تمسخرتان می‌نشینیم)».

«و در اینکه چگونه نوح علیه‌السلام را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دادند، دو قول وجود دارد: (الف) آنان چون می‌دیدند که نوح علیه‌السلام کشتی را در خشکی می‌سازد، او را مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و می‌گفتند: ای نوح، آیا پس از نبوت به نجاری روی آورده‌ای! (ب) چون آن‌ها دیدند که نوح علیه‌السلام کشتی می‌سازد و از آنجا که پیش از آن شاهد ساخته شدن کشتی نبودند، بدو گفتند: ای نوح، چه می‌سازی؟ نوح گفت: خانه‌ای که بر آب حرکت می‌کند. پس، از این پاسخ شگفت زده شده و به تمسخر او روی آوردند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: قبل از طوفانی که قوم نوح را فراگرفت، نه دریایی در زمین بود و نه نهری و بدین سبب بود که نوح را مسخره می‌کردند؛ و آب دریاها باقی مانده همان طوفان می‌باشد.^۱

به هر حال هر دو قول را که قرطبی رحمته الله ذکر می‌کند، به یک معنا می‌باشد و آن اینکه ابن عاشور می‌گوید: «آن‌ها، این عملکرد نوح علیه‌السلام را بر کاری عبث و بیهوده حمل نمودند و این به خاطر اعتقادشان مبنی بر این بود که آنچه می‌سازد، ادعای وی در زمینه‌ی نبوت و رسالت را تصدیق نخواهد کرد»^۲.

سید قطب رحمته الله می‌گوید: «تعبیر با فعل مضارع که بر زبان حال دلالت دارد، به صحنه، سرزندگی و جدیت می‌بخشد. صحنه را در فراسوی این تعبیر مجسم بر پرده‌ی خیال خود می‌بینیم. نوح دارد کشتی را می‌سازد، گروه‌های قوم متکبر او را می‌بینیم که از کنارش می‌گذرند و به تمسخرش می‌گیرند، کسی را به تمسخر می‌گیرند که بدیشان می‌گفته است: من فرستاده خداوند متعال هستم. و شما را به سوی او

^۱ - شیخ شنقبطی رحمته الله این مطلب را در «الأضواء البیان» (۱۶۵/۲) ذکر نموده است و کسی جز وی این مطلب را ذکر نکرده است.

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۲۳/۹)، قرطبی؛ و نگا: زاد المسیر (۱۰۳/۴)، ابن الجوزی.

^۳ - التحریر والتتویر (۶۸/۱۲).

می خوانم با ایشان گفتگو و مباحثه می کند و گفتگو و مباحثه را به درازا می کشاند، آنگاه به نجاری می -
 گراید و کشتی می سازد ... آنان به تمسخر و استهزاء می پردازند چون ایشان جز ظاهر کار را نمی بینند،
 فراتر از ظاهر را نمی دانند و از وحی و فرمان حضرت حق بی خبر و ناآگاهند، سر و کارشان همیشه
 محدود و مربوط به شناخت روبنا و نمادین و برداشت از ظواهر است و از درک و فهم فراتر از نمادهای
 سطحی و ظواهر امور از قبیل حکمت و تقدیر ناتوانند. ولی نوح آگاه و مطمئن است و با عزت و اعتماد
 و آرامش و وقار و بزرگواری، بدیشان پاسخ تمسخرشان را با تمسخر می دهد ... ما نیز شما را مسخره
 می کنیم؛ چرا که شما نمی دانید که در ورای این عمل چه تدبیری از سوی خداوند متعال در انتظار شما
 بوده و چه عاقبتی در کمین شماست»^۱.

اما اینکه کافران، نوح علیه السلام و مؤمنان را مسخره می کردند، از سفاقت و کم خردی و سبک
 مغزی عقول و جهل شان نسبت به خداوند متعال و صفاتش و قدرت حق در تعذیب معاندان و دشمنان
 پیامبرش می باشد^۲. «اما براستی نوح علیه السلام این اتهام و روی گردانی و تکبر را با بزرگواری و والایی
 پیغمبرانه خود پذیرا می گردد و با اطمینان به حق و حقیقتی که با خود به ارمغان آورده است و با اعتمادی
 که به پروردگار خود دارد، پروردگاری که او را به میان مردم روانه کرده است و با روشنی راهی که در
 پیش گرفته است و با درستی برنامه ای که در ذهن و شعور خود جای داده است و برابر آن رفته است،
 سربلند و راست قامت به جلو می رود. نه دشنام می دهد همان گونه که آنان دشنام می دادند و نه کسی را
 متهم می کند بدان شکل که آنان متهم می کردند و نه ادعایی آنچنانی داشت که آنان داشتند و نمی کوشد
 که سیمای غیر حقیقی به خود گیرد و یا چیزی خلاف رسالت خویش بر رسالت نسبت داده و بر آن
 بیفزاید»^۳.

این توصیف نحوه برخورد و نوع تعامل مستکبران با نوح علیه السلام بود، اما قرآن کریم نیز از توصیف
 نحوه برخورد و اهانت های آن مستکبران با پیروان نوح علیه السلام پرده برداشته و می فرماید: ﴿فَقَالَ
 الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرْنِكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرْنِكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا
 بِادَائِ الرَّأْيِ وَمَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [هود: ۲۷] «اشراف کافر
 قوم او (بدو پاسخ دادند و) گفتند: تو را جز انسانی همچون خود نمی بینیم (و لذا به پیغمبری تو باور
 نداریم). ما می بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه فکر و ساده لوح ما (به تو نگریده و) از تو پیروی

^۱ - فی ظلال القرآن (۱۸۷۷/۴).

^۲ - نگا: التحرير والتنوير (۶۸/۱۲)، ابن عاشور.

^۳ - فی ظلال القرآن (۱۸۷۳/۴)، سید قطب.

نکرده است. (شما ای پیروان نوح! نه نوح و نه) شما را برتر از خود نمی‌بینیم و بلکه دروغگویان تان می‌دانیم».

و نیز خداوند متعال در بیان حال آن‌ها می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَنْوَمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۴﴾ إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿۱۱۵﴾ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۶﴾ إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۷﴾﴾ [الشعراء: ۱۱۱-۱۱۵] «گفتند: آیا ما (اشراف و نجباء) به شما ایمان بیاوریم، درحالی که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟! (چگونه انتظار داری افراد ثروتمند و والامقام، با مشتی بی‌سر و پا و گمنام، همراه و همنشین شوند؟! (نوح) گفت: (وظیفه من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است) من چه می‌دانم آنان چه کاری داشته‌اند؟ (و گذشته ایشان چه بوده است؟ مهم امروز است که دعوت مرا پذیرفته و در مقام خودسازی برآمده‌اند و در راه حق گام نهاده‌اند). حساب (اعمال و جزای کار) ایشان جز بر عهده پروردگارم نیست، اگر شما فهمیده و با شعور باشید (می‌دانستید که کار خوب و بد گذشته ایشان از دید خدا پنهان نبوده است و سر و کارشان با خدا است نه با من). من هرگز مؤمنان را (از پیش خود) نمی‌رانم (تا دل شما را به دست آرم). من بیم دهنده آشکاری بیش نیستم».

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: «یعنی آنچه ما می‌بینیم تنها فقراء و ضعیفان قوم از قبیل فروشدگان و خیاطان و امثال آن‌ها هستند که به پیروی از تو روی آورده‌اند و هیچیک از اشراف و رؤسای که در میان ما هستند، در میان آن‌ها دیده نمی‌شوند؛ بلکه آنانی که از تو پیروی نمودند، پیروی و دنباله‌روی‌شان برخاسته از فکر و اندیشه و دقت نظر نبوده است، بلکه بدین خاطر که تنها تو را اجابت کرده باشند، کورکورانه از تو تبعیت نموده و به دنبال تو به راه افتادند و بدین خاطر بود که گفتند: ﴿وَمَا تَرْكُكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ﴾ یعنی افرادی ساده لوح و سطحی نگرند. ﴿وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ﴾ و این‌گونه بیان داشتند که ما هیچ برتری در شما نسبت به خود، چه در سیما و سیرت و چه در ثروت و قدرت و اوضاع و احوال نمی‌بینیم، تا اینکه به دین شما وارد شویم. ﴿بَلْ نَطْنُقُكُمْ كَذِبِينَ ﴿۲۷﴾﴾ بلکه گمان ما در مورد شما آن است که در آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید همچون نیکی و صلاح و عبادت و سعادت در آخرت، البته اگر بدان دست یابید، دروغ می‌گویید.

این اعتراض کافران به نوح و پیروانش بود که در واقع آن خود دلیل جهل و نادانی و کم‌خردی و کم‌عقلی ایشان می‌باشد؛ چرا که این عار و ننگی بر حق نیست که افراد ضعیف و فقیرانی که از نظر مال و ثروت در طبقات پایین‌تری از جامعه هستند، از آن پیروی کنند (آن‌گونه که معاندان گمان می‌کنند) زیرا

حق به خودی خود صحیح می‌باشد چه اشراف و ثروتمندان و یا فقراء و ضعیفان از آن پیروی نمایند، بلکه بی‌تردید، پیروان حق همان اشراف و بزرگانند و لو اینکه از نظر مادی و ظاهری فقیر باشند و کسانی که از پذیرش حق روی برتابند، همان فرومایگان و ساده لوحانند و لو اینکه از ثروتمندان جامعه باشند. از این گذشته، واقعیت امر خود بیانگر آن است که غالباً کسانی که از حق و حقیقت پیروی می‌کنند، مردمان ضعیف و فقراء هستند. درحالی‌که غالباً اشراف و بزرگان قوم به مخالفت با آن روی می‌آورند، چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿۲۳﴾ [الزخرف: ۲۳] «همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو (پیغمبر) بیم دهنده‌ای مبعوث نکرده‌ایم مگر این که متتعمان (خوشگذران و مغرور از ثروت و قدرت) آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوه ایشان ماندگار می‌شویم) و به دنبال آنان می‌رویم»^۱.

قرطبی رحمته الله علیه می‌گوید: «علمای ما گفتند: و این بدان خاطر است که ریاست طلبی بر اشراف و بزرگان و صاحبان زر و زیور و سلطه و قدرت، غلبه یافته و چیره شده است و این‌گونه جدایی از آن برای‌شان سخت و مشکل گردیده و بدین ترتیب از انقیاد و التزام و روی آوردن به غیر آن، روی برتافته‌اند. اما فقیر از چنین موانعی عاری و بدور می‌باشد، لذا در اجابت و انقیاد و التزام به حق، با شتاب عمل می‌کند و غالب احوال دنیا این‌گونه است»^۲.

و گفتگوی طولانی أبو سفیان و هرقل گواه بر این مسأله می‌باشد که در آن آمده است: «هرقل گفت: آیا اشراف و بزرگان قوم از او (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی می‌کنند یا فقیران و ضعیفان؟ أبو سفیان می‌گوید: گفتم: بلکه ضعفا و فقیران از او پیروی می‌کنند... هرقل در پایان سخنانش گفت: دوباره از تو سؤال می‌کنم، اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کنند یا فقیران و ضعفا؟ پس گفتم: فقیران و ضعیفان از او تبعیت می‌کنند. هرقل گفت: و آن‌ها پیروان پیامبران بوده‌اند...»^۳.

همچنین ابن کثیر رحمته الله علیه می‌گوید: «و اینکه گفتند، افراد ساده لوح و کوتاه‌فکر از شما پیروی می‌کنند، هیچ‌گونه مذمت و عیبی نیست، چون هرگاه حق واضح گردد، دیگر فرصتی برای رأی و نظر و اندیشیدن باقی نمی‌ماند بلکه بایستی از حق پیروی شود و این حالت هر انسان زیرک و پاک‌طینتی است. بلکه در

^۱ - نگا: تفسیر القرآن العظيم (۶۸۵/۲): محاسن التأویل (۲۹۸-۲۹۹/۴) قاسمی؛ فی ظلال القرآن (۱۸۷۲/۴-۱۸۷۳)، سید قطب.

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۱۷/۹).

^۳ - به روایت بخاری در کتاب بدء الوحي، باب ششم، شماره (۷)، فتح (۴۳/۱، ۴۲).

چنین حالتی جز نادان و عاجز و درمانده، به فکر کردن و اندیشه نمودن روی نمی‌آورد و برآستی که پیامبران با امری جلی و واضح و آشکار آمدند»^۱.

آری، این معیار و مقیاس جاهلیت بود که شرف و بزرگی را در مال و ریاست و ضعف و ناتوانی را در فقر و تنگدستی می‌دیدند. سید قطب رحمته می‌گوید: «آن‌ها معیار و مقیاس برتری را مال و ثروت؛ معیار و مقیاس درک و فهم را جاه و مقام؛ و معیار و مقیاس دانش و بینش را سلطه و قدرت می‌شمارند و می‌دانند ... لذا در نظر ایشان، دارا و ثروتمند و صاحب مقام و منزلت فهمیده‌تر و صاحب سلطه و قدرت فرهیخته‌تر و دارای معرفت بیشتر است!!! هنگامی که عقیده یکتاپرستی از جامعه رخت بر بندد و یا تأثیر آن کم و سست شود، این‌گونه مفاهیم و این نوع مقیاس‌ها و معیارها همیشه حکمفرما و فرمانروا می‌شود و انسان‌ها به زمان‌های جاهلیت بر می‌گردند و از آداب و رسوم بت‌پرستی به شکلی از شکل‌های فراوان آن پیروی می‌کنند، هرچند که بت‌پرستی در جامعه رنگارنگ تمدن مادی خودنمایی می‌کند...»^۲.

نوح علیه‌السلام در میان دریای موجی از آن حوادث و موج‌های اتهامی که به سوی او و پیروانش روانه بود، پیام الله عزوجل را در ارتباط با آن ضعیفان و فقیران دریافت نمود، ضعیفانی که در نزد بزرگان قوم اراذل و اوباش و ساده لوح و کم خرد بودند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِظَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرِئُكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَيَقَوْمٌ مِّنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [هود: ۲۹-۳۰] «ای قوم من! من در برابر آن، (یعنی تبلیغ رسالت پروردگارم) از شما (پول و مزد و ثروت و) مالی نمی‌خواهم، چرا که مزد من جز بر عهده خدا نیست (و پاداش خود را تنها از او می‌خواهم و بس). و من کسانی را که ایمان آورده‌اند (از مجلس و همدمی خود به خاطر شما) نمی‌رانم. آنان (در روز قیامت) خدای خود را ملاقات می‌کنند (و اگر آنان را برانم در آن وقت از من شکایت می‌کنند). و اما من شما را گروه نادانی می‌دانم (چرا که معیار ارزش انسان‌ها را در مال و جاه می‌دانید؛ نه در پیروی از حق و انجام کار نیک). ای قوم من! اگر من مؤمنان (فقیر و به گمان شما حقیر) را از پیش خود برانم، چه کسی مرا (از دست انتقام خدا می‌رهاند و) در برابر (مجازات شدید) الله یاری می‌دهد؟ (هیچ کسی). آیا یادآور نمی‌شوید (و نمی‌اندیشید که آنان خدائی دارند و انتقام ایشان را می‌گیرد؟)».

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۲/۶۸۵-۶۸۶).

^۲ - فی ظلال القرآن (۴/۱۸۷۲-۱۸۷۳).

قاسمی رحمته می گوید: «برخی از مفسران می گویند: ثمره و نتیجه‌ی این آیه، وجوب تعظیم مؤمن و تحریم تحقیر و بی‌احترامی به وی می‌باشد، گرچه (آن مؤمن) فقیری باشد که به جاه و مقام دست نیافته و او را فرومایه و ساده لوح بخوانند، زیرا در این زمینه خداوند متعال کلام نوح را حکایت می‌کند، آنجا که نوح علیه‌السلام رؤسا و بزرگان ایشان را جاهل خواند، آنگاه که از او خواستند تا ضعیفان و فقیرانی که در واقع دشمنان‌شان بودند، طرد کند. که همچون دیگر کلام الهی است که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲] «کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هرکس در گرو عمل خویش است، چه شاه چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان درباره این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمره ستمگران خواهی بود»^۱.

اما عاقبت امر از آن متقین - نوح و پیروانش - بوده و سرانجام تکذیب کنندگان و مستکبران چیزی جز هلاکت و غرق شدن نبود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۙ فَدَعَا رَبَّهُ أَئِنِّي مَمْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ ۗ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ۖ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۗ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْجِ وَدُسِرَ ۗ فَجَرَىٰ بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن كَانَ كُفِرَ ۗ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۗ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ ۗ﴾ [القمر: ۹-۱۶] «پیش از ایشان، قوم نوح، بنده ما (نوح) را تکذیب کردند (و دروغ‌گویی نامیدند) و گفتند: دیوانه‌ای است و (از میان خردمندان) رانده شده است. تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند (و عرضه داشت:): پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر). پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. (بگونه‌ای که گوئی درهای آسمان همه باز شده و هر چه آب است فرو می‌بارد). و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشانیدیم (بگونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آب‌ها در هم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدر شده بود. و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها، سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد، برای پاداش

دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود (و نعمت وجود او کفران شده بود). ما این داستان را (که بیانگر غرق شدن کافران و نجات مؤمنان است) به عنوان درس عبرتی (در میان ملت‌ها) باقی گذاریم. آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست؟ عذاب و عقاب من و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من چگونه بوده است؟! (آیا واقعیت داشته است و یا افسانه بوده است؟)».

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء به انبیاء، نحوه‌ی تعامل و نوع برخورد قوم مستکبر عاد^۱ با پیامبرشان هود علیه‌السلام می‌باشد که پیامبر خدا هود علیه‌السلام را با صفات زشت و قبیحی همچون سفاهت و کم‌خردی و دروغگویی و جنون توصیف نمودند، چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۶﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ ۖ إِنَّا لَنَرَنَّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۱۷﴾﴾ [الأعراف: ۶۵-۶۶] «(همان گونه که نوح را برای دعوت به توحید به سوی قوم خود فرستادیم،) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را پرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟ (و نمی‌خواهید با یکتاپرستی خویشتن را از شرّ و فساد در امان دارید؟). رؤساء و اشراف کفرپیشه قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم؛ (آخر این چه دعوتی است که راه انداخته‌ای و این چه چیز است که ما را بدان می‌خوانی؟! و ما شما را از زمره دروغگویان می‌پنداریم)».

یعنی «ای هود، ما تو را سفیه یعنی کم‌خرد و احمق می‌بینیم»^۲.

و زمانی هود علیه‌السلام با این تمسخر و استهزاء مواجه گردید که قومش را به سوی توحید دعوت نمود و شرک و عبادت بت‌ها را مردود خوانده و رد نمود و یگانگی الله عزوجل در عبادت را بیان داشت؛ اما در مقابل قومش از دعوت او شگفت زده شده و آنرا انکار نمودند، همچون تعجبی که کفار قریش در برابر دعوت رسول خدا ﷺ نمودند: ﴿أَجْعَلِ الْأِلَهَةَ الْإِنثَاءَ وَاحِدًا ۚ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿۱۰۰﴾﴾ [ص: ۱۰۰] «آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز

^۱ - قوم عاد اعرابی بودند که در سرزمین ریگستان احقاف در یمن، در عمان و حضرموت، در منطقه‌ای مشرف بر دریا که بدان الشحر گفته می‌شد، ساکن بودند. بنگر: البداية والنهاية (۱۱۹/۱)؛ و زاد المسیر (۲۲۲/۳) ابن الجوزی.

^۲ - نگا: الجامع لأحكام القرآن (۱۵۱/۷)، قرطبی.

شگفتی است»^۱.

این موضع‌گیری قوم عاد در برابر پیامبرشان هود علیه‌السلام بود که تصویری از آن در سوره‌ی هود بیان گردیده و الله عزوجل فرموده است: ﴿قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۵۴﴾ إِنَّ نَقُولُ إِلَّا أَعْتَرْنَاكَ بِبَعْضِ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ...﴾ [هود: ۵۳-۵۴] «گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای (که بر صحت چیزی دلالت کند که ما را بدان می‌خوانی) و ما به خاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم (و عبادت معبودهای خویش را ترک نمی‌گوییم) و به تو ایمان نمی‌آوریم (و به پیغمبریت باور نمی‌داریم). چیزی جز این نمی‌گوئیم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است (و دیوانه‌ات کرده است، بدان گاه که به بدگویی آن‌ها زبان گشوده‌ای و ما را از عبادت‌شان برحذر داشته‌ای. این است که هذیان می‌گوئی و یاوه سرائی می‌کنی)».

یعنی «گمان ما این است که برخی از معبودان ما تو را دچار جنون و دیوانگی کرده‌اند، چرا که تو از عبادت آن‌ها نهی کرده و از آن‌ها عیبجویی نمودی»^۲.

امام شنقیطی رحمته‌الله می‌گوید: «و از جمله استهزاءات و تمسخر آن‌ها به هود علیه‌السلام آن است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ نَقُولُ إِلَّا أَعْتَرْنَاكَ بِبَعْضِ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ...﴾ و همچنین اینکه قومش به او گفتند: ﴿قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ...﴾^۳.

اما پاسخ پیامبر خدا، هود علیه‌السلام در برابر این سفاهت و کم‌خردی قومش، موعظه و پندی بود که در اثر آن قلب‌ها هراسناک و سرشار از خوف شده و چشم‌ها لبریز از اشک؛ پس فرمود: ﴿إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهُ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۵۵﴾ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُون ﴿۵۶﴾﴾ [هود: ۵۴-۵۵] «(هود در پاسخش) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهائی که (بجز خدا) می‌پرستید بیزار (و از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم. بجز خدا (از هر چه می‌پرستید گریزان و بیزارم. حال که چنین است هر چه از دست‌تان ساخته است کوتاهی مکنید و) همگی به نیرنگ و چاره جوئی پردازید و مهلتم مدهید. (من نه از شما و نه از معبودهائی می‌ترسم که گمان می‌برید بلائی بر سرم آورده‌اند)».

پروردگار من دین خود را و دوستان خود را می‌پاید و محافظت

^۱ - نگا: تفسیر القرآن العظيم (۳۵۹/۲)، ابن کثیر.

^۲ - تفسیر القرآن العظيم (۶۹۶/۲)؛ و نگا: زاد المسیر (۱۱۸/۴)، ابن الجوزی؛ و محاسن التأویل (۳۱۴/۴).

^۳ - أضواء البیان (۱۶۵/۲).

می‌نماید و مراقب و مواظب قوانین خود است و نمی‌گذارد ضایع شود و هدر رود»^۱.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به انبیاء، نحوه برخورد و نوع تعامل قوم ثمود^۲ با پیامبر خدا، علیه‌السلام می‌باشد. الله متعال در قرآن کریم داستان آن‌ها را ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۷۴﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِءَ مُؤْمِنُونَ ﴿۷۵﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِءَ كَافِرُونَ ﴿۷۶﴾﴾ [الأعراف: ۷۳-۷۶] «(از زمره پیغمبران یکی هم) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزه بزرگی (بر صدق پیغمبری من) از سوی پروردگارتان برای‌تان آمده است و (آن) این شتر خدا است (با ویژگی‌های خاص خود) که به عنوان معجزه‌ای برای شما آمده است (و یک شتر عادی و معمولی نیست). پس آن‌را به حال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد و بدان آزاری مرسانید که (اگر آزاری برسانید) عذاب دردناکی دچارتان می‌گردد. و به یاد داشته باشید که خداوند شما را جانشینان قوم عاد کرده است و در سرزمین (حجر، میان حجاز و شام) استقرار بخشیده است. (سرزمینی با دشت‌های مسطح و حاصلخیز و با کوهستان‌های مستحکم و مستعدی که می‌توانید) در دشت‌های آن کاخ‌ها برافزاید و در کوه‌های آن خانه‌ها بتراشید و بسازید. پس نعمت‌های خدا را به یاد داشته باشید و در زمین، تباهاکارانه فساد راه میاندازید. اشراف و رؤسای متکبر قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا واقعاً می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگار خدا است؟ (مستضعفان پاسخ دادند و) گفتند: ما بدانچه او بدان مأموریت یافته است ایمان داریم. مستکبران (به مستضعفان) گفتند:

^۱ - نگا: في ظلال القرآن (۱۹۰۰/۴)، سيد قطب.

^۲ - قوم ثمود قبیله‌ای مشهور و از عرب عاربه بودند که در منطقه الحجر میان حجاز و تبوک می‌زیستند. بنگر: البداية والنهاية (۱۲۷/۱)، ابن کثیر؛ و معجم البلدان (۲۵۵/۲) یاقوت الحموی.

ولی ما بدانچه شما بدان ایمان دارید، ایمان نداریم».

«اینکه آن‌ها گفتند: آیا واقعا می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب خداست؟ آن‌را از روی تمسخر و استهزاء گفتند، زیرا آن‌ها خود به خوبی می‌دانستند که پیروان صالح این مسأله را به خوبی می‌دانستند و بدان آگاهی کامل داشتند...»^۱.

اما پاسخ قوم صالح به پیامبرشان این بود که گفتند: ﴿قَالُوا يَصْلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَدُنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٦٢﴾ [هود: ۶۲] «گفتند: ای صالح! پیش از این مایه امید ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهائی که پدران مان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ (و از عبادت بتانی باز می‌داری که نیاکان و همچنین خودمان به عبادت آن‌ها عادت کرده و الفت گرفته‌ایم؟! ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شک و تردید عجیبی گرفتار آمده‌ایم! (مگر می‌شود که خدا را به یگانگی پرستید و بدون میانجیگری بتان و شفیعان به خدا تقرب جست؟! این غیر ممکن است)».

قرطبی رحمته می‌گوید: «یعنی قبل از این امیدوار بودیم که تو انسان بزرگواری هستی، یعنی قبل از ادعایت بر نبوت؛ و گفته شده: صالح بر معبودان‌شان ایراد گرفته و از آن‌ها اعلان بیزاری می‌نمود و قومش امیدوار بودند که وی به دین‌شان رجوع کند، پس چون صالح علیه‌السلام آن‌ها را به سوی الله عزوجل دعوت داد، گفتند: امید ما از تو بریده شد»^۲.

و بدین ترتیب زبان آن مجرمان گویای این بود که: بی‌گمان در مورد تو تصور خیر و خوبی می‌رفت و نشانه‌های رشد و بالندگی در تو نمایانگر بود و بدین خاطر ما امیدوار بودیم که به سبب تو بهره‌مند گردیم و از تو بهره بریم و در امور مختلف با تو مشورت نماییم و در تدابیر گوناگون راهنما و جلودار باشی، اما چون به این دهان گشودی، امید ما از تو بریده شده و دانستیم که هیچ خیری در تو نیست^۳.

امام شنقیطی نیز بیان می‌دارد که این اقوال آن‌ها از روی استهزاء و تمسخر بود و می‌گوید: «و از جمله استهزاء و تمسخر آن‌ها به صالح علیه‌السلام این بود که می‌گفتند: ﴿فَعَفَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَصْلِحُ أَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ [الأعراف: ۷۷] «پس شتر را

^۱ - محاسن التأویل (۵۹۳/۳)؛ قاسمی؛ و نگا: فی ظلال القرآن (۱۳۱۳/۳-۱۳۱۴)، سید قطب.

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۴۰/۹)، قرطبی؛ و نگا: زاد المسیر (۱۲۳/۴)، ابن الجوزی؛ و محاسن التأویل (۳۱۸/۴)، قاسمی.

^۳ - الکشاف (۲۱۳/۳).

پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر (راست می‌گویی) از زمره پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی (و عذابی را که ما را از آن می‌ترسانی) بر سر ما بیاور!».

و نیز اینکه گفتند: ﴿قَالُوا يَصْلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا﴾ [هود: ۶۲] نیز از روی تمسخر و استهزاء بود.^۱

و نیز او را به سحر شده توصیف نمودند، چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۳] «(قوم ثمود به صالح پاسخ دادند و) گفتند: تو از زمره جادوشدگان و دیوانگان هستی و بس. (این است که چنین پریشان‌گوئی و یاوه‌سرانی می‌کنی)».

اهل تأویل و تفسیر در معنای ﴿الْمُسَحَّرِينَ﴾^۲ می‌گویند: «یعنی «المسحورین» سحر شده؛ و مجاهد و قتاده بر این دیدگاه می‌باشند. و گفته شده مقصود از آن «من المخلوقین» از مخلوقات^۲ می‌باشد. ابن کثیر رحمه الله پس از ذکر این دو دیدگاه می‌گوید: «و دیدگاه روشن‌تر و واضح‌تر در این زمینه، دیدگاه مجاهد و قتاده می‌باشد که می‌گویند: مقصود آن‌ها از این سخن آن بود که: تو در این دعوت و آنچه می‌گویی، از زمره جادوشدگان و دیوانگان هستی»^۳. پس تو ای صالح از زمره کسانی هستی که خردهای‌شان جادو می‌شود و عقل خود را از دست می‌دهند و یاوه‌سرانی کرده و نمی‌دانند چه می‌گویند! انگار در نزد آن‌ها کسی جز دیوانه یا جادو شده به سوی الله عزوجل و یگانگی او در عبادت دعوت نمی‌دهد»^۴.

﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الکهف: ۵] «نه ایشان و نه پدران‌شان (چنین چیزی را از روی دانش نمی‌گویند و) از آن هیچ‌گونه آگاهی ندارند. چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌های‌شان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به انبیاء، نحوه برخورد و نوع تعامل قوم لوط علیه‌السلام، اهالی

^۱ - أضواء البيان (۱۶۵/۲-۱۶۶).

^۲ - نگا: جامع البيان (۱۶۵/۹-۱۶۶)؛ المحرر الوجيز (۲۴۰/۴)، ابن عطية؛ زاد المسير (۱۳۹/۶)، ابن الجوزي؛ و الجامع لأحكام القرآن (۸۸/۱۳)، قرطبي.

^۳ - تفسير القرآن العظيم (۵۵۰/۳).

^۴ - نگا: في ظلال القرآن (۲۶۱۵/۵)، سيد قطب.

سرزمین سدوم^۱ با پیامبر خدا لوط علیه السلام می باشد. که داستان آن در قرآن کریم ذکر گردیده است. الله متعال می فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿۷۷﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقُومُ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَظْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿۷۸﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ﴿۷۹﴾﴾ [هود: ۷۷-۷۹] «هنگامی که فرستادگان ما (به صورت جوانانی) به پیش لوط درآمدند، لوط بسیار از آمدن آنان ناراحت گردید و دانست که قدرت دفاع از ایشان (در برابر قوم تباہکار خود) را ندارد و گفت: امروز روز بسیار سخت و دردناکی است. قوم لوط (از ورود این جوانان زیبا آگاه شدند و) شتابان به سوی لوط آمدند. قومی که (آلوده به گناه بودند و) پیش از آن (هم) اعمال زشت و پلشتی (چون لواط) انجام می دادند. لوط بدیشان گفت: ای قوم من! (شرمتان باد! بر مهمانان من ببخشائید و) این ها دختران منند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه ترند (من حاضریم آنان را به عقد شما در آورم) پس از خدا بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا مکنید (و بدیشان تعدی و تجاوز منمائید). آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمایی، یافته نمی شود؟ گفتند: تو که می دانی ما را به دختران تو نیازی نیست و می دانی که چه چیز می - خواهیم».

و در جایی دیگر می فرماید: ﴿وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۶۷﴾ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿۶۸﴾ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿۶۹﴾ قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعُلَمِينَ ﴿۷۰﴾ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿۷۱﴾﴾ [الحجر: ۶۷-۷۱] «هنگامی که صبح گردید) اهل شهر (فرشتگان را به صورت مردان بسیار زیبایی دیدند و بدیشان چشم طمع دوختند و) شادی ها کردند. (لوط ترسید که کار ناشایست خود را بکنند. بدیشان) گفت: اینان مهمانان من هستند، (حیاء کنید و با انجام کار ناشایست- تان) مرا رسوا مسازید. و از خدا بترسید و مرا خوار مکنید. گفتند: مگر ما تو را از (مهمان داری و پناه دادن) مردمان نهی نکردیم (و نگفتیم که حق نداری ما را از کاری که با دیگران می کنیم باز داری و به نصیحت و ارشاد ما پردازی و اگر چنین کنی تو را از میان خود بیرون می کنیم؟). گفت: این ها (دختران

^۱ - سدوم شهری از شهرهای لوط می باشد که به قاضی آن سدوم گفته می شد. معجم ما استعجم (۷۲۹/۳) عبدالله البکری؛ معجم البلدان (۲۲۶/۳)، یاقوت الحموی؛ و شهر سدوم اکنون در سرزمین اردن می باشد. بنگر: محاسن التأویل (۶۰۱/۳)، قاسمی.

شهر، همه آماده ازدواج با مردانند و به منزله دختران من هستند، اگر می‌خواهید کاری کنید (و در راه ازدواج و اطفاء شهوات گام بردارید)».

این اخلاق و عملکرد ظالمانه اهل آن سرزمین بود که آشکارا و علنا و حتی رو در روی پیامبر خدا، لوط علیه‌السلام که الله عزوجل او را به سوی آن‌ها مبعوث کرده بود تا آن‌ها را به دین و توحید و یگانگی‌اش دعوت داده و از فاحشه پاک گرداند، مرتکب چنین عمل زشت و قبیح و شنیع و فاحشه‌ای آشکار می‌شدند. لیکن «انحراف فطرت و کجی منش در داستان قوم لوط آشکار است، حتی لوط رو در رو به ایشان می‌گوید که در میان همه انسان‌ها رفتار زشت و پلشت آنان جداست و کژی منش ایشان پیداست و در این انحراف زشت و پلشت کسی بر آنان سبقت نگرفته است و پیشینیان در این کژراهه گام بر نداشته‌اند. ﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ﴿۸۱﴾ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿۸۲﴾ [الأعراف: ۸۰-۸۱] «لوط را هم فرستادیم و او به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟! (جای شگفت است که) شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید و با آنان می‌آمیزید! اصلاً شما مردمان تجاوز پیشه‌اید (و به انگیزه شهوت رانی و هواپرستی از مرز فطرت در می‌گذرید)».

اسرافی که لوط آن‌را به رخ قوم خود می‌کشد و مایه‌ی رسوایی آنان می‌شمارد، اسراف در تجاوز از برنامه‌ی الهی است که مجسم در فطرت سالم است، اسراف در نیرو و توانی است که خداوند آن‌را بدیشان عطا فرموده است تا در پرتو آن نقش خود را در امتداد بشریت و بالندگی زندگی ادا کنند. اما آنان آن‌را به پای هرزگی و بیهودگی تلف کرده و در جز محل تولید نسل و ثمره‌بخش صرف می‌کنند»^۱.

اما براستی پاسخ قوم لوط به ندای فطرت که لوط علیه‌السلام آن‌ها را با آن مواجه نموده و در مورد آن بدان‌ها تذکر داد، چه بود؟ خداوند متعال پاسخ آن‌ها را بیان داشته و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿۸۲﴾ [الأعراف: ۸۲] «پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند!».

اما این سخن را «از روی تمسخر نمودن آن‌ها به خاطر پاکی از فواحش و افتخار به پلیدی و پلشتی که خود در آن غرق بودند، بر زبان آوردند، آنطور که فاسقان پست و فرومایه‌ی آنگاه که صالحان پندشان

^۱ - في ظلال القرآن (۱۳۱۵/۳)، سید قطب.

دهند، بدان‌ها می‌گویند: این تارک دنیا را از ما دور کنید و ما را از شر این زاهدمنش راحت کنید»^۱.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ وَآتَاكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ﴾ ﴿۱۷۹﴾

[هود: ۱۷۹] «گفتند: تو که می‌دانی ما را به دختران تو نیازی نیست و می‌دانی که چه چیز می‌خواهیم».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾ ﴿۱۷۷﴾ قَالَ إِنِّي

لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿۱۷۸﴾ [الشعراء: ۱۶۷-۱۶۸] «گفتند: ای لوط! اگر (از این سخنان) دست نکشی،

از زمره تبعید شدگان (از شهر و دیار ما) خواهی بود. (لوط بدیشان پاسخ داد و) گفت: من از کار شما نفرت دارم (وزشت و ناپسندش می‌دانم)».

و نیز می‌فرماید: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ

أُنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾ ﴿۱۷۶﴾ [النمل: ۵۶] «پاسخ قوم او جز این نبود که (به یکدیگر) گفتند: (لوط و) پیروان

لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، آنان مردمانی پاکدامن و بیزار از ناپاکی‌ها هستند!».

علامه شفیعی رحمته می‌گوید: «و از جمله استهزاء قوم لوط نسبت به او، این سخنان‌شان است که

الله متعال از آن‌ها حکایت می‌کند: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ

قَرْيَتِكُمْ...﴾ و همچنین اینکه گفتند: ﴿لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾ ﴿۱۷۷﴾^۲.

سید قطب رحمته می‌گوید: «شگفتا! آیا کسی که در شهر و دیاری پاکی و پرهیزگاری می‌ورزد باید از

آنجا بیرون و رانده شود، تا آلودگان و ناپاکان در آن بمانند؟! اما چه جای شگفت است؟ مگر جاهلیت

امروزی چه کاری می‌کند؟ مگر جاهلیت امروزی کسانی را نمی‌راند و آواره نمی‌گرداند که پاکی و

پاکدامنی ورزند و خویشان را به لجنزاری نیندازند و نگردانند که جامعه‌های جاهلیت معاصر بدان فرو

می‌روند و در آن غلط می‌خورند و این کردار زشت و رفتار پلشت خود را پیشرفت و در هم شکستن غل

و زنجیر از دست و پای زن و غیر زن نام می‌نهند. آیا جاهلیت امروزی، پاکان و پاکدامنان را از لحاظ

ارزاق و خوراکی‌ها، جان‌ها و بدن‌ها، دارائی و اموال، افکار و اندیشه‌ها و جهان بینی‌ها و دیدگاه‌هایی که

دارند، تعقیب نمی‌کنند و مورد پیگرد قرار نمی‌دهند؟! مگر جاهلیت امروزی چشم دیدن پاکان و

پاکدامنان را ندارد؟! آخر جاهلیت امروزی جز به آلودگان و ناپاکان خوش آمد نمی‌گوید و جای باز

نمی‌کند و آسایش و آرامش نمی‌بخشد؟! این منطق جاهلیت در هر روز و روزگاری است!!!»^۳.

^۱ - محاسن التأویل (۶۰۳/۳)، قاسمی.

^۲ - أضواء البيان (۱۶۶/۲).

^۳ - فی ظلال القرآن (۱۳۱۶/۳).

یهود نیز در استهزاء و تنقص و استخفاف و تحقیر و خوار و سبک شمردن لوط علیه‌السلام با اهل سدوم مشارکت نمودند و خود را سهیم داشته و با آن‌ها در این امر سخیف همراه شدند؛ امام أبو محمد بن حزم فصلی تحت عنوان «ادعای تورات در مورد همبستری لوط با دو دخترش» ذکر نموده است که در آن آمده است: «لوط و دو دخترش در غار ساکن شدند، پس دختر بزرگ‌تر به کوچکتر گفت: پدرمان پیرمردی کهن‌سال است و در روی زمین کسی نیست که با ما از راهی که هر مردی با همسرش همبستری می‌کند (فرج) همخوابگی کند. پس بیا به کمک هم پدرمان را شراب نوشانده و با او همبستر شده و از او نسلی را باقی بگذاریم. پس هر دو با هم در آن شب پدرشان را شراب نوشانده و دختر بزرگ‌تر با پدرش همبستر شد. درحالی‌که لوط به خاطر مستی چیزی نمی‌فهمید. چون صبح گردید، دختر بزرگ‌تر به کوچکتر گفت: دیشب با پدرم همبستر شدم، بیا به کمک هم امشب نیز او را شراب نوشانده و تو نیز با او همبستر شو تا این‌گونه نسلی از پدرمان باقی بگذاریم. پس آن شب نیز او را شراب نوشانده و دختر کوچکتر با او همبستر شد درحالی‌که لوط از او بی‌خبر بود. و این‌گونه دو دختر لوط از پدرشان حامله شدند...»^۱ و العیاذ بالله من ذلک.

سپس ابن حزم بر این کم‌خردی و سبک مغزی و نادانی و ابله‌ی و هذیان و پریشان‌گویی و یاهوه سرائی یهود در حق این پیامبر بزرگوار و والا مقام تعلیق زده و می‌گوید: «سرهم کردن این داستان نهایت بی‌شرمی و مبالغه‌ی زنادقه‌ای را می‌رساند که در استخفاف و بی‌احترامی و تحقیر الله عزوجل و پیامبرانش، از هیچ امری دریغ نمی‌ورزند. تا آنجا که می‌گوید: چنین عملکردهای فضیح و قبیحی از صفات انبیاء و اخلاق آن‌ها نمی‌باشد، حتی از صفات کسی که کمترین خیری در او باشد نیز نمی‌باشد؛ بلکه از صفات سگ مسلکانی است که چنین خرافات بی‌اساسی که هیچ فایده و پند و عبرتی در آن‌ها نیست و با آن گمراه شدند، شایع می‌کنند و نعوذ بالله من الخذلان»^۲.

۵- از دیگر صورت‌های تمسخر و استهزاء به انبیاء، نحوه‌ی برخورد و نوع تعامل اهل مدین،^۳ قوم

^۱ - الفصل (۲۲۳/۱)؛ نگا: إغاثة اللفهان (۳۴۲/۲-۳۴۳-۳۴۵)؛ هداية الحیاری، ص: ۲۴۸، هر دو از ابن القیم؛ و اظهار الحق (۱۲/۱) و (۴/۳) و (۴/۱۲۲۰-۱۲۲۱) از رحمت الله الهندی.

^۲ - الفصل (۲۲۴/۱-۲۲۵).

^۳ - مدین سرزمینی در شام می‌باشد که از غزه پدیدار می‌باشد و ذکر آن در قرآن کریم آمده است و نیز گفته شده که آن شهری است مشرف بر دریای سرخ و وسعت آن به اندازه تبوک می‌باشد و چه بسا بزرگتر از آن باشد و در این شهر همان چاهی است که موسی علیه‌السلام برای چهارپایان شعیب آب کشید. معجم ما استعجم (۴/۱۲۰۱)، و معجم البلدان (۹۲/۵).

شعیب علیه السلام با او می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَشُعَيْبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [الأعراف: ۸۸] «اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه از کیفیت مواجهه‌ی کفار با پیامبرش شعیب و مؤمنانی که همراه او بودند، خبر می‌دهد که چگونه شعیب علیه السلام و مؤمنان همراه او را به تبعید از شهر و یا اکراه و اجبار به بازگشت به دین و آیین‌شان و پذیرفتن آنچه آن‌ها بر آن بودند، تهدید نمودند و این خطاب به شعیب پیامبر بوده و مراد و مقصود پیروانش بودند...»^۱.

آری، پس از اینکه شعیب علیه السلام آن‌ها را به توحید و یگانگی الله عزوجل در عبادت و شرک ورزیدن به حق سبحانه و تعالی دعوت نمود، مستکبران این‌گونه به شعیب علیه السلام پاسخ دادند. شعیب علیه السلام دعوت قومش را با این قاعده آغاز نمود، قاعده‌ای که می‌دانست تمامی برنامه‌های زندگی و اوضاع و احوال آن، از آن آغاز می‌گردد و اصول و ارکان رفتار و کردار و اخلاق و معاملات از آن منشعب و برگرفته می‌شود و تمامی آن‌ها راست و درست نمی‌گردد مگر اینکه این اصل و قاعده استوار و پایدار باشد^۲.

امام شنقیطی رحمته می‌گوید: «از جمله استهزاء آن‌ها به شعیب علیه السلام، این سخنان‌شان بود که الله عزوجل از آن‌ها حکایت نموده و می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَشُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَنَّكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعِزِيزٍ﴾ [هود: ۹۱] «گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهایی را که می‌گوئی نمی‌فهمیم (و گوش‌مان به سخنانت بدهکار نیست) و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم (و قادر به دفاع از خویشتن و اقناع دیگران نمی‌دانیم). اگر (به خاطر احترام) قبیله اندک تو نبود (که بر آئین ما می‌باشند) ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزشی نداری (تا تو را بزرگ و محترم داریم و از کشتن تو صرف نظر کنیم و در برابر ما قوت و قدرت آن را نداری که از خویشتن دفاع کنی)»^۳.

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۳۷۱/۲).

^۲ - نگا: فی ظلال القرآن (۱۳۱۷/۳)، سید قطب.

^۳ - أضواء البیان (۱۶۶/۲)؛ و نگا: محاسن التأویل (۳۲۸-۳۲۹) آنجا که می‌گوید: یعنی ما بسیاری از چیزهایی که

اما پس از اینکه کفار مدین پیامبرشان شعیب را تهدید نمودند، علاوه بر آن شیوهی دیگری را نیز در پیش گرفتند، اما اینبار نه با او، بلکه با پیروانش و گفتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِيَنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۰] «اشراف و سران کافر قوم او (خطاب به پیروان خود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما (هم به سبب گرویدن به آئینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده‌اند، شرف و ثروت خود را از دست می‌دهید و) زیانکار می‌گردید».

زمانی که مستکبران به وعید و تهدید شعیب و قومش روی آوردند، هیچ حجت و برهانی برای باطلی که بر آن بودند، نداشتند و چون عاری از سلاح حجت و برهان بودند، به تهدید و وعید روی آوردند و سپس در این راستا به شکنجه و تعذیب پیروان پیامبر خدا، شعیب علیه‌السلام پرداختند؛ در چنین موقعیتی، شعیب و مؤمنان همراه او به پروردگار و خالق و ناصر و یاری دهنده‌شان روی آورده و از او طلب یاری و داوری میان آن‌ها و کافران نمودند: ﴿قَدْ أَفْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾ [الأعراف: ۸۹] «اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گراف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را در بر گرفته است (و او با مرحمت و محبتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می‌فرماید. لذا) ما تنها بر خدا توکل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (حقّی که سنت تو در داوری میان محقّقین مصلحین و مبطلین مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترین داورانی (چرا که بر همه چیز آگاه و بر هر چیز توانائی)».

و داوری و پیروزی از سوی خداوند متعال است و الله عزوجل دروغگویان و تکذیب‌کنندگان را هلاک نموده و مؤمنان را نجات می‌دهد. ﴿فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَثْمِينَ﴾ [الأعراف: ۹۱] «(در نتیجه ستیزه‌جویی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های مستحکم) ایشان را در برگرفت (و زندگی پر زرق و برق آنان را در هم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَبَرَحْمَةٍ مِنَّا

می‌گویی، همچون توحید و حرمت کاستن از حقوق مردم نمی‌فهمیم و مقصودشان این بود که آنرا نمی‌پذیرند و قبول نمی‌کنند یا اینکه این مطلب را از روی سبک و بی‌اهمیت شمردن این امر بر زبان آوردند....

وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَرِهِمْ جَثِيمِينَ ﴿٩٤﴾ [هود: ۹۴] «هنگامی که فرمان ما (مبنی بر هلاک قوم مدین) در رسید، شعیب و مؤمنان همراه او را در پرتو مهر خود (از عذاب و هلاک) نجات دادیم و صدای (وحشتناک صاعقه و زلزله)، ستمکاران را دریافت و (بر اثر آن قالب تهی کردند و نقش زمین شدند و) در خانه و کاشانه خود کالبدهای بی جانی گشتند».

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء به انبیاء، عملکرد یهود در توصیف نمودن یوسف علیه‌السلام به نقائص و عیوب و آنچه شایسته و لایق انبیاء و رسولان نیست، می‌باشد. ابن قیم رحمته می‌گوید: «یهودیان به یوسف علیه‌السلام نسبت داده‌اند: او بند شلوار خود و همسر عزیز را باز نموده و همچون مردی که برای همبستری با همسرش آماده می‌شود، آماده گردید که در این لحظه دیواری برای یوسف شکافته شد و پدرش یعقوب علیه‌السلام را دید که انگشت خود را در دهان می‌فشارد. اما با این همه از جای خود برنخاست تا اینکه جبرئیل نازل گشت و گفت: ای یوسف، آیا می‌خواهی از زناکاران باشی!!! درحالی‌که نزد خداوند متعال از زمره انبیاء هستی. پس آنگاه برخاست.

بدیهی است که ترک فاحشه با دیدن چنین تصویری، دیگر جای هیچگونه مدح و ستایشی ندارد، چرا که فاسق‌ترین مردم هم اگر در چنین شرایطی جبرئیل را ببیند، ترسیده و پا به فرار گذاشته و فاحشه را رها می‌نماید»^۱.

شیخ محمد حامد الفقی رحمته در تعلیق بر سخن پیشین ابن قیم می‌گوید: «برخی از مفسرین این قصه را ذکر نموده‌اند؛ و بسیاری از مردم با آن فریفته شده (و آن را باور کرده‌اند)؛ اما همچنان که می‌بینی، این داستان از دشنام‌ها و افتراء و دروغ بستن‌ها و ناسزاهای یهود نسبت به انبیاء می‌باشد. اما برهان پروردگارش، همان ایمان و خوف و حیای از پروردگار جهانیان بود، پروردگاری که کمترین چیزی در آسمان‌ها و زمین بر او پوشیده نیست؛ و این خداوند متعال بود که قلبش را آکنده از ایمان و خوف و حیاء نموده بود و این به خاطر حفاظت خداوند متعال از یوسف صدیق بود. اما برآستی اگر کسی دیگر جز یوسف علیه‌السلام، در چنین خلوتی با تمامی آن شرایط قرار گیرد، حتما در آن فاحشه می‌افتد و بدان گرفتار می‌آید، پس بایستی انسان مسلمان از چنین خلوتی برحذر باشد، زیرا هر انسانی این امر را به خوبی می‌داند که عصمتی که یوسف از آن برخوردار بود، نزد او نمی‌باشد»^۲.

^۱ - إغائة اللهفان (۳۴۵/۲).

^۲ - همان (۳۴۵/۲) حاشیه ۲.

تردید نیست که رخنه کردن و ورود این بیهوده‌گویی‌ها و حيله‌ها و اباطیل در کتب تفسیر^۱ و در میان مسلمانان، از دسیسه‌های اهل کتاب می‌باشد، همان کسانی که کتب آسمانی خویش را تحریف نموده و بکلی آن‌را دگرگون نمودند. و این‌گونه برخی از روایان اسلامی از اسرائیلیات آن‌ها متأثر گشته و به نقل آن‌ها پرداختند، اسرائیلیاتی که گوش‌ها آن‌را نپذیرفته و عقل‌ها و اذهان سلیم آن‌را رد می‌نماید؛ وای بر کسانی که آن‌ها را به انبیاء نسبت دهند یا اینکه بشنوند و تصدیق کنند^۲.

۷- از دیگر صورت‌های استهزاء به انبیاء، افترا و طعنه‌ی اهل کتاب به دو پیامبر خدا، داود و سلیمان می‌باشد. آنجا که می‌گویند: آندو از فرزندان فارص می‌باشند که زنا زاده است - به گمان باطل اهل کتاب - و بدین بهتان و افترا در باب اول از انجیل متی تصریح شده است^۳. صاحب کتاب «اظهار الحق» یاوه‌گویی‌ها و بهتان‌های نصاری به پیامبر خدا داود را به طور خلاصه در هشت مورد ذکر می‌نماید:

الف) به دروغ گفته‌اند: داود علیه‌السلام به نظر شهوت به زنی بیگانه نگرسته است. درحالی‌که عیسی علیه‌السلام فرموده است: «ان کل من ينظر إلى امرأة ليشتهيها فقد زنى بها في قلبه» «هرآنکه به زنی از روی شهوت بنگرد، درحقیقت در قلبش با آن زن زنا کرده است». همچنان که در باب پنجم از انجیل متی بدین مسأله تصریح شده است.

ب) او تنها به نگاه شهوت آلود اکتفا نکرده و بلکه او را خواسته و با او زنا کرده است، درحالی‌که حرمت زنا قطعی بوده و از احکام دهگانه مشهور می‌باشد و در تورات آمده است: «لاتزن» «و زنا مکنید».

ج) به زعم و گمان باطل و دروغ آن‌ها، این زنا با زن همسایه بوده است و این نوع زنا از بزرگ‌ترین انواع آن می‌باشد و گناهی جداگانه است. چنان‌که در احکام دهگانه بدان تصریح شده است.

د) داود، حد زنا را نه بر خویشان و نه بر آن زن، جاری ننمود.

^۱ ابن تیمیة می‌گوید: و همچنین در کتب تفسیر چیزهایی از رسول الله ﷺ نقل شده است که عالمان و آگاهان به علم حدیث می‌دانند که این اقوال دروغ بوده و هیچ نسبتی با رسول الله ﷺ ندارند. الطرق التي يعرف بها الصدق الخبير من كذبه، ص: ۲۷؛ و این از حیث احادیث نبوی می‌باشد، اما دروغ بودن اسرائیلیات من باب اولی واضح و روشن است.

^۲ - نگا: محاسن التأویل (۳۵۹/۴)، قاسمی.

^۳ - نگا: إغائة اللفهان (۳۴۳/۲-۳۴۴) و هداية الحیاری، ص: ۲۰۳، هر دو از ابن القیم؛ اظهار الحق (۱۲۳۵/۴)، از رحمت الله الهندی.

و) داود، اوریا همسر زنی را که با او زنا کرده بود از میان سپاه خواسته و او را امر نمود تا به خانه‌اش برود؛ و هدف و غرض داود از این امر آن بود که عیب خود را ببوشاند و حاملگی همسر اوریا بدو منسوب گردد. اما چون اوریا به خاطر دیانتش به خانه نرفت و سوگند خورده بود که به خانه نرود، روز دوم نیز داود علیه‌السلام او را خواسته و بدو شراب نوشاند تا اینکه در حالت مستی به خانه‌اش برود، لیکن در این حالت هم وی به سبب رعایت دیانتش به خانه نرفت ... پاک و منزّه است خداوند عزیز و چیره‌آری، نزد اهل کتاب، دیانت توده‌ی مردم در ترک امر جائز به خاطر دیانت و تقوا این‌گونه است و دیانت انبیاء بنی‌اسرائیل در ارتکاب فواحش آنگونه!!

ه) چون مقصود داود با شراب نوشاندن اوریا و مست نمودن وی حاصل نشد، تصمیم به قتل وی گرفت، پس او را با شمشیر بنی‌عمون کشت. و در آیه‌ی هفتم از این باب، باب ۲۳ از سفر خروج آمده است که: نیکوکار و انسان پاک را نباید کشت.

ی) داود متوجه خطای خود نشده و توبه نکرد تا اینکه ناثان نبی علیه‌السلام او را سرزنش و نکوهش نمود.

ز) با اینکه حکم خداوندی مبنی بر مردن بچه‌ای که به سبب زنا متولد شده بود، بر داود ابلاغ گردید، باز هم داود برای سلامتی و تندرستی وی دعا نموده و روزه گرفت و برای باقی ماندن وی بر زمین تلاش نمود^۱.

این نمونه‌ای از طعنه‌ها و افتراءات اهل کتاب بر پیامبر خدا، داود علیه‌السلام بود. اما آن‌ها به این هم بسنده نکرده و به زعم باطل و کاذب‌شان پنج خطا را به پیامبر خدا سلیمان نسبت دادند که به دو نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) بزرگ‌ترین این افتراءها آن بود که گفتند: سلیمان علیه‌السلام در پایان عمرش - که در واقع هنگام توجه و روی آوردن به درگاه حق است - مرتد شد و جزای مرتد در شریعت موسی علیه‌السلام رجم می‌باشد و لو اینکه آن مرتد، پیامبری صاحب معجزات گوناگون باشد.

ب) سلیمان علیه‌السلام معابد و عبادتکده‌های بزرگی برای بت‌ها در کوه قدام اورشلیم^۲ بنا نمود و این معابد باقی بود تا اینکه یوشیان بن آمنون، پادشاه یهوذا در عهد خود، بیش از ۳۳۰ سال^۳ پس از مرگ سلیمان، آن‌ها را درهم شکسته و بت‌ها را نابود کرد.

^۱ - اظهار الحق (۱۲۴۵/۴-۱۲۴۶) و (۳۴۳/۴-۳۴۴).

^۲ - و آن شهر قدس می‌باشد.

^۳ - اظهار الحق (۱۲۴۹/۴-۱۲۵۰) و (۱۳۲۶/۴).

شیخ رحمت الله الهندی می‌گوید: «براستی بر ما واجب است که این داستان‌ها و بلکه امثال آن‌ها را انکار کنیم و قاطعانه بگوییم که درست و صحیح نمی‌باشند و ما بر این باور و اعتقادیم و یقین کامل داریم که مقام نبوت از امثال این امور قبیح و شنیع بری و بسیار بسیار فاصله دارد»^۱.

می‌گوییم: از امتی که به معبود و پروردگار و اله خود توهین نموده و آنچه را که شایسته عظمت و جلالش نیست، به وی نسبت دهد، انتظاری جز این نیست که به یاهه گویی و داستان سرایی و هذیان و نسبت دادن چنین افعال قبیحی به پیامبران الهی روی آورند و آن‌ها را مورد تحقیر و توهین و بی‌احترامی و عیبجویی و استخفاف و تنقص مقام نبوت‌شان قرار دهند. پروردگارا تو پاک و منزهی و این بهتان و افتزایی بزرگ است^۲.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النمل: ۱۵] «ما به داود و سلیمان دانش (قابل ملاحظه‌ای) عطاء کردیم و آنان (سپاس خدا را به جای آوردند و) گفتند: حمد و سپاس خداوند را سزا است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری بخشید».

و چنان‌که خداوند متعال به آن‌ها علم عطا کرده بود، نیز مقام نبوت هم بدیشان داده بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [النساء: ۱۶۳] «ما به تو (ای پیغمبر، قرآن و شریعت را) وحی کردیم، همان گونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم و (همان‌گونه که) به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوادگان (او که برخی از آنان پیغمبران خدا بودند)، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و به داود زبور دادیم».

و در مورد داود علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ۱۷] «و به خاطر بیاور (پیغمبران شکیبیا، از جمله) بنده ما داود قدرتمند و توانا را. واقعاً او (در همه کار و همه حال به سوی خدا باز می‌گشت و) بسی توبه کار بود».

و همچنین خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ

^۱ - همان (۱/۱۴).

^۲ - نگا: إغاثة اللفهان (۲/۳۴۴)، ابن القیم.

زَبُورًا ﴿۵۵﴾ [الإسراء: ۵۵] «ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم و (از جمله) به داود زبور عطاء نموده‌ایم (و او را بدان افتخار بخشیده و بالاتر از بعضی انبیاء قرار داده‌ایم. به تو نیز قرآن ارمان کرده و خاتم و سرآمد همه پیغمبران ساخته‌ایم)».

و نیز خداوند متعال در مقام ستایش سلیمان علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿وَوَرَّثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ ۗ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الظِّيرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۗ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾﴾ [النمل: ۱۶] «سلیمان وارث (پدرش) داود شد و گفت: ای مردم! به ما (درک) سخن پرندگان (و نحوه سخن گفتن با آنها، به وسیله خداوند بزرگوار) آموخته شده است و به ما از همه چیزها (و تمام وسائلی که از نظر مادی و معنوی برای تشکیل حکومت الهی لازم باشد) داده شده است. این فضیلت و لطف آشکاری است (و باید بسیار سپاس آنرا بگوئیم و با شکر این فخر رضای خدا را بجوئیم)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۳۰﴾﴾ [ص: ۳۰] «ما سلیمان را به داود عطاء کردیم. او بنده بسیار خوبی بود، چرا که او توبه کار بود».

آری این بود ثنا و ستایش الله متعال بر این دو پیامبر گرامی، داود و سلیمان علیهما‌السلام که خداوند سبحان در کلام بزرگوارش ذکر نمود. و در واقع آن بیانگر بطلان زعم و گمان دروغین اهل کتاب و بهتان و افترا و دشنام آنها به انبیاء و رسولان خداوند منان می‌باشد.

و این گونه بود تا اینکه لعنت خداوند متعال بر آنها نازل گشت و آنها را دربرگرفت، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹] «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حد می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشت کاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند)».

۸- از دیگر صورت‌های استهزاء به انبیاء، رفتار فرعون و فرعونیان مستکبر با موسی علیه‌السلام می‌-

باشد که او را ساحر و مجنون و کاذب و دروغگو^۱ خواندند. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا

^۱ - بنگر به گوشه‌ای از این افترا بر موسی علیه‌السلام از سوی سران و بزرگان قوم در «الجواب الصحیح» (۱/۱۶۱-۱۶۲)؛ و الفرقان، ص: ۱۴۱، که هر دو کتاب از شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌باشد.

جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا
 الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾ [القصص: ۳۶] «هنگامی که موسی با آیات روشن و دلانل قاطع ما به سراغ آنان
 رفت (و خویشان را معرفی کرد و فرمان خدا و معجزه‌های ید بیضاء و قلب عصا را بدیشان
 نمود) گفتند: این چیزی جز جادوی دروغ و به هم بافته‌ای نیست (و سخن خود را به دروغ
 فرموده خدا می‌نامی) و ما نشنیده‌ایم چنین چیزی در میان نیاکان ما بوده باشد (و کسی تا حال
 خدا را یکی معرفی و ادعای توحید کرده باشد)».

و نیز خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٧﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
 وَهَلْمَنَ وَقُرُونَ فَقَالُوا سِحْرٌ كَذَّابٌ ﴿٣٨﴾ [الغافر: ۲۳-۲۴] «ما موسی را همراه با معجزات و دلیل
 روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون. ایشان گفتند: موسی جادوگر دروغگوئی است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾ فَتَوَلَّىٰ بُرْهَانَهُ وَقَالَ
 سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾ [الذاریات: ۳۸-۳۹] «در (داستان زندگی) موسی نیز پند و عبرت وجود دارد.
 آنگاه که او را مجهز به نیروی آشکاری (از معجزات که عصا و ید بیضا بود) به سوی فرعون فرستادیم. او
 همراه با نیروهای (نظامی و انتظامی) خود از (پیام حق و از ایمان به) موسی رویگردان شد و گفت: او
 جادوگر یا دیوانه است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ [الزخرف: ۴۹] «هنگامی که بلایا ایشان را فرا گرفت، از موسی کمک طلبیدند) و گفتند: ای جادوگر!
 پروردگار خود را برایمان با توسل به عهدی که با تو کرده است به کمک بخوان، (تا ما را از این درد و رنج
 و بلا و مصیبت رهایی بخشد و مطمئن باش که) ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت».

و خداوند متعال می‌فرماید که فرعون گفت: ﴿إِنَّهُ لَكَيْبِرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
 فَلَا قِطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَئِنَّا أَشَدُّ
 عَذَابًا وَأَجْبَىٰ ﴿٧١﴾ [طه: ۷۱] «مسلماً او بزرگ شما است. بزرگی که به شما جادوگری آموخته است. بی-
 گمان دست‌ها و پاهای‌تان را عکس یکدیگر قطع می‌کنم و شما را بر فراز شاخه‌های درختان خرما به دار
 می‌آویزم. (آن وقت) خواهید دانست که کدام یک (از دو خدا: من یا خدای موسی) عذابش سخت‌تر و
 پایدارتر است».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا لَسِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ

بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى ﴿١٣﴾ [طه: ۶۳] «(جادوگران بعد از رایزنی به یکدیگر) گفتند: این دو نفر قطعاً جادوگرند. آنان می‌خواهند شما را با جادوی خود از سرزمین تان بیرون کنند و آئین بهتر و برتر شما را از میان بردارند».

و نیز می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾﴾ [النمل: ۱۳] «هنگامی که معجزات ما را کاملاً آشکارا بدیشان نمود، گفتند: (این چیزهائی که ما می‌بینیم) جز جادوی واضح و روشنی نیست!».

اما آن‌ها تنها بدین بسنده نکرده و بلکه به تکذیب موسی و هارون روی آوردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [المؤمنون: ۴۵-۴۸] «سپس موسی و برادرش هارون را همراه با معجزات و براهین (دال بر صدق رسالت‌شان) و حجّت واضحی که بیانگر (اثبات پیغمبری آنان) باشد روانه کردیم. به سوی فرعون و فرعونیان، ولی آنان (خود را بالاتر از این دانستند که دعوت ایشان را بپذیرند و) تکبر ورزیدند و ایشان اصولاً مردمان سلطه‌طلب و خود بزرگ بین بودند. (فرعون و فرعونیان) گفتند: آیا به دو انسان همچون خودمان ایمان بیاوریم (و پیغمبرشان بدانیم) و حال این که قوم آن دو (یعنی بنی اسرائیل) پرستندگان و خدمتگذاران ما بوده و هستند؟! این بود که آن دو را تکذیب کردند و در نتیجه (در دریا غرق و) هلاک گردیدند».

علاوه بر این، فرعون و قوم مستکبرش به براهین و معجزات موسی علیه‌السلام می‌خندیدند و آن‌ها را به استهزاء و تمسخر می‌گرفتند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعٰلَمِينَ ﴿٤٦﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾﴾ [الزخرف: ۴۶-۴۷] «ما موسی را همراه با معجزات خود (که دال بر حقاقت پیغمبری او بود) به سوی فرعون و درباریان‌ش روانه کردیم. (موسی بدیشان) گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم. هنگامی که معجزات ما را بدیشان نمود، ناگهان همگی بدان‌ها خندیدند (و موسی و کارهایش را به مسخره گرفتند تا به دیگران بفهمانند که دعوت او ارزش برخوردار جدی را ندارد و قابل تأمل و بررسی نیست)».

خداوند متعال در این آیه، محمد ﷺ را مخاطب قرار داده و بدو می‌فرماید: چون موسی با دلایل و براهین ما بر صدق وی، به سوی فرعون و فرعونیان و درباریان‌ش رفته و آن‌ها را به توحید خداوندی و برائت و بیزاری و دوری از عبادت معبودان باطل دعوت نمود، فرعون و فرعونیان و قومش که با چنین

صحنه‌ای رو برو شدند، به آیات و نشانه‌هایی که موسی به نزدشان آمده بود، خندیدند، چنان‌که قوم توای محمد، به آیات و نشانه‌ها و عبرت‌هایی که برای‌شان آوردی، تمسخر نموده و خندیدند. و در واقع این تسلی‌خاطری بود از جانب خداوند متعال برای پیامبرش محمد ﷺ به خاطر اذیت و آزارهایی که از سوی قوم خود می‌دید. و درحقیقت خبری از سوی خداوند متعال بود مبنی بر مشرک بودن قومش و اینکه آن‌ها نیز در کفر ورزیدن به خداوند سبحان و تکذیب پیامبران، همچون امت‌های پیش از خود بوده و بر راه و روش و منهج آن‌ها می‌باشند. و خداوند متعال در این آیه، پیامبرش محمد ﷺ را به صبر پیشه کردن در برابر دشمنی‌های قومش، همچون رفتار و شیوه‌ی پیامبران اولوالعزم تشویق می‌نماید و به پیامبرش خبر می‌دهد که عاقبت امر دشمنان و مخالفانش، هلاکت و نابودی می‌باشد؛ همچون سنت خداوندی در مورد متمرذینی که پیش از آن‌ها بودند و الله عزوجل آن‌ها را نیست و نابود کرده و پیامبران و پیروان‌شان را بر آن‌ها پیروز گردانده و امرش را بلند کرده است. چنان‌که خداوند متعال موسی علیه‌السلام و ایمان آورندگان به او را بر فرعون و فرعونیان پیروزی بخشید.^۱

اما از مقوله‌ها و منطق همیشگی مستکبران و فرعونیان در زمین، در هر زمان آن است که الله عزوجل ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۹﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَمَّاذَا تَأْمُرُونَ ﴿۱۱۰﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿۱۱۱﴾ يَا ثُؤَكُ بَکُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿۱۱۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۰۹-۱۱۲] «(هنگامی که موسی نشانه بزرگ خدا را بنمود) اشراف قوم فرعون (از راه تملق و چاپلوسی با فرعون هم آوا شدند و) گفتند: واقعاً این جادوگر ماهری است! (و کاری که می‌کند معجزه خدائی نیست). او می‌خواهد شما را از سرزمین‌تان (که مصر است) بیرون کند. چه می‌اندیشید و چه نظر می‌دهید؟ (باید در حق او چه کرد؟). (سپس به فرعون) گفتند: (عجله مکن و جریان کار) او و برادرش (هارون) را به تأخیر بینداز و (کسانی از لشکریان خود را) به شهرها بفرست تا (جادوگران مجرب را) جمع کنند (و بدینجا گسیل دارند). تا همه جادوگران ماهر را (به خدمت تو) بیاورند (و جادوی موسی را باطل و کار او را یکسره سازند و دیگر کسی گول او را نخورد و به دنبال او نرود)».

و اینکه می‌گفتند: ﴿وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لَتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۲] «(آنان به سبب این اندیشه نادرست) گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری (و هر نوعی

^۱ - جامع البیان (۱۹۳/۱۱)، ابن جریر الطبری؛ و نگا: تفسیر القرآن العظيم (۱۹۶/۴)، ابن کثیر؛ و محاسن التأویل

از معجزات بنمائی) تا ما را بدان جادو کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم (و به تو نمی‌گرویم)».

آری این منطق مستکبران و فرعونیان بود که با دلایل آشکار و براهین روشن با تمسخر و استهزاء و سب و شتم و ناسزا و دشنام و تهدید و وعید روبرو می‌شدند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ لَئِن أُتِّخِذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ [الشعراء: ۲۹] «(فرعون سخت برآشفست (و) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره زندانیان خواهم کرد (و در بیغوله‌های زندان همچون دیگران خواهی پوسید)».

و نیز خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ وَعَالِهَتِكُمْ قَالَ سَنَقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۲۷] «(اشراف قوم فرعون (بدو) گفتند: آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد پردازند و تو و معبودان تو را ترک گویند (و نه به تو و نه به معبودان تو وقعی نهند؟). گفت: پسران آنان را علی‌الدوام خواهیم کشت و دختران‌شان را زنده نگاه می‌داریم (تا کلفت‌ها و گماشتگان ما گردند) و ما بر ایشان کاملاً مسلط هستیم (و هرچه بخواهیم بر سر آنان می‌آوریم)».

اما پاسخ اهل ایمان، پیروان موسی علیه‌السلام در برابر این وعید و تهدید فرعون و فرعونیان مستکبر آن بود که گفتند: ﴿وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۶] «(ایراد تو بر ما و آزار رساندن تو به ما جز به خاطر این نیست که ما به آیات روشن و معجزات متقن پروردگاران - وقتی که به ما رسیده است - ایمان آورده‌ایم (و فرمان خدای خود را لیبیک گفته‌ایم). پروردگارا! صبر عظیم به ما مرحمت فرما و ما را مسلمان بمیران)».

و موضع‌گیری موسی علیه‌السلام در برابر این تهدید، موضعی مطمئن به وعده و یاری و تمکین پروردگارش بود، چنان‌که پیروانش را توصیه نموده و پند و اندرز داد تا در برابر بلا و مصیبت صبر پیشه کنند: ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۸] «(موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و شکیبائی کنید (و بدانید که فرعون بنده ناتوانی بیش نیست و فرمانروای مطلق خدا است) و بی‌گمان خدا زمین را به کسانی از پرهیزگاران است (آن کسانی که مراعات سنن و اسباب می‌دارند. از قبیل اتحاد و اتفاق و اعتصام به حق و اقامت عدل و صبر در برابر شدائد)».

اما از دیگر موارد اذیت و آزار و استهزاء و تمسخری که موسی علیه‌السلام با آن مواجه گردید، تهمت‌هایی بود که بنی اسرائیل در مورد این پیامبر الهی روا داشتند. در صحیحین و دیگر کتب حدیث آمده است که ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلًا حَيِيًّا سِتِيرًا، لَا يُرَى مِنْ جِلْدِهِ شَيْءٌ اسْتَحْيَاءَ مِنْهُ، فَأَذَاهُ مِنْ آذَاهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالُوا: مَا يَسْتَتِرُ هَذَا النَّسْتَرُ، إِلَّا مِنْ عَيْبٍ بِجِلْدِهِ: إِمَّا بَرَصٌ وَإِمَّا أُدْرَةٌ وَإِمَّا أَفَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يُبْرِتَهُ مِمَّا قَالُوا لِمُوسَى، فَحَلَا يَوْمًا وَحَدَهُ، فَوَضَعَ ثِيَابَهُ عَلَى الْحَجَرِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ إِلَى ثِيَابِهِ لِيَأْخُذَهَا، وَإِنَّ الْحَجَرَ عَدَا بِثَوْبِهِ، فَأَخَذَ مُوسَى عَصَاهُ وَطَلَبَ الْحَجَرَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: ثَوْبِي حَجْرٌ، ثَوْبِي حَجْرٌ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَلَأٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَرَأَوْهُ عُرْيَانًا أَحْسَنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ، وَأَبْرَأَهُ مِمَّا يَقُولُونَ، وَقَامَ الْحَجْرُ، فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَلَبَسَهُ، وَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا بَعْصَاهُ، فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجَرِ لَنَدَبًا مِنْ أَثَرِ ضَرْبِهِ، ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ [الأحزاب: ۶۹]»^۲ «موسی علیه‌السلام مردی خجالتی و اهل حیا بود و بسیار بدن خود را از دید دیگران پوشیده نگه می‌داشت، لذا عده‌ای از بنی اسرائیل که در پی اذیت و آزارش بودند، گفتند: این همه مخفی کاری موسی که کسی بدنش را نبیند، حتماً به خاطر عیبی در بدنش می‌باشد. یا پیسی یا فتق بیضه (ورم) و یا آفت دیگری. ولی خداوند متعال خواست تا او را از این اتهام تبرئه کند. تا

^۱ ابن حجر می‌گوید: (آدر) با مد و فتح دال و تخفیف راء می‌باشد. جوهری می‌گوید: الادرة نوعی بیماری در ناحیه بیضه می‌باشد. و نووی می‌گوید: آدر: به کسی می‌گویند که دارای بیضه‌های بزرگی باشد. فتح الباری (۱/۴۶۰)؛ و شرح صحیح مسلم (۱۳۵/۱۵). و نکا: إغاثة اللهفان (۳۴۱/۲-۳۴۲)، ابن القيم؛ المجموع المغیث فی غریبی القرآن والحديث (۴۴/۱-۴۵)، اصفهانی؛ و النهاية (۳۱/۱)، ابن الأثیر.

در این حدیث فوائدی نهفته است؛ از جمله اینکه: پیامبران چه از نظر اخلاق و چه از جهت خلقت در نهایت کمال انسانی می‌باشند. و هرآنکه به خلقت پیامبری از پیامبران عیب و نقصی نسبت دهد درحقیقت او را آزرده است و با این عمل، خوف کفر ورزیدن در مورد فاعل آن می‌رود و در این زمینه به عیوبی که تاریخ نویسان به بعضی از پیامبران نسبت داده و ذکر نموده‌اند توجه نمی‌شود.

و از دیگر فوائد نهفته در این حدیث آن است که صبر پیامبران در برابر جاهلان و متحمل شدن اذیت و آزار آن‌ها را نشان می‌دهد و اینکه چگونه خداوند متعال در برابر اذیت و آزار آن‌ها عاقبت امر را از آن پیامبران قرار داد. بنگر: فتح الباری (۵۰۵/۶) و شرح صحیح مسلم (۱۳۶/۱۵-۱۳۷).

^۲ به روایت بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب ۲۸، برقم (۳۴۰۴)، فتح (۵۰۲/۶)، و در کتاب الغسل، باب من اغتسل عریاناً، برقم (۲۷۸)، فتح (۴۵۸/۱-۴۵۹). و مسلم، کتاب الفضائل، باب فضل موسی، برقم (۳۳۹). نووی (۱۳۵/۱۵).

اینکه روزی در محلی خلوت لباس هایش را درآورد و روی سنگی گذاشت تا آبتنی و غسل نماید. چون از غسل کردن فارغ شد و درصدد لباس پوشیدن برآمد، سنگ لباس هایش را ربود؛ موسی عصایش را برداشت و درحالی که عریان بود، شروع به دویدن به دنبال سنگ نمود و می گفت: ای سنگ، لباسم، ای سنگ، لباسم. تا اینکه به گروهی از بنی اسرائیل رسید که او را با بدنی عریان و بسیار زیبا و عاری از مواردی که بدو نسبت می دادند، مشاهده کردند (و بنی اسرائیل دانستند که او عیب ظاهری ندارد) و سنگ در آن هنگام ایستاد و موسی علیه السلام لباسش را برداشته و پوشید و شروع کرد به ضربه زدن با عصا به سنگ؛ و به خدا سوگند اثر ضربه ها بر روی سنگ نمایان شد، سه یا چهار یا پنج ضربه آن دیده می شد. این است معنای این آیه که الله عزوجل می فرماید: «ای مؤمنان، همانند کسانی نباشید که (با گفتن سخنان ناروا) موسی را آزار رساندند (و رنجیده و آزرده کردند) و خدا او را از آنچه می گفتند تبرئه نمود و او در پیشگاه خدا گرانقدر و صاحب منزلت بود».

۹- از دیگر صورت های استهزاء و تمسخر به انبیاء، اتهامی بود که متوجه پیامبر خدا هارون علیه السلام نمودند و گفتند: هارون بود که گوساله ای را برای بنی اسرائیل ساخته و آن ها را امر نمود تا آن را عبادت نموده و در جلوی او برقصند.

شیخ رحمت الله هندی می گوید: «در باب ۳۲ از سفر خروج چنین آمده است: چون مردم دیدند که موسی در بازگشتن از کوه تأخیر نمود، گرد هارون علیه السلام جمع شده و بدو گفتند: برخیز اله و معبودی برای ما بساز که او را بینیم و در جلوی ما باشد، چرا که موسی، آنکه ما را از سرزمین مصر پراکنده نمود، رفته و از او خبری در دست نیست و نمی دانیم چه بر سر او آمده است. پس هارون بدان ها گفت: گوشواره هایی که از جنس طلا بر گوش های زنان و دختران است، برگزید و به نزد من آورید؛ پس مردم این گونه عمل نموده و با گوشواره های طلا به نزد هارون آمدند؛ هارون آن ها را از مردم گرفت و از آن گوشواره ها، گوساله ای خالص از طلا ساخت و گفت: ای بنی اسرائیلی که از سرزمین مصر پراکنده شده ای، این (گوساله) معبود توست. و چون کار ساخت آن به پایان رسید، هارون مکانی را برای ذبح و قربانی در جلوی آن تدارک دید و ندا داده و گفت: فردا برای پروردگاران عید است. پس فردای آن روز آتش برپا نموده و قربانی کرده و برای گوساله ای که ساخته بودند، ذبح نمودند و مردم جشن گرفته و از آن ذبائح می خوردند و می رقصیدند»^۱.

آری، این افتراء و بهتان اهل کتاب بر پیامبر خدا هارون علیه السلام بود - خداوند متعال آن ها را بر

^۱ - اظهار الحق (۱۲۳۵/۴-۱۲۳۶)، (۱۳، ۱۷/۱)؛ و نگا: الفصل (۱۲۶/۱)، ابن حزم؛ و اغاثة اللفهان (۳۰۰/۲-۳۰۵).

مجازات‌هایی که مستحق‌اند، گرفتار نمایند - اکنون در راستای ابطال و اثبات بی‌اصل و اساس بودن این بهتان و افتراء، به آیاتی می‌پردازیم که در قرآن کریم در این باره وارد شده و حادثه‌ی گوساله و چگونگی ساخته شدن آنرا و اینکه چه کسی آنرا ساخت، بیان می‌دارد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ ﴿۸۴﴾ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿۸۵﴾ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿۸۶﴾ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿۸۷﴾ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿۸۸﴾ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿۸۹﴾﴾ (موسی پیش‌تر خود را به کوه طور رسانید. بدو گفتیم: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که (در آمدن به کوه طور) بر قوم خود پیشی‌گیری؟ (موسی) گفت: آنان به دنبال من بوده و (هرچه زودتر به خدمت می‌رسند). پروردگارا! من به سوی (میعادگاه و محضر وحی) تو شتاب کردم تا (هرچه زودتر احکام و قوانین تو را دریافت و به بندگانت برسانم و از من) خوشنود شوی. (خداوند) فرمود: ما قوم تو را بعد از (رهسپار شدن) تو (بدینجا) آزمایش کردیم (و آنان از عهده امتحان برنیامدند) و «سامری» ایشان را گمراه و از راه بدر کرد. موسی پس از دریافت تورات، خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت. (بدیشان پرخاش کرد و) گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد (که عبارت است از: نزول تورات و بیان احکام آسمانی و نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت مصر شدن و مغفرت و آمرزش خداوندی؟). آیا مدّت جدائی من از شما به طول انجامیده است؟! یا این که خواسته‌اید که خشم پروردگارتان دامنگیرتان شود و این است که با وعده من مخالفت کرده‌اید؟! (و سر از آئین و راه و روش من پیچیده و بیراهه رفته‌اید). گفتند: ما به اختیار خود از وعده تو سرپیچی نکرده‌ایم و لیکن بارهای سنگینی از زیورآلات (طلاتی) مردمان (قبطی که توسط زنان مان به بهانه امانت جهت خودآرائی بدان‌ها در روز عید گرفته شده بود و به همراه داشتیم) بار ما شده بود و (سامری می‌گفت: نحوست این زر و زیور حرام است که موسی بر نمی‌گردد. این بود که) ما آن‌ها را از خود دور انداختیم و سامری نیز (آنچه با خود داشت) از خود دور افکند. سپس مجسمه گوساله‌ای را برای مردم (از میان آتش) بیرون آورد (که به علت تعبیه سوراخ‌هایی در آن، به هنگام وزش باد، صدائی همچون) صدای گوساله داشت. (سامری و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او

(چنین چیزی را) فراموش کرده است (و در طلب آن به کوه طور رفته است). آیا آنان نمی‌بینند که (این گوساله) پاسخ ایشان را نمی‌دهد و زبانی از آنان دور نمی‌گرداند و سودی برای‌شان فراهم نمی‌آورد؟».

و خداوند متعال می‌فرماید: هارون قومش را از پرستیدن گوساله نهی نمود: ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَقَوْمُ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِيَ ﴿۹۰﴾ [طه: ۹۰] «هارون (که به هنگام وقوع چنین آشوبی در میان‌شان بسر می‌برد،) پیش‌تر (از برگشتن موسی از میعادگاه) به بنی اسرائیل گفت: ای قوم من! با این (گوساله زرین) شما دچار بلا (و آزمون بزرگ و سختی) شده‌اید. پروردگار شما خداوند مهربان است (نه کس و نه چیز دیگری). اکنون که چنین است، از من پیروی کنید و از فرمان من اطاعت نمائید».

اما عبادت‌گزاران گوساله به وی جواب سر بالا داده و گفتند: ﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿۹۱﴾ [طه: ۹۱] «گفتند: ما پیوسته به پرستش این گوساله ادامه می‌دهیم تا موسی به پیش ما برمی‌گردد».

چگونه از عبادت کردن گوساله دست کشند درحالی که الله متعال آن‌ها را این‌گونه توصیف نموده و در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ﴿البقرة: ۹۳﴾ «گفتند: شنیدیم، ولی (به زبان عمل گفتند): نافرمانی کردیم! (ایمان به دل‌های‌شان ننشسته بود. زیرا) دل‌های‌شان بر اثر کفر، با (محبت) گوساله آبیاری شده بود».

ابن حزم رحمته الله می‌گوید: «... براسستی خداوند متعال انبیاء را از هرگونه عبادتی برای غیرالله و نیز از امر کردن به چنین اموری و بلکه از هر گناه و معصیت و رذیلتی منزّه و پاک داشته است ... تا آنجا که می‌گوید: اما پاسخ ما در برابر تمامی این موارد، آن است که در مورد هیچیک از این داستان‌سرای‌ها و یاوه‌گویی‌ها، نقل معتبر و کافی وجود نداشته و بلکه هر آنچه در این زمینه و بدین روش نقل گردیده، خبرهای آحاد دروغینی است که به دروغ و بهتان و افتراء از خود گفته و ساخته و پرداخته نموده‌اند. اما مسأله‌ی صدای گاو؛ بر اساس روایتی که از ابن عباس رضی الله عنهما ذکر نمودیم آن صدای گاو نبود، بلکه تنها و تنها صدای باد بود که در گوساله‌ای که از زیورآلات ساخته بودند، داخل شده و از ته آن خارج می‌شد و چنان صدایی تولید می‌کرد، نه اینکه حقیقتاً صدای گاوی از درون آن بوده است، هرگز چنین نیست. و این تنها خبر مورد اعتمادی است که از ابن عباس رضی الله عنهما ذکر نمودیم. وبالله تعالی التوفیق^۱.

اما در زمینه عاقبت و سرانجام آن گوساله و سازنده‌اش، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

^۱- الفیصل (۱۲۶/۱).

موسی خطاب به سامری گفت: ﴿قَالَ فَأَذْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَوةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ نُخْلَفَهُ، وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ، ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾﴾ [طه: ۹۷-۹۸] (موسی به سامری) گفت: برو (از میان ما). در زندگی دنیا بهره‌ات (بیزاری و گریز باد. و) این که پیوسته بگوئی: (به من) دست نزید و نزدیک نشوید و در آخرت برای تو موعدی است که در باره‌ات تخلف ناپذیر است (و خداوند آنرا فراموش نخواهد کرد. هم‌اینک هم، گوساله) معبودت را که پیوسته به عبادتش می‌پرداختی بنگر و ببین که چگونه آن‌را می‌سوزانیم و سپس خاکسترش را به دریا می‌ریزیم و می‌پراکنیم. معبود شما تنها الله است، همان خدائی که معبودی جز او نیست. دانش او همه چیز را فرا گرفته است (و از گذشته و حال و آینده و آنچه بوده است و هست و خواهد بود، باخبر است).»

۱۰- از دیگر صورت‌های استهزاء به انبیاء، نحوه‌ی برخورد و نوع تعامل اهل کتاب با پیامبر خدا

عیسی علیه‌السلام می‌باشد که بدو گفتند: ساحر و ولد الزنا. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَبِمَا نَقُضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرٍ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾﴾ [النساء: ۱۵۵-۱۵۶] (خداوند بر آنان خشم گرفت) به خاطر این که پیمان‌شان را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیغمبران را به ناحق کشتند و (بر گمراهی خود پافشاری کردند و از روی استهزاء) گفتند که: دل‌های مان در غلاف (و پرده هائی) است (که پند و اندرز کسی بدان راه ندارد. نه چنین است) بلکه خداوند به سبب کفرشان (انگار) بر دل‌های‌شان مهر زده است و این است که جز گروه اندکی (از ایشان) ایمان نمی‌آورند. و (خداوند بر آنان خشم گرفت) به سبب کفر ورزیدن‌شان و افترای بزرگی که بر مریم بستند.»

ابن کثیر رحمته از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند که گفت: «یعنی آن‌ها به مریم علیهاالسلام تهمت زنا زدند؛ و همچنین سدی، جویر و محمد بن اسحاق و بسیاری دیگر بر همین دیدگاه می‌باشند. و ظاهر آیه نیز بیانگر آن است که آن‌ها مریم و فرزندش عیسی علیه‌السلام را آماج افتراء و بهتان و دروغ قرار دادند، و مریم را زنی زناکار خواندند که در اثر زنا به فرزندش عیسی حامله شده است و برخی از آن‌ها علاوه بر این گفته‌اند: و مریم در حال حیض بوده است. پس لعنت‌های پی در پی الله عزوجل تا قیام قیامت بر

آن‌ها باد»^۱.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «... یهود گمان می‌کرد و بر این باور بود که مسیح علیه‌السلام ساحری دروغگو بود، بلکه می‌گفتند: او ولد الزنا است، چنان‌که الله عزوجل از اعتقاد و باور آن‌ها خبر داده و می‌فرماید: ﴿فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِنَايَةِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَنًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾»^۲.

و ابن قیم رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «براستی این امتِ مورد خشم و غضب (یهود) به عیسی بن مریم نسبت ساحر و ولد الزنا داده و به مادرش فجور و فحشاء نسبت دادند»^۳.

از دیگر بی‌حرمتی‌ها و استخفاف آن‌ها به مسیح، عیسی بن مریم علیه‌السلام آن بود که می‌گفتند: او گوسفند خداست. أبو محمد بن حزم رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «در باب اول از انجیل یوحنا آمده است که: و در روز دیگری یحیی، مسیح علیه‌السلام را دید و گفت: این گوسفند خداست. سپس ابن حزم رحمته اللہ علیہ در مورد این یاوه‌سرایی‌ها و هذیان‌گویی و نادانی‌ها می‌گوید: این نیز بلا و مصیبت بزرگ دیگری است ... چه که کلمه الله را فرزند الله و معبودی که خلق می‌کند - به گمان نصاری - خوانده و در نهایت او را گوسفند خدا خواندند و هرگز گوسفند به خداوند متعال نسبت داده نمی‌شود مگر از این جهت که الله عزوجل آن‌را آفریده و مالک و صاحب اختیار اوست. و بلکه گوسفند به کسی نسبت داده می‌شود که آن را برای خوردن یا قربانی و ذبح کردن در اختیار بگیرد، یا اینکه به کسی نسبت داده می‌شود که آن‌را برای استفاده نمودن بزرگ کرده و تربیت نماید یا اینکه برای بازی کردن فرزندش آن‌را با حنا رنگ کرده و نگه دارد، درحالی‌که الله عزوجل از تمامی این‌ها پاک و منزّه و بی‌نیاز است؛ براستی که این هذیان‌گویی و یاوه‌سرایی و کم‌خردی و نادانی از عمل فرومایگان پست و رذل منحرف و نادان می‌باشد. از هر گمراهی به الله عزوجل پناه می‌بریم»^۴.

می‌گوییم: از امتی که به الله عزوجل نسبت عیب و نقص داده و حضرت حق را به اموری که شایسته

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۸۷۲/۱). و نگا: جامع البیان (۳۵۰/۴). طبری: المحرر الوجیز (۱۳۲/۲)، ابن عطیة؛ الجامع لأحكام القرآن (۸/۶)؛ و الدر المنثور (۴۲۲/۲)، سیوطی.

^۲ - الجواب الصحیح (۱۱۰/۱-۱۱۱).

^۳ - إغاثة اللفهان (۳۴۵/۲).

^۴ - نگا: الفصل (۱۶۹/۲).

^۵ - الفصل (۱۷۱/۱)، و (۱۷۳/۲).

و سزاوار عظمت و جلال و پادشاهی او نیست، توصیف می‌کنند، انتظاری جز این هم نیست که از پیامبران عیجوبی کرده و آن‌ها را مورد طعن و ناسزا قرار دهند، ابن قیم رحمته می‌گوید: «دیدگاه تثلیث در مورد پروردگار آسمان‌ها و زمین، نصارانی‌ها را قانع نکرد و تنها بدان بسنده نکردند، بلکه همگی آن‌ها اتفاق نظر داشتند که یهود، عیسی علیه‌السلام (که او را خدا می‌پنداشتند) را گرفته و او را در میان خود، خوار و ذلیل نمودند و در حال حمل چوبی که او را با آن به صلیب کشیدند، آب دهان بر او می‌انداختند و او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند، سپس او را به صلیب کشیده و با ابزار آهنین جنگی (دشنه) به او ضربه می‌زدند، تا اینکه فوت شد. و او را در همان حال ترک نموده و رها کردند که در اثر حرارت خورشید، با خشک شدن خونس، موهایش به پوستش چسبید؛ سپس او را دفن کردند و سه روز زیر خاک بود و پس از آن از قبر با لاهوتیت خویش برخاست. و این دیدگاه تمامی نصاری می‌باشد. چنان‌که هیچیک از آن‌ها، چیزی از آن‌را انکار نمی‌کند»^۱.

خداوند ایشان را نفرین و از رحمت خود دور گرداند، چگونه از حق روی برتافته و منحرف می‌شوند؛ امتی که با داشتن این اعتقاد و باور، گمان‌شان آن است که به عیسی بن مریم علیه‌السلام احترام گذاشته و او را به بزرگی ستوده‌اند؛ چنان‌که در مثل گفته شده: دشمن عاقل بهتر است از دوست نادان؛ و آنان چنان‌که ابن قیم رحمته می‌گوید: «به قصد و نیت تعظیم و تجلیل و تکریم و احترام مسیح، به مذمت و عیجوبی و سرزنش و عتاب و خوار و حقیر شمردن و اهانت به او روی آوردند. درحالی‌که مقصود آن‌ها از این گزافه‌گویی‌ها و یاوه‌سرایی‌ها، خرده گرفتن بر یهود و منفور کردن آن‌ها در نزد مردم و برانگیختن مردم بر علیه آنان بود، اما با این هذیان‌گویی‌ها امت‌ها را بکلی از نصرانیت و مسیح و دینش متنفر ساختند»^۲.

اما با این همه، نصاری بر این باورند که مسلمانان از مسیح علیه‌السلام عیجوبی نموده و از مقام او کاسته‌اند؛ چرا که به او گفته‌اند: بنده‌ی خدا و فرستاده‌اش؛ چنان‌که الله عزوجل در قرآن کریم در سوره-ی آل عمران، نساء، مائده و زخرف بدان تصریح نموده است^۳.

^۱ - إغاثة اللهفان (۲/۲۹۰). و نگا: هداية الحیاری، ص: ۲۰۹؛ الجواب الصحیح (۲/۱۰۸۸)؛ اظهار الحق (۲/۱۳۱۱) آنجا که نص انجیل لوقا را نقل کرده که در آن آمده است: آنان او را مورد تمسخر و استهزا قرار داده درحالی‌که او را شلاق می‌زدند و او را پوشانیده و به صورتش ضربه می‌زدند و در همین حال از او می‌پرسیدند: خبر ده چه کسی تو را می‌زند...».

^۲ - إغاثة اللهفان (۲/۲۸۶ و ۲۸۷).

^۳ - بنگر: [سوره آل عمران: ۴۹، نساء: ۱۷۲، ۱۷۱، مائده: ۷۵ و زخرف: ۵۷-۵۹].

ابن قیم رحمته در رد این افتراء در نوینة می گوید: «و همچون این قول، دیدگاه دشمنان مسیح، نصاری، همان عبادتگزاران صلیب‌ها می باشد که از ما ایراد می گیرند که چرا به عیسی علیه السلام عبد و بنده می - گوئیم و این را نهایت عیبجویی و بی احترامی به مسیح علیه السلام می دانند ... تا آنجا که می گویند: بنگر به عملکرد نصاری در تبدیل نمودن توحید و یگانگی خداوند متعال به شرک و برگزیدن کفر بر ایمان؛ و نیز بنگر به تجرید و عاری نمودن توحید توسط رسول الله صلی الله علیه و آله از اسباب هر نوع شرکی به خداوند رحمان. مقوله‌ی آن‌ها در مورد آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد مسیح فرمودند (و او را عبد و بنده و فرستاده خدا خواندند) را در ترازوی عقل و فطرت سلیم بگزار و بررسی کن و آن دو را باهم مقایسه کن. این گونه می دانی کدام یک از ما عیبجو و متجاوز است. آن‌ها کسی را که پاک و بی گناه است به مرض و بیماری که خود بدان مبتلا هستند، متهم می کنند، برآستی عملکردی شگفت انگیز و وقیحانه است. همچون انسان رذل و فرومایه‌ای که مردم را به عیب و ایرادی که خود مبتلا بدان است، متهم کرده و سرزنش می - کند، برآستی جای تعجب است از این بهتان زنان و این فرقه‌ی عیبجو و بلکه امتی که بدون علم و معرفت ادعا می کند»^۱.

بنگر به دیانت قومی که به خاطر حمایت از اصول فاسدشان، عیب و نقص را متوجه انبیاء کرده و آن‌ها را متهم می کنند و انواع قبائح و زشتی‌ها را بدان‌ها نسبت می دهند^۲. و در حق و حقوق آن‌ها با بالا بردن و غلو در مقام و منزلت پیامبران، مقامی بالاتر از مقام بشری آن‌ها یا با پایین آوردن مقام آن‌ها از مقام نبوت، تعدی و تجاوز نمودند و به خاطر افتراپی که بر انبیاء بستند، لعنت داود و عیسی بن مریم علیه السلام، آن‌ها را فرا گرفت؛ الله متعال می فرماید: ﴿لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۷۸] «کافران بنی - اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می گذشتند».

^۱ - النونية، ص: ۱۷۳-۱۷۴.

^۲ - نگا: اظهار الحق (۱۲۲۹/۴)، رحمت الله الهندي.

فصل دوم: صورت‌های مختلف استهزاء در اولین قرن‌های ظهور اسلام

شامل چهار مبحث:

- ✓ مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال؛
- ✓ مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین، اصول و فروع آن؛
- ✓ مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ؛
- ✓ مبحث چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به صحابه و سایر مؤمنان.

مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال

شامل دو مطلب:

- ✓ مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به خداوند متعال
- ✓ مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت و فرقه‌های منحرف به خداوند متعال

مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به خداوند متعال

چنانچه پیشتر اشاره نمودیم، از بزرگ‌ترین حقوق الله عزوجل بر بندگانش آن است که او را تعظیم و تجلیل و تکریم نموده و او را دوست داشته باشند و این امر با اخلاص در دینداری و محقق گرداندن توحید و یگانگی خداوند سبحان میسر می‌گردد و این همان امری است که پیامبران با آن آمدند و کتب آسمانی به خاطر آن نازل گشت و شمشیرهای جهاد برای آن کشیده شد و گردن‌های کافران و معاندان به خاطر آن قطع گردید. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۳۶﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملت پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند). خداوند گروهی از مردمان را (که بر اثر کردار نیک، شایسته مرحمت خدا شدند، به راه راست) هدایت داد، و گروهی از ایشان (بر اثر کردار ناشایست) گمراهی بر آنان واجب گردید (و سرگشتگی به دامان-شان چسبید) پس (اگر در این باره در شک و تردیدید، بروید) در زمین گردش کنید و (آثار گذشتگان را

بر صفحه روزگار) بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی (که آیات خدا را) تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است (و بر سر اقوامی چون عاد و ثمود و لوط چه آمده است).^۱

اما روزی که فطرت‌های سالم، از راه و روش و منهج ربانی منحرف گشتند و عقل‌ها به افکار بشری و مواردی که شیطان برای گمراهان زینت داده بود، ملوث گردیده و بدان‌ها روی آوردند و از هوی و هوس و خواهشات و تمایلات نفسانی پیروی نمودند، دیگر به دین جاهلیت؛ یعنی شرک ورزیدن به خداوند سبحان، گردن نهادند و در برابر آن سر خم نمودند، همان شرکی که هیچ گناه و معصیتی همچون آن، موجب اذیت و آزار الله عزوجل نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾ [الأحزاب: ۵۷] «کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیه می‌بیند».

براستی بزرگ‌ترین صورت‌های استهزاء به الله متعال، شرک ورزیدن به او در الوهیت و ربوبیت و نیز شرک ورزیدن به حق سبحانه و تعالی در حکمش^۲ می‌باشد؛ زیرا شرک ورزیدن به الله عزوجل، متضمن استهزاء و تنقص و کوچک و تحقیر خالق متعال می‌باشد؛ و همین در قباحت و زشتی و پلیدی آن کافی است که به سبب آن، اذیت و آزار مخلوق ضعیف و درمانده به خالق قوی و غالب و چیره می‌رسد. شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و آن گمراهان، توحید و یگانگی الله عزوجل را سبک می‌شمارند و در مقابل، خواندن غیرالله؛ همچون مردگان را بزرگ می‌پندارند و این‌گونه بود که چون به توحید امر شده و از شرک نهی شدند، رسول الله صلی الله علیه و آله را تحقیر نموده و حقیر و کوچک می‌شمردند، چنان‌که الله عزوجل در مورد مشرکان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِذْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا﴾ [الفرقان: ۴۱] «هنگامی که تو را می‌بینند، تنها به استهزاء و تمسخرت می‌گیرند».

و چون رسول الله صلی الله علیه و آله آن‌ها را از شرک ورزیدن به الله عزوجل نهی می‌نمود، او را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند؛ و نیز الله عزوجل در مورد مشرکان می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٣٩﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ

^۱ - برای ملاحظه آیات پیرامون این موضوع رجوع کنید: (فتح المجید، ص: ۲۲-۲۳) تحقیق الأرنؤوط؛ دعوة التوحید، ص: ۳۸-۳۸، هراس.

^۲ - تفصیل این مبحث «شرک ورزیدن در امر و حکم الهی» در سخن از صورت‌های استهزاء در عصر حاضر خواهد آمد.

الْمُرْسَلِينَ ﴿۳۷﴾ [الصافات: ۳۵-۳۷] «(چرا که) وقتی که بدانان گفته می‌شد: جز خدا معبودی نیست، بزرگی می‌نمودند (و خویشتن را بالاتر از آن می‌دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند). و می‌گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟! (اما او شاعر و مجنون نیست و) بلکه حق را آورده و پیغمبران را تصدیق کرده است. (محتوای دعوت محمد و هماهنگی آن با دعوت انبیاء، دلیل صدق گفتار او است)».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سِحْرٌ كَذٰبٌ ﴿۴﴾ أَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ اِلٰهًا وَاِحِدًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿۵﴾ [ص: ۴-۵] «در شگفتند از این که بیم دهنده‌ای از خودشان به سوی‌شان آمده است و کافران می‌گویند: این، جادوگر بسیار دروغگوئی است. آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است».

و پس از این آیات بسیاری را ذکر نموده و سپس می‌گوید: در طول تاریخ، همیشه مشرکان این‌گونه بوده‌اند که پیامبران خود را کم‌خرد می‌دانستند و آن‌ها را به جنون و گمراهی و سفاهت توصیف می‌کردند، همچنان که قوم نوح به نوح و قوم عاد به هود گفتند: ﴿قَالُوا اٰجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اِلٰهًا وَّحَدَهُ وَاَنْذَرَ مَا كَانَ يَعْْبُدُ اٰبَاؤُنَا﴾ [الأعراف: ۷۰] «گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا ما را بر آن داری که بتانی را رها سازیم که پدران مان آن‌ها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟!»

و بزرگ‌ترین امری که به خاطر آن انبیاء را کم‌خرد و سفیه می‌دانستند و آن‌ها را تکذیب و انکار می‌نمودند، توحید بود. و چنین است که می‌بینی کسانی را که بدان‌ها شباهت دارند، وقتی کسی را می‌بینند که به سوی توحید و یگانگی حضرت حق و اخلاص در دینداری برای ذات باری و اینکه انسان نباید جز الله را عبادت کند و بایستی تنها بر او توکل کند، دعوت می‌دهد، او را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دهند و این به خاطر شرک موجود نزد ایشان است. و بلکه بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که مساجد را خراب کرده و می‌بینی مسجدی که برای نمازهای پنجگانه بنا شده، تعطیل و خراب بوده و پوششی جز از سوی مردم ندارد، گویا مسافر خانه‌ای از مسافرخانه‌هاست، اما در مقابل مسجدی را که بر مردگان بنا کرده‌اند، در پوشش آن از انواع طلا و نقره و زیورآلات و سنگ مرمر استفاده شده است^۱. و صبح و

^۱ - نباید از این سخن شیخ الإسلام چنان برداشت شود که وی به زینت دادن مساجد و تزئین آن با طلا و نقره و سنگ مرمر دعوت می‌کند، آن هم به ادعای ساختن آن، چنان‌که از سخنان وی چنین توهمی ایجاد می‌گردد. بلکه مقصود

شام به پیشگاه آنان نذرهایی را تقدیم می‌کنند؛ آیا این عملکرد ایشان، چیزی جز استخفاف و حقیر شمردن و استهزاء به الله عزوجل و آیات و رسولش و در مقابل، تعظیم و تکریم شرک می‌باشد؟^۱

شیخ عبدالله بن عبدالرحمن أبابطين رحمته می‌گوید: «... بدیهی است که شرک، تنها به خاطر قباحت ذاتی اش حرام گردیده است؛ چرا که متضمن دشنام و ناسزا و استهزاء به الله عزوجل و حقیر و سبک شمردن مقام حق سبحانه و تعالی و تشبیه او به مخلوقین می‌باشد. و این مفسد با تغییر اسم شرک به نام‌های دیگری همچون توسل و تشفع (شفاعت) و تعظیم و احترام صالحان و اسامی ای از این قبیل، از بین نمی‌رود. مشرک مشرک است، چه این مسأله را بپذیرد یا اینکه از آن ابا ورزد، چنان‌که زناکار، زناکار است، چه بخواهد، یا اینکه از آن ابا ورزد و رباخوار، رباخوار است، چه بپذیرد یا اینکه انکار کند ... اما اینکه مدار حکم بر اسامی و نه بر اساس حقیقت امر باشد، با این دیدگاه، دیگر مشرکان هم مستحق مذمت و نکوهش نیستند؛ و این از بزرگ‌ترین کید و مکرهای شیطان چه در قدیم و چه در جدید می‌باشد که از دیرباز تاکنون در برابر فرزندان آدم چنین عمل نموده است و این‌گونه با تغییر اسامی، آن‌ها را به سوی شرک ورزیدن در قالب احترام به صالحین و تعظیم آن‌ها و یا به اسمی دیگر همچون توسل یا شفاعت و مانند آن‌ها دعوت داده و فرامی‌خواند»^۲.

پس از هدایت یافتن، از گمراهی و گمراه شدن به الله عزوجل پناه می‌بریم؛ براستی که شرک ورزیدن به الله عزوجل در عبادت و ربوبیت حضرت حق، تعظیم و احترام نام گرفته است و این‌گونه خالق متعال را به نقص و عیب متهم نموده و توحید و یگانگی اش در عبادت و نیت، در عرف کسانی که فطرت‌های شان درهم ریخته و از هم گسیخته و از آن فطرت سالم و پاک دیگر چیزی باقی نمانده و مفاهیم و دیدگاه‌های ایشان به کلی تغییر کرده و دگرگون شده، مورد استهزاء و تمسخر و بازیچه قرار گرفته است. آیا بزرگ‌تر از این نقص و عیب و استهزاء و سوءظن به پروردگار جهانیان، چیز دیگری هم هست؟!

ابن قیم رحمته می‌گوید: «... و این بدان خاطر است که شرک، ظلم و ستم در حق ربوبیت و کاستن از مقام و عظمت الوهیت و سوءظن به پروردگار جهانیان است. چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید:

شیخ الإسلام نشان دادن اهتمام و توجه ویژه‌ی مشرکان به مظاهر شرکی و تعظیم آن‌ها توسط ایشان می‌باشد، توجه ویژه‌ای که بسیار بیشتر و بزرگتر از توجه ایشان به خانه‌های خداوند سبحان است.

^۱ الدرر السنیه (۱۴۷/۸-۱۴۸)؛ اصل این مطلب در تلخیص الإستغاثة، ص: ۳۴۶-۳۵۰ به صورت متفرق و به غیر از این سیاقی که در الدرر آمده، ذکر شده است، گویا ایشان آن را با تصرف و اختصار از آنجا نقل کرده است.

^۲ الدرر السنیه (۱۴۴/۲) جمع: عبدالرحمن بن قاسم رحمته.

﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [الفتح: ۶] «و تا این که مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند. بدی‌ها و بلاها تنها ایشان را در بر می‌گیرد (و فقط بر آنان چنبره می‌زند) و خداوند بر ایشان خشمگین می‌گردد و آنان را نفرین می‌کند (و از رحمت خود محروم می‌سازد) و دوزخ را برای ایشان آماده ساخته است و دوزخ چه جایگاه نهائی بدی است!»

حتی که به الله متعال شرک ورزیدند، درحالی که اگر به خداوند متعال حُسن ظن داشتند، آنچنان که شایسته و لایق توحید اوست، او را به یگانگی و موحدانه می‌پرستیدند؛ و بر این اساس است که الله عزوجل در سه موضع از کتابش^۱ بیان می‌دارد که مشرکان آنچنان که شایسته است، الله عزوجل را نشناختند. براسی چگونگی خداوند متعال را شناختند درحالی که برای او مثل و مانند و شریک قائل شدند و آن شریک را دوست داشته و از او می‌ترسیدند و به او امیدوار بودند و برایش خضوع و خشوع می‌نمودند و از خشمش فرار می‌کردند و رضایت او را برمی‌گزیدند؛ الله متعال در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَمِنَ الثَّائِبِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی بر می‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند».

یعنی در عبادت و محبت و تعظیم، برای الله عزوجل مثل و مانند و شریک قائل می‌شدند. و این همان امری بود که مشرکان معبودان‌شان را در آن با الله عزوجل یکسان و مساوی قرار می‌دادند؛ و بزودی - آنگاه که در آتشند - خواهند دانست که آن یکسانی و تساوی که میان معبودان‌شان و خداوند متعال قرار داده بودند، گمراهی و باطل بوده است؛ و بدین خاطر است که به معبودان‌شان، درحالی که همراه هم در آتشند، می‌گویند: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸] «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در محبت و عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم».

اما بدیهی است که آنان معبودان‌شان را در اسماء و صفات و افعال، با الله عزوجل یکسان نمی‌دانستند و نمی‌گفتند: که معبودان باطلی که برگزیده بودند، آسمان‌ها و زمین را خلق کرده‌اند و این آن‌ها هستند که می‌میرانند و زنده می‌گردانند؛ هرگز چنین نبوده و آن‌ها چنین ادعایی نمی‌کردند و بلکه معبودان‌شان را تنها در محبت و تعظیم و عبادت کردن ایشان، با الله عزوجل یکسان و برابر می‌دانستند.

^۱ - أنعام: ۹۱، حج: ۷۴، زمر: ۶۷.

چنان که مشرکان منتسب به اسلام را می بینی که این گونه اند.^۱

شگفت آور است! اهل این نوع از انواع شرک، مرتکب عمل یهود گردیدند و حق را با باطل آمیخته و آن را کتمان نمودند، درحالی که می دانستند یا نمی دانستند، آنگاه که افترا و بهتانی را متوجه موحدان واقعی نمودند که آن ها از آن بری و پاک بودند و در مورد آن ها گفتند: آنان به اولیاء و صالحان احترام نگذاشته و بلکه آن ها را تحقیر کرده و کوچک می شمارند و از آن ها عیبجویی کرده و مقام و منزلت شان را کوچک و اندک جلوه می دهند؛ اما تمامی این دروغ پردازی ها و اتهام زنی ها بدان خاطر است که اهل توحید و موحدان راستین، در برابر اولیاء و صالحان، همچون اهل شرک و غلو، رفتار نکرده و روش و رفتار آن ها را در باب اولیاء و صالحان در پیش نگرفتند.

همچنین ابن قیم رحمته الله می گوید: «جای بسی شگفتی است که مشرکان، اهل توحید و موحدان راستین را به عیبجویی و خرده گیری از مشایخ و انبیاء و صالحان متهم کرده و این افترا را به ایشان نسبت می دهند؛ اما گناه آن موحدان راستین جز این نیست که می گویند: آن اولیاء و صالحان هم بندگانی هستند که نه تنها برای دیگران، بلکه برای خودشان هم مالک و صاحب اختیار نفع و ضرری نیستند چه در زنده بودن و چه پس از مرگ و چه به هنگام حشر و نشر؛ و هرگز برای کسانی که آن ها را پرستیدند، شفاعت نمی کنند...»^۲.

براستی کدام یک از دو گروه سزاوار این جرم بزرگ می باشند؟ کسانی که معتقد به توحید بوده و عبادت را آنگونه که الله عزوجل امر نموده، محقق می گرداند یا کسانی که مسلک و راه و روش عمرو بن لحي بن عامر خزاعي^۳ را در پیش گرفتند، همو که اولین کسی بود که بت ها را پیرامون کعبه نصب نمود و شریعت توحیدی را که ملت ابراهیم بر آن بودند، تغییر داده و دگرگون نمود.

ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «... از آنجا که خواندن مردگان، همچون انبیاء و صالحان، متضمن استهزاء به الله عزوجل و آیات و رسولش می باشد، براستی کدامین گروه شایسته تر است که به استهزاء کننده الله عزوجل و آیات و رسولش نسبت داده شود؟ کسی که به خواندن مردگان و استغاثه و یاری جستن از آن ها امر می کند، درحالی که این خود متضمن استهزاء به الله متعال و آیات و رسولش می باشد، یا آنکه به

^۱ - إغائة اللهفان (۶۰/۱-۶۱)؛ الدرر السنية (۱۵۴/۲) و بدائع التفسیر (۱۷-۱۶/۴).

^۲ - إغائة اللهفان (۶۱/۱). و نگا: مدارج السالکین (۳۴۶/۱).

^۳ - برای مطالعه اخبار و تأثیر این شخصیت در جزیره العرب رجوع کنید: اقتضاء الصراط المستقیم (۳۱۴-۳۱۲/۱) آنجا که روایت بخاری به شماره (۳۵۲۱)، و مسلم به شماره (۲۸۵۶) را در مورد وی ذکر نموده است و همچنین بنگر به: إغائة اللهفان (۲۰۷/۲-۲۲۱)، ابن القیم.

خواندن الله عزوجل به یگانگی و عدم شریک قائل شدن برای حضرت حق، آنگونه که فرستادگان الهی بدان امر نمودند و نیز به اطاعت از پیامبران و پیروی از آن‌ها در هر آنچه با آن آمده‌اند، دعوت می‌دهد؟»^۱.

تردیدی نیست پاسخ این سؤال نزد فطرت‌های راست و عقل‌های سالم، از بدیهیات است و آن همان اهل شرک و مشرکان و کسانی هستند که غیرالله را با الله متعال در تعظیم و محبت یکسان قرار داده و من دون الله را با الله عزوجل در ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات حضرت حق یکسان قرار داده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ۗ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱] «ستایش خداوندی را سزا است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و تاریکی‌ها و روشنائی را ایجاد کرده است (که هر یک سود ویژه‌ای و حکمت خاصی در بردارند و دلایل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند».

ابن جریر طبری رحمته الله علیه می‌گوید: «﴿يَعْدِلُونَ﴾ یعنی در عبادت کردن، برای الله عزوجل شریک قرار می‌دادند و به همراه الله عزوجل، اله‌ها و خداگونه‌ها و بت‌ها و بتکده‌هایی را می‌پرستیدند، درحالی‌که هیچیک از آن معبودان باطل، کمترین نقش و کوچکتترین شرکتی در خلق آسمان‌ها و زمین حتی در آنچه الله متعال بدان‌ها ارزانی داشته، نداشتند، بلکه خداوند متعال در تمامی موارد یکتا و بی‌همتا بوده است، اما مشرکان در عبادت کردن، غیر او را با او شریک قرار می‌دادند. براستی پاک و منزّه است خداوندی که به شیواترین ابلاغ و مختصرترین پند و اندرز، حجت و دلایل و براهین را برای کسانی که با عقل بیندیشند و با فهم تدبر نمایند، بیان نموده است»^۲.

مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت و هوی نسبت به الله عزوجل

۱- در این زمینه می‌توان به سخنان ملحدان صوفیه و دیگران اشاره نمود که چگونه قرآن را به تمسخر گرفته‌اند؛ شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله علیه در مورد معتقدین به وحدت وجود می‌گوید: «شخص مورد اطمینانی به من گفت: بر او (یعنی تلمسانی) فصوص الحکم ابن عربی خوانده شد و آنکه آن را می‌خواند، گمان نمود آنچه در فصوص الحکم می‌خواند از کلام اولیای الله و عارفان است، پس

^۱ - تلخیص الإستغاثة، ص: ۳۵۳؛ و نگا: الدرر السنية (۱۴۹/۸) جمع عبدالرحمن بن قاسم.

^۲ - جامع البیان (۲۵۲/۱۱) شاکر؛ و نگا: معالم التنزیل (۸۳/۲-۸۴)؛ زاد المسیر (۲/۳)؛ تفسیر القرآن العظیم (۱۹۸/۲)؛ و الفرقان، ص: ۲۴، ابن تیمیة.

چون اندکی از آن را خواند، دانست آنچه می خواند، مخالف قرآن است، پس به تلمسانی گفت: این کلام مخالف قرآن است. تلمسانی گفت: سراسر قرآن شرک است و توحید تنها و تنها در سخنان ماست؛ و می گفت: نزد ما از طریق کشف اموری ثابت می گردد که صراحتاً مخالف امور بدیهی و معقول است.

سپس شیخ الإسلام در تعلیق بر سخنان الحادی این افترا زننده که قرآن را سراسر شرک می داند، می گوید: حقیقت دیدگاه وحدت وجودی ها همان سخن فرعون می باشد؛ لیکن فرعون از کسی نترسیده و با احدی رفتار منافقانه نداشت و صراحتاً دیدگاه خود را بیان می نمود و خالق متعال را انکار نمود، گرچه در باطل بدان اقرار داشت و به خوبی می دانست که خود نیز مخلوقی بیش نیست، اما حب جاه و مقام در زمین و ظلم، وی را بر آن داشت که بر جحود و انکار روی آورد ... اما آن ها (وحدت وجودی ها) از جهتی با مسلمانان رفتاری منافقانه داشته و از این رو به صراحت اظهار انکار خالق نمی کنند و از سوی دیگر گمراهانی هستند که گمان می برند بر حق و حقیقت اند و خالق همان مخلوق است؛ از این رو دیدگاه شان همان دیدگاه فرعون می باشد، لیکن فرعون به صراحت به جحود و انکار خالق متعال اظهار نمود، اما آن ها یا جاهلان گمراه هستند و یا اینکه منافقانی که الحاد و انکار و جحود را در باطن پنهان کرده و در ظاهر با مسلمانان موافقت دارند»^۱.

۲- از دیگر صورت های استهزاء به الله عزوجل توسط ملحدان، آن است که از ابن عربی^۲ برای ما نقل شده است که: وی عاشق زنی زیبا شده بود و خواستار وی گردید، زیرا به گمان وی، آن زن پروردگار جهانیان بود که در چهره ی زنی زیبا و خوش صورت تجسم یافته بود - تعالی الله عن قوله علوا کبیرا - و بر این گمان بود که وی آن زن را دوست ندارد مگر از این جهت که وی زیباترین تجلیات حقیقی الهی می باشد...»^۳.

این حقیقت حلول خالق در جسد مخلوق می باشد که غالیان صوفیه آن را ایجاد نمودند؛ افرادی چون این ملحد زندق کینه توز که بی حیایی و بی شرمی و نادانی آن ها به حدی می رسد که جز

^۱ - الفرقان بین الحق والباطل، ص: ۱۵۱-۱۵۲.

^۲ - محمد بن علی بن محمد بن أحمد طائی حاتمی مرسی محی الدین بن عربی که در سال ۶۳۸ هجری وفات یافت. بنگر: میزان الاعتدال (۳/۵۶۰-۵۶۹)؛ البداية والنهاية (۱۳/۱۳۲)؛ شذرات الذهب (۵/۱۹۰)، ابن العماد؛ و الاعلام (۶/۲۸۱)، زرکلی؛ و در مورد وی شیخ عبدالقادر سندی تحقیقی در کتابش «کتاب ابن عربی الصوفی فی میزان البحث والتحقیق» دارد.

^۳ - هذه هي الصوفية، ص: ۴۲، عبدالرحمن الوکیل. و نگا: السيد البدوي، دراسة نقدية، ص: ۳۵-۳۶، د. عبدالله صابر.

شقاوت‌مندانِ جلودارِ تصوف و پیش‌قراولان و بزرگانِ الحاد به انتهای آن دست نیافته‌اند؛ و این اعتقاد و باور از آن‌ها دور نیست و بلکه این عین اعتقادشان می‌باشد و این منهج و روش و آئین آنهاست. نسأل الله العافية.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به الله عزوجل، استخفاف و حقیر و کوچک شمردن قرآن کریم یا یکی از کتب آسمانی که بر انبیاء و رسولان پیشین نازل گشته، قبل از اینکه تحریف و تبدیل شوند، می‌باشد؛ زیرا درحقیقت اهانت و بی‌حرمتی نسبت به این کتب آسمانی، عیبجویی و توهین به کسی است که آن‌ها را نازل فرموده تا اینکه در زمین و در میان بندگانِش مورد تعظیم و تکریم و تجلیل باشند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الأنعام: ۵] «هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن‌را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد گردید».

یعنی قرآنی که آن‌را به استهزاء می‌گرفتند. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ آتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَعَرَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾ [الجاثية: ۳۵] «گرفتار شدن تان بدین سرنوشت اسفناک) بدان خاطر است که شما آیات خدا را به تمسخر گرفته‌اید و زندگی دنیا، شما را گول زده است. امروز آنان از آتش دوزخ بیرون آورده نمی‌شوند و از ایشان خواسته نمی‌شود که عذرخواهی کنند و خشنودی بطلبند».

اما قرآن کریم مشتمل بر وعید آن‌ها در دنیا به شمشیر و در آخرت به عذاب دردناک می‌باشد و این خبرهایی است که بدان خبر داده شدند، اما قرآن را تکذیب نموده و آن‌را مورد استهزاء و تمسخر قرار دادند، پس خداوند متعال آن‌ها را تهدید نمود که آن خبرها در مورد ایشان به وقوع خواهد پیوست و دامنگیرشان خواهد گردید. پس چون بدان‌ها فرمود: ﴿مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ دانستند که آن اخبار، اخبار قرآن بوده است؛ چرا که آن‌ها می‌دانستند که قرآن را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند و نیز شنوندگان دانستند که آن‌ها قرآن را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دادند^۱.

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن، عملکرد کسانی است که به شنیدن آوازهای حرام و غناء مذموم گوش فرا می‌دهند و به هنگام شنیدن آن‌ها چنان خشوع و آرامشی در برابر کلام بشری دارند

^۱ - التحرير والتنوير (۱۳۶/۷)، ابن عاشور. و نگا: المحرر الوجيز (۲/۲۶۸)، ابن عطية؛ لباب التأويل (۲/۹۹)، خازن؛ و محاسن التأويل (۳/۲۷۶)، قاسمي.

که به هنگام شنیدن آیات قرآن ندارند. ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «و مثال آن همچون کسانی است که چون آواز ابیات را می‌شنوند، بسیار خاشع و خاضع و فروتن گشته و اشک می‌ریزند، درحالی که به هنگام شنیدن آیات قرآن، چنین و چنان حالتی به ایشان دست نمی‌دهد و این‌گونه است که به هنگام شنیدن آواز مشرکان و مبتدعان، خاشع و فروتن گردیده و به هنگام شنیدن سخنان متقین و صالحان و مخلصان، فروتنی نکرده و خاشع و خاضع نمی‌باشند. بلکه چون آیات الهی را بشنوند، از آن روی گردانده و شنیدن آن را ناپسند دانسته و آن را مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌دهند و کسی که آن را تلاوت می‌کند، آماج حملات و تمسخر آن‌ها قرار می‌گیرد، تمسخری بیشتر از آنکه الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾ [التوبة: ۶۵] «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!»

و اگر هم به قرآن گوش فرادهند، با قلبی غافل و بی‌خبر و با سخنانی پوچ و بیهوده بدان گوش می‌کنند، گویا کنند و کورند، اما چون به ابیات و اشعار گوش دهند، با حضور قلب بوده و ساکتند و حرکات‌شان حساب شده می‌باشد، تا جایی که اگر شخصی در میان آن‌ها تشنه باشد، آب نمی‌نوشد.^۱

۵- از دیگر اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌ها نسبت به قرآن کریم و به تمسخر گرفتن آن، می‌توان به نگاه‌های ابوالفرج اصفهانی اشاره نمود، آنجا که می‌گوید:^۲ «ابن میاده^۳ به قصد دیدار عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملک که در آن زمان امیر مدینه بود، وارد مدینه شد و شبی را در نزد او به صبح رساند. پس عبدالواحد به یارانش گفت: تصمیم دارم ازدواج کنم، بیوه زنی را به من معرفی کنید. ابن میاده گفت: من تو را راهنمایی می‌کنم. خداوند کار و بارت را نیک گرداند ای امیر. عبدالواحد بدو گفت: ای پدر شرحبیل مقصودت کیست؟ گفت: ای امیر، برای دیدار تو وارد مدینه شدم و سپس به مسجد رفتم، برآستی که شبیه‌ترین مکان به آن و اهل آن، بهشت و اهلش می‌باشد؛ به خدا سوگند در آن قدم می‌زدم که بوی عطر مردی مرا به سوی خود کشاند. پس ایستادم و چون نگاهم بدو افتاد، زیبایی‌اش مرا به خود مشغول کرد. پس چشم از او برداشتم تا اینکه شروع به سخن گفتن نمود، چنان سخن می‌گفت که گویا زبور تلاوت می‌شود یا انجیل تدریس شده یا اینکه قرآن

^۱ - تلخیص الإستغاثة، ص: ۳۵۱؛ و نگا: الدرر السنیه (۱۴۸/۸) جمع: عبدالرحمن بن قاسم.

^۲ - أبو الفرج سند این قصه را با واژه‌های (حدثی و اخبرنی) ذکر می‌کند که این عادت محدثان صادق و امانتدار در این امت می‌باشد، اما او به خاطر تدلیس و ترویج دروغ‌هایش و دسیسه چینی بر علیه اسلام و اهل آن از چنین الفاظی استفاده می‌کند، بر او باد آنچه از سوی خداوند سبحان مستحق آن است.

^۳ - شاعری که جاهلیت و اسلام را درک کرده است و از شعرای دو دولت اموی و عباسی می‌باشد... الأغانی (۲/۲۶۲).

می‌خواند؛ از او کناره گرفتم تا اینکه ساکت شد؛ چون امیر را نمی‌شناختم، گمان بردم که او امیر است. سپس از مسجد به سوی خانه‌اش رفت، سؤال کردم که او کیست؟ به من اطلاع دادند که او از فرزندان دو خلیفه، عثمان و علی است. و دختری از نسل رسول الله ﷺ دارد که همچون نوری بر پیشانی‌اش می‌باشد؛ پس اگر تو با دختر او ازدواج کرده و فرزندی از میان‌تان متولد گردد، از بهترین بندگان خواهد شد و ذکر و یاد او همه جا را فرا خواهد گرفت. برآستی که آن مرد بهترین گزینه برای وصلت کردن و برادر خوب قبیله است!!! چون سخن ابن میاده به پایان رسید، عبدالواحد و کسانی که همراه وی بودند، گفتند: آن مرد، محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان است و مادرش فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی طالب ﷺ می‌باشد^۱...^۲.

چه بگویم و از چه سخن به میان آورم؛ از سبک مغزی و حقیر شمردن کتب آسمانی «قرآن و انجیل و زبور» توسط شعوبی‌ها^۳ که همچون این استهزاءکننده کلام الله عزوجل را به کلام بشری تشبیه می‌کنند، آن‌هم به گونه‌ای تحقیرآمیز و تمسخرآمیز؛ چنان‌که در این خبر در کمال کم‌خردی و نادانی، چنین مسأله‌ای را مطرح می‌کند که در واقع دلالت بر خواری و زبونی و دروغ‌پردازی و افتراء بستن وی و در واقع برخاسته از افکار و اعتقاد پلید وی می‌باشد؛ یا اینکه از طعن و عیبجویی این زندیق، از خلفای اسلام و امرای مسلمانان و بلکه عیبجویی وی از نوه خلیفه سوم مسلمانان عثمان بن عفان و نوه امام حسین ﷺ سخن بگویم. خداوند شعوبی و شعوبیة را خیر ندهد که این‌گونه دین‌مان و کلام پروردگاران را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند^۴.

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن کریم، آن است که اصفهانی پس از ذکر اسنادی^۵ می‌گوید: اَبان بن عثمان^۶ پیامی به عبدالملک بن مروان فرستاده و عبدالملک او را امیر حجاز قرار داد، پس

^۱ - برای مطالعه شرح حال او نگا: السیر (۶/۲۲۴-۲۲۵)؛ میزان الاعتدال (۳/۵۹۲)؛ تهذیب التهذیب (۹/۲۳۲-۲۳۳).

^۲ - الأغاني (۱/۳۲۵)، أبو الفرج الإصفهانی؛ و نگا: السیف الیمانی، ص: ۱۸۱.

^۳ - شعوبیة، تیره‌ای از مردم می‌باشند که در واقع عرب ستیز بوده و در پی برتری دادن غیر عرب بر عرب، آن‌هم از طریق ذم و نکوهش عرب‌ها و تمدن آن‌ها می‌باشند و در واقع در پی زنده کردن ادیان دیگر و نشر آن‌ها و جنگ با اسلام می‌باشند. (مترجم)

^۴ - نگا: السیف الیمانی، ص: ۱۸۲.

^۵ - بنگر به: السیف الیمانی، ص: ۲۷-۴۳، آنجا که مؤلف آن از روایانی که صاحب آغانی بر آن‌ها اعتماد نموده سخن می‌گوید؛ روایانی که بزرگترین و برترین‌شان در ترازوی صاحب‌نظران و اندیشمندان این عرصه و فن از جمله مجروحین و مطعون علیهم می‌باشند.

^۶ - وی پسر امیرالمؤمنین عثمان بن عفان، امام فقیه می‌باشد که در سال ۱۰۵ هجری وفات یافت. السیر (۴/۳۵۱-)

ابان به سوی مدینه به راه افتاد تا اینکه به نزدیک آن رسید و اهل مدینه را در نزدیکی شهر دیدار نمود و اشراف و بزرگان مدینه به سوی او خارج شدند که طویس هم همراه آنان بود. چون طویس او را دید بدو سلام نموده و گفت: ای امیر، من در گذشته نذری کرده بودم. ابان گفت: چه نذری؟ گفت: نذر کرده بودم که چون تو را به عنوان امیر این سرزمین (یعنی مدینه النبی) ببینم، برایت آواز خوانده و در جلوی تو برقصم. پس ابان گفت: به نذرت وفا کن. چرا که خداوند می‌فرماید:

﴿يُوفُونَ بِالَّتَدْرِ﴾ [الإنسان: ۷] «به نذر خود وفا می‌کردند».

پس داستان حنا شده‌ی خود را به همراه دفی که داشت، بیرون آورد و شروع به آواز خواندن کرد؛ راوی می‌گوید: ابان چنان شاد و سرمست شده بود که نزدیک بود پرواز کند!! سپس بدو گفت: کافی است ای طاوس^۱. اعظمی می‌گوید: دیدی چگونه به تفسیر آیات قرآن اهانت نموده و آن را تحقیر نموده و از فهم بزرگان ما از کلام الهی عیبجویی نموده است؟ این همان چیزی است که شعوبی‌ها در کتاب-ها و اخبارشان و نقشه‌های شوم‌شان بدان پرداخته‌اند^۲.

آیا نمی‌بینی چگونه این شعوبی، نصوص شرعی را ناقص و دم بریده ذکر می‌کند و بخشی از حدیث را که مطابق هوی و هوس وی می‌باشد، ذکر نموده و این‌گونه آن خبر باطل را جلوه‌ای خوب و صحیح می‌بخشد، آنجا که حدیث را روایت کرده و به همین اندازه کفایت کرده که: «أَوْفٍ بِنَذْرِكَ...» و باقی حدیث را روایت نمی‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ»^۳ «نذری که معصیت و نافرمانی الله عزوجل در آن باشد و نیز نذری که در ملکیت آدمی قرار نمی‌گیرد، بدان وفا نمی‌شود».

۷- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن و عیبجویی و کاستن از مقام و منزلت آن، یاوه‌گویی‌های ابن راوندی^۴ است؛ وی کتب مختلفی را تألیف نموده که در برخی از آن‌ها از رسول الله ﷺ عیبجویی

۳۵۳؛ تهذیب التهذیب (۸۸/۱-۸۹) و البداية والنهاية (۱۹۷/۹).

۱- الأغاني (۲۱۹/۴)، اصفهانی؛ و نگا: السيف اليماني، ص: ۱۶۵-۱۶۶.

۲- السيف اليماني، ص: ۱۶۶-۱۶۷، ولید الأعظمی.

۳- به روایت أبو داود، کتاب الإیمان والنذور، باب ما یؤمر به من الوفاء بالنذر، بشماره (۳۳۱۳) (۶۰۷/۳)، و البانی در صحیح سنن أبي داود (۶۳۷/۲) رقم (۲۸۳۴) آن را تصحیح کرده است.

۴- وی أحمد بن یحیی بن إسحاق معروف به ابن راوندی می‌باشد؛ او یکی از مشهورترین زنادقه و ملحدان است که در سال ۲۹۸ هجری وفات یافت. البداية والنهاية (۹۴/۱۱-۹۵)، والمنظّم (۹۹، ۱۰۵/۶)، سخن از ابن راوندی و رسوایی‌های وی به میان آوردم؛ چراکه ابن جوزی در مورد وی توضیح داده و می‌گوید: وی در کتاب «الدماغ» امور

نموده^۱ و در برخی دیگر، شریعت اسلامی را زیر سوال برده و از آن ایراد گرفته است^۲ و بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین و منحرف‌ترین و بدترین کتابش، کتابی است که آن را «الدامغ» نامیده و آن را در رد بر قرآن کریم نوشته است و گمان برده با این کتاب، بر حجج و براهین و ادله‌ی قرآنی، غالب و چیره گشته است!!! ابن عقیل حنبلی رحمته الله می‌گوید: «در شگفتم که وی چگونه زنده مانده و زندگی می‌کرد، درحالی که کتاب الدامغ را نوشته و گمان می‌نمود به وسیله‌ی آن بر براهین قرآن غالب و چیره گشته و قرآن را زیر سوال برده است. و نیز کتاب الزمرد را نوشت و در آن از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عیبجویی نمود، اما با این همه کشته نشد!... و آنقدر ابله و کودن بود که با وجودی که می‌شنید تمامی بزرگان عرب، در برابر قرآن شگفت زده شده و حیران ماندند و بلکه فصیح زبانان در برابر آن عاجز ماندند، اما با وجود جهلی که نسبت به لغت داشت، به تتبع و بررسی در قرآن پرداخته و در پی آن بود که بر آن چیره شود و این گونه بود که رسوا گشته و فضایح وی آشکار شد»^۳. حافظ ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: «... اما ابن الراوندی فرار کرده و به ابن لاوی یهودی پناه برد و در مدتی که نزد او بود، کتابی که آن را «الدامغ القرآن» نامید، نوشت...»^۴.

أبو الوفاء بن عقیل می‌گوید: «و در تعلیق محقق دریافتم که وی ۳۳ سال عمر نمود، اما در این عمر اندک به عمق و ژرفای خسران و پستی و زبونی و فرومایگی رسید، که لعنت خداوند بر او باد و رحمت خداوند شامل حال وی نگردد»^۵.

ابن جوزی می‌گوید: «چون در کتابش «الزمرد» نظری افکندم، جز هذیان و یاوه‌گویی و سخنان پوچ و بی‌اساس ندیدم که حتی شبهه هم نبودند، حتی که در آن گفته بود: سخنان اکثم بن صیفی زیباتر و بهتر از ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾^۶ می‌باشد و همچون این سخنان پوچ و بی‌اساس ذکر نموده است»^۶.

کفر آمیزی را ذکر نموده که در اثر آن بدن‌ها می‌لرزد، لیکن من ترجیح دادم تا گوشه‌ای از کفر گویی‌های وی را ذکر کنم تا اینکه جایگاه این ملحد در دایره کفر دانسته شود؛ و از خواری و زبونی به خداوند سبحان پناه برده می‌شود. المنتظم (۱۰۲/۶).

^۱ - همچون کتابی که تحت عنوان "الزمرد" نگاشته است..

^۲ - همان کتاب پیشین.

^۳ - المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم (۱۰۰/۶)، ابن الجوزی.

^۴ - البداية و النهاية (۹۵/۱۱)؛ و نگا: المنتظم (۱۰۲/۶)، ابن الجوزی.

^۵ - همان (۹۵/۱۱).

^۶ - المنتظم (۱۰۰/۶)، ابن الجوزی.

در کلام پیشین ابن عقیل واضح گردید که ابن الراوندی تنها به این قصد و نیت به تتبع در قرآن روی آورد تا اینکه از آن عیبجویی کرده و به زعم باطل خود، تناقضات آن را واضح گرداند.^۱

و از این قبیل است آنجا که در مورد خداوند متعال می‌گوید: «کسی که نزد وی دوایی جز کشتن نباشد، با دشمن این‌گونه با کینه‌توزی برخورد می‌کند، پس چه نیازی دارد به فرستادن کتاب و رسول؟ و پس از ذکر خزعبالات و یاوه‌گویی‌ها و هرزگی‌ها و مسخرگی و عیبجویی وی، ابن جوزی رحمته می‌گوید: این تنها سخن کسی است که الله متعال را نشناخته و نسبت به حضرت حق، جاهل و نادان است؛ چرا که الله عزوجل هیچگاه به نیازمندی و کینه‌توزی توصیف نشده و کسی را عذاب نکرده و مجازات نمی‌کند، مگر اینکه او را بیم داده باشد»^۲. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵] «ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خدا چیره حکیم است (و کارهایش از روی قدرت و حکمت انجام می‌پذیرد)».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵] «(و ما هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم». سپس ابن الراوندی در مورد خداوند متعال می‌گوید: «و از ظلم و ستم‌های آشکار او این کلامش می‌باشد که می‌گوید: ﴿كَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ [النساء: ۵۶] «هر زمان که پوست‌های (بدن) آنان بریان و سوخته شود، پوست‌های دیگری به جای آن‌ها قرار می‌دهیم». و این‌گونه پوست‌هایی را که عصیان و نافرمانی‌اش را نکردند، عذاب می‌کند!»

اما این احمق نمی‌داند که پوست، آلت تعذیب است و مثال آن همچون چوب است که برای پختگی چیزی دیگر می‌سوزد و گفته نمی‌شود که آن پوست عذاب داده می‌شود؛ و علما گفته‌اند: پوست‌هایی که برای بار دوم بر بدن ایجاد می‌گردند، همان پوست‌های اول می‌باشند که دوباره سالم

^۱ - بزودی در سخن از صورت‌های استهزاء در عصر حاضر، به نمونه‌هایی شبیه این، از ادیب‌های دنیای عرب، طه حسین اشاره خواهیم نمود.

^۲ - المنتظم (۱۰۲/۶)، ابن الجوزی.

گردیده و در جای خود قرار می‌گیرند، همچون دوباره زنده شدن مرده، پس از اینکه می‌پوسد»^۱.

۸- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به قرآن کریم، عملکرد رئیس جهمی^۲؛ یعنی جهم بن صفوان است، چنان‌که امام بخاری رحمته روایت می‌کند: «ابن ایوب گفت که شنیدم أبو نعیم بلخی می‌گوید: مردی از اهل مرو دوست جهم بود که پس از مدتی با وی قطع رابطه نمود و او را ترک گفت. بدو گفته شد: چرا از او روی گردانده و رهاپیش نمودی؟ پس گفت: مرتکب امری گردید که احتمال تأویل آن نبود. روزی آیه‌ی فلان و فلان را می‌خواندم - که یحیی آن را فراموش کرده بود - پس جهم گفت: به هنگام گفتن این آیه، محمد چقدر باهوش و زیرک بوده است، اما این سخنش را تأویل کردم، سپس سوره‌ی طه را خواند و چون این آیه را تلاوت نمود: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] گفت: به خدا سوگند، اگر راهی برای پاک کردن آن از قرآن می‌یافتم، حتماً آن را از مصحف پاک می‌کردم. این سخنش را هم تأویل کردم. پس سوره‌ی قصص را خواند، چون به انتهای داستان موسی علیه‌السلام در این سوره رسید، گفت: این دیگر چیست؟ قصه‌ی موسی را در جایی از قرآن ذکر نموده و آن‌را به اتمام نرسانده و در اینجا نیز آن‌را ذکر نموده و باز هم به پایان نرسانده است. سپس مصحف را با پاهایش از خانه بیرون انداخت و آن‌را لگدمال نمود»^۳.

آیا پس از این عملکرد قبیح و شنیع و گستاخی و بی‌حرمتی - از سوی این جهمی منحرف و گمراه - کفر بواح و آشکار دیگری وجود دارد که صاحبش را به این درجه برساند که قرآن را به ضعف و نقص در

^۱ - همان (۱۰۳/۶)؛ و نگا: المحرر الوجیز، ابن عطیة (۶۹/۲)؛ لباب التأویل (۳۹۰/۱)، خازن؛ محاسن التأویل (۳۹۵/۲)، قاسمی. قاسمی رحمته می‌گوید: علما در تأویل تبدیل پوست که در این آیه بدان اشاره شده، بر دو دیدگاه می‌باشند: ۱- برخی گفته‌اند که آن تبدیلی حقیقی و مادی می‌باشد بدین گونه که به جای آن‌ها پوست‌های جدید دیگری که با پوست‌های سوزانده شده، از نظر ماده متفاوتند، ایجاد می‌شوند. ۲- برخی نیز گفته‌اند؛ آن تبدیل وصفی می‌باشد؛ یعنی ظاهراً پوست‌هایی متفاوت با پوست‌های سوخته شده به جای آن‌ها ایجاد می‌گردند، گرچه از نظر ماده، دقیقاً عین آن‌ها می‌باشند. تا اینکه پیوسته طعم عذاب را بچشند و تنها چیزی که تبدیل می‌شود، صفت آن- هاست نه ماده‌ی اصلی آن‌ها؛ اما این دیدگاه دور از صواب است؛ چرا که معنای تبدیل در آن نیست. محاسن التأویل (۲/۳۵۲) لذا دیدگاه اول به صواب نزدیکتر است، چرا که به ظاهر آیه و حقیقت امر نزدیک‌تر است.

^۲ - جهمی فرقه‌ای کلامی منتسب به جهم بن صفوان می‌باشد که اسماء و صفات خداوند متعال را انکار نموده و از عقاید باطلی برخوردارند، امام أحمد در مورد آن‌ها می‌گوید: ضرر هیچ فرقه‌ای برای اسلام، همچون ضرر جهمی نیست. هدف آن‌ها تنها باطل کردن قرآن و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله است. طبقات الحنابلة (۱/۴۷)، ابن ابی یعلی.

^۳ - خلق أفعال العباد ضمن عقائد السلف، ص: ۱۲۸-۱۲۹؛ نگا: شرح کتاب التوحید من صحیح البخاری (۱۶/۱) شیخ الغنیمان.

اسلوب متهم کرده یا وی را به محو آیه‌ای از آن یا پرتاب کردن مصحف و لگدمال کردن آن وا دارد؟ آه از شقاوتی که عاقبت و سرانجام آن آتش است. والعیاذ باللله.

مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین، اصول و فروع آن

شامل: پیشگفتار و سه مطلب

- ✓ پیشگفتار: کامل شدن دین و تمام شدن نعمت
- ✓ مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به دین الهی
- ✓ مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری به دین الهی
- ✓ مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل هوی و بدعت به دین الهی

پیشگفتار: کامل بودن دین و تکمیل شدن نعمت

براستی بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که خداوند متعال بر بندگانش ارزانی داشته، تشریح دین و آیین استوار برای آن‌ها و هدایت ایشان به راه راست است؛ براستی نیاز بشریت به دین و وحی بسیار بیشتر است از نیاز ایشان به آب و غذا و درمان و دیگر مواردی که انسان به مقتضای بشر بودنش از آن‌ها بی‌نیاز نیست؛ و دینی که الله عزوجل برای بندگانش با بعثت محمد ﷺ برای زمینیان، چه مؤمن و چه کافرشان، نیکوکار و بدکارشان، کامل کرده و به اتمام رسانده است، سعادت و خوشبختی را برای آنکه از آن اطاعت نموده و بدان اقرار کرده و به اوامرش ملتزم گردیده، به ارمغان آورده و تحقق می‌بخشد و هرآنکه را که از آن اعراض نموده و از اتباع و تسلیم در برابر آن روی گردانده و تکبر ورزد، به شقاوت و بدبختی نایل می‌کند.

براستی خداوند متعال در کتابش از این نعمت خبر داده و فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز (احکام) دین شما را برای‌تان کامل کردم و (با عَزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌های‌تان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

ابن جریر طبری با سندش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که می‌گوید: «خداوند متعال پیامبرش محمد ﷺ و مؤمنان را آگاه نموده که ایمان را برای‌شان کامل کرده است، پس به چیزی غیر از آن و اضافه بر آن نیازی ندارند و نیز خبر داده که آن‌را برای‌شان به اتمام رسانده است و چیزی از آن‌را فروگذار نکرده و هیچگونه نقص و کاستی در آن نبوده و هرگز ناقص نمی‌گردد و بلکه بدان راضی گشته و هرگز از آن

خشمگین نمی‌شود»^۱.

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «این بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوندی بر این امت می‌باشد که خداوند متعال دین‌شان را برای آن‌ها کامل نموده و به دین و آیین دیگری غیر از آن نیازمند نمی‌باشد و نیز به پیامبری غیر از پیامبرشان نیازی ندارند و بر این اساس است که الله عزوجل، محمد صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء قرار داده و او را به سوی جن و انس فرستاده است، لذا حلالی نیست مگر آنچه خداوند متعال حلال کرده است و حرامی نیست مگر آنچه الله عزوجل حرام نموده است و دین و آیینی نیست مگر آنچه الله عزوجل تشریح نموده است. و هرآنچه بدان خبر داده، حق و راست بوده و کمترین دروغ و خلف وعده‌ای در آن نیست. چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۵] «فرمان پروردگار تو صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد».

یعنی: صادق در اخبار و عادل و دادگرانه در اوامر و نواهی؛ پس زمانی که دین‌شان را برای‌شان کامل نمود، نعمت را بر آن‌ها تمام نمود و بر این اساس است که فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ یعنی: شما نیز آن را برای خود برگزیده و بدان راضی باشید؛ چرا که آن دینی است که الله عزوجل آن را دوست داشته و از آن راضی گشته و برترین پیامبران را به خاطر آن مبعوث کرده و شریف‌ترین کتاب‌هایش را به خاطر آن فرو فرستاده است»^۲.

علما رحمهم الله معانی مختلفی برای اکمال دین و کامل شدن آن و مقصود و مراد از آن ذکر نموده‌اند:

برخی گفته‌اند: مقصود و مراد از آن، پیروز گرداندن این آیین کامل و شامل بر همه آیین‌ها و فرض شدن بزرگ‌ترین فرائض و حلال و حرام‌ها می‌باشد^۳.

الله متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹] «الله است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آیین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آیین را بر همه آیین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند». ابن عطیة أندلسی می‌گوید: «و معنای تمام شدن نعمت، پیروز شدن و فراگیری اسلام و نور عقاید و کامل شدن دین و توانگری و سر و سامان یافتن اوضاع و احوال و

^۱ - جامع البيان (۴/۴۱۹)، شماره: (۱۱۰۸۴)؛ نگا: الدر المنثور (۲/۴۵۶)، سیوطی.

^۲ - تفسیر القرآن العظيم (۲/۱۹-۲۰)؛ و نگا: غایة المنتهی، ص: ۹-۱۱، علامه محمد الشنقيطی.

^۳ - المحرر الوجیز (۲/۱۵۴)، ابن عطیة.

دیگر مواردی است که امور این امت حقگرا و حنیف را برای ورود به بهشت و جاودانگی در رحمت الله عزوجل، تنظیم می‌کند. و تمامی این موارد از نعمت‌های خداوند متعال می‌باشد...^۱.

و مردی یهودی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده و بدو گفت: ای امیرالمؤمنین، آیه‌ای در کتاب شماس است و آن را می‌خوانید که چون بر ما یهودیان نازل می‌گشت، روز نزول آن را عید گرفته و جشن بر پا می‌کردیم. عمر رضی الله عنه گفت: کدامین آیه؟ گفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. عمر رضی الله عنه گفت: من روزی را که این آیه نازل شده و نیز مکانی که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد، می‌دانم. و آن در عرفه در روز جمعه نازل گشت.^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید: «... اما اگر گفته شود، دلالت این قصه بر این باب [باب الزيادة الإیمان و نقصانه] چیست؟ پاسخ می‌دهم: از این جهت که این داستان بیان می‌نماید که نزول آیه در عرفه در حجة الوداع و در پایان دوران بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله به هنگام اتمام و اکمال شریعت و ارکان آن بوده است. والله أعلم»^۳.

اما برای بیان بزرگی و عظمت دینی که الله عزوجل برای ما از میان سایر ادیان بدان راضی شده و سلامت آن از هر عیب و نقصی، همین تفسیر کوتاه و مختصری که در مورد آیه‌ی سوره‌ی مائده ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ بیان گردید، کفایت می‌کند.

^۱ - المحرر الوجيز (۱۵۵/۲)؛ و نگا: الجامع لأحكام القرآن (۴۲/۶)، قرطبي.

^۲ - به روایت بخاری در الإیمان، باب زیادة الإیمان و نقصانه، شماره: (۴۵)، فتح (۱۲۹/۱)؛ و در المغازی، باب حجة الوداع، شماره: (۴۱۴۵)؛ و در تفسیر سورة المائدة، باب ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾، شماره: (۴۳۳۰)؛ و در الإعتصام بالكتاب والسنة، اولین حدیث باب، شماره: (۶۸۴۰)؛ و مسلم در التفسیر، در ابتدای آن، شماره: (۳۰۱۷)، نووي (۳۶۰/۱۸).

^۳ - فتح الباري (۱۳۰/۱)، ابن حجر العسقلاني؛ شیخ عابد سفیانی در کتابش «الثبات والشمول في الشريعة الإسلامية» (ص: ۱۳۶-۱۴۷) تمامی اقوال و دیدگاه‌های متفاوتی را که مفسران و دیگر علما همچون امام شاطبی و ابن تیمیة پیرامون معنای اکمال دین در آیه سوره مائده ذکر کرده‌اند، آورده است و همچنین برخی از اقوال مرجوحی را که پیرامون تفسیر این آیه ذکر شده نیز آورده است؛ از جمله اینکه برخی در تفسیر اکمال دین گفته‌اند: اکمال دین همان اتمام حج و تبعید مشرکان از بیت الله الحرام می‌باشد، چنان‌که این دیدگاه شیخ المفسرین ابن جریر طبري رحمته الله نیز می‌باشد؛ و در این کتاب شیخ عابد سفیانی پاسخ‌های مفید و سودمندی در مورد این دیدگاه بیان داشته که هرکس خواهان حصول فائده است بایستی بدان مراجعه نماید.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «بنگر و تأمل کن چگونه الله عزوجل دینی را که برای آن‌ها برگزیده و اختیار نموده و پسندیده و نعمتی را که بدان‌ها ارزانی داشته به تمام و کمال توصیف نموده است و این در واقع خبر از آن دارد که در این دین، به هیچ وجه نقص و عیب و خلل و یا چیزی که خارج از عدل و حکمت و علم باشد، راه نداشته و وجود ندارد. و بلکه در حسن و جلالت و قدر و منزلتش کامل می‌باشد؛ و توصیف نعمت به تمام و کمال، حکایت از آن دارد که همیشه و مستمر است و هرگز پس از اعطای به آن‌ها، از ایشان سلب نمی‌گردد، بلکه آن نعمت برای همیشه در دنیا و آخرت خواهد بود.

و نیز در جلوه‌ی زیبای مقرون شدن صفت تمام و کمال به نعمت و دین بنگر و تأمل کن. و نیز در نسبت داده شدن دین به انسان‌ها؛ زیرا آن‌ها هستند که دین را برپا می‌دارند و بدان عمل می‌کنند؛ همچنین به نسبت داده شدن نعمت به الله عزوجل دقت کن؛ چراکه او ولی و عهده‌دار و صاحب اختیار آن بوده و اوست که آن‌را به مردمان هدیه داده و انعام کرده و در واقع آن نعمت او بوده و انسان‌ها پذیرنده‌ی آن می‌باشند.^۱

خداوند متعال در راستای حفظ دین و موجودیت آن در برابر بازیچه قرار گرفتن آن توسط کسانی که آن‌را به استهزاء و تمسخر می‌گیرند، حدودی تشریح نموده است که یکی از این حدود، حد ارتداد است که در واقع هیچ یک از کتاب‌های فقهی مذاهب مشهور و غیر مشهور نیست مگر اینکه در ضمن کتاب حدود، به بابی تحت عنوان «باب حکم مرتد» پرداخته است و عمده‌ی آن‌ها در این زمینه به حدیث ابن عباس رضی الله عنه استناد می‌کنند که روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»^۲ «هر آنکه دینش را (اسلام) تغییر داد، او را بکشید.» و از جمله اموری که شریعت اسلامی به خاطر حفظ این دین، علاوه بر حکم کشته شدن مرتد بدان توجه نموده، احکام متعلق به اهل ذمه می‌باشد.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «اما در میان کیفرها و مجازات‌ها، شارع، قتل را کیفر بزرگ‌ترین جنایات در نظر گرفته است ... جنایاتی همچون جنایت نسبت به دین مانند عیبجویی از آن و ارتداد از آن؛ و این جنایت (ارتداد) سزاوارتر به حکم قتل می‌باشد و این حکم در واقع باز دارنده‌ی هر آن کس می‌باشد که قصد جنایت بر علیه دین دارد؛ چرا که بقای مرتد در میان مسلمانان، مفسده‌های بسیاری به دنبال دارد و هیچ خیر و مصلحتی که امید به بقای وی در میان مسلمانان را به دنبال داشته باشد، وجود ندارد؛ بنابراین چون مرتد با حکم قتل روبرو شود، شر و مفسده‌اش محبوس مانده و زبان خویش به دهان می‌-

^۱ - مفتاح دارالسعادة، ص: ۳۱۵؛ و نگا: اجتماع الجيوش الإسلامية، ص: ۳-۴، هر دو نوشته ابن‌القیم.

^۲ - به روایت بخاری در الجهاد و السیر، باب لا یعذب بعذاب الله، شماره: (۳۰۱۷)، فتح (۱۷۳/۶)؛ و در استتابة المرتدین والمعاندین وقتالهم، باب حکم المرتد والمردة واستتابتهم، شماره: (۶۹۲۲)، فتح (۲۷۹/۱۲).

گیرد و از اذیت و آزار وی جلوگیری شده و طعم ذلالت و خواری و حقارت را خواهد چشید و با این وجود، احکام الله عزوجل و رسولش بر وی جاری بوده و جزیه می‌پردازد و تنها در اینصورت است که بقای آن‌ها در میان مسلمانان، ضرری را متوجه آن‌ها نمی‌گرداند.^۱

و بدیهی است که از بزرگ‌ترین مقاصد شریعت، حمایت و حفاظت از دین و موجودیت آن و نیز حفظ و حمایت از آن در برابر عیبجویی و تحقیر و بی‌احترامی نسبت بدان می‌باشد؛ از این رو به نمونه‌هایی از صورت‌های مختلف استهزاء و تمسخر به دین، اصول و یا فروع آن، «عقاید و احکام آن» می‌پردازیم؛ چرا که در میان علمای محقق تفاوتی میان اصول و فروع و عقاید و احکام آن^۲ نمی‌باشد به ویژه با در نظر داشتن این مطلب که مصدر تمامی آن‌ها خداوند متعال است: ﴿قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۷۸] «بگو: همه از سوی خدا است».

مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به دین الله عزوجل

در این زمینه می‌توان به عملکرد کفار قریش در مواجهه با رسول الله ﷺ اشاره نمود که به تکذیب و عناد روی آوردند و اینچنین در برابر عقیده و باور توحیدی ایستاده و اعتقاد دوباره بر انگیخته شدن و نعمت و عذاب اخروی را به تمسخر و استهزاء گرفتند.

اما در زمینه‌ی دوباره برانگیخته شدن، چنان‌که قرآن کریم بیان می‌دارد، گفتند: ﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: ۲۹] «و آنان می‌گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم (و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیست!)».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ...﴾ [النحل: ۳۸] «مؤگدانه به خدا سوگند یاد می‌کنند که خداوند هرگز کسی را که می‌میرد زنده نمی‌گرداند».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ تُحْرَجُونَ﴾ [۳۵] «هیهات هیهات لِمَا تُوعَدُونَ﴾ [۳۶] «إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ

^۱ - اعلام الموقعین (۹۶/۲)، ابن القیم؛ و نگا: الموافقات (۱۰۸/۲)، شاطبی.

^۲ - نگا: الفرقان، ص: ۱۰۶، ابن تیمیة؛ و مختصر الصواعق، ص: ۱۰۶، و ص: ۴۸۹-۴۹۵، محمد الموصلي. ابن قیم رحمه الله اصل این تفریق و تفاوت میان اصول و فروع و منشأ آنرا ذکر نموده، سپس تفاوت‌های بسیاری را ذکر نموده و به نقد و ابطال آن‌ها می‌پردازد و اثر این تفاوت را بر دین اسلام و منهج سلف صالح امت بیان می‌دارد. و نیز شیخ محمد قطب در کتاب «حول تطبیق الشریعة» ص: ۹-۲۹، بدین مسأله پرداخته و ارتباط میان عقیده و شریعت در دین الله متعال را بیان می‌دارد. (این کتاب با عنوان «پیرامون تطبیق شریعت» به فارسی ترجمه شده است. مترجم)

بِمَبْعُوثِينَ ﴿۳۷﴾ [المؤمنون: ۳۵-۳۷] «آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید، شما (بار دیگر زنده می‌گردید و از گورها) به در آورده می‌شوید؟! (و حیات نوین و جاویدی را آغاز می‌کنید؟!». آنچه به شما وعده داده می‌شود (که زندگی دوباره و برپاشدن رستاخیز نام دارد، محال و ناممکن است و از عقل) دور دور است (و هرگز نمی‌شود). حیاتی جز حیات این جهان وجود ندارد که (گروهی از ما) می‌گیریم (و گروه دیگری جای آنان را می‌گیریم) و زندگی می‌کنیم و ما هرگز (پس از مرگ) برانگیخته نمی‌شویم».

و نیز خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۷﴾ [التغابن: ۷] «کافران می‌پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند گردید! بگو: چنین نیست که می‌پندارید، به پروردگارم سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد و سپس از آن چیزهایی که می‌کرده‌اید با خبرتان خواهند کرد. و این کار برای خدا ساده و آسان است».

اما مشرکان نعمت و عذاب اخروی را نیز تکذیب نموده و بدان کفر ورزیدند و این کفر ورزیدن و تکذیب‌شان داخل در انکار کردن دوباره برانگیخته شدن می‌باشد که در آیات پیشین بدان اشاره گردید. و خداوند متعال خبر داده که مشرکان گفتند: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿۱۶﴾﴾ «کافران مسخره‌کنان) می‌گویند: پروردگارا! سهم (عذاب) ما را پیش از روز رستاخیز و حساب و کتاب (قیامت) به ما برسان».

و این‌گونه قیامت و حسابرسی و نعمت همیشگی و عذاب شدید آن‌را به تمسخر و استهزاء گرفته و آن‌را کوچک و حقیر شمردند.

قرطبی رحمته می‌گوید: «... یعنی پروردگارا، اگر امر چنان است که محمد می‌گوید، پس آن‌را در دنیا قبل از قیامت به ما نشان بده؛ و تمامی این سخنان را تنها از روی استهزاء و تمسخر می‌گفتند...»^۱.
ابن جوزی رحمته می‌گوید: «... به هر حال، آن‌ها این درخواست را از روی هرزگی و مسخرگی و استهزاء، در راستای تکذیب قیامت داشتند»^۲.

^۱- راغب اصفهانی می‌گوید: «قط» همان صحیفه و نوشته و کتاب است ... و اصل قط، چیزی است که از پهنا بریده شده، چنان‌که «قد» چیزی است که از درازا بریده شده است. و قط، سهم و بهره و نصیبی که تقسیم شده، می‌باشد. مفردات الفاظ القرآن، ص: ۶۷۶، و مقصود از آن در اینجا عذاب است.

^۲- الجامع لأحكام القرآن (۱۴۰/۱۵).

^۳- زادالمسیر (۱۰۹/۷-۱۱۰).

ابن کثیر رحمته می گوید: «این سخن را از روی استهزاء و بعید دانستن برانگیخته شدن دوباره بر زبان آوردند»^۱.

و آنجا این مقوله‌ی کفار روشن‌تر و واضح‌تر می‌گردد که أبو الحسین ابراهیم بن عمر البقاعی در تفسیر این آیه می‌گوید: «از آنجا که مشرکان با درخواست عذاب در تمامی زمان‌های میان آن‌ها و قیامت قصد مبالغه کردن در استهزاء داشتند، حرف جر (را از فعل (قطنا)) حذف کرده و گفتند: «قبل یوم الحساب» و این‌گونه تمامی فاصله‌ی زمانی میان خود و قیامت را ظرف زمانی این استهزاء قرار دادند و بلکه پیش افتادن عذاب را احسان و نیکوکاری به خود می‌دانستند. و این دلالت بر اغراق آن‌ها در استهزاء دارد؛ و این درخواست را با به کار بردن واژه‌ی «قط» اظهار نمودند که خود بیانگر پیروی شدید آن‌ها از هوی و هوس و خواهشات نفسانی‌شان، آن‌هم بدون هیچ دلیل و برهانی می‌باشد... گویا که مشرکان گفتند: عذابی را پیش بینداز و موعد آن را زودتر بگردان که قطعی باشد و هیچ شک و تردیدی در آن نباشد و صدایش در نهایت شدت و حدت به گوش برسد و هلاک کننده بوده و میان دوستان فاصله اندازد و در هر روزگاری خیرش بوده است؛ براستی که آن امری است که هرگز چیزی از آن به ما نمی‌رسد؛ پاک است پروردگار صبوری که ما را با پیامبر رحمت گرامی داشته و بر ما رحم نمود و نعمت را برای ما به تعجیل نینداخته و قلوب ما را برای پذیرش دعوتش پذیرفت و عزم و اراده‌ی مان را منحصر بدان نمود پس از اینکه در دورترین نقطه از آن قرار داشت...»^۲.

اما الله عزوجل حال و وضع مشرکانی که عذاب الهی را به تمسخر گرفته و وقوع آن را دور و بعید می‌دانستند، بیان می‌دارد که خبر آنچه تکذیب می‌کردند و آن را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند، آن‌ها را در بر خواهد گرفت، چنان‌که گذشتگان ایشان در امت‌ها و نسل‌های پیشین را در بر گرفت، با وجودی که قدرت آن‌ها بسیار بیشتر از ضعف اینها بوده و بلکه اموال و فرزندان و سلطه‌ی آن‌ها در زمین، بسیار بیشتر از این‌ها بوده است^۳. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَتُورٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الأنعام: ۵] «هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن‌را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغ‌شان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد گردید».

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۴/۴).

^۲ - نظم الدرر (۳۶۸/۶).

^۳ - تفسیر ابن کثیر (۱۹۹/۲)؛ عمدة التفسیر (۱۳/۲-۱۴).

علامه عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمته می‌گوید: «و اخبار آنچه را که به تمسخر می‌گرفتند، به آنان خواهد رسید و در خواهند یافت که آن حق است و خداوند دروغ و افترای آن‌ها را روشن می‌نماید. آنان رستاخیز و بهشت و جهنم را به تمسخر می‌گرفتند، پس چون قیامت فرا رسد به تکذیب کنندگان گفته می‌شود: ﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ [الطور: ۱۴] این جهنمی است که آن‌را تکذیب می‌کردید»^۱.

مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری به دین الله متعال

یهود و نصاری نیز از استهزاء و تمسخر دین الهی دریغ نورزیده و خود را در این امر قبیح و خطیر سهیم نمودند که از این دسته می‌توان به عیجوبی یهود از دین الله عزوجل اشاره نمود که اولین نسل اسلام با آن مواجه گردیدند. خداوند متعال در سوره آل عمران آیه ۷۲ در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهُ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (۷۲) «جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید (از قرآن پیروی نکنند و از آن) برگردند».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «این عملکرد اهل کتاب، مکر و حيله و دسیسه‌ای بود که به وسیله‌ی آن تصمیم داشتند، در دین مردم ضعیف‌الایمان شبهه ایجاد کنند و آن مکر و حيله و نیرنگ‌شان این بود که میان خود مشورت نمودند که در ابتدای روز اظهار ایمان کنند و این‌گونه نماز صبح را به همراه مسلمانان به جا آوردند، اما چون روز به پایان رسید، از دین‌شان باز گردند، تا اینکه مردمان جاهل و کم‌خرد بگویند: سبب بازگشت آن‌ها به دین‌شان آن بوده که به عیب و نقصی در دین مسلمانان اطلاع یافته‌اند و بدین خاطر است که گفتند: ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۲.

اما برخی از اهل علم بر این باورند که آنچه یهودیان با یکدیگر به ایمان آوردن بدان در ابتدای روز توافق نمودند، آن بود که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در نبوتش و آنچه با آن از سوی خداوند متعال آمده و اظهار اینکه آن حق است، تصدیق نمایند، آن‌هم ظاهراً و بدون کمترین اعتقاد و التزام و محبتی در باطن، و بلکه اظهاری همراه با کفر ورزیدن بدان و اعتقادی مبنی بر دروغگو بودن پیامبر (و العیاذ باللله)

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن (۱۷۴/۲).

^۲ - تفسیر القرآن العظیم (۵۵۸/۱)؛ و نگا: فی ظلال القرآن (۴۱۵/۱)، سید قطب؛ و اليهود فی القرآن والسنة (۱۶۳/۲) محمد اذیب صالح.

در نبوت و رسالتی که ادعا نموده و اینکه گفته: با دین حق از سوی خداوند آمده است.^۱

تمامی این موارد گوشه‌ای از استهزاء و تمسخرهای عملی بود که یهودیان در برابر دین حق و در راستای ایجاد شک و تردید در آن و تلاش در راستای باز داشتن مردم از آن، به کار می‌گرفتند، علاوه بر اینکه با زبان و اشاره و عیبجویی و مواردی از این قبیل، به استهزاء و تمسخر دین می‌پرداختند.

از دیگر صورت‌های مختلف استهزاء یهود به دین الهی و شریعت مقدسش آن بود که در همان ظهور و آغاز دعوت اسلام، احکام الهی موجود در تورات و قرآن را بازیچه قرار داده و آن‌ها را به تمسخر می‌گرفتند. و این‌گونه نصوص توراتی را که موسی علیه‌السلام با آن آمده بود، تغییر داده و به کلی دگرگون نمودند. از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: زن و مرد یهودی که مرتکب زنا شده بودند، به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورده شدند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند تا اینکه یهود آمده و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ عَلَى مَنْ زَنَى؟» حکم کسی که زنا کرده در تورات چیست؟ گفتند: صورت‌های‌شان را سیاه کرده و آن‌ها را گرداگرد شهر می‌چرخانیم و چهره‌های‌شان را روبروی هم قرار نمی‌دهیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَاتُوا بِالتَّوْرَةِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید، این حکم را در تورات نشان دهید؟ پس تورات را آورده و شروع به خواندن آن کردند تا اینکه به آیه‌ی رجم رسیدند و جوانی که آن‌را می‌خواند، دست خود را بر آیه‌ی رجم گذاشته بود و قبل و بعد آن‌را می‌خواند. پس عبدالله بن سلام که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود، گفت: دستت را بردار. پس چون دستش را برداشت، در ذیل آن آیه‌ی رجم بود. پس رسول الله صلی الله علیه و آله به رجم آندو زناکار امر نمودند که رجم شدند. عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: من از کسانی بودم که در رجم آن‌دو شرکت داشتم، پس دیدم مردی که در حال سنگسار شدن بود، با جان خود از برخورد سنگ به آن زن محافظت می‌کرد.^۲

این یهودیانی بودند که آیات الله عزوجل را بازیچه هوی و هوس‌های خود قرار داده و آیات را به تمسخر می‌گرفتند و با احکام تورات و قرآن، بازی می‌کردند و گمان می‌کردند که رسول الله صلی الله علیه و آله کید و مکر و استهزاء‌شان را نمی‌داند، پس می‌گفتند: به نزد این پیامبر می‌رویم، براستی که او با رخصت و

^۱ - نگا: جامع البیان (۵۰۶/۶-۵۰۸)، طبری (شاکر)؛ اليهود في القرآن والسنة (۱۵۹/۲-۱۶۱) (۱۰/۳) محمد اذیب صالح.

^۲ - به روایت بخاری در التفسیر، باب: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (۴۵۵۶)، فتح (۷۲/۸)، و در الحدود، باب احکام أهل الذمة و إحصانهم إذا زنوا و رفعوا إلى الإمام، شماره (۶۸۴۰)، فتح (۱۷۲/۱۲)؛ و مسلم در الحدود، باب رجم اليهود أهل الذمة في الزنى، شماره (۱۶۹۹)، نووی (۲۲۰/۱۱-۲۲۱) و لفظ از اوست.

تخفیف مبعوث گردیده است. پس اگر مطابق میل و خواسته‌های مان فتوا داد - و آن حکمی غیر از حکم رجم بود - بدان تمسک بسته و در نزد خداوند بدان استناد می‌کنیم؛ اما این هدف و دسیسه‌شان به سرانجام نرسید و خداوند متعال بر پیامبرش وحی نمود و از مکر و حيله‌شان پرده برداشت و خداوند متعال با نزول وحی، بازیچه قرار دادن حکم الله و شریعتش توسط آن‌ها را واضح و روشن گردانید. و رسول الله ﷺ را در بین حکم نمودن میان آن‌ها و یا روی گرداندن از ایشان، مخیر قرار داد. الله متعال می‌فرماید: ﴿سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [المائدة: ٤٢-٤٣] «آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند و بسیار مال حرام را می‌خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میان‌شان داوری کن یا از ایشان روی بگردان و (کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس که) اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زیانی نمی‌تواند به تو برسانند. ولی اگر در میان‌شان داوری کردی، دادگرانه داوری کن. (چرا که) بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. شگفتا چگونه تو را به داوری می‌خوانند، درحالی‌که تورات دارند و حکم خدا در آن (به ویژه درباره زنا به روشنی) آمده است؟ (وانگهی) پس از داوری، پشت می‌کنند و (از حکم تو) روی می‌گردانند! (چرا که آن‌را هرچند موافق با حکم کتاب‌شان می‌دانند، موافق با خواست دل‌شان نمی‌یابند!) و آنان مؤمن نیستند (و حق را باور نمی‌دارند)».

یهودیان مدعی ایمان و عمل به تورات بودند که بر نقض این ادعای بزرگ، دلایل اقامه گردید؛ براستی کجا از چنین عملکردی ایمان برمی‌آید که احکام تورات را بیهوده و عبث و غیراخلاقی دانسته و این‌گونه از آن روی گردانده و به آراء بشری و قوانین آن‌ها روی آورده و بدین ترتیب از دین الله عزوجل که آن‌را بر موسی و محمد علیهما الصلاة والسلام تشریح نموده است، عیبجویی می‌کنند.^۱ و همانطور که ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: «علت این امر آن بود که آن‌ها عمل (به شریعت الهی) را ترک نمودند و این سبب شد تا چنین حالت زشت و پلیدی داشته باشند و عاری از قلبی سالم و فطرتی مستقیم و اعمالی استوار باشند».^۲

وضوح این امر با روایت براء بن عازب روشن‌تر می‌گردد که می‌گوید: یهودی‌ای که چهره‌اش سیاه

^۱ - نگا: اليهود في القرآن والسنة (٦٧/٣) محمد اديب صالح.

^۲ - تفسير القرآن العظيم (٥٤/٢).

شده و شلاق خورده بود، بر رسول الله ﷺ گذشت، پس رسول الله ﷺ آن‌ها را فراخوانده و فرمودند: «هَكَذَا تَجِدُونَ حَدَّ الرَّأْفِي فِي كِتَابِكُمْ؟» آیا حد زناکار در کتاب‌تان (تورات) اینچنین است؟ (که رویش سیاه شده و شلاق زده شود). گفتند: بله این‌گونه است. پس رسول الله ﷺ یکی از علمای ایشان را فراخوانده و بدو فرمودند: «أَشْهَدُكَ بِاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى، أَهَكَذَا تَجِدُونَ حَدَّ الرَّأْفِي فِي كِتَابِكُمْ؟» تو را به پروردگاری که تورات را بر موسی نازل فرمود، سوگند می‌دهم، آیا حد زناکار در کتاب‌تان چنین است؟ آن مرد گفت: خیر؛ و اگر مرا به خدا سوگند نمی‌دادی، تو را از آن باخبر نمی‌کردم، حد زناکار در تورات، رجم است. لیکن چون زناکاری در میان بزرگان و اشراف ما افزایش یافت، چون کسی از اشراف را می‌یافتیم که مرتکب زنا گردیده، حد رجم را در مورد وی اجرا نمی‌کردیم و وی را رها می‌نمودیم. اما چون از مردم ضعیف کسی را می‌یافتیم که مرتکب زنا شده است، حد رجم را بر او اقامه می‌کردیم. با خود گفتیم: بیاییم بر حدی که آن‌را بر اشراف و بزرگان و ضعیفان اقامه کنیم، اتفاق کنیم، پس به اتفاق هم، حد زنا را روی سیاه کردن و شلاق به جای رجم قرار دادیم. سپس رسول الله ﷺ فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَكَ إِذْ أَمَاتُوهُ» پروردگارا من اولین کسی هستم که امر تو را پس اینکه آن‌را ترک نمودند و از میان برداشتند، احیا نمودم. پس رسول الله ﷺ به رجم آن یهودی امر نمود که رجم شد»^۱.

سید قطب رحمته می‌گوید: «استفاده‌ی یهودیان حتی از چنین وسیله‌ی ناچیز و کودکانه، اندازه خشم و کینه ایشان را روشن می‌دارد، همان‌گونه که بی‌ادبی و ناپاکی ابزار و وسیله کار و انحطاط رفتارشان را می‌رساند»^۲.

در واقع این قصص قرآنی و رهنمود نبوی، عبرت و پند و اندرز برای این امت بوده و درحقیقت هشداری در برحذر بودن از حرکت در مسیر یهود در تحریف و تبدیل و بازیچه قرار دادن احکام شریعت می‌باشد، اما با این همه گروه‌هایی در امت اسلامی راه و روش مغضوب علیهم را در پیش گرفتند که سبب آن سنت ربانی و تقلید برخی از مسلمانان از امت‌های پیشین می‌باشد. و لاحول و لاقوه الا بالله. از دیگر صورت‌های استهزاء به دین می‌توان به عملکرد یهودیان به هنگام شنیدن اذان و قیام نمودن مسلمانان برای نماز و نیز نوع برخورد آن‌ها به هنگام سجده نمودن مسلمانان اشاره نمود. به گونه‌ای که چون مؤذن اذان می‌داد و مسلمانان برای اقامه‌ی نماز قیام می‌کردند، یهودیان می‌گفتند: ایستادند انگار

^۱ - به روایت مسلم در کتاب الحدود، باب رجم اليهود أهل الذمة في الزنى، شماره (۱۷۰۰)، نووی (۲۲۱/۱۱-۲۲۲).

^۲ - في ظلال القرآن (۱۰/۱).

که نایستادند. و چون مسلمانان رکوع کرده و به سجده می‌رفتند، از روی استهزاء و مسخرگی می‌خندیدند و در مورد اذان می‌گفتند: تو چیزی را بدعت نهادی که در امت‌های پیشین، آن‌را از هیچ‌کس نشنیده بودیم، از کجا چنین فریادی همچون فریاد الاغ، آوردی؟ چه صوت زشتی است و چه امر ناهنجار و قبیحی است. و گفته شده: زمانی که مؤذن برای نماز اذان می‌داد، آن‌ها در میان خود می‌خندیدند و از روی تمسخر و تحقیر با چشم اشاره می‌کردند و اهل اذان و نماز را جاهل دانسته و با چنین عملکردی در میان مردم نسبت به نماز و دعوت دهنده‌ی بدان، نفرت ایجاد می‌کردند. و نیز گفته شده: یهودیان به خاطر جهلی که نسبت به منزلت نماز داشتند، ندا دهنده‌ی به سوی آن‌را به منزله‌ی کسی می‌دانستند که با اقامه‌ی نماز، به بازی و شوخی می‌پردازد؛ پس این آیه نازل شد^۱. و این همان کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ [المائدة: ٥٨] «آنان هنگامی که (اذان می‌گوئید و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند (و بدان می‌خندند و تمسخرش می‌کنند). این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسانِ نفهم و بی‌شعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمی‌کنند)».

و این‌گونه است که خداوند متعال آن‌ها را به افرادی نفهم و بی‌شعور توصیف می‌کند و این به خاطر تحقیر آنان است، چه که در اعلان برای نماز، چیزی که موجب استهزاء باشد، وجود ندارد؛ و اینکه آن‌ها آن‌را موجب استهزاء قرار دادند، به خاطر کم‌خردی و نادانی و حماقت عقل‌ها و اندیشه‌های‌شان می‌باشد^۲.

اما در غزوه حنین، این مسأله از عده‌ای ضعیف‌الایمان، کسانی که جان و قلوب‌شان برای الله عزوجل خالص نشده بود، سر زد. امام أحمد با سندش از ابو محذوره روایت می‌کند که می‌گوید: همراه گروهی به سوی راه حنین خارج شدیم که رسول الله ﷺ از معركة‌ی حنین باز می‌گشتند، پس رسول الله ﷺ در میانه راه ما را دیدند. مؤذن رسول الله ﷺ نزد ایشان برای نماز اذان داد که ما نیز صدای مؤذن را شنیدیم درحالی‌که تکیه زده بودیم و پس از شنیدن صدای مؤذن، فریاد کشیده و شروع به تمسخر و استهزاء آن کردیم که رسول الله ﷺ صدای ما را شنیدند و کسی را به سوی ما فرستادند تا به

^۱ - الجامع لاحکام القرآن (۱۴۶/۶) للقرطبی؛ وانظر: زاد المسیر (۳۸۵/۲-۳۸۶) لابن الجوزی، والتفسیر الکبیر (۳۳/۱۲) للرازی، وفتح القدیر (۵۶/۲) للشوکانی، والاحکام شرح اصول الاحکام (۱۳۳/۱-۱۳۴) لابن قاسم النجدی.

^۲ - التحریر والتتویر (۲۴۲/۶) لابن عاشور.

نزد ایشان حاضر شویم. سپس رسول الله ﷺ فرمودند: «أَيُّكُمْ الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ قَدِ ارْتَفَعَ؟» کدامیک از شما بود که صدایش را بلند کرده و آنرا شنیدم؟ پس تمامی کسانی که همراه من بودند، به سوی من اشاره نمودند که درست هم گفتند. پس رسول الله ﷺ همه‌ی آنها را فرستاد و مرا نزد خویش نگه داشت. پس به من گفت: برخیز و برای نماز اذان بده. پس در حالی برخاستم که هیچ چیزی نزد من از رسول الله ﷺ و آنچه مرا بدان امر نمود، ناپسندتر نبود. پس در جلوی رسول الله ﷺ برخاسته و رسول الله ﷺ کلمات اذان را به من آموخت ... پس از اینکه اذان دادن تمام شد مرا فراخوانده و بسته‌ای که در آن مقداری نقره بود، به من بخشید. راوی می‌گوید: سپس رسول الله ﷺ دست‌شان را بر پیشانی ابو محذوره نهاد و آنرا دوباره بر چهره‌اش کشید و سپس دوباره بر دستانش کشید و پس از آن دستش را بر پهلویش کشید تا اینکه دست رسول الله ﷺ به ناف ابو محذوره رسید. سپس فرمودند: «بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ» خداوند متعال در تو برکت نهاد. پس گفتم: یا رسول الله، مرا مسؤول اذان دادن در مکه قرار ده. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «قَدْ أَمَرْتُكَ بِهِ» تو را بدان امر می‌کنم. و این‌گونه تمامی کراهت و نفرت و ناپسندی که در دل نسبت به رسول الله ﷺ داشتم، از بین رفت و به جای آن محبت رسول الله ﷺ قرار گرفت...»^۱.

و این عملکرد زشت و رسوا کننده‌ای بود که یهود و نصاری و مشرکان و منافقان در برابر دین ما مرتکب می‌گردیدند و به همین خاطر بود که در مورد به دوستی گرفتن آن‌ها، نهی وارد شده است؛ چرا که دین ما را مسخره کرده و به بازی می‌گیرند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ [المائدة: ۵۷] «ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان

^۱ - المسند (۳/۵۰۰-۵۰۱)؛ ترمذی در أبواب الصلاة، باب ما جاء في الترجيح في الأذان، شماره (۱۹۱) (۳۶۶/۱) آن را روایت کرده و در مورد آن گفته است: حدیثی صحیح است. و أبو داود در کتاب الصلاة، باب كيف الأذان، شماره: (۵۰۰-۵۰۵) (۳۴۰/۱-۳۴۴)؛ النسائي در کتاب الأذان، باب كيف الأذان، شماره: (۱۵۹۶) (۴۹۷/۱-۴۹۸) و ابن ماجه در ابواب مواقيت الصلاة، باب الترجيح في الأذان، شماره (۶۹۳) (۱۲۸/۱). اصل حدیث نزد مسلم است که به صورت مختصر ذکر کرده است، کتاب الصلاة، باب صفة الأذان، شماره (۳۷۹)، نووي (۳۲۲)، این حدیث را شیخ الباني صحیح دانسته است، نگا: صحیح سنن الترمذی (۱۶۱، ۱۶۲) و صحیح سنن أبي داود (۴۷۵، ۴۷۲-۴۷۷) و صحیح سنن النسائي (۶۱۳) و صحیح سنن ابن ماجه (۵۸۱).

آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین واقعی) هستید».

و این حکم همچنان که امام شوکانی رحمته می‌گوید: «تمامی کسانی را که چنین عملکرد زشت و زنده‌ای از آن‌ها سرزند، چه از مشرکان باشند یا اهل کتاب یا اهل بدعتی که منتسب به اسلامند، در بر می‌گیرد...»^۱.

جای کمترین تردیدی نیست که هر آنکه، چه مشرکان یا اهل کتاب یا منافقان و یا هر کسی که متصف به چنین صفاتی باشد، بیشترین سهم را در این رهنمود نبوی دارند که فرمودند: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ، وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لَا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قَضَى التَّدَاءَ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا تُوْبَّ بِالصَّلَاةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قَضَى التَّوْبِيبَ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطُرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرْ حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى»^۲ «هنگامی که برای نماز اذان داده می‌شود، شیطان درحالی که باد خارج می‌کند، می‌دود تا صدای اذان را نشنود و بعد از اذان بر می‌گردد تا اینکه برای نماز اقامه گفته می‌شود و باز فرار می‌کند تا اینکه اقامه نماز به پایان می‌رسد. آنگاه بازگشته تا نماز گزاران را دچار وسوسه کند و می‌گوید: فلان مسأله و فلان مسأله ... را به یاد آور. و چیزهایی را که در خیال نیستند، به او یادآوری می‌کند و امر را چنان بر او (نماز گزار) مشتبه می‌سازد که نمی‌داند چقدر از نمازش را خوانده است».

مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت به دین الله متعال

۱- از صورت‌های استهزاء به دین توسط اهل بدعت، می‌توان به آنچه امام ذهبی از رئیس معتزله ذکر نموده، اشاره کرد؛ أبو عوانة می‌گوید: شاهد بودم که عمرو بن عبید به نزد واصل الغزال أبو حذیفة (واصل بن عطا) آمد درحالی که أبو حذیفة خطیب و بزرگ معتزله بود. پس عمرو بدو گفت: سخن بگو ای أبو حذیفة؛ پس وی شروع به سخن گفتن نمود و سپس ساکت شد. عمرو گفت: ببینید اگر فرشته‌ای از فرشتگان یا پیامبری از پیامبران سخن می‌گفت، بهتر از این نبود!!!^۳.

^۱ - فتح القدیر (۵/۲).

^۲ - به روایت بخاری در کتاب الأذان، باب فضل التأذین، شماره: (۶۰۸) فتح (۱۰۱/۲) این حدیث در مواضع دیگری از این کتاب آمده است (۱۲۲۲، ۲۲۳۱، ۱۲۳۲، ۳۲۸۵)؛ و مسلم در کتاب الصلاة، باب فضل الأذان و هرب الشیطان من سماعه، شماره (۱۹/۳۸۹)، نووی (۳۳۳/۴-۳۳۵).

^۳ - میزان الاعتدال (۲۷۷/۳).

براستی معتزله و اعتزال پیشگان و بزرگان ایشان، از چنین سخنانی چه قصد و نیتی دارند؟ آیا به دنبال آنند تا مردم را بدین روش قانع کنند که سخنان ائمه و بزرگان ایشان با کلام فرشتگان و انبیاء یکسان است. براستی از میان فرشتگان، فرشته‌ای است که وحی را از آسمان به سوی پیامبران و رسولان آورده و برخی از آن‌ها به تسبیح و تهلیل (لااله الاالله گفتن) و ذکر مشغولند و برخی از آن‌ها از بدو خلقت‌شان در سجده و رکوعند و سر از آن بر نمی‌دارند تا اینکه قیامت برپا گردد^۱.

آیا عمرو بن عبید قصد دارد بگوید: امکان ندارد هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل بهتر از سخنان واصل بن عطا بگوید. و این‌گونه قصد تحقیر و سبک شمردن و استهزاء و عیبجویی از انبیاء و فرشتگان را داشته و اینچنین در عقاید مسلمانان در زمینه‌ی انبیاء و فرشتگان طعنه زده و عیبجویی می‌کند، اگر این چنین نباشد پس لاحول ولاقوة إلا بالله.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به دین الله عزوجل، عملکرد اهل سماع و حضور از صوفیه می‌باشد که چون در مراسم حضور باشند و صدای اذان را بشنوند، می‌گویند: آنچه ما در آن هستیم، بهتر از نماز است.

ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «... و از آن‌ها کسانی هستند که چون در مراسم سماع خویش باشند و مؤذن اذان بگوید، می‌گویند: ما در حالت و امری هستیم بهتر از آنچه ما را به سوی آن فرا می‌خوانند. و برخی از آن‌ها می‌گویند: ما در محضر (خدا) هستیم، پس اگر برای نماز برخیزیم به سوی در برگشته- ایم. و برخی از آن‌ها، در مورد سخنان آن شیوخ گمراه، از من سؤال نمودند که گفتیم: دروغ می‌گویند. آن‌ها در محضر شیطان هستند که در مقابل در رحمت الهی ایستاده است. براستی که بدعت و گمراهی آن‌ها در اثر حضور شیطان می‌باشد که تفصیل آن در موضعی دیگر می‌باشد»^۲.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به عقاید و باورهای مسلمانان، خزعلاتی است که أبو الفرج اصفهانی ذکر نموده و می‌گوید: حسین بن حماد از حماد بن إسحاق از پدرش از برخی از اهل مدینه به من خبر داده که گفتند: غریض درحالی که همراه قوم خارج شد، با صدای بلند شروع به آواز خوانی برای آن‌ها کرده و موجب شادمانی قوم گردید. همراه آن‌ها پسر بچه‌ای بود که او را به شگفت آورده بود، پس از آن‌ها خواست تا ساعتی را در خلوت، با آن پسر بچه سخن بگوید که قوم خواسته‌اش را پذیرفتند. پس همراه آن پسر بچه رفت تا اینکه پشت صخره‌ای پنهان شدند پس چون کار خود را انجام داد، پسر بچه و غریض به سوی قوم روی آوردند که غریض

^۱ - نگا: شرح العقيدة الطحاوية، ص: ۲۹۹-۳۰۱، ابن أبي العز الحنفي.

^۲ - الدرر السنیه (۱۴۸/۸) جمع: عبدالرحمن بن قاسم، اما علی رغم جستجو آن‌را در تلخیص الاستغاثة نیافتیم.

دو سنگ را برداشته و آن‌ها را به صخره می‌کوبید و این کار را چندین بار تکرار کرد. پس بدو گفتند: ای غریض، چرا اینچنین می‌کنی؟ گفت: گویا که روز قیامت بر من و آن صخره آمده است و آن صخره، راز ما و آنچه را که در کنارش انجام دادیم، فاش می‌کند و علیه ما شهادت می‌دهد، پس با این کار قصد آن داشتم تا شهادت و گواهی آن صخره در آن روز را خدشه‌دار کنم.^۱

آری، هدف و غرض اصفهانی از این خبر دروغین جز آن نبوده که جامعه مدینه النبی را به گونه‌ای معرفی کرده و نشان دهد که در آن مرض لواط منتشر بوده است، علاوه بر اینکه در این خبر عقاید مسلمانان را در مورد روز قیامت به تمسخر و استهزاء می‌گیرد. و بلکه در این خبر طعنه و لطمه به آیات قرآنی و احادیث نبوی است که اشاره به روز قیامت دارد، روزی که زمین از تمامی اخبار خود مبنی بر معاصی و گناهانی که بندگان بر آن مرتکب شده‌اند، خبر می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۝ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝﴾ [الزلزلة: ۱-۴] «هنگامی که زمین سخت به لرزه در انداخته می‌شود. و زمین (از هم می‌شکافت و گدازه‌های درونی و دفینه‌ها و مرده‌ها و همه) سنگینی‌ها و بارهای خود را بیرون می‌اندازد و به گونه دیگری در می‌آید). و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟ در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهایی بر آن گذشته است)».

و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝﴾ را تلاوت نموده و فرمودند: «أَتَدْرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟» آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: الله عزوجل و رسولش داناترند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَإِنَّ أَخْبَارَهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ بِمَا عَمِلَ عَلَى ظَهْرِهَا أَنْ تَقُولَ: عَمِلَ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فَهَذِهِ أَخْبَارُهَا»^۲ «مقصود از اخبار

^۱ - الأغاني (۳۶۹/۲)؛ و نکا: السیف الیمانی، ص: ۲۲۷، أعظمی.

^۲ - به روایت أحمد در المسند (۴۵۹/۲)، شماره: (۸۸۸۹)؛ ترمذی در کتاب التفسیر القرآن، باب «ومن سورة ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾» (۴۱۶/۵)، شماره (۳۳۵۳). واللفظ لهو النسائی فی کتاب التفسیر، عند تفسیر سورة الزلزلة (۵۲۰/۶) شماره (۱۱۶۹۳)، و رجال آن همگی ثقه هستند به جز أبو صالح یحیی بن أبی سلیمان که لین الحدیث است. تقریب، ص: ۵۹۱؛ أبو حاتم در مورد او می‌گوید: قوی نیست، حدیث او نوشته می‌شود؛ و ابن حبان در الثقات (۶۰۴/۷) از او یاد کرده است. بخاری در أدب المفرد و أبو داود و ترمذی و نسائی از او روایت کرده‌اند،

زمین آن است که بر اعمالی که هر مرد و زنی بر روی آن انجام داده، گواهی می‌دهد. چنان‌که می‌گوید: فلان و فلان عمل را در فلان و فلان روز انجام داده است. رسول الله ﷺ فرمودند: این است خبر دادن زمین».

اما این تمسخر و تحقیر و توهین به رستاخیز و بعید دانستن آن، که اصفهانی دروغگو و کذاب بدان اشاره نموده، نیز در شعر أبو طیب متنبی وارد شده است، آنجا که می‌گوید:

أَتَرَكَ لَذَّةَ الصَّهْبَاءِ نَقْدًا لِمَا وَعَدُوهُ مِنْ لَبْنٍ وَخَمْرٍ

حياة ثم موت ثم بعث حديث خرافة يا أم عمرو

«آیا لذت شراب سرخ رنگ آماده و حاضر را به خاطر شیر و شرابی که آن را در آخرت وعده داده‌اند، ترک کرده و رها کنم. زندگی و مرگ و سپس برانگیخته شدن دوباره، سخن خرافی و گزافه است ای ام عمرو».

براستی این تمسخر و استهزاء نمودن نعمت بزرگ بهشت می‌باشد، نعمتی که در آن نهرهای شیر و شراب خوشگوار برای نوشندگان است، چنان‌که قرآن کریم از آن خبر داده است. و جای تعجب است از قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی که عیبجویی برخی از أبو طیب متنبی و چشم پوشی آن‌ها از ابیات و هنر وی به سبب ابیاتی که دلالت بر ضعف عقیده و فساد روش دینداری متنبی دارد، او را به تعجب واداشته است. سپس مثال‌هایی را از این نوع ابیات وی ذکر کرده و می‌گوید:

يترشفن من فمی رشفات هن فيه أحلى من التوحيد

«(معشوق من) آب را از دهان من می‌مکد که آن در دهان من از توحید گواراتر و شیرین‌تر است»^۱.

و این‌گونه وی (متنبی) تصور می‌کند، شوخی میان دو معشوق شیرین‌تر از توحید می‌باشد؛ براستی کدامین زندقه و الفاظ کفرآمیزی همچون این سخنان است که با آن توحیدی که اصل و اساس دین و کلید دعوت انبیاء بوده و خداوند متعال بدون آن هیچ عملی را قبول نمی‌کند، مورد تمسخر و استهزاء قرار گیرد و از آن این‌گونه عیبجویی شده و بازیچه قرار گیرد؛ تمامی این موارد در نزد قاضی جرجانی موجبات عیبجویی و سرزنش متنبی و چشم‌پوشی از مقام و منزلت ادبی وی را به دنبال ندارد؟!!

تهذیب الکمال (۳۷۲/۳۱-۳۷۳)، علامه ألبانی در ضعیف سنن الترمذی حدیث او را حسن دانسته است، ص: ۲۷۵.

^۱ - الوساطة بین المتنبی و خصوصه، ص: ۵۷-۵۸، جرجانی، این بیت در دیوان المتنبی (۳۱۵/۱) موجود است، همچنین منسوب به دیوان دیک الجن است، نگا: دیوان دیک الجن، ص: ۷۸-۷۹.

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین و تحقیر و اهانت بدان، تمسخر اصفهانی نسبت به نماز و حجبی است که از بزرگ‌ترین عبادات مسلمانان بوده و خداوند متعال آن را بر ایشان فرض نموده است.

أبو الفرج اصفهانی می‌گوید: «حماد گفته است: پدرم روایت کرده که أبو الحسین مدائنی^۱ روایت کرده و گفته که معبد گفته است: به نزد أبو سائب مخزومی^۲ رفتم، درحالی که او در هر روز و شب هزار رکعت نماز می‌خواند، پس چون مرا دید نمازش را کوتاه نمود و گفت: از سروده‌های ابن سریج چیزی در خاطر داری؟ معبد می‌گوید: این شعر ابن سریج را برایش خواندم:

«آن زنان از رفتن به بیت العتیق هدفی دارند و خانه آن زنان را می‌شناسد، اگر سخن می‌گفت.»

پس به من گفت: آواز بخوان. پس شروع به آواز خوانی کردم، سپس برخاست تا نماز بخواند، پس نماز را طولانی کرده و پس از آن برای شنیدن آواز من نمازش را کوتاه نمود. سپس گفت: از اشعار سرور آور و غمگین و اندوهناک وی چه در خاطر داری؟ پس این شعر ابن سریج را خواندم:

«باکی ندارم که چون نیازمند شویم، شب را نخواییده یا شتر بسته شده باقی بماند.»

سپس به من گفت: آواز بخوان. پس برای وی آواز خواندم. سپس نماز گزارد و نمازش را به خاطر آواز من کوتاه نمود و گفت: از سروده‌های رقص آمیز وی چه در خاطر داری؟ گفتم: «همچون رمی جمرات منظره‌ای و همچون شب‌های حج، روزهایی که فتنه انگیزتر برای صاحبان هوی و هوس باشد، ندیدیم.»

پس وی گفت: همانطور که تو هستی؛ بایستی به خاطر این ابیات دو رکعت نماز در حرم بخوانم^۳.
براستی این خبر، سراسر عیبجویی و تمسخر به دین و اهل آن است که دسیسه أبو الفرج می‌باشد که از میان آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) وی ابوالحسین مدائنی را در سند این خبر ذکر نموده که این قصه را از معبد از أبو سائب نقل می‌کند. براستی چگونه امام ثقه و مورد اطمینان و اعتمادی همچون مدائنی که از شیوخ امام أحمد رحمته است، این خبر ساقط را از مردی مجهول همچون أبو سائب نقل می‌کند، براستی که این تدلیسی آشکار از سوی أبو الفرج است.

^۱ - وی از افراد مورد اطمینان و به اصطلاح از ثقات و از شیوخ امام أحمد امام اهل السنة والجماعة می‌باشد. بنگر به: تهذیب التهذیب (۳۰۹/۷).

^۲ - ذهبی در مورد وی در المیزان (۵۲۷/۴) می‌گوید: وی مجهول است.

^۳ - الأغانی (۲۷۷/۱).

ب) این خبر، حاوی سبک شمردن نماز و استخفاف آن و بازیچه قرار دادن شأن و منزلت آن می‌باشد. آنجا که اصفهانی دروغگو، تصور نموده أبو سائب عابد!! بسیار نمازگزار بود و نمازش را طولانی می‌کرد و به خاطر شنیدن غنا و آواز، نمازش را کوتاه کرده و به خاطر شنیدن ابیاتی، دو رکعت نماز در حرم خوانده است. براستی، آیا چنین استهزاء و تمسخری از مجوسیان و عبادتگزاران‌شان شنیده شده است؟ یا اینکه آن خدعه و نیرنگی بر علیه دین اسلام و هتک حرمت بدان می‌باشد.

ج) در این داستان، با گوشه و کنایه در مورد فریضه‌ی حج سخن به میان آمده است و اشاره دارد که شب‌های حج و به ویژه شب‌های منی، مکان و زمانی برای کسانی است که به وسیله‌ی زنان، دستخوش فتنه می‌شوند و این مسأله در این بیت شعر واضح و آشکار است که گفت: «ولا کلیال الحج افتن ذاً» و همچون شب‌های حج، شب‌هایی فتنه انگیزتر ندیدم. که حتی با این بیت شعر، باعث گردید تا أبو سائب به خاطر آن تبرکا دو رکعت نماز بخواند. سبحان الله، آیا موسم حج که سراسر توحید و عبادت و شکرگزاری و وحدت و اتحاد مسلمانان است، به محل اجتماع مریض‌دلانی که با زنان به فتنه می‌افتند، تبدیل گردیده است؟

این خیال و تصور اصفهانی و خزعلاتی است که روایت نموده است. پیش از این و پس از این فرمان از آن خداست^۱.

۵- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین، مواردی است که از رؤسا و بزرگان اهل بدعت در زمینه‌ی تحقیر و استخفاف نماز و نمازگزاران نقل گردیده است. که از این دسته می‌توان به عملکرد ثمامة بن اشرس^۲ اشاره نمود. أبو محمد بن قتیبة می‌گوید: سپس به ثمامة روی آوردم که او را فردی مرتد از دین یافتم که از اسلام عیبجویی نموده و آن‌را به تمسخر و استهزاء می‌گیرد و مواردی بر زبان می‌آورد که آنکه الله عزوجل را بشناسد و به حضرت حق ایمان داشته باشد، هرگز چنان نمی‌گوید؛ از جمله مواردی که از وی ثابت گشته و مشهور است، آن است که چون وی مردمی را مشاهده کرد که در روز جمعه، از ترس فوت شدن نماز با شتاب به سوی مسجد روانه‌اند، به دوست خود گفت: به آن گاوان و خران بنگر ... سپس گفت: بنگر این مرد عربی با مردم چه کرده است؟ که مقصودش از آن مرد عربی، رسول الله ﷺ بود^۳.

^۱ - نگا: السیف الیمانی، ص: ۲۳۲-۲۳۴، ولید الأعظمی.

^۲ - أبو معین ثمامة بن اشرس نمیری بصری، وی از ائمة معتزلة بوده که در سال ۲۱۳ هجری وفات نموده است و فرقه الثمامیة به وی منتسب می‌باشد. بنگر به: میزان الاعتدال (۳۷۱/۱-۳۷۲)؛ و الاعلام (۱۰۰/۲-۱۰۱)، زرکلی.

^۳ - تأویل مختلف الحدیث، ص: ۳۶؛ و نگا: السنة ومکانتها من التشریع الإسلامی، ص: ۱۴۱، مصطفی السباعی؛ و

براستی سخنانی که از ثمامة روایت گردیده، طعن و خرده‌گیری از اسلام و اهل آن می‌باشد، زیرا وی نماز و کسانی را که برای برپایی آن می‌روند، به تمسخر گرفته است. درحالی‌که نماز از بزرگ‌ترین عبادات مسلمانان می‌باشد. همچنین در سخنان وی عیبجویی و خرده‌گیری از رسول الله ﷺ نیز می‌باشد، زیرا خاتم پیامبران و بهترین آن‌ها را با وصف مرد عربی توصیف نموده است. آنجا که گفت: «بنگر، این مرد عربی با مردم چه کرده است؟» اما این خرده‌گیری و عیبجویی وی تنها از روی حسد و حقد و کینه‌ای که نسبت به اهل اسلام دارد، می‌باشد؛ حال آنکه این بخش کوچکی از خشم و کینه‌ای است که اهل بدعت و نفاق اظهار می‌کنند و براستی آنچه در سینه‌های‌شان نهفته است، بسیار بزرگ‌تر از این می‌باشد.

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین، نحوه‌ی برخورد و نوع تعامل برخی کم‌خردان و نادانان در قبال کتب فقهی‌ای می‌باشد که مبنای آن‌ها بر دلایل کتاب و سنت نبوی استوار است و این کتب شرعی را سبک شمرده و تحقیر می‌کنند. و از این دسته است آنچه امام القاری - یکی از علمای حنفی مذهب - در کتاب «المحیط» حکایت نموده و می‌گوید: «حکایت شده فقیهی کتابش را در مغازه‌ای فراموش نموده و رفت، چون بدان مغازه بازگشت، دکان‌دار گفت: ازتهات را در اینجا فراموش نمودی. آن فقیه گفت: در نزد تو کتابم و نه ارام جا مانده است. دکان‌دار گفت: نجار با اره چوب را می‌برد و شما با کتاب گردن مردم را قطع می‌کنید. یا اینکه گفت: شما با کتاب حق مردم را ضایع می‌گردانید. پس آن فقیه از گفته‌های دکان‌دار نزد امام الفضلی؛ یعنی شیخ محمد بن فضل شکایت نمود که امام به کشتن دکان‌دار دستور داد، زیرا وی با سبک شمردن و تحقیر کتاب فقه (که برگرفته از دلایل قرآن و رهنمود نبوی است) کافر گردیده بود»^۱.

می‌گوییم: این سخنان، استهزاء به علم شرعی می‌باشد که سراسر قال الله تعالی و قال الرسول می‌باشند، یا اینکه در آن حکم شرعی می‌باشد؛ پس هر آنکه چنین سخنی از وی صادر گردد و قرینه‌ای مبنی بر اینکه قصد وی از آن سخن، استهزاء و تمسخر علم شرعی بوده، وجود داشته باشد، حکم وی نیز چنین است.

زندیق دیگری به نام علی بن یقطين نیز چنین مقوله‌ای را به هنگام مشاهده طواف کعبه توسط مردم بیان داشته و می‌گوید: چه بسیار شبیه گاوانی هستند که در خرمنگاه مشغول خرمن کردن هستند. بنگر به: تاریخ الطبری (۵۹۵/۴) در اتفاقات سال ۱۶۹ هجری؛ و الزندقة والزندقة، ص: ۱۶۳، عاطف شکری.

^۱ - شرح الفاظ الکفر، ص: ۶۴-۶۵، مصور عن نسخة الشيخ المحدث، حماد بن محمد الانصاری رحمه الله و اجزل له المشوبة.

قاری رحمته می‌گوید: «هر آنکه به شریعت یا مسائل مربوط به آن توهین کند، کافر می‌گردد و هر آنکه (از روی تمسخر) به کسی که تیمم می‌کند، بخندد، کافر می‌گردد»^۱. زیرا این خندیدن قرینه‌ای است که دلالت بر استهزاء به حکم شرعی دارد که با نص صحیح و صریح از معصوم صلی الله علیه و آله ثابت گشته است، از این رو مستحق حکم شرعی می‌باشد و آن کفر است. والعیاذ بالله^۲.

مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله صلی الله علیه و آله

شامل: پیشگفتار و چهار مطلب

✓ پیشگفتار: استهزاء به پیامبران، سنتی همیشگی

✓ مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به رسول الله صلی الله علیه و آله

✓ مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری به رسول الله صلی الله علیه و آله

✓ مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء منافقان به رسول الله صلی الله علیه و آله

✓ مطلب چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله صلی الله علیه و آله در طول تاریخ این امت

پیشگفتار: استهزاء به پیامبران، سنتی همیشگی و دیرین

براستی قدر کونی و شرعی الهی بر آن رفته است که هیچگاه انسان‌ها بدون رسول و پیامبر نباشند پس به سوی آن‌ها پیامبرانی را فرستاده و آن‌ها را واسطه‌ی میان خود و آن‌ها قرار داده است^۳. و حقوقی را برای آن‌ها بر بندگان مقرر نموده است؛ همچون تعظیم و محبت و ادب و احترام نسبت به ایشان؛ که تمامی این حقوق در نزد جمهور مسلمانان از بدیهیات و ضروریات می‌باشند که کمترین شک و تردیدی در وجوب آن‌ها نیست. ابن قیم رحمته می‌گوید: «اصل و اساس ادب و احترام به رسول الله صلی الله علیه و آله عبارت است از کاملاً تسلیم شدن در برابر او، انقیاد و التزام به اوامرش و پذیرفتن آنچه خبر می‌دهد و قبول کردن و تصدیق آن بدور از اینکه خیالات باطل و توهماتی را که معقولات می‌نامند با آن در تعارض قرار داده یا اینکه در مورد آن شک و تردیدی داشته باشند یا اینکه آراء و نظرات و تفکرات و

^۱ - شرح الفاظ الکفر، ص: ۶۵.

^۲ - در باب سوم، حکم استهزاء و اقسام استهزاءکنندگان و تفصیل مترتب شدن حکم در حق استهزاءکننده‌ی معین و دیگر احکام مربوط به این مسأله خواهد آمد. إن شاء الله.

^۳ - شیخ الإسلام ابن تیمیة در رساله‌ای تحت عنوان «الواسطة بین الحق والخلق» مستقلاً بدین مسأله پرداخته است که در چاپ‌های مختلفی به نشر رسیده است که یکی از این چاپ‌ها با نظارت و عنایت شیخ محمد جمیل زینو می‌باشد.

اندیشه‌های دیگران را بر رهنمودهای او ترجیح دهند.

بنابراین آنچنان که بایستی پروردگاری که او را به سوی مردمان فرستاده، به یگانگی عبادت گردیده و پرستش شده و تنها بنده در برابر او خضوع و خشوع داشته و انابت و توکل را تنها مختص خداوند یکتا قرار دهد، همچنان بایستی رسول الله ﷺ را در تحکیم و داوری و تسلیم و انقیاد و التزام به اوامر و فرمانبرداری، از میان مخلوقات یکتا بداند (و کسی را با او در این موارد شریک قرار ندهد).

این دو توحیدی است که انسان جز با آن‌ها از عذاب الهی نجات نمی‌یابد؛ توحید مرسل (کسی که پیامبر را فرستاده) و توحید متابعت و پیروی از رسول و پیامبر؛ بنابراین نبایستی قضاوت و داوری به نزد دیگر مخلوقات، غیر او برده شده و به حکم کسی جز او راضی شود، بلکه نباید تنفیذ اوامر و تصدیق خبرش را منوط بر عرضه کردن آن، بر قول و دیدگاه شیخ و یا امام و یا کسی که از او پیروی می‌نماید و مذهب او را دنبال می‌کند و یا هر آنکه او را بزرگ می‌پندارد، قرار دهد.^۱

همچنین ابن قیم رحمته می‌گوید: «حقیقت ادب و احترام به رسول الله ﷺ استعمال بهترین و زیباترین اخلاق در برابر او^۲ و سایر برادرانش - دیگر انبیاء و رسولان - می‌باشد و این اخلاق و رفتار والا بایستی با قلب و زبان و اعضا و جوارح نمود پیدا کند^۳ زیرا هر یک از این سه، در برابر او وظیفه‌ای دارند و بر هر یک از آن‌ها متابعت و پیروی و محبت و تعظیم و احترام و تجلیل و تکریم رسول الله ﷺ واجب می‌باشد.^۴

اما گاهی این امر در نزد برخی از مسلمانان و غیرمسلمانان ضعیف گشته و این میزان و معیار مختل شده و این مفهوم در نزد آن‌ها منحرف گردیده و بدین ترتیب آن‌ها را به جایی می‌رساند که تعظیم و توقیر و احترامی که بر آن‌ها واجب است، به تمسخر و استهزاء می‌گیرند و این بر اساس و طبق تقدیر کونی خداوند سبحان می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰، الأنبياء: ۴۱۱] «بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره‌کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازیچه‌اش شمرده‌اند دامگیرشان شده است)».

^۱ - مدارج السالکین (۳۸۷/۲)؛ و بنگر و مقارنه کن آن را با: شرح العقيدة الطحاوية، ص ۲۰۱ و پس از آن.

^۲ - همان (۳۸۱/۲).

^۳ - نگا: الصارم المسلول، ص: ۴۲۵-۴۲۶.

^۴ - نگا: رسالة الشيخ: حسن نور حسن «التأديب مع الرسول» ص: ۱۳۹-۲۵۳، آنجا که انواع سه‌گانه ادب (قلبی و قولی و عملی) را بیان می‌دارد.

این آیه تسلی خاطر برای رسول الله ﷺ در برابر کسانی است که او را تکذیب می‌کردند و در واقع وعده‌ی نصرت و پیروزی و عاقبت و سرانجام نیکو در دنیا و آخرت برای او و مؤمنان می‌باشد.^۱

و این آیه همچنان که طاهر بن عاشور می‌گوید: «عطف بر جمله‌ی: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ﴾ [الأنعام: ۸] «می‌گویند: چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید». می‌باشد که خبر از آن دارد که آن‌ها در لجبازی و عناد ورزیدن از روش‌ها و شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌کردند. و در شرک‌شان بسیار سرسخت بوده و بر آن اصرار می‌ورزیدند، به گونه‌ای که از کمترین وسیله‌ای در مسیر متفتر ساختن مردم از پذیرش دعوت اسلام دریغ نمی‌ورزیدند، مگر اینکه بدان توسل جسته و آن‌را به کار می‌گرفتند.

سپس مناسبت میان دو آیه را بیان کرده و می‌گوید: مقصود و هدف و غرض آن‌ها از این سخنان، هم تعجیز (عاجز و ناتوان ساختن) و هم استهزاء بود؛ چرا که آن‌ها این مسأله را مطرح نکردند مگر اینکه یقین داشتند که چنین امری امکان پذیر نمی‌باشد... و اینکه خداوند متعال فرمودند: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ﴾ بر جمله‌ای مقدر دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: «استهزئوا بک»؛ یعنی تو را نیز تمسخر و استهزاء می‌کنند و قطعاً پیامبران پیش از تو مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته‌اند، زیرا اینکه فرمود: ﴿مِّن قَبْلِكَ﴾ خود بیانگر آن است که همچنین تو را مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌دهند و گرنه فایده‌ای در توصیف اینکه پیامبرانی پیش از رسول الله ﷺ بودند، نمی‌باشد، زیرا این مسأله معلوم و بدیهی است.

همچنین در آیه از اینکه استهزاءکنندگان چه کسانی هستند، ذکری به میان نیامده است و فعل به صورت مجهول ﴿أَسْتَهْزِئُ﴾ ذکر گردیده است؛ چرا که در این مقام، مقصود تعیین استهزاءکنندگان نمی‌باشد، بلکه مقصود و مراد ترتیب اثر استهزاء و متوالی و پی‌درپی بودن و همیشگی بودن آن است.^۲

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ ﴿۱۱﴾ كَذَلِكَ نَسَلُّكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۲﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَوَقَدْ حَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ [الحجر: ۱۱-۱۳] «هیچ فرستاده‌ای به پیش ایشان نمی‌آمد مگر این که او را مسخره می‌کردند (همان گونه که هم اینک باطل‌گرایان تو را مسخره می‌دارند). ما این گونه قرآن را به دل‌های بزهکاران داخل می‌گردانیم (و از حق

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۲/۲۰۱)، ابن کثیر؛ عمدة التفسیر (۲/۱۰۵)، أحمد شاکر.

^۲ - التحریر والتتویر (۷/۱۴۶-۱۴۷) به اختصار.

آنان را می‌آگاهانیم، تا برای‌شان اتمام حجت شود). آنان بدان ایمان نمی‌آورند (چون در شهوات غوطه و رند و باطل‌گریند نه حَقِّگرا) و شیوه اقوام پیشین هم بر این بوده است».

أبو جعفر طبري رحمته می‌گوید: «یعنی هیچ پیامبری نبوده که از سوی خداوند متعال به سوی دسته‌ها و گروه‌ها و امت‌های پیشین روانه شده و آن‌ها را به توحید و یگانگی الله متعال و فرمانبرداری و اطاعت از او دعوت داده است ﴿إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾^(۱۱) مگر اینکه از روی سرکشی و نافرمانی از خداوند سبحان، فرستاده‌ای را که خداوند متعال به سوی آن‌ها فرستاده بود، به تمسخر و استهزاء گرفتند»^۱.

بدین معنا در دو جای قرآن کریم اشاره گردیده است که یکی از آن‌ها همین آیات بود^۲ و دیگری آیات [۱۹۸-۲۰۱] از سوره‌ی شعراء می‌باشد. آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿۱۹۸﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِء مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹۹﴾ كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۲۰۰﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِء حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۲۰۱﴾» اگر قرآن را بر یکی از غیر عرب‌ها نازل می‌کردیم و او قرآن را برای آنان می‌خواند (به گونه کاملاً رسا و گویا و صحیح و زیبا) به آن ایمان نمی‌آوردند. ما این گونه قرآن را (با بیانی گویا و رسا و به شیوه ساده و آسان، توسط فردی از خودشان) به دل‌های بزهکاران وارد می‌گردانیم (و فصاحت و بلاغت و اعجاز آن را بدیشان می‌فهمانیم اما ایشان، به سبب دل‌های بیماری که دارند) بدان ایمان نمی‌آورند، تا عذاب دردناک را (و مجازات شدیدی را که بدان بیم داده شده بودند) می‌بینند. (اما چه فایده که دیگر ایمان ایشان پذیرفته و سودمند نیست)».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «شُرک در قلوب تکذیب‌کنندگان چنان رسوخ نموده که نخ در سوراخ سوزن داخل می‌گردد».

و أبو إسحاق می‌گوید: «یعنی همچنان که گمراهی و ضلالت را در قلوب کسانی که پیشتر پیامبران را مورد استهزاء قرار می‌دادند، وارد کردیم، همچنان ضلالت و گمراهی را در قلوب مجرمان و مشرکان وارد نمودیم»^۳.

و در تفسیر ضمیر «ه» در فعل ﴿نَسَلُكُهُو﴾ اختلاف کرده‌اند:

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: یعنی شرک را وارد قلوب‌شان کردیم؛

^۱ - جامع البیان (۲/۴۹۲)، طبري.

^۲ - اشاره به آیات ۱۱-۱۲ سوره‌ی حجر دارد.

^۳ - نگا: لباب التأویل (۳/۴۹-۵۰)، خازن.

و زجاج و دیگران می‌گویند: مرجع ضمیر، ضلالت و گمراهی است؛ یعنی ضلالت و گمراهی را وارد قلوب‌شان می‌کنیم.

و ربیع می‌گوید: مقصود از آن استهزاء است. (یعنی استهزاء و تمسخر نمودن را وارد قلوب‌شان می‌کنیم).

و فراء می‌گوید: مقصود از آن تکذیب است^۱.

ابن قیم رحمته پس از ذکر این اقوال می‌گوید: «تمامی این اقوال به یک چیز باز می‌گردد و آن اینکه: آن‌ها تمامی این افعال، تکذیب و استهزاء و شرک را مرتکب می‌شدند؛ و آیه خبر از آن دارد که الله عزوجل آن‌ها را در قلوب‌شان وارد کرده است، اما نظر من - ابن قیم - در مورد این اقوال چیز دیگری است و آن اینکه ظاهر آیه بیانگر آن است که ضمیر فعل ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾ همان ضمیر به کار رفته شده در فعل ﴿سَلَكْنَاهُ﴾ می‌باشد؛ براساس این دیدگاه دیگر صحیح نیست گفته شود: آن‌ها به شرک و تکذیب و استهزاء ایمان نداشتند؛ و در واقع بر طبق این دیدگاه هیچیک از اقوالی که گذشت، صحیح نمی‌باشد، مگر زمانی که مرجع ضمیر در هر یک از دو فعل، متفاوت ذکر شود، اما ظاهر آیه بیانگر یکسان بودن مرجع ضمیر در هر دو فعل می‌باشد^۲ و بدین ترتیب آنچه بدان ایمان نمی‌آوردند، همان چیزی است که در قلوب‌شان وارد شده است و آن همان قرآن است.

اما اگر گفته شود: در این صورت معنای وارد شدن قرآن در قلوب‌شان، درحالی که آنرا انکار می‌کردند، چیست؟ گفته شده: قرآن با چنین حالتی وارد شده؛ یعنی قرآن را با وجود ایمان نداشتن بدان، وارد قلوب‌شان کردیم، لذا درحالی که آنرا تکذیب می‌کردند، در قلوب‌شان وارد شده، چنان‌که در قلوب مؤمنان با تصدیق آن وارد شده است ... اما اگر گفته شود: پس معنای داخل شدن قرآن در قلوب‌شان درحالی که بدان ایمان نیاوردند، چیست؟ در پاسخ گفته شده: تا اینکه بدین ترتیب حجت الهی بر آن‌ها اقامه گردد، پس قرآن در قلب‌شان داخل شد و دانستند که آن حق است اما با وجود این آنرا تکذیب نمودند؛ اما این بدان معنا نیست که قرآن چنان در قلوب‌شان وارد شده که در قلوب مؤمنان وارد شده و آنرا تصدیق نموده و بدان راضی شدند. و کفر موجود در تکذیب قرآن پس از وارد شدن آن در قلوب‌شان و پی بردن به حقانیت قرآن، بسیار بزرگ‌تر است از اینکه قرآن را قبل از وارد شدن آن در قلوب‌شان تکذیب نموده و این‌گونه بدان کفر ورزند ... برآستی آنکه حق را پس از شناخت آن تکذیب کند بدتر از کسی است که حق را نشناخته تکذیب کند؛ در این دیدگاه تأمل کن که برخاسته از فقه

^۱ - شفاء العلیل (۱۳۳-۱۳۴)، ابن قیم الجوزیه؛ و نگا: زاد المسیر (۳۸۵/۴)، ابن الجوزی.

^۲ - نگا: المحرر الوجیز (۳۵۲/۳)، ابن عطیة.

تفسیر است. والله الموفق للصواب»^۱.

اکنون دانستی که استهزاء به پیامبران، از اقوال و اعمال تکذیب کنندگان آن‌ها و معاندان و مخالفان دین‌شان است، همچنان که عملکرد کفار قریش در مکه چنین بود و رسول خدا ﷺ را مسخره می‌کردند و به شدت او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند، گاه با گفتار از طریق شعر و هجو و گاهی با عمل و رفتار؛ و این باعث گردید تا عذابی که آن‌را مسخره می‌کردند، ایشان را در برگیرد.

در مبحث آینده در راستای تحذیر و هشدار و بیم دادن از خطر وقوع در استهزاء به رسول الله ﷺ به صورت‌هایی از استهزاء به رسول خدا ﷺ می‌پردازیم.^۲

و قطعاً آن اقوال کفرآمیز و شرک اندود را - والعیاذ بالله من ذلک - از روی شوخی و سرگرم شدن با آبروی رسول الله ﷺ ذکر نکرده‌ام. شیخ الإسلام به نقل از قاضی عیاض می‌گوید: «ذکر نمودن و روایت کردن اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌هایی که کفار و مشرکین بر رسول الله ﷺ روا داشته و از ایشان به بدی یاد نمودند، برای هیچکس جایز نیست مگر به دلیل غرض و هدفی شرعی و مباح»^۳.

بنابراین بر اساس آنچه ابن تیمیة از قاضی عیاض رحمته نقل کرده است، ذکر نمودن برخی از خرده-گیری‌های کفار و مشرکان نسبت به رسول الله ﷺ، اگر در راستای دفاع نمودن از آبروی شریف رسول الله ﷺ و رد نمودن آن خزعبلات باشد، نه تنها جایز و بلکه از جمله اهداف رفیعی است که شریعت بدان تشویق نموده و بلکه با قواعد و اصول دین و مقاصد شریعت موافق می‌باشد.

مطلب اول: صورت‌هایی از استهزاء مشرکان به رسول الله ﷺ

آنگاه که رسول الله ﷺ به پیامبری مبعوث گردید، از همان بدو بعثت با اذیت و آزارها و استهزاء و تمسخرهای متنوعی از سوی کفار مکه مواجه شد و این حملات با قول و فعل بود، چنان‌که با زبان او را ساحر و شاعر و کاهن و مجنون خواندند و در عمل، دندان مبارک را شکستند و در روز احد، صورتش را زخمی کردند و چون رسول الله ﷺ در مکه بود آن‌هم درحالتی که در سجده بود، زهدان شتر را بر پشتش

^۱ - شفاء العلیل، ص: ۱۳۳-۱۳۴.

^۲ - برخی از اهل علم با نقل صورت‌های استهزاء و تمسخر کفار و مشرکان مخالفت کرده و از آن منع کرده‌اند. هیشمی می‌گوید: أبو عبید بن قاسم بن سلام می‌گوید: هرآنکه مصراعی از بی‌تی که در آن از رسول الله ﷺ خرده‌گیری و عیبجویی گردیده، حفظ کند، کافر می‌گردد؛ و بر تحریم روایت و کتابت و خواندن آنچه در آن به رسول الله ﷺ اهانت شده، اجماع کرده‌اند. الاعلام بقواطع الإسلام، ص: ۳۸۶.

^۳ - الفتاوی الکبری (۴/۷۷۷)؛ مجموع الفتاوی (۱۰۳/۳۵-۱۰۳) هر دو از ابن تیمیة.

نهادند^۱. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۷] «کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیه می‌بیند»^۲.

همچنان که قرآن کریم در سوره‌ی فرقان، آیات ۴۱-۴۲ بیان می‌دارد: مشرکان مکه به تمسخر و استهزاء رسول الله ﷺ می‌پرداختند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿۴۱﴾ إِن كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا﴾ «هنگامی که تو را می‌بینند، تنها به استهزاء و تمسخرت می‌گیرند (و شوخی کنان برخی به برخی می‌گویند): این است آن کسی که خدا او را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! (تا ما عقلاء و کبراء از او پیروی کنیم و به دنبالش راه بیفتیم؟!)). اگر ما استقامت و پایداری بر (پرستش) خدایان خود نکنیم، بیم آن می‌رود که (این مرد ما را گمراه سازد و با حسن بیان و قوت حجت خویش) ما را از معبودهای مان منصرف کند (و به سوی یکتاپرستی متمایل نماید و در نتیجه منحرف‌مان گرداند)».

أبو جعفر طبری رحمته می‌گوید: «خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ می‌فرماید: چون آن مشرکانی که داستان‌شان را برایت بازگو نمودم، تو را ببینند، ﴿إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا﴾ تنها تو را به مسخره گرفته و تمسخرت می‌کنند و با مسخرگی می‌گویند: ﴿أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿۴۱﴾﴾ آیا این کسی است که خداوند از میان خلقتش، به عنوان پیامبر به سوی ما فرستاده است»^۳.

کفار قریش عموماً و أبو جهل خصوصاً - براساس دیدگاهی که بیانگر آن است که این آیه در مورد او نازل شده^۴ - از این جهت که بدین قناعت و باور و اعتقاد رسیده باشند که رسول الله ﷺ در میان آن‌ها مستحق این تحقیر و بی‌احترامی است، درحالی که او در میان‌شان ملقب به امین بود^۵، او را به این امور

^۱ - نگا: الجامع لأحكام القرآن (۱۵۳/۱۴)، قرطبي؛ معالم التنزيل (۵۴۳/۳)، بغوي؛ السيرة النبوية (۲۸۹/۱)، ابن هشام.

^۲ - بنگر به توضیحات ابن کثیر رحمته پیرامون این آیه (۳۲۸/۳)؛ و ابن الجوزي رحمته (۴۱۹/۶-۴۲۰).

^۳ - جامع البيان (۳۹۲/۹)، طبري؛ و نگا: المحرر الوجيز (۲۱۱/۴)، ابن عطية؛ تفسير القرآن الكريم (۵۱۱/۳)، ابن کثیر؛ محاسن التأويل (۳۴۳/۵-۳۴۴)، قاسمي.

^۴ - نگا: الجامع لأحكام القرآن (۲۵/۱۳).

^۵ - ابن قيم رحمته می‌گوید: «... اهل زمین در میدان‌های مختلف و متنوع به جنگ و دشمنی با او برخاستند، چه مشرکان و چه اهل کتاب؛ درحالی که هیچیک از آن‌ها حتی در روزی از روزها شاهد تنها یک دروغ کوچک یا بزرگ از او نبودند»

توصیف نمی‌کردند، بلکه علت چیز دیگری بود و آن اینکه عناد و لجبازی و سرکشی و دروغ‌پردازی و بازداشتن از راه خدا توسط بزرگان و اشراف، آنان را وامی‌داشت تا این‌گونه از روی تمسخر و استهزاء رسول الله ﷺ را توصیف کنند: ﴿أَهْلَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾؛ «و این سخنان را با وجود تسلیم بودن و اقرار داشتن به امین بودن و راستی و درستی رسول الله ﷺ به زبان آوردند و این نهایت انکار و جحود و اوج استهزاء می‌باشد. و مقصودشان از چنین سخنانی آن بود که ادعای رسالت از سوی رسول الله ﷺ باورکردنی نبوده و اعتقاد و باور بدان جایز نیست»^۱.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ می‌توان به عملکرد اهل مکه در ملاقات با عالم یهود، کعب بن اشرف، اشاره نمود، آنگاه که کعب بن اشرف برای هم‌پیمان شدن با بزرگان مکه بر ضد دعوت توحیدی جدید و صاحب آن به مکه آمد. أبو جعفر با سندش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که می‌گوید: «چون کعب بن اشرف وارد مکه شد، قریش بدو گفتند: تو عالم و بزرگ اهل مدینه هستی؟ گفت: آری، گفتند: آیا این ابتر و بی‌خیر و برکت را ندیدی که قومش

تا اینکه به خاطر آن از او خرده‌گیری کنند؛ مسور بن مخرمه می‌گوید: به أبو جهل که دایمی‌ام بود، گفتم: ای دایی، آیا قبل از اینکه محمد پیامش را بازگو کند، او را به دروغ و کذب متهم می‌کردید؟ أبو جهل گفت: ای خواهرزاده، به خدا سوگند، محمد درحالی‌که جوان بود، در میان ما امین خوانده می‌شد و چون موهای سیاه سرش سفید گشت، چنان نبود که دروغ بگوید. گفتم: ای دایی، پس چرا از او پیروی نمی‌کنید؟ پس گفت: ای خواهرزاده، ما بر سر شرف و بزرگی با بنی هاشم نزاع نموده و اختلاف کردیم، پس آن‌ها غذا دادند و ما غذا دادیم و آب دادند و ما آب دادیم و اجاره دادند و اجاره دادیم، پس چون تقریباً با یکدیگر مساوی و یکسان بودیم، آن‌ها گفتند: پیامبر خدا از میان ماست، پس چگونه با این مسأله روبرو شویم (لذا چاره‌ای جز انکار رسالت و پیامبری وی نداشتیم) جلاء الأوهام ص: ۱۳۴

^۱ - نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور (۳۲۰/۵-۳۲۱)، بقاعی؛ و بنگر به توصیف حال کفار قریش توسط عمرو بن العاص که چگونه کفار قریش هنگامی که رسول الله ﷺ بیت الله الحرام را طواف می‌کردند، از روی مسخرگی به ایشان اشاره می‌کردند تا اینکه رسول الله ﷺ در برابر آنان ایستاده و بدان‌ها فرمود: «أَتَسْمَعُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» (ای قریشیان آیا می‌شنوید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست مرگ را برایتان به ارمغان آورده‌ام). السیرة النبویة (۲۸۹/۱-۲۹۰)، ابن هشام؛ أحمد در المسند (۲/۲۹۲) به اسناد صحیح روایت کرده است و ابن اسحاق با تحدیث (حدیثی) آن را نقل کرده است، اصل این روایت نزد بخاری است در کتاب فضائل الصحابة، باب (لو كنت متخذًا خليلًا) شماره (۳۶۷۸)، فتح (۲۶۷/۲۷) و در کتاب مناقب الأنصار، باب ما لقی النبی و أصحابه من المشرکین بمکه، شماره (۳۸۵۶)، فتح (۴/۳۰۴). و در کتاب التفسیر، هنگام تفسیر سورة المؤمنین، شماره (۴۸۱۵)، فتح (۴۱۶/۸)؛ هیشمی در المجمع (۱۶/۶) گفته است: احمد آن را روایت کرده است و ابن اسحاق تصریح به سماع (شنیدن) کرده است؛ و دیگر رجال آن، رجال الصحیح می‌باشند. و می‌گوید: و در صحیح بخشی از آن آمده است.

گمان می‌کنند، او از ما برتر است...»^۱.

و این‌گونه رسول الله ﷺ را ابتر و بی‌نام و نشان توصیف نمودند که پس از وی فرزندی از او باقی نمانده و چون از دنیا رود اثری از او باقی نمی‌ماند و اخبار وی منقطع گردیده و هیچ یار و یاور و کسی که انتقام خونش را بگیرد، برای وی نمی‌باشد. و این‌گونه رسول الله ﷺ را مورد استهزاء و تمسخر قرار دادند.

عذاب الهی بر آنان باد، عذابی که مستحق‌اند.

و بدین سبب بود که خداوند متعال سوره‌ی کوثر را در بیان طغیان و تجاوز و تعدی بت‌پرستان و دسیسه‌چینی و مشاوره یهودیان بر علیه اهل توحید و موحدان راستین و بلکه بر علیه سید و آقای فرزندان آدم، محمد بن عبدالله ﷺ نازل فرمود.

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ ۝ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ ۝ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

۝﴾ [الکوثر: ۱-۳] «ما به تو خیر و خوبی بی‌نهایت فراوانی را عطاء کرده‌ایم (که نبوت و دین حق و هدایت و هر آن چیزی است که سعادت دو جهان را به همراه دارد). حال که چنین است تنها برای پروردگار خود نماز بخوان و قربانی بکن. بدون شک، دشمن کینه‌توز تو بی‌خیر و برکت و بی‌نام و نشان خواهد بود».

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ نوع تعامل و نحوه‌ی برخورد اهل طائف با ایشان است. آنگاه که رسول الله ﷺ با هدف طلب یاری و نصرت و تأیید و سرزمینی که امت مسلمان و دولت اسلامی در آن اقامه گردیده و بر پا گردد، به سوی آن‌ها رفت، اما پاسخ آن‌ها به این خواسته‌ی رسول الله ﷺ بدترین پاسخ‌ها بود؛ پس او را به تمسخر و استهزاء گرفته و احمقان و نادانان و کم‌خردان و سبک‌مغزان ایشان به پیامبر ﷺ یورش برده و او را آماج دشنام و ناسزا قرار داده و به سویس سنگ پرتاب کردند و این‌گونه به تحقیر و بی‌احترامی نسبت به رسول الله ﷺ و سبک و خوار شمردن و استخفاف مقام و منزلت رسالت و نبوت که با آن به سوی‌شان آمده بودند، روی آوردند^۲.

^۱ - شماره (۹۷۸۶- شاکر) (۴۶۶/۸-۴۶۷)؛ و سیوطی در الدر المثور (۳۰۶/۲) آن را روایت کرده است؛ نگا: الصارم المسلول، ص: ۸۰.

^۲ - نگا: السیره النبویه (۱/۱۹۱، ۴۲۰)، ابن هشام؛ سبل الهدی والرشاد (۲/۴۳۸-۴۴۲)، صالحی؛ و فقه السیره، ص: ۱۲۶-۱۲۵، غزالی؛ و السیره النبویه، ص: ۱۴۶-۱۴۷، ندوی.

اما بدترین عملکردی که رسول الله ﷺ در ملاقات با آن‌ها، با آن مواجه گردید، کفر ورزیدن آنان به رسول الله ﷺ و اعراض و روی گردانیدن آن‌ها از دعوتش بود؛ در میان کسانی که رسول الله ﷺ را مسخره کرده و ایشان را مورد استهزاء قرار می‌دادند، سه نفر از رؤسا و بزرگان ثقیف بودند که سروری و سیادت در میان قوم‌شان بدان‌ها رسیده بود؛ و آن‌ها: عبد یالیل، مسعود و حبیب، فرزندان عمرو بن عمیر بودند که یکی از آن‌ها به رسول الله ﷺ گفت: اگر خداوند تو را برگزیده باشد، پرده خانه کعبه را پاره خواهم کرد. دومی گفت: آیا خداوند غیر از تو کسی را پیدا نکرد که او را مبعوث کند؟ و سومی که عاقل‌ترین آن‌ها بود، گفت: به خدا سوگند هرگز با تو سخن نمی‌گویم. اگر تو پیامبر باشی، شأن و مقام تو فراتر از آن است که بخواهم با تو سخن گویم و اگر بر خدا دروغ بسته باشی، مناسب نیست با تو سخن گویم.^۱

براستی پاسخ اول و دوم آنان ما را به یاد کفار مکه می‌اندازد که گفتند: ﴿أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾^۲.

براستی در طول تاریخ، موضع‌گیری تمامی کفار و مشرکان در تحقیر و سبک شمردن کسی که خداوند متعال او را به عنوان رحمت برای جهانیان مبعوث کرده، یکسان بوده است. و بر این اساس است که چون عایشه رضی الله عنها از رسول الله ﷺ سؤال نمود: آیا روزی بدتر از روز احد بر تو گذشته است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ مَا لَقِيتُ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلِ بْنِ عَبْدِ كَلَالٍ، فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَأَنْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي...»^۳ «از سوی قومت سختی‌های زیادی را متحمل شدم، اما شدیدترین مشکلی که از سوی آن‌ها با آن مواجه گردیدم، روز عقبه بود؛ یعنی هنگامی که خواسته‌ام را به ابن عبد یالیل بن عبد کلال عرضه نمودم، آن‌را نپذیرفت، غمگین شدم و ناخودآگاه به سویی که چهره‌ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامی که به خود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم...».

^۱ - السيرة النبوية (۴۱۹/۱)، ابن هشام؛ سبل الهدى والرشاد (۴۳۸/۲)، صالحی. و نگا: مدارج السالكين (۳۳۸/۱)، ابن القيم.

^۲ - آیا این است کسی که خداوند او را به عنوان پیامبر فرستاده است!؟

^۳ - به روایت بخاری در بدء الخلق، باب إذا قال أحدكم «آمین» والملائكة في السماء فوافقت إحداهما الأخرى غفر له ما تقدم من ذنبه، شماره (۳۲۳۱)، فتح (۳۶۰/۶)؛ مسلم در کتاب الجهاد والسير، باب ما لقي النبي صلى الله عليه وسلم من أذى المشركين والمنافقين، شماره (۱۷۹۵)، نووی (۳۹۶/۱۲-۳۹۷).

اما تمامی اقوال و افعال استهزاء آمیزی که رسول الله ﷺ از قومش در مکه و نیز از ثقیف اهل طائف با آن مواجه گردید، همگی به تقدیر خداوند متعال بود و در تمامی این حالات، الله عزوجل بر این دعوت جدید - دعوت توحید - و صاحب آن صلی الله علیه وسلم احاطه داشت و این مرحله‌ی استضعاف بود، مرحله‌ای که اهل ایمان در معرض انواع امتحانات و ابتلاءها و آزمایشات الهی بودند تا اینکه بازگشت‌شان سرسختانه و قدرتمندانه باشد و در واقع تمامی این ابتلاء و آزمایش‌های الهی، مقدمه‌ای در جهت آمادگی یافتن برای مرحله‌ی تمکین و قدرت یافتن اهل اسلام و ایمان بر زمین بود، همان کسانی که این رسالت جاویدان را برای جهانیان حمل خواهند نمود تا اینکه آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور و روشنایی خارج کنند.

مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود و نصاری به رسول الله ﷺ

پس از اینکه دعوت نبوی در دوران مکی به پایان رسید، رسول الله ﷺ به فرمان الهی به مدینه هجرت نمودند و در آنجا با استقبال و تأیید و نصرت و یاری انصار مواجه شدند، اما در مدینه هم استهزاءکنندگان در دو جبهه‌ی یهودیان و منافقان^۱ حضور داشتند و در مدینه هم دست از کارشکنی و تمسخر و استهزاء برنداشتند.

اما استهزاء و تمسخر یهود و نصاری:

۱- از جمله صورت‌های استهزاء و تمسخر یهودیان، همان مغضوب علیهم که مورد خشم و غضب الهی هستند، می‌توان به موردی که خداوند متعال از آنان در سوره‌ی مجادله آیه‌ی ۸ ذکر نموده، اشاره کرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۸﴾ «و هنگامی که به پیش تو می‌آیند بگونه‌ای تو را سلام می‌گویند که خدا تو را بدانگونه سلام نگفته است. در دل به خود می‌گویند: (اگر اعمال ما بد است و خدا می‌داند) پس چرا ما را به خاطر گفته‌های مان کیفر نمی‌دهد؟! دوزخ بسنده ایشان است (و نیازی به مجازات دیگر نیست). داخل آن خواهند شد و با آتش آن خواهند سوخت و چه بد سرانجامی و چه بد جایگاهی است!» و سلامی که آن‌ها در مواجهه‌ی با رسول الله ﷺ خطاب به ایشان ﷺ بر زبان می‌آوردند، آن بود که می‌گفتند: «السام علیک» که مقصودشان از این گونه سلام گفتن،

^۱ - در مبحث بعدی بحث استهزاء منافقان خواهد آمد.

مرگ بر تو بود. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الْيَهُودَ إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَحَدَهُمْ فَإِنَّمَا يَقُولُ: السَّامُ عَلَيْكُمْ؛ فَقُولُوا: وَعَلَيْكُمْ»^۱ «چون یهود به یکی از شما سلام کند، می‌گوید: السام علیکم (مرگ بر شما) پس شما (در پاسخ وی) بگویید: و بر شما باد». و صریح‌تر از این حدیث، حدیثی است که عایشه رضی الله عنها روایت نموده که می‌گوید: یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و می‌گفتند: «السام علیکم» مرگ بر شما باد. پس عایشه رضی الله عنها به ایشان گفت: «عَلَيْكُمْ، وَلَعَنَكُمْ اللهُ، وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْكُمْ» سام (مرگ) بر شما باد و لعن و نفرین و خشم خداوند بر شما باد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَهْلًا يَا عَائِشَةُ، عَلَيْكَ بِالرَّقِيقِ، وَإِيَّاكَ وَالْعُنْفَ وَالْفُحْشَ» «آرام بگیر ای عایشه، نرمش نشان بده و از درشت‌خویی و ناسزاگویی پرهیز کن». عایشه رضی الله عنها گفت: آیا نشنیدی که آنان چه گفتند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ؟ رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ، فَيُسْتَجَابُ لِي فِيهِمْ، وَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِي» «آیا نشنیدی که من چه گفتم؟ (آنچه به من گفته بودند) بر ایشان بازگرداندم. دعای من در مورد ایشان پذیرفته می‌شود و دعای ایشان در مورد من پذیرفته نمی‌شود»^۲.

ابن العربی می‌گوید: «... و آن‌ها می‌گفتند: اگر محمد پیامبر می‌بود، خداوند به ما مهلت نمی‌داد که او را دشنام داده و تحقیرش کنیم؛ درحالی‌که آن‌ها بدین مسأله جاهل بودند که خداوند متعال بسیار بردبار و حلیم است و کسی که حتی به حضرت حق دشنام دهد، سریعاً و فوراً مجازات نمی‌کند چه رسد به کسی که پیامبرش را دشنام دهد... از این رو الله عزوجل این آیه را نازل فرموده و با آن پرده از

^۱ - به روایت أبو داود در الأدب، باب فی السلام علی اهل الذمة، شماره (۵۲۰۶) (۳۸۴/۵)؛ نسائی در کتاب السیر، باب ماجاء فی التسلیم علی اهل کتاب، شماره (۱۶۰۳) (۱۳۲/۴)، و شیخ ألبانی آن را صحیح دانسته است، نگا: صحیح سنن أبي داود (۹۷۸/۳) شماره ۴۳۳۸،... خطابی می‌گوید: اکثر محدثین اینچنین روایت کرده‌اند: [و علیکم] و «واو» را ذکر نموده‌اند، اما سفیان بن عیینة آن را بدون «واو» و به صورت [علیکم] روایت کرده است و این صحیح‌تر و قول صواب می‌باشد، زیرا چون واو حذف شود، آنچه را که می‌گفتند، عیناً به خودشان بازمی‌گردد و با بودن واو مشترکاً با آن‌ها، مورد آن خطاب و آنچه گفتند، واقع می‌گردند. چرا که واو حرف عطف جمع میان دو چیز می‌باشد. معالم السنن - المطبوع بهامش سنن ابی داود - (۳۸۴/۵).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الأدب، باب لم یکن النبی فاحشاً ولا متفحشاً، شماره (۶۰۳۰)، فتح (۶۶۶/۱۰-۶۶۷)، و در الدعوات، باب قول النبی: یتستجاب لنا فی الیهود ولا یتستجاب لهم فینا، شماره (۶۴۰۱)، فتح (۲۰۳/۱۱). و نگا: جامع البیان (۱۲/۱۴-۱۵)، طبری، الروایات فی هذا المعنی تحت الارقام من (۳۳۷۶۱) الی (۳۳۷۶۹).

اسرار و باطن آنان برداشته و رسوای شان نمود. و در واقع این معجزه‌ای برای پیامبرش بود.^۱ آری یهودیان چنان بودند که حتی در کلماتی که بر زبان می‌آوردند، مکر و حيله و نیرنگ‌شان را پنهان نموده و از آن دریغ نمی‌کردند و چون به نزد رسول الله ﷺ بودند، اصطلاحات معروف میان مسلمانان را به کار می‌بردند، لیکن در غیر جایگاه خود؛ و تمامی این موارد تنها از روی استهزاء و تحقیر و توهین به مقام نبوت و رسول الله ﷺ بود و در میان خود می‌گفتند: «لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ» و مقصودشان از این سخن آن بود که اگر محمد پیامبر می‌بود، حتما خداوند به خاطر تحقیر و توهین و خوار و ذلیل شمردن او، ما را عذاب می‌داد.^۲

قاسمی می‌گوید: «لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ»؛ یعنی (اگر او پیامبر است، پس چرا خداوند ما را به خاطر) نجوای مان بر ذم و نکوهش وی یا تحریف نمودن تحیت و سلام دادن به او (عذاب نمی‌کند) و این سخن را از روی مسخرگی و استهزاء می‌گفتند.^۳ و این‌گونه است که آن یهودیان، اخبار آنچه مسخره‌اش می‌کردند خواهند دید و آن‌ها را در برخورد گرفت.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء یهود به رسول الله ﷺ مواردی است که در قرآن کریم ذکر شده است. آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا أَنظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۰۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مراعات و توجه بیشتر خود، برای حفظ و دریافت آیات قرآن می‌کنید) مگوئید: ﴿رَاعِنَا﴾: (رعایتمان کن و ما را بیای! بلکه واژه‌های هم معنی دیگری را به کار برید تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن سوء استفاده کنند و در مفهوم زشت و دشنام آمیز به کارش ببرند) و بگوئید: ﴿أَنْظُرْنَا﴾ (بر ما نظر انداز، در ما نگر، رعایت‌مان کن. و خوب بدانچه پیغمبر بر شما فرو می‌خواند و می‌گوید) گوش فرا دهید و بشنوید و برای مشرکان (ریشخند کننده‌ای چون ایشان) عذاب دردناکی است».

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا

^۱ - نگا: أحكام القرآن (۱۷۵۸/۴). و نگا: الجامع لأحكام القرآن (۱۸۹/۱۷)، قرطبي؛ و المحرر الوجيز (۲۷۷/۵)، ابن عطية.

^۲ - نگا: لباب التأويل (۲۶۰/۴)، خازن.

^۳ - محاسن التأويل (۵۰/۷)، قاسمی.

وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعَ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيْثًا بِالسِّنْتِيهِمْ وَطَعَنَّا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعَ وَأَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

[النساء: ٤٦] «برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گرداندند (و کلام را از معانی اصلی به دور می‌دارند و وارونه و چندگونه و چند پهلو صحبت می‌کنند) و می‌گویند: شنیدیم (سخن تو را و به کار نگرفتیم!) و فرمان نبردیم (و جز عصیان نیفزودیم!) بشنو (سخنان ناروا و کاش نشنوی جز) ناشنیدنی را. و (می‌گفتند:) ما را بیای (ولی) زبان را پیچ می‌دادند (و به جای: راعنا، راعینا، یعنی چوپان ما، یا راعنا، یعنی: نازیبا، می‌گفتند...) و (هدفشان) ریشخند دین بود (و نفرین رسول!) ولی اگر آنان (به جای این همه سخنان ناروا و کارهای نازیبا) می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم) به نفع و صلاح ایشان بود و (با واقعیت سازگارتر و) درست‌تر و لیکن خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است (و از رحمت خود مطرود و محروم فرموده است) و لذا جز شمار اندکی ایمان نمی‌آورند (و داعی حق را لَبَّیک نمی‌گویند)».

و این سخنان را از روی تمسخر و استهزاء و سرگرمی و شوخی می‌گفتند، که لعنت خداوند بر آنان باد ... و با گفتن کلمه‌ی ﴿رَاعِنًا﴾ این توهم را در ذهن شنونده ایجاد می‌کردند که مقصودشان آن است که ما را مراعات کن و به ما گوش فرا ده، درحالی‌که مقصود حقیقی ایشان از به کاربردن آن، معنای «الرعونة» متصف نمودن پیامبر به کم‌خردی و نادانی بود و این‌گونه و با این ترفند به رسول الله ﷺ دشنام می‌دادند.^۱

لذا مقصود از اینکه گفتند: «وَأَسْمَعَ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنًا» ریشخند و مسخره کردن رسول الله ﷺ توسط یهودی که در زمان هجرت پیرامون رسول الله ﷺ بودند، می‌باشد. ابن زید می‌گوید: این سخن اهل کتاب؛ یعنی یهودیان بود ... که به خاطر اذیت و آزار رساندن به رسول الله ﷺ و از روی دشنام و

^۱ - تفسیر القرآن العظيم (۷/۶۷۱-۷/۶۷۸)، ابن کثیر؛ و نگا: نظم الدرر (۲/۲۶۳)، بقاعی؛ التحرير والتنوير (۴/۱۸۳-۱۸۴)، ابن عاشور؛ و اصل کلمه‌ی «راعنا» گرفته شده از «الرعونة» می‌باشد. راغب اصفهانی می‌گوید: کلمه‌ی راعنا از واژه‌ی «رعن الرجل یعن رعنا» که اسمش - رعن و ارعن و امرأة رعناء است، می‌باشد که به معنای احمق و کول شد - یعنی مرد و زن احمقی هستند - می‌باشد. علت نامیدن به این وصف به خاطر کژی و انحراف از عقل است که تشبیهی به (رعن) یعنی تیغ کوه است که غالباً متمایل و جلو آمده و غیر مستقیم است. مفردات الفاظ القرآن ص: ۳۵۸، اصفهانی.

استهزاء به رسول الله ﷺ می‌گفتند^۱.

شیخ المفسرین، اقوال علما در معنای «راعنا» را نقل نموده می‌گوید: «آن کلمه‌ای بود که یهودیان از روی استهزاء و دشنام می‌گفتند و سپس روایاتی را در این راستا از ابن عباس و قتاده و ابن جریج روایت می‌کند»^۲.

اما اگر پرسیده شود: اگر یهود به خاطر ریشخند دین و مسخره کردن رسول الله ﷺ مستحق عذاب است، آن‌هم به این دلیل که این امر خطیر؛ یعنی استهزاء و ریشخند دین و رسول الله ﷺ ارتداد صریح و کفر بواح است، پس چرا از رسول الله ﷺ روایت نشده که این عقوبت و کیفر و این حکم را مستحق آنان بدانند؟ پاسخ این سؤال چیست؟
پاسخ این سؤال از چند وجه است:

۱- همه‌ی این تمسخر و ریشخندهای یهودیان، در حالت ضعف اسلام بوده است؛ همان حالاتی که خداوند متعال خبر می‌دهد که پیامبرش و مؤمنان، اذیت و آزارهای متنوع و متعددی از اهل کتاب و مشرکان متحمل گردیدند و خداوند متعال آن‌ها را در چنین حالاتی به صبر و شکیبایی و تقوا امر نموده بود...

۲- این حق تنها از آن رسول الله ﷺ بود که دشنام دهنده‌اش را ببخشد و از وی درگذرد و دیگر این حق از آن امت نیست که دشنام دهنده‌ی به رسول الله ﷺ را ببخشد و براحتی از کنار آن بگذرد...

۳- در مواردی که یهود به ریشخند دین و مسخره کردن رسول الله ﷺ می‌پرداختند این تمسخر و استهزاء در قالب الفاظ و اعمالی صریح و آشکار نبوده، بلکه با نوعی ابهام و پوشیدگی همراه بود چنان‌که در سلام کردن می‌گفتند: السلام علیکم. و یا اینکه گاهی نفاق درونی‌شان در لحن سخن گفتن‌شان آشکار می‌گشت؛ چرا که آنان در سخن گفتن چنان وانمود می‌کردند که در پی سؤال نمودن از رسول الله ﷺ می‌باشند تا پیامبر کلام‌شان را بشنود و مراعات آن‌ها را نماید... اما همین که سخن می‌گفتند و دهان باز می‌کردند، کلام را پیچ و تاب داده و زبان را پیچ می‌دادند و قصد و نیت‌شان از این عمل، استهزاء و دشنام و ریشخند دین بود و چه بسا که برخی از مسلمانان به تقلید از یهود، چنان‌که آنان پیامبر را خطاب می‌کردند، اینها نیز پیامبر را

^۱ - جامع البيان (۴۳۳/۸-۴۳۴) شاکر. و نگا: اليهود في القرآن والسنة (۱/۱۰۰)، محمد أديب الصالح.

^۲ - نگا: جامع البيان (۶۶۰/۲-۶۶۲) شاکر، و (۴۳۵/۸-۴۳۶) شاکر؛ معالم التنزيل (۴۳۸/۱)، بغوي؛ تيسير الكريم

الرحمن (۳۷/۲)، ابن سعدي؛ و الصارم المسلول، ص: ۲۴۶ به بعد، ابن تيمية.

مخاطب قرار می‌دادند. تا اینکه از طریق وحی از این مسأله نهی شدند؛ و اگر استهزاء و ریشخند آن‌ها واضح و آشکارا و خالی از ایهام می‌بود، هرگز مسلمانان آن لحن و سخنان آنان را به کار نمی‌بردند، تا اینکه از استعمال آن‌ها نهی شوند...^۱.

اما نهی اشاره شده در کلام شیخ الإسلام، این کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا أَنظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۰۴].^۲

ابو عبدالله قرطبی رحمته می‌گوید: «در این آیه دو مسأله و نکته نهفته است: (۱) این آیه بر آن دلالت دارد که بایستی از الفاظ محتمل و دوپهلوی که در آن‌ها اشاره به تنقیص و عیبجویی و کاستن از شأن و منزلت، نهفته است، پرهیز نمود.

(۲) و نیز آیه به بحث تمسک به سد ذرائع^۳ دلالت دارد. و آن مذهب مالکی و اصحابش و أحمد بن حنبل در روایتی از او می‌باشد. و بر این اصل (سد ذرائع) کتاب و سنت نیز دلالت دارند... اما دلیل از کتاب این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا...﴾ و وجه دلالت این آیه بر مشروعیت سد ذریعة آن است که یهود این واژه ﴿رَاعِنًا﴾ را به کار می‌بردند و مقصودشان از به کار بردن آن، معنای زشت آن و دشنام به رسول الله صلی الله علیه و آله بود و چون الله عزوجل حقیقت این مسأله را می‌دانست، مسلمانان را از استعمال این لفظ نهی نمود؛ چرا که آن کلمه، وسیله و ذریعه‌ای به سوی دشنام دادن بود»^۴.

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۲۴۶-۲۴۸ باختصار شدید.

^۲ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مراعات و توجه بیشتر خود، برای حفظ و دریافت آیات قرآن می‌کنید) مگوئید: «رَاعِنًا»: (رعایتمان کن و ما را بیای! بلکه واژه‌های هم معنی دیگری را به کار برید تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن سوء استفاده کنند و در مفهوم زشت و دشنام آمیز به کارش ببرند) و بگوئید: «أَنْظُرْنَا» (بر ما نظر انداز، در ما نگر، رعایتمان کن. و خوب بدانچه پیغمبر بر شما فرو می‌خواند و می‌گوید) گوش فرا دهید و بشنوید و برای مشرکان (ریشخند کننده‌ای چون ایشان) عذاب دردناکی است.

^۳ - قرطبی رحمته در تعریف ذریعة می‌گوید: ذریعة عبارت است از آن امری که ذاتا مباح و غیر ممنوع بوده، اما از ارتکاب آن خوف و ترس وقوع در امر ممنوع می‌رود. الجامع لأحكام القرآن (۴۰/۲)، قرطبی. و شاطبی در الموافقات (۱۹۹/۴) در تعریف ذریعة می‌گوید: حقیقت ذریعة، توسل جستن به مصلحتی است که منجر به مفسده می‌شود. و اختلاف موجود میان مالکیه و شافعیه در زمینه تمسک به سد ذرائع را ذکر نموده و از میان این خلاف، رأی واحدی را در این زمینه از مالکیه و شافعیه استخراج نموده و می‌گوید: (۴/۲۰۰-۲۰۱): پس روشن گردید که بر اعتبار قاعده‌ی سد ذرائع، به طور کلی اتفاق نظر وجود دارد و خلاف در امری دیگر است. نگا: الموافقات (۴/۱۹۸-۲۰۱).

^۴ - الجامع لأحكام القرآن (۴۰/۲-۴۱)؛ علاوه بر این مثال دیگری را که بر این اصل بزرگ «سد ذرائع» دلالت می‌کند،

این تنها بخشی از حقد و کینه و عداوت و دشمنی یهودیانی بود که در بدو ظهور اسلام و در عهد رسول الله ﷺ اسلام را با آن مواجه نمودند، اما این تنها یهود نبود که در این عرصه فعالیت داشت، بلکه نصاری نیز بیکار ننشسته و با آن‌ها در این امر خطیر سهیم شده و مشارکت داشتند و برآستی که قلوب و اعمال‌شان از جنبه‌های بسیاری مشابه به یکدیگر بودند که از این دسته است جنگ ایشان با اسلام و دشمنی ورزیدن با مسلمانان و تمسخر نمودن رسول الله ﷺ.

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ نحوه برخورد کسری و واکنش وی در برابر دعوت نبوی بود. آنگاه که رسول الله ﷺ نامه‌هایی به سوی پادشاهان مناطق و نواحی مختلف فرستاده و آن‌ها را به سوی اسلام فراخواند و کسری و قیصر از این پادشاهان بودند.^۱ «که هیچیک اسلام نیاوردند، اما قیصر روم نامه‌ی پیامبر و فرستاده‌اش را گرامی داشت و بدین ترتیب پادشاهی‌اش ثابت و استوار ماند، چنان‌که حتی گفته شده تا به امروز پادشاهی‌اش در میان فرزندان‌ش باقی مانده است.^۲ اما در مقابل، کسری نامه‌ی رسول الله ﷺ را پاره کرده و این‌گونه رسول الله ﷺ را مورد تمسخر و استهزاء قرار داد. لذا خداوند سبحان پس از اندکی او را کشت و پادشاهی‌اش را بکلی پاره پاره و تکه تکه نمود، چنان‌که دیگر کمترین و کوچکترین پادشاهی برای کسرییان باقی نماند و این - خداوند متعال بهتر می‌داند - تحقیق کلام الله عزوجل است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [الکوثر: ۳] «بدون شک، دشمن کینه توز تو بی‌خیر و برکت و بی‌نام و نشان خواهد بود».

برآستی هرآنکه با رسول الله ﷺ عداوت و دشمنی ورزد، خداوند متعال او را به کلی ریشه کن نموده

ذکر نموده است.

^۱ - به روایت بخاری در کتاب المغازی، باب کتاب النبي صلی الله علیه وسلم إلى کسری و قیصر، شماره (۴۴۲۴)، فتح (۷۳۲/۷)؛ مسلم در کتاب الجهاد والسير، باب کتب النبي إلى ملوک الکفار، یدعوهم إلى الله عزوجل، شماره (۱۷۷۴)، نوبی (۳۵۴/۱۲-۳۵۵)؛ و نگاه کن به آنچه مورخ محمد بن طولون الدمشقی در کتاب «إعلام السائین عن کتب سید المرسلین» نوشته است، ص: ۶۴-۸۰.

^۲ - قسطلانی متوفای سال ۹۲۳ هجری می‌گوید: و حکایت شده که پادشاه غربیان در دولت منصور، قلاوون الصالحی برای سیف الدین قلج صندوقی از طلا را بیرون آورد و از میان آن قلمدانی از طلا که نوشته‌ها را در آن قرار می‌دادند، بیرون آورد و از میان آن نامه‌ای را خارج نمود که اکثر حروفش از بین رفته بودند؛ پس گفت: این نامه پیامبرتان به سوی جدم قیصر می‌باشد که پیوسته آن‌را از زمان وی تا کنون به ارث برده‌ایم و پدران ما به ما توصیه نموده و سفارش کردند که مادامی که این نامه در میان ما باشد پادشاهی در میان ما خواهد بود لذا ما از آن محافظت می‌کنیم. ارشاد الساری (۸۱/۱)؛ و نگا: السیره النبویه، ص: ۲۸۹، ندوی.

و اثری از او باقی نمی‌گذارد و او را محو و ناپدید می‌کند...^۱

و این مصداق کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰، الأنبياء: ۴۱] «و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازپچه‌اش شمرده‌اند دام‌گیرشان شده است)».

یعنی کیفر و عقوبت استهزاء و ریشخند به پیامبران خدا، بر آن‌ها نازل گشت. و این سنت الهی در برابر دشمنانش و دشمنان تکذیب‌کننده پیامبرانش می‌باشد، همان کسانی که از راه خدا باز می‌دارند و با اولیا و دوستان خداوند سبحان می‌جنگند، اولیایی که بر اساس حق و عدالت قضاوت و دادگری می‌کنند.

۵- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ عملکرد کسانی است که از دین اسلام بازگشته و مرتد می‌شوند. انس بن مالک روایت نموده و می‌گوید: مردی نصرانی^۲ بود که اسلام آورده و سوره‌ی بقره و آل عمران را خوانده و در خدمت رسول الله ﷺ چیزهایی را می‌نوشت، سپس دوباره نصرانی شد و می‌گفت: محمد چیزی جز آنچه من برایش می‌نوشتم، نمی‌داند. سرانجام وی مُرد و او را دفن کردند. صبح روز بعد زمین او را بیرون انداخته بود؛ نصرانی‌ها گفتند: این کار محمد و یاران اوست. چون این دوست ما از دین آن‌ها برگشته بود، او را نبش قبر کرده و بیرون انداخته‌اند. لذا قبر عمیق‌تری برایش حفر نمودند. (و وی را برای بار دوم دفن کردند) اما باز هم صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. دوباره گفتند: این کار محمد و یاران اوست چون دوست ما از دین‌شان برگشته بود، او را نبش قبر کرده و بیرون انداخته‌اند. سرانجام تا آنجا که می‌توانستند قبرش را عمیق کردند، اما بازهم روز بعد زمین او را بیرون انداخته بود. در نهایت متوجه شدند که این کار مردم نیست، لذا وی را به حال خود رها نمودند^۳.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و این عملکرد وی، ریشخند و خرده‌گیری از رسول الله ﷺ بود ... و دروغ و افترا بی بود که آن شخص به خاطر شک و تردیدی که در نبوت رسول الله ﷺ داشت، علاوه بر کفر

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۱۷۲، ابن تیمیة. و نکا: السیرة النبویة، ص: ۳۰۰-۳۰۱، ندوی.

^۲ - در روایت مسلم آمده است «که مردی از ما، از بنی نجار بوده که سوره بقره و آل عمران را خوانده و...» که با حدیثی که امام بخاری روایت کرده در تعارض نمی‌باشد؛ چرا که آن مرد از قبیله‌ی بنی نجار- قوم راوی حدیث انس بن مالک - بوده و انس نیز در جاهلیت بر دین نصرانیت بوده است.

^۳ - به روایت بخاری در کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، شماره (۳۶۱۷)، فتح (۷۲۳/۶)؛ و مسلم در کتاب صفات المنافقین و أحكامهم، شماره (۲۷۸۱)، نووی (۱۳۱/۱۷-۱۳۲).

ورزیدن به ایشان و ارتداد از دین، مرتکب گردید که آن نیز از انواع سب و دشنام می باشد ... لذا الله عز وجل پیامبرش را نصرت و یاری نموده و پس از مُردن آن شخص و دفن شدن وی، با بیرون انداختن وی از قبر، او را رسوا نمود و این مسأله را نشانه‌ی دروغگو بودن و کذاب بودن وی در آنچه به رسول الله ﷺ نسبت داده بود، قرار داد^۱.

و نیز وی با این افتراء و دروغی که به رسول الله ﷺ بسته و نسبت داده بود که محمد چیزی جز آنچه من برای او نوشتم نمی داند، قصد استهزاء و تمسخر رسول الله ﷺ را داشت.

مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء منافقان به رسول الله ﷺ

منافقان نیز در این عرصه همچون اهل کتاب و مشرکان و کفار به ریشخند نمودن رسول الله ﷺ و اهل و عیالش فعالیت داشتند و خود را تافته‌ای جدا بافته از آن‌ها نمی دیدند، درحالی که قرآن نازل شده بود و در مورد اذیت و آزار دادن رسول الله ﷺ هشدار داده بود.

چنان که الله عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾ [الأحزاب: ۵۷] «کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می کند (و از رحمت خود بی نصیب می گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیه می بیند».

«روند قرآنی به تهدید و بیم کسانی ادامه می دهد که رسول الله ﷺ را می آزارند، چه با کارهایی که متوجه خودش می کنند و چه با کارهایی که متوجه اهل و عیالش می نمایند. روند قرآن کاری را که چنین کسانی می کنند، زشت و پلشت قلمداد می فرماید ... این امر از دو راه انجام می پذیرد، راه اول تمجید و تعریف از رسول الله ﷺ و بیان مکانت و منزلت او در نزد پروردگارش و در میان فرشتگان؛ یعنی ساکنان جهان بالا و راه دوم بیان اینکه اذیت و آزار رساندن به رسول الله ﷺ، اذیت و آزار رساندن به خدای سبحان است و کیفر اذیت و آزار رساننده، محروم کردن او از رحمت خداوند متعال در دنیا و آخرت است و عذاب و عقابی است که مناسب با کار زشت و پلشت اوست ... و در پرتو این تعریف و تمجید الهی، اذیت و آزاری که مردمان به رسول الله ﷺ می رسانند، زشت و پلشت و نفرین شده و پلید جلوه گر می آید ... و آنچه بر زشتی و پلشتی کار بیش از اندازه می افزاید، این است که این امر، اذیت و آزار

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۱۲۲، ابن تیمیة.

رساندن به خداوند سبحان از سوی بندگان و آفریدگان اوست...»^۱.

۱- اما از صورت‌های استهزاء منافقان به رسول الله ﷺ می‌توان به عملکرد آن‌ها در غزوه بنی‌مصطلق اشاره نمود. آنگاه که رسول خدا ﷺ برای غزوه‌ی بنی‌مصطلق خارج شدند؛ عادت همیشگی رسول خدا ﷺ آن بود که در جنگ‌ها، میان همسران‌شان قرعه انداخته و بدین ترتیب یکی از امهات المؤمنین با رسول الله ﷺ در آن جنگ همراه می‌شد. در این غزوه، قرعه به نام عایشه دختر صدیق اکبر در آمد؛ چون غزوه به پایان رسید، عایشه صدیقه رضی الله عنها گردنبندش را گم کرد، پس به جستجوی آن پرداخته و لشکر مسلمانان بدون اینکه اطلاعی از او داشته باشند، راه خود را در پیش گرفتند و از او تا نزدیکی ظهر اطلاعی نداشتند، تا اینکه عایشه صدیقه رضی الله عنها سوار بر شتر، همراه صفوان بن معطل آمد. و این امر باعث شد که هرکس در مورد عرض و آبروی عایشه صدیقه رضی الله عنها چیزی بگوید و او را به صفوان بن معطل متهم نمودند. و کسی که برای اولین بار این تهمت ناروا را در مورد خانواده‌ی رسول الله ﷺ شایع نمود، کسی نبود جز رئیس منافقان عبدالله بن ابی سلول. (که لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردمان بر او و پیروانش باد.) و چون این مسأله در میان مردم انتشار یافت و تقریباً بیش از یک ماه وحی نازل نشد، رسول خدا ﷺ با برخی از اصحاب و یاران بزرگوارش^۲ مشورت نموده و سپس به منبر رفته و خطاب به مردم فرمودند: «... يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ؛ مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي أَدَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي؟ فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْ أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي...»^۳ «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات کنم، مرا سرزنش نمی‌نماید.) سوگند به خدا که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند، نیز به جز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد».

^۱ - في ظلال القرآن (۲۸۷۹/۵)، سید قطب؛ و نگا: تفسیر القرآن العظیم (۸۲۳/۳)؛ و زاد المسیر (۴۱۹/۶-۴۲۰).

^۲ - از جمله علی بن ابی طالب و اسامه بن زید رضی الله عنهما؛ نگا: الفتح (۳۰۷/۸-۳۰۸) نص حدیث عائشه؛ الصارم المسلول، ص: ۵۳-۵۴؛ والسیرة النبویة (۳۰۱/۲)، ابن هشام.

^۳ - به روایت بخاری، کتاب التفسیر، باب «لولا إذ سمعتموه ظن المؤمنون...»، شماره: (۴۷۵۰)، فتح (۳۰۶/۸-۳۰۹)؛ و مسلم کتاب التوبة، باب في حديث الإفك، و قبول التوبة القاذف، شماره (۲۷۷۰)، نوي (۱۷-۱۰۸-۱۱۹).

و در روایت هشام بن عروه آمده است: «أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي أَنَايِسِ أَبْنُو أَهْلِي» یعنی، در مورد مردمانی که از خانواده‌ام عیبجویی نموده یا آنها را متهم نمودند، مشورت دهید. و «الابن» با دو فتحه به معنای تهمت می‌باشد... و در روایت غسانی آمده است: «فِي قَوْمِ يَسْبُونَ أَهْلِي» در مورد قومی که به خانواده‌ام، دشنام می‌دهند، نظر دهید^۱.

و این‌گونه دو گروه از مردم در مورد عرض و آبروی عایشه صدیقه رضی الله عنها به خطا رفتند:

الف) کسانی که از اهل خیر و صلاح بوده و از صحابه بودند، همچون حسان و مسطح و حمنة.

ب) و گروه دوم منافقانی همچون ابن ابی سلول بودند - که از جانب خداوند متعال بر او باد، هرآنچه مستحق آن است-.

اما تفاوت میان دو گروه را ابن تیمیة رحمته الله بیان نموده و می‌گوید: «قصد و نیت ابن ابی و امثال وی که در مورد شأن و منزلت عایشه صدیقه رضی الله عنها زبان دراز نمودند، عیبجویی و ریشخند و خرده‌گیری و نسبت‌ننگ و عار به رسول الله صلی الله علیه و آله بود. و بر این اساس بود که گفتند: (با این سخنان) او را کشتیم. بر خلاف حسان و مسطح و حمنة که چنین قصد و نیتی نداشته و نیز سخنی را که بر چنین نیت سوء دلالت داشته باشد، بر زبان نیاوردند. و بدین خاطر بود که رسول الله صلی الله علیه و آله تنها در مورد ابن ابی و نه غیر او، طلب معذوریت نمودند و به خاطر آن مردم را مخاطب قرار دادند که نزدیک بود میان اوس و خزرج جنگ بر پا گردد»^۲.

پس الله عزوجل در شأن و منزلت عایشه صدیقه رضی الله عنها، آیاتی از قرآن نازل فرمود که تا روز قیامت تلاوت می‌شوند و این‌گونه خداوند سبحان صراحتاً برائت عایشه صدیقه رضی الله عنها را از تهمتی که اهل افک و نفاق بدو زده بودند، بیان فرمودند که در آن برای امت مسلمان درس ثابت قدم بودن در چنین حالاتی نهفته می‌باشد، تا اینکه چهار شاهد و گواه اقامه گردد و اگر اهل افک با چهار شاهد حاضر نشوند، قطعاً کاذب و دروغگو می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾﴾ [النور: ۱۱-۱۲] «کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عائشه، ام المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده‌اند، گروهی از خود شما هستند، اما گمان مبرید

^۱ - فتح الباری (۳۲۷/۸)، ابن حجر. و نگا: شرح صحیح مسلم (۱۱۴/۱۷)، نووی.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۱۸۶-۱۸۷؛ و نگا: همان، ص: ۵۳-۵۴.

که این حادثه برای تان بد است، بلکه این مسأله برای تان خوب است (و خیر شما در آن است. چرا که: منافقان کوردل از مؤمنان مخلص جدا و کرامت بی‌گناهان را پیدا و عظمت رنج‌دیدگان را هویدا می‌کند، برخی از مسلمانان ساده لوح را به خود می‌آورد. آنانی که دست به چنین گناهی زده‌اند، هریک به اندازه شرکت در این اتهام، سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهد داشت) و هر کدام از آنان به گناه کاری که کرده است گرفتار می‌آید و کسی که (سردسته آنان در این توطئه بوده و) بخش عظیمی از آن‌را به عهده داشته است، عذاب بزرگ و مجازات سنگینی دارد. چرا هنگامی که این تهمت را می‌شنیدید، نمی‌بایست مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان نیک بودن (و پاکدامنی و پاکی) را نیندیشند و نگویند: این تهمت بزرگ آشکار و روشنی است؟»

براستی در این واقعه، خیر بسیاری بود و با این مسأله، خداوند متعال پرده از چهره‌ی واقعی دسیسه‌چینان و حيله‌گرانی برداشت که در پی ضربه زدن به اسلام و شخص رسول الله ﷺ و خانواده‌ی گرامی ایشان بودند و این‌گونه بود که خداوند سبحان حقیقت عبودیت و بندگی عایشه صدیقه رضی الله عنها و پدر و مادرش را روشن گردانیده و نعمتش را بر آن‌ها تمام نمود...^۱

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء منافقان به رسول خدا ﷺ نیز می‌توان به مقوله‌ی عبدالله بن ابی در غزوه‌ی مریسيع^۲ - که غزوه‌ی بنی‌مصطلق نیز نامیده می‌شود - اشاره نمود. چنان‌که شیخ المفسرین از قتاده روایت می‌کند: «... پس شخصی از منافقان که ابن ابی بود، گفت: ای فرزندان اوس، ای فرزندان خزرج، آیا دوست و هم‌پیمان خود را یاری نمی‌کنید - یعنی انصار-؛ سپس گفت: به خدا سوگند، داستان ما و داستان محمد جز حکایت همان ضرب المثلی نیست که گفته‌اند: سگت را فربه کن تا تو را بخورد... و ادامه داد و گفت: وقتی به مدینه بازگردیم، عزیزان و بزرگواران، خواران و پستان را از مدینه بیرون می‌کنند...^۳ آنگاه رو به اطرافیان‌ش کرد و گفت: این همان بلایی است که خودتان بر سر خود درآوردید، این‌ها را در سرزمین خود جا دادید و اموال تان را با آن‌ها تقسیم نمودید؛ به خدا سوگند اگر به آن‌ها کمک نمی‌کردید، به شهر و دیار دیگری می‌رفتند.^۴

^۱ - نگا: زاد المعاد (۲/۲۶۲)، ابن القیم؛ و فی ظلال القرآن (۴/۲۵۰۰)، سید قطب.

^۲ - آن آبی است از آن خزاة که میان آن و الفرع (منطقه‌ای از مدینه) به فاصله‌ی یک روز راه می‌باشد. زاد المعاد (۳/۲۵۶).

^۳ - جامع البیان (۱۲/۱۰۶-۱۰۷)، شماره: (۳۴۱۷۴)؛ و نگا: محرر الوجیز (۵/۳۱۳)، ابن عطیة.

^۴ - البدایة والنهاية (۴/۱۲۷)، ابن کثیر؛ و نگا: الریحق المختوم، ص: ۳۲۹-۳۳۱، مبارکپوری.

در میان عده‌ای که ابن ابی این سخنان توهین آمیز را در حق رسول الله ﷺ بر زبان می‌آورد، زید بن ارقم رضی الله عنه نیز حضور داشت که در آن زمان پسر بچه‌ای کم سن و سال بود و رئیس منافقان از حضور وی بی‌اطلاع بود؛ پس زید، رسول الله ﷺ را از آنچه ابن ابی گفته بود، آگاه نمود که ابن ابی سوگند می‌خورد که آن سخنان را نگفته است. پس الله عزوجل آیات سوره‌ی منافقون را در تصدیق زید و تکذیب عبدالله بن ابی نازل فرمود^۱.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر منافقان، رفتار و عملکردی است که از منافقان در مسیر تبوک سرزد.

پس از اینکه رسول الله ﷺ اطلاع یافتند که روم در حال آمادگی برای جنگ با مسلمانان است، به سوی تبوک حرکت نمودند و مسلمانان از نظر تعداد و ساز و برگ جنگی آماده شدند؛ و در این غزوه عده‌ای از منافقان در میان مسلمانان حضور داشتند که گروهی از آنان، درحالی‌که رسول الله ﷺ در حال حرکت به سوی تبوک بودند، اشاره کرده و برخی به برخی دیگر گفتند: آیا گمان می‌کنید، جنگ با جلاد سفید پوستان (رومیان) همچون جنگ اعراب با یکدیگر است؟ به خدا سوگند، حتما فردا از ریسمان‌ها آویزان می‌شویم (اعدام می‌شویم)^۲.

و این سخن‌شان، تنقص و عیبجویی و خرده‌گیری از رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی ایشان، همان مجاهدان فی سبیل الله می‌باشد. و این‌گونه حقد و کینه‌ی منافقان بر چهره‌های‌شان نمایانگر شده و بر زبان‌شان جاری گردیده و یاوه‌گویی می‌کردند.

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ آن بود که چون رسول خدا ﷺ در حال خطبه خواندن بودند، مردی برخاسته و گفت: چرا همسایگانم گرفته شده‌اند و دوباره این سؤال را تکرار نمود و هر بار رسول الله ﷺ از او روی می‌گرداند. سپس گفت: مردم گمان می‌کنند که تو از تعدی به حقوق دیگران نهی کرده و خود در خلوت مرتکب آن می‌گردی. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «لَئِنْ كُنْتُ أَفْعَلُ ذَلِكَ إِنَّهُ لَعَيٌّ وَمَا هُوَ عَلَيْكُمْ خَلْوًا لَهُ عَنْ جِيرَانِهِ» «اگر من

^۱ - اصل حدیث را بخاری در کتاب التفسیر، تفسیر سوره‌ی المنافقین، باب قوله تعالی: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ...﴾، فتح (۵۱۲/۸) روایت کرده است؛ و مسلم در کتاب صفات المنافقین وأحكامهم، اولین حدیثی که در آن است، شماره: (۲۷۷۲)، نووی (۱۲۵/۱۷-۱۲۶).

^۲ - به روایت ابن مردویه، چنانچه در الدر المنثور (۴۵۶/۳) آمده است؛ و صالحی در سبل الهدی والرشاد (۴۴۵/۵) و گوینده‌ی این سخن مخشی بن خمیر می‌باشد و گفته شده گوینده‌ی آن ثعلبة بن حاطب بوده است. بنگر به: السیرة النبویة (۵۲۴/۲-۵۲۵)، ابن هشام.

مرتکب چنین عملی گردم، گناه آن بر خود من است و نه بر شما؛ همسایگانش را آزاد کنید»^۱. پس از اینکه ابن تیمیة رحمته الله این حدیث را روایت می‌کند، می‌گوید: «گرچه آن شخص این دشنام و ناسزا را از دیگران نقل می‌کند، اما قصد و نیت وی از نقل و مطرح نمودن آن، خرده‌گیری و عیبجویی و آزار و اذیت رسول الله صلی الله علیه و آله بود، نه اینکه صرفاً آن را نقل کرده و رد نموده و مردود بخواند. و این خود از انواع سب و دشنام می‌باشد^۲. و همچنین این خزعبلات آن گستاخ، استهزاء به رسول الله صلی الله علیه و آله و ریشخند نمودن و خرده‌گیری از عدالت و دادگری رسول الله صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان است.

مطلب چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله صلی الله علیه و آله در طول تاریخ این امت

پس از اینکه به نمونه‌هایی از صورت‌های مختلف استهزاء به رسول الله صلی الله علیه و آله در همان اولین روزهای ظهور اسلام توسط دشمنان اسلام، مشرکان و یهودیان و نصاری و منافقان و ... نظری افکنندیم، اکنون در خلال تاریخ به آنچه ابن راوندی و امثال وی در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته‌اند، رسیدیم که البته پیشتر به گوشه‌ای از تمسخرها و ریشخندهای وی نسبت به الله عزوجل و قرآن کریم پرداختیم. حال به گوشه‌ای از یاهوگویی‌ها و داستان‌سرایی‌ها و هذیان‌گویی‌ها و خزعبلات و اراجیف وی در مورد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشاره می‌کنیم؛ وی در این زمینه کتابی با عنوان «زمرد» نوشته و در آن از رسول الله صلی الله علیه و آله عیبجویی نموده و خرده‌گیری کرده و نبوتش را باطل دانسته است و به اهانت و تحقیر مقام و منزلت رسول الله صلی الله علیه و آله پرداخته است و در ۱۷ جای کتابش بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ایراد گرفته و به ایشان کذب و دروغ نسبت داده است^۳. و دیگر موارد ننگین و شرم‌آور و خفت‌باری که این کذاب افترا زننده‌ی دروغ‌پرداز ذکر کرده است.

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: (و این راوندی خوار و ذلیل) حکایات و داستان‌هایی مسخره و اهانت‌آمیز و

^۱ - نکا: الصارم المسلول، ص: ۲۴۱، ابن تیمیة. این حدیث را أبو داود، در کتاب الأفضیة، باب فی الحبس فی الدین و غیره، به شماره (۳۶۳۱) (۴/۴۷) تخریج کرده است؛ و ترمذی در الدیات، باب الحبس فی التهمة، به شماره (۱۴۱۷) (۴/۲۰)؛ و النسائی در قطع السارق، باب الحبس فی التهمة، به شماره (۷۳۶۲) (۴/۳۲۸)؛ و أحمد در المسند (۳/۵)، به شماره (۲۰۰۳۹) و (۲۰۰۴۱). و آنچه از ابن تیمیة نقل کردم نزدیک به لفظ أحمد است. ابن تیمیة در الصارم، ص: ۲۴۱ اسناد این حدیث را حسن دانسته است؛ ألبانی در صحیح سنن أبي داود (۲/۶۹۲)، به شماره: (۳۰۸۸).

^۲ - همان، ص: ۲۴۱.

^۳ - نکا: المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم (۱۰۱/۶)، ابن الجوزی، وی مطالبی را که أبو علی جبائی معتزلی در رد افتراها و زندق‌های ابن راوندی نوشته، نقل کرده است. و البداية والنهاية (۱۱/۹۴-۹۵)، ابن کثیر.

کفرآمیز و پر از گناهان کبیره به رسول الله ﷺ نسبت داده است که برخی از آن‌ها را خود وی نسبت داده و صحت ساخت و جعل آن‌ها توسط وی ثابت می‌باشد و برخی از آن‌ها، داستان‌های بی‌اساس و کفرآمیزی است که هم‌نوعان وی در کفر و تمسخر و اهانت و هم‌راهان و هم‌مسلمانان وی، در قالب داستان‌هایی تمسخرآمیز با قلب‌هایی پر از کفر و زندقه، ساخته و پرداخته کرده و بدو نسبت داده‌اند. و براستی همچون این اشخاص که ادعای اسلام نموده و درحقیقت منافق بوده و رسول الله ﷺ و دین و کتابش را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند، بسیارند. و در واقع آن‌ها مصداق کلام الله عزوجل می‌باشند که می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۵﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید»^۱.

از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ و رهنمودهای گرانمای نبوی، می‌توان به عملکرد اهل بدعت از قبیل رفض پیشگان و معتزله و ... اشاره نمود که از این میان می‌توان به اثری که از عمرو بن عبید^۲ روایت شده، اشاره کرد. امام ذهبی می‌گوید: «معاذ بن معاذ^۳ می‌گوید: شنیدم که عمرو بن عبید - که یکی از بزرگان معتزله بود - حدیث رسول الله ﷺ را ذکر نموده و گفت: اگر می‌شنیدم که اعمش این حدیث را می‌گوید، بدو می‌گفتم: دروغ می‌گویی. و اگر می‌شنیدم که رسول الله ﷺ این سخن را می‌گوید: حتماً آن‌را رد کرده و انکار می‌نمودم! و اگر می‌شنیدم خداوند این سخن را می‌گوید می‌گفتم: بر این امر از ما میثاق و پیمان نگرفته‌ای»^۴.

از دیگر صورت‌های استهزاء اهل بدعت، می‌توان به آنچه امام ذهبی در این زمینه نقل نموده، اشاره

^۱ - البداية والنهاية (۹۵/۱۱).

^۲ - عمرو بن عبید بن ابوعثمان بصری معتزلی قدری با وجود زهد و پارسایی وی؛ در راه مکه در سال ۱۴۳ هجری و نیز گفته شده در سال ۱۴۴ هجری مرد. میزان الاعتدال (۲۷۳/۳-۲۸۰)، والسير (۱۰۴/۶-۱۰۶) کلاهما للذهبي.

^۳ - وی یکی از ائمه مورد اطمینان مسلمانان و در زمره ثقات می‌باشد که در سال ۱۹۶ هجری وفات یافت. ترجمته فی تاریخ بغداد (۱۳۱/۱۳) للمحافظ الخطيب البغدادي.

^۴ - رواه البخاری فی القدر، اول حدیث فیہ، برقم (۶۵۹۴)، فتح (۴۸۶/۱۱)، ومسلم فی القدر اوی حدیث فیہ، برقم (۲۶۴۳)، نووی (۴۲۹/۱۶-۴۳۰).

^۵ - میزان الاعتدال (۲۷۸/۳)، والسير (۱۰۴/۶-۱۰۵) کلاهما للذهبي.

کرد. آنجا که از خُرّ زاد العابد نقل نموده که گفت: أبو معاوية الرشيد حديث رسول الله ﷺ را روايت نمود: «اِحْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى»^۱ «احتجاج نمودن هر يك از دو پيامبر به دليلی» که مردی شريف گفت: در کجا آدم، موسی را ملاقات نموده؟! پس رشيد خشمگين شده و گفت: سزای تو شمشير است؛ تو زنديقی هستی که به حديث رسول الله ﷺ ایراد می‌گیری، از این رو مردم پیوسته او را به آرامش دعوت می‌نمودند و می‌گفتند: ای أمير المؤمنین، وی دچار خطا و اشتباه شده و از روی نفهمی چنین سخنانی را بر زبان آورده است، تا اینکه أبو معاوية آرام شد»^۲.

دلالت این دو روايت بر آنچه اهل بدعت در سينه پنهان نموده و گاهی در سخنان‌شان ظاهر گردیده و این‌گونه از پيامبر گرامی اسلام ﷺ، عيبجویی نموده و او را به تمسخر می‌گیرند و اینکه گاهی حديثش را رد کرده و بدان خرده می‌گیرند، ظاهر و آشکار است؛ حديثی که دومین مصدر تشريع در شريعت پروردگار جهانیان می‌باشد، حديثی که خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ ۝۳۰﴾ [النجم: ۳-۴] «و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پيامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پيام می‌گردد».

اما رفض پيشگان که در تمسخر و استهزاء و ريشخند و تحقير و کذب و بهتان^۳ در مقام بالایی قرار دارند، در تمسخر و استهزاء حديث نبوی کوتاهی نکرده و بدان اهتمام داشته‌اند که از این دسته می‌توان به آنچه یکی از بزرگان حديث ایشان روايت کرده اشاره نمود؛ که از جابر بن زيد روايت نموده که گفت: نزد أبو عبدالله آمده و گفتم: فدایت شوم، پدرت هفتاد حديث برایم گفت که هیچیک از آن‌ها را بازگو نکردم و مرا امر نمود تا آن‌ها را پنهان کنم. اما مسؤوليت آن‌ها بر دوشم سنگینی می‌کند و سينه‌ام را می‌فشارد، چه امر می‌کنید؟ پس أبو عبدالله گفت: ای جابر، چون بر تو این مسأله سخت آمده است، پس به بیابان یا قبرستان برو و چاه و حفره‌ای ایجاد کرده و سرت را در آن فرو برده و بگو: محمد بن علی چنین و چنان به من گفته است و سپس چاه را پر کن، براستی زمین اخبار تو را می‌پوشاند. جابر

^۱ - به روايت بخاري در القدر، باب تحاج آدم و موسی، به شماره (۶۶۱۴)، فتح (۵۱۳/۱۱)؛ و مسلم در القدر، باب حجاج آدم و موسی علیهما السلام، به شماره (۲۶۵۲)، نوي (۴۳۹/۱۶).

^۲ - سير أعلام النبلاء (۲۸۸/۹)، ذهبی؛ و نگا: تاريخ بغداد (۷-۸)، خطيب؛ و المعرفة والتاريخ (۱۸۱/۲)، فسوي.

^۳ - نگا: الفرقان بين الحق والباطل، ص: ۳۴؛ المنار المنيف، ص: ۵۲؛ براستی ابن تیمية و ابن قيم تصريح کرده‌اند که رفض پيشگان دروغگوترين آفریدگان الله تعالی می‌باشند.

می‌گوید: پس این‌گونه عمل نمودم و نگرانی که در ابتدای امر داشتم، برطرف گردید^۱. برآستی این داستان دروغین و جعلی و ساختگی از این عالم دنیای رفض و بلکه حجت آن‌ها در حدیث، تماما تمسخر و استهزاء به حدیث و کیفیت نقل آن به سوی ما از طریق حدثنا و أخبرنا می‌باشد و از آنجا که حدیث مورد ریشخند قرار گرفته، درحقیقت این ریشخند و تحقیر به صاحب حدیث و گوینده‌ی آن علیه‌الصلاة والسلام، باز می‌گردد.

از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ فتنه‌ای است که امت اسلامی از سوی جعل کنندگان حدیث با آن مواجه گردید که در خلال آن احادیث بسیاری را ساخته و جعل نموده و به رسول الله ﷺ نسبت دادند و احادیثی را در دین مسلمانان داخل نمودند که از اسلوبی کاملا از هم گسیخته و زشت و ناهنجار برخوردار بوده و موجب نفرت از عبادت می‌گردید و این‌گونه احادیث رسول الله ﷺ را به تمسخر گرفته و از سید فرزندان آدم علیه‌الصلاة والسلام خرده‌گیری و عیبجویی نموده و به ریشخند ایشان پرداختند؛ امام ابن قیم رحمته کتابی در زمینه‌ی احادیث صحیح و ضعیف با عنوان «المنار المنيف في الصحيح والضعيف» به رشته تحریر در آورده و در آن می‌گوید: «... ما به اصول و قواعدی کلی اشاره می‌کنیم که به وسیله‌ی آن‌ها حدیث موضوع شناخته می‌شود که عبارتند از:

الف) چون روایتی آکنده از چنین گزافه‌گویی‌ها و یاوه‌سرایی‌هایی باشد که هرگز رسول الله ﷺ شبیه آن‌ها را هم نفرمودند، دانسته می‌شود که آن حدیث ساختگی و جعلی است و این دسته احادیث بسیار می‌باشند. چنان‌که در حدیث دروغینی که به رسول الله ﷺ نسبت داده شده، در زمینه‌ی کلمه‌ی طیبه لاله الا الله آمده است که: هر آنکه لاله الا الله بگوید، الله متعال از آن کلمه پرنده‌ای می‌آفریند که هفتاد هزار زبان داشته و بر هر زبانش هفتاد هزار نوع لغت بوده که برای گوینده‌اش طلب مغفرت و بخشش می‌کنند. و هر آنکه چنین و چنان کند، در بهشت بدو هفتاد هزار شهر داده می‌شود که در هر شهر هفتاد هزار قصر می‌باشد و در هر قصر هفتاد هزار حور.

سپس ابن قیم رحمته در توضیح این حدیث (جعلی) می‌گوید: حالت جاعلان این گزافه‌گویی‌های پوچ و بی‌اساس از دو حالت خارج نیست؛ یا اینکه وی در نهایت جهل و حماقت به سر می‌برد و یا اینکه زندیقی از زنادقه است که با این یاوه‌سرائی‌ها و نسبت دادن آن‌ها به رسول الله ﷺ قصد عیبجویی و کاستن از مقام و منزلت رسول الله ﷺ را دارد.

ب) زشتی و ناهنجاری و مسخره بودن آن حدیث؛ همچون حدیث: «اگر برنج مردی می‌بود، حتما

^۱ - روضة الکافی، ص: ۱۳۸، کلینی، به نقل از "ما يجب أن يعرفه المسلم عن عقائد الإمامية"، ص: ۲۸.

صبور و بردبار بود و هیچ گرسنه‌ای نیست که آن را بخورد مگر اینکه سیر می‌شود». و این سخنی پوچ و بی‌اساس بوده که حتی عقلا هم آن را بر زبان نمی‌آورند، چه رسد که از سخنان سیدالانبیاء باشد ... و یا این حدیث که آن را جعل نموده و ساخته‌اند که: «خروس را دشنام ندهید، چرا که آن دوست من است، و اگر فرزندان آدم می‌دانستند که در صوت او چه هست، با پرداختن طلا، پَر و گوشتش را می‌خریدند...».

و از این دسته است حدیث: «برتری روغن گل بنفشه نسبت به روغن‌های دیگر همچون فضل و برتری اهل بیت بر سایر انسان‌هاست»^۱. و دیگر احادیثی که در فضل انواع سبزیجات و نمک و انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها گفته‌اند که نیازی به ذکر تمامی آن‌ها در اینجا نیست. و همین اندازه که خطر عملکرد آن جاعلان و دروغ‌پردازان روشن گردیده و در مورد آن‌ها هشدار داده شود، کفایت می‌کند؛ دروغ‌پردازی که هیچ پروایی از دروغ بستن و ریشخند نمودن رسول الله ﷺ با چنین الفاظی ندارند.

از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ توسط جاعلان و دروغ‌پردازی که خزعبلات ساخته و پرداخته اذهان فاسدشان را در قالب احادیث به رسول الله ﷺ نسبت می‌دهند، وضع و جعل احادیثی است که هدف از ایجاد آن‌ها فاسد و تباه و نابود کردن دین و زشت و قبیح جلوه دادن آن و تحقیر کرامت دین در نزد عقلا و روشنفکران، بوده است؛ و در واقع هدف از جعل آن‌ها، پایین آوردن و نزول عقیده و باور مردم به مرتبه‌ی کم‌خردی و نادانی بوده است تا اینکه این‌گونه ابزار تمسخر و ریشخند ملحدان قرار گیرند. و خطر و جرم این نوع، از نوع پیشین بسیار بزرگ‌تر و بیشتر است.

از این دسته احادیث موضوع و ساختگی می‌توان به روایات ذیل اشاره نمود:

«پروردگار ما در شب عرفه، درحالی که بر شتری خاکستری رنگ سوار است، فرود آمده و با سواران و پیاده‌ها معانقه کرده و آن‌ها را در آغوش می‌گیرد»^۲.

و این حدیث که می‌گوید: «خداوند فرشتگان را از موهای ساعد و سینه‌اش آفرید»^۳.

و این حدیث: «براستی که چشمان خداوند به درد آمده و فرشتگان به عیادت خداوند رفتند»^۱.

^۱ - المنار المنیف، ص: ۵۰-۵۵ باختصار شدید.

^۲ - نگا: تنزیه الشریعة (۱/۱۳۸)، کتانی، آن را با لفظی غیر از این لفظ ذکر کرده است. و در مورد آن گفته است: ذهبی گفته است: اسناد ظلمات و اخرجه الاهوازی بجهل. و نگا: مجموع الفتاوی (۳/۳۸۵) که آن را با این لفظ روایت کرده است و در مورد آن گفته است: دروغ بسته شده است (۴/۱۴۵)، و نیز حکم به جعلی بودن و وضع آن داده است.

^۳ - با وجود بحث و بررسی فراوان اما آن را نیافتیم.

و این حدیث که می‌گوید: «آنگاه که خداوند می‌خواست خود را بیافریند، اسب را خلق نمود و او را به حرکت درآورد که عرق نمود و خود را از آن خلق نمود»^۲.

و این حدیث که: «چون خداوند حروف را آفرید، حرف باء سجد کرده و حرف الف ایستاد»^۳.

و دیگر یاوه‌گویی‌ها و گزافه‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی که به وسیله‌ی آن‌ها رسول الله ﷺ را به تمسخر گرفته و آن‌ها را به رسول الله ﷺ نسبت دادند؛ احادیثی که از حقارت و پستی و بی‌حیایی وضع کننده‌اش حکایت دارند؛ احادیثی که هرگز رسول الله ﷺ آن‌ها را بر زبان نیاوردند. ابن تیمیة می‌گوید: «عمدا دروغ بستن به رسول الله ﷺ عین استهزاء و تمسخر و تحقیر پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌باشد؛ چرا که دروغ‌پردازی که چنان داستان‌های ساختگی را در قالب حدیث به رسول الله ﷺ نسبت می‌دهند، گمان برده‌اند که رسول الله ﷺ به اموری امر نموده که درحقیقت به هیچیک از آن‌ها دستور نداده است و بلکه امر به آن‌ها را نیز جایز ندانسته است. و این عملکرد ایشان، نسبت دادن کم‌خردی (والعیاذ باللہ) به رسول الله ﷺ بوده و یا اتهامی در حق پیامبر ﷺ می‌باشد که از چیزهای باطل و بی‌فایده‌ای خبر داده است. و این نسبت کذب و دروغ به رسول الله ﷺ می‌باشد که کفر صریح است ... به طور خلاصه می‌توان گفت: هرآنکه صراحتاً به الله عزوجل دروغ بزند، درحقیقت با اراده و از روی عمد، خداوند متعال را تکذیب نموده و این بدترین حال می‌باشد و این مطلب بر کسی پوشیده نیست که هرکس برآنکه تعظیم و تجلیل و تکریم وی بر او واجب است، دروغ بزند، درحقیقت با این کار، او را تحقیر نموده و مقام و منزلت او را کوچک و حقیر شمرده و بدو اهانت روا داشته است...^۴ اما هرآنکه -

^۱ - با وجود بحث و بررسی فراوان اما آن را نیافتیم.

^۲ - بنگر این حدیث را در «تزیه الشریعة المرفوعة...» (۱/۱۳۴) اولین حدیث در کتاب التوحید، و این حدیث موضوع و جعلی و ساختگی می‌باشد. و چه بسا که همچون این احادیث دروغین منجر بدان شده که برخی از انسان‌ها به عبادت اسب به جای الله متعال روی آورند. بنگر به: إغاثة اللفهان (۲/۲۳۵).

^۳ - با وجود بحث و بررسی فراوان اما آن را نیافتیم.

^۴ - السنة ومکاتنها فی التشریح الاسلامی، ص: ۸۴-۸۵، مصطفی السباعی. و نگا: الصارم المسلول، ص: ۱۷۹، شیخ الإسلام رحمه الله توضیح می‌دهد که هدف جاعلان حدیث و کسانی که به وضع احادیث می‌پردازند، فاسد کردن و نابود کردن دین از داخل می‌باشد، چنان‌که ملحدان قصد نابودی و فاسد کردن دین را از خارج دارند.

^۵ - الصارم المسلول، ص: ۱۸۰-۱۸۱. و نگا: همان، ص: ۱۸۲، ۱۸۴، ۵۲۸؛ شیخ الإسلام رحمه الله اسباب دروغ بستن عمدی به رسول الله ﷺ را چنین ذکر می‌کند: ۱- در اثر زندقه و الحاد در دین الله متعال. ۲- نصرت و یاری مذاهب اهل بدعت. ۳- ترغیب و تهریب (تشویق و ترساندن) با وضع احادیث و نسبت دادن آن‌ها به رسول الله ﷺ، توسط کسانی که گمان می‌کنند این عمل جایز است. ۴- اغراض و اهداف دنیوی، در راستای کسب کالای ناچیز دنیا. ۵-

از آن دروغ‌پردازان و جاعلان یا اهل بدعتی که حدیث رسول الله ﷺ را رد می‌کنند - چیزی بر زبان آورد که در واقع سب و دشنام و تحقیر رسول الله ﷺ در آن باشد، با چنین عملکردی در حقیقت خداوند متعال و رسولش را آزرده و مورد اذیت و آزار قرار داده است؛ و ملاک و معیار آنچه که دشنام و ناسزا و تحقیر تلقی می‌شود، آن عباراتی است که ذاتا اذیت و آزار دیگران را به دنبال داشته و مردم با شنیدن آن - ها، اذیت می‌شوند، گرچه گوینده قصد اذیت و آزار آن‌ها را نداشته باشد؛ آیا شنیدی سخن کسانی را که می‌گفتند: ما تنها از روی شوخی و سرگرمی این سخنان را گفتیم. اما الله عزوجل در پاسخ آن‌ها فرمود:

﴿... قُلْ أِبِلَّهِ وَعَائِيَّتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

و این مثال کسی است که بسیار خشمگین می‌شود و در این حالت حدیث رسول الله ﷺ یا امری از اوامرش و یا سنتی از سنت‌هایش بر وی عرضه می‌گردد و بدان فراخوانده می‌شود اما وی بدان لعنت فرستاده و آنرا زشت و قبیح دانسته و چنین رفتاری از خود نشان دهد...^۱ برآستی چنین کسانی مصداق همان کلام خداوند متعال می‌باشند که می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾﴾ [النور: ۶۳] «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)».

«از آنجا که کسانی که از اوامر رسول الله ﷺ سرپیچی نموده و با آن مخالفت می‌کنند، از کفر و شرک یا عذاب دردناک برحذر داشته شده‌اند، این خود بر آن دلالت دارد که مخالفت با فرامین و اوامر رسول الله ﷺ منجر به وقوع در کفر یا عذاب دردناک می‌گردد. و این بدهی است که آنچه منجر به افتادن وی در عذاب دردناک می‌شود، مجرد معصیت و نافرمانی است و افتادن وی در کفر، به دلیل استخفاف و کوچک شمردن امر کننده می‌باشد که آنرا مقرون به مخالفت با اوامرش نموده است، همچون عملکرد ابلیس. برآستی چون حال کسی که اینچنین عملکردی داشته باشد، چنین باشد، حال و وضع آنکه عملکردی بدتر از این دارد، همچون آنکه دشنام داده و از مقام و منزلت رسول الله ﷺ کاسته

حب ریاست و کسب آن به وسیله‌ی چنین احادیثی. مجموع الفتاوی (۴۷-۶۱۸).

^۱ - الصارم المسلول، ص ۵۲۸ لابن تیمیة.

و خرده گیری نموده و عیب و ایراد متوجه آنحضرت ﷺ می کند، چگونه خواهد بود؟^۱

در پایان این مبحث که در آن به صورت های استهزاء به رسول الله ﷺ پرداخته شد، مقوله ای امام ابن بطة عکبری - از ائمه ی سنت - را یادآور می شوم، آنجا که در زمینه ی تحذیر از تمسخر به رسول الله ﷺ پس از ذکر کلام صدیق رضی الله عنه در باب اتباع و پیروی از سنت رسول خدا ﷺ می گوید: «برادرانم، این صدیق اکبر است که چنان بر خویشان هراسان است که مبادا در چیزی از امور با امر پیامبرش مخالفت کرده باشد؛ اما اکنون در حال و وضع مردم در این دوران بنگر که چگونه پیامبرشان و اوامرش را مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و آشکارا به مخالفت با آن برخاسته و سنتش را به تمسخر می گیرند. (از الله عزوجل عصمت از لغزش و نجات از عمل زشت و ناپسند را خواستاریم)^۲»

این مقوله ای است که امام ابن بطة در مورد مردمان قرن چهارم هجری می گوید، دورانی که به عصر و زمان رسول الله ﷺ و ظهور اسلام و قوت و قدرتش نزدیکتر بود، برآستی اگر ابن بطة در این دوران، در قرن چهاردهم هجری، قرنی که در آن به سر می بریم، حضور داشت و انواع بهتان و دروغ و کذب و افتراء و یاهو گویی ها و تمسخر و هرزگی ها و استهزاء های به دین اسلام و فرستاده ی پروردگار جهانیان را می دید، آنگاه چگونه سخن می گفت. **ولا حول ولا قوة الا بالله.**

مبحث چهارم: صورت هایی از استهزاء به صحابه رضی الله عنهم و سایر مؤمنان

شامل: مقدمه و چهار مطلب

- ✓ مقدمه: نهی از دشنام دادن به اصحاب و یاران پیامبر گرامی اسلام ﷺ
- ✓ مطلب اول: صورت هایی از استهزاء مشرکان به صحابه رضی الله عنهم
- ✓ مطلب دوم: صورت هایی از استهزاء یهودیان به صحابه رضی الله عنهم
- ✓ مطلب سوم: صورت هایی از استهزاء منافقان به صحابه رضی الله عنهم
- ✓ مطلب چهارم: صورت هایی از استهزاء اهل بدعت به صحابه و سایر مؤمنان

مقدمه: نهی از سب و دشنام دادن به اصحاب رضی الله عنهم

خداوند متعال از تمسخر و استهزاء مؤمنان و ریشخند نمودن ایشان با تحقیر و سبک و خوار شمردن که در واقع در برادری ایمانی خلل ایجاد کرده و منجر به حقد و کینه و بغض و عداوت و دشمنی میان

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۶۱، ابن تیمیة.

^۲ - الإبانة عن شریعة الفرقة الناجية... (۲۴۶/۱) تحقیق: رضا نسان.

مسلمانان می‌گردد، نهی نموده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُونَ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَبِ بِنِسِ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾ [الحجرات: ١١] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند. و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند معخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه آلود (دالّ بر تمسخر و طعنه زدن و عیبجویی کردن و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار و با خرده‌گیری‌ها و ملقب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند)».

امام بخاری در کتاب الأدب، در صحیح بخاری، بابی را با عنوان: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُونَ قَوْمًا مِنْ قَوْمٍ...﴾ ذکر نموده و در این باب حدیث عبدالله بن زمعه را روایت می‌کند که می‌گوید: «رسول خدا ﷺ از اینکه کسی بر بادی که از دیگری خارج می‌گردد، بخندند، منع نموده است...»^۱.

و در توضیح و تفسیر سوره‌ی ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾﴾ از عبدالله بن زمعه روایت می‌کند که می‌گوید: «وی از رسول الله ﷺ شنیده است که خطبه می‌خواند ... و سپس درباره خندیدن‌شان در مورد بادی که از انسان خارج می‌شود، اندرزشان داده و فرمود: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ؟» «چرا یکی از شما می‌خندد به آنچه خود می‌کند»^۲. حافظ بن حجر رحمته الله علیه می‌گوید: «لذا از استهزاء و تمسخر دیگری که در واقع تحقیر و خوار و سبک شمردن وی را به دنبال دارد، نهی گردیده است و لو اینکه فی نفس الأمر از دیگری بهتر باشد».

و امام مسلم در حدیث مرفوعی از ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «يَحْسَبُ

^۱ - به شماره (۶۰۴۲)، فتح (۴۷۸/۱۰).

^۲ - به شماره (۴۹۴۲)، فتح (۵۷۵/۸)؛ و مسلم در کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب النار يدخلها الجبارون، والجنة يدخلها الضعفاء، به شماره (۲۸۵۵)، نوي (۱۹۵/۱۷).

أَمْرِي مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَحَاهُ الْمُسْلِمَ...»^۱ «برای شر بودن انسان همین کافی است که برادر مسلمان خویش را حقیر و کوچک شمارد»^۲.

امام نووی رحمته الله در شرح حدیث عبدالله بن زمعه می‌گوید: «در این حدیث از خندیدن انسان به بادی که از دیگری خارج شده و شنیده شده، نهی شده است، بلکه در چنین شرایطی شایسته است که انسان خود را به نشنیدن و بی‌خیالی زده و سخنش را ادامه دهد و بدانچه مشغول بوده، مشغول باشد، گویا که چیزی را نشنیده و متوجه آن نشده و بلکه بایستی بی‌توجهی نموده و این‌گونه جلوه دهد که اصلاً چیزی را نشنیده است و این از حسن ادب و معاشرت می‌باشد»^۳.

أبو طیب در شرح حدیث أبو هريرة «بِحَسْبِ أَمْرِي مِنَ الشَّرِّ...» می‌گوید: «یعنی از میان شر و بدی‌ها و رذائل اخلاقی، برای انسان همین کافی است که برادر مسلمانش را حقیر و کوچک شمارد»^۴. همچنین در سنت و رهنمود نبوی نیز به نفرت و انزجار از تحقیر و کوچک شمردن مردم و نهی از این عمل، اشاره شده است؛ از أبو هريرة رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَالَ: هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أَهْلُكُهُمْ»^۵ «هرآنکه بگوید: مردم هلاک شدند، بی‌گمان خود از همه هلاک شونده‌تر است - خودش در وضع بدتری قرار دارد -» و در اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَهُوَ أَهْلُكُهُمْ» دو روایت وجود دارد: روایت اول با فتحه می‌باشد یعنی [اهلکهم] که در اینصورت فعل ماضی بوده و معنا اینچنین است که آنان کسانی‌اند که هلاک شده‌اند. و روایت دوم با ضمه می‌باشد یعنی [اهلکهم] که در اینصورت افعال تفضیل بوده و معنا چنین است که آنان نیز هلاک شونده‌تر می‌باشند. امام نووی پس از ذکر این دو روایت به نقل از حمیدی در جمع بین صحیحین، می‌گوید: علما اتفاق نظر دارند، زمانی این سخن مذموم است که شخص آن‌را از روی تحقیر و کوچک و خوار شمردن مردم و خود برتر بینی و افضل دانستن خود بر دیگران بگوید و این‌گونه احوال مردم را زشت و قبیح دانسته (و خود را تزکیه نماید) چرا که وی سر خداوند متعال در مورد خلقتش را نمی‌داند.

^۱ - در البر والصلوة، باب تحريم الظلم المسلم وخذله واحتقاره ودمه وعرضه وماله، به شماره (۲۵۶۴)، نووی (۳۵۶/۱۶).

^۲ - فتح الباري (۴۷۹/۱۰).

^۳ - شرح صحيح مسلم (۱۹۴/۱۷).

^۴ - عون المعبود (۲۲۶/۳)؛ و نگاه: شرح صحيح مسلم (۳۵۶/۱۶-۳۵۷).

^۵ - به روایت مسلم در کتاب البر والصلوة، باب النهی عن قول «هلک الناس»، به شماره (۲۶۲۳)، نووی (۴۱۱/۱۶-۴۱۲).

و نیز علما گفته‌اند: اما اگر کسی این سخن را از روی حزن و اندوه، به خاطر دیدن نقص و کاستی که خود و مردم در امر دین دارند، بگوید، اشکال ندارد، همچون اینکه بگوید: از امت محمد جز این سراغ ندارم که آن‌ها نماز را با هم با جماعت می‌خوانند. و امام مالک اینچنین تفسیر نموده و مردم از ایشان پیروی نمودند.^۱

و امام بغوی در شرح این حدیث می‌گوید: «أبو سلیمان خطابی رحمته الله می‌گوید: معنای حدیث چنین است که پیوسته شخصی از مردم عیبجویی نموده و عیب و نقص‌های‌شان را ذکر می‌کند و می‌گوید: مردم فاسد شده و هلاک شده‌اند. و همچون این سخنان را بر زبان می‌آورد؛ و چون کسی چنین عملکردی داشته باشد، خود از بدترین احوال برخوردار بوده و بسیار نزدیکتر به هلاکت می‌باشد؛ چرا که گناه عیبجویی و تحقیر و خوار شمردن دیگران به سوی وی سرازیر بوده و چه بسا چنین حالتی او را دچار عجب و خودبینی کرده و این باعث گردد تا خود را برتر و بالاتر از دیگران ببیند و بداند و این‌گونه خود اسباب هلاکت خویش را فراهم آورده و هلاک گردد»^۲.

پس از این امام بغوی سخن امام مالک را که پیشتر در سخنان امام نووی بدان اشاره گردید، ذکر می‌نماید و تمامی علمایی که پس از امام مالک رحمته الله در عرصه‌ی علم و دانش قدم فرو نهادند، در معنای این حدیث این تفصیل را ذکر نموده‌اند.

و نیز در سنت نبوی از تمسخر و استهزاء مؤمنان با جستجو و تجسس در عیوب و غیبت کردن از ایشان، نهی گردیده است.

از ابو برزّة أسلمی روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ، وَ لَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانَ قَلْبُهُ، لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ، وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنِ اتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ يَتَّبِعُ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي بَيْتِهِ»^۳ «ای گروهی که با زبان ایمان آورده‌اید اما ایمان وارد قلب‌تان نشده، غیبت مسلمانان را نکنید و عیوب‌شان را جستجو نکنید، برآستی کسی که عیب‌های دیگران را جستجو کند، خداوند عیب‌هایش را برملا خواهد کرد و هرآنکه خداوند عیب‌هایش را برملا کند، او را در میان خانه‌اش خوار و رسوا می‌گرداند».

^۱ - شرح صحیح مسلم (۱۶/۴۱۳-۴۱۴).

^۲ - شرح السنة (۱۳/۱۴۴).

^۳ - به روایت ابو داود در کتاب الأدب، باب فی الغیبة، شماره (۴۸۸۰)، (۵/۱۹۴-۱۹۵)؛ هیشمی می‌گوید: رجال آن ثقة هستند، المجمع (۸/۵۳)، حافظ عراقی در تخریج الاحیاء اسناد آن را نیکو دانسته است (۳/۱۴۲) و شیخ الألبانی در صحیح سنن أبی داود، شماره (۴۰۸۳)، (۳/۹۲۳) آن را تصحیح کرده است.

این حدیث بر آن دلالت دارد که غیبت کردن از مسلمان یکی از نشانه‌های منافق و نه مؤمن (واقعی) می‌باشد. همچنان که حدیث حاوی ابراز انزجار و نفرت از هتک و رسوایی عیوب مسلمانان و جستجو و آشکار نمودن آن‌ها در میان مردم در راستای تحقیر و کوچک شمردن آن‌ها می‌باشد؛ اما عقوبت و کیفر چنین عملی، گاهی صاحبش را در دنیا فراگرفته و گاهی تا آخرت به تأخیر می‌افتد و این عملکرد وی و عقوبت آن، در کتابی که هیچ چیز کوچک و بزرگی نبوده مگر اینکه در آن ثبت گشته است، ثبت گردیده است.^۱

براستی اولین و سزاوارترین کسانی که در این نهی عام وارد شده در کتاب و سنت مبنی بر عدم تحقیر و عیبجویی مسلمانان، داخلند، صحابه رضی الله عنهم می‌باشند. براستی آن‌ها سزاوارترین و شایسته‌ترین مسلمانان به تنزیه از نقائص می‌باشند. و در واقع تکریم و احترام آن‌ها واجبی دینی و از اخلاق اسلامی می‌باشد. بلکه بر هر انسان معتقدی واجب است تا در راستای تحقق بخشیدن به کلام الله عزوجل، احترام به آن بزرگواران را در میان مردم ترویج داده و شأن و منزلت والای ایشان را در میان مردم شایع گرداند^۲، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ [الحشر: ۱۰] «کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهای ما جای مده».

امام ذهبی رحمته الله پس از ذکر اتفاقاتی که در میان صحابه رخ داد، می‌گوید: «... این قوم (اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله) از سوابق و اعمال بسیار نیک و والایی برخوردارند که در واقع پوشاننده‌ی آنچه از آن‌ها سرزده می‌باشد؛ و در سوابق آن‌ها جهاد و عبادتی است که محدود کننده‌ی آنچه از آن‌ها سرزده می‌باشد؛ و ما از جمله کسانی نیستیم که در مورد حتی یکی از آن‌ها غلو کرده و برای آن‌ها ادعای عصمت کنیم، اما قاطعانه می‌گوییم، ابوبکر و عمر برترین افراد امت می‌باشند و پس از آن‌ها برترین مردمان، عشره مبشره و حمزه و جعفر و معاذ و زید و امهات المؤمنین و دختران پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله و اهل بدر هستند، با وجودی که هریک از این‌ها در مراتب مختلفی می‌باشند. و پس از آن‌ها برترین مردمان ابو درداء و سلمان فارسی و ابن عمر و سایر اهل بیعت الرضوان می‌باشند، همان کسانی که به نص آیه

^۱ - نگا: عون المعبود (۲۲۴/۱۳)، أبو الطیب.

^۲ - نگا: شرح السنة، لالکائی (۱۲۳۷/۷) فقد بوب رحمه الله لذلك بقوله: باب جماع فضائل الصحابة رضی الله عنهم، سیاق ما روی فی أن معرفة فضائل الصحابة من السنة؛ و ساق فیہ آثارا عن شقیق بن عبدالله و مسروق و طاووس و مالک بن انس و غیرهم.

سوره‌ی فتح^۱ خداوند متعال از آن‌ها راضی گشته و پس از آن‌ها عموم مهاجرین و انصار؛ همچون خالد بن ولید و عباس و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و این مردان حاضر در صحنه می‌باشند. و پس از آن‌ها سایر صحابه و یاران بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله، مانند کسانی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله جهاد کرده و یا با ایشان حج نموده و یا حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدند، می‌باشند؛ که الله عزوجل از تمامی آن‌ها و تمامی زنان صحابی که هجرت نمودند و از انصار بودند، همچون أم الفضل و أم هانی هاشمی و سایر زنان صحابی، اعلان رضایت و خشنودی نمود. اما آنچه رفض‌پیشگان و اهل بدعت در کتاب‌های‌شان در مورد صحابه ذکر نموده‌اند، بدان توجهی نشده و کمترین اعتباری ندارند؛ چرا که اکثر و بیشتر آنها نقل‌های باطل و دروغ و افترا و بهتان است و در واقع خصلت و خوی آن‌ها روایت نمودن باطیل و اکاذیب یا رد نمودن آنچه در صحیحین و کتب حدیث و مسانید ذکر گردیده، می‌باشد؛ و برآستی کسی که در مستی است چه وقت به به هوش می‌آید^۲.

امام شافعی رحمته الله علیه می‌گوید: «به نظر من، اینکه آنان به مرض دشنام دادن به اصحاب و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله مبتلا گشتند، بدین خاطر است که خداوند متعال پس از انقطاع اعمال صحابه، بر ثواب و اجر صحابه بیفزاید»^۳.

پس گوارای آن‌ها باد این فضل و احسان و جاری بودن ثواب، پس از انقطاع عمل و انتقال ایشان به سرای ماندگاری و استقرار.

و این‌گونه گویا امام شافعی رحمته الله علیه به قصاص ظالم در روز قیامت در برابر مظلوم اشاره می‌کند، آنجا که از نیکی‌های ظالم برداشته شده و به مظلوم داده می‌شود تا اینکه نیکی‌های ظالم به پایان می‌رسد و پس از این، از گناهان مظلوم برداشته شده و بر دوش ظالم نهاده می‌شود. والعیاذبالله؛ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هَلْ تَدْرُونَ مِنَ الْمُفْلِسِ؟» قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ،

^۱ - مقصود آیه هجدهم از این سوره می‌باشد، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٧﴾﴾ «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهای‌شان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهای‌شان داد و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداش‌شان کرد». و کسانی که در این بیعت حضور داشتند هزار و پانصد نفر بودند چنان‌که در صحیحین ذکر شده است. بنگر به: زاد المعاد (۲۸۷/۳)، ابن القیم.

^۲ - سیر أعلام النبلاء (۹۳/۱۰).

^۳ - به نقل از: الإنحاف في الرد على الصحاف، ص: ۵۰، شیخ: عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ.

مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ. قَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصِيَامٍ وَصَلَاةٍ وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ عِرْضَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، فَيُقْعَدُ، فَيَقْضَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَ مَا عَلَيْهِ مِنَ الْخَطَايَا، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ»^۱ «آیا می‌دانید چه کسی مفلس و ورشکسته است؟ گفتند: یا رسول الله، در میان ما مفلس و ورشکسته آن است که درهم و کالایی نداشته باشد. رسول الله ﷺ فرمودند: در میان امت من مفلس و فقیر و ورشکسته آن است که در روز قیامت با روزه و نماز و زکات می‌آید درحالی که یکی را دشنام داده و به آبروی او تعرض نموده و دیگری را تهمت زده و مال آن یکی را خورده است، پس وی نشانده می‌شود و در برابر هریک از آنان از او قصاص گرفته شده و از حسنات و نیکی‌هایش بدان‌ها داده می‌شود؛ اگر نیکی‌هایش قبل از پرداخت آنچه در برابر خطایش بر گردن اوست، تمام شود، از گناهان و لغزش‌ها و بدی‌های آن‌ها برداشته شده و در (ترازویش) انداخته می‌شود و سپس خودش به آتش افکنده می‌شود».

امام نووی رحمته الله علیه می‌گوید: «براستی مفلس و ورشکسته حقیقی همان کسی است که حال و وضع وی در این حدیث توصیف گردید و چنین شخصی هلاک شده‌ی واقعی و هلاکت وی قطعی بوده و نیکی‌ها و حسنات وی به خاطر بدهکاری‌های وی گرفته می‌شود و چون نیکی‌هایش تمام شود، از گناهان و بدی‌های طلبکاران برداشته شده و بر دوش او گذارده می‌شود و سپس به آتش انداخته می‌شود. و این-گونه ضرر و زیان و خسران و بدبختی و هلاکت و افلاس و ورشکستگی وی به انتهای خود رسیده و کامل می‌شود»^۲.

اما دشنام دهندگان به صحابه و مؤمنان، به جای اینکه برای آنان طلب مغفرت و بخشش کنند، چنان‌که بدان امر شده‌اند، به هتک حرمت و عرض و آبروی آن‌ها روی آورده‌اند. ابن تیمیة رحمته الله علیه می‌گوید: «محبت داشتن با چیزی، کراهت و بیزاری از ضد آن‌را به دنبال دارد، لذا خداوند متعال از سب و دشنام دادن به صحابه که ضد طلب مغفرت و بخشش برای آن‌هاست و نیز از بغض و عداوت و کینه نسبت به آن‌ها که ضد طهارت و پاکی است، ناراضی و ناخشنود می‌باشد. و این معنای سخن عایشه صدیقه رضی الله عنها است که می‌فرماید: «ای خواهر زاده‌ام، - مقصودشان عروة بن زبیر است - آنان به

^۱ - به روایت مسلم در کتاب البر والصلة والآداب، باب تحریم الظلم، شماره (۲۵۸۱)، نووی (۳۷۲/۱۶-۳۷۳)؛ أحمد در المسند (۴۰۶/۲)، شماره (۸۰۴۹) و لفظ از اوست؛ و ترمذی در کتاب صفة القيامة والرفائق والورع، باب ما جاء فی شأن الحساب والقصاص، شماره (۲۴۱۸) (۴/۵۲۹-۵۳۰).

^۲ - شرح صحیح مسلم (۳۷۲/۱۶).

طلب مغفرت و بخشش برای اصحاب و یاران رسول الله ﷺ امر شده‌اند، اما آن‌ها را دشنام داده و بدان‌ها ناسزا می‌گویند»^۱.

و این خود نشانه و علامت شقاوت و بدبختی بنده و اعتقاد و باور کج و نادرست وی می‌باشد، و اگر از اهل اسلام می‌بودند، اصحاب رسول الله ﷺ را دوست داشته و به دشمنی و عداوت با آن‌ها برخاسته و با دشنام و استهزاء و ریشخند و تحقیر، به زبان درازی در حق آن‌ها روی نمی‌آوردند.

براستی اهل سنت و جماعت در قبال اصحاب و یاران گرامی رسول الله ﷺ، از مقام والا و منزلت بالایی برخوردارند؛ این سخنون - یکی از بزرگ‌ترین علمای مالکیه - است که چون بدو گفته شد: یعقوب بن مضار تو را دوست ندارد. در پاسخ گفت: حمد و ستایش از آن پروردگاری است که حب من و بغض و کینه‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در یک قلب جمع نکرده است^۲.

براستی چه چیزی بزرگ‌تر است از این دوستی و محبت ورزی، حتی در اعمال قلوب: ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] «در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) و برخی در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند)».

بنابراین دشنام و ناسزاگویی به اصحاب و یاران گرامی رسول الله ﷺ، برخلاف نص صریح قرآن و رهنمود نبوی و ارشادات سلف صالح امت و اعتقاد صحیح در مورد آن‌ها و زشت و ناپسند دانستن ریشخند و تحقیر آن‌ها و وعید شدیدی است که در این مورد ذکر گردیده است. از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مَدًّا أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ»^۳ «اصحاب و یاران مرا دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه

^۱ - به روایت مسلم در کتاب التفسیر، در مقدمه آن، شماره (۳۰۲۲)، نوبی (۳۶۴/۱۸-۳۶۵).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۵۷۶.

^۳ - ترتیب المدارک (۶۱۶/۱)، قاضی عیاض الیحصی.

^۴ - به روایت بخاری در کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبی لو کنت متخذًا خلیلًا... شماره (۳۶۷۳)، فتح (۲۵/۷)؛ مسلم در کتاب فضائل الصحابة، باب تحریم سب الصحابة رضی الله عنهم، شماره (۲۵۴۰، ۲۵۴۱)، نوبی

احد، طلا انفاق کند با یک یا نصف مُدی^۱ که اصحاب من انفاق می کنند، برابری نمی کند».

حافظ بن حجر رحمته الله می گوید: «... نهی شدن کسانی که رسول الله صلی الله علیه و آله را درک نموده و خطاب مستقیم این حدیث قرار گرفتند، از دشنام دادن کسانی که در ایمان آوردن از ایشان سبقت گرفته اند، به طریق اولی منع کسانی را به دنبال دارد که پیامبر را درک نکرده و مورد خطاب مستقیم پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نبودند و این ها نیز شامل نهی از دشنام دادن به مسلمانانی که پیشتر از ایشان بودند، می باشند»^۲.

بنابراین دشنام دادن صحابه از گناهان کبیره و بلکه بدترین گناهان می باشد. امام نووی رحمته الله می گوید: «بدان که دشنام دادن صحابه حرام بوده و از بدترین محرمات می باشد. و تفاوتی نمی کند که آن صحابه از کسانی باشند که گرفتار فتنه ها شده اند یا اینکه از فتنه ها به دور بوده اند؛ چرا که آن ها در جنگ ها بر اجتهاد خویش عمل کرده و از تأویل برخوردار بودند ... قاضی می گوید: و دشنام دادن هریک از صحابه، از بزرگ ترین گناهان است. و مذهب ما و مذهب جمهور آن است که چنین شخصی تعزیر شده و کشته نمی شود و برخی از مالکیه گفته اند، کشته می شود»^۳.

مطلب اول: صورت هایی از استهزاء مشرکان به صحابه رضی الله عنهم

پس از پرداختن به نصوص وحی در نهی و تحذیر از دشنام دادن به صحابه، اکنون به صورت هایی از استهزاء و تمسخر به صحابه و سایر مؤمنان می پردازیم:

۱- رفتار و عملکرد بزرگان و اشراف کفار قریش در برابر مؤمنان فقیر و ضعیفی همچون بلال و خباب و صهیب:

چون بزرگان قریش می خواستند با رسول الله صلی الله علیه و آله بنشینند و از ایشان بشنوند و پیروی کنند!! شرط گذاشتند که بایستی رسول الله صلی الله علیه و آله آن مسلمانان فقیر و ضعیف را طرد کرده و رها کند. مسلم در صحیحش از مقداد بن شریح از پدرش از سعد بن ابی وقاص روایت نموده که می گوید: ما شش نفر با رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم، مشرکان به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: اینان را از خود دور کن تا بر ما دلیر نشوند؛ من بادم و ابن مسعود رضی الله عنهما و مردی از قبیله ی هذیل و بلال و دو نفر دیگر که نام های شان را به خاطر ندارم. (با این پیشنهاد کفار) در دل رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه خداوند متعال خواست واقع گردید و با خود سخنی گفت

^۱ - مد پیمانهای است که برخی آن را به اندازه پری دو کف دست دانسته اند.

^۲ - فتح الباری (۴۲/۷).

^۳ - شرح صحیح مسلم (۳۲۶/۱۶-۳۲۷)، و تفصیل احکام سب و دشنام در سخن از حکم استهزاء و اقسام استهزاء کنندگان در باب سوم خواهد آمد.

که الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾^۱ «کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است». تا آنجا که می‌فرماید: ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ «و کذلک فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾^۳ [الأنعام: ۵۲-۵۳] «نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هرکس در گرو عمل خویش است، چه شاه چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان درباره این‌گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمره ستمگران خواهی بود. این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبران) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده‌ایم تا (متکبران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانی که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد (تا این کافران سرکش مغرور)؟»

و متکبران و مستکبران در مورد مستضعفان و فقرا می‌گفتند: آیا اینانند کسانی که خداوند از میان ما بر آن‌ها منت نهاده است؛ چنان‌که در روایت ابن اسحاق آمده است: چون رسول الله ﷺ در مسجدی نشست و اصحاب و یاران مستضعف و کسانی که از زمره‌ی فقرا بودند، گرداگرد رسول الله ﷺ حلقه می‌زدند، همچون خباب و عمار و ابوفکیه یسار مولی صفوان بن امیه بن محرت و صهیب و مسلمانانی از این دسته؛ قریش به تمسخر و استهزاء آن‌ها می‌پرداختند و برخی به برخی دیگر می‌گفتند: چنان‌که می‌بینید، اینانند اصحاب و یارانش؛ آیا اینانند که خداوند با هدایت به سوی حق، از میان ما بر آن‌ها منت نهاده است!! برآستی اگر آنچه محمد با آن آمده (وحی) چیز خیر و خوبی می‌بود، اینان در پذیرفتن آن، از ما سبقت نمی‌گرفتند...^۲

^۱ - به روایت مسلم در کتاب فضائل الصحابة، باب في فضل سعد بن أبي وقاص رضي الله عنه، حديث (۲۴۱۲)، نووي (۱۹۶/۱۵)؛ و أحمد در المسند (۵۴۴/۱) از عبدالله بن مسعود و در آن آمده است که همراه وی خباب و صهیب و بلال و عمار بودند. و هيثمي در المجمع گفته است (۲۱/۷)؛ و رجال أحمد رجال صحيح هستند غير از كردوس که ثقة است.

^۲ - السيرة النبوية (۳۹۲/۱) ابن هشام؛ و البداية والنهاية (۸۴/۳).

و طبری با سند صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که می‌گوید: درحالی که نزد پیامبر، صهیب و عمار و بلال و خباب و دیگر مسلمانان ضعیف و فقیر بودند، بزرگان قریش از کنار رسول الله صلی الله علیه و آله گذر نموده و با دیدن آن‌ها گفتند: ای محمد، آیا از میان قومت به این‌ها راضی شده و کفایت نموده‌ای؟ اینانند کسانی که خداوند از میان ما بر آن‌ها منت نهاده است؟! آیا ما از اینان پیروی کنیم؟! آن‌ها را از خود دور کرده و طردشان کن، شاید اگر چنین کنی، از تو پیروی کنیم! پس این آیه نازل گشت: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲] «کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است»^۱.

امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «و این‌گونه بود که مؤمنان فقیر و ضعیف و ناتوان که درحقیقت پیروان راستین پیامبر بودند، سبب ابتلا و آزمایش ثروتمندان و رؤسا و بزرگان قوم بودند و این باعث گردید که آن‌ها پس از پی بردن به صدق و راستی پیامبران، از ایمان آوردن بدان‌ها امتناع ورزند و بگویند: ﴿لَوْ كَانْ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ [الأحقاف: ۱۱] «اگر (قرآن که برنامه اسلام است) چیز خوبی بود، هرگز آنان برای رسیدن به آن از ما پیشی نمی‌گرفتند».

آری، همینان بودند که به نوح علیه‌السلام گفتند: ﴿قَالُوا أَنْوَمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۱] «گفتند: آیا ما (اشراف و نجباء) به شما ایمان بیاوریم، درحالی که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟! (چگونه انتظار داری افراد ثروتمند و والامقام، با مشت‌بی‌سر و پا و گمنام، همراه و همنشین شوند؟!))».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِن بَيْنِنَا﴾ [الأنعام: ۵۳] «این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبران) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده‌ایم تا (متکبران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانی‌اند که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منت نهاده است؟!»

^۱ - جامع البیان، شاکر (۳۷۴/۱۱-۳۷۵). و نگا: أسباب نزول القرآن، ص: ۲۱۹-۲۲۱، واحدي؛ أسباب النزول، ص: ۱۶۰، ۱۶۲، سیوطی؛ در باب اسباب نزول این آیات روایات بسیاری ذکر گردیده که ثابت نمی‌باشند. قاسمی پس از ذکر روایت مسلم و أحمد و طبری می‌گوید: جز آنچه ذکر نمودیم روایاتی که نه صحیح بوده و نه می‌توان به آن‌ها اطمینان نمود، روایت شده‌اند. محاسن التأویل (۳/۳۲۱).

و این‌گونه چون رؤسا و بزرگان قوم، فقراء و ضعیفان قوم را می‌دیدند که در ایمان آوردن و متابعت و پیروی از پیامبر، از آن‌ها سبقت جسته و پیشی گرفتند، تعصب جاهلی آن‌ها را در برگرفته و از اینکه اسلام بیاورند و با آن‌ها برابر و یکسان شوند، خودداری نموده و می‌گفتند: اسلام بیاورم تا اینکه من و این پست و فرومایه در یک حد و اندازه باشیم (و حق و حقوق‌مان یکسان و برابر باشد)؟^۱

اما این مسأله روشن می‌گرداند که رسول الله ﷺ بر اسلام آوردن بزرگان و رؤسای قوم، بسیار مشتاق و علاقمند بودند، چه که با اسلام آوردن آن‌ها و وارد شدن آنان به دین اسلام، سایر قریش و قریشیان از ایشان پیروی نموده و به پیروی از آنان اسلام می‌آوردند. و بر این اساس بود که رسول الله ﷺ تصمیم گرفتند تا خواسته‌ی مشرکان قریش را برآورده سازند^۲. و با خود، از روی رغبتی که در هدایت آنان و نجات‌شان از آتش جهنم داشتند، در این زمینه اندیشیدند که از سوی خداوند سبحان مورد عتاب و سرزنش و نهی از تنفیذ آن تصمیم، قرار گرفتند: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَیْثِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ﴾^۳.

امام ابن کثیر می‌گوید: «یعنی کسانی را که به این صفات متصفند، از خود دور مگردان، بلکه آنان را هم‌نشینان و هم‌رازان و محرمان و دوستان صمیمی خود قرار ده، همچون اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَیْثِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیْوَةِ الدُّنْیَا وَلَا تُطِغْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ [الکف: ۲۸] «با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند (و تنها رضای) ذات او را می‌طلبند و چشمانت از ایشان (به سوی ثروتمندان و قدرتمندان مستکبر) برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد. و از کسی فرمان مبر که (به خاطر دنیا دوستی و آرزو پرستی) دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است (و پیوسته فرمان خداوند را ترک گفته است) و کار و بارش (همه) افراط و تفریط بوده است»^۳.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء مشرکان به صحابه نیز می‌توان به آنچه امام ابن ماجه با سندش از

^۱ - إغائة اللهفان (۱/۶۱/۲).

^۲ - برخی از مفسرین همچون رازی بر این باورند که رسول الله ﷺ آن تصمیم را اجرایی نموده و فقرا و مستضعفین را طرد نمودند؛ که البته این نظریه و دیدگاه باطل می‌باشد، چنان‌که روایت مسلم که پیشتر بیان گردید، ابطال آن را واضح و روشن می‌گرداند. نکا: محاسن التأویل (۳/۳۲۱)، قاسمی.

^۳ - تفسیر القرآن العظیم (۲/۲۱۵).

سلمان روایت نموده، اشاره کرد. آنجا که می‌گوید: «برخی از مشرکان مسخره کنان بدو گفتند: می‌بینیم که دوست شما، همه چیز حتی مستراح رفتن را به شما می‌آموزد. راوی می‌گوید: سلمان گفت: بله، ما را امر نموده تا به هنگام قضای حاجت، رو به قبله نکرده و با دست راستمان استنجاء نزنیم و به کمتر از سه سنگ اکتفا نکنیم و نایستی که میان آن سنگ‌ها، استخوان و مدفوع حیوانی باشد»^۱.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء مشرکان به صحابه، گفتگویی است که میان رستم و فرستاده‌ی سعد بن ابی وقاص رد و بدل شد و آن در حاشیه جنگ قادسیه بود. ابن کثیر می‌گوید: «رستم به همراه بزرگان و رؤسای قوم خویش گرد آمدند و رستم گفت: هیچ تا به حال همچون سخنان این مرد، سخنانی استوار و محکم و پسندیده‌تر دیده بودید؟ پس گفتند: پناه بر خدا از اینکه به این مرد گرایش یابی و دین خود را به خاطر این سگ رها کنی. آیا لباس‌های کهنه‌اش را ندیدی؟ پس رستم گفت: وای بر شما، بر لباس منگرید، بلکه به فکر و سخن و رفتار نگاه کنید. براستی عرب به لباس و خورد و خوراکش اهمیت نمی‌دهد و فقط از شرافت و نسب دفاع می‌کند»^۲.

اما اینکه هم‌مجلسان رستم، فرستاده‌ی سعد، مغیره بن شعبه را حقیر و خوار و زبون شمردند، سببش کهنگی لباس مغیره بود و این‌گونه و بدین خاطر او را مورد دشنام و ناسزا قرار داده و گفتند: پناه بر خدا از اینکه به این مرد گرایش یابی و دین خود را به خاطر این سگ رها کنی، آیا لباس‌های کهنه‌اش را ندیدی. براستی ملاک و معیار و میزان جاهلیت در هر زمانی همین است که مبنای قضاوت و داوری خود را مظاهر پست دنیوی می‌بینند و لو اینکه مبنای آن مظاهر بر شرک و وثنیت و بت‌پرستی باشد. اما اینکه در قدر و منزلت مردم، تقوا اصل و اساس قرار گیرد، امری است که جز در میان اهل اسلام و ایمان نمی‌یابیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳] «بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است».

و در سنت نبوی از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَىٰ أَجْسَادِكُمْ، وَلَا إِلَىٰ صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَىٰ قُلُوبِكُمْ» وَأَشَارَ بِأَصَابِعِهِ إِلَىٰ صَدْرِهِ» و در روایتی

^۱ - در کتاب الطهارة، باب الإستنجاء بالحجارة والنهي عن الروث. الرمة، شماره (۳۲۰) (۶۳/۱). و نگا: صحیح سنن ابن ماجه (۵۷/۱)، ألبانی، و در مورد آن گفته است: «صحیح»؛ و آن نزد أبو داود در الطهارة، باب کراهة استقبال القبلة، شماره (۷) (۱۷۱-۱۸) می‌باشد که لفظ استهزاء را در آن ذکر نکرده است.

^۲ - البداية والنهاية (۳۳/۷).

آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ»^۱ «براستی الله عزوجل به جسم‌ها و صورت‌هایتان نگاه نمی‌کند و بلکه به قلوب‌تان می‌نگرد؛ راوی می‌گوید: و رسول الله ﷺ با انگشتان خویش به سوی سینه‌شان اشاره نمودند. و در روایتی آمده است: خداوند متعال به صورت‌ها و اموال‌تان نگاه نمی‌کند و بلکه به قلوب و اعمال‌تان می‌نگرد».

مطلب دوم: صورت‌هایی از استهزاء یهود به صحابه رضی الله عنهم

از صورت‌های استهزاء یهود به اصحاب رسول الله ﷺ آن بود که یهودیان گمان می‌کردند خداوند متعال اموال امیین - یعنی مسلمانان - را برای آن‌ها مباح گردانیده است؛ درحالی‌که این افترا و دروغی محض بود که بر الله متعال بسته بودند. و قرآن کریم در این زمینه سخن گفته و از زعم و گمان باطل آن یهودیان پرده برداشته و می‌فرماید: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّتِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾﴾ [آل عمران: ۷۵-۷۶] «و در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر دارائی فراوانی به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن‌را به تو بازپس می‌دهند. و در میان آنان کسانی هستند که اگر دیناری به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن‌را به تو بازپس نمی‌دهند، مگر آن که پیوسته بالای سرشان ایستاده باشی. این بدان خاطر است که ایشان می‌گویند: ما در برابر امی‌ها (یعنی غیر یهود) مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم! و بر خدا دروغ می‌بندند (و چنین چیزی حکم خدا نیست) و حال آن‌که ایشان (این را) می‌دانند. آری! کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید (محبت و رضایت خدا را فراچنگ آورده است) زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد».

این عطیه می‌گوید: ﴿ذَلِكَ﴾ در این آیه اشاره به آن دارد که آن‌ها امانت را در یک دینار و یا بیشتر از آن نپرداخته و امانت را ادا نمی‌کردند... و ضمیر در ﴿قَالُوا﴾ به گروهی از بنی اسرائیل باز می‌گردد که می‌گفتند: ما اهل کتاب بوده و عرب‌ها و ملت‌های غیر یهود، بت‌پرستانی می‌باشند که اموال‌شان در هر زمان که برای ما مقدر باشد، حلال است و اعتراض و بازخواستی بر ما در برابر اموال آن‌ها نخواهد

^۱ - به روایت مسلم، کتاب البر والصلة والآداب، باب تحريم ظلم المسلم وخذله، واحتقاره ودمه وعرضه وماله، شماره

بود...»^۱.

و ابن کثیر رحمته می‌گوید: «یعنی آنچه موجب گردید تا حق را انکار کنند، آن بود که می‌گفتند: در دین مان، در خوردن اموال امیین یعنی عرب‌ها، گناهی بر ما نخواهد بود، براستی که خداوند آن را برای ما حلال کرده است ... تا آنجا که در رد این مقوله و بیان کذب و افترای آنان می‌گوید: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۲ یعنی این مقوله را خود ساخته و پرداخته کرده و این ضلالت و گمراهی را مرتکب گردیدند؛ براستی که خداوند متعال خوردن اموال دیگران را مگر به حق، بر آنان حرام گردانیده بود، لیکن آن‌ها قومی افترا زننده و بهتان زننده و دروغگو می‌باشند»^۳.

ابن ابی حاتم با سندش از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت نموده که می‌گوید: «زمانی که اهل کتاب گفتند: ما در برابر امی‌ها مسئول نبوده و بازخواستی نداریم؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَذَّبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا وَهُوَ تَحْتَ قَدَمِي هَاتَيْنِ إِلَّا الْأَمَانَةَ فَإِنَّهَا مُوَدَّاةٌ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ»^۴ «دشمنان خداوند متعال دروغ گفته‌اند، هیچ چیزی در دوران جاهلیت نبوده مگر اینکه در زیر این دو پای من افتاده است، مگر امانت که به شخص صالح و فاجر برگردانده می‌شود».

و در اثری آمده است که چون از ابن عباس رضی الله عنهما سوال شد: ما بر اهل ذمه گذر نموده و آن‌ها برای ما مرغ و گوسفند ذبح می‌کنند. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: شما در برابر این عمل آنان چه می‌گویید؟ گفت: می‌گوییم: «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلًا» ما در برابر امی‌ها مسئول نبوده و بازخواستی نداریم. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چون آن‌ها جزیه پرداخت کنند، اموال‌شان حلال نمی‌باشد مگر با رضایت خودشان»^۴.

مطلب سوم: صورت‌هایی از استهزاء منافقان به صحابه و سایر مؤمنان

از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر مؤمنان می‌توان به عملکرد و نوع تعامل منافقان در برخورد با صحابه اشاره نمود، آنگاه که صحابه را با اظهار اسلام و موافقت در عقاید و اتباع و پیروی و اطاعت و نصرت اهل ایمان، به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند؛ چرا که درحقیقت، گرچه به این امور اظهار داشتند،

^۱ - المحرر الوجيز (۴۵۸/۱-۴۵۹).

^۲ - تفسير القرآن العظيم (۵۶۰/۱).

^۳ - تفسير ابن ابی حاتم (۶۸۴/۲) و جامع البيان (۵۲۲/۶) برقم (۷۲۶۹)، و تفسير القرآن العظيم (۵۶۰/۱) لابن کثیر، والدر المنثور (۷۸/۲) و عزه لعبد بن حميد. قال احمد شاکر: هو حديث مرفوع، ولكنه مرسل، لان سعيد بن جبیر تابعی، و اسناده اليه اسناد جيد. جامع البيان (۵۲۲/۶) هامش رقم (۲) شاکر.

^۴ - المصنف (۹۱/۶) للصنعانی.

اما بر اعتقادات و باورهای کفرآمیز خود باقی بودند و ایمان وارد قلب‌شان نشده بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۴﴾ [البقرة: ۱۴] (وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما هستیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نماییم)).

أبو جعفر طبري رحمته در تفسیر این آیه می‌گوید: «در این آیه خداوند متعال خبر می‌دهد که آن‌ها (منافقان) - به مؤمنانی که الله متعال و کتاب و فرستاده‌اش را تصدیق نموده بودند - تنها با زبان و نه قلباً می‌گفتند: ایمان آوردیم و محمد را تصدیق نمودیم و آنچه با آن (وحی) آمده را راست و درست می‌دانیم و بدان ایمان آوردیم؛ اما تمامی این سخنان را از روی فریب و حيله و مصون ماندن و مصون داشتن مال و خون و فرزندان‌شان می‌گفتند. اما چون با هم‌کیشان و سرکشان و شروران و پلیدان و سایر مشرکان خلوت کرده و یکجا می‌شدند، همانانی که مانند آن‌ها به الله عزوجل و کتاب و فرستاده‌اش کافر بودند - که در واقع همینان شیاطین آن‌ها بودند و پیشتر بدان اشاره نمودیم که شیطان می‌تواند هر آن متمرّد و طغیان‌کننده‌ای باشد (و بر وی اطلاق گردد) - بدان‌ها می‌گفتند: ﴿إِنَّا مَعَكُمْ﴾ ما بر دین شما هستیم و در برابر هر آنکه با دین‌تان مخالفت کند، شما را یاری می‌کنیم. و ما دوستان واقعی و حقیقی شما هستیم نه دوستان و یاران و اصحاب محمد. ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۴﴾﴾ ما تنها (با این عملکرد خود) الله و کتاب و فرستاده و اصحاب و یارانش را به باد تمسخر و استهزاء می‌گیریم»^۱.

سپس با سندش از مجاهد در مورد این کلام الهی: ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ﴾ روایت می‌کند که گفت: یعنی زمانی که منافقان با دوستان‌شان از کفار خلوت می‌کردند^۲.

اما در مورد ﴿شَيَاطِينِهِمْ﴾ و اینکه مقصود و مراد از آن چه کسانی هستند، سه دیدگاه وجود دارد: الف) برخی گفته‌اند که آن‌ها، رؤسای منافقان در کفر بودند؛ و این دیدگاه ابن عباس، ابن مسعود و حسن و سدی می‌باشد.

ب) أبو العالیة و مجاهد بر این باورند که مقصود از شیاطین برادران مشرک‌شان می‌باشد.

ج) و ضحاک و کلبی می‌گویند: مقصود کاهنان و غیب‌گویان هستند^۳.

^۱ - جامع البیان (۱/۱۶۳).

^۲ - همان (۱/۱۶۴).

^۳ - زاد المسیر (۱/۳۵). و نگا: جامع البیان (۱/۱۶۳-۱۶۴)، طبری.

ابن عطیه در بیان معنای این مقوله‌ی منافقان به رؤسای خویش یا مشرکان یا یهودیان که می‌گفتند: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^۱ می‌گوید: «یعنی آنانی را که (مسلمانان) با اظهار ایمان فریب داده و گول می‌زنیم، این گونه و با این روش مورد استهزاء و تمسخر قرار داده و آن‌ها را خوار و ذلیل و نادان می‌شماریم»^۱.

شیخ المفسرین در معنای این کلام خداوند سبحان: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^{۱۴} نقل اجماع می‌کند که معنای آن، ما آن‌ها را مسخره می‌کنیم، می‌باشد.

«و معنای این سخن منافقان چنین است که: چون منافقان با هم‌کیشان خود از منافقان و مشرکان خلوت نموده و یکجا می‌شدند، می‌گفتند: ما نیز بر آن اعتقاد و باوری هستیم که شما نیز بر آن هستید، یعنی تکذیب محمد و آنچه آورده است و دشمنی با او و پیروانش؛ و ما با گفته‌های خود بدان‌ها، اصحاب و یاران محمد را به تمسخر گرفته و از روی مسخرگی به هنگام ملاقات با آن‌ها می‌گوییم: ﴿ءَأَمْنَا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۲.

اما اگر اندکی در نوع خطاب منافقان با کسانی که ظاهراً و باطناً با آن‌ها دوستی کرده و آن‌ها را دوست می‌داشتند و نیز در خطاب آن‌ها با کسانی که تنها ظاهراً با آن‌ها اظهار دوستی می‌کردند (مسلمانان)، تأمل کنیم، تفاوت زیادی میان این دو خواهیم دید و براستی که تفاوت واضح و آشکار است. امام ابن قیم رحمته بدین مسأله پرداخته و می‌گوید: «براستی منافقان، مؤمنان را با جمله‌ی فعلیه و شیاطین و هم‌کیشان خود را با جمله‌ی اسمیه به همراه «ان» مشدده که نشان از تأکید دارد، مخاطب قرار می‌دادند؛ پس در خطاب به مؤمنان ﴿ءَأَمْنَا﴾ و در خطاب به برادران و هم‌کیشان خود ﴿إِنَّمَا مَعَكُمْ﴾ می‌گفتند؛ چرا که در خطاب به هم‌کیشان خود، قصد آن داشتند که از ثبات خویش بر اعتقاد کفر آمیز و دوری از هرگونه تصدیق و رغبتی به حق خبر دهند و این امری بود که در نزد آن‌ها مورد قبول و در میان هم‌کیشان و برادران‌شان، رایج بود؛ اما در مقابل، آنچه را که به مؤمنان می‌گفتند و اظهار ایمان می‌کردند، از روی تکلف و فریب و چاپلوسی و در راستای گول زدن مؤمنان، بر زبان می‌آوردند و خوب می‌دانستند که اگر با الفاظی تأکیدی چنین سخنانی را به مؤمنان بگویند، برخلاف کارکردی که این الفاظ تأکیدی در خطاب به هم‌کیشان‌شان دارد، در برابر مؤمنان جز رواجی ظاهری و نه باطنی ندارد. و

^۱ - المحرر الوجيز (۹۶/۱). نگا: محاسن التأويل (۲۴۷/۱)، قاسمي.

^۲ - جامع البيان (۱۶۵/۱)، طبري؛ و نگا: تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان (۲۳/۱)، شيخ: عبدالرحمن بن سعدي.

علاوه بر این در عقاید آن‌ها، عاملی قوی که آن‌ها را وادارد تا همچون خطاب مؤکدی که در برابر دوستان خود به کار می‌گیرند، در برابر مسلمانان به کار برند، وجود نداشت؛ و در هم‌سخن شدن با هم‌کیشان خود تصریح می‌کردند که آنچه به مؤمنان گفته‌اند، از روی مسخرگی و ریشخند بوده است و می‌گفتند:

﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^۱.

این نکته‌های دقیق و لطیفی است که در زبان عربی جز در قرآن کریم یافت نمی‌شود. و از این نکته‌های دقیق و باریک در قرآن کریم در آیات مختلف فراوان می‌باشد؛ پس این مسأله را بدان و دیگر موارد را به عنوان راهنما بر آن قیاس کن!^۱

«منافقان به گمان خویش با اظهار ایمان، مسلمانان را فریب می‌دادند ﴿وَإِذَا حَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ﴾ و چون با رؤسای شیطان صفت خود خلوت می‌کردند، می‌گفتند: ما با شمایم و از آنچه بر آن بودیم، روی نگردانده و تغیر نکرده‌ایم؛ و در این راستا تنها به اخبار اطمینان بخش به شیاطین و رؤسای خویش اکتفا نکردند، اخباری مبنی بر اینکه همچنان بر عقیده‌ی آن‌ها بوده و همچنان با ایشان بر علیه رسول الله ﷺ و اصحاب و یاران گرامی ایشان هم‌پیمان هستند و با جاسوسی از آن‌ها، در پی فرصتی مناسب برای اقدام علیه آن‌ها و اجرای انواع اذیت و آزارهای مخفی و مکر و حيله‌های پنهانی هستند و کماکان با هم‌کیشان خود موافق و یکسو می‌باشند، بلکه سبب اظهار نمودن ایمان در ملاقات با مؤمنان را بیان نمودند که قصد آن‌ها از چنین عملکردی بازیچه قرار دادن مسلمانان با زبان و مسخره کردن آن‌ها و فریب ایشان بوده است، آنجا که می‌گفتند: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^۱ و این‌گونه پیروان محمد ﷺ را مسخره نموده و آنان را احمق و نادان و خوار و حقیر به شمار می‌آوردند؛ پس ما نیز آن‌ها را به بازیچه گرفته و منتظر نزول بلاها و مصیبت‌ها بر آنان می‌باشیم»^۲.

براستی آیا امروزه مسلمانان در زمینه مکر و حيله‌های بزرگ منافقان که نزدیک است در اثر آن کوه‌ها از جای برکنده شوند، تدبیر کرده و می‌اندیشند تا اینکه از نفاق و منافقان و مکر و حيله‌های پنهانی آنان بر علیه اهل حق و خیر و صلاح و ریشخندها و بی‌احترامی‌ها و اهانت‌های آنان بر حذر بوده و دشمنی و کینه‌شان را روایت کرده و از خوشحالی و شادمانی آنان در برابر متضرر شدن مؤمنان حکایت کنند؟ ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۳ [ق: ۳۷] «براستی در این

^۱ بدائع التفسیر (۲۷۰/۱).

^۲ - صفوة الآثار والمفاهیم (۲۶-۲۵/۲)، شیخ: عبدالرحمن الدوسری رحمه الله؛ و نگا: فی ظلال القرآن (۴۵-۴۴/۱).

(امر) بیدارباش و اندرز بزرگی است برای آن که دلی (آگاه) داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دارد).

از دیگر صورت‌های استهزاء منافقان، سخنی است که یکی از منافقان در غزوه‌ی تبوک بر زبان آورده و گفت: «همچون این قاریان قرآن، شکم گنده‌تر و دروغگوتر و ترسوتر در برابر دشمن ندیدم». از زید بن أسلم روایت است: فردی از منافقان در غزوه‌ی تبوک به عوف بن مالک گفت: از این قاریان ما، شکم گنده‌تر و دروغگوتر و ترسوتر در برابر دشمن نیست. (که مقصودش رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی ایشان بود که قاری قرآن بودند.) پس عوف گفت: دروغ می‌گویی؛ و قطعاً تو از منافقانی! حتماً رسول الله ﷺ را از این سخن آگاه می‌کنم. پس عوف به سوی رسول الله ﷺ روانه شد تا خبر این مسأله را گزارش دهد؛ اما دریافت که قرآن پیش از خبر او، در این زمینه نازل شده است؛ زید می‌گوید: عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت: آن منافق را دیدم که خود را به شتر رسول الله ﷺ آویزان نموده و روی سنگ‌ها کشیده می‌شد و می‌گفت: ما تنها از روی شوخی و سرگرمی این سخنان را بر زبان آوردیم. پس رسول الله ﷺ بدو فرمودند: ﴿أَبَا اللَّهِ وَعَائِيَّتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾ [التوبة: ۶۵] «آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!» و چیزی بر این اضافه نمودند^۱. پس خداوند متعال در شأن این مرد - که سخنان کفرآمیز بر زبان آورده و پس از ایمان آوردن کافر گشت - این آیات را نازل فرمود:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبَا اللَّهِ وَعَائِيَّتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده)

^۱ به روایت ابن ابی حاتم در التفسیر (۱۸۲۹/۶)، شماره (۱۰۰۴۷) و رجال آن رجال الصحیح هستند بجز هشام بن سعد که مسلم تنها در احادیثی که به عنوان شاهد آورده، از او نقل کرده است، همچنان‌که در تهذیب التهذیب (۳۸/۱۱) آمده است؛ طبری در التفسیر (۳۳۳/۱۴) شاکر، شماره (۱۶۹۱۱، ۱۶۹۱۲، ۱۶۹۱۶) و محمود شاکر درباره آن می‌گوید: صحیح الإسناد است، می‌گویم: هشام بن سعد مختلف فیه است، چنان‌که در تهذیب التهذیب (۳۸-۳۷/۱۱) آمده است، پس این اثر با وجود شواهدی که برای آن وجود دارد، تقویت می‌شود، چنان‌که طبری از ابن عمر و محمد بن کعب آورده است و گروهی از اهل علم از جمله شیخ الإسلام أحمد بن تیمیة در الصارم المسلول ص: ۳۸، شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب در تیسیر العزیز الحمید ص: ۶۱۹ و شیخ عبدالرحمن بن حسن در فتح المجید ص: ۵۲۰ و غیره بدان توجه نموده‌اند.

عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حق پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند»^۱.

«اما چون آنان از رسول الله ﷺ و علمای اصحاب و یاران گرامی ایشان عیبجویی نموده و خبر رسول الله ﷺ در این مورد را بی‌اهمیت و نادرست پنداشتند، خداوند متعال خبر داد که آنان بدین سبب کافر گشتند و آنچه گفتند استهزاء و تمسخر می‌باشد. پس چگونه است حال و وضع آنکه سخنانی بدتر از این بر زبان می‌آورد؟

اما تنها بدین سبب حد بر آن‌ها اقامه نگردید، چون در آن زمان به جهاد با منافقان امر نشده بود، بلکه مسلمانان مأمور بودند تا اذیت و آزارهای آنان را نادیده گرفته و رها کنند. و دلیل دیگر آنکه این حق از آن رسول الله ﷺ بود که کسی را که از ایشان عیبجویی کرده و خرده‌گیری می‌کند و نیز موجب اذیت و آزار ایشان می‌گردد، ببخشد (یا اینکه مجازات کند)»^۲.

اما برخی از علما بر این باورند که ایمان کسی که از صحابه عیبجویی نموده و آن‌ها را به ریشخند گرفت و نیز ایمان کسانی که همراه او بودند که آیه هم از ایمان آن‌ها خبر می‌دهد: ﴿قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ ایمان ظاهری از قبیل نطق زبانی مقرون به کفر در باطن و باقی بودن آن در باطن بوده است. اما این دیدگاه جای بسی تأمل دارد. ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «... دیدگاه کسانی که در مورد چنین آیاتی می‌گویند: آنان که مخاطب این آیه بودند (از منافقانی بودند که) پس از اظهار ایمان با زبان، با وجود کفری که در قلوب خود پنهان داشتند، کافر شدند، صحیح نمی‌باشد؛ چرا که اظهار ایمان به زبان با وجود کفر قلبی، کفر بوده و بدان ایمان اطلاق نمی‌گردد و در چنین حالتی گفته نمی‌شود: پس از ایمان آوردن تان کافر شدید؛ چرا که آن‌ها پیوسته کافر بودند و هیچگاه ایمان نیاورده بودند که لفظ ایمان بر آن‌ها اطلاق گردد؛ و اگر معنا چنان در نظر گرفته شود که: شما پس از اینکه اظهار ایمان کردید، اظهار کفر نمودید (در صورتی که مصداق آیات منافقین در نظر گرفته شوند) بایستی گفت: آنان (منافقان) کفر خویش را جز در نزد خواص خویش اظهار نمی‌کردند و پیوسته این‌گونه بودند؛ بلکه معنای آیه از این قرار است که چون مخاطبین آیه، نفاق ورزیدند و ترسیدند که سوره‌ای در مورد آن‌ها نازل گشته و نفاق

^۱ - بنگر: أسباب نزول القرآن، ص: ۲۵۵-۲۵۶، واحدي، که این قول را به عبدالله بن ابي، رئیس منافقان، نسبت می‌دهد؛ و این نسبت صحیح نیست؛ چرا که عبدالله بن ابي در غزوه تبوک حضور نداشت. بنگر: المحرر الوجيز (۵۵/۳)، ابن عطية؛ أسباب النزول، ص: ۱۹۴-۱۹۵، سيوطي؛ و تيسير العزيز الحميد (۶۲۳).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۳۹، ابن تیمیة.

قلبی‌شان را آشکار نماید و کلمات استهزاء را بر زبان آوردند، پس از ایمان آوردن‌شان کافر شدند و الفاظی که در آیه ذکر گردیده، بر اینکه آن‌ها پیوسته و از همان ابتدا منافق بودند، دلالت نمی‌کند و بر این اساس بود که گفته شد: ﴿لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾... تا آنجا که می‌گوید: آنچه پیشتر گذشت بر آن دلالت دارد که آن‌ها پیش خود گمان آن‌هم نداشتند که با بر زبان آوردن چنان الفاظی مرتکب کفر گشتند، بلکه گمان‌شان این بود که چنان الفاظی کفر نمی‌باشد و این‌گونه بود که با نزول آیه، تبیین گردید که استهزاء به الله و آیات و رسولش کفری است که صاحبش با ارتکاب آن، پس از ایمان آوردن کافر می‌گردد. و این بر آن دلالت دارد که آن‌ها از ایمان ضعیفی برخوردار بودند (و در واقع مسلمانانی ضعیف‌الایمان و نه از منافقان بودند) که مرتکب این فعل حرام که حرام بودنش را می‌دانستند، شدند، لیکن گمان‌شان این نبود که چنین عملی کفر است، آن‌هم کفری که با ارتکاب آن کافر شده و از دایره‌ی ایمان خارج شوند و آنان به جواز بر زبان آوردن چنین کلماتی معتقد نبودند؛ همچنین بسیاری از سلف صالح امت در صفت منافقانی که در ابتدای سوره‌ی بقره مثال‌شان ذکر گردید، گفته‌اند: آن‌ها بینا بوده و خود را به کوری زدند و شناختند و انکار کردند و ایمان آوردند و سپس کافر شدند...^۱

با این توضیح روشن گردید، مردی که اصحاب رسول الله ﷺ را مورد استهزاء و تحقیر و اهانت قرار داده بود، از ایمان (و لو اینکه ایمانی ضعیف) برخوردار بود که همراه رسول الله ﷺ برای جهاد فی سبیل الله به سوی تبوک خارج شده بود اما چون لفظی دال بر کفر ورزیدن و ارتداد، بر زبان آورد، لفظی که نقض کننده‌ی ایمان بود و هرگز جمع آن و ایمان امکان‌پذیر نبود، خداوند متعال بر کفر وی و کسانی که در این سخنانش با او موافق بودند حکم نمود و توبه‌ی آن‌ها را نپذیرفت مگر در مورد مخشی بن حمیر رضی‌الله‌عنه که مصداق این قسمت از آیاتی که در این زمینه نازل گشت می‌باشد؛ آنجا که خداوند متعال فرمودند: ﴿إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ...﴾ و مخشی توبه نمود و در روز یمامه شهید شد و هیچکس از مکان وی اطلاعی نیافت؛ الله عزوجل از او خشنود و راضی باد و بر او رحم نماید^۳.

^۱ - مجموع الفتاوی (۲۷۲/۷-۲۷۴). و نگا: تیسیر العزیز الحمید، ص: ۶۱۸-۶۱۹؛ و فتح المجید، ص: ۵۲۲-۵۲۳.

^۲ - الطائفه در لغت در اصل به معنای جماعت و گروه می‌باشد و البته جایز است که یک نفر هم طائفه نامیده شود و به کار رفتن جمع برای یک نفر در زبان عربی معروف است. بنگر: زاد المسیر (۴۶۶/۳)، ابن الجوزی؛ و محاسن التأویل (۱۶۳/۴)، قاسمی.

^۳ - نگا: الدرر السنیه (۱۰۲/۸-۱۰۳) جمع: عبدالرحمن بن قاسم؛ تیسیر العزیز الحمید، ص: ۶۱۹ و فتح المجید، ص:

مطلب چهارم: صورت‌هایی از استهزاء اهل بدعت به صحابه و سایر مؤمنان

استهزاء و تمسخر اهل علم و دین، تنها ویژگی منحصر به فرد یهود و مشرکان نبوده است، بلکه اهل بدعت نیز در این امر با آن‌ها مشارکت داشته و همکاری داشته‌اند؛ که از این قبیل می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- به ریشخند گرفتن شیخین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما:

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله، استهزاء و تمسخر رفض پیشگان به صدیق اکبر را ذکر نموده و می‌گوید: «از حماقت‌های آن‌ها یکی این است که مشکی پر از روغن می‌آوردند و سپس شکمش را باز کرده تا روغن از آن بیرون بریزد و آن روغن را می‌نوشتند و می‌گویند: این کار مثل شمشیر زدن به عمر و نوشیدن خون اوست. و یا اینکه دو الاغی را که به کار چرخاندن سنگ آسیاب گماشته شده‌اند، ابوبکر و عمر می‌نامند و سپس آندو را شکنجه می‌دهند و گمان می‌کنند که ابوبکر و عمر را شکنجه کرده‌اند؛ گاهی برخی از آن‌ها اسامی ابوبکر و عمر را بر کف پاهایشان می‌نویسند و حتی یکی از والیان بر پاهای یکی از این افراد شلاق می‌زد با این تصور که ابوبکر و عمر را شلاق می‌زند و می‌گفت: من ابوبکر و عمر را شلاق می‌زنم! و این کار را آنقدر ادامه می‌دهم که هر دو را اعدام نمایم. و برخی از آنان چنانند که اسم سگش را ابوبکر و عمر می‌گذارند و آندو را لعنت می‌کنند و برخی از آنان چون سگش را نامگذاری کند و بدو گفته شود: بکیر، با چنین شخصی برخورد کرده و او را مورد ضرب و شتم قرار داده و می‌گوید: سگم را به اسم اصحاب آتش نامگذاری می‌کنی!»^۱

شبهه آنچه شیخ الإسلام از ریشخند و تمسخر رفض پیشگان به دو یار گرانقدر و با وفای رسول اللہ صلی الله علیه و آله و سلم، بدان اشاره نمود، امام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله نیز ذکر نموده و می‌گوید: «... و از جمله حماقت‌های آنان این است که سب و دشنام دادن صحابه و به ویژه خلفای ثلاثه (ابوبکر و عمر و عثمان) را واجب می‌دانند. در کتبی که نزد ایشان معتبر است از مردی از پیروان هشام الأحول روایت می‌کنند که هشام گفت: روزی به نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد بودم که فردی خیاط از پیروان ابو عبدالله آمد درحالی که دو لباس در دست داشت و گفت: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، یکی از این دو لباس را چنان دوختم که با هر دوخت و سوزن زدنی، یک الله اکبر گفتم و دیگری را چنان دوختم که با هر دوخت و سوزن زدنی، ابوبکر و عمر را لعنت می‌کردم. سپس نذر کردم که هر کدام از ایندو را که دوست داری، به خاطر خدا به تو هدیه دهم. پس آنرا که دوست می‌داری، برگیر و آنکه نمی‌خواهی

^۱ - منهاج السنة النبویة (۱/۴۹-۵۰).

برگردان. پس جعفر صادق گفت: آن پیراهنی را دوست دارم که با لعن و نفرین ابوبکر و عمر به اتمام رسیده است و آن لباسی را که با ذکر الله اکبر به پایان رساندی نزد خود نگه دار.

سپس امام محمد بن عبدالوهاب رحمته در بیان این دروغ و بهتان بزرگ - و امثال این تمسخرها و ریشخندها به اصحاب و یاران گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله که در کتب رفض پیشگان و حجت‌ها و مصدرهای- شان، قابل شمارش نیست - می‌گوید: بنگر به این دروغگویان فاسق که چه موارد زشت و پلشت و پلیدی به اهل بیت و خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند، مواردی که هرگز از آن‌ها سر نزده و مرتکب کمترین آن‌ها نشده و به کلی از آن بری و بیزارند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و بی‌گمان شما را ملت میانه روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید). تا گواهانی بر مردم باشید».

براستی اگر اصحاب و یاران گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله، امت میانه‌رو و مصداق ﴿أُمَّةً وَسَطًا﴾ نبودند، پس مقصود و مراد از این آیه چه کسانی غیر از آن‌ها می‌باشد؟ و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید».

براستی اگر اصحاب و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین آن‌ها نبودند پس چه کسانی غیر از آن‌ها مقصود و مراد می‌باشند؟ ... براستی چگونه کسانی دشنام داده می‌شوند که خداوند سبحان از آن‌ها راضی گشته و آن‌ها را برگزیده است ... براستی هر آنکه آنان را دشنام دهد، به صراحت با امر خداوندی که دستور فرموده تا آن‌ها را مورد احترام و اکرام قرار دهیم، مخالفت نموده و هر آنکه اعتقاد و باوری سوء در مورد تمامی آن‌ها یا اکثریت و بیشترشان داشته باشد، درحقیقت بر الله عزوجل دروغ بسته است و خداوند سبحان را در کمالات و فضایلی که از آن‌ها خبر داده، تکذیب نموده است و تکذیب کننده‌ی کلام الله عزوجل کافر می‌باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «التُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ التُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ، وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ، وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»^۱ «ستارگان حافظ و سبب امنیت آسمان هستند و هرگاه از بین روند بر آسمان آنچه بدان وعده داده شده، خواهد آمد و من حافظ و سپر اصحابم هستم و هرگاه از میان

^۱ به روایت مسلم در کتاب فضائل الصحابة، باب بَيَانُ أَنَّ بَقَاءَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَانٌ لِأَصْحَابِهِ وَبَقَاءَ أَصْحَابِهِ أَمَانٌ لِأُمَّةٍ، شماره (۲۰۳۱)، نووی (۳۱۶/۱۶-۳۱۷).

آنان روم، وعده‌هایی که به آنان داده شده، بر آنان خواهد آمد و اصحاب من حافظ و سپری برای امت من هستند و هرگاه از میان امت من بروند، آنچه به امتم وعده داده شده، بر آن خواهد آمد»^۱.

علما در معنای این حدیث گفته‌اند: «الْأَمْنَةُ» به فتح همزه و میم و «الْأَمْن» و «الْأَمَان» به یک معنا می‌باشند. و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ» بدین معناست که با از میان رفتن صحابه، بدعت‌ها و مسائل نوپیدایی در دین ظهور کرده و فتنه‌ها در آن سر برآورده و شاخ شیطان در آن طلوع نموده و روم و دیگران بر آنها غلبه می‌یابند و احترام و حرمت مکه و مدینه کنار گذاشته می‌شود و...»^۲.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر صحابه می‌توان به آنچه شیخ الإسلام ابن تیمیة در عیجوبی و اهانت رفض پیشگان به عایشه‌ی صدیقه فرزند صدیق روا داشته‌اند، اشاره نمود، آنجا که می‌گوید: «و از حماقت‌های آنان این است که حیوانی یا چیزی را به جای شخصیت- های منفور خود گذاشته و آن‌ها را شکنجه می‌دهند و یا صحنه‌هایی را از این طریق بازسازی می‌کنند؛ مثلاً گوسفند ماده‌ای که غالباً سرخ رنگ است - به خاطر مشهور بودن عایشه صدیقه رضی الله عنها به حمیراء^۳ - می‌آورند و با کندن موهایش و کارهایی از این قبیل آن‌را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند و گمان می‌کنند که این به منزله‌ی عقوبت و مجازات عایشه می‌باشد»^۴.

أبو الأحوص می‌گوید: «اگر سپاه روم به سوی اراضی مسلمانان روانه شده و تمامی کسانی را که با آن‌ها برخورد کند، بکشد و به نزدیکی کوفه رسیده و در این هنگام شخصی با شمشیر به سوی آن‌ها یورش آورده و با آن‌ها درگیر شود و بدین ترتیب آن‌ها را به جایی که بودند، بازگرداند، اما در حالتی الله

^۱ - رسالة الرد علی الرفضة، ص: ۱۵-۱۷.

^۲ - شرح صحیح مسلم (۳۱۶-۳۱۷)، امام النووی.

^۳ - در این معنی حدیثی با این مضمون روایت شده که «حُدُوا شَطْرَ دِينِكُمْ عَنِ الْحَمِيرَاءِ، یعنی عایشه» (نیمی از دین‌تان را از این حمیراء؛ یعنی عایشه بگیرید). ابن حجر می‌گوید: «اسنادی را برای آن نمی‌شناسم و در هیچیک از کتب حدیث جز در النهایة ابن اثیر آن‌را ندیدم...» و ابن کثیر ذکر می‌کند: در مورد این روایت از حافظ مزنی و ذهبی سؤال نموده که هیچیک از آن‌ها این روایت را نمی‌شناختند. و ذهبی می‌گوید: این روایت از احادیث واهی می‌باشد که اسنادی برای آن شناخته نشده است. بنگر: المقاصد الحسنة، ص: ۲۲۱، سخاوی؛ الدرر المنتثرة، ص: ۱۱۵؛ و كشف الخفاء (۴۴۹/۱)، عجلونی، و شیخ البانی در مورد این روایت می‌گوید: موضوع و ساختگی است. ارواء الغلیل (۱۰/۱) و آن‌را به ابن القیم در منار المنیفة نسبت می‌دهد.

^۴ - منهاج السنة النبویة (۴۹/۱).

عزوجل را ملاقات کند که در قلبش کینه و کدورتی نسبت به برخی از اصحاب محمد باشد، گمان نمی‌کنم که آن مجاهدت وی بدو سودی رساند»^۱.

براستی صحابه رضی الله عنهم با کسانی که از عایشه صدیقه رضی الله عنها عیبجویی کرده و نسبت به او بی‌احترامی می‌کردند، به شدت برخورد می‌نمودند؛ باری مردی برخاسته و عایشه صدیقه رضی الله عنها را دشنام داد که عمار بن یاسر از دیگران سبقت جسته و برخاسته و او را به سگی تشبیه نمود که پارس می‌کند و بدو دستور داد تا بنشیند و دعا نمود که خداوند تو را خیر ندهد و او را توبیخ نموده و گفت: تو کیستی که دوستدار رسول الله صلی الله علیه و آله را دشنام می‌دهی؟ به خدا سوگند عایشه رضی الله عنها در دنیا و آخرت همسر رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد»^۲.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به صحابه رضی الله عنهم می‌توان به گستاخی‌های ابو الفرج اصفهانی - قبحه الله - در مورد صحابه‌ی بزرگوار و خلیفه‌ی راشد، علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و خلفای پس از او اشاره نمود که چگونه آن‌ها را به تمسخر و ریشخند گرفته است. آنجا که می‌گوید: «عمر بن ابی ربیعه کنیزی لایق و کارآمد داشت ... که در مدح وی قصیده‌ای را سرود و بیت اول آن را این-گونه آغاز نمود:

طال لیلی وتعنانی الطرب واعرانی طول هم ووصب

«شبنم طولانی گشت و خوشی با تو مرا رنج می‌دهد، نزد من بیا که اندوه دوری تو مرا بیمار کرده است».

سپس ذکر می‌کند که إسحاق موصلی گفته است: ولید بن یزید این را برایم روایت کرده است، پس برای وی حدود هزار قصیده سرودم که همه‌ی آن‌ها را رد نمود مگر قصیده‌ی عمر بن ابی ربیعه (که در مدح کنیزش خوانده بود) سپس ولید گفت: وای بر تو ای حماد، از تو همچون این قصیده می‌خواهم تا اینکه آن‌ها را برای همسرم بفرستم ... درحالی که همسرش را طلاق داده بود ... سپس به دنبال وی افتاده بود. إسحاق می‌گوید: و گروهی از جمله حرمی و زبیری و دیگران برایم روایت کرده‌اند: عمر بن ابی ربیعه این قصیده را برای ابن ابی عتیق خواند. پس ابن ابی عتیق بدو گفت: مردم از زمان کشته شدن

^۱ - النهی عن سب الأصحاب، ص: ۸۱-۸۲، مقدسی.

^۲ - به روایت ترمذی، کتاب المناقب، باب فضل عائشة رضی الله عنها، شماره (۳۸۸۸) (۶۶۴/۵) و در مورد آن گفته است: حدیث حسن صحیح است؛ و در سند ترمذی سفیان از ابو إسحاق السبعی روایت کرده است؛ اما اگر ابن سفیان، سفیان ثوری باشد، سماع و شنیدن او قدیم و قبل از اختلاط وی می‌باشد، اما اگر سفیان بن عیینة باشد، بعد از اختلاط آن را شنیده است، چنان‌که در التهذیب (۵۵/۸) آمده است.

عثمان به دنبال خلیفه‌ای بودند که قیادت و رهبری وی همچون تو باشد که امورشان را تدبیر نماید، اما نیافتند»^۱.

براستی آیا کسی همچون ابن کناسة^۲ - که از شیوخ امام أحمد بن حنبل است - چنین اهانت و تحقیر و بی‌حرمتی نسبت به خلیفه‌ی راشد علی ابن ابی طالب علیه السلام و خلفای پس از او تا زمان ولید بن یزید، روا داشته و روایت می‌کند؟ آنچنان که این اصفهانی کذاب تصور نموده و چنین کلمات زشت و پلشتی را به کار برده است، کلماتی که خود اصفهانی شرم می‌کند آن‌ها را در وصف پادشاهان مجوسی و فارس و روم به کار برد، اما با گستاخی تمام آن‌ها را در میان فرزندان مسلمین، آشکارا به کار برده و کرامت‌شان را جریحه‌دار نموده و ائمه و خلفای‌شان را اهانت نموده و زیر سؤال می‌برد»^۳.

۴- از دیگر صورت‌های تمسخر و استهزاء صحابه، خرده‌گیری و عیبجویی نظام معتزلی^۴ از صحابی جلیل‌القدر، عبدالله بن مسعود در زمینه‌ی حادثه‌ی شکافته شدن ماه می‌باشد. ابن قتیبه می‌گوید: «سپس نظام از عبدالله بن مسعود خرده‌گیری نموده و گفت: او می‌گوید: ماه به دو نیم شده و او آن‌را دیده است. و سپس ابن مسعود رضی الله عنه را در این زمینه تکذیب نمود. اما درحقیقت این سخنان وی، خرده‌گیری و عیبجویی و تکذیب ابن مسعود رضی الله عنه نبود و بلکه آن ظلم و ستمی در حق علم نبوی و تکذیب قرآن کریم بود؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالنَّجْمُ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱] «قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید».

براستی اگر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله ماه شکافته نشده بود و مقصود نظام هم همین بود، پس ماه در آینده به دو نیم تقسیم خواهد شد؛ اما با این فرض، پس معنای این کلام الله عزوجل که در آیه‌ی پس از آن می‌آید، چیست؟

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ [القمر: ۲] «و اگر مشرکان معجزه بزرگی را

^۱ - الأغانی (۱۳۳/۱-۱۳۵).

^۲ - وی محمد بن عبدالله بن عبدالأعلی بن عبدالله بن خلیفة بن زهیر الأسدی معروف به ابن کناسة است و این لقب پدرش می‌باشد. وی در سال ۲۰۹ هجری وفات یافت. بنگر: تهذیب التهذیب (۲۲۵/۹).

^۳ - نکا: السیف الیمانی، ص: ۱۳۸-۱۳۹ ولید الأعظمی.

^۴ - وی ابراهیم بن سیار بن هانی البصری، أبو إسحاق نظام از ائمة معتزلة است که در علوم فلسفه مهارت داشته و فرقه نظامیه از فرق معتزله منتسب به اوست. وی در سال ۲۳۱ هجری وفات یافت. بنگر: الفرق بین الفرق، ص: ۱۳۱، بغدادی؛ الملل والنحل (۶۷/۱) شهرستانی؛ الفصل فی الملل والنحل (۳/۳۴، ۷۰، ۷۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۴، ۲۲۳) ابن حزم؛ و الاعلام (۴۳/۱) زرکلی.

ببینند از آن روی گردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است».

آیا این آیه خود دلیلی بر آن نیست که قوم و گروهی شکافته شدن ماه را دیده و گفتند: این سحری گذرا و ناپایدار از سحرهای وی و نیز حيله‌ای از حيله‌های وی می‌باشد. همچنان که در مورد دیگر معجزات و نشانه‌های نبوت رسول الله ﷺ، اینچنین می‌گفتند»^۱.

۵- از دیگر صورت‌های استهزاء به صحابه، خرده‌گیری برخی از کم‌خردان اهل رأی از صحابی رسول الله ﷺ ابوهریره رضی الله عنه می‌باشد. قاضی أبو طیب رحمته الله می‌گوید: «ما در مجلسی در مسجد جامع منصور بودیم که جوانی خراسانی آمد و از مسأله‌ی مصرأة^۲ سوال نموده و دلیل خواست، تا اینکه به حدیث ابو هریره رضی الله عنه در این زمینه استدلال گردید. پس - آن جوان که حنفی مذهب بود -^۳ گفت: حدیث ابو هریره مقبول نیست؛ هنوز سخنش تمام نشده بود که مار بزرگی از سقف مسجد بر سرش افتاد، پس مردم بدان حمله بردند و آن جوان فرار کرده و آن مار وی را دنبال نمود. پس بدو گفته شد: توبه کن، توبه کن، که گفت: توبه نمودم. پس مار پنهان گشته و اثری از آن دیده نشد»^۴.

براستی مسخره کردن و ریشخند نمودن صحابه، آنچنان که نَطْم مرتکب این عملکرد زشت و پلشت

^۱ - تأویل مختلف الحدیث، ص: ۲۰-۲۱؛ و نگا: العقلائیون ... ص: ۱۷۹، علی حسن عبدالحمید.

^۲ - امام بخاری می‌گوید: مصرأة آن است که شیر حیوان نگاه داشته شده و در پستان جمع شده باشد و حیوان برای چند روز دوشیده نشده باشد؛ و در این زمینه حدیث ابو هریره را روایت کرده که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تُصَرُّوا الْإِبِلَ وَالْغَنَمَ، فَمَنْ أَتْبَاعَهَا بَعْدَ فَإِنَّهُ بِحَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا: إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعَ تَمْرٍ» شیر شتر و گوسفند را (بقصد فریب دادن مشتری) در پستانش ذخیره نکنید (تا اینکه گمان نکنند که آن حیوان بسیار شیرده است) و هر کسی چنین حیوانی را خرید و دوشید، بعد از آن مختار است که آن را بپذیرد یا به صاحبش بازگرداند و یک صاع خرما (در مقابل شیری که دوشیده است) به او بدهد. به روایت بخاری در کتاب البیوع، باب النهی للبايع أن لا يحفل الإبل والبقر والغنم.... شماره (۲۱۸۴)، فتح (۴/۲۲۲-۴۲۳)؛ و مسلم در البیوع، باب تحريم بيع الرجل علی بيع أخيه، و سومه علی سومه و تحريم النجش و تحريم التصرية، شماره (۱۵۱۵)، نووی (۴۱۶/۱۰).

^۳ - برای مشاهده موضع احناف در ارتباط با حدیث ابو هریره رجوع کنید به: السیر (۶۱۹/۲) حاشیه (۱).

^۴ - سیر أعلام النبلاء (۶۱۹/۲) قال الذهبي: اسنادها ائمة، و بنگر: مجموع الفتاوی (۵۳۲/۴-۵۳۹) که در آن سخنانی ارزشمند در رد بر کسی که از ابو هریره رضی الله عنه خرده‌گیری نموده، بیان گردیده است و این حادثه در آخر سخن شیخ الإسلام در این زمینه ذکر شده است. ص: ۵۳۸-۵۳۹.

در رابطه با ابن مسعود رضی الله عنه گشته و آن جوان در برابر ابو هریره رضی الله عنه داشت، بهتان و دروغ و ناسزایی بزرگ و عیبجویی و خرده‌گیری آشکار به اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که عقوبتش در دنیا دامنگیر آن‌ها می‌گردد. چنان‌که آن جوان ثمره‌ی عملکرد زشت خود در برابر راوی اسلام و حافظ اسلام، ابو هریره رضی الله عنه و مسخره نمودن او را دید؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰، الأنبياء: ۴۱] «و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره‌کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است)».

خلیفه مهدی به عبدالله بن مصعب گفت: نظر تو در مورد آنکه از صحابه عیبجویی کرده و آن‌ها را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد، چیست؟ عبدالله بن مصعب می‌گوید: گفتم: چنین شخصی از زناده است؛ زیرا آن‌ها چون نمی‌توانستند و توانایی آن نداشتند که صراحتاً به نکوهش و نسبت بد دادن به رسول الله صلی الله علیه و آله روی آورند، لذا به عیبجویی و خرده‌گیری و نکوهش صحابه پرداختند؛ گویا با این عمل خود چنان اظهار دارند که رسول الله صلی الله علیه و آله دوستان و یاران بدی داشته است.^۱

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر صحابه نیز می‌توان به آنچه امام ذهبی از ثوری روایت نموده اشاره کرد، آنجا که ثوری می‌گوید: «شنیدم که عبدالله بن سلمة الحضرمی می‌گوید: شنیدم که عمرو بن عبید می‌گفت: اگر علی و طلحه و زبیر و عثمان در نزد من در مورد بند کفشی شهادت و گواهی می‌دادند، شهادت و گواهی‌شان را نمی‌پذیرفتم».^۲

براستی چرا این دروغگوی کذاب و نکوهش‌کننده‌ی صحابه، بند کفش را مثال می‌زند، آیا بدین- ترتیب قصد استهزاء و ریشخند و اهانت و بی‌حرمتی به شیخین را ندارد؛ براستی این دروغ و ناسزای آن- ها نوشته شده و در روز قیامت از آن سؤال خواهند شد و مسؤول خواهند بود، همان روزی که اقوام و گروه‌هایی از حوض رسول الله صلی الله علیه و آله رانده می‌شوند؛ براستی اینانند همان کسانی که پس از رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر یافتند.

۷- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و ریشخند و خرده‌گیری و بی‌حرمتی نسبت بدان‌ها، می‌توان به آنچه امام ابو عبدالله قرطبی رحمته الله علیه از کسانی ذکر می‌کند که معوذتین را جزء قرآن نمی‌دانند، اشاره نمود، آنجا که می‌گوید: «... پس بایستی از خرده‌گیری

^۱ - تعجیل المنفعة (۲۳۵)، ابن حجر. و نگا: تاریخ بغداد (۱۷۴/۱۰-۱۷۵)، خطیب؛ و النهی عن سب الأصحاب، ص:

۸۳، مقدسی.

^۲ - میزان الاعتدال (۲۷۵/۳).

بر هریک از آن‌ها بر حذر بوده و خودداری نمود و نباید همچون کسانی عمل نمود که دین را به ریشخند گرفته و از آن عیبجویی و خرده‌گیری کرده و می‌گویند: معوذتین جزء قرآن نیست و هیچ حدیثی از رسول الله ﷺ جز از طریق عقبه بن عامر^۱ وارد نشده که ثابت کند معوذتین جزئی از قرآن می‌باشد. و عقبه بن عامر فردی ضعیف بوده و هیچکسی با او در این مورد موافقت نکرده است، بنابراین به روایت وی توجهی نمی‌شود. اما این سخن، پوچ و بی‌اساس و مردود می‌باشد، همچنان که دلایل مردود بودن آن‌را از کتاب و سنت بیان نمودیم. و نیز بر اساس آنچه صحابه برای ما نقل نموده‌اند، باطل می‌باشد و عقبه بن عامر از جمله کسانی است که الله عزوجل آن‌ها را ستایش نموده و از ایشان به نیکی یاد کرده و بدان‌ها وعده‌ی مغفرت و آمرزش و اجر عظیم داده است. از این‌رو هرآنکه به او یا یکی از صحابه نسبت کذب و دروغ دهد، براستی که از شریعت خارج می‌باشد و باطل داننده‌ی قرآن و طعنه‌زننده به رسول الله ﷺ می‌باشد، لذا هرگاه یکی از صحابه را تکذیب کند، درحقیقت او را دشنام داده و بدو بی‌احترامی کرده است، چرا که هیچ عار و ننگ و عیبی پس از کفر ورزیدن به خداوند متعال، بالاتر از کذب و دروغ نیست. و درحقیقت رسول الله ﷺ لعنت نمودند کسانی را که به اصحاب و یارانش دشنام داده و ناسزا گویند؛ از این‌رو کسی که کوچکترین آن‌ها - که در واقع کوچکتری میان آن‌ها نیست - را دروغگو بداند، داخل در لعنت الله عزوجل، همان لعنتی که رسول الله ﷺ از آن خبر دادند، می‌باشد. و هرآنکه یکی از اصحاب و یاران رسول الله ﷺ را دشنام دهد یا از آن‌ها بد گفته و خرده‌گیری کند، مشمول آن لعنت خواهد بود^۲.

۸- از دیگر صورت‌های اهانت و بی‌حرمتی نسبت به مؤمنان، خزعبلات اصفهانی در مورد علمای تابعین می‌باشد، آنجا که می‌گوید: «ابن سربج نشسته بود که عطاء بن ابي رباح^۳ و ابن جریج^۱

^۱ - ایشان امام و قاری، أبو عبس، و گفته می‌شود: أبو حماد، و گفته می‌شود: أبو عمرو، و گفته می‌شود: أبو عامر، و گفته می‌شود: أبو الأسد المصري، صحابی رسول خدا ﷺ می‌باشد. ایشان در سال ۵۸ هـ وفات یافت، السیر (۲/۶۷-۶۶۹)، ذهبی؛ حافظ در الإصابة (۴/۴۳۰) گفته است: مطابق با قول صحیح ایشان در ابتدای خلافت معاویه وفات یافت. و نکا: أسد الغابة (۴/۵۳-۵۴).

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۱۶/۱۹۶)، و بنگر: تأویل مختلف الحديث، ص: ۲۱، قرطبی رحمه الله این شبهه را که ابن مسعود معوذتین را در مصحف خود وارد نکرده بود بیان نموده است و این بدان خاطر بود که ابن مسعود گمان داشت که معوذتین از جمله ادعیه بوده و از سوره‌های قرآن نمی‌باشد.

^۳ - اسم وی أسلم القرشي غلام آزاد شده أبو محمد المكي می‌باشد که در سال ۱۱۵ هجری وفات یافت. بنگر: السیر (۵/۷۸-۸۸) و تهذیب التهذیب (۷/۱۷۴-۱۷۷).

از کنارش گذشتند، پس آنان را به طلاق سوگند داد تا برای آن‌ها شعر و آواز بخواند و شرط کرد که چون آن‌ها پس از شنیدن آواز خوانی وی، او را از غنا و آواز خوانی نهی کنند، آنرا ترک نماید، پس آن‌دو ایستاده و ابن سریج شروع به آواز خوانی نمود که در اثر آن ابن جریج بیهوش شد و عطاء برخاسته و می‌رقصید.^۲

براستی این دیگر چه جرأت و گستاخی از این دروغگوی کذاب است که به علمایی همچون عطاء و ابن جریج دروغ بسته و از آن‌ها بدگویی نموده و بر اسلام و مسلمین چنین دروغ‌هایی می‌بندد و در خیال خود، تصور نموده که دو عالم بزرگوار و دو محدث جلیل‌القدر، یکی از آن‌ها در اثر آواز خوانی و غنا از شدت خوشحالی و شامانی به رقص آمده و دیگری بر اثر آن مدهوش گشته است.

تازه این گوشه‌ای از یاهوگویی‌ها و هذیان‌ها و دروغ‌هایی است که این گزافه‌گوی شیاد در کتابش «الأغانی» بر علما و اهل بیت رسول الله ﷺ و صحابه و خلفای اسلام و امرای آن، از روی ریشخند دین و به خاطر پیروی از راهی غیر از راه مؤمنان نسبت داده و کتابش را بر این اساس گردآوری نموده است.

۹- از دیگر صورت‌های استهزاء اهل بدعت نیز آنچه امام ذهبی از عمرو بن عبید نقل نموده

می‌باشد، آنجا که می‌گوید: «عمر بن نصر گفت: روزی از عمرو بن عبید در مورد مسأله‌ای سؤال شد درحالی‌که من هم آنجا بودم و پاسخ آنرا بیان نمود. گفتم: اصحاب ما اینچنین نمی‌گویند. پس گفت: اصحاب تو کیستند؟ گفتم: ایوب و یونس و ابن عون و التیمی؛ گفت: آنان که تو می‌گویی، مردمانی پلید و نجس و مردگانی بیش نیستند».^۳

همچنین ذهبی از وی نقل می‌کند که می‌گوید: «ابن علیہ گفت: یسع برایم روایت کرده و گفت: روزی واصل سخن گفت، پس عمرو بن عبید گفت: آیا نمی‌شنوید سخنان حسن و ابن سیرین که همچون پارچه‌ای که به هنگام حیض بیرون انداخته می‌شود، بی‌فایده‌اند».^۴

۱۰- از دیگر صورت‌های استهزاء به مؤمنان، اهل حدیث و سنت، تهمت و افتراهایی است که دشمنان‌شان در هر زمان به آن‌ها نسبت می‌دهند و آنها را به حشویة و مجسمة و دیگر القاب

^۱ - وی عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج أموی غلام آزاد شده أبو الولید و أبو خالد المکی می‌باشد، وی در سال ۱۵۰ هجری و نیز گفته شده در سال ۱۵۱ هجری وفات یافت. نگا: السیر (۳۲۵/۶-۳۳۶) و تهذیب التهذیب (۶/۳۵۲-۳۵۵).

^۲ - الأغانی (۳۱۶/۱)؛ و نگا: السیف الیمانی، ص: ۲۴۸-۲۵۰.

^۳ - میزان الاعتدال (۳/۲۷۴).

^۴ - همان (۳/۲۷۵).

زشت و پلشت و بدور از عقاید و باورهای اسلامی توصیف می‌کنند. شیخ الاسلام رحمته می‌گوید: «اولین کسی که چنین سخنانی را بر زبان آورد، عمرو بن عبید بود و او بود که گفت: عبدالله بن عمر حشوی بود. و مقصود از این لفظ در اصطلاح کسانی که آن‌را به کار می‌بردند، عموم مردم بود که بر دیدگاهی متفق القول بودند، چنان‌که رفض پیشگان از مذهب اهل سنت به مذهب جمهور تعبیر می‌کنند...»^۱.

و برآستی که امام ابن قیم رحمته در دوران خویش به مثل آنچه عمرو بن عبید بن باب، ابن عمر رحمتهما را بدان لقب مذموم توصیف نمود، مبتلا گردید؛ وی در وصف امام هروی رحمته می‌گوید: «... برآستی که او از تشبیه و تمثیلی که دشمنانش، جهمیة بدو نسبت دادند، بری می‌باشد. و این از عادات زشت آنان است که اهل حدیث و سنت را این‌گونه متهم می‌کنند، همچنان که رفض پیشگان، آن‌ها را ناصبی و معتزلة آن‌ها را نوابت و حشویة، می‌خوانند.»

سپس ابن قیم رحمته رابطه‌ی میان آن دشمنان بدعت‌گزار با دشمنان صحابه را ذکر نموده و می‌گوید: و آن‌ها نیز این اتهام زنی به اهل حدیث و سنت را از دشمنان اسلام به ارث برده‌اند؛ چرا که آن‌ها نیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب گرامی‌شان را به از دین برگشتگان توصیف می‌نمودند که دین جدیدی را ایجاد کرده‌اند و این میراث از دشمنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب گرامی‌شان به دشمنان اهل حدیث و سنت رسیده که این‌گونه اهل باطل القابی مذموم و نکوهیده بر آن‌ها می‌نهند؛ خداوند شافعی را پاک و مبارک گرداند، آنجا که او را نسبت رفض دادند و وی در پاسخ فرمود:

إِنْ كَانَ رَفْضًا حَبَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ: أُنِي رَافِضِي

«اگر دوست داشتن اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رافضی‌گری است، پس بایستی جن و انس شهادت و گواهی دهند که من رافضی هستم.»

و خداوند از شیخ ما أبو العباس بن تیمیة راضی باشد، آنجا که گفت:

إِنْ كَانَ نَصْبًا حَبَّ صَحْبِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ: أُنِي نَاصِبِي

«اگر دوست داشتن اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم ناصبی‌گری است، پس بایستی جن و انس شهادت و گواهی دهند که من ناصبی هستم.»

و خداوند سومین نفر - امام ابن قیم رحمته با تواضع این‌گونه با لفظ سومین نفر از خویش یاد می‌کند -

^۱ - منهاج السنة (۵۲۰/۲-۵۲۱)، و نگا: مجموع الفتاوی (۱۸۴/۳-۱۸۶) در این منبع به تفصیل در مورد این اتهام و افترای بزرگ بر اهل سنت و جماعت پرداخته شده است.

را ببخشد، آنجا که می‌گوید:

فأنى كان تجسيميا ثبوت صفاته و تنزيها عن كل تأويل مفترى

فان بحمد الله رب مجسم هلموا شهودا و املأوا كل محضر^۱

«اگر ثبوت صفات الله عزوجل و تنزیه حق جل جلاله از هر تأویل دروغین، به تجسیم تعبیر می‌شود، پس خداوند را شکر و سپاس که از مجسمه هستیم. بیایید بر این شهادت و گواهی دهید و همه جا را پر کنید».

و ابن قیم رحمته در قصیده‌ی «النونية» در رد بر کسانی که از چنین القابی بر علیه اهل حدیث و سنت استفاده می‌کنند و در بیان اینکه چه کسی به این القاب سزاوارتر است، اهل حدیث و سنت یا اهل بدعت و گمراهی، این‌گونه می‌سراید:

ومن العجائب قولهم لمن اقتدى بالوحي من أثار ومن قرآن

حشوية يعنون حشوا في الوجود وفضللة في أمة الإنسان

«از عجایب است که می‌گویند: کسانی که به وحی، حدیث نبوی و قرآن اقتدا می‌کنند، حشویه می‌باشند که در میان بشریت اضافی هستند. تا آنجا که می‌گوید:

يا قوم إن كان الكتاب وسنة المختار حشوا فاشهدوا ببیان

أنا بحمد الهنا حشوية صرف بلا جحد و لا کتمان

تدرون من سمت شیوخکم بهذا الإسم في الماضي من الأزمان

سمى به ابن عبید عبدالله ذاک ابن الخليفة طارد الشيطان

فورثتموا عمرا كما ورثوا العبدالله أن یستوی الارثان

تدرون من أولى بهذا الإسم وهو مناسب أحواله بوزان

من قد حشا الأوراق و الأذهان من بدع مخالف موجب القرآن

هذا هو الحشوي لا اهل الحديث أئمة الإسلام و الإيمان^۲

^۱ - مدارج السالکین (۲/۸۷-۸۸).

^۲ - النونية، ص: ۱۰۱-۱۰۲. و نگا: همان، ص: ۱۰۲-۱۰۳.

«ای قوم، اگر پیروی از قرآن و سنت نبوی حشوی گری است، پس گواهی دهید که به شکر خداوند متعال ما حشویه بوده و این مسأله را انکار و کتمان نمی‌کنیم.

آیا می‌دانید چه کسی در گذشته شیخ‌تان را بر این نام نامید؟ این ابن عبید بود که عبدالله فرزند خلیفه‌ی راشد عمر بن خطاب رضی الله عنه را که شیطان از او فراری بود حشویه نامید.

شما نیز این مسأله را از عمرو بن عبید به ارث بردید همچنان که آنها اتباع از قرآن و سنت را از عبدالله بن عمر رضی الله عنه به ارث بردند. برآستی کجا این دو ارث یکسان و برابرند؟

می‌دانید چه کسی به این اسم سزاوارتر است و این اسم مناسب احوال اوست؟ کسی که ورق‌ها و اذهان را پر از بدعت‌های مخالف با قرآن نموده است، اینچنین شخصی حشوی می‌باشد نه اهل حدیث که ائمه اسلام و ایمان می‌باشند».

و در جایی دیگر امام ابن قیم رحمته الله علیه می‌گوید:

يا مبغضا أهل الحديث و شاتما	أبشر— بعقد ولاية الشيطان
أو ما علمت بأنهم أنصار	دين الله والإيمان والقرآن
أو ما علمت بأن أنصار الرسول	هم بلاشك ولانكران

«ای دشمن و دشنام دهنده‌ی اهل حدیث، به دوستی گرفتن شیطان مبارک‌تان باد. آیا نمی‌دانی که اهل حدیث، انصار و یاران دین الله و ایمان و قرآند؛ آیا نمی‌دانی که جای کمترین شک و تردیدی نیست که آن‌ها یاران و نصرت دهندگان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند».

تا آنجا که می‌گوید:

أو ما علمت بأن خزرج دینه	والأوس هم أبدا بكل زمان
ماذنبهم إذ خالفوك لقوله	ما خالفوه لأجل قول فلان
لو وافقوك وخالفوه كنت تشهد	انهم حقا أولو الإيمان

«آیا نمی‌دانی که اوس و خزرج بر دین او که برای همه زمان‌هاست، بودند. گناه آن‌ها چیست که به خاطر رهنمود نبوی با تو مخالفت می‌کنند؛ و بدان که آن‌ها به خاطر قول فلان و فلان با تو مخالفت نکرده‌اند. اما اگر با تو موافقت کرده و با پیامبر مخالفت کنند، گواهی می‌دهی که آن‌ها از مؤمنان واقعی هستند».

لما تحيزتم إلى الأشياخ وانحازوا إلى المبعوث بالقرآن

حسبوا إلیه دون کل مقالة	أو حالة أو قائل و مکان
هذا إنتساب أولى التفرق نسبة	من أربع معلومة التبیان
فلذا غضبتم حينما إنتسبوا إلی	خبر الرسول بنسبة الإحسان
فوضعتوا لهم من الألقاب ما	تستقبحون و ذا من العداوان ^۱

«و این بدان خاطر است که به شیوخ (گمراه) روی آورده و پیوسته‌اید و از کسی که با قرآن مبعوث شده، روی گردانیده‌اید. بدون هیچگونه مقوله یا حالت یا سخنی که گوینده‌ی آن رسول الله ﷺ باشد یا در شأن پیامبر ﷺ باشد، به رسول الله ﷺ چیزهایی را نسبت می‌دهند و این انتساب تفرقه افکنانی است که اینچنین نسبت‌هایی می‌دهند و بر این اساس است که چون اهل حدیث نسبت احسان به خبر رسول الله ﷺ می‌دهند، شما ناراحت و خشمگین می‌شوید و از روی دشمنی و عداوت، انواع لقب‌های زشت و قبیح متوجه آن‌ها می‌کنید».

براستی ابن قیم رحمته این سلسله دشنام‌ها و بدزبانی‌ها و ناسزاگویی‌ها و القاب دردآور و رنج‌آوری را که مبتدعین زمانش آن‌ها را از شیوخ و پیشینیان خود از دوران تابعین به ارث برده و یک به یک برای یکدیگر این ارث را برجای گذاشته بودند و اهل سنت و جماعت را با القاب مختلفی توصیف می‌کردند، درک نمود؛ چنان‌که گاهی اهل سنت و جماعت را حشویة و گاهی مجسمة و گاهی به نوابت توصیف می‌کردند و همه‌ی این‌ها به خاطر سرکشی و تعدی و از روی حسادت بود: ﴿وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [البروج: ۸] «شکنجه گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره و شایسته هرگونه ستایشی، ایمان داشتند!!».

از دیگر اوصافی که اهل بدعت، اهل حدیث و سنت را بدان متهم می‌نمودند، آن بود که بدان‌ها نسبت خوارج می‌دادند و این بدان خاطر بود که اهل بدعت بر این گمان بودند که اهل حدیث از این جهت که در بحث نصوص صفات، ظواهر قرآن و احادیث نبوی را اتخاذ می‌کنند، همچون خوارجی می‌باشند که تنها ظاهر نصوصی را که در مورد حکم و حکمیت بود، اتخاذ نموده و این‌گونه بر علیه خلیفه‌ی راشد علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه خروج نمودند. اما در واقع این نوعی تلبیس از سوی اهل بدعت می‌باشد که عملکرد خوارج در تعامل با نصوص حکمیت را با نوع تعامل اهل سنت در برابر نصوص

^۱ - همان، ص: ۱۹۴-۱۹۵. و نگا: ص: ۱۱۳-۱۱۴.

صفات، آمیخته و امر را ملبس نموده‌اند»^۱.

ابن قیم رحمته می‌گوید:

ومن العجائب أنهم قالوا لمن
أنتم بهذا مثل الخوارج إنهم
فانظر إلى ذا ألهمت هذا وصفهم
سلوا على سنن الرسول وحزبه
خرجوا عليهم مثل ما خرج الألى
والله ما كان الخوارج هكذا
قد دان بالآثار والقرآن
أخذوا الظواهر ما اهتمدوا المعان
نسبوا إليه شيعة الإيمان
سيفين، سيف يد و سيف لسان
من قبلهم بالبغي والعدوان
وهم البغاة أئمة الطغیان

«از عجایب است که آنان به کسانی که به قرآن و رهنمود نبوی نزدیک می‌شوند، می‌گویند: شما بدین خاطر همچون خوارج هستید که ظواهر نصوص را گرفته و معانی را نمی‌دانند. بنگر به این دروغ و افترايي که پیروان و رهروان ایمان را بدان نسبت می‌دهند. بر علیه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و پیروانش دو شمشیر کشیده‌اند، شمشیر دست و شمشیر زبان. و راه تجاوز و تعدی پیشینیان خود را در برابر اهل حدیث و سنت در پیش گرفته‌اند. به خدا سوگند که خوارج اینچنین نبوده‌اند، با اینکه آنها یاغیان و متجاوزان و سرکردگان تعدی و طغیان بودند»^۲.

فصل سوم: صورت‌هایی از استهزاء در عصر حاضر

شامل چهار بحث:

- ✓ مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال
- ✓ مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله صلی الله علیه و آله
- ✓ مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به دین
- ✓ مبحث چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به صحابه و سایر مؤمنان

^۱ - در این زمینه بنگر به: التدمیریة، ص: ۶۹-۷۸، ابن تیمیة. ابن تیمیة رحمته در این کتاب قاعده مهمی از قواعد مربوط به نصوص صفات؛ یعنی «آیا ظاهر نصوص مراد است یا اینکه ظاهر نصوص مراد و مقصود نیست» بیان داشته و سپس به تفصیل این مطلب پرداخته و مثال‌هایی را در این زمینه بر اساس منهج و روش سلف رحمهم الله بیان می‌دارد.

^۲ - متن القصيدة النونية ... ص: ۹۷.

مبحث اول: صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال

در فصل گذشته در باب صورت‌های مختلف استهزاء به الله متعال در قرون اولیه‌ی ظهور اسلام و گوشه‌هایی از استخفاف و تنقص مشرکان و کفار نسبت به خداوند سبحان با شرک ورزیدن، پرداختیم و در ضمن این مبحث، از شرک قبور و به فریاد خواندن مردگان و یاری جستن از آن‌ها به جای الله عزوجل یا همراه حضرت حق سخن گفتیم؛ در اینجا نیز به مواردی از این قبیل در عصر حاضر می‌پردازیم و زوایای مختلف آن‌را بررسی می‌کنیم که از انواع مختلف آن می‌توان به امور ذیل اشاره نمود:

۱- از این قبیل است بارگاه‌ها و ضریح‌ها و قبوری که در اقصی نقاط جهان اسلام منتشر گشته و مردمانی به طواف آن‌ها و اعتکاف در جوارشان مشغول بوده و بلکه در راستای رضایت آن‌ها نذر کرده و بدان‌ها تقرب می‌جویند و این‌گونه به تمسخر و ریشخند خداوند سبحان مشغولند؛ و در واقع با این عملکرد خود، روش جاهلان و دشمنان الله متعال و رسول الله ﷺ را ابقا نموده و آن‌را زنده نگه داشته و از آن پاسداری و محافظت می‌کنند، درحالی‌که رسول الله ﷺ از این شرک نهی نمودند؛ از عایشه رضی الله عنها و ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌گویند: آنگاه که رسول الله ﷺ دچار بیماری شدند که در اثر آن وفات یافتند، جامه (پتوی) خویش را بر چهره می‌کشید و هنگامی که چهره‌اش کاملاً پوشیده شد، آن‌را برداشت و فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^۱ «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبور پیامبران‌شان را مسجد کردند». راوی می‌گوید: مقصود رسول خدا ﷺ آن بود که ما را از انجام چنین اعمالی برحذر دارند».

شیخ عبدالرحمن بن حسن پس از ذکر این حدیث می‌گوید: «و از دیگر نشانه‌های غربت اسلام آن است که عملی را که رسول الله ﷺ فاعل و انجام دهنده‌ی آن را لعنت نمودند، تا اینکه هشدار می‌باشد برای امتش که از چنین عملکردی در قبال ایشان و انسان‌های صالح و نیک امت برحذر باشند و مرتکب آن نگردند، اما بسیاری از متأخرین این امت، بدان روی آورده و مرتکب آن گردیده و آن‌را وسیله‌ی تقرب جستن به خداوند سبحان تلقی کرده و بدان معتقدند، حال آنکه این عمل از بزرگ‌ترین منکرات و گناهان است؛ و احساس نمی‌کنند و نمی‌دانند که چنین عملی دشمنی با الله عزوجل و رسول الله ﷺ

^۱ - به روایت بخاری، کتاب الصلاة، باب الصلاة في البيعة، شماره (۴۳۵-۴۳۶)، فتح (۶۳۳/۱-۶۳۴) و مواضع مختلف دیگر. و مسلم، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب النهي عن بناء المساجد على القبور، شماره (۵۳۱)، نووي (۱۶/۵).

می‌باشد»^۱.

امام ابن قیم رحمته در این زمینه سخنان ارزشمندی ایراد فرموده است، آنجا که در تقسیم شرک به اکبر و اصغر می‌گوید: «اما شرک به دو دسته تقسیم می‌شود: شرک اکبر و شرک اصغر؛ شرک اکبر چنان است که خداوند متعال آن را جز با توبه نمی‌بخشد و آن عبارت است از اینکه انسان خدا گونه‌هایی را اتخاذ نموده و آنان را آنچنان دوست داشته باشد که الله عزوجل را دوست دارد، بلکه اکثر و بیشتر کسانی که خداگونه‌هایی را به همراه خداوند سبحان معبود خود قرار داده‌اند، معبودان باطل خود را بسیار بیشتر از الله عزوجل دوست دارند و اگر شخصی از معبودان و خدایان‌شان همچون مشایخ، عیجوبی کرده و مقام آن‌ها را کوچک جلوه دهد، بسیار خشمگین می‌شوند، به گونه‌ای که اگر کسی از خداوند متعال عیجوبی و خرده گیری نماید، آنچنان ناراحت و خشمگین نمی‌شوند؛ و براستی که این مسأله را به روشنی و آشکارا مشاهده نموده و شاهد هستیم»^۲.

لذا مشرکان و اهل شرک، همان کسانی که خداگونه‌هایی را با الله عزوجل یکسان و برابر می‌شمارند، از اهل توحید و موحدان راستین عیجوبی نموده و از آن‌ها عیب و ایراد می‌گیرند که آن‌ها به انسان‌های صالح و نیکی که فوت کرده‌اند، بی‌احترامی نموده و قدر و منزلت آن‌ها را در نظر نداشته و کوچک و ناچیز و دست‌کم می‌گیرند و به زعم و گمان مشرکان، اهل توحید حق انسان‌های صالح و نیکی را که مرده‌اند ادا نمی‌کنند. ابن قیم رحمته می‌گوید: «و این‌گونه میان شرک ورزیدن به معبود یگانه و تغییر و تبدیل دینش و دشمنی ورزیدن با اهل توحید و نسبت دادن موحدان راستین به اهانت و بی‌احترامی نسبت به مردگان، جمع نموده‌اند، درحالی‌که خود مقام و منزلت والای خالق یکتا و دوستان باری تعالی، همان موحدان راستین را پایین آورده و بلکه آن‌ها را نکوهش کرده و ملامت نموده و با آن‌ها دشمنی می‌ورزند؛ موحدانی که از آنان که به الله عزوجل شرک می‌ورزند، خرده گرفته و (با آن‌ها و شرک‌شان مبارزه می‌کنند)؛ چرا که آن مشرکان گمان می‌برند که کسانی را که به جای الله عزوجل یا همراه حضرت حق سبحانه و تعالی شریک ساخته‌اند، از این اعمال‌شان راضی بوده و بلکه آن‌ها ایشان را به چنین شرک ورزیدن و عملکردی امر نموده‌اند. براستی همین‌ها در هر زمان و مکانی دشمنان پیامبر بوده‌اند و چه بسیار کسانی که دعوت آن‌ها را استجابت نموده و به آن‌ها و شرک‌شان ملحق گردیده‌اند؛ درود خداوند سبحان بر خلیلش ابراهیم، آنجا که فرمود: ﴿... وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا صَنَامَ رَبِّ إِنْهَنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ...﴾ [ابراهیم: ۳۵-۳۶] «و مرا و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور

^۱ - فتح المجید، ص: ۲۵۷.

^۲ - مدارج السالکین (۳۳۹/۱) به اختصار. و نگا: الدرر السنیه (۳۱/۸).

نگاه‌دار. پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند»^۱.

و در رساله‌ی شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن - که چکیده‌ای از اموری است که امام دعوت به سوی آن فرا می‌خواندند - می‌گوید: «پس از آنکه خواندن مردگان، همچون انبیاء و صالحان متضمن استهزاء به الله متعال و آیات و رسولش می‌باشد، برآستی کدامین گروه سزاوارتر به مصداق استهزاء به آیات الله متعال و رسولش می‌باشد، آنانی که به خواندن مردگان و یاری و مدد جستن از آنها فرا می‌خوانند، با وجودی که این خود استهزاء به الله متعال و آیات و رسولش می‌باشد، یا کسانی که تنها و تنها به سوی فراخواندن الله عزوجل به یگانگی و عدم شریک قائل شدن برای حضرت حق، امر کرده و دعوت می‌دهند، چنان که تمامی پیامبران بدان امر نموده و به سوی آن فرا خوانده‌اند و اطاعت و پیروی از پیامبر، در هر آنچه با آن آمده واجب می‌باشد؟»^۲.

برآستی آن گمراهان، توحید و یگانگی حضرت حق را حقیر و کوچک و سبک شمرده و خواندن غیر الله همچون مردگان را بزرگ می‌پندارند، از این رو چون به توحید امر شده و از شرک نهی شوند، حق را خوار و سبک می‌شمارند، چنان‌که الله عزوجل از مشرکان خبر می‌دهد: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا﴾ [الفرقان: ۴۱] «هنگامی که تو را می‌بینند، تنها به استهزاء و تمسخرت می‌گیرند». و این‌گونه چون رسول الله ﷺ آن‌ها را از شرک ورزیدن به حضرت حق نهی کرده و باز می‌داشت، او را به تمسخر و ریشخند می‌گرفتند»^۳.

و بسیاری از آن گمراهان چنانند که در عباداتی که برای غیر الله انجام می‌دهند، بسیار خاضع و فروتن بوده و چنان تواضع و تذللی از خود نشان می‌دهند که هرگز به هنگام عبادت الله عزوجل، چنان تواضع و فروتنی و خواری را از آنان نمی‌بینی؛ و این از تلبیس شیطان بر قبرپرستان می‌باشد^۴.

شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «... همچنان که امروزه در بارگاه علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر ضرایح و بارگاه‌ها و مساجدی که بر قبور ساخته شده‌اند، شاهد این مسأله هستیم و با چشم سر می‌بینیم که چگونه در نزد قبور خاشع و خاضع و آرام بوده و اشک می‌ریزند، اما همین رفتار را

^۱ - مدارج السالکین (۳/۴۶۱). و نگا: الدرر السنیة (۳۳/۱) و (۱۷۹/۸).

^۲ - الدرر السنیة (۲۰۴/۱). جمع: عبدالرحمن بن قاسم، شبیه به همین کلام را از شیخ الإسلام ذکر نمودیم. نگا: الاستغاثة، ص: ۳۵۳.

^۳ - همان (۲۰۲/۱).

^۴ - برای مطالعه در ارتباط با قبوری‌ها و عقاید آن‌ها و تلاش‌های علما بر ضد آن‌ها رجوع کنید به: رساله‌ی دکتری شیخ: شمس الدین السلفی الأفغانی، با عنوان «جهود العلماء الحنفية في إبطال عقائد القبرية».

کمتر و کمتر از آن‌ها در مساجد می‌بینی؛ بلکه چون یکی از آن‌ها برای نماز در پیشگاه حضرت حق بایستد، همچون کلاغی که نوک می‌زند، با سرعت نماز را به پایان می‌رساند؛ و از میان آن‌ها کسانی هستند که به دروغ به الله عزوجل سوگند یاد می‌کنند، اما چون بدو گفته شود به خاک و قبر فلان یا فلان سوگند یاد کن، از اینکه به دروغ بدان خاک و قبر سوگند یاد کند، ابا می‌ورزد و این‌گونه فلان کس و فلان خاک و قبر و فلان شیخ در نزد وی بزرگ‌تر از الله عزوجل می‌باشد. - إنا لله وإنا إليه راجعون - برآستی چه مصیبتی بزرگ‌تر از این است؛ به الله سوگند که آن فتنه و مصیبتی فراگیر گردیده و در قلوب و گوش‌ها نفوذ کرده و موجب کفری آن‌ها شده است...»^۱.

و نیز امام محمد بن عبدالوهاب در دوران خویش با مردمی مواجه گردید که مبتلا به فتنه‌ی عبادت مردگان بودند و در جوار ضریح و بارگاه‌های آنان به اعتکاف می‌نشستند و به شبهات بزرگان‌شان گوش فرا داده و از آن‌ها دفاع می‌کردند؛ از این‌رو شیخ، عبدالله بن سحیم را مخاطب قرار داده و او را از پیروی اهل شرک و مشرکان برحذر داشته و بدو گفت: پس چون الله عزوجل تو را با فرزندان مویس امتحان نموده و آزمود و بر آن‌ها مقدر کرده بود که بر تو تلبیس کنند و بر اهل وشم مقدر نموده بود که توحید را به مسخره گیرند و آن‌ها گمان بردند که توحید بدعت بوده و از خراسان خارج شده و بدین ترتیب دین الله متعال و رسولش را دشنام و ناسزا گفتند، این جهل و گمراهی و گناه بزرگان‌شان را از آن‌ها نپذیرفته و دریافت مکن و یقین بدان که سخنم از باب تسلی خاطر و یاری دادن نفس می‌باشد...»^۲.

و این حالت بسیاری از جاهلان است که عجله نموده و به محض شنیدن قول یا فعلی از سوی عالمی، سریعاً آن قول یا فعل را قبول نموده و می‌پذیرند یا اینکه به سرعت آن را رد می‌کنند و یا اینکه آن را مدح یا ذم می‌کنند، درحالی‌که این روش، روش و هدایت رسول الله ﷺ نمی‌باشد و نیز روش و شیوه‌ی اصحاب رسول الله ﷺ نبوده است. بلکه در چنین مواردی صبر و تأنی و بررسی و تحقیق، تا روشن شدن حق با دلیل، واجب می‌باشد.

^۱ - الدرر السنیه (۱۵۶/۸). و نگا: (۱۷۹/۸).

^۲ - همان (۵۵/۸)؛ و شیخ رحمه الله با دشمنی بسیاری از مشرکانی که توحید را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند روبرو شد که از جمله آنان می‌توان به أحمد بن یحیی اشاره نمود. شیخ در مورد وی می‌گوید: و همچنین أحمد بن یحیی که دشمنی‌اش با توحید الوهیت و استهزاء اهل عارض ... امری ظاهر و آشکار بوده و بعید است که خبر وی به تو نرسیده باشد. الدرر السنیه (۹۷/۸)، و بنگر به: (۶۳/۸). و در این زمینه شیخ عبدالعزیز عبداللطیف رساله‌ی مستقلی با عنوان «دعای المناوئین لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب» نگاشته است که در آن به ادعاهای دشمنان شیخ از جمله مشرکین و اهل بدعت در زمان شیخ رحمه الله پرداخته است.

و بر این اساس است که دانسته می‌شود، هر آنکه معبودی به جای الله عزوجل یا همراه حق سبحانه و تعالی اتخاذ نماید، درحقیقت حضرت حق را به تمسخر و ریشخند گرفته و کلام الله عزوجل در مورد وی صدق می‌کند که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَيْدِي اللَّهِ وَأَيْتِيهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ [التوبة: ۶۵] «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!»

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به الله عزوجل در این دوران، وضع قوانین و قانونگذاری بشری می‌باشد که متأسفانه امروزه امت اسلامی بدان دچار گردیده است؛ قوانینی که جایگزین شریعت الهی گشته‌اند، همان شریعتی که الله عزوجل در مورد آن می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «آیا (آن) فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جوای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟».

براستی کنار زدن شریعت الهی از حکم و حاکمیت و حلال کردن قوانین بشری به جای آن‌ها، خرده گیری و عیبجویی از الله عزوجل و نسبت دادن نقص و کاستی به شریعت ربانی و محکم و استوار حضرت حق سبحانه و تعالی می‌باشد.

شیخ بزرگوار، محمد بن ابراهیم رحمته می‌گوید: «اعتبار دادن به چیزی از قوانین «وضعی و بشری» برای حکم نمودن، ولو اینکه بسیار اندک باشد، در واقع عدم رضایت به حکم الله متعال و فرستاده‌اش و نسبت دادن نقص و کاستی به حکم خداوند و فرستاده‌اش و عدم کفایت بدان برای حل نزاع و رسیدن به حق و حقوق به صاحبش، می‌باشد و در واقع پذیرفتن کامل بودن قوانین (بشری و وضعی) به جای قوانین الهی) برای حکم کردن و کفایت به آن‌ها برای حل مشکلات مردم می‌باشد. و این اعتقاد و باوری کفرآمیز است که صاحبش را به کلی از دین خارج می‌گرداند و امری بزرگ و خطیر بوده و از امور اجتهادی نیست»^۱.

و شیخ علامه عبدالله بن جبرین در بیان نواقض اسلام می‌گوید: «هر آنکه بر این اعتقاد و باور باشد که برای کسی (هر آنکه باشد) تشریع و قانونگذاری و وضع احکامی که شریعت الهی را تغییر دهد، جایز است، همچون وضع احکامی که زنا و ربا را مباح دانسته و کیفرها و مجازات‌های شرعی همچون قتل قاتل و قطع دست دزد را باطل دانسته و نیز زکات را مردود و مقدار ارث و میراث را تغییر دهد، یا

^۱ - فتاوی و رسائل (۲۵۱/۱۲).

اینکه نوعی از انواع عبادات را باطل بداند، چنین عملکردی، حکم و قضاوت را به سوی غیرشریعت الهی بردن و حکم بغیر ما أنزل الله می‌باشد. و هرآنکه به این مسأله یا مانند آن معتقد باشد درحقیقت به شریعت پروردگار جهانیان اعتراض نموده و گمان برده که شریعت حق سبحانه و تعالی ناقص و یا نامناسب بوده و یا اینکه حکم غیرالله برتر و بهتر از حکم الله عزوجل می‌باشد. و این نهایت خرده گیری و تنقص و عیبجویی است که هرگز همراه توحید خالص (در یک قلب) جمع نمی‌شود^۱.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به الله عزوجل در عصر حاضر، عملکرد حدائثون^۲ می‌باشد که امت اسلامی بدان مبتلا گردیده است، براستی کار آنان به جایی رسیده که صراحتاً پروردگار جهانیان را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند؛ این شاعر عراقی مارکسی «البیاتی» است که در دیوانش در مورد خداوند سبحان می‌گوید:

الله في مدینتی تبعه اليهود	الله في مدینتی مشر دطرید
اراده الغزاة أن یکون	لهم أجیرا شاعرا قواد
یخدع فی قیثاره المذهب العباد	لکنه أصیب بالجنون

«الله در شهر من است که یهود او را خرید و فروش می‌کنند، الله در شهر من است که آواره و ژولیده و فراری و رانده شده است. جنگجویان قصد دارند که او را شاعر و فرمانده خود کنند. با گیتار زر اندودش بندگان را فریب داده است. لیکن به جنون دچار شده است»^۳.

﴿سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَّمَ عَلَی الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾﴾ [الصافات: ۱۸۰-۱۸۱]
 «پاک و منزّه است خداوندگار تو از توصیف‌هایی که (مشرکان درباره خدا به هم می‌بافند و سر هم می‌کنند، خداوندگار عزّت و قدرت. درود بر پیغمبران!»)

چه عجیب است جراتی که اهل این زمان بر الله عزوجل پیدا کرده‌اند؛ براستی حال و وضع به جایی رسیده که الله عزوجل، پروردگاری که بر عرش استقرار دارد، پروردگار عظیم الشان و جلیل، او که در کتابش از خویش خبر داده و فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾﴾ [الشوری: ۱۱] این اله و معبود بر حق در شهر این شاعر - به گمان باطل وی، که الله عزوجل از آن برتر و

^۱ - رسالة الشهداءتان مهناها وماتستلزمه كل منهما، ضمن «الكنز الثمين» (۱/۱۶۰-۱۶۱).

^۲ - منهجی فکری که در ورای ادبیات خود را پنهان نموده و سعی در تغییر دادن حیات اسلامی و ارزش‌های آن و رنگ غربی دادن بدان دارد.

^۳ - کلمات لا تموت، ص: ۵۲۶، به نقل از: الحدائث فی میزان الإسلام، ص: ۹۳.

بالا تر است - بی ارزش و ناچیز و این گونه خوار و حقیر در معرض خرید و فروش می‌باشد؛ براستی امثال این ملحد، از ملحدان صوفیه مدعی وحدت وجود (کسانی که معتقدند خالق عین مخلوق است) پا را فراتر گذاشته و فراتر رفته‌اند و براستی که در الحاد گوی سبقت را از ابن عربی و ابن الفارض و ابن سبعین و تلمسانی و ... ربوده است چرا که آنان ادعا داشتند که هر آنچه در عالم وجود است، همان الله است، اما این کذاب ملحد، الله متعال را به حیواناتی تشبیه نموده است که در معرض خرید و فروش می‌باشند.

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به الله عزوجل در عصری که در آن به سر می‌بریم، مطلبی است که روزنامه‌ی کویتی «کویت تایمز» منتشر کرده است که در مجله «المجتمع» مقوله‌ی منتشره توسط کویت تایمز آمده است که: روزنامه‌ی کویت تایمز مرتکب جرم بزرگی بر ضد عقیده شده است، آنجا که در ۱۹۹۵/۷/۱۲ م کاریکاتوری سرشار از تمسخر و استهزاء از ذات الهی منتشر کرده است؛ و آنجا که صورتی زشت و قبیح از الله عزوجل به تصویر کشیده و آن تصویر را در مسابقه‌ای تلویزیونی شرکت داده و بر اساس آن امتیاز می‌داد.^۱

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَذِبُونَ﴾ [النحل: ۱۰۵] «تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند. و درحقیقت آنان دروغگویان واقعی هستند (نه محمد امین). چرا که چنین کسانی از خدا و مجازات او باکی ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ می‌رانند».

۵- از دیگر صورت‌های استهزاء به الله عزوجل، تمسخر و ریشخند اسماء الحسنی می‌باشد. اسمائی همچون «الله، الرحمن، الرحیم» که از شریف‌ترین اسمائی هستند که در قرآن کریم یاد شده‌اند. آنجا که هتل هیلتون از اسماء الحسنی در راستای زینت بخشیدن به روپوش‌های زنان فاسقه و آرایش کرده، برای عرضه کردن انواع لباس‌ها در جلوی چشمان و انظار مردم در انجمن هنر و ادب استفاده نمودند و بدین خاطر مجله‌ی «المجتمع» مطلبی را منتشر نموده که در آن آمده است: ای انجمن هنر و ادب، آیا (برای زینت بخشیدن به مجالس و لباس‌ها) حتی از اسماء الحسنی استفاده می‌کنید... .

براستی مقدس‌ترین آنچه در مصحف شریف وارد شده، اسماء جلاله‌ی حق سبحانه و تعالی همچون اسمای الله، الرحمن و الرحیم می‌باشد؛ اما این گونه ابزار زیبایی بخشی لباس‌های زنان فاسقی

^۱ - المجتمع عدد ۱۱۶۳ در ۲۵ ربیع الاول ۱۴۱۶ هـ

گردیده که آرایش نموده و این‌گونه فاسقانه و با کمال بی‌حیایی در هتل هیلتون چنین لباس‌هایی را و نیز فسقی که خود مرتکب گردیده‌اند، بر مردم عرضه می‌کنند.

لیکن ما در اینجا پاسخ این اهانت را به کسانی وا می‌گذاریم که کمترین غیرتی نسبت به الله عزوجل دارند، هنگامی که به اسماء الله متعال با نقش بسته شدن آن‌ها بر جامه زنان آواز خوانی که آن‌را می‌پوشند، هتک حرمت می‌شود؛ و به غیرتمندان می‌گوییم: جایز نیست که احدی در مورد این عملکرد زشت و پلشت عذر آورده و بگوید: این عمل مشکلی ندارد و آن تنها عرضه کردن انواع لباس است؛ چرا که الله عزوجل در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآلِيهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۶﴾ [التوبه: ۱۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!»

براستی امت‌های مترقی و پیشرفته دستاوردهای صنعتی و علمی خویش را برای جهانیان به نمایش می‌گذارند و ما در اینجا در هتل هیلتون، لباس‌های متنوع را به مردم عرضه می‌کنیم!! آن‌هم در زمانی چنین عملکردی از ما سر زده که روس‌ها به سرزمین مسلمانان افغانستان یورش برده‌اند؛ براستی ما با این عملکرد نابخردانه و احمقانه، تصویر و جلوه‌ای مسخره و مضحک از واقعیت زشتی که برخی در آن به سر می‌برند، به جامعه‌ی جهانی عرضه می‌داریم، صرف نظر از تحقیر و اهانتی که در این عملکرد زشت و پلشت به اسماء الله و آیاتش می‌باشد^۱.

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء به الله متعال، تمسخر نمودن قرآن کریم که کلام الله عزوجل بوده و از اوست و به سوی او باز می‌گردد، می‌باشد؛ که برخی از اهل بدعت آن‌را به مسخره و ریشخند گرفته‌اند. ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «... و همچون این، آن است که چون یکی از آن‌ها ابیات و اشعاری را بشنود، آنچنان در برابر آن‌ها خشوع و خضوع و فروتنی به خرج داده و می‌گرید که به هنگام شنیدن قرآن و آیات الله عزوجل چنان حالاتی را ندارد و این‌گونه است که به هنگام گوش فرا دادن به اهل بدعت و مشرکان، خاشع و فروتن بوده و چون به انسان‌های مخلص و متقی گوش فرا دهد، خشوع و فروتنی نداشته و از آن‌ها خبری نیست و بلکه چون آیات الله عزوجل را بشنود، از آن روی گردانده و آن‌را ناپسند دانسته و به تمسخر و ریشخند آن و کسی که آن‌را تلاوت می‌کند، می‌پردازد؛ و براستی که چنین اشخاصی بیشترین سهم را در این

^۱ -المجتمع عدد ۶۷، ۱۴۰۰ هـ.

کلام الله عزوجل دارا هستند که می‌فرماید: ﴿أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾ [التوبة: ۶۵]¹.

براستی در دوران ما نیز نمونه‌هایی از این قبیل به کثرت مشاهده می‌شود، بلکه اهل این دوران پا را فراتر از آنچه ابن تیمیة ذکر نموده، گذاشته‌اند؛ یکی از علمای ما برایم تعریف کرد که در مصر قاری را دریافته که در حالت مستی قرآن را در گردهمایی همچون جشن تولد و ... تلاوت نموده و کار به جایی رسیده که برخاسته و در اثر شرب خمر شروع به رقصیدن کرده است. براستی آیا چنین عملکردی جز تمسخر به قرآن کریم و کلام الله عزوجل چیز دیگری است؟ درحالی که علما در مورد کسی که کمترین اهانتی نسبت به قرآن کریم مرتکب شود، بسیار کمتر از آنچه این قاری مرتکب گشته، تصریح داشته‌اند که وی کافر می‌گردد؛ هیتمی می‌گوید: «و از جمله مکفرات آن است که گفته‌اند: اگر شخصی قرآن را به همراه دف و مانند آن تلاوت کند ... کافر می‌گردد»².

و شیخ علی قاری می‌گوید: «و مانند این است دف زدن و مانند آن به هنگام ذکر و یاد الله عزوجل و نعت مصطفی ﷺ و نیز دست زدن به هنگام ذکر و یاد خداوند متعال از این قبیل است»³. اما اینکه گفت: کسی که به همراه تلاوت قرآن، دف بزند، کافر می‌گردد، اگر قصد استهزاء داشته باشد، خلافی در آن نیست که کافر می‌گردد و همچنین اگر به هنگام ذکر و یاد خداوند متعال به قصد استهزاء دست زده و دف بزند، در کفرش شکی نیست.

۷- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن کریم در این دوران، پاره کردن قرآن کریم است. در فتاوی علمای بلدالحرام در مورد حکم آنکه مصحف شریف را گرفته و صفحاتش را یکی پس از دیگری پاره می‌کند، درحالی که می‌داند آن مصحف است و شخص دیگری که در کنار اوست بدو می‌گوید: که آن مصحف است. و نیز در مورد حکم آنکه سیگارش را با مصحف خاموش می‌کند، سوال شده که هیئت فتوای⁴ در پاسخ به این دو سؤال بیان داشته‌اند:

الحمد لله والصلاة والسلام على رسوله وآله وصحبه ...

و بعد: هر دوی آنها با چنین عملکردی کافر شده‌اند، چرا که آن بی‌حرمتی و اهانت به کتاب الله عزوجل است. و هر دوی آنها حکم استهزاء کنندگان به دین را دارند و دلیل آن کلام الله عزوجل است

۱- تلخیص الإستغاثة، ص: ۳۵۱. و نگا: الدرر السنیه (۲۰۳/۱) جمع عبدالرحمن بن قاسم.

۲- الإعلام بقواطع الإسلام (۳۵۹).

۳- شرح بدر الرشید فی ألفاظ الکفر، ص ۱۲.

۴- عبارتند از: شیخ عبدالعزيز بن باز و شیخ عبدالرزاق عقیفی و شیخ عبدالله بن غدیان و شیخ عبدالله بن قعود.

که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید». و با الله التوفیق وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه و سلم»^۱.

۸- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن کریم، نامگذاری برخی از فیلم‌های سینمایی به نام برخی از آیات قرآن، از روی تمسخر و ریشخند می‌باشد. چنان‌که شخصی در این زمینه از هیئت افتاء سوؤال کرده و می‌گوید: حکم نامگذاری برخی فیلم‌های سینمایی به نام برخی از آیات قرآنی همچون: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾﴾ [الفجر: ۱۴]، ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الاسراء: ۲۳] و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ﴿٤﴾﴾ [الضحی: ۲] چیست؟

هیئت فتوا در پاسخ به این سؤال چنین بیان داشته است:

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على رسوله وآله وصحبه ... و بعد: نامگذاری فیلم‌های سینمایی به نام برخی از آیات قرآنی جایز نیست؛ چرا که این امر نوعی اهانت و بی‌حرمتی به قرآن و تلبیس می‌باشد»^۲.

می‌گویم: اینچنین نامگذاری، اهانت و بی‌حرمتی و استهزاء و ریشخندی آشکارا به کلام الله عزوجل است و در واقع عملکرد کسانی است که کمترین بهره‌ای در آخرت برای آن‌ها نمی‌باشد و در واقع طرح و پی‌ریزی این مسأله از سوی سکولارها و لائیکان و بی‌دینانی است که در سرزمین‌های اسلامی بر فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی دست یافته و زمام امور را در این عرصه به دست گرفته‌اند و از این طریق افکار و اندیشه‌های پلید و سموم مهلک خود را در میان مسلمانان منتشر ساخته و پروردگار جهانیان و کلامش را بازیچه دست خود قرار داده‌اند.

۹- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن کریم، سخنانی است که بزرگ و مهتر ادبیات جهان عرب، دکتر طه حسین!! در کتابش «الشعر الجاهلي»^۳ نگاشته و از قرآن کریم خرده‌گیری و عیب

^۱ - فتاوی اللجنة (۱۱/۲).

^۲ - فتاوی اللجنة (۵۷/۴).

^۳ - این کتاب اولین کتابی است که وی پس از بازگشت از اروپا تألیف کرد و ابتدا به همین نام بود سپس اسم آن‌را در راستای وارونه جلوه دادن حقایق و تلبیس «في الأدب الجاهلي» نهاد و منتشر نمود که این تغییر نام هرگز از حقیقت کتاب چیزی را تغییر نمی‌دهد. دراسات في السيرة النبوية، ص: ۲۲۲.

جویی نموده است و آن‌را به تمسخر و ریشخند گرفته و انواع کفر و زندقه، همچون آنچه از ابن الراوندي کذاب و افترا زننده پیشتر در فصل دوم ذکر نمودیم، در این کتاب به رشته تحریر در آورده است. از جمله تمسخرات وی می‌توان بدین مورد اشاره نمود که وی بر این باور است که نسخه‌ای از کتاب ألفتة ابن مالک در نزد وی با ۵۰ نسخه از قرآن کریم برابری می‌کند...^۱

نیز این مهتر و بزرگ ادبیات عرب در کتابش اشاره می‌کند که قرآن کریم در خبر دادن از امت‌های پیشین، مصدر و منبعی موثق و قابل اطمینان نمی‌باشد و بیان می‌دارد: تورات برای ما از ابراهیم و اسماعیل سخن می‌گوید و نیز قرآن برای ما از آن دو سخن می‌گوید، لیکن وارد شدن این دو اسم در تورات و قرآن، برای اثبات وجود تاریخی آن دو کافی نیست، صرف‌نظر از اثبات قصه و داستانی که از هجرت اسماعیل بن ابراهیم به مکه خبر داده و برای ما بازگو می‌کند.^۲

و این‌گونه واقعه‌ی هجرت اسماعیل علیه‌الصلاة والسلام در نظر طه حسین، ساقط و بی‌اعتبار بوده!! و به گمان وی ساخته و پرداخته ذهن قریش است که به خاطر اهداف و اغراض سیاسی و اقتصادی آن‌را ایجاد کرده و شایع نموده‌اند و قرآن نیز آن‌را تصدیق نموده تا این که این‌گونه یهود را فریفته و قلوب آن‌ها را به دست آورده و عرب را به اصل و مقام والایی منسوب گرداند.

و این دروغ‌پرداز گمان می‌کند که واقعه‌ی بنای کعبه افسانه‌ای ساخته‌ی ذهن افراد می‌باشد. وی در کتابش در این زمینه می‌گوید: «... همچنین مانعی برای قریش نیست که این افسانه را بپذیرند که بیانگر آن است که کعبه را اسماعیل و ابراهیم تأسیس نموده‌اند... و پر واضح است که این داستان نیز با آمدن اسلام پا به عرصه ظهور نهاد و اسلام از آن به عنوان سبب دینی بهره‌برداری نمود و مردم مکه نیز آن‌را به خاطر اسباب دینی و اهداف و اغراض سیاسی پذیرفتند؛ از این‌رو تاریخ لغت و ادب به هنگام معرفی لغت فصیح می‌توانست بدان اهمیت نداده و اشاره‌ای بدان نداشته باشد».^۳

براستی طه حسین از این همه عیبجویی و خرده‌گیری از قرآن کریم چه منظوری دارد و هدف و غرض وی از توصیف آن به بزرگ‌ترین منبع و مصدر برای شناخت زندگی جاهلیت و تمسخر و استهزاء به کتاب الله و قصص ثابت و استوار و محکم آن چیست؟ قصه‌هایی که امکان دریافت آن‌ها از مصدر و منبعی دیگر وجود ندارد، اما وی آن‌ها را تکذیب نموده و واقعه‌ی بنای کعبه را که در سوره‌ی بقره بدان

^۱ - في الأدب الجاهلي، ص: ۲۱۹.

^۲ - الشعر الجاهلي، ص: ۲۶، به نقل از: الفكر الإسلامي المعاصر (۸۶-۸۷)، غازي التوبة. و نگا: دراسات في السيرة النبوية، ص: ۲۲۳، محمد زين العابدين.

^۳ - همان (۲۸) به نقل از: الفكر الإسلامي المعاصر، ص: ۸۶-۸۷، غازي التوبة.

اشاره گردیده تکذیب نموده و بلکه قبل از آن، هجرت اسماعیل به مکه را انکار می‌کند. براستی از این خزعبلات و یاوه‌گویی‌ها چه می‌خواهد و چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا وی مأموریت تنفیذ توطئه‌ها و دسیسه‌های یهود و نصاری را در عالم اسلامی بر عهده ندارد؟ آنگاه که در فرانسه اوامر یهود و نصاری را فرا گرفت؟!

براستی دست یهود در این کتاب برای همگان آشکار و نمایان است و به وضوح دیده می‌شود که چگونه وی در این کتاب، خواسته‌های یهود را برآورده نموده و بلکه از خواسته‌های آنان تجاوز کرده و فراتر رفته است تا آنجا که سرکشی و طغیان وی را به جایی رسانده که در برابر طلاب و دانش آموخته‌های ادبیات ایستاده و به آن‌ها می‌گوید: «قرآن هم مانند هر کتابی دیگر می‌باشد که قابلیت نقد دارد و لازم است آن چنان که دیگر کتب مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند، قرآن نیز مورد نقد و بررسی و نقادی قرار گیرد؟ و این علم است که این مسؤولیت را بر عهده‌ی شما نهاده است که قداستی را که آن‌ها (مسلمانان) در مورد آن تصور می‌کنند، با نقد و بررسی آن، از میان‌شان بردارید و آن‌را کتابی عادی همچون دیگر کتب جلوه دهید و سخن و نظر خود را در مورد آن مطرح کنید و بلکه بر هر یک از شما واجب است که به نقد و نقادی جزئی از این کتاب پردازد و ایرادات لفظی و معنوی و فکری را که از آن گرفته و به نظرش می‌آید، بیان دارد»^۱.

این گوشه‌ای از الحاد و زندق‌هی بزرگ و مهتر ادبیات عرب بود! که جامعه‌ی مصر را تحریک نموده و به سمت و سوی الحاد فرا می‌خواند؛ اما این استهزاء و ریشخند آشکار وی به الله عز و جل، با اعتراض و نفرت و انزجار جامعه‌ی مصر روبرو گشت چنان‌که از سوی وزارت کشور هیئتی به منظور خواندن کتاب طه حسین «فی الأدب الجاهلی» مقرر گردید که آن هیئت پس از بررسی کتاب نام برده، بیان داشتند: هیئت تعیین شده، فصل‌های این کتاب را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و به موارد بسیاری

^۱ - صحيفة الفتح (۶/۶۴۶) به نقل از: القرآن‌یون (۱۳۰) و بنگر به سخنی همچون این از مستشرقی به نام «جب» در کتاب المستشرقون (ص: ۴۱) نگاشته‌ی شیخ عابد سفیانی. و در صحيفة الفتح آمده است که طه حسین اسلوب قرآنی را به دو بخش تقسیم نموده و این تقسیم را به دانشجویانش در دانشکده‌ی ادبیات املا و دیکته می‌نمود و آن این که: بخش متعفن آن که مربوط به محیط مکه می‌شود که در این اسلوب تهدید و وعید و شکنجه و تجاوز و سخت‌گیری و خشم و غضب و دشنام حاکم است ... همچون ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ و دیگر آیاتی که از ویژگی‌های جوامع منحط می‌باشد. و بخش دیگر آن که مربوط به دورانی است که پیامبر به مدینه هجرت نمود و به خاطر تغییر محیط، اسلوب تغییر نمود. به گونه‌ای که در مدینه یهودیانی بودند که تورات در میان‌شان بود و بدین خاطر اسلوب و شیوه‌ها نرم و امید بخش و سالم گردید و به خاطر آن نشانه‌های فرهنگ و روشنایی نمایان و آشکار گردید. صحيفة الفتح (۶/۶۴۶) به نقل از القرآن‌یون (ص: ۱۲۸).

دست یافتند که با دین اسلام در تناقض بوده و از اصول و فروع آن خرده گرفته و به کرامتش توهین کرده و آنرا خدشه دار نموده است.

سپس این هیئت، خرده‌گیری‌ها و ایرادات نویسنده و تشویش‌های اعتقادی را که وی در اذهان خوانندگان ایجاد نموده و القا می‌کند، یک به یک بر می‌شمارد که در اینجا ما به آن چه مربوط به موضوع مورد بحث ماست، می‌پردازیم:

۱- وی در این کتاب با آنچه در مورد سوره‌ی جن و صحف ابراهیم و ملت ابراهیم بیان داشته، منزّه دانستن قرآن از بی‌حرمتی و اهانت بدان توسط مسلمانان را خدشه‌دار نموده و از این تنزیه خرده گرفته است.

۲- همچنین وی از منزّه دانستن و میرا بودن رسول الله ﷺ و خانواده‌ی گرامی ایشان از سوی مسلمانان از هرگونه بی‌احترامی و اهانت و کوچک شمردن و دست‌کم گرفتن مقام و منزلت آن‌ها، خرده‌گیری نموده و ایراد گرفته است.^۱

می‌گوییم: برآستی سزای چنین انسان گستاخ و دروغ پرداز و افترا زننده‌ای آن است که این کلام الله عزوجل بر وی تطبیق داده شود: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾ [المائدة: ۳۳] «کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند و بدین وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که کشته شوند، یا به دار زده شوند، یا دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود و یا این که از جایی به جایی تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوائی آنان در دنیا است و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است».

۱۰- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن کریم، می‌توان به تحقیق یکی از دانشجویان مصری

بخش لغت عربی در دانشگاه اسکندریه، تحت عنوان «دراسة في أصوات المد في تجويد

القرآني» اشاره کرد که در این تحقیق گمان برده مسلمانان بر نص واحدی از قرآن کریم اتفاق

نکرده‌اند و به گمان وی در این زمینه هر آنچه مسلمانان بدان اتفاق نموده‌اند، تنها شبیه یک

نص واحد می‌باشد (نه عین آن). و به تعبیر وی مسلمانان به هنگام تکرار قرآن سعی بر آن

داشته‌اند که بر آنچه شبیه‌تر به یک نص واحد است اتفاق نمایند. و این‌گونه این دانشجو در پی

^۱ - صحيفة الفتح (۶/۶۵۱) به نقل از القرآنيون، ص: ۱۲۸-۱۲۹.

آن است که مسأله توقیف در قرائت قرآن را تخریب نموده و مشوش جلوه داده و چنان نشان دهد که این قاعده با واقعیت تاریخی یا بحث لغوی همخوانی ندارد.^۱

اما دکتر محمد محمد حسین از این یاوه‌گویی‌های وی پرده برداشته و می‌گوید: «پر واضح است که نفی قاعده‌ی توقیف، نفی تواتر قرآن و نیز نفی نص قرآنی است که مسلمانان با آن به عبادت می‌پردازند و از آن با تمامی اسباب حفاظت کرده و حق و حقوقش را رعایت نموده و بر تنظیم آن به صورت کتابی در حد استانداردهای خط عثمانی مراقبت می‌نمایند... تا آنجا که می‌گوید: و نویسنده‌ی آن چاره‌ای ندارد جز این که از آنچه نگاشته در برابر کسانی که شاهد مناقشه وی بوده یا تهمت و افتراهای وی را می‌خوانند، دفاع کند. و این استخفاف و سبک شمردن دین و پخش خزعبلاتی است که یقین مردم با آن متزلزل می‌گردد...»^۲.

۱۱- از دیگر صورت‌های استهزاء به قرآن کریم می‌توان به مطلبی اشاره کرد که روزنامه‌ی لبنانی «الشهاب» در شماره‌ای که در تاریخ ۱۳۹۴/۳/۲۳ منتشر شد، ذکر کرده است، آنجا که گوشه‌هایی از سخنان خطرناک یکی از مسؤولان بلند پایه‌ی لبنانی را که در یکی از مناسبات، پیرامون تمدن ذاتی و بیداری و هوشیاری ملی بیان داشته، مطرح نموده است که سخنان وی شامل موارد ذیل می‌باشد:

- ریشخند و خرده‌گیری از قرآن و توصیف آن به تناقض^۳.

- و در سخنان وی آمده است که قرآن به خرافاتی همچون عصای موسی و داستان اهل کهف پرداخته است.

از جمله مواردی که این دروغ‌پرداز گمان برده در آن تناقض می‌باشد، آن است که می‌گوید: در قرآن تناقضی وجود دارد که هرگز عقل آن را نمی‌پذیرد و آن تناقض میان این دو آیه است: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾ [التوبة: ۵۱] و ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

^۱ - حصوننا مهددة من داخلها، ص: ۲۵۸-۲۵۹.

^۲ - همان، ص: ۲۵۹-۲۶۲.

^۳ - آنچه این مسؤول لبنانی گمان برده، همان چیزی است که یکی از مستشرقان به نام جولد نيسهر آنرا عنوان نموده و گفته است: بسیار دشوار است که بتوان در قرآن یک منهج و اعتقاد و باور واحد و یکسان و متجانس و عاری از تناقضات یافت. و بلکه قرآن معارف دینی آنچنان مهمی را برای ما مطرح نکرده، مگر مواردی عمومی که در آن‌ها هم گاهی تعالیم متناقض می‌یابیم. الهجوم على الإسلام في الروايات الأدبية، ص: ۱۹، احمد أبو زيد.

شیخ عبد العزیز بن باز پس از ذکر سخن این دروغ‌پرداز و خرده‌گیر از قرآن می‌گوید: «براستی این مقوله، هر مسلمانی را که آنرا بخواند یا بشنود به ترس و هراس می‌اندازد، چرا که سرشار از کفر صریح و گستاخی و جرات یافتن بر الله عزوجل و رسول الله ﷺ، آن‌هم از سوی بلند پایه‌های دولت بوده که متوجه اسلام می‌کند، درحالی‌که تصویری که در مورد وی می‌رود آن است که چون چنین مقوله‌ای و یا حتی کمتر از آن‌را از کسی بشنود بایستی از دینش و کتاب پروردگارش و فرستاده‌اش محمد ﷺ دفاع کند، لیکن امر چنان گشته که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَىٰ الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَىٰ الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶] «چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند».

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (آل عمران: ۸) «پروردگارا! دل‌های ما را (از راه حق) منحرف مگردان بعد از آن که ما را (حلاوت هدایت چشاند و به سوی حقیقت) رهنمود نموده‌ای و از جانب خود رحمتی به ما عطاء کن. بی‌گمان بخشایشگر توئی تو».^۲

و نیز شیخ بن باز - که خداوند او را توفیق دهد - نامه‌ای^۳ به آن مسؤول دولتی فرستاده و وی را در مورد الله عزوجل تذکر داد و به او دستور داد تا به خاطر آنچه بر زبان آورده، توبه کند و در نقض آنچه پیشتر بیان داشته به صراحت سخن گوید و آن‌را در وسایل ارتباط جمعی منتشر سازد تا این که بدین ترتیب جرم بزرگی را که مرتکب گردیده و استهزاء و تمسخری که به الله عزوجل و دینش روا داشته، بپوشاند و جبران نماید؛

﴿قُلْ أِبَاللَّهِ وَعَائِيَّتِهِءَ وَرَسُولِهِءَ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

سبب نزول این آیه مشهور و معروف است؛ براستی آیا سبب نزول آیه، مقارن با سخن آنچه این طعنه زنده‌ی عیجو در حق الله عزوجل و دین و رسولش روا داشته نمی‌باشد؟ بار خدایا، کمترین تفاوتی

^۱ - نگا: مجموع فتاوی و مقالات متنوعه (۸۷/۱)، شیخ ابن باز.

^۲ - همان (۸۷/۱-۸۸).

^۳ - بنگر به این نامه در مصدر پیشین (۸۸/۱-۸۹).

میان این دو مقوله (مقوله‌ای که این شخص بیان داشته و آنچه سبب نزول آیه می‌باشد) و این دو افترا از سوی آن دو دسته نمی‌باشد.

مبحث دوم: صورت‌هایی از استهزاء و تمسخر دین، اصول و فروع آن، در عصر حاضر

پیشتر به صورت‌های استهزاء به دین در اولین سال‌های ظهور اسلام و آنچه مربوط به کامل بودن دین بود، پرداختیم و بیان نمودیم که این دین همان دینی است که الله عزوجل برای بندگانش بدان راضی گشته و حفاظت از آن در برابر ریشخند و تمسخر و اهانت بدان و تعظیم شعائر و اصل و اساس و مبادی و احکام و عقائد آن واجب می‌باشد. برخلاف معاندین و کینه توزانی که دین الله عزوجل را به ریشخند گرفته و بازیچه دست خود قرار داده و بدان اهانت و بی‌حرمتی می‌کنند؛ چنان‌که الله عزوجل این مسأله را در کتابش یاد آور شده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ ءَٰوْلِيَآءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ [المائدة: ٥٧] «ای مؤمنان! کسانی از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین واقعی) هستید».

اما در این مبحث به نمونه‌هایی از استهزاء به دین در عصر حاضر می‌پردازیم:

۱- از این دسته می‌توان به اعتقاد و باور پلید عقل‌گرایان معاصر اشاره نمود که بر این باورند که امروزه دیگر دین صلاحیت ایجاد وحدت میان مسلمانان را ندارد؛ و نیز معتقدند که دین از امراض اجتماعی می‌باشد. طه حسین می‌گوید: «تغییر و دگرگونی حیات بشری از زمانی بسیار دور بدین سمت و سو رفته است که وحدت دین و وحدت لغت صلاحیت این امر که اساس وحدت و یکپارچگی سیاسی قرار گیرند نداشته و نیز صلاحیت این امر را ندارند که به عنوان بنیه و چهارچوب اصلی تشکیل دولت‌ها قرار داده شوند»^۱.

و محمد السعدانی می‌گوید: «دین و لغت و تقالید، سه مرض از امراض اجتماعی می‌باشند...»^۲.
براستی اگر دینی که الله عزوجل برای ما بدان راضی شده و آن را برای ما پسندیده و کامل نموده است و بلکه آن را بهترین نعمتی قرار داده که بر بندگانش ارزانی داشته است، مرضی از امراض اجتماعی

^۱ - به نقل از: حصوننا مهددة من داخلها، ص: ۱۴۱، محمد محمد حسین.

^۲ - روزنامه الرياضة - شماره ۱۵۳۲.

باشد - که به گمان سعدانی - ریشه کن کردن و نابودی آن از بیخ و بن واجب است، پس به راستی چه باید گفته شود در مورد امراض فکری که در جوامع مسلمانان انتشار یافته است، همچون کمونیستی و سرمایه‌داری و سکولاری و لائیک‌ی و عقل‌گرایی کلامی، که دست به دست هم داده و فرزندان مسلمانان را در بسیاری از عالم اسلام ربوده است.

تعجبی از این سخنان نیست؛ چرا که در واقع مقوله‌ای است که دانش آموز از اساتید مستشرق خود دریافت کرده است، همچنان که کیمون - مستشرق فرانسوی - می‌گوید: «دیانت محمدی جذامی است که در میان مردم منتشر گردیده است که یورش سخت بر مردم آورده و آن‌ها را از پای در آورده و بلکه آن مرضی هولناک و ترسناک بوده که جامعه‌ی انسانی را فلج می‌کند و در واقع جنونی گمراه‌کننده است که انسان را به سمت و سوی تنبلی و ضعف و سستی و رخوت و بی‌تفاوتی می‌کشاند...»^۱.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین نیز می‌توان به آنچه روزنامه‌ی الریاض^۲ در قالب داستانی اجتماعی با عنوان «قسوة القدر» به قلم قماشة ابراهیم منتشر نمود اشاره کرد؛ آنجا که می‌گوید: «ما در این زندگی از حقوقی برخوردار نیستیم و حقوقی برای ما نیست، ما عمری داشته و حیاتی داریم که قدر با آن بازی می‌کند و در واقع بازیچه دست تقدیر می‌باشد، تا این که آن‌را به پایان رسانده و به عالم دیگر می‌رویم و گاهی تقدیر با اشک‌ها و لبخندهای مان بازی می‌کند».

در این مقوله به تقدیری که در حیطه‌ی قدرت لایزال الهی است، نسبت لهُو که صفت نقص است، داده شده است؛ همان تقدیری که همه آن، از آن الله عزوجل بوده و هرگونه بخواهد امور مردمان را رقم زده و هیچ تعقیب‌کننده‌ای برای حکمش و نیز هیچ بازگرداننده‌ای که امرش را باز گرداند نمی‌باشد و تمامی آن بر اساس حکمت و عدل اوست: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۵۴﴾ [الأعراف: ۵۴] «(ای مردم) بی‌گمان پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستقر شد، شب را به روز می‌پوشاند که شتابان در پی آن می‌رود، و خورشید و ماه و ستارگان (را آفرید) که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است، پر برکت (و به غایت بزرگ) است

^۱ - الإتجاهات الوطنية (۳۴۹/۱) محمد محمد حسین وقادة الغرب يقولون، ص: ۶۰-۶۱، جلال العالم؛ دراسات فی السیرة النبویة، ص: ۱۲۳، محمد زین العابدین. و رد بر این شبهه کیمون در این رساله نیز خواهد آمد.

^۲ - شماره ۴۸۸۷ در تاریخ ۱۷/۹/۱۴۰۱ هـ.

الله که پروردگار جهانیان است».

شیخ علامه عبد العزیز بن باز حفظه الله در مورد آنچه این روزنامه منتشر نموده می گوید: «این مقوله منافی کمال توحید و کمال ایمان به قدر است؛ چرا که قدر بازی نمی کند و زمان بیهوده نمی باشد و بلکه هر آنچه در این دنیا جاری بوده و در جریان است، بر اساس تقدیر و علم الهی است و این الله عزوجل است که در شب و روز تصرف نموده و اوست که سعادت و شقاوت را بر حسب آنچه حکمتش اقتضا می کند، مقدر فرموده است. و گاهی این حکمت از دیدگاه مردم پوشیده و مخفی و پنهان می باشد؛ چرا که علم شان محدود و عقل شان قاصر از ادراک آن حکمت الهی است...»^۱.

بخاری با سندش از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که الله عزوجل می فرماید: «يَسُبُّ بُنُوَ آدَمَ الدَّهْرُ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ»^۲ «فرزندان آدم به زمانه دشنام می دهند، حال آنکه زمانه منم، (زمانه به تقدیر من است) شب و روز به دست من است». و در روایت أحمد از ابو هریره آمده است که: «يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^۳ «فرزند آدم مرا آزار می دهد، چون زمانه را دشنام می دهد، حال آنکه زمانه منم. گرداننده ی شب و روز هستم».

و در برخی طرق حدیث، همچنان که حافظ بن حجر در فتح الباری از ابو هریره ذکر نموده، چنین آمده است: «قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ يَقُولُ: يَا حَيَّةَ الدَّهْرِ»^۴ «خداوند متعال می فرماید: فرزندان آدم مرا آزار می دهند که می گویند: از بد شانس زمانه. - خبیة الدهر نوعی دشنام دادن به زمانه می باشد-».

ابن ابی حمزة می گوید: «بر کسی پوشیده نیست که دشنام دادن به چیزی، در واقع دشنام دادن به سازنده ی آن است. از این رو هر آنکه شب و روز را دشنام دهد و نیز هر آنکه اتفاقات و حوادثی را که در شب و روز رخ می دهد، دشنام دهد، امر بزرگ و خطیری را مرتکب گردیده و این در میان مردم بسیار شایع است»^۵. سپس اشاره می کند که نهی از سب و دشنام دادن زمانه، در واقع نهی از امر بزرگ تر

^۱ - مجموع فتاوی و مقالات (۱۵۱/۱-۱۵۳).

^۲ - کتاب الأدب، باب لا تسبوا الدهر، شماره (۶۱۸۱)، فتح (۵۸۰/۱۰)؛ مسلم در کتاب الألفاظ من الأدب و غیرها، باب

النهي عن سب الدهر، شماره (۲۲۴۶)، نوي (۵/۱۵).

^۳ - المسند (۳۱۹/۲).

^۴ - فتح الباری (۵۸۰/۱۰).

^۵ - فتح الباری (۵۸۱/۱۰)، ابن حجر.

دشنام دادن زمانه) در راستای نهی از دشنام دادن امر کوچک‌تر (هر آنچه کمتر از زمانه است) می‌باشد. و این اشاره به نهی از دشنام دادن به هر چیزی و نه تنها زمانه دارد مگر آنکه شرع بدان اجازه داده است؛ چرا که علت واحد است.^۱

اما سبب ورود این حدیث همچنان که امام نووی رحمته بیان می‌دارد آن است که: «قوم عرب چنان بودند که به هنگام حوادث و مصیبت‌ها همچون فوت شخصی یا نابود شدن مکانی یا اتلاف مالی و یا ... زمانه را دشنام داده و می‌گفتند: «یا خبیة لدهر» و از این قبیل دیگر الفاظ سب و دشنام را به کار می‌بردند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ» «زمانه را دشنام ندهید، به راستی که الله عزوجل زمانه است. (زمانه را رقم می‌زند.)» یعنی فاعل و فرود آورنده‌ی این مصیبت‌ها و نوازل و حوادث را دشنام ندهید که چون فاعل آن را دشنام دهید، آن سب و دشنام به خداوند سبحان باز می‌گردد، زیرا این الله عزوجل است که فاعل و نازل کننده‌ی آن‌ها می‌باشد.

اما «الدهر» همان زمان است که خود عملی ندارد بلکه آن نیز مخلوقی همچون سایر مخلوقات الهی است و معنای این که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ» آن است که فاعل نوازل و فرود آورنده‌ی حوادث و رخدادها و خالق کائنات الله عزوجل می‌باشد. والله أعلم»^۲.

و در این راستا امام مجدد محمد بن عبدالوهاب، در کتاب التوحید بابی را تحت عنوان «باب من سب الدهر فقد آذی الله» «هرآنکه زمانه را دشنام دهد، درحقیقت الله عزوجل را آزرده» ذکر نموده است و در آن، حدیث ابو هریره رضی الله عنه را که پیش‌تر بیان گردید، روایت می‌کند. و مسائلی را به شرح ذیل از آن استنباط می‌نماید:

(۱) نهی از دشنام دادن زمانه؛

(۲) تعبیر از دشنام دادن به زمانه، به اذیت و آزار رساندن به خداوند متعال؛

(۳) و لو اینکه شخصی نیت قلبی دشنام دادن به زمانه را نداشته باشد، اما گاهی با این عملکرد دشنام دهنده‌ی به زمانه محسوب می‌گردد.

شیخ بن باز حفظه‌الله می‌گوید: «به هر حال، نویسنده این داستان به خطا رفته است که قسوت و سختی و تندگی را در عنوان داستانش به زمانه نسبت داده است؛ چرا که در واقع این قدر نیست که متصرف در امور است، بلکه این تنها الله عزوجل است که بر اساس حکمت والای خویش امور

^۱ - فتح الباری (۵۸۲/۱۰)، ابن حجر.

^۲ - شرح صحیح مسلم (۶/۱۵).

مختلف و اشیاء را مقدر نموده است. و الله عزوجل به قسوت و سنگدلی وصف نمی‌شود، بلکه الله عزوجل نسبت به بندگان رحیم و مهربان است و بلکه مهربان‌تر از مادر به فرزندش می‌باشد. چنان که در حدیث صحیح وارد شده «لَلَّهِ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بَوْلِدِهَا»^۱ «الله متعال بر بندگان از این (مادر) نسبت به فرزندش مهربان‌تر است». بنابراین واجب است که مراقب لغزش قلم‌های خویش باشیم تا اینکه چنین داستان‌هایی به نگارش در نیامده و این‌گونه اوامر الله عزوجل و رسولش را جامه عمل پوشانده و توحید و یگانگی الله عزوجل را در خویشتن تقویت نموده و به سر حد کمال برسانیم و از آنچه منافی آن و یا منافی کمال آن است، دوری جوئیم...»^۲.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به عقاید مسلمانان، یاهه‌گویی‌هایی است که در «قصه غادة رشید» تألیف علی جارم وارد شده که در آن نویسنده عقیده‌ی قضا و قدر را به تمسخر و ریشخند گرفته و به پروردگار آسمان و زمین اهانت نموده است.

نویسنده در این داستان می‌گوید: «قهقهه قدر را شنیدم که در شادی و تمسخر بلایی که بر دیگری رسیده بود، فرو رفته بود»^۳.

و نیز می‌گوید: «نه ای همسر دلیرم، هیچ چیزی در زمین یا آسمان نیست که میان من و تو مانع و حائل گردد»^۴.

این داستان که در آن عقیده‌ی قدر مورد تمسخر و استهزاء واقع گردیده، در زمان جنگ فرانسه بر علیه مصر بود که با اسلوبی خاص ارکان ایمان را مورد توهین و دشنام قرار داده و بلکه در آن در قدرت خداوند متعال، پروردگار آسمان و زمین ایجاد شک و تردید می‌کند و ایمان به قدر را مورد تمسخر و ریشخند و اهانت قرار می‌دهد و چهره‌ای کریه و زشت از مسلمان متدین جلوه می‌دهد آن‌هم در زمانی که به خاطر اعتقاد و باور به قدر، در برابر انگلیس و رفتار و عملکردشان مورد ستایش واقع گردیده و انگلیس آن‌ها را شریف و شرفاء توصیف می‌نماید^۵.

تردیدی نیست که این وارونه جلوه دادن قضایا و این دسیسه‌چینی‌ها در برابر عقاید مسلمانان، تأثیر

^۱ - به روایت بخاری، کتاب الأدب، باب رحمة الولد وتقبيله و معانقته، شماره (۵۹۹۹)، (۱۰/۴۴۰)؛ مسلم، کتاب التوبة، باب في سعة رحمة الله تعالى وأنها سبقت غضبه، شماره (۲۷۵۴)، (۱۷/۷۷).

^۲ - مجموع فتاوی و مقالات (۱۵۲/۱-۱۵۳).

^۳ - قصه قاده الرشید، ص: ۹۳، به نقل از: تطویر أم تضلیل في مناهج اللغة العربية، ص: ۳۲، جمال عبد الهادي ورفاقه.

^۴ - همان، ص: ۱۸۷.

^۵ - تطویر أم تضلیل (۳۱)، ضمن سلسله "الغزو الفكري في المناهج الدراسية".

بسازی بر فرزندان مسلمانان، دختر و پسر، دارد، زیرا این برنامه و روش‌های تدریس است که دانش آموزان را بر اساس مضمون فکری و عقیدتی و رفتاری‌اش تربیت می‌نماید و اگر دانش‌آموزان در مدارس اهانت و بی‌حرمتی به دین اسلام و عقیده‌ی اسلامی را فرا گرفته و چنین دروازه‌ای بسوی آن‌ها باز گردد، براستی آیا دیگر اخلاقی برای جوانان باقی خواهند ماند و براستی دیگر کدامین مانع دینی آن‌ها را از وقوع در فاحشه و رذایل اخلاقی باز می‌دارد.

می‌یلغ البنیان یوما تمامه إذا كنت تبنيه و غیرک یهدم

«چه وقت ساخت ساختمان به پایان می‌رسد، زمانی که تو آن را می‌سازی و دیگری آن را خراب و ویران می‌کند».

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به عقیده نیز می‌توان به آنچه روزنامه‌ی «الوطن المصریة» در تاریخ ۱۹۸۳/۱۲/۸م تحت عنوان «عذاب القبر علی شرائط فیدیو» منتشر کرده اشاره نمود که در آن عذاب قبر و احوال هولناک روز قیامت را به تمسخر گرفته و ترساندن مردم از آن را، قضیه‌ی اجتماعی خطرناکی برای نسل معاصر تلقی کرده و بیان داشته که ترساندن از عذاب قبر بوسیله‌ی آیات قرآنی و احادیث صحیح نبوی، وسیله‌ای ناهنجار و ناملائم است که منجر به بیماری‌های عصبی و روانی و درونی می‌گردد که در واقع نتیجه‌ی پرداختن و گوش فرا دادن به چنین صحنه‌های ترسناکی می‌باشد!!!

و نیز روزنامه‌ی «المسلمین» به دوری جستن از صورت‌های ترهیب و بیم دادن و تنها اکتفا کردن به ترغیب و تشویق، در راستای دعوت مردم به سوی اسلام و التزام به آموزه‌ها و تعالیم آن فراخوانده است.^۱ اما عدنان زنگی در مجله‌ی «المجتمع» در رد بر افتراء روزنامه «الوطن المصریة» و طعنه و ریشخند وی به عقاید مسلم و قطعی مسلمانان به شیوایی پاسخ داده و می‌گوید: «اما مسأله‌ای را که روزنامه الوطن بدان پرداخته مورد مناقشه قرار داده و می‌گوییم:

الف) لازم است در ابتدا بیان داریم که صحنه‌ی ترسناک و هولناک قیامت و عذاب قبر و آتش جهنم، از عقاید مسلم در دین می‌باشد که بر هر مسلمانی دانستن و تصدیق آن‌ها واجب است.

^۱- تردیدی نیست که این منهج و روش در نزد اهل اسلام مردود است؛ زیرا تنها اعتماد نمودن به نصوص وعید (الترهیب) منهج خوارج و نیز فقط اعتماد نمودن و تکیه برنصوصی که وعده و بشارت می‌دهند «الترغیب» منهج مرجئه است. و هر دوی این‌ها باطل و مردود می‌باشند. و حق همان است که اهل سنت و جماعت برآند؛ چرا که میان نصوص وعد و وعید جمع نموده و در یک زمان به هر دوی آن‌ها به یک اندازه و با هم توجه می‌کنند و این‌گونه است که امت وسط و میانه‌رو می‌باشند.

ب) براستی قرآن سرشار از آیات ترهیب (بیم دادن) و ذکر آتش و منظری هولناک روز قیامت است همچنان که در احادیث بسیاری از رسول الله ﷺ، ذکر تفصیلی مناظر هولناک روز قیامت وارد شده است ... لذا اگر این روزنامه محترم!! تصمیم بر آن دارد که این نصوص و آیات و احادیث را لغو نماید این شأن و منزلت آن است ... اما مسلمانان هرگز چنین عملکردی نخواهند داشت ...

ج) از ساده‌ترین قواعد دعوت به سوی الله عزوجل، ملتزم بودن به اسلوب ترغیب و ترهیب (بیم دادن و تشویق نمودن) می‌باشد.

و این نیز موافق با نظام تربیتی جدید است^۱.

صرف نظر از اینکه مسلمان دائما در میان دو جذبه‌ی ترغیب و ترهیب زندگی نموده و در واقع مصداق کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿يَذْعُونََنَا رَعَبًا وَرَهَبًا﴾ [الأنبياء: ۹۰] «و با امید و بیم ما را به فریاد می‌خواندند».

د) به مسؤولان این روزنامه می‌گوییم: براستی اگر شما واقعا نگران ایجاد مشکلات عصبی و روانی و بیماری‌های درونی نسل جدید هستید، پس چرا به فیلم‌های ترسناک و وحشتناکی که خانه‌ها را پر کرده و نیز به فیلم‌های جنسی که اخلاق را هدف گرفته و نابود و تباه می‌سازد و به فیلم‌هایی که تجاوز و تعدی و جرم و جنایت و قتل و مصرف مواد مخدر را به فرزندان مان می‌آموزند، توجهی نداشته و در مورد خطر و ضرر آن‌ها سخنی به میان نمی‌آورید ... چرا بر نسل جدید می‌گریید و احساس ناراحتی می‌کنید در حالی که خود با انتشار تصاویر رنگارنگ لخت و عریان در مطبوعات خود، در امر انحراف و تباهی آن‌ها سهیم هستید؟! براستی چرا این‌گونه متناقض عمل می‌کنید؟!^۲.

و دیگر مواردی که نویسنده در دفاع از دین اسلام و دشمنی با دشمنان دین بدان‌ها می‌پردازد ﴿وَأَلَلَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۲۱] «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

۵- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به عقیده و باور ثواب و عقاب، بهشت و جهنم، می‌توان به آنچه محمود محمد الخضیری در زمینه‌ی اعتقاد ثواب و عقاب بیان داشته که این اندیشه فساد ارزش‌های اجتماعی را به دنبال دارد، اشاره نمود، آنجا که می‌گوید: «بدیهی است که هر

^۱ - بلکه نظام تربیتی جدید در این راستا با منهج اسلام موافق می‌باشد و چه بسا که این منهج را از اسلام گرفته باشد، زیرا از نظر زمانی اسلام پیش از آن می‌باشد.

^۲ - مجلة المجتمع، شماره‌ی ۶۴۹، ربیع الأول ۱۴۰۴ هـ

دیانتی در برابر حسنات و سیئات، نیکی‌ها و بدی‌ها، اجر و مزد و ثواب و کیفر و مجازات‌هایی مقرر نموده است و بدین ترتیب است که برخی از مؤمنان برای کسب هر چه بیشتر از نیکی‌ها تلاش می‌کنند و لو اینکه اعمالی را که انجام داده‌اند، فایده‌ای اجتماعی به دنبال نداشته باشد... براسستی اندیشه‌ی ثواب و عقاب منجر به تغییر و تبدیل ارزش‌ها می‌شود همچنان که بحران-های اقتصادی منجر به اخلال در ارزش‌های مالی می‌گردد که در حالت اول، این جامعه است که زیان می‌بیند و در حالت دوم این دولت است که متضرر می‌گردد... بنابراین اندیشه‌ی ثواب و عقاب همچون سببی قوی در توجیه افراد و گروه‌ها عمل کرده است... و من معتقدم که روح دین از این نوع تجارت دور و بری است»^۱.

اما اینکه نویسنده از عقیده‌ی ثواب و عقاب به عنوان یک اندیشه یاد می‌کند و آنرا اینچنین وصف می‌نماید، در واقع وارونه جلوه دادن حقایق و مصطلحات علمی است؛ زیرا ثواب و عقاب امری است که کتب آسمانی با آن نازل گردیده است و پیامبران در مورد آن سخن گفته‌اند و از این جهت واجبی از سوی حضرت حق می‌باشد، نه آنگونه که نویسنده از آن به عنوان اندیشه‌ای یاد می‌کند که گویا از طریق تفکر بشری توسط عقل ایجاد گردیده و ساخته و پرداخته ذهن بشر است، بلکه ثواب و عقاب درحقیقت از عقاید راسخ و مسلم در میان مسلمانان می‌باشند که آن‌ها را به بالاترین ارزش‌ها و اخلاق اجتماعی رهنمود ساخته و ایشان را از اعمال زشت ظاهری و باطنی به دور داشته است. لیکن اینچنین کسانی مصداق کلام الله عزوجل می‌باشند که چشم‌ها و بصیرت‌شان کور گشته است، آنجا که می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿۱۶﴾ [الحج: ۴۶] «آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند تا (از دیدن آثار گذشتگان و مشاهده ویرانه‌های کاخ‌های ستمگران) دل‌هائی به هم رسانند که بدان‌ها (وظیفه خود را در قبال دعوت حق درک و) فهم کنند و گوش‌هایی داشته باشند که بدان‌ها (اخبار جباران و ندای وجدان و فرمان خداوند را) بشنوند؟ چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند، و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند».

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء به عقیده و باور روز قیامت، چیزی است که روزنامه‌ی «الأنباء»^۲ منتشر نموده است، آنجا که انسان‌های نیمه‌عریان را در داخل بشکه‌ای به تصویر کشیده و

^۱ - السياسة الأسبوعية ج ۱۳ العدد ۱۴۶، ۲۲ دسامبر سال ۱۹۲۸م، و این یک رای و دیدگاه سیاسی می‌باشد. نگا: ج ۸ عدد ۱۶۶، ۱۱/مایدو/۱۹۲۹م، به نقل از «القرآنیون» ص: ۱۳۴-۱۳۵.

^۲ - شماره ۱۶۸۴ صفحه ۱۵ در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۸۰م.

بالای آن تصویر با خط درشت نوشته است: در بشکه وارد شوید؛ و در پایین تصویر نیز همین جمله را نوشته و پس از آن این عبارت را ذکر نموده است که: این رقابت عمومی و دلپذیر و لذت بخش است، آن مانند روز حشر است^۱.

براستی مقصود نویسنده‌ی این مطلب از ذکر روز حشر و تشبیه تجمع آن فاسقان در بشکه‌ای که خود در آن رفته‌اند، به آن روز بزرگ، روز قیامت چیست؟ آیا بی‌شرمی و بی‌حیایی او را به این حد رسانده که الله عزوجل و روز قیامت را اینچنین به ریشخند و بی‌حرمتی گرفته است و اینچنین تجمع افرادی پست و فرومایه را به روزی تشبیه می‌کند که نوزادان در آن پیر می‌شوند و هر زن حامله‌ای فرزندش را سقط می‌کند؛ روزی که الله عزوجل در کتابش از آن با اسم «تغابن» (سودمند شدن عده‌ای و زیانمند شدن گروهی) یاد می‌کند و اندازه‌ی آن برابر با پنجاه هزار سال است؛ براستی در آن روز چه پاسخی خواهد داشت؟

۷- از دیگر صورت‌های استهزاء به شعائر دین همچون نماز و احکام آن مانند طهارت و ... عملکرد غالیان صوفیه همچون شیخ تاج الدین ذاکر و أبو السعود جارحی^۲ و محی الدین ابن عربی^۳ می‌باشد. آنجا که به شعائر دین و اصولش اهانت نموده و از برپا داشتن نماز روی بر تابیده و این گمان را در میان مردم ایجاد نمودند که تکالیف دینی از هر واصلی ساقط می‌گردد؛ و آنچه ذکر می‌گردد تنها نمونه‌ای از اهانت‌های آنان به شعائر دین است.

برخی از آن‌ها در راستای اهانت به شعائر دین - همچون تاج الدین ذاکر - به گونه‌ای عمل می‌کردند که هفت روز با یک وضو به سر می‌بردند (و وضویی دیگر در این هفت روز نمی‌گرفتند) حتی که در اواخر عمرش این مقدار روزها به یازده روز رسید، بلکه شیخ أبو السعود الجارحی در ابتدای رمضان وضو می‌گرفت و این وضو را تجدید نمی‌کرد مگر پس از گذشت شش روز از عید؛^۴ و محی الدین ابن عربی سه ماه با یک وضو به سر می‌برد.^۵

براستی این عملکرد تجاوز و تعدی در حدود الله عزوجل می‌باشد و بلکه سرپیچی از اوامر الله عزوجل و رسولش است. ابن تیمیة رحمته می‌گوید: اما اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ

^۱ - مجلة المجتمع، شماره ۴۹۶، ص ۷، ۳ شوال ۱۴۰۰ هـ.

^۲ - جز مطلبی که از الطبقات الكبرى (۱۲۹/۲) ذکر کردم، به شرح حال این دو شخص دست نیافتم.

^۳ - پیش‌تر شرح حال وی توضیح داده شد.

^۴ - الطبقات الكبرى (۱۱۳/۲-۱۱۴)، شعرانی.

^۵ - السيد البدوي دراسة نقدية، ص: ۳۲، د. عبدالله صابر.

وَرَسُولُهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ وَيُدْخِلُهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٤﴾ [النساء: ١٤] «و آن کس که از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا درگذرد، خداوند او را به آتش (عظیم دوزخ) وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و (علاوه از آن) او را عذاب خوارکننده‌ای است».

این - والله أعلم - در مورد کسی است که فرائض را انکار نموده و آن‌ها را بی‌اهمیت و ناچیز شمرده و به یاد نمی‌آورد که عذاب برای او آماده شده است»^۱.

و شیخ الإسلام این سخن را پس از آن ذکر می‌کند که ادله‌ی قرآنی را در این زمینه بیان می‌دارد که «عذاب مهین» در قرآن کریم جز در حق کفار وارد نشده است و کسانی که دین را بازیچه و اسباب سرگرمی قرار می‌دهند از این قبیل می‌باشند؛ چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [التوبة: ٦٥-٦٦] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حق پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند».

۸- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین و تعالیم و آموزه‌های والا مقام و احکام عادلانه آن، مسخره

کردن حجاب شرعی می‌باشد. در سؤالی که از هیئت افتاء پرسیده‌اند، چنین آمده است: «حکم آنکه کسی را مسخره می‌کند که پوشش و حجاب شرعی دارد و بلکه حجاب شرعی را به عفریت و جن تشبیه و توصیف می‌کند، یا اینکه می‌گوید: آن خیمه‌ای متحرک است و این توصیف یکی از مسؤولان در سخنرانی عمومی می‌باشد و نیز حکم دیگر الفاظ استهزاء آمیز و

تمسخر آمیز چیست؟

شیوخ ارجمند^۲ در پاسخ به این سؤال چنین بیان داشته‌اند: هر آنکه مرد یا زن مسلمانی را به خاطر تمسک، التزام و پابندی به شریعت اسلامی مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد، کافر است. و تفاوتی

^۱ - الصارم المسلول، ص: ٥٧.

^۲ - که عبارتند از: شیخ عبدالعزيز بن باز، شیخ عبدالرزاق عقیف و شیخ عبدالله بن قعود و شیخ عبدالله بن غدیان.

نمی‌کند که آن تمسک به شریعت در قالب رعایت حجاب شرعی توسط زن مسلمان باشد یا اینکه در قالبی دیگر باشد. و دلیل آن روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما است که می‌گوید: در غزه‌ی تبوک مردی که در جمعی نشسته بود، گفت: همچون این قاریان قرآن شکم گنده‌تر و دروغگوتر و ترسوتر در برابر دشمن ندیدم. پس مردی بدو گفت: دروغ گفتی و تو از منافقان هستی، حتما رسول الله ﷺ را از این مسأله مطلع می‌سازم. پس چون خبر این مسأله به رسول الله ﷺ رسید، قرآن نازل گشت. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: دیدم آنکه این سخنان را بر زبان آورده بود، خود را بر شتر رسول الله ﷺ آویزان کرده و پاهایش روی سنگ‌ها کشیده می‌شد درحالی‌که می‌گفت: یا رسول الله ﷺ، ما تنها از روی شوخی و سرگرمی اینچنین گفتیم. اما رسول الله ﷺ در پاسخ به وی فرمود: ﴿أَبَا اللَّهِ وَعَائِيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعُفَ عَن طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١٦﴾﴾ و این‌گونه رسول الله، استهزاء آن شخص به مؤمنان را استهزاء و تمسخر به الله عزوجل و آیات و رسولش تلقی نمودند.^۱

و از این دسته است فخر فروشی لائیک‌ها به تمسخر دین و استهزاء و ریشخند حجاب شرعی و خرده‌گیری از آداب و آموزه‌های اسلام؛ یکی از این لائیک‌ها به نام حسین أحمد امین می‌گوید: «و همچنین حجاب، مناسب دوران مدنی و مدینه منوره بوده است و متناسب قاهره در قرن بیستم نمی‌باشد...»^۲.

استهزاء و تمسخر و ریشخند دین، در سخنان حسین أحمد امین واضح و آشکار است؛ وی حجاب شرعی را چنان توصیف می‌کند که تنها مناسب جامعه‌ی مدینه بوده و بلکه در عصر پیشرفت و ترقی برای جامعه‌ی قاهره مناسب نمی‌باشد و این بدان معناست که جامعه‌ی مدینه، جامعه‌ای ابتدائی و بدوی بوده است و نیز سخن وی بدین معناست که دینی که محمد ﷺ با آن آمده و تعالیم و آموزه‌ها و ارزش‌های آن که در مدینه منوره و سایر شهرهای مسلمانان در عصرهای اولیه اسلام، تطبیق یافته است، برای قرن بیستم دیگر صلاحیت ندارد؛ شیخ عبدالعزیز بن باز پس از ذکر برخی از نواقض اسلام می‌گوید: «و هر آنکه بر این اعتقاد و باور باشد که نظام و قوانینی که مردم مقرر نموده‌اند، برتر از شریعت اسلام و یا مساوی با آن است، یا اینکه بردن قضاوت و داوری به سوی آن‌ها جایز است و لو اینکه معتقد باشد که حکم نمودن به شریعت اسلامی بهتر و برتر است، یا اینکه بر این باور باشد که نظام اسلامی صلاحیت

^۱ - فتاوی اللجنة الدائمة (۱۴/۲-۱۵).

^۲ - به نقل از العقلائیون... ص: ۶۶، علی حسن عبدالحمید.

تطبیق یافتن در قرن بیستم را ندارد، یا اینکه آن سبب پراکندگی مسلمانان است ... چنین شخصی در ناقص چهارم^۱ داخل است»^۲.

چندی پیش در یکی از جوامع پیرامون ما نیز اتفاقی رخ داد که سراسر استهزاء به حجاب شرعی بود، حجابی که فریضه‌ای از فرائض است که الله عزوجل آنرا بر زنان مؤمن فرض کرده است؛ اما این بار این استهزاء از نوع عملی آن بود. دو دانشجوی دختر وابسته به یکی از گروه‌های مدعی دموکراسی، در دانشگاه کویت با پوشش و حجاب شرعی و نقاب و دستکش و به صورت ناشناس وارد دانشکده تجارت شدند و با صدای بلند و با حالتی هیجانی شروع به سخن گفتن نمودند، چنان‌که توجه دیگر دانشجویان را به خود جلب کنند و علاوه بر این ساق پاهای خود را به دیگران نشان می‌دادند و بلکه دیگر اعضای بدن‌شان را در معرض دید همگان قرار داده بودند؛ و این عملکرد زشت و شنیع را در برابر دانشجویان دیگر مرتکب گردیدند. سپس در یکی از اتاق‌های دانشگاه حجاب خود را برداشته و درحالی که شلوار مردانه پوشیده بودند، بدون کمترین شرم و حیایی خارج شدند، تا بدین صورت استهزاء و ریشخند خود به حجاب شرعی و اسلامی را تکمیل کرده باشند^۳.

براستی دشمنان اسلام هیچگاه از ریشخند دین و تمسخر آداب و آموزه‌های آن دست نمی‌کشند؟ دکتر محمد محمد حسین می‌گوید: «پس چون (دشمنان اسلام) ما را از قصص به سوی برنامه‌های عملی با اسامی مختلف منتقل کنند، سؤالاتی را می‌شنویم که متوجه زندگی روستایی و دخترانی می‌کنند که در گوشه‌ای از شهر به دور از هرگونه عشق ورزی و مهر ورزی (شیطانی) رشد نموده‌اند و به ما اطمینان می‌دهند که پاسخ به این سؤالات پیشرفت و ترقی زن مصری را پس از ازاله‌ی بیماری حیا که از قدیم دامنگیر مردمان بوده، به دنبال دارد»^۴.

آنچه دکتر محمد محمد حسین رحمته‌الله بدان اشاره دارد، در واقع ثمره‌ی تلاش دشمنان اسلام از جمله لائیک‌ها و غرب‌گرایان است، تا این‌گونه و از این طریق حیا را بیماری معرفی کنند که مردم از ازاله و

^۱ ناقص چهارم از نواقض اسلام عبارت است از اینکه: هر آنکه بر این اعتقاد و باور باشد که هدایت و روش دیگران کامل‌تر از هدایت و روش و رهنمودهای رسول الله می‌باشد یا اینکه حکم دیگران بهتر از حکم رسول الله می‌باشد، همچون کسانی که حکم طواغیت را بر حکم الله عزوجل و رسولش ترجیح می‌دهند، چنین شخصی کافر است. مجموع فتاوی و مقالات (۱۳۶/۱)، وانظر عن نواقض الاسلام الدرر السنیه (۸۹/۸) جمع عبدالرحمن بن قاسم، ومجموعة التوحید (۳۹/۱-۳۸).

^۲ - مجموع فتاوی و مقالات (۱۳۶/۱-۱۳۷).

^۳ - مجله المجتمع، شماره ۶۱۸، ۱۳/رجب/۱۴۰۳ هـ.

^۴ - حصوننا مهددة من داخلها، ص ۵۱.

نابودی آن خوشحال می‌شوند، حیاتی که رسول الله ﷺ در مورد آن می‌فرماید: «الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ»^۱ «حیاء چیزی جز خوبی به ارمغان نمی‌آورد».

بلکه حال و وضع دشمنان اسلام به جایی رسیده است که کنفرانس‌ها و سمینارهایی همچون کنفرانس بکین با عنوان آزادی زن و دفاع از آن برگزار نموده و در آن به بی‌حرمتی و اهانت به تعالیم اسلام در حق زن می‌پردازد. و این‌گونه ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^(۸) [الصف: ۸] «می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهان‌های‌شان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

۹- از دیگر صورت‌های استهزاء به دین و شعائر آن، بی‌حرمتی و اهانت به سنت ریش می‌باشد که در این راستا می‌توان به آنچه احمد جارالله در روزنامه‌ی «السیاسة»^۲ نوشته است، اشاره نمود. آنجا که می‌گوید: «آن یکی ریشش همچون بز است که مرا متوقف نموده و می‌گوید: چرا از علمای دین سخن می‌گویند».

براستی این تشبیه از سوی این افتراگر، تمسخر و استهزاء به سنت نبوی و آداب شرعی و نیز کوچک بی‌ارزش شمردن آنچه الله عزوجل با آن انسان را گرمی داشته، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْدِ وَالْبَحْرِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^(۷۰) [الإسراء: ۷۰] «ما آدمیزادگان را گرمی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزی‌شان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم».

قرطبی رحمته در تفسیر این آیه می‌گوید: «... و گفته شده: الله عزوجل مردان را با ریش و زنان را با اعطای گیسوان گرمی داشته است»^۳.

و براستی که برخی از علما به خاطر تمسک به سنت رسول الله ﷺ در زمینه‌ی ریش گذاشتن، مورد

^۱- به روایت بخاری، کتاب الأدب، باب الحیاء، شماره (۶۱۱۷)، فتح (۵۳۸-۵۳۷/۱۰).

^۲- به تاریخ ۱۹۹۱/۱۱/۲۸ م.

^۳- الجامع لأحكام القرآن (۱۹۰/۱۰) و پس از ذکر اقوال متعدد در این زمینه می‌گوید: اما دیدگاه صحیح و قابل اعتماد آن است که تفضیل و برتری تنها بر اساس عقل است که اساس تکلیف می‌باشد و با عقل است که الله عزوجل شناخته شده و کلامش فهمیده می‌شود... و نگا: الموافقات فی أصول الشریعة (۲۸/۳-۲۷)، امام الشاطبی فی بیان أن العقل هو مناط التكلیف.

ابتلا و آزمایش قرار گرفتند که از میان آن‌ها می‌توان به آنچه برای شیخ محدث عبدالله الغزنوی (متوفای سال ۱۲۹۸ هـ) رخ داد، اشاره کرد؛ آنگاه که با علمای عصر خویش در زمینه‌ی برخی از مسائل فرعی مخالفت نمود و این سبب شد تا امیر کابل او را فرا خوانده و وی را وادار کند تا در آن موارد با سایر علما موافقت کرده و هم رأی گردد، لیکن او از قبول این پیشنهاد ابا ورزیده و امیر که توانایی مخالفت با علما را نداشت، امر نمود تا ریشش را بزنند و صورتش را سیاه کرده و وی را بر الاغی سوار کنند و در شهر بچرخانند؛ و این باعث گردید تا شیخ عبدالله الغزنوی به سرزمین هند مهاجرت کند.^۱

۱۰- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به دین و شرائع آن، تمسخر و استهزاء برخی از نویسندگان معاصر نسبت به حدود شرعی می‌باشد. حدودی که الله عزوجل آن‌ها را برای بندگانش مقرر داشته که آن‌ها را از تعدی و تجاوز در حدود و حد و مرزهایی که تعیین نموده باز می‌دارد.

از این دسته می‌توان به آنچه حسین احمد امین در بحث قصاص در حد سرقت بیان داشته و آن را شریعت و قانونی بدوی و مربوط به دوران بادیه نشینان خوانده، اشاره کرد. آنجا که می‌گوید: «تمسک به روح اسلام^۲ - و نه التزام به احکام پراکنده و مشخصی - کافی است که همچون قطب نمایی ما را به سوی راه راست هدایت و رهنمون کند! و جامعه‌ی کنونی بایستی کیفر و مجازاتی غیر از عقوبتی که برای جرم سرقت در جامعه‌ی بدوی مقرر گردیده، تعیین نماید و همچنین بایستی در مورد حجاب که در مدینه فرض گردیده تجدید نظر نمود. لذا قطع دست به عنوان مجازات سرقت که قرآن آن را مقرر داشته^۳

^۱ - نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر (۷/۷)، عبدالحی الحسینی، به نقل از: «الإنحرافات العقدية والعلمية...» ص: ۷۰۰، شیخ: علی بن بخت الزهرانی.

^۲ - واژه روح اسلام دسیسه‌ای از سوی لائیکان و عقل‌گرایان می‌باشد که متأسفانه در میان کسانی که بر آن‌ها (نماد و سمبل حرکت اسلامی) اطلاق می‌شود، رخنه کرده است. که حقیقت این امر و علت نادرستی آن را می‌توان در کتب ذیل جستجو کرد: حقائق الإسلام بین الجهل والجمود، ص: ۲۴۹-۲۵۴، تألیف: عبدالمجید صبح، نگا: عقلا نیون... ص: ۶۶ حاشیه ۱.

^۳ - الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۸] «دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند (بر کار خود) چیره و (در قانون‌گذاری خویش) حکیم است (و برای هر جنایتی عقوبت مناسبی وضع می‌کند تا مانع پخش آن گردد)». و امام بخاری در کتاب الحدود بابی را با عنوان این آیه ذکر نموده است و در این باب روایاتی را که در این زمینه از عایشه صدیقه ذکر شده بیان می‌دارد از جمله اینکه: «تُقَطَّعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا» «در یک چهارم دینار و بیشتر از آن دست قطع می‌شود». فتح (۹۹/۱۲)، اما این سنت نبوی است که

شریعتی بدوی و مربوط به دوران بادیه‌نشینان می‌باشد، همچون عقیده‌ی قدر!!!^۱.

و عبدالله العلابی می‌گوید: «نزول حد، با روح قرآن که قصاص را به عنوان حفظ حیات بشری و اشاعه‌ی امنیت عمومی قرار داده است، موافق نمی‌باشد و اجرای این حدود، جامعه‌ای را بوجود می‌آورد که مجموعه‌ای از مردمان با قیافه‌های زشت و نامتناسب در آن زندگی می‌کنند، چنان‌که یکی دستش قطع شده و دیگری پایش قطع گردیده و آن یکی گوشش بریده شده و یکی چشمش کور شده یا اینکه بینی‌اش بریده شده است»^۲.

براستی چه گستاخانه و وقیحانه بر الله عزوجل و شریعت کامل و شامل حق جل جلاله جرأت پیدا کرده‌اند؛ شریعتی که تمام بشریت تحت حکم آن به سعادت و خوشبختی می‌رسند؛ اما براستی چون هدف تمسخر و استهزاء مسخره‌کنندگان قرار گیرد، جانب تعظیم آن (در میان انسان‌ها) ضعیف می‌گردد و این همان هدفی است که دشمنان اسلام در هر مکانی آن را دنبال می‌کنند و پیوسته در پی دسیسه‌چینی و بد جلوه دادن حدود شرعی به طور خاص و ارزش‌های اسلامی و تعالیم و آموزه‌های شرعی به طور عام می‌باشند.

اما چنین سخنانی برای ما ناآشنا نیست؛ چرا که این دو افترا زنده بر الله عزوجل و شریعتش که چنین مواردی را ذکر می‌کنند، در واقع اساتیدی دارند که این دروغ‌پردازی‌ها و تهمت‌ها و دسیسه‌ها و ریشخندها را از آن‌ها فرا می‌گیرند؛ بروکلیمان مستشرق می‌گوید: «اما قانون مجازات در اسلام همچنان بر مستوای بدوی خود پافشاری کرده و تنها حکایت از ترقی اندکی نسبت به مفاهیم قوانین بت‌پرستی پیشین دارد»^۳.

این سخن وی ما را به یاد شعر برخی از زنداقه می‌اندازد که حد سرقت را به تمسخر گرفته و می‌گوید:

ید بـخمس مئین عسجد ودیت ما بالها قطعـت فی ربع دینار

مقداری که باید از دست قطع شود بیان داشته است و نیز علما در قطع دست دزد با استنباط از ادله شرعی شروطی را مقرر داشته‌اند؛ بنگر: أحكام القرآن (۶۰۴/۲-۶۱۸)، ابن العربی؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۰۴/۶) و بعد از آن، قرطبی؛ الحدود والتعزیرات عند ابن القیم، ص: ۳۵۱-۴۲۸، شیخ دکتر: بکر أبوزید؛ ابن قیم رحمہ‌الله در باب حد سرقت مباحثی را مطرح نموده و شبهاتی را که چه در قدیم و چه پس از آن مطرح شده، پاسخ داده و به خوبی به این مسأله پرداخته است.

^۱ - العقلانیون، ص: ۶۶، علی حسن عبدالحمید.

^۲ - أین الخطأ، ص: ۸۰-۸۹، به نقل از العصرانیون، ص: ۲۵۸؛ و نگا: همان، ص: ۸۱ محمد حامد الناصر.

^۳ - تاریخ الشعوب الإسلامية، ص: ۸۲، بروکلیمان؛ و نگا: دراسات فی السیرة النبویة، ص: ۱۳۳ محمد زین العابدین.

تناقض مالنا إلا السكوت له ونستجير بمولانا من العار

«چرا دستی که دیه‌ی آن پانصد دینار است با دزدیدن یک چهارم دینار قطع می‌شود. این تناقض است و ما جز سکوت چاره‌ای نداریم و از این ننگ به خدای خویش پناه می‌بریم»^۱.

شیخ بکر أبو زید می‌گوید: «برخی از فقها این اعتراض را پاسخ داده و گفته‌اند: چون دست امین است، ارزشمند و گرانبه‌است و چون خیانت کند خوار و پست و بی‌ارزش است. و شاعر دیگری در پاسخ آن گفته است: دستی که دیه آن پانصد دینار طلاست ولی برای یک چهارم دینار طلا قطع می‌گردد، این حمایت از آن و حمایت از حفظ خون است که آن‌را ارزشمند و گرانبه‌ساخته است و این خیانت مالی است که آن‌را ارزان و بی‌ارزش کرده است، حکمت و فلسفه احکام خداوند را ببینید»^۲.

و از این پاسخ برای هر منصفی تفاوت میان دیه‌ی دست، چون جنایت بر آن واقع گردد و نصاب قطع دست چون جنایتی مرتکب گردد، واضح می‌گردد که آن عین حکمت و عدالت می‌باشد؛ و در واقع متضمن حفاظت از جان مردم و اموال مردم می‌باشد. اما این اعتراض را برخی از علما نیز ذکر نموده‌اند^۳ لیکن آنچه را که ابن قیم رحمته در پاسخ به این اعتراض بیان داشته ذکر نکرده‌اند^۴.

پرواضح است که مبنای این اعتراض نفهمیدن تفاوت بزرگی است که میان این دو جنایت می‌باشد. سَلَفی^۵ می‌گوید: «اگر مَعری این شعر را با اعتقاد به معنای آن گفته باشد، آتش جایگاه وی بوده و در اسلام نصیبی برای او نمی‌باشد»^۶.

امام محمد شنیطی رحمته در سخن از تشریحات و قوانین وضعی در برابر حدودی همچون رجم و

^۱ - ابن حجر رحمته در فتح الباری (۱۰۰/۱۲) بیت اول را به أبو علاء معری، أحمد بن عبدالله، که در سال ۴۴۹ هجری هلاک شد، نسبت می‌دهد و در لسان المیزان (۲۰۳/۱-۲۰۸) هر دو بیت را به وی نسبت می‌دهد.

^۲ - بنگر بیت دوم را در فتح الباری (۱۰۰/۱۲) از جواب قاضی عبدالوهاب بن علی بن نصر مالکی، متوفای سال ۴۲۲ هجری، بنگر: ترجمه وی را در الأعلام (۱۸۴/۴) نگاهشته‌ی زرکلی.

^۳ - نکا: الحدود والتعزیرات.. ص: ۳۵۸-۳۵۹، بکر أبو زید.

^۴ - ابن قیم رحمته در پاسخ به این اعتراض می‌گوید: اما در این که به خاطر یک چهارم دینار طلا دست قطع شده و دیه‌ی آن پانصد دینار طلا مقرر گردیده، از بزرگترین مصالح و حکمت‌ها می‌باشد. و در واقع این دو حکم، دوران‌دیشی در مورد اموال و اعضا می‌باشند. به گونه‌ای که قطع آن به سبب دزدی یک چهارم دینار طلا به خاطر حفظ اموال و اینکه دیه‌ی آن پانصد دینار طلا مقرر گردیده، به خاطر حفاظت و صیانت آن می‌باشد. إعلام الموقعین (۶۳/۲).

^۵ - أبو طاهر أحمد بن محمد بن سلفه اصفهانی، حافظ و محدث، متوفای ۵۷۶ هجری. بنگر: الأعلام (۲۱۵/۱-۲۱۶) زرکلی.

^۶ - الحدود والتعزیرات.. ص: ۳۵۸-۳۵۹، بکر أبو زید.

قطع و ... می‌گوید: «اما قاضی و داور قرار دادن و تحکیم نظام و قوانین وضعی مخالف با شریعت خالق آسمان‌ها و زمین، کفر ورزیدن به خالق و آفریدگار آسمان‌ها و زمین می‌باشد. همچنان که ادعای بی‌انصافی در زمینه‌ی برتری مرد بر زن در بحث میراث، کفر ورزیدن به خداوند متعال می‌باشد ... و نیز ادعای وحشی‌گری حدودی همچون رجم و قطع دست و ... مبنی بر اینکه هرگز جایز نیست چنین حدود و مجازات‌هایی بر انسان‌ها اقامه گردد، کفر ورزیدن به الله متعال می‌باشد»^۱.

این تنها گوشه‌ای از صورت‌های مختلف استهزاء و تمسخر به دین بود که از باب تحذیر و بیان موارد باطل و افتراهایی که متضمن آن بود، به مقداری از آن‌ها پرداختیم، تا هر مسلمانی از آن‌ها بر حذر بوده و بکلی از آنها پرهیز نماید؛ اما در بحث آینده به صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ در عصر حاضر می‌پردازیم.

مبحث سوم: صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ در عصر حاضر

پیشتر در فصل دوم به صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ در اولین سال‌های ظهور اسلام پرداختیم و بیان نمودیم که چنین عملکردی سوء ادب نسبت به رسول الله ﷺ می‌باشد، درحالی‌که تعظیم و بزرگداشت و تجلیل و تکریم و احترام و تصدیق و ایمان به رسول الله ﷺ واجب است. اکنون در این فصل به صورت‌هایی از استهزاء به رسول الله ﷺ در عصر حاضر، از سوی کسانی که کمترین بهره و نصیبی برای آن‌ها در آخرت نیست مگر اینکه توبه کنند و به دین‌شان بازگردند، می‌پردازیم.

۱- یکی از صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ در عصر حاضر، یاوه‌گویی‌های محمد الحریبی می‌باشد که در قصیده‌ای که سروده و آنرا «المفردات» نامیده و در جشنواره «المزید» در عراق خوانده است و روزنامه «الیمامة» آنرا در شماره ۸۸۷ در تاریخ ۱۴۰۶/۴/۲۷ هجری منتشر کرده است، می‌گوید: «سرزمین مان نیست و نابود گشته و غرق در تاریکی گشته است و شب اطراف و اکناف آنرا فراگرفته و این هاشمی است که با مسجدش آنرا پوشانده و عادت‌های وی، عبادت قرار گرفته‌اند و شهرها مطیع او شدند؛ تا آنجا که می‌گوید: زنان نیز از زمان نزول «تبت» و ظهور روسری و مقنعه (حجاب اسلامی) به طور یکسان در معرض خرید و فروش قرار گرفته و بارها و بارها خرید و فروش می‌شوند»^۲.

^۱ - اضواء البیان (۹۳/۴)؛ و نگا: العصرانیون بین مزاغم التجدید ومیادین التفریب، ص: (۸۱، ۲۶۱) الناصر.

^۲ - رسالة الإصلاح، ص: ۶۰-۶۱، عبدالرحمن بن عبدالله الجبرین؛ و نگا: الحداثة فی میزان الإسلام، ص: ۶۹-۷۰،

ای محمد الحربی، براستی این هاشمی که از او نام بردی که شهرها مطیع او شدند، کیست؟ آیا او همان رسول الله ﷺ نیست که با هدایت و دین حق آمد؛ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹] «خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

آیا پیامی را که آورده، عادات او و قومش می‌باشند؟ یا اینکه آن وحی است که هیچ‌گونه باطلی از هیچ جهتی و نظری متوجه آن نمی‌گردد و فروفرستاده خداوند سبحان است که با حکمت و ستوده است.^۱

آیا با بعثت رسول الله ﷺ تمام زمین و دیار اسلام را تاریکی فراگرفته یا اینکه رسول الله ﷺ نوری است که از سوی الله متعال آمده است؟ آیا دینی که رسول الله ﷺ با آن آمده سبب آن تاریکی گشته است؟!^۲

اما وی علاوه بر تمسخر به رسول الله ﷺ، حجاب شرعی را نیز مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و از آن دریغ نکرده و معتقد است که چون سوره‌ی «تبت» نازل گشت و در زمین استقرار یافت - چراکه آن از قرآن است - از ام جمیل همسر ابو لهب به عنوان شورشی و آشوبگری که بر علیه تقالید و عاداتی که محمد با آن آمده بود، تعبیر نمود؛ و این‌گونه در نظر حربی، زن کالایی است که از زمان نزول «تبت» و ظهور روسری (حجاب) خریده می‌شود تا اینکه به فروش رسیده و فروخته شود. ﴿قُلِ اسْتَهْزِءُوا إِنَّا لِلَّهِ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۶۴] «بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتنش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد». و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْنَاهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾ [الرعد: ۳۲] «(ای پیغمبر! اگر کافران، تو و آئین اسلام را استهزاء می‌کنند، غمگین مباش (که) بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو استهزاء شده‌اند و من کافران (استهزاء کننده) را مدتی مهلت داده‌ام و (آزاد گذاشته‌ام) سپس ایشان را گرفتار (قهر و عذاب شدید خود) ساختم. آیا باید عذاب من (در حق ایشان) چگونه بوده باشد؟! (تاریخ گذشتگان را بخوانید و شهر و دیار و آثار جباران را بنگرید تا

۱- (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿۱۱﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) [فصلت:

بدانید)».

براستی عقوبت تمسخر و استهزاء به رسول الله ﷺ، این شخص و امثال وی را در بر خواهد گرفت، همچنان که با اسلاف و پیشینیان و گذشتگان آن‌ها چنین برخوردی گردیده و عذاب آن‌ها را در بر گرفت.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ، خبری است که در مجله‌ی کویتی «المجتمع» در شماره‌ی ۱۶۲ در تاریخ ۱۳۷۳/۷/۹ هجری تحت عنوان «فیلم محمد رسول الله» منتشر گردید که خبر مذکور متضمن آن بود که در خلال روزهای گذشته، قرارداد تأسیس شرکتی عربی برای تولید فیلم سینمایی آن امضا شده و به اتمام رسیده است و بیان داشته که هنر پیشه‌ها و بازیگران آن از دولت‌های لیبی و کویت و مغرب و بحرین می‌باشند و مدت فیلم سه ساعت است و با بیست زبان از جمله زبان عربی منتشر می‌شود و اصل و اساس و فیلمنامه‌ی این فیلم بر اساس داستانی است که الأزهر و مجلس شیعی الأعلی آن را تأیید نمودند...»^۱.

براستی کارگردانی چنین فیلمی استهزاء آشکار به رسول الله ﷺ و کاستن از شأن و منزلت رسول الله ﷺ می‌باشد. اما اینکه مجلس اعلی شیعی بدین داستان و این عمل اقرار داشته، جای تعجب نیست، لیکن تعجب از دیگران است که بدین مسأله اقرار نموده و آن را تأیید کرده‌اند.

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ کاریکاتوری است که روزنامه‌ی «المساء» در قاهره در قالب خروسی که ۹ مرغ در اطرافش هستند، منتشر نموده است و اینچنین به رسول الله ﷺ و شریعت اسلامی اهانت نموده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكٰذِبُونَ﴾ [النحل: ۱۰۵] «تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند. و درحقیقت آنان دروغگویان واقعی هستند (نه محمد امین. چرا که چنین کسانی از خدا و مجازات او باکی ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ می‌رانند)».

علامه شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «... جرأت یافتن بر مقام و منزلت و جایگاه رفیع و والای سید و سرور و امام‌مان محمد بن عبدالله ﷺ بدین گونه که او را همچون حیوان و خروسی به تصویر کشیده‌اند، کفری بواح و الحادی آشکار و استهزاء صریح به مقام سید و سرور اولین و آخرین و فرستاده رب العالمین و رهبر بی‌نظیر و بی‌همتای بشریت است. و در این مسأله هیچیک از مسلمانان کمترین

^۱ - مجموع فتاوی و مقالات متنوعه (۱/۴۱۷-۴۲۱)، الشیخ عبدالعزیز بن باز.

شک و تردیدی ندارند. برآستی این عمل یورش است که هر مسلمانی را غمگین نموده و قلب هر مؤمنی را به درد می‌آورد؛ و برآستی هر آنکه مسبب آن بوده و بدان راضی باشد و اقرار نماید، سزاوار و مستحق لعنت و عار و ننگ و جاودانگی در آتش و خشم و غضب پروردگار عزیز و جبار و خروج از دایره اسلام و ایمان و ورود به دنیای شرک و کفر و نفاق می‌باشد؛ و این کتاب الله است که کفر هرکسی که رسول الله ﷺ یا چیزی از کتاب و شریعتش را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد، اعلان داشته و بدان تصریح نموده است: ﴿... قُلْ أِبَاللَّهِ وَعَآيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۵﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

این آیه نصی صریح و برهان قاطع و آشکاری است بر کفر هرآنکه الله عزوجل یا فرستاده یا کتابش را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد...^۱.

اما روزنامه‌ی «صوت الإسلام» قاهره در راستای رد این بهتان بزرگ به قلم رئیس تحریریه آن شیخ محمد عطیة خمیس، بر این عمل شنیع و قبیح اعتراض نموده و با آن برخورد نمود که خداوند متعال او را به خاطر دفاع از آبروی رسول الله ﷺ و گفتن سخن حق جزا و پاداش نیکو عنایت فرماید.^۲

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به رسول الله ﷺ می‌توان به آنچه روزنامه‌ی «الشهاب» لبنانی در شماره‌ای که در تاریخ ۱۳۹۴/۳/۲۳ هجری منتشر نموده و اقوال یکی از مسؤولان بلند پایه لبنانی^۳ را ذکر می‌کند، اشاره نمود که در آن آمده است: «رسول الله، محمد ﷺ انسانی ساده دل بود که بسیار به صحراهای عربی سفر می‌کرد و به خرافات رایج و شایع آن زمان گوش فرا می‌داد و آن خرافات را در قرآن نقل کرده است...»^۴.

برآستی این دروغ‌پرداز کاذبِ ظالم که پیامبر گرامی اسلام ﷺ و پیامبر رحمت را اینچنین به تمسخر و استهزاء گرفته، مستحق و سزاوار آن است که در دنیا یا آخرت دچار عذاب دردناکی گردد؛ خداوند

^۱ - مجموع فتاوی و مقالات (۲۵۳/۶-۲۶۴).

^۲ - بنگر: همان (۲۵۵/۶-۲۵۶).

^۳ - موضوع بحث وی در زمینه فرهنگ ذاتی و هوشیاری ملی و بیداری قومی، در خطاب به مسؤولان آموزش و پرورش لبنان بوده است که پیشتر در مبحث صورت‌هایی از استهزاء به الله متعال (مبحث اول) به بخشی از سخنانش اشاره گردید.

^۴ - مجموع فتاوی و مقالات (۸۷/۱-۸۸)، ابن باز.

متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۗ﴾ [الرعد: ۳۲] «ای پیغمبر! اگر کافران، تو و آئین اسلام را استهزاء می کنند، غمگین مباش که) بی گمان پیغمبرانی پیش از تو استهزاء شده اند و من کافران (استهزاء کننده) را مدتی مهلت داده ام و (آزاد گذاشته ام) سپس ایشان را گرفتار (قهر و عذاب شدید خود) ساخته ام. آیا باید عذاب من (در حق ایشان) چگونه بوده باشد؟! (تاریخ گذشتگان را بخوانید و شهر و دیار و آثار جباران را بنگرید تا بدانید)».

و نیز الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَذِبُونَ ۗ﴾ [النحل: ۱۰۵] «تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند. و درحقیقت آنان دروغگویان واقعی هستند (نه محمد امین؛ چرا که چنین کسانی از خدا و مجازات او باکی ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ می رانند)».

۵- از دیگر صورت های استهزاء به رسول الله ﷺ نگاهشده های طه حسین در کتابش «علی هامش السیره» می باشد، کتابی که آن را پس از معرکه ای نوشت که به خاطر نشر کتابش «الشعر الجاهلی» به پا گردید، تا اینکه این گونه ثابت کند هنوز بر دین اسلام است و این گونه به گمان خود، کتابی را در سیرت رسول الله ﷺ تألیف نمود.

طه حسین نظری در اندیشه ها و تاریخ یونان و روم نموده و آنان را چنان یافت که تاریخی سرشار از افسانه و اسطوره دارند و مردم نسبت به فراگیری این افسانه ها رغبت بسیاری از خود نشان می دهند، درحالی که این نوع علم در میان اعراب رواج نداشته و از آن برخوردار نمی باشند، لذا وی در راستای جبران این نیاز که به زعم و گمان وی گمشده ی عرب ها بود، قیام نمود و این کتاب «علی هامش السیره» را تألیف نمود که در آن می گوید: «ما نیز در ادبیات عربی با توجه به قوت خاصی که در آن است، می توانیم به تقلید از افسانه ها و اسطوره های یونانی و رومی، چنان داستان هایی را ایجاد کنیم و این گونه اسباب لذت و خوشی مردم را فراهم کنیم؛ و در این راستا می توانیم از اخبار عرب دوران جاهلیت و سخنان آن ها که یک بار بیشتر نوشته نشده، بهره جوییم ... و بسیار اندک است سیره ای که همچون این سیره و به شیوه آن باشد»^۱.

همچنین در توضیح رعایت امانت علمی و تواضع خویش!! می گوید: «قصدم ندارم تا با تألیف این

^۱ - دراسات فی السیره النبویه، ص: ۲۲۸-۲۲۹، محمد زین العابدین. و نکا: الفكر الإسلامی المعاصر، ص: ۱۰۸-

۱۰۹، غازی التوبه؛ والإتجاهات الوطنیه فی الأدب المعاصر (۲۰/۲۹۵-۲۹۶) محمد محمد حسین.

کتاب خوانندگان را فریب دهم، لذا بیان می‌دارم که چون تصمیم به نوشتن قصه‌های این کتاب نمودم، آنچنان که باید و شاید در آن نیندیشیده و عمداً و با برنامه‌ی قبلی تصمیم به تألیف و تصنیف آن نگرفتم، آنچنان که شیوه مؤلفان در تألیف و تصنیف اینچنین است. اما آنچه به یکباره مرا بر آن داشت تا در این زمینه کتابی بنویسم و من آنرا ناپسند می‌دانستم و خود را در حد و اندازه‌های آن نمی‌دیدم، آن بود که سیرت رسول الله ﷺ را مطالعه نمودم که درونم از آن لبریز شد و قلبم دگرگون گردید و زبانم بدان سخن گفت؛ و این‌گونه بود که این فصل‌ها را نگاشتم»^۱.

در شگفتم و نمی‌دانم که آن کتابی را که وی در موضوع سیرت پیامبر خاتم مطالعه نموده، کدامین کتاب است؟ آیا سیره‌ی ابن اسحاق را خوانده است؟ یا اینکه مغازی موسی بن عقبه (متوفای ۱۴۰ هجری) که یکی از محدثان ثقه و مورد اطمینان از شاگردان امام زهری است، خوانده است؟ یا اینکه طه حسین سیره‌ای را که مستشرقان و شاگردان آن‌ها در عالم اسلام نگاهشته‌اند، خوانده و از آن متأثر شده و پس از آن دگرگون و درونش از آن لبریز و قلمش در اثر آن به حرکت درآمده است. اما حقیقت آن است که فعالیت فرهنگی طه حسین برگرفته از فرهنگ و تمدن غرب و سرشار از شک و تردید در مورد حتی اسلام می‌باشد. «و گمان من آن است که درون وی سرشار از حقد و کینه و قلبش بر ضد سیره و صاحب آن بود و زبانش در این راستا به حرکت درآمده و این فصل‌های آکنده از دسیسه و هتک حرمت را نسنجیده بر زبان آورده و به هذیان‌گویی و یاوه‌سرانی پرداخته است»^۲.

طه حسین در این کتاب «علی هامش السیره» احادیث و خرافات و اخباری را ذکر نموده و خود می‌گوید: «همچنین دوست دارم مردم بدانند که من در بیان داستان‌ها بر خود آسان گرفته و در روایت اخبار و اختراع حدیث و ایجاد داستان‌های خیالی آزادانه عمل نمودم»^۳.

از جمله شخصیت‌های ساخته و پرداخته خیال‌پردازی‌های وی، مردی است که آنرا کیمون نامیده و بدو معجزات و خوارق عادت نسبت داده و می‌گوید: «کیمون بر ماری بزرگ و هفت سر دعا نمود که در همان لحظه مُرد. و کودک کور و بدحالی دید که برای وی دعا نموده و آن کودک خردسال بینا گشته و اوضاع و احوال وی بهبود یافت چنان‌که دیگر مشکلی نداشت. وی می‌گوید: مردم او را شبانه در خانه- ای بدون چراغ دیدند، که روشن می‌باشد ... و مردم از این خوارق عادت در روستاها سخن گفته و این- گونه بسیاری بدو ایمان آوردند و چون مشهور گشته و امرش آشکار گردید، از روستا فرار کرد ... و اخیراً

^۱ - علی هامش السیره.

^۲ - دراسات فی السیره النبویه، ص: ۲۳۰.

^۳ - همان، ص: ۲۳۲.

اهل شهری درخت نخلی را عبادت می‌کردند که وی از خداوند متعال نابودی آن را درخواست نمود که بادی طوفانی به وزیدن گرفت و آن نخل را از ریشه درآورد»^۱.

در نظر و دیدگاه این دروغ‌پرداز، سیره تنها برای تفریح و سرگرمی و وقت‌گذرانی می‌باشد، زیرا اخباری که نقل نموده، به هیچ وجه ثابت نبوده و منهج صحیح آن را نمی‌پذیرد. برآستی طه حسین چیز دیگری جز سیرت نبوی نیافته که آن را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد، سیره‌ای که از آن عقیده و عبادت و اخلاق و رفتار اخذ می‌شود. آیا در اخبار فراعنه و آثار آن‌ها چیزی نبوده که حرص و طمع وی برای تمسخر و استهزاء را سیراب گرداند؟ آیا در آثار و اخبار تمدن یونان و روم نزد شیوخ مستشرق وی چیزی نبوده که تشنگی وی برای تمسخر و استهزاء را فرونشاند؟! یا اینکه حقد و کینه وی نسبت به اسلام و خرده‌گیری و عیبجویی از آن و ریشخند پیامبرش او را بر آن داشته تا سیره‌ی رسول الله ﷺ را بازیچه قرار دهد؟! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾﴾ [التوبة: ٦٤] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!»

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ تصویری است که «نجیب محفوظ» در داستان الحادی «اولاد حارتنا» از زندگی و تأثیر رسول الله ﷺ در عصر و دوران خویش نشان داده و به خاطر آن جایزه نوبل را در سال ۱۹۸۸ میلادی در قسم ادب و هنر دریافت نمود!! وی در این کتاب به استهزاء و تمسخر رسول الله ﷺ پرداخته و می‌گوید: «زمانی که قوم یهود در قبیله و بخش مخصوص به خود و همچنین پیروان عیسی بن مریم، نصاری در قبیله و طایفه‌ی خود می‌زیستند، قاسم در قبیله‌ای بسیار فقیر؛ یعنی قبیله‌ی قریش رشد نمود؛ او غلامی یتیم بود که عمویش أبو طالب که فقیر بوده و سیب زمینی می‌فروخت، او را به سرپرستی گرفت و قاسم با حکایات جبلاوی (که مقصودش خداوند متعال است) و آدم و موسی و عیسی بزرگ شد و به تجارت همراه عمویش مشغول گشته و سپس به چوپانی گوسفندان پرداخت و بسیار به دیدن ورقة بن نوفل می‌رفت...»^۲.

مؤلف با نقل این داستان خواسته است استاد و معلم رسول الله ﷺ را ورقة بن نوفل معرفی کند،

^۱- علی هامش السیرة (۹۳۱۱-۱۰۱) طه حسین؛ دراسات فی السیرة النبویة، ص: ۲۳۲، محمد زین العابدین.

^۲- الهجوم علی الاسلام فی الروایات الأدبیة، ص: ۸۷، أحمد أبو زید.

درحالی‌که این کذب و دروغ و افترا بی‌پیش نیست؛ چراکه رسول الله ﷺ به دیدار ورقة بن نوفل رفتند مگر پس از اینکه در غار حراء به ایشان وحی شد و آنگاه بود که رسول الله ﷺ از اخبار و احکام و عقاید و امور غیبی خبر داد که در واقع تمامی آن‌ها از سوی الله متعال بوده که آن‌ها را به آخرین پیامبرانش وحی نموده است. درحالی‌که به گمان این دروغ‌پرداز، رسول الله ﷺ با حکایات جبلاوی و ادهم (آدم) و جبل (موسی) و رفاعه (عیسی) بزرگ شد. اما این کذب و افترا بی‌پیش نبوده و دروغ بودن آن برای هرآنکه از عقلی سالم و فطرتی مستقیم برخوردار باشد، روشن و آشکار و بدیهی است؛ لیکن موج و طوفان الحاد، امثال این دروغ‌پرداز را در بر گرفته و باعث شده چنین شمشیری برکشیده علیه اسلام برآورد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ [النحل: ۱۰۵] «تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند. و درحقیقت آنان دروغ‌گویان واقعی هستند (نه محمد امین؛ چرا که چنین کسانی از خدا و مجازات او باکی ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ می‌رانند)».

۷- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ و تحقیر مقام و منزلت ایشان، آنچه نویسنده‌ی هندی الأصل؛ یعنی سلمان رشدی در ابتدای سال ۱۹۸۹ میلادی به عنوان «الآیات الشیطانية» منتشر نمود، می‌باشد؛ که در آن رسول الله ﷺ را مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و ایشان را مهاوند^۱ نامیده که به معنای دجال و کذاب می‌باشد و مقصودش از مهاوند رسول الله ﷺ می‌باشد؛ و علاوه بر آن این کذاب دروغ‌پرداز می‌گوید: «مهاوند قرآن را بر نویسنده‌ای فارسی زبان املا می‌کرد، آنگاه که شیطان آن‌را بر او الهام می‌کرد!!! و مهاوند این قابلیت را نداشت تا میان آنچه شیطان بدو وحی می‌کند و آنچه به کاتب املا می‌نمود، تفاوت بگذارد. سپس ذکر می‌کند که آن کاتب فارسی زبان، آنچه را که مهاوند بدو املا می‌کرد، تحریف می‌نمود و چون مهاوند بدو ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱۸) املا می‌کرد، وی ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^(۱۹) می‌نوشت. و مهاوند این تحریف یا اختصار را ملاحظه نمی‌کرد و کاتب به تحریف بزرگ‌تر از این دست می‌زد و چون مهاوند بدو نصاری املا می‌نمود، کاتب می‌گوید: من یهود می‌نوشتم»^۲.

^۱ - این واژه در لغت لاتین و اسپانیایی به معنای شیطان است و در قرون وسطی از سوی نصاری و تبشیریان بر پیامبرمان محمد اطلاق می‌شد. بنگر: حکم الإسلام فی جرائم سلمان رشدی، ص: ۲۷، علاء خروفة، و معنای آن در لغت انگلیسی سگ است. بنگر: الهجوم علی الإسلام فی الروایات الأدبیه، ص: ۱۱۶، أحمد أبو زید.

^۲ - حکم الإسلام فی جرائم سلمان رشدی، علاء خروفة؛ و نگا: الهجوم علی الإسلام فی الروایات الأدبیه، ص: ۱۱۶-

ای سلمان رشدی، آیا قرآن وحی شیطانی است یا اینکه وحی الله متعال است؟ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالْتَجَمَّ إِذَا هُوَ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴﴾ [النجم: ۱-۴] «سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند! یار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است و راه خطا نپوئیده است و به کژراهه نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ۝۷﴾ [الشوری: ۷] «این چنین (روشن و گویا) قرآن بزرگواری را که به زبان عربی است به تو وحی می‌کنیم تا اهل مکه و دور و بر آن را (از خشم خدا و عذاب دوزخ) بترسانی و (همه مردمان را) از روز گردهم آیی (قیامت) که شک و تردیدی در وقوع آن نیست بیم دهی. (در آن روز، مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ».

براستی هر آنکه به این قرآن ایمان آورده و به تعالیم و آموزه‌های آن جامه‌ی عمل بپوشاند، از بهشتیان می‌باشد و هر آنکه بدان کفر ورزد و آن را به تمسخر و ریشخند گیرد و گمان برد که آن وحی شیطانی است، جزای وی آتش جهنم می‌باشد و آن بد جایگاهی است و مصداق این آیه می‌باشد: ﴿... وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ۝۷﴾ مگر آنکه توبه کند و در مدتی که در آن وقت توبه پذیرفته می‌شود، از این اعتقاد و باور باز گردد.

این افترا و یاوه‌گویی‌های سلمان رشدی، ما را به یاد سخنان دروغگو و کذاب دیگر «علاء حامد» می‌اندازد که در داستان «مسافة في عقل رجل» به دشمنی با الله متعال برخاسته است، آنجا که تمامی ادیان آسمانی و به ویژه اسلام را به تمسخر و ریشخند گرفته است؛ آنجا که در مورد کتب آسمانی و از جمله قرآن می‌گوید: «آن رسالت‌ها و ابلاغ‌ها و برنامه‌ها، تنها برداشت‌های بشری می‌باشد که اصحاب و طرفداران آن‌ها بدان ایمان آورده و سپس آن را منتشر نموده و چنان ادعا نموده و جلوه داده‌اند که آن‌ها از سوی خداوند می‌باشد؟ بر این اساس رابطه‌ی پیامبر با خدا، رابطه‌ای افتراضی است که هیچ حقیقت و برهانی آن را تقویت نکرده و از آن حمایت نمی‌کند»^۱.

۱۱۷، أحمد أبو زيد. و بیشتر شبیه این نوع استهزاء در سخن از صورت‌های استهزاء در قرون اولیه بیان گردید.

۱- ص: ۶، به نقل از: الهجوم على الإسلام في الروايات الأدبية، ص: ۱۲۸-۱۲۹، أحمد أبو زيد..

اما چنین حملات و یورش‌هایی بر علیه اسلام در پوشش داستان‌های ادبی، در واقع نقشه‌های از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای است که توسط دشمنان اسلام و برادران منافق‌شان همچون سلمان رشدی و علاء حامد و بسیاری دیگر طرح‌ریزی شده است؛ و امر ایشان چنان است که الله متعال در مورد پیشینیان ایشان می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ اُذِّنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي ۗ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [التوبة: ۴۹] «بعضی از منافقان می‌گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با رومیان شرکت نکنیم) و ما را دچار فتنه و فساد (جمال ماهرویان رومی) مساز. هان! هم اینک ایشان (با مخالفت فرمان خدا) به خود فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصیت و گناه شده‌اند و در روز قیامت) آتش دوزخ، کافران (چون ایشان) را فرا می‌گیرد».

۸- از دیگر صورت‌های استهزاء به رسول الله ﷺ تمسخر نمودن حدیث نبوی و عیبجویی و ایراد گرفتن از آن می‌باشد؛ «و در واقع ایراد گرفتن و عیبجویی از سنت نبوی با تکیه بر ظن و گمان و هوی و هوس، مبدأ ایجاد بدعت‌ها است، همچنان که ابلیس با تکیه بر رأی و هوی و هوس و خواهشات نفسانی خویش از امر الله متعال روی گردانده و از آن عیبجویی نمود»^۱.
اما چون به کسی که بهره‌ای برای او نبوده و حدیث را رد می‌کند، گفته شود که فلان حدیث در صحیح مسلم است، می‌گوید: آن‌را زیر پایت بینداز!! و یکی از آن‌ها با وقاحت و گستاخی تمام در مورد حدیث مگس^۲ می‌گوید: من تشخیص و تجویز پزشک کافر را بر سخن رسول الله ﷺ ترجیح می‌دهم!! و دیگری می‌گوید: هرگاه حدیث با عقل در تعارض بود، آن حدیث را رد کن؛ پس بدو گفته شد: گرچه در صحیح بخاری باشد؟ گفت: گرچه در صحیح بخاری باشد، ارزش و احترامی ندارد!!^۳.

اینچنین این تمسخر کنندگان، پیامبر اسلام و سنت صحیح و ثابتش را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند، آیا کلام الله متعال را نشنیده‌اند که استهزاء کننده‌ی پیامبرش را وعید داده و با این حال به آن‌ها مهلت داده و سپس عذاب مقتدرانه‌اش را بر آن‌ها می‌آورد، آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ اَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَاَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ثُمَّ اَحَدْتُهُمْ فَاَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣١﴾﴾ [الرعد: ۳۱].

^۱ - مجموع الفتاوی (۳/۳۵۰)، ابن تیمیة.

^۲ - و این حدیث عبارت است از اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «اِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي اِنَاءٍ اَحَدِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ كَلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، اِنَّ فِيْ اَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءٌ وَفِي الْاٰخَرِ دَاءٌ» (اگر مگس در ظرف (آب) یکی از شما افتاد، آن‌را بطور کامل در آن، غوطه دهد. سپس، بیرون بیندازد، زیرا در یکی از بال‌هایش، شفا و در دیگری، بیماری وجود دارد). به روایت بخاری در کتاب الطب، باب إذا وقع الذباب في الإناء، شماره (۵۷۸۲)، فتح (۱۰/۲۶۰-۲۶۱).

^۳ - تعظیم السنة.. ص: ۴۳-۴۴، عبد المقصود السحیانی.

۳۲] «(ای پیغمبر! اگر کافران، تو و آئین اسلام را استهزاء می‌کنند، غمگین مباش که) بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو استهزاء شده‌اند و من کافران (استهزاء کننده) را مدّتی مهلت داده‌ام و (آزاد گذاشته‌ام) سپس ایشان را گرفتار (قهر و عذاب شدید خود) ساخته‌ام. آیا باید عذاب من (در حق ایشان) چگونه بوده باشد؟! (تاریخ گذشتگان را بخوانید و شهر و دیار و آثار جباران را بنگرید تا بدانید)».

اما رد سنت و حدیث نبوی و تحقیر و کوچک شمردن آن و صاحبش علیه‌الصلاة والسلام، امری است با پیشینه‌ای طولانی که فرقه‌های کلامی همچون معتزله و اشاعره و دیگران، اصل و اساس آن‌را بنا نهادند، آنجا که اصول فاسدی را در چینش و گزینش احادیث صحیح مقرر داشتند، همچون اینکه گفتند: «چون عقل و نقل با یکدیگر در تعارض قرار گیرند، عقل را مقدم می‌داریم؛ چرا که عقل اساس قبول و پذیرفتن نقل می‌باشد». اما شیخ الإسلام ابن تیمیة در کتابش «درء التعارض العقل والنقل»^۱ به نقض این قاعده متکلمین پرداخته است؛ اما پیوسته این قاعده‌ی فاسد تا به امروز دستاویزی برای رد نمودن وحی قرار گرفته است و بر این اساس است که در سخنان برخی از معاصرین کلماتی شبیه آنچه متقدمین گفته‌اند، می‌یابیم؛ این غزالی است که می‌گوید: «ائمه فقه اسلامی، احکام را بر وفق اجتهادی با دایره‌ی وسیع و فراخ مقرر نموده‌اند که در این راستا ابتدا به قرآن اعتماد نموده و چون در میان روایات متراکم و انباشته چیزی هماهنگ با قرآن می‌یافتند، آن‌را می‌پذیرفتند و گرنه قرآن سزاوارتر به اتباع و پیروی می‌باشد»^۲.

و دکتر حسن ترابی می‌گوید: «و از امور بازدارنده آن است که افرادی می‌گویند: کتاب و سنتی که نزد ماست، برای ما کافی است؛ اما این توهمی شایع و رایج است؛ چراکه بایستی علما و فقها برخاسته و عزم را جزم کنند که ما نیازمند فقهی جدید برای واقع جدید می‌باشیم»^۳.

این سخنان وی به روشنی حکایت از منهج عقلانی و بدور از نصوص وحی دارد و این مسأله آنجا روشن‌تر می‌گردد که می‌گوید: «اما مصدري که بر ما واجب و لازم است تا بدان بازگردیم و آن‌را اعتبار

^۱ - (۱/۶-۴) و در آن اشاره دارد که آن قاعده‌ای بود که رازی آن‌را مقرر داشته و عموم متکلمان از آن پیروی نمودند، بلکه افرادی همچون أبو حامد غزالی و أبو المعالي جوینی و قاضي أبو بكر باقلاني، پیش از او بدان تمسک جستند.

^۲ - السنة النبوية، ص: ۱۸، به نقل از: أزمة الحوار الديني، ص: ۴۶، جمال سلطان؛ و نگا: العقلانيون.. ث ۱۸۸-۱۸۹، علي حسن عبدالحميد. در مورد غزالی و افکار و اندیشه‌های وی رجوع شود به کتاب «حوار هادي مع محمد الغزالي» نوشته دکتر سلمان بن فهد العوده؛ این کتاب با عنوان «گفتگویی آرام با شیخ محمد غزالی» توسط شیخ علی دهواری به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

^۳ - تجديد الفكر الإسلامي، ص: ۲۵، به نقل از العقلانيون.. ص: ۶۸، علي حسن.

بخشیده و به عنوان اصل و اساس تلقی کنیم، همان عقل است...»^۱ بلکه برخی از آن‌ها به جایی رسیده‌اند که معتقدند بشر نیازی به الله متعال و برنامه‌هایی که معین و مشخص نموده، ندارند. محمد احمد خلف الله در کتابش «العدل الإسلامی» می‌گوید: «براستی دیگر بشریت نیاز به کسی ندارد که به اسم آسمان، رهبری او را در زمین برعهده گیرد؛ بشریت دیگر به سن رشد رسیده است و وقت آن رسیده تا امور خویش را خود سامان بخشد»^۲.

و در جایی دیگر می‌گوید: «براستی اسلام عقل بشری را از سلطه نبوت آزاد نموده است؛ چراکه پایان نبوت و رهایی بشریت از آن را اعلان نموده است»^۳.

نقل‌هایی که ذکر شد، خبر از امتداد و پیوستگی طعن و تمسخر سنت صحیح نبوی تا به امروز دارد، و بدان اشاره دارد که اهل باطل و افترا و دروغ‌پردازی پیوسته حامل پرچم بدعت و گمراهی می‌باشند و این بر اساس تقلید از پیشینیان خود، ائمه‌ی متکلمین می‌باشد، همان کسانی که به پیروی از راهی غیر از راه مؤمنان روی آورده و مسائل اعتقادی را از طریقی غیر از روش پیامبران مقرر داشته‌اند؛ براستی این کلام الله متعال در مورد اینان و آنان مصداق می‌یابد که فرمودند: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵] «کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!».

مبحث چهارم: صورت‌هایی از استهزاء به صحابه و مؤمنان در عصر حاضر

پیشتر در زمینه استهزاء و تمسخر صحابه و مؤمنان در اولین سال‌های ظهور اسلام سخن گفتیم و در آنجا ادله‌ی شرعی نهی از مسخره کردن مؤمنان را ذکر نمودیم و نیز اقوال اهل علم از محدثین و مفسرین را در این زمینه بیان داشتیم که در اینجا نیازی به تکرار آن‌ها نمی‌باشد. لیکن در این مبحث به نکته‌ای مهم می‌پردازیم و آن اینکه مسخره کردن مؤمنان، تنها به تمسخر زبانی خلاصه نمی‌شود، بلکه

^۱ - همان، ص ۲۶.

^۲ - نقلا عن العقلائیون.. ص ۶۵، علی حسن عبدالحمید.

^۳ - الاسس القرآنیة للتقدم، ص ۴۴، نقلا عن العقلائیون، ص ۶۵.

تمسخر با عمل و ایما و اشاره نیز محقق می‌گردد. أبو حامد غزالی رحمته می‌گوید: «... آفت یازدهم: تمسخر و استهزاء؛ و این عمل نیز حرام می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ...﴾ [الحجرات: ۱۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند».

و معنای تمسخر، خوار و زبون شمردن و تحقیر و اشاره کردن به عیب و نقص دیگری بر وجهی که دیگران را به خنده آورد می‌باشد که گاهی این عملکرد با قول و فعل و گاهی با ایما و اشاره است. و مرجع این امر تحقیر کردن دیگری و خندیدن بر او و خوار و زبون و کوچک شمردن وی می‌باشد که بر این مسأله خداوند متعال اشاره نموده و می‌فرماید: ﴿عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ﴾ «چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند»؛ یعنی اینکه نباید دیگری را حقیر و کوچک شمرد، شاید که وی بهتر از او باشد.

و این تنها در حق کسی حرام است که با چنین عملکردی ناراحت و اذیت شود، اما آنکه خویشتن را در معرض تمسخر قرار داده و از اینکه دیگری او را مورد تمسخر قرار دهد، خوشحال بوده (و ناراحت نمی‌شود)، این نوع تمسخر در حق وی از قبیل مزاح و شوخی است ... و تنها کوچک و خوار شمردن آنچه که با آن، مسخره شونده اذیت و آزار می‌بیند، حرام می‌باشد؛ چرا که در آن تحقیر و اهانت و خوار و زبون شمردن است. و این گاهی بدین صورت است که چون سخن گفتن شخص نابخردانه باشد یا اینکه از نظمی برخوردار نباشد بدان خندیده شود یا اینکه بر افعال وی، چون مشوش و درهم و برهم باشد، خندیده شود. چنان‌که بر دست خط وی و یا آنچه ساخته است، خندیده شود یا اینکه به چهره‌اش یا عیبی که در اعضای بدنش وجود دارد، خندیده شود؛ خندیدن به خاطر تمامی این موارد در تمسخری که از آن نهی شده، داخل بوده و جزئی از آن می‌باشد).^۱

پس از این توضیح، اکنون به نمونه‌ها و صورت‌هایی از استهزاء به صحابه و مؤمنان پس از ایشان می‌پردازیم:

۱- از نمونه‌های استهزاء به صحابه رضی الله عنهم می‌توان به مواردی که شخصی به نام علی بن محمد المطوع در قالب سؤالی از شیخ محمد بن ابراهیم از برخی رفض پیشگان نقل می‌کند، اشاره نمود. شیخ محمد بن ابراهیم رحمته در پاسخ به وی می‌گوید: «... نامه‌ات به دستم رسید، در آن بیان

^۱ - احیاء علوم الدین (۱۳۱/۳-۱۳۲). و نگا: تهذیب موعظة المؤمنین، ص: ۲۲۶-۲۲۷، قاسمی.

داشتی که برخی از روافض پیرامون شما، تصویری از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه کشیده و در واقع مجسمه‌ای کامل از ایشان درست می‌کنند و لباس فاخری بر او پوشانده و ریش و عمامه‌ای بر آن می‌گذارند و دامنی بر او پوشانده و در مجالس و گردهمایی خود آن را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند و در پیرامون آن می‌رقصند و او را لعنت می‌کنند و علاوه بر این جوانی ۲۰ ساله را آورده و او را به عقد آن صورتک درآورده و آن را همچون زنان قرار می‌دهند ... و سؤال کرده بودی که از نظر شرعی چه حکمی در حق آن‌ها واجب است؟

سپس شیخ پاسخ داده و می‌گوید: اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کسانی بودند که الله عزوجل آن‌ها را برای همنشینی و دوستی با رسول الله صلی الله علیه و آله برگزید؛ آنان کسانی بودند که به بهترین وجه ممکن همراه رسول الله صلی الله علیه و آله قیام نموده و به او ایمان آورده و همراهش هجرت و جهاد نمودند و پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری و نصرت کرده و در این راه بهترین آنچه داشتند، از خون و مال و فرزندان و وطن خویش، فدای او نمودند. أبو زرعة در مورد این عملکرد زشت و قبیح و وقیحانه روافض و هجوم آن‌ها بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: هرگاه دیدی که شخصی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله عیبجویی و خرده‌گیری می‌کند، یقین بدان که آن شخص زندیق است و این بدان خاطر است که قرآن حق بوده و رسول الله صلی الله علیه و آله حق است و آنچه با آن آمده (وحی) حق می‌باشد و تمامی این موارد را جز صحابه به ما ابلاغ نکردند، لذا هرآنکه قصد تجریح و خرده‌گیری از آنان را داشته باشد، درحقیقت اراده‌ی ابطال قرآن و سنت نموده است^۱.

براستی چون این حکم کسی باشد که از سایر صحابه عیبجویی و خرده‌گیری می‌کند، پس سخن در مورد آنکه امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه، برترین صحابه و بزرگوارترین ایشان پس از صدیق اکبر رضی الله عنه به اجماع امت و دلایل و براهین قاطع، را این‌گونه مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد، چیست؟ ... و آن رفض پیشگان با ارتکاب چنان رفتاری، جرایم بزرگ و شنیعی را مرتکب گردیدند که از میان آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) استهزاء به بزرگان صحابه و سب و دشنام و لعن آن‌ها؛

ب) کشیدن تصویر، زیرا تصویر کشیدن از بزرگ‌ترین گناهان است، چنان‌که فاعل آن ملعون است؛ علاوه بر اینکه او را به چهره‌ی انسانی وی نکشیده و بلکه او را همچون حیوانی به تصویر کشیده و دامن بر او پوشانده‌اند تا اینکه این‌گونه تمسخر و استهزاء خود را به نهایت آن برسانند؛ خداوند متعال آنان را زشت‌روی گرداند ... و این رفتار زشت و وقیحانه آنان، دلالت بر خباثت و پلیدی و شدت عداوت و

^۱ - انظر: الکناية فی علم الرواية، ص ۹۷ للخطیب، وانظر: الاستیعاب (۲۵۱-۲۶)، والاصابة (۲۲/۱).

دشمنی آن‌ها با اسلام و مسلمین دارد، لذا بر مسلمانان واجب است غیرتمندانه در دفاع از اصحاب و یاران گرامی رسول الله ﷺ برخاسته و با آن رفض پیشگان نادان، صادقانه و خالصانه به خاطر الله عزوجل برخوردی قاطعانه داشته باشند. و آنان را با قدرت و هیبت، محاکمه نموده و به دادگاه عدل و قسط بخوانند و بر آن‌ها کیفری قاطعانه مقرر گردانند، چه از نوع قتل باشد یا غیر آن. و این برحسب رأی و نظر حاکم و بر اساس مصلحت شرعی است...»^۱.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر به صحابه، مطلبی است که امام محمد بن عبدالوهاب از رفض پیشگان نقل نموده، آنجا که می‌گوید: «و از حماقت‌های آنان، اهانت و تحقیر اسامی صحابه است. به ویژه اسامی عشره مبشره؛ درحالی‌که به صورت متواتر از رسول الله ﷺ روایات مبنی بر وجوب تعظیم و تجلیل و احترام آن‌ها وارد شده و نیز الله عزوجل در جای جای کتابش بدین مسأله اشاره نموده است؛ و از اهانت آن‌ها به صحابه، خوار و زبونی و تحقیر مقام و منزلت صحابه در نزد ایشان لازم می‌آید و هر آنکه از ایشان به چیزی معتقد باشد که اهانت صحابه را به دنبال داشته باشد، درحقیقت رسول الله ﷺ را در بیان وجوب احترام و تعظیم و بزرگداشت صحابه، تکذیب نموده است و هرآنکه رسول الله ﷺ را در آنچه به طور قطع از ایشان ثابت گشته، تکذیب کند، کافر می‌گردد. جای تعجب است که آنان از نامگذاری فرزندان خود به نام صحابه اجتناب می‌ورزند، درحالی‌که اسم سگ-ها را بر فرزندان خود می‌گذارند، (همچون کلب فلان، کلب فلان) برآستی چقدر از صواب و درستی بدورند و چقدر به اهل گمراهی و عذاب شبیه‌اند»^۲.

۲- از دیگر صورت‌های استهزاء به صحابه، خرده‌گیری‌های محمود ابوریة^۳ از صحابی بزرگوار رسول الله ﷺ ابو هریره^۴ می‌باشد. آنجا که به خوار و زبون شمردن و تحقیر شخصیت وی پرداخته و او را به عدم اخلاص در اسلامش و عدم صداقت در روایت حدیث از رسول الله ﷺ و شکم پرستی و مال دوستی و پیروی کردن از بنی‌امیه و... متهم نموده است... برآستی گواهی

^۱ - فتاوی و رسائل (۲۴۸/۱-۲۵۰).

^۲ - رسالة في الرد على الرافضة، ص: ۲۶-۲۷.

^۳ - شیخ مصطفی سباعی می‌گوید: ابوریة، از تحصیل سال دوم دانشگاه ناکام و ناتوان ماند و دانشگاه را رها نمود؛ و پس از آن در مسیر دانشگاه ایستاده و به دانشجویان الأهر تعرض می‌نمود و آن‌ها را به خاطر تعلیم و فراگیری دین و شرائع آن به تمسخر گرفته و این عمل آن‌ها را دلیل کم‌خردی و نادانی‌شان می‌شمرد... این رفتار وی را علما و ادیبانی نقل نموده‌اند که ابوریة را می‌شناختند و از نزدیک شاهد نوع زندگی وی بودند. السنة و مکانتها من التشريع الإسلامي، ص: ۴۶۶.

می‌دهم که اُبوریه، ناسزاگوتر و بی‌ادب‌تر از هر کسی است که در حق اُبوهریره رضی الله عنه به ناسزاگویی و اهانت پرداخته است، حتی که وی از معتزله و رفض پیشگان و مستشرقان در قدیم و جدید، بدتر می‌باشد. و این خود دلیل بر شک و تردید و عقیده‌ی نامیمون و زشت و خباثت نیت و باطن وی می‌باشد. و الله عزوجل کیفر افتراها و دروغ‌پردازی‌ها و اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌ها و تحریف و تبدیل و وارونه جلوه دادن حقایق توسط وی را بدو نشان خواهد داد. این اعمال ناشایست و ناروا را روزی که به سوی الله عزوجل باز می‌گردد، در نامه‌ی اعمالش خواهد یافت...»^۱.

و در کتابش «أضواء علی السنة المحمدية» در جاهای مختلف از اُبوهریره رضی الله عنه خرده‌گیری نموده و او را به شیخ المضیره (غذایی که با شیر ترش آماده می‌شود) و نیز او را به اینکه به هیچ دردی نمی‌خورد و به هیچ کار نمی‌آید و او را به بی‌ارزشی و خواری و زبونی و حقارت توصیف نموده است.^۲

اُبوریه می‌گوید: (مردمان زمان وی) اُبوهریره رضی الله عنه را به ریشخند گرفته و او را مسخره می‌کردند. از اُبورافع روایت است که مردی از قریش^۳ درحالی که لباسی بر تن داشت که بر آن تکبر می‌ورزید، نزد اُبوهریره رضی الله عنه آمده و گفت: ای اُبوهریره، تو از رسول الله صلی الله علیه و آله احادیث بسیاری روایت کرده‌ای، آیا در مورد این لباس من، از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی شنیده‌ای؟ پس اُبوهریره رضی الله عنه گفت: از اُبو القاسم شنیدم که فرمود: مردی در امت‌های پیش از شما بود که بر لباسی که پوشیده بود، فخر کرده و تکبر می‌ورزید که خداوند او را در زمین فرو برد و وی تا روز قیامت به همان صورت در زمین فرو می‌رود.^۴ به الله سوگند، نمی‌دانم شاید که آن مرد از قوم یا گروه تو باشد. (و اُبوریه این خبر را به ابن کثیر نسبت می‌دهد.) سپس اُبوریه می‌گوید: از شیوه پرسش آن مرد از اُبوهریره رضی الله عنه چنان برمی‌آید که هدف و غرض وی از این سؤال، طرح پرسش نبود و بلکه قصد وی تمسخر و ریشخند اُبوهریره رضی الله عنه بوده است، زیرا به او نگفت: تو احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را از حفظ داشته و در حافظه داری و بلکه گفت: تو احادیث بسیاری از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده‌ای. و نیز سیاق روایت بر آن دلالت دارد که قصد وی تمسخر و استهزاء اُبوهریره

^۱ - السنة و مکاتبا من التشريع الإسلامی، ص: ۳۲۰؛ و نگا: العصرانیون، ص: ۱۳۹، محمد حامد الناصر.

^۲ - القرآن‌یون، ص: ۱۷۵.

^۳ - ابن حجر می‌گوید: ... سهیلی در «مبهمات القرآن» در سوره‌ی «الصفات» از طبری نقل می‌کند که اسم آن مرد «المیزن» بود که یکی از اعراب فارس بود. فتح الباری (۱۰/۲۷۲).

^۴ - به روایت بخاری در اللباس والزینة، باب من جر ثوبه من الخیلاء، شماره (۵۷۹۰)، فتح (۲۶۹/۱۰)؛ و مسلم در اللباس والزینة، باب تحريم التبخر في المشي، مع إعجابہ بثیابه، شماره (۲۰۸۸)، نووی (۳۰۸/۱۴-۳۰۹).

ﷺ بوده است.^۱

تردید نیست اُبوریة با نقل این خبر، که چنان جلوه می‌دهد اُبو هریره رضی الله عنه در دوران خود مسخره و مضحکه دست مردمان بوده، در حق وی ظلم و ستم روا داشته است. و این از جملاتی که اُبوریة به کار برده، دانسته می‌شود؛ آنجا که می‌گوید: مردمان زمان وی، روایتش را به تمسخر و ریشخند می‌گرفتند. و این‌گونه لفظ جمع «کانوا یتهکمون» را به کار می‌برد که دلالت بر افراد زیادی می‌کند. اما خبری که روایت نموده، عبارت اُبوریة را تکذیب می‌کند؛ چرا که در روایت آمده است: «ان رجلا من قریش...» مردی از قریش؛ و تنها این شخص است نه گروه و افراد زیادی؛ لذا بایستی پرسید، چگونه باید میان سخن این خرده‌گیر دروغپرداز که لفظ جمع «کانوا» را به کار برده و میان لفظی که در روایت به کار رفته و تنها بر یک فرد دلالت می‌کند، جمع نمود؟ مگر این امر از عهده‌ی علمایی!! همچون اُبوریة برآید. اما این نکته‌ی اول بود.

نکته‌ی دوم آن است که استهزاء و ریشخند شخصی هرزه و لاپابالی نسبت به علما، چه آن عالم از میان صحابه باشد یا اینکه از صحابه نباشد، امری عجیب و غریب و غیرعادی نیست و این بر نقص و عیب آنکه استهزاء می‌شود، دلالت نمی‌کند؛ چرا که انبیاء و رسولان نیز با ریشخند و تمسخر مخالفان خویش مواجه گردیدند، درحالی‌که آن‌ها شریف‌ترین و بزرگوارترین مخلوقات الله عزوجل بودند؛ با این توضیح، برآستی چگونه ممکن است ریشخند و تمسخر مسخره‌کنندگان دلیلی بر تحقیر و خواری و زبونی مسخره‌شوندگان باشد. سبحانک هذا بهتان عظیم.

اما نکته‌ی سوم آن است که: در برخی روایات آمده است که الله عزوجل به خاطر بزرگداشت و تکریم و دفاع از اُبو هریره رضی الله عنه، از جوانی که چنین سؤالی پرسیده بود، انتقام گرفت. آن جوان به مسخرگی گفت: آیا جوانی که زمین او را در برگرفت، اینچنین (با تکبر) راه می‌رفت؟ سپس با دستش ضربه‌ای زده و پایش لغزید و محکم به زمین خورده و نزدیک بود در اثر آن عضوی از بدنش بشکند. پس اُبو هریره رضی الله عنه گفت: ﴿إِنَّا كَفَيْتَكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ [الحجر: ۹۵] «ما تو را از (کید و مکر و اذیت و آزار) استهزاء‌کنندگان مصون و محفوظ می‌داریم»^۲.

^۱ - أضواء على السنة المحمدية، ص: ۱۶۱، به نقل از: السنة ومكاتها من التشريع الإسلامي، ص: ۳۴۱، مصطفى السباعي.

^۲ - به روایت دارمی در المقدمة، باب تعجيل عقوبة من بلغه عن النبي حديث فلم يعظمه، ولم يوقره، شماره (۴۴۳)، (۱۲۳/۱).

و این حادثه در واقع انتقامی از سوی الله عزوجل در راستای گرامی‌داشت و تکریم ابو هریره رضی الله عنه، از آن جوان هرزه و لابالی بود.^۱

اما در پایان سخن از خرده‌گیری‌هایی که از ابو هریره رضی الله عنه گردیده، آنچه را که امام حافظ ابو عبدالله الحاکم (متوفای سال ۴۰۵ هـ) از امام الأئمة ابن خزيمة (متوفای سال ۳۱۱ هـ) نقل نموده، ذکر می‌نماییم؛ آنجا که در حق آنکه بر راوی اسلام طعنه زده و از او عیبجویی و خرده‌گیری نموده و گویا که از اهل این زمان حکایت می‌کند، می‌گوید: «تنها کسانی در مورد ابو هریره رضی الله عنه به بدگویی پرداخته‌اند که تصمیم بر مردود خواندن اخبارش داشته و در واقع الله عزوجل قلوبشان را غلف نموده و بدین سبب معانی اخبار را نمی‌فهمند. (و آن‌ها از گروه‌های ذیل خارج نمی‌باشند):

یا کسی که در مورد او به یاوه‌سرایی پرداخته، فردی از تعطیل‌کنندگان جهمی می‌باشد که اخبارش را شنیده و آن‌ها را بر خلاف مذهب کفری خویش یافته است و بدین سبب به دشنام و ناسزاگویی وی روی آورده و او را به آنچه الله عزوجل وی را از آن پاک و منزّه داشته، متهم می‌نمایند و بدین ترتیب در پی آنند تا چنان جلوه دهند که اخبار وی قابل احتجاج و استناد نمی‌باشند.

یا آنکه در مورد ایشان به یاوه‌گویی روی آورده از جمله خوارچی است که معتقد بر کشیدن شمشیر بر امت محمد صلی الله علیه و آله بوده و اطاعت از خلیفه و امام مسلمین را باور ندارد و چون اخبار ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌شنود و آن‌ها را بر خلاف مذهب گمراه خویش می‌یابد و چاره و حیل‌های برای دفع اخبارش با حجت و برهان ندارد، شروع به خرده‌گیری و عیبجویی از ابو هریره رضی الله عنه می‌کند.

یا اینکه وی از قدری‌هایی می‌باشد که از اسلام و اهل آن فاصله گرفته‌اند ... و چون اخباری را

^۱ - نگا: السنة ومکانتها من التشريع الإسلامي، ص: ۳۴۱-۳۴۲ با تصرف، و علمایی در اعتراض به افتراءات و دروغ پردازی‌ها و تهمت‌های ابو ریه، دست به قلم برده و پاسخ وی را بیان داشته‌اند؛ از جمله شیخ عبدالرحمن معلمی در کتابش «الأنوار الکاشفة لما فی کتاب السنة من الزلل والتضلیل والمجازفة» و شیخ محمد بن عبدالرزاق بن حمزة در کتابش «ظلمات أبی ریه امام السنة المحمدية» و شیخ عبدالمنعم صالة در کتابش «دفاع عن أبی هریره» به این مسأله پرداخته‌اند. و البته در کتب دیگری که به طور کلی در زمینه دفاع از سنت نبوی و ناقلین آن تألیف شده‌اند، به این مسأله پرداخته شده است. [در مورد صحابی جلیل القدر ابو هریره رضی الله عنه کتاب‌هایی با عناوین ذیل به فارسی ترجمه شده است: «پرتویی از مناقب ابو هریره» نوشته عبدالمنعم العزی - «دلیل و برهان در تبرئه ابو هریره - رضي الله عنه - از بهتان» ترجمه‌ی کتاب (البرهان في تبرئة أبی هریره - رضي الله عنه - من البهتان) نوشته عبدالله بن عبدالعزيز بن علی الناصر - «ابوهریره شاگرد مکتب پیامبر» نوشته محمد علی دولة - «ابو هریره همراه و

می‌بیند که ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله در زمینه‌ی اثبات قدر روایت نموده و در مقابل می‌بیند که حجتی در دست ندارد تا صحت مقوله‌ی کفرآمیز و مشرکانه خود را به اثبات برساند، چنان وانمود می‌کند که اخبار ابو هریره رضی الله عنه صلاحیت احتجاج را نداشته و احتجاج بدان‌ها جایز نیست.

یا آنکه از وی خرده می‌گیرد، جاهلی است که می‌خواهد فقه را از غیر مصدر اصلی آن (حدیث) فرا گرفته و جستجو کند و چون اخبار ابو هریره رضی الله عنه را برخلاف مذهب خویش که آن را بر اساس تقلید و نه با حجت و برهان برگزیده، می‌یابد، شروع به یاوه‌سرایی در مورد وی نموده و بلکه اخباری را که وی برخلاف مذهبش روایت نموده، مردود خوانده و چون اخبارش موافق با مذهب وی باشد، در برابر مخالفینش بدان‌ها استناد و احتجاج می‌کند...^۱

۳- از دیگر صورت‌های استهزاء به صحابه عبارت است از آنچه عبدالواحد الأنصاری در کتابش

«أضواء علی خطوط محب الدین العریضة» ذکر می‌نماید. وی در این کتاب می‌گوید: «أبو

هریره رضی الله عنه و سمرة بن جندب رضی الله عنه و عروة بن زبیر رضی الله عنه و عمرو بن عاص رضی الله عنه، کسانی بودند که احادیث بسیاری را وضع کرده و جعل نموده‌اند و از بزرگ‌ترین دروغ پردازان می‌باشند. و در مورد سمرة بن جندب می‌گوید: او بیچاره‌ای بی‌شرم و حیا و سرسخت بر جهل و کفر و نفاقش و تشنه‌ی ریختن خون کارگزاران معاویه بود. و در مورد عمرو بن عاص می‌گوید: او ولد الزنا و ملحدی کافر بود. و در مورد ابو موسی اشعری می‌گوید: او کذاب و دروغگو و راوی قرآن سجاج بود که تصمیم داشت تا آنچه را سجاج به عنوان قرآن بیان می‌داشت با قرآن آمیخته کند و این پس از آن بود که عقل و دینش را در دومة الجندل^۲ از دست داده بود. و نیز می‌گوید: عروة بن زبیر از دروغگوترین راویان و از کسانی بود که بیشترین حدیث را به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت داده و جعل کرده بودند»^۳.

بنگر به جرأت این رفض‌پیشه پلید که چگونه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را به دروغگویی و کذب و جعل احادیث و کفر و الحاد و نفاق و دیگر القاب زشت و ناپسندی که برخاسته از خباثت و پلیدی

^۱ - المستدرک (۵۸۷/۳).

^۲ - این افترا زنده‌ی مسخره‌کننده به غزوه «دومة الجندل» اشاره می‌کند که در ماه ربیع الأول (و نیز گفته شده در ربیع الآخر) در سال پنجم هجری رخ داد. بنگر: السیرة النبویة (۲/۲۱۳)، ابن هشام؛ و البداية والنهاية (۷۵/۴-۷۶)، ابن کثیر.

^۳ - الإمامة والرد علی الرافضة، ص: ۴۴، أبو نعیم الاصبهانی، قسم الدراسة، تحقیق دکتر: علی بن محمد بن ناصر الفقیهی.

نفوس و حقد و کینه‌ی درونی و انحراف در اعتقاد است، متهم می‌کند؛ درحالی‌که تمامی این‌ها برخلاف آنچه قرآن در حق صحابه مقرر داشته و نیز برخلاف آنچه علمای مسلمان در عقایدشان نسبت به آن‌ها بنیاد نهاده‌اند، می‌باشد.

ابن حبان البستی می‌گوید: «براستی الله عزوجل مقام و منزلت اصحاب رسولش را از هر نوع عیبجویی و خرده‌گیری و ناسازیی منزه داشته و نیز ارزش و مکانت ایشان را از هر بدگوی عیبجویی مصون داشته است. و بلکه آن‌ها را همچون ستارگانی قرار داده که برای راهیابی به آن‌ها اقتدا می‌شود... و هر آنکه به قرآن و وصف یاران رسول الله ﷺ در آن بنگرد، می‌داند که عیبجویی و خرده‌گیری از آنان حلال نبوده و بلکه ضد ایمان و عین نفاق است؛ چرا که آن‌ها بهترین مردمان پس از رسول الله ﷺ بودند»^۱.

۴- از دیگر صورت‌های استهزاء به صحابه رضی الله عنهم، تمسخر صحابی بزرگوار، ابوذر غفاری توسط محمد السعدنی می‌باشد. آنجا که وی ابوذر غفاری رضی الله عنه را به «عادل امام» (هنر پیشه مشهور بی‌شرم و حیا) تشبیه نموده و می‌گوید: «عادل امام، همچون ابوذر غفاری است... تنها راه می‌رفت... و تنها فوت کرد... و به تنهایی در قیامت مبعوث می‌گردد»^۲.

براستی مقایسه‌ی امامی از ائمه‌ی زهد و پارسایی همچون ابوذر غفاری با هنر پیشه فاسق و بی‌شرم و حیایی همچون عادل امام، اهانت به ابوذر رضی الله عنه و کاستن از مقام و منزلت و جایگاه وی و بی‌احترامی نسبت به او می‌باشد؛ کسی که در فضیلت و بزرگواری وی، حدیث عبدالله بن مسعود در غزوه‌ی تبوک وارد گشته که می‌گوید: «... پس چون شتر ابوذر از ادامه دادن راه بازماند و وی از سپاه جدا گشت و چنان دید که شترش دیگر پیش نمی‌رود، از شتر پیاده شده و بار خود را بر دوش نهاده و پیاده به دنبال سپاه رسول الله ﷺ روانه گشت (و مسیر آن‌ها به سوی تبوک بود) چون رسول الله ﷺ برای استراحت در مکانی فرود آمدند، یکی از مسلمانان به پشت سپاه نگریسته و گفت: یا رسول الله ﷺ، مردی را می‌بینم که پیاده (به سوی ما) در راه است. پس رسول الله ﷺ فرمودند: این شاء الله که ابوذر باشد. پس چون قوم به خوبی نگریسته و دقت نمودند، گفتند: یا رسول الله، سوگند به الله عزوجل که او ابوذر است. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا ذَرٍّ يَمْشِي وَحَدَهُ، وَيَمُوتُ وَحَدَهُ، وَيُبْعَثُ وَحَدَهُ...» «الله عزوجل ابوذر را رحمت کند که به تنهایی راه رفته و به تنهایی می‌میرد و تنها مبعوث می‌گردد...»^۳.

^۱ - الضعفاء والمتروكين من المحدثين، محمد بن حبان. و نكا: العصرانيون، ص: ۶۷-۶۸، محمد الناصر.

^۲ - مجلة المصور، عدد ۳۵۰۷.

^۳ - به روایت حاکم در المستدرک (۳/۵۲-۵۳) و آن را تصحیح کرده است و ذهبی با او موافق است، اما در مورد آن گفته

براستی چه زیبا عبدالله بن مبارک (متوفای سال ۱۸۱ هـ) در قالب شعری موقف خود در برابر آنکه به اصحاب و یاران رسول الله ﷺ دشنام و ناسزا گفته و از آن‌ها عیبجویی و خرده گیری می‌کند، بیان نموده و در واقع بدین ترتیب اعتقاد اهل سنت و جماعت را بیان داشته است، آنجا که می‌گوید:

إني امرؤ ليس في ديني لغامزه لين ولست على الإسلام طعانا
فلا أسب أباً بكر ولا عمرا ولن أسب معاذ الله عثماناً
ولا ابن عم رسول الله أشتمه حتى ألبس تحت الترب أكفانا
ولا الزبير حواري الرسول ولا أهدي لطلحة شتما عز أوهاناً

«من انسانی هستیم که در دین من بدگویی و عیبجویی وجود ندارد و مهربان و نرمخو هستیم و در اسلام دشنام دهنده و ناسزاگو نیستیم. لذا به هیچیک از صحابه، همچون ابوبکر و عمر و عثمان و پسر عموی رسول الله ﷺ، دشنام و ناسزا نمی‌گوییم. و از این عمل زشت به الله عزوجل پناه می‌برم. تا اینکه مرگم فرا رسد و در قبر قرار گیرم. و نیز دوست با وفا و بی‌ریای پیامبر، زبیر و طلحه را دشنام نداده و ارج و منزلت آن‌ها را خوار و زبون و کوچک و سبک نمی‌شمارم».

و مقدسی در «النهی عن سب الأصحاب»^۲ می‌افزاید:

لكن على ملة الإسلام ليس لنا اسم سواها بذاك الله سمّانا
إن الجماعة حبل الله فاعتصموا فانها العروة الوثقى لمن دانا

«لیکن ما بر ملت اسلام بوده و این اسمی است که الله متعال بر ما نهاده است. براستی که ریسمان الهی جماعت است، پس به آن چنگ زده و به جماعت ملحق شوید و آن عروة الوثقی و همان دستاویز محکم و ناگسستی است برای آنکس که بدانند».

و نصر بن منصور النمیری (متوفای سال ۵۸۸ هـ) می‌گوید:

أحب عليا والبتول وولدها ولا أجحد الشيخين حق التقدم
وأبرأ ممن نال عثمان بالأذى كما أتبرأ ممن ولاء ابن ملجم

است: در آن ارسال وجود دارد و ابن کثیر گفته است: اسناد آن حسن است.... البداية والنهاية (۸/۵)؛ و نگا: زاد المعاد (۵۳۳/۳-۵۳۴)، ابن القیم.

^۱ - السیر (۴۱۳/۸-۴۱۴)، ذهبی.

^۲ - ص: ۱۲۰-۱۲۱.

ويعجبني أهل الحديث لصدقهم مدي الدهر في أفعالهم والتكلم^۱

«علی و زهرا و فرزندان‌شان را دوست دارم و حق تقدم و پیشتازی شیخین را انکار نمی‌کنم. و از آنکه با ناسزاگویی، عثمان رضی الله عنه را مورد اذیت و آزار قرار دهد، بیزارم؛ همچنان که از دوستی و ورزیدن با ابن ملجم بیزار و متفرم. و صدق و صداقت اهل حدیث در افعال و اقوال‌شان در همه وقت مرا شگفت زده کرده است».

براستی یکی از نشانه‌های شقاوت و بدبختی انسان و محروم ماندن وی از دنیا و آخرت، بغض و کینه و عداوت و دشمنی داشتن با صحابه و عیجوبی از آن‌ها می‌باشد. ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: و از بزرگ‌ترین پلیدی‌ها و خباثت‌های قلب آن است که در قلب انسان، کینه‌توزی و دشمنانگی نسبت به بهترین مؤمنان و سادات اولیای الله پس از انبیاء وجود داشته باشد. و بر این اساس است که الله عزوجل پس از آن اولیای بزرگ، کسی دیگر را در مال فیء سهم ندانسته مگر آنان که می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَغْفِرْ لَنَا وَإِلْحَاقِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] «پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌های ما جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی»^۲.

۵- از دیگر صورت‌های استهزاء و تمسخر نمودن علما، می‌توان به اهانت‌های محمد زاهد کوثری (متوفای ۱۳۷۱هـ) اشاره نمود که به بدگویی و عیجوبی و خرده‌گیری و اهانت به علمای سلف پرداخته است. خداوند رحمت کند أبو حاتم رازی را آنجا که گفت: «علامت اهل بدعت، بدگویی کردن از اهل حدیث است»^۳.

از جمله بدگویی‌های این اشعری صوفی مسلک نسبت به امام ابن قیم رحمته الله، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود، آنجا که در کتابش موسوم به «تبدید الظلام المخیم من نونیه ابن القیم» او را متهم به کفر و زندقه نموده و او را با چنین الفاظی توصیف می‌کند: «گمراه و گمراه‌کننده، منحرف، کج‌رو، مبتدع، بی‌حیا، کذاب، حشوی، پلید، کودن، نادان، کم‌خرد، جاهل، خارجی (از خوارج بودن)، بز، الاغ، ملعون، برادر یهود و نصاری، به دور از دین و عقل؛ و نیز او را به کسی تشبیه نموده که در دشمنی بر علیه اسلام

^۱ - السیر (۲۱۴/۲۱)، ذهبی.

^۲ - منهاج السنة النبویة (۲۲/۱).

^۳ - به نقل از: براءة أهل السنة من الوقیعة فی علماء الأمة، ص: ۱۶، بکر بن عبدالله أبو زید.

و مسلمانان، هیچ زندیق و ملحد و بدگوی شریعت، همچون وی نمی‌باشد. و می‌گوید: وی به درجه‌ای از کفر رسیده که هرگز سکوت در برابر او جایز نیست و برای هیچ مؤمنی جایز نیست که از کفر و ضلالت وی چشم پوشی کرده و آن را بر او آسان گیرد»^۱.

آری این بهره و نصیب مقام و منزلت امام ابن قیّم رحمته اللہ علیہ بود نزد این دروغپرداز افتراگر که اینچنین در جاهای مختلف کتابش «تبدید الظلام» بدان پرداخته است. الله عزوجل آنچه را که مستحق آن است، نصیصش گرداند. براستی اینچنین به دست خود، آخرتش را نابود و تباہ کرده است. ابن مبارک رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «هرآنکه علما را خوار و زبون شمرده و تحقیر نماید، آخرتش از بین می‌رود و هرآنکه امرا و پادشاهان را تحقیر نموده و خوار شمارد، دنیایش از بین می‌رود و هر آنکه برادران مسلمانش را حقیر و کوچک شمارد، مروت و جوانمردی‌اش از بین می‌رود»^۲.

و شاگرد وی، أبو زاهد عبدالفتاح أبو غدة کوثری^۳ راه و روش استاد را در پیش گرفته و در بدگویی از علما و پرچمداران دین و سنت، پا در جای پای استاد خویش نهاده است.

این امام مالک بن انس، عالم اهل مدینه و امام دارالجهرة است که بسیاری از اهل علم او را مصداق حدیثی که أبو هریره رضی اللہ عنہ از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت کرده، می‌دانند. آنجا که أبو هریره رضی اللہ عنہ روایت می‌کند که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «لیضربن الناس أكباد إلابل فی طلب العلم، فلا یجدون عالماً أعلم من عالم المدینة»^۴ «به زودی مردم در جستجوی علم بر پهلوهای شتران می‌زنند (و به سیر و سفر می‌پردازند) و عالمی را داناتر از عالم مدینه نمی‌یابند».

اما می‌بینیم که کوثری بدبخت، امام دارالهجرة را حرام زاده توصیف می‌کند. شیخ دکتر بکر بن عبدالله أبو زید می‌گوید: «... وی در مجلسی در شهر پیامبر در حضور برخی از علما و قاریان مشهور آن، در حق امام مالک رحمته اللہ علیہ گفته است: او حرام زاده است»^۵.

^۱ - مصدر پیشین، ص: ۱۷-۱۸، در آن شماره صفحاتی از «تبدید الظلام» که در آن‌ها کوثری به امام ابن قیّم حمله کرده، ذکر شده است. و بنگر: تحریف النصوص، ص: ۱۰۴، بکر أبو زید.

^۲ - السیر (۴۰۸/۸)، ذهبی.

^۳ - بنگر: تحریف النصوص، ص: ۱۱۵، شیخ بکر أبو زید.

^۴ - به روایت أحمد (۴۰۰/۲)، شماره: (۷۹۹۹)؛ ترمذی در العلم، باب ما جاء فی عالم المدینة، شماره: (۲۶۸۰)، (۴۶/۵)، و در مورد آن گفته است: حدیث حسن و آن حدیث ابن عیینة می‌باشد. و الحاکم (۱۶۸/۱) و آن را تصحیح کرده است و ذهبی در التلخیص با او موافق است. و از علمایی که مصداق این حدیث را امام مالک دانسته‌اند، ابن عیینة می‌باشد چنانکه در السیر (۵۶۸-۵۷) آمده است.

^۵ - براءة أهل السنة ... ص: ۴۰، و بنگر: تحریف النصوص، ص: ۱۱۶، که در آن عیبجویی از امام بخاری صاحب

به الله سوگند، این تنها عملکرد کسی است که از هرگونه ادب و حیایی در برابر پروردگار آسمان و زمین عاری و بدور است. و براستی که بدترین توشه برای آخرت، دشمنی با بندگان خدا می‌باشد...^۱.

اما موضع این اهل بدعت در برابر حدیث و اهل آن، ما را به یاد فرموده‌ی شیخ الإسلام در مورد کسانی که از اهل حدیث عیبجویی می‌کنند، می‌اندازد؛ آنجا که می‌گوید: «و شخص ثقه و مورد اطمینانی برایم روایت نمود که برخی از ائمه‌ی متکلمین مسؤلیت سرپرستی مدرسه‌ی مشهد الحسین در مصر را بر عهده گرفتند؛ در میان آن‌ها مردی بود به نام شمس الدین الاصبهانی شیخ الایکی، که بدو قسمتی از مصحف شریف را دادند؛ پس چون «بسم الله الرحمن الرحیم» را تلاوت نمود، نتوانست «المص» را بخواند، تا اینکه بدو گفته شد: الف، لام، میم، صاد.

بنگر در امر این حکومت عادل و عدالت محور!! تا برایت روشن گردد کسانی که اهل حدیث را به ریشخند گرفته و از آن‌ها عیبجویی و خرده‌گیری کرده و از مذهب‌شان روی گردانند، چگونه انسان‌هایی جاهل و زندیق و منافق می‌باشند. و بر این اساس بود که چون به امام احمد خبر رسید که: وقتی خبر اهل حدیث در مکه به ابن قتیلہ رسید، وی در مورد آن‌ها گفته است: آن‌ها قوم بدی هستند؛ امام احمد برخاسته و لباسش را تکانی داده و فرمود: او زندیق است، زندیق است، زندیق است و پس از آن وارد خانه‌اش شد. و براستی که امام أحمد یورش و تهاجم ابن قتیلہ نسبت به اهل حدیث را می‌دانست و از آن آگاه بود.

اما عیبجویی نمودن منافقان از علما، آن‌هم بدین خاطر که ایشان از آنچه رسول الله ﷺ با آن آمده‌اند، پیروی می‌کنند، امری تازه و جدید نیست و بلکه قدمت آن به دوران منافقانی که در زمان رسول الله ﷺ بودند، بازگشته و از آن هنگام پیوسته این‌گونه بوده است...^۲.

و بنگر به سخن امام أحمد رحمته که چگونه چنین اهل بدعتی را خارج از جماعت و راه حق و منهج نبوی خوانده است، آنجا که می‌گوید: «این مذاهب اهل علم و اصحاب حدیث و اهل سنت می‌باشد که بدان تمسک جسته و بدان شناخته شده و از عهد اصحاب رسول الله ﷺ تا به امروز بدان اقتدا نموده و از آن پیروی کرده‌اند و بسیاری از علمای حجاز و شام و ... را بر آن مذهب یافتیم؛ و هر آنکه با چیزی از این مذاهب مخالفت ورزد یا از آن خرده گیرد و عیبجویی نموده و بدگویی کند، وی مبتدعی خارج

صحیح بخاری نیز ذکر شده است.

^۱ - همان، ص: ۳۹-۴۰.

^۲ - مجموع الفتاوی (۹۶/۴-۶۷).

از جماعت اهل حق و بدور از منهج نبوی و راه حق می‌باشد»^۱.

۶- از دیگر صورت‌های استهزاء به علما عبارت است از آنچه دکتر نعمان احمد در مورد عمر بن عبدالعزیز و مالک بن انس ذکر نموده است، آنجا که می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز و مالک بن انس در زمره آواز خوانان ذکر شده‌اند و دلیل اینکه در مدینه گذران زندگی می‌کردند، آن بود که می‌خواستند میان هنر (آوازخوانی) و دین ارتباط عمیق و ناگسستنی برقرار سازند.^۲

این دکتر!! از کتاب «الأغانی» نوشته‌ی أبو الفرج اصفهانی متأثر بوده و از آن تأثیر گرفته است، ابوالفرجی که از بزرگ‌ترین دسیسه‌چین‌ها و توطئه‌گران و تحریف‌کنان می‌باشد که در وارونه جلوه دادن تاریخ امت اسلامی و ریشخند و عیبجویی از علماء و امرا، ید طولایی دارد و تمامی این‌ها برخاسته از تفکر ضد عربی وی می‌باشد که این دروغپرداز خویشتن را از آن سیراب نموده و جامعه‌ی مدینه را چنان جلوه می‌دهد که سراسر غنا و آوازخوانی بوده است چنان‌که حتی علماء و امرا متأثر از آن بوده‌اند، ﴿قُلْ أَسْتَهْزِئُوهَا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحَدَّرُونَ﴾ [التوبة: ۶۴] «بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتنش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد». و آن ظهور و پیروزی دین و اهلس و غلبه‌ی حق بر باطل و قدرت دادن الله عزوجل بر بندگان مؤمنش می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵] «ما علاوه بر قرآن، در تمام کتب (انبیاء پیشین) نوشته‌ایم که بی‌گمان (سراسر روی) زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (و آن را به دست خواهند گرفت)».

۷- از دیگر صورت‌های استهزاء به علما، می‌توان به یاوه‌گویی‌های دکتر أسامة عبدالرحمن در قالب شعری که سروده، اشاره نمود. آنجا که می‌گوید:

وذبحت طارق تحت باب أمية	وصلبت عكرمة على الأخشاب
وطعنت مسلم تحت ركن صحيحه	وشنقت كل مراجع الفارابي
اغرقت تحت الدجلتين مرابي	ورميت كل قصائد السياب ^۳

«طارق را زیر دروازه‌ی امیه سر بریدم و عکرمه را به چوب به صلیب کشیدم و مسلم را در جوار

^۱ - طبقات الحنابلة (۲۴/۱)، قاضي أبو يعلى.

^۲ - مجلة كل الناس، عدد ۸۴.

^۳ - مجلة اليمامة، عدد ۶۹۱؛ و نگا: رسالة الإصلاح، ص: ۶۳، جبرین.

صحیحش با نیزه زدم و فارابی را به دار آویختم. در زیر دو رود دجله و فرات سواری‌ام را غرق نمودم و تمامی قصیده‌ها و اشعار را سرودم».

براستی چنین توصیفی مبنی بر سر بریدن طارق و صلیب کشیدن عکرمه بر چوب‌ها و نیزه زدن امام مسلم در جوار صحیحش و ... تحقیر و اهانت و استخفاف علمایی است که در واقع پرچمداران و حاملان این دین بوده و آن‌را به مردم ابلاغ نمودند؛ و بنگر چگونه این شاعر علمای سنت و علمای کلام و فلسفه همچون فارابی را با یکدیگر ذکر نموده و آمیخته است و این آمیختگی خود دلالت واضح و آشکاری بر آن دارد که این شاعر به تمامی کسانی که در گذشته بودند، چه حق یا باطل، هجوم برده و میان‌شان تفاوتی قائل نیست، همچنان که اساس عملکرد بزرگان نوگرایی ادبیات معاصر و داعیان تجددگرایی اینچنین می‌باشد که هرآنکه را که در گذشته بوده، رد می‌کنند و احترامی برایش قائل نیستند؛ اما این الله عزوجل است که حسابرس آن‌ها می‌باشد: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۷] (و کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست که بازگشت‌شان به کجا و سرنوشت‌شان چگونه است!!)

۸- از دیگر صورت‌های استهزاء به علم و مؤسسات علمی، تعبیراتی است که محمد عبده در برابر برخی از خواص خویش در مورد الأزهر به کار برده است؛ و آن سه لفظ و تعبیر: اصطبل، مخروبه و بیمارستان می‌باشد. علاوه بر چنین تعبیراتی وی در پاسخ به شیخ محمد البحریری که بدو گفت: تو نیز خود از الأزهر دانش آموختی؛ گفت: اگر چیزی از علم صحیح و درستی که یادآور شدی، در وجود من باشد، آن‌را بدست نیاوردم مگر پس از اینکه در طول ده سال، پلیدی‌هایی را که در الأزهر بدان‌ها خو گرفته و تعلیم دیده بودم، از ذهن و مغز خود بیرون نمودم؛ بطوری که تاکنون آنچنان که می‌خواستم موفق به نظافت ذهن خویش نشدم»^۱.

آری، این دیدگاه محمد عبده در مورد الأزهر و علمای آن و نیز علوم شرعی‌ای است که در آن تدریس می‌شود، به ویژه علمی که به قرآن کریم و تفسیر آن بازمی‌گردد. و با چنین تفکری بود که با اندیشه‌ی اصلاح الأزهر!! به پاخاست و در عهد عباس الثانی الخدیوی در سال (۱۸۹۲ م) با وی تماس گرفته و در مورد الأزهر و ایجاد تغییر و دگرگونی در آن به رایزنی پرداخت و این‌گونه شد که عباس الثانی با تأثیر پذیری از ایده‌های وی، دستور به ایجاد «مجلس الإدارة» داد که اعضای آن از میان علمای بزرگ و مشهور انتخاب می‌شوند، جز محمد عبده و عبدالکریم سلمان که حکومت آن‌ها را مستقیماً انتصاب

^۱ - الفکر الإسلامی المعاصر، ص: ۲۷، غازی التوبة.

نمود و شیخ الأزهر و مجلس در انتخاب آن‌ها نقشی نداشته و نیز حق جایگزینی افرادی به جای آن‌ها را نداشتند.^۱

آری اینچنین داعیان و دعوتگران تغریب^۲ و غرب‌گرایی، همچون لائیک‌ها و مارکسیست‌ها عمل نموده و در این راستا مسلمانان غافل و بی‌اطلاع آن‌ها را یاری رساندند. آنچه در این مبحث ذکر گردید، نمونه‌های زشت و زننده و ناهنجاری بود که اگر نیازی ضروری به ذکر و یادآوری آن‌ها نبود، هرگز در این بحث، کمترین سخنی از آن‌ها به میان آورده نمی‌شد. اما در مبحث آینده به حکم استهزاء و اقسام استهزاء‌کنندگان خواهیم پرداخت.

^۱ - بنگر به مصدر پیشین، ص: ۲۷.

^۲ - که مقصود ایشان تغییر خلق و خوی عرب و مسلمانان و عموم مشرق زمین بر اساس تمدن غربی و فرهنگ غربی می‌باشد و تلاش ایشان در جهت ایجاد روابط دوستانه و صمیمانه و تفاهم میان الاغ و سوارش می‌باشد.... و این امری است که دلالت‌های این نوع به بندگی گرفتن و بزرگان و مهتران این امر آن را توسعه و تحول و تکامل و بنای جامعه از نو می‌خوانند.... بنگر: حصوننا مهددة من داخلها، ص: ۱۱۵، محمد محمد حسین؛ تجدید الفکر الإسلامي، ص: ۵۷؛ و جذور الإنحراف: فصل التجدید والتبديد، ص: ۷۹-۸۹، هر دو نوشته جمال سلطان.

باب سوم:

حکم استهزاء و اقسام استهزاء کنندگان

شامل دو فصل:

✓ فصل اول: حکم استهزاء

✓ فصل دوم: اقسام استهزاء کنندگان

فصل اول: حکم استهزاء

شامل دو مبحث:

✓ مبحث اول: حکم استهزاء به الله عزوجل و پیامبران و دین اسلام

شامل پیشگفتار و پنج مطلب:

- پیشگفتار: مقدمات؛
- مطلب اول: دلایلی از قرآن کریم؛
- مطلب دوم: دلایلی از سنت نبوی؛
- مطلب سوم: نقل اجماع سلف صالح؛
- مطلب چهارم: تصریحات فقها و علما؛
- مطلب پنجم: شبهات و رد بر آنها.

✓ مبحث دوم: حکم استهزاء و ریشخند نمودن صحابه و سایر مؤمنان

شامل سه مطلب:

- مطلب اول: حکم استهزاء به صحابه؛
- مطلب دوم: حکم استهزاء به امهات المومنین؛
- مطلب سوم: حکم استهزاء به علما و سایر مؤمنان.

مبحث اول: حکم استهزاء به الله عزوجل و پیامبران و دین اسلام

پیشگفتار: مقدمات کلی:

قبل از وارد شدن به مبحث حکم استهزاء به الله عزوجل و دینی که برای بندگانش تشریح نموده و بدان راضی گشته و نیز پرداختن به حکم استهزاء به پیامبران علیهم الصلاه والسلام و بررسی تفصیلی احکام استهزاء کنندگان، لازم است به مقدماتی در این زمینه پرداخته شده و توجه گردد:

مقدمه‌ی اول:

فقها در اقوال خویش ذکر نموده‌اند که کفر انواع مختلفی دارد که می‌تواند در قالب اعتقاد یا نطق

زبانی یا شک یا عمل یا نیت باشد.^۱ در کتاب «الروض المربع» در ابتدای باب حکم مرتد آمده است: «... (مرتد کسی است) که پس از اسلام آوردن، به اختیار کافر گردد و لو اینکه ممیز باشد یا اینکه از روی شوخی و مسخرگی کلام کفر را بر زبان آورده یا اعتقادی کفری داشته باشد یا اینکه سبب کافر شدن وی شک و تردید (در ضروریات دین) یا عمل کفرآمیز باشد»^۲. اما احتمال کافر شدن به سبب نیت در مبحث استهزاء بعید است. امام بیجوری می‌گوید: «لیکن استهزاء در نیت ظاهر نمی‌شود و تنها بر قول و عمل است که ظاهر می‌گردد...»^۳ و نیز شک و تردید داشتن در مورد آفریدگار یا پیامبران یا دین، کفر و ارتداد می‌باشد، والعیاذ بالله؛ و استهزاء به دین در نیت، قابل تصور نیست اما استهزاء به دین با قول و عمل، امری واضح و آشکار است.

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «رحمت خداوند بر تو باد، بدان که دین الله عزوجل عبارت است از اعتقاد قلبی و حب و بغض و نطق زبانی و ترک نمودن آنچه بر زبان آوردنش کفر است و انجام دادن ارکان اسلام با اعضا و جوارح و ترک افعالی که کفر است. و چون صاحب هریک از این سه (اعتقاد قلبی، نطق زبانی، عمل اعضا و جوارح) یکی از آنها را مختل گردانیده و رها کند، کافر شده و مرتد می‌گردد»^۴.

و در جایی دیگر می‌گوید: «پس چون کفر را محقق گردانید و آن گاهی به وسیله‌ی کلمه‌ای می‌باشد که بر زبان آورده می‌شود و لو اینکه گوینده‌اش بدان اعتقادی نداشته باشد و گاهی با انجام عملی می‌باشد، گرچه سخن کفرآمیز را بر زبان نیاورده باشد و گاهی به خاطر حب و بغضی که در قلب است، محقق می‌گردد گرچه کفری را بر زبان نیاورده و عمل کفرآمیزی را مرتکب نگردد...»^۵.

مقصود شیخ رحمته آن است که گاهی انسان مسلمان با کلمه‌ای که بر زبان می‌آورد، کافر می‌گردد و گاهی با عمل کفرآمیزی که از او سر می‌زند و گاهی با اعتقاد کفرآمیزی که در قلب دارد، والعیاذ بالله تعالی.

^۱ - نگا: دلیل الطالب، ص: ۲۶۰، مرعی الحنبلی؛ ارشاد المسترشدین، ص: ۴۷۳، شیخ عبدالله الخلیفی؛ منظومة الذهب المنجلی (۲۲۰/۲-۲۲۱)، شحادة؛ کفاية الأخیار (۳۷۷/۲)؛ الفقه المنهجي علی مذهب الإمام الشافعي (۱۰۴/۸-۱۰۵).

^۲ - الروض المربع مع حاشية ابن قاسم (۳۹۹/۷)؛ و نگا: الدرر السنیه (۸۸/۸ و ۱۰۸) من رسائل الإمام محمد بن عبدالوهاب.

^۳ - حاشية البيجوري علی ابن القاسم (۲۶۴/۲).

^۴ - الدرر السنیه (۸۷/۸) جمع: عبدالرحمن بن قاسم.

^۵ - مصدر پیشین (۱۰۱/۸) جمع: عبدالرحمن بن قاسم.

مقدمه دوم:

در شریعت مقدس اسلامی، آنچه به سبب آن کفر ورزیدن لازم می‌آید، دارای انواعی است؛ نوعی متعلق به الله عزوجل و نوعی از آن مربوط به قرآن و سایر کتب نازل شده بوده و نوعی متعلق به پیامبران محمد ﷺ و سایر انبیاء و فرشتگان و علما بوده و نوعی دیگر مربوط به احکام است.^۱ این مسأله را امام دعوت از کتاب «تبيين المحارم المذكورة في القرآن»^۲ در ذیل باب «الکفر ومقصود العلماء» نقل نموده است. بر این اساس هر آنکه با اختیار و تمایل، عملی را مرتکب گردد یا کلامی را بر زبان آورد که در آن طعن و ریشخند و عیبجویی از الله عزوجل یا پیامبران یا فرشتگان بوده یا اینکه در آن جزئی از دین به تمسخر و ریشخند گرفته شود، درحقیقت فاعل یا گوینده‌ی آن، مرتکب عملی یا قولی گردیده که کفر و ارتداد از دین اسلام را به دنبال دارد.

مقدمه سوم:

ایمان دارای یک اصل بوده که شعبه‌های متعددی دارد و هر شعبه‌ای از آن ایمان نامیده می‌شود، همچنین کفر نیز دارای یک اصل بوده و شعبه‌های متعددی دارد و هر شعبه‌ی آن کفر نامیده می‌شود. لیکن لازمه‌ی انتفاء برخی از شعبه‌های ایمان، منتفی شدن اصل ایمان نیست، آنچنان که وعیدیه همچون خوارج و معتزله بر این باورند که هر یک از شعبه‌های ایمان که نقض گردد، اصل ایمان به کلی نقض می‌گردد. همچنان که از وجود برخی از شعبه‌های کفر در مسلمان، وجود اصل کفر و منتفی بودن اصل ایمان که متضاد آن است، لازم نمی‌آید. بلکه گاهی انسان، مؤمن است درحالی‌که برخی از شعبه‌های کفر نیز در وی می‌باشد که در اینصورت به خاطر آن شعبه‌های کفر، کافر نمی‌گردد و نمی‌باشد، همچنان که گاهی انسان، کافر است درحالی‌که برخی از شعبه‌های ایمان را داراست و با این حال مؤمن نمی‌باشد. اما این شعبه‌ها با یکدیگر متفاوتند چنان‌که برخی از آن‌ها ناقض اصل ایمان می‌باشند و در واقع با ارتکاب آن‌ها، اصل و اساس کفر محقق گردیده و به کلی جایگزین اصل ایمان می‌گردد و مثال آن همین استهزاء است؛ اما برخی از شعبه‌ها اینچنین نیستند و با وجود آن‌ها، اصل ایمان نقض نگردیده و نابود نمی‌گردد.

شعبه‌های ایمان بر دو قسم می‌باشند: قولی و عملی؛ و نیز شعبه‌های کفر بر دو قسم قولی و فعلی

^۱ - الدرر السنیه (۲۱۶/۱-۲۱۷) و (۱۱۹/۸) جمع: عبدالرحمن بن قاسم؛ و نگا: مجمع الأنهر (۱/۶۹۰-۶۹۳)؛ الفتاوی التاتاریخانیة (۴۸۹-۴۶۱/۵).

^۲ - نگاشته‌ی یکی از علمای حنفیه، چنانکه در الدرر السنیه آمده است. اما علی رغم جستجوی بسیار بدان دست نیافتم.

(عملی) می‌باشند. ابن قیم رحمته پس از ذکر این اصل می‌گوید: در میان شعبه‌های ایمانِ قولی، شعبه‌ای می‌باشد که با زوال آن، ایمان به کلی زایل می‌گردد و همچنین در میان شعبه‌های فعلیِ ایمان، شعبه‌ای می‌باشد که با زوال آن، ایمان به کلی زایل می‌گردد؛ و شعبه‌های قولی و فعلی کفر نیز اینچنین می‌باشند. پس همچنان که با بر زبان آوردن اختیاری کلمه‌ی کفر، کافر می‌شود و آن شعبه‌ای از شعبه‌های کفر است، همچنان با ارتکاب شعبه‌ای از شعبه‌های کفر و عمل بدان، همچون سجده کردن بر بت و اهانت به مصحف، کافر می‌شود و این یک اصل است...»^۱.

مقدمه چهارم:

اهل سنت و جماعت در مسأله‌ی تکفیر، میان عمل یا قول کفرآمیز و عامل آن، تفاوت قائل شده‌اند، و شخص معینی را تکفیر نمی‌کنند مگر پس از اینکه تمامی شروط (تکفیر) در وی محقق گردیده و موانع آن در حق وی منتفی گردد.

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «حقیقت امر در این زمینه آن است که گاهی قولی که بر زبان جاری می‌گردد، کفر می‌باشد، لذا به طور مطلق (و نه معین و مشخص) بر اساس آن قول به تکفیر صاحبش حکم می‌شود بدین گونه که گفته می‌شود: هر آنکه فلان قول را بگوید، کافر می‌گردد. لیکن به کفر شخص معینی که آن کلمه‌ی کفرآمیز را بر زبان آورده، حکم نمی‌شود تا اینکه حجتی که تارک آن کافر می‌گردد، بر وی اقامه گردد...»^۲.

پس از این می‌گوید: اما هر کس از مؤمنان که در طلب و جستجوی حق و حقیقت اجتهاد کرده و در این اجتهاد خود به خطا رود، خداوند متعال این خطای (برخاسته از اجتهاد) وی را می‌بخشد، هر آنکه باشد؛ و یکسان است که اجتهاد وی در مسائل نظری بوده یا عملی؛ این دیدگاهی است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و جمهور ائمه‌ی اسلام بر آن می‌باشند... لیکن مقصود آن است که مذاهب ائمه، مبنی بر تفصیل میان نوع قول یا عمل و عامل و گوینده‌ی معین و مشخص آن می‌باشد»^۳.

و این دیدگاهی است که ائمه‌ی محقق بر آن می‌باشند و آن اینکه: میان شخص معین و آنچه که موجب کفر است و وی مرتکب گردیده و غیر معین، بر این مبنا که ثبوت کفر در حق شخص معین

^۱ - کتاب الصلاة و حکم تارکها، ص: ۵۳-۵۴ ابن القیم. این کتاب به زبان فارسی با عنوان «نماز و حکم تارک آن» ترجمه شده است. (مترجم)

^۲ - مجموع الفتاوی (۳۴۵/۳۳). و نگا: محاسن التأویل (۳۴۱/۲)، قاسمی، و فتاوی و رسائل (۱۷۵/۱)، مفتی الدیار السعودیة الشیخ: محمد بن ابراهیم.

^۳ - همان (۳۴۵/۲۳-۳۴۸)؛ و نگا: محاسن التأویل (۳۴۳/۲)، قاسمی.

همچون ثبوت وعید در آخرت برای وی می‌باشد و این شروط و موانعی را می‌طلبند، تفاوت قائل شده‌اند.^۱

مقدمه پنجم:

قضیه‌ی تکفیر از جمله مسائل شرعی می‌باشد که حتماً بایستی در آن استناد به نص صریح و واضح و برهانی قاطع وجود داشته باشد. شیخ عبدالطیف بن عبدالرحمن بن حسن رحمته می‌گوید: «اما اگر کسی که یکی از افراد این امت را تکفیر می‌کند، تکفیر نمودن وی مستند به نص و برهانی از کتاب الله و سنت نبوی باشد، درحالی که کفر بواح و آشکاری از دیگری دیده است، همچون شرک ورزیدن به الله عزوجل و عبادت غیرالله و استهزاء به الله عزوجل یا آیات یا پیامبرانش یا تکذیب کردن آنان یا کراهت و ناراضیاتی از هدایت و برنامه و منهج و دین حقی که الله عزوجل نازل فرموده یا انکار حق یا صفات حق جل جلاله و مانند این‌ها؛ در اینصورت تکفیرکننده و امثال وی که چنین افرادی را تکفیر می‌کنند بر صواب بوده و دارای اجر می‌باشند و در این عملکرد خود از الله عزوجل و رسولش اطاعت کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ۗ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ ۚ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [النحل: ۳۱] «ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند). خداوند گروهی از مردمان را (که بر اثر کردار نیک، شایسته مرحمت خدا شدند، به راه راست) هدایت داد و گروهی از ایشان (بر اثر کردار ناشایست) گمراهی بر آنان واجب گردید (و سرگشتگی به دامانشان چسبید) پس (اگر در این باره در شک و تردیدید، بروید) در زمین گردش کنید و (آثار گذشتگان را بر صفحه روزگار) بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی (که آیات خدا را) تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است (و بر سر اقوامی چون عاد و ثمود و لوط چه آمده است)».

و تکفیر کردن به سبب ترک این اصول و عدم ایمان به آن‌ها، از بزرگ‌ترین ارکان و پایه‌های اسلام می‌باشد که هر آنکه کمترین معرفت و شناختی در دین اسلام داشته باشد، آن‌را به خوبی می‌داند...^۲

پس از ذکر و یادآوری مقدمات پنجگانه، آنچه باقی می‌ماند آن است که بدانیم: هر آنکه الله

^۱ - نگا: منهاج السنة (۲۴۰/۵).

^۲ - الإتحاف في الرد على الصحاف، ص: ۳۱-۳۰.

عزوجل یا پیامبرانش یا فرشتگان یا اینکه جزئی از دین اسلام را با اختیار و رضایت خاطر به ریشخند و استهزاء گیرد، درحقیقت به دین اسلام کفر ورزیده و از آن روی گردانده و مرتد شده است و بر وی مجازات قتل واجب می‌گردد که دلایل آن از کتاب و سنت و اجماع سلف امت و کلام فقها خواهد آمد. اما به خاطر استفاده کردن و بهره‌مند شدن از دلایل قرآن و سنت صحیح نبوی، بایستی منهج و روش راسخان و ثابت قدمان در علم را بشناسیم که چگونه با نصوص شریعت الهی مواجه می‌شدند و در نتیجه نوع تعامل آن‌ها با نصوص شرعی موجب گردید تا به راه راست و مستقیم و روش و مسلک و منهج اصحاب بزرگوار رسول الله ﷺ و تابعین و کسانی که از آن‌ها به نیکی تبعیت نمودند، هدایت شوند. امام أبو إسحاق شاطبی رحمته الله می‌گوید: «بدان که به کار رفتن ادله بر احکام بر دو نوع می‌باشد: یکی آنکه دلیل (شرعی) مأخذ و منبع قرار داده شده و به دید نیاز، بدان نگریسته شود تا در واقع حکم مورد نظر از آن اقتباس گردد و این‌گونه مسأله‌ی مفروض بر آن عرضه گردد و حکم مربوط به آن بر اساس دلیل، بدان تعلق گیرد ... تا آنجا که می‌گوید: و راسخان و ثابت قدمان در علم، هوی و هوس و گرایش‌ها و خواهشات نفسانی ندارند که آن‌ها را بر احکام مأخوذ از ادله مقدم دارند و بر این اساس است که می‌گویند: ﴿ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ [آل عمران: ۷] «ما به همه آن‌ها ایمان داریم، همه از سوی خدای ما است». و نیز می‌گویند: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ [آل عمران: ۸] «پروردگارا! دل‌های ما را (از راه حق) منحرف مگردان بعد از آن که ما را (حلاوت هدایت چشاند و به سوی حقیقت) رهنمود نموده‌ای».

و این‌گونه راسخان و ثابت قدمان از آنچه منحرفان و کج‌روان مرتکب گردیدند در پیشگاه الله عزوجل برائت می‌جویند و این‌گونه اینان دلیل را بر هوی و هوس و تمایلات و خواهشات نفسانی خویش حاکم کرده و ترجیح می‌دهند و این اصل شریعت است؛ چرا که شریعت آمده است تا اینکه مکلف را از پیروی هوی و هوس و خواهشات درونی و نفسانی خارج گرداند تا اینکه بنده‌ی الله عزوجل گردد.^۱

^۱ - اما وجه دوم آن است که: به ادله به دید منبع و مأخذی در راستای تقویت و برتری دادن و صحه گذاشتن بر هدف و غرض خویش در مسأله‌ای که مورد بحث و بررسی است، نگریسته شود. تا اینکه بدین‌گونه هر سطحی‌نگر و ساده لوحی موافقت هدف و غرض خویش با دلیل را نمایان گرداند، آن‌هم بدون اینکه قصد شارع را در نظر گیرد، بلکه مقصود وی از چنین تعاملی با نصوص تنها آن است که دلیل را موافق و مطابق با هدف و غرض و خواسته‌ی خویش جلوه دهد؛ و این روش، روش منحرفان و کج‌روان در اقتباس احکام از ادله‌ی شرعی می‌باشد... و مقصود آن‌ها در واقع اقتباس احکام از ادله نیست بلکه هدف و غرض ایشان از چنین تعاملی با نصوص تنها برپایی فتنه بر اساس

این بخشی از منهج راسخان و ثابت قدمان در علم، در تعامل با نصوص و ادله‌ی شرعی بود. و بخش دیگر آن، همان است که شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ رحمته در این زمینه ذکر نموده و می‌گوید: «از جمله اسبابی که مانع فهم قرآن توسط آن‌ها گشته، آن است که آنان گمان می‌کنند، آنچه الله عزوجل از مشرکان حکایت نموده و نیز آنچه بر آنان حکم نموده و آن‌ها را بدان توصیف کرده است، تنها مختص آن مشرکان و قومی بوده که دوران و عصر آن‌ها گذشته و به سر رسیده است و آن مردمانی بودند که منقرض گشته‌اند و وارثی از خود به جای نگذاشتند. و در واقع آن حکم و آن وصف، شامل حال اینان نمی‌گردد و چه بسا که برخی از آنان این سخن را از برخی از مفسران شنیده‌اند که این آیه در مورد بت‌ها و بت‌پرستان نازل گشته و این آیه در مورد نصاری و این آیه در مورد صابئی‌ها؛ و این‌گونه این نادانان گمان می‌برند که آن آیات تنها مختص همان قوم و گروه‌ها بوده و می‌باشد و حکمی که در مورد آنان ذکر گردیده، آن‌ها را در بر نمی‌گیرد؛ و این از بزرگ‌ترین اسباب و موانع میان بنده و فهم قرآن و سنت می‌باشد^۲؛ چرا که در نزد جمهور علما، عمومیت لفظ معتبر است نه خصوصیت سبب^۳. اکنون به ادله‌ی قرآنی و نبوی مبنی بر کفر دشنام دهنده و ارتداد وی از دین اسلام می‌پردازیم.

مطلب اول: ادله‌ی کتاب و سنت مبنی بر کفر دشنام دهنده و ارتداد وی

دلایل قرآنی:

دلیل اول: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَؤُاْ إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ٦٤-٦٦] «منافقان (خدا و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند

هوی و هوس و خواهشات نفسانی خویش می‌باشد؛ چراکه ادله و نصوص شرعی، پایه و اساس اهداف و اغراض ایشان را تقویت نموده و در نزد همگی معتبر می‌نماید. و ذکر ادله موجب تبعیت و پیروی دیگران از اهداف و اغراض ایشان می‌گردد و این‌گونه آن دلایل و نصوص، حجتی برای آن‌ها در کج‌روی و انحراف‌شان می‌گردد... و درحقیقت آن‌ها هوی و هوس و خواهشات نفسانی خویش را بر ادله‌ی شرعی برتری داده و ترجیح می‌دهند، تا اینکه در واقع ادله، تابع و پیرو هوی و خواهشات آن‌ها باشد. الموافقات (۷۸-۷۷/۳).

^۱ - الموافقات (۷۸-۷۷/۳).

^۲ - تحفة الطالب والجلس... ص: ۵۹-۶۰.

^۳ - نکا: الصارم المسلول، ص: ۳۹، ابن تیمیة.

و) می‌ترسند که سوره‌ای بر ضد ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به روی‌شان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

این آیات نص صریحی در مبحث استهزاء به الله عزوجل و آیات و رسولش می‌باشد که این استهزاء کفر است ... و نیز این آیه بر آن دلالت دارد که هرکس چه جدی یا از روی شوخی از رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری کرده و از شأن و منزلت ایشان بکاهد، کافر می‌شود^۱.

در سبب نزول این آیه، روایاتی در مورد غزوه تبوک وارد شده که بیانگر آن است که برخی از کسانی که همراه رسول الله ﷺ در این غزوه شرکت داشتند، کلماتی کفرآمیز بر زبان آورده و گفتند: «از این قاریان قرآن، شکم گنده‌تر و دروغگوتر و ترسوتر در رویارویی با دشمن ندیدیم»^۲. و نیز از باب تحقیر در مورد رسول الله ﷺ گفتند: «این شخص است که قصرهای شام را فتح می‌کند و قلعه‌های رومی‌ها را به تصرف در می‌آورد!» یا اینکه گفتند: «آیا گمان می‌برید جنگیدن با رومی‌ها همچون جنگ اعراب با یکدیگر می‌باشد»^۳.

أبوبکر بن العربی می‌گوید: «آنچه آنان بر زبان آوردند، از دو حالت خارج نیست، یا اینکه کاملاً جدی و نه از روی شوخی این سخنان را بر زبان آوردند، یا اینکه از روی شوخی و سرگرمی چنین گفتند، که در هر دو صورت این عملکرد، کفر است و شوخی کردن با کفر، کفر می‌باشد. و در این زمینه خلافتی میان امت نیست. براستی که تحقیق عجین با حق و علم و هزل و شوخی و مسخرگی عجین با جهالت و باطل می‌باشد»^۴.

پس چون آنان به خرده‌گیری و عیبجویی از رسول الله ﷺ و علمای اصحاب و یاران گرامی ایشان

^۱ - انظر: الصارم المسلول، ص ۳۷-۳۸ لابن تیمیة، والدرر السنية (۱۰۲/۸-۱۰۳).

^۲ - أخرجه ابن جریر الطبری فی التفسیر (۳۳۳/۱۴-۳۳۵) برقم (۱۶۹۱۱، ۱۶۹۱۲، ۱۶۹۱۶) شاکر، و ابن ابی حاتم، و ابوالشیخ و ابن مردویه، كما فی الدر المنثور (۴۵۵/۳-۴۵۶) و هو صحیح الاسناد، قاله محمود شاکر فی تعلیقه علی الطبری.

^۳ - انظر: اسباب نزول القرآن، ص ۲۵۵-۲۵۶، للواحدی و اسباب النزول، ص ۱۹۴-۱۹۵ للسیوطی.

^۴ - احکام القرآن لابن العربی (۹۷۶/۲)، والجامع لاحکام القرآن (۱۲۵/۸) للقرطبی.

پرداختند و به اخباری که رسول الله ﷺ در مورد آینده داده بودند، اهانت کرده و آن را بی‌اهمیت شمردند، الله عزوجل خبر دادند که آن‌ها بدین سبب کافر شدند، گرچه از روی شوخی و سرگرمی اینچنین گفتند؛ و چون آنکه از روی شوخی اینچنین سخنانی بر زبان آورد، کافر می‌شود، پس چگونه است حکم آنکه چنین سخنان و بلکه بدتر از آن‌ها را آن‌هم نه از روی شوخی و بلکه کاملاً جدی بر زبان آورد؟ اما اینکه چرا حد بر آن‌ها جاری نشد، دلیلش آن بود که در آن هنگام هنوز به جهاد با منافقان امر نشده بود، بلکه مسلمانان مأمور بودند که اذیت و آزار آنان را نادیده گرفته و بدان اهمیتی ندهند. و دلیل دیگر آن است که این حق از آن رسول الله ﷺ بود که آنانی را که از ایشان عیبجویی کرده و آزرده، ببخشد و عفو کند (یا اینکه با آن‌ها برخورد نماید).^۱

در مورد این آیه و کسانی که الفاظ کفر را بر زبان آوردند، برخی بر این باورند که: آنان از منافقانی بودند که پس از اظهار زبانی ایمان، با وجود کفری که در قلوب خویش پنهان داشتند، با چنین عملکردی کافر شدند. اما این دیدگاه که آنان از منافقان بودند، بعید به نظر می‌رسد و صحیح نمی‌باشد. چرا که اظهار ایمان به زبان با وجود کفر قلبی، کفر بوده و بدان ایمان اطلاق نمی‌گردد و در این صورت گفته نمی‌شود: ﴿قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ «پس از ایمان آوردن کافر شدید». چرا که آن‌ها پیوسته و از همان ابتدای امر کافر بودند و هیچگاه ایمان نیاورده بودند که لفظ ایمان بر آن‌ها اطلاق گردد؛ و اگر معنا چنان در نظر گرفته شود که: شما پس از اینکه اظهار ایمان کردید، اظهار کفر نمودید، باز هم صحیح نیست؛ چرا که آن‌ها پیوسته کفر خویش را جز در نزد خواص خویش اظهار نمی‌کردند و پیوسته این‌گونه بوده‌اند؛ بلکه توجیه صحیح آیه چنین است که چون مخاطبین آیه نفاق ورزیدند و ترسیدند که سوره‌ای در مورد آن‌ها نازل گشته و نفاق قلبی‌شان را آشکار نماید و کلمات استهزاء آمیز را بر زبان آوردند، پس از ایمان آوردن‌شان کافر شدند. علاوه بر این، الفاظی که در آیه ذکر گردیده بر اینکه پیوسته آن‌ها منافق بوده‌اند و هیچگاه واقعا مسلمان نبوده‌اند، دلالت نمی‌کند...^۲

شیخ سلیمان بن عبدالله آل شیخ، پس از ذکر کلام ابن تیمیة می‌گوید: «الفاظی که در آیه ذکر شده بر آن دلالت دارند که آنان گمان نمی‌کردند که مرتکب کفر گشته‌اند، بلکه گمان‌شان این بود که به زبان آوردن چنان سخنانی، کفر نمی‌باشد. سپس الله عزوجل تبیین نموده و واضح گردانید که استهزاء به آیات الهی و پیامبرش، کفری است که صاحبش با ارتکاب آن، پس از ایمان آوردن، کافر می‌شود. و نیز این آیه بر آن دلالت دارد که آن‌ها از ایمان ضعیفی برخوردار بودند و با اینکه می‌دانستند این

^۱ - الصارم المسلول، ص ۳۹ لابن تیمیة.

^۲ - مجموع الفتاوی (۲۷۲/۷) لابن تیمیة، وانظر: تیسیر العزیز الحمید، ص ۶۱۸، وفتح المجید (۷۲۲/۲).

عملکردشان حرام است، مرتکب آن گردیدند، لیکن گمان نمی‌کردند که کفر باشد، آن‌هم کفری که با ارتکاب آن کافر شوند. و آن‌ها به جواز چنان سخنانی معتقد نبودند (بلکه آن‌را حرام و نه کفر می‌پنداشتند)»^۱.

دلیل دوم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾﴾ [الأحزاب: ۵۷-۵۸] «کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیه می‌بیند. کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بدون این که کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می‌رسانند، مرتکب دروغ زشتی و گناه آشکاری شده‌اند».

این آیه برای آنکه الله عزوجل و فرستاده‌اش را به نوعی مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد، متضمن وعیدی شدید است؛ و در واقع استهزاء و تمسخر و ریشخند، یکی از اسباب اذیت و آزار و بلکه از بزرگ‌ترین آن‌ها می‌باشد. و وعیدی که برای آن مقرر گردیده، آن است که لعنت الله عزوجل در دنیا و آخرت دامنگیر وی بوده و عذاب خوارکننده در انتظار وی می‌باشد. و عذاب مهین و خوارکننده در قرآن کریم تنها در حق کفار به کار رفته است.^۲

قرطبی رحمته الله می‌گوید: «خداوند سبحان میان اذیت و آزار رساندن به مؤمنان و اذیت و آزار الله عزوجل و رسولش تفاوت قائل شده است، چنان‌که آزار و اذیت خود و فرستاده‌اش را کفر و اذیت و آزار مؤمنان را از گناهان کبیره برشمرده است»^۳.

آنجا که خداوند متعال اذیت و آزار خود و فرستاده‌اش را مطلق ذکر نموده و اذیت و آزار مؤمنان را مقید بیان داشته است؛ چرا که اذیت و آزار رساندن به الله عزوجل و فرستاده‌اش یک وجه بیشتر ندارد و آن اینکه

^۱ - تیسیر العزیز الحمید، ص: ۶۱۸-۶۱۹؛ و نگا: فتاوی و رسائل سماحة الشيخ محمد بن ابراهیم (۱۷۴/۱-۱۷۵).

^۲ - نگا: الصارم المسلول، ص: ۵۷، شیخ الإسلام در این کتاب ادله‌ی این مسأله را که عذاب مهین در قرآن کریم تنها در حق کفار وارد شده است، ذکر می‌نماید؛ درحالی‌که عذاب عظیم هم در مورد کفار و هم در مورد غیر کفار به کار رفته است. و بنگر به صفحه: ۴۰۳-۴۰۴ از همین کتاب.

^۳ - الجامع لأحكام القرآن (۱۵۴/۱۴)؛ و نگا: الشفا بتعريف حقوق المصطفى (۹۴۵/۲)، قاضي عياض؛ و الصارم

به ناحق است، اما اذیت و آزردن مردان و زنان مؤمن گاهی به حق و گاهی به ناحق می‌باشد^۱.

دلیل سوم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ٦٥﴾ [النساء: ۶۵] «اها، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

در این آیه خداوند متعال سوگند یاد نموده که مسلمان به وصف ایمان توصیف نمی‌گردد مگر زمانی که سه شرط را در خویشتن محقق گرداند:

۱- ﴿حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ و این خود بر آن دلالت دارد که هر آنکه به حکم رسول الله ﷺ راضی نباشد، مؤمن نیست.

۲- ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ﴾ و این شرط ایمان، نهفته در باطن می‌باشد، چه که گاهی انسان در ظاهر، رسول الله ﷺ را در دعاوی خود داور قرار می‌دهد درحالی که در باطن به این داوری راضی نیست؛ لذا الله عزوجل بیان فرمودند که برای حصول ایمان بایستی رضایت قلبی از داوری و قضاوت رسول الله ﷺ وجود داشته باشد.

۳- ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ٦٥﴾ و این بدان خاطر است که گاهی انسان مسلمان قلباً می‌داند که حکم الله عزوجل و رسولش حق و راست و درست است، اما با این حال از پذیرفتن آن تمرد نموده و سرپیچی می‌کند یا اینکه در پذیرفتن و قبول کردن آن توقف می‌کند؛ لذا الله عزوجل در این بیان، فرمودند که برای حصول ایمان، حصول این یقین در قلب و همچنین تسلیم ظاهری در برابر آن لازم و ضروری است.

و اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ﴾ مقصود و مراد از آن انقیاد و التزام در باطن می‌باشد و اینکه فرمودند: ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ٦٥﴾ مقصود از آن انقیاد و التزام در ظاهر است^۲.

ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «... از آنجا که به مجرد اعراض و روی گردانی از حکم رسول الله ﷺ و اراده

^۱ - مصدر پیشین (۱۵۳/۱۴).

^۲ - نگا: محاسن التأویل (۳۷۶/۲)، قاسمی.

نمودن برای بُردن داوری و قضاوت و تحاکم به نزد کسی غیر از رسول الله ﷺ، نفاق شخص ثابت شده و ایمان وی زایل می‌گردد، درحالی‌که این تنها ترک محض می‌باشد (و مقرون به عمل نگردیده) و چه بسا که سبب آن افزونی و قوت شهوت وی بوده، پس چگونه است حکم آنکه به عیبجویی و ایراد گرفتن و سب و دشنام و مانند آن روی می‌آورد؟^۱ همچون استهزاء به الله عزوجل و پیامبران و دین؛ براستی آنکه چنین عملکردی از وی سرزند، از باب اولی در نفاق اعتقادی و ارتداد از اسلام افتاده است.

دلیل چهارم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱۴﴾﴾ [الحجرات: ۲] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمال‌تان بی‌اجر و ضایع نشود». و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۶۳﴾﴾ [النور: ۶۳] «(ای مؤمنان!) دعوت پیغمبر را در میان خویش (برای اجتماع و شرکت در کارهای مهم) همسان دعوت برخی از برخی از خود بشمار نیاورید (چرا که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است). خداوند آگاه از کسانی است که در میان شما خویشتن را می‌دزدند و پشت سر دیگران خود را پنهان می‌دارند (تا پیغمبر آنان را نبیند و از انصراف و گریز ایشان نپرسد و کاری بدانان حواله نکند). آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)».

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «بالا بردن صدا به گونه‌ای که فراتر از صوت رسول الله ﷺ باشد و سخن گفتن به آواز بلند با ایشان، از جمله اموری است که ترس آن می‌رود که صاحبش به موجب آن کافر شود آن‌هم درحالی‌که خود نمی‌داند مرتکب چنان عملی گشته که کافر شدن وی را به دنبال دارد؛ و اینچنین عمل وی حبط و تباه و نابود می‌گردد؛ پرواضح است که این حکم بدان خاطر است که تعظیم و بزرگداشت و تجلیل و تکریم و احترام و تشریف رسول الله ﷺ واجب است و از آنجایی که بالا بردن صدا، اذیت و آزار و بی‌حرمتی نسبت به رسول الله ﷺ را به دنبال دارد گرچه آنکه صدایش را بالا برده،

^۱ - الصارم المسلول، ص ۴۳، وانظر: الشفا (۹۴۵/۲-۹۴۶) للقاضی عیاض.

قصد و هدفش این نباشد و از آنجایی که اذیت نمودن رسول الله ﷺ و بی حرمتی نسبت به ایشان، گرچه صاحبش از چنین عملکردی قصد و نیت چنین امری را نداشته است، سوء ادب نسبت به رسول الله ﷺ بوده و کفر می باشد، پس برآستی اذیت و آزار و تحقیر و بی حرمتی که عمدا و قصدا صورت گیرد، به طریق اولی کفر (و موجب خروج صاحبش از دین) می باشد.^۱

همچنین با توجه به نوع این استدلال، ما نیز به طور خلاصه می گوئیم: از آنجا که بالابردن صدا گاهی حابط و نابودکنندهی اعمال است، آن هم به این دلیل که اذیت و آزار پیامبر و بی احترامی نسبت به ایشان را به دنبال دارد و این عمل کفر است، به طریق اولی استهزاء و تمسخر نمودن رسول الله ﷺ باطل کننده و ویران کنندهی اعمال است؛ چرا که اذیت و آزاری که در استهزاء و تمسخر است، بسیار بیشتر از اذیت و آزاری است که در بالابردن صدا می باشد و آن نیز کفر است.

و از جمله اصول اهل سنت و جماعت آن است که تمامی اعمال نابود و باطل نمی گردند، مگر به سبب اعتقاد یا قول یا فعلی که کفر و ارتداد از دین اسلام را به دنبال دارد؛ آری گاهی برخی از اعمال به خاطر مفسده ای که با آن همراه گشته، نابود و باطل می شوند، چنان که الله عزوجل می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾ [البقرة: ۲۶۴] «ای کسانی که ایمان آورده اید! بذل و بخشش های خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید».

و این گونه است که الله عزوجل در کتابش، تمامی اعمال را نابود و باطل نخوانده است مگر به سبب کفر.^۲

و استهزاء به الله عزوجل و پیامبران و دینش از جمله مواردی است که ایمان را به کلی نقض نموده و تمامی اعمال را نابود و ویران می کند.

دلیل پنجم:

الله عزوجل می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «آنان که با فرمان او مخالفت می کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصبیانی که می ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه های اخروی)».

و مقصود از فتنه در این آیه، کفر و شرک و لواط (در پشت دیگری خود را پنهان نمودن، پناه بردن)

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۶۰، ابن تیمیة؛ و نگا: تلخیص الإستغاثة، ص: ۳۴۳-۳۴۴، ابن تیمیة.

^۲ - نگا: الصارم المسلول، ص: ۵۹-۶۰، ابن تیمیة.

می‌باشد.^۱ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَقَتَّلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ [البقرة: ۱۹۳] «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۲۱۷] «و فتنه از کشتن بدتر و بزرگ‌تر است».

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «باتوجه به این آیه، آنان که از فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله سرپیچی نموده و با امر او مخالفت کنند، بایستی از کفر و شرک یا عذاب دردناک بر حذر باشند و بترسند؛ و این خود بر آن دلالت دارد که مخالفت با امر و دستور رسول الله صلی الله علیه و آله منجر به وقوع در کفر یا عذاب دردناک می‌گردد و پر واضح است که آنچه منجر به وقوع وی در عذاب می‌گردد، معصیت بوده و آنچه منجر به وقوع وی در کفر می‌گردد، استخفاف و سبک و کوچک و حقیر شمردن امر رسول الله صلی الله علیه و آله است. حال وضعیت دشنام دهنده و عیبجو و خرده‌گیر و مانند آن، که بسیار بدتر از مخالفت کننده با امر رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد، چگونه خواهد بود؟»^۲.

آری امر اینچنین است و نیز بر کفر بودن استهزاء به الله عزوجل و دین و پیامبران و اینکه این عمل ارتداد از دین اسلام است، اجماع می‌باشد. و آیه‌ی سوره‌ی توبه که در غزوه‌ی تبوک نازل گشت، در این زمینه کفایت می‌کند که آنرا در ابتدای ذکر ادله‌ی قرآنی قرار دادم، لیکن همچنان که شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «چون دلایل متعدد باشند، بیانگر غلظت کفر دشنام دهنده و عظمت و بزرگی عقوبت وی می‌باشند»^۳.

دلیل ششم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ ﴿۳۴﴾﴾ [المائدة: ۳۳-۳۴] «کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند و بدین وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که کشته شوند، یا به دار زده شوند، یا دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر

^۱ - نگا: جامع البیان (۳/۶۱۹)، طبری؛ و الصارم المسلول، ص: ۶۰-۶۱.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۶۱.

^۳ - مصدر پیشین، ص: ۶۱.

بریده شود و یا اینکه از جایی به جایی تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوائی آنان در دنیا است و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است».

شیخ الإسلام ابن تیمیة می گوید: «استهزاء کننده‌ی الله عزوجل و پیامبران و دینش، از جمله کسانی است که به جنگ با الله عزوجل و رسولش برخاسته و سعی در ایجاد فساد در زمین دارد و یکسان است که وی مسلمان باشد یا معاهد؛ و هر آنکه عملکرد وی چنین باشد، حکمش قتل است و همان حکم کسی را دارد که به جنگ با الله عزوجل و رسولش برخاسته است»^۱.

بنابراین استهزاءکننده، از دین بدگویی و عیبجویی نموده و به جنگ با الله عزوجل و رسولش برخاسته و سعی در فساد در زمین داشته و در واقع دشمن الله عزوجل و رسولش است. و هر آنکه الله عزوجل و رسولش را دشمن بگیرد، در واقع به جنگ و محاربه‌ی با آنان برخاسته است؛ امام بخاری در صحیحش از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ»^۲ «الله عزوجل فرمودند: هر آنکه با دوستان من دشمنی ورزد، من با او اعلان جنگ می نمایم».

پس چون آنکه با یکی از اولیا و دوستان الله عزوجل به دشمنی برخیزد، الله متعال با وی اعلان جنگ نموده است، پس چگونه است وضعیت آنکه با بهترین دوستان الله عزوجل به دشمنی و عداوت برخاسته است، برآستی که الله عزوجل با وی برخوردی بسیار شدیدتر خواهد نمود. و چون محاربه‌ی وی با الله عزوجل به خاطر عداوت و دشمنی با پیامبر و عیبجویی و خرده‌گیری از دین باشد، به طریق اولی وی در جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد. و بدین ترتیب ثابت گشت که دشنام دهنده‌ی پیامبر، در جنگ با الله عزوجل و رسولش می باشد و همچنین استهزاء کننده‌ی دین و مسخره کننده‌ی پروردگار جهانیان، نیز در جنگ با الله عزوجل و رسولش است^۳.

و هر آنکه از وی چنین عملکردی سرزند و حجت رسالیه (علم شرعی) از جهت ثبوت و دلالت بر وی اقامه گردد، درحقیقت مرتکب ناقضی از نواقض اسلام گردیده و به کلی از دین اسلام خارج گشته و مرتد شده است؛ چرا که این عملکرد وی (استهزاء) با اصل ایمان در تناقض بوده و نقض کننده‌ی اصل ایمان است.

^۱ - بنگر: الصارم المسلول، ص: ۳۸۰.

^۲ - کتاب الرقاق، باب التواضع، شماره (۶۵۰۲)، فتح (۳۴۸/۱۱).

^۳ - نگا: الصارم المسلول، ص: ۳۸۸.

مطلب دوم: دلایلی از سنت نبوی مبنی بر کفر استهزاءکننده و ارتداد وی^۱

دلیل اول:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است، مردی نابینا بود که کنیزی داشته و از وی دو فرزند داشت. کنیز وی به رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام می داد و آن مرد وی را از این عمل نهی می نمود، اما کنیز از آن دست نمی کشید و بر آن اصرار داشت. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: یک شب که وی به دشنام دادن رسول الله صلی الله علیه و آله و خرده گیری از ایشان پرداخت، آن مرد نابینا خنجرش را برداشته و بر شکم کنیز گذاشته و بر آن تکیه کرد تا اینکه او را کشت و در این هنگام طفلی از وی متولد شد. و هر آنچه در آنجا بود آغشته به خون گشت. چون صبح فرا رسید، این مسأله برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر گردید. پس رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را جمع نموده و فرمودند: «أَشْهَدُ لِلَّهِ رَجُلًا فَعَلَ مَا فَعَلَ لِي عَلَيْهِ حَقٌّ إِلَّا قَامَ» «آنکه چنین عملی انجام داده و آن زن را کشته است، سوگند می دهم که من بر او حقی دارم که از من اطاعت کند و دعوتم را اجابت نماید». پس آن مرد نابینا برخاسته و از میان مردم به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله حرکت نمود، تا اینکه در جلوی رسول الله صلی الله علیه و آله نشست. پس گفت: یا رسول الله، من صاحب آن کنیز هستم، وی شما را دشنام داده و از شما عیبجویی می نمود، او را از این عمل نهی نمودم که از آن دست نکشید و او را منع کردم، اما دست بر نداشت و از وی دو پسر همچون دو گوهر داشتم و بسیار او را دوست داشتم، چون شبی دوباره به دشنام گویی و عیبجویی شما پرداخت، خنجرم را بر شکمش نهاده و بر آن تکیه نمودم تا اینکه او را کشتم. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا أَشْهَدُوا أَنَّ دَمَهَا هَدْرٌ» «بدانید و گواه باشید که خون آن کنیز هدر است»^۲.

خطابی رحمته الله در معالم السنن می گوید: «این حدیث بیانگر آن است که دشنام دهنده‌ی رسول الله

^۱ - نگا: دلائل الأحكام (۷۸/۴-۷۹)، ابن شداد؛ شرح الزرکشی (۲۳۲/۶-۲۳۳)؛ بلوغ المرام، ص: ۲۵۴-۲۵۵، ابن حجر؛ معونة أولى النهی (۵۴۱/۸-۵۴۳)، ابن النجار؛ السبل الجرار (۳۷۲/۴)، شوکانی؛ الروضة الندية (۶۲۲/۲-۶۳۰)، صدیق حسن خان؛ توضیح الأحكام (۲۶۳/۵)، بسام؛ و المنتخب من أدلة الشرعية، ص: ۳۰۷-۳۰۸، أحمد بن عبدالرحمن بن قاسم.

^۲ - به روایت أبو داود، کتاب الحدود، باب الحكم فیمن سب النبی، شماره: (۴۳۶۱)، (۵۲۸/۴-۵۲۹)؛ نسائی، کتاب المحاربة، باب الحكم فیمن سب النبی، شماره (۳۵۳۳)؛ حاکم (۳۹۴/۴) و گفته است: صحیح الإسناد علی شرط مسلم و لم یخرجاه، و ذهبی نیز با او موافق است، و حافظ در بلوغ المرام آن را ذکر کرده است، ص: ۲۵۵؛ و گفته است: به روایت أبو داود و راویان آن ثقة هستند، و علامة ألبانی آن را تصحیح کرده است، نگا: صحیح سنن أبي داود (۸۲۴/۳) و صحیح سنن النسائی (۸۵۳/۳-۸۵۴).

ﷺ، مهدورالدم می‌باشد. و این بدان خاطر است که دشنام دادن به رسول الله ﷺ، ارتداد از دین می‌باشد. و هیچیک از مسلمانان را نمی‌شناسم که در وجوب قتل وی اختلافی داشته باشد.^۱

دلیل دوم:

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: زنی یهودی به رسول الله ﷺ دشنام داده و از ایشان عیبجویی نموده و خرده گیری کرد، پس مردی وی را خفه کرده و او را کشت و رسول الله ﷺ خون آن زن را هدر دانستند.^۲

این حدیث نصی است بر جواز قتل چنین زنی به خاطر دشنام دادن به رسول الله ﷺ و دلیلی است بر قتل مرد ذمی و به طریق اولی قتل مرد و زن مسلمان، زمانی که دشنام دهند. آن زن از جمله کسانی بود که در مدینه با وی سازش شده و در امان بود و چون رسول الله ﷺ وارد مدینه شدند، با تمامی یهودیانی که در مدینه بودند، پیمان بسته و جزیه‌ای برای آن‌ها مقرر نفرمودند و این در نزد اهل علم مشروع و به منزله‌ی تواتر در میان‌شان می‌باشد...^۳

احتمال دارد، این حدیث و حدیث قبل از آن یک حدیث باشند و شاید که آن مرد، آن زن را خفه کرده و با خنجرش شکم وی را شکافته است، یا اینکه کیفیت کشته شدن آن زن در یکی از دو روایت محفوظ نمی‌باشد.^۴

دلیل سوم:

واقعه کشته شدن کعب بن اشرف یهودی می‌باشد. جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ...»^۵ «کیست که کعب بن اشرف را

^۱ - معالم السنن المطبوع بهامش سنن ابی داود (۵۲۸/۴)؛ و نگا: دلائل الأحكام (۷۸/۴)، ابن شداد؛ و عون المعبود (۱۷-۱۶/۱۲).

^۲ - به روایت ابو داود، کتاب الحدود، باب الحکم فیمن سب الرسول، شماره (۴۳۶۲)، (۵۲۹/۴-۵۳۰)؛ بیهقی در السنن الکبری (۲۰۰/۹)، و شیخ الإسلام در الصارم المسلول اسناد آن را جید دانسته است، ص: ۶۵-۶۶؛ علامه البانی گفته است: این حدیث را ابو داود و از او بیهقی تخریج کرده‌اند و اسناد آن بر شرط شیخین صحیح است و حدیث ابن عباس شاهی بر این حدیث می‌باشد...، ارواء الغلیل (۹۱/۵).

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۶۶-۷۷.

^۴ - مصدر پیشین، ص: ۷۳.

^۵ - به روایت بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب الکذب فی الحرب، شماره (۳۰۳۱)، فتح (۱۸۴/۶) و کتاب المغازی، باب قتل کعب بن الأشرف، شماره (۴۰۳۷)، فتح (۳۹۰/۷-۳۹۱)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قتل کعب بن الأشرف طاغوت اليهود، شماره (۱۸۰۱)، نووی (۴۰۳/۱۲-۴۰۵).

به سزای اعمالش برساند؟ براستی که او الله و رسولش را آزرده است...».

در داستان کعب بن اشرف آمده است که وی به بدگویی از رسول الله ﷺ و اصحاب بزرگوار ایشان مشغول بود و در مورد زنان مؤمنان، شعرهای ناروا و زشتی می سرود و بدین ترتیب مؤمنان را مورد اذیت و آزار قرار می داد. لذا رسول الله ﷺ به کشتن وی امر نمود که صحابی بزرگوار رسول الله ﷺ، محمد بن مسلمة^۱ وی را به خاطر کید و مکرهای پیوسته‌ی وی بر علیه پیامبر و اصحاب‌شان کشت. اما از جمله کید و مکرهای وی می توان به موارد ذیل اشاره نمود:^۲

۱- در راستای تحریک قریش بر علیه پیامبر و صحابه، برای مردگان و کشته شدگان قریش شعر می گفت و می گریست.

۲- قریش را به جنگ با پیامبر تشویق می نمود و آن‌ها را در این امر به توافق نظر می رساند و آن‌ها را بر جنگ با رسول الله ﷺ یاری می کرد.

۳- چون قریش را در مکه ملاقات می کرد، به آنان می گفت: دین‌شان برتر از دین محمد است.

اما رسول الله ﷺ به خاطر هیچیک از این امور، جز اذیت و آزار الله عزوجل و رسولش و اعلان دشمنی و عداوت با پیامبر و صحابه، دستور به قتل وی نداد. ابن تیمیة می گوید: «چون وی (کعب بن اشرف) به مکه رفت و به مدینه بازگشت، رسول الله ﷺ مسلمانان را به کشتن وی امر نکرد، اما چون بدگویی‌های وی به سمع مبارک‌شان رسید، مسلمانان را به کشتن وی تشویق نمودند؛ و در واقع حکمی که برای وی صادر گردید، سبب آن بدگویی‌هایی بود که از وی سرزد؛ و از این دانسته می شود که این بدگویی و اذیت و آزار وی پس از بازگشت از مکه، نقض عهد و پیمان و قتل وی را به دنبال داشته است»^۳.

و همچنین می گوید: «و این حدیث بر آن دلالت دارد که اذیت و آزار رساندن به الله عزوجل و رسولش، علتی برای تشویق به کشتن هر آنکه مرتکب چنین عملی گردد، می باشد. و این علتی علاوه بر کفر و ارتداد وی بدین سبب است. (بدین معنا که اگر توبه هم کند، باز هم کشته می شود.)؛ چرا که ذکر

^۱- أبو عبدالرحمن او أبو عبدالله محمد بن مسلمة بن خالد بن عدي بن مجدعة بن حارثة بن الحارث بن الخزرج بن عمرو بن عوف الأنصاری الأوسی است؛ وی در تمامی نبردها جز غزوه تبوک آن‌هم به دستور رسول الله ﷺ شرکت داشت و از فتنه کناره‌گیری کرد و در سال ۴۳ هجری و نیز گفته شده در سال ۴۶ و یا ۴۷ هجری وفات یافت. الاستیعاب (۴۳۳/۳)، قرطبی؛ أسد الغابة (۱۱۲/۵-۱۱۳)، ابن الأثیر؛ والإصابة (۲۸/۶-۲۹)، ابن حجر.

^۲- بنگر به ابن کید و مکرها در: فتح الباری (۳۹۲/۷) لابن حجر، والصارم المسلول، ص ۸۴ لابن تیمیة.

^۳- الصارم المسلول، ص ۷۹، وانظر: الشفا (۹۴۹/۲) للفاضی عیاض.

وصف (اذیت و آزار) پس از صدور حکم با حرف فاء «فإنه أذى الله ورسوله...» دلیل بر آن است که آن (اذیت و آزار) نیز علتی دیگر در کشته شدن وی است. و اذیت و آزار رساندن به رسول الله ﷺ موجب قتل و نیز موجب نقض عهد و پیمان بوده و ارتداد را نیز به دنبال دارد»^۱.

و ابن منذر در «الأشراف» این واقعه را ذکر نموده و از این حدیث به وجوب قتل دشنام دهنده استدلال می‌کند^۲.

دلیل چهارم:

دلیل چهارم حدیث طولانی أم المومنین عایشة رضی الله عنها در واقعه‌ی افک می‌باشد که در آن آمده است: رسول الله ﷺ بر منبر فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي؟ فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي...»^۳ «ای گروه مسلمانان، چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم مرا سرزنش نمی‌کند؟) سوگند به خدا که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند، نیز بجز خیر و نیکی چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد...».

اما وجه استدلال به واقعه‌ی افک بر قتل آنکه از رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری می‌کند، قول سعد بن معاذ در حدیث افک است که گفت: یا رسول الله من تو را در مورد او معذور می‌دانم، اگر آن مرد از قبیله‌ی اوس است، ما گردنش را می‌زنیم و اگر از برادران خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نماییم. و از آن جایی که رسول الله ﷺ این سخنان سعد را انکار نکرد، این خود بر آن دلالت دارد که هر آنکه موجبات اذیت و آزار رسول الله ﷺ را فراهم آورد، گردن زدنش واجب است. اما تفاوت میان عبدالله بن ابی و حسان و مسطح^۴ و حمنة^۵ که سخنانی را در مسأله‌ی افک در شأن

^۱ - همان، ص: ۴۰۶، و بنگر ص: ۷۸-۷۹.

^۲ - (۱۶۰/۳).

^۳ - پیشتر تخریح این حدیث گذشت.

^۴ - مسطح بن أثاثة بن عباد بن المطلب بن عبد مناف بن قصی، المطلبي المهاجري البدری، که ذکر آن در داستان افک آمده است، در سال ۳۴هـ وفات یافت. و گفته شده: در صفین حضور داشته و در سال ۳۷ وفات یافته است. نگا: الإستیعاب (۳۵/۴-۳۶)؛ السیر (۱۸۷/۱-۱۸۸) و العبر فی أخبار من غیر (۲۶/۱) و الإصابة (۷۴/۶).

^۵ - حمنة بنت جحش بن ریاب الأسدیة، از بنی أسد بن خزیمة، وی خواهر زینب أم المومنین رضی الله عنها می‌باشد. وی همسر

أم المؤمنین عایشة رضی اللہ عنہا بر زبان آوردند، آن است که ابن ابی با آنچه بر زبان آورد قصد عیبجویی از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و خرده گیری از ایشان را داشت و مقصودش آن بود که ننگ و عار را متوجه مقام شامخ رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کند و این گونه از شأن و منزلت و جایگاه و مکانت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بکاهد و بدین خاطر بود که صحابه گفتند: او را می کشیم، برخلاف رفتاری که با حسان و مسطح و حمنة گردید؛ چرا که آن ها چنین قصد و اراده ای از آنچه بر زبان آوردند، نداشتند...^۱

دلیل پنجم:

واقعه ای اسلام آوردن عبدالله بن ابی سرح^۲ می باشد که اهل علم بر آن اتفاق نظر داشته و نزد آن ها مشهور است. از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ روایت است که می گوید: روز فتح مکه، به تمامی اهل مکه جز ۴ مرد و ۲ زن امان دادند و آن ها را نام بردند که در میان آن ها ابن ابی سرح نیز بود ... اما ابن ابی سرح نزد عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ (که برادر رضائی او بود) پناه گرفته بود، چون رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مردم را برای بیعت فراخواندند، عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ همراه وی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده و در جلوی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ایستادند، پس عثمان رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول الله، با عبدالله بیعت کنید. پس رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سرشان را بلند کرده و سه بار به سوی وی نگاه کردند و در هر بار از بیعت وی صرف نظر کردند، اما پس از بار سوم بیعتش را پذیرفتند و سپس به اصحاب شان روی آورده و فرمودند: «أَمَا كَانَ فِيكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَقُومُ إِلَيَّ هَذَا حَيْثُ رَأَيْتُ يَدِي عَنْ بَيْعَتِهِ فَيَقْتُلُهُ؟» «آیا در میان شما مردی رشید و راه یافته نیست تا وقتی که دید از بیعت با وی خودداری می کنم، برخاسته و او را بکشد؟» صحابه گفتند: یا رسول الله نمی دانستیم که منظورتان چیست و چه در درون شما می گذرد؟ چرا با چشمانتان به سوی ما اشاره

مصعب بن عمیر بود و چون در روز أحد مصعب کشته شد، طلحة بن عبیدالله با وی ازدواج کرد که از وی محمد و عمران متولد شدند. وی در سال () وفات یافت. بنگر: طبقات ابن سعد (۱۹۱/۸)؛ الاستیعاب (۳۷۵-۳۷۴/۴)؛ أسد الغابة (۷۱-۶۹/۷)؛ السیر (۲۱۵/۲)؛ الإصابة (۸۸/۸-۸۹)؛ تهذیب التهذیب (۳۶۳-۳۶۲/۱۲)؛ هیچیک از این مصادر تاریخ وفات وی را ذکر نکرده اند.

^۱ - الصارم المسلول (۱۸۷-۱۸۶).

^۲ - أبو یحیی عبدالله بن سعد بن ابی سرح بن حارث، امیر و فرمانده سپاه و نسب وی قرشی عامری می باشد. وی برادر رضائی عثمان بن عفان بود. او از جمله صحابه ی پیامبر بوده و احادیثی را روایت کرده است. وی کاتب پیامبر بود، اما مرتد شده و به قریش ملحق گردید، سپس در ایام فتح مکه اسلام آورد و اسلامش نیکو گشت. وی در رملة درحالی که در نماز صبح بود در سال ۵۹ هجری وفات یافت و گفته شده ۳۶ یا ۳۷ سال عمر داشت. بنگر: الاستیعاب (۵۲-۵۰/۳)؛ أسد الغابة (۲۵۹/۳-۲۶۱)؛ السیر (۳۳/۳-۳۵) و الإصابة (۹۶-۹۴/۴).

نکردید؟ پس رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ أَنْ تَكُونَ لَهُ حَائِنَةٌ الْأَعْيُنِ» «بر هیچ پیامبری شایسته نیست که برای وی نگاه خائنانه و مخفیانه باشد»^۱.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «این حدیث بر آن دلالت دارد که سزای آنکه به دروغ‌پردازی و افترا و عیبجویی و خرده‌گیری از رسول الله ﷺ روی آورد، قتل بوده و خونس مباح می‌باشد، گرچه از کفری که ورزیده و اتهامی که متوجه رسول الله ﷺ نموده، توبه کند. و اگر قتل وی حرام می‌بود، رسول الله ﷺ آنچه را که فرمودند، نمی‌گفتند و به آن مرد (یکی از انصار) نمی‌گفتند: «هل وفیت بنذرك» آیا به نذرت وفا نمی‌کنی؟^۲ و در این زمینه حدیث سعد بن ابی وقاص که پیشتر ذکر آن گذشت، کفایت می‌کند که در آن رسول الله ﷺ فرمودند: «آیا در میان شما فردی رشید و راه یافته نیست که چون دید از بیعت با وی خودداری می‌کنم، برخاسته و او را بکشد؟» و این را بدان خاطر فرمودند که خون آنکه از رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری می‌کند و این‌گونه از مقام و منزلت و مکانت والای پیامبر ﷺ می‌کاهد، حلال است؛ چرا که وی با چنین عملکردی، با بی‌حرمتی کردن به رسول الله ﷺ به جای تعظیم و بزرگداشت رسول الله ﷺ، از دین اسلام بازگشته و مرتد شده است.

با توجه به سیاق آیات قرآنی و احادیث نبوی، آشکارا برای ما واضح می‌گردد که استهزاء به دین و آنچه از ملحقات آن است؛ همچون تمسخر و ریشخند الله عزوجل و رسولش، در حق آنکه شروط (تکفیر) در حق وی کامل گشته و موانع آن از وی منتفی گردد، کفر بواح و آشکار و ارتداد صریح از دین می‌باشد. همچنان که تقریر این مسأله در این باب در فصل دوم «اقسام استهزاءکنندگان» خواهد آمد. إن شاء الله.

دلیل ششم:

أنس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: در روز فتح مکه، رسول الله ﷺ در حالی وارد مکه شدند که کلاه خود بر سر داشتند، چون کلاه را از سر برداشتند، مردی آمد و گفت: ابن خطل خودش را در پرده-

^۱ - به روایت أبو داود، کتاب الجهاد، باب قتل الأسیر ولا يعرض علیه الإسلام، شماره (۲۶۸۳)، (۱۳۳/۳-۱۳۴)، و در الحدود، باب الحكم فیمن ارتد، شماره (۴۳۵۹)، (۵۲۷/۴)؛ نسائی در کتاب المحاربة «تحريم الدم»، باب الحكم فی المرتد، شماره (۳۵۳۰)، (۳۰۲/۲)، شیخ الألبانی آن را تصحیح کرده است، نگا: صحیح سنن أبی داود (۵۱۰/۲-۵۱۱) و (۸۲۳/۳-۸۲۴).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۴۱۴، و این قول «هلا وفیت بنذرك» بخشی است از حدیثی که ابن سعد در الطبقات (۱۰۷/۲) از سعید بن المسیب به صورت مرسل آورده است، و در آن علی بن زید بن جدعان است که ضعیف است، نگا: التقریب، ص: ۶۹۶.

های کعبه آویخته است. (بدان پناه برده است). رسول الله ﷺ فرمودند: «اقتُلْهُ» او را بکش. (و در روایت مسلم آمده است «اقتلوه») مالک می‌گوید: به گمان ما و خداوند بهتر می‌داند، رسول الله ﷺ در این روز محرم نبوده است.^۱

ابن خطل از جمله کسانی بود که جرائم متفاوتی را مرتکب گردیده بود، وی علاوه بر اینکه از اسلام بازگشته و مرتد شده بود، مسلمانی را که خدمتکار وی بود، کشت و نیز از رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری و بدگویی کرده و ایشان را دشنام می‌داد و زن آواز خوانی داشت که در بدگویی رسول الله ﷺ و مسلمانان شعر می‌خواند.^۲

اما سؤال اینجاست که کدامیک از این اسباب سه گانه - قتل نفس، ارتداد یا بدگویی و دشنام - علت کشته شدن ابن خطل بود؟ آن‌هم درحالی‌که وی در سرزمین حرم و بیت الله الحرام و بیت العتیق خود را به پرده‌های کعبه آویزان کرده بود؟

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته پاسخ این سؤال را بیان نموده و می‌گوید: «... ابن خطل به خاطر قتل نفسی که مرتکب گشته بود، کشته نشد؛ چرا که بالاترین حکمی که به کسی که دیگری را کشته و سپس مرتد شده، تعلق می‌گیرد، آن است که بر اساس قصاص کشته شود. و مقتول از قبیله‌ی خزاعه بوده و اولیای دم نیز وجود داشتند. و اگر قتل وی بر اساس قصاص می‌بود، بایستی به اولیای مقتول سپرده می‌شد و آن‌ها در مورد وی تصمیم می‌گرفتند که یا او را بخشیده یا اینکه دیه می‌گرفتند؛ و نیز به مجرد ارتداد کشته نشده است؛ چرا که مرتد استتابه می‌شود و چون خود بخواهد، بدو فرصت داده می‌شود و ملاحظه وی می‌گردد؛ و ابن خطل به خانه کعبه فرار کرده و بدان پناه برد و این‌گونه امان می‌خواست و خود را تسلیم نموده و جنگ را ترک کرده و سلاح خویش را انداخت، تا اینکه در مورد وی تصمیم گرفته شده و رعایت حال وی گردد. اما رسول الله ﷺ پس از آگاهی از تمامی این موارد، به کشتن وی امر نمودند درحالی‌که در برخورد با آنکه مرتد شده بود، به مجرد ارتداد، اینچنین امر به کشتن وی نمی‌شد، و سنت در مورد وی اینچنین نبود؛ از این رو ثابت می‌گردد که این غلظت در قتل وی تنها به خاطر دشنام و بدگویی پیامبر بوده است؛ و دشنام دهنده‌ی به رسول الله ﷺ گرچه مرتد می‌باشد، اما به منزله‌ی مرتدی نیست که از وی استتابه شود (و چون توبه کند، حکم قتل از وی برداشته می‌شود) بلکه قبل از استتابه کشته می‌شود و قتل وی به تأخیر نمی‌افتد و این خود دلیل بر جواز قتل وی پس از توبه کردن نیز

^۱ - به روایت بخاری، کتاب المغازی، باب این رکز النبی صلی الله علیه وسلم الرایة یوم الفتح، شماره (۴۲۸۶)، فتح (۶۰۹/۷)؛ و مسلم، کتاب الحج، باب جواز دخول مکه بغیر احرام، شماره (۱۳۵۷)، نووی (۱۳۹/۹-۱۴۰).

^۲ - نگا: شرح صحیح مسلم (۱۴۰/۹)؛ و الصارم المسلول، ص: ۱۳۳-۱۳۴، ۱۴۱.

می‌باشد»^۱.

سپس ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «گروهی از فقها به داستان ابن خطل استناد کرده و بیان داشته‌اند که هریک از مسلمانان که به رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام و ناسزا گوید و لو اینکه پس از مرتد شدن با چنین عملکردی، اسلام آورد، بر اساس حد کشته می‌شود. (و حد دشنام دادن به رسول الله صلی الله علیه و آله را قتل قرار داده‌اند). اما برخی بر این دیدگاه اعتراض کرده و گفته‌اند: ابن خطل از اهل حرب بوده و بدین خاطر کشته شده است. اما دیدگاه صواب آن است که وی به اتفاق اهل علم به سیرت، مرتد بود و کشتن وی بدون استتابة با وجودی که خود را تسلیم کرده و همچون اسیر گشته بود، حتمی شده بود؛ و از این دانسته می‌شود که هرکس مرتد شده و به رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام و ناسزا گوید، بدون استتابة کشته می‌شود برخلاف آنکه فقط مرتد گشته است.

و این دیدگاه را نیز این مسأله تأیید می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه تمامی محاربین را امان دادند مگر کسانی که مرتکب جرائم خاصی شده بودند و ابن خطل از جمله محاربینی بود که چنین بوده و خونش هدر اعلان شده بود. و از این دانسته می‌شود که وی به مجرد کفر و محاربه کشته نشد. (بلکه به خاطر دشنام و ناسزاگویی کشته شد)^۲.

با توجه به دلایلی که از سنت نبوی ذکر گردید، می‌توان گفت: خلاصه‌ی مطلب در این زمینه از این قرار است که رسول الله صلی الله علیه و آله به قتل و کشتن دشنام دهنده، به مجرد اینکه وی کافر و غیر معاهد می‌باشد، امر نکردند، بلکه حکم قتل وی به خاطر دشنام دادن، با وجودی که خود دشنام و ناسزاگویی مستلزم کفر و عداوت و محاربه می‌باشد، بوده است. و این (دشنام دادن) خود موجب قتل است و تفاوتی نمی‌کند که دشنام دهنده در چه مکانی باشد^۳.

لیکن گفته شده: تو بیان داشتی که دشنام دهنده و استهزاءکننده و آنکه از رسول الله صلی الله علیه و آله عیبجویی کند، مرتد بوده و کشتن وی واجب می‌باشد، درحالی که رسول الله صلی الله علیه و آله عبدالله بن اُبی سرح را بخشید و با اینکه دشنام داده و از رسول الله صلی الله علیه و آله عیبجویی و خرده‌گیری کرده بود، با وی بر اسلام بیعت نمودند. و همچنین حد را بر شایع کننده‌ی واقعه‌ی افک، عبدالله بن اُبی، اقامه نکردند؛ پاسخ این سؤال چیست؟ پاسخ این سؤال از چند وجه می‌باشد:

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۱۴۱.

^۲ - مصدر پیشین، ص: ۱۷۶.

^۳ - نگا: الصارم المسلول، ص: ۱۷۶.

- ۱- این حق تنها از آن رسول الله ﷺ می باشد که دشنام دهنده‌ی خویش را ببخشد یا قصاص کند و به عبارتی این حق محض رسول الله ﷺ است که چون بخواهد آن را می بخشد و کسی را که موجب اذیت و آزار ایشان گردیده و مرتکب سوء ادب نسبت به ایشان گشته، مؤاخذه نمی کند، همچنان که ابن اَبی سرح را بخشیدند و نیز ذی الخویصره را که به ایشان گفته بود: تقوای خدا را پیشه کن^۱ و نیز ابن اَبی که به عایشه صدیقه رضی الله عنها تهمت زده بود، بخشیدند.
- ۲- گاهی رسول الله ﷺ کسانی را که به ایشان بی حرمتی می کردند، به خاطر جذب قلوب ایشان برای پذیرش اسلام، می بخشیدند و نیز بدان خاطر که مردم نگویند: محمد اصحاب و یارانش را می کشد (برخی از منافقان در سپاه اسلام را که بی حرمتی می نمودند، رها می کردند).
- ۳- اینکه رسول الله ﷺ کسانی را که به ایشان ظلم می کردند، می بخشید یا از آن ها انتقام می گرفت، همگی تابع مصلحت بود. جز اینکه قبل از نزول سوره‌ی توبه بسیار بیشتر عفو می کردند اما پس از نزول سوره‌ی براءت، حکم بخشیدن و عفو و صبرکردن، نسخ گردید و به جهاد با کفار و منافقین و غلظت به خرج دادن در برابر آن ها امر گردید^۲.

دلیل هفتم:

ابن برزّه أسلمی روایت می کند که: مردی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه دشنام داد، گفتم: آیا او را بکشم؟ پس به شدت مرا منع نمود و گفت: این حق برای احدی پس از رسول الله ﷺ نمی باشد^۳.

امام أحمد بن حنبل در معنای این حدیث می گوید: «یعنی در حوزه‌ی اختیارات ابوبکر رضی الله عنه به عنوان خلیفه‌ی مسلمین، تنها این است که هیچ کس را نکشد مگر به خاطر سه امری که رسول الله ﷺ عنوان

^۱ - اخرج حدیثه البخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب قوله تعالی: ﴿وَالِیٰ عَادِ اٰخَاهُمْ هُوْدًا﴾ برقم (۳۳۴۴)، فتح (۴۳۳/۶-۴۳۴)، و فی التوحید، باب قوله تعالی: ﴿تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ اِلَیْهِ﴾ برقم (۷۴۳۲)، فتح (۴۲۶/۱۳)، مسلم، فی الزکاة، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، برقم (۱۰۶۴)، نووی (۱۶۶-۱۶۸).

^۲ - بنگر: الصارم المسلول (۱۶۰، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵) و همین منبع ص ۲۴۶-۲۴۹، آنجا که دلایل عدم اقامه‌ی حد بر یهودی که در خطاب به رسول اله می گفتند: السام علیک، و مقصودشان از این سخن دعای مرگ فرستادن به آنحضرت بود، را ذکر می کند.

^۳ - أخرجه ابوداود، فی الحدود، باب الحکم فیمن سب النبی، برقم (۴۳۶۳)، (۵۳۱-۵۳۰/۴)، والنسائی، کتاب المحاربة، باب الحکم فیمن شتم النبی، برقم (۳۵۴۰-۳۵۳۴)، (۳۰۴/۲)، واحمد فی المسند (۱۳/۱)، وهو صحیح، انظر: صحیح سنن ابی داود (۸۲۴/۳-۸۲۵) و صحیح سنن النسائی (۸۵۴/۳-۸۵۵) كلاهما للشیخ الالبانی.

داشتند و آن عبارتند از: «کفر بعد ایمان و زنا بعد احسان و قتل نفس بغیر نفس»^۱ «کسی که پس از ایمان آوردن کافر گشته و آنکه ازدواج کرده و مرتکب زنا گردد و کسی که دیگری را بی آنکه کسی را کشته باشد، بکشد». و این حق تنها از آن رسول الله ﷺ می باشد که دشنام دهنده‌ی ایشان کشته شود.^۲

یعنی هر آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد و دهان به عیبجویی و خرده گیری و تمسخر و ریشخند رسول الله ﷺ بگشاید، کشته می شود؛ چرا که این حق تنها از آن رسول الله ﷺ می باشد و هرکس غیر از رسول الله ﷺ را دشنام داده و تمسخر کند، کشته نمی شود و ضمناً این حق برای احدی وجود ندارد که دشنام دهنده‌ی رسول الله ﷺ را ببخشد.

می گویم: ادله‌ای که در زمینه‌ی حکم دشنام دادن به رسول الله ﷺ و عیبجویی و خرده گیری و بی حرمتی نسبت به ایشان از سنت نبوی بیان گردید، تنها در مورد کسانی بود که چنین موضعی در برابر پیامبر گرامی اسلام ﷺ دارند، برآستی حکم آنکه به دشنام دادن الله عزوجل و یا دین اسلام روی آورده، چگونه است؟

بر اساس قیاس، پاسخ این سؤال به طریق اولی دانسته می شود.

زرکشی می گوید: «اما آنکه به الله عزوجل دشنام و ناسزا و ناروا گوید، بر مبنای قیاس به دشنام دادن به رسول الله ﷺ، به طریق اولی چنین حکمی بدو تعلق می گیرد»^۳.

و قاضی عیاض پس از ذکر آنچه مربوط به حکم دشنام دادن به رسول الله ﷺ بود، می گوید: «و آنچه در این مبحث در باب دشنام دادن به پیامبر گفته شد، نیز در حق الله عزوجل چنان می باشد»^۴.

و شیخ محمد صدیق خان می گوید: «بر اساس دلایلی که در زمینه حکم آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد، ذکر گردید و حکم آن ثابت گشت، به طریق اولی آنکه به الله عزوجل دشنام و ناروا، روا دارد یا اینکه کتابش یا دین اسلام را دشنام دهد و یا اینکه به عیبجویی و خرده گیری از آن بپردازد، کافر می شود و هر آنکه چنین عملی مرتکب گردد، نیازی به برهان آوردن برای حکم وی نیست»^۵.

از خلال نصوص قرآن و احادیث صحیح نبوی چنان مقرر گردید که: کسی که دین را مورد استهزاء قرار می دهد، کافری است که مرتکب کفر اکبر شده و بدین جهت از دین اسلام خارج می گردد و این

^۱ - پیشتر تخریح آن گذشت.

^۲ - معالم السنن المطبوع بهامش سنن ابی داود (۵۳۰/۴-۵۳۱) للخطابی..

^۳ - شرح الزرکشی (۲۴۴/۶).

^۴ - الشفا (۱۰۹۶/۲).

^۵ - الروضة الندية (۶۳۰/۲).

عمل ارتداد وی را به دنبال دارد که در احادیث صحیح بدان اشاره گردیده است. امام بخاری با سندش از عکرمة روایت می‌کند که علی رضی الله عنه قومی را سوزانید؛ چون این خبر به ابن عباس رضی الله عنهما رسید، وی گفت: اگر من به جای علی می‌بودم، آن‌ها را نمی‌سوزاندم؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ» «با عذاب الله عزوجل (آتش) عذاب نکنید». و بلکه آن‌ها را به گونه‌ای می‌کشتم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» «هر آنکه دینش را تغییر داد، او را بکشید»^۱.

همچنان که پیشتر تقریر آن گذشت که هرکس دین و شعائر آن را به شوخی و بازی و تمسخر گیرد، مرتد بوده و حکمش در شریعت اسلام بر اساس این روایت کشته شدن می‌باشد. ابن شداد می‌گوید: «این حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس دینش را تغییر دهد، کشته می‌شود...»^۲.

و ابن المنذر می‌گوید: «از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت است که فرمودند: «مَنْ رَجَعَ عَنِ دِينِهِ فَأَقْتُلُوهُ وَلَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ» «هر آنکه از دینش (اسلام) بازگشت پس او را بکشید و با عذاب الله عزوجل (آتش) کسی را مجازات نکنید»^۳.

و از این قبیل است حدیثی که شیخان از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: التَّفْسُ بِالتَّفْسِ، وَالتَّيْبُ الزَّانِي، وَالمَفَارِقُ لِدِينِهِ التَّارِكُ لِجَمَاعَةٍ»^۴ «خون انسان مسلمانی که گواهی می‌دهد معبود بر حق جز الله عزوجل نیست و من فرستاده‌ی او هستم، حلال نمی‌شود مگر به خاطر سه چیز: در برابر کشتن دیگری، آنکه ازدواج کرده و مرتکب زنا گردیده و آنکه از دینش جدا شده و جماعت مسلمانان را ترک گفته است».

این حدیث نیز بر آن دلالت دارد که استهزاءکننده‌ی به دین کافری مرتد شده از اسلام می‌باشد که دینش، اسلام را ترک گفته و جماعت مسلمانان را ترک گفته است. و نیز خلیفه‌ی راشد، عثمان بن

^۱ - کتاب الجهاد والسير، باب لايعذب بعذاب الله، شماره (۳۰۱۷)، فتح (۱۷۳/۶)؛ و در کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتلهم، باب حكم المرتد والمردة واستتابتهم، شماره (۶۹۲۲)، فتح (۲۷۹/۱۲).

^۲ - دلائل الأحكام (۷۳/۴).

^۳ - الاشراف على مذاهب أهل العلم (۱۵۵/۳).

^۴ - به روایت بخاری، کتاب الديات، باب قوله تعالى: ﴿أَنَّ التَّفْسَ بِالتَّفْسِ...﴾ شماره (۶۸۷۸)، فتح (۲۰۹/۱۲)؛ و مسلم در القسامة، باب ما يباح به دم المسلم، شماره (۱۶۷۶)، نووي (۱۷۶/۱۱-۱۷۷).

عفان رضی الله عنه در برابر شورش‌هایی که در دوران وی بر علیه حکومت اسلامی قیام کردند به این حدیث استدلال نمودند. و این حدیث با الفاظ دیگری نیز روایت شده است؛ همچون حدیثی که از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت گردیده و در آن آمده است که: «أَوْ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ»^۱ «یا اینکه پس از اسلام آوردنش کافر شود».

و نیز در روایت امام عثمان رضی الله عنه آمده است که: (به هنگام بر پایی فتنه) فرمودند: آنان مرا به کشتن تهدید می‌کنند. ما به آن‌ها گفتیم: الله عزوجل شما را کفایت می‌کند. سپس امام عثمان رضی الله عنه گفتند: چرا مرا می‌کشید؟ من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدِي ثَلَاثٍ: رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ...»^۲ «خون هیچ مسلمانی حلال نیست مگر به خاطر سه چیز که عبارتند از: مردی که پس از اسلام آوردنش، کافر گردد...».

امام نووی رحمته الله می‌گوید: اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَالتَّارِكُ لِديْنِهِ المَفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ» عام بوده و هرکسی را که از دین اسلام با هر نوعی از انواع ارتداد برگشته و مرتد شده، دربرمی‌گیرد و چون به اسلام بازنگردد، کشتن وی واجب می‌باشد»^۳.

حافظ بن حجر رحمته الله می‌گوید: «مقصود از «الْجَمَاعَةُ» که در حدیث وارد شده، جماعت و گروه مسلمانان می‌باشد؛ یعنی از مسلمانان جدا شده یا آن‌ها را با ارتداد ترک گفته است؛ و وصف «الْجَمَاعَةُ» صفت تارک یا مفارق، می‌باشد و صفتی مستقل نیست وگرنه خصلت‌هایی که در حدیث ذکر گردید، به چهار خصلت می‌رسید»^۴.

و از این قبیل است حدیث ابو موسی اشعری رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را به سوی یمن فرستاده و وی عهده‌دار امور یمن بود؛ چون معاذ بن جبل نزد وی رفت، ابو موسی بالشتی را برای تکیه دادن وی آماده نمود و بدو گفت: بنشین؛ در این هنگام معاذ مردی را در بند مشاهده نمود، پس گفت: چرا وی در بند است؟ ابو موسی گفت: وی یهودی بود که اسلام آورده و سپس یهودی گشته است. سپس گفت: بنشین. معاذ گفت: نمی‌نشینم تا اینکه وی کشته شود. و سه بار گفت: قضاوت و داوری الله عزوجل و رسولش

^۱ - به روایت نسائی در السنن الکبری (۲/۲۱۹)، کتاب المحاربة، باب ما یحل به دم المسلم، شماره (۳۴۸۰).

^۲ - به روایت نسائی، شماره (۳۴۸۲)، (۲/۲۱۹)، با سند صحیح چنانکه حافظ در الفتح (۲۱۰/۱۲) گفته است.

^۳ - شرح صحیح مسلم (۱۱/۱۷۷).

^۴ - فتح الباری (۲۱۰/۱۲).

(در مورد کسی که مرتد شده) چنین است؛ پس ابو موسی امر نمود و آنکه مرتد شده بود، کشته شد.^۱ و در روایتی که امام ابو داود با سند صحیح از ابو موسی اشعری روایت کرده، آمده است که قبل از اینکه آن یهودی کشته شود، استتابه شده بود.^۲

اما وجه دلالت حدیث بر حکم استهزاءکننده‌ی دین:

همچنان که پیشتر گذشت، استهزاء و تمسخر دین، ارتداد صریح از دین اسلام و تغییر دادن دین می‌باشد. و دلیل آن هم در سوره‌ی توبه گذشت، آنجا که الله عزوجل فرمودند: ﴿... قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ (بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید).

در این حدیث، آن یهودی که اسلام آورده و سپس از دین اسلام به دین گذشته خود بازگشته بود، به این صورت دینش را از اسلام به یهودیت تغییر داد. پس معاذ بن جبل بر اساس قضاوت و داوری و امر الله عزوجل و رسولش در مورد وی حکم نمود و آن حکم، قتل بود. و بر این اساس بود که معاذ از مرکبش پیاده نشد تا اینکه آن یهودی کشته شد و از وی استتابه نمود و بلکه به استتابه‌ای که پیش از آن، ابو موسی اشعری از وی نموده بود، اکتفا کرد.

پس از بیان ادله‌ی کتاب و سنت، در راستای وضوح منهج سلف در مبحث استدلال، به نقل اجماع سلف صالح امت می‌پردازیم؛

مطلب سوم: نقل اجماع سلف صالح مبنی بر کفر و ارتداد استهزاءکننده‌ی دین

مذهب عموم اهل علم، کسانی که بر این اعتقاد و باورند که ایمان عبارت است از قول و عمل^۳، همین می‌باشد که حکم استهزاءکننده‌ی دین، کفر و ارتداد از اسلام می‌باشد.

^۱ - به روایت بخاری، کتاب استتابة المرتدین والمعاندین وقاتلهم، باب حکم المرتد والمرتدة واستتابتهم، شماره (۶۹۲۳)، فتح (۲۸۰/۱۲)؛ و مسلم در الإمارة، باب النهي عن طلب الإمارة والحرص عليها، شماره (۱۶۵۲)، نووی (۴۴۹/۱۲-۴۵۰).

^۲ - سنن أبي داود، کتاب الحدود، باب الحکم فیمن إرتد، شماره (۴۳۵۵)، (۵۲۵/۴)؛ و نگا: صحیح سنن أبي داود (۸۲۳/۳)، شماره (۳۶۶۱)، ألبانی.

^۳ - و این مذهب صحابه رضوان الله علیهم بوده و بر آن اجماع اهل قرون مفضله می‌باشد. بنگر به نقل اجماع سلف در باب ایمان به: شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة (۸۳۲/۴) به بعد، لالکائی؛ مجموع الفتاوی (۳۰۷/۷-۳۱۱)، (۴۷۲، ۴۷۱)، ابن تیمیة؛ شرح السنة (۳۹/۱)، بغوی و شرح صحیح مسلم (۲۰۷/۱)، نووی.

امام اسحاق بن راهویه^۱ یکی از علمای امت اسلامی می‌گوید: «مسلمانان اجماع دارند که هر آنکه الله عزوجل یا پیامبرش را دشنام دهد، یا اینکه امری از اموری را که الله عزوجل نازل فرموده، رد کند یا اینکه پیامبری از پیامبران الهی را بکشد، بدین خاطر، کافر می‌باشد، گرچه به تمامی آنچه الله عزوجل نازل کرده، اقرار داشته باشد»^۲.

امام ابن منذر^۳ می‌گوید: «... عموم اهل علم بر وجوب قتل آنکه به رسول الله ﷺ دشنام و ناسزا گوید، اجماع کرده‌اند و این قول مالک^۴ و لیث بن سعد^۵ و شافعی^۶ و أحمد^۷ و إسحاق^۸ و کسانی که از آن‌ها پیروی کرده‌اند، می‌باشد»^۹.

همچنین ابن منذر می‌گوید: «... و نیز اجماع نموده‌اند که حکم آنکه به رسول الله ﷺ دشنام و ناسزا گوید، قتل می‌باشد»^{۱۰}.

و قاضی عیاض می‌گوید: «خداوند متعال من و تو را موفق و مؤید گرداند، بدان، هر آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد یا اینکه از ایشان عیبجویی کند و یا اینکه عیب و نقصی را متوجه رسول الله ﷺ یا نسبش یا دینش یا خصلتی از خصلت‌هایش گرداند، یا اینکه به رسول الله ﷺ تعرض کند یا اینکه از روی بی‌احترامی و بی‌حرمتی و دشنام و ناسزا، ایشان را به چیزی تشبیه کند، یا اینکه از شأن و مقام و منزلت و مکانت پیامبر ﷺ کاسته و آنرا کوچک شمرده و کم‌ارزش جلوه دهد، یا اینکه از آن چشم

^۱ - أبو یعقوب إسحاق بن إبراهيم بن مخلد الحنظلي المروزي ثم النيسابوري الحافظ، وی در سال ۲۳۸ هجری وفات یافت. بنگر: السیر (۳۵۸/۱۱) به بعد) و العبر (۳۳۴/۱-۳۳۵) و طبقات الحنابلة (۱۰۹/۱) و طبقات الشافعية (۸۳/۲-۹۳) و شذرات الذهب (۸۹/۲).

^۲ - الصارم المسلول، ص: (۹، ۵۱۳)؛ و نگا: الدرر السنیه (۱۳۲/۸).

^۳ - وی امام حافظ علامه شیخ الإسلام أبو بکر محمد بن إبراهيم بن منذر نیشابوری فقیه، مهمان مکه می‌باشد که در سال ۳۱۸ هجری وفات یافت. بنگر: السیر (۴۹۰/۴-۴۹۲)؛ میزان الاعتدال (۴۵۰/۳-۴۵۱)؛ تذکره الحفاظ (۷۸۲/۳-۷۸۳) و طبقات الشافعية الكبرى (۱۱۷/۳) به بعد).

^۴ - نگا: الشفا (۹۳۵/۲-۹۳۷)، قاضی عیاض.

^۵ - نگا: المحلی (۴۱۵/۱۱)، ابن حزم.

^۶ - نگا: معالم السنن المطبوع بهامش أبي داود (۵۲۸/۴-۵۲۹). خطابی.

^۷ - نگا: مسائل الإمام أحمد بروایة ابنه عبدالله (۱۲۹۱/۳-۱۲۹۲).

^۸ - نگا: الصارم المسلول، ص: (۹، ۵۱۳)، ابن تیمیة.

^۹ - الإقتناع (۵۸۴/۲)، ابن المنذر.

^{۱۰} - الإجماع، ص: ۱۵۳ و الاشراف على مذاهب أهل العلم (۱۶۰/۳).

پوشی کند و عیب و نقصی را متوجه حکمش گردانند، با ارتکاب هریک از این امور، دشنام دهنده‌ی به رسول الله ﷺ محسوب می‌گردد و حکمش حکم دشنام دهنده‌ی به رسول الله ﷺ می‌باشد... و همچنین هر آنکه پیامبر ﷺ را لعن کند یا اینکه علیه او دعا کند یا اینکه برای ایشان آرزوی ضرر و زیان و متضرر شدن داشته باشد، یا اینکه از روی مذمت و نکوهش، امری را که مقام و جایگاه والای رسول الله ﷺ سزاوار آن نیست، به ایشان نسبت دهد، یا اینکه با مقام والای پیامبر ﷺ با کلماتی زشت و قبیح و از طریق انکار شریعت و دروغ‌پردازی و افتراء، بازی و شوخی کند یا اینکه به خاطر مشقت‌ها و سختی‌هایی که رسول الله ﷺ در ایام حیات مبارک‌شان متحمل شده‌اند، به عیبجویی از ایشان بپردازد، یا اینکه به خاطر عوارض بشری که در هر انسانی وجود دارد، دهان به تحقیر پیامبر ﷺ باز کند؛ در مورد تمامی مواردی که ذکر شد، علما و ائمه‌ی فتوی از دوران صحابه تا به امروز اجماع دارند (که هر آنکه مرتکب یکی از این امور گردد، کافر شده و از دین اسلام خارج می‌گردد).^۱

همچنین قاضی عیاض رحمته می‌گوید: «امت اسلامی بر قتل و کشتن مسلمانی که به دشنام و عیبجویی و خرده‌گیری از پیامبر ﷺ روی آورده، اجماع نموده‌اند. و همچنین از سوی بسیاری اجماع مبنی بر قتل و تکفیر چنین شخصی حکایت شده است»^۲.
و أبو سلیمان خطابی^۳ می‌گوید: «... هیچیک از مسلمانان را نمی‌شناسم که در وجوب قتل چنین شخصی اختلاف داشته باشد»^۴.

و محمد بن سحنون^۵ می‌گوید: «علما اجماع کرده‌اند که دشنام دهنده و عیبجوی از رسول الله ﷺ، کافر بوده و وعید و عذاب الله عزوجل متوجه وی می‌باشد و حکم وی در نزد امت، قتل است. و هر آنکه در کفر و عذاب چنین شخصی شک و تردید داشته باشد، خود نیز کافر می‌گردد»^۶.

^۱ - الشفا (۹۳۲/۲-۹۳۳) و الصارم المسلول، ص ۵۲۶.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۹.

^۳ - الإمام العلامة، الحافظ اللغوي، حمد بن محمد بن إبراهيم بن خطاب البستي الخطابي؛ وی در سال ۳۸۸ هجری در شهر بُست وفات یافت. بنگر: السیر (۲۳/۱۷)؛ العبر (۱۷۴/۲)؛ النجوم الزاهرة (۲۰۱/۴) و شذرات الذهب (۱۲۷/۳-۱۲۸).

^۴ - معالم السنن المطبوع بهامش سنن أبي داود (۵۲۸/۴).

^۵ - امام أبو عبدالله محمد بن سحنون مغربي مالکي، مفتی قیروان؛ وی در سال ۲۶۵ هجری وفات یافت. بنگر: العبر (۳۸۱/۱)؛ البداية والنهاية (۳۳/۱۱)؛ شذرات الذهب (۱۵۰/۲)؛ معجم المؤلفین (۳۱۲/۳)، عمر رضا کحالة.

^۶ - الشفا (۹۳۴/۲-۹۳۵)؛ الصارم المسلول، ص: (۹، ۵۱۳)؛ و بنگر: کفاية الاخيار (۳۷۸/۲) نگاشته تقی الدین الحصني، آنجا که بر کفر دشنام دهنده، اجماع را نقل می‌کند.

و قاضی عیاض رحمته می گوید: «بدان، هرکس به قرآن یا مصحف یا چیزی از آن بی حرمتی کند، یا اینکه به آن‌ها دشنام دهد یا انکار نماید، یا اینکه تنها حرفی از آن یا آیه‌ای از آن را منکر شود، یا اینکه آن را تکذیب کند یا اینکه چیزی از آن را دروغ بپندارد و تکذیب کند یا اینکه حکم یا خبری را که بدان تصریح کرده، تکذیب نموده و دروغ بپندارد، یا اینکه عالمانه (و نه از روی جهل) آنچه را که قرآن نفی کرده اثبات کند یا آنچه را که اثبات نموده، نفی کند یا اینکه در چیزی از آن شک و تردید به خود راه دهد، در نزد اهل علم به اجماع چنین شخصی کافر می‌باشد...»^۱.

و از جمله کسانی که در این باب، اجماع را نقل کرده است، شیخ الإسلام ابن تیمیة می‌باشد، آنجا که می‌گوید: «اگر دشنام دهنده به الله عزوجل مسلمان باشد، به اجماع قتل وی واجب است، زیرا وی با چنین عملکردی کافر گشته و مرتد شده است و حال وی بدتر از کافر می‌باشد؛ چرا که کافر پروردگار متعال را تعظیم کرده و بزرگ می‌پندارد و معتقد است که دین باطلی که بر آن است استهزاء به الله عزوجل و دشنام و ناسزاگویی به حق جل جلاله نمی‌باشد»^۲.

اما در هریک از مواردی که بیشتر ذکر گردید، این مسأله اعتباری نداشته و محلی از اعراب ندارد که آنکه مرتکب استهزاء و دشنام گردیده، آیا به حرمت آن معتقد بوده یا اینکه آن را حلال می‌دانسته یا تنها از روی غفلت و پریشان حالی آن را بر زبان آورده است. شیخ الإسلام می‌گوید: «دشنام دادن الله عزوجل یا دشنام دادن رسول الله صلی الله علیه و آله، کفر ظاهری و باطنی گوینده‌ی آن را به دنبال دارد و فرقی نمی‌کند، دشنام دهنده معتقد به حرام بودن این امر یا حلال بودنش باشد، یا اینکه از روی غفلت و سردرگمی لب به چنین وقاحتی گشوده است؛ این مذهب فقها و سایر اهل سنت می‌باشد، کسانی که بر این اعتقاد و باورند که ایمان عبارت است از قول و عمل»^۳.

اما از میان متأخرین، از جمله کسانی که در این زمینه اجماع را نقل نموده است، امام عبدالعزیز بن امام محمد بن سعود رحمهما الله می‌باشد، آنجا که می‌گوید: «و ما کسی را تکفیر نمی‌کنیم مگر آنکه توحید را شناخته و به مخالفت با آن برخاسته و به دشنام و ناسزاگویی بدان روی آورده و آن را دین خوارج نامیده است ... یا اینکه دین یا قرآن را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد. همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿... قُلْ أَيْلَهِ وَعَآيَتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!»

^۱ - الشفا (۱۱۰۱/۲)؛ ونگا: ما يجب أن يعرفه المسلم عن عقائد الإمامية، ص ۶۲.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۵۴۷.

^۳ - مصدر پیشین، ص: ۵۱۳.

(بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید». علما در مورد این آیه می‌گویند: «به اجماع، استهزاء به دین کفری مستقل می‌باشد و نیز استهزاء به رسول الله ﷺ کفری مستقل است؛ و انواع مختلفی که در این زمینه ذکر نمودیم و بیان داشتیم که ما کسانی را که مرتکب آن‌ها گردند، تکفیر می‌کنیم، تمامی علمای مذاهب اربعة بر کفر فاعل آن‌ها اجماع کرده‌اند. و این کتب اهل علم از مذاهب اربعة و دیگران می‌باشد که بدین مسأله پرداخته‌اند. ولله الحمد والممنة...»^۱.

و در نامه‌ی امیر سعود بن عبدالعزيز بن امام محمد بن سعود آمده که می‌گوید: «... ما احدی از اهل قبله را به خاطر گناهان و معاصی کافر نمی‌دانیم و بلکه تنها بر اساس آنچه الله عزوجل و رسولش بدان تصریح داشته‌اند و علمای امت محمدی که در واقع مصداق لسان صدق در میان امتند، بر آن اجماع نموده‌اند که فلان امر کفر است، تکفیر می‌کنیم، همچون شرک ورزیدن با عبادت نمودن غیر الله، از قبیل خواندن و دعا کردن و نذر و قربانی و ذبح کردن برای غیرالله و همچون بغض و کینه‌توزی و عداوت با دین و اهل آن و تمسخر و استهزاء آن»^۲.

و از دیگر علمایی که در این زمینه اجماع را نقل نموده است، شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌باشد، آنجا که می‌گوید: «علما بر کفر کسی که مرتکب چیزی از این امور گردد، اجماع نموده‌اند؛ پس هر آنکه به الله عزوجل یا کتابش یا فرستاده‌اش و یا به دینش استهزاء ورزد، کافر می‌گردد و لو اینکه از روی شوخی مرتکب آن گردیده و مقصودش حقیقت استهزاء نباشد. و بر این مسأله اجماع می‌باشد»^۳.

از دیگر علمایی که در این زمینه اجماع را نقل نموده، امام عبدالعزيز بن باز می‌باشد، آنجا که می‌گوید: «... به اجماع اهل علم، دشنام دادن دین و الله عزوجل، هریک از آن‌دو، از بزرگ‌ترین انواع کفر می‌باشند...»^۴.

اما پس از نقل اجماع علما در این زمینه - که بسیار هم می‌باشد - به ذکر نصوص و تصریحات فقهای مذاهب اربعة و دیگر صاحب‌نظران امت اسلامی می‌پردازیم، تا اینکه این‌گونه به تمام و کمال

^۱ - الدرر السنية (۱۴۵/۱-۱۴۶).

^۲ - مصدر پیشین (۳۱۶/۱) و این مقوله امام و امیر در پاسخ به بهتان اهل باطل می‌باشد که دعوتگران دعوت سلفی در نجد را خوارجی می‌خواندند که امت را تکفیر می‌کنند!!

^۳ - تیسیر العزیز الحمید، ص: ۶۱۷.

^۴ - مجموع فتاوی و مقالات (۴۴۲/۱).

بدین مسأله پرداخته و بیشترین بهره را کسب کرده باشیم و به روشنی اقامه‌ی حجت گردیده باشد، تا اینکه کسی رأی و نظر شاذی را دستاویز قرار نداده و آن را به عالمی از پیروان مذاهب اربعه نسبت ندهد، و با این روش نگوید، این مسأله اختلافی است، بنابراین جایی برای تکفیر آنکه دین را به استهزاء و تمسخر می‌گیرد، نمی‌باشد.

مطلب چهارم: نصوص و تصریحات فقها و ائمه‌ی مذاهب اربعه

۱- نصوص و تصریحات علمای احناف:

در فتاوی تاتارخانیة آمده است: «هر گاه شخصی الله عزوجل را با آنچه شایسته‌ی آن نیست، توصیف کند، یا اینکه اسمی از اسماء الله عزوجل یا امری از اوامر خدای تعالی را به تمسخر گیرد، یا اینکه وعده یا وعیدش را انکار کند، چنین شخصی کافر می‌شود»^۱.

در یتیمه الفتاوی نیز آمده است: «هر آنکه به قرآن یا مسجد یا مواردی مانند آنها که در شریعت مورد احترام و تعظیم قرار گرفته‌اند، بی‌حرمتی کند، کافر می‌گردد. و هرکس با هدف سوگند خوردن (به جای دست) پایش را بر روی مصحف قرار دهد و این‌گونه به قرآن بی‌حرمتی کند، کافر می‌گردد».

بدیهی است که مقید کردن به قید «با هدف سوگند»، قیدی اتفاقی و به عنوان مثال می‌باشد که مفهومی ندارد. و در جواهر الفقه، آمده است: «اگر به شخصی بگویند: آیا قرآن نمی‌خوانی؟ آیا قرائت و تلاوت قرآن را بیشتر نمی‌کنی؟ و او در پاسخ بگوید: از آن سیر شده‌ام یا اینکه نسبت به آن کراهت دارم، یا اینکه آیه‌ای از کتاب الله را انکار کند و یا اینکه به چیزی از قرآن عیبجویی کرده و خرده‌گیری نماید... کافر می‌گردد»^۲.

همچنین در آن آمده است: «هر آنکه قرائت قرآن را بشنود و از روی استهزاء و تمسخر بگوید: چه صوت و نغمه‌ی عجیبی! اگر قصد و نیت وی از این سخن، استهزاء و تمسخر نمودن قرائت قرآن باشد، کافر می‌گردد، اما اگر مقصودش تمسخر و استهزاء قاری آن به خاطر زیبا نبودن صوتش یا ادا نکردن صحیح الفاظ قرآن باشد، کافر نمی‌گردد»^۳.

و در فتاوی الظهیریة آمده است: «هرآنکه از روی شوخی و مسخرگی آیه‌ای از قرآن را قرائت کند، کافر می‌گردد. می‌گویم (علامه علی قاری): زیرا الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿۳۳﴾ وَمَا

^۱ - (۴۶۱/۵).

^۲ - شرح بدر الرشید فی الفاظ الکفر، ص ۱۵-۱۶، و شرح الفقه الاکبر، ص ۱۳۹، للقاری.

^۳ - شرح الفقه الاکبر، ص ۱۳۹، للقاری.

هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾ [الطارق: ۱۳-۱۴] مسلماً قرآن سخن فیصله بخشی است و سخن گزافه نبوده و شوخی نیست...»^۱.

امام جصاص^۲ می گوید: «اصحاب و یاران ما می گویند: هر آن مسلمانی که رسول الله ﷺ را دشنام دهد یا دهان به عیبجویی و خرده گیری از ایشان بگشاید، با این عمل مرتد شده است»^۳.

و در فتاوی تاتارخانیة آمده است: «و هر آنکه به برخی از پیامبران اقرار نکرده و یا اینکه از یکی از پیامبران به خاطر امری عیبجویی و خرده گیری کند یا اینکه به سنتی از سنت های پیامبران راضی نباشد، کافر می گردد»^۴.

می گویم: اینکه بیان داشت، عدم رضایت به سنتی از سنت های انبیاء موجب کفر است، در صورتی است که آن سنت، از سنت های ضروری و بدیهی در دین باشد که در اینصورت عدم رضایت بدان، همین حکم را به دنبال دارد، اما اگر از اموری پنهان باشد که چه بسا دلیل آن خفی باشد یا اینکه در نزد آن شخص ثابت نشده و یا دیگر عذرهای معتبری که علما برشمرده اند^۵، در این صورت کافر نمی شود. همیشه از یکی از علمای احناف، تحقیق و بررسی این حکم را در مورد آنکه به انبیاء و فرشتگان بی حرمتی کند، چنین عنوان می کند: «و این حکم در مورد کسانی است که در مورد انبیاء و فرشتگانی که ذکر نمودیم یا اینکه بر یکی از فرشتگان و پیامبرانی که الله عزوجل در کتابش ذکر نموده یا اینکه خبر آن به صورت متواتر^۶ و مشهور و متفق علیه و به اجماع قطعی به ما رسیده است؛ همچون جبرئیل و

^۱ - شرح بدر الرشید فی ألفاظ الکفر، ص: ۱۷-۱۸؛ شرح الفقه الأكبر، ص: ۱۳۹.

^۲ - أبو بکر أحمد بن علي الرازي معروف به جصاص (این نسبت به خاطر اشتغال وی به گچ کاری و سفید کردن دیوارها می باشد.) وی در سال ۳۷۰ هجری وفات یافت. بنگر: العبر (۱۳۳/۲-۱۳۴)؛ الجواهر المضيئة في طبقات الحنفية (۲۲۰/۱-۲۲۴)، ابن أبي الوفاء القرشي؛ الفواکه البهية في تراجم الحنفية محمد اللكنوي، ص: ۲۷-۲۸؛ و شذرات الذهب (۷۱/۳).

^۳ - مختصر اختلاف الفقهاء (۵۰۴/۳).

^۴ - الفتاوی التاتارخانیة (۴۷۷/۵).

^۵ - در این مورد به عنوان مثال بنگر به کتاب: رفع الملام عن أئمة الأعلام، نگاشته شیخ الإسلام ابن تیمیة.

^۶ - و نیز خبر آحاد اینچنین است زمانی که خبر از نظر سند و متن صحیح باشد. و در این زمینه مقوله کسانی که قائل به تفاوت میان متواتر و آحاد از جهت قبول و رد آن هستند، اعتباری ندارد؛ زیرا این تفاوت از اصول اهل بدعت در راستای رد سنت رسول الله می باشد و بلکه منهج و روش راسخین در علم قبول نمودن و پذیرفتن و تسلیم در برابر خبر شخص صادق و ثقة می باشد و یکسان است که آحاد باشد یا نه. بنگر: الرسالة، ص: ۳۶۹-۴۶۱، امام الشافعی؛ مختصر الصواعق المرسله، ص: ۴۳۸-۵۱۰، محمد الموصلي؛ الحديث حجة بنفسه في العقائد

میکائیل و مالک و نگهبانان بهشت و جهنم و زبانیه و حاملین عرش که در قرآن به عنوان فرشته از آنان یاد شده است و همچنین پیامبرانی که اسامی آنها ذکر گردیده است، دهان به بی حرمتی بکشایند ... اما کسانی که پیامبری یا فرشته بودنشان به صورت معین و مشخص ثابت نشده و اجماعی در این زمینه ذکر نگردیده که وی از فرشتگان یا انبیاء می باشد^۱، در اینصورت حکم آنکه نسبت به اینها بی احترامی کند، همچون حکم کسانی که پیشتر ذکر نمودیم، نمی باشد؛ چراکه آن حرمت برای اینها ثابت نشده است، لیکن هر آنکه از آنها عیبجویی و خرده گیری نماید، تعزیر می شود^۲.

و در فتاوی تاتارخانیة آمده است: «و هر آنکه از فرشته ای از فرشتگان عیبجویی و خرده گیری کند، کافر می گردد. و بی حرمتی و بی احترامی به فرشته کفر است»^۳.

شیخ علی قاری^۴ می گوید: «و در المحيط آمده است: هر آنکه در مکانی مرتفع نشسته و دیگران مسائل (شرعی) را با مسخرگی و استهزاء از وی سؤال کنند و سپس مثلاً بالشت به سوی وی پرتاب کنند و اینگونه به سرگرمی و خوشگذرانی و خندیدن بپردازند، با این عملکرد، تمامی آنها به خاطر بی حرمتی و خوار و حقیر شمردن شریعت کافر می شوند»^۵.

۲- نصوص و تصریحات علما و فقهای مالکیه:

مالك بن انس - امام دارالهجرة - و ابن القاسم^۶ می گوید: «هر یهودی و نصرانی ای که علاوه بر نسبت دادن همسر و فرزند و شریک به الله عزوجل - که این دین شان بوده و با جزیه دادن با وجود اعتقاد این امور در امان می باشند -، به الله عزوجل بی حرمتی و بی احترامی و دشنام و ناسزایی جز این-

والأحكام، ص: ۴۵-۶۵، شیخ العلامة الألبانی.

^۱ - همچون خضر که در مورد وی اختلاف است که پیامبر است یا ولی، که البته دیدگاه اول روشن تر و صحیح تر و قول راجح است، یا لقمان که در مورد وی گفته شده پیامبر است و هم گفته شده که حکیم بوده است که دیدگاه دوم در مورد وی صحیح تر است. رجوع شود به شرح الشفا، ملا هروی القاری (۵۴۴/۲). (مترجم)

^۲ - الإعلام بقواطع الإسلام، ص: ۳۸۵.

^۳ - (۴۸۹/۵-۴۹۰).

^۴ - وی علی بن سلطان بن محمد هروی قاری حنفی (نور الدین) می باشد؛ عالمی که در انواع علوم مشارکت داشته و در سال ۱۰۱۴ هجری وفات یافت. بنگر: الأعلام (۲۹۱/۴)، زرکلی؛ و معجم المؤلفین (۴۴۶/۲)، عمر کحالة.

^۵ - شرح الفقه الأكبر..

^۶ - أبو عبدالله عبدالرحمن بن قاسم عتقی مصریف الصالح الحافظ الحجة الفقیه، بیست سال همراه مالک بود. وی در سال ۱۹۱ هجری وفات یافت. بنگر: شجرة النور الزکیة، ص: ۵۸.

ها گوید، با این کار عهد و پیمان خود را نقض کرده است»^۱.

و ابن القاسم از مالک روایت می‌کند که گفت: «هرکس از مسلمانان که به رسول الله ﷺ دشنام دهد، کشته شده و استتابه نمی‌شود»^۲.

و همچنین ابن القاسم می‌گوید: «هر آنکه الله عزوجل را دشنام دهد، یا اینکه به عیبجویی و خرده گیری و خوار و حقیر شمردن مقام والا و بلند مرتبه‌ی حق جل جلاله پردازد، کشته می‌شود و حکم وی در نزد امت کشته شدن همچون زندیق می‌باشد»^۳.

و ابن کنانة^۴ می‌گوید: «هرکس از مسلمانان که به رسول الله ﷺ دشنام دهد، کشته می‌شود و یا اینکه زنده به دار آویخته می‌شود و از وی استتابه نمی‌شود و امام در میان به دار آویختن وی یا کشتنش معیر می‌باشد»^۵.

و عبدالله بن عبدالحکم^۶ می‌گوید: «هرکس، چه مسلمان و چه کافر، چون به رسول الله ﷺ دشنام دهد، کشته شده و استتابه نمی‌شود»^۷.

و ابن الجلاب^۸ می‌گوید: «هر آنکه الله عزوجل یا رسول الله ﷺ را دشنام دهد، چه مسلمان باشد یا کافر، کشته شده و استتابه نمی‌شود. در مورد یهود و نصرانی گفته شده: اگر گفتند: من مسلمانم، از

^۱ - الذخيرة (۱۸/۱۲)، قرافي؛ و نگا: مختصر اختلاف العلماء (۵۰۴/۳-۵۰۵)، جصاص.

^۲ - الشفا (۹۳۵/۲-۹۳۶، ۹۵۴).

^۳ - الشفا (۹۳۶/۲). و نگا: الذخيرة (۱۸/۱۲)، قرافي؛ و المعيار المعرب (۳۲۷/۲)، أبو العباس الوشرسي.

^۴ - وی أبو عمر عثمان بن عيسى بن كنانة می‌باشد و كنانة غلام آزاد شده عثمان بن عفان است که یکی از فقهای مدینه بود که فقه را از مالک فراگرفت و در زمینه حدیث ذکری از وی نرفته است. او در سال ۱۸۶ هجری و نیز گفته شده در سال ۱۸۵ هجری وفات یافت. بنگر: ترتیب المدارک (۲۹۲/۱-۲۹۳)، قاضي عياض؛ و قاضي عياض برای تاریخ وفات او، سال ۱۸۲ هجری را برگزیده است.

^۵ - الشفا (۹۳۶/۲).

^۶ - أبو محمد عبدالله بن عبدالحکم بن أيمن بن ليث، امام و فقیه و مفتی سرزمین مصر و دوست امام مالک؛ وی در سال ۲۱۴ هجری وفات یافت. بنگر: السير (۲۲۰/۱۰-۲۲۳)؛ العبر (۲۸۸/۱)؛ شذرات الذهب (۳۴/۲) و شجرة النور الزكية، ص: ۵۹.

^۷ - الشفا (۹۳۷/۲).

^۸ - أبو القاسم عبدالله و نیز گفته شده: عبدالرحمن بن حسين بن حسن بن جلاب مصري؛ وی در سال ۳۷۸ هجری وفات یافت. بنگر: العبر (۱۵۳/۲)؛ النجوم الزاهرة (۱۵۸/۴)؛ شذرات الذهب (۹۳/۳)؛ و شجرة النور الزكية، ص:

وی پذیرفته شده و کشته نمی‌شود»^۱.

و قاضی عیاض از ابن عتاب^۲ نقل می‌کند که گفت: «کتاب و سنت بیانگر آنند که هرکس رسول الله ﷺ را هدف اذیت و آزار یا عیبجویی و خرده‌گیری قرار دهد، چه به اشاره یا صریحا، ولو اینکه اندک باشد، قتل وی واجب است. و در این باب تمامی مواردی که علما آن‌ها را از مصادیق دشنام و ناسزا و عیبجویی و خرده‌گیری برشمرده‌اند، داخل می‌باشد و هر آنکه چیزی از آن‌ها را بر زبان آورد، قتلش واجب می‌باشد. و هیچیک از علمای متقدم و متأخر در این زمینه اختلافی ندارند»^۳.

از دیگر ائمه‌ی مالکیه، قاضی عیاض یحصبی^۴ است که در مطلب پیشین، سخن وی در این زمینه نقل گردید که اجماع سلف امت را بر کفر و ارتداد استهزاءکننده‌ی الله عزوجل و پیامبران و دینش را بیان داشت؛ وی در آخر کتابش «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» ابواب متعددی را در این زمینه ذکر نموده است.

اما حافظ مغرب زمین و امام مالکیه در دوران خویش، یوسف بن عبدالبر^۵ (متوفای ۴۶۳ هـ) در این زمینه تصریح نموده و می‌گوید: «هر آنکه الله عزوجل یا فرستاده‌اش، محمد ﷺ را دشنام داده و به آن‌ها بی‌حرمتی کند یا اینکه به یکی از پیامبران دشنام داده و بی‌حرمتی کند، اگر از کسانی باشد که اظهار اسلام می‌نماید، بدون استتابة کشته می‌شود و برخی بر این باورند که این عملکرد وی سبب ارتداد وی شده، لذا از وی استتابة می‌شود، اگر توبه کرد از او پذیرفته می‌شود وگرنه به خاطر ارتداد کشته می‌شود. اما دیدگاه اول در مذهب ارجح می‌باشد. اما اگر ذمی به الله عزوجل و رسولش دشنام داده و اهانت کند، کشته می‌شود مگر اینکه اسلام آورده و مسلمان شود. و نیز گفته شده: هرآنکه چه مسلمان باشد یا ذمی، در هر صورت اگر به رسول الله ﷺ دشنام داده و اهانت کند، کشته می‌شود و هر دوی این اقوال را ابن عبدالحکم و دیگران از مالک روایت نموده‌اند»^۶.

^۱ - التفریع (۲/۲۳۲).

^۲ - أبو محمد عبدالله بن محمد بن عتاب، امام، فقیه، حافظ، شیخ الإسلام و خاتمة العلماء الأعلام؛ وی در سال ۵۲۸ هجری وفات یافت. بنگر: شجرة النور الزكية، ص: ۱۲۹-۱۳۰.

^۳ - الشفا (۲/۹۴۲).

^۴ - نکا: طرفا من کلامه فی الشفا (۲/۹۲۶) الی آخر کتاب، والذخيرة (۱۲/۲۲)، وتبصرة الحکام فی اصول الاقضية و مناهج الاحکام (المطبوع بهامش فتح العلی المالک (۲/۲۸۴-۲۸۵) لابن فرحون المالکی، والاعلام بقواطع الاسلام، ص ۳۸۲، لابن حجر الهیتمی الشافعی.

^۵ - الکافی فی فقه أهل المدينة المالکی (۲/۱۰۹۱-۱۰۹۲).

و قاضی ابن رشد الحفید^۱ می‌گوید: «... در مورد قتل آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد یا اینکه از ایشان عیبجویی کرده و یا به گونه‌ای نقص و عیب و تحقیر را متوجه رسول الله ﷺ گرداند، خلافی نمی‌باشد. و تفاوتی نمی‌کند وی مسلمان باشد یا ذمی یا کافر، در هر صورت استتابة نمی‌شود مگر اینکه ذمی مبادرت ورزیده و بدون اینکه از وی استتابة شود، قبل از کشته شدن، اسلام آورد که در این صورت کشته نمی‌شود و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنفال: ۳۸] (ای پیامبر!) به کسانی که کافر شدند بگو: «اگر (از کفر و دشمنی) دست بر دارند، گذشته‌های‌شان آمرزیده می‌شود، و اگر (به همان اعمال خود) بازگردند، پس بی‌گمان سنت (و روش الله درباره) پیشینیان گذشته است (و درباره آن‌ها نیز اجرا می‌شود)».

و همچنین حکم آنکه به سایر پیامبران چنین اهانت و بی‌حرمتی کند و دشنام و عیب و نقصی را متوجه آنان گرداند، چنین می‌باشد. زیرا الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ﴾ [البقرة: ۱۳۹۶] «میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم».^۲

و در این معنا، علامه قرافي^۳ می‌گوید: «و هر آنکه به یکی از پیامبران یا فرشتگانی که امت در مورد او اجماع کرده‌اند که وی پیامبر یا فرشته است، چنان جسارت کند، حکمش چنان است که بیشتر ذکر گردید، وگرنه حکمش به قتل منتهی نمی‌گردد، بلکه بر اساس آنچه بر زبان آورده ادب می‌شود. همچون کسی که به هاروت و ماروت که فرشته بودن‌شان به قطعیت ثابت نشده و نیز خضر و لقمان و ذو القرنین و مریم و آسیه و خالد بن سنان^۴ که پیامبر بودن‌شان به قطعیت ثابت نشده است، بی‌احترامی کند...»^۵.

^۱ - أبو الولید محمد بن أحمد بن رشد القرطبي المالکي؛ وی در سال ۹۵۹ هجری وفات یافت. بنگر: العبر (۱۱۱/۳)؛ النجوم الزاهرة (۱۳۸/۶)؛ شذرات الذهب (۳۲۰/۴)؛ شجرة النور الزكية، ص: ۱۴۶-۱۴۷.

^۲ - البيان والتحصيل (۳۹۸/۱۶).

^۳ - شهاب الدین أبو العباس أحمد بن إدريس القرافي الصنهاجي مصري، الإمام العلامة، عمدة أهل التحقيق؛ وی از بزرگترین علمای مالکیه می‌باشد که در سال ۶۸۴ هجری وفات یافت. بنگر: شجرة النور الزكية، ص: ۱۸۸-۱۸۹.

^۴ - بنگر به اخبار وی در مجمع الزوائد (۲۱۳/۸-۲۱۴) ذیل باب: ما جاء فی خالد بن سنان، در کتاب الأنبياء عليهم الصلاة والسلام؛ آنجا که روایات مختلف حدیث ابن عباس مبنی بر اینکه وی (خالد بن سنان) پیامبری از قوم عرب بوده که ضعیف بود و قومش او را کشتند، نقل می‌کند.

^۵ - الذخيرة (۳۰/۱۲).

و خلیل بن إسحاق^۱ می گوید: «ارتداد با کافر شدن مسلمانی با الفاظ یا اعمال صریح، یا الفاظ و اعمالی که کفر ورزیدن را اقتضا می کند، همچون انداختن مصحف در پلیدی ها، صورت می گیرد...»^۲.
و همچنین می گوید: «و هر آنکه به پیامبر یا فرشته ای دشنام داده یا اعتراض کند یا اینکه بر آن ها لعنت فرستد، یا عیبجویی نموده یا به آن ها تهمت بزند یا اینکه از مقام و منزلتش کاسته و آن را حقیر و خوار شمارد، یا اینکه صفتش را تغییر دهد یا اینکه نقص و عیبی را متوجه او کند، گرچه در بدنش یا خصلتش باشد، یا اینکه از مرتبه و مقام والای وی یا فزونی عملش یا زهد و پارسایی و تقوایش چشم پوشی نماید، یا اینکه بدو چیزی نسبت دهد که بر آن ها جایز نیست، یا اینکه از روی مذمت چیزی را به آن ها نسبت دهد که شایسته ی مقام و منزلت و منصب والای آن ها نیست، (در هر یک از این موارد) بدون استتابة بر اساس حد کشته می شود مگر اینکه کافری باشد که اسلام آورد...»^۳.

سپس حکم کسی را که به الله عزوجل دشنام داده و بی حرمتی کند، ذکر نموده و می گوید: «و حکم دشنام و بی حرمتی و اهانت به الله عزوجل نیز چنین است و در زمینه ی استتابة ی مسلمان در چنین حالتی اختلاف است. همچون کسی که بگوید: در این بیماری چنان عذاب کشیدم که اگر أبو بکر و عمر را می کشتم، مستحق و مستوجب چنین عذابی نبودم»^۴.

۳- نصوص و تصریحات علما و فقهای شافعیه:

امام شافعی رحمته الله می گوید: «... هر آنکه از کتاب الله، یا فرستاده ی الله عزوجل، محمد صلی الله علیه و آله یا دین اسلام با اوصافی که شایسته ی آن ها نیست، یاد کند ... درحقیقت عهد خویش را نقض کرده و خودش را حلال شمرده و عهد و پیمان الله عزوجل و رسولش از او برداشته شده است»^۵.
و همچنین از امام شافعی نقل شده که چون از ایشان در مورد کسی که با آیات الله عزوجل شوخی

^۱ - ضیاء الدین أبو المودة خلیل بن إسحاق بن موسی المالکی، معروف به الجندی، الإمام الهمام أحد أئمة الأعلام؛ وی در سال ۷۷۶ هجری وفات یافت. بنگر: الدرر الكامنة (۸۶/۲)، ابن حجر؛ و شجرة النور الزكية، ص: ۲۲۳.

^۲ - مواهب الجلیل من أدلة خلیل (۳۲۳/۴)، شنقیطی؛ و نگا: الشرح الصغیر (۱۴۵/۶-۱۴۶)، أبو البركات الدردير؛ حاشية الدسوقي على الشرح الكبير (۳۰۱/۴)، ابن عرفة؛ التاج والإكليل (۲۷۹/۶)، أبو عبد الله المواق؛ و شرح منهج الجلیل (۴۶۲/۴)، علیش.

^۳ - مواهب الجلیل (۳۲۳/۴-۳۲۴). و نگا: الشرح الصغیر (۱۴۹/۶-۱۵۰)، دردير؛ الفواکه الدواني (۲۷۷-۲۷۶/۲) النفراوي؛ و حاشية الدسوقي (۳۰۹/۴-۳۱۰)، ابن عرفة.

^۴ - مصدر پیشین (۳۲۴/۴).

^۵ - مختصر اختلاف العلماء (۵۰۵/۳)، جصاص.

می‌کند، سؤال شد، در پاسخ فرمود: «چنین شخصی کافر است؛ و به این کلام الله عزوجل استدلال نمودند که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾^۱...

هیتمی می‌گوید: «و از این دسته است تکذیب پیامبر یا نسبت دادن دروغگویی به ایشان یا جنگ با او یا دشنام دادن یا استخفاف و بی‌حرمتی نسبت به ایشان.

و از این قبیل است آنچه حلیمی^۲ ذکر نموده و می‌گوید: اگر شخصی چنان آرزو و گمانی داشته باشد که اگر وی در زمان یکی از پیامبران می‌بود، او پیامبر آن زمان به جای آن پیامبر می‌بود، یا اینکه چنان گمان برد که اگر وی در زمان رسول الله ﷺ یا پس از ایشان می‌بود، او پیامبر بود، یا اینکه رسول الله ﷺ از نبوت برخوردار نبود، به خاطر هریک از این موارد کافر می‌گردد. و ظاهر امر بیانگر آن است که تفاوتی میان تمنای این مسأله با زبان یا قلب نیست... زیرا تکذیب و نسبت دادن دروغ به پیامبر ولو اینکه در امری دنیوی باشد بیانگر عدم عصمت آن پیامبر از دروغ و متوجه نمودن نقص و عیب بدو می‌باشد و هر دوی این امور کفر می‌باشند»^۳.

رافعی رحمته الله علیه می‌گوید: «ارتداد با اقوال و افعال کفرآمیز حاصل می‌گردد و افعالی که موجب کفر صاحبش می‌گردند، آن افعالی است که از روی عمد و استهزاء و ریشخند صریح به دین، انجام گیرند، همچون سجده کردن بر بت و خورشید و انداختن مصحف در پلیدی‌ها و نجاسات و... نیز ارتداد با بر زبان آوردن اقوال کفرآمیز حاصل می‌گردد و تفاوتی نمی‌کند که آن برخاسته از اعتقاد یا عناد یا استهزاء و تمسخر باشد. (که در هر صورت کفر صاحبش را به دنبال دارد). ... یا اینکه یکی از پیامبران را دشنام داده و مورد اهانت قرار دهد یا اینکه بدو بی‌حرمتی کند، یا اینکه حرامی را حلال شمارد، به اجماع کافر می‌گردد...»^۴.

سپس می‌گوید: «و چون اسمی از اسماء الله عزوجل یا امری از اوامرش یا وعده‌ای از وعده‌هایش

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۵۱۴، ابن تیمیة.

^۲ - الشيخ الإمام أبو عبدالله الحسين بن محمد بن حلیم، البخاری، فقیه شافعیه در دوران خویش؛ وی در سال ۴۰۳ هجری وفات یافت. بنگر: العبر (۲/۲۰۵)؛ طبقات الشافعیة (۴/۳۳۳-۳۴۳)، البداية والنهاية (۱۱/۲۹۹-۳۰۰) و شذرات الذهب (۳/۱۶۷-۱۶۸).

^۳ - الإعلام بقواطع الإسلام (۲/۳۵۲) المطبوع مع الزواجر.

^۴ - الشرح الكبير (۱۱/۹۸). و نکا: الغایة القصوی (۲/۹۲۱)، بیضاوی؛ قلاند الخرائد (۲/۳۲۷)، فقیه عبدالله الحضرمی.

یا وعیدی از وعیدهایش را مورد استهزاء و ریشخند قرار دهد، کافر می‌گردد»^۱.

امام نووی رحمته می‌گوید: «... و از جمله افعالی که کفر صاحبش را به دنبال دارد، استهزاء صریح و عمدی به دین یا انکار آن، همچون انداختن مصحف در پلیدی‌ها و نجاسات و سجده‌ی برای بت یا خورشید می‌باشد»^۲.

شربینی بر این کلام امام نووی حاشیه زده و می‌گوید: «... مصحف، اسم مکتوب شده‌ی کلام الله عزوجل در میان دو جلد می‌باشد و اینکه گفت در پلیدی‌ها بیندازد، بدین خاطر است که این عمل در اهانت و بی‌حرمتی به کلام الله عزوجل صریح می‌باشد و بی‌حرمتی به کلام، بی‌حرمتی و اهانت به متکلم است و نیز انداختن کتب حدیث در پلیدی‌ها نیز حکم بی‌حرمتی و اهانت به مصحف را داشته و در حکم، بدان ملحق می‌گردد.»

رویانی^۳ می‌گوید: «حکم اهانت به مصحف، بر انداختن اوراق علوم شرعی در پلیدی‌ها نیز تعلق گرفته و در همان حکم می‌باشد»^۴.

و همچنین می‌گوید: و همچون بی‌حرمتی به مصحف است، بی‌حرمتی به اوراق علوم شرعی و کتب حدیث و هر آن برگی که در آن اسمی از اسماء الله عزوجل باشد که چون در پلیدی‌ها انداخته شود، موجب کفر صاحبش می‌گردد. اما آیا مقصود رویانی از علوم شرعی علاوه بر حدیث و تفسیر و فقه، مقدمات آن‌ها هم همچون صرف و نحو و ... می‌باشد یا اینکه مقصود وی از علوم شرعی تنها حدیث و تفسیر و فقه است؟ (و نه علوم مقدماتی همچون صرف و نحو و ...)؛ ظاهراً کلام وی مطلق بوده و گویا مقدمات این علوم را نیز شامل می‌گردد، گرچه بسیار بعید است که در برگاه‌ای از کتابی، اسمی از اسامی مورد تعظیم نباشد»^۵.

می‌گویم: رویانی از آن جهت حکم بی‌حرمتی به اوراق شرعی و کتب حدیث و تفسیر و فقه را به حکم بی‌حرمتی و اهانت به مصحف ملحق می‌گرداند که آن‌ها نیز مشتمل بر کلام الله عزوجل و کلام رسولش می‌باشند. و استخفاف و بی‌حرمتی و اهانت به کلام الله عزوجل و رسولش، کفر و ارتداد از

^۱ - مصدر پیشین (۹۹/۱۱).

^۲ - مغنی المحتاج (۱۳۶/۴)، خطیب الشربینی. و نگا: الإعلام بقواطع الإسلام، ص: ۳۴۹.

^۳ - أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد الطبري الإمام الكبير، از فقهای شافعی که در سال ۴۵۰ هجری وفات یافت. بنگر: طبقات الفقهاء لشافعية (۷۱۴/۲)، ابن الصلاح؛ طبقات الشافعية الكبرى (۷۷/۴-۸۷)، سبکی؛ و الاعلام (۲۱۳/۱).

^۴ - مغنی المحتاج (۱۳۶)، شربینی. و نگا: السراج الوهاج، ص: ۵۱۹، غمراوی.

^۵ - الإعلام بقواطع الإسلام المطبوع بآخر کتاب الزواجر (۳۴۹/۲).

دین اسلام را به دنبال دارد.

شیخ زکریا انصاری^۱ رحمته می‌گوید: «ارتداد، عبارت است از ترک گفتن اسلام یا با انجام عملی عمدی همچون سجده کردن بر بت و انداختن مصحف یا مانند آن همچون کتب حدیث در پلیدی‌ها از روی بی‌احترامی و تحقیر و اهانت؛ گرچه این اعمال را قلباً از روی شوخی و مسخرگی یا انکار قلب انجام دهد. اما اگر در دارالحرب بر بت سجده نمود، کافر نمی‌گردد...»^۲.

می‌گوییم: اگر در دارالحرب از روی اکراه و اجبار (و بدون رضایت قلبی) بر بت سجده نمود اشکالی در آن نیست، اما اگر در دارالحرب با اختیار و با خواسته خود و بدون اکراه و اجبار بر بت سجده نمود، به خاطر اهانت و بی‌حرمتی و استخفاف دین، کافر می‌گردد.

و همچنین می‌گوید: «یا اینکه پیامبری را در باب نبوت یا غیر آن تکذیب کند یا اینکه با دشنام دادن یا عملی دیگر موجب بی‌حرمتی و اهانت به پیامبر یا سنتش شود، با هریک از این‌ها کافر می‌شود»^۳.

همیشگی رحمته می‌گوید: «در (الأنوار) از کتب ائمه‌ی متأخرین ما، مسائل دیگری جز آنچه گذشت، ذکر گردیده است که بایستی آن‌ها را نیز بیان داریم، گرچه در ضمن آنچه پیشتر گذشت، دانسته می‌شوند؛ و آن اینکه از این قبیل است: انداختن مصحف در مکانی پلید همچون انداختن آن در پلیدی‌ها و ... هرآنکه به مصحف یا تورات یا انجیل یا زبور، اهانت و بی‌احترامی کند، کافر می‌گردد»^۴.

و این بدان خاطر است که کتبی که امروزه در دست اهل کتاب است، از حق ولو اینکه اندک باشد، خالی و عاری نیست، گرچه به همراه تحریفات و تبدیلات اهل کتاب می‌باشد. و از این روست که حکم اهانت و بی‌احترامی به قرآن نیز به آن‌ها تعلق می‌گیرد.

و در «إخلاص النواوی» آمده است: هرآنکه به اسلام اهانت و بی‌حرمتی کند و آنرا خوار و زبون شمارد، کافر می‌گردد، گرچه آنرا بر زبان نیاورد. و گاهی این بی‌حرمتی با عمل می‌باشد و آن زمانی است که آن عمل دلالتی ظاهر و واضح و آشکار بر استخفاف و اهانت و بی‌احترامی داشته باشد، همچون اینکه با اختیار، مصحف را در پلیدی و نجاسات بیندازد که در اینصورت به کفر وی حکم

^۱ - زکریا بن محمد بن أحمد بن زکریا انصاری مصري شافعي أبو يحيى: شيخ الإسلام، قاضي و مفسري از حفاظ حدیث می‌باشد که در سال ۹۲۶ هجری وفات یافت. بنگر: الأعلام (۴۶/۳)، زرکلی.

^۲ - اسنی المطالب (۱۱۶/۴-۱۱۷). و نگا: حاشیة الجمل (۱۲۳/۵)؛ الفقه الإسلامی وأدلته (۱۸۴/۶) وهبة الزحيلي.

^۳ - همان (۱۱۷/۴). و نگا: حاشیة التحفة (۸۴/۹)، شروانی؛ زاد المحتاج (۱۹۰/۴)، الكوهجي؛ و إخلاص النواوی (۱۳۴/۴).

^۴ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۸۶/۲). و نگا: (۳۸۱/۲) المطبوع بآخر کتاب الزواجر.

می‌کنیم گرچه وی داشتن قصد و نیت استخفاف و اهانت را انکار کند؛ چرا که ظاهر عمل وی، انکار نمودن وی را تکذیب می‌کند»^۱.

شمس‌الدین رملی^۲ در تعلیق بر کلام امام نووی رحمته می‌گوید: «(و از جمله افعال کفرآمیز، استهزاء صریح و عمدی به دین) یا دشمنی ورزیدن با آن، (یا انکار آن می‌باشد، همچون انداختن مصحف) یا مانند آن همچون اوراقی که در آن بخش‌هایی از قرآن ذکر گردیده و بلکه اوراقی که در آن اسامی مورد تعظیم (همچون اسماء‌الحسنی) یا احادیث نبوی می‌باشد، در پلیدی‌ها و نجاسات، یا حتی انداختن آن‌ها در پلیدی‌های پاک و طاهر همچون آب دهان و بینی و منی، چنان می‌باشد؛ چرا که این موارد، در بر دارنده اهانت و خوار و زبون شمردن دین است؛ نکته‌ی قابل تأمل دیگر آن است که انداختن در پلیدی‌ها شرط نیست، بلکه چون با قسمتی از آن‌ها، پلیدی را لمس کند، نیز کفر می‌باشد. و این اطلاق قابل تأمل است. و چون گفته شود: کفر بودن این عمل به عنوان قرینه‌ای دال بر استهزاء معتبر است، قابل اعتماد می‌باشد»^۳.

هیثمی می‌گوید: «و از این موارد^۴ است، تمسخر نمودن اسمی از اسماء‌الله عزوجل یا یکی از اوامر یا وعده یا وعیدش ... و این در مواردی است که نسبت آن‌ها به الله عزوجل ظاهر و آشکار بوده و بر احدی پوشیده نیست، اما در صورتی که آن اسم از اسماء مشترک باشد، بایستی قصد و نیت وی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و بر اساس مقصود و مراد وی با او برخورد شود»^۵.

همچنین هیثمی رحمته در باب تقلید از کفار در شعائر و مواردی که مخصوص آن‌هاست، می‌گوید: «و در «الإنتصار» (یکی از کتب شافعیة) آمده است: هر آنکه لباس مخصوص کفار را بر تن کند، همچون اینکه لباس و کمربند مخصوص مسیحیان (زنار) را بپوشد، یا اینکه صلیب بر سینه آویزان کند،

^۱ - (۱۳۳/۴) و نگا: زاد المحتاج (۱۸۹/۴-۱۹۰)، الکوہجی.

^۲ - محمد بن أحمد بن حمزة رملی، المنونى المصرى، الأنصارى الشافعى، مفتى سرزمین مصر در دوران خویش، وی در سال ۱۰۰۴ هجری وفات یافت. بنگر: الأعلام (۷/۶)، زرکلی؛ و معجم المؤلفین (۶۱۳)، عمر کحالة.

^۳ - نهاية المحتاج (۳۹۶/۷)؛ و نگا: اسنى المطالب شرح روض الطالب (۱۱۶/۴-۱۱۷)، أنصارى؛ و مواهب الصمد (۵۹۸/۲)، أحمد حجازى.

^۴ - هیثمی می‌گوید: و اکثر این مسائل در کتب فتاوی حنفیة آمده است که از مشایخ خود نقل کرده‌اند، اما بسیاری از متأخرین حنفیة که احتیاط را در دستور کار خویش قرار دادند، اکثر آن موارد را انکار نموده و با آن‌ها مخالفت می‌کنند و می‌گویند تقلید نمودن از آن‌ها جایز نیست؛ چراکه آن‌ها معروف به اجتهاد نبودند و آن‌را بر اساس اصل ابو حنیفه تخریح نکرده‌اند. الإعلام بقواطع الإسلام (۳۵۷/۲).

^۵ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۵۷/۲-۳۶۷) المطبوع مع الزواجر.

مرتکب امری حرام گردیده و با این عمل کافر نمی‌شود و برخی از علما به کفر چنین شخصی تصریح کرده‌اند ... آن‌هم در صورتی که بر علیه وی گواهی داده شود که وی صلیب را تعظیم می‌کند چنان‌که آن‌را بوسیده یا تقرب جستن اهل کفر بدان را، مرتکب گردد و به عبادتگاه‌های ایشان بسیار رفت و آمد کند که در این صورت احتمال ارتداد وی می‌باشد و این دیدگاه نیز ارجح است، زیرا بازی کننده‌ی با کفر، کافر می‌شود. و ظاهر امر وی نشان دهنده‌ی آن است که این اعمال را از روی اعتقاد و باور قلبی انجام می‌دهد»^۱.

۴- نصوص و تصریحات علمای حنابلة:

عبدالله بن امام أحمد می‌گوید: «از پدرم در مورد شخصی پرسیدم که به دیگری گفت: ای فرزند چنین و چنان، تو و کسی که تو را خلق کرده است، (دشنام داد). پدرم گفت: اینچنین شخصی مرتد از اسلام می‌باشد. به پدرم گفتم: گردنش را می‌زنی؟ گفت: آری، گردنش را می‌زنیم»^۲.

و همچنین می‌گوید: «از پدرم شنیدم که در مورد آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد، فرمود: گردنش را بزن»^۳.

و حنبل^۴ از امام أحمد روایت می‌کند که گفت: «هر آنکه چیزی را بر زبان آورد و در اعتراض به الله عزوجل دهان گشاید، چه مسلمان باشد یا کافر، کشتن وی واجب است. این مذهب اهل مدینه است»^۵.

و همچنین حنبل از امام أحمد روایت می‌کند که امام أحمد فرمود: «هر آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد، یا اینکه عیب و نقصی را متوجه رسول الله ﷺ گرداند و به خرده‌گیری و عیبجویی پردازد، چه مسلمان باشد یا کافر، حکمش قتل است»^۶.

^۱ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۹۰/۲) المطبوع مع الزواجر.

^۲ - مسائل الإمام أحمد بروایة ابنه عبدالله (۱۲۹۱/۳-۱۲۹۲)؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۵۱۳.

^۳ - مصدر پیشین (۱۲۹۲/۳).

^۴ - ابن إسحاق بن حنبل، أبو علي الشيباني، پسر عموی امام و پیشوای ما أحمد و شاگرد وی، وی در سال ۲۷۳ هجری وفات یافت. بنگر: السير (۵۱/۱۳-۵۳)؛ العبر (۳۹۴/۱)؛ شذرات الذهب (۱۶۳/۲)؛ طبقات الحنابلة (۱۴۳/۱-۱۴۵)، أبو یعلی.

^۵ - أحكام أهل الملل، کتاب الحدود، باب من تكلم بشيء من ذكر الرب يريده تكذيباً أو غيره، ص: ۲۵۵.

^۶ - مصدر پیشین، ص: ۲۵۵-۲۵۶.

ابن قدامة رحمته الله^۱ می گوید: «هر آنکه الله عزوجل را دشنام دهد، کافر می گردد و تفاوتی نمی کند از روی شوخی یا جدی چنان عملی از وی سرزند؛ و همچنین هر آنکه الله عزوجل را پیامبرانش یا کتبی را که نازل فرموده مورد تمسخر و استهزاء و ریشخند قرار دهد، کافر می گردد.

الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١٦﴾﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حق پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می دهند».

و شایسته است که تنها به اسلام آوردن استهزاءکننده اکتفا نشود، تا اینکه چنان ادب شود که به طور کلی از این عمل بازداشته شود. و از آنجا که فقط به توبه‌ی آنکه به رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داده، اکتفا نمی شود، به طریق اولی تنها به توبه‌ی آنکه به الله عزوجل دشنام داده و اهانت نموده است، اکتفا نمی گردد^۲.
و مجدالدین ابن تیمیة^۳ در باب حکم مرتد می گوید: «... هر آنکه به الله عزوجل شرک ورزیده یا ربوبیت حق جل جلاله یا یکی از صفاتش یا بخشی از کتاب های او را که نازل فرموده یا برخی از پیامبران را انکار کند، یا اینکه الله عزوجل یا رسولش را دشنام داده و بدان ها اهانت کند، قطعاً کافر می گردد»^۴.

^۱ - الإمام القدوة العلامة المجهتد شيخ الإسلام موفق الدين أبو محمد عبدالله بن أحمد بن محمد بن قدامة بن مقدم بن نصر المقدسي الجماعيلي الدمشقي، متوفى سال ۶۲۰ هجری. بنگر: السير (۱۶۵/۲۲-۱۷۳)؛ العبر (۱۸۰/۳) - (۱۸۱) و ذیل طبقات الحنبلة (۱۳۳/۴).

^۲ - المغني (۲۹۸/۱۲-۲۹۹). و نکا: الشرح الكبير (۱۱۳/۱۰)؛ غاية المنتهی (۳۳۷/۳) و مطالب أولى النهی (۲۷۹/۶)، مصطفى الرحيباني.

^۳ - أبو البركات عبدالسلام بن عبدالله بن أبي القاسم بن محمد الحرائي الحنبلي، متوفى سال ۶۵۲ هجری؛ بنگر: العبر (۲۶۹/۳)؛ البداية والنهاية (۱۵۶/۱۳)؛ النجون الزاهرة (۲۹/۷) و شذرات الذهب (۲۵۷/۵).

^۴ - المحرر في الفقه (۱۶۷/۲). و نکا: الإنصاف (۳۲۶/۱۰)، مرداوي؛ و دليل الطالب، ص: ۲۶۰، امرعى الحنبلي؛ التوضيح، ص: ۴۲۰، مقدسي؛ و شرح المنتهی الإرادات (۳۸۶/۳-۳۸۷، ۳۹۰)، البهوتي.

و ابن مفلح^۱ می‌گوید: «زندیق یعنی منافق، کشته می‌شود و نیز آنکه ارتدادش تکرار شود یا به سبب سحر و ساحری یا دشنام دادن الله عزوجل یا رسولش، کفر ورزد، کشته می‌شود. و حنبل نقل نموده که هر آنکه از رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری نماید و گفته شده: گرچه با اشاره و تعریض باشد، کشته می‌شود. و حنبل نیز نقل نموده: هرکس چه مسلمان و چه کافر، چنانچه در مورد چیزی به الله عزوجل اعتراض کند، حکمش قتل است. و این مذهب اهل مدینه است»^۲.

و در «الروض المربع» آمده است: «هر آنکه به الله عزوجل یا رسولش یا پیامبری از پیامبران دشنام داده و اهانت کند، یا اینکه ادعای نبوت و پیامبری کند، کافر می‌گردد... تا آنجا که می‌گوید: یا اینکه چون مرتکب قول یا فعلی صریح در راستای استهزاء و تمسخر به دین گردد، یا اینکه قرآن را بی اهمیت و خوار و حقیر شمرده و کم ارزش جلوه دهد، یا اینکه حرمتش را نادیده گیرد، کافر می‌گردد. و آنکه کفری را که شنیده و خود بدان اعتقاد ندارد، فقط حکایت می‌کند، بدین سبب کافر نمی‌گردد»^۳.

و شیخ محمد مصطفی السیوطی^۴ می‌گوید: «... یا اینکه قرآنی را - که الله عزوجل حفاظت آن را برعهده گرفته - بی اهمیت و خوار و زبون شمرده، یا اینکه ادعای ناهمگونی در آن یا جعلی و ساختگی بودن قرآن کند، یا اینکه ادعا کند که توانایی آوردن مثل آن را دارد، یا اینکه حرمتش را نادیده گرفته و پایمال گرداند، کافر می‌گردد. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲] «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واری نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن

^۱ - شمس الدین أبو عبدالله محمد بن مفلح بن محمد بن مفرج المقدسی ثم الصالحی الحنبلی المام العالم العلامة، شیخ الأسلام وأحد أئمة الأعلام، متوفای سال ۷۶۳ هجری. بنگر: البداية والنهاية (۲۳۳/۱۴)؛ الدرر الكامنة (۲۶۱/۴-۲۶۲)؛ النجوم الزاهرة (۱۳/۱۱) و شذرات الذهب (۱۹۹/۶).

^۲ - الفروع (۱۷۰/۶).

^۳ - حاشية الروض المربع (۴۰۱/۷، ۴۰۴). و نگا: لوامع الأنوار (۳۹۶/۱-۳۹۷). محمد السفارینی الحنبلی؛ و معونة أولى النهی (۵۴۴/۸)، ابن النجار؛ و نبل المآرب (۵۰۶/۴)، بسام.

^۴ - مصطفى بن سعد بن عبدة الرحبياني، الحنبلي، مشهور به سيوطي، فقيه، فرضي؛ وى در الرحبية يكي از ولايت‌هاى دمشق متولد شد و در سال ۱۲۴۳ هجری وفات یافت. بنگر: معجم المؤلفين (۸۶۵/۳-۸۶۶)، عمر كحالة؛ و الأعلام (۲۳۴/۷)، زرکلي.

تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۸] «بگو: اگر همه مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را (با این شیوه‌های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هر چند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام خداوند و معجزه جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست)»^۱.

و نیز ابن عقیل حنبلی همچون این مطلب را بیان می‌دارد: «... هر آنکه قرآن را کوچک و حقیر شمرده یا از آن عیبجویی نموده و خرده‌گیری کند یا اینکه در پی مخالفت با آن باشد، یا اینکه ادعا کند که آن ساختگی و جعلی است، یا اینکه می‌تواند همچون آن را بیاورد، لیکن الله عزوجل توانایی‌شان را بازداشته است، کافر می‌گردد. بلکه وی از اینکه مثل قرآن را بیاورد، ذاتا عاجز و ناتوان است و این عجز و ناتوانی برای همه‌ی انسان‌ها می‌باشد»^۲.

اما کتب آسمانی پیشین، همچون تورات و انجیل و زبور و ... همچون قرآن می‌باشند، چنان‌که برای احدی جایز نیست که به تورات اهانت و بی‌حرمتی نموده یا آن را لعنت کند، بلکه هر آنکه تورات را نیز مورد لعن قرار دهد، کافر می‌گردد و از وی استتابه می‌شود، پس اگر توبه نمود که خوب، وگرنه کشته می‌شود...»^۳.

و شرف الدین حجاوی (متوفای سال ۹۹۸ هـ) می‌گوید: «... هر آنکه به الله عزوجل یا رسولش دشنام داده و بی‌حرمتی کند، یا اینکه الله عزوجل یا کتب نازله یا پیامبرانش را مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد یا اینکه مرتکب قول یا فعلی صریح در استهزاء به دین گردد، یا اینکه از وی بی‌حرمتی و اهانت به قرآن صادر گردد، یا اینکه در پی مخالفت با آن باشد، یا اینکه مدعی باشد که قرآن ساختگی و جعلی یا ناهمگون است، یا اینکه وی توانایی آوردن مثل آن را دارد، یا اینکه حرمتش را خدشه‌دار کند یا اینکه اسلام یا شهادتین یا یکی از دو شهادت را انکار کند، کافر می‌گردد»^۴. و همچنین می‌گوید: «هر آنکه

^۱ - مطالب أولى النهی (۲۷۹/۶)؛ و نگا: معونة أولى النهی (۵۴۶/۸)، ابن النجار.

^۲ - الفروع (۱۶۸-۱۶۹)، ابن مفلح. و نگا: الإعلام بقواطع الإسلام (۳۹۰/۲) المطبوع مع الزواجر.

^۳ - مطالب أولى النهی (۲۸۲/۶)؛ و الإقناع (۲۹۹/۴).

^۴ - الإقناع (۲۹۷/۴). و نگا: الفروع (۱۶۵/۶)، ابن مفلح؛ السلسبیل فی معرفة الدلیل (۱۳۲/۳)، صالح البلیهی؛ و الإعلام بقواطع الإسلام (۳۸۹/۲) به بعد، المطبوع مع الزواجر.

وعده یا وعید الله عزوجل را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد، کافر می‌گردد»^۱.

ابن عبدالقوي در منظومه‌اش می‌گوید:

ومن جحد الخلاق أو صفة له
أو الرسل أو سبه أو رسوله
ومستهزىء بالله أو آية له
إلى أن قال:

ومن سب رب الخلق أو رساله
فقتل أولاء احتتم بغير تردد^۲

«و هر آنکه آفریدگار متعال یا صفتی از صفات او یا برخی از کتاب‌های نازل از سوی خداوند یگانه را انکار کند، یا اینکه پیامبران را انکار نموده یا دشنام دهد یا اینکه رسولش را انکار نماید، گرچه از روی شوخی و مزاح باشد، همچون زمانی که عمداً اینچنین کند، کفر می‌باشد و کافر می‌گردد. استهزاء کننده‌ی الله متعال یا آیات یا پیامبرانش را تکفیر کرده و ادب کن و لوائیکه توبه کرده و بازگردد. تا آنجا که می‌گوید: و هر آنکه پروردگار جهانیان یا فرستاده‌اش را دشنام داده و مورد اهانت و بی‌احترامی قرار دهد، بدون هیچ شک و تردیدی، قتل وی حتمی می‌باشد».

و شیخ سعد بن حمد بن عتیق علیهمارحمه‌الله‌تعالی در این زمینه می‌گوید:

أو سب الله أو رسوله كفر
إن مات غیر تائب إلى سقر
إلى أن قال:

من سب الله أو رسوله قتل
لا تقبلن لتوبة له نقل
كذاک من رده تکررت
بل قتله بكل حال قد ثبت^۳

«هر آنکه الله عزوجل یا رسولش را دشنام داده و مورد اهانت و بی‌احترامی قرار دهد، کافر می‌گردد، و اگر در حالی بمیرد که توبه نکرده باشد، جایگاه وی آتش جهنم است. تا آنجا که می‌گوید: هر آنکه الله عزوجل یا فرستاده‌اش را دشنام دهد، کشته می‌شود و توبه‌اش هرگز پذیرفته نمی‌شود. همچنین آنکه ارتداد وی تکرار گردد، توبه‌اش پذیرفته نشده و در هر حال، حکم وی کشته شدن می‌باشد».

^۱ - الإقناع (۲۹۸/۴). و نگا: غاية المنتهي (۳۳۷/۳-۳۳۸)، شیخ يوسف مرعي الحنبلي.

^۲ - عقد الفرائد وکنز الفوائد (۳۳۸/۲-۳۳۹).

^۳ - نیل المرام بنظم متن الزاد، ص: ۲۲۷.

و موسی شحاده می گوید:

في أربع يرتد من لا يسعد
بالقول أو بالفعل أو بشره
إن شتم الخالق أو محمدا
إلى قوله:

تذيره المصحف أو تمزيقه
أو أنكر المفروض أو تطبيقه^۱

«شقاوتمند با چهار عمل مرتد شده و اسلام را ترک می گوید و آن با ارتکاب قول یا فعلی کفر آمیز یا شرک ورزیدن یا اعتقاد به خدا گونه‌هایی همراه الله عزوجل می‌باشد. یا اینکه چون آفریدگار متعال یا محمد فرستاده‌اش را دشنام دهد یا اینکه ادعای نبوت کند. تا آنجا که می‌گوید: و پاره کردن مصحف یا آلوده کردن آن به پلیدی‌ها یا انکار آنچه فرض است، یا انکار تطبیق آن از این قبیل می‌باشد».

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «... هرآنکه به چیزی از دین رسول الله صلی الله علیه و آله یا ثواب یا عقاب و مجازات آن، استهزاء و تمسخر ورزد، کافر می‌شود. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿... قُلْ أِبِلَّهِ وَعَايَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶]^۲.

و همچنین می‌گوید: «استهزاء و تمسخر و ریشخند نمودن دین، کفر صریح می‌باشد»^۳.
و می‌گوید: «و همچنین استهزاءکننده‌ی به دین را تکفیر می‌کنیم، همچنان که الله عزوجل در مورد صحابی که در غزوی تبوک همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود، چنان فرمود: ﴿... قُلْ أِبِلَّهِ وَعَايَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ و در آیه‌ی دیگری الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ- إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٥٠﴾﴾ [النساء: ۱۴۰] «خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل

^۱ - منظومه الذهب المنجلي (۲/۲۲۰-۲۲۱).

^۲ - الدرر السنیه (۸/۸۶).

^۳ - الدرر السنیه (۸/۱۰۶).

کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشنید تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند (و دست از کفر و شوخی نابهنجار خود بردارند). بی‌گمان در این صورت (که با ایشان همنشین می‌شوید و به استهزاء آنان گوش فرا می‌دهید) شما هم مثل آنان خواهید بود (و در استهزاء به قرآن شریک ایشان خواهید گشت). شک نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد؛ (پس از مخالطه و مجالسه ایشان بپرهیزید تا همراه آنان به آتش دوزخ گرفتار نیائید)»^۱.

اما پس از نقل کلام اهل علم و دین و با وجود وضوح و روشنی نصوص و تصریحات فقها مبنی بر کفر استهزاءکننده‌ی الله عزوجل و رسولش و دین اسلام و اینکه حکم وی، کشته شدن و قتل به خاطر ارتداد می‌باشد، برخی از علما بدین سمت و سو رفته‌اند که چنین شخصی بر اساس حد و نه کفر و ارتداد کشته می‌شود. اما این دیدگاه مخالف با نصوص صریح قرآنی و احادیث صحیح نبوی که پیشتر بیان آن‌ها گذشت، می‌باشد و بلکه این دیدگاه برخاسته از نظریه‌ی ارجاء می‌باشد. «آنجا که مرجئه گمان برده و تصور کرده‌اند که در قلب آنکه تمام عمرش حتی یک سجده هم برای الله عزوجل نکرده و هرگز روزی را روزه نگرفته و حتی که درهمی به عنوان زکات اموالش نپرداخته و هیچگونه نیتی برای ادای حج بیت الله الحرام نداشته است و بلکه چه بسا به دشنام دادن الله عزوجل و رسولش پرداخته و عمداً به مصحف شریف اهانت و بی‌احترامی کرده است، ایمان وجود دارد؛ و حتی اگر وی را به خاطر یکی از این امور بکشیم، می‌گویند: اگر قلباً به آن‌ها اقرار داشته باشد، همچون یک مسلمان گنه کار مرده است. و چون از توبه کردن امتناع ورزد، بر اساس حد و نه کفر و ارتداد، کشته می‌شود...»

اما مرجئه‌های دوران ما، بسیار بیشتر از این غلو و افراط کرده و پا را فراتر از این گذاشته‌اند، زیرا اینها بر چنین شخصی به هیچیک از احکام کفر ظاهری یا باطنی حکم نمی‌کنند (نه ظاهراً و نه باطناً او را تکفیر نمی‌کنند) در صورتی که مرجئه‌هایی که پیش از این‌ها بودند، با اجرای احکام ظاهری بر آن‌ها مخالفت نمی‌کردند، لیکن با این حال ایمان باطنی را برای وی جایزه می‌دانستند و می‌گفتند: اگر چنین شخصی را بکشیم بدان خاطر است که به الله عزوجل و رسولش دشنام داده است و این دشنام دلیل بر کفرش می‌باشد. و این دشنام، تکفیر و کشتن وی را بر اساس احکام دنیا بر ما واجب می‌گرداند، لیکن اگر قلباً و در قلب به صدق رسول الله ﷺ اقرار داشته باشد، وی مؤمن بوده و در نزد الله عزوجل نجات یافته می‌باشد. اما مرجئه‌های معاصر به ایمان ظاهری و باطنی کسانی که ذکر نمودیم، حکم می‌کنند و

^۱ - مصدر پیشین (۱۰۷/۸).

علاوه بر اینکه او را تکفیر نمی‌کنند، وی را مستوجب و مستحق حد هم نمی‌دانند»^۱.

مطلب پنجم: الفاظی که استهزاء به دین را به دنبال دارد:

اسلام عنایت و توجه ویژه‌ای به الفاظ نموده است؛ چرا که با کلام و از طریق زبان است که خطاب فهمیده می‌شود و مردم با آن زندگی می‌کنند و مقصود و مراد یکدیگر را درک نموده و می‌فهمند. و بر این اساس است که الله عزوجل به صدق و راستی و عدالت در گفتار امر نموده و فرموده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹] «ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان باشید».

و همچنین فرمودند: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾ [الأنعام: ۱۵۲] «و هنگامی که سخنی گفتید، دادگری کنید (و از حق منحرف نشوید)».

برای الفاظ، تعریف معین و مشخصی که بدان مقید و محصور باشد، نمی‌باشد؛ و بلکه این کتاب و سنت و اشارات فقها است که در واقع تعیین کننده الفاظ صحیح و نادرست و هشدار در مورد آن‌ها می‌باشد و این‌گونه است که فقها در ابواب مختلفی بویژه در باب قذف و ارتداد، بدین الفاظ پرداخته‌اند^۲. و بلکه برخی از فقها کتاب‌هایی را در زمینه‌ی الفاظی معین و مشخص تألیف کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- «النجاة من ألفاظ الكفر» نگاشته‌ی «عربشاه» متوفای ۶۹۵ هـ؛
- رساله‌ای در ألفاظ الكفر نگاشته‌ی ابن علی محمد بن قطب الدین؛
- و رساله‌ی «البدر الرشید فی الألفاظ المکفرة» به شرح شیخ ملا علی قاری.

و نیز محدثین در ابواب «الآداب والرفاق» به مبحث الفاظ نیز پرداخته‌اند، و بلکه کتبی را در زمینه سکوت و آداب سخن گفتن به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند که از این میان می‌توان به کتاب «الصمت وآداب اللسان» نگاشته‌ی ابن ابی الدنیا، اشاره نمود. و نیز ابن ابی عاصم و سیوطی در این راستا کتبی به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند^۳. اما برخی از ائمه‌ی اهل علم، در این زمینه سهمی وافر و بزرگ داشته و

^۱ - الإنحرافات العقديّة والعلمية ث ۱۳۶-۱۳۷، علی بخیت.

^۲ - معجم المناهي اللفظية، ص: ۷، شیخ بکر بن عبدالله أبو زید.

^۳ - بنگر به مجموعه‌ای از کتبی که در باب زبان به طور مستقل یا در ضمن کتاب تألیف شده‌اند در کتاب «کتاب الصمت وآداب اللسان» نگاشته‌ی ابن ابی الدنیا متوفای سال ۲۸۱ هجری؛ قسم الدراسة التي قام بها الشيخ: نجم عبدالرحمن

محققانه و موشکافانه و باریک بینانه و با دقت کامل بدین مبحث پرداخته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به حفاظی همچون امام نووی، شیخ الإسلام ابن تیمیة و شاگردش ابن قیم و ابن حجر رحمهم‌الله، اشاره نمود.^۱

اما اهمیت این مبحث به خاطر ارتباط آن با زبان می‌باشد، زیرا با نطق شهادتین، ورود به اسلام حاصل گردیده و با نطق و بر زبان آوردن ضد شهادتین، وقوع در نواقص اسلام و خروج از آن حاصل می‌گردد. و بدین خاطر است که معاذ بن جبل رضی الله عنه در اهمیت نقش زبان و بزرگی جرم آن می‌گوید: «آیا مردم جز به خاطر سخنان بیهوده‌ای که گفته‌اند، به صورت - یا بینی - به آتش انداخته می‌شوند»^۲. و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «سوگند به خداوندی که معبود بر حقی جز او نیست، انسان در روی زمین به هیچ امری همچون زندانی کردن دراز مدت زبان نیازمند نیست»^۳.

براستی هرآنکه در کتاب الله دقیق شده و اندکی تأمل کند، درمی‌یابد که در آن نسبت به این مبحث، توجه و عنایت ویژه‌ای گردیده است تا اینکه مسلمان را از وقوع در استهزاء و تمسخر با تمامی انواع و اشکال و صورت‌های مختلف آن، حفظ نموده و برحذر دارد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا أَنظِرْنَا وَأَسْمِعُوا﴾ [البقرة: ۱۰۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مراعات و توجه بیشتر خود، برای حفظ و دریافت آیات قرآن می‌کنید) مگوئید: ﴿رَاعِنَا﴾ (رعایت‌مان کن و ما را بپای! بلکه واژه‌های هم معنی دیگری را به کار برید تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن سوءاستفاده کنند و در مفهوم زشت و دشنام آمیز به کارش ببرند) و

خلف، ص: ۱۳۱-۱۳۷، و معجم المناهی، ص: ۷.

^۱ - معجم المناهی اللفظیة، ص: ۸، شیخ بکر ابوزید.

^۲ - به روایت أحمد در المسند (۲۷۴/۵)، شماره (۲۲۰۷۷)؛ ترمذی در الإیمان، باب ما جاء في حرمة الصلاة، شماره (۲۶۱۶)، (۱۳/۵) و در مورد آن گفته است: حسن صحیح؛ و النسائي در التفسیر، عند قوله تعالى: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ شماره (۱۱۳۹۴)، (۴۲۸/۶)؛ و ابن ماجة در الفتن، باب كف اللسان في الفتنة، شماره (۴۰۲۱)، (۳۷۳/۲).

^۳ - به روایت ابن المبارک در الزهد (۱۲۹)، شماره (۳۸۴)؛ ابن أبي الدنيا در الصم، باب حفظ اللسان وفضل الصمت، شماره (۱۶)، و هیشمی در المجمع (۳۰۳/۱۰) گفته است: طبرانی با اسانیدی آن را روایت کرده است و رجال آن ثقات هستند. و برای مشاهده بخشی از اقوال سلف در باب زبان نگاه: «مقدمة صحیح مسلم» باب النهي عن الحديث بكل ما سمع، نووی (۱۸۸/۱-۱۹۱)، و سورة الحجرات دراسة تحليلية وموضوعية، ص: ۱۵۰ و ۱۵۱، د. ناصر بن سلیمان العمر.

بگوئید: ﴿أَنْظُرْنَا﴾ (بر ما نظر انداز، در ما نگر، رعایت مان کن. و خوب بدانچه پیغمبر بر شما فرو می-خواند و می گوید) گوش فرا دهید و بشنوید».

این آیه کریمه بیانگر عدم استعمال کلمه‌ی «راعنا» و استفاده نمودن از آن در سخن گفتن می‌باشد، چرا که یهود، - که لعنت خدا بر آنان باد - زبان را چرخانده و این کلمه را «رَعِنَا» تلفظ می‌کردند که از ماده‌ی «الرعونة» به معنای نادانی و بی‌خردی بود و در خطاب به رسول الله ﷺ تلفظ ناصحیح آن را بر زبان می‌آوردند و قصدشان متصف نمودن پیامبر به کم‌خردی و عیب و زشتی بود؛ بدین خاطر است که الله عزوجل در راستای وضوح خباثت یهود می‌فرماید: ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي آلِ الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾ [النساء: ٤٦] «برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند (و کلام را از معانی اصلی به دور می‌دارند و وارونه و چندانگونه و چند پهلوی صحبت می‌کنند) و می‌گویند: شنیدیم (سخن تو را و به کار نگرفتیم!) و فرمان نبردیم (و جز عصیان نپذیردیم!) بشنو (سخنان ناروا و کاش نشنوی جز) ناشنیدنی را. و (می‌گفتند:) ما را بیای (ولی) زبان را پیچ می‌دادند (و به جای: راعنا، راعینا، یعنی چوپان ما، یا راعنأ، یعنی: نازیبا، می‌گفتند...) و (هدفشان) ریشخند دین بود (و نفرین رسول!) ولی اگر آنان (به جای این همه سخنان ناروا و کارهای نازیبا) می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم) به نفع و صلاح ایشان بود و (با واقعیت سازگارتر و) درست‌تر و لیکن خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است (و از رحمت خود مطرود و محروم فرموده است) و لذا جز شمار اندکی ایمان نمی‌آورند (و داعی حق را لَبَّیک نمی‌گویند)».

اما از دیگر الفاظ دال بر تمسخر و استهزاء به الله عزوجل، می‌توان به آنچه در «فوز النجاة» آمده اشاره کرد و آن اینکه: هر آنکه به دیگری بگوید: دیگ با گفتن ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ جوشید و غذا پخته شد، با این الفاظ کافر می‌گردد، زیرا قصد و نیت وی از این الفاظ، تمسخر به کلام الله عزوجل بوده است نه تبرک جستن و خوش نیتی»^۱.

و در ظهیریة^۲ آمده است: «هر آنکه بگوید: پوست سوره‌ی اخلاص را کندی یا اینکه پوست سوره‌ی

^۱ - شرح بدر الرشید فی ألفاظ الکفر، ص: ۲۰.

^۲ - حاجی خلیفه در کشف الظنون (۱۲۲۶/۲) می‌گوید: الفتاوی الظهیریة تألیف ظهیر الدین ابی بکر محمد بن أحمد،

اخلاص را بکن، یا اینکه بگوید: برای چه کسی چنین مکرر سوره‌ی تنزیل را تلاوت کرده و یقه‌ی سوره‌ی تنزیل را گرفته‌ای؛ لذا هر آنکه چنین الفاظی را بر زبان آورد، کافر می‌گردد.

و همچنین در «المحیط»^۱ آمده است: یا اینکه چون بگوید: یقه‌ی ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ﴾ را گرفته‌ای، به خاطر قصد استهزاء و نه مداومت بر قرائت و تلاوت در سختی و راحتی، کافر می‌گردد.

و در ظهیریة آمده است: یا اینکه چون بگوید: قامت فلانی کوتاه‌تر از ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ است، کافر می‌گردد، زیرا وی به کلام الله عزوجل استهزاء ورزیده و آنرا بازیچه دست خود قرار داده است؛ یا اینکه چون به آنکه در کنار بیمار سوره‌ی یاسین را تلاوت می‌کند، بگوید: آنرا (سوره‌ی یس) ذره ذره در دهان میت و به خورد وی بده^۲، به خاطر استخفاف و سبک شمردن و تحقیر کلام الله کافر می‌گردد»^۳.

همچنین از دیگر الفاظ استهزاء به الله عزوجل، می‌توان بدانچه شیخ علی قاری ذکر نموده اشاره کرد، آنجا که می‌گوید: «و در «المحیط» آمده است: هرآنکه بگوید: «والنازعات نزعاً أو نزعاً» یعنی نزعاً را با ضم نون خوانده و قصد وی تمسخر و استهزاء باشد، کافر می‌گردد»^۴.

و از این دسته الفاظ است، آنچه امام ذهبی از عمرو بن عبید ذکر نموده که وی گفته است: «اگر «تبت یدا ابي لهب» در لوح محفوظ باشد، حجتی برای الله بر بندگانش نیست»^۵.

و از این قبیل است که چون شخصی بگوید: لا إله إلا الله، پس وی در پاسخ بگوید: چه چیزی از این کلمات برمی‌آید تا بگویم: لا اله الا الله؛ یا اینکه چون به آنکه مرتکب گناهی شده، گفته شود: أستغفر الله بگو؛ و وی از روی سبک شمردن و استخفاف بگوید: چرا این کار را بکنم، یا اینکه بگوید:

قاضی و محتسب در بخارا و حنفی مذهب متوفای سال ۶۱۹ هجری می‌باشد.

^۱ - در کشف الظنون (۱۶۱۹/۲) می‌گوید: المحيط البرهاني في الفقه النعماني نگاشته‌ی شیخ امام علامه برهان الدین محمود بن تاج الدین أحمد بن صدر الشهيد برهان الأئمه عبدالعزيز بن عمر بن مازة بخاري حنفی متوفای ۶۱۶ هجری می‌باشد.

^۲ - نص صحیحی مبنی بر قرائت سوره‌ی یس بر میت ثابت نشده است. بنگر: ارواء الغلیل (۱۵۰/۱-۱۵۲)، شیخ الألبانی.

^۳ - شرح بدر الرشید، ص: ۲۰-۲۱ و ص: ۲۷، شیخ علی القاری.

^۴ - مصدر پیشین، ص: ۲۴ و بنگر: مختار الصحاح، ص: ۳۹۸.

^۵ - السیر (۱۰۴/۶)؛ میزان الاعتدال (۲۷۶/۳) هر دو نگاشته‌ی امام ذهبی است.

این چه کلماتی هستند که بگویم استغفر الله^۱.

در این نوع الفاظ، اگر اراده و نیت، استهزاء به کلمه‌ی اخلاص و استغفار و طلب آموزش باشد، کفر بودن‌شان واضح و آشکار است و در غیر اینصورت سوء ادب در برابر الله عزوجل و نوعی تکبر ورزیدن می‌باشد که از بزرگ‌ترین گناهان است، اما منجر به کفر صاحبش نمی‌گردد.

و از این دسته است آن هنگام که شخصی به هنگام تسبیح یا تهلیل (لااله الاالله گفتن) یا تکبیر یا استغفار یا شنیدن مباحث علمی با عصبانیت بگوید: این کلمات را بسیار شنیده‌ام یا اینکه به هنگام خوردن یا نوشیدن چیزی حرام یا شنیدن موسیقی، بسم الله بگوید و بگوید: این ذکر الله است؟ یا اینکه چون صدای اذان را بشنود و بگوید: این صدای الاغ یا صدای زنگ است و من آن را دوست ندارم...^۲.

ابن حجر در تعلیق بر این کلام می‌گوید: «کفر ورزیدن در این مسأله واضح و روشن می‌باشد، زیرا اینکه شخصی می‌گوید: این را بسیار شنیدم، آن‌هم با حالت عصبانیت و خشم، صراحتاً یا نزدیک به صریح، دلالت بر استخفاف و بی‌حرمتی و سبک شمردن ذکر خداوند متعال می‌کند و تردیدی نیست که استخفاف و سبک و حقیر شمردن ذکر، از این جهت که ذکر خداوند متعال است، کفر می‌باشد و شرط کفر بودن گفتن بسمله به هنگام ارتکاب امر حرام، این است که قصد و نیت وی بی‌حرمتی و اهانت و استخفاف بسمله باشد»^۳.

از دیگر الفاظ کفر آمیز آن است که بگوید: سوگند خوردن تو و بادی که از شکم خارج می‌شود، یکسان است. ابن حجر رحمته در تعلیق بر این لفظ می‌گوید: اینکه شخصی بگوید: سوگند خوردن تو و بادی که از شکم خارج می‌شود، یکسان است، زمانی کفر است که مقصود وی از سوگند، کسی باشد که بدو سوگند یاد می‌شود و آن طبیعتاً اسمی از اسامی یا صفتی از صفات الله عزوجل است، اما اگر به چیزی دیگر همچون طلاق یا آزاد کردن برده (عتق) سوگند یاد کند، کافر نمی‌گردد. (و در اینصورت چنین سخنی در مورد چنین سوگندی (به طلاق و عتق) کافر شدن وی را به دنبال ندارد).

از دیگر الفاظ کفر آمیز آن است که چون بشنود طرف دعوای وی بگوید: لاحول و لاقوة الا بالله، او بگوید: لاحول و لا... دیگر چیست. یا اینکه بگوید: از این کلمات چه برمی‌آید، یا اینکه همچون این الفاظ را بر زبان آورد، کافر می‌گردد.

می‌گویم (هیتمی): گویا وجه کفر بودن این الفاظ، استخفاف به قوت و قدرت الله عزوجل و نسبت

^۱ - الإعلام بقواطع الإسلام (۲/۳۷۰)، ابن حجر الهیتمی، المطبوع بآخر کتاب «الزواجر عن اقتراف الكبائر».

^۲ - همان (۲/۳۷۰).

^۳ - همان (۲/۳۷۰).

دادن عجز و ناتوانی به الله متعال می‌باشد. و این برای آنکه معنای لاحول و لاقوة إلا بالله را بدانند، واضح و آشکار می‌باشد. اما گوینده‌ی این الفاظ کفر آمیز، یا از آن دسته کسانی است که معنای این کلمه (لاحول و...) را نمی‌داند که در اینصورت شایسته است مطلقاً به کفر وی حکم نشود، بلکه معنای این کلمه بدو فهمانده شود پس اگر بدانچه بیشتر گفته بود بازگشت، کافر می‌گردد و در غیر اینصورت کافر نمی‌گردد...»^۱.

شیخ علی قاری می‌گوید: «و در «ظہیریة» آمده است: چون یکی از دو طرف دعوا، لاحول و لاقوة إلا بالله بگوید و دیگری در پاسخ بگوید: لاحول و لاقوة إلا بالله فایده‌ای نداشته و از آن چیزی بر نمی‌آید و نان و آب نمی‌شود، یا اینکه بگوید: لاحول نانی نمی‌شود که در کاسه خرد گردد؛ در تمامی این موارد به خاطر استخفاف و بی‌حرمتی (به کلمه‌ی لاحول و لاقوة إلا بالله) به علت استهزاء و تمسخر کافر می‌گردد»^۲.

و این از الفاظی که پیشتر گذشت واضح و روشن می‌باشد. و همچون این الفاظ کفر آمیز آن است که به هنگام تسبیح و ذکر الله عزوجل، چنین الفاظی را بر زبان آورد و بگوید: این اذکار و تسبیحات شکم را سیر نمی‌کند و نان نمی‌شود که در کاسه خرد گردد؛ که در چنین مواردی به خاطر اهانت و استخفاف و سبک شمردن نام الله عزوجل، کافر می‌گردد.

اما اینکه در این موارد، علت کفر، استهزاء و تمسخر بیان گردید، بسیار صحیح و به جا و مفید و حائز اهمیت می‌باشد، زیرا اگر شخصی بگوید: تا چه اندازه سبحان الله باید گفت؟ یا اینکه بگوید: تا چه زمان سبحان الله می‌گویی؟ اما این الفاظ را در قالب استفهام و به صورت سؤالی مطرح کند، به ویژه زمانی که مقدار سبحان الله گفتن‌ها به طول انجامد، کافر نمی‌شود. (اما اگر همین الفاظ را از روی استخفاف و تمسخر بر زبان آورد، کافر می‌گردد...)»^۳.

و از الفاظ استهزاء و وزیدن به الله عزوجل نیز آن است که شخصی در ابتدای نوشیدن شراب یا ارتکاب زنا یا خوردن مال حرام، بسم الله بگوید که در اینصورت کافر می‌گردد^۴. و این زمانی است که وی در ابتدای ارتکاب امری که حرام محض بوده و حرام بودن آن متفق علیه می‌باشد و درحالی که بر حرام بودن آن واقف است و بلکه حرام بودن آن در دین از امور واضح و آشکار است، همچون

^۱ - همان (۳۸۸/۲)، و بنگر به همان (۳۷۰/۲).

^۲ - شرح بدرالرشید، ص: ۲۷.

^۳ - همان، ص: ۲۸.

^۴ - همان، ص: ۲۸.

شرابخوری از روی استخفاف و سبک شمردن ذکر الله عزوجل به هنگام ارتکاب آن، چنین بگوید^۱. و از این دسته است آنچه هیتمی از برخی علمای حنفیه نقل نموده و می‌گوید: «یا اینکه بگوید: مصحف شریف، آلت و وسیله‌ی فساد و تباهی و بازیچه است، یا اینکه به حقانیت کتاب الله اقرار نکند، یا اینکه بگوید: قرآن حکایات و داستان‌های جبرئیل است و وحی الهی را انکار کند...»^۲. اما این الفاظ آشکارا بیانگر آنند که قصد و نیت گوینده‌ی آن‌ها چیزی جز سبک و حقیر و کوچک شمردن قرآن کریم و اهانت و بی‌حرمتی بدان نمی‌باشد، درحالی‌که تعظیم و تجلیل و احترام قرآن کریم واجب و بلکه از ضروریات دین است.

و از این دسته الفاظ کفر آمیز آن است که به کسی که قرآن را تلاوت می‌کند، با استهزاء و تمسخر بگوید: ﴿وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ﴾ [القیامة: ۲۹].

یا اینکه چون کاسه‌ای را پر از چیزی کند، با تمسخر و استهزاء بگوید: ﴿وَكَاَسًا دِهَاقًا﴾ [النباء: ۳۴].

یا اینکه چون دیگری از نوشیدن نوشیدنی فارغ گردد، به تمسخر و از روی استهزاء بگوید: ﴿فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ [النباء: ۲۰].

یا اینکه از روی استهزاء و تمسخر به هنگام وزن کردن با پیمانانه و کیل بگوید: ﴿وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾ [المطففين: ۳].

یا اینکه چون عده‌ای را کنار هم در یکجا جمع ببیند، با اهانت و استخفاف و حقیر شمردن مسأله‌ی حشر انسان‌ها در قیامت، بگوید: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۷].

یا اینکه بگوید: در میان فاصله‌ای به اندازه‌ی «السماء» و «الطارق» قرار بده، یا اینکه همچون این الفاظ را بر زبان آورد؛ یا اینکه چون به سوی نماز خوانده شود، از باب تمسخر بگوید: من به تنهایی نماز می‌خوانم و بگوید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۳...

به خاطر بر زبان آوردن تمامی این الفاظ، کافر می‌گردد و این به خاطر استعمال قرآن در غیر از جایگاه خود به قصد استخفاف و تحقیر و اهانت و تمسخر می‌باشد، بر خلاف استعمال و به کارگیری آن بدون این قصد و نیت؛ لیکن حرمت به کارگیری قرآن و استعمال آن در غیر از جای خودش، بدون

^۱ - همان، ص: ۲۹.

^۲ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۶۹/۲).

^۳ - همان (۳۶۹/۲).

قصده استخفاف و تمسخر هم بعید نمی‌باشد.^۱

اما الفاظ کفر آمیز در شأن و منزلت رسول الله ﷺ که در آن استخفاف و کوچک شمردن مقام و منزلت و اهانت و عیبجویی از پیامبر ﷺ نهفته می‌باشد:

۱- از این دسته الفاظ می‌توان به آنچه ملا علی قاری رحمته نقل نموده، اشاره کرد. آنجا که می‌گوید: «در فتاوی «الظهیریة» آمده است: هر آنکه نزد وی این حدیث رسول الله ﷺ ذکر گردد که فرمودند: «مَا بَيْنَ بَيْتِي^۲ وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۳ او بگوید: خانه و منبر را می‌بینم، اما در میان آن‌ها چیزی نمی‌بینم، کافر می‌گردد؛ و این زمانی است که قصد وی از این سخن، استهزاء و انکار باشد و در واقع به امور غیبی که در اخبار رسول الله ﷺ وارد شده ایمان نداشته باشد»^۴.

۲- از دیگر الفاظی که دلالت بر استهزاء به رسول الله ﷺ می‌کند، آن است که چون شخصی بگوید: چون رسول الله ﷺ از غذا خوردن فارغ می‌شدند، انگشتان‌شان را می‌لیسیدند. دیگری در پاسخ وی بگوید: این عمل خلاف ادب است؛ با بر زبان آوردن این جمله کافر می‌شود، زیرا با این الفاظ در واقع سنت لیسیدن انگشتان پس از فارغ شدن از غذا را انکار نموده و در حقیقت از آن روی گردانده است...»^۵.

اما دیدگاه صحیح آن است که چون این الفاظ را از روی حقیر و خوار شمردن عملکرد رسول الله ﷺ و استهزاء و تمسخر به ایشان یا اینکه از روی نسبت دادن عیب و نقص به رسول الله ﷺ بگوید، کافر

^۱ - بنگر: همان (۳۶۹/۲) با اندکی تصرف.

^۲ - حافظ می‌گوید: ... و به قبر ترجمه شده و در هر دو حدیث با لفظ البیت وارد شده است؛ چراکه قبر در خانه واقع شده و در برخی از طرق این حدیث به لفظ القبر آمده است؛ قرطبی می‌گوید: روایت صحیح با لفظ «بیتي» می‌باشد و نیز با لفظ «قبري» روایت شده است و گویا که به معنی روایت شده است؛ چراکه رسول الله در خانه‌ای که در آن سکونت می‌نمودند دفن شدند. فتح الباری (۸۴/۳).

^۳ - «میان خانه و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است». به روایت بخاری، کتاب الصلاة في مسجد مكة والمدینة، باب فضل ما بین القبر والمنبر، شماره (۱۱۹۵ و ۱۱۹۶)، فتح (۸۴/۳)، و در کتاب فضائل المدینة، باب ۱۲ شماره (۱۸۸۸)، فتح (۱۱۹/۴)، و مسلم در کتاب الحج، باب ما بین القبر والمنبر، روضة من ریاض الجنة، شماره (۱۳۹۰)، نووی (۱۷۰/۹).

^۴ - شرح بدر الرشید، ص: ۶-۷، علی القاری؛ و نگا: الإعلام بقواطع الإسلام (۳۷۰/۲)، هیتمی.

^۵ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۶۴/۲).

می‌گردد، وگرنه کافر نمی‌شود، اما مورد تعزیر شدید قرار می‌گیرد.^۱

و از این دسته است اینکه بگوید: سنت به چه امور زشتی پرداخته است ... هیتمی می‌گوید: کفر بودن این الفاظ واضح و آشکار است، زیرا استهزاء صریح به دین می‌باشند.^۲

۳- از دیگر الفاظ اینچنین، آن است که چون شخصی به نزد دیگری به شفاعت و میانجیگری بپردازد، وی بگوید: اگر رسول الله ﷺ هم بیاید تا اینکه شفاعت و میانجیگری وی را کند، شفاعتش را نمی‌پذیرم. با این الفاظ کافر می‌گردد. و این زمانی است که این سخنان را از روی سبک شماردن و استخفاف به مقام و منزلت والای رسول الله ﷺ بر زبان آورد که در اینصورت به کفر وی حکم می‌شود، اما اگر این کلمات را از روی تأکید و نه استخفاف و بی‌حرمتی به شأن و منزلت والای پیامبر ﷺ بر زبان آورد، کافر نمی‌گردد.^۳

۴- همچنین اگر شخصی از روی استخفاف و اهانت و بی‌حرمتی بگوید: رسول الله ﷺ دارای ناخن‌های بلند و لباس‌هایی کهنه و همیشه گرسنه و بسیار فراموش کار بودند و یا اینکه چون بدو گفته شود: سبیلت را کوتاه کن (و یا اینکه ناخن‌هایت را کوتاه کن) که سنت است، وی از روی انکار بگوید: این کار را نمی‌کنم یا اینکه چون گفته شود: رسول الله ﷺ کدو و سرکه را دوست داشتند، وی بگوید: آندو را ندیده‌ام، یا اینکه بگوید: رابطه‌ای میان آن‌ها نمی‌بینم...^۴ کافر می‌گردد.

سپس هیتمی برآنچه بیان گردید، حاشیه زده و می‌گوید: «... اینکه کفر بودن بر زبان آوردن این الفاظ را مقید به استخفاف و بی‌حرمتی نمود، بسیار نیک و به جا می‌باشد؛ و در ضمن به کار بردن تمامی این الفاظ برای کافر شدن گوینده‌اش شرط نیست بلکه بر زبان آوردن تنها یکی از آن‌ها از روی استخفاف و بی‌احترامی، کفر بوده (و موجب خروج صاحبش از دین می‌گردد)»^۵.

آری چنین است که چون در عهد خلافت مأمون که در مجلس وی أبو یوسف هم حضور داشت، سخن از آن شد که رسول الله ﷺ کدو را دوست داشتند و مردی گفت: من آن‌را دوست ندارم. قاضی أبو یوسف امر نمود تا شمشیر و فرشی از پوست که برای گردن زدن محکوم در ذیل او پهن می‌کردند،

^۱ - همان (۳۶۱/۲).

^۲ - همان (۳۷۳/۲).

^۳ - مطالب اولی النهی (۲۸۷/۶)، وانظر الأصل: غایة المنتهی (۳۴۰/۳)، والإقناع (۳۰۱/۴) للحجای.

^۴ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۶۹/۲-۳۷۰).

^۵ - همان (۳۷۰/۲).

بیاورند، پس آن مرد گفت: از خداوند متعال به خاطر آنچه بر زبان آوردم و تمامی الفاظی که موجب کفر می‌گردد، طلب مغفرت و آمرزش می‌کنم و گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. و این باعث گردید که وی را رها کرده و او را نکشند.

اما توضیح این مسأله آن است که وی آن سخن را از روی استخفاف و بی‌حرمتی بر زبان آورد؛ چرا که عدم میل طبیعی که در سرشت هر انسانی نسبت به برخی از چیزها می‌باشد، امری غیر اختیاری می‌باشد و در قواعد شرعی انسان بر اساس آن‌ها مکلف نیست^۱. و چون از روی استخفاف و سبک و حقیر شمردن نبوده و بلکه از روی سرشت و طبع و مزاج خویش بگوید: من آن‌را دوست ندارم، یا اینکه اشتهایی بدان ندارم و یا اینکه بگوید: طبع من با آن ناسازگار است و مانند این سخنان، مرتکب امر حرامی نشده است.

۵- و از این دسته الفاظ، موردی است که فقها بدان تصریح کرده‌اند و آن اینکه: چون شخصی به رسول الله ﷺ، هَزَم^۲ (عیب و نقصی در دین یا آبروی ایشان می‌باشد) بگوید، استتابه می‌شود، اگر توبه کرد که خوب، وگرنه کشته می‌شود، زیرا با این لفظ، به عیبجویی و کاستن از مقام و منزلت والای رسول الله ﷺ پرداخته است^۳.

ابن حجر هیتمی رحمته الله علیه می‌گوید: «در آنچه پیشتر ذکر آن گذشت، قصد و اراده‌ی نسبت دادن عیب و نقص به رسول الله ﷺ در بر زبان آوردن چنان لفظی، واضح و آشکار است و این امر همچنان که پیشتر بدان اشاره نمودیم، کفر می‌باشد ... و احدی به خاطر جهالت، در مورد کفری که مرتکب گردیده، معذور نمی‌باشد و نیز به ادعای لغزش زبانی، مادامی که عقل وی سالم و سلامت باشد (و در شهرهای اسلامی و در محیط علمی رشد کرده باشد) معذور نمی‌باشد، مگر آنکه مورد اکراه واقع گردیده و از روی اجبار این الفاظ را بر زبان آورده باشد، درحالی که قلبش مطمئن به ایمان بوده است»^۴.

اما به طور کلی می‌توان گفت: الفاظی که در مورد رسول الله ﷺ به کار می‌روند بر سه گونه‌اند:

۱- الفاظی که کفر می‌باشند، همچون سخن آن مردی که به رسول الله ﷺ گفت: این نوع تقسیم عادلانه نبوده و در آن رضایت خداوند در نظر گرفته نشده است^۵.

^۱- شرح بدرالرشید، ص: ۹-۱۰.

^۲- نگا: لسان العرب (۶۰۸/۱۲)، ابن منظور.

^۳- نگا: حاشیة الدسوقي علی الشرح الكبير (۳۱۰/۴) و الإعلام بقواطع الإسلام (۳۸۲/۲).

^۴- الإعلام بقواطع الإسلام (۳۸۴/۲).

^۵- به روایت بخاری، کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب من ترک قتال الخوارج للتألیف، شماره (۶۹۳۳).

۲- الفاظی که بر زبان آوردن آن‌ها در مورد رسول الله ﷺ، گناه و معصیت می‌باشند و خوف آن می‌رود که به موجب آن‌ها اعمال صاحبش نیست و نابود و تباه گردد. همچون بالا بردن صدا بر صوت و صدای رسول الله ﷺ و مانند مراجعه‌ی کسانی که در روز حدیبیه پس از ثبات و قطعیت رسول الله ﷺ بر صلح، به ایشان (به منظور تجدید نظر در مفاد صلح نامه) رجوع نمودند و نیز همچون مجادله‌ی کسانی که با پیامبر ﷺ در روز بدر، پس از اینکه حق برای رسول الله ﷺ روشن گردیده بود، به جدال پرداختند؛ و تمامی این موارد در مخالفت نمودن با امر رسول الله ﷺ داخل می‌باشند^۱.

۳- الفاظی که غیر از دو دسته‌ی اول می‌باشند و بلکه صاحب و گوینده‌ی آن، یا به خاطر آن‌ها مورد حمد و ستایش واقع می‌گردد یا نه، همچون سخن عمر رضی الله عنه که گفت: چرا درحالی که ترسی وجود ندارد و در آسایش و امنیت به سر می‌بریم، نماز را کوتاه کنیم؟^۲ ۳. اما الفاظی که بیشتر ذکر نمودم و در آن‌ها استهزاء و تمسخر به رسول الله ﷺ بود، چون در الفاظ، صریح بوده یا با قید استخفاف در برخی از الفاظ همراه باشند، جزء دسته اول بوده و کفر می‌باشند.

۶- اما در زمینه‌ی الفاظی که در آن‌ها استهزاء و تمسخر به شریعت اسلامی و داور و قاضی قرار دادن آن می‌باشد، شیخ علی قاری می‌گوید: «در المحيط آمده است: هر آنکه نزد وی سخن از شریعت رود، پس عمدا یا به زور آروغ (باد گلو) زند، یا اینکه صدایی زشت از خود درآورد و این از روی اعتراض یا کراهت و نارضایتی نسبت به شریعت مقدس باشد و (با تحقیر) بگوید: این شریعت است؟ کافر می‌گردد؛ چرا که شریعت مقدس را به امری که مورد نارضایتی و ناخوشایندی سرشت و طبیعت انسان است، تشبیه نموده است»^۴.

۷- و از این دسته الفاظ آن است که چون طرف دعوای وی بدو بگوید: بر اساس حکم الله عزوجل بر تو حکم می‌کنم، وی در پاسخ بگوید: حکمی نمی‌شناسم. یا اینکه بگوید: حکم در

فتح (۳۰۳/۱۲)، ومسلم (در الزکاة، باب ذکر الخواارج وصفاتهم، شماره (۱۰۶۳)، نوي (۱۶۵/۷)، با وجود اختلاف در لفظ.

۱- اشاره به این کلام الله متعال دارد که می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

۲- به روایت مسلم، کتاب صلاة المسافر وقصرها، باب صلاة المسافر وقصرها، شماره (۶۸۶)، نوي (۲۰۲/۵-۲۰۳).

۳- نکا: الصارم المسلول، ص: ۲۰۶-۲۰۷، ابن تیمیة.

۴- شرح بدرالرشید، ص: ۷۲.

اینجا کارساز نیست.

هیتمی در تعلیق بر این الفاظ می‌گوید: «آنچه (شیخ علی قاری حنفی) در مورد این الفاظ ذکر نموده که چون شخصی بگوید: حکمی نمی‌شناسم و... در نزد ما (یعنی شافعیه) زمانی کفر می‌باشد که قصد گوینده‌ی آن‌ها استهزاء و تمسخر به حکم الله عزوجل یا استخفاف و سبک شمردن آن باشد»^۱.
و در جایی دیگر می‌گوید: «و نیز الفاظی را که در زمینه شریعت و قاضی و احکام مذکور ذکر نموده، چون از روی استخفاف یا استهزاء گفته شوند، کفر بودن آن‌ها واضح و آشکار می‌باشد»^۲.

اما هم اکنون و در این دوران الفاظ بسیار بدتر و بیشتری را شاهد هستیم که از دهان جاهلان و گزافه‌گویان معاصر بیرون می‌آید، الفاظی که بسیار بدتر از الفاظ کفر آمیزی است که فقها و علمای پیشین بدان اشاره نموده و بیان داشته‌اند که چون کسی اینچنین الفاظی را بر زبان آورد وارد میدان کفر و ارتداد گشته و در واقع با تلفظ آن‌ها از حکم و احکام شریعت اسلام عیجوبی نموده است. چنان‌که برخی از معاصرین جاهل و نادان می‌گویند: شریعت دریای تاریکی هاست. و این جمله‌ای است که آن‌را نسبت به هر حکم شرعی که مخالف با هوی و هوس و خواهشات نفسانی ایشان باشد، به کار می‌برند و بر این اعتقاد و باورند که هر آنکه در احکام شریعت داخل شود و بدان‌ها جامه عمل بپوشاند، همچون کسی است که وارد دریایی عمیق و تاریک و بسیار خطرناکی گردیده است.^۳

و از این قبیل الفاظ آن است که می‌گویند: شریعت همچون هندی است؛ و این‌گونه با به کار بردن چنین الفاظی مقصودشان را با کنایه بیان می‌دارند؛ و این تشبیه اشاره به آن دارد که شریعت اسلامی مروت و جوانمردی نمی‌شناسد. و اوضاع و احوال مردم و مناصب و جایگاه و حرمت هریک از آن‌ها را در نظر ندارد. و به گمان‌شان اگر در هندی مروت و جوانمردی باشد، آنگاه در شریعت هم عدالت و دادگری می‌باشد. - تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا -؛ درحالی‌که جایز نیست مروت و جوانمردی را در گروهی یا منطقه‌ای^۴ یا به زبان و نژادی منتسب کرده و محصور نمود؛ اینچنین عملکردی، عملکرد اهل جاهلیت می‌باشد که اعتبار و مقام و منزلت و کرامت و بزرگی را در رنگ پوست یا زبان یا سرزمین یا نژاد قرار می‌دهند و به میزان و معیار حق یعنی تقوا توجهی نکرده و نداشته و بدان اهمیتی نمی‌دهند.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَكُمُ﴾ [الحجرات: ۱۳] «بی‌گمان گرامی-

^۱ - الإعلام بقواطع الإسلام (۲/۳۶۷-۳۶۸).

^۲ - همان (۲/۳۷۲).

^۳ - عادات و الفاظ تخالف دین الله الحق، ص: ۱۲-۱۳، شیخ دکتر: محمد بن سعید القحطانی.

^۴ - همان، ص: ۱۲-۱۳.

ترین شما در نزد خدا با تقواترین شما است». ابن کثیر رحمته الله در ذیل این آیه می‌گوید: «یعنی نزد الله عزوجل معیار تفاضل و تفاوت و برتری شما نسبت به یکدیگر، تقوا و پرهیزگاری و نه اصل و نسب و نژاد می‌باشد. و از رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه احادیث متفاوتی وارد شده است.

امام بخاری با سندش از ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که: به رسول الله صلی الله علیه و آله گفته شد: گرامی‌ترین مردم چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَكْرَمُهُمْ أَتْقَاهُمْ» «گرامی‌ترین آن‌ها، با تقواترین‌شان می‌باشد». گفتند: ای پیامبر خدا، ما در این مورد از شما سؤال نکردیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَأَكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ» «بزرگترین و گرامی‌ترین مردم، پیامبر خدا، یوسف فرزند پیامبر خدا (یعقوب) فرزند خلیل الله (ابراهیم) می‌باشد». گفتند: ما در آن مورد نیز از شما نپرسیدیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي» پس از اصل و نسب عرب از من می‌پرسید؟ گفتند: آری، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَخِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا» «آن‌ان که در جاهلیت بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردمند، البته اگر شناخت دینی داشته باشند»^۱.

و از این دسته الفاظ است آنچه به هنگام خارج شدن از دادگاه و محکمه شرعی بر زبان آورده و می‌گویند: قانون را بر ما جاری کنید و کانون را رها کنید. و مقصودشان از قانون، عرف و دیدگاه‌های قبیله و آنچه آن‌را مذهب خویش می‌نامند، می‌باشد. و مقصودشان از کانون، ظرف زغال می‌باشد و این‌گونه با اشاره و کنایه از حکم الله عزوجل یاد نموده و آن‌را کانون نامیده و کبر و غرور ورزیده و گستاخی نموده و حکم قبیله را بر آن ترجیح داده و آن‌را قانون می‌نامند^۲.

اما برخی از خلفاء و امرا با برخی از این گزافه‌گویان به خاطر الفاظی که بر زبان می‌آوردند، شدیداً برخورد می‌کردند؛ در دوران خلافت مأمون از شخصی در مورد حکم کسی که زن بافنده‌ای را بکشد، سؤال شد، پس وی در پاسخ بدو گفت: دختر جوان و زیبایی با قاتل آن ملازم گردانیده می‌شود. چون خلیفه از این مسأله اطلاع یافت، امر نمود تا گردن پاسخ دهنده را بزنند و گفت: این سزای کسی است که حکم شریعت را به تمسخر و استهزاء و ریشخند گیرد و استهزاء و تمسخر به حکمی از احکام

^۱ - به روایت بخاری، کتاب الأنبياء، باب ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ...﴾ شماره (۳۳۷۴). فتح (۶/۴۷۷)؛ و مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل يوسف عليه السلام، شماره (۲۳۷۸). نوبی (۱۴۳/۱۵-۱۴۴).

^۲ - تفسیر القرآن العظيم (۳۳۳/۴-۳۳۴).

^۳ - عادات و الفاظ تخالف دین الله الحق، ص: ۱۲-۱۳.

شریعت کفر می‌باشد.^۱

شیخ علی قاری رحمته نیز در شرح الفاظ کفر آمیز، نمونه‌های دیگری از عملکرد امرا و موضع‌گیری‌های آنان در راستای تعظیم دین و شعائر آن و مجازات نمودن کسانی که به بی‌رحمتی و اهانت بدان روی آورده‌اند، ذکر می‌کند که در اینجا به همین اندازه کفایت می‌کنیم.

اما علما از ذکر الفاظ کفر آمیز در باب نماز و زکات و ... غفلت نورزیده و به آن‌ها نیز پرداخته‌اند که از این جمله می‌توان بدانچه شیخ علی قاری در این زمینه ذکر نموده اشاره کرد، آنجا که می‌گوید: «... و در جواهر الفقه^۲ آمده است: ... اگر به فاسقی گفته شود، نماز بگذار تا حلاوت ایمان را چشیده و دریایی، پس وی در پاسخ گوید: نماز نمی‌گزارم تا اینکه حلاوت ترک (نماز) را بچشم، کافر می‌گردد. چرا که در حقیقت حلاوت معصیت و سرکشی را بر حلاوت طاعت ترجیح داده و یا اینکه آن‌ها را با هم مساوی قرار داده است...»^۳.

اما اینکه سبب کفر وی به کار بردن الفاظ استهزاء و تمسخر آمیز نسبت به نماز می‌باشد، به صواب نزدیک‌تر است. «و در فتاوی صغری و الجواهر آمده است: هر آنکه عمداً به سوئی غیر از قبله نماز بگذارد، کافر می‌گردد. شایسته است که وجه کافر شدن وی بر آن حمل گردد که چون معتقد به جواز این عمل باشد یا اینکه از روی تمسخر و استهزاء نمودن نماز چنین عملی را مرتکب گردد، کافر می‌شود»^۴.

و در یتیمیه آمده است: «هر آنکه از روی استخفاف و کوچک و حقیر و بی‌اهمیت شمردن نماز و نه از روی تنبلی، آن‌را ترک کند، کافر می‌شود»^۵.

و از این دسته الفاظ کفر آمیز در باب نماز، آن است که چون بگوید: چقدر بایستی این نمازها را بخوانیم، برآستی که از مداومت بر آن سینه‌ام تنگ شده است. یا اینکه بگوید: برایم ملالت آور شده، به خاطر اعتراض نمودن به فرضیت کمیت نمازها در اوقات مختلف، کافر می‌گردد»^۶.

ظاهر این الفاظ بیانگر عیبجویی و خرده‌گیری و استخفاف و حقیر شمردن این فریضه، یعنی نماز

^۱ - شرح بدر الرشید، ص: ۷۲-۷۳.

^۲ - در کشف الظنون (۶۱۵/۱) می‌گوید: جواهر الفقه نگاهشده‌ی نظام الدین بن برهان الدین مرغینانی حنفی فرزند صاحب الهدایة می‌باشد.

^۳ - شرح بدر الرشید، ص: ۵۱، شیخ علی قاری، و نگا: الإعلام (۳۶۵/۲).

^۴ - همان، ص: ۵۲-۵۳.

^۵ - همان، ص: ۵۴.

^۶ - همان، ص: ۴۴-۴۵.

می‌باشد. فریضه‌ای که الله عزوجل آن را از بالای هفت آسمان بر بندگانش فرض نموده است. و از این دسته است که چون بگوید: چه کسی توان آن دارد تا اوامر (شریعت) را جامه عمل بپوشاند، یا اینکه آن‌ها را انجام دهد، کافر می‌گردد؛ چرا که این الفاظ بر آن دلالت دارند که وی بر این اعتقاد و باور است که الله متعال وی را بالاتر از توانایی و طاقت مکلف نموده است. درحالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند.»؛ یا اینکه چون بگوید: (برای نماز گزاردن) تا آمدن رمضان صبر کن؛ به خاطر اعتقاد به عدم فرضیت نماز در غیر از ماه رمضان یا اعتقاد اینکه نماز گزاردن در رمضان برای تمام سال کفایت می‌کند، کافر می‌گردد.

یا اینکه چون بگوید: عقلا وارد امری نمی‌شوند که قادر به پایان رساندن آن نباشند. و این بیانگر اعتقاد تکلیف ما لایطاق از سوی الله عزوجل بر بندگانش می‌باشد. (و همچنین از آن چنین برمی‌آید که گویا نمازگزاردن عملکرد مجانبین و دیوانگان می‌باشد و این خود در حقیر و کوچک شمردن نماز و استخفاف آن کافی است). یا اینکه چون در مورد نماز بگوید: من وارد بلا و مصیبت نمی‌شوم، کافر می‌گردد؛ چرا که وی طاعت الله عزوجل را بلا و مصیبت شمرده است، در صورتی که این مصیبت و سرکشی است که بلا و مصیبت است.^۱

و از دیگر الفاظ استهزاء آمیز در باب نماز آن است که چون به شخص گفته شود: نماز نمی‌خوانی؟ وی بگوید: من از نماز یا نمازگزاردن سیر شده‌ام، یا اینکه بگوید: تا چه مدت این نماز را بخوانم، یا اینکه بگوید: پیرزنان به جای ما نماز می‌خوانند یا اینکه نماز خواندن و نخواندن یکی است، یا اینکه بگوید: نماز گزاردم تا اینکه قلبم تنگ شد.^۲

هیتمی می‌گوید: «کافر شدن شخص با هریک از این الفاظ جای بسی تأمل دارد و اینکه چون بگوید: پیرزنان به جای ما نماز می‌گذارند، یا اینکه نماز خواندن و نخواندن یکسان است، اگر از روی عدم وجوب نماز بر وی، آن‌ها را بر زبان نیاورد و قصد و نیت عدم وجوب نماز را از آن الفاظ نداشته باشد، کافر نمی‌گردد. وگرنه براساس آنچه پیشتر گذشت و بیان گردید که انکار نماز یا حتی سجده‌ای از آن کفر است (کافر می‌گردد). اما اگر قصد و نیت وی از تلفظ تمامی الفاظی که پیشتر بیان گردید، استخفاف و تحقیر و سبک شمردن دین باشد، کافر می‌گردد.^۳ و در غیر این صورت اگر قصد و نیت وی

^۱ - همان، ص: ۴۵-۴۶.

^۲ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۶۵/۲).

^۳ - همان (۳۶۵/۲).

سنگینی طاعات و اظهار ضعف و ناتوانی نفس خویش در به جا آوردن آن‌ها، بدون تحقیر و استخفاف به آن‌ها باشد، کافر نمی‌گردد.^۱

اما الفاظ کفر آمیز مربوط به اذان و استهزاء و تحقیر آن:

که در واقع جزئی از عملکرد بی‌نصیبان و کسانی که از بهره و نصیبی در آخرت برخوردار نیستند می‌باشد. از این دسته الفاظ آن است که چون شخصی به هنگام شنیدن صدای اذان یا تلاوت قرآن از روی استهزاء و تمسخر بگوید، چه صوت کمیاب و نیکویی! کافر می‌گردد. یا اینکه چون به مؤذنی که اذان می‌گوید از روی استهزاء و تمسخر به اذان وی بگوید: این ناقص کیست که اذان می‌گوید^۲، به خاطر استخفاف و بی‌حرمتی و حقیر شمردن اذان کافر می‌گردد.

هیتمی نیز بدین مسأله پرداخته و می‌گوید: «چون شخصی اذان مؤذن را بشنود و بگوید: وی دروغ می‌گوید یا اینکه بگوید: آن صدای زنگ و ناقوس و مانند این‌هاست، کافر می‌گردد... اما در کافر شدن گوینده با چنین الفاظی اعتراض کرده و گفته‌اند: از ابو حنیفه به طور صحیح روایت شده که احدی از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناه و معصیت تکفیر نمی‌کنیم^۳. اما استناد به این قول امام ابو حنیفه و دستاویز قرار دادن آن برای این اعتراض، در نهایت بی‌اعتباری است.

پس از این هیتمی رحمته در پاسخ به این اعتراض می‌گوید: «کلام ابو حنیفه رحمته با کافر شدن کسی که چنین الفاظی را بر زبان آورد، منافات ندارد؛ چرا که پیشتر بیان گردید که استخفاف و بی‌حرمتی به یکی از اوامر الله عزوجل یا حقیر شمردن اسمی از اسامی خداوند متعال و اسماء الحسنی نزد آن‌ها نیز کفر می‌باشد. و این کلام ابو حنیفه رحمته از اقوال و دیدگاه‌های ویژه و مخصوص ایشان نبوده و بلکه مذهب ما نیز همین است که احدی از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناه و معصیت تکفیر نمی‌کنیم، اما تکفیر در اینجا از باب ارتکاب گناه نیست، بلکه از جهت استخفاف و تحقیر اسم الله عزوجل که متضمن

^۱ - همان (۳۸۸/۲).

^۲ - شرح بدر الرشید، ص: ۱۳۴-۱۳۵.

^۳ - این عبارت را امام طحاوی (متوفای ۳۲۱ هـ) در کتاب عقیده مشهور خویش با این قید ذکر نموده است که: مادامی که آن گناه را حلال نشمارد؛ سپس امام ابن ابی العز حنفی (متوفای ۷۹۲ هـ) در شرح الطحاویة صفحه ۳۱۷ به شرح آن پرداخته و می‌گوید: و بدین ترتیب بسیاری از انمه از اینکه مطلقاً بگویند: احدی را با ارتکاب گناه کافر نمی‌دانیم، خودداری نمودند، بلکه چنین گفته می‌شود: با ارتکاب هر گناهی تکفیر نمی‌کنیم چنان‌که خوارج چنین عمل می‌کردند؛ و میان نفی عام و نفی عموم تفاوت می‌باشد و آنچه واجب است نفی عموم است که نقض کننده‌ی مقوله خوارج است که با هر گناهی تکفیر می‌کردند...» و بنگر: الفقه الأكبر مع شرحه، ص «۱۳۶، للقراری.

استخفاف و بی حرمتی نسبت به حق جل جلاله است، می باشد که در این زمینه هیچ یک از مسلمانان در تکفیر چنین شخصی توقف نمی کند»^۱.

با این توضیح اعتراض و اشکال وارد شده با استدلال و استناد به کلام امام ابو حنیفه رحمته زایل و بی اعتبار گردید؛ چرا که استهزاء خود به تنهایی در الحاق تفکیر به هنگام تحقق شروط و انتفاع موانع آن به فاعلش کافی می باشد.

اما الفاظ استهزاء آمیز در باب زکات:

شیخ علی قاری در این زمینه می گوید: «و در الجواهر آمده است: اگر به شخص گفته شود: چرا زکات نمی دهی؟ و او در پاسخ گوید: چرا این غرامت را بپردازم، کافر می گردد. و اگر به کسی که پرداخت زکات بر وی واجب شده گفته شود: زکات اموالت را بپرداز، و او بگوید: زکاتش را نمی دهم، کافر می گردد. اما دیدگاه صحیح در این زمینه قائل شدن به تفصیل می باشد که خود نیز ذکر نموده و می گوید: و گفته شده: اگر این الفاظ را (زکاتش را نمی دهم) از روی رد نمودن و مردود خواندن حکم الله عزوجل و انکار و جحود آن بر زبان آورد، کافر می گردد، وگرنه کافر نمی شود^۲. و کافر شدن وی به سبب بر زبان آوردن اینکه چرا بایستی این غرامت را بپردازم... بر آن حمل می شود که چون این الفاظ را از روی استهزاء و استخفاف و اهانت و کوچک شمردن فریضه ی زکات که در واقع سومین رکن از ارکان اسلام است، بر زبان آورد، کافر می گردد.

اما الفاظ تمسخر آمیز در باب فریضه امر به معروف و نهی از منکر:

علما رحمهم الله در مصنفات شان به برخی از آن ها در بحث از اقوال و اعمال کفر آمیز پرداخته اند که از آن جمله می توان به الفاظی که شیخ علی قاری در این زمینه ذکر نموده، اشاره کرد. آنجا که می گوید: «و در «الخلاصة»^۳ آمده است: یا اینکه چون در مورد امر به معروف بگوید: آن غوغا و سر و صدا به پا کرده است؛ خوف کفر بر وی می رود. بدین معنا که چون مقصود و مراد وی، غوغا و آشوب بودن خود امر به معروف باشد، خوف کافر شدن بر وی می رود. اما چون مقصود و مراد گوینده ی این الفاظ از بر زبان آوردن چنین الفاظی، بلا و مشقت هایی باشد که در مسیر امر به معروف متوجه انسان می گردد،

^۱ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳/۲)؛ و نگا: ص: ۳۶۵ و ۳۸۸.

^۲ - شرح بدر الرشید، ص: ۱۷۸-۱۷۹.

^۳ - در کشف الظنون (۷۲۰/۱) می گوید: الخلاصة في الفروع نگاهی قاضي وجیه الدین أسعد بن المنجا الحنبلي

الدمشقي متوفای ۶۰۶ هجری می باشد.

کفر متوجه وی نمی‌باشد.^۱

و از این دسته الفاظ آن است که چون شخصی به دیگری بگوید: چرا امر به معروف نمی‌کنی؟ پس وی در پاسخ بگوید: چرا این کار را نکنم؛ یا اینکه بگوید: این عمل واجب نیست، یا اینکه از روی انکار بگوید: این عمل لاف زدن و رجز خواندن و هذیان‌گویی است. یا اینکه بگوید: چرا من فضولی و دخالت کنم؟^۲

نکته‌ی قابل توجه در مسأله‌ی امر به معروف همچنان که هیتمی رحمته بدان اشاره دارد، آن است که: شخص با سخن گفتن در مورد آن کافر نمی‌گردد مگر زمانی که آنچه را که در مورد آن بر زبان می‌آورد، از روی استهزاء و تمسخر باشد، همچنان که پیشتر بیان گردید که هرکس به حکمی از احکام شریعت استهزاء و تمسخر ورزد، کافر می‌شود. و جای کمترین شک و تردیدی نیست که امر به معروف و نهی از منکر یک حکم شرعی می‌باشد لذا چون کسی از روی استهزاء یا تمسخر چنین الفاظی را در مورد آن بر زبان آورد، کافر می‌گردد. اما اگر از روی استهزاء و تمسخر نباشد، کافر نمی‌شود، اگر چه بگوید که آن واجب نیست، چرا که امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات دین نمی‌باشد.^۳

و از این دسته الفاظ آن است که چون مجاهدین را در مسیر خروج برای جنگ و جهاد ببیند، بگوید: آن‌ها به دنبال خوراک برنج می‌باشند؛ در بر زبان آوردن چنین الفاظی در مورد مجاهدان، خوف کفر صاحبش می‌رود. بدین تفصیل که چون مقصود و مراد وی از این الفاظ مجرد اهانت کردن به مجاهدان به خاطر طاعت‌شان باشد، کافر می‌گردد اما اگر این الفاظ را از روی بیان داشتن عدم صحت و نیکو بودن نیت‌های‌شان بر زبان آورد، در این صورت این الفاظ کفر نمی‌باشند.^۴ و نظیر این الفاظ، کلماتی بود که در غزوه‌ی تبوک از دهان برخی از مسلمانان در مورد مجاهدان و صحابه بیرون آمد، آنجا که گفتند: «همچون این قاریان قرآن، شکم گنده‌تر ندیده بودیم...» و در واقع این کلمات همچون این الفاظ است که: آن‌ها به دنبال خوراک برنج می‌باشند. و این دو لفظ هر دو به یک معنا بوده و یک مفهوم را می‌رسانند و آن عیبجویی و خرده‌گیری از اهل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و تمسخر و ریشخند آن‌ها می‌باشد و همین به عنوان ارتکاب گناهی آشکار کفایت می‌کند.

و از جمله الفاظی که در آن‌ها استهزاء و تمسخر به امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر و

^۱ - شرح بدرالرشید، ص: ۱۸۱-۱۸۲.

^۲ - الإعلام بقواطع الإسلام، ص: ۳۷۱.

^۳ - مصدر پیشین، (۳۷۲/۲).

^۴ - شرح بدرالرشید، ص: ۳۵-۳۶.

عملکرد شریف و ارزشمندشان در عصر حاضر می‌باشد، آن‌هم امر به معروف و نهی از منکر که وجود امت را از عذاب عمومی الهی در این دوران حفظ می‌کند و در واقع مانعی در برابر نزول عذاب الهی می‌باشد، الفاظی است که برخی از نابخردان و نادانان به هنگام دیدن کارگزاران کمیته‌های امر به معروف و نهی از منکر که به نماز امر کرده و مردم را به بر پا کردن آن با جماعت در مساجد به همراه دیگر مسلمانان تشویق می‌کنند، بر زبان آورده و می‌گویند: اعضای شرکت «صلوا» (نماز بگزارید) نزد شما آمدند؛ یا اینکه با دیدن آن‌ها می‌گویند: شرکت صلوا آمدند؛ و الفاظ استهزاء آمیزی از این قبیل که یا کفرند و یا اینکه از جمله گناهان کبیره می‌باشند. اما اگر خطاب‌شان در این الفاظ، خود کارگزاران در این میدان باشد؛ یعنی خود امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر، آن الفاظ کفر نمی‌باشند، اما اگر مقصودشان از آن الفاظ عملی باشد که در راستای آن قیام کردند؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر، در این صورت این الفاظ کفر بوده و از جمله اقوالی خواهند بود که صاحبش را به کفر و ارتداد و خروج از اسلام می‌کشاند، زیرا در این صورت استهزاء به دین و عیبجویی و خرده‌گیری از یکی از شعائر دین می‌باشد و همین برای قبح و زشتی آن کافی است. از الله عزوجل سلامت ماندن از این امور را خواستاریم.

اما الفاظی که در آن‌ها استهزاء به روز قیامت:

و موارد مربوط به آن همچون حشر و بهشت و جهنم و ثواب و عقاب می‌باشد:

از این دسته الفاظ آن است که چون به ظالمی گفته شود: تا زمان محشر صبر کن، در پاسخ بگوید: چه اتفاقی قرار است در محشر بیفتد؟ در محشر مگر چه خبر است؟^۱ که کفر بودن این الفاظ، اگر اراده و قصد استخفاف و اهانت یا انکار معاد باشد، واضح و آشکار است.^۱

و از این دسته الفاظ آن است که چون بگوید: از قیامت نمی‌ترسم، کافر می‌گردد. و تفصیل آن از این قرار است که اگر قصد وی از بر زبان آوردن این الفاظ، استهزاء و تمسخر باشد، کافر می‌گردد. اما اگر به طور مطلق آن‌را بیان داشته یا اینکه با این الفاظ سعی در نشان دادن وسعت عفو و بخشش و رحمت خداوند رحمان و قوت و اندازه‌ی امیدواری خویشتن داشته باشد، کافر نمی‌شود.^۲

و ابن حجر هیتمی در جایی دیگر بیان می‌دارد که سبب تکفیر کسی که بگوید: «مرا چه کار است با حشر»، قصد استخفاف به حشر است و در غیر این صورت کافر نمی‌گردد.^۳

^۱ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۶۵/۲).

^۲ - همان (۳۶۱/۲).

^۳ - همان (۳۷۶/۲).

از دیگر الفاظی که در این باب، بسیار در میان نابخردان و توده‌ی مردم رد و بدل می‌شود، آن است که: چون طلبکار به بدهکار بگوید: بدهی‌ات را در دنیا بپرداز، چون درهم و دیناری در قیامت نیست؛ یعنی آنجا از حسنات و اعمال نیکت بایستی بدهی‌ات را بپردازی و ... بدهکار در پاسخ بگوید: اموال و درهم‌های بیشتری به من بده و آن‌ها را در قیامت از من بگیر، یا اینکه آن‌ها را در قیامت از من طلب کن؛ یا اینکه بگوید: مال بیشتری به من بده، تمامی آن‌ها را در قیامت به تو می‌دهم؛ که با بر زبان آوردن این الفاظ کافر می‌گردد، زیرا ظاهر این الفاظ بیانگر انکار روز قیامت یا نفی ترس از عقوبت یا استهزاء آنچه در سنت بر این مبنی ثابت گشته که از بدهکار حسنات و نیکی‌هایش گرفته شده و به بدهکار داده می‌شود^۱، می‌باشد^۲.

و از این قبیل است وقتی بگوید: مقداری جو به من قرض بده، در قبال آن در روز قیامت به تو گندم می‌دهم، یا اینکه عکس این جمله را به کار برد. (تفاوتی نمی‌کند) با این الفاظ کافر می‌گردد؛ چرا که این الفاظ در استهزاء به روز قیامت صریح و آشکار می‌باشد^۳.

از دیگر الفاظ کفر آمیز آن است که چون به عبادت‌گزار و عابدی بگوید: کمی صبر کن (و دست از عبادت بردار) یا اینکه بگوید: کمی بنشین و دست از عبادت بردار تا با افزایش عبادت از بهشت تجاوز نکرده یا اینکه بالای بهشت قرار نگیری؛ با این الفاظ به خاطر استهزاء و تمسخر نمودن ثواب و پاداشی که الله عزوجل برای اهل طاعت و توحید در نظر داشته، کافر می‌گردد^۴.

و از این قبیل است الفاظی که علما بدان اشاره کرده و ما نیز آن‌ها را از برخی نابخردان و جاهلان گزافه‌گویی می‌شنویم که در خطاب به اهل استقامت و طاعت می‌گویند: در بهشت را بر ما نبندید؛ یا اینکه می‌گویند: می‌ترسیم که چون در جلوی در بهشت بایستید، از ورود ما به آن خودداری کنید.

براستی بر هر مسلمانی واجب است تا از بر زبان آوردن چنین الفاظی خودداری کرده و دوری ورزد؛ چرا که وقوع در آن‌ها با وجود علم و آگاهی از نتیجه‌ی بر زبان آوردن آن‌ها، موجب کفر و ارتداد و خروج صاحبش از اسلام می‌گردد؛ از این امور به الله عزوجل پناه برده و از حضرت حق می‌خواهیم ما را از بر زبان آوردن این الفاظ در پناه خود محفوظ نگه داشته (و ما را به اندازه یک چشم برهم زدن به حال خودمان رها نکند) آمین.

^۱ - اشاره به حدیث ابو هریره دارد که رسول الله فرمودند: «أَتَدْرُونَ مِنَ الْمُفْلِسِ...» که پیشتر تخریح آن گذشت.

^۲ - شرح بدرالرشید، ص: ۲۱۲-؛ و نگا: الفقه الأكبر، ص: ۱۶۵.

^۳ - همان، ص: ۲۱۳؛ و بنگر: الفقه الأكبر مع شرحه، ص: ۱۶۵.

^۴ - همان، ص: ۶۸.

در پایان لازم به ذکر است که چون در این زمینه به ذکر تمامی الفاظ اینچینی برمی آمدم، سخن بسیار طولانی گشته و به درازا می کشید لیکن به همین اندازه کفایت نموده و به نقل از شیخ الإسلام ابن تیمیة می گویم: «سخن گفتن از تمامی کلمات و الفاظ اینچینی مقدر نبوده و قابل شمارش نمی باشد، اما خلاصه‌ی مطلب را می توان چنین عنوان نمود که: هر آن کلمات و سخنان و الفاظی را که مردم در میان خود، سب و دشنام و اهانت می دانند، همان کلمات و الفاظ، سب و دشنام و اهانت می باشند. و این الفاظ و کلمات گاهی بر اساس اختلاف احوال و اصطلاحات و عادات و کیفیت کلام و همچون این امور، مختلف و متفاوت می باشند. و هر آن سخن و لفظی که مشتبّه باشد به شبیه و نظیر آن ملحق می گردد.» (و الله سبحانه أعلم)¹.

مطلب ششم: شبهات و ردود

پیشتر در زمینه‌ی حکم استهزاء و تمسخر و رزیدن به الله عزوجل و پیامبران و دین اسلام، در خلال ادله‌ی کتاب و سنت و اجماع سلف امت و کلام فقها رحمهم الله سخن رفت و بیان گردید که این امر کفر و ارتداد و خروج از دین است، لیکن بایستی در نظر داشت که در این زمینه آراء و نظراتی مخالف با اجماع مسلمانان و ادله‌ای که پیشتر از کلام الله عزوجل و رسولش و اصول شریعت مقرر گردید، می باشد و این از شبهات کلامی مسلکان و آراء و نظریات شاذ و نادر برخی فقها می باشد که در اینجا آن‌ها را ذکر نموده و به مناقشه و بررسی آن‌ها پرداخته و باطل بودن و نوع مخالفت آن‌ها را با آنچه پیشتر ذکر گردید بیان خواهیم نمود. اکنون به این شبهات و رد بر آن‌ها می پردازیم:

شبهه‌ی اول:

جهمیه و مرجئه بر این اعتقاد و باورند که ایمان عبارت است از: معرفت و شناخت رسول الله ﷺ یا تصدیق ایشان در آنچه خبر می دهد؛ و بر این باورند که معتقد بودن به صدق و راستی رسول الله ﷺ با سب و دشنام و استهزاء نمودن ایشان منافاتی ندارد. همچنان که شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می گوید: «آن‌ها اعمال قلب را جزء ایمان نمی دانند و گمان برده‌اند که گاهی انسان قلباً مؤمنی کامل الإیمان است درحالی که الله عزوجل و رسولش را دشنام داده و با آن‌ها و اولیای الله عزوجل دشمنی می ورزد و دشمنان الله عزوجل را به دوستی می گیرد و انبیاء را می کشد و مساجد را تخریب و ویران کرده و با نهایت احترام و اکرام با کفار برخورد می نماید و با نهایت اهانت با مؤمنان برخورد می کند؛ و در قبال

¹ - الصارم المسلول، ص: ۵۴۳.

این اعمال می‌گویند: تمامی این اعمال از جمله معاصی و گناهان می‌باشند که منافاتی با ایمانی که در قلب شخص می‌باشد، ندارد بلکه این افعال و اقوال از وی صادر می‌گردد در حالی که در باطن نزد الله عزوجل مؤمن می‌باشد؛ و گفته‌اند: و تنها در دنیا بدین دلیل احکام کفار بر آن‌ها جاری می‌گردد، زیرا این امور نشانه‌های کفر می‌باشند، لذا بر اساس ظاهر بر وی حکم می‌شود همچنان که بر اساس اقرار و شهود حکم می‌گردد، گرچه باطن برخلاف آن چه اقرار نموده و برخلاف آنچه بدان شهادت داده، باشد و چون بر آن‌ها ادله‌ی کتاب و سنت و اجماع مبنی بر کافر بودن چنین کسانی که مرتکب چنین اعمال و اقوالی گردیده و بلکه در معرض عذاب خداوندی در آخرت قرار دارد، ارائه گردد، می‌گویند: و این (اقوال و اعمال) دلیلی است بر منتفی بودن تصدیق و علم از قلب گوینده یا فاعل آن اقوال و اعمال؛ و این‌گونه کفر در نزد آن‌ها یک چیز و تنها محصور در جهل می‌باشد و ایمان در منظر آن‌ها یک چیز بوده و آن علم می‌باشد یا اینکه کفر و ایمان در دیدگاه آنان، تنها تکذیب و تصدیق قلب است؛ و با این حال، خودشان نیز با یکدیگر تنازع و اختلاف دارند که آیا تصدیق قلب چیزی غیر از علم است یا اینکه هر دو یک چیزند؟^۱.

اما رد بر این شبهه از چند وجه می‌باشد:

۱- گرچه اصل ایمان تصدیق قلب است، اما این تصدیق حتماً موجب ایجاد حالت و عملی در قلب می‌گردد و آن تعظیم پیامبر و تجلیل و تکریم و محبت او می‌باشد و این امر لازمه‌ی تصدیق است همچون دردمند شدن یا لذت بردن به هنگام احساس درد یا فراخی نعمت...^۲.

ابن تیمیة رحمته در جایی دیگر در رد و ابطال این شبهه می‌گوید: «آنان (جهمیه و مرجئه) در دو اصل دچار اشتباه شده‌اند: اول آنکه گمان برده‌اند ایمان تنها مجرد تصدیق و علم است که همراه آن هیچ‌گونه عمل و حالت و حرکت و اراده و محبت و خشیتی در قلب نمی‌باشد؛ و این از بزرگ‌ترین اشتباهات مرجئه است؛ چرا که اعمال قلوب که برخی از صوفیه از آن‌ها به عنوان احوال و مقامات یا منازل السائرین الی الله یا مقامات العارفين یا تحت عناوین و اسامی دیگر یاد می‌کنند، اعمالی هستند که به دو دسته تقسیم می‌شوند: یا اینکه آن اعمال از جمله اعمالی می‌باشند که الله عزوجل و رسولش فرض نموده‌اند که در اینصورت آن اعمال جزء ایمان واجب می‌باشند، اما آنچه جزء ایمان واجب می‌باشد،

^۱ - مجموع الفتاوی (۱۸۸/۷-۱۸۹، ۵۵۷-۵۵۸) ابن تیمیة می‌گوید: و این دیدگاه گرچه فاسدترین دیدگاهی است که در مورد ایمان ارائه شده، اما بسیاری از اهل کلام و مرجئه بدین سو رفته‌اند و از میان سلف صالح کسانی هستند، همچون وکیع بن جراح، أحمد بن حنبل و ابن عبید و ... که قائل به این دیدگاه را تکفیر کرده‌اند. همان (۱۸۹/۷).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۵۱۹.

بایستی هر مؤمنی از آن برخوردار و مزین بدان باشد»^۱.

۲- گرچه ایمان متضمن تصدیق قلب است اما تنها مجرد تصدیق قلب نمی‌باشد و بلکه ایمان اقرار و طمأنینه است؛ چرا که تصدیق تنها به خبر باز می‌گردد و این خبر است که تصدیق می‌شود، اما تصدیق امر، تنها از این جهت که امر است، نمی‌باشد. و کلام الله عزوجل خبر و امر می‌باشد که خبر آن سزاوار تصدیق خبر دهنده و امر آن سزاوار انقیاد و التزام و استسلام و تسلیم شدن در برابر آن و گردن نهادن بدان می‌باشد و آن عمل قلب است که لب آن خضوع و انقیاد و گردن نهادن بر امر می‌باشد... پس چون خبر با تصدیق نمودن آن و امر با انقیاد و التزام بدان پذیرفته شود، درحقیقت اصل ایمان در قلب که همان طمأنینه و اقرار است، حاصل گردیده و میسر می‌شود... و چون این‌گونه باشد، پس سب و دشنام، اهانت و سبک شمردن و استخفاف بوده و انقیاد و التزام به امر، اکرام و اعزاز آن می‌باشد. و با وجود این محال است که قلب کسی را که از امرش پیروی نموده و برای او خضوع و خشوع کرده و تسلیم اوست، مورد اهانت یا استخفاف قرار دهد...^۲.

۳- آنان گمان برده‌اند هر آنکه شریعت به کافر بودن و جاویدان ماندن وی در آتش حکم نموده، تنها از این جهت بوده که در قلب وی چیزی از علم و تصدیق نبوده است و این دیدگاهی برخلاف حس و عقل و شرع و اجماع انسان‌هایی است که از فطرت سلیمی برخوردار بوده و نیز بر خلاف اجماع جمهور صاحب‌نظران و عاقلان می‌باشد.^۳

۴- می‌دانیم هر آنکه به الله عزوجل و رسولش با اختیار و نه از روی اکراه و اجبار دشنام دهد و بلکه هر آنکه به اختیار و نه از روی اکراه و اجبار کلمات کفر آمیز بر زبان آورد و نیز هر آنکه الله عزوجل و آیات و رسولش را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد، ظاهراً و باطناً کافر می‌باشد و هر آنکه بگوید: چنین شخصی گاهی در باطن مؤمن به الله عزوجل بوده و تنها ظاهراً کافر می‌باشد، درحقیقت سخنی بر زبان آورده که فساد آن به ضرورت از دین واضح و آشکار است. درحالی‌که الله عزوجل کلمات کفار را در قرآن کریم ذکر نموده و به کفرشان حکم نموده و آنان را مستحق وعید و عذاب به موجب آن معرفی نموده است. و اگر اقوال کفر آمیز آنان به منزله‌ی شهادت شهود بر علیه آنان یا به منزله‌ی اقراری بود که مقرر در بیان آن دچار

^۱ - مجموع الفتاوی (۱۹۰/۷).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۵۱۹-۵۲۰.

^۳ - مجموع الفتاوی (۱۹۱/۷).

اشتباه شده، الله عزوجل آن‌ها را در زمره‌ی اهل وعید، یا شهادتی که احتمال صدق و کذب در آن است، قرار نمی‌داد؛ بلکه شایسته آن بود که آن‌ها را جز به شرط صدق شهادت عذاب نمی‌کرد. و این همچون آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾ [المائدة: ۷۳] «بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است!» و نیز همچون آنکه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...﴾ [المائدة: ۷۲] «بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است». و امثال این آیات^۱.

با این توضیح بطلان ادعا و توهم جهمیه و مرجئه مبنی بر اینکه معتقد بودن به صدق پیامبر منافی با استهزاء و تمسخر و دشنام دادن او نیست، روشن و تبیین گردید، علاوه بر اینکه مجرد تصور نمودن این مذهب، برای بطلانش کافی است؛ چرا که این قوم از تحکیم و داوری کتاب و سنت بر خویشتن قولاً و عملاً روی گردانده و به دنبال آن در پی کسانی حرکت می‌کنند که به قرآن و آنچه خداوند متعال پیامبرانش را با آن فرستاده، دروغ بسته و در واقع قرآن را پشت سر انداخته‌اند. و این به خاطر اتباع و پیروی از شیاطین می‌باشد^۲.

شبهه‌ی دوم:

مرجئه و جهمیه بر این باورند که اعتقاد و جوب اطاعت از رسول الله ﷺ با سرپیچی و سرکشی در برابر او منافاتی ندارد، زیرا گاهی پیش می‌آید که انسان به کسی که به وجوب احترام و اکرام وی معتقد است، اهانت می‌کند، همچنان که گاهی عملی را که به وجوب آن معتقد است، ترک می‌کند و نیز گاهی عملی را انجام می‌دهد که به وجوب ترک آن معتقد می‌باشد^۳.

پاسخ این شبهه نیز از چند وجه می‌باشد:

- ۱- هر آنکه به تکذیب و انکار و سایر انواع کفر، بدون اکراه و اجبار و بلکه با اختیار تکلم نماید، در واقع جایز می‌داند با وجود این که چنین کلماتی را بر زبان آورده مؤمن می‌باشد و هر آنکه این عمل را جایز بداند، درحقیقت ریسمان اسلام را از گردنش بیرون آورده است.
- ۲- اهل سنت و جماعت بر این اعتقاد و باورند که هر آنکه بدون عذر، زبانه به ایمان آوردن تکلم

^۱- همان (۵۵۷/۷-۵۵۸).

^۲- نگا: الصارم المسلول، ص: ۵۲۳.

^۳- همان، ص: ۵۱۸.

نکند، معرفتی که در قلبش نهفته است، بدو سود و نفعی نمی‌رساند و قول و بر زبان آوردن ایمان در صحت ایمان آنکه قادر به تکلم آن است شرط می‌باشد... و ایمان عبارت است از قول و عمل؛ و این مذهب صحابه و تابعین و جمهور ائمه‌ی اسلام است، مگر کسی که به بدعت منتسب بوده که مخالفت وی اعتباری ندارد؛ و همچنین هر آنکه با اختیار کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد، درحقیقت بر ضد ایمان سخن گفته و آن را نقض نموده است.

۳- آنکه می‌گوید: ایمان تنها مجرد معرفت قلبی بدون نیاز به نطق زبانی است، درحقیقت می‌گوید: (در صحت) ایمان، نیازی به قول زبانی موافق با آن نیست. و مقصودش از آن گفته، این نیست که قولی که منافی ایمان است، آن را باطل نمی‌کند؛ چرا که قول بر دو قسم می‌باشد: قولی که موافق با آن معرفت قلبی است و قولی که مخالف با آن است. که قول موافق با آن (در صحت ایمان) شرط نیست لیکن قول مخالف با آن، ایمان را نفی کرده و منافی آن می‌باشد. بدین ترتیب چون کسی کلمه‌ی کفر را بدون عذر و عامداً و با وجود عالم بودن به کفر بودن آن بر زبان آورد، بدین خاطر ظاهراً و باطناً کافر می‌گردد و ما این جواز را صحیح نمی‌شماریم که گفته شد: چنین شخصی جایز است که در باطن مؤمن باشد. و هر آنکه چنین بگوید: درحقیقت از راه اسلام خارج شده و گمراه گشته است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۶﴾ [النحل: ۱۰۶] «کسانی که پس از ایمان آوردن‌شان کافر می‌شوند - بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دلهای‌شان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند)، خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبانگیرشان می‌شود و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند».

پر واضح است که در این آیه، مقصود از کفر تنها اعتقاد قلب نمی‌باشد؛ چرا که انسان هیچگاه نسبت به آن مورد اکراه و اجبار واقع نشده و اکراه قلب امری منتفی و محال است. و از اینجاست که دانسته می‌شود، مقصود آیه کسی است که کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد که در اینصورت حکم بر وی جاری گشته و در نتیجه ظاهراً و باطناً کافر می‌گردد^۱.

^۱ - الصارم المسلول (۵۲۳-۵۲۴).

شبهه‌ی سوم:

شبهه‌ی سوم قول برخی از فقهاست که می‌گویند: جز دشنام دهنده و استهزاء کننده‌ای که چنین عملکردی را حلال بداند، کافر نمی‌شود. و این رأی و دیدگاهی شاذ و نادر می‌باشد که قاضی أبو یعلی آنرا از فقهای عراق نقل می‌کند. همچنان که ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «قاضی (أبو یعلی) از برخی فقها نقل نموده که دشنام دهنده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله، چون این عمل را حلال شمارد، کافر می‌شود و اگر آنرا حلال نداند، مرتکب فسق شده و همچون دشنام دهنده‌ی صحابه کافر نمی‌گردد»^۱.

و همچون این دیدگاه شاذ و نادر را قاضی عیاض از فقهای عراق نقل نموده که به خلیفه وقت، هارون الرشید در مورد مردی که به رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داده بود، به شلاق زدن فتوا دادند و مالک رحمته چنین برخوردی با دشنام دهنده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را بر هارون الرشید انکار نمود و بدو گفت: ای امیر مؤمنان، بقای امت پس از دشنام دادن پیامبرش دیگر چه ارزشی دارد، برآستی هر آنکه به پیامبران دشنام دهد، کشته می‌شود و هر آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را دشنام دهد، شلاق زده می‌شود.^۲

و ابن حزم خلاف موجود در باب حکم دشنام دهنده و استهزاء کننده را ذکر نموده و سه دیدگاه در این زمینه بیان می‌دارد و آن اینکه: برخی به کفر و ارتداد چنان شخصی معتقدند و برخی بر این باورند که وی با این عمل کافر نمی‌شود و عده‌ای در حکم وی توقف نموده و نظری نداده‌اند. و پس از ذکر این اقوال، اتفاق ائمه‌ی اربعه و إسحاق بن راهویه و سایر اهل حدیث مبنی بر کفر و ارتداد استهزاء کننده را نقل می‌کند که این به حمد الله و توفیق او، اجماع می‌باشد.^۳

هیتمی رحمته می‌گوید: «اینکه ابن حزم خلاف را در این زمینه حکایت می‌کند مورد اعتماد و اطمینان نمی‌باشد و تفاوتی نمی‌کند که جزئی از این نقل خلاف از سوی وی باشد یا تمامی آن؛ چرا که (دشنام دهنده و استهزاء کننده) کشته می‌شود و در نزد بسیاری از علما توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و گروهی از اصحاب ما نیز بر این باورند، بلکه شیخ أبوبکر فارسی در این زمینه ادعای^۴ اجماع کرده است...»^۵.

^۱ - همان، ص: ۵۱۴.

^۲ - الشفا (۹۵۴/۲).

^۳ - نگا: المحلی (۴۰۸/۱۱-۴۱۰).

^۴ - در حقیقت اجماع در این مسأله صحیح و ثابت می‌باشد چنان که تقریر آن گذشت، اما تفصیل بحث در زمینه قبولیت توبه‌ی استهزاء کننده، چه مسلمان باشد یا کافر، در بحث از اقسام استهزاء کنندگان خواهد آمد.

^۵ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۸۱/۲) مع الزواجر. و برای مشاهده نقل اجماع أبوبکر فارسی رجوع کنید: فتح الباری (۲۹۳/۱۲-۲۹۴).

اما آنچه از قاضی ابو یعلیٰ رحمته در این زمینه حکایت گردیده، تأمل بیشتری را می‌طلبد؛ چرا که در مواضع مختلفی در کتاب «المعتمد» خلاف این دیدگاه از وی نقل گردیده است، آنجا که می‌گوید: «هر آنکه به الله عزوجل یا رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام دهد، کافر می‌شود و تفاوتی نمی‌کند که این دشنام را حلال بداند یا حرام؛ و اگر هم بگوید: دشنام دادن را حلال نمی‌دانم، با توجه به ظاهر حکم از وی پذیرفته نمی‌شود و مرتد است...»^۱.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته با بیان سبب ظهور این آراء شاذ در برابر اجماع مسلمانان، وضوح این امر را بیشتر نموده است، آنجا که می‌گوید: «و این امری است که لازم است بدان پرداخته شده و بررسی گردد و واجب است تا دانسته شود که این دیدگاه که: کفر دشنام دهنده تنها به خاطر حلال شمردن دشنام از سوی وی می‌باشد، لغزش آشکار و اشتباهی بزرگ است... و هر آنکه به این دیدگاه روی آورده است و در واقع در این لغزش آشکار واقع گردیده است، بدان سبب است که این دیدگاه را از گروهی از متکلمین متأخر که همان جهمی‌های معاصر (اشاعرة) می‌باشند، دریافت نموده و در تعریف ایمان به مذهب جهمی‌ی قدیم روی آورده‌اند، آنان که در تعریف ایمان می‌گفتند: ایمان عبارت است از: تصدیقی که در قلب است و بس، اگرچه قول زبانی با آن مقرون نبوده و مقتضای هیچگونه عمل قلب و اعضاء و جوارح نباشد»^۲.

پس از این توضیح، ابن تیمیة رحمته به طور خلاصه به دیدگاه کسانی که دشنام دهنده را جز در حالتی که دشنام را حلال بداند، تکفیر نمی‌کنند و در واقع در تکفیر دشنام دهنده و استهزاءکننده حلال شمردن این اعمال از سوی وی را شرط می‌دانند، پرداخته و در قالب چهار دلیل دیدگاه‌شان را متزلزل می‌گرداند:

۱- این حکایت و نقل از فقها مبنی بر اینکه آن‌ها گفته‌اند: «اگر دشنام دهنده استهزاء کننده معتقد به حلال بودن این امور باشد، کافر می‌گردد، وگرنه کافر نمی‌شود» اصل و اساسی ندارد؛ و بلکه قاضی تنها آن‌را از برخی کتب متکلمین که آن‌ها نیز آن‌را از فقها نقل کرده‌اند، نقل نموده است. و متکلمینی هم که این مسأله را از فقها نقل کرده‌اند، نقل‌شان بر اساس ظن و گمان خویش و بر اساس اصول مقرر خود یا بر اساس آنچه از برخی منتسبین به فقه شنیده‌اند می‌باشد که در واقع به اقوال‌شان اعتنایی نشده و اعتباری ندارند، ... برآستی احدی تصور هم نمی‌کند که در این مسأله خلاف وجود داشته باشد تا بدین ترتیب آن‌را در زمره‌ی مسائل خلافی و اجتهادی قرار دهد. و بلکه خلافی دانستن این مسأله، اشتباهی فاحش است و هرگز احدی

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۵۱۴.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۵۱۵.

نمی‌تواند از یکی از فقها، ائمه فتوا، این تفصیل را حکایت کند.^۱ (که اگر دشنام دهنده‌ی استهزاء کننده دشنام دادنش را حلال بداند، کافر می‌شود و در غیر اینصورت چون آنرا حرام بداند، کافر نمی‌شود).

۲- اگر کفر تنها به معنای استحلال و در واقع معنای آن محصور در استحلال باشد، این به معنای معتقد بودن به حلال بودن دشنام می‌باشد؛ و چون شخص بر این عقیده و باور باشد که آنچه الله عزوجل حرام نموده، حلال است، به خاطر این اعتقاد کافر می‌شود و جای کمترین شک و تردیدی نیست که هر آنکه معتقد به حلال بودن محرّماتی باشد که تحریم آن‌ها در دین معلوم و آشکار است، به خاطر این اعتقاد (حلال بودن حرام) کافر می‌شود، لیکن در این زمینه تفاوتی میان دشنام پیامبر و متهم کردن مؤمنان به زنا و دروغ بستن بر آن‌ها و غیبت کردن از آن‌ها و دیگر مواردی که حرام بودن آن‌ها از سوی خداوند متعال دانسته شده، نمی‌باشد. زیرا هرکس از روی اعتقاد بر حلال بودن این موارد، چیزی از این اعمال را انجام دهد، کافر می‌گردد. در صورتی که جایز نیست گفته شود: هر آنکه مسلمانی را متهم کند یا از او غیبت کند، کافر می‌شود. و مقصود از این سخن آن باشد که اگر آنرا حلال شمارد، (یعنی تهمت زدن یا غیبت کردن را حلال بداند) کافر می‌گردد.^۲

۳- اعتقاد حلال بودن دشنام، کفر می‌باشد و تفاوتی نمی‌کند که دشنام مقرون به این اعتقاد باشد یا نه؛ و وجود و عدم دشنام با وجود اعتقاد حلال بودن، در تکفیر صاحب آن نقش و اثری ندارد. بلکه تنها عامل مؤثر در تکفیر وی در این صورت اعتقاد و باور وی می‌باشد. و اینکه عامل مؤثر در تکفیر شخص اعتقاد باشد، برخلاف دیدگاهی است که علما بر آن اجماع کرده‌اند.^۳

۴- اگر سبب و عامل مؤثر در تکفیر شخص تنها اعتقاد حلال بودن دشنام باشد در اینصورت در دشنام دادن وی دلیلی مبنی بر اینکه دشنام دهنده آنرا حلال دانسته یا از روی حلال شمردن آن گفته است یا نه، نمی‌باشد و بدین ترتیب واجب است که تکفیر نشود به ویژه زمانی که بگوید: من معتقدم که این دشنام دادن حرام است و بلکه آنرا از روی نابخردی و نادانی و از سر خشم و ناراحتی یا اینکه از روی شوخی و بیهوده‌گویی بر زبان آوردم. همچنان که منافقان گفتند:

﴿إِنَّمَا كُنَّا مَخْوُضٌ وَنَلْعَبُ﴾ [التوبة: ۶۵] «(مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر)

^۱ - همان، ص ۵۱۶، و بنگر: الشفا (۲/۹۵۴-۹۵۵).

^۲ - همان (۵۱۶-۵۱۷).

^۳ - همان، ص ۵۱۷.

بازی و شوخی می‌کردیم». و در اینصورت اگر گفته شود که چنین اشخاصی از زمره کفار نیستند، قولی برخلاف قرآن می‌باشد. و در صورتی هم که نفس دشنام، سبب و عامل کافر شدن وی قرار نگیرد و وی از زمره کفار قرار داده شود، تکفیر وی بدون دلیل و برهان می‌باشد ... و بر این اساس است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۶] «(بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید». و خطاب به آن‌ها در برابر اینکه گفتند: ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَحْوُصْ وَنَلْعَبُ﴾ گفته نشد که در بر زبان آوردن این قول دروغ گفتید (و نیت و قصد شما چیز دیگری بوده است) و در این عذر آوردن آن‌ها را تکذیب نکرد، آنچنان که در سایر مواردی که عذر می‌آوردند، تکذیب می‌شدند، عذرهایی که اگر راستگو بودند موجب برائت و دوری‌شان از کفر می‌گشت بلکه خداوند متعال در این آیه بیان داشتند که آن‌ها با آن شوخی و سرگرمی و فرورفتن در سخنان ناروا (و نه صرفاً به خاطر اعتقاد و باورشان) پس از اینکه ایمان آورده بودند، کافر شدند!¹.

شبهه‌ی چهارم:

و آن توهم و گمان مشرکان و برخی از فرقه‌های مرجئه می‌باشد که معتقدند: هر آنکه برخی از واجبات دین را انجام دهد و لو اینکه مرتکب (عملی یا قولی) منافی با توحید گردد، کافر نمی‌شود و بر این باورند که هرکس شهادتین را بر زبان آورد و لو اینکه مرتکب مناقض آن گردد، کافر نمی‌شود. امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «بدان در برابر آنچه ذکر نمودیم، آنان شبهه‌ای مطرح می‌کنند که در واقع از بزرگ‌ترین شبهات وارده از سوی آن‌ها می‌باشد و آن اینکه می‌گویند: کسانی که قرآن در میان آن‌ها نازل گشت، گواهی نمی‌دادند که معبود بر حقی جز الله نیست و رسول الله صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌کردند و نیز دوباره برانگیخته شدن پس از مرگ را انکار می‌نمودند و قرآن را دروغ پنداشته و آنرا تکذیب کرده و سحر می‌پنداشتند، درحالی که ما گواهی می‌دهیم که هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست و نیز قرآن را تصدیق کرده و به برانگیخته شدن دوباره و معاد، ایمان داشته و نماز می‌گزاریم و روزه می‌گیریم، حال با این تفاوت فاحش میان ما و آن‌ها، چگونه ما را همچون آنان قرار می‌دهید (و حکم هر دوی ما را یکسان می‌دانید؟)².

¹- همان، ص: ۵۱۷.

²- کشف الشبهات، شیخ محمد بن عبدالوهاب مع التعليقات، ص: ۶۹، للشيخ العلامة محمد بن عثيمين.

پس از اینکه شیخ رحمته این شبهه‌ی مطرح شده از سوی آنان را ذکر می‌کند، با بیان اموری چند به مردود بودن آن می‌پردازد، پس با دقت به پاسخ این شبهه گوش فرا ده:

۱- در میان علما خلافی وجود ندارد که چون شخصی در امری رسول الله صلی الله علیه و آله را تصدیق و در امری دیگر تکذیب کند، کافر بوده و در واقع هنوز وارد دایره اسلام نشده است و اینچنین است آنکه به بخشی از قرآن ایمان آورده و بخش دیگر از آن را انکار نموده است، همچون آنکه به توحید اقرار نموده اما وجوب نماز را انکار می‌کند، یا اینکه به توحید و وجوب نماز اقرار داشته، اما زکات را انکار می‌کند یا اینکه به تمامی این‌ها اقرار کرده، اما روزه را انکار می‌نماید یا اینکه به همه‌ی این‌ها اقرار دارد، اما حج را انکار می‌کند و ... و هر آنکه به تمامی این موارد اقرار کند، اما دوباره برانگیخته شدن را انکار کند، به اجماع کافر بوده و مالش حلال می‌باشد. همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾﴾ [النساء: ۱۵۰-۱۵۱] «کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان ندارند و می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند (و بگویند که به خدا ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان نداریم) و می‌گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم و می‌خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند (ولی میان کفر و ایمان فاصله‌ای نیست و دوراه بیش وجود ندارد: راه کفر و راه دین). آنان جملگی بی‌گمان کافرند و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم».

و اینچنین الله عزوجل در کتابش، تصریح نموده که هر آنکه به بخشی ایمان آورده و به بخش دیگر آن کفر ورزد، از کافران حقیقی می‌باشد و این‌گونه این شبهه را زایل و باطل می‌گرداند^۱.

۲- به آنان (شبهه افکنان) گفته می‌شود: این اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند که با بنی حنیفة که در دوران حیات رسول الله صلی الله علیه و آله اسلام آورده بودند^۲ و گواهی می‌دادند که هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و بلکه نماز می‌گزارند و اذان می‌دادند، جنگیدند. پس

^۱ - همان، ص: ۷۰-۷۲.

^۲ - به روایت بخاری، کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب قتل من ابي قبول الفرائض، وما نسبوا إلى الردة، شماره (۶۹۲۴)، فتح (۲۸۸/۱۲).

اگر در پاسخ بگویند: چون آنان (بنی حنیفة) می‌گفتند: مسیلمة پیامبر است. در پاسخ می‌گوییم: این همان پاسخ مطلوب است. زیرا بنی حنیفة با کلمه‌ای که بر زبان آوردند و در آن عملکرد مسیلمة و نبوتش را صواب می‌دانستند، کافر شدند. و اینچنین است (حکم) هرآنکه کلمه‌ی کفر را بر زبان آورده و پس از ایمان آوردنش کفر ورزد، همچون آنکه الله عزوجل و پیامبرانش و دین اسلام را به تمسخر و استهزاء گیرد^۱.

۳- در دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه، بقایای بنی حنیفة که به اسلام بازگشته بودند و از مسیلمة اعلان براءت نمودند و به کذب و دروغ‌گویی وی اقرار نمودند، بر ایشان گناهی که پیشتر به خاطر تصدیق مسیلمة مرتکب گردیده بودند، گران آمد، لذا خانواده و اهل خویش را با هدف جبران آنچه پیشتر مرتکب گردیده بودند، برای جهاد در راه خدا به مرزها بردند، تا شاید این‌گونه این عمل‌شان را - ارتدادی که از آن‌ها سر زده بود - محو و نابود کنند (و اعمال مشقت باری را در این راستا متحمل گردیدند) پس چون در کوفه فرود آمدند (به خاطر عبادات زیادی که انجام می‌دادند) محله‌ای به نام آن‌ها معروف گشت که در آن مسجدی بود که آنرا مسجد بنی حنیفة می‌نامیدند. (پس از گذشت مدت زمانی) عده‌ای از مسلمانان در بین مغرب و عشاء از کنار این مسجد گذر نمودند و کلامی از آن‌ها شنیدند بدین مضمون که مسیلمة بر حق بود. تعداد این افراد در مسجد بسیار بود، اما آنکه این کلام را نگفته بود و فقط شنیده بود، بر کسی که آنرا به زبان آورده بود، انکار نکرد (و در واقع هیچیک از آن‌ها این سخن را انکار نکردند)، چون این خبر به عبدالله بن مسعود رسید، وی اصحابی را که بدان‌ها دسترسی داشت، گرد آورده و با آن‌ها مشورت نمود که آیا آن‌ها را بکشند گرچه توبه کنند، یا اینکه از آن‌ها استتابة کنند؟ که برخی از صحابه به کشتن آن‌ها بدون استتابة مشورت داده و برخی به استتابة کردن از آن‌ها مشورت دادند که در پایان از برخی از آن‌ها استتابة شد و برخی بدون استتابة کشته شدند و نیز عالم‌شان ابن النواحة کشته شد؛ الله عزوجل بر تو رحم کند، بنگر و بیندیش که چگونه بنی حنیفة، آنگاه که از کفر براءت و دوری جستند و به اسلام بازگشتند، اعمال صالح و نیک مشقت باری را انجام داده و اظهار نمودند و تنها کلمه‌ای که در مدح مسیلمة آنرا مخفی کرده بودند، در میان خود اظهار داشتند، لیکن برخی از مسلمانان آنرا شنیدند و با این وجود احدی در کفر آن‌ها، چه آنکه آن کلام را بر زبان آورده بود و چه آنان که در آن جمع حضور داشتند و انکار نکردند، توقف نکردند و تنها اختلاف‌شان در این زمینه بود که آیا توبه‌شان باری دیگر

^۱ - کشف الشبهات مع التعليقات، ص: ۷۳-۷۴، با تصرف. و نگا: الدرر السنیه (۲۰/۸).

پذیرفته می‌شود یا نه؟^۱.

پس برآستی حکم آنکه دین و شرائع و احکام آن را به تمسخر و استهزاء گرفته و بلکه الله عزوجل و پیامبرانش را مسخره کرده و تمامی این اعمال را مرتکب می‌گردد، چه با قول یا فعل تفاوت نمی‌کند، چیست؟ آیا هیچ عاقلی در مورد چنین شخصی می‌گوید: وی مادامی که شهادتین را بر زبان می‌آورد و برخی از فرائض دین را انجام می‌دهد، بدین سبب کافر نمی‌شود؟ ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ



۴- همچنین به آن‌ها گفته می‌شود: کسانی را که علی ابن ابی طالب علیه السلام با آتش سوزانید^۲ همه‌ی آن‌ها ادعای اسلام می‌کردند و بلکه از اصحاب و یاران علی علیه السلام بوده و بلکه از صحابه کسب علم کرده بودند، لیکن در مورد علی ابن ابی طالب علیه السلام اعتقادی همچون اعتقادی که در مورد یوسف و شمسان^۳ و امثال آن‌ها می‌رفت، داشتند. با این وجود چگونه صحابه بر قتل و کفرشان اجماع نمودند؟ آیا گمان‌شان آن است که صحابه مسلمانان را تکفیر می‌کردند؟ ... یا اینکه استهزاء و تمسخر به دین و شرائع آن از این باب نبوده که موجب کفر صاحبش گشته و خون و مالش را حلال می‌شمارد؟^۴

۵- بدان، به شبهه‌افکن‌هایی که دین مسلمانان را بر ایشان مشتبه می‌سازند، گفته می‌شود: آنان طایفه‌ی بنی‌عبید بودند^۵ که در عهد بنی‌عباس فرمانروایی مغرب و مصر را برعهده داشتند و همگی گواهی می‌دادند که معبود برحقى جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و ادعای اسلام می‌کردند و نماز جمعه و جماعات را بر پا می‌داشتند، اما زمانی‌که به مخالفت با شریعت در اموری چند، بر خلاف آنچه ما (مسلمانان) بر آن هستیم، برخاستند، علما بر کفر و قتل‌شان و اینکه سرزمین‌شان، سرزمین جنگ و حرب است و بایستی مسلمانان با آنان بجنگند

^۱ - الدرر السنیه (۲۰/۸-۲۱، ۴۰).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الجهاد، باب لایعذب بعذاب الله، شماره (۳۰۱۷)، فتح (۱۷۳/۶)، و در استتابة المرتدین، باب حکم المرتد والمرتدة، شماره (۶۹۲۲)، فتح (۲۷۹/۱۲).

^۳ - این دو از آن دسته اشخاصی بودند که اهل نجد همچون بدوی و دسوقی در مصر نسبت به آن‌ها اعتقادات و باورهای شرک آمیزی داشتند، حتی که آن‌ها را به جای الله عزوجل عبادت می‌کردند

^۴ - کشف الشبهات مع التعليقات، ص: ۷۶-۷۵، ابن عثیمین؛ و نگا: الدرر السنیه (۲۱/۸-۲۲).

^۵ - برای مطالعه اخبار آن‌ها و دیدگاه علما در مورد ایشان و طعن در نسب فاطمی آن‌ها چنانکه خودشان ادعا می‌کنند، رجوع کنید: مجموع الفتاوی (۱۶۲/۴) و (۱۲۸/۳۵)، ابن تیمیة؛ و غیره.

تا اینکه سرزمین مسلمانان را از چنگال آن‌ها آزاد کنند، اجماع نمودند.^۱

۶- دلیل ششم رخدادی است که در زمان صحابه به وقوع پیوست و آن داستان مختار بن ابی عبید می‌باشد که وی از تابعین معاصر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بود؛ وی مردی نیکوکار بود که در عراق ظهور کرده و به خونخواهی از امام حسین و اهل بیتش برخاسته و ابن زیاد را کشت و اموال زیادی به خاطر خونخواهی اهل بیت از سوی کسانی که بدان‌ها ظلم کرده بودند، به سوی وی سرازیر گردید. پس بر عراق چیره گشت و شرایع اسلام را بر پا داشت و قاضیانی از اصحاب ابن مسعود رضی الله عنه منصوب نمود و خود نیز از کسانی بود که بر مردم نماز جمعه و جماعات می‌گزارد، لیکن سرانجام و عاقبت وی به آنجا کشید که گمان می‌برد بدو وحی می‌شود و بدین سبب عبدالله بن زبیر لشکری به سوی وی فرستاد که سپاهش را در هم شکست و او را کشتند، زیرا وی کلماتی را بر زبان آورده بود که موجب کفر و ارتداد وی و موجب قتل و جنگیدن با وی گشته بود. و دلیل آن روایتی است که در صحیح بخاری از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت شده که فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ» «هر آنکه دینش را تغییر داد، او را بکشید»^۲.

۷- به آن‌ها گفته می‌شود: اگر کسانی که پیشتر بوده‌اند، آنان را تنها بدین سبب تکفیر می‌کردند که آن‌ها میان شرک و تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله و قرآن و انکار معاد و ... جمع کرده و به همگی این امور باور داشتند، در این صورت پس معنای بایی که علمای مختلف در هر مذهبی تحت عنوان باب حکم المرتد ذکر نموده‌اند چیست؟ و مرتد آن مسلمانی است که پس از اسلام آوردن، کافر شده باشد؛ و در این باب به انواع متعددی از هر نوع کفر ورزیدن پرداخته‌اند که هریک از مواردی که بر شمرده‌اند، کفر و ارتداد و حلال شدن خون و مال صاحبش را به دنبال دارد، حتی که در این باب مواردی بسیار ظریف و ظاهراً کم اهمیت را ذکر نموده‌اند که موجب کفر فاعلش می‌گردند، همچون کلمه‌ای که آن‌را بدون اعتقاد و باور قلبی بر زبان آورد یا کلمه-ای که از روی شوخی و سرگرمی بر زبان بیاورد.^۳

امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «و مشرکان شبهه‌ای دیگر مطرح می‌کنند^۴ و آن اینکه

^۱ - کشف الشبهات مع التعليقات، ص: ۷۶-۷۷، ابن عثیمین. و نگا: الدرر السنية (۲۲/۸-۲۳).

^۲ - الدرر السنية (۲۲/۸) با تصرف.

^۳ - کشف الشبهات، ص: ۷۷-۷۸. نگا: الإتحاف في الرد على الصحاف، ص: ۴۶-۴۷، عبداللطيف آل الشيخ.

^۴ - که در واقع این شبهه مستند شبهه‌ی پیشین و دلیل آن می‌باشد.

می‌گویند: زمانی که أسامة بن زید، کسی را که لا اله الا الله گفته بود، کشت، رسول الله ﷺ این عملش را بر وی انکار نموده و بدو فرمودند: «أَقْتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۱ «آیا پس از اینکه لا اله الا الله گفته بود، او را کشتی؟».

و همچنین این حدیث را مطرح می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ «مأموریت یافته‌ام تا با مردم بجنگم تا اینکه بگویند: هیچ معبود بر حق جز الله نیست». و نیز احادیث دیگری را که در این مضمون وارد شده و بیانگر عدم برخورد با کسانی هستند که کلمه‌ی طیبه را بر زبان آورده‌اند، ذکر می‌کنند؛ و مراد و مقصود این گمراهان آن است که هر آنکه کلمه‌ی طیبه را بر زبان آورد، هرگز کافر نشده و نیز کشته نمی‌شود و لو اینکه هر آنچه بخواهد انجام داده و مرتکب گردد.^۳

اما در پاسخ به آن گمراهان گفته می‌شود: پاسخ این شبهه معلوم و آشکار است و آن اینکه: رسول الله ﷺ با یهود جنگیده و آنان را اسیر نمود درحالی که لا اله الا الله می‌گفتند؛ و نیز اصحاب رسول الله ﷺ با بنی حنیفة جنگیدند، درحالی که آنان نیز به لا اله الا الله و محمد رسول الله گواهی می‌دادند و نماز می‌گزارند و ادعای اسلام داشتند و اینچنین بودند کسانی که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آن‌ها را سوزانید.^۴

اما حدیث أسامة بن زید؛ أسامة مردی را که ادعای اسلام نمود، بدین گمان که وی از روی ترس از خون و مالش ادعای اسلام نموده، به قتل رساند، درحالی که چون انسانی اظهار اسلام کند، واجب است تا دست از وی کشیده شود، تا زمانی که عملکردی مخالف با اسلام از وی سرزند؛ و الله عزوجل در این زمینه این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا» [النساء: ۹۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید. آیا مسلمانند یا کافر)» یعنی تا اینکه کاملاً بررسی و تأمل کنید. و این آیه بر آن دلالت دارد که دست کشیدن از وی و بررسی حال وی واجب می‌باشد و اگر پس از آن، امری مخالف با اسلام از

^۱ - به روایت بخاری، کتاب المغازی، باب بعث النبي أسامة بن زيد إلى الحرقات من جهينة، شماره (۴۲۶۹)، فتح (۵۹۰/۷)؛ و مسلم، کتاب الإیمان، باب تحریم قتل الکافر بعد أن قال: لا اله الا الله، شماره (۹۶)، نووي (۴۶۱/۲-۴۶۲).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الاعتصام، باب الإقتداء بسنة رسول الله، شماره (۷۲۸۴)، فتح (۲۶۴/۱۳)؛ مسلم، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا اله الا الله، شماره (۲۱)، نووي (۳۱۹/۱-۳۲۰).

^۳ - كشف الشبهات مع التعليقات، ص: ۸۲-۸۳، ابن عثيمين.

^۴ - تفصیل این ادله بیشتر ذکر گردید.

وی صادر گشت، به خاطر این کلام الله عزوجل که فرمودند: ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾ کشته می شود.

و اگر گفته شود: چون کلماتی بر خلاف اسلام گوید، نیز کشته نمی شود؛ در این صورت دیگر بررسی و تأمل نمودن تا روشن شدن حال و وضع موجود، معنایی ندارد و معنای حدیث دیگر و امثال آن نیز چنین می باشد و آن اینکه هرکس اظهار توحید و اسلام نماید، دست کشیدن و خودداری از برخورد با وی واجب می باشد، مگر اینکه امری متناقض با توحید و اسلام از وی صادر گردد. و دلیل این امر آن است که کسی که فرمود: «أَقْتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همان کسی است که در مورد خوارج فرمودند: «أَيْنَمَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ «هر کجا با آنان روبرو شدید، آن ها را بکشید، چرا که در کشتن آن ها، برای آنکه آنان را بکشد، اجر و پاداشی در روز قیامت در پیشگاه الله عزوجل نهفته است.» و (این رسول الله ﷺ می باشد که هر دوی این رهنمودها را بیان داشتند و بایستی به هر دوی آن ها در جای خود عمل نمود و جامه ی عمل پوشاند) و این را در حالی در مورد خوارج بیان داشتند که خوارج از بیشترین عبادت و تسبیح و تهلیل در میان مردم برخوردار بودند، چنان که حتی صحابه عبادت خود را در برابر آنان کوچک و حقیر می شمردند و نیز آن ها از صحابه علم آموخته بودند، اما با این همه، زمانی که مخالفت با شریعت از آنان ظاهر گردید، گفتن لاله الاالله و کثرت عبادت و نیز ادعای اسلام بدان ها سودی نرسانده و برای شان نفعی نداشت^۲.

امام محمد بن عبدالوهاب در رساله ی «شرح ستة مواضع من السيرة» می گوید: «و بزرگ تر و بدتر از این، آن است که به صراحت، بادیه نشینانی را که کمترین جزئی از اسلام همراه نداشتند، تنها به صرف اینکه لا اله الاالله می گفتند، از اهل اسلام دانسته و به حرام بودن خون و اموال شان به خاطر اسلام حکم نمودند، با این که خود (بادیه نشینان) به ترک و رها نمودن تمامی اسلام اقرار نمودند و بلکه آن شیاطین عالم نما با اینکه می دانستند آنان اسلام را به تمسخر گرفته و دین پدران شان را که با دین رسول الله ﷺ مخالف بود، بر آن برتری و ترجیح می دادند، اما با این همه آن شیاطین جاهل عالم نما، فریاد زده و در مورد آنان می گویند: بادیه نشینان مسلمان بودند گرچه تمامی این موارد از آن ها سرزد؛ چرا که لا اله الاالله می گفتند.

^۱ - به روایت بخاری، کتاب استنابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب قتل الخوارج والملحدین بعد إقامة الحجة علیهم، شماره (۶۹۳۰)، فتح (۲۹۵/۱۲)؛ مسلم، کتاب الزکاة، باب الخوارج شر الخلق والخلیفة، شماره (۱۰۶۶)، نووی (۱۷۵/۷).

^۲ - کشف الشبهات، ص: ۸۳-۸۶، با تعلیقات الشیخ ابن عثیمین.

و از این دیدگاه چنان لازم می‌آید که یهود نیز مسلمان بوده و مزین به اسلام بودند؛ چراکه آن‌ها نیز *إله إلا الله* می‌گفتند، زیرا کفر بادیه نشینان چنان‌که وصف آن گذشت چندین برابر غلیظ‌تر از کفر یهود می‌باشد. (و اگر با چنان کفری، بادیه نشینان مسلمان باشند، دیگر یهود به طریق اولی مسلمان می‌باشد)»^۱.

و شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب رحمته (متوفای ۱۲۴۲ هـ) پس از ذکر اقوال و اصحاب ائمه اربعه، می‌گوید: «این کلمات و جملات و اقوال علمای مجتهدین در بیان اقوال و افعال کفر آمیزی بود که هر مسلمانی با ارتکاب آن‌ها از دین خارج می‌گردد و در این صورت تلفظ شهادتین و منتسب بودن وی به اسلام و عمل نمودن به برخی از شرائع دین، مانع تکفیر و قتل و الحاق وی به مرتدین نمی‌گردد»^۲.

پس از این، شیخ عبدالله بن محمد سبب انحراف برخی از منتسبین به علم، در دوران خویش و چه بسا در عصور دیگر و تأثیرپذیری آن‌ها از فتنه‌ی ارجاء و فتوا دادن بر اساس آن‌را ذکر نموده و می‌گوید: «علت آنکه برخی چنین فتوا داده و مرتد را مرتد نمی‌دانند و بلکه به اسلام وی حکم می‌کنند، آن است که برخی از منتسبین به علم و فقه در این دوران، در این زمینه دچار اشتباهات و خطاهای زشت و فاحشی گردیده و به هر شخصیتی از اهل علم و دین که به ارتداد مرتد فتوا داده، اعتراض نموده و به مخالفت شدید با او روی آوردند. و در این اعتراض و انکار کمترین مستند صحیحی از کلام الله و نیز از رهنمودهای نبوی و بلکه از اقوال ائمه‌ی علم و دین ارائه نداده‌اند مگر اینکه تنها دلیل‌شان برای مخالفت این بود که چنین فتوایی برخلاف عادات و رسوم و عملکرد پیشینیان می‌باشد. از جهل و خواری و تعصب به الله عزوجل پناه می‌جوییم. و چنین عملکرد ایشان بدین دلیل است که مخالفت با کتاب و سنت و عمل سلف صالح امت و ائمه‌ی هدایت یافته‌امت، جزئی از سرشت و فطرت آن‌ها قرار گرفته و به دنبال حب ریاست و شهوات دنیا و حرص و طمع برای دستیابی به آنچه در دستان مردمان و فاسقان معاند است، خیز بر داشته‌اند.»^۳

اما این مسأله با توضیح شیخ عبدالله بن عبدالرحمن ابابطین مفتی دیار نجد (متوفای ۱۳۸۲ هـ) روشن‌تر و واضح‌تر می‌گردد، آنجا که می‌گوید: «و از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها اعراض و روی‌گردانی اکثر و بیشتر مردم از تأمل و تعمق در معنای این کلمه‌ی عظیم می‌باشد، چنان‌که کار به جایی رسیده که

^۱ - مجموعة التوحید (۳۵/۱-۳۶). و نگا: الدرر السنية (۸/۸۵).

^۲ - الدرر السنية (۸/۱۱۷).

^۳ - همان (۸/۱۱۷).

برخی از آن‌ها می‌گویند: در مورد آنکه لاإله إلاالله گفته، چیزی مگو و لو اینکه هرآنچه می‌خواهد انجام دهد؛ و این به خاطر عدم معرفت و شناخت معنای این کلمه از جهت نفی و اثبات آن می‌باشد... حتی اگر شخصی مرتکب ناقصی از نواقص کلمه‌ی طیبه گردد، همچون عبادت کردن غیر الله که شرک اکبر بوده و بزرگ‌ترین گناهان است، گفته می‌شود: وی لاإله إلاالله می‌گوید، لذا تکفیر وی جایز نیست؛ زیرا کلمه‌ی توحید را بر زبان می‌آورد»^۱.

و شیخ حمد بن ناصر بن محمد (متوفای ۲۲۵ هـ) می‌گوید: «براستی اگر در زمینه جنگ با آنکه لاإله إلاالله گفته، زمانی که برخی از حقوق آن‌را ترک نموده و رها کند، به تمامی آیات و احادیث و اقوال علما پردازیم، بحث بسیار طولانی می‌گردد چه برسد به اینکه بخواهیم به آیات و احادیث و اقوال علما در مورد آنکه تمامی اسلام را انکار کرده و بلکه آن‌را تکذیب نموده و به استهزاء می‌گیرد و با این حال لاإله إلاالله می‌گوید، همچون آن بادیه نشینان، پردازیم؛ اما آنچه از کلام الله و رهنمودهای نبوی و اجماع صحابه و اجماع علمای پس از ایشان در این باب ذکر نمودیم، برای آنکه منصفانه با این مسأله مواجه گردد، کفایت می‌کند، اما اگر آنچه ذکر نمودیم معنای دیگری غیر از آنچه ما فهمیدیم و بدان اشاره نمودیم، دارد، پس آن معانی و مفاهیم را از کلام الله و رهنمودهای نبوی و ارشادات صحابه و اقوال علما نیز برای ما تبیین و روشن نماید»^۲.

با توجه به توضیحاتی که پیشتر بیان گردید، این مسأله تبیین گردید که هر آنکه با اختیار و اراده خود وارد اسلام شود و به فرائض دین جامه عمل بپوشاند و نیز بر آن استقامت و پابندی ورزد، سپس از وی آنچه مخالف و در تناقض با دین اسلام است، صادر گردیده و نمایان شود، همچون شرک اکبر یا به فریاد خواندن مردگان و مددجویی و کمک خواستن از آن‌ها و طواف بارگاه‌ها و ضریح‌هایی که به جای الله عزوجل مورد پرستش قرار می‌گیرند و یا استهزاء به دین و شعائر و شرائع آن، که تعظیم و احترام و تجلیل آن‌ها واجب است، درحقیقت با اختیار نمودن هریک از این امور دینش (اسلام) را تغییر داده و آن‌را تبدیل نموده و پس از ایمان آوردن، کافر شده است و دلیل آن هم کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید». و نیز اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ» «هر آنکه دینش را تغییر داد، او را بکشید». و با ارتکاب این اعمال، دیگر بر زبان آوردن کلمه‌ی

^۱ - عقیده الموحدين، ص: ۱۳، جمع و ترتیب الشيخ: عبدالرحمن بن سعدي الغامدي.

^۲ - الدرر السنیه (۲۰۲/۸-۲۰۳).

توحید یا عمل نمودن به باقی ارکان دین همچون نماز و زکات و روزه و حج به صاحبش نفع و سودی نمی‌رساند؛ چرا که وی اصل و اساس دین را نقض نموده است و آن توحیدی است که مدار رستگاری و سعادت‌مندی و پیروزی یا خسارت و بدبختی و بیچارگی در روز قیامت می‌باشد.

مبحث دوم: حکم استهزاء به صحابه و سایر مؤمنان

شامل سه مطلب:

- ✓ مطلب اول: حکم استهزاء به صحابه؛
- ✓ مطلب دوم: حکم استهزاء به أمهات المؤمنین؛
- ✓ مطلب سوم: حکم استهزاء به علما و سایر مؤمنان.

مطلب اول: حکم استهزاء به صحابه رضی الله عنهم أجمعین

براستی استهزاء و تمسخر و خرده‌گیری و عیبجویی از اصحاب محمد ﷺ، جرمی بزرگ و امری ناگوار و تعدی و تجاوز در حق بهترینان این امت پس از پیامبرش، می‌باشد. صحابه‌ای که الله عزوجل به فضل و برتری و بزرگواری و پیشی گرفتن آن‌ها در اسلام و ایمان و هجرت و نصرت گواهی داده و می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

قرطبی رحمه الله می‌گوید: «همه صحابه عادل بودند؛ اولیا و دوستان الله عزوجل و برگزیدگان حق جل-جلاله و بهترین مخلوقاتش پس از انبیاء و رسولان بودند. این مذهب اهل سنت و ائمه‌ی این امت می‌باشد. و عده‌ای اندک و کم‌اهمیت که بدان‌ها توجهی نمی‌گردد، بدان سو رفته‌اند که حال صحابه همچون حال دیگران می‌باشد، لذا لازم است تا در مورد عدالت آن‌ها بررسی صورت پذیرد. و برخی بدین سو رفته‌اند که در ابتدا صحابه بر عدالت بودند سپس حال و وضع‌شان تغییر یافت و در میان آن‌ها جنگ‌ها و خونریزی ظاهر گشت، پس بایستی عدالت آن‌ها مورد بحث و بررسی قرار گیرد. اما این دیدگاه مردود می‌باشد؛ چرا که بهترین صحابه و بزرگان‌شان همچون علی و طلحة و زبیر و ... از جمله

کسانی هستند که الله عزوجل ثنا و ستایش آن‌ها را بیان داشته و آن‌ها را تزکیه نموده و از ایشان اعلان رضایت نمود و آن‌ها را راضی نمود و بدان‌ها وعده‌ی بهشت عطا فرمود. به ویژه عشره‌ی مبشره که به طور قطعی بر اساس اخبار رسول الله ﷺ به آن‌ها وعده‌ی بهشت داده شد؛ براستی آن‌ها اسوه و الگو و قدوه می‌باشند، با این که بر اساس اخبار پیامبر ﷺ، بسیاری از فتنه‌ها و اموری را که بر آن‌ها پس از پیامبرشان گذشت، می‌دانستند و این موجب سقوط مرتبه و مقام و فضل و برتری آن‌ها نمی‌گردد، زیرا آنچه بر آن‌ها گذشت، از امور اجتهای بود. (که هر یک بر اجتهاد خود عمل نمودند).^۱

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «به طور متواتر از رسول الله ﷺ اخباری مبنی بر کمال صحابه و به ویژه خلفای راشدین، روایت گردیده است. و براستی آنچه در مدح هر یک از آن‌ها ذکر گردیده مشهور و بلکه متواتر است؛ چرا که ناقلان آن اخبار، اقوامی هستند که همپیمانی آن‌ها بر کذب و دروغ، محال می‌باشد و مجموعه‌ی اخبار و روایات آن‌ها مفید علم یقینی مبنی بر کمال صحابه و فضل و برتری خلفای راشدین می‌باشد».^۲

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و این از مسائلی است که در مورد آن خلافتی در میان اهل فقه و علم از اصحاب رسول الله ﷺ و تابعین نیکوی آن‌ها و سائر اهل سنت و جماعت نمی‌دانیم، براستی همگی آن‌ها بر وجوب مدح و ستایش آن‌ها (صحابه) و طلب مغفرت برای آن‌ها و رحمت فرستادن بر ایشان و اعلان رضایت از آن‌ها و معتقد بودن به محبت و دوست داشتن آن‌ها و موالات با آن‌ها و عقوبت و مجازات آنکه دهان به بدی در مورد آن‌ها بگشاید، اجماع دارند».^۳

اما حکم آنکه نسبت به صحابه رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم تمسخر و استهزاء ورزیده و دهان به عیبجویی و خرده‌گیری از آن‌ها بگشاید، آن است که با این عمل، مرتکب گناهی کبیره از بزرگ‌ترین کبائر گشته است. و فاعل چنین عملی شدیداً تأدیب می‌گردد، تا اینکه از دشنام دادن و عیبجویی از آن‌ها دست بردارد؛ أبو عروبة روایت کرده و می‌گوید: «ما نزد مالک بن انس بودیم که سخن از شخصی شد که از

^۱ - الجامع لأحكام القرآن (۱۹۷/۱۶).

^۲ - رسالة في الرد على الرافضة، ص: ۱۸، و اهل حدیث در مصنفات‌شان بدین مسأله با عنایت به احادیث گهربار نبوی پرداخته‌اند. و در واقع هیچ کتابی از کتب سته و دیگر کتب حدیث نیست مگر اینکه در آن به مناقب و فضایل صحابه پرداخته است. بنگر به: صحیح بخاری (۵/۷ - ۳۲۴) مع الفتح، کتاب فضائل الصحابة و کتاب مناقب الأنصار؛ و بلکه برخی از مصنفات تنها به مسأله‌ی فضایل صحابه پرداخته‌اند. همچون فضائل الصحابة نگاشته‌ی امام اهل السنة والجماعة، أحمد بن حنبل.

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۵۸۰.

اصحاب رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری می‌کند، پس مالک این آیه را قرائت نمود: ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾ تا اینکه به این قسمت از آیه رسید که يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ... ﴿[الفتح: ۲۹] پس مالک گفت: هریک از مردم که در قلبش کینه‌ای نسبت به یکی از اصحاب رسول الله ﷺ باشد، درحقیقت مصداق این آیه است»^۱.

قرطبی پس از نقل کلام امام مالک می‌گوید: «براستی امام مالک سخن زیبایی گفته و آیه را درست و صحیح تفسیر کرده است. هرکس از یکی از اصحاب عیبجویی و بدگویی کند، فرموده خداوند، پروردگار جهانیان را رد کرده و شرایع مسلمانان را باطل گردانیده است»^۲.

و این دیدگاه مشهور در مذهب مالک رحمته می‌باشد^۳ و پیشتر دیدگاه وی در مورد آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد، ذکر گردید و در این مبحث در مورد آنکه به صحابه دشنام دهد، می‌گوید: «... و هر آنکه به صحابه دشنام دهد، ادب می‌شود»^۴.

و عبدالملک بن حبیب^۵ می‌گوید: «هر شیعه‌ای که در بغض و عداوت و کینه توزی با عثمان بن عفان رضی الله عنه و اعلان برائت و بیزاری از او، غلو کند، شدیداً ادب می‌گردد و هریک از آن‌ها که در بغض و کینه‌توزی با ابوبکر و عمر بیفزاید، عقوبت و مجازات وی شدیدتر است و بر تعداد شلاق‌هایی که به او زده می‌شود، افزوده شده و به زندان انداخته می‌شود تا اینکه بمیرد. و حکم چنین شخصی قتل نیست، مگر آنکه به رسول الله ﷺ دشنام دهد»^۶.

و این امام أحمد است که معتقد است: بدگو و عیبجوی صحابه، شلاق خورده و مجازاتی برای وی

^۱ - النهي عن سب الأصحاب، ص: ۸۵-، ونگا: الجامع لأحكام القرآن (۱۹۵/۱۶).

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۱۹۵/۱۶)

^۳ - امام ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «امام مالک رحمته در روایتی که از ایشان ذکر شده، با استدلال به این آیه به تکفیر کسانی که با صحابه کینه و بغض و عداوت داشته و دشمنی می‌ورزند، حکم نموده است؛ و می‌گوید: زیرا آن‌ها کینه و بغض صحابه را دارند و هر آنکه بغض و عداوت و کینه‌ی صحابه را داشته باشد به استناد این آیه، کافر می‌باشد. و گروهی از علما با این رای امام مالک موافقت کرده‌اند. تفسیر ابن کثیر ذیل آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی فتح.

^۴ - الشفا (۱۱۰۸/۲)؛ الصارم المسلول، ص: ۵۷۱، اما این مقوله بر اطلاق و عمومیت خویش باقی نمی‌باشد بلکه تفصیل آن در آینده خواهد آمد.

^۵ - ابن سلیمان با هارون سلمی قرطبی أبو مروان، عالم اندلس و فقیه آن در عصر خویش ... وی عالم به تاریخ و ادب بود و در فقه مالکیه در راس فقیهان قرار داشت. وی در سال ۲۳۸ هجری وفات یافت. بنگر: الأعلام (۱۵۷/۴).

^۶ - الشفا (۱۱۰۸/۲)؛ و الصارم المسلول، ص: ۵۷۱-۵۷۲.

در نظر گرفته می‌شود که عبرتی باشد برای سایرین؛ و در قتل و تکفیر چنین شخصی توقف می‌کند. و نیز از ایشان در مورد آنکه به اصحاب رسول الله ﷺ دشنام می‌دهد، سؤال گردید که در پاسخ فرمود: حکم قتل از وی برداشته شده، لیکن به شدت او را مورد تنبیه و تأدیب قرار می‌دهیم تا اینکه عبرتی برای سایرین گردد»^۱.

عبدالله می‌گوید: «از پدرم در مورد کسی که به یکی از اصحاب رسول الله ﷺ دشنام دهد، سؤال نمودم، در پاسخ گفت: معتقدم بایستی تنبیه شده و شلاق بخورد. پس به ایشان گفتم: آیا این تنبیه و شلاق حد چنین کسی است؟ گفت: حد بودن آن را در جایی نیافتم، اما گفت: شلاق می‌خورد و گفت: چنین شخصی بر اسلام است»^۲.

و امام أحمد در روایت اصطخری از ایشان می‌گوید: «... برای هیچکس جایز نیست که چیزی از بدی‌های آن‌ها را ذکر نموده و بدان‌ها پردازد و نیز برای احدی جایز نیست که به خاطر عیب و نقصی که در یکی از صحابه بوده، از او عیبجویی و خرده‌گیری کند؛ و هر آنکه چنین عمل کند، تأدیب و تنبیه و مجازات وی واجب است و جایز نیست که در برابر چنین عملکردی بخشیده شود، بلکه مجازات و تنبیه شده و از وی استتابة می‌گردد که چون توبه کرد، از وی پذیرفته می‌شود و اگر بر عملش اصرار ورزید، مجازات وی تکرار می‌گردد و برای همیشه در زندان حبس می‌گردد، تا اینکه بمیرد یا توبه کرده و از عملکرد خویش بازگردد»^۳.

ابن تیمیة رحمته پس از ذکر این نصوص می‌گوید: «و این (حکم) را امام أحمد از اهل علمی که آن‌ها را درک نموده، حکایت می‌کند. و نیز کرمانی این دیدگاه را از ایشان و إسحاق و حمیدی و سعید بن منصور و دیگران حکایت می‌کند»^۴.

و إسحاق بن راهویة می‌گوید: «هر آنکه اصحاب رسول الله ﷺ را دشنام دهد، مجازات شده و

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۵۷۰.

^۲ - مسائل الإمام أحمد بروایة ابنه عبدالله (۱۲۹۳/۳). و نگا: الصارم المسلول، ص: ۵۷۰؛ و المسائل والرسائل المروية عن الإمام أحمد في العقيدة (۳۶۳/۲)، اما این نقل از امام أحمد مختلف می‌باشد که آیا فرمودند: چنین شخصی را بر اسلام نمی‌بینم، یا اینکه گفتند: چنین شخصی بر اسلام است. در صورتی که تخریج اول، مد نظر باشد، تأویل و تفسیر آن از این قرار است که: یا از روی وعید چنین گفته است، یا اینکه طعن و عیبجویی از آن‌ها، مفید رد شرائع و ابطال دین است، یا اینکه اگر دشنام را حلال بشمارد، چنین حکمی دارد، یا اینکه در این مسأله از ایشان دو روایت نقل شده است؛ بنگر: الصارم المسلول، ص: ۵۷۳.

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۵۷۰. و نگا: مطالب أولى النهی (۲۸۷/۶).

^۴ - همان، ص: ۵۷۰.

زندانی می‌گردد»^۱.

امام نووی رحمته می‌گوید: «بدان که سب و دشنام دادن صحابه رضی الله عنهم حرام است و از بدترین محرمات می‌باشد. و تفاوتی نمی‌کند صحابه‌ای که دشنام داده می‌شود، از جمله صحابه‌ای باشد که در فتنه‌ها حضور داشته یا اینکه در زمهری آن‌ها نبوده باشد، زیرا همه‌ی آن‌ها در جنگ‌هایی که رخ داده، مجتهد بوده و دارای تأویل بودند؛ قاضی می‌گوید: و دشنام دادن یکی از اصحاب از جمله گناهان کبیره می‌باشد و مذهب ما و مذهب جمهور آن است که چنین شخصی تعزیر شده و کشته نمی‌شود و برخی از مالکیه گفته‌اند: چنین شخصی کشته می‌شود»^۲.

اما هر آنکه به استهزاء صحابه و عیبجویی و خرده‌گیری از آنان، از روی حلال شمردن این عمل روی آورد کافر می‌شود و اگر این عمل را حلال نداند، فاسق گردیده و کافر نمی‌شود^۳. و هر آنکه صحابه را به باد تمسخر و استهزاء گیرد و به خاطر صحابه بودن‌شان و فضل صحبت و همراهی با رسول الله صلی الله علیه و آله از آنان عیبجویی و خرده‌گیری نماید، شایسته است که قاطعانه به تکفیر وی حکم شود؛ چرا که آن استخفاف و حقیر شمردن حق صحبت و همراهی با رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد که در واقع، ایراد گرفتن و انتقاد از رسول الله صلی الله علیه و آله است^۴.

این دیدگاهی است که جمهور محققین از اهل علم و فقه بر آن می‌باشند، مگر گروهی از فقهای اهل کوفه و برخی دیگر از فقها که به طور قطع به قتل آنکه به صحابه دشنام دهد و نیز به تکفیر رفض پیشگان حکم نموده‌اند و در این دیدگاه به ادله‌ای از کتاب و سنت و آثاری از صحابه استناد نموده‌اند، که شیخ الإسلام رحمته در کتاب ارزشمندش «الصارم المسلول علی شاتم الرسول» در حدود هشت صفحه بدن‌ها پرداخته است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ تا اینکه می‌فرماید: ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹] پس هر آنکه غیظ و بغض و کینه‌ی صحابه را داشته باشد، در این امر با کفار مشارکت نموده و سهیم شده است و جز کافر با کفار مشارکت نکرده و

^۱ - همان، ص: ۵۷۱.

^۲ - شرح صحیح مسلم (۳۲۶/۱۶-۳۲۷)، و بنگر: فتح الباری (۴/۷) آنجا که در این مسأله، اختلاف در قتل و تعزیر چنین شخصی را نقل می‌کند؛ والروضة الندية (۲/۶۳۰-۶۳۱)، محمد صدیق حسن خان.

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۵۷۲.

^۴ - نکا: الإعلام بقواطع الإسلام، ص: ۳۵۳؛ الصواعق المحرقة (۱۳۵/۱-۱۳۶) هر دو نگاشته ابن حجر الهیثمی.

سهیم نمی‌شود.^۱

و از این دسته است احادیثی که در صحیحین و دیگر کتب حدیث در این زمینه ذکر شده است، از جمله اینکه: از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ، وَآيَةُ النَّفَاقِ بُغْضُ الْأَنْصَارِ»^۲ «نشانه‌ی ایمان، دوست داشتن انصار و نشانه‌ی نفاق بغض و کینه توزی با انصار می‌باشد». و در لفظی دیگر چنین آمده است: «الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ...» «جز انسان مؤمن انصار را دوست ندارد و جز منافق با آن‌ها کینه و دشمنی ندارد». و دیگر احادیثی که در این باب وارد شده‌اند.

لذا با استناد به این دلایل گفته‌اند: پس هر آنکه صحابه را دشنام دهد، درحقیقت بر کینه توزی و عداوت خویش با آن‌ها افزوده است و از این چنان لازم می‌آید که وی منافقی می‌باشد که به الله عزوجل و روز آخرت ایمان ندارد.^۳

می‌گوییم: مفهوم اقوال علمایی که پیشتر بیان گردید، آن است که نفاقی که در حدیث آمده است، در این مورد نفاق اعتقادی می‌باشد (که صاحبش را از دین خارج می‌گرداند) و نفاق عملی مراد و مقصود نیست. چرا که نفاق در نزد محققین اهل علم به دو نوع تقسیم می‌گردد:

۱- نفاق اعتقادی: و این همان نوع از نفاق است که الله عزوجل آن را در قرآن کریم بر منافقان انکار نمودند و به خاطر آن، پایین‌ترین جای دوزخ را بر آن‌ها واجب نمودند.^۴

علما این نوع از نفاق را به ۶ قسمت تقسیم نموده‌اند که عبارتند از:

تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله یا تکذیب بخشی از آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است؛ یا بغض و کینه داشتن با رسول الله صلی الله علیه و آله؛

یا بغض و کینه داشتن نسبت به آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده (وحی)؛

یا شاد و مسرور شدن از شکست دین و پیامبر؛

یا بیزاری و ناراحتی از سرافرازی دین و پیامبر.

^۱ - الصارم المسلول ص: ۵۸۱-۵۸۲.

^۲ - به روایت بخاری، کتاب مناقب الأنصار، باب حب الأنصار من الإيمان، شماره (۳۷۸۴ و ۳۷۸۳)، فتح (۱۴۱/۷)؛ و مسلم، کتاب الإيمان، باب الدلیل علی أن حب الأنصار وعلی رضی الله عنهم من الإيمان وعلاماته ونبغضهم من علاماته النفاق، شماره (۷۴ و ۷۵)، نوي (۴۲۵/۲-۴۲۶).

^۳ - نگا: الصارم المسلول، ص: ۵۸۳-۵۸۴.

^۴ - نگا: الصلاة وأحكام تاركها، ص: ۵۹، ابن القيم.

که صاحب این انواع ششگانه از کسانی است که جایگاه وی در پایین‌ترین جای دوزخ می‌باشد و در واقع در زمره‌ی اهل الدرک الأسفل من النار می‌باشند؛ از دشمنی و نفاق ورزیدن به الله عزوجل پناه می‌بریم.^۱

۲- نفاق عملی^۲: نفاق عملی شامل پنج نوع می‌باشد که عبارتند از:

چون سخن گوید، دروغ می‌گوید؛

چون خصومتی با دیگری داشته باشد، به فحاشی و دشنام‌گویی روی می‌آورد؛

چون عهد و پیمان بندد، پیمان‌ش را می‌شکند؛

هرگاه امانتی بدو سپرده شود، خیانت می‌کند؛

و چون وعده دهد، خلاف وعده می‌کند.

همچنان که این امور در صحیحین ثابت شده است.^۳

اما خلاصه‌ی مطلب در این زمینه از این قرار است که: هر آنکه به استهزاء و دشنام دادن خویش به صحابه، ادعای خدا بودن علی ابن ابی طالب علیه السلام را مقرون کند یا اینکه مدعی آن شود که علی پیامبر بوده و جبرئیل در انتقال رسالت به علی دچار اشتباه گردیده و آنرا به رسول الله صلی الله علیه و آله ابلاغ نموده، در این صورت جای کمترین شک و تردیدی در کفر چنین شخصی نمی‌باشد، بلکه جای هیچ شک و تردیدی در کفر آنکه در تکفیر چنین شخصی توقف کند، نمی‌ماند. و همچنین هر یک از آنان که بر این گمان باشد که آیاتی از قرآن برداشته شده و کتمان گردیده، یا اینکه گمان برد که برای قرآن تأویلات باطنی می‌باشد که اعمال مشروعه را ساقط می‌گرداند و نیز از این قبیل اعتقادات و باورها داشته باشد، چنین اشخاصی نیز از زمره‌ی کفار می‌باشند. و نیز هر آنکه گمان برد که صحابه پس از رسول الله صلی الله علیه و آله جز تعداد اندکی که به ده نفر نمی‌رسند مرتد شدند، یا اینکه بر این باورند که عموم صحابه فاسق بودند یا اینکه بر این اعتقاد باشد که صحابه استحقاق دشنام را دارند، در این صورت نیز شک و تردیدی در کفر چنین شخصی نمی‌باشد؛ چرا که این امر تکذیب نصوص متعدد قرآن مبنی بر اعلان رضایت و مدح و ستایش از آنها است. و مضمون این مقوله آن است که ناقلین کتاب و سنت کفار یا فساق بودند و در نظر آنان که معتقد به فسق عموم صحابه می‌باشند، این آیه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] منطبق بر صحابه نمی‌باشد، زیرا آیه به بهترین امت گواهی می‌دهد و اولین کسانی که در این

^۱ - الدرر السنیه (۳۷/۲).

^۲ - الصلاة، ص: ۵۹.

^۳ - الدرر السنیه (۳۷/۲).

خطاب داخلند، اهل اولین قرن می‌باشند، پس چگونه ممکن است که پیشگامان این امت، بدترین امت باشند، لذا کفر چنین شخصی که بر این باور و اعتقاد باشد، از جمله مواردی است که به ضرورت از دین اسلام دانسته می‌شود.^۱ یا هر آنکه صحابه را به خاطر دیانت‌شان و امثال و التزام‌شان به شریعت و نه به خاطر خودشان به تمسخر و استهزاء گیرد، کافر شده و از دین خارج گردیده و مرتد می‌گردد.

ابن تیمیة رحمته پس از ذکر حالات پیشین در مورد کسی که از صحابه با این عبارات عیبجویی و خرده‌گیری نماید، می‌گوید: «بر این اساس است که عموم کسانی که چیزی از این اقوال از آن‌ها ظاهر گشته، چنان می‌یابی که پس از تحقیق زندیق بودن آنها روشن می‌گردد. و عموم زنادقه، مذهب واقعی خویش را پنهان می‌کنند. و این‌گونه است که الله عزوجل مصیبت و بلاهای دردناک را بر آن‌ها نازل می‌کند و نقل متواتر در این زمینه گواه است که صورت‌های آنان در زندگی و مرگ به صورت خوک‌ها مسخ گردیده است»^۲.

امام محمد بن عبدالوهاب پس از ذکر برخی از حالات و صورت‌هایی که استهزاء کننده‌ی به صحابه، در آن صورت کافر شده و از دین خارج می‌گردد، می‌گوید: «من معتقد به کفر کسی که در نزد الله عزوجل مسلمان باشد و نیز معتقد به اسلام آنکه در نزد الله عزوجل کافر باشد، نیستم، بلکه بر این باور و اعتقادم که هر آنکه در نزد الله متعال کافر باشد، همو کافر است؛ و اینکه از علما به طور صحیح روایت شده که آن‌ها اهل قبله را تکفیر نمی‌کنند، حمل بر کسی است که بدعتش مکفره نباشد، چرا که همگی علما بر تکفیر آنکه بدعتش کفر آمیز و مکفره باشد، متفق القولند و جای هیچ شک و تردیدی نیست که تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله در آنچه از ایشان به طور قطع ثابت شده، کفر می‌باشد و جهل در چنین مواردی عذر محسوب نمی‌گردد، و الله أعلم»^۳.

مطلب دوم: حکم استهزاء به أمهات المؤمنین رضی الله عنهن

بیشتر در زمینه احکام مربوط به کسی که نسبت به صحابه استهزاء و تمسخر ورزد به تفصیل سخن گفتیم، اما در این مبحث احکام مربوط به کسی که نسبت به همسران رسول الله صلی الله علیه و آله عیبجویی و خرده-

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۵۹۰، با تصرف اندک؛ و نکا: فتاوی السبکی (۲/۵۷۳-۵۷۵)؛ معین الحکام، ص: ۱۹۲، علاء الدین الحنفی؛ رساله فی الرد علی الرافضة، ص: ۱۸-۲۰، محمد بن عبدالوهاب.

^۲ - همان، ص: ۵۹۰-۵۹۱.

^۳ - رساله فی الرد علی الرافضة، ص: ۱۹-۲۰، و نسبت این کتاب به شیخ ثابت می‌باشد، درحقیقت از شیخ عیسی السعدی خواستم تا از پدرشان شیخ عبدالله السعدی حفظه الله در مورد صحت نسبت این کتاب به امام محمد بن عبدالوهاب سؤال نماید که پاسخ شیخ عبدالله، صحت نسبت این کتاب به امام محمد بن عبدالوهاب بود.

گیری نماید، باقی ماند که جداگانه به این مطلب نیز می‌پردازیم:

قاضی ابویعلی رحمته می‌گوید: «هر آنکه به عایشه صدیقه رضی الله عنها تهمت می‌دهد که الله عزوجل او را از آن بری داشت، بدون هیچگونه خلافتی میان اهل علم، کافر می‌گردد و بسیاری از علماء اجماع را در این مسأله حکایت کرده‌اند و نیز بسیاری از ائمه به این حکم تصریح نموده‌اند»^۱.

هشام بن عمار می‌گوید: «از مالک شنیدم که می‌گوید: هر آنکه ابوبکر رضی الله عنه را دشنام دهد، شلاق می‌خورد و هر آنکه عایشه رضی الله عنها را دشنام دهد، کشته می‌شود. بدو گفته شد: چرا؟ گفت: هر آنکه عایشه صدیقه رضی الله عنها را متهم کند، در حقیقت با قرآن مخالفت نموده است»^۲.

می‌گوییم: مقصود امام مالک رحمته آن است که الله عزوجل برائت عایشه صدیقه رضی الله عنها را در کتابش نازل نموده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿يَعْظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۱۷] «خداوند نصیحت‌تان می‌کند، اینکه اگر مؤمنید، نکند هرگز چنین کاری را تکرار کنید».

بنابراین هر آنکه به عایشه رضی الله عنها دشنام دهند، درحقیقت با قرآن مخالفت نموده و هر آنکه با قرآن مخالفت کند کشته می‌شود. و قتل وی بر اساس ارتداد و مرتد شدن وی بدین سبب می‌باشد؛ چرا که وی با دشنام دادن، قرآن را تکذیب نموده که به صراحت و فصاحت تمام، برائت او را اعلان نموده است؛ و نیز از برگشتن به همچون کاری و تکرار آن بر حذر داشته است. اما اصحاب شافعی رحمته گفته‌اند: «هر آنکه عایشه صدیقه رضی الله عنها را دشنام دهد، ادب گردیده و تنبیه می‌شود، همچنان که اگر سایر مؤمنان را دشنام دهد، ادب گشته و تنبیه می‌گردد و در این که الله عزوجل فرمودند: ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳ دلیلی مبنی بر اینکه چنین امری (دشنام دادن به عایشه صدیقه) کفر است، وجود ندارد. و بلکه این نص همچون آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَائِقَهُ»^۳ «مؤمن نیست آنکه همسایه‌اش از شر او در امان نباشد». و اگر دشنام دادن به عایشه صدیقه رضی الله عنها سلب حقیقت ایمان را به دنبال داشته باشد نیز مقصود از سلب ایمان در اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۵۶۸، ابن تیمیة. و نگا: مطالب أولى النهی (۲۸۵/۶-۲۸۶)؛ والإقناع (۳۰۰/۴).

^۲ - أحكام القرآن (۱۳۵۶/۳)، ابن العربي؛ جامع لأحكام القرآن (۱۳۷/۱۲)، قرطبي؛ الشفا (۱۱۰۹/۲)، قاضي عياض؛ الصارم المسلول، ص: ۵۶۸؛ و اعلاء السنن (۲۵۲/۱۸).

^۳ - به روایت بخاری، کتاب الأدب، باب إثم من لا يؤمن جاره بوائقه، شماره (۶۰۱۶)، فتح (۴۵۷/۱۰)؛ و مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان تحریم ایداء الجار، شماره (۷۳)، نوي (۳۷۶/۲-۳۷۷).

يَزِيْرِي الرَّاْفِي حِيْنَ يَزِيْرِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ^۱ سلب حقیقت ایمان می‌باشد (در صورتی که اینچنین نیست و بلکه مقصود سلب کمال ایمان و نه حقیقت آن می‌باشد)^۲.

اما پاسخ این دیدگاه امام شافعی رحمته از این قرار است که به آن‌ها گفته می‌شود: «امر آنچنان که گمان بردید، نمی‌باشد؛ اهل افک، تهمت فاحشه را به عایشه صدیقه رضی الله عنها روا داشتند که الله عزوجل ایشان را از آن عمل شنیع، بری داشتند؛ از این رو هر آنکه به عایشه صدیقه رضی الله عنها آن چیزی را روا دارد که الله عزوجل او را از آن بری داشته است، درحقیقت وی تکذیب کننده‌ی الله عزوجل می‌باشد و هر آنکه الله عزوجل را تکذیب کند، کافر است. این توجیه دیدگاه امام مالک رحمته می‌باشد. و این نیز دیدگاه بسیاری از اندیشمندان است. اما اگر شخصی به عایشه صدیقه رضی الله عنها دشنامی غیر از آنچه الله عزوجل او را از آن بری داشته، روا دارد، قطعاً جزای وی تأدیب و تنبیه است»^۳.

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «بدان، هر آنکه عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها را به فاحشه متهم کند، با وجود اعتقاد به اینکه او همسر رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد و وی پس از آن فاحشه در عصمت و همسری رسول الله صلی الله علیه و آله باقی مانده است، در واقع دروغی آشکار بر زبان آورده و گناه بزرگی را مرتکب گردیده و مستحق عذاب می‌باشد و نسبت به مؤمنین سوء ظن داشته است، درحالی که در گفته‌ی خود دروغگوست. و نیز مرتکب امری گشته که گمان برده، مسأله‌ای کوچک و ساده و بی‌اهمیت است، درحالی که نزد الله عزوجل بسیار بزرگ بوده و در واقع اهل بیت نبوت را به امری سوء متهم نموده است. و از این اتهام، عیبجویی و خرده‌گیری از رسول الله صلی الله علیه و آله لازم می‌آید و هر آنکه به عیبجویی و خرده‌گیری از رسول الله صلی الله علیه و آله روی آورد، گویا که به عیبجویی و خرده‌گیری از الله عزوجل پرداخته است و هر آنکه از الله عزوجل و رسولش عیبجویی نموده و عیب و نقصی را متوجه آن‌ها گرداند، کافر می‌گردد. و چنین شخصی با چنین عملکردی از دایره‌ی اهل ایمان خارج گشته و پیروی و اتباع از گام‌های شیطان را در پیش گرفته و در دنیا و آخرت ملعون می‌باشد و بلکه تکذیب کننده‌ی کلام الله عزوجل است که فرمودند: ﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾ [النور: ۲۶] «و زنان پاک، متعلق به مردان پاکند» و هر آنکه الله عزوجل را تکذیب کند، کافر می‌گردد.

^۱ - «زناکار هنگام ارتکاب عمل زنا مؤمن نیست»؛ به روایت بخاری، کتاب الحدود، باب الزنا و شرب الخمر، برقم (۶۷۷۲)، فتح (۵۹/۱۲)؛ و مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان نقصان الإیمان بالمعاصی....، شماره (۱۰۰ و ۱۰۱)، نووی (۴۰۳-۴۰۱/۲).

^۲ - أحكام القرآن (۱۳۵۶/۳)، ابن العربي.

^۳ - همان (۱۳۵۶/۳)؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۳۷/۱۲)، قرطبی.

و نیز هر کسی با این پندار که عایشه صدیقه رضی الله عنها همسر رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده، یا با این دیدگاه که پس از آن فاحشه، دیگر در عصمت و همسری رسول الله صلی الله علیه و آله باقی نمانده، آن اتهام را روا دارد، کافر می‌گردد. پس اگر بگوییم: به طور قطع ثابت گشته که عایشه صدیقه رضی الله عنها مصداق این آیات بوده که همین‌گونه هم می‌باشد، بر آنکه عایشه صدیقه رضی الله عنها را متهم کند، قباحتی که پیشتر گذشت، لازم می‌آید. و حاصل کلام آن است که متهم کردن عایشه صدیقه رضی الله عنها به آن عمل شنیع، به هرگونه و هر صورتی که باشد، موجب تکذیب الله متعال در اخباری که در برانت عایشه صدیقه رضی الله عنها از آنچه اتهام زندگان بدو نسبت دادند می‌باشد.

اما برخی از اندیشمندان و صاحب‌نظران عرصه‌ی علم در این زمینه می‌گویند: «اما هر آنکه اکنون عایشه صدیقه رضی الله عنها را متهم به فاحشه کند، کافر شده و مرتد می‌گردد. و تنها به شلاق خوردن وی اکتفا نمی‌شود؛ چرا که این اتهام وی، تکذیب ۱۷ آیه از کتاب الله می‌باشد، لذا بر اساس ارتداد و به حکم مرتد شدن کشته می‌شود. و رسول الله صلی الله علیه و آله در دوران خویش تنها بدین دلیل به شلاق زدن اتهام زندگان یک بار یا دو بار اکتفا نمودند، چون در زمان اتهام، هنوز در این زمینه آیات نازل نشده بود و آنان با این اتهام‌زنی مرتکب تکذیب قرآن نشده بودند، اما اکنون هر آنکه به آن قول شنیع بازگردد، قرآن را تکذیب نموده است. آیا در این کلام الله عزوجل نمی‌اندیشیم که فرمودند: ﴿يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ﴾ [النور: ۱۷] «خداوند نصیحت‌تان می‌کند، نکند هرگز چنین کاری را تکرار کنید» و تکذیب‌کننده‌ی قرآن، کافر می‌باشد و حکمی جز شمشیر و گردن زدن برای وی نمی‌باشد»^۱.

اما حکم کسی که دیگر ازواج مطهرات را آماج تمسخر و استهزاء قرار دهد:

در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

- ۱- برخی بر این باورند که حکم دشنام دهنده‌ی ازواج مطهرات، همچون حکم کسی است که دیگر صحابه را دشنام دهد و حکم آن پیشتر بیان گردید.
- ۲- دیدگاه دیگر آن است که: هر آنکه یکی از أمهات المؤمنین را متهم به فاحشه کند، حکم وی همچون کسی است که عایشه صدیقه رضی الله عنها را متهم کند و حکمش قتل است^۲؛ چرا که در این اتهام‌زنی، اهانت و بی‌حرمتی و متوجه نمودن عیب و نقص به رسول الله صلی الله علیه و آله و در واقع توهین و

^۱- رسالة في الرد على الرافضة، ص: ۲۵-۲۶.

^۲- الشفا (۱۱۳/۲)، قاضی عیاض؛ و الصارم المسلول، ص: ۵۶۹، ابن تیمیة.

دشنام به رسول الله ﷺ می‌باشد.^۱ برآستی آنکه همسر شخصی را دشنام داده و بدو اهانت کند، در حقیقت خود آن شخص را دشنام داده و بدو توهین کرده است.

ابن تیمیة رحمته پس از ذکر این دو دیدگاه می‌گوید: «و دیدگاه صحیح آن است که هر آنکه یکی از أمهات المؤمنین را متهم نماید، همچون کسی است که عایشه صدیقه رضی الله عنها را متهم کرده است»^۲. و این مذهب قاضی عیاض در الشفا می‌باشد، آنجا که این دو دیدگاه را ذکر نموده و این دیدگاه را ترجیح می‌دهد که متهم کردن هریک از ازواج مطهرات، همچون متهم نمودن عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌باشد.^۳

می‌گوییم: می‌توان ضابطه را در این مسأله چنین در نظر داشت که: هر آنکه یکی از همسران رسول الله ﷺ را به گونه‌ای مورد اهانت قرار دهد که در آن عیبجویی و خرده‌گیری از رسول الله ﷺ یا دین اسلام باشد، همچون آنکه عایشه صدیقه رضی الله عنها را به آن چیزی متهم کند که الله عزوجل او را از آن بری داشت، در این صورت چنین شخصی کافر و مرتد شده و به دین اسلام پشت کرده است، اما کسی که به گونه‌ای از همسران رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری نماید که در آن اهانتی به رسول الله ﷺ و دین اسلام نباشد، همچون اینکه مردم با یکدیگر درگیر شده و یکی از دیگری در مورد جسم و صفات و نوع خلقت وی عیب و ایراد می‌گیرد، در این صورت چنین شخصی با این عمل به حد کفر و حکم قتل نمی‌رسد، بلکه این عملکرد وی حرام بوده و از زمره گناهان زشت و قبیح و بزرگ می‌باشد. والله أعلم.

پس از بیان حکم اسلام در مورد آنکه به اصحاب رسول الله ﷺ و أمهات المؤمنین دشنام دهد، این مسأله باقی می‌ماند که بدانیم: آیا برای چنین شخصی توبه‌ای می‌باشد یا اینکه هرگز این گناه وی توبه‌ای ندارد؟

شیخ الإسلام رحمته پاسخ این سؤال را در پاسخ به سؤالی که از ایشان در مورد گروهی از مسلمانان که به شهادتین اقرار کرده و روزه می‌گیرند و حج می‌کنند و زکات می‌پردازند و در راستای جلب رضایت الله عزوجل جهاد می‌کنند، اما کسانی را که به صحابه دشنام می‌دهند تکفیر کرده و امیدی به توبه‌ی هیچیک از آن‌ها چون توبه کنند، ندارند و معتقدند کسی که بر این عمل اصرار ورزد برای همیشه در

^۱ - بنگر: الصارم المسلول، ص: ۴۵-۵۴؛ آنجا که در مورد این کلام الهی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...﴾ [الأحزاب: ۵۸] سخن گفته و بیان می‌نماید که اذیت و آزار همسران رسول الله اذیت و آزار پیامبر ﷺ می‌باشد.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۵۶۹.

^۳ - الشفا (۲/۱۱۱۳).

آتش دوزخ می ماند، بیان داشته و در پاسخ می گوید: «اینکه بر این باورند که توبه‌ی دشنام دهنده‌ی صحابه پذیرفته نمی شود و وی برای همیشه در دوزخ باقی می ماند، دیدگاهی اشتباه و نادرست است، بلکه اعتقاد و باوری که سلف صالح و ائمه‌ای همچون ائمه‌ی اربعه و دیگران بر آن می باشند آن است که: توبه‌ی رافضی پذیرفته می شود همچنان که توبه امثال وی پذیرفته می شود و حدیثی که در این زمینه با این مضمون روایت شده که «سب أصحابی ذنب لا یغفر»^۱ حدیثی باطل است که هیچ یک از اهل علم آن را روایت نکرده‌اند.^۲ و اگر بر فرض هم صحیح باشد، مقصود از آن کسی است که توبه نکرده باشد که در این صورت الله عزوجل حق آن صحابی که بدو دشنام داده را از وی می گیرد. اما آنکه توبه نموده، الله عزوجل در حق او فرموده است: ﴿قُلْ یَعْبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَیْ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ﴿۵۳﴾﴾ [الزمر: ۵۳] «(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است». و این در حق توبه کننده است که الله عزوجل خبر داده تمامی گناهان وی را می بخشد»^۳.

سپس شیخ الإسلام رحمته دشنام دهندگان صحابه را به دو گروه تقسیم نموده است: «آنان که از مبتدعین گمراه بوده و به جواز این عمل معتقدند و کسانی که از زمره‌ی ظالمان ستم پیشه می باشند و به تحریم این عمل اقرار دارند، همچون کسی که دیگری را دشنام داده و متهم نموده و بدو اهانت و بی حرمتی روا می دارد و ظلم‌هایی را که بندگان مرتکب گردیده‌اند، توبه‌ی از آن‌ها صحیح می باشد»^۴.

و همچنین می گوید: «و دشنام دادن به برخی از صحابه بزرگ‌تر از دشنام دادن به پیامبران یا دشنام دادن به الله عزوجل نیست و یهود و نصاری؛ یعنی همان کسانی که پیامبران را مخفیانه و در میان خود

^۱ - «دشنام دادن به صحابه من گناهی است که بخشیده نمی شود» بنگر: کشف الخفا (۱/۵۳۷)، عجلونی، آنجا که مقوله‌ی ابن تیمیة مبنی بر اینکه این حدیث موضوع و جعلی و دروغ است، ذکر می کند. و الفوائد المجموعه، ص: ۳۳۵، شوکانی.

^۲ - و در جایی دیگر می گوید: ... و نیز این حدیث در هیچیک از کتبی که در نزد مسلمانان مورد اعتماد است نیامده است و بلکه مخالف با قرآن می باشد. مجموع الفتاوی (۳/۲۹۰).

^۳ - مجموع الفتاوی (۴/۵۴۱-۵۴۰)؛ اما کسی که توبه نکند الله متعال در مورد وی فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ یَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸] «بی گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می بخشد.» مجموع الفتاوی (۳/۲۹۱-۲۹۰).

^۴ - همان (۴/۵۴۱).

دشنام می دهند، چنانچه توبه نموده و اسلام بیاورند، به اتفاق مسلمانان توبه شان پذیرفته می شود... و به اتفاق مسلمانان نیز، الله متعال شرک را (که از بزرگ ترین گناهان است) از کسی که از آن توبه نماید، می بخشد؛ اما اینکه در مورد دشنام گفته می شود: در آن نیز حق الناس می باشد. از دو وجه بدان پاسخ داده شده است:

۱- الله متعال به توبه نمودن دزد و آنکه برای دیگران لقب می گذارد، امر نموده است و نیز به توبه ی کسانی که همچون آن ها مرتکب گناهی از این قبیل شده اند امر کرده است گرچه در ارتکاب آن گناهان حقوقی از بندگان ضایع گردیده باشد، همچون اینکه می فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۳۸﴾ فَمَنْ تَابَ مِّنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۹﴾ [المائدة: ۳۸-۳۹] «دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان يك مجازات الهی قطع کنید و خداوند (بر کار خود) چیره و (در قانونگذاری خویش) حکیم است (و برای هر جنایتی عقوبت مناسبی وضع می کند تا مانع پخش آن گردد). اما کسی که پس از ارتکاب ستم (دزدی) پشیمان شود و (از دزدی) توبه کند و (با انجام اعمال نیکو و پس دادن اموال مسروقه یا قیمت آنها) به اصلاح (حال خود) پردازد، خداوند توبه او را می پذیرد، بی گمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است».

و نیز می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَبِّ بِئْسَ الْأَلْسُمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۱﴾ [الحجرات: ۱۱] «ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند و همدیگر را طعنه زنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه آلود (دال بر تمسخر و طعنه زدن و عیبجویی کردن و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست بر ندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار و با خرده گیریها و ملقب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین آمیز، به دیگران ظلم می کنند)».

و بخشی از این توبه آن است که ظالم به اندازه ای که به مظلوم بدی نموده به همان اندازه نیز بدو

نیکی و احسان ورزد.

۲- آنان که مرتکب چنین عملی می‌شوند، دارای تأویل می‌باشند، لذا چون رافضی از کرده‌ی خود توبه کند و به فضل و مقام و منزلت صحابه معتقد گردیده و آن‌ها را دوست بدارد و برای‌شان دعای خیر و مغفرت نماید، درحقیقت الله عزوجل گناهانش را به نیکی و حسنات تبدیل می‌کند، همچون دیگر گناهان که با توبه کردن، خداوند متعال آن‌ها را آمرزیده و به نیکی تبدیل می‌نماید.^۱

مطلب سوم: حکم استهزاء و تمسخر علما و سایر مؤمنان

در دین اسلام علما از مقام و منزلت و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند، آن‌ها ورثه‌ی انبیاء و حاملین وحی و حامیان شریعت در برابر تحریف غالیان و دروغپردازی دروغگویان و تأویل جاهلان می‌باشند، لذا احترام گزاردن به ایشان یک واجب شرعی و از اخلاق رفیع اسلامی می‌باشد و بلکه احترام به آن‌ها از سنت می‌باشد؛ طاووس بن کيسان رضی الله عنه می‌گوید: «احترام گزاردن به چهار نفر از سنت است: عالم، آنکه موی سفید در سر دارد، پادشاه و پدر»^۲.

و نیز از ابوموسی اشعری روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِكْرَامَ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ، وَحَامِلِ الْقُرْآنِ غَيْرِ الْعَالِي فِيهِ وَالْحَافِي عَنْهُ، وَإِكْرَامَ ذِي السُّلْطَانِ الْمُقْسِطِ»^۳ «براستی از تجلیل و تعظیم الله عزوجل احترام گذاشتن و گرامی داشتن سه شخص است: مسلمانی که موی خود را در راه اسلام سپید کرده و آن حافظ قرآنی که در قرآن غلو نکرده (در عمل بدان و حقوق دیگر آن دچار غلو نشده) و نیز از آن روی گردان نبوده (با عدم تلاوت و رعایت احکام قرائت و بررسی معانی آن و عمل بدان) و گرامی داشتن قدرتمند دادگر و عادل».

براستی سلف صالح امت، فضل و بزرگی اهل علم را می‌دانستند و احترام ویژه‌ای نسبت به آن‌ها قائل بودند و این را عملاً در برخورد و تعامل با آن‌ها نشان می‌دادند؛ ابن عباس رضی الله عنه، عالم این امت و مفسر قرآن و پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله است که با وجود مقام عالی و رفیعی که در میان صحابه دارد،

^۱ - الفتاوی الکبری (۱۲۸/۵-۱۲۹)؛ و نگا: مجموع الفتاوی (۲۹۱/۳-۲۹۲).

^۲ - شرح السنة (۴۱/۱۳)، بغوی.

^۳ - به روایت ابو داود، کتاب الأدب، باب فی التنزیل الناس منازلهم، شماره (۴۸۴۳)، (۱۷۴/۵)، ذهبی و نووی آن را حسن دانسته‌اند، و حافظ عراقی و ابن حجر، چنانکه در تخریج شرح السنة (۴۲/۱۳) شیخ شعیب الأرنؤوط آمده است. علامه البانی نیز در صحیح سنن ابی داود (۹۱۸/۳) آن را حسن دانسته است.

رکاب سواری زید بن ثابت انصاری را گرفته و می‌گفت: اینچنین با بزرگان و علمای مان رفتار می‌کنیم.^۱ و احترام گذاردن عالم امت، عبدالله بن عباس رضی الله عنه، به قدری بود که می‌گوید: «به خاطر سؤال کردن از حدیثی از عمر بن خطاب رضی الله عنه دو سالی منتظر ماندم و جز هیبت او مرا از این سؤال کردن باز نداشت»^۲.

و این امام اهل سنت و جماعت أحمد بن حنبل رضی الله عنه می‌باشد که به یکی از اساتیدش می‌گوید: «نمی‌نشینم جز در جلوی تو، امر شده‌ایم تا در برابر آنکه از او علم فرامی‌گیریم، تواضع و فروتنی کنیم»^۳.

این حال کسی است که خداوند متعال برای وی اراده‌ی سعادت‌مندی و خیر نموده است، اما آنکه از راه و روش مؤمنان منحرف گشته و با ریشخند و عیبجویی از اهل علم و تحقیر و اهانت و خرده‌گیری و تمسخر آن‌ها راه گمراهی را در پیش گیرد، مرتکب جرمی بزرگ گشته که در واقع دلیل بر فسق صاحب آن و ضعف دین و عقلش می‌باشد.

امام طحاوی رضی الله عنه می‌گوید: «از علمای سلف همان پیشگامان و پیروان پس از آن‌ها - که همگی اهل خیر و از حفاظ و راویان احادیث نبوی هستند و نیز اهل فقه و دانش و صاحب‌نظر بودند - جز با نیکی یاد نمی‌شود و هر آنکه آنان را به بدی یاد کند، بر راه راست نیست»^۴.

و ابن عساکر دمشقی رضی الله عنه می‌گوید: «برادرم، از الله عزوجل می‌خواهم که همگی ما را بر آنچه مورد رضایت اوست موفق گردانیده و همگی ما را از جمله کسانی قرار دهد که خوف و خشیت او را داشته و آنچنان که شایسته اوست، تقوایش را رعایت کنیم؛ بدان که گوشت علما رحمهم الله مسموم می‌باشد. و سنت خداوندی در مورد آنان که به عیبجویی و خرده‌گیری از علما می‌پردازند معلوم و آشکار است و آن اینکه آنان را رسوا می‌گرداند؛ چرا که اهانت و عیبجویی علما که در واقع آن‌ها از آن بری باشند، امری بزرگ و گستاخی و جسارتی عظیم است. و هجوم آوردن به آبروی آن‌ها با گواهی

^۱ - به روایت حاکم (۴۷۸/۳)، شماره (۵۷۸۵) و آن را تصحیح کرده است، و ذهبی نیز با او موافق است، و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم وفضله (۵۱۴/۱)، شماره (۸۳۲)، و هیشمی در المجمع (۳۴۵/۹) گفته است: رجال آن رجال الصحیح می‌باشند به غیر از رزین الرُّمّانی که ثقة است، حافظ در الإصابة (۴۹۱/۲) با سند صحیح آن را آورده است.

^۲ - به روایت ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم وفضله» (۴۵۶/۱).

^۳ - نکا: تذکرة السامع والمتکلم، ص: ۸۷-۸۸، ابن جماعة.

^۴ - شرح العقيدة الطحاوية، ص: ۴۹۱.

دروغ و افترا زدن بر ایشان، امری بسیار وخیم است و اختلاف داشتن با آنکه الله عزوجل او را برای انتشار علم برگزیده است، اخلاقی مذموم می‌باشد»^۱.

و سلف صالح رحمهم‌الله‌تعالی با کسی که به عیبجویی و خرده‌گیری و ریشخند علما روی آورده، برخورد نموده و در برابر وی می‌ایستادند، امام أحمد می‌گوید: «چون شخصی را دیدی که حماد بن سلمه را ریشخند نموده و از وی ایراد می‌گیرد، در اسلام چنین شخصی شک کن، زیرا حماد از شدیدترین افراد در برابر اهل بدعت بود»^۲.

یحیی بن معین می‌گوید: «چون شخصی را دیدی که در مورد حماد بن سلمه و عکرمة مولی ابن عباس دهان به بدی گشود، پس در اسلام وی تردید کن»^۳.

سلف صالح نیز در زمینه استخفاف و تحقیر و بی‌حرمتی نسبت به علما هشدار داده و از آن بر حذر داشته‌اند که از این دسته می‌توان به رهنمود امیرالمؤمنین در حدیث، عبدالله بن مبارک اشاره نمود آنجا که می‌گوید: «این حق بر گردن هر عاقلی است که: سه نفر را مورد تحقیر و استخفاف و بی‌حرمتی قرار ندهد: علماء، امرا، برادران؛ به راستی هر آنکه نسبت به علما بی‌حرمتی کند، آخرتش از بین می‌رود و هر آنکه نسبت به امرا و پادشاهان بی‌حرمتی کند، دنیایش از بین رفته و هر آنکه نسبت به برادران (مسلمانش) بی‌حرمتی و اهانت روا دارد، مروت و جوانمردی وی از بین رفته است»^۴.

لذا استهزاء و تمسخر اهل علم و فضل و عیبجویی و خرده‌گیری از آنان، آن‌هم در موردی که از آن بری و دور می‌باشند، گناه بزرگی است که گاهی منجر به کفر صاحبش می‌گردد، درحالی‌که خود از آن بی‌اطلاع است؛ یکی از مسلمانان در غزوه‌ی تبوک گفت: «همچون این قاریان قرآن شکم گنده‌تر و دروغگوتر و ترسوتر به هنگام رویارویی با دشمن ندیدم»^۵. چون وی این سخن را بر زبان آورد، آیات قرآن در راستای تبیین جرم این افترا زننده و کسانی که همراه او بودند، نازل شد و به وضوح بیان داشت

^۱ - تبیین کذب المفتری، ص ۲۹.

^۲ - السیر (۴۵۰/۷) للذهبی.

^۳ - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة (۵۱۴/۳) للالکائی، والسیر (۴۴۷/۷) و (۳۱/۵). امام ذهبی رحمه الله می‌گوید: این سخن حمل بر این معنا می‌گردد که کسی از روی هوی و هوس و به قصد بی‌ارزش جلوه دادن و سبک شمردن مقام و منزلت حماد بن سلمه و عکرمة در مورد آنها دهان به سخن بگشاید، (در مورد دین چنین شخصی باید تردید نمود) اما کسی که از روی انصاف و دادگری به نقل آنچه در جرح و تعدیل آنها گفته شده بپردازد، بر صواب می‌باشد. السیر (۳۱/۵).

^۴ - السیر (۲۵۱/۱۷) للذهبی.

^۵ - پیشتر تخریح آن گذشت.

که چنین اقوالی استهزاء و تمسخر نمودن الله عزوجل و آیات و رسولش می باشد، الله عزوجل فرمودند: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده اید».

و این گونه الله عزوجل در این آیات تبیین فرمودند که استهزاء به رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی ایشان، در واقع استهزاء و تمسخر نمودن الله عزوجل می باشد و این به خاطر بیان نمودن خطر استهزاء نمودن علما است؛ بنابراین از سبک شمردن و استخفاف و بی حرمتی نسبت به علما و نیز از غیبت کردن شان حذر نموده و پرهیز کن، برآستی که این عمل حرام بوده و از جمله گناهان کبیره می باشد؛ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «أَتَذَرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟» «آیا می دانید غیبت کردن چیست؟» گفتند: الله و رسولش دانانترند. رسول الله ﷺ فرمودند: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» «غیبت آن است که از برادرت به گونه ای یاد کنی که نمی پسندد». گفته شد: اگر برادرم عیبی را که من می گویم داشته باشد، چه؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ، فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ» «اگر آنچه می گویی در او باشد، غیبتش را کرده ای و اگر آنچه می گویی در او نباشد، بدو تهمت زده ای»^۱.

ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «و برخی از آن ها در غالب استهزاء و تمسخر و سرگرمی غیبت می کنند تا اینکه دیگران را با استهزاء و تمسخر و ریشخند و بازیچه گرفتن و تحقیر آنکه وی را به تمسخر گرفته، بخنداند»^۲.

اما خلاصه ی سخن در حکم استهزاء علما:

استهزاء علما و مسخره نمودن علما بر دو حالت می باشد:

۱- یکی آنکه قصد و نیت استهزاء کننده از مسخره نمودن عالم، علم و فقه و دینش و نه خود آن عالم بدور از صفاتی که از شریعت رب العالمین کسب نموده، باشد که در این صورت استهزاء وی، کفر اکبر می باشد. (که صاحبش را به کلی از دین خارج می گرداند).

^۱ - به روایت مسلم، کتاب البر والصلة، باب تحريم الغيبة، شماره (۲۵۸۹)، نووي (۳۷۸/۱۶-۳۷۹).

^۲ - مجموع الفتاوى (۲۳۷/۲۸-۲۳۸).

شیخ علی قاری رحمته می‌گوید: «... زیرا چون نسبت به عالمی بدون هیچ سبب دنیوی یا اخروی، کینه و عداوت و دشمنی ورزد، پس کینه‌توزی و عداوت وی با علم شریعت می‌باشد. و تردیدی در کفر آنکه علم شریعت را انکار کند نیست، چه برسد به آنکه با آن سر عداوت و کینه‌توزی داشته باشد»^۱.

و همچنین می‌گوید: «... و استاد نجم الدین کندي در سمرقند نقل نموده و می‌گوید: هر آنکه از روی تمسخر و استهزاء، خویشان را به عالمی شبیه گرداند و چوبی را برداشته و کودکان را با آن بزند، کافر می‌گردد، بدین معنا که معلم قرآن از جمله علمای شریعت می‌باشد که استهزاء به او و علمش نیز کفر می‌باشد... و اگر شخصی در جلسه‌ی شرب خمر در مکانی بلند نشسته و با خنده و تمسخر به استهزای واعظ پردازد و این‌گونه خود خندیده و دیگران نیز با او بخندند، همگی کافر می‌شوند؛ چرا که واعظ و آنکه پند و اندرز می‌دهد، از زمره‌ی علما و در واقع جانشین پیامبران می‌باشند»^۲.

علامه محمد بن ابراهیم، مفتی سابق سرزمین وحی می‌گوید: «... از اینجا می‌دانیم آنان که کارشان استهزاء و تمسخر ورزیدن به اهل دین و دینداران است گاهی بدین سبب به سر حد کفر می‌رسند و آن زمانی است که خبر هیچیک از اهل خیر بدو نمی‌رسد مگر اینکه به عیبجویی و خرده‌گیری از وی می‌پردازد و چنین عملکردی تقریباً جز از منافق سر نمی‌زند. و بر این اساس است که پدر شیخ عبدالرحمن بن حسن در حاشیه‌اش بر کتاب التوحید «موسوم به فتح المجید» اشاره می‌کند که خوف آن می‌رود چنین شخصی با چنین عملکردی مرتد شود، اما در اینکه با چنین عملکردی مرتکب امری بزرگ و خطیر گشته و بلکه مرتکب نفاق آشکار گشته، امری واضح و آشکار است. اما مراد کسی نیست که بین او و برخی از اهل خیر و صلاح دشمنی و خصومت شخصی بوده (و بدین سبب به تمسخر و عیبجویی از وی روی آورد) و اینچنین عملکردی نیز حرام می‌باشد»^۳.

از شیخ علامه حمد بن عتیق رحمته (متوفای سال ۱۳۰۱ هـ) در مورد معنای این قول فقها که: هر آنکه با صیغه‌ی تصغیر به دیگری بگوید: یا فقیه (ای فقیهک) کافر می‌شود، سؤال شد که: وجه استهزاء چیست؟ آیا این استهزاء به خود شخص است یا به علمی که همراه دارد؟ و آیا این استهزاء کفری است که موجب خروج صاحبش از دین می‌گردد؟

شیخ حمد بن عتیق در پاسخ می‌گوید: لازم است، فقیهی از فقها که این سخن را بیان داشته، ذکر کنی. و بدان که علما اجماع نموده‌اند که هر آنکه به الله عزوجل یا رسولش یا کتابش یا دینش استهزاء و

^۱ - شرح الفاظ الکفر، ص: ۵۵. و نگا: الفقه الأكبر، ص: ۱۴۴، قاری؛ و العقود الدریة «فتاوی ابن عابدین» (۱۰/۱).

^۲ - همان (۵۷-۵۸). و نگا: الفقه الأكبر، ص: ۱۴۵؛ و الفتاوی التاتارخانیة (۵/۵۰۹)، عالم ابن العلاء الدهلوی.

^۳ - فتاوی و رسائل سماحة الشيخ محمد بن ابراهیم، ص: ۱۷۵-۱۷۶.

تمسخر ورزد، کافر می‌گردد ... اما اینکه (با صیغهی تصغیر) بگوید: فقیه، عویلم، مطویع و مانند این الفاظ را بر زبان آورد، اگر مقصود گوینده، استهزاء و تمسخر ورزیدن نسبت به فقه یا علم یا پابندی و فرمانبرداری از شریعت و التزام بدان باشد، در این صورت کفری است که صاحبش را از دین خارج می‌کند که از وی استتابة شده، پس اگر توبه نموده که خوب، وگرنه براساس ارتداد کشته می‌شود. اما اینکه گفتی: آیا این استهزاء به خود شخص است یا علمی که همراه دارد؛ پس اگر از قصد و نیت گوینده می‌پرسی، که جای تعجب است (چرا که هیچکس از قصد و نیت اشخاص مطلع نمی‌باشد) اما اگر سؤال از علت حکم است، پس می‌گوییم: ظاهر این سخنان بیانگر آن است که مراد و مقصود گوینده‌ی آنها فقه یا علم یا فرمانبرداری و طاعت شخص می‌باشد که در این صورت بر اساس آن بر وی حکم می‌گردد، اما این امکان نیز وجود دارد که مراد و مقصود وی استهزاء به خود شخص و نه تمسخر ورزیدن بر مبنای آن اعتبارات باشد، پس هر یک از این دو که مقصود وی باشد، بر اساس آن حکمش را بیان می‌داریم، لیکن الله عزوجل توبه را از بندگانش پذیرفته و سیئات و گناهان را می‌آمرزد^۱.

شیخ علامه صالح فوزان می‌گوید: «و از این دسته است استهزاء و تمسخر ورزیدن به علم و اهل آن و عدم احترام ایشان یا اهانت و بی‌حرمتی نسبت به آنها به خاطر علمی که دارا بوده و حامل آند. و این نیز کفر می‌باشد، گرچه قصد و نیت شخص حقیقت استهزاء و تمسخر ورزیدن نباشد»^۲.

نیز سؤالی در این زمینه از هیئت افتاء علمای بلد الحرام مطرح شده که در آن مسأله‌ی عذر به جهل در زمینه استهزاء به ریش یا لباس یا مسلمانان و مسأله‌ی دشنام دادن و اهانت به دین عنوان گردیده که آیا عذر به جهل نیز در این موارد مطرح می‌باشد یا نه؟

هیئت فتوا در پاسخ به این سوال بیان داشته و گفته‌اند: «... دشنام و اهانت و بی‌حرمتی به دین و استهزاء و تمسخر به جزئی از قرآن و سنت و نیز استهزاء و مسخره کردن آنکه متمسک و ملتزم به آنها می‌باشد آن‌هم بدین خاطر که به جزئی از قرآن و سنت همچون گذاشتن ریش و حجاب یک زن مسلمان تمسک جسته، اگر چنین عملکردی از مکلف صادر گردد، کفر می‌باشد و لازم است که کفر بودن این عمل برای وی تبیین گردد، اما اگر پس از تبیین مسأله و آگاهی یافتن به کفر بودن آن، بدان اصرار ورزد، کافر می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ سَاهُونَ ﴿۶۵﴾ لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ

^۱- الدرر السنیه (۲۴۲/۸).

^۲- الارشاد الی صحیح الاعتقاد، ص ۷۱-۷۲.

﴿إِیْمَنِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید»^۱.

۲- اما حالت دوم: آن است که استهزاء و عیبجویی و خرده‌گیری از اهل علم به خاطر خودشان و خصوصیات بشری‌شان و نه علم و فقه و دیانت‌شان باشد که در چنین حالتی، این استهزاء و عیبجویی به سر حد کفر و حکم قتل نمی‌رسد، بلکه از جمله محرمات و گناهانی است که الله عزوجل در مورد آن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸] «کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بدون این که کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می‌رسانند، مرتکب دروغ زشتی و گناه آشکاری شده‌اند».

امام ابن جریر می‌گوید: «اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۲ یعنی: با چنین عملکردی مرتکب دروغ زشت و افترا بی‌شعاع گشته‌اند و بهتان بدترین دروغ می‌باشد»^۲. و امام قرطبی رحمته الله می‌گوید: «اذیت نمودن مردان و زنان مؤمن، هم با افعال و هم با اقوال زشت و قبیح می‌باشد. همچون بهتان و دروغ بستن و تکذیب نمودن انسان نیک‌منش و بخشنده و نیکوکار؛ و این آیه همچون آیه‌ی سوره‌ی نساء می‌باشد که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۱۲] «هرکس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بی‌گناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است».

که در اینجا نیز الله عزوجل چنین می‌فرماید.

و نیز گفته شده: عیب و ایراد گرفتن از نَسَب و نژاد یا حرفه و شغل انسان و نکوهش آن‌ها، یا عنوان کردن مسأله‌ای که چون آن را بشنود بر وی گران تمام می‌شود، از جمله موارد اذیت و آزار شخص می‌باشد، زیرا به طور کلی اذیت و آزار رساندن به مؤمن حرام است. و الله عزوجل میان اذیت و آزار رساندن به الله عزوجل و رسولش و اذیت و آزار رساندن به مؤمنان تفاوت قائل شده و اولی را کفر و

^۱ - فتاوی‌اللجنة الدائمة (۱۳/۲-۱۴).

^۲ - جامع البیان (۳۳۱/۱۰).

دومی را کبیره قرار داده است.^۱ و بر این اساس است که دشنام دادن توده‌ی مؤمنان، موجب تعزیر دشنام دهنده برحسب حالت و علو رتبه‌ی آنکه بدو دشنام داده شده می‌باشد. و تعزیر و مجازات آنکه علما و اهل دین را دشنام داده و مورد اهانت قرار دهد، بزرگ‌تر از مجازات و تعزیر اهانت و بی‌حرمتی نسبت به دیگران است.^۲

و تحریم هتک حرمت و ریختن آبروی مسلمان به ناحق، در حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه وارد شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا...»^۳ «همانا خون‌ها و اموال و آبروی‌تان بر شما حرام است، مانند حرمت این روز و این ماه و این سرزمین».

حافظ ابن حجر رحمته الله می‌گوید: «حرمت خون و آبرو و مال، بدین دلیل بر حرمت روز و ماه و سرزمین تشبیه گردید، چون مخاطبین این رهنمود، کسانی بودند که هرگز معتقد به هتک حرمت آن موارد نبوده و بلکه به شدت عیب و ایراد می‌گرفتند از کسی که نسبت بدان‌ها هتک حرمت کند؛ و اینکه ابتدا به حرمت خون و مال و آبرو پرداخت، به خاطر یادآوری حرمت آن‌ها و تثبیت آنچه پیشتر در درون‌شان در زمینه‌ی حرمت آن روز و ماه و سرزمین ثابت گشته بود، می‌باشد تا اینکه بدین وسیله آنچه را که اراده‌ی تقریر آن بر سبیل تأکید دارد، (یعنی حرمت خون و مال و آبرو) را بر آن بنا کرده و مستقر سازد».^۴

^۱ - الجامع لأحكام القرآن (۱۵۴/۱۴). و نگا: المحرر الوجيز (۳۹۸/۴)، و در این حکم بقیه مؤمنان با علما شریک می‌باشند.

^۲ - تیسیر الکریم الرحمن (۱۲۱/۶)، ابن سعدي.

^۳ - به روایت بخاری، کتاب الحج، باب الخطبة أيام منی، شماره (۱۷۳۹)، فتح (۶۷۰/۳)؛ و مسلم، کتاب الحج، باب حجة النبی، شماره (۱۲۱۸)، نوي (۴۳۰/۸-۴۳۱).

^۴ - فتح الباري (۶۷۳/۳).

فصل دوم: اقسام استهزاء کنندگان

شامل مباحث ذیل:

- ✓ مبحث اول: استهزاء کننده‌ی کافر (اصلی)؛
- ✓ مبحث دوم: استهزاء کننده‌ی زندیق (منافق)؛
- ✓ مبحث سوم: استهزاء کننده‌ی مسلمان؛
- ✓ مبحث چهارم: حکم همنشینی با استهزاء کنندگان و موضع‌گیری مسلمان در برابر آنان.

مبحث اول: استهزاء کننده‌ی کافر

شامل دو مطلب:

- ✓ مطلب اول: استهزاء کننده‌ی حربی
- ✓ مطلب دوم: استهزاء کننده‌ی معاهد یا ذمی

مطلب اول: استهزاء کننده‌ی حربی (اگر آنکه به استهزاء و تمسخر دست می‌یازد، کافر حربی باشد):

کفار بر دو دسته می‌باشند: یا اهل حرب هستند و یا اهل عهد^۱. و حربی منسوب به اهل حرب می‌باشد و آن عبارت است از: کسانی که الله عزوجل به جنگ و پیکار با آن‌ها، پس از اینکه به جنگ با آن‌ها در مکه اجازه ندادند، امر نمودند؛

آنگاه که خداوند متعال به مسلمانان در مکه، در نوع تعامل با آن‌ها فرمودند: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ﴾ [المائدة: ۱۳] «پس از آنان درگذر و نادیده بگیر».

و نیز فرمودند: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [فصلت: ۳۴] «با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده».

و فرمودند: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ [الغاشية: ۲۲] «تو بر آنان چیره و مسلط نیستی».

^۱ - نگا: أحكام أهل الذمة (۴۷۵/۲)، ابن القیم.

و آیات دیگری از این قبیل که در مکه نازل گشت»^۱.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «چون رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه مستقر شدند و الله عزوجل با نصرت و مدد خویش به وسیله مؤمنان و انصار، ایشان را تأیید نمودند و پس از اینکه با یکدیگر در عداوت و دشمنانگی به سر برده و کینه و کینه‌توزی در میان‌شان حاکم بود، الله عزوجل میان قلوب‌شان الفت و یکپارچگی ایجاد نمود و یاوران دین خدا و گردان اسلام از سیاه و سفید به یاری و دفاع از او برخاستند و جان خویش را در دفاع از او سپر قرار داده و بخشیدند و محبت او را بر محبت پدران و همسران‌شان مقدم داشتند و در واقع او را بر خود ترجیح دادند. عرب و یهودیان از یک کمان و در یک صف به آن‌ها حمله و یورش آورده و مسیر دشمنانگی و عداوت و کینه‌توزی با آن‌ها را با شدت و حدت در اولویت کاری خود قرار دادند و از هر سو بر آن‌ها فریاد برآوردند، خداوند متعال در ابتدا در نحوه تعامل و رویارویی با آن‌ها، به صبر و عفو و گذشت امر نمودند، تا اینکه شوکت و عزت مسلمانان قوت گرفت و سپاه اسلام تقویت گردیده و استوار گشت؛ در این هنگام الله عزوجل به جنگ با آن‌ها اجازه داد، اما این امر را بر آن‌ها فرض نکرد و فرمود: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الحج: ۳۹] «اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است (و آنان مدّت‌های طولانی در برابر ظلم ظالمان شکیبائی ورزیده‌اند و خون دل خورده‌اند) و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز کند»^۲.

اما پس از این، الله عزوجل جنگ و قتال را تنها با کفاری که با مسلمانان می‌جنگند و نه کفاری که با آنان نمی‌جنگند، بر مسلمانان فرض نموده و فرمود: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُم وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۰] «و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند. و تجاوز و تعدّی نکنید. (شما جنگ افروزی نکنید و بی‌گناهان و بی‌خبران و زنانی که نمی‌جنگند و کودکان و پیرمردان و بیماران و امان‌خواهان را نکشید و خانه‌ها و کشتزارها را ویران نسازید). زیرا خداوند تجاوزگران را دوست نمی‌دارد».

اما پس از این مرحله، بر مسلمانان جنگ و قتال با تمامی مشرکان فرض گردید، درحالی‌که در ابتدا جنگ با آنان بر مسلمانان حرام بوده و سپس بدان اجازه داده شدند و در مرحله‌ی بعد به جنگ با آنانی

^۱ - نگا: الجامع لأحكام القرآن (۲/۲۳۱)، قرطبی.

^۲ - زاد المعاد (۳/۶۹-۷۰) اما عده‌ای چنان پنداشته‌اند که این اذن در مکه بوده است و این سوره مکی می‌باشد؛ اما این

دیدگاه اشتباه بوده و ابن قیم در شش وجه این دیدگاه را مردود خوانده است. بنگر: زاد المعاد، ۷۰۳.

که آغاز کننده‌ی جنگ با آن‌ها باشند، ماموریت یافتند و پس از این مرحله، مأمور به جنگ با تمامی مشرکان گردیدند^۱.

و دلایل قرآنی بر این مرحله از جهاد اسلامی بسیار می‌باشند، از جمله اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿... وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقْتَلُونَكُمْ كَافَّةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۳۶] «با همه مشرکان بجنگید همان گونه که آنان جملگی با شما می‌جنگند و بدانید که (لطف و یاری) خدا با پرهیزگاران است».

و نیز می‌فرماید: ﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹] «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند و یا این که خاضعانه به اندازه توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیت‌های مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد و تامین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود))».

و نیز فرمودند: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۱۲۳] «ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیک‌ترند و باید که (در جنگ) از شما شدت و حدت (و جرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که خداوند (باری و لطفش) با پرهیزگاران است».

و نیز فرمودند: ﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۳] «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دین‌تان برگردانند) و دین (خالصانه) از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا ترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بدارید. زیرا حمله بردن و) تجاوز کردن جز بر ستمکاران (به خویشتن به سبب کفر و شرک، روا) نیست».

و نیز فرمودند: ﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ

^۱ - نگا: زاد المعاد (۷۱/۳)، ابن القيم.

بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿۳۹﴾ [الأنفال: ۳۹] «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دین تان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بردارید، چرا که) خدا می‌بیند چیزهائی را که می‌کنند (و کیفرشان می‌دهد)»^۱.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «مقتضای این آیات آن است که بر کفر ورزیدن کافر (از سوی حکومت اسلامی) اقرار نمی‌گردد، لیکن در زمینه‌ی اهل کتاب و کفر ورزیدن شان نص صریح بیان داشته که چون خاضعانه جزیه پرداختند، در مورد آن‌ها به همین مقدار کفایت می‌گردد، اما در برخورد با عموم کفار (جز اهل کتاب) به نصوص دال بر جنگ با آنان عمل می‌کنیم، تا اینکه دین و پرستش، همه خاص الله عزوجل گردد (و ادیان باطله از میان رفته و جز دین اسلام برجای نماند)»^۲.

امام شوکانی رحمته می‌گوید: «اما خلافتی در باب اوامر الله عزوجل و احادیث و رهنمودهای نبوی که به طور متواتر از رسول الله صلی الله علیه و آله مبنی بر جنگ با مشرکان ثابت گشته و اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله مشرکان را به سوی سه امر فرامی‌خواندند و نیز هرکس را که برای جنگ با مشرکان می‌فرستادند امر می‌نمودند تا (ابتدا) به آن سه امر فراخوانند، وجود ندارد»^۳.

از بریده‌ی روایت است که می‌گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله امیری را برای سپاه یا دسته‌ای تعیین می‌کرد، نخست بدو سفارش می‌کرد که تقوای الهی پیشه کند و با مسلمانانی که با او هستند به نیکی رفتار کند، آنگاه می‌فرمود: «اغزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اغزُوا وَلَا تَغْلُوا، وَلَا تَغْدِرُوا، وَلَا تَمْشُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيْدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ - أَوْ خِلَالٍ - فَأَيَّتَهُنَّ مَا أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ، فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحْوِيلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُهَاجِرِينَ، وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا،

^۱ - برای دیدن بخشی از این ادله رجوع کنید: الأم (۵۸۷/۱۲-۵۸۸)، امام الشافعی؛ روضة الندية (۶۲۱/۲) محمد صدیق حسن خان.

^۲ - احکام اهل الذمة (۹/۱-۱۰) و (۸۱۱/۲-۸۱۲)، اما از اینکه ابن قیم رحمه الله بیان داشت که: «در مورد آنها به همین مقدار کفایت می‌گردد» چنان برداشت نمی‌شود که مصداق آن تنها اهل کتاب است و بس؛ بلکه بر اساس سنت و اجماع، مجوسیان نیز در اهل جزیه داخل می‌باشند. بنگر به همین مصدر، (۶-۱/۱).

^۳ - الدررة البهية (۶۲۱/۲) مع الروضة الندية.

فَأَخْبِرُهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ، يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللَّهِ الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَسَلَّهُمُ الْحِزْبِيَّةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكَفَّ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَقَاتِلْهُمْ...»^۱ «به نام خدا و در راه خدا بجنگید، با کافران جنگ کنید، به جنگ بروید و جهاد کنید و از اموال غنایم نذرید و خیانت در غنایم نکنید و کسی را مثله نکنید و کودکان را نکشید و چون با دشمن خویش از مشرکین روبرو شدید، آنان را به سه امر دعوت کنید، هرکدام را که پذیرفتند، از آنان بپذیرید و از آنان دست کشید. اول آنان را به اسلام دعوت کنید، چون پذیرفتند شما نیز بپذیرید و از آنان دست بردارید. سپس آنان را دعوت کنید که از سرزمین خویش به سرزمین مهاجران نقل مکان کنند و به آنان خبر دهید که اگر چنین کنند مثل مهاجران خواهند بود. هر چیزی که برای آنان باشد، برای آنان نیز خواهد بود و هر آنچه بر آنان باشد، بر آنان نیز خواهد بود. (حق و حقوقی آنان همچون حق و حقوق مهاجرین است) اگر هجرت را نپذیرفتند و اسلام آوردند به آنان خبر بده که حال آنان مانند اعراب مسلمان است. (صحرائنشینان) و حکم خدا که درباره آن‌ها جاری می‌گردد، درباره آنان نیز جاری می‌گردد، مانند اعراب بادیه‌نشین مسلمان هستند که تا در جهاد شرکت نکنند از غنایم و اموال فیء نصیبی ندارند. پس تا با مسلمانان در جهاد شرکت نکنند سهم و نصیبی از غنایم و فیء بدانان داده نمی‌شود؛ اگر اسلام را نپذیرفتند و از اسلام آوردن امتناع ورزیدند، از آنان جزیه بخواهید، چنانچه جزیه را قبول کردند از آنان بپذیرید و از آنان دست بکشید و اگر جزیه را نیز رد کردند و نپذیرفتند، پس از خداوند استعانت و کمک بخواهید و با آنان بجنگید...».

چون این مسأله روشن گردید، پس بدان که وقتی کافر حربی نسبت به الله عزوجل یا رسولش یا نسبت به دین اسلام، استهزاء و تمسخر ورزیده و دهان به عیبجویی و خرده‌گیری و ریشخند باز کند، حکمش قتل می‌باشد مگر اینکه اسلام آورده و مسلمان شود و دلیل آن هم عموم ادله‌ای است که دال بر وجوب قتل کفار می‌باشد و پیشتر بخشی از آن‌ها بیان گردید.

امام مالک رحمته الله علیه می‌گوید: «هریک از یهود و نصاری که به شیوه‌ای جز آن کفر ورزیدن مخصوص خود، الله عزوجل را آماج اهانت و بی‌حرمتی و دشنام قرار دهد، کشته شده و استتابه نمی‌گردد؛ ابن القاسم می‌افزاید: مگر آنکه مسلمان شود»^۲.

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب تأمیر الإمام الأمراء علی البعوث، ووصیته ایاهم بآداب الغزو وغیرها، شماره (۱۷۳۱)، نووی (۲۸۱/۱۲-۲۸۲).

^۲ - الشفا (۱۰۸۷/۲)، قاضی عیاض. ونگا: دلائل الأحكام (۷۸/۴-۷۹)، ابن شداد.

و دلیل آنرا این کلام الله عزوجل عنوان می‌دارد که می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنفال: ۳۸] «(ای پیغمبر!) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قانون خدا درباره پیشینیان از مدّ نظر گذشته است (و همان قانون هم درباره آنان اجرا می‌گردد. یعنی سزای مشرکان و معاندان و مکذّبان نابودی است و ایشان هم نابود می‌شوند)».

ابن القاسم می‌گوید: «و هریک از کسانی که بر (ادیانی) غیر از ادیان آسمانی‌اند، به گونه‌ای غیر از موارد اهانت آمیزی که در کتاب الله عزوجل ذکر گردیده و در واقع اهانت به الله عزوجل می‌باشد (همچون نسبت دادن فرزند و همسر و شریک قائل شدن) به الله عزوجل اهانت نموده و دشنام دهد، کشته می‌شود، مگر آنکه اسلام آورد»^۱.

و ابن ابی زید^۲ می‌گوید: «هر آنکه الله متعال را به گونه‌ای جز وجهی که به حضرت حق کفر ورزیده شده، مورد اهانت و بی‌حرمتی و دشنام قرار دهد، کشته می‌شود مگر آنکه اسلام آورد»^۳.

و ابن رشد می‌گوید: «هر آنکه به رسول الله ﷺ دشنام داده و اهانت کند، یا اینکه عیبجویی نماید یا به گونه‌ای خرده‌گیری نموده و عیب و نقصی را متوجه پیامبر ﷺ کند، چه مسلمان باشد یا کافر، کشته شده و استتابه نمی‌شود»^۴.

این مذهب مالک و اصحاب او است که معتقد به قتل کسی است که جزئی از دین اسلام را به باد استهزاء و تمسخر گیرد، به خاطر اذیت و آزار الله عزوجل و رسولش؛ اما مذهب امام احمد؛

امام احمد نیز بدانچه امام مالک در این زمینه بیان داشته، تصریح نموده و به قتل کافر حربی که با استهزاء و تمسخر، دهان به اهانت و بی‌حرمتی نسبت به دین گشوده، حکم نموده و می‌گوید: «هر آنکه چه مسلمان باشد یا کافر، دهان به سخنانی باز کند که در آن نسبت به ذکر الله عزوجل اهانت و

^۱ - همان (۱۰۸۸/۲).

^۲ - أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف به ابی زید، القیروانی المالکی، بدو گفته شده: مالک کوچک، وی در سال ۳۸۷ هجری وفات یافت. بنگر: ترتیب المدارک (۴۹۲/۲ - ۲۴۷)، قاضی عیاض؛ و السیر (۱۰/۱۷ - ۱۳) ذهبی؛ و شذرات الذهب (۱۳۱/۳) ابن العماد.

^۳ - الشفا (۱۰۸۸/۲).

^۴ - البیان والتحصیل (۳۹۸/۱۶).

بی احترامی باشد، حکمش قتل است و این مذهب اهل مدینه است»^۱.

و همچنین می‌گوید: «هر کس، چه مسلمان و چه کافر، وقتی به رسول الله ﷺ دشنام داده و اهانت کند یا از ایشان خرده‌گیری و عیبجویی نماید، حکمش قتل است»^۲.

می‌گوییم: اگر کافر حربی با وجود پرداخت جزیه، دشنام دادن به انبیاء یا دین اسلام را شرط کند، آیا این شرط از وی پذیرفته می‌شود یا نه؟

پاسخ به این سؤال را یکی از ائمه‌ی مالکیه در دوران خویش^۳ بیان داشته و می‌گوید: «چون کافر حربی جزیه را در برابر اظهار سب و دشنام دادن انبیاء بپردازد، از وی نمی‌پذیریم و ریختن خونس برای ما حلال است. و همچنین ریختن خونس به خاطر دشنام عارضی و ناگهانی حلال می‌شود و حکم قتل به خاطر دشنام دادن، با اسلام آوردن وی از او برداشته شده و ساقط می‌گردد»^۴.

ابن قیم رحمته در زمینه این رهنمود الهی: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الَّذِينَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۳] می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه حکم به جنگ و پیکار و جهاد با کفار و مشرکان را تا پایان یافتن اسباب فتنه که همان شرک است، بیان داشته است و خبر داده که تجاوز کردن جز بر کسانی که به سبب کفر و شرک به خویشتن ستم کرده‌اند، روا نیست. و آنکه علنا دهان به دشنام و تجاوز و تعدی علیه اسلام می‌کشاید و دست از آن بر نمی‌دارد و به این عملکرد شنیع پایان نمی‌دهد، پس در صورت مقدور بودن، قتال و جهاد با وی واجب می‌باشد و قتل وی با وجود قدرت حتمی است و اینچنین شخصی ظالم بوده و مستحق برخورد و تجاوزی است که آن تجاوزی که عبارت از قتل و قتال و جهاد است، در مورد آنکه از چنین عملی دست کشیده و بدان پایان دهد، منتفی می‌باشد. و این مسأله بحمد الله تعالی در غایت و نهایت وضوح می‌باشد»^۵.

^۱ - أحكام أهل الملل، ص: ۲۵۵، ابن الخلال؛ الصارم المسلول، ص: ۲۵۹، ابن تیمیة؛ أحكام أهل الذمة (۷۹۲/۲)، ابن قیم؛ و لوازم الأنوار البهية (۳۹۷/۱)، سفارینی.

^۲ - همان، ص: ۲۵۵-۲۵۶؛ الصارم المسلول، ص: ۱۰، ابن تیمیة؛ و أحكام أهل الملل (۷۹۶/۲)، خلال.

^۳ - وی أبو سعید عبدالسلام بن حبیب بن حسان بن هلال بن بکار بن ربیعة بن عبدالله التنوخی، الحصمی الأصل، المغربي القيروانی، مالکی، متوفای سال ۲۴۰ هجری می‌باشد. بنگر: ترتیب المدارک (۵۸۵/۱-۶۲۶)؛ السیر (۶۳/۱۲-۶۹)؛ و العبر (۳۴۰/۱).

^۴ - الذخیرة (۲۰/۱۲)، قرافی.

^۵ - أحكام أهل الذمة (۸۲۹/۲).

مطلب دوم: استهزاء کننده‌ی معاهد یا ذمی

ابن قیم رحمته می‌گوید: «کفار به دو دسته اهل حرب و اهل عهد تقسیم می‌شوند و اهل عهد نیز شامل سه گروه می‌باشد: اهل ذمه، اهل هدنة و اهل امان ... و لفظ «الذمة و العهد» در اصل، همه‌ی این سه گروه را در بر گرفته و شامل می‌باشد ... چراکه «الذمة» از جنس لفظ «العهد» و «العقد» می‌باشد و اینکه گفته می‌شود: این در ذمه‌ی فلانی است، در اصل بدین معناست که این در عهد و عقد وی می‌باشد»^۱.

این تقسیم بندی را آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما وارد شده تأیید می‌کند، آنجا که می‌گوید: «مشرکان در نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنان بر دو گونه بودند: مشرکین اهل حرب که با رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنان می‌جنگیدند و رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان می‌جنگیدند و دسته‌ی دیگر، مشرکان اهل عهد و پیمان بودند که رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان نمی‌جنگیدند و آنان با رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌جنگیدند»^۲.

پس از تقریر این اصل، بدان هر آنکه از اهل عهد و ذمه که به ریشخند و عیبجویی و خرده‌گیری از دین اسلام و دشنام دادن به الله عزوجل و رسولش بپردازد^۳ درحقیقت با چنین عملی، عهد و پیمان‌ش را

^۱ - أحكام أهل الذمة (۲/ ۴۵۷)؛ لیکن ابن قیم می‌گوید: «در اصطلاح بسیاری از فقها، اهل ذمه: عبارتند از کسانی که جزیه می‌پردازند. و آنان در منظر فقها دارای ذمه‌ی موید می‌باشند و در واقع آنان با مسلمانان عهد و پیمان بسته‌اند که حکم الله و رسولش بر آن‌ها جاری باشد؛ چرا که در سرزمینی اقامت دارند که احکام الله عزوجل و رسولش جاری می‌باشد، برخلاف اهل هدنة؛ چرا که اینان با مسلمانان صلح کرده‌اند تا اینکه در سرزمین‌شان باقی بمانند. و تفاوتی نمی‌کند که این صلح بر مبنایی مالی یا جز آن صورت گرفته باشد. و اینچنین احکام اسلام بر آن‌ها جاری نمی‌گردد، چنان‌که در مورد اهل ذمه احکام اسلام جاری می‌شد، لیکن بر اینان لازم گردانیده شده که از جنگ با مسلمانان خودداری نموده و بر حذر باشند و اینان اهل عهد و اهل صلح و اهل هدنة نامیده می‌شوند؛ اما مستأمن: مستأمن به کسی گفته می‌شود که به سرزمین مسلمانان سفر کرده و قصد اقامت دائمی و انتخاب آن به عنوان وطن دائمی را ندارد که شامل چهار گروه می‌شوند: سفیران، تجار، مستجیرون (پناهندگان) و کسانی که خواستار رفع نیاز خویش، همچون زیارت و غیره می‌باشند؛ و حکم اینان، آن است که هجرت داده نمی‌شوند، کشته نمی‌شوند و از آنان جزیه گرفته نمی‌شود. أحكام أهل الذمة (۲/ ۴۵۷ - ۳۷۶) ابن قیم.

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الطلاق، باب نکاح من أسلم من المشرکات، وعدتهن، شماره (۵۲۸۶)، فتح (۳۲۷/۹).

^۳ - ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «اما ذمی، در مورد ذمی واجب است که میان مجرد کفر ورزیدن وی به رسول الله و میان دشنام دادن وی به ایشان تفاوت قائل گردد؛ چرا که کفر ورزیدن وی به رسول الله، عهد و پیمانی را که با وی بسته شده، نقض نمی‌کند و نیز خون معاهد را به اتفاق (تمامی مذاهب و ائمه اهل علم) مباح نمی‌گرداند؛ چرا که ما با آن‌ها بر همین صلح کرده‌ایم اما دشنام دادن وی به رسول الله، نقض عهد و پیمان از سوی وی و قتل وی را به دنبال دارد. الصارم المسلول، ص: ۵۳۳.

نقض کرده و خون و مالش برای مسلمانان حلال می‌باشد و ذمه و مسئولیت مسلمانان از وی برداشته می‌شود.

امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «چون امام مسلمین بخواهد صلحنامه‌ای در برابر جزیه تنظیم کند، بایستی در آن ذکر نماید: هریک از شما (اهل ذمه) که از محمد صلی الله علیه و آله یا کتاب الله یا دینش، به گونه‌ای که شایسته‌ی آن‌ها نیستند، ذکری بر زبان آورد، در واقع با چنین عملکردی، امان و ذمه‌ی الله عزوجل و به دنبال آن عهد و ذمه و امان امیر المؤمنین و تمامی مسلمانان از وی برداشته می‌شود و امانی که بدو داده شده، نقض می‌گردد. و خون و مالش برای امیر المؤمنین حلال است، همچنان که اموال و خون‌های اهل حرب برای او حلال می‌باشند»^۱.

اما ادله‌ی مربوط به این مسأله در کتاب و سنت ذکر شده که شیخ الإسلام ابن تیمیة در «الصارم المسلول» و به دنبال وی شاگردش امام ابن قیم در «أحكام أهل ذمة» به تفصیل بدان پرداخته‌اند. و ما در اینجا به برخی از این ادله‌ی قرآنی و نبوی و پس از آن به ذکر کلام فقها در این زمینه می‌پردازیم.

دلایل قرآنی:

دلیل اول:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ...﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتَلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿۱۳﴾﴾ [التوبة: ۷-۱۲] «چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟ ... و اگر پیمان‌هائی را که بسته‌اند و مؤکد نموده‌اند شکستند و آئین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند (اینان سردستگان کفر و ضالاند و) با سردستگان کفر و ضلال بجنگید؛ چرا که پیمان‌های ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید (در پرتو باز بودن درگاه توبه خدا و شدت عمل شما، پشیمان شوند و) دست بردارند».

و «الطعن في الدين» آن است که آنچه شایسته دین نبوده و لایق آن نیست بدان منسوب گردد، یا اینکه به آنچه جزئی از دین است با استخفاف و سبک شمردن و تحقیر آن، اعتراض گردد؛ چرا که با دلیل قطعی صحت اصول آن و استواری و استقامت فروع آن ثابت گشته است.^۲

بنابراین چون از ذمی یا معاهد، عیبجویی و خرده‌گیری از دین یا استخفاف و بی‌حرمتی نسبت به

^۱ - الصارم المسلول، ص ۱۳، لابن تیمیة.

^۲ - احکام القرآن (۹۰۵/۲) لابن العربی، والجامع لاحکام القرآن (۵۳/۸) للقرطبی.

پروردگار جهانیان و متوجه نمودن عیب و نقص به انبیاء و رسولان صادر گردد، بر اساس قول مشهور در مذهب مالک، عهدهش را نقض کرده است و این مذهب شافعی و أحمد می‌باشد - که در نقل نصوص ائمه خواهد آمد - اما أبو حنیفة بر این باور است که با چنین عملکردی، عهد وی نقض نمی‌گردد؛ چرا که کفر و شرکی که بر آن است، بسیار بزرگ‌تر از آنچه مرتکب گردیده می‌باشد.

قرطبی رحمته الله علیه می‌گوید: «اکثر و بیشتر علما بر این باورند که هر یک از اهل ذمه که به رسول اللہ صلی الله علیه و آله و سلم دشنام دهد یا تعرض و گستاخی کند یا اینکه مقام و منزلتش یا وصفش را حقیر و کوچک بشمارد و این بغیر از شیوه‌ای باشد که به ایشان کفر ورزیدند. (که دعوتش را نپذیرفته و رسالتش را قبول نکردند) کشته می‌شود؛ چرا که ما بر این (که به پیامبرمان اینچنین گستاخی کرده و او را مورد حملات خویش قرار دهند و دهان بر روی او بگشایند) به آن‌ها عهد یا ذمه و امان ندادیم. اما أبو حنیفة و ثوری و پیروان آن‌ها از اهل کوفه بر این باورند که چنین شخصی کشته نمی‌شود؛ چرا که شرکی که بر آن است بسیار بزرگ‌تر از این عملکرد وی می‌باشد (اما در برابر آن کشته نمی‌شود، لذا به طریق اولی در برابر چنین عملی کشته نمی‌شود) لیکن ادب و تنبیه گردیده و تعزیر می‌شود»^۱.

ابن تیمیة رحمته الله علیه می‌گوید: «اما هر کس دین را به باد ریشخند و عیبجویی و طعنه بگیرد، جنگ با وی مقرر گردیده است و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خون کسانی را که به اذیت و آزار الله عزوجل و رسولش و ریشخند دین و طعنه زدن می‌پرداختند، هدر می‌دانستند، گرچه از دیگر (کفار) دست می‌کشیدند»^۲.

سپس می‌گوید: «بنابراین چون ذمی به ریشخند و تمسخر دین روی آورد، یکی از ائمه‌ی کفر است که جنگ با وی واجب می‌باشد؛ چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾ «با سردستگان کفر و ضلال بجنگید» و هیچ گونه عهد و پیمانی برای وی نمی‌باشد؛ چرا که وی با ما پیمان بسته که اظهار عیبجویی و مخالفت با دین نکند و بدین ترتیب ثابت گشت، هر آنکه به ریشخند و تمسخر دین‌مان روی آورد، آن‌هم پس از اینکه با وی عهد و پیمانی به مقتضای عدم چنین عملکردی بسته بودیم، با چنین عملکردی امامی از ائمه‌ی کفر می‌باشد که هیچ عهد و پیمانی برای وی نیست و بدین ترتیب قتل وی به نص آیه واجب می‌باشد»^۳.

^۱ - الجامع لأحكام القرآن (۵۵/۸). و نگا: معالم السنن (۵۲۸/۴-۵۲۹)، خطابی، مع سنن ابی داود؛ و دلائل الأحكام (۷۸/۴-۷۹)، ابن شداد.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۱۹؛ و احکام أهل الذمة (۸۱۴/۲)، ابن القيم.

^۳ - دو مصدر پیشین، ص: ۱۹، و (۸۱۴/۲).

و خداوند متعال امام ابن قیم را پیامزد آنجا که می‌گوید: «... اگر ما مؤمن باشیم سب و دشنام علنی به پروردگارمان و کتابش و سوزاندن مساجد و خانه‌های مان بسیار برای مان شدیدتر و گران‌تر تمام می‌شود از اینکه علناً به جنگ با ما برخیزند، از این رو بر ما واجب است که جان و اموال مان را بخشیده و فدا کنیم تا اینکه کلمه‌ی الله، برترین و بالاترین کلمه باشد و در پیش روی مان به چیزی اظهار نکنند که در آن اذیت و آزار الله عزوجل و رسولش باشد، براستی اگر در کم اهمیت‌ترین دو امر^۱ با ما در عهد و پیمان خود راست و مستقیم نباشند و راه بی‌حرمتی را در پیش گیرند، پس چگونه با وجود بی‌حرمتی نسبت به امری که از اهمیت بیشتری برخوردار است، با ما راست و مستقیم خواهند بود؟!»^۲.

دلیل دوم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾﴾ [التوبة: ۱۳] «آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمان‌های خود را (مکرراً) شکسته‌اند و (قبلاً) نیز ایشان بودند که تصمیم به اخراج پیغمبر (از مکه) گرفته‌اند و (هم ایشان بودند که) نخستین بار (اذیت و آزار و تجاوز و تعدی به جان و مال) شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید (و به جنگ آنان نمی‌روید؟). در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید (و از کیفر نافرمانی او بهراسید) اگر واقعاً ایمان دارید (و مومنان راستین هستید)».

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «خداوند متعال تصمیم آن‌ها مبنی بر بیرون کردن رسول الله صلی الله علیه و آله را موجب قتال و جنگ با آن‌ها قرار داد؛ چرا که این امر اذیت رسول الله صلی الله علیه و آله را به همراه داشت و پر واضح است که اذیت و آزار سب و دشنام، (بسیار) بیشتر از اذیت و آزاری است که مجرد بیرون کردن پیامبر صلی الله علیه و آله از سرزمینش برای‌شان به همراه دارد. و بر این اساس بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در سال فتح مکه، کسانی که ایشان را از شهرش بیرون کرده بودند، بخشیده و عفو نمودند، اما آنانی را که به دشنام و اهانت به ایشان پرداخته بودند، نبخشیده و مورد عفو قرار نداد^۳. بنابراین چون ذمی دهان به سب و دشنام رسول الله صلی الله علیه و آله

^۱ - این امر دومی است که از آن سخن می‌گوید، اما امر اول عبارت است از عهد شکنی با عملکردی غیر از طعن در دین؛ و جای هیچ شک و تردیدی نیست که این نوع عهد شکنی، بسیار اهمیتش از عهد شکنی با ریشخند و تمسخر دین، کمتر است.

^۲ - أحكام أهل الذمة (۸۱۳/۲).

^۳ - به طور مطلق این‌گونه نبوده است، بلکه رسول الله عبدالله بن ابی سرح را در روز فتح مکه با شفاعت و میانجیگری عثمان رضی الله عنه بخشیده و عفو نمودند و این بخشیدن از جمله حقوق خاص و ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

باز کند، درحقیقت عهد و پیمان خویش را نقض کرده و مرتکب عملی گشته که بسیار بزرگتر از تصمیم بیرون کردن رسول الله ﷺ از شهرش می باشد. و مرتکب اذیت و آزار پیامبر ﷺ گردیده است، لذا جنگ با وی واجب می باشد»^۱.

دلیل سوم:

الله عزوجل می فرماید: ﴿قَتَلُوهُمْ يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾ وَيَذْهَبُ عَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۵﴾﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵] «(ای مؤمنان!) با آن کافران بجنگید تا خدا آنان را با دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر ایشان پیروز گرداند و (با فتح و پیروزی مؤمنان بر کافران) سینه های اهل ایمان را شفا بخشد (و بر دل های زخمی ایشان مرهم نهد و درد دیرینه اذیت و آزار کفار را از درون آنان بزداید). و کینه را از دل های شان بردارد (و شادی پیروزی را جایگزین آن گرداند. همه باید بدانند که) خداوند توبه هرکس را بخواهد (و شایسته اش بداند) می پذیرد (و لذا کافران می توانند تا دیر نشده است از کفر دست بکشند و به سوی خدا برگردند و اسلام را بپذیرند). خداوند آگاه (از کار و بار بندگان و در قانونگذاری ها) دارای حکمت فراوان است».

الله عزوجل در این آیه، به جنگ و جهاد با عهدشکنان طعنه زننده و ریشخند کننده ی دین امر نمودند و بر این مسأله شش مورد را مترتب نموده است:

- عذاب نمودن آن ها به دست مؤمنان
- خوار کردن آن ها
- نصرت و یاری و پیروز گردانیدن مؤمنان بر آن ها
- شفای سینه های مؤمنان
- از بین رفتن کینه ی قلوب شان
- و پذیرفتن توبه غیر مؤمنان

و تقدیر اینچنین است که چون با آنان بجنگید، این امور حاصل می گردد. و از آنجا که این امور (ششگانه) - که اموری مطلوب می باشد - نتیجه ی قتال با عهدشکنان و کسانی می باشد که دین را به تمسخر و ریشخند می گیرند، لذا سبب بدست آمدن این امور که اقتضای کسب این امور است، - که همان قتال است - برای شارع مطلوب می باشد. و از آنجایی که این امور

^۱ - احکام أهل الذمة (۸۲۱/۲-۸۲۲)؛ و الصارم المسلول، ص: ۲۳، ابن تیمیة.

مطلوب با قتال و پیکار حاصل گردیده و میسر می‌گردد، لذا تعطیل نمودن قتال و پیکاری که سبب کسب این امور می‌باشد، آن‌هم با وجود ظهور آنچه مقتضی آن است که همان عهدشکنی و ریشخند و تمسخر دین از سوی کسی است که با وی جنگیده می‌شود، جایز نمی‌باشد.

لذا شفای سینه‌ی مؤمنان از درد و رنجی که به موجب پیمان شکنی و ریشخند و تمسخر آنان بوجود آمده و نیز از بین رفتن کینه‌ای که در سینه‌های مؤمنان بدین سبب ایجاد گردیده، مقصود شارع بوده و حصول آن مطلوب می‌باشد. و تردیدی نیست که هریک از اهل ذمه چون به رسول الله ﷺ دشنام دهد و اهانت و بی‌حرمتی کند، درحقیقت با این عمل، مؤمنان را به خشم آورده و آنان را دردمند نموده است، درد و خشمی که بسیار بیشتر و بزرگ‌تر از درد و خشمی است که در اثر ریختن خون برخی از مؤمنان و غصب اموال‌شان در وجودشان ایجاد می‌گردد. و اینچنین عملی، خشم و غضب به خاطر الله عزوجل و غیرت به خاطر الله و رسولش را بر می‌انگیزد؛ بلکه مؤمن واقعی جز به خاطر الله عزوجل و رسولش، چنین خشمگین و غضبناک نمی‌گردد؛ الله عزوجل شفای سینه‌ی مؤمنان و از بین رفتن خشم و کینه‌ی قلوب‌شان را دوست دارد و این تنها با قتل دشنام دهنده میسر شده و حاصل می‌گردد^۱.

اما پذیرفتن توبه از سوی الله عزوجل از هر آنکه بخواهد، بر اساس قرائت رفع «یتوب» منوط به انجام امری از اموری که در آیه‌ی کریمه ذکر گردیده نمی‌باشد؛ چرا که سبب پذیرفته شدن توبه از سوی الله عزوجل، قتال و جنگ نمی‌باشد، زیرا گاهی بدون قتال و پیکار، الله عزوجل توبه را از هر آنکه خواسته، پذیرفته است^۲.

اما دلایل نبوی:

دلیل اول:

شعبی از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که زنی یهودی بود که به رسول الله ﷺ دشنام داده و به عیبجویی و اهانت نمودن به ایشان دهان گشاده بود، پس مردی آن زن را خفه کرد و او را کشت، پس رسول الله ﷺ خون آن زن را هدر و باطل اعلان نمودند^۳.

و حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نیز شاهی بر این روایت می‌باشد، آنجا که می‌گوید: مردی نابینا بود که

^۱ - احکام اهل الذمة (۸۲۲/۲-۸۲۳)، وانظر: الصارم المسلول، ص ۲۳-۲۶.

^۲ - انظر: جامع البيان (۱۶۲/۱۴) شاکر، والجامع لاحکام القرآن (۵۶/۸).

^۳ - أخرجه ابوداود، كتاب الحدود، باب الحكم فيمن سب النبي، برقم (۴۳۶۲)، (۵۲۹/۴-۵۳۰). والخلاف في احکام اهل الملل، كتاب الحدود، باب من شتم النبي، برقم (۷۳۰)، ص ۲۵۷، و ابن تیمیه در صارم المسلول، ص ۶۵ می‌گوید: و هذا حدیث جید.

صاحب کنیزی بود و از وی فرزندی داشت (ام ولد). آن کنیز نیز دهان به دشنام دادن و اهانت و بی حرمتی نسبت به رسول الله ﷺ گشود، پس صاحبش وی را از این امر نهی نمود، اما او دست از آن برنداشت؛ و پیوسته او را از این امر باز می داشت اما کنیز از عمل خود دست نمی کشید، ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شبی چون آن زن به دشنام و اهانت به رسول الله ﷺ دهان گشود، آن مرد نابینا با شمشیر کوچکی که داشت بر شکم وی گذارده و بدو تکیه نموده و او را کشت، پس رسول الله ﷺ فرمودند: «أَلَا أَشْهَدُوا أَنَّ دَمَهَا هَدْرٌ» «آگاه باشید و شاهد باشید که خون آن کنیز هدر می باشد»^۱.

ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «این امکان وجود دارد که این قصه صحیح تر باشد و کلام امام أحمد بر آن نیز دلالت می کند؛ در روایت عبدالله آمده که چون به امام أحمد گفته شد: آیا در مورد قتل ذمی، چون به رسول الله ﷺ دشنام دهد، احادیثی وجود دارد؟ امام أحمد پاسخ داد: بله، از آن جمله است حدیث آن نابینایی که آن زن را بدین سبب کشت»^۲.

این واقعه دلالتی واضح و آشکار بر آن دارد که آن زن، ذمی و معاهد بوده است و دلیل آن روایت شعبی از علی رضی الله عنه می باشد که «زنی یهودی...» و همچنین رسول الله ﷺ خودش را هدر و باطل اعلان داشتند. و این تنها زمانی درست است که پیش از آن، خودش به خاطر قرار داد عهد و ذمه، معصوم و محفوظ بوده است، برخلاف نظریه‌ی امام خطابی^۳ که بر این باور است که آن زن مرتد بوده است^۴.

دلیل دوم:

جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۵ «کیست که کعب بن اشرف را به سزای اعمالش برساند، براستی که او الله و رسولش را آزرده است؟»

خطابی می گوید: «شافعی می گوید: چون ذمی به رسول الله ﷺ دشنام دهد، کشته می شود و عهد و امان از وی برداشته می شود»^۶. و در این دیدگاه به خبر قتل کعب بن اشرف احتجاج می کند.

^۱ - تخریج آن پیشتر گذشت.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۷۳؛ و نگا: أحكام أهل الذمة (۸۳۳/۲-۸۳۴)، ابن القیم.

^۳ - نگا: معالم السنن (۵۲۸/۴) مع سنن أبي داود.

^۴ - نگا: الصارم المسلول، ص: ۷۰-۷۲، ابن تیمیة؛ و أحكام أهل الذمة (۸۴۱/۲-۸۴۲)، ابن القیم.

^۵ - متفق علیه.

^۶ - معالم السنن (۵۲۹/۴) مع أبي داود؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۷۴، ابن تیمیة؛ و أحكام أهل الذمة (۸۴۲/۲)، ابن القیم.

امام شافعی رحمته می‌گوید: «(در مدینه) نه در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و نه در نزدیکی ایشان احدی از مشرکان اهل کتاب جز یهود اهل مدینه نبودند و آنان نیز با انصار هم‌پیمان بودند و انصار نیز در ابتدای ابلاغ اسلام توسط رسول الله صلی الله علیه و آله با یکدیگر متحد نبودند. و این باعث گردید که یهود با رسول الله صلی الله علیه و آله سازش کند و حداقل زبانا و عملا عداوت و دشمنی با او را ظاهر نسازند، تا اینکه واقعه‌ی بدر رخ داد که پس از آن به عداوت و دشمنی ورزیدن و تحریک و تشویق بر علیه رسول الله صلی الله علیه و آله روی آوردند و این‌گونه بود که رسول الله صلی الله علیه و آله به جنگ با آن‌ها روی آوردند»^۱.

ابن تیمیة پس از نقل کلام امام شافعی می‌گوید: «و معلوم است که مقصود امام شافعی از این کلام کعب بن اشرف می‌باشد»^۲.

پر واضح است که کعب بن اشرف به خاطر دیداری که به سبب آن به مکه رفت، - و در آن زمان مکه دار حرب بود - و دین مشرکان را بر دین خاتم پیامبران برتری داده و سپس به مدینه بازگشت، ناقض عهد و نیز محارب خوانده نشده و رسول الله صلی الله علیه و آله به قتل وی تشویق نکردند تا اینکه به رسول الله صلی الله علیه و آله خبر رسید کعب بن اشرف به بدگویی و ناسزا روی آورده است، لذا به قتل وی تشویق نمودند. «و حکم حادث مربوط به سبب حادث می‌باشد و از اینجا دانسته شد که بدگویی و ناسزاگویی وی که پس از بازگشت از مکه مرتکب گردیده بود، موجب نقض عهد وی و قتلش گردید؛ و چون این مجازات و کیفر کسی باشد که صلح و سازش نموده و اهل هدنه می‌باشد که جزیه نمی‌پردازد، پس چگونه است مجازات و کیفر ذمی که جزیه پرداخته و به احکام اسلام ملتزم گردیده است؟»^۳.

آنچه پیشتر گذشت، نقل ادله‌ی شرعی در این زمینه بود، اکنون به حکایت مذاهب ائمة در این مسأله می‌پردازیم؛

مذهب امام ابوحنیفه رحمته:

امام ابوحنیفه و اصحابش در این زمینه می‌گویند: «عهد و امان با دشنام دادن نقض نمی‌گردد و ذمی به خاطر دشنام دادن کشته نمی‌شود، لیکن به خاطر اظهار این امر شنیع، تعزیر می‌گردد، همچنان که در برابر اظهار منکراتی که ارتکاب آن‌ها برای‌شان جایز نیست، تعزیر می‌گردند»^۴.

^۱ - به نقل از الصارم المسلول، ص: ۷۴، ابن تیمیة.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۷۴.

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۷۹-۸۰، ابن تیمیة؛ و نگا: احکام أهل الذمة (۸۵۱/۲-۸۶۴)، ابن القیم.

^۴ - همان، ص: ۱۶.

لیکن بر این باورند که زمانی عهد و پیمان اهل ذمه نقض می‌گردد که از قدرت و شوکتی برخوردار بودند و از اطاعت امام سر باز زنند و از پرداختن جزیه روی گردانند و امام امکان اجرای احکام بر آنها را نداشته باشد.^۱

«و از اصول ایشان است که دشنام دادن الله متعال و فرستاده و کتابش و مواردی از این قبیل، چون توسط ذمی تکرار گردد، کیفر آن قتل نمی‌باشد و بر امام است که فاعلش را تعزیرا بکشد؛ و روایاتی که از رسول الله ﷺ مبنی بر کشتن کسی ذکر شده که مرتکب چنین جرائمی گردد، چنان تأویل می‌کنند که آنها از باب مصلحت بوده و آنرا «القتل سیاسیة» کشتن بر اساس سیاست، نامیده‌اند. و بر این اساس است که اکثر اصحاب‌شان به قتل ذمی که بسیار به رسول الله ﷺ دشنام می‌دهد، فتوا داده‌اند، اگر چه پس از دستگیر شدن اسلام آورد. و گفته‌اند: بر اساس سیاست، کشته می‌شود و این به اصول‌شان باز می‌گردد»^۲.

مذهب امام مالک بن انس رحمه الله:

امام مالک رحمته می‌گوید: «هریک از یهود و نصاری که اهانت و دشنامی غیر از نوع کفر ورزیدن ایشان به الله عزوجل (همچون نسبت دادن فرزند و همسر و ...) متوجه خداوند متعال کنند، با چنین عملکردی عهد و پیمانش را نقض نموده است برخلاف نسبت دادن همسر و فرزند و شریک قاتل شدن برای خداوند متعال که در واقع دین‌شان است که در برابر پرداختن جزیه بر آن رها می‌گردند»^۳.

و همچنین می‌گوید: «هریک از اهل ذمه که به پیامبران یا یکی از انبیاء دشنام داده و اهانت کند، کشته می‌شود مگر آنکه اسلام آورد»^۴.

امام ابن قیم در «أحكام أهل ذمة» به مواردی در مذهب مالک تصریح می‌کند که چون ذمی مرتکب آن‌ها گردد، عهد و پیمانش را نقض نموده و بدین ترتیب خون و مالش حلال می‌گردد و از این جمله آن است که گفته‌اند: و هرکس از ایشان به یکی از انبیاء دشنام داده و اهانت کند، قتلش واجب می‌گردد مگر آنکه اسلام آورد»^۵.

و این مسأله‌ای است که در مذهب خلافی در آن نیست. قاضی عیاض رحمته می‌گوید: «اما ذمی؛ چون ذمی به صراحت یا به کنایه و اشاره به رسول الله ﷺ دشنام دهد، یا اینکه قدر و منزلت و مقام

^۱ - انظر: احکام اهل الذمة (۸۱۰/۲) لابن القيم.

^۲ - همان (۸۱۰/۲)، وانظر: الصارم المسلول، ص ۱۶ لابن تیمیة.

^۳ - الذخيرة (۱۸/۱۲) للقرافی.

^۴ - الشفا (۱۰۳۴/۲) للقاضی عیاض.

^۵ - احکام اهل الذمة (۸۰۹/۲).

والای پیامبر ﷺ را کوچک و حقیر و سبک شمارد و این غیر از آن کفری باشد که بدو ورزیده است (همچون اینکه رسالتش را نپذیرفته و بدو ایمان نیاورده و...) اگر اسلام نیاورد، نزد ما خلافتی در قتل وی وجود ندارد؛ چرا که ما با وی عهد نبسته و بدو امان نداده‌ایم که بر پیامبرمان اهانت نموده و بی حرمتی کند؛ و این دیدگاه و قول عموم فقها جز أبو حنیفة و ثوری و پیروان آن‌ها از اهل کوفه می‌باشد. و آن‌ها می‌گویند: چنین شخصی کشته نمی‌شود؛ چرا که شرکی که بر آن است، بزرگ‌تر از این عمل وی می‌باشد.^۱

مذهب امام شافعی رحمه الله تعالی:

امام شافعی در این زمینه تصریح نموده و بیان داشته که عهد ذمی با ریشخند و عیبجویی از دین و دشنام دادن و اهانت به الله عزوجل و رسولش، نقض گردیده و عهد و امان از وی برداشته شده و قتلش واجب می‌شود. امام شافعی رحمته پس از ذکر شروطی که در قرارداد ذمه و امان بر اهل ذمه مقرر می‌گردد، می‌گوید: و هریک از شما که محمد صلی الله علیه و آله و یا قرآن یا دینش را به گونه‌ای که سزاوار و شایسته‌ی آن نیست، وصف نموده و ذکر نماید، عهد و امان الهی و سپس امان امیر المؤمنین و تمامی مسلمانان از او برداشته می‌شود و این‌گونه امانی را که بدو داده شده نقض کرده است و خون و مالش برای امیر المؤمنین حلال است، همچنان که اموال اهل حرب و خون‌شان حلال می‌باشد.^۲

و همچنین می‌گوید: «ذمی چون به رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام دهد، کشته شده و عهد و امان از وی برداشته می‌شود»^۳.

و ابن منذر نیز به هنگام حکایت اجماع اهل علم، از جمله امام شافعی، بدان تصریح می‌نماید.^۴ اما اصحاب شافعی رحمته در مورد کسی که از الله عزوجل یا کتابش یا رسولش به بدی یاد کند، دو وجه را ذکر نموده‌اند:

۱- برخی بر این باورند که به طور مطلق، چه ترک این ناسزاگویی و بدگویی بر آن‌ها شرط شده باشد یا نه، با دشنام و اهانت، عهد و پیمانانش نقض می‌گردد و این به منزله‌ی کشتار مسلمانان و خودداری از التزام به جاری بودن احکام بر آن‌ها می‌باشد.

۲- برخی دیگر معتقدند که دشنام و ناسزاگویی همچون افعالی است که ضرر و زیان را متوجه

^۱ - الشفا (۱۰۳۰/۲-۱۰۳۱).

^۲ - به نقل از الصارم المسلول، ص: ۱۳، ابن تیمیة؛ و أحكام أهل الذمة (۸۰۵/۲)، ابن القیم.

^۳ - معالم السنن (۵۲۹/۴)، خطابی، مع سنن أبي داود.

^۴ - نکا: الصارم المسلول، ص: ۲۶۰، ابن تیمیة؛ أحكام أهل الذمة (۸۰۷/۲)، ابن القیم.

مسلمانان می‌کند و مشابه کشتن مسلمان و زنا با زن مسلمان می‌باشد. و در اینچنین اموری دو دیدگاه می‌باشد.

الف) اگر بر آن‌ها ترک نمودن چنین عملی به طور مشخص و معین شرط نشده است، با انجام آن از سوی آن‌ها، عهد و پیمان شکسته نمی‌شود، اما اگر به طور مشخص ترک چنین عملی بر آن‌ها شرط گردیده، در نقض عهد و پیمان بدین سبب دو وجه می‌باشد.

ب) با چنین عملی، مطلقاً عهد و امان نقض نمی‌گردد. و برخی از آنان هستند که این وجوه را تحت عنوان اقوالی ذکر می‌نمایند و این دیدگاه عراقی‌ها از اصحاب شافعی می‌باشد.

اما خراسانی‌ها بیان داشته‌اند: مراد و مقصود ایشان از اشتراط، شرط نقض گردیدن عهد با انجام آن عمل می‌باشد نه شرط ترک آن؛ و بر این اساس است که در مورد این خصلت‌های مضر سه وجه را ذکر نموده‌اند:

۱- با ارتکاب آن نقض می‌شود.

۲- نقض نمی‌شود.

۳- اگر در عهد و پیمان، نقض شدن عهد با ارتکاب آن شرط گردیده باشد، عهد نقض می‌گردد وگرنه، نه^۱.

مذهب امام احمد بن حنبل رحمه الله:

حنبل می‌گوید: «شنیدم که أبو عبدالله می‌گوید: هر آنکه عهد و پیمان را نقض نموده و چیزی در اسلام همچون این (یعنی دشنام دادن) ایجاد کند، دیدگاه من در مورد وی قتل می‌باشد. به خاطر این دشنام دادن عهد و امان داده نشده‌اند»^۲.

و از امام احمد در مورد مردی از اهل ذمه که به رسول الله ﷺ دشنام داده بود، سؤال شد که حکمش چیست؟ فرمود: چون دلیل و بینه بر علیه وی اقامه گردد، کشته می‌شود؛ هر آنکه چه مسلمان باشد یا کافر، چون به رسول الله ﷺ دشنام دهد کشته می‌شود^۳.

و نیز از ایشان در مورد کسی که به رسول الله ﷺ دشنام دهد، سؤال شد که در پاسخ فرمودند: چنین

^۱ - الصارم المسلول، ص ۱۵-۱۶، ابن تیمیة؛ و نگا: أحكام أهل الذمة (۸۰۷/۲-۸۰۸)، ابن القیم.

^۲ - أحكام أهل الملل، کتاب الحدود، باب فیمن شتم النبی، ص: ۲۵۶، خلال؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۱۰، ابن تیمیة؛ و أحكام أهل الذمة (۷۹۶/۲) ابن القیم.

^۳ - همان.

شخصی کشته می‌شود و عهد و پیمان خویش را نقض نموده است.^۱

و در روایتی آمده است که چون در مورد مردی از اهل ذمه که به رسول الله ﷺ دشنام داده بود، سؤال گردید، در پاسخ بیان داشتند: چون به رسول الله ﷺ دشنام دهد، کشته می‌شود.^۲

ابن تیمیه پس از ذکر روایات پیشین از امام أحمد می‌گوید: «تمام این اقوال، نصی در وجوب قتل دشنام دهنده و اینکه با چنین عملی عهدش را نقض کرده، می‌باشد. و نزد امام أحمد در این مسأله اختلافی وجود ندارد؛ و اینچنین نیز عموم اصحاب و پیروان امام أحمد در قدیم و جدید، اظهار داشته و در این مسأله اختلاف نکرده‌اند.^۳ مگر آنکه برخی از آن‌ها همچون قاضی أبو یعلی و ابن عقیل و ابن خطاب و حلوانی، در این مسأله؛ یعنی سب و دشنام دادن رسول الله ﷺ و مانند آن، دو روایت نقل کرده‌اند: یکی آنکه با این عمل، عهد و پیمان نقض می‌گردد و دیگری آنکه نقض نمی‌گردد ... اما همگی آنان معتقدند که دیدگاه مذهب آن است که با چنین عملکردی عهد و پیمان نقض می‌گردد.^۴

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «سپس تمامی آن‌ها (یعنی کسانی که از امام دور روایت نقل کرده‌اند) و سایر اصحاب أحمد، در جایی دیگر مسأله‌ی سب و دشنام به رسول الله ﷺ را ذکر نموده و بیان داشته‌اند که دشنام دهنده‌ی به پیامبر صلی الله علیه و آله، گرچه ذمی باشد، کشته می‌شود. حلوانی گفته است: و این احتمال وجود دارد که دشنام دهنده‌ی به الله عزوجل و رسولش، اگر ذمی باشد، کشته نشود».^۵

و قاضی أبو الحسین می‌گوید: «اما هر آنچه که (ذمی) بر زبان آورد و در آن بدگویی و عیبجویی از اسلام باشد - و آن اینکه الله عزوجل یا کتاب یا دین یا رسولش را به گونه‌ای که شایسته و سزاوار آن نیستند، توصیف کند - با چنین عملی، عهد و پیمانش را نقض نموده است. و بدین مسأله امام أحمد تصریح نموده و روایت دیگری در این زمینه از امام أحمد، آنچنان که آن‌ها (یعنی ابن عقیل و ابن الخطاب و ...) ذکر نموده‌اند، نمی‌باشد».^۶

خلاصه‌ی سخن:

^۱ - أحكام أهل الذمة (۷۹۶/۲)، ابن القیم.

^۲ - أحكام أهل الملل، کتاب الحدود، باب فیمن شتم النبی، ص: ۲۵۸، خلال؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۱۰، ابن تیمیه.

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۱۱؛ و نگا: أحكام أهل الذمة (۷۹۷/۲)، ابن القیم.

^۴ - همان، ص: ۱۲ و (۷۹۸/۲-۷۹۹).

^۵ - الصارم المسلول، ص: ۱۲؛ و نگا: أحكام أهل الذمة (۷۹۹/۲)، ابن القیم.

^۶ - مصدر پیشین، ص: ۱۲ و (۷۹۹/۲-۸۰۰).

اقرار به ظاهر نصوص و تصریحات امام أحمد واجب می‌باشد؛ چرا که واضح و آشکار بوده و هیچگونه پوشیدگی در دلالت آن بر نقض شدن عهدِ ذمی دشنام دهنده به الله عزوجل و رسولش و دین اسلام نمی‌باشد.

مبحث دوم: استهزاء کننده‌ی زندیق (منافق) اگر استهزاء کننده از منافقان باشد:

زندیق همان است که فقها او را منافق می‌نامند و آن عبارت است از کسی که کفر اعتقادی خویش را پنهان کرده و زبانا اظهار ایمان می‌کند.^۱

جمع زندیق، زنادقه می‌باشد و آنان همچنان که ابن قیم رحمته الله علیه می‌گوید: «... قومی هستند که اظهار اسلام و پیروی از پیامبران کرده و کفر خویش و عداوت و دشمنی با الله و رسولش را در باطن پنهان می‌دارند، آن‌ها همان منافقانند و جایگاه ایشان پایین‌ترین مکان دوزخ می‌باشد. ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ النَّارِ﴾»^۲.

بنابراین، چون زنادقه‌ی منافق به استهزاء و تمسخر الله عزوجل و رسولش و عیبجویی و خرده‌گیری و ریشخند دین اسلام یا عیبجویی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر همراهی و صحبت با رسول الله صلی الله علیه و آله و اتباع و پیروی شریعت اسلام و سنت آقا و سرور مردمان، روی آورد، اگر چنین اموری را اظهار دارند، حکم‌شان نزد مسلمانان و نیز در شریعت رب العالمین قتل می‌باشد، چرا که نفاق‌شان در این امور، نفاق اعتقادی^۳ می‌باشد که صاحبش را از دین اسلام خارج می‌گرداند و کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن دلالت دارد.

اما دلایل قرآنی:

دلیل اول:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَجْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ

^۱ - نکا: أحكام الملل، ص: ۴۶۰؛ فتح الباری (۲۸۳/۱۲) ابن حجر؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۳۲/۸)؛ و التعريفات، ص: ۲۹۸، جرجانی.

^۲ - طریق الهجرة، ص: ۶۶۲.

^۳ - بنگر به تقسیم نفاق به دو نوع نفاق اعتقادی که انسان را از دین خارج می‌کند و نفاق عملی که فرد را از دین خارج نمی‌کند، در کتاب الصلاة و حکم تارکها (ترجمه شده با عنوان نماز و حکم تارک آن) ص: ۵۹، نگاهشته امام ابن قیم و نیز بنگر: الدرر السنیه (۳۷/۲) جمع العلامة عبدالرحمن بن قاسم.

إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾ [التوبة: ٧٤] «منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زنده‌ای) نگفته‌اند، درحالی‌که قطعا سخنان کفر آمیز گفته‌اند و پس از ایمان آوردن، به کفر برگشته‌اند و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند (و آن کشتن پیغمبر به هنگام مراجعه از جنگ تبوک بود). چیزی که این منافقان را بر سر خشم آورد و سبب انتقام گرفتن آنان شود وجود ندارد، مگر این که خدا و پیغمبرش به فضل و کرم خود آنان را (با اعطاء غنائم که هدف ایشان در زندگی است) بی‌نیاز گردانده‌اند (و این هم نباید مایه خشم و انتقام ایشان شود). اگر آنان توبه کنند، (خداوند توبه ایشان را می‌پذیرد و) این برای‌شان بهتر خواهد بود و اگر روی بگردانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذاب بسیار دردناکی کیفر می‌دهد و در سراسر روی زمین نه دوستی و نه یابوری خواهند داشت».

امام بغوی رحمته می‌گوید: «...وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ...» یعنی پس از اظهار ایمان و اسلام، اظهار کفر نمودند و گفته شده: آن کلمه‌ی کفر دشنام دادن به رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. و نیز گفته شده: کلمه‌ی کفر آن مقوله جُلاس بود که گفت: اگر محمد صادق باشد، ما از الاغ بدتریم. و نیز گفته شده: کلمه‌ی کفر این سخن‌شان بود که گفتند: «لَيْتَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ...» (اگر (از غزوه بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند).^۱

در این آیه‌ی کریمه ملاحظه می‌گردد که الله عزوجل بر کفر گوینده‌ی آن کلمه - با وجود اختلاف در سبب نزول آیه - پس از اسلام آوردنش حکم نکرد مگر پس از اظهار آن از سوی منافقان (و این خود دلیلی بر آن است که منافقان کافر می‌باشند و در این کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ [المنافقون: ۳] «این بدان خاطر است که (نخست با زبان) ایمان آورده‌اند و سپس (با دل) کافر شده‌اند» دلیلی قاطع بر این مطلب می‌باشد.^۲

و قرطبی رحمته در مورد آیه‌ی سوره‌ی منافقون یعنی: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ می‌گوید: «این اعلامی از سوی الله عزوجل است مبنی بر اینکه منافق کافر است؛ یعنی: زبانا اقرار کرده و پس از

^۱ - معالم التنزیل (۲/۳۱۲).

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۸/۱۳۱)، قرطبی.

آن قلبا کفر می‌ورزند»^۱.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «این آیه دلیلی بر آن است که چون منافق توبه نکند، الله عزوجل در دنیا و آخرت او را عذاب می‌دهد»^۲. «و عذابی که الله عزوجل در دنیا به منافقان وعده داده، قتل می‌باشد، اگر آنچه در سینه‌های‌شان از حقد و کینه نسبت به اسلام و اهلش، پنهان نموده‌اند، اظهار کنند»^۳.

دلیل دوم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أُنذَرَ لِي وَلَا تَفْتِنِي﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴾ [التوبة: ۴۹-۵۲]. «بعضی از منافقان می‌گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با رومیان شرکت نکنیم) وما را دچار فتنه و فساد (جمال ماهرویان رومی) مساز ... بگو: آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا و یا شهادت و بهشت در آخرت). ولی ما درباره شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این جهان یا آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (مدلت و خواری نصیبتان سازد). پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم».

اهل تفسیر بیان داشته‌اند: مراد و مقصود از ﴿أَوْ بِأَيْدِينَا﴾ (حکم) قتل می‌باشد، اگر قصد و کینه و عداوت و حسدی که در قلوب‌تان پنهان کرده‌اید، اظهار دارید و چیزی را بر زبان آورید که موجب کفر و کشته شدن با شمشیر گردد^۴.

و از جمله مواردی که بر این قول دلالت دارد، نیز کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْتِفَاقٍ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾

^۱ - همان (۸۱/۱۷)؛ و نگا: معالم التنزیل (۳/۴۷/۴)، بغوی.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۳۵۷.

^۳ - نگا: جامع البیان (۶/۴۵۷-۴۵۸)، طبری.

^۴ - نگا: جامع البیان (۶/۳۸۹) از ابن عباس، شماره (۱۶۸۱۶) و قتادة، شماره (۱۶۸۱۷)؛ و معالم التنزیل (۲/۳۰۰/۲).

بغوی؛ و زاد المسیر (۳/۴۵۱)، ابن الجوزی؛ و الدر المشور (۳/۴۴۶) از ابن جریح و آن را به ابن منذر نسبت می‌دهد.

^۵ - نگا: معالم التنزیل (۲/۳۰۰)، بغوی؛ و الصارم المسلول، ص: ۳۵۳، ابن تیمیة.

سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١١٠﴾ [التوبة: ۱۰۱] «در میان عرب‌های بادیه نشین اطراف (شهر) شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم: یک بار با پیروزی شما بر دشمنان‌تان که مایه درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد و بار دوم با رسواکردن ایشان به وسیله پرده برداری از نفاق‌شان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند)».

و در تفسیر این کلام الله عزوجل: ﴿سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ﴾ قتل در دنیا و عذاب در برزخ ذکر گردیده است و نیز گفته شده مقصود قتل در دنیا و عذاب در آخرت می‌باشد.^۱

أبو جعفر طبری رحمته الله می‌گوید: «به نظر من صحیح‌ترین اقوال در این زمینه آن است که گفته شود: الله عزوجل در این آیه خبر داده: کسانی را که تمرین نفاق نموده و در آن مهارت یافته‌اند، دوبار عذاب می‌کند، اما دلیلی ذکر نکردند تا به وسیله‌ی آن از صفت آن دو عذاب اطلاع و آگاهی یابیم و جائز است که آن دو عذاب، یکی از موارد زیر باشد که پیشتر از قائلین آن‌ها ذکر نمودیم؛ اما نزد ما علم و آگاهی مبنی بر اینکه یکی از آن دیدگاه‌ها قول صواب می‌باشد، وجود ندارد، جز اینکه این کلام الله عزوجل: ﴿ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ بر آن دلالت دارد که عذاب خیر داده شده در هر دو بار قبل از دخول در آتش می‌باشد که به احتمال زیاد یکی از آن دو عذاب در قبر است ... سپس آن منافقان پس از آن دو بار عذاب گردیدن، به سوی عذاب بزرگ روانه می‌گردند و آن عذاب جهنم می‌باشد.^۲

دلیل سوم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾ مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُخْذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾﴾ [الأحزاب: ۶۰-۶۲]

«اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه (شایعات بی‌اساس و اخبار دروغین پخش می‌کنند و) باعث اضطراب (مومنان و تزلزل دین ایشان) می‌گردند، از کار خود دست نکشند، تو را بر ضد ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلط می‌گردانیم، آن گاه جز مدت اندکی در جوار تو در شهر مدینه، نمی‌مانند (و

^۱ - نگا: جامع البيان (۶/۴۵۷-۴۵۸)، طبري؛ معالم التنزيل (۲/۳۲۳)، بغوي؛ الجامع لأحكام القرآن (۸/۱۵۳)، قرطبي؛ و الدر المنثور (۳/۴۸۷)، سيوطي.

^۲ - جامع البيان (۶/۴۵۸-۴۵۹).

بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می‌شوند). (آن وقت ایشان) نفرین شدگان و (از رحمت خدا محروم و) رانده شدگانند. هر کجا یافته شوند، گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل خواهند رسید. این سنت الهی، در مورد پیشینیان (و گذشتگانی هم که با انبیاء خود چنین رفتار ناهنجاری داشته‌اند) جاری بوده است و در سنت خدا دگرگونی نخواهی دید».

الله عزوجل در مورد منافقان خبر داده که آن‌ها طرد شده و رانده شده‌اند؛ ﴿أَيُّنَمَا تُفُؤُوا﴾؛ یعنی هر کجا که دیده شدند گرفته شده و به خاطر کفر ورزیدنشان به الله عزوجل پیاپی به قتل خواهند رسید.^۱ و نیز در آیه معنای امر می‌باشد، بدین معنا که حکم قتل در مورد آن‌ها، امریه بوده و بدان امر گردیده است.^۲

قرطبی رحمته الله علیه می‌گوید: «این کلام الله عزوجل: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ﴾ بدان معناست که سنت الله عزوجل در مورد کسانی که در مورد انبیاء به فتنه انگیزی دست می‌یازند و نفاق خویش را اظهار می‌دارند، آن است که گرفته شده و کشته می‌شوند».^۳

اما دلایلی از سنت نبوی

مبنی بر جواز قتل زندیق، چون اظهار سب و دشنام و استهزاء کند:

در صحیحین از علی رضی الله عنه در مورد قصه‌ی حاطب بن ابی بلتععه روایت است که در آن آمده است: سپس عمر رضی الله عنه گفت: براستی که حاطب بر الله عزوجل و مؤمنان خیانت کرده است، بگزارید تا گردنش را بزنم. پس رسول الله صلی الله علیه و آله در پاسخ به وی فرمودند: «أَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ؟ فَقَالَ: لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ بَدْرٍ؟ فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ وَجِبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ، أَوْ: فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ...» «آیا او «حاطب» از اهل بدر نیست؟ آن گاه فرمود: تو چه می‌دانی؟ خداوند به اهل بدر نظر کرده و در مورد آن‌ها فرموده است هر چه می‌خواهید بکنید که بهشت بر شما واجب گردید ... یا اینکه فرمودند: من شما را آمرزیده‌ام». در این هنگام اشک از چشمان عمر رضی الله عنه سرازیر گردید و گفت: الله و رسولش دانانند».^۴

در روایت مسلم آمده است: عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله بگذارید تا گردن این منافق را بزنم.

^۱ - جامع البيان (۳۳۴/۱۰)، طبري؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۳۵۶، ابن تيمية.

^۲ - نگا: معالم التنزيل (۵۴۴/۳)، بغوي؛ و زاد المسير (۴۲۳/۶)، ابن الجوزي.

^۳ - الجامع لأحكام القرآن (۱۵۹/۱۴).

^۴ - به روایت بخاری، کتاب المغازی، باب فضل من شهد بدرا، شماره (۳۹۸۳)، فتح (۳۵۵/۷)؛ و مسلم، کتاب فضائل

الصحابة، باب من فضائل أهل بدر، وقصة حاطب بن أبي بلتععه، شماره (۲۴۹۴)، نوي (۲۸۷/۱۶-۲۸۹).

ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «این روایت بر آن دلالت دارد که زدن گردن منافق بدون استتابة نمودن از وی، مشروع می‌باشد. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله، حلال شمردن زدنِ گردنِ منافق از سوی عمر رضی الله عنه را انکار نکردند، لیکن اینچنین پاسخ دادند که حاطب از منافقان نیست و بلکه از اهل بدر است که بخشیده شده‌اند، بنابراین در صورتی که منافق اظهار نفاقی کند که جای هیچ شک و تردیدی در نفاق بودن آن نباشد، چنان شخصی مباح الدم است»^۱.

دلیل دوم:

حدیث عایشه صدیقه رضی الله عنها در واقعه‌ی افک می‌باشد که در آن آمده است: «پس رسول الله صلی الله علیه و آله از عبدالله بن ابی شکایت نمود و درحالی که بر منبر بود، فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي» «ای مسلمانان، چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام، باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات کنم، مرا سرزنش نمی‌کند) سوگند به خدا که من از خانواده‌ام جز خیر و نیکی چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند، نیز به جز خیر و نیکی چیز دیگری نمی‌دانم و تنها به همراه من به خانه‌ام می‌آمد؛» با شنیدن این سخنان سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می‌دانم؛ اگر آن مرد از قبیله‌ی اوس باشد ما گردنش را می‌زنیم و اگر از برادران خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا کنیم»^۲.

امام ابن حجر رحمته الله از این حدیث فوائد بسیاری را استخراج نموده که یکی از آن فوائد را چنین بیان می‌دارد: «هر آنکه با قول یا فعلی موجب اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه و آله گردد، کشته می‌شود، زیرا سعد بن معاذ به طور مطلق به این مسأله اشاره نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز آن را انکار نکردند»^۳.

دلیل سوم:

جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «ما در غزوه‌ای بودیم^۴ که مردی از مهاجران از پشت (با دست یا با شمشیر) ضربه‌ای به یکی از انصار زد. مرد انصاری گفت: ای انصار به فریادم برسید و مرد مهاجر

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۳۵۸.

^۲ - بیشتر تخریح آن گذشت.

^۳ - فتح الباری (۳۳۸/۸).

^۴ - و آن غزوه مریسج یا بنی مطلق می‌باشد. شرح صحیح مسلم (۳۷۴/۱۶)، نووی؛ و نگا: النهایة فی غریب الحدیث والأثر (۱۷۳/۴-۱۷۴)، ابن الأثیر الجزری.

گفت: ای مهاجرین به فریادم برسید. سپس الله عزوجل فریادخواهی طرفین را به پیامبر خود شنوانید. رسول الله ﷺ فرمودند: «ما هذا» چه خبر است؟ گفتند: مردی از مهاجرین از پشت ضربه‌ای به یکی از انصار زده است. پس آن مرد انصاری گفت: ای انصار به فریادم رسید و نیز آن که از مهاجرین بود، گفت: ای مهاجران به فریادم رسید.

پس رسول الله ﷺ فرمودند: «دَعُوها فَإِنَّها مُنْتَهَةٌ» «این فریادها، فریادهای بدبو و متعفن جاهلیت است، آن را ترک نمایید». جابر رضی الله عنه می‌گوید: آنگاه که رسول الله ﷺ وارد مدینه شدند، انصار بیشتر بودند، پس از آن مهاجران بیشتر شدند. بدین هنگام عبدالله بن اُبی گفت: آن‌ها (مهاجران) کار خود را کردند، به خدا سوگند چون به مدینه بازگردیم، عزیزتر، ذلیل و خوارتر را از آنجا بیرون می‌کند. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله بگزارید تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله ﷺ فرمودند: «دَعُهُ، لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» «او را به حالش واگذار، تا مردم نگویند: محمد یاران خود را می‌کشد»^۱.

ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «این احادیث بر جواز قتل منافق دلالت دارند و اگر اینچنین نمی‌بود، رسول الله ﷺ بر آنکه بر قتل منافق اجازه خواست این درخواست وی را انکار می‌نمودند و نیز عملکرد عمر رضی الله عنه مبنی بر کشتن یکی از منافقان را بر وی انکار می‌کردند؛ و رسول الله ﷺ خبر دادند که خون افراد به سبب اسلام معصوم و محفوظ می‌باشد و علت عصمت خون را نفرت و انزجار و خشم منافقین نسبت به مسلمانان و یا اینکه مردم بگویند: محمد اصحاب و یارانش را می‌کشد و اینکه کسی بگوید: چون محمد پیروز گشت، به اصحابش روی آورده و آن‌ها را می‌کشد، ذکر نکردند، زیرا خون زمانی که معصوم گردد، این وصف‌ها دیگر تأثیری در عصمت خون معصوم ندارد. و تعطیل حکم بر وصفی که اثری برای آن در عصمت خون نباشد و جایگزین کردن آن به جای وصفی که مناط حکم است، جایز نمی‌باشد»^۲.
اما مسأله‌ای که پس از این باقی می‌ماند، آن است که: از آنجا که حکم منافقی که اظهار اسلام نموده و کفر را در باطن پنهان می‌دارد، آن است که وی کافر بوده و سزاوار کشته شدن است، پس چرا رسول الله ﷺ این حکم را بر عبدالله بن اُبی سلول و دیگر منافقان اقامه نکردند؟

پاسخ این سؤال از دو وجه می‌باشد همچنان که ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید:

^۱ - به روایت بخاری، کتاب التفسیر، باب «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ...» شماره (۴۹۰۷)، فتح (۵۲۰/۸)؛ و مسلم، کتاب البر والصلة والآداب، باب نصر الأخر ظالماً أو مظلوماً، شماره (۲۵۸۴)، نووی (۳۷۳/۱۶-۳۷۴).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۳۶۲.

۱- عموم کسانی که لفظ کفر را بر زبان آوردند، چنان نبوده که این امر با بینه بر علیه آنها ثابت گردد. بلکه اظهار اسلام می‌کردند؛ و نفاق ایشان گاهی با کلمه‌ای که بر زبان می‌آوردند و یکی از مؤمنان آن را می‌شنید و به رسول الله ﷺ منتقل می‌نمود دانسته می‌شد که در این حالت هم سوگند یاد می‌کردند که چنان سخنی را بر زبان نیاوردند یا اینکه سوگند نمی‌خوردند ... تا آنجا که می‌گوید: لذا قتل آنها با وجودی که از کفار بودند به خاطر عدم ظهور کفر از سوی آنها با حجت شرعی (و اثبات آن)، ترک می‌گردید»^۱.

و حجت شرعی در حق زنادقه - کسانی که اظهار اسلام نموده و کفر را در باطن پنهان می‌کنند - با فراهم آمدن و تحقق یکی از سه امر اقامه گردیده و بدین ترتیب حکم شرعی بر علیه وی که همان قتل است، ثابت می‌گردد و آن سه امر عبارتند از: شهود و بینه و اقرار نمودن^۲، بنابراین هرگاه این شروط در مورد شخصی محقق گردید، بر امام واجب است که حکم الله متعال را که همان قتل است بر وی اقامه کند.

۲- رسول الله ﷺ ترس آن داشتند که از کشته شدن آنها فساد بزرگ‌تر از فسادی که در اثر بقای آنان ایجاد می‌گردد بوجود آید و این مسأله را هنگامی که چنین فرمودند: «لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يُقْتَلُ أَصْحَابَهُ»^۳ بیان داشتند و این‌گونه احتمال این مسأله وجود داشت که چون رسول الله ﷺ آنها را به خاطر کفرشان می‌کشت (و حد الهی را بر آنها اقامه می‌نمود) برخی مریض دلان گمان برآوردند که رسول الله ﷺ آنها را به خاطر اغراض و کینه‌ورزی کشته و مقصودش از یاری گرفتن و استعانت از آنها، دستیابی به ملک و پادشاهی بوده است و نیز ترس آن می‌رفت که با کشتن آنها، آنکه اراده‌ی ورود به اسلام دارد، ترس از کشته شدن با وجود اظهار اسلام را داشته باشد، همچنان که افرادی دیگر (که همان منافقان باشند) با وجود اظهار اسلام کشته شدند؛ همچنین از اینکه کسی دست به کشتار قبیله‌اش یا دیگر مردمان بزند، خشمگین می‌شدند؛ چرا که این امر سبب فتنه می‌گردید و در بر پا شدن فتنه بدین سبب، قصه‌ی عبدالله بن ابی سلول گواه می‌باشد، آنجا که سعد بن معاذ پیشنهاد قتل وی را عنوان

^۱ - همان، ص: ۳۶۲-۳۶۴.

^۲ - بنگر به مصدر پیشین، ص: ۴۷۰ و ۵۳۳؛ مالک رحمته می‌گوید: و رسول الله ﷺ از مجازات نمودن منافقان خودداری نمود تا اینکه اینچنین برای امتش تبیین نماید که چون بر نفاق منافقین گواهی داده نشود آنها هم شهادت و گواهی کسانی که با گواهی آنان حدود به اجرا در می‌آید نبایستی حاکم بر اساس علم خویش حکم نماید؛ الجامع لأحكام القرآن (۱/۱۴۰)، قرطبی؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۳۵۲.

^۳ - قسمتی از حدیث جابر در صحیحین که بیشتر تخریح آن گذشت.

نمود و مردمانی صالح با وی مخالفت نمودند و حمیت و غیرت نژادی آن‌ها را فراگرفت. تا

اینکه رسول الله ﷺ آن‌ها را به سکوت و آرامش دعوت نموده و آرام گرفتند^۱». ۲.

و ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «بنابراین آنجا که منافق نفاق خویش را ظاهر سازد و از اقامه‌ی حد بر

وی، ترس ایجاد فتنه‌ای بزرگ‌تر از بقای وی و عدم اجرای حد بر او، باشد، به این آیه ﴿وَدَعَّ أَدْنَاهُمْ﴾^۳

عمل می‌کنیم، همچنان که چون از جهاد با کفار عاجز و ناتوان باشیم، به آیه‌ای که اشاره به نادیده گرفتن

و درگذر نمودن از اعمال‌شان دارد، عمل می‌کنیم و چون قوت و شوکت و عزت خویش را بازیابیم،

مخاطب این کلام الله عزوجل می‌باشیم که فرمودند: ﴿جَهْدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [التوبة: ۷۳] «با

کافران و منافقان جهاد و پیکار کن»^۴.

این قاعده‌ی مهم و بزرگی در نحوه تعامل با کفار و زنادقه و منافقان در حالت ضعف و قلت یار و

ناصر و نیز در زمان عزت و تمکین یافتن موحدان و اولیای الله عزوجل می‌باشد.

اما حاصل و نتیجه این دو وجه:

در عهد پیامبر اکرم ﷺ بر هیچ یک از منافقان اقامه‌ی حد صورت نگرفت و دلیل آن عدم ظهور نفاق

بر اساس حجت شرعی که عام و خاص به موجب آن، آگاهی یابند یا به خاطر عدم امکان اقامه‌ی حد

به خاطر بروز نتایجی از جمله نفرت اقوامی از ورود به اسلام و ارتداد برخی دیگر و امکان ظهور جنگ

و فتنه‌ای که فساد آن از فساد ترک قتل منافق بیشتر باشد، بود و این دو معنا، حکم‌شان تا به امروز نیز

باقی می‌باشد، اما اینکه رسول الله ﷺ بیم آن داشتند که کسی گمان برد که پیامبر ﷺ اصحاب و یارانش

را به خاطر غرضی همچون دستیابی به ملک و پادشاهی به قتل می‌رساند، امروزه منتفی است.^۵

^۱ - اشاره به حدیث أم المؤمنین عایشه در واقعه‌ی افک دارد که در صحیحین ذکر شده است و بیشتر ذکر و تخریج آن گذشت.

^۲ - الصارم المسلمول، ص: ۳۶۵، ابن تیمیة؛ نکا: الجامع لأحكام القرآن (۱۳۹/۱ - ۱۴۰)، قرطبی؛ و وجه سومی در این مساله نیز می‌باشد و آن اینکه الله عزوجل اصحاب و یاران پیامبرش را از اینکه توسط منافقان فاسد گردند، یا اینکه به سبب آن‌ها دین‌شان فاسد و تباہ گردد، مورد حفاظت خویش قرار داده بود، لذا با ابقاء منافقان در جامعه، ضرری متوجه آنان نبود، اما امروزه چنین نیست؛ چرا که ما از فاسد گردیدن عوام و توده‌ی مردم و مسلمانانی که اطلاع کافی از دین خویش ندارند، از سوی زنادقه در امان نیستیم. الجامع لأحكام القرآن، (۱/۱۴۰)، قرطبی.

^۳ - [الاحزاب: ۴۸] «واعتنائی به اذیت و آزارشان نداشته باش»

^۴ - همان، ص: ۳۶۶-۳۶۷.

^۵ - همان، ص: ۳۶۵.

آنچه بیان گردید، مربوط به حکم زنداقه و منافقان در کتاب و سنت و فهم سلف صالح امت بود، اما مسأله‌ی مهمی که در این زمینه باقی می‌ماند، آن است که آیا توبه‌ی منافقی که اظهار ایمان داشته و کفر را در باطن پنهان می‌دارد، پذیرفته می‌شود یا اینکه توبه‌ای برای وی نمی‌باشد؟
 علما در این مسأله بر دو قول اختلاف کرده‌اند:

۱- برخی بر این باورند که منافق بدون استتابة کشته می‌شود و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و این مذهب مالک، یکی از دو قول امام ابوحنیفه و شافعی و نیز یکی از دو روایت وارد شده از امام أحمد است.^۱

امام مالک رحمته می‌گوید: «نفاقی که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بود، همان زنداقه‌ای است که امروز در میان ما می‌باشد و چون به زنداقه‌ی زندیق شهادت و گواهی داده شود بدون استتابة کشته می‌شود.^۲
 و نیز در شرح حدیث «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» می‌گوید: «الله متعال داناتر است، به نظر من معنای این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله چنین است که: هر آنکه از اسلام خارج گردیده و به دینی غیر از آن روی آورد، همچون زنداقه و امثال آن‌ها، کشته شده و استتابة نمی‌شوند؛ چرا که توبه‌ی آن‌ها دانسته نمی‌شود و در واقع توبه‌شان شناخته شده (و قابل تشخیص) نیست و آن‌ها پیوسته کفر خویش را پنهان می‌کردند و اظهار اسلام می‌نمودند، (لذا توبه‌اش اعتباری نداشته و غیرقابل اعتماد است) از این رو معتقد به استتابة‌ی آن‌ها نمی‌باشم و قول‌شان مبنی بر اظهار توبه پذیرفته نمی‌شود»^۳.

۲- دیدگاه دیگر آن است که توبه‌ی زندیق منافق پذیرفته می‌شود و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی در یکی از دو قولی که از آن‌ها روایت گردیده و نیز روایت دیگر از امام أحمد نیز همین می‌باشد.^۴

امام شافعی رحمته در مورد زندیق می‌گوید: «چون زندیق توبه کند و از کرده‌اش باز گردد، توبه‌اش

^۱- نکا: أحكام أهل الملل، ص: ۴۵۹، خلال؛ الرد علی الجهمیة، ص: ۳۵۳-۳۵۶، دارمی، ضمن عقائد السلف؛ و أحكام القرآن (۹۷۹/۲)، ابن العربی؛ و جامع لأحكام القرآن (۱۴۰/۱) و (۱۳۲/۸)، قرطبی؛ و المغنی (۲۶۹/۱۲) ابن قدامة.

^۲- الجامع لأحكام القرآن (۱۴۰/۱)، قرطبی.

^۳- الرد علی الجهمیة، ص: ۴۶۰-۴۶۳، دارمی، ضمن عقائد السلف.

^۴- أحكام أهل الملل، ص: ۴۶۰-۴۶۳، خلال؛ الرد علی الجهمیة، ص: ۳۵۳-۳۵۶، دارمی ضمن عقائد السلف؛ أحكام القرآن (۹۷۹/۲)، ابن العربی؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۴۰/۱) و (۱۳۲/۸)، قرطبی؛ و المغنی (۲۶۹/۱۲)، ابن قدامة.

پذیرفته شده و کشته نمی شود»^۱.

و امام احمد رحمته در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه آیا از زندیق سه بار استتابة می گردد؟ فرمودند: بله، سه بار استتابة می گردد و عثمان و علی از زندیق چنین استتابة می نمودند^۲. و همچنین می گوید: زندیق استتابة می گردد، مردم در مورد وی اختلاف کرده اند، سه بار استتابة می گردد؛ و چون از ایشان در مورد استتابةی زندیق سؤال گردید، در پاسخ فرمودند: بله از وی استتابة می گردد؛ و می گوید: من معتقدم که از زنداقه و دیگران استتابة می گردد»^۳.

اما ابوبکر العربی قول امام مالک مبنی بر عدم پذیرفتن توبه‌ی منافق را اختیار کرده و دلیل آن را کلام الله عزوجل ذکر می نماید که می فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا﴾ [البقرة: ۱۶۰] «مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح (حال خود و جبران مافات) بپردازند و (آنچه را که از اوصاف پیغمبر و اسلام و دیگر حقائق می دانستند و پنهان می کردند) آشکار سازند».

و عملکرد زندیق به گونه‌ای است که از وی علامت و نشانه‌ای که رجوع و توبه‌ی وی را تبیین نماید، ظاهر نمی گردد، زیرا وی پیوسته اظهار ایمان کرده و کفر خویش را پنهان می داشته است (و این روش همیشگی وی بوده است) لذا چون این موضع همیشگی وی بوده، چون اظهار توبه کند، در واقع عملی متفاوت نسبت به آنچه پیشتر روش وی بوده که اظهار اسلام می کرده، اظهار نکرده است^۴.

ابن قدامة رحمته می گوید: «مفهوم کلام خرقی این است که چون مرتد توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می شود و کشته نمی شود و تفاوتی نمی کند که کفر ورزیدن وی از چه نوعی باشد و تفاوتی نمی کند که زندیقی باشد که کفرش را پنهان می دارد یا نه؛ و این مذهب شافعی و عنبری می باشد و نیز این دیدگاه از علی و ابن مسعود روایت گردیده و آن یکی از دو روایت وارده از امام احمد و اختیار و ترجیح ابوبکر الخلال می باشد»^۵.

و دیدگاه امام ابو سعید دارمی در کتابش «الرد علی الجهمیة» بیانگر این قول می باشد، آنجا که در آخر کتاب، بابی را تحت عنوان «باب قتل الزنادقة والجهمیة و استتابهم من کفرهم» ذکر نموده و در ابتدای آن حدیث علی رضی الله عنه در قتل زنداقه و سوزاندن آن‌ها را با آتشی که نقل آن خواهد آمد ذکر کرده

^۱ - الرد علی الجهمیة، ص: ۳۵۵، دارمی، ضمن عقائد السلف؛ و الجامع لأحكام القرآن (۱۳۲/۸)، قرطبی.

^۲ - مسائل الإمام أحمد بروایة ابنه عبدالله (۱۲۸۹/۳-۱۲۹۰).

^۳ - أحكام أهل الملل، ص: ۴۶۲، خلال.

^۴ - نگا: أحكام القرآن (۹۷۹/۲)؛ المغنی (۲۶۹/۱۲)، ابن قدامة.

^۵ - المغنی (۲۶۹/۱۲)؛ و برای مشاهده ترجیح و اختیار خلال، رجوع کنید: «أحكام أهل الملل» ص: ۴۵۹-۴۶۳.

است، سپس مذهب مالک و شافعی را نقل نموده و می‌گوید: «و من همچون امام شافعی می‌گویم: ظاهر زنداقه پذیرفته می‌شود، اگر سوگندهای‌شان را سپری قرار دهند در برابر کشته شدن و هر آنچه در باطن پنهان دارند، کشته نمی‌شوند، همچنان‌که منافقان ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُتًا﴾ [المنافقون: ۲] سوگندهای‌شان را سپری (برای حفظ جان و مال خود) قرار می‌دادند و به کشتن‌شان امر نمی‌شد. و زندیق در نزد ما بدتر از منافق می‌باشد...»^۱.

اما حدیث علی رضی الله عنه که داریم بدان اشاره نمود - و نصی در مسأله می‌باشد - امام بخاری آن را با سندش از عکرمة روایت می‌کند که: زنداقه را نزد علی رضی الله عنه آوردند و علی آنان را سوزاند، چون خبر این واقعه به ابن عباس رضی الله عنهما رسید، فرمود: اگر من به جای علی می‌بودم، به دلیل نهی رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را نمی‌سوزاندم، آنجا که فرمودند: «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ» (با عذاب خدا (آتش) عذاب نکنید). و بلکه آن‌ها را می‌کشتم؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ» (هر آنکه دینش را تغییر داد، او را بکشید)^۲.

حافظ ابن حجر در «الفتح» یکی از روایات مربوط به این حدیث را ذکر می‌کند که علی رضی الله عنه سه بار از آنان استتابة نمود، اما آنان هر بار از توبه کردن سر باز زدند. حافظ ابن حجر می‌گوید: «به علی رضی الله عنه گفته شد: در آنجا، گروهی جلوی مسجد هستند که ادعا دارند تو پروردگارشان هستی، پس علی رضی الله عنه آنان را فراخواند و بدان‌ها گفت: وای بر شما، چه می‌گویید؟ گفتند: تو پروردگار ما و خالق و رازق ما هستی. پس علی رضی الله عنه گفت: وای بر شما، من فقط بنده‌ای همچون شما هستم که غذا می‌خورم همچنان که شما غذا می‌خورید و آب می‌نوشم همچنان که شما آب می‌نوشید. اگر از الله عزوجل اطاعت کنم، این شاء الله به من پاداشی نیک می‌بخشد و چون او را نافرمانی کنم، می‌ترسم که مرا عذاب کند. پس تقوای خدا را پیشه کنید و از این گفته خود بازگردید. راوی می‌گوید: اما آن‌ها ابا ورزیدند و از اعتقادشان دست برنداشتند، فردای آن روز دوباره آمدند، قنبر (خادم علی) آمد و به امام علی رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا آمدند و همان حرف‌شان را تکرار می‌کنند، علی رضی الله عنه گفت: بگو بیایند؛ پس آمدند و همان حرف‌ها

^۱ - تفاوت‌هایی میان زندیق و منافق می‌باشد، هر زندیقی منافق است و عکس این مسأله صادق نیست. بنگر: فتح الباری (۲۸۳/۱۲)، ابن حجر؛ و المسائل والرسائل (۸۹/۲)، الأحمدي.

^۲ - الدر علی الجهمية، ص: ۳۵۵، ضمن عقائد السلف.

^۳ - کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب حكم المرتد والمتردة واستتابتهم، شماره (۶۹۲۲)، فتح (۲۷۹/۱۲).

رد و بدل شد. روز سوم که آمدند، سیدنا علی علیه السلام گفت: اگر چنین حرف‌هایی را ترک نکنید شما را به بدترین و فجیع‌ترین شکل به قتل می‌رسانم. آن‌ها بر سخنان و اعتقادشان اصرار ورزیدند، در نتیجه سیدنا علی علیه السلام آن‌ها را دستگیر نموده و در بین خانه و مسجد کانالی را حفر کرد و در آن آتش افروخت، سپس خطاب به آن‌ها گفت: از این سخنان‌تان باز گردید، اگر دست بر نداشته و توبه نکنید شما را در این آتش می‌سوزانم. اما آن‌ها از کردار خویش دست برداشتند، لذا علی علیه السلام آن‌ها را در آتش انداخت و سوختند. و شعر زیر را سرود:

انی اذا رأیت الأمر امرأً منکراً، أوقدت ناری و دعوت قنبراً

«من وقتی دیدم آن امر امری بسیار منکر است، آتشم را روشن کردم و قنبر (غلام خدمتکار) را صدا زدم»^۱.

لذا این قول - یعنی پذیرفته شدن توبه زندیق - به صواب نزدیکتر است. و دلیل آن خبر علی علیه السلام در نوع تعامل با زنداقه و اتفاق صحابه بر قتل‌شان می‌باشد، مگر آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما ذکر گردید که کیفیت قتل آن‌ها توسط علی علیه السلام را انکار نموده و بیان داشت که جز الله عزوجل کسی حق ندارد که با عذاب الهی (یعنی آتش) عذاب کند.

و علما رحمهم الله برای پذیرفتن توبه‌ی زندیق منافق، اخلاص را شرط کرده‌اند. و در این مورد به کلام الله عزوجل استدلال نموده‌اند که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۝۱۴۵﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۝۱۴۶﴾ [النساء: ۱۴۵-۱۴۶] «بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند). مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیت خود) پردازند و به خدا متوسل شوند و آئین خویش را خالصانه از آن خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمره مومنان خواهند بود (و پاداش مومنان را خواهند داشت) و خداوند به مومنان پاداش بزرگ خواهد داد».

بنابراین چون توبه کننده از نفاق، در توبه‌ی خویش اخلاص داشته باشد و فقط به خاطر الله متعال توبه کند و ظاهر و باطنش را اصلاح نماید و به دین الهی چنگ زند، در توبه‌اش صادق بوده است و گرنه

^۱ - فتح الباری (۲۸۲/۱۲) و گفته است: و این سند حسن است.

از توبه کنندگان نمی باشد»^۱.

این از حیث احکام دنیوی است، اما از حیث احکام آخرت، اگر با خداوند متعال صادق بوده و صداقت داشته باشد، پس چه کسی میان او و رحمت ارحم الراحمین مانع می گردد، براستی که الله عزوجل توبه‌ی بندگان حتی از شرک اکبر را نیز می پذیرد^۲. و الله أعلم.

مبحث سوم: استهزاءکننده‌ی مسلمان

شامل پنج مطلب:

- ✓ مطلب اول: امکان وقوع استهزاء از سوی مسلمان؛
- ✓ مطلب دوم: کفر استهزاءکننده‌ی مسلمان؛
- ✓ مطلب سوم: شروط تکفیر معین؛
- ✓ مطلب چهارم: موانع تکفیر معین؛
- ✓ مطلب پنجم: قبولیت توبه استهزاءکننده‌ی مسلمان.

مطلب اول: امکان وقوع استهزاء از سوی مسلمان

لازم دیدم تا قبل از ورود به بحث تفصیلی احکام مسلمانی که مرتکب استهزاء گردد، به برخی از حق و حقوقی که هر مسلمان نسبت به دیگری داشته و در شریعت از طریق وحی مقدر گردیده‌اند، اشاره نمایم. لذا در این مجال به برخی از این حقوق اشاره می‌کنم:

در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ»^۳ «حق مسلمان بر مسلمان پنج چیز است: جواب سلام، عیادت کردن مریض، تشییع جنازه، پذیرفتن دعوت، پاسخ گفتن به عطسه».

و از این حقوق است، خودداری و پرهیز از دشنام دادن و جنگ با مسلمان؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^۴ «دشنام دادن به مسلمان فسق و جنگ با او کفر

^۱ - نگا: الجامع لأحكام القرآن (۵: ۳۷۳)، قرطبی؛ مدارج السالکین (۱/ ۳۶۳)، ابن القیم.

^۲ - نگا: درء التعارض العقل والنقل (۸/ ۴۳۳) و (۹/ ۲۱۱)، ابن تیمیة.

^۳ - به روایت بخاری، کتاب الجنائز، باب الأمر باتباع الجنائز، شماره (۱۲۴۰)، فتح (۳/ ۱۳۵)؛ و مسلم، کتاب السلام، باب من حق المسلم للمسلم رد السلام، شماره (۲۱۶۲)، نووی (۱۴/ ۳۹۲-۳۹۳).

^۴ - به روایت بخاری، کتاب الأدب، باب ما يُنهى عن السباب واللعن، شماره (۶۰۴۴)، فتح (۱۰/ ۴۷۹)، و در الفتن،

می‌باشد). (بدیهی است که این نوع کفر، کفر اصغر است و نه اکبر).

و از دیگر حقوق مسلمانی، خودداری و پرهیز از کشتن مسلمان و نگه داشتن حرمت خون و مال و آبروی مسلمان می‌باشد، در صحیحین از ابی‌بکره روایت است که رسول الله ﷺ مردم را مخاطب قرار داده و فرمودند: «أَلَا تَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا» آیا می‌دانید که این چه روزی است؟ گفتند: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. راوی می‌گوید: ما گمان بردیم که این روز را به نامی غیر از نام آن خواهد نامید. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «أَلَيْسَ بِيَوْمِ التَّحْرِ» آیا امروز روز نحر (قربانی، دهم ذی الحجه) نیست؟ گفتیم: بله یا رسول الله این‌گونه است. رسول الله ﷺ فرمودند: «أَيُّ بَلَدٍ هَذَا، أَلَيْسَتْ بِالْبَلَدَةِ الْحَرَامِ» این کدام شهر است؟ آیا شهر حرام (مکه) نیست؟ گفتیم: بله یا رسول الله این‌گونه است. رسول الله ﷺ فرمودند: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ، وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ، وَأَبْشَارَكُمْ، عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟» همانا خون‌های شما و اموال‌تان و آبروی‌تان و جان‌های‌تان مانند حرمت همین روز در همین ماه در همین شهر، بر شما حرام است. آیا من (پیام خدا) را رساندم. گفتیم: آری، فرمودند: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ، فَإِنَّهُ رَبٌّ مَبْلُغٌ يَبْلُغُهُ لِمَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ» بار الها بر این گواه باش، پس هر آنکه حاضر است (این پیام را) به کسی که غایب است برساند. شاید آن که این (پیام) بدو می‌رسد، از کسی که به او می‌رساند، مطلب را بهتر دریابد؛ و اینچنین بود که پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» پس از من، با زدن گردن یکدیگر به کفر باز نگردید^۱.

ابن تیمیة رحمته پس از اینکه خطبه رسول خدا ﷺ را آنچنان که امام مسلم روایت کرده‌اند ذکر می‌نماید، می‌گوید: (... پس از این، به طور خاص به مسأله‌ی حرمت خون‌ها و اموال پرداختند که بر اساس اعتقادات جاهلیت مباح شمرده می‌شد)^۲. و چون اسلام آمد تمامی این اعتقادات و باورهای جاهلیت را که برخی منجر به کشتن دیگران می‌گردید، باطل اعلان نمود، رسول الله ﷺ فرمودند: «...أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي مَوْضُوعٌ، وَدِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ، وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ

باب قول النبی: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا...» شماره (۷۰۷۶)، فتح (۲۹/۱۳)؛ و مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان قول النبی: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» شماره (۱۱۴)، نوبی (۴۱۳/۲-۴۱۴).

^۱ به روایت بخاری، کتاب الفتن، باب قول النبی: لا ترجعوا بعدي كفارا.... شماره (۷۰۷۸)، فتح (۲۹/۱۳)؛ و مسلم، کتاب القسامة، باب تغليظ تحريم الدماء والأعراض والأموال، شماره (۱۶۷۹)، نوبی (۱۸۰/۱۱-۱۸۱).

^۲ - اقتضاء الصراط المستقيم (۳۰۶/۱).

أَضْعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمَ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ، كَانَ مُسْتَرْضِعًا فِي بَيْتِ سَعْدٍ فَقَتَلْتَهُ هُدَيْلٌ...»^۱ «آگاه باشید، هر آنچه مربوط به جاهلیت است، بی اعتبار است و از امروز زیر پاهای من نهاده شده است و خون بهای هر خونی که در جاهلیت ریخته شده، ملغی و بی اثر است. و نخستین خونی که آن را بی اثر اعلام می‌کنم، خون (عموزاده‌ام) "ربیعہ بن حارث" است که در میان "بنی سعد" شیر خورده بود و "هدیل" او را به قتل رساندند.»

و از آنجا که اسلام ریختن خون افراد را به ناحق، آنچنان که در جاهلیت انجام می‌شد، حرام اعلان نمود، الله عزوجل شرائع و قوانین و حدودی را در این مسأله مقرر فرمودند که از آن جمله می‌توان به رهنمود رسول الله ﷺ در صحیحین که از عبدالله بن مسعود روایت گردیده، اشاره نمود آنجا که فرمودند: «لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا يَأْخُذُ ثَلَاثَ: التَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيْبُ الزَّانِي، وَالْمُفَارِقُ لِدِينِهِ النَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ»^۲ «خون انسان مسلمانی که گواهی می‌دهد هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و من فرستاده‌ی او هستم، حلال نمی‌گردد، مگر به موجب یکی از این سه: آنکه دیگری را کشته است در برابر کشتنش (قصاص می‌گردد) و آنکه با وجود ازدواج کردن مرتکب زنا گردد و آنکه دینش را ترک کرده و از جماعت مسلمانان جدا شده است.»

و در برخی از طرق این حدیث آمده است: «أَوْ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ» یا اینکه پس از اسلام آوردن، کافر شود. و در روایتی آمده است: «ارتد بعد اسلام» یا اینکه پس از اسلام آوردن، مرتد گردد.^۳ و این روایات شواهد و گواہانی بر این رهنمود رسول الله ﷺ می‌باشد که فرمودند: «وَالْمُفَارِقُ لِدِينِهِ النَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ» و در واقع معنای آن را تبیین می‌کنند که ترک نمودن دین با ارتداد از دین می‌باشد. و این در برگیرنده هر آنکه از اسلام مرتد گردد، می‌باشد و تفاوتی نمی‌کند که سبب ارتداد وی از چه نوعی می‌باشد. و این گونه قتل وی واجب می‌گردد، اگر به اسلام باز نگردد»^۴.

با این توضیح برای ما آشکار گردید که گاهی مسلمانی که به کلمه‌ی طیبه‌ی لا اله الا الله و محمد رسول الله گواهی داده و فرائض اسلام را به جا آورده و ظاهراً و باطناً بدان معتقد بوده، پس از اسلام آوردنش کافر گشته و مرتد می‌گردد. و این زمانی است که مرتکب ناقضی از نواقض قولی یا فعلی یا

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الحج، باب حجة النبي، شماره (۱۲۱۸)، نووی (۴۳۱/۸).

^۲ - بیشتر تخریج آن گذشت.

^۳ - فتح الباری (۲۱۰/۱۲)، ابن حجر.

^۴ - نکا: الأم (۵۸۷/۱۲-۵۸۸)، امام الشافعی؛ فتح الباری (۲۱۰/۱۲) ابن حجر؛ و شرح صحیح مسلم (۱۷۷/۱۱).

اعتقادی ایمان گردد، همچون استهزاء به دین، آنچنان که برخی از مسلمانانی که همراه رسول الله ﷺ جهاد می‌کردند، مرتکب آن گشته و کلمه‌ی کفر را بر زبان آوردند و این‌گونه پس از ایمان آوردن‌شان کافر شدند. و کلمات کفر آمیزی که بر زبان آوردند آن بود که در غزوه‌ی تبوک گفتند: «از این قاریان قرآن (صحابه) شکم گنده‌تر و دروغگوتر و ترسوتر به هنگام رویارویی با دشمن ندیدیم»^۱. پس الله عزوجل در شأن آن‌ها این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «... دیدگاه کسانی که در مورد همچون این آیات می‌گویند: آنان که مخاطب این آیه بودند: (از منافقان بودند که) پس از اظهار ایمان به زبان، با وجود کفری که در قلوب خویش پنهان داشتند، کافر شدند، صحیح نمی‌باشد»^۲.

چراکه اظهار ایمان به زبان با وجود کفر قلبی، کفر بوده و به آن ایمان اطلاق نمی‌گردد و گفته نمی‌شود، پس از ایمان آوردن‌تان کافر شدید؛ چرا که آن‌ها پیوسته کافر بودند و هیچگاه ایمان نیاورده بودند که لفظ ایمان بر آن‌ها اطلاق گردد. و اگر معنا چنان در نظر گرفته شود که: شما پس از اینکه اظهار ایمان کردید، اظهار کفر نمودید (در صورتی که مصداق آیات منافقین در نظر گرفته شوند) آنان (منافقان) کفر خویش را جز نزد خواص خویش اظهار نمی‌کردند و پیوسته این‌گونه بودند؛ بلکه معنای آیه از این قرار است که چون مخاطبین آیه، نفاق ورزیدند و ترسیدند که سوره‌ای در مورد آن‌ها نازل گشته و نفاق قلبی‌شان را آشکار نماید و کلمات استهزاء را بر زبان آوردند، پس از ایمان آوردن‌شان کافر شدند. و الفاظی که در آیه ذکر شده بر اینکه آن‌ها پیوسته منافق بوده‌اند، دلالت نمی‌کند... تا آنجا که می‌گوید: لذا آنچه پیشتر گذشت بر آن دلالت دارد که آن‌ها پیش خود گمان آن نداشتند که با بر زبان آوردند چنان الفاظی مرتکب کفر گشتند، بلکه گمان‌شان این بود که چنان الفاظی کفر نیست و این‌گونه بود که با نزول آیه، تبیین گردید که استهزاء به الله و آیات و رسولش کفری است که صاحبش با ارتکاب

^۱ - پیشتر تخریح آن گذشت.

^۲ - و این حال منافقان است که ظاهراً ایمان آورده و کفر را در باطن پنهان می‌دارند؛ و این سخن ابن تیمیة رحمته بر آن دلالت دارد که آنان از منافقان نبودند و در واقع مسلمانانی ضعیف‌الایمان بودند که مرتکب چنان امری گشتند.

آن، پس از ایمان آوردن، کافر می‌گردد و این آیه بر آن دلالت دارد که آن‌ها از ایمان ضعیفی برخوردار بودند و مرتکب این فعل حرام که حرام بودنش را می‌دانستند، شدند، لیکن گمان‌شان این نبود که چنین عملی کفر است، آن‌هم کفری که با ارتکاب آن کافر شوند. و آنان به جواز بر زبان آوردند چنین کلماتی معتقد نبودند...»^۱.

بنابراین از آنجا که امکان وقوع استهزاء و دشنام و اهانت از سوی مسلمانی که ظاهراً و باطناً معتقد به اسلام است، می‌باشد، لذا شایسته است که حکم آن در شریعت اسلام دانسته شود. و این مسأله‌ای است که در مطلب دوم بدان می‌پردازیم.

مطلب دوم: حکم مسلمانی که استهزاء ورزد.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «اگر دشنام دهنده و اهانت کننده، مسلمان باشد، بدون هیچگونه خلافی در این زمینه، کافر شده و کشته می‌شود. و این مذهب ائمه‌ی اربعه و دیگران می‌باشد. و پیشتر کسانی که در این زمینه اجماع را حکایت نمودند، همچون اسحاق بن راهویة و ... ذکر گردید»^۲.

قاضی عیاض رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «در کافر و حلال الدم بودن مسلمانی که به الله عزوجل دشنام دهد، در میان اهل علم خلافتی وجود ندارد ... سپس از مالک رحمته اللہ علیہ نقل می‌کند که در این زمینه گفته است: هر یک از مسلمانان که به الله عزوجل دشنام داده (و اهانت کند) کشته شده و استتابه نمی‌گردد»^۳.

و مالک می‌گوید: «هر آنکه چه مسلمان باشد یا کافر، چون رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یا یکی از انبیاء را دشنام دهد، کشته شده و استتابه نمی‌گردد»^۴.

و امام أحمد در مواضع متعددی بدین حکم تصریح نموده است؛ از جمله آنچه خلال به سندش از حنبل روایت کرده که می‌گوید: «شنیدم که أبو عبدالله گفت: هر آنکه چه مسلمان باشد یا کافر، کلماتی را بر زبان آورد که در آن اهانت و بی‌حرمتی نسبت به الله عزوجل باشد، حکمش قتل است؛ و این مذهب اهل مدینه است»^۵.

همچنین در روایت حنبل آمده است که امام أحمد تصریح نموده و بیان داشته‌اند: «هر آنکه چه مسلمان باشد یا کافر، چون به رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دشنام داده و اهانت کند، یا اینکه عیب و نقصی را متوجه

^۱ - مجموع الفتاوی (۲۷۲/۷-۲۷۴)؛ و نگا: فتح المجید، ص: ۵۲۲، شیخ عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۱۰.

^۳ - الشفا (۱۰۴۷/۲).

^۴ - همان، (۱۰۳۴/۲)؛ و بنگر: البیان والتحصیل (۳۹۷/۱۶-۳۹۸)، ابن رشد القرطبی.

^۵ - همان، ص: ۲۵۵-۲۵۶؛ و نگا: الصارم المسلول، ص: ۱۰.

ایشان گرداند، حکمش قتل می‌باشد»^۱.

اما اگر بخواهیم در این زمینه روایات امام احمد و دیگران را دنبال کرده و همگی را ذکر کنیم از مقصود و مراد خویش در این باب دور می‌شویم، لذا آنچه در فصل اول از این باب «حکم استهزاء» بیان گردید، در این زمینه کفایت می‌کند؛ چرا که در آن فصل، ادله‌ی کتاب و سنت و اجماع سلف و نصوص علما از ائمه‌ی مذاهب اربعه و پیروان‌شان، مبنی بر کفر و ارتداد استهزاء کننده‌ی الله عزوجل و پیامبران و دین اسلام را ذکر نموده‌ام.

مطلب سوم: شروط تکفیر معین

چون بخواهیم این حکم واضح و مشخص را بر افراد معین و مشخصی تطبیق دهیم، بایستی از هوی و هوس و عاطفه و تأثیرپذیری از احساسات و دنبال کردن روش اهل بدعت^۲ به کلی رهایی یابیم بلکه منهج سلف صالح علیه السلام و کسانی را که از آن‌ها پیروی نمودند - اهل سنت و جماعت - در پیش گیریم؛ چرا که آن‌ها مهربان‌ترین مردمان نسبت به مردم و با تقواترین‌شان می‌باشند^۳.

علامه محمد بن صالح بن عثیمین رحمته الله می‌گوید: «بر انسان واجب است که در تمامی احکام تقوای الهی را پیشه کند و عجزولانه نسبت به آن‌ها عمل نکرده و به دنبال هر چه سریعتر فیصله دادن مسأله و صدور حکم نباشد، بویژه در مسأله‌ی تکفیر که برخی بر اساس غیرت و عاطفه و احساسات، بدون کمترین تفکر و تأمل و بررسی آن‌را بر دیگران اطلاق می‌کنند، با وجودی که اگر شخصی دیگری را تکفیر کند و وی مستحق تکفیر شدن نباشد، این تفکیر به گوینده‌ی آن باز می‌گردد و احکام بسیاری بر تکفیر اشخاص مترتب می‌گردد ... همچنین واجب است که ترس از تکفیر کسانی نداشته باشیم که الله عزوجل و رسولش آنان را تکفیر کرده‌اند، (همچون یهود و نصاری و مشرکان و ...)، بلکه نکته‌ی مهم و

^۱ - احکام أهل الملل، ص: ۲۵۵؛ و نگا: مسائل الإمام أحمد بروایة ابنه عبدالله (۳/۱۲۹۱-۱۲۹۲)؛ ولوامع الأنوار البهية (۳۹۷/۱)، سفارینی.

^۲ - مقصودم از اهل بدعت در این زمینه از سویی خوارج و معتزله و از سویی دیگر مرجئة می‌باشد؛ و اهل سنت و جماعت راه میانه و وسط را در بین این دو پیموده است. بنگر: مجموع الفتاوی (۷/۴۸۶)؛ و فتاوی و رسائل سماحة العلامة محمد بن ابراهیم آل الشیخ (۱/۷۵)؛ و ضوابط التکفیر عند أهل السنة والجماعة، ص: (۲۰۳-۲۲۴) شیخ: عبدالله القرني، و وسطیة اهل السنة والجماعة بین الفرق، د. محمد باکریم؛ و درء الفتنة عن أهل السنة، شیخ بکر أبوزید.

^۳ - نگا: بیان هذا الجانب فی "الرد علی البکری" ص: ۲۵۷-۲۵۸، ابن تیمیة.

بلکه واجب در این مسأله آن است که میان شخص معین و غیر معین تفاوت قائل شویم^۱. اهل سنت میان شخص معین و غیر معین تفاوت قائلند و بر این اساس است که می‌گویند: «هر آنکه چنان بگوید یا چنان علمی را مرتکب گردد، یا اینکه به فلان مسأله اعتقاد داشته باشد، کافر است». لیکن بر آنکه مرتکب چنان قول یا فعل یا اعتقادی گردیده، به طور معین و مشخص حکم کفر نمی‌کنند، مگر زمانی که شروط تکفیر محقق گردیده و موانع آن منتفی گردد. و در واقع پس از تحقق شروط و انتفاء موانع تکفیر است که به کفر شخص معین و مورد نظر حکم می‌کنند و در این تکفیر نمودن با ضوابط و شرایط آن، از الله عزوجل و رسولش اطاعت می‌کنند.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «برای هیچ‌یک از مسلمانان جایز نیست که مسلمانی دیگر را تکفیر کند گرچه مرتکب خطا و اشتباه (فاحش) گردیده باشد، تا اینکه حجت بر وی اقامه گردد و راه صواب برای وی روشن و واضح شود و هر آنکه اسلامش به یقین به اثبات رسیده باشد، با شک و تردید اسلام از وی برداشته نمی‌شود، بلکه اسلام وی جز پس از اقامه‌ی حجت و ازاله‌ی شبهه، زایل نمی‌گردد»^۲.

همچنین می‌گوید: «برای تکفیر، شروط و موانعی می‌باشد که گاهی در حق شخصی معین منتفی ماست. و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نمی‌باشد، مگر زمانی که شروط تکفیر تحقق یافته و موانع تکفیر منتفی باشد و این مسأله را عملکرد امام أحمد و عموم ائمة روشن می‌نماید، چرا که آن‌ها این عموماً را به کار می‌بردند (از قبیل: هر آنکه فلان قول را بگوید یا فلان عمل را انجام دهد یا فلان اعتقاد را داشته باشد، کافر می‌گردد) اما در بسیاری از موارد، کسانی را که چنین الفاظی را بر زبان می‌آوردند، به طور مشخص و معین تکفیر نمی‌کردند»^۳. یعنی جهمیة.

و امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «مسأله‌ی تکفیر معین، مسأله‌ای معروف است با این توضیح که: چون کفر بودن بر زبان آوردن قولی بیان گردیده باشد و در مورد تلفظ آن بیان گردیده: «هر آنکه چنان قولی را بر زبان آورد، کافر می‌شود» لیکن چون شخصی معین آن را بر زبان آورد، به کفرش حکم نمی‌شود تا اینکه حجتی که تارک آن کافر می‌گردد بر وی اقامه گردد»^۴.

و این تفاوت قائل شدن میان تکفیر معین و غیر معین، در میان اهل سنت و جماعت مبنی بر یک اصل و قاعده می‌باشد و آن اینکه: از ثبوت وعید عام در حق گنهکاران و کافران، ثبوت آن در حق

^۱ - القول المفید علی کتاب التوحید (۲/۲۷۱).

^۲ - مجموع الفتاوی (الکیلانیة) (۱۲/۴۶۶).

^۳ - همان، (۱۲/۴۸۷-۴۸۸) و (۲۳/۳۴۵) و (۳۵/۱۶۵).

^۴ - الدرر السنیة (۸/۲۴۴) جمع العلامة عبدالرحمن بن قاسم.

اشخاص و افراد معین لازم نمی‌آید.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «لیکن بر علیه شخص معین، شهادت و گواهی بر وعید داده نمی‌شود، و نیز به دوزخی بودن شخص معینی از اهل قبله گواهی داده نمی‌شود؛ چرا که امکان آن وجود دارد که وعیدی (که به طور عام در نصوص ذکر گردیده) به خاطر محقق نگردیدن شرطی یا ثبوت مانعی (از موانع تکفیر) بدو ملحق نشده باشد و چه بسا که تحریم آنچه مرتکب گردیده، بدو نرسیده باشد و یا اینکه از انجام فعل حرام، توبه کرده باشد»^۱.

اما اهل علم برای حکم نمودن به کفر مسلمان دو شرط عنوان کرده‌اند که بایستی هر دو محقق گردند:

۱- یکی آنکه ادله‌ی کفر بودن آن قول یا فعل یا اعتقاد در شریعت الله متعال، اقامه گردد؛ به عبارت دیگر، بایستی کفر بودن امری که شخص مرتکب گردیده، در دین الله عزوجل ثابت گردد^۲.

اما چنانچه این شرط بر موضوع مورد بحث: یعنی استهزاء نمودن دین تطبیق داده شود، بر اساس ادله‌ی قطعی که پیشتر ذکر شد، به وضوح کفر و ارتداد استهزاء کننده‌ی دین و به دنبال آن تمسخر کننده‌ی الله عزوجل و پیامبرانش روشن می‌گردد و اگر در این زمینه جز این کلام الله عزوجل ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآلِيهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۹﴾ لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ نمی‌بود، برای اثبات کفر و ارتداد استهزاء کننده‌ی دین کافی بود، اما دلایل شرعی در این زمینه بسیار می‌باشند که قطعیت و تواتر این حکم را می‌رساند. و رسول الله صلی الله علیه و آله خون اقوامی را که دین را به تمسخر و ریشخند گرفتند و به فرستاده‌ی رب العالمین استهزاء و تمسخر ورزیدند، هدر اعلان نمودند.

۲- اقامه‌ی حجت در حق مسلمانی که مرتکب کفر گردیده؛ یا به عبارت دیگر: انطباق حکم بر شخص معین از این جهت که شروط تکفیر در حق وی محقق و موانع آن منتفی گردد^۳.

اما اقامه‌ی حجت از حیث معنا و ادله و ضابطه‌ی آن نیازمند توضیح بیشتری می‌باشد.

اما معنای اقامه‌ی حجت:

و آن عبارت است از: رسیدن دعوت الله عزوجل که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن آمدند، به مردم؛ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ۖ قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا

^۱- مجموع الفتاوی (۳۴۵/۲۳) و (۳۷۲/۱۰)؛ و نگا: مجموع فتاوی و رسائل (۱۵۲/۲)، علامه محمد بن عثیمین.

^۲- القول المفید (۲۷۱/۲) و مجموع فتاوی و رسائل (۱۲۵/۲ و ۱۳۴) هر دو نگاشته محمد بن عثیمین.

^۳- القول المفید (۲۷۱/۲) و مجموع فتاوی و رسائل (۱۲۶/۲ و ۱۳۴)، ابن عثیمین.

الْقُرَّانُ لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغ... ﴿﴾ [الأنعام: ۱۹] «بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدان‌ها می‌رسد بدان بیم دهم».

امام ابن قیم رحمته می‌گوید: «براستی حجت الله متعال بر بنده با ارسال پیامبران و نزول کتب و رسیدن آن به وی و توانایی او در دریافت آن، چه آنرا فرا گیرد یا نسبت بدان جاهل باشد، اقامه گردیده است. بنابراین هر آنکه توانایی شناختن آنچه الله عزوجل بدان امر نموده و از آن نهی کرده، داشته باشد، اما در فراگیری آن کوتاهی ورزد و آنرا نشناسد، درحقیقت حجت بر وی اقامه گردیده است و الله عزوجل احدی را عذاب نمی‌کند مگر پس از اقامه حجت بر وی؛ پس چون وی را به خاطر گناهش مجازات کند، درحقیقت به خاطر حجتش بر ظلم نمودن وی، او را مجازات کرده است...»^۱.

اما ادله‌ی شرعی مبنی بر ضرورت اقامه حجت

و اینکه الله عزوجل بندگان را در صورت عدم اقامه‌ی حجت معذور دانسته:

از جمله دلایل قرآنی، این کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵] «و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم».

علامه شنیطی رحمته می‌گوید: «ظاهر این آیه کریمه بیانگر آن است که الله عزوجل هیچ یک از بندگان را نه در دنیا و نه در آخرت عذاب نمی‌کند مگر اینکه پیامبری که آنان را ترسانیده و بر حذر داشته و آنان را بیم داده است، به سوی‌شان فرستاده باشد و آنان از آن پیامبر روی گردانده و از او سرپیچی و نافرمانی کنند و بدین ترتیب بر کفر و معصیت و نافرمانی خویش پس از بیم دادن و قطع عذر استمرار ورزند»^۲.

و از دیگر دلایل مبنی بر ضرورت اقامه‌ی حجت آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

^۱ - مدارج السالکین (۲۷۱/۱)؛ و نگا: مجموع الفتاوی (۴۱/۲۲)، ابن تیمیه؛ در این مسأله معتزله بر خلاف مذهب سلف صالح، بر این باورند که اگر حجت به وسیله شرع بر بنده اقامه نگردد، بر اساس عقل بر وی قائم می‌باشد و این‌گونه حجت بر آنکه حجت رساله (یعنی علم شرعی) بدو نرسیده است، به خاطر عقل قائم می‌باشد. بنگر: الجواب الصحیح (۹۶/۲-۲۹۷).

^۲ - اضواء البیان (۴۲۹/۳)؛ و نگا: دفع إبهام الإضطراب عن آیات الكتاب، ص: ۱۷۸-۱۸۵، شنیطی.

﴿۱۶۵﴾ [النساء: ۱۶۵] «ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می فرستادی، ایمان می آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می گرفتیم). و خدا چیره حکیم است (و کارهایش از روی قدرت و حکمت انجام می پذیرد)».

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَّا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾﴾ [التوبة: ۱۱۵] «خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می کنند، به عقاب و عذاب شان نمی گیرد) مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی شبهه و اشکال، توسط پیغمبر) برای آنان بیان کند. بی گمان خداوند آگاه از هر چیزی است».

و نیز خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿۱۱۷﴾﴾ [هود: ۱۱۷] «(سنت و عادت) پروردگارت چنین نبوده است که شهرها و آبادی ها را ستمگرانه ویران کند، درحالی که ساکنان آنها (متمسک به حق و ملتزم به فضائل بوده و) درصدد اصلاح (حال خود و دیگران) بر آمده باشند».

و از این دسته ادله ی قرآنی آن است که الله عزوجل در آیات بسیاری تصریح فرمودند: که احدی وارد آتش نمی گردد، مگر پس از قطع عذر و بیم دادن شان توسط پیامبران؛ که از این دسته آیات می توان به این کلام الله عزوجل اشاره نمود که فرمودند: ﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ ۗ كَمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿۸﴾﴾ [الملك: ۸-۹] «دوزخ از شدت خشم (بر ایشان)، نزدیک است بترکد و پاره پاره شود. هر زمان که گروهی بدان انداخته می شوند، دوزخبانان از آنان می پرسند: آیا پیغمبر بیم دهنده ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترساند؟). می گویند: آری! پیغمبران بیم دهنده ای به میان ما آمدند و ما دروغگوی شان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است و شما دچار گمراهی بزرگی هستید»^۱.

و از جمله دلایل نبوی در این مسأله، حدیث ابو هریره رضی الله عنه است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله

^۱ - برای مشاهده بخشی از این ادله رجوع کنید: مجموع الفتاوی (۴۱/۲۲)، ابن تیمیة؛ الجواب الصحیح (۲/۲۹۱-۲۹۷)؛ مدارج السالکین (۲۱۷/۱)، ابن القیم؛ و أضواء البیان (۳/۴۲۹-۴۳۰)، شنقیطی.

فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱ «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، هر آنکه در این امت (امت دعوت) چه یهودی و چه مسیحی که خبر مبعوث شدن من بدو برسد، سپس بمیرد و به آنچه با آن فرستاده شده‌ام، ایمان نیاورده باشد، از دوزخیان می‌باشد».

ابن حزم رحمته پس از ذکر بخشی از این ادله، می‌گوید: «الله عزوجل تصریح نموده که بیم و هشدار تنها متوجه آن کسی است که کلام وحی بدو رسیده است، نه آنکه کلام وحی بدو نرسیده باشد و نیز الله عزوجل بیان فرمودند که احدی را عذاب نمی‌کند مگر اینکه پیامبری از سوی الله عزوجل به نزد وی آمده (و پیام خداوند را بدو رسانده باشد)»^۲.

و امام شاطبی رحمته می‌گوید: «سنت خداوند متعال در مورد آفریدگانش بر آن رفته که احدی را به خاطر مخالفت نمودن مگر پس از فرستادن پیامبران مؤاخذه نمی‌کند. و چون حجت الهی بر آن‌ها اقامه گردید، پس هر آنکه بخواهد ایمان بیاورد و هر آنکه بخواهد کفر ورزد و برای هر یک از آن دو گروه، پاداشی مطابق با آنچه در پیش گرفته می‌باشد»^۳.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «کتاب و سنت بر آن دلالت دارند که الله عزوجل احدی را عذاب نمی‌کند مگر پس از ابلاغ و رسیدن پیام خداوند متعال به وی؛ پس هر آنکه پیام و وحی خداوندی به طور کلی (و نه تفصیلی) بدو نرسیده باشد، عذاب نمی‌شود و هر آنکه پیام و وحی خداوند متعال به طور کلی و نه تفصیلی بدو رسیده باشد، وی را عذاب نمی‌کند مگر به خاطر انکار حجت رسالیه (علم شرعی) که بر وی اقامه گردیده است»^۴.

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «اما مسأله‌ی تکفیر؛ من هر آنکه دین رسول الله صلی الله علیه و آله را شناخته و پس از شناخت و آگاهی در مورد آن به دشنام دادن آن و بازداشتن مردم از آن و دشمنی ورزیدن با آنکه به آن روی آورد، پردازد، تکفیر می‌کنم؛ و این همان کسی است که من او را تکفیر می‌کنم و اکثر امت اینچنین نیستند، (که پس از شناخت دین رسول الله صلی الله علیه و آله چنان تعاملی با آن داشته

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الایمان، باب وجوب الایمان برسالة محمد صلی الله علیه وسلم، شماره (۲۴۰)، نووی (۵۴۶/۲).

^۲ - الفِصَل (۱۰۵/۴).

^۳ - الموافقات (۳۷۷/۳).

^۴ - مجموع الفتاوی «الکیلانیة» (۴۹۳/۱۲).

باشند؛»^۱.

و همچنین می‌گوید: «و ما کسی را تکفیر نمی‌کنیم مگر آنکه دعوت ما به سوی حق، بدو رسیده باشد و راه صواب و صحیح برایش واضح و روشن شده و حجت شرعی بر وی اقامه گردیده و با این حال از پذیرفتن حق از روی عناد و تکبر روی گرداند همچون اکثر کسانی که امروزه با آن‌ها می‌جنگیم و بر شرک ورزیدن خود اصرار دارند و از ادای واجبات امتناع ورزیده و علناً و آشکارا مرتکب کبائر و محرمات می‌گردند...»^۲.

بنابراین از خلال ادله شرعی و نقل‌هایی که پیشتر از علمای ربانی ذکر گردید، برای ما آشکار گردیده و روشن شد که الله عزوجل احدی از بندگانش را عذاب نمی‌دهد مگر پس از بیم دادن و اقامه‌ی حجت از جهت ثبوت و دلالت.

اما ضابطه‌ی اقامه‌ی حجت

را می‌توان از خلال اقوال اهل علمی که بدین مسائل پرداخته و آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار داده و در دوران خویش در جوامع اسلامی‌ای زیسته‌اند که از انحرافات عقیدتی بسیاری برخوردار بوده است، شناخت و به دست آورد.

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «از آنجا که شخص معین و مورد نظر جز با اقامه‌ی حجت بر وی تکفیر نمی‌شود، اما بدیهی است که این بدان معنا نیست که وی در این اقامه‌ی حجت بایستی کلام الله عزوجل و رسولش را چنان بفهمد و درک کند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن‌ها را فهمید و درک نمود، بلکه چون کلام خداوند متعال و رسول بدو رسد و عاری از عذری باشد که به خاطر آن معذور قرار گیرد، کافر می‌گردد همچنان که بر تمامی کفار به وسیله‌ی قرآن اقامه حجت می‌گردد در موازات اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ﴾ [الأنعام: ۲۵] «و (چون در ستیزه‌جویی با حق پافشاری می‌کنند) بر دل‌های‌شان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا قرآن را نفهمند». و اینکه فرمودند: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الأنفال: ۲۲] «بی‌گمان بدترین انسان‌ها در پیشگاه خداوند، افراد کور و لالی هستند که نمی‌فهمند»^۳.

تردیدی نیست که در این زمینه میان اقامه‌ی حجت و فهم حجت تفاوت می‌باشد، شیخ محمد بن

^۱ - الدرر السنیه (۵۶/۱ و ۲۶۱-۲۶۲).

^۲ - همان (۱۳۰/۱-۱۳۱ و ۲۶۱).

^۳ - الدرر السنیه (۷۹/۸ و ۱۱۴)، وانظر: (۲۰۷/۸-۲۰۸).

عبدالوهاب می‌گوید: «بسیار جای تعجب است که چگونه در این مسأله شک و تردید دارید، درحالی- که بارها برای شما این مسأله را توضیح داده‌ام^۱. آنکه حجت بر وی اقامه نگردیده، کسی است که تازه مسلمان گردیده است و نیز آن کسی است که در صحرایی دور زندگی می‌کرده یا اینکه مواردی که وی مرتکب آن گردیده از مسائل خفی و پنهان همچون صرف و عطف^۲ باشد که در چنین مواردی شخص تکفیر نمی‌گردد (و لو اینکه مرتکب کفر گردیده باشد) تا اینکه به خوبی فهمانده شود. اما در زمینه اصول دین که الله عزوجل آن‌ها را در قرآن واضح و روشن و استوار و محکم گردانیده، حجت خداوند متعال قرآن می‌باشد، پس هر آنکه قرآن بدو رسیده است درحقیقت حجت بدو رسیده است، لیکن اصل اشکال اینجاست که شما میان اقامه حجت و فهم حجت تفاوت قائل نشده و فرق نمی‌گذارید (و آنچه در این مسأله مهم است، اقامه‌ی حجت و نه فهم حجت می‌باشد) برآستی اکثر کفار و منافقان حجت الله عزوجل را با وجود اقامه‌ی آن بر آن‌ها نفهمیدند، همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴] «آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنان که باید) می‌شنوند یا می‌فهمند؟! (نه! آنان تفکر و تعقل ندارند). ایشان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراه‌تر».

لذا اقامه‌ی حجت و رساندن آن چیزی، و فهمیدن آن از سوی آن‌ها، چیزی دیگر است. و الله عزوجل آن‌ها را با رسیدن حجت شرعی به آن‌ها، با وجودی که آن‌ها را نفهمیدند، کافر خوانده و تکفیر نمودند^۳. علامه عبدالله ابا بطن رحمته در زمینه‌ی تفاوت میان رسیدن و ابلاغ حجت و فهم حجت می‌گوید: «هیچگونه عذری در جهل نسبت به این امور و مانند آن‌ها، پس از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و رسیدن حجت‌ها و بینات الله عزوجل به آنکه این حجت‌ها و بینات بدو رسیده است، گرچه آن‌ها را نفهمد و درک نکند، نمی‌باشد؛ و با رسیدن حجت الهی بر بندگانش و نه با فهم و درک آن، حجت بر آن‌ها اقامه می‌گردد. لذا رسیدن حجت چیزی و فهم و درک آن چیزی دیگر است. و بر این اساس است که الله عزوجل کفار را به خاطر عدم فهم‌شان پس از اینکه حجت و بیناتش را به آن‌ها رسانیدند معذور

^۱- شیخ در این سخن افرادی را خطاب قرار می‌دهد که دعوتش را استجابت نموده و برخی از مسائل برای‌شان تبیین نشده است.

^۲- این نوعی از انواع سحر می‌باشد که گمان می‌برند به وسیله آن زن محبوب همسرش می‌گردد و جز او به دیگری روی نمی‌آورد.

^۳- الدرر السنیه (۹۰/۸)، و نگا: (۲۴۵/۸).

ندانستند. و این امری واضح و آشکار است»^۱.

لیکن اموری در شریعت اسلامی وجود دارند که برای اهل اسلام معلوم و آشکار و از ضروریات و بدیهیات دین می‌باشند، همچون توحید و وجوب نماز و روزه و ... که در این موارد، در تکفیر منکر آن‌ها یا کسی که آن‌ها را سبک و حقیر شمارد، جای هیچ‌گونه توقفی نمی‌باشد و در حق چنین شخصی تعریف و شناساندن حکم الله عزوجل شرط نمی‌باشد.

امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «مسأله‌ی تکفیر معین مسأله‌ای معروف می‌باشد با این توضیح که چون کفر بودن بر زبان آوردن قولی بیان گردیده باشد و آن قول از جمله مواردی باشد که در مورد آن گفته شده: «هرآنکه فلان قول را بگوید، کافر می‌شود» چون شخصی معین آن‌را بر زبان آورد، به کفر وی حکم نمی‌شود، تا اینکه حجتی که تارک آن کافر می‌گردد، بر وی اقامه گردد. و این تنها مربوط به مسائلی است که گاهی دلیل آن‌ها بر برخی از مردم پوشیده مانده است. اما اگر چیزی از آن‌ها سرزند که در تضاد با مواردی باشد که وضوح و روشنی آن‌ها در شریعت معلوم و آشکار بوده یا اینکه از ضروریات دین و اولیات آن است (مانند انکار وجوب نماز و روزه و حج و ... انکار قرآن و خدای متعال و ...) در چنین مواردی در کفر گوینده‌اش توقف نمی‌گردد»^۲.

و علامه محمد بن ابراهیم آل شیخ رحمته می‌گوید: «اما کسانی که در تکفیر نمودن شخصی معین توقف می‌کنند، این توقف در اموری است که گاهی دلیل آن مخفی و پنهان می‌باشد، تا اینکه حجت رسالیه (علم شرعی) از حیث ثبوت و دلالت آن بر وی اقامه گردد، پس چون حجت با بیان کافی و شافی برای شخصی توضیح داده شد (و وی از پذیرفتن آن سر باز زند) چه آن‌را بفهمد و درک کند، یا اینکه بگوید: نفهمیدم، یا اینکه فهمیده و انکار کند، در تمامی این موارد، کافر می‌گردد و بایستی متوجه بود که کفر تمامی کفار از نوع عناد بوده است. اما در مسائلی که به ضرورت و به طور قطعی دانسته شده که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن‌ها آمده و آن‌را به ارمغان آورده و با این حال شخصی با آن مخالفت ورزد، در چنین حالتی، چنان شخصی به مجرد مخالفت با چنان اموری قطعی و روشن، کافر می‌شود، و چنین اموری نیازی به شناساندن و تعریف ندارند، چه از اصول باشند یا فروع^۳؛ و این زمانی است که آنکه به

^۱ - الدرر السنیة (۲۱۰/۸ و ۲۱۲)، و نگا: (۲۴۵/۸).

^۲ - الدرر السنیة (۲۴۴/۸)، وانظر: (۹۰/۸، ۲۱۴).

^۳ - در اینچنین اموری تفاوتی میان اصول و فروع نمی‌باشد و هر آنکه از فقها که میان اصول و فروع در چنین مواردی تفاوت قائل گردیده، دچار اشتباه شده است و از معتزله و امثال آنها از دیگر اهل بدعت متأثر گردیده است. و این تفاوت قائل شدن من حیث تکفیر و عدم تکفیر به موجب آن، نه از صحابه و تابعین و نه از هیچ یک از ائمه اسلام و

مخالفت با این امور برخاسته، تازه مسلمان نباشد»^۱.

در این توضیح علامه محمد بن ابراهیم امور مختلفی را در دو قسم عنوان نمود:

۱- اموری که گاهی دلیل شان مخفی و پنهان بوده و در واقع از مسائل خفی می باشند.

۲- اموری که ضرورتاً و به طور قطعی دانسته شده که رسول الله ﷺ با آن آمده اند.

و پس از ذکر این دو قسم، قسم سوم را نیز ذکر می نماید و آن اینکه:

۳- و اموری که غامض و مبهم و پیچیده می باشد. در چنین اموری به هیچ عنوان شخص تکفیر

نمی شود و لو پس از اینکه ادله شرعی بر وی اقامه گردد. و تفاوتی نمی کند که امر مورد نظر

از اصول باشد یا فرع^۲.

و امام دعوت منهج سلفی در نجد، کتابی با عنوان «مفید المستفید فی کفر تارک التوحید»^۳ تألیف

نموده و در آن بیان داشته که چون شروط تکفیر - که پیشتر آنرا توضیح دادم - محقق گردد و موانع

تکفیر - که بیان آن پس از این خواهد آمد - منتفی گردد، دیگر چاره ای جز تکفیر شخص معین

نمی باشد.

مطلب چهارم: موانع تکفیر معین

اما موانع تکفیر مسلمانی که مرتکب ناقضی از نواقض اسلام؛ همچون استهزاء به الله عزوجل و

پیامبرانش و دین اسلام گردیده، عبارتند از مواردی که اهل علم ذکر کرده اند و با وجود آن ها گاهی آنکه

مرتکب امری کفر آمیز گردیده، معذور می باشد که از آن جمله می توان به مواردی از قبیل جهل و خطا و

اکراه و ... اشاره نمود.

اکنون به بحث تفصیلی هر یک از این عذرها یا موانع، یکی پس از دیگری می پردازیم:

۱- جهل:

علمای آن دانسته نشده است. و آن تفاوت گذاشتی باطل و مردود می باشد. بنگر: مجموع الفتاوی (۱۱۸/۱۳) و

(۲۱۱/۱۹) و (۳۴۶/۲۳-۳۴۷) لابن تیمیه، ومنهاج السنة (۸۷/۵-۹۵) و مختصر الصواعق المرسله، ص ۴۸۹-

۴۹۰، لابن القيم للموصلی.

^۱- فتاوی و رسائل (۷۴/۱).

^۲- همان (۷۴/۱)؛ و نکا: الإتحاف فی الرد علی الصحف، ص: ۳۲، علامه: عبداللطیف بن عبدالرحمن آل الشیخ.

^۳- بنگر این کتاب را در مؤلفات الشیخ: القسم الأول، ص: ۲۸۱-۳۲۹؛ این کتاب تألیفی بزرگ و مهم و بسیار مفید

می باشد و هر آنکه در آن تأمل کند به وسعت اطلاع شیخ و رسوخ وی در علم و دین پی می برد.

مسأله‌ی عذر به جهل یکی از مسائل مهم در باب عقائد و احکام می‌باشد (نه تنها در یکی از آن‌ها) چرا که اهل بدعت و برخی از فقها که از دیدگاه‌های آن‌ها متأثر شده‌اند مسأله‌ی عذر به جهل را در بخش احکام جایز دانسته و از عنوان کردن آن در باب عقاید منع کرده‌اند و این تفاوت قائل شدن میان احکام و عقاید در زمینه‌ی عذر به جهل، مبنی بر اصلی می‌باشد که بدان معتقدند؛ یعنی تفاوت قائل شدن میان اصول و فروع^۱.

اما مذهب سلف صالح در این زمینه آن است که ایشان بر این باورند که مسأله‌ی عذر به جهل هم در عقاید و هم در احکام، به طور یکسان جاری می‌باشد. و مسأله‌ی عذر به جهل در حق هر کسی قابل اطلاق نیست، بلکه مقید به شرطی می‌باشد که امام هیتمی در بیان این شرط می‌گوید: «مدار و محور حکم نمودن بر کفر، ظواهر و نه در نظر گرفتن قصد و نیت‌ها^۲ و نه قرائن حالی شخص می‌باشد؛ آری، مدعی جهل معذور می‌باشد اگر چنین عذر آورد که تازه مسلمان بوده یا در منطقه‌ای دور از دسترس علما می‌زیسته است ... و نیز چون در مورد آنچه از وی ظاهر گردیده، برای دفع قتل از خویش، ادعای سبقت زبانی کند، معذور می‌باشد»^۳.

اما ادله‌ی مذهب سلف صالح در این مسأله:

الف) حدیث ابو هریره رضی الله عنه در مورد مردی از بنی اسرائیل که به خانواده‌اش سفارش نمود تا پس از مرگ او را بسوزانند. آنجا که روایت می‌کند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِبَنِيهِ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي، ثُمَّ اطْحَنُونِي، ثُمَّ ذَرُونِي فِي الرَّيْحِ، فَوَاللَّهِ لَأُنَّ قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي لِيَعَذَّبَنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا، فَلَمَّا مَاتَ فِعِلَ بِهِ ذَلِكَ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ فَقَالَتْ: أَجْمَعِي مَا فِيكَ مِنْهُ، فَفَعَلْتِ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ، فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَيَّ مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: يَا رَبِّ خَشِيتُكَ، فَغَفَرَ لَهُ»^۴

^۱ - بنگر به مطلب پیشین پیرامون مسأله‌ی ضابطه‌ی اقامه‌ی حجت؛ در آنجا به کلام شیخ الإسلام ابن تیمیة و شاگردش ابن قیم در نقض این اصل و این تفاوت گذاشتن میان اصول و فروع، اشاره نمودم. و به ادله‌ی کسانی که جاهل را در مسائل اصول دین و بویژه در مسأله‌ی شرک معذور نمی‌دانند، بنگر به: نواقض الإیمان الإعتقادیة (۲۴۶/۱ - ۲۸۶) د. محمد الوهیبی.

^۲ - برای مطالعه این مبحث و دلایل آن رجوع کنید به رساله «نواقض الإیمان الإعتقادیة» (۲۰۱/۱ - ۲۰۸)، د. محمد الوهیبی؛ و ضوابط التکفیر، ص: ۲۰۱-۲۲۴، شیخ عبدالله القرنی.

^۳ - الإعلام بقواطع الإسلام (۳۸۲/۲ - ۳۹۷) مع الزواجر.

^۴ - به روایت بخاری، کتاب احادیث الأنبیاء، باب (۵۴)، شماره (۳۴۷۸)، فتح (۵۹۳/۶) و در مواضع دیگر به شماره‌های (۶۴۸۱ و ۷۵۰۸)؛ و مسلم، کتاب التوبة، باب فی سعة رحمة الله تعالی و أنها سبقت غضبه، شماره

«مردی بود که (در ارتکاب گناه) زیاده‌روی می‌کرد. چون مرگ وی فرا رسید به پسرانش گفت: چون مُردم، مرا بسوزانید و سپس جسد من را خرد کنید و در معرض باد رها کنید. به خدا سوگند اگر خداوند بر من دست یابد، مرا چنان عذابی می‌دهد که احدی را چنان عذابی نداده است؛ چون وی وفات یافت، با او چنان که سفارش کرده بود، رفتار نمودند. پس از آن الله عزوجل به زمین دستور داده و فرمود: آنچه از جسد آن مرد در درون توست، جمع گردان، پس زمین چنان کرد و ناگاه وی ایستاد؛ خداوند متعال (بدو) فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنان کنی؟ آن مرد گفت: پروردگارا، ترس از تو؛ پس خداوند متعال او را بخشیده و آمرزید».

ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «آن مرد بر این گمان بود که چون پس از مرگ جسدش را چنان که سفارش کرده بود تکه تکه کنند، دیگر خداوند متعال قادر به دستیابی به وی نیست و گمان آن داشت که چون با وی چنان کنند، خداوند متعال او را دوباره بر نمی‌انگیزد. و هر یک از این دو؛ یعنی انکار قدرت خداوند متعال و انکار معاد جسمانی، گرچه جسم تکه تکه گردد، کفر می‌باشد. لیکن وی با وجود ایمانش به الله عزوجل و ایمانش به امر حق سبحانه و تعالی و ترس و خشیت او، بدین مسأله (معاد جسمانی یا قدرت خداوندی) جاهل بود و در این گمان خویش گمراه و خاطی بود، لذا الله عزوجل (به خاطر این جهل) او را بخشیده و آمرزید؛ و حدیث در حرص آن شخص بر دوباره برانگیخته نشدن، به خاطر آنچه مرتکب گردیده بود، صریح و واضح می‌باشد و کمترین تصویری که در مورد وی می‌رود آن است که وی در مبحث معاد شک و تردید داشته است و این کفر است زمانی که حجت نبوی بر منکرش اقامه گردد و با وجود این (با دست نکشیدن از آن اعتقاد) به کفر وی حکم می‌شود»^۱.

و امام خطابی رحمته الله می‌گوید: «این مسأله پیچیده و بر برخی مشتبه گردیده است، لذا در مورد آن گفته شده: چگونه وی مورد مغفرت قرار گرفته درحالی که دوباره برانگیخته شدن و قدرت خداوندی مبنی بر احیای مردگان را منکر بود؟

پاسخ این است که وی منکر برانگیخته شدن دوباره نبوده و بلکه وی نسبت به این امر جاهل بود و گمانش این بود که چون با جسدش اینچنین کنند، جسدش دوباره باز نخواهد گشت و عذاب نخواهد شد، درحالی که با اعتراف به اینکه این عمل را به خاطر ترس و خشیت از خداوند متعال انجام داده،

(۲۷۵۶)، نووی (۷۸/۱۷).

^۱ - مجموع الفتاوی (۴۰۹/۱۱)، و بنگر به چنین نصوصی در این معنا: (۴۹۱/۱) و (۲۳۱/۳) و (۶۱۹/۷) و (۳۴۸/۲۳) و

(۵۰۱/۲۸)، والرذ علی البکری، ص ۳۶، ابن تیمیة.

ایمانش را ظاهر نمود»^۱.

ابن قیم رحمته در بحث از کفر جحود و انکار جزئی از شرائع می‌گوید: «اما هر آنکه از روی جهل یا تأویل، منکر جزئی از شرائع گردد، معذور می‌باشد و صاحبش بدین سبب کافر نمی‌شود، همچون حدیثی که در آن شخصی قدرت یافتن الله عزوجل بر وی را انکار نموده و خانواده‌اش را امر نمود تا (پس از مرگ) او را بسوزانند و در معرض باد رها کنند، اما با این وجود خداوند متعال او را بخشید و به خاطر جهلش وی را آمرزید، زیرا آنچه وی مرتکب گردید، به اندازه‌ی علمش بوده و قدرت الله عزوجل بر بازگرداندن خویش را از روی عناد و تکذیب منکر نشد»^۲.

اما در مورد این حدیث تأویلات و توجیهاات نادرست و باطلی نیز عنوان گردیده است که از این دسته تأویلات و توجیهاات یکی آن است که: «لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيَّ» به معنای «ضیق = سخت گرفتن» گرفته شده است، همچون آن کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾^۳ که به معنای ضیق می‌باشد»^۴.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «هرکس جمله‌ای را که آن مرد در این حدیث به کار برده «لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيَّ» به معنای قَضَى (حکم کردن) و ضیق (سخت گرفتن) تأویل کند، درحقیقت دورترین تأویلات و معانی را برگزیده و انتخاب کرده است. و در واقع، کلام را از معنای اصلی آن منحرف و دور و وارونه ساخته است. آن شخص آنگونه که در حدیث ذکر گردید، به سوزاندن و تکه تکه کردنش امر نمود، تا اینکه دوباره اجزای جسدش جمع نشده و بازگردانده نشود و گفت: چون وفات یافتم، پس مرا بسوزانید، سپس مرا خرد کرده و ذره ذره کنید و پس از آن در معرض باد در دریا رها کنید، چرا که به خدا سوگند، اگر پروردگارم بر من دست یابد، مرا چنان عذابی می‌دهد که احدی را چنان عذاب نداده است؛ و جمله‌ی دوم را با حرف «الفاء» به دنبال جمله‌ی اول ذکر نمود که این دلالت بر آن دارد که جمله‌ی اول، سبب جمله‌ی دوم می‌باشد. و وی این عمل را از آن رو مرتکب گردید تا اینکه الله عزوجل بر وی دست نیابد و اگر وی با انجام آن عمل به قدرت و دست یافتن الله عزوجل بر وی، همچون قدرت و دستیابی الله عزوجل بر وی زمانی که آن عمل را انجام نداده بود، اقرار داشت، دیگر در اینکه این عمل را مرتکب

^۱ - فتح الباری (۶/۶۰۴)، ابن حجر.

^۲ - مدارج السالکین (۱/۳۳۸-۳۳۹).

^۳ - [الطلاق: ۷] «و کسی که تنگدست است».

^۴ - فتح الباری (۶/۶۰۴)، ابن حجر؛ و نگا: الشفا (۲/۱۰۸۲-۱۰۸۳)، قاضی عیاض؛ و شرح صحیح مسلم (۱۷/۸۰).

گشت، فایده‌ای نبود؛ و دلیل دیگر (بر اینکه تأویل نمودن آن جمله به معنای سخت گرفتن و حکم کردن اشتباه و نادرست است) آن است که دست یافتن و قدرت یافتن خداوند متعال و سخت گرفتن بر وی موافق با تعذیب وی می‌باشد، درحالی که گمان وی آن بود که تکه تکه شدنش مغایر با دست یافتن و سیطره قدرت خداوندی بر او می‌باشد. لذا گفت: به خدا سوگند اگر الله عزوجل بر من دست یابد، مرا چنان عذابی می‌دهد که احدی از خلقش را نداده است»^۱.

اما از دیگر تأویلات نادرستی که در معنای این حدیث ذکر شده، معنایی است که حافظ ابن حجر رحمته الله آن را ذکر نموده و ترجیح داده است، آنجا که می‌گوید: «صحیح‌ترین اقوال در این زمینه آن است که وی این کلمات را در حالت حیرت و شگفت‌زدگی و غلبه‌ی خوف بر وی گفته است، چنان‌که نمی‌دانسته چه می‌گوید و در واقع عقلش سر جایش نبوده است و در هنگام گفتن آن، قصد و اراده‌ی حقیقت معنای آنچه بر زبان آورده را نداشته است، بلکه وی در حالتی همچون غفلت و پریشانی و گیجی و فراموشی آن کلمات را گفته است و این حالاتی هستند که شخص به خاطر آنچه در این حالات از وی صادر گشته، مؤاخذه نمی‌گردد»^۲.

اما پاسخ این تأویل امام ابن حجر رحمته الله از دو وجه می‌باشد:

الف) فرزندان وی، آنان که به آن‌ها چنان وصیت و سفارش کرده بود، وصیتش را اجرا نمودند و آنچه خواسته بود، عملی کردند و به هنگام اجرای آن، از وصیت وی چیزی جز آنچه سلف صالح از وصیت و سفارش وی فهمیدند، نفهمیدند و آن اینکه مراد و مقصود وی حقیقت آن وصیت بدور از هرگونه پریشان حالی و گیجی بوده است.

ب) این حدیث بیانگر وسعت رحمت الله عزوجل می‌باشد؛ چرا که در آن خداوند متعال آن شخص را علی‌رغم آن جهل بزرگ، بخشیده و آمرزیدند و اگر چنان تصور گردد که آنچه وی بر زبان آورده بود بدون هیچگونه شعور و ادراکی بوده و در آنچه گفته دچار خطا و اشتباه گردیده است، دیگر مغفرت چنین شخصی در چنین حالتی، چه مزیتی خواهد داشت، زیرا در چنین حالتی تکلیف از وی ساقط گردیده و اشتباه و خطایی که مرتکب گشته دیگر اعتباری ندارد؛ و این از فقه امام زهری رحمته الله است که چون این حدیث را روایت کرده و در آن وسعت رحمت و فضل خداوند متعال را بیان می‌کند، پس از آن حدیث زنی را روایت می‌کند که به خاطر زندانی کردن گربه‌ای، وارد آتش شد. (این حدیث،

^۱ - مجموع الفتاوی (۱۱/۴۱۰)، وما بعدها).

^۲ - فتح الباری (۶/۶۰۴)، وانظر: الشفا (۲/۱۰۸۳)، للقاضی عیاض، و نیز تاویلات دیگری در این زمینه ذکر شده که البته از خانه عنکبوت هم سست‌تر است. بنگر: الشفا (۲/۱۰۸۴-۱۰۸۵) للقاضی عیاض.

حدیثی از احادیث خوف و وعید می‌باشد) سپس می‌گوید: تا اینکه انسان نه امیدوار کامل و نه کاملاً ناامید باشد^۱.

بنابراین دیدگاه صحیح و قول راجح و معتبر در تأویل این حدیث، دیدگاهی است که خطابی و ابن تیمیة و ابن قیم رحمتهما آن را برگزیده و اختیار نمودند و آن اینکه: عذر آن شخص به خاطر جهلش بود، وگرنه وی مرتکب امری کفر آمیز گردیده بود؛ یعنی انکار قدرت الله عزوجل یا شک نمودن در قدرت الله عزوجل مبنی بر بازگرداندن وی پس از سوزانده شدن؛ و این امری بود که وی نسبت بدان جاهل بود، لیکن وجود اصل ایمان در وی در حدیث واضح و آشکار است. ابن تیمیة رحمتهما می‌گوید: «لذا از آنجا که وی به طور کلی به الله عزوجل و روز آخرت ایمان داشته و مؤمن بود و نیز به اینکه الله عزوجل پس از مرگ انسان‌ها، برای‌شان ثواب و عذاب در نظر دارد، ایمان داشت و عمل صالح انجام داده بود و با این حال ترس آن داشت که الله عزوجل به خاطر گناهانش وی را عذاب کند، خداوند متعال به خاطر ایمان وی به حضرت حق و روز قیامت و عمل صالحش او را بخشیده و آمرزید^۲. والله أعلم.

۲- حذیفة بن یمان روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَدْرُسُ الْإِسْلَامَ كَمَا يَدْرُسُ وَشِي الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرِيَ مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيْسَرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَالْعَجُوزِ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَنَحْنُ نَقُولُهَا» «اسلام همچون نقش و نگار و تار و پود پارچه کهنه (و کم رنگ) می‌شود. تا اینکه مردم نمی‌دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست و شبی از شب‌ها قرآن از میان مردم برداشته می‌شود و بر روی زمین حتی یک آیه از آن باقی نمی‌ماند، تا آنجا که گروهی از پیرمردان و پیرزنان می‌گویند: ما می‌شنیدیم که پدران و مادران مان کلمه‌ی «لا اله الا الله» را می‌گفتند، ما نیز آن را بر زبان می‌آوریم». صله بن زفر^۳ به حذیفة گفت: چون آنان نمی‌دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست، پس لا اله الا الله به آنان سودی نمی‌رساند. حذیفة از وی روی گرداند. صله این سؤال را سه بار تکرار نمود و هر بار حذیفة روی می‌گرداند، تا اینکه در بار سوم، سه بار

^۱ - انظر: شرح صحيح مسلم (۷۸/۱۷) للنووي.

^۲ - نواقض الايمان الاعتقادية (۲۳۰/۱-۲۳۱) د. محمد الوهيبي.

^۳ - مجموع الفتاوى (۴۹۱/۱)؛ و نگا: نواقض الايمان الاعتقادية (۲۲۸/۱).

^۴ - صله بن زفر العبسي، أبو العلاء یا أبو بكر الكوفي، از بزرگان تابعین، ثقة جلیل، در حدود هفتاد سالگی وفات یافت.

بنگر: تقریب التهذیب، ص: ۴۵۵، ابن حجر.

فرمود: ای صله، لایله إلاالله آنان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد»^۱.

شیخ الإسلام رحمته می‌گوید: «بسیاری از مردم‌اند که (در طول تاریخ) در مکان و زمان‌هایی زیسته و زندگی می‌کنند که در آن مکان و زمان، بسیاری از علوم نبوی کهنه و کم‌رنگ شده است، چنان‌که وضع به گونه‌ای گردیده که حتی یک نفر باقی‌نمانده تا آنچه را که خداوند متعال پیامبرش را با آن مبعوث نموده - کتاب و حکمت - را به آن‌ها برساند و چنین کسانی که در آن اماکن و ازمنه زندگی می‌کنند از بسیاری از اموری که الله عزوجل پیامبرش را با آن‌ها مبعوث نموده، بی‌اطلاع و ناآگاه بوده و در این وضعیت هم کسی آنجا نبوده که این امور را بدان‌ها برساند، لذا در چنین حالتی چنان افرادی کافر نمی‌شوند؛ و بر این اساس است که ائمه‌ی اهل علم اتفاق نمودند که هر آنکه در سرزمینی بدور از اهل علم و ایمان زندگی کند و نیز تازه مسلمان باشد و لو اینکه چیزی از این احکام آشکار و متواتر (نماز و روزه و قربانی و صدقه) را انکار نماید، باز هم به کفر وی حکم نمی‌شود، تا اینکه آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن آمده‌اند (وحی و پیام خداوندی) را دانسته و بشناسند؛ و بر این اساس است که در حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ فِيهِ صَلَاةً وَلَا صِيَامًا وَلَا...» زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن نه نمازی و نه روزه‌ای و نه ... را نمی‌شناسند»^۲.

لذا خداوند متعال چنین اشخاصی را که در چنان شرایطی زندگی می‌کنند، به خاطر جهل‌شان نسبت به فرائض دین و مبانی و اصول اساسی آن، با وجود اصل ایمان در آن‌ها که همان نطق به شهادتین است، معذور قرار داده است و این بدان خاطر است که حجت الله عزوجل و رسولش در مواردی که نسبت به آن‌ها جاهلند و آگاهی و اطلاعی ندارند، بر آن‌ها اقامه نگردیده است. والله أعلم.

۳- أبو واقد لیثی رحمته می‌گوید: درحالی‌که تازه مسلمان شده بودیم - آن‌ها در روز فتح مکه اسلام آوردند - همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی حنین حرکت نمودیم. أبو واقد می‌گوید: پس از کنار درختی

^۱ - به روایت ابن ماجه، کتاب الفتن، باب ذهاب القرآن والعلم، شماره (۴۰۹۸)، (۳۹۱/۲-۳۹۲)؛ و الحاکم، کتاب الفتن والملاحم، شماره (۸۶۳۶) و گفته است: این حدیث صحیح بر شرط مسلم است و (بخاری و مسلم) آن را تخریج نکرده‌اند (۵۸۷/۴-۵۸۸)، ذهبی نیز با ایشان موافق است، و ألبانی در سلسلة الأحادیث الصحیحة، شماره (۸۷)، (۱۲۷/۱) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - مجموع الفتاوی (۴۰۷/۱۱).

^۳ - در اسم وی اختلاف کرده‌اند، چنان‌که برخی گفته‌اند: اسم وی، حارث بن مالک است و نیز گفته شده: ابن عوف و همچنین گفته شده: عوف بن حارث؛ ابن سعد می‌گوید: در اوایل اسلام آورد و در روز فتح و حنین پرچم بنی‌لیث و ضمره و سعد بن بکر را حمل می‌کرد. وی در سال ۶۸ هجری وفات یافت و بر اساس قول صحیح ۸۵ سال سن داشت. بنگر: الإصابة (۳۷۰/۷-۳۷۱) و تهذیب التهذیب (۲۴۳/۱۲) هر دو نوشته ابن حجر.

گذشتیم، کفار درخت سدري داشتند که در نزدشان محترم بود که گرداگرد آن اقامت کرده و سلاح‌های خویش را بدان آویزان می‌کردند و به آن ذات انواط^۱ می‌گفتند. گفتیم: یا رسول الله، برای ما هم درختی را تعیین کن، آنچنان که ایشان درختی دارند. چون این مسأله را با رسول الله ﷺ عنوان نمودیم، فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ وَقُلْتُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]، لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ» «الله اكبر، سوگند به آنکه جانم در دست اوست، آنچه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند، شما نیز گفتید، بنی-اسرائیل گفتند: «ای موسی برای مان خدا و معبودی بساز (تا به پرستش آن پردازیم) همان‌گونه که آنان دارای معبودهایی هستند (و به پرستش آن‌ها مشغول می‌باشند! موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید». قطعاً از روش کسانی که پیش از شما بودند (یهود و نصاری) پیروی خواهید کرد»^۲.

علامه سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «در این حدیث رسول خدا ﷺ خبر می‌دهد که درخواستی که از رسول خدا ﷺ نمودند یعنی انتخاب درختی برای اقامت نزد آن و آویزان کردن سلاح‌هایشان بدان به عنوان تبرک، همچون امری است که بنی اسرائیل از موسی علیه السلام درخواست نمودند و گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ﴾ «ای موسی برای مان خدا و معبودی بساز (تا به پرستش آن پردازیم) همان‌گونه که آنان دارای معبودهایی هستند (و به پرستش آن‌ها مشغول می‌باشند!)»^۳.

بنابراین هر دو گروه خواستند تا معبودی غیر از خداوند متعال برای آن‌ها قرار دهند، تا بدان پناه برده و او را پرستند، گرچه الفاظی متفاوت به کار بردند، ولی محتوا یکی است و تغییر اسم حقیقت شیء را تغییر نمی‌دهد^۴. اما اگر کسانی که از رسول الله ﷺ خواستند تا برای‌شان ذات انواطی قرار دهد، نهی رسول الله ﷺ در این مورد را نپذیرفته و آنرا استجابت نمی‌کردند، قطعاً کافر می‌شدند، لیکن پس از اینکه رسول الله ﷺ آن‌ها را از این امر نهی نمودند، بار دیگر به درخواستی که پیشتر کرده بود، باز نگشته

^۱ - اسم درختی است که مشرکان سلاح خویش را بر آن آویزان می‌کردند و در اطراف آن اقامت می‌کردند. بنگر: النهایة فی غریب الحدیث (۱۲۸/۵)، ابن الاثیر.

^۲ - أخرجه احمد (۲۵۸/۵)، والترمذی فی کتاب الفتن، باب ما جاء اترکین سسن من کان قبلکم، برقم (۲۱۸۰)، (۴۱۲/۴) - (۴۱۳)، وقال: حدیث حسن صحیح، و عبدالرزاق فی المصنف برقم (۲۰۷۶۳)، (۳۶۹/۱۱)، وابن ابی عاصم فی السنة برقم (۷۶) (۳۷) واللفظ له، وقال الالبانی: اسناده حسن.

^۳ - تیسیر العزیز الحمید، ص ۱۸۲.

^۴ - فتح المجید، ص ۱۴۹.

(و بر آن اصرار نورزیدند) و بلکه به درگاه خداوند متعال توبه نمودند.^۱

امام مجدد شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «... لیکن این داستان این مطلب را گوشزد می‌کند و مفید آن است که نه تنها فرد مسلمان بلکه چه بسا شخص عالم به انواع مختلفی از شرک مبتلا می‌گردد ولی از وجود آن بی‌خبر باشد. و این اهمیت آموختن شرک و پرهیز از آن را روشن‌تر می‌کند. و نیز مفید آن است که این سخن شخص جاهلی که می‌گوید: توحید را دریافته‌ام، از بزرگ‌ترین انواع جهل و دسیسه‌های شیطان است؛ و نیز از دیگر فواید آن این است که چون مسلمانی کلام کفر آمیزی را بر زبان آورد، درحالی‌که کفر بودن آن را نمی‌داند، اما چون در مورد کفر بودن آگاهی یابد و هشدار داده شود و فوراً از گفته‌ی خود توبه کرده و بازگردد، کافر نمی‌شود، همچنان که بنی اسرائیل و کسانی که از رسول الله صلی الله علیه و آله آن درخواست را نمودند، چنین کردند»^۲.

پس از ذکر ادله‌ی صحیح و صریح که در زمینه‌ی معذور بودن جاهل و منع از تکفیر وی تصریح گردید، نتیجه آن است که: هر آنکه همچون جاهل در چنان شرایطی که پیشتر ذکر شد باشد، معذور است و به طور خلاصه آن شرایط عبارتند از: در سرزمین بدور از اسلام زندگی کند، یا تازه مسلمان باشد یا اینکه در سرزمینی زندگی کند که در آن شرک بسیار بوده و توحید غریب می‌باشد.

ابن تیمیة رحمته در بحث از برخی از انواع شرک می‌گوید: «... و آن از جمله شرکی است که الله عزوجل و رسولش آن را حرام کرده‌اند، لیکن به سبب غلبه و سیطره‌ی جهل و قلت و اندک بودن علم به آثار رسالت در میان بسیاری از متأخرین، به خاطر ارتکاب آن (شرک) امکان تکفیرشان نمی‌باشد، تا اینکه برای وی رهنمودهایی را که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن آمده در زمینه‌ای که مخالفت ورزیده، تبیین و روشن گردانیده شود»^۳.

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «از آنجا که ما کسانی را که بتی بر بالای قبر عبدالقادر و نیز بتی را بر بالای قبر أحمد بدوی و امثال آن‌ها ساخته و به عبادت آن‌ها مشغولند، به خاطر جهل و نبود کسی که آن‌ها را (از این شرک و کفر ورزیدن) آگاه نماید، تکفیر نمی‌کنیم، پس چگونه (به ما اتهام زده و افترا می‌بندند که) کسانی را که به الله عزوجل شرک نورزیده‌اند، اما چون به سوی ما هجرت نکردند،

^۱ - انظر: كشف الشبهات بتعليق الشيخ ابن عثيمين، ص ۸۰.

^۲ - همان، ص: ۸۰-۸۱. این کلام شیخ ردی بر کسانی است که گمان برده‌اند مقوله آن مسلمانان شبیه به عمل بنی اسرائیل بوده، اما همچون آن از موارد شرک اکبر نیست. بنگر: نواقض الإیمان الاعتقادية، ص: ۲۳۳ حاشیه ۲، د. محمد الوهیبی.

^۳ - الرد علی البکری به نقل از: نواقض الإیمان الاعتقادية، ص: ۲۴۲، د. محمد الوهیبی.

تکفیر می‌کنیم؟!»^۱.

و شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب رحمته در مورد کسانی که شرک ورزیده‌اند، اما تکفیر نمی‌شوند، می‌گوید: «و این (عدم تکفیر آنان) به خاطر نبود کسانی در آن وقت است که با زبان و شمشیر به مبارزه با آن مسائل و موارد شرک آمیز بپردازند. لذا حجت بر آن‌ها اقامه نشده و راه راست و درست نیز برای شان روشن و آشکار نگردیده است. (لذا با انجام آن اعمال در آن وقت تکفیر نمی‌شوند)»^۲.

اما حقیقت مبحث عذر به جهل از این قرار است که: عذر به جهل نسبت به اختلاف زمان و مکان و اشخاص، متفاوت و مختلف می‌باشد. چنان‌که گاهی اقامه‌ی حجت بر شخصی خاص و نه بر دیگران صورت می‌گیرد و گاهی به منظور وضوح سنت و تبیین و آشکار گرداندن راه صحیح و درست بر اهل شهری، اقامه‌ی حجت می‌گردد، درحالی‌که چنین تعاملی با شهری دیگر نمی‌گردد. و اینچنین است در زمان‌های مختلف.

اما پس از ذکر ادله در مبحث عذر به جهل و رفع گناه و بلکه تکفیر از آنکه به سبب جهل معذور باشد، در راستای توضیح بیشتر در این زمینه به کلام برخی از اهل علم از متقدمین و متأخرین می‌پردازیم:

امام شافعی رحمته می‌گوید: «برای الله عزوجل اسماء و صفاتی می‌باشد که برای احدی این گنجایش وجود ندارد که آن‌ها را رد و انکار نماید. و هر آنکه پس از ثبوت و اقامه‌ی حجت بر وی، به مخالفت با آن‌ها اصرار ورزد، کافر می‌شود. اما قبل از اقامه‌ی حجت به خاطر جهلش معذور می‌باشد؛ چرا که علم این مسأله (اسماء و صفات) با عقل و اندیشیدن و تفکر صرف قابل درک و ادراک نیست»^۳.

امام ابوبکر بن العربی المالکی رحمته می‌گوید: «همچنان که هریک از طاعات و عبادات ایمان نامیده می‌شود، هریک از گناهان و معاصی نیز کفر نامیده می‌شوند. لیکن در هر مورد که بدان لفظ کفر اطلاق شود، مقصود و مراد از آن کفری که صاحبش را از دین خارج کند، نمی‌باشد، زیرا در این امت، شخص جاهل و آنکه به خطا مرتکب امری گشته و لو اینکه آنچه مرتکب گردیده کفر و شرک باشد، مشرک یا کافر نمی‌باشد، چون به خاطر جهل و خطا معذور است تا اینکه به طور واضح و آشکار حجتی که تارک آن کافر می‌شود، در مورد امری که مرتکب گردیده و امر بر وی مشتبه شده و موجب شده تا امری آشکار و واضح در اسلام که بر آن اجماع قطعی بوده و هر مسلمانی آن‌را بدون تأمل و تفکر

^۱ - مؤلفات الشیخ، القسم الثالث «فتاوی و مسائل» ص: ۱۱.

^۲ - الهدیه السنیه، ص: ۴۶، ۴۷ به نقل از نواقض الإیمان الاعتقادیة، ص: ۲۴۲.

^۳ - فتح الباری (۴۱۸/۱۳)، ابن حجر.

می‌شناسد، انکار نماید برایش تبیین گردد، که این شاء الله بیان آن خواهد آمد. و هیچکس در این زمینه جز اهل بدعت مخالفت نکرده‌اند»^۱.

و شیخ محمد صدیق خان قنوجی رحمته می‌گوید: «... (در کافر شدن شخص) حتماً بایستی وی سینه‌ی خود را برای پذیرش کفر گشوده و قلب و نفسش بدان آرام یابد. (در اینصورت است که وی کافر می‌گردد) اما آنچه از مصیبت‌ها و بدبختی‌های عقاید شرک آمیز که از شخص سرزند، به ویژه زمانی که به مخالف بودن آن موارد با منهج اسلام جاهل باشد، اعتباری ندارد. و نیز صدور عمل کفر آمیزی که قصد فاعل آن از انجامش خروج از اسلام به سوی کفر نباشد، اعتباری ندارد. و نیز لفظی که دلالت بر کفر داشته باشد و مسلمانی آن را بر زبان آورد درحالی که معتقد به معنایش نباشد، اعتباری نداشته و معتبر نیست (و چیزی بر آن مترتب نمی‌گردد)»^۲.

[از این توضیح شیخ محمد صدیق قنوجی چنان بر می‌آید که ایشان قصد و نیت را در کافر شدن شخص به سبب عمل یا قول کفر آمیزی که از او سرزده، معتبر می‌دانند. و به عبارت دیگر قصد و نیت و نه مجرد عمل یا قول کفر آمیز را در کافر شدن شخص، شرط می‌دانند. و این مسأله در این مقوله که می‌گوید: «و نیز صدور عمل کفر آمیزی که قصد فاعل آن از انجامش خروج از اسلام به سوی کفر نباشد، اعتباری ندارد و...» روشن و آشکار می‌باشد. درحالی که این دیدگاه نادرستی است که علما به رد آن پرداخته‌اند و بزودی اقوال آن‌ها را ذکر می‌نماییم. شیخ آلبانی رحمته نیز مرتکب این اشتباه شده است که شیخ عبدالمنعم در کتاب «الأسئلة» به رد این دیدگاه شیخ آلبانی پرداخته است.

شیخ محمد صدیق خان، این توضیح را در بحث از بخشی از این آیه عنوان می‌دارد که الله عزوجل فرمودند: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳۶﴾^۳ و آن بخش از آیه

^۱ - محاسن التأویل (۲/۳۳۹)، قاسمی، و شاید که این کلام ابن العربی در کتابش «النیرین فی الصحیحین» باشد؛ چرا که سباق سخن قاسمی پیرامون تبویب (باب بندی) امام بخاری «باب کفران العشر و کفر دون کفر» و به دنبال آن کلام ابن العربی اشاره بدان دارد که این سخن وی در شرحش بر بخاری «النیرین...» می‌باشد. بنگر: کشف الظنون (۱/۵۵۳)، و شجرة النور الزكية، ص: ۱۳۶، مخلوف؛ و اتحاف القاري بمعرفة جهود و أعمال العلماء علی صحیح البخاری، ص: ۲۸۷.

^۲ - الروضة الندية، ص ۶۲۵.

^۳ - [النحل: ۱۰۶] «کسانی که پس از ایمان آوردن‌شان کافر می‌شوند - بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌های‌شان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند)، خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبانگیرشان

عبارت است از آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا﴾؛

اما باید در نظر داشت که کفر دشنام دهنده متوقف بر قصد و نیت یا حلال شمردن دشنام نمی‌باشد^۱:

پیشتر در اقوال اهل علم و به ویژه در کلام قاضی عیاض و ابن تیمیة و محمد بن عبدالوهاب رحمهم- الله‌أجمعین بیان گردید که هر کس به الله متعال یا رسولش دشنام دهد، کافر می‌باشد، گرچه با دشنام دادن، قصد و نیت کفر ورزیدن و کافر شدن را نداشته باشد. حتی اگر آنچه از وی صادر شده، بر سبیل هزل و شوخی و بدون قصد و نیتی باشد و یا خشم و غضب، او را بر آن داشته تا مرتکب چنین عملی گردد و یا اینکه از روی سهل انگاری و بی‌دقتی و سبک سری و یا به موجب اسباب دیگری همچون این موارد مرتکب چنین اقوالی گشته باشد، باز هم کافر می‌گردد.

و در این مسأله - یعنی شرط بودن قصد و نیت در تکفیر دشنام دهنده - برخی از منتسبین به علم شرعی در این دوران سخن گفته‌اند و اقوال علما در این مورد را بر غیر وجه اصلی آن حمل کرده‌اند. در این مسأله بایستی دقت شود که قصد و نیت‌ها بر دو نوع می‌باشد:

۱- قصد و نیت فعل یا قول

۲- قصد حکم فعل یا قول و نتیجه‌ی آن

میان این دو نوع قصد و نیت تفاوت می‌باشد؛ مثال نوع اول آن است که شخص، قصد و نیت لفظی مشخص را داشته باشد که لفظی دیگر از زبان وی بیرون آید؛ در چنین حالتی گوینده‌ی آن به موجب آنچه تلفظ کرده، مؤاخذه نمی‌شود و این همان نوع خطایی است که هیچ مجازات و عقابی را به دنبال ندارد. و در این مورد حدیث رسول الله ﷺ روایت شده که از مردی حکایت می‌کند که شترش با تمامی اسباب و اثاثیه سفرش در بیابان گم شد، درحالی که آب و غذایش نیز همراه آن بود. صاحب شتر با ناامیدی به انتظار مرگ در زیر درختی خوابید و چون بیدار شد، شترش را با آب و غذایی که همراه داشت، نزد خویش یافت که افسارش را گرفته و سپس (از شدت شادی و خوشحالی) گفت: پروردگارا تو بنده‌ی من و من پروردگار تو هستم. رسول الله ﷺ در مورد وی فرمودند: «أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَجِ» (از شدت خوشحالی و شادمانی دچار خطا و اشتباه گردید)^۲.

این حدیث بیانگر آن است که هر کس اراده‌ی تلفظ لفظی را داشته باشد، اما بدون قصد و تعمد و

می‌شود و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند».

^۱ - به نقل از کتاب «التبیین فی اهم المسائل الکفر والایمان» تألیف شیخ عبدالحکیم حسان، ص ۳۰۷-۳۲۶.

^۲ - به روایت بخاری (۶۳۰۹) و مسلم (۲۷۴۷) و دیگر اصحاب السنن با اختلاف اندک در الفاظ.

نیتی، لفظی دیگر بر زبان وی جاری گردد، به خاطر آن مؤاخذه نشده و محاسبه نمی‌گردد، برخلاف زمانی که گوینده‌ی قول یا فاعل عملی، قصد و نیت تلفظ آن قول یا انجام آن فعل را داشته و قصد و نیت احکامی که نتیجه‌ی آن قول یا فعل بوده را نداشته باشد.

و علما در این زمینه مثال‌هایی را در ابواب فقهی متعددی ذکر نموده‌اند و از این قبیل است آنچه علما در حکم کسی که به شوخی طلاق می‌دهد، بیان داشته‌اند که همگی اتفاق کرده‌اند در چنین حالتی طلاق واقع می‌شود؛ چرا که شخص قصد تلفظ لفظ صریح طلاق را کرده است گرچه قصد و نیت نتیجه آن را که واقع شدن طلاق باشد، نداشته باشد.^۱

و این شاء الله در کلام قرافی رحمته خواهد آمد که اگر مردی اسم همسرش طارق باشد و قصد صدا کردن وی را داشته باشد و به خطا و از روی اشتباه وی را ندا داده و بگوید یا طالق (ای طلاق داده شده) طلاق واقع نمی‌گردد.

آنچه در این نوع از قصد و نیت معتبر است، همان قصد و نیت قول یا فعل انجام شده می‌باشد. و این به موجب احتراز و پرهیز از خطا و سبقت و لغزش زبانی می‌باشد.

اما نوع دوم از انواع قصد و نیت، قصد نتیجه‌ی قول یا فعل و حکم آن دو می‌باشد. و در این مسأله تفصیلی طولانی بوده و این بر حسب نوع قول یا فعل است. مثلاً آنچه گفته شده یا انجام شده از آن دسته اموری است که وضوح و دلالت آن واضح و آشکار است یا اینکه دلالت و وضوح آن پنهان و مخفی می‌باشد. و همچنین بر حسب حال شخص از جهت علم و جهل وی نسبت به حکم این اقوال و افعال متفاوت می‌باشد. و همچنین مکانی که مکلف در آن زندگی می‌کند که آیا علم در آن رواج دارد و امکان شناخت آن برای مکلف میسر است یا اینکه مکلف در مکانی زندگی می‌کند که علم در آن نادر بوده و تحصیل آن ناممکن و دشوار باشد؛ و مواردی از این قبیل که در اطلاق حکم بر هریک از مکلفین تأثیر دارد.

اما در مورد آنچه از این موارد که در مسئله‌ی دشنام دهنده‌ی به الله متعال یا رسولش یا آنکه شریعت و اهل آن را سبک شمرده و از آن عیبجویی می‌کند، معتبر می‌باشد، قاضی عیاض رحمته می‌گوید: «... یا اینکه سخن زشت و کلامی قبیح و یا نوعی دشنام و نقص و عیب متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله کند، اگرچه حال وی چنان نشان دهد که این عمل وی از روی عمد نبوده و قصد و اراده‌ی دشنام را نداشته است همچون اینکه جهالت وی را بر آن داشته تا چیزی بگوید که نبایستی می‌گفت یا تحت شکنجه یا از روی بی-دقتی و سبکسری و عدم تسلط بر زبان و خودپسندی و تکبر و بدزبانی و جسور بودن در کلام، آن

^۱ - رجوع کنید: المغنی، کتاب الطلاق، ج ۱۳/۷، چاپ: عالم الکتاب.

کلمات را در حق رسول الله ﷺ گفته باشد؛ حکم چنین شخصی، حکم همان نوع اول؛ یعنی قتل بدون هیچ درنگ و تأملی می‌باشد... تا آخر کلام قاضی عیاض رحمته که پیشتر گذشت.

و همچنین ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «امام اسحاق بن راهویة - یکی از ائمة که همچون أحمد و شافعی است - می‌گوید: علما اجماع کرده‌اند که دشنام دهنده و ناسزاگویی به رسول الله ﷺ کافر می‌باشد و حکمش در نزد ائمة قتل است و هر آنکه در کفرش شک و تردیدی داشته باشد، خود نیز کافر می‌گردد و این کلام نیز پیشتر گذشت.

به هر حال این دیدگاه که به کفر کافر، آنگاه که مرتکب عملی کفر آمیز یا قولی کفر آمیز شود، اگر قصد و نیت آن‌را نداشته باشد، حکم نمی‌شود، دیدگاهی مخالف با ادله‌ی صریح می‌باشد که بیان آن خواهد آمد. و این مذهب مرجئة است؛ گروهی از مرجئة گفته‌اند: کفر جز با از بین رفتن تصدیق قلبی حاصل نمی‌گردد و انسان به هیچ وجه کافر نمی‌گردد مگر زمانی که نیت قلبی کفر ورزیدن و کافر شدن را داشته باشد که در اینصورت تصدیق قلبی وی از بین می‌رود.

لذا این عده از مرجئة همانطور که ایمان را تنها به عمل قلب - تصدیق - محصور می‌دانند، همچنین کفر را تنها و تنها به عمل قلب باز می‌گردانند.

علما حالاتی را که در آن‌ها بررسی و شناخت قصد و نیت مکلف، قبل از حکم کردن بر وی شرط می‌باشد، ذکر نموده و بیان کرده‌اند. و از این قبیل است الفاظی که محتمل بوده و بر بیشتر از یک معنا دلالت دارند که در اصطلاح الفاظ کنایی نامیده می‌شود و خطا و لغزش زبانی نیز بدان ملحق می‌گردد. لذا آنچه در کلام برخی علما در این باب وارد شده است، بر این حالات حمل می‌گردد.

بر این اساس است که قاضی شهاب الدین القرافي در باب قاعده و ضابطه‌ی نیتی که در طلاق شرط می‌باشد و آنچه در آن شرط نمی‌باشد، می‌گوید: بدان که به اجماع، نیت در الفاظ صریح شرط است و به اجماع، نیت به عنوان شرطی در الفاظ صریح نمی‌باشد و در شرط بودن نیت دو قول می‌باشد و این است خلاصه‌ی آنچه در کتب فقها ذکر شده است که به ظاهر متناقض است، اما تناقضی در آن نیست. و تفصیل آن از این قرار است: آنجا که فقها گفته‌اند: نیت در الفاظ صریح شرط است، مقصودشان قصد مکلف در تلفظ صیغه‌ی طلاق است، تا از لغزش زبانی، زمانی که قصد تلفظ آن‌را نداشته باشد، جدا شود، همچون اینکه شخصی اسم همسرش طارق باشد و دچار لغزش زبانی شده و هنگام صدا زدن وی بگوید: یا طالق؛ که در اینصورت چیزی بر وی لازم نمی‌آید؛ چرا که قصد تلفظ لفظ طلاق را نداشته است.

و آنجا که فقها گفته‌اند: نیت در الفاظ صریح شرط نیست، مقصود و مراد ایشان، قصد و نیت

استعمال صیغه به معنای طلاق می‌باشد. (که شخص لفظ طلاق را در مورد همسر خویش عمداً به کار برد و لو اینکه قصد معنای آن را نداشته باشد، طلاق واقع شده و نیت وی در اینصورت در وقوع طلاق شرط نمی‌باشد؛ چرا که وی قصد لفظ طلاق را داشته اما قصد معنای آن را نداشته و مهم قصد تلفظ می‌باشد).

بنابراین در الفاظ صریح به اجماع، نیت شرط نمی‌باشد و تنها شرط بودن نیت ویژه‌ی الفاظ کنایی که مقصود مکلف از آن معنای طلاق بوده (یا نه) می‌باشد. اما در مورد لفظ صریح، نیت شرط نیست.^۱

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «براستی عقود و تصرفات مشروط به نیت‌ها می‌باشد، همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» براستی که اعمال به نیت‌ها بستگی دارد. و این قاعده در کتاب «بیان الدلیل علی بطلان التحلیل» تقریر گردیده است. و مقرر گردیده هر لفظی که بدون قصد و نیتی از مکلف، از روی سهو و فراموشی و لغزش زبانی و عدم عقل، سرزده است، حکمی بر آن مترتب نمی‌گردد. اما اگر قصد و نیت تلفظ لفظ را داشته باشد و قصد و نیت معنای آن را نداشته باشد همچون کسی که از روی شوخی لفظی را بر زبان می‌آورد، در این مورد تفصیل و توضیح می‌باشد و مقصود در اینجا قصد و نیت عقلی که مختص فعل است، می‌باشد.^۲

می‌گوییم (عبدالحکیم حسان): از آنچه پیشتر گذشت صحت تفاوت قصد و اراده‌ی انشاء صیغه قول یا فعل و قصد و اراده‌ی آنچه از احکام بر آن مترتب می‌گردد که پیشتر بدان اشاره کردیم، روشن و واضح می‌گردد و نیز روشن می‌گردد که آنچه معتبر است، همان قصد و اراده‌ی انشاء صیغه است و قصد و اراده‌ی حکم آن اعتباری ندارد. اما آنچه به مسأله‌ی ما مربوط است، آن است که علما بیان داشته‌اند که هرکس مرتکب چیزی از اقوال یا افعال کفر آمیز گردد، در حکم کردن بر کفر وی، اینکه قصد و اراده‌ی آن را داشته یا معتقد به آنچه انجام داده بوده، شرط نمی‌باشد، بلکه حکم کردن بر وی به موجب آنچه مرتکب گردیده، صحیح می‌باشد، گرچه قصد و اراده‌ی (کفر ورزیدن و کافر شدن) را نداشته باشد یا معتقد بدان نباشد، به شرطی که آنچه گفته یا عملی که انجام داده صریح و واضح بوده و محتمل نباشد.

ابن تیمیة رحمته در بیان حکم کسی که صدایش را از صدای رسول الله صلی الله علیه و آله بالاتر می‌برد، می‌گوید: «از آنجا که ثابت گشته از بالا بردن صدا در برابر صدای رسول الله صلی الله علیه و آله و با آواز بلند با ایشان صحبت کردن، ترس کافر شدن صاحبش می‌باشد، درحالی که فاعل چنین عملی نمی‌داند با این عمل اعمالش نابود

^۱ - الفروق، قرافی، ج ۱۶۳/۳، چاپ: عالم الکتاب.

^۲ - مجموع الفتاوی، ج ۱۰۷/۳۳

می‌گردد و این عمل نابودی اعمال را به دنبال داشته و سبب نابودی آن‌ها می‌باشد، پس بدیهی است که بالا بردن صدا در محضر ایشان، شایسته ارج و منزلت و احترام و اکرام و بزرگداشت و اجلال رسول الله ﷺ نمی‌باشد.

و چون بلند کردن صدا شامل اذیت و آزار پیامبر و تحقیر و سبک شمردن ارج و منزلت ایشان می‌باشد گرچه آنکه صدایش را بالا برده، مقصودش این نباشد و از آنجا که اذیت و آزار و سبک شمردن مقام و منزلت پیامبر که حاصل آن سوء ادب به ایشان است و بدون قصد و نیت صاحبش، کفر محسوب می‌گردد، به طریق اولی اذیت و آزار رساندن به رسول الله ﷺ و سبک شمردن مقام و منزلت ایشان و تحقیر ایشان از روی عمد، کفر می‌باشد^۱.

همچنین ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «به طور کلی هر آنکه مرتکب قول یا فعلی کفر آمیز گردد، به موجب آن کافر می‌گردد، گرچه با آن قول یا فعل، قصد و نیت کافر شدن را نداشته باشد؛ چرا که احدی قصد کفر نمی‌کند مگر آنکه خدا بخواهد»^۲.

می‌گوییم: آنچه ابن تیمیة رحمته بیان نمود که هر آنکه مرتکب قول یا فعلی کفر آمیز گردد، به موجب آن کافر می‌گردد، گرچه با ارتکاب آن قول یا فعل، قصد کافر شدن را نداشته باشد و نیز اعتقاد قلبی بدان نداشته باشد؛ در اقوال وی و دیگر علما، بسیار تکرار گردیده است و این قضیه چه در مسأله‌ی دشنام و یا مطلقاً در مسأله‌ی کفر، یکسان و صادق می‌باشد، همانطور که این‌شاء الله بیان آن خواهد آمد. بلکه ائمه رحمهم الله تصریح نموده‌اند: هر آنکه مطلقاً به عملی از اعمال اسلام ملتزم نباشد، کافر می‌باشد گرچه به تمامی آنچه الله متعال نازل فرموده، اقرار کرده و به رسول الله ﷺ ایمان داشته باشد و گرچه با این عملکرد قصد و نیت کافر شدن را نداشته باشد و در این موارد حکم به عمل قلب باز نمی‌گردد. و بدین مسأله نافع غلام ابن عمر رضی الله عنهما تصریح کرده و در قول حمیدی و أحمد بن حنبل رحمهم الله وارد شده است.

ابن تیمیة رحمته با اسنادش از أحمد بن حنبل از معقل بن عبیدالله العبسی روایت می‌کند که معقل بن عبیدالله به نافع غلام ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آن‌ها می‌گویند: ما اقرار و اعتراف می‌کنیم که نماز فرض است و نماز نمی‌گذاریم و اعتراف داریم که شراب حرام است و آن‌را می‌نوشیم و اقرار داریم که نکاح با مادران حرام است و آن‌ها را به نکاح خود در می‌آوریم؛ پس نافع دستش را در دست وی گذاشته و

^۱ - الصارم المسلول، ۵۵-۵۶

^۲ - الصارم المسلول، ۱۷۷-۱۷۸

گفت: هر آنکه چنین عمل کند، کافر است»^۱.

همچنین ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «حنبل می گوید: حمیدی برای ما روایت کرده و می گوید: مطلع شدم که برخی از مردم می گویند: هر آنکه به نماز و زکات و روزه و حج اقرار کند و به چیزی از آن‌ها عمل نکند تا اینکه بمیرد و یا اینکه پشت به قبله نماز بگذارد تا بمیرد، مادامی که یکی از این موارد را انکار نکرده باشد و دانسته شود که بدانچه ترک کرده، ایمان داشته و مقرر به فرائض و استقبال قبله بوده، مؤمن می باشد. پس گفتم: این کفر صریح است و برخلاف قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و دیدگاه علمای مسلمین می باشد. الله متعال می فرماید: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ [البينة: ۵] «درحالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند و نماز را چنان که باید بخوانند و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس».

حنبل می گوید: «شنیدم که أبو عبدالله می گوید: هر آنکه این سخن را بگوید، درحقیقت به الله متعال کفر ورزیده و آنچه را که الله عزوجل بدان امر کرده و نیز آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن از سوی الله متعال آمده، تکذیب و مردود خوانده است»^۲.

و همچنین ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «کفر تنها در تکذیب خلاصه نمی شود، بلکه اگر شخصی بگوید: من می دانم که تو صادق و راستگو هستی، لیکن از تو تبعیت نمی کنم و بلکه با تو جنگیده و بغض و کینه تو را دارم و با تو مخالفت می کنم، قطعاً کفرش بزرگتر است. بنابراین چون کفر در مقابل ایمان قرار دارد، تنها در تکذیب خلاصه نمی شود؛ چرا که دانسته شده که ایمان، تنها تصدیق نیست؛ بلکه همچنین گاهی کفر از نوع تکذیب و گاهی مخالفت و دشمنی و امتناع ورزیدن بدون تکذیب می باشد»^۳.

و نیز ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «اگر فرض شود که قومی به رسول الله صلی الله علیه و آله بگویند: ما بدون هیچ شک و تردیدی قلباً بدانچه آوردی، ایمان داریم و با زبان به شهادتین اقرار می کنیم جز اینکه در آنچه بدان امر کرده و از آن نهی می کنی، از تو اطاعت نمی کنیم، لذا نماز نگرارده و روزه نمی گیریم و حج نمی کنیم و سخت را تصدیق نمی کنیم و امانت را ادا نمی کنیم و به عهد و پیمان وفا نکرده و صلّه رحم را به جا

^۱ - مجموع الفتاوی، ج ۲۰۵/۷

^۲ - مجموع الفتاوی ج ۲۰۹/۷، ورجوع کنید: السنة، خلال، ۵۲۸

^۳ - مجموع الفتاوی ج ۲۹۲/۷

نمی‌آوریم و به چیزی از امور خیری که بدان‌ها امر می‌کنی، عمل نمی‌کنیم و شراب نوشیده و با محارم نکاح کرده و آشکارا با آن‌ها زنا می‌کنیم و تا آنجا که قدرت داشته باشیم، اصحاب و امت را می‌کشیم و اموالشان را غارت می‌کنیم، بلکه همچنان تو را می‌کشیم و با دشمنانت علیه تو می‌جنگیم.

آیا در اینصورت تصور آن‌هم می‌رود که رسول الله ﷺ بدان‌ها بگوید: شما مؤمنانی کامل الایمان هستید و شما از اهل شفاعت من در روز قیامت بوده و امید آن می‌رود که احدی از شما وارد آتش نشود؟ بلکه هر مسلمانی به ضرورت می‌داند که رسول الله ﷺ به ایشان می‌گفت: شما کافرترین مردم نسبت به آنچه با آن آمده‌ام، هستید و اگر از این امور توبه نمی‌کردند، گردن‌شان را می‌زد»^۱.

همچنین ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و عادات این تصور نمی‌رود که شخصی دارای ایمان قوی باشد و به اینکه الله متعال بر وی نماز و التزام به شریعت پیامبرش و آنچه با آن آمده را فرض کرده است و ولی امر وی را به نماز امر کند و وی امتناع ورزد تا اینکه کشته شود و با این وجود در باطن مؤمن باشد؛ قطعاً وی کافر می‌باشد. و اگر بگوید که من به وجوب نماز اقرار دارم، اما آن را انجام نمی‌دهم، در چنین حالتی عملکرد وی این کلامش را تکذیب می‌کند. همانطور که اگر مصحف را در پلیدی‌ها بیندازد و بگوید: گواهی می‌دهم آنچه در آن است، کلام الله متعال است یا اینکه پیامبری از پیامبران را بکشد و بگوید: گواهی می‌دهم که وی رسول و فرستاده‌ی الله متعال است و همچون این اعمال و افعال که منافی ایمان قلب می‌باشند، بنابراین اگر با چنین حالاتی بگوید: من ایمان قلبی دارم؛ قطعاً عملکردی که از وی سر می‌زند، گفته‌اش را تکذیب کرده و در واقع کاذب و دروغگو می‌باشد»^۲.

همچنین ابن تیمیة در مورد این کلام الله متعال ﴿وَلَیْن سَأَلْتَهُمْ لَیْقُولَنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَحْوُصَّ وَنَلْعَبُ...﴾ می‌گوید: «این آیه بر آن دلالت دارد که آن‌ها خود نیز قصد کفر ورزیدن و وارد شدن در کفر را نداشتند، بلکه گمان‌شان این بوده که این عمل کفر نمی‌باشد که این آیه بیان فرمود که استهزاء به الله متعال و آیات و رسولش، کفری است که صاحبش را پس از ایمان آوردن، کافر و از دین خارج می‌گرداند»^۳.

همچنین ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «بنابراین اگر گفته شود، الله متعال فرموده ﴿وَلَکِن مِّن شَرَحٍ بِالْکُفْرِ صَدْرًا﴾ در پاسخ گفته شده: این بخش آیه موافق با ابتدای آیه است؛ چرا که هرکس بدون

^۱ - مجموع الفتاوی ج ۲۸۷/۷.

^۲ - مجموع الفتاوی ج ۶۱۵/۷-۶۱۶.

^۳ - مجموع الفتاوی ج ۲۷۳/۷.

اکراه کفر ورزد، در واقع سینه‌اش را برای کفر گشوده است و گرنه آخر آیه، ناقض اول آیه می‌باشد. و اگر مقصود از کسی که کفر ورزد، کسی باشد که سینه‌اش را برای کفر، بدون اکراه گشوده است، تنها آیه مکره را استثنا نمی‌کرد، بلکه واجب بود که مکره و غیر مکره در صورتی که سینه‌اش را برای کفر نگشوده است، استثنا شوند.

و اگر با اختیار، کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد، در واقع سینه‌اش را برای کفر گشوده است و این کفر می‌باشد. و بر این مسأله کلام الله متعال دلالت می‌نماید که فرموده‌اند: ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِرُوا إِنَّ اللَّهَ خُجِّجَ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٦﴾ وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٧﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعُفَ عَن طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [التوبة: ٦٤-٦٦] «منافقان (خدا و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و می‌ترسند که سوره‌ای برضد ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتنش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حق پیغمبر و مومنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند».

در این آیه الله متعال خبر داده که آنان با وجودی که گفتند: «ما کفر را بدون اعتقاد بدان و بلکه از روی شوخی و سرگرمی بر زبان آوردیم؛» پس از ایمان آوردن‌شان کافر شدند و الله متعال بیان داشته که استهزاء و تمسخر و به بازی گرفتن آیات الله متعال، کفر می‌باشد و این عمل جز از کسی که سینه‌اش را برای چنین کلامی گشوده است، سر نمی‌زند و اگر ایمان در قلبش می‌بود، قطعاً وی را از به زبان آوردن این کلام باز می‌داشت»^۱.

همچنین ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «الله متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ

وَأَلْهَمَ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۶﴾ [النحل: ۱۰۶] «کسانی که پس از ایمان آوردن شان کافر می شوند - بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می گردند و در همان حال دل‌های شان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می پذیرند)، خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبان گیرشان می شود و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند».

پر واضح است که در اینجا مراد از کفر، تنها اعتقاد قلبی نمی باشد؛ چرا که انسان در مورد اعتقاد قلبی مورد اکراه واقع نمی گردد. و در اینجا کسی که مورد اکراه واقع شده، استثنا شده است و مقصود و مراد از آن، کسی که بگوید و بدانچه گفته اعتقاد داشته باشد، نیست؛ چرا که آیه مکره را استثنا کرده است و مکره هم بر قول و هم بر عقیده، اکراه و اجبار نمی شود و بلکه تنها و تنها بر قول است که مورد اکراه واقع می گردد.

لذا دانسته شد که مراد از آیه، کسی است که کلمه کفر را بر زبان آورد که در اینصورت خشم و غضب الله متعال و عذاب بزرگ و دردناکی کیفر وی خواهد بود و بدین سبب کافر می شود مگر آنکه مورد اکراه واقع شود و در همان حال قلبش مطمئن و سرشار از ایمان باشد، لیکن چنانچه آن کسانی که مورد اکراه واقع شده اند، سینه خود را برای کفر بگشایند، نیز کافر می باشند.

بنابراین کسی که کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد، کافر می شود مگر آنکه از روی اکراه، لب بدان بگشاید و تنها با زبان کلمه‌ی کفر را جاری کند و قلبش در همان حال مطمئن به ایمان و سرشار از آن باشد. و الله متعال در حق مسخره کنندگان می فرماید: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ الله متعال در این آیه بیان فرموده که آن‌ها به سبب قولی که بر زبان آوردند با وجودی که به صحت آن معتقد نبودند، جزو کفار می باشند^۱.

و ابن تیمیة رحمته در تفسیر این کلام الله متعال ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ می گوید: «مفسرین اتفاق نظر دارند که سبب نزول این آیه قومی بودند که اظهار اسلام نمودند درحالی که در قلب شان مرض بود، به گونه‌ای که ترس مغلوب شدن اهل اسلام را داشتند و به خاطر ترسی که در قلوب شان بود و نه بر این اعتقاد که یهود و نصاری صادقانند و محمد کاذب، یهود و نصاری و دیگر کفار را به دوستی می گرفتند»^۲.

^۱ - الصارم المسلول، ۵۲۴

^۲ - مجموع الفتاوی ج ۱۹۴/۷: ۱۹۳

می‌گوییم: از آنچه پیشتر گذشت، روشن می‌گردد که در حکم کردن بر کسی که مرتکب کفر گشته، اعتقاد قلبی وی نسبت به کفری که ورزیده یا اینکه قصد و نیت کافر شدن را با ارتکاب آن کفر داشته باشد، شرط نیست. و نیز واضح گردید که هرگاه شخصی کلمه‌ی کفر را بدون اکراه بر زبان آورد، در واقع سینه‌اش را برای پذیرش کفر گشوده است و این بر زبان آوردن کفر بدون اکراه، بر آن دلالت دارد که وی قصد و نیت آن را داشته است.

همچنین روشن گردید که هر آنکه قصد و نیت قلب را شرط بدانند، دلایلی از کتاب و سنت که بر این مقوله‌اش دلالت داشته و بر آن شاهد و گواه باشد، وجود ندارد. و این درحالی است که در این مسأله تنها شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته منفرد و تنها نمی‌باشد و در واقع دیدگاه و نظریه‌ی جدیدی نیست که به عنوان بدعتی که شیخ الإسلام آن را مطرح کرده، تلقی گردد، آنطور که برخی از مردم گمان می‌کنند، بلکه علمای دیگر نیز با ایشان موافق می‌باشند.

ابن العربی در تفسیر آیه توبه می‌گوید: «آنچه گفته‌اند از دو حالت خارج نیست، یا اینکه آن سخنان را از روی شوخی گفته‌اند و یا اینکه بدون شوخی و با جدیت لب بدان‌ها گشوده‌اند که در هر دو حالت این سخنان‌شان کفر می‌باشد؛ برآستی که بر زبان جاری کردن کفر از روی شوخی، کفر بوده و در این مسأله اختلافی در میان امت نمی‌باشد؛ برآستی که تحقیق برادر علم و هزل و شوخی برادر جهل و باطل است»^۱.

شیخ المفسرین ابن جریر طبری رحمته در تفسیر این کلام الله متعال ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ ۱۳... می‌گوید: «این آیه از قوی‌ترین دلایل بر اشتباه بودن قول کسانی است که گمان می‌کنند احدی به الله متعال کافر نمی‌شود مگر از آن جهت که پس از علم به وحدانیت الله متعال، قصد و نیت کافر شدن را داشته باشد.

و این آن چیزی است که الله متعال آن را بیان داشته و از کسانی خبر داده و صفت‌شان را در این آیه چنان بیان داشته که سعی و تلاش‌شان در دنیا در گمراهی بوده است، درحالی‌که گمان می‌کردند بر اساس آنچه انجام می‌دادند، نیکوکارند.

و از آن‌ها خبر داده که آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگارشان کفر ورزیده و کافر شدند. و اگر قول کسانی که گمان می‌کنند احدی به الله متعال کافر نمی‌شود مگر زمانی‌که می‌داند (و از روی عمد و قصد و نیت کفر ورزیده و کافر می‌شود) درست بود، واجب بود که آن قوم به خاطر عملی که مرتکب

^۱ - احکام القرآن، ابن العربی ج ۹۷۶/۲ و رجوع کنید: تفسیر القرطبی ج ۸/۱۸۲

شدند - و الله متعال از آن‌ها خبر داده که ایشان گمان می‌کردند که با این اعمال جزو نیکوکارانند - مصیب و مأجور می‌بودند. لیکن قول صحیح بر خلاف آنچه آن‌ها گفته‌اند، می‌باشد چون الله متعال در مورد آن قوم خبر داده که ایشان به الله متعال کفر ورزیده و کافر شده و اعمال‌شان نابود و باطل و تباه می‌باشد»^۱.

و ابن حجر رحمته می‌گوید: «ابن جریر - پس از شمردن احادیثی که در مورد خوارج وارد شده - می‌گوید: این احادیث رد بر دیدگاه کسانی است که می‌گویند: هیچیک از اهل قبله از اسلام بعد از استحقاق حکم آن (اسلام) خارج نمی‌شود مگر با قصد و نیت خروج از آن و عالمانه؛

براستی این دیدگاه باطل می‌باشد و دلیل آن کلام رسول الله صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «وَيَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا يَتَعَلَّقُونَ مِنْهُ بِشَيْءٍ» «از اسلام خارج می‌شوند و با آن هیچ ارتباطی ندارند.»

بدیهی است که خوارج مرتکب حلال شمردن خون مسلمانان نشدند مگر به موجب خطا و اشتباهی که به سبب تأویل آیه‌ی قرآن بر وجهی که مقصود آیه نبود، از آن‌ها سر زد»^۲.

همچنین ابن حجر رحمته می‌گوید: «و این احادیث دلیلی بر آن است که از مسلمانان کسانی هستند که بدون قصد و نیت خروج از اسلام و بدون اینکه قصد اختیار کردن دینی در برابر دین اسلام را داشته باشند، از دین خارج می‌شوند»^۳.

و شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله‌تعالی در مورد کسی که کلمه‌ی کفر را بر زبان می‌آورد در حالی که نمی‌داند که آن کلمه موجب کافر شدن وی می‌گردد، می‌گوید: «اما اینکه شخصی نمی‌داند که آن کلمه موجب کافر شدن وی می‌گردد، این دلیل از کلام الله متعال در مورد آن کفایت می‌کند که می‌فرماید: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ﴾؛ براستی آن‌ها از رسول الله صلی الله علیه و آله معذرت خواهی می‌کردند و گمان‌شان آن بود که آن سخنانی که بر زبان آوردند، موجب کافر شدن‌شان نمی‌گردد و جای تعجب است از کسانی که این آیه را بر این حمل می‌کنند که آن‌ها چون می‌دانستند که آن کلمات کفر است و باز آن‌را بر زبان جاری کردند کافر شدند؛ در حالی که این آیات را می‌شنوند:

﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ [الكهف: ۱۰۴] «و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند (و طاعت و عبادت شرک آلودشان موجب رستگاریشان می‌شود)».

^۱ - جامع البیان، طبری، ج ۳۵/۱۶: ۳۴

^۲ - فتح الباری ج ۳۱۳/۱۲ باب من ترک قتال الخوارج للتألیف.

^۳ - السابق ج ۳۱۵/۱۲

﴿إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الأعراف: ۳۰]

«چرا که به جای خداوند شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشان را راه یافته پنداشته‌اند».

﴿وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنْ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۳۷]

گروه را از راه (خدا) باز می‌دارند و (به گونه‌ای گمراهی را در نظرشان می‌آریند که) گمان می‌کنند ایشان هدایت یافتگان حقیقی هستند».

آیا این تصور می‌رود که آن‌ها از کفار نبودند؟ و جهل واضح و آشکار در این مسائل به خاطر غربت آن‌ها قابل انکار نیست»^۱.

و ابن عابدین در شرح قول ماتن: «هرآنکه با الفاظ کفر آمیز شوخی کند و از روی شوخی آن‌ها را بر زبان آورد، مرتد می‌گردد» می‌گوید: «اگرچه معتقد به سبک شمردن و تحقیر دین نباشد؛ و چنین کفری همچون کفر عناد است؛ یعنی هر آنکه کلمه‌ی کفر را با اختیار بر زبان جاری کند و قصد و نیت معنای آن را نداشته باشد، این گونه می‌باشد»^۲.

همچنین ابن عابدین می‌گوید: «در بحر آمده است: اگر شخصی عمدا کلمه‌ی کفر را به طور مطلق بر زبان آورد، لیکن معتقد به آن نباشد، برخی از اصحاب ما می‌گویند: وی کافر نمی‌گردد؛ چرا که کفر متعلق به ضمیر و باطن است و در چنین حالتی ضمیر و باطن وی بر کفر معتقد نبوده است و برخی دیگر می‌گویند: وی کافر می‌گردد و در نزد من دیدگاه صحیح، همین می‌باشد؛ چرا که شخص با ارتکاب چنین عملی، دینش را سبک شمرده و به تحقیر و توهین آن پرداخته است ... تا آنجا که می‌گوید: و صاحب بحر می‌گوید: حاصل کلام آن است که هر آنکه کلمه‌ی کفر را از روی شوخی و سرگرمی و مزاح بر زبان آورد، در نزد همه کافر می‌گردد و در این مورد، اعتقاد وی اعتباری ندارد همانطور که در خانیه بدان تصریح شده است. و هر آنکه کلمه‌ی کفر را به اجبار و اکراه یا خطا و اشتباه بر زبان جاری کند، همگی معتقدند که وی کافر نمی‌شود و هر آنکه عامدانه و عالمانه کلمه کفر را بر زبان آورد، در نزد همه کافر می‌گردد. و هر آنکه کلمه‌ی کفر را به اختیار و درحالی که به کفر بودن آن جاهل است، بر زبان آورد، در این مورد اختلاف می‌باشد»^۳.

می‌گوییم: هر آنکه در کلام ابن عابدین تدبر کند، سبب حقیقی قول کسی را که می‌گوید: «کافر نمی‌گردد مگر کسی که قلبا به کفر معتقد باشد» می‌داند و آن اینکه مرجع این کلام، خطای ناشی از

^۱ - الدررالسنية في الأجوبة النجدية، ج ۸ کتاب المرتد، ۱۰۵

^۲ - رد المحتار علی الدرالمختار لابن عابدین، ج ۴/۲۲۲

^۳ - رد المحتار علی الدر المختار لابن عابدین، ج ۳/۲۸۵

تعریف نادرست ایمان است. و این در نقل ابن عابدین از صاحب البحر واضح و روشن می‌باشد، آنجا که می‌گوید: برخی از اصحاب ما می‌گویند: وی کافر نمی‌گردد؛ چرا که کفر متعلق به ضمیر و باطن می‌باشد و در چنین حالتی ضمیر و باطن وی با کفر گره نخورده است.

براستی چون آن‌ها گفته‌اند: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی، کفر را نیز محصور در از بین رفتن آن تصدیق قرار داده‌اند و چون تصدیق را متعلق به قلب و ضمیر دانسته‌اند، پس کفر را به قلب و ضمیر بازگردانده‌اند.

این درحالی است که بسیاری از کسانی که اعتقاد قلبی را در حکم کردن بر کفر فاعل و یا گوینده‌ی کفر شرط قرار داده‌اند، نمی‌دانند که این مسأله نتیجه‌ی قول مرجئه در تعریف ایمان می‌باشد و از جمله خطا و اشتباه‌شان آن است که در تعریف ایمان با مذهب سلف مخالفت ورزیده‌اند. و با وجودی که آن‌ها -مرجئه- در مسمای ایمان دچار خطا و اشتباه گردیده‌اند، اما بر کفر کسی که از روی شوخی کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد، حکم کرده‌اند، اگرچه گوینده‌ی آن به کفر بودن آن کلمات اعتقادی نداشته باشد و این در کلام صاحب البحر واضح و روشن می‌باشد، آنجا که می‌گوید: حاصل کلام آن است که هر آنکه کلمه‌ی کفر را از روی شوخی و سرگرمی و مزاح بر زبان جاری کند، در نزد همه کافر می‌گردد و در این مورد، اعتقاد وی اعتباری ندارد.

جای بسی تعجب است از کسانی که در عصر ما از اهل علم شمرده شده و با این وجود بر دوری مذهب مرجئه از مذهب سلف صالح افزوده‌اند، درحالی که کلام اهل علم از اهل سنت و جماعت پیش روی‌شان قرار دارد. از الله متعال هدایت را خواستاریم.

شیخ حمد بن عتیق النجدی رحمته الله می‌گوید: «براستی کتاب الله متعال و سنت رسول و فرستاده‌اش و اجماع امت متفقند که هر آنکه کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد یا مرتکب آن گردد، کافر می‌گردد و در کافر شدن وی، شرح صدر قلبی شرط نمی‌باشد و در این باب جز مکره استثنا نمی‌باشد. اما هر آنکه سینه‌اش را برای کفر بگشاید، یعنی سینه‌اش را برای پذیرفتن کفر وسعت داده و نفسش آن را پسندیده و بدان راضی شود، چنین شخصی کافر و دشمن الله متعال و رسولش می‌باشد گرچه کلمه‌ی کفر را بر زبان جاری نکرده باشد و نیز با اعضا و جوارح مرتکب آن نگردیده باشد و این حکم به دلالت کتاب و سنت و اجماع، معلوم و آشکار می‌باشد - سپس ده دلیل بر صحت کلامش ذکر می‌کند-»^۱.

می‌گوییم: این اقوال اهل علم و فضل در عصر تابعین می‌باشد که بیانگر و گواه صحت کفر کسی است که با قول یا فعل مرتکب کفر گردد آن هم بدون توقف حکم کفر بر عمل قلب یا اعتقاد و یا قصد و

^۱ - الدفاع عن أهل السنة والإتباع، ۲۲-۲۳ ط دارالقرآن الکریم.

نیت مکلف نسبت به آنچه از کفر که مرتکب گردیده است.

بر این اساس است که گفتیم: اقوالی که در کلام برخی علما وارد شده و در مورد آنها توهم آن می‌رود که با آنچه پیشتر ذکر نمودیم، مخالف باشد، واجب است بر آن حمل گردد که مقصود و مراد از کلام آنها اقوال و افعالی می‌باشد که محتمل بوده و احتمال کفر و غیر آن را دارد، یا اینکه بر آن حمل گردد که مقصود ایشان اقوال و افعالی است که در اثر خطای غیر عمدی همچون لغزش زبانی، از مکلف صادر می‌گردد و این همچون داستان مردی است که در حدیث وارد شده و در آن آمده که گفت: پروردگارا تو بنده من و من پروردگار تو هستم.

بنابراین بایستی این‌گونه میان اقوال علما جمع صورت پذیرد تا اینکه اقوال علما در یک مسأله، با یکدیگر در تضاد واقع نشده و برخی را با برخی رد نکنیم.

و احدی نباید گمانش این باشد که این حکم مربوط به زمانی غیر از زمان ما بوده که مردم آن‌را مطرح کرده‌اند و مناط این حکم غیر از مناط ما بوده و آن حکمی است که در گذر زمان تغییر کرده است، آنطور که برخی از کسانی که نصیب و بهره‌شان از علم اندک است، چنین می‌گویند.

براستی این حکمی ثابت است که با گذشت زمان هرگز تغییر نمی‌کند؛ و از علمای معاصر شیخ ابن عثیمین در فتاوی‌اش بدین مسأله اشاره کرده و می‌گوید: و اگر مکلف، قصد و نیت عمل کفر آمیز را نداشته باشد و مرتکب آن گردد، بدین سبب کافر نمی‌گردد، همچون کسی که بر کفر مورد اکراه واقع شود و با این وجود قلبش مطمئن به ایمان باشد و همچون کسی که فکرش بسته شده و از شدت خوشحالی و مانند آن، نمی‌داند چه می‌گوید و مثال آن صاحب شتری است که شترش را در بیابان درحالی گم کرد که تمامی اسباب و اثاثیه و آب و غذای وی بر آن بود و پس از گم شدن شتر، با ناامیدی و به انتظار مرگ در زیر سایه درختی خوابید. چون بیدار شد، افسار شترش را به درخت آویزان یافته و آن‌را گرفت و از شدت خوشحالی گفت: پروردگارا، تو بنده‌ی من و من پروردگار تو هستم. و از شدت خوشحالی دچار خطا و اشتباه و لغزش زبانی گردید. لیکن هر آنکه از روی شوخی و مزاح مرتکب عمل یا قولی کفر آمیز شود، کافر می‌گردد؛ چرا که قصد و نیت عمل کفر آمیز را داشته است، همانطور که اهل علم بدین مسأله تصریح کرده‌اند^۱.

با وجود وضوح این مسأله، برخی از مردم به مقوله‌ای که زجاج مبنی بر شرط بودن قصد مکلف در حکم کردن کفر بر وی، بیان داشته، استدلال کرده‌اند درحالی که مقوله‌ی وی با ادله‌ی صریح مخالف می‌باشد و فحوای آن این است که: «بر کفر فاعل عمل کفر آمیز حکم نمی‌شود مگر زمانی که فاعلش

^۱ - المجموع الثمین لفتاوی الشیخ ابن عثیمین، ج ۱۶/۳-۱۷

قصد و نیت آنرا داشته باشد». اما این مقوله با ادله‌ی صریحی که ذکر آن‌ها پیشتر بیان گردید و نیز با آنچه از اقوال علما که شبه اجماع بوده و ذکر نمودیم، مخالف می‌باشد، علاوه بر اینکه زجاج نیز دلیل صحیحی مبنی بر اعتبار آنچه بیان داشته، اقامه نکرده است.

و مقوله‌ی زجاج را قرطبی نقل کرده و شوکانی شبیه آنرا بیان داشته است و ابن‌الوزیر یمانی بیان داشته که این مقوله، عین قول معتزله می‌باشد.

به هر حال احتجاج و استدلال به چنین مقوله‌ای در مقابل آنچه از جمع کثیری از علمای امت و بلکه از کسانی ذکر نمودیم که به فقهای مرجئه منتسب‌اند و کسانی که به دیدگاه ایشان معتقدند همچون ابن‌عابدین، صحیح نمی‌باشد.

خلاصه این مسأله آن است که: هر آنکه مرتکب قول یا فعلی کفر آمیز گردد، کافر می‌گردد گرچه قصد و نیت قلبی وی با ارتکاب آن قول یا فعل کافر شدن نباشد یا اینکه اعتقاد قلبی به آن کفر را نداشته باشد. به شرطی که قصد و نیت گفتن قول یا آن فعل کفر آمیزی که از وی صادر گشته را داشته باشد و قول و فعلی که از وی صادر گشته، از قبیل خطا و لغزش و سبقت زبانی که مکلف قصد و نیت بیان آن را ندارد، نباشد و نیز قول و فعل کفر آمیز بر کفر بودنش صریح الدلالة باشد. والله تعالی اعلم.

اما آنچه از قاضی ابویعلی ذکر گردیده - و برخی آنرا از ایشان نقل کرده‌اند که دشنام دهنده به موجب دشنامی که داده، کافر نمی‌شود مگر اینکه این عمل را حلال بشمارد؛ شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته در کتابش «الصارم المسلول علی شاتم الرسول» آنرا ذکر نموده و بطلان این قول را علاوه بر عدم ثبوت آن از احدی از ائمه‌ی شناخته شده، بیان داشته است. و نیز شیخ الإسلام از قاضی ابویعلی کلامی صریح بر خلاف آنچه از وی ذکر گردیده، نقل می‌کند.

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و از قاضی ابویعلی نقل شده که می‌گوید: برآستی دشنام دهنده به رسول الله صلی الله علیه و آله اگر این عمل را حلال بشمارد، کافر می‌باشد و اگر آنرا حلال نداند، فاسق می‌باشد.

ابن تیمیة می‌گوید: و واجب است ملاحظه گردد که این مقوله که کفر دشنام دهنده فی نفس الأمر به خاطر حلال شمردن دشنام می‌باشد، لغزشی مردود و خطا و اشتباه بزرگی است.

الله متعال بر قاضی ابویعلی رحم کند که در جایی دیگر مناقض آنچه در اینجا گفته، بیان داشته است»^۱.

همچنین شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «برآستی این مقوله که: آنکه مرتکب کفر گردیده، اگر آنرا حلال بشمارد، کافر بوده وگرنه کافر نمی‌باشد که از فقها نیز حکایت گردیده، اصلی برای آن نمی-

باشد و بلکه این مقوله را قاضی از کتب برخی متکلمین نقل کرده است ... تا آنجا که ابن تیمیه رحمته می‌گوید: نباید شخصی گمان برد که در این مسأله اختلاف می‌باشد و بدین ترتیب آنرا از قبیل مسائل خلافی قرار دهد. و این مقوله اشتباهی است که هرگز احدی نمی‌تواند آنرا از یکی از فقها و انمهی فتوا با این تفصیل حکایت کند»^۱.

همچنین شیخ الإسلام رحمته می‌گوید: «براستی دشنام دادن به الله متعال و فرستاده‌اش کفری ظاهری و باطنی می‌باشد و یکسان است که دشنام دهنده معتقد به حرام بودن یا حلال بودن آن باشد یا اینکه آن را از روی اهمال و سستی و سهل انگاری در امر اعتقاد بر زبان آورده باشد (که در همه‌ی این حالات فاعل آن کافر می‌گردد). این مذهب فقها و سایر اهل سنت می‌باشد، کسانی که معتقدند ایمان عبارت است از قول و عمل ... تا آنجا که می‌گوید: قاضی ابویعلی می‌گوید: هر آنکه به الله متعال یا رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام دهد، کافر می‌گردد و یکسان است که دشنام را حلال بدانند یا حرام. پس اگر دشنام دهنده بگوید: این عمل را حلال نمی‌دانم؛ به موجب حکم بر اساس ظاهر، این گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود و مرتد محسوب می‌گردد؛ چرا که ظاهر امر، خلاف آنچه از آن خبر می‌دهد، می‌باشد؛ چرا که غرض و هدفی برای وی در دشنام دادن به الله متعال و فرستاده‌اش نمی‌باشد جز اینکه وی معتقد به عبادت الله متعال نبوده و معتقد به صدق آنچه فرستاده‌اش با آن آمده، نمی‌باشد. در این مسأله میان قاتل و دزد و شارب خمر و دشنام دهنده تفاوت می‌باشد، به گونه‌ای که اگر قاتل و دزد و شارب خمر، پس از ارتکاب این اعمال، اعتراف کند که هیچیک از این اعمال را حلال نمی‌داند، تصدیق می‌شود (اما آنکه دشنام داده، گرچه بر حرام بودن دشنام اعتراف کند، تصدیق نمی‌شود)»^۲.

۲- خطا:

بیشتر در زمینه‌ی عذر به جهل و تفصیلات آن سخن گفتیم؛ اکنون به مسأله‌ی خطا و آنچه مربوط به آن است می‌پردازیم.

حافظ ابن رجب رحمته در تعریف خطا می‌گوید: «و آن عبارت است از اینکه شخصی از عملکرد خویش قصد و اراده‌ی امری را داشته باشد اما عملش مصادف با امری غیر از قصد و اراده‌ی وی گردد.

^۱ - الصارم المسلول، ۵۱۶

^۲ - الصارم المسلول، ۵۱۲-۵۱۳

^۳ - پایان نقل از کتاب «التبیین فی أهم المسائل الکفر والإیمان» برای تحقیق بیشتر مراجعه شود به کتب: الأسئلة، الانتصار لأهل التوحید و الرد علی من جادل عن الطواغیت، العذر بالجهل و قیام الحجة، عبد المنعم مصطفی حلیمه. تحفة الموحدين فی بعض مسائل أصول الدین. ص: ۱۷۶ و الإیمان، ابن تیمیه. (مترجم)

همچون اینکه: شخصی قصد کشتن کافری می‌کند اما اراده‌ی کشتن وی مصادف با کشتن مسلمانی می‌گردد. (یا همچون اینکه به قصد صید پرنده‌ای در جنگل تیراندازی می‌کند اما تیرش برخلاف اراده و قصد وی به انسانی برخورد کرده و او را می‌کشد)^۱.

و جرجانی در تعریف آن می‌گوید: «خطا، عبارت است از آنچه انسان در آن قصد و اراده‌ای ندارد، (اما ناخواسته مرتکب می‌گردد) همچون اینکه شخصی به گمان شکار یا کشتن شخصی حربی تیراندازی کند، اما آنکه تیر بدو اصابت کند، مسلمان باشد، یا اینکه به هدفی تیراندازی کند و تیرش به انسانی برخورد کند و مانند این‌ها...»^۲.

مسأله‌ی خطا از جمله مواردی است که به عوارض اهلیت مربوط می‌باشد و در دیدگاه سلف صالح چه در عقاید و چه در احکام از جمله موانع تکفیر به شمار می‌رود. و مبنای آن ادله‌ی شرعی است که الله عزوجل در کتابش بدان پرداخته و بیان داشته که به سبب آن هر آنکه را که دچار خطا یا فراموشی گردد، مواخذه نمی‌کند.

لیکن برخی از اهل بدعت - همچنان که پیشتر در مسأله‌ی عذر به جهل بدان پرداخته شد - میان اصول و فروع (عقاید و احکام) در این زمینه تفاوت قائل شده‌اند و این برخلاف دیدگاه سلف صالح و ائمه‌ی فتوی همچون ابو حنیفه و شافعی و ثوری و داود بن علی و دیگران می‌باشد و همگی آن‌ها در این زمینه بیان داشته‌اند که: مجتهد چه در مسائل اصولی (اصول دین منظور است) و چه در مسائل فروعی (احکام) دچار خطا و اشتباه گردد، گنه کار نمی‌باشد. همچنان که این قول را ابن حزم و دیگران از آن‌ها نقل می‌کنند و بر این اساس است که ابو حنیفه و شافعی و ... شهادت و گواهی دادن اهل بدعت جز خطایه^۳ را پذیرفته و نمازگزاردن پشت سر آن‌ها را صحیح دانسته‌اند درحالی که شهادت و گواهی کافر بر مسلمانان پذیرفته نشده و پشت سر آن‌ها نماز گزارده نمی‌شود.

و گفتند: این قول و دیدگاه از صحابه و تابعین و ائمه‌ی دین معروف است که: آن‌ها هیچ‌یک از مجتهدینی را که چه در مسأله‌ی علمی و چه عملی دچار خطا و اشتباه شده‌اند، نه تکفیر کرده و نه

^۱ - جامع العلوم والحکم (۲/۳۶۷).

^۲ - التعریفات، ص: ۱۳۴.

^۳ - پیروان ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الأسدی الأجدع مولی بنی اُسد، و خطایه فرقه‌ای از فرق غلاة شیعه می‌باشد که به عقیده حلول فراخوانده و گمان می‌کند که روح الهی در وجود امام جعفر صادق و پس از ایشان در ابی الخطاب حلول نموده است. ابی الخطاب متوفای سال ۱۴۳ هجری می‌باشد. تعالی الله عن قولهم علوا کبیرا. بنگر:

الفرق بین الفرق، ص: ۲۵۵، بغدادی؛ و الملل والنحل (۱/۲۱۰-۲۱۲)، شهرستانی.

فاسق دانسته و بلکه هیچ‌یک از آن‌ها را گنه‌کار هم نمی‌دانستند.

و نیز گفته‌اند: تفاوت قائل شدن میان مسائل اصول و فروع، از اقوال اهل بدعت، اهل کلام؛ یعنی معتزله و جمهیه و هر آنکه راه آن‌ها را طی کرده است، می‌باشد و این‌گونه این دیدگاه در میان اقوامی که در زمینه اصول فقه سخن گفته‌اند، رسوخ کرده است. درحالی‌که حقیقت این قول را نشناخته و در آن تعمق نکرده‌اند.

و گفتند: و تفاوت قائل شدن در این زمینه میان اصول و فروع، بدعتی نوظهور در اسلام می‌باشد که هیچ دلیلی از کتاب و سنت و اجماع بر آن دلالت نمی‌کند، بلکه احدی از سلف صالح و ائمه اشاره‌ای هم بدان نکرده‌اند و عقلاً باطل می‌باشد؛ از این گذشته، کسانی که به مسائل اصول و مسائل فروع قائل شده و به تفاوت میان آن‌ها قائلند، تفاوت‌های صحیحی که بتوان بر اساس آن‌ها میان این دو نوع تفاوت قائل گردید، ذکر نکرده‌اند بلکه سه یا چهار تفاوت قائل شده‌اند که همگی آن‌ها باطل می‌باشد»^۱.

اکنون به مقصود خویش؛ یعنی ذکر ادله‌ی کتاب و سنت که به طور کلی در برگیرنده‌ی اعتبار معذور بودن بر مبنای خطا می‌باشد، می‌پردازیم.

۱- الله متعال می‌فرماید: ﴿أَدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵] «آنان را به نام پدران‌شان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر بشمار است. اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند. هرگاه در این مورد اشتباه کردید (و مثلاً بر اثر عادت گذشته، یا سبق لسان، به لغزش افتادید و به خطا رفتید) گناهی بر شما نیست. ولی آنچه را که دل‌تان می‌خواهد (یعنی از روی عمد و اختیار می‌گویند، گناه است و کیفر دارد). به هر حال، پیوسته خدا آمرزگار و مهربان بوده و هست (و قلم عفو بر اشتباهات و لغزش‌ها می‌کشد و شما را می‌بخشد)».

قرطبی رحمته‌الله می‌گوید: «و گفته شده: این کلام الله عزوجل ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ﴾ مجمل است؛ و مقصود از آن این است که: در آنچه دچار خطا و اشتباه شدید، بر شما گناهی نیست. و عطاء و بسیاری از علما بر این دیدگاه فتوا داده‌اند»^۲.

^۱ - منهاج السنة (۸۷/۵-۸۸)، و نگا: مجموع الفتاوی (۱۲۵/۱۳-۱۲۶) و (۲۰۷/۱۹-۲۰۸) و (۲۳/۳۴۶-۳۴۷).

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۸۱/۱۴).

و همچنین می‌گوید: «... و بر این اساس است که الله عزوجل پس از آن می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ یعنی (غفورا) بخشنده و آمرزگار عمد است و (رحیما) مهربان و رحیم است، با برداشتن گناه خطا (از صاحبش)»^۱.

حافظ ابن حجر رحمته می‌گوید: «ابن التین می‌گوید: امام بخاری رحمته این کلام الله عزوجل: ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ﴾ را در (اشتباه در) هر امری جاری می‌داند. و اما دیگران بر این باورند که آن خطا، تنها مخصوص مسأله‌ای خاص است و آن اینکه چون شخصی به دیگری بگوید: پسرم؛ و او پسرش نباشد (در این صورت است که خداوند این خطای وی را می‌بخشد)؛ و اگر چنان در نظر گرفته شود که این آیه در مورد آنچه پیش‌تر ذکر گردید، نازل شده است، بازهم این مانع از آن نیست که به عمومیت (مفهومی) که در آن است، استدلال نشود، درحالی‌که بر عمل به عموم آن در سقوط گناه (ناشی از خطا) اجماع کرده‌اند»^۲.

۲- الله متعال می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را (بدان) مگیر (و مورد مؤاخذه و پرس و جو قرار مده)، پروردگارا! بار سنگین (تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی».

در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که الله متعال دعای مؤمنان را در این آیه استجابت نمودند و در آن آمده است که الله عزوجل فرمودند: «قد فعلت» اینچنین نمودم. و دعای شما را پذیرفتم^۳.

ابن عطیه می‌گوید: «بسیاری از علما بر این باورند که دعا در این آیه متوجه فراموشی غالب و خطای بدون قصد می‌باشد و این نیز دیدگاه صحیح نزد من است»^۴.

علامه سعدی رحمته می‌گوید: «و از اینجا قاعده‌ی آسانگیری و نفی عسر و حرج در تمامی امور دین و قاعده‌ی عدم مؤاخذه به سبب فراموشی و اشتباه در عبادات و حقوق خداوند متعال استنباط می‌شود. و همچنین از این آیه استنباط می‌گردد که فراموشی یا اشتباه در مورد حقوق مردم گناه محسوب نشده و فرد بر آن نکوهش نمی‌شود، اما چنانچه بر اثر خطا و نسیان جان و مال مردم تلف شود، فرد فراموش‌کار یا

^۱ - همان (۸۱-۸۰/۱۴).

^۲ - فتح الباری (۵۵۹/۱۱).

^۳ - به روایت مسلم، کتاب الایمان، باب بیان أنه سبحانه وتعالى لم يكلف إلا ما يطاق، شماره (۲۰۰)، نووی (۵۰۵/۲).

^۴ - المحرر الوجيز (۳۹۴/۱).

خطاکار باید آنرا جبران نماید؛ چرا که در دایره‌ی اتلاف ناحق قرار می‌گیرد و باید عوض یا دیه آن پرداخت گردد. و این (جبران اتلاف ناحق) شامل هر سه حالت خطا و فراموشی و عمد می‌گردد.^۱

از این رو مواردی را که گاهی شخص از حیث احکام به خاطر خطا و اشتباه در آن‌ها معذور می‌باشد، می‌توان به سه قسم تقسیم نمود:

الف) مواردی که در آن‌ها به اتفاق حکم ساقط نمی‌شود؛ همچون: غرامات و دیات و نمازهای فرض شده.

ب) مواردی که به اتفاق، حکم در آن‌ها ساقط می‌شود؛ همچون قصاص و بر زبان آوردن کلمه‌ی کفر (که مقصود بحث ما می‌باشد).

ج) اموری که مختلف فیه است. و گروهی معتقد به سقوط حکم و عده‌ای بر آنند که حکم ساقط نمی‌شود. همچون: کسی که از روی فراموشی در رمضان چیزی بخورد، یا اینکه در سوگند خویش سهواً حانث گردد و اموری از این قبیل که احتمال خطا و نسیان در آن‌ها می‌باشد و این قسم سوم در فروع می‌باشد.^۲

۳- در حدیث صحیح در باب عذر به جهل از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ وَصَّعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسْيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»^۳ «الله متعال اموری را که امت من از روی خطا و فراموشی و تحت فشار و اجبار و اکراه انجام دهند، بخشیده است».

حافظ ابن رجب پس از ذکر معنای خطا و نسیان می‌گوید: «هریک از این دو (خطا و فراموشی) بخشیده شده می‌باشند، بدین معنا که امری که از روی خطا و فراموشی انجام شود، گناهی در آن نیست، لیکن عدم گناه منافی مترتب شدن حکم بر امری که از روی فراموشی انجام شده، نمی‌باشد... تا آنجا که می‌گوید: و اگر شخصی مؤمنی را از روی خطا و اشتباهاً به قتل برساند، به نص قرآن، بایستی

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن (۱۷۰/۱).

^۲ - نکا: الجامع لأحكام القرآن (۲۷۸/۳)، قرطبی، و جامع العلوم والحکم (۳۶۷/۲-۳۶۹) ابن رجب.

^۳ - به روایت ابن ماجه، أبواب الطلاق، باب طلاق المکره والناسی، شماره (۲۰۵۳)، (۳۷۷/۱)؛ و ابن حبان، شماره (۷۲۱۹)، (۲۰۲/۱۶)، محقق آن گفته است: اسناد آن صحیح بر شرط بخاری است، رجال آن ثقات و رجال الشیخین هستند به جز بشر بن بکر که از رجال بخاری است؛ حاکم (۲۱۶/۲)، شماره (۲۸۰۱) و گفته است: حدیث بر شرط شیخین صحیح است اما آن دو این حدیث را تخریج نکرده‌اند؛ ذهبی هم با ایشان موافق است و البانی در ارواء الغلیل (۱۲۳/۱) آن را صحیح دانسته است.

کفاره و دیه پردازد و نیز اگر از روی خطا و اشتباه مال دیگری را تلف کند به این گمان که مال خودش است، بایستی آنرا جبران کند... و پرواضح است - والله أعلم - آنکه دچار خطا و فراموشی گردیده و از روی خطا و فراموشی مرتکب امری گشته، تنها گناه آنچه مرتکب گردیده، به خاطر خطا و فراموشی بخشیده می‌باشد؛ چرا که احتساب گناه، به قصد و نیت‌ها باز می‌گردد و فراموش کار و آنکه دچار خطا شده، قصد و نیتی نسبت به آنچه تصادفاً مرتکب گردیده نداشته است، لذا بر وی گناهی در آنچه از روی خطا و فراموشی مرتکب گردیده نمی‌باشد. اما مراد و مقصود از این نصوص عدم مترتب شدن احکام به سبب خطا و فراموشی نمی‌باشد و این مسأله‌ای است که اثباتاً و نفیاً نیاز به دلیل دیگر دارد»^۱.

در سنت نبوی روایتی ذکر گردیده که بر آن دلالت دارد که حکم تکفیر از آنکه از روی خطا و اشتباهاً کفری را بر زبان آورده، برداشته شده است. و حکم تکفیر بر چنین شخصی مترتب نمی‌گردد؛ از انس بن مالک روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ، مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ، فَأَنْفَلَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَأَيْسَ مِنْهَا، فَأَتَى شَجْرَةً، فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا، قَدْ أَيْسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ، فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ بِهَا، قَائِمَةٌ عِنْدَهُ، فَاخَذَ بِحِطَامِهَا، ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَجِ: اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَجِ»^۲ «اللله متعال از توبه‌ی بنده‌اش هنگامی که توبه می‌کند، بسیار شادمان‌تر است از آنکه سوار بر مرکب خویش در بیابان بی آب و علف در حال سفر است و ناگاه مرکب وی که آب و غذایش بر آن است از دستش رها شده و پا به فرار می‌گذارد. پس ناامید و مأیوس زیر سایه‌ی درختی دراز می‌کشد، در این حالت تلخ و نومیدکننده ناگهان مرکبش را ایستاده بر بالای سرش می‌بیند، پس (ناباورانه) افسار آنرا می‌گیرد و از شدت خوشحالی و شادمانی می‌گوید: پروردگارا تو بنده‌ی من و من رب تو هستم؛ و رسول الله ﷺ فرمودند: این‌گونه از شدت خوشحالی دچار خطا و اشتباه و لغزش زبانی گردید».

ابن قیم رحمته می‌گوید: «و از این جمله است قول آنکه مرکبش را پس از ناامیدی و یقین به هلاکت خویش، در جوار خود یافت که از شدت خوشحالی گفت: پروردگارا تو بنده من و من رب تو هستم؛ رسول الله ﷺ فرمودند: «أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَجِ» از شدت خوشحالی و شادمانی دچار خطا و اشتباه (و لغزش زبانی) گردید. و با بر زبان آوردن این کلمات، به خاطر عدم قصد و نیت (به زبان آوردن آن

^۱ - جامع العلوم والحکم (۲/۳۶۷-۳۶۹).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الدعوات، باب التوبة، شماره (۶۳۰۸)، فتح (۱۱/۱۰۵)؛ و مسلم (لفظ از اوست)، کتاب التوبة، باب في الحوض على التوبة والفرح بها، شماره (۲۷۴۷)، نووي (۱۷/۶۹-۷۰).

کلمات) کافر نگردید و رسول الله ﷺ این جمله را در مورد وی فرمودند تا تأکیدی بر شدت خوشحالی و شادمانی باشد که موجب به اشتباه افتادن وی در بیان این کلمات شد.^۱

و شیخ مصطفی سیوطی رحمته در باب حکم مرتد، در سخن از اموری که فاعل یا گوینده‌ی آن‌ها کافر می‌شود، می‌گوید: «و هر آنکه در اثر لغزش و سبقت زبانی و بدون قصد و نیتی، الفاظ کفر آمیز بر زبانش جاری گردد، همچون آنکه از شدت خوشحالی و شادمانی یا پریشان حالی و سرگردانی یا ... الفاظ کفر آمیزی بر زبان وی جاری گردد، کافر نمی‌شود، همچون آن شخصی که قصد آن داشت که بگوید: پروردگارا تو رب من و من بنده‌ی تو هستم؛ اما دچار خطا و اشتباه شده و به اشتباه گفت: تو بنده من و من رب تو هستم. و دلیل آن حدیثی است که از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمودند: «عَفِي لِأُمَّتِي عَنِ الْخَطَا وَالنَّسْيَانِ»^۲ «بر امت من، خطا و فراموشی بخشیده شده است (یعنی آنچه در اثر خطا و فراموشی مرتکب گردند، بخشیده شده است)».

اما سخن از این مانع از موانع تکفیر معین را با مقوله شیخ الإسلام رحمته در این زمینه به پایان می‌رسانم، آنجا که می‌گوید: «در میان صوفیه، هم کسانی هستند که بر صواب‌اند و هم کسانی که بر خطا رفته‌اند، همچنان که در میان دیگر فرق، اهل صواب و خطا یافت می‌شود. و آن‌ها در این زمینه بزرگوارتر از صحابه و تابعین نمی‌باشند و احدی در هر آنچه می‌گوید، معصوم نمی‌باشد مگر رسول الله ﷺ؛

آری اشتباه در چنین مسائلی ایجاب می‌کند که دائماً بگوییم: در چنین مسائلی چون مجتهدی از میان مؤمنان تمام تلاش خویش را در راه رسیدن به حق و جلب آن به کار گیرد (و با این حال دچار خطا و اشتباه گردد) الله عزوجل خطا و اشتباهش را می‌بخشد. و اگر نوعی کوتاهی و تقصیر در مسیر رسیدن به حق از وی سرزده باشد، آن گناهی است که به کفر رسیدن وی را واجب نمی‌کند ... تا آنجا که می‌گوید: پس هر آنکه از ایمان آورندگان به الله عزوجل و رسولش و روز قیامت و اهل عمل صالح باشد و در برخی از مسائل اعتقادی دچار خطا و اشتباه گردد حال وی بدتر از آن مرد نیست (مقصود کسی است که خانواده‌اش را توصیه نمود تا پس از اینکه مُرد او را با آتش بسوزانند) که الله عزوجل خطا و اشتباهش را بخشید؛ یا اینکه اگر وی به اندازه‌ی دینش، در اتباع و پیروی از حق دچار تفریط شده، به همان اندازه او را عذاب می‌کند، اما تکفیر شخصی که ایمان وی به یقین دانسته شده، به مجرد غلط و اشتباهی که از وی در این زمینه سرزده است، امری بسیار بزرگ می‌باشد و از آنجا که (در حدیثی که از

^۱ - روضة المحبین، ص: ۱۶۸؛ و نگا: القول المفید علی کتاب التوحید (۲/۲۷۱، ۲۷۲)، ابن عثیمین.

^۲ - مطالب اولی النهی... (۶/۲۸۰)؛ و نگا: الإقناع (۴/۲۹۷)، شرف الدین الحجاوی.

رسول الله ﷺ روایت شده: «وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَفَرْتَلِيهِ» (تکفیر معین شخصی در قالب دشنام دادن همچون قتل و کشتن وی قرار داده شده، پس چگونه است تکفیر کردن وی به خاطر اعتقادی؟ برآستی که این از قتل وی بزرگ تر می باشد؛ چرا که قتل هر کافری مباح می باشد، درحالی که هر آنکه قتل وی مباح قرار داده شده، کافر نمی باشد، چنان که گاهی دعوتگر به سوی بدعت به خاطر گمراه نمودن مردم و برپایی فساد کشته می شود درحالی که امکان آن وجود دارد که الله عزوجل وی را به خاطر ایمانی که به همراه دارد، در آخرت مورد مغفرت و بخشش قرار دهد).^۱

۳- اکراه:

سلف صالح رضوان الله تعالی علیهم و اهل سنت و جماعتی که از آن ها پیروی نمودند، اکراه را به عنوان مانعی از موانع تکفیر ذکر نموده اند. و از این جهت که اکراه در به زبان آوردن کلمه ی کفر، بدون انشراح صدر (گشودن سینه برای پذیرش کفر) می باشد، در میان اهل علم اجماع می باشد؛ اما از جهت افعال، در میان اهل علم، در پذیرفتن افعال کفر آمیز در مسأله اکراه و نیز اعتبار آن به عنوان عذری که مانع از تکفیر صاحبش می شود، اختلاف نظر وجود دارد.

اما اصل و مبنا در مسأله ی اکراه، این کلام حق سبحانه و تعالی می باشد که می فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۶] «کسانی که پس از ایمان آوردن شان کافر می شوند - بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می گردند و در همان حال دل های شان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می پذیرند)، خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبانگیرشان می شود و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند».

ابن کثیر رحمته الله می گوید: «در این آیه خداوند متعال خبر داده کسی که پس از ایمان آوردن و اندیشیدن و روشن شدن حقیقت بر وی، به الله متعال کفر ورزیده و سینه اش را برای پذیرش کفر بگشاید و بدان شاد و آسوده خاطر گردد، خداوند متعال به خاطر علم وی به ایمان و سپس روی گردانی از آن، بر او خشم گرفته و برای شان در آخرت عذابی بزرگ در نظر گرفته است؛ چرا که آن ها زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح داده اند و به خاطر دنیا به هر نوع ارتدادی چنگ زدند و این گونه الله عزوجل قلوب شان را هدایت نکرد و آن ها را بر دین حق ثابت قدم ننمود و بلکه بر قلب های شان مهر زد و این گونه دل هایی که

^۱ - الإستقامة (۱۶۳/۱-۱۶۶).

با آن‌ها چیزی را درک کنند و بفهمند و بدانان نفع و سودی برسانند، نداشته و نیز بر گوش‌ها و دیدگانش مهر زده و از آن‌ها سودی نمی‌برند و آن‌ها را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کنند؛ و این‌گونه نسبت به آنچه اراده و قصد آن‌را دارند، غافل و بی‌خبرند... اما اینکه خداوند متعال فرمود: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ استثنائی در مورد کسی است که زبانا کلمه‌ی کفر را بر زبان آورده و با الفاظی که مشرکین به اجبار و اکراه از وی می‌خواهند تا بر زبان آورد موافقت کند، تا اینکه این‌گونه شکنجه و اذیت و آزارهای آنان را از خود دفع نماید، آن‌هم در صورتی است که قلبش از آنچه می‌گوید، ابا ورزیده و بیزار است و بلکه سرشار از ایمان به الله عزوجل و رسولش می‌باشد^۱.

أبو عبدالله قرطبي رحمته می‌گوید: «اهل علم اجماع نموده‌اند که هر آنکه در معرض اکراه و اجبار قرار گیرد و بر قتل خویش بیمناک باشد، اگر کفر ورزد، درحالی‌که قلبش ثابت بر ایمان و ماندگار بر آن باشد، در این صورت گناهی بر وی نیست و همسرش از وی جدا نمی‌شود و بر وی حکم کفر نمی‌شود»^۲.

این مطالب مربوط به مسأله‌ی بر زبان آوردن کلمه‌ی کفر از روی تقیه به هنگام اکراه و اجبار بود که در آن اجماع می‌باشد و اهل علم در مورد آن اتفاق نظر دارند^۳.

اما مسأله‌ی افعال در بحث اکراه:

در این زمینه اهل علم اختلاف نظر داشته و دو دیدگاه دارند:

الف) گروهی از علما بر این باورند که در بحث اکراه، رخصت تنها متوجه اقوال و نه افعال می‌باشد. أبوبکر بن العربي رحمته می‌گوید: «اما کفر ورزیدن به الله عزوجل برای آنکه مورد اکراه و اجبار (به کفر ورزیدن به خداوند متعال) قرار گرفته، بدون هیچگونه خلافتی میان اهل علم جایز می‌باشد، اما به یک شرط و آن اینکه تنها آن‌را بر زبان آورده و قلبش سرشار از ایمان و مؤمن باشد (و قلبش را برای پذیرفتن

^۱ - تفسیر القرآن العظيم (۹۱۱/۲)؛ و نگا: أحكام القرآن (۱۱۷۷/۳)، ابن العربي.

^۲ - الجامع لأحكام القرآن (۱۱۹/۱۰)؛ و نگا: المحرر الوجيز (۴۲۳/۳)، ابن عطية؛ و فتح الباري (۳۲۹/۱۲)، ابن حجر؛ و همچنین علما اجماع کرده‌اند: کسی که بر کفر ورزیدن مورد اکراه و اجبار واقع شود و با این حال کشته شدن و کفر نورزیدن را ترجیح دهد اجر وی نزد خداوند متعال بیشتر از کسی است که در این زمینه رخصت را برگزیده و زبانا و نه قلبا برای نجات از کشته شدن کفر ورزد؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۲۴/۱۰).

^۳ - در این زمینه محمد بن حسن شدت به خرج داده و می‌گوید: چنین شخصی در ظاهر کافر است و همسرش از وی جدا می‌گردد و مسلمانان از او ارث نمی‌برند و غسل داده نمی‌شود، اما در میان خود و خداوند متعال مسلمان می‌باشد. بنگر: شرح فتح القدير «التكلمة» (۲۴۶/۹)، قاضی زاده و المغني (۲۹۲/۱۲ - ۲۹۳)، ابن قدامة.

کفر و راه یافتن کفر بدان ننگشاید) و اگر قلبش در کفر ورزیدن زبانی او را یاری دهد و با زبانش همراه و موافق گردد، وی گنه‌کار و کافر می‌باشد؛ چرا که راهی برای نفوذ اکراه در باطن نمی‌باشد و دایره‌ی سلطه و غلبه‌ی اکراه تنها ظاهر می‌باشد؛ بلکه علمای محقق ما گفته‌اند: اگر کسی که مورد اکراه قرار گرفته الفاظ کفر آمیز را بر زبان آورد، برای وی جایز نیست که آنچه را بر زبان می‌آورد جز بر اساس توریه^۱ باشد و اگر از توریه استفاده نکند و بر این اساس الفاظ کفر را بر زبان نیاورد، نیز کافر می‌باشد^۲.

اما اینکه ابن العربی این دیدگاه اخیر را از علمای مالکیه نقل نموده که: «اگر اکراه شونده، کلمه‌ی کفر را با استفاده از توریه بر زبان نیاورد، کافر می‌گردد» جای تأمل دارد؛ چرا که ادله در باب تقیه و اکراه، عام می‌باشند و دلیلی برای تخصیصی که علمای مالکیه ذکر نموده‌اند، نمی‌باشد لیکن استنباطی نیکوست. «چرا که اکراه در معاریض (با اشاره و کنایه سخن گفتن، توریه) راهی ندارد و مثال آن این است که چون به اکراه شونده گفته شود: به الله عزوجل کافر شو، پس وی بگوید: باللاهی؛ و این‌گونه حرف یاء را بر آن بیفزاید»^۳. لیکن اگر به هنگام اکراه، از معاریض و توریه در بر زبان آوردن کلمات کفر آمیز استفاده نکرد، کافر نشده و به سر حد کفر نمی‌رسد.

ب) اما گروهی از اهل علم - جمهور علما - معتقدند که اکراه در اقوال و افعال یکسان می‌باشد و اگر اکراه شونده ایمان خود را کتمان و پنهان دارد، میان اکراه در اقوال و افعال تفاوتی نیست؛ همچون آنکه شخصی بر سجده کردن به غیر الله یا نماز گزاردن به سویی غیر از قبله، مورد اکراه واقع گردد^۴. (که اگر از روی اکراه چنین کند همچون زمانی که کلمه‌ی کفر را از روی اکراه بر زبان آورده، با رعایت شرایط اکراه، کافر نمی‌شود).

اما در مسأله‌ی سجده کردن بر بت گفته شده: اگر آن بت در مسیر قبله بود، پس کسی که به این کار اکراه و اجبار شده، سجده می‌کند اما در نیت، سجده کردن برای الله عزوجل مد نظر وی باشد و اگر آن بت در مسیری غیر از قبله باشد، پس نایستی سجده کند و لو اینکه کشته شود.

اما دیدگاه صحیح آن است که آنکه اکراه و اجبار شده، اگرچه آن بت در مسیری غیر از مسیر قبله

^۱ - توریه عبارت است از اینکه متکلم سخنی بگوید که دو معنا داشته باشد، مخاطب آن را بر معنای نزدیک حمل کند و متکلم معنای دور را مد نظر داشته باشد و توریه یکی از نکات مهم بلاغت به شمار می‌رود. یا به عبارت دیگر توریه آن است که انسان از سخن خود منظوری داشته باشد که با ظاهر کلام مخالف است. (مترجم)

^۲ - احکام القرآن (۱۱۷۸/۳)؛ و نکا: الجامع لأحكام القرآن (۱۲۰/۱۰-۱۲۳)، قرطبی؛ و فتح الباری (۳۲۶/۱۲) ابن حجر، والتحریر التتویر (۲۹۴/۱۴-۲۹۵)، ابن عاشور.

^۳ - الجامع لأحكام القرآن (۱۲۳/۱۰)، قرطبی.

^۴ - همان (۱۲۰/۱۰)؛ و بنگر: فتح الباری (۳۲۶/۱۲)، ابن حجر؛ و التحریر التتویر (۲۹۴/۱۴-۲۹۵)، ابن عاشور.

بود، سجده می‌کند؛ ابن عطیة می‌گوید: بهتر آن است که در چنین شرایطی، بر هر آن سو (غیر از قبله) که بود، برای الله عزوجل سجده کند و (نیت و اعتقادش از آن سجده، سجده‌ی برای الله متعال باشد) و این سجده کردن برای الله عزوجل به سویی غیر از قبله، در سفر، در نماز نافله، به خاطر مشقت پایین آمدن از مرکب جایز می‌باشد. حال در چنین شرایطی چگونه خواهد بود؟

اما اگر گروهی بر این قول ابن مسعود رضی الله عنه استدلال کنند که گفته است: «هر آن کلامی که دو ضربه‌ی تازیانه‌ی پادشاه را از من دور کند، بدان تکلم می‌کنم» و اینچنین استدلال کنند که ابن مسعود رضی الله عنه تنها قول را در این زمینه عنوان نموده و از افعال سخنی به میان نیاورده است...

بایستی گفت: اما این استدلال، حجت و دلیلی در مسأله نمی‌باشد؛ چرا که احتمال آن می‌رود که ابن مسعود رضی الله عنه قول را به عنوان مثال ذکر نموده و اراده‌ی آن داشته که فعل هم در حکم قول می‌باشد^۱.

خلاصه‌ی مطلب در این زمینه:

اکراه در باب اقوال و افعال^۲ کفر آمیز معتبر می‌باشد و ضابطه آن از این قرار است که: آن اکراهی معتبر است که در آن رضایت به کفر منتفی بوده و اکراه شده مکلف و در انجام آنچه بدان اکراه شده، مختار باشد و با اختیار خود قصد انجام آن کند و چنان نباشد که قصد و اراده‌ی وی در آنچه بدان اجبار شده، به کلی منتفی باشد.

و این بدان خاطر است که اکراه شده (مکره) مکلف می‌باشد و وی مکلف نمی‌باشد مگر اینکه بر انجام یا عدم انجام آنچه بر آن اکراه شده مختار باشد، اما اگر شخص مختار نبوده و این امکان برای وی نباشد، در اینصورت مکلف نبوده و عملی که از وی ظاهراً سرزده، اعتباری ندارد و از همان ابتدا در احکام تقیه داخل نمی‌باشد.

بر این اساس بایستی میان رضایتی که حقیقت آرامش قلب و گشادگی و پذیرش آن است و میان اختیاری که حقیقت آن مجرد قصد و اراده‌ی ایقاع فعلی است - یکسان است که فاعل آن فعل از آن راضی باشد یا نه - تفاوت قائل شد؛ چرا که رضایت به کفر، مناط تکفیر می‌باشد، اما اختیار و قصد

^۱ - المحرر الوجیز (۴۲۳/۳)؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۲۰/۱۰)، قرطبی؛ و التحرير والتنویر (۲۹۵/۱۴)، ابن عاشور.

^۲ - در میان افعال آنچه که حرام ابدی است، استثنا می‌باشد، همچون کشتن دیگری به ناحق؛ شیخ أبو إسحاق شیرازی می‌گوید: بر اینکه شخص اکراه و اجبار شده بر قتل دیگری، مأمور به اجتناب و پرهیز از قتل و دور کردن آن از خویشتن می‌باشد اجماع منعقد شده است و اگر وی کسی را که بر قتل او مورد اکراه واقع شده بکشد، گناه کار می‌باشد. فتح الباری (۳۲۶/۱۲)؛ و بنگر: الجامع لأحكام القرآن (۱۲۰/۱۰)، قرطبی.

انجام آن فعل، مناط تکلیف می باشد.^۱

اما در اعتبار اکراه به عنوان مانعی از موانع تکفیر:

اهل سنت و جماعت به دلایل دیگری نیز استدلال می کنند، از جمله آنکه الله عزوجل می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الظَّالِمِينَ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾﴾ [النساء: ۹۷-۹۹] «بی گمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می روند و (می بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده اند، بدیشان می گویند: کجا بوده اید (که اینک چنین بی دین و توشه مرده اید و بدبخت شده اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی! مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره ای نمی دانند. پس امید است که خداوند از آنان درگذرد (چون قدرت هجرت نداشته اند) و خداوند بس عفو کننده و آمرزنده است».

و نیز اینکه الله عزوجل فرموده است: ﴿وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾﴾ [النساء: ۷۵] «چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان در مانده و بیچاره ای نجنگید که (فریاد بر می آورند و) می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می دارند) خارج ساز و از جانب خود سرپرست و حمایت گری برای ما پدید آور و از سوی خود یآوری برای مان قرار بده (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند)».

امام بخاری رحمته الله در صحیح خود به این دو آیه استدلال نموده و به دنبال آن می گوید: «خداوند متعال مستضعفان را معذور داشته، همان کسانی که نمی توانند خویششان را از آنچه خداوند متعال به ترک آن امر نموده است، باز دارند و مکروه (اکراه و اجبار شده) جز مستضعفی نیست که توانایی آن را ندارد تا

^۱ - ضوابط التکفیر.... ص: ۲۷۶-۲۷۷، شیخ عبدالله القرنی؛ و نگا: مجموع الفتاوی (۲۲۰/۷)، ابن تیمیة.

خویشتن را از آنچه بدان امر شده (که انجام ندهد) باز دارد»^۱.

و از دیگر ادله ذکر شده در این مسأله روایتی است که حاکم با سندش از ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش ذکر نموده است که بیان می‌دارد: مشرکان عمار بن یاسر را گرفتند و تا زمانی که به رسول الله ﷺ دشنام نداد و از خداگونه‌های آنان به خوبی و نیکی یاد نکرد، رهایش نکردند؛ پس از اینکه وی چنان کرد (که مشرکان می‌خواستند) او را آزاد کردند. هنگامی که وی نزد رسول الله ﷺ آمد، رسول خدا ﷺ بدو فرمودند: «مَا وَرَاءَكَ؟» بر تو چه گذشت؟ عمار گفت: شر یا رسول الله؛ مرا رها نکردند تا اینکه به شما اهانت نموده و از خداگونه‌های آنان به نیکی یاد نمودم. پس رسول الله ﷺ به عمار فرمودند: «كَيْفَ تَجِدُ قَلْبَكَ؟» قلبت را (در آن هنگام) چگونه یافتی؟ عمار گفت: قلبم را مطمئن و ثابت بر ایمان یافتم. فرمودند: «إِنْ عَادُوا فَعُدُّ» اگر دوباره تو را شکنجه دادند، آن سخنان را تکرار کن»^۲.

دلالت این حدیث مبنی بر جواز بر زبان آوردن کلمه‌ی کفر یا دشنام دادن رسول الله ﷺ یا دین اسلام برای مکره، واضح و آشکار می‌باشد. و از آنجا که الله عزوجل به هنگام اکراه و اجبار، کفر ورزیدن به حضرت حق جل جلاله را که اصل شریعت است بخشیده و به خاطر آن مؤاخذه نمی‌کند، علما این مسأله را نیز بر فروع شریعت حمل نموده و بیان داشته‌اند که چون انسانی بر چیزی از فروع شریعت اکراه و اجبار شود (و مرتکب آن گردد) به خاطر آن مؤاخذه نمی‌گردد و حکمی بر وی مترتب نمی‌گردد^۳.

لیکن اهل علم شروطی برای اکراه ذکر نموده‌اند که برای معتبر بودن اکراه حتماً بایستی آن شروط محقق گردد که ذیلاً بدان‌ها اشاره می‌نماییم:

^۱ - صحیح البخاری، فتح (۳۲۶/۱۲)، ابن حجر.

^۲ - مستدرک حاکم، کتاب التفسیر، در تفسیر سوره‌ی نحل، شماره (۳۳۶۲)، (۳۸۹/۲) و گفته است: این حدیث به شرط شیخین صحیح است اما آن را تخریح نکرده‌اند، ذهبی نیز با حاکم موافق است؛ زیعلی در نصب الرایة (۳۸۱/۴) آن را به بیهقی در «المعرفة»، و أبو نعیم در «الحلیة» و عبدالرزاق در «المصنف» و إسحاق بن راهویة در «مسندش-مسند عمار بن یاسر» نسبت داده است.

ابن حجر پس از منتسب نمودن آن به برخی از منابع و مصادر از جمله الطبري، می‌گوید: این روایات مرسل برخی، برخی دیگر را تقویت می‌کند؛ فتح الباری (۳۲۷/۱۲).

^۳ - أحكام القرآن (۱۱۸۰/۳-۱۱۸۱)، ابن العربي؛ و نکا: الجامع لأحكام القرآن (۱۱۹/۱۰)، قرطبي؛ و شرح فتح القدير «التكملة» (۲۴۶/۹-۲۴۷)، قاضي زاده.

- ۱- مکروه (اکراه و اجبار کننده) قادر به محقق گردانیدن آنچه بدان تهدید می‌کند، باشد و مکروه (اکراه شونده) ناتوان از دفع آنچه بدان تهدید شده و لو با فرار کردن باشد.
 - ۲- ظن غالب مکروه آن باشد که چون از انجام آنچه بدان اکراه شده سرباز زند، تهدیدی که در حق وی شده، واقع می‌گردد.
 - ۳- آنچه مکروه بدان تهدید شده، فوری باشد، پس چون بدو گفته شود: اگر فلان کار را نکنی فردا بر سر تو چنین و چنان می‌آورم، در این صورت مکروه به حساب نمی‌آید؛ و از این فوری بودن، زمان بسیار نزدیکی که در آن تهدید نموده یا زمانی که عادتاً مکروه در آن خلاف وعده نمی‌کند، مستثنی می‌باشد.
 - ۴- از مکروه امری که دلالت بر اختیار وی در آنچه به خواسته‌ی مکروه انجام می‌دهد، ظاهر نگردد...!
 - ۵- آنچه مکروه بدان تهدید شده از مکروه علیه (آنچه بر انجام آن اکراه شده) خطرناک‌تر باشد.
 - ۶- اکراه بر قتل نفس نباشد؛ چرا که در این مورد دیگر معنایی برای اکراه وجود ندارد که جان خویش را با هلاک نمودن جان دیگری نجات دهد.
 - ۷- مکروه (اکراه شونده) از جمله افرادی که در میان مردم پیشوا و مقتدا است، نباشد.
- با این توضیح، سخن از حکم استهزاء و اقسام استهزاء کنندگان به پایان رسید، اما در خاتمه‌ی این باب به سخن از حکم همنشینی با استهزاء کنندگان و موضع‌گیری مسلمان در برابر آن‌ها، می‌پردازیم و این مطلبی است که در مبحث بعدی از آن سخن می‌گوییم. **إن شاء الله تعالی؛**

مبحث سوم: حکم همنشینی با استهزاء کنندگان و موضع یک مسلمان در برابر آنان

شامل دو مطلب:

- ✓ مطلب اول: حکم همنشینی با استهزاء کنندگان
- ✓ مطلب دوم: موضع مسلمان در برابر استهزاء کنندگان

مطلب اول: حکم همنشینی با استهزاء کنندگان

پس از اینکه در مورد حکم استهزاء به دین و اقسام استهزاء کنندگان سخن گفتیم، آنچه در این مسأله باقی می‌ماند، حکم مجالست و همنشینی با کسانی است که در قالب استهزاء و تمسخر در آیات الله

^۱ - فتح الباری (۳۲۶/۱۲)، ابن حجر.

عزوجل فرو می‌روند و به هر باطل و اهانت و بی‌حرمتی در مورد آن دست می‌یازند، و تفاوتی نمی‌کند که این استهزاء و تمسخر از سوی کفار یا مشرکان یا منافقان باشد یا حتی از سوی مسلمانان صادر گردد؛ چرا که «بر هر مکلفی واجب است که به آیات خداوند ایمان بیاورد و آن را تعظیم نموده و مورد تکریم قرار دهد و هدف نهایی از نازل شدن آیات خدا همین است؛ و این چیزی است که خداوند متعال بندگان را به خاطر آن آفریده است، پس ضد ایمان به آیات خدا، کفر ورزیدن بدان‌هاست. و ضد تعظیم، مسخره کردن و توهین و تحقیر است. و مجادله کافران و منافقان برای باطل کردن آیات خدا و یاری کردن کفرشان از این مقوله است و همه‌ی بدعت‌گزاران با اختلاف انواعی که دارند، این‌گونه‌اند که آیات خدا را به تمسخر گرفته و به آن اهانت می‌کنند و استدلال آن‌ها به عقیده‌ی باطل‌شان به مثابه توهین به آیات خداست، زیرا آیات خدا جز بر حق دلالت نمی‌کند و سراسر صداقت و راستی است...»^۱.

و این احکام همچنان که پیشتر سخن از آن گذشت، مرجع و مصدر آن‌ها کتاب‌الله و سنت رسول صلی الله علیه و آله می‌باشند که معصوم بوده و به هیچ وجه باطل در آن‌ها راه نداشته و ابهام و درهم آمیختگی در آن راه ندارد گرچه اهل باطل در راستای باطل و بی‌اساس جلوه دادن آن‌ها تلاش و کوشش بسیار به خرج دهند.

الله عزوجل در زمینه‌ی حکم مجالست و همنشینی با استهزاءکنندگان به صراحت تصریح داشته و به وضوح و روشنی حکم این مسأله را تبیین و روشن گردانیده است همچنان که در بسیاری از احکام شرعی اینچنین حکم را به صراحت تصریح نموده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿۱۴۰﴾ [النساء: ۱۴۰] «خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری پردازند (و دست از کفر و شوخی نابهنجار خود بردارند). بی‌گمان در این صورت (که با ایشان همنشین می‌شوید و به استهزاء آنان گوش فرا می‌دهید) شما هم مثل آنان خواهید بود (و در استهزاء به قرآن شریک ایشان خواهید گشت). شک نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد؛ (پس از مخالطه و مجالسه ایشان پرهیزید تا همراه آنان به آتش دوزخ گرفتار

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن... (۹۳/۲)، علامه السعدی.

نیائید)».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «یعنی: اگر پس از رسیدن حکم نهی (از همنشینی با استهزاء کنندگان) به شما، مرتکب آن گردید و به نشستن همراه آنان در مکانی که در آن به الله عزوجل کفر ورزیده و استهزاء و تمسخر می‌گردد و از آن‌ها عیبجویی و ایراد گرفته می‌شود، راضی شوید و (با این همنشینی) به این عملکردشان اقرار و اعتراف کنید، درحقیقت با آن‌ها در آنچه مرتکب گردیدند، مشارکت جسته و شرکت نموده‌اید و بر این اساس است که الله عزوجل فرمودند: ﴿إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ﴾ شما نیز در ارتکاب گناه، همچون آنان هستید...»^۱.

و اینکه الله عزوجل در این آیه فرمودند: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْنَا...﴾ «خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل کرده است...» اشاره به آیه ۶۸ سوره انعام دارد که خداوند متعال فرمودند: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ «هرگاه دیدی کسانی به تمسخر و طعن در آیات (قرآنی) ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان (و مجلس ایشان را ترک کن و با آنان منشین) تا آن گاه که به سخن دیگری می‌پردازند. اگر شیطان (چنین فرمانی را) از یاد تو برد (و دستور الهی را فراموش کردی)، پس از به خاطر آوردن (و یاد کردن فرمان، از پیش ایشان برخیز و) با قوم ستمکار منشین»^۲.

شیخ المفسرین أبو جعفر الطبري رحمته در توضیح آیه ۱۴۰ سوره نساء می‌گوید: «این آیه به وضوح و روشنی بر نهی از مجالست و همنشینی با اهل باطل - از هر نوعی از مبتدعه و فساق که باشند - به هنگام فرورفتن آنان در باطل خویش دلالت دارد.

و در تفسیر این آیه، گروهی از اهل علم از متقدمین، می‌گویند: مقصود از آیه، نهی از مشاهده‌ی هر آن باطلی به هنگام فرورفتن اهل آن، در آن می‌باشد»^۳.

و در سنت نبوی روایتی وارد شده که مؤید این مطلب می‌باشد و آن حدیث مرفوع ابن عمر رحمتهما

^۱ - تفسیر القرآن العظيم (۱/۸۶۱-۸۶۲).

^۲ - نگا: معالم التنزیل (۱/۴۹۱)، بغوی؛ زاد المسیر (۲/۲۲۸)، ابن الجوزی؛ فتح القدر (۱/۵۲۶)، شوکانی؛ و أضواء البیان (۱/۳۷۷)، شتیطی.

^۳ - جامع البیان.... (۹/۳۲۱).

است که می‌گوید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَفْعُدُ عَلَى مَائِدَةٍ يُدَارُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ»^۱ «هر آنکه به الله عزوجل و روز قیامت ایمان دارد، پس نبایستی بر سفره‌ای بنشیند که در آن شراب چرخانده می‌شود».

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «... و بر این اساس است که علما بیان داشته‌اند، چون کسی به ولیمه و میهمانی دعوت شود که در آن منکراتی همچون شراب و نبی باشد، حضور در آن مهمانی بر وی جایز نیست. و این بدان خاطر است که الله عزوجل ما را امر نموده و به ما دستور داده است تا در حد توان و برحسب امکان، منکر و منکرات را انکار نماییم، پس چون کسی با اختیار خود در (محفلی) منکر حضور به هم رساند و آنرا انکار نکند، درحقیقت با این کار، از فرمان الله عزوجل و رسولش سرپیچی کرده و با ترک آنچه بدان امر شده؛ یعنی عداوت و دشمنی با منکر و نهی از آن، نافرمانی الله عزوجل و رسولش را کرده است و چون این‌گونه رفتار نماید و با اختیار خویش و بدون ضرورت در مجالس شراب خواری، حضور به هم رساند و منکر شراب خواری را انکار نکند، چنان‌که الله عزوجل او را به انکار نمودن منکر امر نموده است، درحقیقت با چنین رفتاری او نیز شریک فساق در فسق‌شان بوده و به آن‌ها ملحق گردانده می‌شود»^۲.

اما علما در مورد مماثل و شباهت و همانندی که در این کلام الله عزوجل به کار رفته ﴿إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ﴾ اقوال مختلفی دارند چنان‌که برخی بر این باورند که آن شباهت در کفر است؛ و برخی گفته‌اند: تشبیه در عصیان و نافرمانی است و برخی گفته‌اند: این تشبیه در رضایت به حال آن‌ها می‌باشد^۳. اما آنچه از آیه بر می‌آید - والله تعالی أعلم - آن است که هم‌نشین با استهزاءکنندگان در کفر ورزیدن همچون استهزاءکنندگان نمی‌باشد مگر با وجود چهار شرط که عبارتند از:

- رضایت؛
- عدم انکار با وجود قدرت؛
- عدم ترک مجلس با وجود امکان آن؛

^۱ - به روایت أحمد در المسند (۲۶/۱)، شماره (۱۲۶)؛ و حاکم در المستدرک (۴/۳۲۰-۳۲۱) و گفته است: بر شرط

مسلم صحیح است و ذهبی با او موافق است؛ و ألبانی آن را صحیح دانسته است؛ نگا: ارواء الغلیل (۷/۶-۸).

^۲ - الفتاوی الکبری (۴/۴۷۸).

^۳ - نگا: معالم التنزیل (۱/۴۹۱)، بغوی؛ زاد المسیر (۲/۲۲۸-۲۲۹)، ابن الجوزی؛ فتح القدر (۱/۵۲۷)، شوکانی؛

وتیسیر الکریم الرحمن.... (۲/۹۳)، علامه ابن سعدی.

• مختار باشد و نه مکره.

بنابراین هر آنکه با وجود دارا بودن این چهار شرط، همراه استهزاء کنندگان و تمسخر کنندگان بنشیند، او نیز در کفر ورزیدن به آیات الهی و استهزاء به آیات همچون آن‌ها می‌باشد. امام بغوی رحمته می‌گوید: «... ﴿إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ﴾ یعنی چون شما با آن‌ها بنشینید درحالی‌که آنان در تمسخر و استهزاء نمودن آیات خداوند متعال فرو رفته‌اند و شما نیز از عملکرد آن‌ها راضی باشید، در این صورت شما همچون آن‌ها در زمره‌ی کفار خواهید بود»^۱.

فخر رازی رحمته می‌گوید: «معنای آیه از این قرار است که: ای منافقان، شما نیز در کفر ورزیدن همچون آن علمای یهود (احبار) می‌باشید؛ اهل علم می‌گویند: و این بر آن دلالت می‌کند که هر آنکه راضی به کفر باشد، کافر می‌گردد و هر آنکه از منکری که می‌بیند راضی باشد و با اهل آن منکر، یکجا شود اگر چه مباشرتاً (خود عامل) نباشد، در گناه به منزله‌ی مباشر می‌باشد و دلیل آن این است که الله عزوجل در این آیه، لفظ مثل و مانند را ذکر نموده است. و این زمانی است که آنکه در چنین مجلسی می‌نشیند، به این همنشینی و جلوس راضی باشد، اما اگر از قول و سخنان آن‌ها، خشمگین بوده و تنها از روی تقیه و ترس در آن مجلس شرکت جسته و همنشین آن‌ها شده، امر دیگر اینچنین نیست و بر این اساس است که با توجه به این نکته‌ی دقیق، گفتیم که منافقانی که با یهودیان می‌نشستند و با آنها مجالست و همنشینی داشتند و به عیبجویی و ایراد گرفتن از قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله می‌پرداختند، همچون آن یهودیان، کافر بودند و مسلمانانی که در مدینه بودند، در مکه همنشین کفار بودند، کفاری که از قرآن عیبجویی و خرده‌گیری می‌کردند، اما آن‌ها (مسلمانان) بر ایمان خود باقی بودند. و تفاوت در میان این دو آن است که منافقان با یهودیان از سر اختیار (و مشتاقانه) به همنشینی و هم مجلسی روی می‌آوردند، درحالی‌که مسلمانان تنها به هنگام ضرورت و بلکه از روی ضرورت با کفار می‌نشستند»^۲.

اما این آیه، که در واقع حکم همنشینی و نشستن با استهزاء کنندگان و تمسخرکنندگان را بیان می‌دارد در نزد تمامی علما، از جمله آیات محکم است، مگر آنچه از کلبی در این مورد وارد شده که وی معتقد است این آیه با این کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ﴾^۳ منسوخ می‌باشد، اما این دیدگاه از دو جهت مردود می‌باشد:

^۱ - معالم التنزیل (۴۹۱/۱).

^۲ - التفسیر الکبیر (۸۱/۱۱-۸۲).

^۳ - [الانعام: ۶۹] «کمترین چیزی از حساب آنان (که درباره قرآن یاوه سرانی می‌کنند) به حساب پرهیزگاران گرفته

۱- این دیدگاه مخالف با دیدگاهی است که عموم مفسرین همچون ابن جریر و ابن جوزی و ابن کثیر و ... بر آنند.

۲- این از تقوا است که از مجالس چنان کسانی که به آیات الله عزوجل کفر می‌ورزند و آن‌ها را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند، دوری و اجتناب گردد و این امری است موافق با اصول شریعت و قواعد و اساس دین^۱.

سید قطب رحمته در بیان حکمت تحریم این همنشینی می‌گوید: «برخی از مسلمانان در مدینه در مجالس منافقان بزرگ می‌نشستند، منافقان بزرگی که هنوز صاحب نفوذ و دارای قدرت بودند. برنامه قرآن آمد و این حقیقت را در دل‌ها بیدار و پایدار کرد. این حقیقت که به چنین مجالسی رفتن و در برابر آنچه در آنجاها می‌گذرد سکوت کردن، نخستین مرحله‌ی شکست است. قرآن خواست مسلمانان را از این نوع مجالس به دور دارد، ولی شرایط موجود در آن زمان اجازه نمی‌داد که بدیشان فرمان دهد که به طور کلی به چنین مجالسی رفت و آمد نداشته باشند و از چنین جاهایی به کلی بپزند؛ لذا بدیشان دستور داد که چنین مجالسی را ترک گویند، زمانی که آیات خدا را به تمسخر می‌گیرند و یا بدان‌ها کفر می‌ورزند، اگر چنین نکنند، نفاق بسیار است. و سرنوشت و فرجام هر سناکی دارد، سرنوشت و فرجام منافقان و کافران: ﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾^۲ ... لیکن محصور کردن نهی به مجالسی که در آن‌ها به آیات الله عزوجل کفر ورزیده می‌شود یا استهزاء و تمسخر می‌گردد و شامل همه‌ی روابط و ارتباطات مسلمانان با چنین منافقانی نمی‌گردد، چنان‌که گفتیم، اشاره به وضع زمانی دارد که گروه مسلمانان آن‌را پشت سر می‌گذاشتند، زمانی که ممکن است در میان همه‌ی نسل‌ها و در همه‌ی محیط‌ها تکرار گردد. همچنین اشاره دارد به سرشت این برنامه ربانی در بدست گرفتن زمام امور به گونه آهسته و آرام با مراعات ته‌نشست‌ها و احساس‌ها و شرائط و وقائع موجود در جهان واقع، همراه با حرکت گام به گام و مستمر و بر دوام برای تبدیل جهان واقع و اندک اندک دگرگونی و نوسازی پدید آوردن!^۲

اما گاهی برخی فریب خوردگان و کسانی که بهره از علم نبوی ندارند، چنان تصور می‌کنند که مجالست و همنشینی با آن استهزاءکنندگان از باب تسامح یا اینکه از روی سعه صدر و دوراندیشی یا اینکه از باب آزادی بیان است، یا اینکه آن‌را حکمت و زیرکی و هوشیاری می‌نامند، درحالی‌که تمامی این‌ها وسوسه‌های شیطان و از ابتدایی‌ترین مراحل شکست نفسی و ناچیز و

^۱- نگا: الجامع لأحكام القرآن (۲۶۸/۵)، قرطبی؛ و فتح القدير (۵۲۷/۱)، شوکانی.

^۲- في ظلال القرآن (۷۸۱/۲).

بی ارزش جلوه دادن اصل ولاء و براء و نابود کردن مانع میان مؤمنان و مشرکان و اهل کتاب و منافقان می باشد. «اما غیرت نشان دادن برای دفاع از خداوند متعال و حمایت کردن از دین خدا و حفظ حرمت آیات خدا، واجب است. وقتی که چنین غیرت و حمیتی سست شود، به دنبال آن هر سدی فرو می ریزد و هر مانعی فرو می تپد و کنار می رود، آنگاه با نخستین موج سیلاب، گیاهان خشکیده و ضعیف روئیده می شوند. حمیت و غیرت، بار اول به ستون سکندری می خورد و به زمین می افتد. سپس فروکش می کند، بعد خاموش می گردد، سرانجام می میرد. پس هر آنکه در مجلسی بشنود به آئین او تمسخر و استهزاء می شود، یا باید به دفاع برخیزد و یا اینکه مجلس را رها کند و حاضران در مجلس را ترک بگوید، ولی چشم پوشی و خاموشی، نخستین مرحله شکست است. و گذرگاهی میان ایمان و کفر است و از پل نفاق می گذرد!»^۱

پس از این بیان پر شتاب در حکم همنشینی با استهزاء کنندگان به مطلب دوم می پردازیم، تا اینکه موضع انسان مسلمان در برابر استهزاء کنندگان را بدانیم و بشناسیم که موضع گیری مسلمان در حالت ضعف و نیز در حالت تمکین و قدرت چگونه باید باشد. این مسأله ای است که إن شاء الله بدان خواهیم پرداخت.

مطلب دوم: موضع گیری مسلمان در برابر استهزاء کنندگان

موضع گیری و نحوه ی تعامل مسلمان با استهزاء کنندگان الله عزوجل و آیات و پیامبرش ﷺ برای ما در قرآن کریم بیان گردیده و نیز در این زمینه سنت عملی نبوی از بطن حیات رسول الله ﷺ به روشنی خورشید در وسط روز، وارد شده است، لیکن این موضع و نحوه ی تعامل با توجه به مکان و زمان متفاوت و مختلف بوده است. چنان که در عهد مکی و اوایل دوران مدنی نحوه ی تعامل با استهزاء کنندگان با نحوه ی تعامل و نوع برخورد با استهزاء کنندگان پس از جنگ بدر و تبوک، متفاوت و مختلف بوده است. در مکه مسلمانان مأمور بدان بودند که در برابر آزار و اذیت ها و استهزاء و تمسخر آن ها، دست از جنگ بدارند و دست نگه داشته و صبر پیشه کنند و توجه خویش را به بر پا کردن نماز و پرداختن زکات معطوف دارند. الله متعال می فرماید: ﴿الْمَ تَرِ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ...﴾ [النساء: ۷۷] «آیا نمی بینی (ای محمد و تعجب نمی کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازه جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می دادند و هر چند) بدیشان گفته می شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است؛) دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر

^۱ - همان (۲/۷۸۰-۷۸۱).

کنید...».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «مؤمنان در ابتدای اسلام، آنگاه که در مکه بودند، مأمور به اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات بودند گرچه صاحب نصاب (زکات) نبودند و نیز مأمور به تسلی دادن و رسیدگی به فقرای خویش بودند و در قبال مشرکان مأمور به چشم پوشی و در گذر کردن از آن‌ها و صبر نمودن تا مدتی بودند. و از این وضع بسیار رنج برده و دوست داشتند که به جنگ با دشمنان‌شان امر می‌شدند تا اینکه انتقام خویش را از آن‌ها بگیرند، اما در آن زمان، به خاطر عوامل متعددی این شرایط فراهم نبود که موارد ذیل بخشی از آن اسباب و عوامل می‌باشند:

الف) تعداد مسلمان‌ها در آن زمان نسبت به کثرت و فزونی دشمنان‌شان اندک بود.

ب) مسلمانان در سرزمین‌شان یعنی بلدالحرام بودند که در واقع شریف‌ترین نقاط زمین بود، لذا امر به جنگ و قتال ابتدایی (و نه دفاعی) در آن امری شایسته و سزاوار نبود. و بر این اساس بود که به جهاد امر نشدند مگر در مدینه، آنگاه که سرزمینی در اختیار آن‌ها قرار داده شد و به یاران و قدرتی پیشرو دست یافتند»^۱.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «اما قبل از نزول سوره‌ی براءت و قبل از جنگ بدر، مسلمانان مأمور به صبر نمودن در برابر اذیت و آزار مشرکان و اهل کتاب و بی‌اعتنایی و چشم‌پوشی از نحوه‌ی برخورد آن‌ها بودند، اما پس از جنگ بدر و قبل از نزول سوره‌ی توبه، با کسانی که به اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه و آله پرداخته بودند، می‌جنگیدند و از کسانی که در اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه و آله نقشی نداشتند، خودداری می‌کردند، همچنان که با کعب بن اشرف و کسانی که به اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول بودند، برخورد نمودند (و آن‌ها را کشتند). لذا معرکه‌ی بدر اساس عزت یافتن دین بود و با فتح مکه عزت دین به کمال خود رسید. و این‌گونه مسلمانان قبل از بدر آشکارا اذیت و آزار و اهانت‌ها و افتراهای آن‌ها را می‌شنیدند و با این وجود مأمور به صبر پیشه کردن در برابر آن‌ها بودند و بعد از معرکه‌ی بدر تنها به صورت سری و مخفیانه از سوی منافقان و دیگران، مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند که در این میدان هم مأمور به صبر در برابر آن‌ها بودند، اما در تبوک به شدت عمل و سخت گرفتن بر کفار و منافقان امر شدند و پس از تبوک بود که دیگر هیچ یک از کفار و منافقان توانایی اذیت و آزار رساندن به مسلمانان را نداشتند چه در مجلس خصوصی و چه در مجالس عمومی، بلکه در این دوران از خشم و عداوت و کینه‌توزی خویش رنج برده و در آن فرو می‌رفتند؛ چرا که خوب می‌دانستند چون دهان (به بدگویی و عیب و ایراد و خرده‌گیری و تمسخر و ریشخند) باز کنند، کشته می‌شوند. و بعد از معرکه‌ی بدر بود که

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۷۹۶/۱).

گستاخی یهود نسبت به مسلمانان و اذیت و آزار رساندن به آن‌ها، به قتل کعب بن اشرف انجامید^۱. اما این قاعده‌ی کلی در نحوه‌ی تعامل با دشمنان اسلام در حالت ضعف و حالت قوت، تنها اختصاص به عهد نبوت و صدر اسلام ندارد بلکه آن قابل تطبیق در هر آن زمانی است که بر امت اسلامی، ظروف ذلت و خواری چیره گردیده و دشمنان‌شان قدرت و نیرو یافته‌اند؛ که در چنین شرایطی به اجرای این کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿وَدَعَّ أَدْنَاهُمْ﴾^۲ و دست کشیدن و دست نگه داشتن از برخورد با آن‌ها و صبر پیشه کردن، روی می‌آوریم، اما پس از آنکه امت اسلامی به عزت و شوکت و مکانت خویش بازگشت، به این کلام الله عزوجل باز می‌گردد که: ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [التوبة: ۷۳] «با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن».

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «پس هر آنکه از مؤمنان در سرزمینی باشد که در آن از زمهری ضعیفان و مستضعفان باشد، یا اینکه در دورانی زندگی می‌کند که در آن از جمله‌ی مستضعفان است، پس بایستی در چنین شرایطی به آیه‌ی صبر و چشم‌پوشی و بی‌اعتنایی از کسانی که الله عزوجل و رسولش را می‌آزارند - اهل کتاب و مشرکان - عمل نماید. اما صاحبان قوت و قدرت تنها به آیه‌ی قتال با ائمه‌ی کفر، کسانی که دین را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند، عمل می‌کنند و نیز به آیه‌ی قتال با اهل کتاب تا اینکه خود ذلیلانه جزیه پردازند عمل می‌نمایند»^۳.

در مدینه از به دوستی گرفتن کسانی که دین مان را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند، نهی گردید، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۵۷] «ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین واقعی) هستید».

ابن جریر رحمته می‌گوید: «یعنی ای مؤمنان، آن‌ها را یار و دوست یا برادر یا هم‌پیمان خود نگیرید، چرا که آن‌ها از هرگونه شر و فساد در حق شما کوتاهی نمی‌کنند، گرچه با شما اظهار دوستی و

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۲۲۷-۲۲۸.

^۲ - [الأحزاب: ۴۸] «و اعتنایی به اذیت و آزارشان نداشته باش».

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۲۲۹، و ۳۶۶-۳۶۷.

صداقت و مهرورزی کنند»^۱.

و در اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿وَالْكَفَّارَ﴾ دو قرائت می‌باشد:

قرائت اول با نصب «الْكَفَّارَ» که قرائت جمهور است، اما قرائت دوم با کسره با تقدیر «مِنْ»

می‌باشد، یعنی «و (مِنْ) الْكَفَّارِ» و قرائت دوم در اعراب و معنی واضح‌تر و روشن‌تر می‌باشد.^۲

و مقصود و مراد از کفار در اینجا، مشرکان می‌باشد و نیز گفته شده که مقصود منافقان است.^۳

طاهر بن عاشور رحمته می‌گوید: «این آیه از به دوستی گرفتن و موالات با یهود و مشرکانی که در مدینه

بودند، بر حذر داشته و هشدار داده است. و در آن اشاره‌ای به نصاری نشده است؛ چرا که در آن هنگام

مسیحیان در مدینه نبودند که دین را بازیچه و ابزار ریشخند خود قرار دهند. و به جای لفظ یهود،

موصول و صله را ذکر نموده است: ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا...﴾ زیرا در صله اشاره به

علت و موجب نهی رفته است.

و دین عبارت است از عقاید و باورهای انسان و عملکرد ناشی از عقیده؛ و آن نشانه و عنوان عقل

متدین و راهنما و پیشرو آرزوهایش و انگیزه و باعث اعمالش می‌باشد. بنابراین کسی که دین انسانی را

به بازیچه و تمسخر می‌گیرد، درحقیقت آن متدین را به بازیچه و تمسخر گرفته و وی را به چشم حقارت

و اهانت نگریسته است؛ چرا که بزرگ‌ترین چیز در نزد وی را به تمسخر و ریشخند گرفته است، پس

آنچه را که کمتر از آن باشد به طریق اولی به تمسخر و ریشخند می‌گیرد و کسی که اینچنین به دیگری و

با این اعتبار نگاه کرده و بنگرد، شایسته و سزاوار موالات و دوستی نمی‌باشد؛ چرا که شرط موالات،

تشابه در تفکر و اندیشه است و استهزاء و استخفاف و کوچک و سبک شمردن، تحقیر نمودن می‌باشد.

و مقتضای مودت و دوستی، تعظیم دوست و محبوب است»^۴.

بنابراین به هیچ عنوان جایز نیست که استهزاءکنندگان به دین الله عزوجل، به جای مؤمنان، دوست

و یار و یاور گرفته شوند، پس هر آنکه چنین کند «این عملکرد وی بر آن دلالت دارد که اسلام در نزد

وی بی‌اهمیت بوده و اسلام را دست کم و ارزان پنداشته است و برایش مهم نیست که آنان اسلام را مورد

طعن و عیبجویی قرار دهند، همان کسانی که از سوی خداوند متعال و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله کافر و

^۱ - جامع البیان... (۵۴/۱۰) شاکر.

^۲ - نگا: النشر في القراءات العشر (۲/۲۵۵)، ابن الجزري؛ الجامع لأحكام القرآن (۶/۱۴۵)، قرطبي؛ و فتح القدير (۲/۵۴).

^۳ - نگا: زاد المسیر (۲/۳۸۴)، ابن الجوزي؛ الجامع لأحكام القرآن (۶/۱۴۵)؛ و فتح القدير (۲/۵۴)، شوکانی.

^۴ - التحرير والتتوير (۶/۲۴۱).

گمراه خوانده شده‌اند. چنین فردی بهره‌ای از انسانیت و جوانمردی ندارد. پس چگونه بر خویشتن ادعای داشتن دینی ارزشمند و استوار دارید، دینی که حق است و دیگر دین‌ها باطل هستند، اما به دوستی با جاهلان و انسان‌های احمقی که اسلام را به مسخره و بازی گرفته و دین را با دیده حقارت می‌نگرند، راضی می‌شوید؟ در این آیه انسان مسلمان بر دشمنی با کفار تشویق شده است و این موضوع کاملاً واضح و روشن است»^۱.

رسول الله ﷺ در مقابله با دشنام و استهزاء استهزاء کنندگان راه‌های متعددی را در پیش گرفتند که از این میان به عنوان مثال و نه بر سیل حصر، می‌توان به بهره بردن و به کارگیری شعر در مقابله با آنان اشاره نمود. و این بدان خاطر است که اهمیت شعر کمتر از به کارگیری دیگر اسلحه‌های مهلک و کشنده در برابر دشمن نیست، از این رو رسول الله ﷺ شعری از میان اصحاب و یاران گرامی‌شان برگزیدند، تا اینکه با سروده‌های خود به حمایت و دفاع از دین و رسول الله ﷺ برخیزند و این از آن‌رو بود که شعر «تأثیر بسزایی در اذیت و آزار رساندن و بازداشتن از راه خدا داشت به گونه‌ای که کلام منشور و نثر گونه، از چنان تأثیری برخوردار نبود. و بر این اساس بود که رسول الله ﷺ حسان بن ثابت را امر نمودند تا اینکه به هجو و بر شمردن زشتی‌های آنان بپردازد و فرمودند: «لَهُ أُنْكِي فِيهِمْ مِنَ النَّبْلِ» (و آن (شعر) برای آن‌ها از تیر رنج آورتر و عذاب آورتر است). و این گونه هجاء و بر شمردن زشتی‌های آنان به وسیله‌ی شعر، بر آن‌ها تأثیر بسزایی می‌نمود که در واقع باعث بازداشتن آن‌ها از اموری می‌گشت که اگر چندین برابر آنچه با شعر عنوان داشتند، به صورت نثر آنان را دشنام می‌دادند، نمی‌توانستند آنان را از آن امور بازدارند»^۲.

و در اهمیت شعر - و به ویژه هجاء - در دفاع از دین و دعوت اسلامی، امام بخاری رحمته در کتاب الأدب، بابی با عنوان «باب هجاء المشركين» ذکر نموده است و در آن ۴ حدیث را روایت می‌کند: از جمله حدیث براء بن عازب رضی الله عنه که می‌گوید: رسول الله ﷺ به حسان فرمودند: «اهْجُهُمْ - أَوْ قَالَ: هَاجِهِمْ - وَجَبْرِيلَ مَعَكَ»^۳ «مشرکان را هجو کن و جبرئیل همراه توست». و این را با صیغه‌ی امر به حسان فرمودند؛ و نیز برای حسان دعا نموده و فرمودند: «...اللَّهُمَّ آيِدُهُ بِرُوحِ الْقُدِّيسِ...»^۴ «پروردگارا،

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن... (۱۴۶/۲-۱۴۷) للعلامة السعدی.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۸۸، ابن تیمیة.

^۳ - شماره (۶۱۵۳)، فتح (۵۶۲/۱۰).

^۴ - شماره (۶۱۵۲)، فتح (۵۶۲/۱۰).

اورا با روح القدس (جبرئیل) تأیید و نصرت فرما».

و مسلم با سندش از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «اهْجُوا قُرَيْشًا، فَإِنَّهُ أَشَدُّ عَلَيْهَا مِنْ رَشْقٍ بِالتَّبَلِ» «قریش را هجو کنید، برآستی که آن از تیراندازی به سوی آن‌ها برای شان سخت‌تر و دردآورتر است». پس کسی را به دنبال ابن رواحه فرستادند و به ابن رواحه فرمودند: «اهْجِهِمْ» آنان را هجو کن. پس وی به هجو قریش پرداخت اما راضی کننده نبود. لذا به دنبال کعب بن مالک فرستادند و سپس به دنبال حسان بن ثابت فرستادند؛ پس چون فرستاده‌ی پیامبر بر او وارد گشت، حسان گفت: اکنون به سوی شیری که با دم خویش ضربه زده و سپس زبانش را بیرون آورده و آن را حرکت می‌دهد، فرستاده شده‌اید، پس وی به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: سوگند به آنکه تو را به حق مبعوث کرده است، چنان آبروی آن‌ها را از هم می‌پاشانم و تکه تکه می‌کنم که پوستی را پاره پاره می‌کنند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَعْجَلْ، فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا، وَإِنَّ لِي فِيهِمْ نَسَبًا، حَتَّى يُلْخِصَ لَكَ نَسَبِي» «شتاب نکن، برآستی ابوبکر داناترین قریش به نسب‌های آن می‌باشد و من در قریش از نسبی برخوردارم، تا اینکه ابوبکر نسب من را به تو گوشزد کرده و یادآور شود». پس حسان نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفته و بازگشت و گفت: یا رسول الله، نَسَبَتِ را برایم متذکر شد، سوگند به آنکه تو را به حق مبعوث کرده است، چنان تو (و نَسَبَتِ را) از آن‌ها جدا می‌کنم همچنان که مو را از خمیر جدا می‌کنند؛ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: سپس از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که به حسان فرمودند: «إِنَّ رُوحَ الْقُدْسِ لَا يَزَالُ يُؤَيِّدُكَ، مَا نَافَحْتَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» «برآستی مادامی که از الله عزوجل و رسولش دفاع و حمایت می‌کنی، جبرئیل تو را یاری کرده و تأیید می‌نماید». و نیز عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «هَجَاهُمْ حَسَانٌ فَشَفَى وَاشْتَفَى» «حسان آن‌ها را هجو نمود و این‌گونه موجب شفای مؤمنان گردید و خود نیز شفا یافت»^۱.

امام نووی رحمته الله می‌گوید: «این حدیث بیانگر جواز هجو کفار، مادامی که در امان نباشند، می‌باشد و این غیبت آنان محسوب نمی‌گردد. اما امر رسول الله صلی الله علیه و آله به هجو نمودن آن‌ها و اینکه هجو نمودن آنان را از اصحاب و یاران گرامی شان یکی پس از دیگری درخواست نمودند و به هجو اولی و دومی راضی نشدند تا اینکه حسان را بدان امر نمودند، مقصود و مراد از آن آسیب رساندن و تعذیب کفار می‌باشد و الله عزوجل به جهاد با کفار و غلظت نشان دادن بر آن‌ها امر نموده است و این هجو بر آن‌ها گران‌تر و سخت‌تر و رنج‌آورتر از تیراندازی به سوی آنان می‌باشد، لذا هجو نمودن آن‌ها امری مندوب و مستحب

^۱ - کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل حسان بن ثابت، شماره (۲۴۹۰)، نوبی (۲۸۲/۱۶-۲۸۳).

می‌باشد، علاوه بر اینکه هجو آنان از اذیت و آزار و عیبجویی و تنقیص مسلمانان توسط آن‌ها و نیز پیروز شدن‌شان با هجو نمودن مسلمانان جلوگیری می‌کند»^۱.

و این با نهی از دشنام دادن کفار که در کلام الله عزوجل بدان اشاره شده^۲ در تعارض نمی‌باشد، زیرا آن نهی متوجه زمانی است که شروع و آغاز دشنام دادن از سوی مسلمانان باشد نه اینکه از پاسخ دادن در راستای یاری رساندن به دین، در مقابل تجاوز و تعدی و مقابله به مثل نهی شده است^۳. و این مقتضای امر رسول الله ﷺ می‌باشد که فرمودند: «جَاهِدُوا الْمُشْرِكِينَ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَالسِّنْتِكُمْ»^۴ «به وسیله‌ی اموال و جان و زبان‌تان با مشرکان جهاد کنید».

همچنین سلف صالح، ثابت قدم بر این موضع و نحوه‌ی تعامل، راسخ و استوار در برابر استهزاء کنندگان و مسخره‌کنندگان مشرک و کافر و ... بر وفق منهج رسول الله ﷺ حرکت نمودند، تا جایی که در سراسر حیات‌شان به واقعیتی ملموس - غیر از نوع برخورد با آنکه الله عزوجل و دین و رسولش را دشنام دهد - تبدیل گشته بود. امام لالکائی رحمته می‌گوید: به علی بن ابی طالب رضی الله عنه خبر رسید که ابن الأَسود از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما عیبجویی می‌کند؛ پس وی را فراخوانده و شمشیر خواست؛ راوی می‌گوید: پس تصمیم به کشتن وی نمود و در مورد آن بحث شد؛ پس علی رضی الله عنه فرمود: در سرزمینی که من در آنم، او را سکونت ندهید، پس وی را به شام (و صحیح‌تر آن است که به مدائن) تبعید نمودند^۵. و نیز لالکائی با سندش از مغیره روایت می‌کند که گفته است: «جریر بن عبدالله و حنظلة و عدي بن حاتم از کوفه به قرقیسا رفته و گفتند: در سرزمینی که اهلش به عثمان رضی الله عنه دشنام می‌دهند، اقامت نمی‌کنیم»^۶.

چه بگویم از عصری که بسیاری از مسلمانان در آن به دوستی با دشمنان الله عزوجل و رسولش،

^۱ - شرح صحیح مسلم (۲۸۱/۱۶).

^۲ - ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾ [الأنعام: ۱۰۸] «(ای مؤمنان!) به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند...».

^۳ - نگا: فتح الباری (۵/۶۳۳)، ابن حجر؛ و شرح صحیح مسلم (۲۸۱/۱۶)، نووی.

^۴ - به روایت ابو داود، کتاب الجهاد، باب کراهیه ترک الغزو، شماره (۲۵۰۴)، (۲۲/۳)؛ نسائی در کتاب الجهاد، باب وجوب الجهاد، شماره (۴۳۰۴)، (۶/۳)؛ أحمد در المسند (۱۳۴/۳) همگی با این لفظ، و حدیث صحیح است، نگا: فیض القدر (۴۵۲/۳) و صحیح الجامع، شماره (۳۰۹۰)، (۵۹۳/۱).

^۵ - شرح أصول إعتقاد أهل السنة والجماعة (۱۲۶۱/۷ و ۱۲۶۴)، شماره (۲۳۷۹ و ۲۳۸۰).

^۶ - همان (۱۲۶۵/۷)، شماره (۲۳۸۱).

همچون استهزاءکنندگان، برخاسته و آنان را دوستان صمیمی خویش دانسته و اعیاد و مناسباتشان را به آنها تبریک و تهنیت می‌گویند و در این زمینه برای‌شان مشرک و اهل کتاب و مهتران و بزرگان الحاد و زندقه تفاوتی نمی‌کند. و در واقع موالات و معاداتی که اساس دین و اعتقاد است در زندگی آنها از کمترین تأثیری برخوردار نیست، بلکه به کلی ذوب گشته و جای آنرا اشتراک در وطن و هم‌وطنی و وطن‌پرستی و ملی‌گرایی گرفته و این است که اصل و اساس روابط قرار گرفته است؛ یا اینکه جای آنرا هم‌لغتی و هم‌نسبی و یکی بودن نژاد گرفته است، بدون اینکه کمترین توجهی به میزان حق گردد: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰] «فقط مؤمنان برادران همدیگرند». و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱] «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند».

آیا این فریب خوردگان گمراه، موضع صحابه در برابر دشمنان الله و دینش را نشنیدند؟ نشنیدند که در روز بدر و احد چه رخ داد، چگونه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از پسرش بیزاری و براءت جست و از او دعوت به جنگ نمود و نیز عمر بن خطاب رضی الله عنه دایی اش عاص بن هشام را کشت و علی و حمزه رضی الله عنهما هنگامی که عتبه و شیبه فرزندان ربیعه را کشتند الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [المجادلة: ۲۲] «مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مومنان، خدا بر دل‌های‌شان رقم ایمان زده است و با نفخه ربانی خود یاری‌شان داده است و تقویت‌شان کرده است و ایشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آنها رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خوشنودند. اینان حزب خدایند. هان! حزب خدا، قطعاً پیروز و رستگار است»^۱.

^۱ - نگا: أسباب نزول القرآن، ص: ۴۳۴، واحدي؛ أسباب النزول، ص: ۳۷۱، سيوطي؛ و الولاء والبراء، ص: ۲۲۶-۲۲۹،

باب چهارم:

آثار استهزاء کنندگان

شامل سه فصل:

- ✓ فصل اول: اثر استهزاء بر استهزاء کنندگان؛
- ✓ فصل دوم: اثر استهزاء بر جامعه اسلامی؛
- ✓ فصل سوم: اثر استهزاء بر دعوت اسلامی.

فصل اول: اثر استهزاء بر استهزاءکنندگان

شامل دو مبحث:

مبحث اول: ارتداد

شامل چهار مطلب:

✓ مطلب اول: هدر بودن خونس؛

✓ مطلب دوم: باطل شدن عملش؛

✓ مطلب سوم: زوال مالکیتش؛

✓ مطلب چهارم: حرام بودن ذبیحه‌اش.

مبحث دوم: در معرض خشم و عذاب خداوند بودن

شامل دو مطلب:

✓ مطلب اول: در دنیا

✓ مطلب دوم: در آخرت

مبحث اول: ارتداد

مطلب اول: هدر بودن خونس

علما رحمهم الله اجماع نموده‌اند که مرتد، کافر و حلال الدم می‌باشد. (خونس حلال می‌باشد) و کفرش غلیظتر و بدتر از کفر ورزیدن کافر اصلی - یهود و نصاری - است. و مبنای این اجماع اصول شرعی و ادله‌ی کتاب و سنت می‌باشد.^۱

و این دلایل در کتب اهل علم، چه کتاب‌هایی که به طور مجزا به دلایل احکام پرداخته و در این زمینه تألیف شده‌اند^۲ و چه آنچه فقها در تمامی مذاهب در باب حکم مرتد و احکام آن ذکر نموده‌اند^۳

^۱ - نگا: نقل الإجماع في أحكام المرتد، ص: ۸۳، سامرائی؛ توضیح الأحكام (۲۶۴/۵) شیخ البسام؛ و الفقه الإسلامي وأدلته (۱۸۷/۶)، زحیلی.

^۲ - همچون: دلائل الأحكام، ابن شداد، وبلوغ المرام، ابن حجر و....

^۳ - بنگر: کتب فقه در هر یک از مذاهب اسلامی؛ و در همه این کتاب‌ها عنوانی تحت کتاب حکم المرتد می‌باشد جز کتب احناف که حکم مرتد را در کتاب السیر عنوان داشته‌اند. به عنوان مثال بنگر به «المبسوط» سرخسی و «شرح

ثبت شده می‌باشد. و چون به هریک از این مراجع اسلامی ارزشمند رجوع کنی، اولین دلایلی که در این زمینه خواهی یافت، حدیث ابن عباس رضی الله عنهما می‌باشد که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ»^۱ «هر آنکه دینش (اسلام) را تغییر داد، پس او را بکشید».

و نیز این حدیث را می‌یابی که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: كُفْرٍ بَعْدَ إِيمَانٍ»^۲ «خون هیچ مسلمانی حلال نیست مگر به خاطر یکی از این سه: کفر ورزیدن بعد از ایمان آوردن و...».

امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «این رهنمود رسول الله ﷺ: «لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ» که یکی از آن سه مورد، کفر ورزیدن پس از ایمان می‌باشد، مقصود از آن کلمه‌ی کفری است که موجب حلال شدن خون صاحبش می‌گردد، همچنان که ارتکاب زنا، پس از ازدواج، خون صاحبش را حلال می‌کند، یا اینکه مقصود آن است که آن کلمه‌ی کفر از مواردی می‌باشد که خوش را حلال می‌گرداند، مگر اینکه صاحبش توبه کند؛ و کتاب الله و سنت نبوی بر آن دلالت می‌کنند که معنای این رهنمود رسول الله ﷺ: «كُفْرٍ بَعْدَ إِيمَانٍ» کفر ورزیدن پس از ایمان آوردن، زمانی خون صاحبش را حلال می‌گرداند که از کفر توبه نکند؛ و به دلایل این موضوع در جای خود می‌پردازیم»^۳.

سپس امام شافعی به مقارنه‌ی میان مرتد و کافر اصلی پرداخته و می‌گوید: «حکم مرتد بسیار بزرگ‌تر از کسی است که پیوسته مشرک بوده است؛ چرا که الله عزوجل با شرک ورزیدن پس از ایمان آوردن، تمامی اعمال صالحی را که شخص قبل از شرک ورزیدن انجام داده، تباہ و نابود می‌گرداند، درحالی‌که خداوند متعال، با ایمان آوردن آنکه پیوسته مشرک بوده (هیچگاه به اسلام روی نیاورده) تمامی اعمال پیشین وی را می‌بخشاید. و رسول الله ﷺ تبیین فرمودند کسی که پیوسته مشرک بوده و سپس اسلام آورده، هر شرکی که پیش‌تر مرتکب گردیده، بخشیده می‌شود و به مردی که در زمان مشرک بودنش امور خیر و نیکی را انجام داده بود، فرمودند: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ» «برکت همان

فتح القدیر» ابن همام.

^۱ - بیشتر تخریج آن گذشت.

^۲ - بیشتر تخریج آن گذشت.

^۳ - الأم (۵۸۷/۱۲-۵۸۸)؛ و الشرح الكبير (۱۱۲/۱۱)، رافعی؛ و نگا: أحكام أهل الملل، ص: ۴۱۵-۴۱۶، خلال؛ و

الاشراف علی مذاهب أهل العلم (۱۶۶/۳)، ابن المنذر.

کارهای نیک بود که مشرف به اسلام شدی»^۱.

و چون امام قرافي رحمته الله احکام مرتد را ذکر می‌کند، احکامی که مربوط به خون و مال و فرزندان وی می‌باشد، می‌گوید: «ابتدا احکامی که بر خود وی (مرتد) مترتب می‌شوند: در الجواهر^۲ آمده است: اگر توبه نکند، خونس هدر است، اما اگر توبه کند، خونس محفوظ و معصوم می‌باشد. و توبه‌ی وی عبارت است از: رجوع به اسلام و دگرگون نشان دادن آنچه پیشتر از شرک بروز داده است، بلکه بایستی ضد آن یعنی ایمان را اظهار کند ... و دلیل آن رهنمود نبوی است که می‌فرماید: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ» و نیز اینکه فرمودند: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدِي ثَلَاثٍ: كُفْرٍ بَعْدَ إِيمَانٍ...»^۳.

این حکم مردی بود که مرتد شده و از دین باز گردد، اما حکم زنی که از اسلام بازگشته و مرتد گردد، در نزد جمهور علما - مالکی و شافعی و أحمد - همچون حکم مرد مرتد می‌باشد. اما حنفیه در حکم زنی که مرتد شده با جمهور علما مخالفت کرده و گفته‌اند: زندانی شده و کشته نمی‌شود؛ و دلیل آن را نصوص عامی که در نهی از قتل زنان در جنگ وارد شده، ذکر نموده‌اند که تفصیل این مسأله در باب سوم؛ یعنی «حکم استهزاء» گذشت^۴.

مطلب دوم: نابود شدن عمل مرتد

یکی از اصول ثابت در منهج اهل سنت و جماعت آن است که: در میان گناهان، هیچ گناهی جز ارتداد نیست که به سبب آن تمامی اعمال انسان نابود و تباه گردد. ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «و ارتداد ضد توبه است و از میان گناهان، گناهی که تمامی حسنات و نیکی‌ها را محو و نابود می‌کند، تنها ارتداد می‌باشد»^۵.

و مرتدی که در وی شروط ارتداد محقق گردیده و موانع آن منتفی گردد، به کفر و خارج شدن وی از دین حکم می‌شود و دلیل آن حدیث عبدالله بن عباس رضی الله عنهما است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»؛

^۱ - همان (۵۸۸/۲) و این حدیث را بخاری و مسلم تخریح کرده‌اند و در مطلب دوم تخریح آن خواهد آمد.

^۲ - احتمالاً از کتب مالکیه می‌باشد.

^۳ - الذخیره (۳۷/۱۲-۳۸)، قرافي.

^۴ - برای مطالعه قول احناف رجوع کن به: «شرح فتح القدير» (۹۷/۶) وما بعدها، ابن الهمام؛ و الفقه الإسلامی وأدلته (۱۸۷/۶)، شیخ: وهبة الزحيلي.

^۵ - مجموع الفتاوی (۷۰۰/۱۱)؛ و نکا: کتاب الصلاة، ص: ۶۶، ابن القیم.

ابن تیمیة رحمته می گوید: «اما ارتداد و بازگشت از اسلام چنان که شخص کافر و مشرک گردد و یا اینکه به اهل کتاب بپیوندد، چون بر ارتداد خویش بمیرد، به اتفاق علما عملش حبط و نابود و باطل می گردد. همچنان که قرآن کریم در مواضع متعددی بدین مسأله پرداخته است»^۱. که از این دسته آیات می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الله عزوجل می فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ [البقرة: ۲۱۷] «ولی کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود و ایشان یاران آتش (دوزخ) می باشند و در آن جاویدان می مانند».

و نیز فرمودند: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾ [الأعراف: ۱۴۷] «کسانی که آیات (کتاب خواندنی آسمانی و دیدنی جهانی) ما را تکذیب دارند و به ملاقات (خدا در قیامت و به زنده شدن بعد از مرگ و حساب و کتاب) آخرت ایمان نمی آورند، اعمال (نیکی که انجام داده اند بر باد می رود و باطل و) بیهوده می شود. مگر چنین کسانی جز در برابر کارهایی که کرده اند (و معاصی و کفری که ورزیده اند) پاداش داده می شوند؟»

و اینکه فرمودند: ﴿...وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٨﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر شرک می ورزیدند، هر آنچه می کردند هدر می رفت (و اعمال خیرشان ضائع می شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می سوخت)».

و فرمودند: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾ [الزمر: ۶۵] «به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش می گردد و) هیچ و نابود می شود و از زیانکاران خواهی بود».

و دیگر آیات قرآنی که در این زمینه وارد شده است.

امام ابن قیم رحمته می گوید: «نابود شدن اعمال بر دو نوع است: نابودی عام و خاص.

اما نابودی عام عبارت است از: نابود شدن تمامی نیکی ها با ارتداد و نیز نابود شدن تمامی گناهان با توبه.

و نابودی خاص که عبارت است از: نابود شدن حسنات و نیکی ها با برخی گناهان و بالعکس؛ و

^۱ - مجموع الفتاوی (۴/۲۵۷-۲۵۸).

این حبط و نابودی جزئی بوده و تنها برخی از اعمال را در بر می‌گیرد که دلالت قرآن و سنت و آثار و اقوال ائمه بر آن، پیشتر گذشت.

و از آنجا که کفر و ایمان، هریک از آن‌ها دیگری را باطل و نابود می‌کند، نیز شعبه‌ای از هریک از آن‌ها در نابودی شعبه یا شعبه‌هایی از دیگری تأثیر دارد، چنان‌که اگر آن شعبه بزرگ باشد به خاطر آن و در مقابلش شعبه‌های زیادی از دیگری نابود و باطل می‌گردد.^۱

بنابراین هر آنکه بر کفر و ارتداد بمیرد - والعیاذ بالله تعالی - به اتفاق علما تمامی اعمالش حبط و نابود می‌گردد، لیکن مسأله‌ای که در این زمینه مورد اختلاف ائمه می‌باشد، آن است که آیا به مجرد ارتداد شخص، عملش نابود می‌گردد یا اینکه حبط و نابودی عمل منوط بر مردن شخص بر کفر و ارتداد می‌باشد؟

امام مالک و أبوحنیفة بر این باورند که به مجرد ارتداد شخص، اعمال وی به کلی نابود می‌گردد و روایتی از امام أحمد مبنی بر همین قول نیز وارد شده است؛ اما امام شافعی می‌گوید: هیچ یک از اعمال کسی که مرتد شده به مجرد ارتداد وی، نابود و باطل نمی‌گردد مگر آنکه در حالی بمیرد که کافر و مرتد بوده است. و امام أحمد نیز در یکی از دو روایتی که از ایشان در این مسأله وارد شده، بر همین قول می‌باشند.^۲

و صورت مسأله در خلافتی که در مورد مسلمانی که حج نموده و سپس مرتد شده و پس از آن اسلام آورده، خود را نشان می‌دهد که امام مالک در این زمینه می‌گوید: «پس از اسلام آوردن مجدد، بر وی لازم است که حج به جا آورد؛ چرا که حجی که پیش از ارتداد، به جا آورده با ارتداد وی از بین رفته و نابوده شده است. اما امام شافعی رحمته می‌گوید: اعاده‌ی حج بر وی لازم نیست؛ چرا که (با اسلام آوردن مجدد) عمل وی (که پیشتر در حال اسلام انجام داده) باقی است».^۳

کسانی که معتقد به نابود شدن اعمال به مجرد ارتداد هستند، به آیاتی که در این زمینه به طور مطلق وارد شده و در آن‌ها اشاره‌ای به قید مردن بر ارتداد نشده است، استدلال جسته‌اند، همچون آنکه الله

^۱ - کتاب الصلاة، ص: ۶۶.

^۲ - نگا: أحكام الملل، ص: ۴۴۶-۴۴۷، خلال؛ المعونة (۱۳۶۰/۳)، بغدادی؛ أحكام القرآن (۱۴۷/۱)، ابن العربی؛ الجامع لأحكام القرآن (۳۳/۳)، قرطبی؛ مجموع الفتاوی (۲۵۷/۴-۲۵۸) و (۷۰۰/۱۱)، ابن تیمیة؛ و الفتاوی التاتاریخانیة (۴۶۱/۵)؛ و الزواجر عن اقتراف الكبائر (۵۳/۱-۵۴)، ابن حجر الهیثمی، و حاشیة الجمل (۱۲۱/۵) سلیمان الجمیلی؛ و فتح العلام بشرح مرشد الأنام (۵۳۹/۴) و حاشیة للجردانی.

^۳ - نگا: أحكام القرآن (۱۴۸/۱)، ابن العربی.

عزوجل می فرماید: ﴿...لَيْنِ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ...﴾ [الزمر: ۶۵] «اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش می گردد و) هیچ و نابود می شود».

و نیز اینکه می فرماید: ﴿...وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر شرک می ورزیدند، هر آنچه می کردند هدر می رفت (و اعمال خیرشان ضائع می شد و خرمن طاعت-شان به آتش شرک می سوخت)» و در مورد آیهی سوره زمر گفته اند: این آیه رسول الله ﷺ را مورد خطاب قرار داده و مقصود از آن امت رسول الله ﷺ می باشد، زیرا شرعاً ارتداد از سوی رسول الله ﷺ محال و غیرممکن است.

اما اصحاب امام شافعی رحمته می گویند: بلکه خطاب آیه رسول الله ﷺ می باشد. و این مخاطب قرار دادن پیامبر از روی تغلیظ بر امت می باشد و در واقع بیان می دارد که اگر رسول الله ﷺ با وجود منزلت و جایگاه شریف و ولایت شرک بورزد، عملش نابود می شود، پس چگونه خواهد بود اعمال شما اگر شرک بورزید؟!^۱

اما علمای مالکیه در پاسخ به استدلال به آیهی سوره بقره که مردن بر ارتداد را ذکر نموده: ﴿فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ﴾ گفته اند: «اما اینکه مردن بر ارتداد در اینجا به عنوان شرطی ذکر شده، به این دلیل است که خلود و جاودانگی در آتش را به عنوان مجازات، بدان معلق کرده است، بدین معنا که هر آنکه کافر بمیرد الله عزوجل بر اساس این آیه او را جاودانه و برای همیشه در آتش می اندازد و هر آنکه شرک ورزد بر اساس آیات دیگری عملش نابود و تباه می گردد، بنابراین در واقع این، دو آیه می باشد که در برگرفته-ی دو معنای متفاوت و نیز دو حکم مختلف می باشند. و هر آن امری که رسول الله ﷺ مورد خطاب آن قرار گرفتند، نیز متوجه امتش می باشد مگر آنچه که اختصاص آن به رسول الله ﷺ ثابت گردد»^۲.

اما اینکه علمای مالکیه بیان داشته اند که شرط فوت شدن متوجه خلود و جاودانگی در آتش است و نه مربوط به حبط و نابودی عمل، جای تأمل دارد؛ چرا که آیه تنها حبط و نابودی عمل را بر مردن بر ارتداد مقید کرده است، الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [البقرة: ۲۱۷] «ولی کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود».

^۱ - نگا: احکام القرآن (۱/۱۴۸)، ابن العربی؛ الجامع لأحكام القرآن (۳/۳۳)، قرطبی.

^۲ - احکام القرآن (۱/۱۴۸)، ابن العربی؛ و نگا: الجامع لأحكام القرآن (۳/۳۳-۳۴)، قرطبی.

و نیز خداوند متعال در آیات دیگری، حبط و نابودی عمل به خاطر ارتداد را مطلق و بدون قید مردن بر آن، ذکر نموده است، لذا محققین اهل علم در راستای عمل به قاعده‌ی اصولی که بیانگر آن است که: مطلق بر مقید حمل می‌گردد^۱ آیات مطلق را بر آیات مقید حمل نموده‌اند. هیتمی رحمته می‌گوید: «... مطلق بر مقید حمل می‌گردد و گفته نمی‌شود قید مردن بر ارتداد در آیه‌ی اول، به خاطر این قول الله متعال بوده: ﴿وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۲۷) چرا که ما می‌گوییم: اینکه آن (مردن بر کفر) قیدی در نابودی عمل می‌باشد امری تحقیقی است اما اینکه آن را قیدی برای بعد از آن در نظر بگیریم، امری محتمل می‌باشد، لذا ما امر تحقیقی را گرفته و محتمل را ترک می‌گوییم»^۲.

علامه سعدی در تفسیر این کلام الله متعال: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾ [المائدة: ۵] می‌گوید: «یعنی هر آنکه به الله عزوجل و آنچه ایمان آوردن بدان واجب است، همچون کتب آسمانی و پیامبران یا جزئی از شرائع، کفر ورزیده و بدان‌ها کافر شود، بدین ترتیب به شرطی که بر کفر خویش بمیرد، عملش حبط و نابود می‌شود، همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا كَانَ مِنَّا قَافِرًا فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۲۷) یعنی: و او در آخرت از زمره‌ی کسانی خواهد بود که در مورد خود و اموال و خانواده‌های‌شان دچار زیان شده و به شقاوت همیشگی گرفتار آمده‌اند»^۳.

اما سخن از این مسأله را با آنچه امام ابن قیم در کتابش «الوابل الصیب من الکلم الطیب» در این زمینه ذکر نموده، به پایان می‌رسانم، آنجا که می‌گوید: «همواره این مسأله را در ذهن داشتم و بسیار حریص بودم تا به قول صواب در آن دست یابم، اما هیچکس را ندیدم که به طور شافی و کافی (وقانع کننده) بدین مسأله پرداخته و دیدگاه صحیح را استخراج نماید؛ اما آنچه (از ادله) بر می‌آید - والله تعالی أعلم - آن است که حسنات و سیئات، خوبی‌ها و بدی‌ها یکدیگر را دفع نموده و در برابر یکدیگر

^۱ - «المطلق يحمل على المقيد» برای مطالعه این قاعده نگا: شرح الکوکب المنیر (۳/۳۹۲-۴۱۲)، ابن النجار؛ روضة الناظر (۲/۱۹۱-۱۹۷)، ابن قدامة؛ و شرح الورقات، ص: ۹۵-۹۸، شیخ عبدالله بن صالح الفوزان.

^۲ - الإعلام بقواطع الإسلام مع الزواجر (۲/۳۶۶-۳۶۷)؛ و نگا: الشرح الكبير (۱۱/۱۲۲)، رافعی.

^۳ - تیسیر الکریم الرحمن (۲/۱۱۷-۱۱۸) در مورد این مسأله که آیا حبط و نابودی عمل به مجرد ارتداد است یا اینکه مردن بر ارتداد و کفر در آن شرط است، از شیخ محمد بن صالح العثیمین سؤال نمودم که چنین پاسخ دادند: مردن بر ارتداد در حبط و نابودی عمل شرط است و در این زمینه به آیه‌ی سوره‌ی بقره استدلال نمودند، پس به ایشان گفتم: در این زمینه آیات مطلق وارد شده است، پس فرمود: «آیات مطلق بر این آیه‌ی مقید حمل می‌شوند که الله متعال می‌فرمودند: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا كَانَ مِنَّا قَافِرًا فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ...﴾»

قرار دارند و حکم به آن تعلق می‌گیرد که غالب بوده و بر مغلوب چیره شده است و حکم از آن اوست حتی که گاهی چنان به نظر می‌رسد که گویا مغلوب اصلاً نبوده است، از این رو چون حسنات و نیکی‌های بنده غالب و چیره باشد، حسنات و نیکی‌های بسیار وی، سیئات و گناهانش را محو می‌کند و نیز هر زمان که از گناهان توبه کند، نتیجه‌ی توبه‌ی وی از گناهان، حسنات و نیکی‌های بسیاری می‌باشد که رشد یافته و بر حسنات و نیکی‌هایی که به سبب گناهان نابود شده، افزوده می‌شود، پس چون بر توبه کردن عزم را جزم نموده و صادقانه از صمیم قلب بدان روی آورد، تمامی گناهانی که پیشتر مرتکب گردیده، چنان نابود می‌شود که گویا اصلاً وجود نداشته‌اند؛ چرا که توبه کننده‌ی از گناه، دیگر گناهی بر او نیست. حکیم بن حزام رضی الله عنه پس از اسلام آوردن، از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد کارهای نیک خویش همچون آزاد کردن غلام و صلحی رحم و اعمال نیکی که در زمان مشرک بودن انجام داده بود، سؤال نمود که آیا به خاطر آن‌ها ثوابی نصیب او می‌گردد؟ پس رسول الله صلی الله علیه و آله بدو فرمودند: «أَسَلَمْتَ عَلَيَّ مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ» «برکت همان کارهای خیر بود که مشرف به اسلام شدی»^۱.

اما اقتضای این حدیث آن است که اسلام ثواب آن حسنات و نیکی‌ها را که با شرک ورزیدن باطل محسوب می‌شد، بدو بازگرداند و چون از شرک توبه نمود، ثواب حسنات و نیکی‌هایی که پیشتر انجام داده بود، بدو بازگردانده شد. لذا چون بنده چنین توبه‌ی نصوح و خالصانه و صادقانه‌ای نماید، تمامی سیئات و بدی‌هایی که پیش از آن مرتکب گردیده، نابود گردیده و در واقع توبه وی همه‌ی آن‌ها را از بین می‌برد و موجب بازگشتن ثواب نیکی‌هایی که پیش از آن انجام داده، می‌شود. و این مسأله با مثالی بیشتر واضح می‌گردد و آن اینکه: سیئات و گناهان از بیماری‌های قلبی می‌باشند همچنان که تب کردن و دردمند شدن، از بیماری‌های جسمانی هستند؛ مریض چون از مرض و بیماری خود به طور کامل شفا یابد و سلامتی خود را به تمامی به دست آورد، قوت و قدرت پیشین وی بدو باز می‌گردد و چه بسا که بیش از پیش باشد، حتی که گویا اصلاً ضعیف نگردیده است. در واقع قوت و قدرت پیش از بیماری به منزله‌ی همان حسنات و نیکی‌ها و مرض و بیماری به منزله‌ی گناهان می‌باشند و صحت و عافیت و سلامتی به منزله توبه؛ و همچنان که از میان بیماران عده‌ای هستند که به خاطر ضعف سلامتی هرگز صحت و سلامتی ابتدایی خویش را باز نمی‌یابند و نیز کسانی هستند که صحت و سلامتی‌شان آنچنان که پیشتر بوده، به خاطر استواری اسباب و قدرت دفع آن‌ها بدیشان بازگشته و این‌گونه بدن به سلامتی

^۱ - به روایت بخاری، کتاب الزکاة، باب من تصدق في الشرك ثم أسلم، شماره (۱۴۳۶)، فتح (۳/۳۵۴) و اطرافه (۲۲۲۰، ۲۵۳۸، ۵۹۹۲)، و مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان حکم عمل الکافر إذا أسلم بعده، شماره (۱۹۴)، نووی (۴۹۹/۲).

اولیه‌ی خود باز می‌گردد. و از میان آن‌ها عده‌ای هستند که سلامتی‌شان به خاطر قوت اسباب عافیت بر اسباب ضعف و بیماری، با صحت و قوت و نشاط بسیار بیشتری به آن‌ها باز می‌گردد، حتی که چه بسا این مرض و بیماری وی سبب عافیت و تندرستی بیش از پیش او گشته است، همچنان که شاعر می‌گوید:

لعل عتبک محمود عواقبه وربما صحت الأجسام بالعلل

«شاید که سرزنش و ملامت تو، عواقب خوبی داشته باشد، چه بسا بدن‌هایی که به سبب بیماری صحت خود را بازیافتند»^۱.

مطلب سوم: زایل شدن مالکیت وی

از جمله آثار ارتداد که بر مرتد مترتب می‌گردد، مبحث مالکیت مرتد نسبت به اموالش می‌باشد. از این جهت که آیا با مرتد شدن فرد، مالکیت وی نسبت به اموالش زایل گردیده یا اینکه هنوز مالکیت وی باقی و پا برجاست و در چه صورت یا صورت‌هایی مالکیت وی نسبت به اموالش به کلی زایل می‌گردد؟ در این زمینه به مسائلی می‌پردازیم که ائمة اربعة رحمهم الله تعالی بر آن اتفاق نظر دارند و آن اینکه: ابن منذر رحمته الله می‌گوید: «هریک از اهل علم را که به خاطر داریم، اجماع دارند که چون مرتد از ارتدادش توبه کرده و به اسلام باز گردد، اموالش به وی بازگردانده می‌شود»^۲. و نیز در جایی دیگر می‌گوید: «هریک از اهل علم را که در خاطر داریم، بر آن اجماع دارند که مالکیت مرتد بر اموالش با ارتداد وی زایل نمی‌گردد البته مادامی که کشته نشود یا اینکه بر ارتداد خویش نمیرد و یا به دار الحرب ملحق نگردد و این مسائلی است که انشاءالله بزودی در مورد آن‌ها سخن می‌گوییم»^۳.

اما آنکه مرتد شده و در دار الإسلام باقی بماند و به خاطر ارتدادش کشته نشود، امام شافعی در مورد وی می‌گوید: «چون مردی مرتد شده و با این حال در شهر بوده و صاحب کنیزانی (که از آن‌ها فرزندان

^۱ - الوابل الصیب، ص: ۲۲-۲۳.

^۲ - الإشراف علی مذاهب أهل العلم (۱۶۵/۳)؛ و نگا: الفقه الإسلامی وأدلته (۱۶۸/۶)، دکتر: وهبة الزحیلی.

^۳ - همان (۱۶۴/۳)، وبنگر: (۱۶۸/۶)؛ و این با دیدگاه بسیاری از ائمه که می‌گویند: اموالش توقیف گردیده و از تصرف در اموالش منع می‌گردد تا اینکه حال و وضع وی روشن و تبیین گردد، در تعارض نمی‌باشد و هرآنکه قائل به زوال ملکیت مرتد با ارتداد می‌باشد همچون حنفیة و برخی از شافعیة، مقصودشان زوال و زایل گردیدن مقطعی مالکیت وی تا روشن شدن حال و وضع وی می‌باشد. بنگر: الشرح الکبیر (۱۲۲/۱۱)، رافعی؛ و شرح فتح القدر (۶/۶۹-۷۰)، ابن الهمام.

دارد) و بردگان و کنیزان مدبر و مکتوب باشد؛ و نیز صاحب اموال و حیوانات و اموالی دیگر باشد، تمامی اموالش توقیف گردیده و از همخوابگی با مادر فرزندان (أم ولد) و کنیزانی که غیر از أم ولد دارد، منع می‌گردد؛ و توقیف اموالش بدین صورت است که اموالش نزد مردی عادل به امانت گذارده می‌شود، اما زنانی که وی صاحب آنان است، به نزد زنی عادل به امانت گذارده می‌شود...^۱.

و امام خلال در کتابش «أحكام أهل الملل» بابی تحت این عنوان ذکر نموده و بیان داشته: «باب آنچه از ابي عبدالله روایت شده که گفته است: چون شخصی مرتد شود، اموالش توقیف می‌گردد تا اینکه وضعیت وی روشن و آشکار گردد».

و در این باب، روایاتی را از امام أحمد ذکر می‌نماید که از ایشان در مورد اموال مرتد سؤال گردید که در پاسخ گفتند: برخی از مردم می‌گویند اموالش توقیف می‌گردد و در حال و وضع وی تأمل گردیده و صبر می‌شود، شاید که به اسلام بازگردد و نیز می‌گوید: اموال مرتد توقیف می‌گردد شاید که توبه کند و به اسلام بازگردد.^۲

و ابن قدامة رحمته می‌گوید: «به مجرد ارتداد شخص، به زوال مالکیت وی حکم نمی‌شود و این قول و دیدگاه اکثر اهل علم می‌باشد. ابن منذر می‌گوید: هر آنکه از اهل علم را که در خاطر داریم، بر این مسأله اجماع دارند.^۳

بنابراین چون مرتد به خاطر ارتدادش کشته شد یا اینکه بر ارتداد مُرد، با مردنش ملکیت وی زایل می‌گردد و اگر پس از ارتداد به اسلام بازگردد، مالکیت وی بر اموالش ابقاء گردیده و باقی می‌ماند...^۴. و محمد بن حسن و أبو یوسف بر این باورند که ملکیت مرتد از اموالش زایل نشده و نیز اموالش توقیف نمی‌گردد، تا اینکه حال و وضع وی روشن گردد (که آیا بر ارتداد می‌میرد یا اینکه اسلام می‌آورد) بلکه پیوسته اموالش تحت تصرف وی می‌باشد تا اینکه به خاطر ارتداد کشته شود.^۵ و مزی از شافعی

^۱- الأم (۵۰۶/۱۲)؛ و نگا: الشرح الكبير (۱۲۲/۱۱)، رافعی؛ حکم المرتد، ص: ۶۶-۷۰؛ و أحكام المرتد، ص: ۱۹۷، سامرائی؛ و أحكام الردة والمرتدين، ص: ۳۳۶، د. جبر محمود.

^۲- ص: ۴۴۹؛ و نگا: المغني (۲۷۲/۱۲-۲۷۳)، ابن قدامة.

^۳- الإشراف على مذاهب أهل العلم (۱۶۴/۳).

^۴- المغني (۲۷۲/۱۲) ابن قدامة؛ شرح الزركشي (۲۴۸/۶-۲۴۹). و نگا: أحكام الردة والمرتدين، ص: ۳۳۶-۳۳۷، د.

جبر محمود، و احكام المرتد، ص: ۱۹۸، سامرائی، و این دیدگاه امام شافعی و أحمد نیز مذهب امام أبوحنيفة و مالک می‌باشد. بنگر: شرح فتح القدير (۶۹/۶-۷۰)، ابن الهمام؛ و الذخيرة (۴۳/۱۲-۴۵)، قرافي.

^۵- نگا: شرح فتح القدير (۶۹/۶-۷۰)، ابن الهمام.

نیز بر این دیدگاه می‌باشد.^۱

گروه سومی از علما بر این باورند که ملکیت وی با ارتداد زایل می‌گردد و امام نووی از این دیدگاه حمایت نموده و می‌گوید: «و دیدگاه دوم آن است که با ارتداد شخص ملکیت وی از اموالش زایل می‌گردد و همین قول صحیح در مسأله می‌باشد...»^۲.

همانطور که بیان گردید، سه دیدگاه در این زمینه می‌باشد چنان‌که برخی معتقد به زوال مالکیت شخص با ارتداد بودند و برخی زوال ملکیتش را به مردن بر ارتداد و کفر معلق دانسته و برخی به زوال ملکیت وی به مجرد ارتداد، لیکن زوال مقطعی، معتقد بودند به گونه‌ای که حق تصرف در اموالش از وی ساقط شده و اموال وی توقیف می‌گردد همچنان که با اموال کودک خردسال چنین رفتار می‌شود.

اما هریک از این اقوال سه گانه، برخاسته از دلایل و علت‌هایی می‌باشد که به خاطر ترس از طولانی شدن مسأله از ذکر آن‌ها خودداری نمودم و از طرفی گنجایش بسط این مسأله در این مبحث نمی‌باشد، لیکن در اینجا قول و دیدگاه راجح - والعلم عند الله تعالی - در مسأله را بیان می‌داریم و آن دیدگاه ائمه‌ی اربعه، أبوحنیفه و مالک و شافعی و أحمد می‌باشد مبنی بر اینکه اموال مرتد توقیف شده تا اینکه حال و وضع وی روشن گردد که آیا بر ارتداد می‌میرد یا اینکه به خاطر ارتدادش کشته می‌شود یا اینکه به دارالحرب می‌پیوندند.^۳

اکنون به مبحثی که در ابتدای این مطلب بدان اشاره نمودم، باز می‌گردم تا اینکه در مورد دو مسأله‌ی مهم سخن بگویم:

الف) ملحق شدن مرتد به دارالحرب

ب) مردن وی بر ارتداد یا کشته شدن وی به خاطر ارتداد

اما در مورد مسأله‌ی اول یعنی ملحق شدن مرتد به دارالحرب، به آنچه ابن منذر در «الاشراف» بیان داشته و بابی تحت این عنوان ذکر نموده: «باب ذکر حقوق المرتد بدار الحرب» اکتفا می‌کنیم، آنجا که می‌گوید: «و در مورد اموال مرتدی که به دارالحرب ملحق گردیده اختلاف نموده‌اند، چنان‌که گروهی گفته‌اند: چون مرتد کشته شود یا اینکه خود بر ارتداد بمیرد، اموال وی از آن مسلمانان و نه ورثه‌اش می‌باشد و در این زمینه تفاوتی میان مرتدی که خود بمیرد یا در دارالحرب یا دارالاسلام کشته شود، قائل

^۱ - انظر: المجموع (۱۶/۱۸) للنووی.

^۲ - همان (۱۶/۱۸) للنووی.

^۳ - انظر: احکام الردة والمرتدين، ص ۳۳۶-۳۳۹، د. جبر محمود، والفقہ الاسلامی وادلته (۱۸۹/۶) د. وهبة الزحیلی.

نشده‌اند و این دیدگاه مالک و شافعی می‌باشد»^۱.

و اوزاعی می‌گوید: «چون به دارالحرب پیوندند، اموالش همچون خونش (حلال) می‌باشد. و ثوری می‌گوید: ... چون به دارالحرب پیوندند، اموالش از آن مسلمانان است. و نعمان می‌گوید: اموالش بر اساس سهام و قسمت‌هایی که الله عزوجل تعیین نموده، میان ورثه‌اش تقسیم می‌گردد، بر ارتداد خود مرده باشد یا اینکه به دارالحرب پیوندند»^۲.

و حسن بصری می‌گوید: «اموالی را که با خود برده و همراه دارد، چون به دست آید، غنیمت می‌باشد، اما آنچه از اموالش که بر جای گذاشته است، از آن ورثه‌اش می‌باشد»^۳.

اما دیدگاه راجح در این زمینه - والله أعلم - آن است که حکم اموال مرتدی که به دارالحرب پیوسته و هنوز نمرده است، همان حکم اموال مرتدی است که در دارالاسلام باقی مانده است، لذا اموالش تحت تصرف حاکم می‌باشد، تا اینکه صاحب اموال هلاک شده یا اینکه به اسلام بازگردد، اما اموالی که وی به همراه دارد، برای هر آنکه از مسلمانان که بر او دست یابد، همچون خونش مباح می‌باشد؛ ابن قدامة رحمته می‌گوید: «و اگر مرتد به دارالحرب ملحق گردد، اموالی که به همراه دارد، برای هر آن مسلمانانی که بر او دست یابد، همچون خونش مباح می‌باشد»^۴ همچنان که خونش مباح می‌گردد. اما املاک و اموال وی که در دارالاسلام می‌باشد، ملکیتش در مورد آن‌ها ثابت بوده و حاکم بر اساس مصلحتی که خود می‌داند، در آن تصرف می‌کند؛ و أبوحنیفة می‌گوید: اموالش به ارث برده می‌شوند. همچنان که چون بمیرد اموال وی به ارث برده می‌شوند، اما دلیل ما آن است که وی (مرتد) زنده است، لذا اموالش به ارث برده نمی‌شوند، همچون حربی اصلی؛ و حلال بودن خونش موجب به ارث رفتن اموالش نمی‌شود؛ چرا که وی حربی اصلی می‌باشد و تنها اموالی که به همراه دارد، حلال می‌باشد، زیرا عصمت و محفوظ بودن آن زایل گشته است و بدین ترتیب شبیه مال حربی می‌باشد که در دارالحرب است، اما اموالی که از وی در دارالاسلام به جا مانده، محفوظ می‌باشد همچون اموال حربی که در دست شریک وی در دارالاسلام یا آنکه اموالش را در دارالاسلام بدو به امانت سپرده، می‌باشد»^۵.

اما مسأله‌ی دوم: و آن اینکه چون مرتد بمیرد یا اینکه بر اساس کفر و ارتداد کشته شود، چه کسی از

^۱ - نگا: الذخيرة (۴۳/۱۲-۴۵)، قرافي؛ و المجموع (۱۹/۱۸)، نووي.

^۲ - نگا: شرح فتح القدير (۷۴/۶-۷۵)، ابن الهمام.

^۳ - الاشراف (۱۶۵/۳)، ابن المنذر؛ و احکام الردة والمرتدين، ص: ۳۵۴-۳۵۵، د. جبر محمود.

^۴ - نگا: شرح فتح القدير (۷۴/۶-۷۵)، ابن الهمام؛ و المبسوط (۱۰۳/۱۰)، سرخسي.

^۵ - المغني (۲۷۵/۱۲)، ابن قدامة.

او ارث می‌برد؟

در این مسأله خلافی مشهور میان ائمه‌ی اربعه و دیگران می‌باشد؛ به گونه‌ای که چون مرتد بر ارتدادش کشته شود یا بر ارتداد خویش بمیرد، از اموالی که بر جای گذاشته، ابتدا دیون وی پرداخته شده و جنایاتش جبران گشته و نفقه همسر و نزدیکانش از مالی که بر جا نهاده، پرداخت می‌گردد؛ چرا که تعطیل نمودن این حقوق به هیچ وجه جایز نیست. و پس از آن اموالی که از وی باقی مانده فیء محسوب شده و به بیت المال مسلمانان ملحق می‌گردد. و این مذهب مالکیه^۱ و شافعیه^۲ و حنابله^۳ و نیز مذهب ابن عباس رضی الله عنهما و ابن منذر^۴ می‌باشد.

اما امام ابوحنیفه رضی الله عنه بر این باور است که آنچه مرتد در زمان اسلام خویش کسب نموده و به دست آورده، از آن ورثه‌ی مسلمانان می‌باشد و آنچه در حال ارتدادش کسب نموده، جزء بیت المال مسلمانان می‌باشد.^۵ و دیدگاه ثوری و إسحاق نیز همان است.

و صاحبین - ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی - گفته‌اند: «اموال مرتد از آن ورثه‌ی مسلمانان می‌باشد»^۶. و ابن مسعود رضی الله عنه و عطاء و شعبی و أوزاعی و عمر بن عبدالعزیز نیز بر این دیدگاه می‌باشند. اما دیدگاه راجح - والله تعالی أعلم - دیدگاه جمهور - مالک و شافعی و أحمد - می‌باشد و قول صحیح در مذهب همچنان که قاضی می‌گوید، همین است. و سنت صحیح نبوی شاهد و گواه درستی این دیدگاه می‌باشد. که از جمله احادیث نبوی می‌توان به حدیث أسامة بن زید اشاره نمود که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ»^۷ «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد».

^۱ - نگا: البيان والتحصيل (۴۰۷/۱۶-۴۰۹) لابن رشد الحفید.

^۲ - نگا: مغنی المحتاج (۲۴/۳-۲۵) للخطیب الشربینی، وحاشیة الجمل (۲۵/۴) للشیخ سلیمان الجمیلی.

^۳ - نگا: المغنی (۱۶۲/۹-۱۶۳) لابن قدامة، وشرح الزرکشی (۲۴۸/۶).

^۴ - أحكام الردة والمرتدین، ص: ۳۴۶، د. جبر محمود.

^۵ - نگا: شرح فتح القدير (۷۰/۶-۷۱)، ابن الهمام؛ المبسوط (۱۰-۱۰۰)، سرخسی؛ الفقه الإسلامی وأدلته (۱۹۱/۶) زحیلی؛ و أحكام الردة والمرتدین، ص: ۳۴۶، د. جبر محمود؛ و در این زمینه اقوال دیگری نیز ذکر شده همچون مقوله‌ی برخی از علما مبنی بر اینکه میراث وی به اهل دینی که مرتد بدان پیوسته منتقل می‌گردد. و همچون این اقوال باطل بوده و هیچ حجتی برای آن‌ها نیست.

^۶ - بنگر: همان.

^۷ - به روایت بخاری، کتاب الفرائض، باب لایرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم، شماره (۶۷۶۴)، فتح (۵۱/۱۲)؛ و مسلم، کتاب الفرائض، اولین حدیث آن، شماره (۱۶۱۴)، نووی (۵۷/۱۱).

امام شافعی رحمته پس از ذکر این حدیث می‌گوید: «بر این اساس می‌گوییم: هریک از اهل کتاب و بت‌پرستان که اسلام آورده و سپس با آن به مخالفت برخاسته و از آن بازگشته و مرتد شود، مسلمانان از وی ارث نمی‌برند و دلیل آن رهنمود نبوی و نهی الله عزوجل از دوستی میان مسلمانان و مشرکین می‌باشد»^۱.

و در این زمینه نقل از امام أحمد مختلف می‌باشد، چنان‌که روایات متعددی از اصحاب و یاران امام أحمد از ایشان ذکر گردیده است که برخی اشاره به آن دارد که میراث وی از آن همدینان وی می‌باشد و برخی دیگر بیانگر آن است که اموالش از آن ورثه‌ی مسلمانان می‌باشد و برخی دیگر از روایات بدان تصریح دارند که اموال وی از آن عموم مسلمانان؛ یعنی بیت المال است.^۲

أبو بکر رحمته پس از ذکر این روایات می‌گوید: «این مسأله را افراد زیادی از أبو عبد الله روایت کرده‌اند چنان‌که برخی توقف در این مسأله را روایت کرده و برخی روایت کرده‌اند که میراث وی از آن مسلمانان است و دیگر روایاتی که در این زمینه از ایشان روایت کرده‌اند ... و همچنین گروهی از اصحاب و یاران امام أحمد از ایشان حکایت نمودند که میراث وی از آن بیت المال می‌باشد. و این روایت به قول امام أحمد شبیه‌تر است و نیز ثابت گشته که میراث مرتد از آن بیت المال مسلمانان است. أبو بکر رحمته می‌گوید: من نیز بر این دیدگاه می‌باشم؛ یعنی قول اخیر که از امام أحمد ثابت شده است»^۳.

و ابن قدامة رحمته پس از ذکر اختلاف روایات از امام أحمد در این مسأله می‌گوید: «و دیدگاه مشهور، دیدگاه اول است که بیان می‌کرد میراث وی از آن بیت المال مسلمانان است و دلیل آن رهنمود نبوی است که فرمودند: «لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ» «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد». و نیز اینکه فرمودند: «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ»^۴ «اهل دو دین و آیین مختلف از یکدیگر ارث نمی‌برند». و مرتد کافر بوده و مسلمان از وی ارث نمی‌برد، چنان‌که از کافر اصلی ارث نمی‌برد. و مال وی مال مرتد می‌باشد و در واقع مانند اموالی است که در حال ارتداد خود به دست آورده است. و این امکان وجود ندارد که برای اهل دینش قرار داده شود؛ چرا که او از آن‌ها ارث نمی‌برد و نیز

^۱ - الأم (۲۲۹/۸).

^۲ - نگا: احکام اهل الملل، ص: ۴۵۲-۴۵۴، خلال؛ و المغنی (۱۶۲/۹)، ابن قدامة.

^۳ - همان، ص: ۴۵۴.

^۴ - به روایت أبو داود، کتاب الفرائض، باب هل يرث المسلم الكافر، شماره (۲۹۱۱)، (۳۲۸/۳-۳۲۹)، علامه ألبانی گفته است: حسن صحیح. نگا: صحیح سنن أبي داود (۵۶۳/۲).

آن‌ها از او ارث نمی‌برند، همچون کسانی که بر ادیان دیگری می‌باشند. و حکم وی خلاف حکم آن‌ها است. و به اموالی که بدو انتقال یابد، اقرار نمی‌شود و ذبیحه وی خورده نشده و اگر زن باشد، نکاح وی حلال نیست و از این حیث شبیه حربی و ذمی است.

اما اگر گفته شود: چون اموال وی را فیء محسوب کنید، در واقع آن‌ها را به عنوان ارث برای مسلمان قرار داده‌اید، در پاسخ می‌گوییم: مسلمانان آن اموال را به عنوان ارث نمی‌گیرند، بلکه به عنوان فیء از آن‌ها می‌باشد همچنان که اموال ذمی اگر وارثی از خود به جای نگذارد، گرفته می‌شود...^۱

مطلب چهارم: ذبیحه مرتد

أُتِمَّتْ رُبْعَةُ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ اتِّفَاقُ نَظَرٍ دَارِنْدَ كَيْ ذَبِيحَةُ مُرْتَدٍ حَرَامٌ بُوْدَهُ وَ خُورْدَنَ آن جَائِزٌ نِيسْت. زیرا به دینی که بدان انتقال یافته (و اسلام را ترک گفته) اقرار نمی‌شود، برخلاف کافر اصلی - اهل کتاب - که خوردن ذبیحه وی به نص صریح قرآن جایز است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۵] «و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب برای شما حلال است».

ابن قدامة رحمته الله در شرح قول خرقی می‌گوید: «و ذبیحه‌ی مرتد حرام است، گرچه ارتداد وی با برگزیدن دین اهل کتاب باشد؛ و این دیدگاه مالک و شافعی و اصحاب رأی می‌باشد»^۲.
امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «ذبیحه‌ی مرتد، خورده نمی‌شود و تفاوتی نمی‌کند که با برگزیدن چه دینی غیر از اسلام، مرتد شده باشد. و تنها (از میان ادیان دیگر) به خوردن ذبائح اهل کتاب که بر ماندن بر دین‌شان اجازه داده شدند، اجازه داده شده است»^۳.

اما إسحاق و أوزاعي بر این باورند که خوردن ذبیحه مرتدی که با پیوستن به یکی از ادیان آسمانی (همچون یهود و مسیحیت) مرتد شده است، جایز می‌باشد. إسحاق می‌گوید: اگر وی متدین به دین اهل کتاب گردد، ذبیحه‌اش حلال است. و در این قول به سخن علی رضی الله عنه استدلال نموده‌اند که گفته است: هر آنکه قومی را به دوستی گیرد، از همان قوم می‌باشد.
اما پاسخ این استدلال از چند وجه است:

^۱ - المغني (۱۶۳/۹).

^۲ - المغني (۲۷۷/۱۲)؛ و نکا: شرح فتح القدير (۷۷/۶)، ابن الهمام؛ المجموع (۶۹/۹)، نووي؛ البيان والتحصيل (۴۳۶/۱۶)، ابن رشد الحفید؛ أحكام المرتد، ص: ۲۷۹، سامرائي؛ و أحكام الردة والمرتدين، ص: ۴۱۵، د. جبر محمود.

^۳ - الأم (۶۱۷/۱۲).

الف) مرتد کافر بوده و بر دینی که برگزیده اجازه داده نشده، لذا ذبیحه وی همچون بت پرست، حلال نمی‌باشد.

ب) برای وی احکام اهل کتاب، چون به دین آن‌ها درآید، ثابت نشده است، به گونه‌ای که با جزیه دادن، بر دین خود رها نمی‌گردد و نیز به بردگی گرفته نمی‌شود و نکاح زنی که مرتد شده، حلال نیست.

ج) اما اینکه علی علیه السلام فرمود: او از همان قوم است؛ مراد و مقصود وی آن نبوده که هر آنکه قومی را به دوستی گیرد، در تمامی احکام حکم آن‌ها را دارد؛ چرا که علی علیه السلام خود معتقد به حلال بودن ذبائح نصاری بنی تغلب و نیز نکاح زنان‌شان نبود^۱ با این که نصاری را به دوستی گرفته و به دین آن‌ها وارد شده بودند و بر آنچه بدان صلح نمودند، رها شدند؛ از این جا معلوم می‌گردد که هرگز علی علیه السلام چنان اعتقاد و باوری را به طریق اولی در مورد مرتدین نداشتند^۲.

آنچه پیشتر ذکر شد، مسائلی مربوط به مبحث ارتداد بود و بیان گردید که وقوع در استهزاء به دین، در کسی که مرتکب آن گشته، تأثیر داشته و در واقع وی را از دایره اسلام خارج می‌گرداند و بلکه وی را به دایره‌ی ارتداد و مرتدین و احکام آن‌ها وارد می‌کند و این زمانی است که شروط لازم محقق و موانع منتفی گردد. اما اکتفا به آنچه پیشتر گذشت، بدین معنا نیست که در این زمینه مسائل دیگری جز آنچه بیان گردید، نمی‌باشد لیکن ما در اینجا به بارزترین آنچه فقها در این زمینه ذکر نموده‌اند، اکتفا نمودیم.

مبحث دوم: استهزاء کننده در معرض خشم و غضب و عذاب الهی می‌باشد.

شامل دو مطلب:

✓ مطلب اول: عذاب وی در دنیا

✓ مطلب دوم: کیفر و عذاب و عقوبت استهزاء کنندگان در آخرت

مطلب اول: عذاب وی در دنیا

یکی از سنت‌های الهی در هستی، سنت مدافعه «جنگ میان حق و باطل» است که خداوند متعال در کتاب گرانقدر و عزیزش از آن خبر داده و فرموده است: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۱] «و اگر خداوند برخی از

^۱ - به روایت بیهقی در السنن الکبری، کتاب الضحایا، باب ذبائح نصاری العرب (۲۸۴/۹)؛ و عبدالرزاق در المصنف، کتاب الطلاق، باب نصاری العرب (۷۲/۶، ۱۸۶/۷).

^۲ - نگا: الاشراف علی مذاهب أهل العلم (۱۶۸/۳)، ابن المنذر؛ و المغنی (۲۷۷/۱۲)، ابن قدامة.

مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکنند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد». و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ [الحج: ٤٠] «اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشت‌های (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (اما خداوند) بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد) یاران خود را پیروز می‌گرداند و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقق وعده‌هایش جلوگیری نماید)».

و از حکمت‌های الله عزوجل آن است که در معرکه‌ی میان حق و باطل، ابتدا میدان را در اختیار کافران قرار داده و پس از آن عاقبت و فرجام نیکو از آن متقین و پرهیزکاران می‌باشد و آنگاه الله عزوجل عذاب دنیوی‌اش را بر اهل کفر و عناد و استکبار و کسانی که دین مؤمنان را به تمسخر و بازیچه می‌گرفتند، نازل می‌نماید. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾ [الأنعام: ١٠] «بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازیچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است)». «یعنی عذابی بر آن‌ها نازل گشت که به سبب آن هلاک شدند و این جزای استهزاء و تمسخر آنان به پیامبران‌شان بود. و «حاق بالشیء یحییق حیقاً و حیوقاً و حیقاناً» به معنای نَزَلَ (نازل شدن) می‌باشد»^۱.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ﴿٤٣﴾ [الفاطر: ٤٣] «و حيله‌گری‌های زشت جز دامنگیر حيله‌گران نمی‌گردد».

و «ما» در «ما کنوا» به معنای: «الذی» می‌باشد، و گفته شده: «ما» مصدر است؛ یعنی عاقبت

^۱ - و نیز گفته شده به معنای: حَلَّ (حلال شدن) و یا گفته شده به معنای: احاط (دربر گرفتن) می‌باشد. بنگر: الجامع لأحكام القرآن (۸۶/۲).

استهزاء نمودن شان آن‌ها را فراگرفت و بر آن‌ها نازل گشت.^۱

ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «خداوند متعال در آیات قرآن کریم، از کیفرها و عذاب‌هایی که نافرمانان امت‌های پیشین در دنیا بدان دچار شدند، خبر داده است، همچون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب مدین و قوم فرعون. و نیز از عقوبت و مجازاتی که در آخرت در انتظارشان است، خبر داده است و بر این اساس است که خداوند متعال در عموم سوره‌های قرآن، بیم دادن از عقوبت و مجازاتی که نافرمانان در دنیا، دچار آن شدند و نیز عذابی را که برای آن‌ها در آخرت آماده و مهیا گردیده است، ذکر می‌نماید و گاهی در یک سوره، تنها وعده‌ی عذاب آخرت را ذکر می‌کند؛ چرا که عذاب آخرت بسیار بزرگ‌تر از عذاب دنیا می‌باشد و در واقع این آخرت است که سرای ماندگاری و استقرار است»^۲.

از جمله عقوبت و عذاب‌های دنیوی خداوند متعال می‌توان به آنچه بر قوم نوح علیه‌السلام نازل گشت، اشاره نمود: آنگاه که نوح علیه‌السلام قوم خویش را به سوی توحید و عبادت خالصانه الله عزوجل و شریک قرار ندادن برای او دعوت نمود و با استهزاء و تمسخر آن‌ها روبرو شد، لذا الله عزوجل آن‌ها را با طوفان غرق نمود، الله متعال می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَرٍ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْجِ وَدُسِّرَ ﴿١٣﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ﴿١٥﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾﴾ [القمر: ۹-۱۶] «پیش از ایشان، قوم نوح، بنده ما (نوح) را تکذیب کردند (و دروغ‌گویی نامیدند) و گفتند: دیوانه‌ای است و (از میان خردمندان) رانده شده است. تا آنجا که نوح پروردگار خود را بفریاد خواند (و عرضه داشت: پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر). پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. (به-گونه‌ای که گویی درهای آسمان همه باز شده و هر چه آب است فرو می‌بارد). و از زمین چشمه ساران زیادی برجوشاندیم (بگونه‌ای که گویی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آب‌ها در هم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدر شده بود. و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها، سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد، برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود (و نعمت وجود او کفران شده بود). ما

^۱ - الجامع لأحكام القرآن (۲۵۴/۶)؛ و نگا: التحرير التنوير (۱۴۸/۷).

^۲ - مجموع الفتاوى (الحسبة) (۱۳۹/۲۸).

این داستان را (که بیانگر غرق شدن کافران و نجات مؤمنان است) به عنوان درس عبرتی (در میان ملت-ها) باقی گذاردیم. آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست؟ آیا عذاب و عقاب من و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن-های من چگونه بوده است؟! (آیا واقعیت داشته است و یا افسانه بوده است؟)».

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً﴾ [الفرقان: ۳۷] «(قبل از موسی نیز چنین کردیم) و قوم نوح را غرق نمودیم و ایشان را عبرت مردمان ساختیم، بدان گاه که پیغمبران را تکذیب کردند».

و نیز می‌فرماید: ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾ [الشعراء: ۱۱۹-۱۲۱] «ما او و کسانی را که با او بودند، در کشتی پر (از انسان‌ها و حیوان‌های گوناگون و خوراک و نیازمندی‌های آنان و اینان) نجات دادیم. سپس بقیه را غرق کردیم. بی‌گمان در این (سرگذشت نوح و سرنوشت مومنان و کافران) عبرت سترگ و دلیل بزرگی (بر قدرت خدا و صدق پیغمبران) است و بیشتر مردمان (با وجود شنیدن داستان عبرت انگیز راه یافتگان و گمراهان و سرانجام کار ایشان) ایمان نمی‌آورند».

و این‌گونه قوم نوح مثال و عبرتی برای امت‌های پس از خود شدند.

و از جمله عقوبت‌ها و عذاب‌های الله عزوجل که بر استهزاءکنندگان فرود آمد، لعنت و بادی می‌باشد که عذابی دردناک در برداشت و بر عاد، قوم پیامبر خدا هود نازل گشت. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ [هود: ۵۹] «این هم قوم عاد بودند که آیه‌های (آفاق و انفس) و دلایل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان (پیغمبر خدا هود و در اصل از فرمان همه) پیغمبران خدا سرکشی نمودند و از دستور هر سرکش عناد پیشه‌ای پیروی کردند. در این دنیا دچار نفرین (مردمان) و طرد (از رحمت خداوند) شدند (و از پس ایشان بدنامی و رسوائی ماند) و در روز قیامت نیز (همین طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار می‌شوند و منفور خدا و فرشتگان و مردمان می‌گردند). هان! (ای جهانیان! بدانید که قوم) عاد به خدای خود (ایمان نیاوردند و نسبت بدو) کافر شدند. هان! (ای مردمان! بدانید که) عاد، قوم هود (شایسته طرد از رحمت خدا و درخور هلاک شدن، پس) نیست و نابود باد!»

و الله متعال پاسخ عاد به پیامبرشان هود علیه‌السلام را ذکر نموده که گفتند: ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَأَفَكَتَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [هود: ۶۰] «قَالَ إِنَّمَا أَلِمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا

أَرْسَلْتُ بِهِءَ وَلَكَيْتِي أَرْكُمُ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿۳۳﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّطْرِنًا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِءَ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۳۴﴾ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾ [الأحقاف: ۲۲-۲۵] «(قوم عاد بدو پاسخ دادند و) گفتند: آیا تو آمده‌ای که با دروغ‌های خود، ما را از خدایان مان برگردانی؟! اگر از راستگویانی، عذابی را که ما را از وقوع آن می‌ترسانی بر سر ما بیاور. هود گفت: این را تنها خدا می‌داند و بس. من چیزی را به شما می‌رسانم که برای آن فرستاده شده‌ام. (وظیفه من ابلاغ رسالت و رساندن پیام آسمانی است) و لیکن می‌بینم که شما مردمان نادانی هستید (چرا که وظیفه پیغمبران را نمی‌دانید و عجیب‌تر این که خواستار زود فرا رسیدن عذاب و بلای کردگارید). هنگامی که ابری را دیدند که در افق آسمان گسترده می‌شود و به سوی سرزمین‌های ایشان رو می‌آورد (خوشحال شدند و) گفتند: این ابر بر باران را می‌باراند. (هود بدیشان گفت: چنین نیست). بلکه این همان چیزی است که آن را بشتاب می‌خواستید. تندبادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است! (تندبادی است که) همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد. پس (از چندی، تندباد ایشان را دربرگرفت و هلاک گشتند و) به گونه‌ای درآمدند که جز خانه‌های‌شان چیزی به چشم نمی‌خورد! ما این سان مردمان بزهکار را سزا و کیفر می‌دهیم».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿۴۱﴾ مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴿۴۲﴾ [الذاریات: ۴۱-۴۲] «در سرگذشت قوم عاد نیز پند و عبرتی است. بدانگاه که تندباد بی‌خیر و برکتی (که مرگ و نابودی ایشان را به همراه داشت) به سوی ایشان وزان کردیم. به هر چیزی که بر می‌خورد بر جایش نمی‌گذاشت، مگر این که همچون استخوان‌های پوسیده و پودر شده‌اش می‌کرد».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿۱۸﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿۱۹﴾ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ﴿۲۰﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿۲۱﴾ [القمر: ۱۸-۲۱] «(قوم عاد (هم پیغمبر خود، هود را) تکذیب کردند. آیا عذاب و عقاب من و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من به چه منوالی بوده است؟! ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شومی که (هفت شب و هشت روز) ادامه داشت، بر آنان وزان و روان کردیم. بادی که مردمان را از زمین برمی‌داشت، بگونه‌ای که گویی تنه‌های درختان خرمانی هستند که از جا کنده شده باشند. آیا عذاب و عقاب من و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌های من (درباره مخالفان) چگونه و به چه

منوالی بوده است؟!))

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا فَاصْبِرُوا فِيهَا صِرَعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾﴾ [الحاقة: ۶-۸] «و قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سرکش و پر سر و صدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آنجا می‌بودی) در این مدّت مردمان را می‌دیدى که روی زمین افتاده‌اند و انگار تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمايند. آیا کسی را می‌بینی که از ایشان بر جای مانده باشد».

و این‌گونه آنان نیز همچون دیگر مستکبران استهزاءکننده، مثال و عبرتی برای امت‌های پس از خود شدند.

و از دیگر عقوبت‌ها و عذاب‌هایی که استهزاءکنندگان تمسخر پیشه را در برگرفت، عذابی بود که بر نمود، قوم صالح علیه‌السلام نازل گشت. چون صالح علیه‌السلام آن‌ها را به سوی عبادت خالصانه و موحدانه‌ی الله عزوجل و اینکه شریکی برای او قرار ندهند و آنچه را که به جای الله عزوجل عبادت می‌نمودند، ترک گویند، دعوت نموده و فرا خواند، با وی با تکذیب و ریشخند و تمسخر کردن مقابله نموده و روبرو شدند و شتری را که الله عزوجل برای آن‌ها به عنوان آیه و نشانه‌ای قرارداد بود، سر بریدند. در نتیجه الله عزوجل با صدایی سهمناک آنان را عذاب کرده و مجازات نمودند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَصْلِحُ أَثْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثِيمِينَ ﴿٧٨﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾﴾ [الأعراف: ۷۷-۷۹] «پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر (راست می‌گویی) از زمره پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی (و عذابی را که ما را از آن می‌ترسانی) بر سر ما بیاور! (در نتیجه ستیزه‌جویی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های مستحکم) ایشان را در برگرفت (و زندگی پر زرق و برق آنان را در هم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. پس (صالح با دلی پر اندوه) از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندر زگویان را دوست نمی‌دارید».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جِثِيمِينَ ﴿٦٧﴾ كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا آلَا إِنْ تُمُودًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا بُعْدًا لِّتُمُودَ ﴿٦٨﴾﴾ [هود: ۶۷-۶۸] «صدای شدید

(و وحشتناک صاعقه و امواج هراسناک زلزله)، افراد ستمکار (قوم ثمود) را در برگرفت و در خانه و کاشانه خود خشکیدند و بر روی افتادند. آن چنان که گوئی هرگز ساکن آن دیار نبوده‌اند (و در آبادانی آنجا نکوشیده‌اند. ویران و خالی و بی صاحب!). هان! قوم ثمود آفریدگار خود را انکار کردند. هان! (ای مردمان!) نابود باد قوم ثمود (و از رحمت خدا مطرود)».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ أَلْعَابِ الْهَوْنِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾﴾ [فصلت: ۱۷] «و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم (و راه خیر و راه شر را بدیشان نمودیم) و آنان کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند و لذا به سبب کارهایی که می‌کردند، صاعقه عذاب خوارکننده‌ای ایشان را فرو گرفت».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ﴿٥٠﴾ وَثَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ ﴿٥١﴾﴾ [النجم: ۵۰-۵۱] «و این که او است که عادِ نخستین را نابود کرده است. و قوم ثمود را هلاک کرد و از ایشان هیچ باقی نگذاشت».

و می‌فرماید: ﴿فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿٣٦﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَدَابِي وَنُذِرِ ﴿٣٧﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴿٣٨﴾﴾ [القمر: ۲۹-۳۱] «قوم ثمود، یار خود (قدار بن سالف) را صدا زدند (که بیا این شتر را بکش). او هم بی‌باکانه دست بکار شد و شتر را پی کرد. آیا عذاب و عقاب من و بیم دادن‌ها و بر حذر داشتن‌های من به چه منوالی بوده است (و به چه شکلی کافران را در بر گرفته است؟!)). ما بر آنان يك صدای سهمناک سر دادیم و ایشان همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع‌آوری می‌کند».

و نیز می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿١١﴾ إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾﴾ [الشمس: ۱۱-۱۵] «قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود (پیغمبرشان، صالح را) تکذیب کردند (و دروغ‌گویی نامیدند). آن‌گاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند. دیگران هم جلو او را نگرفتند و لذا همچون او بزه‌کار شدند). فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید. او را دروغگو نامیدند (و بیم و تهدیدش را نادرست شمردند) و شتر را پی کردند و کشتند. پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و با خاک یکسان‌شان ساخت. و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد».

و از جمله عقوبت، مجازات و عذاب‌هایی که استهزاء کنندگان روستای سدوم، قوم لوط علیه‌السلام را

در بر گرفت، همان‌هایی که به صراحت و بی‌پرده به ارتکاب فاحشه و تکذیب پیامبر خدا و فرستاده‌اش روی آوردند، عذابی است که بر آنان نازل گشت؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أُمْرَاتُكَ إِنَّهُوَ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهِمَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمَا حِجَارَةً مِّن سَجِيلٍ مَّنْضُودٍ ﴿٨٢﴾ مُسْوَمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿٨٣﴾﴾ [هود: ۸۱-۸۳] «(فرشتگان بعد از اطلاع از پریشانی لوط و اصرار بزهکاران، به لوط) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم، (این زشتکاران) دست‌شان به تو نمی‌رسد (و نمی‌توانند کوچکترین بلا و کمترین زبانی به تو برسانند). اهل و عیال خود را در پاسی از شب بکوچان، و کسی از شما پشت سر خود را ننگرد (تا هول و هراس عذاب را نبیند و دچار شر و مصیبتی نشود) مگر همسر تو که او می‌ماند و به همان بلانی که آنان بدان گرفتار می‌گردند گرفتار می‌شود. موعد (هلاک) ایشان صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟ (بلی موعد نزدیکی است و مترس هرچه زودتر فرا می‌رسد). هنگامی که فرمان ما (مبنی بر هلاک قوم لوط) فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گِل‌های متحجر و پیایی سنگباران کردیم. (بدین ترتیب شهر و دیار کسانی که همه چیز را وارونه کرده بودند، واژگونه شد و در زیر سنگها مدفون گردید)».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سَجِيلٍ ﴿٧٤﴾﴾ [الحجر: ۷۲-۷۴] «(ای پیغمبر!) به جان تو سوگند! آنان در مستی (شهوت و جهالت) خود سرگردان بودند. پس به هنگام طلوع آفتاب، صدای وحشتناک صاعقه و زمین لرزه) ایشان را فرو گرفت. آن گاه (آنجا را زیر و رو کردیم و بالای آنرا پائین، (و پائین آنرا بالا) گرداندیم و با سنگ‌هایی از گِل متحجر شده ایشان را سنگباران نمودیم)».

و خداوند متعال پیامبرش و مؤمنانی را که همراه او بودند با اجابت دعای لوط علیه‌السلام نجات داد، آنجا که لوط علیه‌السلام دست به دعا برداشته و چنین دعا نمود: ﴿رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿٧٦﴾ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ وَأَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَيْرِينَ ﴿٧٨﴾ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٧٩﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ﴿٨٠﴾﴾ [الشعراء: ۱۶۹-۱۷۳] «پروردگارا! مرا و اهل و عیال و پیروان مرا از (عذابی که سزاوار) کارهای ایشان (است) به دور و محفوظ دار! ما او را و جملگی خاندان و پیروان او را (از عذاب و بلای نابودکننده ناشی از کردار بزهکاران) رهائی بخشیدیم. مگر پیرزنی را که (همسر او

بود و به سبب همکاری با بزهکاران) از هلاک شدگان گردید. سپس ما دیگران را نابود کردیم (و جملگی اهل شهر را با شهر زیر و رو نموده و درهم کوبیدیم). و بر سرشان باران (سنگ) را بارانندیم اما چه باران بدی که این گروه تهدید شدگان را فرو گرفت! (بارانی که سخت شهر و دیارشان را ویران و نابود کرد)».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾﴾ [العنکبوت: ۳۴-۳۵] «ما بر اهل این شهر عذابی از آسمان به خاطر نافرمانی و فسق و فجورشان نازل خواهیم کرد. ما از آن شهر آثار نمایانی را برجای گذاشتیم تا درس عبرتی برای کسانی باشد که از روی خرد عمل می‌کنند».

و از دیگر عقوبت‌ها و عذاب‌های الله متعال که دامنگیر استهزاء کنندگان اهل مدین، قوم شعیب علیه‌السلام گردید، صدای سهمناکی بود که بر آن‌ها نازل گشته و آنان را در بر گرفت و در خانه و کاشانه خود خشکیدند و تبدیل به کالدهای بی‌جانی گشتند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا لِحَيَاتِنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَثِمِينَ ﴿٩٤﴾﴾ [هود: ۹۴] «هنگامی که فرمان ما (مبنی بر هلاک قوم مدین) در رسید، شعیب و مؤمنان همراه او را در پرتو مهر خود (از عذاب و هلاک) نجات دادیم و صدای (وحشتناک صاعقه و زلزله)، ستمکاران را دریافت و (بر اثر آن قالب تهی کردند و نقش زمین شدند و) در خانه و کاشانه خود کالدهای بی‌جانی گشتند».

و نیز الله عزوجل در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَثِمِينَ ﴿٩١﴾﴾ [الأعراف: ۹۱-۹۲] «(در نتیجه ستیزه‌جویی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های) ایشان را در برگرفت و زندگی پر زرق و برق آنان را درهم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (آن چنان نابود شدند و شهر و دیارشان ویران گردید که) گوئی هرگز در آنجا نبوده و سکونت نگزیده‌اند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (و گمان می‌بردند آنان که از شعیب پیروی کنند زیانکار می‌شوند، خودشان سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند و) زیانمند شدند».

و این‌گونه سرانجام و فرجام دردناکی دامنگیر ظالمان ستم پیشه متکبر گردید، کسانی که دین‌شان و پیامبرشان را به ریشخند و تمسخر و بازیچه می‌گرفتند.

و از دیگر عقوبت‌ها و عذاب‌هایی که دامنگیر تکذیب کنندگان استهزاء کننده گردید، عذابی است

که بر بنی اسرائیل نازل شد، آنگاه که پیامبر خدا موسی علیه السلام را تکذیب نمودند، الله عزوجل آن‌ها را به عذاب‌ها و مجازات‌های بسیاری گرفتار نمود که از آن‌ها می‌توان به لعنتی که بر آن‌ها فرود آمد، اشاره نمود. الله متعال می‌فرماید: ﴿لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾ تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۰﴾﴾ [المائدة: ۷۸-۸۰] «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشت‌کاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند). بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است».

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «بر هر زبانی لعنت شدند؛ در عهد موسی علیه السلام در تورات لعنت شدند و در عهد داود در زبور لعنت شدند و در عهد عیسی در انجیل لعنت شدند و در عهد محمد صلی الله علیه و آله در قرآن لعنت شدند»^۱.

«و بدین منوال روشن می‌گردد که تاریخ بنی اسرائیل از لحاظ کفر و معصیت و لعنت، ریشه‌دار است و پیامبران‌شان که برای هدایت و نجات ایشان روانه شده‌اند، خود پیامبران سرانجام به نفرین کردن و دور داشتن ایشان از رهنمود خداوند پرداخته‌اند و با تضرع از خداوند طلبیده‌اند که لعنت‌شان فرماید و از رحمت خویش بی‌بهره‌شان نماید. خداوند متعال نیز دعای ایشان را شنیده است و پذیرفته است و بر بنی اسرائیل خشم و لعنت نوشته است و لازم گردانده است.

سرکشی و تعدی و گناه و بزه، در شکل‌های باور و رفتار، به طور یکسان جلوه‌گر می‌آید و مجسم می‌گردد. اصلاً تاریخ بنی اسرائیل لبریز از سرکشی و تعدی و گناه و بزه است ... همان‌گونه که خداوند متعال در کتاب بزرگ خود قرآن، شرح و بیان فرموده است.

سرکشی و تعدی و گناه و بزه، در جامعه بنی اسرائیل، کارهای فردی و شخصی نبوده است، بلکه به

^۱ - جامع البیان (۱۰، ۴۸۹) شاکر، برقم (۱۲۲۹۸).

گونه‌ای درآمد است که قالب و سیمای پیکره جماعت مردمان گشته است و جامعه در برابر آن ساکت مانده است و از دیدن آن خاموشی گزیده است. و با نهی و کراهت و انزجار، با آن مقابله و مبارزه نکرده است»^۱.

علاوه بر عقوبت و مجازات لعنت و طردشدن از رحمت الله عزوجل، نیز عقوبت دیگری دامنگیر آنان گردید و آن اینکه به بوزینگان و خوک‌هایی مسخ گردیدند. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾﴾ [المائدة: ۶۰] «بگو: آیا شما را با خبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهایی که بر ما خرده می‌گیرید) در پیشگاه خدا دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود به دور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوب‌شان) از آنان میمون‌ها و خوک‌هایی را ساخته است و (کسانی را پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده‌اند. آنان (از هرکس دیگری) موقعیت و منزلت‌شان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند».

و علاوه بر این هم، گرفتار خواری و زبونی و تنگدستی و ذلت تا روز قیامت گردیدند.^۲

الله متعال می‌فرماید: ﴿... ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾﴾ [البقرة: ۶۱] «و (به سبب این غرور و سرمستی و سرکشی) گرفتار خواری و تنگدستی شدند و در خور خشم خدا گردیدند. این هم بدان علت بود که به آیات خدا بی‌باور شدند و پیغمبران را بدون سبب و تنها به انگیزه مخالفت با حق می‌کشتند. این (تکفیر آیات و کشتن پیامبران، بر اثر تکرار گناهان و غرق شدن در معاصی بود که بدیشان جرات داده بود که) سرکشی کنند و به تجاوز و تعدی دست یازند».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «یعنی این ذلت و خواری و زبونی و تنگدستی و حلال شدن و جاری گردیدن خشم و غضب بر آن‌ها که بر ایشان قرار دادیم، به سبب تکبر ورزیدن آن‌ها در برابر پیروی نمودن از حق و کفر ورزیدن به آیات الهی و اهانت ایشان به حاملان شرع؛ یعنی پیامبران و پیروان‌شان

^۱ - فی ظلال القرآن (۲/۹۴۷).

^۲ - و به طور کلی در طول تاریخ این‌گونه بوده‌اند جز برخی از عصور همچون این عصر و دوران که به نهایت قدرت و سلطنت خویش رسیده‌اند و این به خاطر امان خداوند متعال و امان مردم می‌باشد. و الله عزوجل یاری رساننده بوده و به او توکل می‌شود.

می‌باشد به گونه‌ای که چنان به اهانت و بی‌حرمتی آنان روی آوردند که این عملکردشان منجر به کشتن و به قتل رساندن آنان گردید؛ براستی تکبر و غروری بزرگ‌تر از این نیست، آن‌ها به آیات الله عزوجل کفر ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق کشتند و بر این اساس است که در حدیثی که در صحت آن اتفاق می‌باشد، از رسول الله ﷺ روایت گردیده که فرمودند: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ، وَعَمَطُ النَّاسِ»^۱ «کبر یعنی انکار حق و نادیده گرفتن مردم». یعنی رد و انکار حق و خوار و زبون دیدن مردم و کوچک و خوار شمردن و نادیده گرفتن آن‌ها و نیز خود را بزرگ و برتر دیدن از آن‌ها.

و بر این اساس است که چون بنی اسرائیل مرتکب کفر ورزیدن به آیات الهی و کشتن انبیاء گردیدند، الله عزوجل عذاب خویش را بر آن‌ها روانه داشته و حلال نمود، عذابی که حتمی و قطعی است و در دنیا لباس ذلت و خواری را بر آن‌ها پوشانید، علاوه بر ذلت و خواری که در آخرت در انتظارشان است و این کیفری است مناسب و موافق با اعمال ایشان در دنیا...»^۲.

و از دیگر عذاب‌ها و عقوبت‌هایی که بر بنی اسرائیل فرود آمده و آن‌ها را در برگرفت، قسوت قلوب و سختی دل‌های‌شان می‌باشد که الله عزوجل در کتاب محکم و استوارش آن را ذکر نموده است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَقُهُمْ لَعْنَتُهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً يَحِرفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾﴾ [المائدة: ۱۳] «اما به سبب پیمان شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دل‌های‌شان را سخت نمودیم (به گونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکر داده شده بود، ترك کردند. (این خوی پلید هنوز هم در چنین قومی وجود دارد و تو) همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عده کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و (بدسگالی‌ها و دورویی‌های‌شان را) نادیده بگیر که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

دکتر محمد ادیب صالح می‌گوید: «... و این‌گونه در طول تاریخ در ضلالت و گمراهی بوده‌اند. و بی‌وقفه و پیوسته در گمراهی و طغیان و سرکشی خود سرگردان و حیران بودند. و این‌گونه بود که الله عزوجل عذاب خویش را با طرد آن‌ها از رحمتش بر آنان فرود آورد. - ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ - و

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الإیمان، باب الکبر و بیانه، شماره (۱۴۷)، نووی (۲/۴۴۸-۴۵۰).

^۲ - تفسیر القرآن العظیم (۱/۱۵۴-۱۵۵).

تمامی این‌ها علاوه بر خیانت دائمی و همیشگی اکثر و بیشتر اینان نسبت به رسول الله ﷺ بود.^۱

و این‌گونه الله عزوجل انواع عذاب و مجازات‌ها را بر بنی اسرائیل «یهود» فرود آورد، همچون: لعن و قسوت قلوب، خشم خداوند متعال و طرد شدن از رحمت الهی و خواری و تنگدستی و انحراف از منهج الهی و نابود شدن اعمال‌شان در دنیا و آخرت. همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۲۲] «آنان کسانی هستند که اعمال‌شان در دنیا و آخرت تباہ شده (و اگر کردار نیکی هم داشته باشند، باطل و بی‌ثمر خواهد بود) و ایشان را یاور و مددکاری نیست (تا آنان را از زیان دنیوی و عذاب اخروی نجات دهد)».

قاسمی رحمته می‌گوید: «یعنی تمامی اعمال نیک و تمامی حسنات‌شان در هر دو سرا باطل گردید، اما در دنیا^۲ مدح آن‌ها تبدیل به ذم و نکوهش و ثنا و ستایش ایشان به لعن و خواری و رسوایی تبدیل می‌گردد و قتل و بدی و ناگواری و ناخوشایندی بر آن‌ها فرود آمده و اموال‌شان به عنوان غنیمت گرفته شده و خود اسیر می‌گردند و دیگر انواع ذلالت‌ها و خواری و زبونی که دامنگیر آن‌ها می‌شود».^۳

و از دیگر عقوبت‌ها و عذاب‌هایی که بر استهزاء کنندگان یهود نازل گشت، آن است که الله عزوجل در کتاب عزیزش ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالذَّمَءَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾ [۱۳۳] «وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَمْوَسَىٰ أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۳۴﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿۱۳۵﴾ فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۳۳-۱۳۶] «پس (هر زمان به مصیبت و نکبتی دچارشان کردیم و از جمله: سیل، ملخ، شته، قورباغه و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزه جداگانه و روشنی بود (بر صدق موسی؛ و او پیشاپیش درباره هر یک جداگانه و مفصل سخن گفته بود و وقوع هر یک را خبر داده بود) اما آنان تکبر ورزیدند (و خویشتن را بالاتر از آن دیدند که حق را بپذیرند) چرا که انسان‌های گناهکاری بودند. هر زمان که عذابی (از عذاب‌های پنجگانه مذکور) بر آنان واقع می‌شد (از شدت تاثیر و فزونی تألم آن) می‌گفتند: ای موسی! برای ما خدای خود را به فریاد خوان و از او درخواست کن که به عهدی که با تو بسته است وفا کند (که عهد نبوت و رسالت

^۱ - اليهود في القرآن والسنة (۷۳/۲-۷۴) باختصار.

^۲ - در مبحث آینده عقوبت و کیفر استهزاء کنندگان در آخرت خواهد آمد.

^۳ - محاسن التأویل (۴۸/۲).

است). اگر عذاب را از ما برداری، سوگند می‌خوریم که به تو ایمان بیاوریم و (همان گونه که خواسته- ای) بنی اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم (و آنان را آزاد می‌سازیم تا به یگانه پرستی مشغول شوند). اما هنگامی که عذاب را تا مدتی که سپری می‌کردند از آنان برمی‌داشتیم، ناگهان پیمان شکنی می‌کردند و سوگند خود را نقض می‌نمودند. تا (سرانجام کار بدانجا رسید که) از آنان انتقام گرفتیم و لذا ایشان را در دریا غرق نمودیم، به سبب این که آنان آیات و معجزات ما را تکذیب می‌کردند و از (ایمان و اقرار به) آنها غافل می‌شدند (و در حق آن‌ها بی‌توجهی می‌نمودند)».

اما سرانجام و فرجام میان دو حزب، حزب الرحمن و حزب الشیطان، غرق شدن فرعون و سپاهیان‌ش بود، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۹۰﴾ ءَأَلْتَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۹۱﴾ فَالْيَوْمَ نُنجِيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ ءَايَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ ءَايَاتِنَا لَعٰفِلُونَ ﴿۹۲﴾﴾ [یونس: ۹۰-۹۲] «بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و لشکریان‌ش، برای ظلم و تعدی، آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند، تا بدانجا که (گذرگاه دریا به هم آمد و آب از هر سو ایشان را در برگرفت و) غرقاب فرعون را در خود پیچید. (در این هنگام بود که) گفت: ایمان دارم که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره فرمانبرداران (و مطیعان فرمان خدا) هستم. آیا اکنون (که مرگت فرا رسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کرده خود پشیمانی و روی به خدای می‌داری؟) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمره تباهکاران بودی. ما امروز لاشه تو را (از امواج دریا و یورش ماهی‌ها) می‌رهانیم (و آن‌را به ساحل می‌رسانیم و به پیش کسانی گسیل می‌داریم که تو را خدا می‌دانستند) تا برای کسانی که اینجا نیستند و برای آیندگان درس عبرتی باشی. بی‌گمان بسیاری از مردمان از آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) ما غافل و بی‌خبرند (و بدان‌ها چنان که شاید و باید نمی‌نگرند)».

از دیگر عقوبت‌ها و کیفرهایی که الله عزوجل بر استهزاءکنندگان نازل فرمود عذابی بود که بزرگان و ائمه کفر - کفار قریش - با آن روبرو شدند پس از اینکه الله متعال در روز بدر آنان را خوار و زبون نمود و بنده و فرستاده‌اش محمد ﷺ را نصرت و یاری فرمود؛ از انس بن مالک از ابو طلحة روایت است که می‌گوید: در روز بدر رسول خدا ﷺ دستور دادند تا (جسد) بیست و چهار نفر از سران قریش را در یکی از چاه‌های کثیف و متعفن بدر بیندازند. و عادت رسول الله ﷺ این بود که هرگاه بر قومی پیروز

می شد، سه شب در میدان جنگ می ماند؛ لذا روز سوم جنگ بدر، دستور داد تا شترش را آماده کنند، سپس به راه افتاد و صحابه به دنبالش به راه افتادند، صحابه می گویند: ما فکر می کردیم که برای انجام کاری می رود، ولی رسول الله ﷺ به مسیرش ادامه داد تا اینکه کنار آن چاه ایستاد و هریک از کشته شدگان را با نام و نام پدرش صدا می زد و می فرمود: «يَا فُلَانُ بْنَ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بْنَ فُلَانٍ، أَيَسَّرَكُمُ أَنْكُمُ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟» «ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان! آیا بهتر نبود که از الله و رسولش اطاعت می کردید؟ برآستی ما بدانچه پروردگارمان وعده داده بود، رسیدیم، آیا شما هم به آنچه پروردگارتان وعده داده بود رسیدید؟» «راوی می گوید: عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، با اجسادى که روح ندارند سخن می گویی؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» «سوگند به ذاتی که جان محمد در درست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی شنوید. (با این تفاوت که آن ها نمی توانند جواب دهند)».

قتاده می گوید: الله عزوجل (به عنوان معجزه ای برای رسول الله ﷺ) آن ها را زنده نمود تا اینکه کلام رسول الله ﷺ را به آن ها بشنوند و این به خاطر توبیخ و سرزنش و اهانت و انتقام و حسرت و ندامت برای ایشان بود^۱.

ابن تیمیة رحمته الله می گوید: «... اما داستان هلاکت و نابود شدن یک یک آن استهزاء کنندگان معروف است و اهل سیر و تفسیر ذکر نمودند و آن ها بر اساس آنچه گفته شده، گروهی از سران قریش بودند که از آن ها می توان به ولید بن مغیره و عاص بن وائل و الاسودان ابن مطلب و ابن عبد یغوث و حارث بن قیس و ... اشاره نمود»^۲.

و این تحقیق کلام الله عزوجل است که می فرماید: ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٩٥﴾﴾ [الحجر: ۹۵] «ما تو را از (کید و مکر و اذیت و آزار) استهزاء کنندگان مصون و محفوظ می داریم.» و نیز اینکه فرمودند: ﴿إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿٣﴾﴾ [الکوثر: ۳] «بدون شک، دشمن کینه توز تو بی خیر و برکت و بی نام و نشان خواهد بود».

^۱ - به روایت بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابي جهل، شماره (۳۹۸۷)، فتح (۳۵۰/۷-۳۵۱)؛ و مسلم، کتاب الجنة..، باب عَرْضِ مَقْعَدِ الْمَيِّتِ مِنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ عَلَيْهِ وَإِثْبَاتِ عَذَابِ الْقَبْرِ وَالْتَعَوُّذِ مِنْهُ، شماره (۲۸۷۴-۲۸۷۵)، نووی (۱۷، ۲۱۲).

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۱۷۲؛ و نگا: البداية والنهاية (۳/۸۴-۸۵).

«بنابراین، هر آنکه به دشمنی و عداوت و کینه‌توزی با رسول الله ﷺ برخیزد، الله عزوجل نسل او را منقطع می‌گرداند و اثری از او باقی نمی‌گذارد ... و به قول معروف گوشت علماء مسموم است، پس چگونه است گوشت انبیاء علیهم‌السلام»^۱.

امام ابن قیم رحمته به هنگام سخن از این کلام الله عزوجل: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۲ می‌گوید: «عتبة بن ابي وقاص کسی بود که دندان رباعی رسول الله ﷺ را در روز احد شکست، بر اساس اخباری که روایت شده، برخی از علما می‌گویند: با بررسی و دنبال کردن نسل وی معلوم گردید که هیچ‌یک از نسل وی نبوده مگر اینکه چون به سن بلوغ رسیده است، دهانش بوی متعفن و گندیده داده و دندان‌های ثنایای وی از ریشه و نیز گفته شده از اطراف شکسته شده بوده است چنان‌که این مسأله در چهره‌شان نمایان بود. و در واقع این از نحسی پدران بر پسران می‌باشد.

اما اهل علم در مورد زمان وقوع این امر بر رسول الله ﷺ و دیگر اذیت و آزارهای حسی و معنوی که متوجه رسول الله ﷺ می‌گردید، اختلاف کرده‌اند. چنان‌که برخی گفته‌اند: این اذیت و آزارها قبل از نزول این آیه: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ بوده است و برخی گفته‌اند: عصمت و حفاظتی که در این آیه بدان وعده داده شده، عصمت و حفاظت از جان رسول الله ﷺ در برابر قتل می‌باشد، نه عصمت و حفاظت از رسول الله ﷺ در برابر تمامی اذیت و آزارهای آنان، بلکه خداوند متعال ثواب آن اذیت و آزارها را برای پیامبرش باقی گذاشت و این‌گونه برای امتش، اقتدای نیکو به رسول الله ﷺ را چون مورد اذیت و آزار واقع گردند، به جا گذاشت، تا اینکه به هنگام اذیت و آزار دیدن، به اذیت و آزارهایی که رسول الله ﷺ متحمل گردیدند، نگریسته و به رسول الله ﷺ اقتدا نموده و صبر پیشه کنند و فرجام آزار دهندگان شقاوتمند و بدبخت، عذاب شدید پروردگار متعال می‌باشد»^۳.

از دیگر کیفرها و مجازات‌ها و عذاب‌هایی که در صدر اسلام بر استهزاءکنندگان سنت رسول الله ﷺ و بهتان زندگان بر ایشان فرود آمده و آن‌ها را در برگرفت، آن است که امام بخاری رحمته با سندش از انس رضی عنه روایت نموده که می‌گوید: «مردی نصرانی بود که اسلام آورده و سوره‌های بقره و آل عمران را تلاوت نمود و برای رسول الله ﷺ می‌نوشت که پس از آن به نصرانیت بازگشته و نصرانی شد و پس از این می‌گفت: محمد چیزی جز آنچه من برای او می‌نوشتم، نمی‌دانست. پس الله عزوجل او را میراند و

^۱ - همان، ص: ۱۷۲؛ و بنگر: الفرقان، ص: ۱۴۲، ابن تیمیة.

^۲ - [المائدة: ۶۷] و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد.

^۳ - بدائع التفسیر (۱۱۶/۲-۱۱۷)، امام ابن قیم، جمع یسری السید محمد.

وی را دفن نمودند، چون صبح گردید، (دیدند که) زمین او را به بیرون از خود انداخته و پرت کرده است. (با دیدن این صحنه) گفتند: این کار محمد و یارانش است، چون دوست ما (آن مرد نصرانی) از میان آن‌ها گریخت، قبرش را نبش کرده و او را رها نمودند. پس بار دیگر زمین را حفر کرده و این بار زمین را عمیق‌تر نمودند، اما چون صبح گردید، باز دیدند که زمین او را بیرون انداخته است، پس گفتند: این کار محمد و یارانش است که چون دوست ما از میان آن‌ها گریخت، قبرش را نبش کرده و او را چنین در بیرون از قبر رها نمودند؛ سپس زمین را حفر کرده و تا آنجا که در توان داشتند، آن را عمیق کردند اما چون صبح شد مشاهده کردند که زمین باز هم او را بیرون انداخته و پرت کرده است و این‌گونه دانستند که این کار مردم نیست و او را رها نمودند.^۱

و از أبوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَتَبَخَّرُ فِي بُرْدَيْنِ، خَسَفَ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «شخصی با دو لباسش (آزار و رداء) متکبران راه می‌رفت که خداوند او را در زمین فرو برد، او تا روز قیامت همچنان به زمین فرو می‌رود». پس جوانی که نام آن شخص را برد و لباسی (نو) بر تن داشت، به أبوهریره رضی الله عنه گفت: ای أبوهریره، آیا آن جوانی که در زمین فرو رفت، اینچنین راه می‌رفت؟ سپس با دستش ضربه‌ای زد که در اثر آن لغزیده و بر زمین خورد به گونه‌ای که نزدیک بود، استخوانش بشکند. سپس أبوهریره رضی الله عنه بر علیه وی دعا نموده و گفت: ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿۹۵﴾﴾ [الحجر: ۹۵] «ما تو را از (کید و مکر و اذیت و آزار) استهزاء کنندگان مصون و محفوظ می‌داریم».^۲

از دیگر کیفرها و عذاب‌هایی که دامنگیر طعنه‌زندگان و ریشخندکنندگان اصحاب و یاران بزرگوار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله گردید، آن بود که الله عزوجل بر چنین شخصی یکی از چهارپایان را مسلط نمود و او را کشت. عامر بن سعد^۳ می‌گوید: «باری سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قدم می‌زد که به مردی برخورد که علی و طلحة و زبیر - رضوان الله علیهم - را دشنام می‌داد، پس سعد بدو گفت: تو به کسانی دشنام می‌دهی که از سوی الله عزوجل بر آن‌ها گذشت آنچه گذشت، به الله متعال سوگند که حتماً از دشنام دادن آن‌ها دست بر می‌داری یا اینکه در پیشگاه الله متعال بر علیه تو دعا می‌کنم. پس آن مرد

^۱ - تخریب آن پیشتر گذشت.

^۲ - به روایت بخاری، کتاب اللباس، باب من جر ثوبه خیلاء، شماره (۵۷۹۰)، فتح (۲۶۹/۱۰)؛ و مسلم، کتاب اللباس والزینة، باب تحریم التبختر فی المشی، مع اعجابہ بشیابه، شماره (۲۰۸۸)، نووی (۳۰۸/۱۴).

^۳ - عامر بن سعد بن ابی وقاص الزهری المدنی، ثقة من الثالثة، وی در سال ۱۰۴ هجری وفات یافت. بنگر: تقریب، ص:

گفت: مرا می ترسانی، مگر تو پیامبری (که هر دعایی کنی مستجاب گردد) پس سعد گفت: پروردگارا، این مرد اقوامی را دشنام می دهد که به اذن تو بر آن ها گذشت آنچه گذشت، پس امروز او را گرفتار عذابت کن. پس (از دعای وی) ماده شتری آمد و مردم راه را بر او باز گذاشته و او را رها نمودند که آن شتر، آن مرد را پایمال نمود و سخت مورد ضرب و شتم قرار داد. عامر بن سعد می گوید: مردم را دیدم که به دنبال سعد رفته و می گفتند: ای اَبُو إِسْحَاقِ اللَّهُ عزوجل دعایت را استجابت نمود^۱.

چون نظری در طول تاریخ این امت بیفکنیم، می بینیم که کسانی بودند که دین الله عزوجل و پیامبر اسلام را به تمسخر و ریشخند می گرفتند و این هتک حرمت ها در جامعه باعث برانگیخته شدن خشم و غضب والیان امور؛ یعنی علما و امرا و نیز عموم مردم می گشت و موجب تسریع در اجرا و تنفیذ حکم الله عزوجل - یعنی قتل - در مورد آن ها می گشت. به عنوان مثال در سال ۷۱۴ هجری کارگزاران امر به معروف و نهی از منکر به بررسی ادعاهایی که در مورد احمد الروسی شده بود، پرداختند؛ چرا که بر علیه وی به امور بزرگی گواهی داده بودند، همچون ترک واجبات و حلال شمردن محرمات و حقیر و خوار شمردن و اهانت و عیبجویی از کتاب و سنت؛ و چون این امور بر علیه وی ثابت گشت، قاضی مالکی به ریخته شدن خونس حکم نمود، پس زندانی شده و سپس کشته شد^۲.

همچنین در سال ۷۲۶ هجری، در دمشق، گردن مردی که بدو ناصر بن اَبُو الْفَضْلِ بن اِسْمَاعِيل گفته می شد، زده شد. و سبب آن ارتداد و کفر ورزیدن و اهانت و بی حرمتی وی نسبت به آیات الهی و بازی کردن و بازیچه قرار دادن دین اسلام و توهین و خوار شمردن نبوت و قرآن بود. و در کشته شدن وی، علما و امرا و کارگزاران دولت، حضور داشتند و علامه ابن کثیر رحمته الله شاهد تنفیذ این حکم بوده و ذکر می کند که: در قتل وی مصلحت های بزرگی نهفته و در واقع عزت اسلام و اهل آن و ذلت و خواری زنادقه و اهل بدعت را به دنبال و به همراه دارد^۳.

همچنین در سال ۷۴۴ هجری ادعاهایی بر ضد حسن سکاکنی مبنی بر رفض دال بر کفر و زندقه گردید به گونه ای که کارگزاران امر به معروف و نهی از منکر، به امور بسیاری بر علیه وی گواهی دادند که دلالت بر کفر وی می نمود. از جمله اینکه وی بهترین امت پس از پیامبرش اَبُو بَکْر و عمر^۴ را تکفیر

^۱ - النهي عن سب الأصحاب، ص: ۷۸، این قصه را لالکائی تخریج کرده است (۱۲۵۳/۷-۱۲۵۴)، شماره (۲۳۶۱)، و

همی در المجمع (۱۵۴/۹) گفته است: طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن رجال الصحيح می باشند.

^۲ - الحسبة في العصر المملوكي.. ص: ۳۴۷، د. حیدر بن أحمد الصانغ.

^۳ - الحسبة في العصر المملوكي.. ص: ۳۴۸؛ و نگا: شذرات الذهب (۷۴/۶).

^۴ - عبدالله بن حسن بن علي ابن ابي طالب می گوید: هرگز ندیدم که توبه نصیب یکی از کسانی گردد که اَبُو بَکْر و عمر را

کرده و به گمانش جبرئیل در ابلاغ وحی دچار اشتباه شده و درحالی که به سوی علی فرستاده شده بود، اشتهاً به محمد وحی کرده است. لذا قاضی بر مبنای این امور، به هدر بودن خون وی - قتلش - حکم نمود. لذا در صبحگاه روز دوشنبه مطابق با بیست و یکمین روز از جمادی الأولى همان سال، کشته شده و حکم بر وی جاری گردید.^۱

همانا رحمت خداوند بر آنکه دین اسلام را تعظیم نموده و بزرگ و عظیم پندارد و در برابر فاسقان استهزاء کننده، به خاطر حرمت الله عزوجل از خود غیرت نشان داده و جلوی آن‌ها را بگیرد.

اما این در مورد کسی است که مسلمانان قدرت اقامه‌ی حکم الله عزوجل و ثبوت آن در حق وی با اقرار یا بینه را داشته باشند، اما آنکه از دسترس مسلمانان خارج بوده و مسلمانان بر وی تسلط نداشته باشند و قادر به تنفیذ حکم قتل در حق وی نباشند، در اینصورت این الله عزوجل است که از او انتقام می‌گیرد. ابن تیمیة رحمته الله علیه می‌گوید: «این از سنت‌های الهی است که از کسی که الله متعال و رسولش را آزرده و مسلمانان قادر به اجرای حکم در مورد وی نیستند، خود به خاطر پیامبرش از او انتقام می‌گیرد و او را کفایت می‌کند، همچنان که پیشتر به مثال‌هایی در این زمینه همچون داستان کاتب دروغگویی که ذکر آن گذشت، اشاره نمودیم. و همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [۹۴-۹۵] «پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی (که دعوت حق است) و به مشرکان اعتناء مکن (که چه می‌گویند و چه می‌کنند). ما تو را از (کید و مکر و اذیت و آزار) استهزاء کنندگان مصون و محفوظ می‌داریم».^۲

و از این جمله است آنچه شیخ الإسلام رحمته الله علیه از مرزبانان در مشرق و مغرب سرزمین اسلامی ذکر می‌کند. آنجا که می‌گوید: «و نظیر این اتفاقات، داستان‌هایی است که بسیاری از مسلمانان عادل و مورد اطمینان از اهل فقه و دانایی برای ما روایت کرده‌اند و آن در واقع تجربیاتی است که بارها و بارها در محاصره قلعه‌ها و شهرها و در سواحل شام بدست آورده‌اند، آنگاه که در عصر ما مسلمانان در ساحل شام، رومیان را محاصره نمودند؛ در یکی از این روایات آمده که گفته‌اند: ما گاهی قلعه یا شهری را به مدت یک ماه یا بیش از آن محاصره می‌کردیم، اما باز هم فتح آن برای ما ممکن نبود، حتی که نزدیک بود از فتح و پیروزی ناامید شویم که اهل آن شهر یا قلعه سب و دشنام دادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و اهانت و بی‌حرمتی در حق آبرویش را در پیش می‌گرفتند و این باعث می‌گردید که ما در فتح آن تعجیل

دشنام می‌دادند. النهی عن سبب الأوصحاب، ص: ۷۰.

^۱ - الحسبة في العصر المملوكي، ص: ۳۵۲.

^۲ - الصارم المسلول، ص: ۱۷۱-۱۷۲.

و تسریع به خرج دهیم و این گونه فتح آن برای مان در یک یا دو روز یا نزدیک به آن، میسر شده و به تأخیر نمی افتاد و فتح آن مکان به زور میسر می گردید و کشتار بزرگی در میان آن ها به راه می افتاد و گفته اند: حتی که هریک از ما چون می شنیدیم آن ها به اهانت و بی حرمتی نسبت به رسول الله ﷺ روی آورده اند، علاوه بر اینکه قلوب مان به خاطر آنچه در حق پیامبر می گفتند نسبت به آن ها پر از خشم و غضب بود، مباشرتاً در راستای تعجیل و تسریع در فتح اقدام می نمودیم.

و از این رخدادها نیز برخی از مسلمانان مورد اطمینان و ثقه، از اهل مغرب مواردی را برای ما ذکر نموده اند که رفتار و تعامل شان نسبت به نصاری چنین بوده است. و این سنت خداوندی است که: گاهی دشمنانش را با عذابی از سوی خود عذاب می کند و گاهی عذاب آن ها را بر دستاوردگان مؤمنش قرار می دهد.^۱

از دیگر کیفرها و عذاب هایی که بر استهزاء کنندگان رسول الله ﷺ نازل گشت، آن است که طبرانی با سندش از سدی در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا﴾ روایت نموده است^۲ آنجا که می گوید: «مردی نصرانی در مدینه بود که چون می شنید مؤذن ندای «أشهد أن محمداً رسول الله» را سر می داد، می گفت: سوزانیده شود، دروغگو! شبی از شب ها خادم وی با شعله ای از آتش وارد خانه اش شد، درحالی که وی و خانواده اش در خواب بودند که آن شعله ای آتش بر زمین افتاد و او و خانواده اش را سوزانید»^۳.

و از این قبیل است آنچه ابن قیم رحمه الله از زکریا از یحیی السامی ذکر نموده است که وی می گوید: «باری در برخی از کوچه های بصره به قصد رفتن به خانه ی برخی از محدثین گذر کرده و به سرعت خود افزودیم و همراه ما شخصی پررو و بی حیا بود که در مورد دینش متهم بود، پس گفت: پاهای تان را از روی بال های فرشتگان بردارید تا اینکه بال شان نشکند. و این سخنان را از روی تمسخر و استهزاء بر زبان آورد؛ طولی نکشید که پس از این سخن، قبل از اینکه تغییر مکان دهد، پاهایش در جا خشک شد و افتاد»^۴.

^۱ - الصارم المسلول، ص: ۱۲۳، ۱۷۳.

^۲ - [المائدة: ۵۸] آنان هنگامی که (اذان می گویند و مردمان را) به نماز می خوانید، نماز را به باد استهزاء می گیرند و بازیچه اش قرار می دهند (و بدان می خندند و تمسخرش می کنند).

^۳ - جامع البیان (۴۳۲/۱۰) شاکر. و نگا: زاد المسیر (۳۸۶/۲)؛ الجامع لأحكام القرآن (۱۵۱/۶)؛ تفسیر القرآن العظیم (۱۱۵/۲)؛ و فتح القدیر (۵۶/۲).

^۴ - مفتاح دارالسعادة (۶۶/۱).

و همچنین از این دسته است، آنچه امام ابن قیم رحمته بدان اشاره نموده و می‌گوید: «و أحمد بن مروان المالکی در کتابش «المجالسة» می‌گوید: زکریا بن عبدالرحمن البطری روایت نموده و می‌گوید: شنیدم که أحمد بن شعیب می‌گوید: ما نزد برخی از محدثین در بصره بودیم و در مورد حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند: «وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ»^۱ سخن می‌گفتیم. در این مجلس مردی معتزلی همراه ما بود، پس شروع به استهزاء و تمسخر حدیث نموده و گفت: به خدا سوگند فردا به کفش هایم میخ‌هایی می‌کوبم و با آن‌ها بر روی بال‌های فرشتگان قدم برمی‌دارم. پس وی چنین نمود که هر دو پای وی خشک گردیده و دچار بیماری آکله در ناحیه پاهایش گردید. (بیماری خوره که در عضو بدن پدید می‌آید و به تدریج عضو را خورده و نابود می‌کند)»^۲.

و از این دسته است، آنچه علامه ابن کثیر رحمته نقل نموده و بیان می‌دارد که: «مردی از اهل بصری بود که به او اباسلامه می‌گفتند، وی بسیار بی‌شرم و حیا بود؛ باری نزد وی سخن از سواک و فضیلت آن شد که وی گفت: به خدا سوگند، از آن جز در پشتم (مقعد) استفاده نمی‌کنم، پس مسواکی را گرفت و آن را در پشت خود فرو برده و بیرون آورد؛ پس از اینکه این عمل زشت و قبیح را مرتکب گردید، پس از نه ماه، فرزندی با اوصاف جردان (گونه‌ای از موش‌ها) به دنیا آورد، به گونه‌ای که چهار پا داشت و سرش همچون سر ماهی بود و ۴ دندان آشکار و دارای دمی به اندازه‌ی یک وجب و دارای چهار انگشت بود و پشتش همچون پشت خرگوش بود، چون وی را به دنیا آورد، این حیوان سه فریاد بلند کشید که دختر آن مرد برخاسته و سر آن حیوان را خرد نموده و او را کشت. و آن شخص پس از به دنیا آوردن آن حیوان، دو روز زنده بود و در روز سوم مرد و می‌گفت: این حیوان مرا کشت و روده‌هایم را تکه تکه نمود.

گروهی از اهالی آن ناحیه و خطبای آن مکان شاهد این مسأله بوده‌اند و برخی از آن‌ها آن حیوان را زنده و برخی پس از مرگش او را دیده بودند»^۳.

از دیگر مواردی که در این زمینه ذکر شده، داستانی است که أبو عبدالله محمد بن إسماعیل التیمی بیان داشته است. وی می‌گوید: «در برخی از حکایت‌ها خواندم که یکی از اهل بدعت به هنگام شنیدن

^۱ - به روایت أحمد (۲۹۳/۴)، شماره (۱۸۱۳)؛ و ترمذی در الدعوات، باب فضل التوبة والإستغفار...، (۵۰۹/۵)، شماره (۳۵۳۵-۳۵۳۶)، و گفته است: این حدیث حسن صحیح است، و نسائی در الطهارة، باب التوقیت فی المسح علی الخفین للمقیم والمسافر، (۹۲/۱) شماره (۱۳۲)؛ و عبدالرزاق در المصنف (۲۰۴/۱)، شماره (۷۹۳)؛ و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم وفضله (۱۵۷-۱۵۶/۱)، پس این حدیث همچنانکه أبوالاشبال در تحقیقش بر «جامع بیان العلم وفضله» اثر ابن عبدالبر، گفته است: با مجموعه طرق خود صحیح می‌باشد.

^۲ - مفتاح دارالسعادة (۶۶/۱)؛ و نگا: بستان العارفين، ص: ۱۲۵-۱۲۶.

^۳ - البداية والنهاية (۲۶۳/۱۳)؛ و نگا: بستان العارفين، ص: ۱۲۷، امام النووي.

این رهنمود نبوی که فرمودند: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ، فَلَا يَغْمِسُ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ حَتَّى يَغْسِلَهَا، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ»^۱ از روی تمسخر و ریشخند گفت: من نمی‌دانم دستم کجا بوده است، در بستر! (در رختخواب!!) چون صبح شد، متوجه گردید که دستش را تا آرنج در مقعد فرو برده است.

تیمی می‌گوید: بایستی انسان از اهانت و بی‌حرمتی نسبت به احادیث و آموزه‌های نبوی و مواضعی که توقف لازم است بپرهیزد، بنگر که چگونه نحوست عمل وی، دامنگیر وی شد»^۲.

آنچه پیشتر بیان گردید، نمونه‌ها و گوشه‌ای از عذاب‌هایی بود که الله عزوجل در دنیا بر استهزاءکنندگان نازل فرمود و عذاب‌هایی که در آخرت در انتظارشان است، بسیار شدیدتر و بدتر می‌باشند. و این موضوع مورد بحث ما در مبحث آینده خواهد بود.

مطلب دوم: کیفر و عذاب و عقوبت استهزاءکنندگان در آخرت

این از سنت‌های الهی است که پاداش و جزای هر عملی را از جنس همان عمل^۳ قرار داده است. چنان‌که هیچ انسانی نیست که عمل صالحی را انجام دهد، مگر اینکه پاداش وی نیکو و صالح می‌باشد و نیز هیچ انسانی نیست که مرتکب عملی زشت و قبیحی گردد، مگر اینکه جزا و پاداش وی همچنان بد و ناخوشایند می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ﴾ [الزلزلة: ۷-۸] «پس هرکس به اندازه ذره غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد گرفت). و هرکس به اندازه ذره غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید)».

و نیز می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى ۗ وَءَاثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۗ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ۗ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۗ﴾ [النازعات: ۳۷-۴۱]

^۱ «هرگاه یکی از شما از خواب بیدار شد، دستش را داخل ظرف نگیرد، تا اینکه آنرا بشوید، چون وی نمی‌داند که (در حالت خواب) دستش کجا بوده است». به روایت مسلم، کتاب الطهارة، باب کراهة غمس المتوضئ وغيره یده المشکوک من نجاستها فی الإناء قبل غسلها ثلاثا، شماره (۲۷۸)، نووی (۱۸۲/۳).

^۲ - بستان العارفين، ص: ۱۲۶، نووی. و نکا: تعظیم السنة، ص: ۳۲-۳۳، تألیف: عبدالمقصود بن محمد السحیانی.

^۳ - در این موضوع بنگر به کتاب «الجزاء من جنس العمل» تألیف دکتر سید حسین العفانی؛ مؤلف در ابتدای این کتاب به بحث و بررسی جزای تکذیب کنندگان استهزاءکننده، همان دشمنان پیامبران در هر زمانی پرداخته است و این کتاب در موضوع خود بسیار سودمند می‌باشد.

«اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است. و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد. قطعاً بهشت جایگاه (او) است.»

این از تقدیر کونی و شرعی الله عزوجل است که در آخرت کیفر استهزاءکنندگان را از جنس عملکردی که در دنیا در برابر اهل اسلام داشتند، قرار داده است لذا الله عزوجل برخلاف قصد و نیت-شان آن‌ها را مورد عذاب و کیفر قرار خواهد داد و در نهایت خواری و زبونی قرار خواهند گرفت و کید و مکرشان را نابود و هلاک می‌نماید.

و این‌گونه تمامی استهزاءکنندگان و تمسخرپیشگان، در معرض تمسخری از سوی پروردگار جهانیان قرار خواهند گرفت و این کیفری است مناسب و موافق با اعمال آنان، الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ ﴿۱۴﴾﴾ [البقرة: ۱۴] «وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شماستیم (مؤمنان را) مسخره می‌نمائیم.»

و نیز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۹﴾﴾ [التوبة: ۷۹] «کسانی که از مؤمنان رغبت‌کننده (و فرمانبردار) در صدقات (شان) عیب‌جویی می‌کنند، و کسانی را که جز به اندازه (ناچیز) توانایی خود (چیزی) نمی‌یابند، پس (عیب‌جوئی و) مسخره‌شان می‌کنند، الله آن‌ها را مسخره می‌کند، و برای آن‌ها عذاب دردناکی است.»

این جریر طبری در تفسیر آیهی سورهی بقره می‌گوید: «اهل علم در صفت استهزاء نمودن منافقان توسط الله عزوجل اختلاف کرده‌اند، صفتی که الله عزوجل در کلامش بیان نمودند که با منافقان چنان برخورد می‌کند، منافقانی که صفت‌شان را توصیف نمود.

برخی از اهل علم در توضیح این مسأله گفته‌اند: استهزاء الله عزوجل نسبت به آن‌ها، همان نحوهی برخوردی است که الله عزوجل در کلامش خبر داده که با آنان در روز قیامت چنان برخورد می‌نماید؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُۥ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿۱۳﴾﴾ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ

فَتَنَّتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿۱۳﴾ [الحديد: ۱۳-۱۴] «روزی مردان منافق و زنان منافق به مومنان می‌گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم! بدیشان گفته می‌شود: به عقب برگردید (و مجدداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید! در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می‌شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مومنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نعمت ابدی است). منافقان، مومنان را فریاد می‌دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می‌گویند: بلی! ولیکن (با نفاق) خویشتن را گرفتار بلا کردید و چشم به راه (مرگ پیغمبر و نابودی مسلمانان و برچیده شدن اسلام) ماندید و (درباره حقانیت دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخیز) شک و تردید ورزیدید و آرزوها و پندارها شما را گول زد، تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) در رسید و اهریمن (بدکاره و نفس اماره) فریبکار، شما را درباره خدا فریب داد».

و وصف آن چنان است که خداوند متعال در مورد نحوه‌ی برخورد با کفار در روز قیامت خبر داده و فرموده است: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۸] «کافران (و بی‌دینانی که ایمان را داده و کفر را خریداری کرده‌اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می‌دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برای‌شان مهیا می‌داریم و بر عمرشان می‌افزاییم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند. بی‌گمان) برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است».

کسانی که دیدگاه‌شان در زمینه استهزاء نمودن کفار و منافقان از سوی الله متعال این است، بر این باورند که چنین برخورد و مانند آن، همان استهزاء و تمسخر و مکر و خدعه‌ای است که الله متعال از سوی خود به منافقان و مشرکان وعده داده است.

اما برخی دیگر گفته‌اند: استهزاء خداوند متعال نسبت به آن‌ها، همان توبیخ و سرزنش و نکوهش آنان به خاطر معاصی و نافرمانی‌ها و کفر ورزیدن‌هایی است که مرتکب گشته‌اند. همچنان که گفته می‌شود: «ان فلانا لیهزاء منه الیوم ویسخر منه» و مقصود از آن توبیخ و ملامت و سرزنش وی از سوی مردم می‌باشد. یا مراد از آن هلاک شدن و نابودی وی در نزد آن‌ها می‌باشد ... و گفتند: و استهزاء الله عزوجل نسبت به منافقان و کسانی که به حق جل جلاله کفر ورزیدند، از این قبیل است که یا در قالب

نابودی و هلاکت وی در نزد مردم می‌باشد و یا در قالب مهلت دادن بدان‌ها تا اینکه به یکباره و درحالی‌که خود را در امان می‌بینند، عذاب را دامنگیر آن‌ها نماید، یا در قالب توبیخ و سرزنش آن‌ها و رهبرانی که از آنان پیروی می‌کردند، می‌باشد و گفته‌اند: و معنای مکر و خدعه و تمسخری که از سوی خداوند متعال دامنگیر آنان می‌گردد، نیز از این قبیل می‌باشد.

و برخی دیگر بر این باورند که معنای آن از این قرار است که الله عزوجل از منافقان خبر داده و بیان داشته است که چون آن‌ها با سران و هم‌کیشان خویش خلوت می‌کردند، بدان‌ها می‌گفتند: ما همچنان در تکذیب محمد ﷺ و آنچه با خود آورده، بر دین شما هستیم. و هدف و منظور ما از آنچه به آن‌ها اظهار نمودیم - اینکه بدان‌ها گفتیم: محمد و آنچه را با آن آمده است تصدیق نمودیم - تنها استهزاء و تمسخر آنان بود. بدین معنا که: ما در نزد آن‌ها به چیزی اظهار داشتیم که در نزد ما باطل بوده و هیچ گونه حق و هدایت و راستی و صحتی در آن نیست.

کسانی که بر این دیدگاه هستند، گفته‌اند: و این یکی از معانی استهزاء می‌باشد و الله عزوجل خبر داده است که ﴿يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ یعنی در دنیا برای آنان احکامی برخلاف احکامی که در آخرت در انتظارشان است، مترتب گردانده و به آن‌ها می‌نمایاند.^۱ همچنان که آنان نیز در امر دین در برابر رسول الله ﷺ و مؤمنان برخلاف آنچه در دل پنهان داشتند، اظهار نمودند»^۲.

پس از ذکر آنچه گذشت، امام ابن جریر از میان این اقوال دیدگاهی را که صحیح و به صواب نزدیکتر می‌بیند، اختیار نموده و ترجیح داده و می‌گوید: «معنای استهزاء در کلام عرب عبارت است از اینکه: استهزاء کننده در برابر استهزاء شونده، اقوال و افعالی را اظهار نماید که (اولاً) اینچنین رضایت استهزاء شونده را جلب نماید و (ثانیاً) ظاهراً با وی اعلان موافقت نماید، درحالی‌که در باطن نسبت به آنچه در برابر وی بر زبان آورده و انجام داده است، معتقد است که قول یا عمل بدی را مرتکب گردیده است. و معنای خداع و تمسخر و مکر و استهزاء آنان از سوی الله عزوجل نیز از این قبیل است چنان- که: الله عزوجل در دنیا با منافقان به گونه‌ای برخورد می‌نماید که آن‌ها با مسلمانان برخورد نمودند، بدین ترتیب که خداوند متعال به خاطر اظهار زبانی آنان مبنی بر اقرار داشتن به الله عزوجل و رسولش و آنچه با آن از سوی خداوند متعال آمده است، بر آن‌ها احکام کسانی را که اسم اسلام بر آن‌ها مصداق

^۱ - بدین معنا که با توجه به اظهار اسلامشان و پنهان نمودن کفر در باطن، در دنیا جان و مالشان محفوظ می‌ماند برخلاف آخرت که عذاب در انتظارشان است.

^۲ - جامع البیان (۳۰۱/۱-۳۰۳) شاکر، وانظر طرفاً من هذه الاقوال وغيرها: زاد المسیر (۳۵/۱-۳۶)، وتفسیر القرآن العظیم (۸۰/۱)، ومجموع الفتاوی (۱۱۲/۱۱۷).

می‌یابد، مترتب نموده و در واقع آن‌ها را در زمره‌ی کسانی که اسلام مشمول آنان می‌گردد، می‌شمارد، گرچه جز آن‌ها در باطن پنهان نموده و در آن فرورفته‌اند. اما با این حال خداوند متعال در دنیا احکام مسلمانانی که در اقرار زبانی‌شان صادق‌اند علاوه بر صداقت قلبی و تصمیم راسخ و عملکرد نیکویی که بیانگر صحت ایمان‌شان است، بر آنان نیز مترتب می‌نماید، با اینکه حق سبحانه و تعالی عالم به دروغگویی و کذب آن‌ها و مطلع از اعتقاد خبیث و شک و تردیدشان در آنچه با زبان ادعای صدق در آن‌ها داشته‌اند، می‌باشد. و این نوع تعامل خداوند متعال با آن‌ها در دنیا، موجب آن گردیده تا گمان برند در آخرت نیز در زمره کسانی که در دنیا جزو آن‌ها به شمار رفته‌اند، به شمار روند و چنان رفتاری که با آنان می‌گردد با این‌ها نیز چنان رفتار شود و فرجام‌شان همچون آنان گردد؛ اما خداوند متعال - با این که در دنیا و بلکه در آخرت تا هنگام جدایی صفوف آن‌ها و اولیایش، بر آن‌ها احکام کسانی را که (در دنیا) به آن‌ها ملحق گشته‌اند، مترتب گردانده است - برای آن‌ها عذاب دردناک و سهمناکی را آماده کرده است. عذابی که برای دشمن‌ترین دشمنانش و بدترین بندگان، آماده نموده است؛ تا اینکه میان آن‌ها و اولیایش تمییز قائل گردد و این‌گونه آن‌ها را به پایین‌ترین طبقات جهنم، ملحق می‌گرداند.

پر واضح است که الله عزوجل با چنین تعامل و نحوه‌ی برخوردی - گرچه آن کفری بر اساس افعال‌شان و برابر آنچه انجام داده‌اند و به سبب نافرمانی استحقاق آن‌را یافته‌اند می‌باشد - با این که آنان دشمنان حضرت حق بودند، اما با این حال خداوند متعال احکام اولیایش را به آن‌ها ملحق نمود و نیز با این که دروغگو بودند، آن‌ها را در آخرت همراه مؤمنان حشر می‌نماید، تا اینکه میان آن‌ها و اولیایش جدایی افکند؛ در واقع این نحوه‌ی برخورد، همان استهزاء و تمسخر و خدعه و مکر است که خداوند متعال از آن نسبت به آن‌ها یاد نموده است.

اما اگر معنای استهزاء و سخریه و مکر و خدعه‌ای که پیشتر توصیف نمودیم، حالتی جز آنچه گفتیم باشد، استهزاء کننده در آن نسبت به استهزاء شونده ظالم بوده یا اینکه در حق وی عدالت را رعایت نکرده است؛

بلکه همین معنای استهزاء و ... در تمامی احوال آن می‌باشد، آنگاه که صفاتی که پیشتر در معنای استهزاء و مانند آن ذکر نمودیم، یافت شوند^۱.

می‌گوییم: دیدگاهی که ابن جریر از میان اقوال، برگزیده و ترجیح داده و آنرا دیدگاه صحیح‌تر در تفسیر آیه دانسته است، مبنی بر آن است که این آیه در مورد منافقان نازل شده باشد و آنچه وی ذکر نموده، تنها در کفر و عقوبت منافقینی است که اظهار اسلام کرده‌اند و این‌گونه به سبب آن در دنیا

^۱ - جامع البیان (۳۰۳/۱-۳۰۴) شاکر.

امنیت را به دست آورده و کفر را در باطن پنهان نموده‌اند و به سبب آن پایین‌ترین طبقات جهنم را برای خود ذخیره کرده‌اند. و عذاب و کیفرشان در آخرت از جنس عملکردشان در دنیا می‌باشد، همچنان که در آیهی سوره‌ی تحریم و حدید ذکر شده است، اما عقوبت و کیفر کافران، رنگ و بوی دیگری دارد، همچنان که امام ابن جریر رحمته در اقوال پیشین ذکر نموده است.

حافظ ابن حجر رحمته می‌گوید: «و اما نسبت تمسخر نمودن به الله عزوجل، از باب مقابله به مثل می‌باشد»^۱.

و ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و اینچنین است ادعای کسانی که به مجاز بودن الفاظی چون «المکر» و «الإستهزاء» و «السخریة» که در قرآن به الله عزوجل نسبت داده و اضافه شده‌اند معتقدند و گمان برده‌اند که مسمی این اسما مجازاً به کار برده شده‌اند درحالی‌که چنین نیست، بلکه مسمیات این اسما اگر در حق کسی که مستحق عقوبت و کیفر نیست، انجام گیرد، ظلمی در حق وی می‌باشد، اما اگر در حق آنکه نسبت به دیگری چنین کرده است بر اساس عقوبت و کیفر متقابل و از جنس آنچه خود مرتکب گردیده، صورت گیرد، عدالت می‌باشد. همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾ [یوسف: ۷۶] ... و نیز آنکه می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾﴾ [الطارق: ۱۵-۱۶] ...

بنابراین استهزاء نسبت به آن‌ها در واقع فعل و عملی است که استحقاق این اسم را دارد...^۲.
اما از دیگر موارد استهزاء الله عزوجل نسبت به مجرمان و تکذیب کنندگان در روز قیامت، آن است که خداوند متعال نوری را به منافقان می‌دهد همچنان که به مؤمنان و اهل ایمان نور می‌بخشد، سپس خداوند متعال با اهل نفاق و زندقه بگونه‌ای دیگر رفتار نموده و نورشان را خاموش می‌گرداند و این‌گونه در تاریکی‌ها و ظلماتی باقی می‌مانند که هیچ نمی‌بینند و اهل ایمان را در نورشان چنان یاری می‌کند تا اینکه آنان را به اذن الله متعال به بهشت برساند. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُؤُا بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾﴾ ينادونهم ألم نكن معكم قالوا بلى ولكنكنكم فتننم أنفسكم وتربصنم وارتبتم وعزتنكم الأمانى حتى جاء أمر الله وعزكم بالله العزور ﴿١٤﴾﴾ [الحديد: ۱۳-۱۴] «روزی که مردان منافق و

^۱ - فتح الباري (۴۵۲/۱۱).

^۲ - مجموع الفتاوى (۱۱۱/۷).

زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم! بدیشان گفته می‌شود: به عقب برگردید (و مجدداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید! در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می‌شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نعمت ابدی است). منافقان، مؤمنان را فریاد می‌دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می‌گویند: بلی! و لیکن (با نفاق) خویشان را گرفتار بلا کردید و چشم به راه (مرگ پیغمبر و نابودی مسلمانان و برجیده شدن اسلام) ماندید و (درباره حقانیت دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخیز) شک و تردید ورزیدید و آرزوها و پندارها شما را گول زد، تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) در رسید و اهریمن (بدکاره و نفس اماره) فریبکار، شما را درباره خدا فریب داد».

بسیاری از سلف صالح بیان داشته‌اند: در روز قیامت به منافق نوری داده می‌شود، اما دیری نمی‌گذرد که خاموش می‌گردد و این‌گونه است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَأَغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التحریم: ۸] «این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی‌دارد که با او ایمان آورده‌اند. (بلکه ایشان را والا می‌گرداند و به درجات بالا می‌رساند). نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سوی راست‌شان (رو به جانب بهشت) در حرکت است. (وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می‌بینند، رو به درگاه خدا می‌کنند و) می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانائی».

مفسرین می‌گویند: چون مؤمنان می‌بینند که نور منافقان خاموش می‌گردد، از الله عزوجل می‌خواهند که نورشان را کامل گرداند و آن‌ها را به بهشت برساند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هیچ‌یک از مسلمانان نیست مگر اینکه روز قیامت نوری به وی عطا می‌شود، اما منافق نورش خاموش می‌گردد و مومن از اینکه می‌بیند نور منافق خاموش گردیده، ترسیده و بیم او را برداشته و می‌گوید: ﴿رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا﴾ پروردگارا! نور ما را کامل گردان»^۱.

^۱ - نگا: مجموع الفتاوی (۲۷۴/۷-۲۷۵) و اثر ابن عباس را حاکم و بیهقی روایت کرده‌اند، چنانکه در الدر المنثور (۳۷۷/۶) آمده است.

و حدیث طولانی که در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه، جابر رضی الله عنه، ابن مسعود رضی الله عنه و ابو موسی رضی الله عنه روایت گردیده بر خبر ابن عباس رضی الله عنه گواه می‌باشد که در آن آمده است: در روز قیامت ندا داده می‌شود که هر امتی، به دنبال هر آنچه عبادت می‌کرده، برود. پس آنکه خورشید را عبادت می‌کرده به دنبال خورشید و آنکه ماه را می‌پرستیده به دنبال ماه و آنکه طواغیت را پرستش نموده به دنبال طواغیت رفته و پشت سر آن‌ها حرکت می‌کنند. و سرانجام این امت باقی می‌ماند درحالی که منافقان در میان آن‌ها هستند؛ آنگاه خداوند متعال در صفات و صورتی غیر از آن صورتی که با آن خداوند متعال را می‌شناسند، تجلی یافته و می‌فرماید: من پروردگار شما هستم، ولی آن‌ها می‌گویند: از تو به الله متعال پناه می‌بریم.

این جای ماست (و ما حرکت نمی‌کنیم) تا پروردگارمان می‌آید، چون پروردگارمان آمد، ما او را می‌شناسیم. پس الله عزوجل در صورتی که مسلمانان او را می‌شناسند، تجلی یافته و می‌آید و می‌فرماید: من پروردگار شما هستم، پس مسلمانان می‌گویند: تو پروردگارمان هستی و خداوند آن‌ها را دعوت می‌نماید».

و در روایتی آمده است: پس گفته می‌شود، آیا میان شما و پروردگارتان نشانه‌ای هست تا او را به وسیله‌ی آن بشناسید؟ مسلمانان می‌گویند: بله آن نشانه این است که پروردگار ما، از ساق خویش پرده بر می‌دارد و آنرا ظاهر می‌کند و کلیه‌ی کسانی که در دنیا به میل و رغبت خویش، خدا را سجده کرده- اند، به آنان اجازه سجده داده خواهد شد و سجده می‌کنند. و تمامی کسانی که در دنیا از روی ریا و خودنمایی و تظاهر و نفاق سجده می‌کردند، الله عزوجل پشت‌شان را به صورت تخته‌ای که خم‌شدنی نیست در می‌آورد که هرگاه بخواهند سجده کنند بر پشت می‌افتند. و این‌گونه پشت و کمرشان همچون شاخ گاو (بی‌حرکت و غیر قابل انعطاف) باقی می‌ماند، پس چون (مسلمانان) سرهای‌شان را از سجده بر می‌دارند، نور خویش را در پیشاپیش و در سمت راست خویش می‌یابند و نور منافقان خاموش می‌گردد و می‌گویند: درنگی کنید و بر ما نظری تا نوری از شما بگیریم»^۱.

ابن تیمیة رحمته الله پس از ذکر این حدیث می‌گوید: «این حدیث بیان می‌کند که منافقان همراه مؤمنان

^۱ - أخرجه البخاری، کتاب الاذان، باب فضل السجود، برقم (۸۰۶)، فتح (۳۴۱/۲-۳۴۲)، و کتاب الرقاق، باب الصراط جسر جهنم، برقم (۶۵۷۳)، فتح (۴۵۳/۱۱-۴۵۴)، و کتاب التوحید، باب قول الله تعالی: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ برقم (۷۴۳۹)، فتح (۴۳۱/۱۳-۴۳۲)، و مسلم، کتاب الايمان، باب معرفة طرق الروية، برقم (۲۹۹)، نووی (۲۱/۳-۷۲)، وفي نفس الكتب والباب، برقم (۳۰۲)، نووی (۳۰/۳-۳۶)، وانظر: مجموع الفتاوى (۷، ۲۷۵) فقد ذكر الحديث وعزاه للصحیحین غیر ان قوله عليه السلام: «فیرفعوا رؤوسهم فاذا نورهم بین ایدیهم...» لم اجدہ فیہما فالله اعلم.

محشور می‌گردند، همچنان که در دنیا به همراه آنان بودند، اما در این هنگام حقیقت آشکار شده و مؤمنان برای پروردگارشان سجده می‌کنند و آنان (منافقان) قادر به سجده کردن نیستند؛ چرا که ایشان در دنیا برای الله عزوجل سجده نکردند، بلکه قصد و نیت‌شان از سجده نمودن، ریا و تظاهر در میان مردم بوده است و در آخرت جزا و پاداش از جنس عملی است که در دنیا انجام گردیده است. و از این روست که به آن‌ها نوری داده شده و سپس آن نور خاموش می‌گردد؛ چرا که در دنیا در دایره‌ی ایمان وارد شده و سپس از آن خارج گردیدند»^۱.

و از دیگر کیفرها و عقوبت‌هایی که الله عزوجل برای استهزاء کنندگانی که دعوت پیامبران را تکذیب نمودند، در نظر گرفته است، عقوبت و کیفری است که از آن در قرآن خبر داده و می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتُنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ ۖ وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾﴾ [الأعام: ۲۷-۲۸] «اگر تو (ای محمد!) آنان را مشاهده کنی بدان گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخن‌های شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش! (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم. (این تمنا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهایی که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغ‌گویند».

مفسران می‌گویند: مقصود از اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿بَدَا لَهُمْ مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ﴾ چهار امر می‌باشد:

- (الف) آنچه برخی از برخی دیگر پنهان داشته و مخفی نموده‌اند و این دیدگاه حسن است.
- (ب) اعضا و جوارح ایشان آشکار می‌کنند، آنچه را که پیشتر با زبان‌شان آن‌را مخفی و پنهان می‌داشتند و این قول مقاتل است.
- (ج) برای ایشان جزا و کیفر آنچه را مخفی می‌نمودند، آشکار می‌گردد و این قول مبرد است.
- (د) آنچه را که رؤسا پنهان می‌داشتند، برای پیروان روشن و آشکار می‌گردد و این قول زجاج

^۱ - مجموع الفتاوی (۲۷۵/۷-۲۷۶).

می‌باشد»^۱.

این خلاصه‌ای بود از آنچه اهل تفسیر در معنای این آیه ذکر نمودند که برخی از این اقوال نسبت به اقوال دیگر، به صواب و قول صحیح نزدیک‌تر می‌باشند. جز اینکه امام ابن قیم رحمته بر این باور است که اکثر مفسرین پیرامون معنای این آیه و آنچه مقصود آن می‌باشد، شلوغ نموده و مهممه کرده‌اند و به دنبال آن می‌گویند: «اما معنای آیه - والله أعلم - بر اساس آنچه از آن برداشت می‌گردد آن است که: چون مشرکان در برابر آتش قرار گرفته و آن‌را به چشم سر می‌بینند و به یقین می‌دانند که وارد آن می‌شوند، تمنا می‌کنند تا به دنیا بازگردانده شوند، تا اینکه به الله عزوجل و آیاتش ایمان آورده و پیامبرانش را تکذیب نکنند. اما خداوند متعال در این آیه خبر می‌دهد امر چنان که تمنی دارند، نمی‌باشد و در واقع ایمان در خلق و خو و طبیعت و سرشت آن‌ها جایی ندارد، بلکه طبیعت و سرشت‌شان کفر و شرک و تکذیب می‌باشد. و اگر هم بر فرض محال، به دنیا بازگردانده شوند، پس از بازگشتن به دنیا همچون پیشتر که در دنیا بوده‌اند، می‌باشند (و تغییری در آن‌ها رخ نخواهد داد) و نیز الله عزوجل خبر داده که آن‌ها نیز در این گمان‌شان که چون به دنیا بازگردند حتما ایمان آورده و تصدیق می‌نمایند، دروغگو می‌باشند.

چون مقصود و مراد آیه روشن شد، در واقع معنای آنچه برای آنان آشکار گشته و نیز آنچه را که مخفی می‌کردند و نیز اینکه چه چیزی آنان را وا می‌دارد تا بگویند: ای کاش به دنیا بازگشته و آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم، روشن و واضح می‌گردد و آن اینکه آن‌ها می‌دانستند که در دنیا بر باطل بودند و پیامبران در آنچه از سوی الله عزوجل بدان‌ها ابلاغ نمودند، راستگو بوده‌اند و در این زمینه یقین داشته و آن‌را محقق می‌دیدند، لیکن آن‌را پنهان داشته و در میان خود بدان اظهار نمی‌کردند، بلکه یکدیگر را به کتمان آن سفارش و توصیه می‌کردند، لذا آنچه آنان را وامی‌دارد تا تمنای بازگشت به دنیا و ایمان آوردن کنند، معرفت و شناخت حاصل نمودن نسبت به صدق و راستی پیامبران که آن‌را می‌شناختند، نمی‌باشد؛ چرا که آن‌ها این مسأله را به خوبی می‌دانستند و آن‌را کتمان کرده و مخفی می‌نمودند و در روز قیامت برای ایشان، دانایی و آگاهی که نسبت به باطل بودن خویشتن و بر حق بودن پیامبران داشته و آن‌را در باطن پنهان کرده بودند، ظاهر شده و آشکار می‌گردد و این مسأله را به روشنی و با چشم سر پس از آنکه آن‌را کتمان نموده و مخفی می‌کردند، می‌بینند، از این‌رو چون باری دیگر به دنیا بازگردند، هرگز به خود اجازه ایمان آوردن نمی‌دهند و بار دیگر به کفر و تکذیب باز می‌گردند؛ و آن‌ها از این‌رو تمنای ایمان نمی‌کنند که در قیامت متوجه می‌شوند که آن حق بوده و شرک باطل است، بلکه تنها

^۱ - زاد المسیر (۲۳/۳-۲۴). نگا: جامع البیان (۳۲۱/۱۰-۳۲۲) شاکر؛ و الجامع لأحكام القرآن (۶/۲۶۴).

از این جهت تمنای ایمان می‌کنند که با چشم سر عذابی را که طاقت تحمل آن را ندارند می‌بینند»^۱.
 از دیگر کیف‌هایی که الله عزوجل برای استهزاء کنندگانی در نظر گرفته است که به مؤمنان می‌خندیدند و آن‌ها را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دادند، آن است که: خداوند متعال آنان را به مانند عملکردشان در دنیا کیفر و عذاب می‌دهد و مؤمنان در روزی که مدت آن ۵۰ هزار سال است، آن‌ها را مورد تمسخر قرار می‌دهند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَنْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ ﴿٣٣﴾ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَىٰ الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٥﴾ هَلْ تُؤِيبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾﴾ [المطففين: ۲۹-۳۶] «گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند. و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیبجویی قرار می‌دادند. و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده‌های خود برمی‌گشتند، شادمانه باز می‌گشتند (و به استهزاءها و تمسخرهای شان مباحات و افتخار می‌کردند! انگار با این کارها فتح عظیمی کرده‌اند و پیروزی مهمی فراچنگ آورده‌اند!) و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار) می‌دیدند، می‌گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند. و حال این که بزهکاران برای نگهداری مؤمنان و پائیدن کردارشان فرستاده نشده بوده‌اند (پس به چه حقی و مطابق کدام منطقی بر آنان خُرده می‌گرفته‌اند و برخوردهای ناجوانمردانه و سختی با ایشان می‌کرده‌اند؟!)). لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند. بر تخت‌های مجلل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبایی‌ها و نعمت‌های بسیار آنجا و به حال زار کافران) (خطاب به دوزخیان می‌گویند): آیا به کافران پاداش و سزای کارهایی که می‌کرده‌اند، داده شده است؟»

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «بنگر چگونه الله عزوجل در قیامت با آنچه کفار در دنیا در مورد دشمنان‌شان می‌گفتند و آن‌ها را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند، با ضد آن مقابله می‌کند؛ در دنیا، چون مؤمنان از کنار کفار می‌گذشتند، کفار ایشان را با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، مورد تمسخر و عیبجویی قرار می‌دادند و به آنان می‌خندیدند ... و الله عزوجل در پاسخ می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٦﴾﴾ و این در مقابل اشارات و عیبجویی‌ها و تمسخر و خندیدن‌های آنان در دنیا

^۱ - عدة الصابرين وذخيرة الشاكرين، ص: ۱۸۷.

را داشته باشد، الله عزوجل وی را بر پل جهنم متوقف می‌سازد تا اینکه از آنچه گفته، رهایی یابد». یعنی تا اینکه از گناه مسخره کردنش پاک گردد، چه با اعلان رضایت و حلالیت آنکه او را مسخره کرده یا با شفاعت و یا متحمل شدن عذاب به اندازه‌ی گناهی که مرتکب گردیده^۱.

می‌گوییم: این وعید متوجه کسی است که تنها به عیبجویی و تمسخر مؤمنان پرداخته است. اما آنکه نسبت به الله عزوجل و آیات و یا پیامبرانش تمسخر و استهزاء ورزیده، چون بدون توبه از دنیا رود، جایگاه وی آتش می‌باشد و چه بد جایگاهی است.

از دیگر عقوبت‌ها و کیفیهای الله عزوجل برای استهزاءکنندگان در آخرت، روایتی است که امام بخاری با سندش از ابوهیره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»^۲ «بنده سخنی در جهت رضای خداوند متعال به زبان می‌آورد، بدون اینکه به آن فکر کند، ولی خداوند متعال به وسیله‌ی آن سخن، به درجاتش می‌افزاید؛ همچنین بنده، سخنی در جهت ناخشنودی خداوند متعال بر زبان می‌آورد، بدون اینکه بدان توجه کند، ولی به وسیله‌ی آن سخن در جهنم سقوط می‌کند».

حافظ ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «و مقصود از سخنی که با گفتن آن در جهنم سقوط می‌کند، آن است که: ابن وهب می‌گوید: مقصود از آن، بر زبان آوردن دشنام و هر آن بدی است که در حیطه‌ی جحد و انکار امر خداوند متعال در حوزه‌ی دین نباشد؛ و قاضی عیاض می‌گوید: ممکن است که آن کلمه، از قبیل سخنان زشت و وقیحانه و بی‌شرمانه باشد و امکان آن نیز هست که مقصود از آن، سخن گفتن با گوشه و کنایه در مورد مسلمانی یا هر نوع بی‌حیایی و بی‌شرمی یا اهانت و استخفاف و سبک شمردن نبوت و شریعت باشد، گرچه بدان معتقد نباشد»^۳.

از آنجا که پیشتر فرجام استهزاءکنندگان و عاقبت و سرانجام آن‌ها در روز قیامت و آخرت بیان

^۱ - عون المعبود (۲۲۷/۱۳).

^۲ - کتاب الرقاب، باب حفظ اللسان، شماره (۶۴۷۸-۶۳۷۷)، فتح (۳۱۴-۳۱۵)؛ و مسلم، کتاب الزهد والرقاق، باب التکلم بالکلمة یهوی بها فی النار، شماره (۲۹۸۸)، نووی (۳۲۷/۱۸-۳۲۸).

^۳ - فتح الباری (۳۱۷/۱۱)، اقوال دیگری نیز در معنای این حدیث ذکر گردیده است که می‌توان به آنچه ابن عبدالبر ذکر نموده اشاره کرد، آنجا که می‌گوید: کلمه‌ای که صاحب آن با بر زبان آوردن آن در آتش سقوط می‌کند، همان سخنی است که در نزد پادشاه ظالم می‌گوید؛ و ابن بطلال بر آن افزوده و می‌گوید: آن سخنی است که در مورد مسلمانی به ناحق و یا از روی تهمت و بدگویی گفته شود و این‌گونه سبب هلاکت وی گردد.

گردید، و روشن شد که ایشان پاداش و جزای اعمال زشت و بدشان را برداشت خواهند نمود و این جزا و کیفی مطابق و مناسب با آنچه در دنیا انجام داده‌اند، می‌باشد و در معرض خشم خداوند متعال و مکر و استهزاء خداوند متعال نسبت به آن‌ها هستند، براستی چه کسی بدبخت‌تر و بدتر و شقاوت‌مندتر از آن کسی است که جبارِ آسمان‌ها و زمین او را مورد استهزاء قرار دهد!

و بیان گردید که چون آن‌ها با این جرم و بدون توبه‌ی نصوح از دنیا رفته و بمیرند، مورد عذاب الله عزوجل واقع گشته و عذاب می‌شوند؛ از این‌رو بر همه مسلمانان عاقل لازم است که نسبت به هریک از مواضع هلاکت و نابودی و راه‌های لغزنده‌ای که برخی اوقات منجر به تلفظ کلمه‌ی کفر می‌گردد درحالی که وی نمی‌داند، برحذر بوده و مراقب باشد، تا اینکه ندانسته منجر به سقوط خویش در آتش جهنم نگردد. بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که مراقب و محافظ احوال و افعال و تصرفات خویش باشد و آن‌ها را با معیارها و ملاک‌های شرعی، ضابطه‌مند نموده و از فرورفتن در باطل پرهیز کرده و از جمله کسانی باشد که خداوند متعال در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۗ﴾ [الفرقان: ۷۲] «و هنگامی که کارهای یاهو و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگووارانه (از شرکت در بیهوده‌کاری و یاهوسرائی کناره‌گیری می‌کنند و از آن‌ها) می‌گذرند». و نیز از زمهری کسانی باشد که اینچنین الله تبارک و تعالی را می‌خوانند: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ۗ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۗ﴾ [الفرقان: ۶۵-۶۶] «و کسانی که پیوسته می‌گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما به دور دار؛ چرا که عذاب آن (گریبانگیر هرکس که شد از او) جدا نمی‌گردد (و تا ابد ملازم وی می‌شود). بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است».

فصل دوم: اثر استهزاء بر جامعه‌ی اسلامی

شامل: مقدمه و سه مطلب

- ✓ مقدمه: عناصر اساسی جامعه اسلامی؛
- ✓ مطلب اول: نابودی ارزش‌ها و وارونه جلوه دادن حقایق شرعی و اخلاق والا؛
- ✓ مطلب دوم: نابودی قداست دین و هیبت و عظمت آن در نفوس؛
- ✓ مطلب سوم: نابودی امت‌ها و دولت‌ها.

مقدمه: عناصر اساسی جامعه‌ی اسلامی

«توحید - شریعت - امر به معروف و نهی از منکر - عدالت»

براستی هرآنکه در تاریخ امت‌ها و مردمان در گذر تاریخ بنگرد، می‌یابد امت‌های مختلف و متفاوتی را که برپا گشته و مردمان و نسل و نژادهایی که گردهم آمده‌اند که برخی از آن‌ها بر پایه و اساس و عناصر و قواعد بشری و زمینی برپا گشته‌اند، همچون امپراطوری روم و یونان و ایران؛ که چون اسلام آمد و در مکه ظهور نمود و سپس در مدینه استقرار یافت، با دو امپراطوری از سه امپراطوری؛ یعنی فارس و روم، هم عصر بود.

آری این‌گونه امت‌ها بر پایه و اساس رنگ یا جنس یا لغت یا سرزمین برپا گشته بودند که در گذر زمان این عناصر و معیار و ملاک‌های زمینی که این امت‌ها بر اساس آن‌ها شکل گرفته بود، رو به زوال و نابودی و فرسودگی نمود، همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَقَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۹] «کسی که شالوده آن‌را بر لبه پرتگاه شکافته و فرو تپیده‌ای بنیاد نهاده است و (هر آن با فرو ریختن خود) او را به آتش دوزخ فرو می‌اندازد؟ خداوند مردمان ستم پیشه را (به چیزی که خیر و صلاح ایشان در آن باشد) هدایت نمی‌کند».

و نیز امت‌هایی را در طول تاریخ می‌یابد که بر پایه و اساس و قواعد و عناصر محکم و استواری برپا گشته‌اند، همچون جوامعی که بر دستان پیامبران علیهم‌الصلاة والسلام برپا گشتند که پیوسته عناصر اساسی این جوامع برگرفته از تعالیم و آموزه‌های رسالت‌های آسمانی که از طریق وحی شناخته شده‌اند،

بوده است؛ چرا که عقل‌ها و توان و طاقت بشری در هر جامعه‌ای که باشد، مستقلاً قادر به تشخیص و فراهم نمودن تمامی مصالح خویش نمی‌باشد و هرگز عقل قاصر بشری به طور مستقل قادر به جلب منفعت و فائده برای جامعه‌ی خویش نخواهد بود، مگر زمانی که به الله عزوجل ایمان آورده و تعالیم و آموزه‌های پیامبران و رسالت‌هایی را که به همراه آورده‌اند، اجابت نموده و با جان و دل پذیرا باشند. و در این هنگام است که این جامعه بر قواعد و پایه‌های ثابت و استوار و عناصر معتبر شرعی برپا می‌گردد، الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ نَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ يَهَىٰ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾ [التوبة: ۱۰۹] «آیا کسی که شالوده آن را بر پایه تقوا و پرهیز از (مخالفت فرمان) خدا و (جلب) خوشنودی (او) بنیاد نهاده است، (کارش) بهتر است یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه شکافته و فرو تپیده‌ای بنیاد نهاده است و (هر آن با فرو ریختن خود) او را به آتش دوزخ فرو می‌اندازد؟»

و بر اساس این اصل عظیم بود که اولین جامعه - جامعه‌ی صحابه رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم - برپا گشت، و بر وفق و مطابق با آن، هر آن جامعه‌ای که در پی سعادت دنیا و آخرت است، برپا می‌گردد. اما همین که بخواهیم در مورد اثر استهزاء به دین بر جامعه‌ی اسلامی سخن بگوئیم، بایستی پیش از آن، اشاره‌ای کوتاه پیرامون عناصر اساسی جامعه‌ی اسلامی داشته باشیم، تا اینکه روشن گردیده و تبیین گردد که تعرض به دین با سب و دشنام و استهزاء نمودن آن و سکوت امت در برابر این جرم بزرگ، جامعه‌ی اسلامی را در معرض فساد و تباهی و نابودی قرار می‌دهد. الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۗ جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقَرَارُ ﴿۲۸﴾﴾ [ابرهیم: ۲۸-۲۹] «بنگر به کسانی که نعمت خدا را (نشناختند و آن را) به کفر تبدیل کردند (و به جای این که نعمت بعثت محمد و آئین اسلام را غنیمت شمارند و آن را سپاس گویند، کفر را برگزیدند) و قوم خود را به سرزمین هلاک و نابودی کشانند. و آن جهنم است که وارد آن می‌گردند و به آتش می‌سوزند، و چه جایگاه بدی است!»

اکنون به مهمترین عناصر تشکیل دهنده‌ی جامعه‌ی مسلمان می‌پردازیم؛

اولین عنصر: توحید

تمامی پیامبران علیهم‌الصلوة‌والسلام به توحید دعوت نموده و فراخواندند و کتب آسمانی به خاطر آن نازل گشت و در راه آن بود که شمشیرهای جهاد کشیده شد و مردم بر اساس آن به دو دسته تقسیم گردیدند، گروهی در بهشت و گروهی در جهنم؛ و هیچ نبی و رسولی نبوده مگر اینکه قومش را به سوی

کلمه‌ی اخلاص که در واقع اساس توحید می‌باشد؛ یعنی کلمه‌ی لاله‌الاله دعوت نمودند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹] «(پیوسته مشرکان، دشمنان حق بوده‌اند و کافران با پیغمبران جنگیده‌اند. از جمله) ما نوح را به سوی قوم خود (که در میان‌شان برانگیخته شده بود) فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز الله معبودی نیست. پس تنها الله را بپرستید».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۶۵] «(همان گونه که نوح را برای دعوت به توحید به سوی قوم خود فرستادیم) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید».

و فرمودند: ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۸۵] «(شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید) که جز او معبودی ندارید».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «(ما به میان هر ملت‌ی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران و غیره) دوری کنید».

از این رو اولین امری که بر هر انسانی معرفت و شناخت آن و ایمان آوردن بدان واجب است، توحید می‌باشد^۱.

و دلیل آن حدیث عبدالله بن عباس است که می‌گوید: چون رسول الله ﷺ معاذ را به سوی اهل یمن فرستاد، بدو فرمودند: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَىٰ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَىٰ أَنْ يُوحِّدُوا اللَّهَ تَعَالَىٰ...» «(تو نزد قومی از اهل کتاب می‌روی؛ پس بایستی اولین آنچه که آن‌ها را به سوی آن دعوت می‌کنی، توحید خداوند متعال باشد)^۲. و در روایت مسلم آمده است: «فَادْعُهُمْ إِلَىٰ شَهَادَةِ

^۱ این مذهب سلف صالح امت می‌باشد، اما عموم متکلمین بر این باورند که اولین امری که بر انسان واجب است، تأمل در هستی یا قصد و اراده تأمل و یا شکی که منجر به تأمل شود یا معرفت و شناخت (نسبت به وجود الله متعال) می‌باشد. بنگر: درء التعارض العقل والنقل (۳/۸، ۴، ۵-۱۷، ۳۵۰)، ابن تیمیة؛ مدارج السالکین (۳/۴۴۳-۴۴۴)؛ و فتح الباری (۱۳/۳۶۱-۳۶۶) ابن حجر.

^۲ به روایت بخاری، کتاب التوحید، باب ما جاء في دعاء النبي صلى الله عليه وسلم أمته إلى توحيد الله تبارك وتعالى،

أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ...» «پس آن‌ها را به سوی گواهی دادن به اینکه هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و من فرستاده‌ی او هستم، دعوت نموده و فراخوان». و همچنین در روایت دیگری که مسلم ذکر نموده است، اینچنین آمده است: «فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبَادَةُ اللَّهِ...» «پس بایستی ابتدا ایشان را به سوی بندگی و عبادت خداوند متعال فراخوانید».

اما در جمع میان این روایات، حافظ ابن حجر رحمته می‌گوید: «... مقصود از عبادت، توحید و مراد از توحید، اقرار به شهادتین می‌باشد و اسم اشاره‌ی «ذلک» که در حدیث آمده است مقصود از آن توحید می‌باشد؛ و اینکه فرمودند: «چون خداوند را شناختند» بدین معناست که: چون توحید الله عزوجل را دانستند؛ و مراد از معرفت، اقرار و فرمانبرداری می‌باشد و این‌گونه میان تمامی الفاظ مختلفی که در مورد یک مسأله وارد شده است، جمع می‌گردد. و بالله التوفیق»^۱.

و توحیدی که پیامبران به سوی آن دعوت نموده و فرا می‌خواندند، بر دو نوع می‌باشد؛ امام ابن قیم رحمته می‌گوید: «توحید بر دو نوع است: توحید علم و اعتقاد و نوع دیگر که توحید اراده و قصد؛ که نوع اول، توحید علمی و نوع دوم، توحید قصد و اراده نامیده می‌شود؛ چرا که نوع اول، مربوط به اخبار و معرفت و شناخت است و نوع دوم مربوط به قصد و اراده می‌باشد.

و این نوع دوم، خود نیز بر دو نوع است: توحید ربوبیت و توحید الوهیت؛ و این‌گونه در واقع توحید بر سه نوع می‌باشد»^۲.

و در جایی دیگر، پس از ذکر معانی توحید در نزد اهل بدعت، می‌گوید: «اما توحیدی که پیامبران به سوی آن دعوت نموده و بر اساس آن کتب آسمانی نازل گشت، بر دو نوع می‌باشد: توحید معرفت و اثبات و توحید قصد و طلب و...»^۳.

شماره (۷۳۷۲)، فتح (۳۵۹/۱۳)؛ و مسلم، کتاب الإیمان، باب الدعاء إلى الشهادتين و شرائع الإسلام، شماره (۲۹) - (۳۱)، نووی (۳۱۰/۱).

^۱ - فتح الباری (۳۶۷/۱۳).

^۲ - مدارج السالکین (۲۴/۱-۲۵).

^۳ - همان (۴۴۹/۳)، و بنگر: اجتماع الجيوش الإسلامية، ص: ۴۳، ابن القيم، علاوه بر این نیز امام ابن قیم رحمته تقسیم دیگری در باب توحید ذکر نموده و می‌گوید: و آن دو نوع توحید می‌باشد که تنها راه نجات بنده از عذاب الله، چنگ زدن به آن‌ها است. و آن دو نوع توحید عبارتند از: توحید مرسل (فرستنده) و توحید متابعت و پیروی از رسول. بنگر: مدارج السالکین (۳۷۸/۲)

اما خلاصه‌ی قول: توحید بر سه نوع می‌باشد: توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات (علمی خبری) و توحید الوهیت (قصدی طلبی) والله أعلم.

لذا بایستی جامعه‌ی اسلامی بر اساس و پایه‌ی شهادت لایله‌ی لا اله الا الله و محمد رسول الله، برپا شده و اقامه گردد. و معنای برپایی جامعه‌ی اسلامی بر اساس این عقیده صاف و پاک، همان است که دکتر یوسف قرضاوی بدان اشاره کرده و می‌گوید: «برپایی جامعه‌ی اسلامی بر اساس این عقیده صاف و شفاف، به معنای برپایی جامعه، بر اساس احترام به این عقیده و تقدس آن و عمل نمودن در مسیر تثبیت آن در عقول و قلوب و تربیت نمودن مسلمانان بر اساس آن و رد نمودن یاوه‌گویی‌ها و شبهات و اباطیل افتراءزندگانی و گمراهان و جلوه دادن فضائل و آثار آن در حیات فردی و اجتماعی آن از طریق دستگاه‌ها و ابزارهای آموزشی و توجیهی است که در حیات جامعه تأثیر می‌گذارد، همچون مساجد و مدارس و روزنامه و رادیو و تلویزیون و ... و به خدمت گرفتن ادبیات در تمامی جهات و فنون آن از قبیل شعر و نثر و قصص ...»^۱.

در مقابل، جامعه‌ی اسلامی جامعه‌ای نیست که در آن کفر و الحاد و زندقه منتشر باشد و جامعه‌ای مادی محض یا جامعه‌ای لائیک که در آن دین هیچ‌گونه نقشی نداشته باشد و یا جامعه‌ای بت‌پرست و یهودی و نصرانی یا اینکه جامعه‌ای لیبرال و برخاسته از اندیشه‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم نمی‌باشد، بلکه آن جامعه‌ای است که بر اساس عقیده‌ی توحید، عقیده‌ی اسلام، حرکت می‌نماید. و عقیده‌ی اسلام، عقیده‌ای است که برتری و غلبه می‌یابد و هیچ اعتقاد و باوری بر آن برتری و غلبه نخواهد یافت ... عقیده‌ی اسلامی، هرگز نمی‌پذیرد که در حاشیه حیات نقش ایفا نماید و چون عقیده‌ی دیگری با آن در تزاخم قرار گیرد، نظر و برداشت مردم را به سوی الله و انسان و هستی و حیات متوجه می‌سازد.^۲

عنصر دوم: شریعت ربانی

مسأله‌ی تشریح از بزرگ‌ترین و مهمترین مسائلی است که در مورد آن میان جاهلیت و اسلام - البته پس از کشمکش و درگیری میان شرک و توحید - جدال و کشمکش می‌باشد. چنان‌که در جاهلیت، مصدر تشریح عقل یا مجموعه‌ای از عقول می‌باشد که در قالب پارلمان‌ها و مجالس تشریح، همچنان - که در جوامع جاهلی از آن بدین صورت نام می‌برند، نمود پیدا می‌کند. شیخ محمد قطب می‌گوید: «جاهلیت معاصر، عقل خویش را در قضیه‌ی تشریح و قانون‌گذاری، حاکم قرار داده است ... آن هم به

^۱ - ملامح المجتمع المسلم، ص: ۲۳-۲۴. (این کتاب با عنوان «دورنمای جامعه اسلامی» به فارسی ترجمه شده و به چاپ رسیده است.)

^۲ - همان، ص: ۲۴.

این جهت که انسان مراحل آغازین (حیات) را سپری نموده و نیازی به وصایت و سفارش الله متعال ندارد و به این حجت که امور مختلف گسترش و توسعه و تکامل یافته و تشریح و قانون‌گذاری سماوی جامد بوده و انعطاف پذیر نبوده و با پیشرفت و ترقی و تکامل و توسعه همخوانی نداشته و همسو نمی‌باشد»^۱.

اما واقعیت آن است که علمانیت به معنای جدایی دین از دولت و سیاست و تشریح و قانون‌گذاری بر اساس آنچه الله عزوجل نازل نکرده است، امری است که در عمق تربیت و پرورش فکری اخلاقی اروپایی اصل و ریشه دارد ... اما علمانیتی که جاهلیت معاصر آن را بروز داده و بر آن تأکید می‌کند، درحقیقت دور نمودن هر آن اثری از تعالیم و آموزه‌های دین در باب تشریح و قانون‌گذاری و اقامه‌ی تشریح بدور از دین می‌باشد - گرچه به صراحت به دشمنی با دین برنخاسته است - و این‌گونه به وضوح و آشکارا به تحلیل ربا و مباح بودن فحشا (زنا) و عدم جرم شمردن آن مادامی که طرفین راضی هستند، اظهار می‌دارد^۲. و دیگر فریادهای رنگارنگ تحدی در برابر الله و اوامر الله عزوجل^۳.

اما نتیجه‌ی این جرأت یافتن جاهلیت معاصر، دو امر می‌باشد:

الف) تمرد و سرکشی و تجاوز نسبت به حق الله عزوجل در مسأله‌ی تشریح و قانونگذاری و منازعه با یکتایی و یگانگی حق سبحانه و تعالی در مسأله‌ی امر، همچنان که در خلقت و آفرینش یکتا و بی‌همتاست؛ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴] «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد». علامه عبدالرحمن بن ناصر السعدی می‌گوید: «یعنی آفریدن از آن اوست، زیرا همه‌ی مخلوقات بالا و پایین و صفت‌ها و کارهای‌شان را او آفریده است. و فرمان دادن نیز از آن اوست که شامل شریعت‌ها و ارسال پیامبران است. پس «خلق» متضمن احکام کونی و تقدیری است و «امر» متضمن احکام دینی، شرعی و جزایی خداوند متعال در روز قیامت است»^۴.

ب) تمرد و سرکشی و تجاوز و تعدی نسبت به حکم خداوند با حکمت و آگاه است. خداوندی که

^۱ - و در این زمینه گستاخانه دروغ‌پردازی می‌کنند، بلکه شریعت الهی ثابت و شامل و جامع و کامل می‌باشد و برای هر زمان و مکانی مناسب و شایسته است. بنگر: کتاب «الثبات والشمول في الشريعة الإسلامية» رساله‌ی دکترای الشیخ عابد سفیانی.

^۲ - بنگر به برخی از این قوانین در برخی از سرزمین‌های اسلامی!!! در کتاب «حکم الزنا في القانون وعلاقته بمبادئ حقوق الإنسان في الغرب» نگاشته‌ی شیخ عابد سفیانی.

^۳ - رویه‌ی اسلامیة لأحوال العالم المعاصر، ص: ۳۷-۳۳۸.

^۴ - تیسیر الکریم الرحمن (۲۰/۱۹-۲۰). و نگا: مجموع الفتاوی (۲۵۱/۱۱-۲۷۱) ابن تیمیة.

انسان را آفرید و از درونش آگاه بوده و آنچه را که به مصلحت وی می‌باشد و آنچه که صلاح او را در بر دارد، می‌داند. و در هر زمانی، چه گذشته و چه حال و چه آینده‌اش، بر او احاطه‌ی کامل دارد و از هر آن تشریع و قانونی که امکان دارد به سوی وی در جریان باشد، آگاه است، آن هم نه تنها در حال حاضر، بلکه در آینده، تا اینکه الله متعال زمین و کسان را که در آن هستند، به ارث برد، درحالی که علم انسان قاصر و اندک و محدود است...»^۱.

اما در سایه‌ی شریعت ربانی، خداوند متعال برای هر امتی، راه و روشی مقرر نموده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ [المائدة: ۴۸] «برای هر ملت‌ی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم». در تفسیر این آیه، از ابن عباس رضی الله عنه و قتادة رضی الله عنه روایت گردیده که مقصود از ﴿شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ راه و روش می‌باشد.^۲

و پس از آن ابن جریر رضی الله عنه می‌گوید: «بدین معنا که برای هر قومی از شما، راهی به سوی حق که او را رهبری کند و روش واضح و روشنی که بدان عمل نماید، قرار دادیم».^۳

بنابراین اصل و اساس دین تمامی انبیاء یکی بوده است و آن توحید می‌باشد، اما شرائع در میان امت‌های مختلف متفاوت بوده است. و شریعت اسلامی بدین منظور آمد، تا اینکه بنده را از پیروی از هوی و هوس و خواهشات و تمایلات نفسانی برهاند و بدین ترتیب بنده‌ی واقعی الله عزوجل باشد و در سایه‌ی شریعت ربانی که بر تمامی جامعه‌ی اسلامی حاکم است، زندگی نماید، تا اینکه تمامی دین و شریعت برای حق سبحانه و تعالی باشد؛ امام شاطبی رضی الله عنه می‌گوید: «هدف شرعی از وضع شریعت، رهانیدن مکلف از پیروی نمودن از هوی و هوس می‌باشد، تا اینکه بدین ترتیب، با اختیار بنده‌ی الله عزوجل باشد، همچنان که اجباراً بنده‌ی الله متعال می‌باشد و دلیل بر این مسأله نصی صریح دال بر آن است که بندگان آفریده شده‌اند تا اینکه الله عزوجل را عبادت نمایند و تحت امر و نهی او داخل گردند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ ﴿۵۷﴾﴾ [الذاریات: ۵۶-۵۷] «من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. من از آنان نه درخواست هیچ گونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند».

و دیگر آیاتی که مطلقاً به عبادت الله عزوجل و نیز گاهی با ذکر تفصیل آن بر وجه عموم امر

^۱ - رویه‌ی اسلامیة لأحوال العالم المعاصر، ص: ۳۸، محمد قطب.

^۲ - انظر: جامع البيان (۳۸۳/۱۰-۳۸۹) ابن جریر «شاکر».

^۳ - همان (۳۸۴/۱۰).

می‌نمایند و تمامی این‌ها بدان خاطر است که در تمامی احوال به سوی الله عزوجل رجوع گردد و نیز در هر حالی، به احکام حق سبحانه‌وتعالی گردن نهاده شود. و این است معنای عبادت نمودن الله عزوجل»^۱.

و الله عزوجل این شریعت را چنین توصیف نموده است: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الجاثية: ۱۸] «سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه تو و همه انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آئین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوس‌های کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حق) آگاهی ندارند».

از این رو بر هر مسلمانی واجب است که شریعت را در عبادات و معاملات و اخلاق و سلوک و حدود و اقتصاد و سیاست و ارتباطات و هنر و تمامی عرصه‌های حیات حاکم و داور قرار دهد. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقره: ۱۷۷] «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه خداوند می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره ممانم شود). خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان (در میان امت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسان‌ها برای خدا) هستم».

و این‌گونه تمامی عرصه‌های حیات بشری: ایمانی، عقیدتی، عبادی، تشریحی، اخلاقی و فکری و فرهنگی، بایستی در زیر سایه‌ی لا اله الا الله به سر برد.

و تمامی این موارد، از مقتضیات این کلمه می‌باشد که هرگاه از آن روی گردانده شود و از مقتضیات آن سرپیچی و تخلف صورت پذیرد، در واقع تبدیل به کلمه‌ای بی‌روح می‌گردد که از هیچ وزنی در قلوب مسلمانان برخوردار نمی‌باشد، گرچه صدها بار آنرا تکرار کرده و بر زبان آورند؛ و اثری در واقعیت جامعه‌ی مسلمانان و امت اسلامی نخواهد داشت.

عنصر سوم: امر به معروف و نهی از منکر

^۱ - الموافقات (۱۶۸/۲-۱۶۹).

^۲ - بنگر: کتاب «لا اله الا الله عقیده و شریعة و منهاج حیاة» نگاشته‌ی محمد قطب. (این کتاب به زبان فارسی نیز با عنوان

«لا اله الا الله روح زندگی ترجمه شده و به چاپ رسیده است. مترجم)

امر به معروف و نهی از منکر یکی از معیارها و شاخصه‌های نیکوی این امت مبارک می‌باشد، چراکه الله عزوجل به خاطر ایمان به خداوند متعال و امر به معروف و نهی از منکر و گواهی دادن بر امت‌های دیگر است که این امت را بیرون آورده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

و نیز فلاح و رستگاری را از خصوصیات و ویژگی‌های برپادارندگان امر به معروف و نهی از منکر برشمرده و می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴] «باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند».

و در حدیثی از حذیفه بن یمان روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْهُ ثُمَّ تَدْعُوهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»^۱ «سوگند به آنکه جانم در دست اوست، (یا که مردمان را) به کارهای نیک دستور می‌دهید و (آنان را) از کارهای زشت باز می‌دارید، یا اینکه خداوند متعال هرچه زودتر به عذاب خویش گرفتارتان خواهد نمود و آنگاه او را به فریاد می‌خوانید و به شما پاسخ نخواهد داد».

لذا جامعه‌ی اسلامی جامعه‌ای است که در آن معروف چیره و غالب و نیرومند و قوی بوده و دولت و فخر و مباهات برای آن است و برای اهلش، عزت و تمکین و چیرگی و قدرت می‌باشد، گرچه این جامعه خالی و عاری از هرگونه شر و بدی و اشرار و بدکاران و بلکه خالی از امر کنندگان به منکر و نهی از معروف نمی‌باشد.

الله عزوجل در کلام خویش، اولین جامعه‌ی اسلامی را با صفت امر به معروف و نهی از منکر و دیگر اعمال صالح و نیکو توصیف نموده و می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ

^۱ - به روایت ترمذی، کتاب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، شماره (۲۱۶۹)، (۴/۴۰۶)؛ و أحمد در المسند (۴۵۴/۵) و این حدیث را شیخ الألبانی در صحیح سنن الترمذی (۲/۲۳۳) حسن دانسته است.

وَرَسُولَهُ أَوَّلَ بَيْتٍ سَبَّرَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۷۱﴾ [التوبة: ۷۱] «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند و نماز را چنان که باید می‌گزارند و زکات را می‌پردازند و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانی‌اند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. (این وعده خدا است و خداوند به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست. چرا که) خداوند توانا و حکیم است.»

و این‌گونه آنان دوستان یکدیگر که همدیگر را بر این امور و نه غیر آن، یاری و نصرت می‌کنند معرفی شدند. و بر این اساس است که مؤمن شده و مستحق رحمت و ستایش خداوندی گردیدند.

براستی این امری است که بر تمامی جوامع اسلامی معاصر واجب است تا در جهت تحقق آن در واقعی که در آن به سر می‌برد، تلاش و کوشش نماید، بر خلاف مسیری که در تغییر دادن اوضاع و انعکاس مفاهیم در پیش گرفته و امر به گونه‌ای گشته که معروف منکر و منکر معروف گردیده است - مگر در مواردی که خداوند متعال رحم نموده است - همچنان که خداوند متعال در توصیف حال منافقان می‌فرماید: ﴿الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿۷۷﴾ [التوبة: ۶۷] «مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می‌خوانند و از کار خوب باز می‌دارند و (از بذل و بخشش در راه خیر) دست می‌کشند. خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او روی گردان شده‌اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). واقعاً منافقان فرمان ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند.»

علامه سعدی رحمته می‌گوید: «... سپس صفت مشترک همه منافقان را بیان نموده و فرمود: ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ﴾ به کار زشت و منکر که کفر و فسق و گناه است فرمان می‌دهند ﴿وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ﴾ و مردم را از کار خوب که ایمان و اخلاق خوب و اعمال صالح و آداب نیکوست، باز می‌دارند!»^۱

و سید قطب رحمته می‌گوید: «... آنان وقتی که به کار بد دستور می‌دهند و زمانی که از کار نیک نهی می‌کنند، آن‌ها را کاملاً نهان می‌دارند و آن‌ها را پنهانکارانه و عیبجویانه انجام می‌دهند؛ زیرا جرأت نمی‌کنند، آشکارا چنین گویند و کنند، مگر زمانی که ایمن باشند و خویشتن را کاملاً در امن و امان

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن... (۱۲۳/۳).

بدانند»^۱.

اما زمانی که تمامی افراد جامعه، چه حکمرانان و چه رعیت، چه علما و چه عموم مردم، کارگزاران حکومت و غیر آنان، امر به معروف نموده و از منکر نهی کنند، آنگاه ثمرات و نتایج مترتب بر این شعیره از شعائر دین برای‌شان حاصل می‌گردد، ثمراتی که جز خداوند متعال کسی قادر به شمارش آن‌ها نمی‌باشد که از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آن‌ها، زوال و نابودی خباث و پلیدی از سطح جامعه‌ی اسلامی و در امان ماندن آن از عذاب خداوندی و کیفر عمومی که همه را در برگیرد می‌باشد و نیز از دیگر ثمرات آن است الفت و وحدت اسلامی و پیروزی بر دشمنان و مقرر نمودن جزیه بر آن‌ها و استجابت دعای مؤمنان از سوی خداوند متعال و دیگر ثمرات و نتایجی که برای اولین جامعه اسلامی - جامعه‌ی صحابه رضی‌الله‌عنهم - محقق گردید، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵] «خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن‌را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

عنصر چهارم: عدل و عدالت

عدالت، یکی از ارزش‌ها و عناصر اساسی در جامعه‌ی اسلامی است حتی که قرآن کریم آن را یکی از اهداف تمامی رسالت‌های آسمانی برشمرده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵] «ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم و با آنان کتاب‌های (آسمانی و

^۱ - في ظلال القرآن (۱۶۷۳/۳).

قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

اهل تفسیر می گویند: «مقصود و مراد از «الْمِيزَانُ» عدل می باشد و نیز گفته شده آن عبارت است از چیزی که با آن وزن می شود یعنی «و وضعنا المیزان» همچنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾ بدین معنا که «وضع ﴿الْمِيزَانُ لِيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾» یعنی تا اینکه مردم در میان خویش بر اساس عدل، رفتار نموده و تعامل داشته باشند»^۱.

علامه سعدی رحمته می گوید: «خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا﴾ براستی که ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و آن دلایل و نشانه هایی است که بر راست و حق بودن آنچه پیامبران آورده اند، دلالت می کند. ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ﴾ و همراه آنان کتاب را فرستادیم؛ کتاب اسم جنس است و شامل همه ی کتاب هایی می شود که خداوند متعال برای ارشاد و هدایت مردم و کسب منافع دینی و دنیوی شان نازل کرده است. «الْمِيزَانُ» و میزان را فرو فرستادیم. میزان به معنی عدالت در گفتارها و کردارهاست. دینی که پیامبران با خود آورده اند، سراسر عدالت است و اوامر و نواهی آن در معاملات با مردم و در امور جزایی و قصاص و حدود و قانون ارث و غیره دادگرانه است.

﴿لِيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ تا مردم به عدالت رفتار کنند؛ یعنی تا مردم به خاطر اجرای آئین الهی و تحصیل منافع بی شمار خود عدالت را اجرا کنند. و این دلیلی است بر اینکه پیامبران در اصل و اساس شریعت که اجرای عدالت است، متفق هستند، گرچه اجرای عدالت با توجه به زمان ها و احوال گوناگون صورت های مختلفی دارد»^۲.

و از دلایل شمولیت عدل و عدالت در سراسر حیات مسلمان و تمامی جامعه، ورود آن در کتاب الله، آن هم در مواضع مختلف و در قالب های گوناگون و صورت ها و اشکال متنوع می باشد^۳.

از این دسته آیات، آن است که خداوند متعال خطاب به تمامی مؤمنان می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

^۱ - نکا: معالم التنزیل (۲۹۹/۴)، بغوی؛ زاد المسیر (۱۷۴/۸)، ابن الجوزی؛ و تفسیر القرآن العظیم (۴/۴۹۰)، ابن کثیر.

^۲ - تیسیر الکریم الرحمن.. (۸۵/۸).

^۳ - در اینجا تنها به ذکر یک نوع از توصیه های خداوند در زمینه ی عدل که با خطاب عام تمامی مؤمنان را متوجه می سازد اکتفا نمودیم و به دیگر مواردی که به طور ویژه به عدل و عدالت در مورد همسران و فرزندان و میراث و ... در قالب های مختلف ذکر گردیده به خاطر عدم اطاله ی کلام اشاره ای نگردید.

ءَامِنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۵﴾ [النساء: ۱۳۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا ندار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به ندار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هر دوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است) پس از هوا و هوس پیروی نکنید که (اگر چنین کنید از حق) منحرف می‌گردید (و به باطل می‌افتید). و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است (و پاداش اعمال نیک و پادافره اعمال بدتان را می‌دهد)».

حافظ ابن کثیر رحمته می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را امر می‌کند تا دادگری نموده و اقامه‌ی قسط؛ یعنی عدل، نمایند و به این سو و آن سو نروند و در عدالت و اقامه‌ی عدل به ملامت ملامت کنندگان اهمیت نداده و از اقامه‌ی عدل روی نگردانند و بلکه با یکدیگر همکاری و همیاری داشته و در کنار هم به اجرا و اقامه‌ی آن پردازند. تا آنجا که می‌گوید: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا﴾ یعنی: هوی و هوس و خواهشات و تمایلات نفسانی و گناه و نافرمانی و معصیت و عداوت و دشمنی مردم با شما، شما را به ترک و رهایی عدل و عدالت در امورتان وادارد، بلکه در هر حال عدل و عدالت را لازم گیرید»^۱.

و آیه‌ای که در سوره‌ی مانده ذکر شده بدین مسال تاکید کرده و آن را تایید می‌نماید، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُوْنُوْا قَوَّامِيْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۸﴾﴾^۲ یعنی: «در ظاهر و باطن و با تمام قدرت و نشاط به دادگری قیام کنید. و این کارتان فقط برای رضای خدا باشد، نه

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۱/۸۵۹).

^۲ - [المائدة: ۸] «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیک‌تر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید».

به خاطر هدفی از اهداف دنیوی؛ و آهنگ عدالت را داشته باشید و در کار و گفتارتان راه افراط و تفریط را در پیش نگیرید و در مورد دور و نزدیک و دوست و دشمن دادگری پیشه کنید^۱.

آری، نسل اول مسلمانان در چنین جامعه‌ای پاک در سایه‌ی عدالت خداوندی که به صورت واقعی در زندگی مصطفی ﷺ نمود پیدا کرد و سپس از ایشان، خلفای راشدین و باقی صحابه آن‌را به ارث بردند، زندگی می‌کردند. امری که نه تنها دوستان و بلکه دشمنان بدان گواهی داده‌اند؛ شایسته است به نمونه‌ای از نمونه‌های عدالت اسلامی - درحالی‌که موارد آن بسیار زیاد است - در صدر اسلام، آن‌هم نه اقامه‌ی عدل مسلمانان در میان هم، بلکه در برابر دشمنان صریح و (قسم خورده اسلام) یهود، اشاره نمود. امام أحمد با سندش از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفته است: زمانی که خداوند متعال فتح خیبر را برای رسول الله ﷺ میسر نمود، رسول الله ﷺ ماندگاری اهل خیبر را تثبیت نموده و خیبر را میان خویش و اهل خیبر تقسیم نمود و عبدالله بن رواحه را به سوی آن‌ها فرستاد تا میزان محصولات خیبر را تخمین بزند، ابن رواحه بدان‌ها گفت: ای یهودیان، شما بدترین مردمان نزد من هستید، پیامبران خدا را کشتید و بر خداوند متعال دروغ بستید، اما عداوت و دشمنی من با شما، مرا بر آن نمی‌دارد تا بر شما ظلم و ستم روا دارم. محصولات خیبر را حدود ۲۰ هزار وسق خرما تخمین زد، پس اگر آن‌ها را می‌خواهید، بگیرید (سهم ما را بدهید) و اگر ابا و ورزید از آن من است. (و ما سهم شما را می‌دهیم) سپس آن‌ها گفتند: این‌گونه (و با این عدالت است که) آسمان‌ها و زمین پا برجاست؛ (زمین‌ها و محصولات مان) را گرفتیم و آن‌ها سهم خود را از آن خارج نمودند^۲.

و از ثمرات و نتایج این اصل بزرگ، جامعه‌ی اسلامی در قرون مفضله و پس از آن بهره‌مند شده و برخوردار گردیدند؛ براستی که الله عزوجل به خاطر عدل و عدالت و دادگری، عذابی را که نزدیک به فرود آمدن می‌باشد، هیچ و دفع می‌نماید گرچه این عدل از سوی افرادی چند باشد؛ عبدالرزاق بن همام روایت می‌کند: «سپاهی (از مسلمانان) از کنار کشتزار مردی از اهل ذمه گذشتند که چهارپایان-شان را در آن رها نمودند، یکی از آن سپاهیان سواری‌اش را رها نکرده و از رفتن آن به میان کشتزار آن ذمی جلوگیری نمود، پس آن ذمی به نزد این شخص آمده و گفت: خداوند به موجب تو مرا نجات داد و اگر تو نمی‌بودی که با این عملکردت آنها را نجات داده و از عذاب برهانی (معلوم نبود چه بلایی بر سر

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن.. (۱۲۲/۲)، علامة السعدی.

^۲ - المسند (۴۵۰/۳)؛ هیشمی در المجمع (۱۲۱/۴) گفته است: أحمد آن را روایت کرده است و رجال آن رجال الصحیح می‌باشند.

آن‌ها می‌آمد) لیکن به وسیله‌ی تو عذاب از آن‌ها برداشته شد»^۱.

آیا این بدان معنا نیست که مسلمانان و به خصوص اهل سنت و جماعت از میان آن‌ها با چنین عملکردی و تطبیق عدالت مانع فرود و نزول عاقبت ظلم و افتراء بر جوامع معاصرشان گشته‌اند، این را به اهل ذمه نمی‌گوییم، بلکه به برادران مسلمان‌شان می‌گوییم که با زبان آن‌ها سخن می‌گویند. چه بسا حاملین فقهی که فقه را به فقیه‌تر از خود می‌رسانند.

اما حال که نکاتی چند در مورد یک جامعه‌ی اسلامی دانسته شده و نیز عناصر اصلی و اساس آن که برای هر زمان و مکانی شایسته بوده و صلاحیت داشته و - علاوه بر دیگر عناصر - سبب پیوند جامعه و بقای آن در عین سربلندی و شکوه و اقتدار و عظمت ارکان می‌باشد، روشن گردید، اکنون وقت آن رسیده تا به برخی از آثار استهزاء بر جامعه‌ی اسلامی که پیشتر اندکی به عناصر و ارزش‌ها و ویژگی‌های آن اشاره گردید، بپردازیم؛ آثار بد و نابود کننده‌ی آن که خداوند متعال ما و تمامی مسلمانان را از شر آن‌ها در پناه خویش محفوظ بدارد.

مطلب اول: نابودی ارزش‌ها و وارونه جلوه دادن حقایق شرعی و اخلاق والا

- در عقاید
- در تشریح
- در عبادات و سنن
- در جهاد
- در اخلاق

این امر خبیثی است که دشمنان اسلام - مشرکان و اهل کتاب و منافقین - در پی تحقق بخشیدن بدان می‌باشند و در راه تحقق این هدف شوم، از هر نیرنگ و مکر و حيله‌ای دریغ نمی‌ورزند و بلکه هر چیز ناچیز و ارزشمندی را به کار گرفته و نقشه‌ها و دسیسه‌هایی در راستای آن در سر داشته و به دنبال تطبیق آن‌ها می‌باشند. و این بدان خاطر است که توانایی نابودی این دین را با سلاح و شمشیر و نیزه نداشته‌اند و در طول تاریخ در جنگ‌هایی که با مسلمانان به راه انداخته و در آن فرو رفته‌اند، این مسأله را تجربه کرده‌اند.

از این‌رو چاره‌ای دیگر برای رسیدن به اهداف شوم خود اندیشیده و این‌گونه «به دسیسه‌چینی و ایجاد شک و تردید و نشر شبهات و طرح‌ریزی مانورهای نظامی و سیاسی روی آورده‌اند. و در این راستا

^۱ - المصنف (۹۱/۶-۹۲).

عقیده‌ی برخاسته از ایمان جامعه‌ی اسلامی که در واقع موجودیت و کیان جامعه برگرفته از آن بوده و وجودش بر مبنای آن برپا گردیده را هدف قرار داده و بر آن تمرکز نموده و کلنگ‌های هدم و ویرانی و تحقیر و توهین را به سوی آن نشانه رفته‌اند؛ و این بدان خاطر است که آن‌ها می‌دانستند - همچنان که امروز می‌دانند - راه ضربه زدن و نفوذ به این امت تنها از همین راه می‌باشد و هرگز این امت سست نمی‌گردد مگر زمانی که عقیده‌اش متزلزل شده و سست گردد.

و هرگز شکست نخواهد خورد، مگر زمانی که روح ایمان و عقیده‌اش در هم شکسته شود و هرگز دشمنان این امت، به غنیمتی از آن دست نمی‌یابند، درحالی که امت متمسک به دستگیره‌ی ایمان و تکیه زده بدان و در راستای راه و روش آن در حرکت و حامل پرچم آن باشد و تنها عزت را در آن ببیند^۱.

«و این‌گونه دشمنان اسلام و این امت، در راستای تحقق بخشیدن به اهداف شوم‌شان، تمامی تلاش خود را به کار گرفته و پیوسته حملاتی را بر علیه آن ترتیب دیده و در راستای تحریف و تخریب و بی‌ثبات و وارونه جلوه دادن طبیعت آن، هر وسیله و دستگاه و تجربه‌ای را به کار گرفته و استخدام نموده‌اند. و به دنبال تمامی این دسیسه‌ها، آن‌ها همیشه و هرگاه و در هر مکانی که جنگی بر علیه مسلمانان برپا گشته، پیش قراولان جنگ و تار و مار وحشیانه بوده‌اند و در این راستا، تحریف گرانی از علمای این دین را بر آن مسلط نمودند که کلام را از مواضع آن تحریف کرده و آنچه را که الله عزوجل حرام نموده حلال کرده و آنچه را که خداوند متعال تشریح نموده، سست و ناچیز و بی‌ثبات جلوه داده و فجور و فحشا را مبارک دانسته و پرچم‌های دین را این‌گونه و بر این اساس بالا می‌برند»^۲.

و تمام این تلاش‌ها و دسیسه‌ها بدین خاطر است که دشمنان دین حق، می‌دانند که قیام اسلام و قدرت یافتن و تمکین آن در زمین، موجودیت باطل و قدرت و سلطه‌اش را تهدید می‌کند و به عبارت دیگر اقامه گشتن شریعت الله عزوجل بگونه‌ای که خداوند متعال خواسته و بر اساس فهمی که نسل اول اسلام؛ یعنی اصحاب بزرگوار رسول الله ﷺ از آن داشتند، به معنای محرومیت اهل شهوات و شبهات و اهل کفر و نفاق، از بهره‌های شهوانی‌شان می‌باشد و بر این اصل و اساس است که تلاش تمامی دشمنان - مشرکان و اهل کتاب و منافقان - در راستای هدم و ویرانی اسلام و وارونه جلوه دادن حقایق آن و نابود کردن اخلاق والای آن همسو گردیده و همگی دست به دست هم داده و در یک صف در برابر اسلام و مسلمانان قرار می‌گیرند.

اکنون به خاطر اتمام بحث طبق رویه‌ای که از پیش تدبیر گردیده، بر آثار شوم استهزاء که بر جوانب

^۱ - طریق الدعوة فی ظلال القرآن، ص: ۱۰۳-۱۰۴، جمع و ترتیب: أحمد فایز.

^۲ - همان، ص: ۱۱۶.

بسیاری از حیات امت تأثیر می‌گذارد، می‌پردازیم و در این مرحله به طور ویژه بر اثراتی که بر دین در باب عقاید و شرائع و عبادات و اخلاق و ... می‌گذارد، تمرکز می‌کنیم و اثر استهزاء و استهزاءکنندگان را در هر بخش به تفصیل بیان می‌داریم؛

مسأله‌ی اول: در عقاید

در ابتدای این رساله در مورد یکی از اصول محکم و استوار و مسلمات این دین حنیف، یعنی تعظیم دین و تکریم و تجلیل آن و اینکه الله عزوجل با چه جایگاه و منزلتی آنرا نازل فرموده و برایش در نظر گرفته است، با تمامی جوانب عقیدتی و شریعتی و اخلاقی آن، سخن گفتیم، لیکن تقدیر و علم خداوندی بر آن رفته که اقوامی بر ضد این تعظیم و تجلیل و تکریم قد علم نموده و دین را به مسخره و بازیچه و ریشخند گرفته و دهان به عیبجویی و ایراد از آن بگشایند، به ویژه در عقایدی که مبنای آن‌ها ایمان به غیب می‌باشد، الله متعال در مدح بندگان پرهیزگارش می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ آيَاتِنَا وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُحْسِنُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۱-۳] «الم، این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند و نماز را به گونه شایسته می‌خوانند و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند».

و این‌گونه این عقیده‌ی ربانی - که در واقع اساس رستگاری و نجات از آتش در سرای آخرت می‌باشد - نیز از استهزاء و تمسخر کسانی که بهره و نصیبی برای آن‌ها در آخرت نخواهد بود، بی‌نصیب نمانده و مورد هجمه‌ی استهزاء کنندگان واقع گردیده است؛ که حملات و یورش‌های وحشیانه و ناجوانمردانه داعیان بی‌دینی و تمدن غربی در طول موج الحاد و زندقه‌ای که در دوران معاصر به راه افتاده و این‌گونه تصمیم به هدم و ویرانی عقاید مسلمانان گرفته‌اند، نمونه‌ای از آن می‌باشد.

دکتر محمد محمد حسین رحمته‌الله علیه می‌گوید: «در دوره‌ای که از آن سخن می‌گوییم، روزنامه‌ها پر از مقالاتی است که مردم را در مورد هر آنچه مربوط به عالم ماوراء و خارج از دایره‌ی محسوسات است، دچار شک و تردید می‌گرداند و تمامی این مقالات و این موارد، در سایه‌ی علم و علمانیت و به اسم آزادی فکر و اندیشه و رهاندن از عبودیت و تقلید می‌باشد. (و این‌گونه در سایه‌ی این شعارها به نشر چنین مقالاتی که در واقع در عقاید مسلمانان به ویژه عوام، ایجاد تشکیک می‌نماید، می‌پردازند) سپس دکتر محمد حسین آنچه را که رئیس مجله‌ی «الهلال المصریة» تحت عنوان «حرية الفكر» - آزادی اندیشه - به نگارش درآورده نقل می‌نماید؛ آنجا که می‌گوید: آنگاه که مردم گمان می‌برند از آزادی

اندیشه برخوردارند و در آن به سر می‌برند، در توهم می‌باشند؛ چرا که دانسته و در بسیاری موارد ندانسته، با بینش و آگاهی و یا نفهمیده، مطیع و تابع و فرمانبردار می‌باشند و آن فرمانبرداری و اطاعت از قیود ثلاثه می‌باشد: قیود وراثت، قیود محیط و جامعه با هر آنچه از عقاید و عادات و نظم و قوانینی که در آن است و قیود نفسی از قبیل امیال و عواطف و دیگر مصالح آن ... تمامی انبیاء و مصلحان، آزاداندیش و آزاد کننده‌ی اندیشه‌ها (از قید و بندها) بوده‌اند. تمامی انبیاء از دشمنان قدیمی افکار کهنه و پوسیده بوده‌اند. تمامی انبیاء و مصلحان دشمنان نفس‌های خویش بودند. اگر آن‌ها از تحقیر شدن و ستم و آزار دیدن مردمان می‌ترسیدند و به راه و روش مردم رضایت می‌دادند، بسیار برای‌شان آسان بود که آن‌ها را نکوهش نکرده و بشارت نمی‌دادند ... و در پایان مقوله‌اش می‌گوید: اندیشه و تفکرت را آزاد گردان و هر آنجا که تو را می‌برد، از آن پیروی کن»^۱.

براستی این نویسنده در امری بزرگ و خطیر وارد گشته و آن اینکه میان انبیاء و مصلحان تفاوتی قائل نشده و آن‌ها را در یک مرتبه قرار داده است و دین و عقاید اسلامی را که در میان مسلمانان حاکم می‌باشد، قیودی می‌داند که بایستی تلاش کرده و سعی کنند تا خویشتن را از آن‌ها آزاد نموده و رهایی یابند، سپس خواننده را چه بداند یا نداند به سوی انکار وحی و فرض کردن انبیاء همچون اندیشمندان و فلاسفه، می‌کشاند. و این‌گونه به صورت ضمنی بیان می‌دارد که آنچه انبیاء و رسولان از عقاید و شرائع آورده‌اند، امری قابل نقد و جرح و تعدیل و یا ویرایش و تهذیب می‌باشد. و این‌گونه شرایط و امکان هدم و ویرانی عقاید مسلمانان را امثال این نویسنده و ... به وجود می‌آورند و برآستی که در دوران ما، چنین فعالیت‌هایی در مسیر قانع کردن مسلمانان به اینکه بشریت نیازی به توصیه‌ها و سفارشات آسمانی یا هدایت رسالت‌های آسمانی ندارد، بسیار و در سطح گسترده‌تری نشر می‌گردد و به گمان خویش می‌گویند که بشریت به سن رشد خویش (که تمامی مصالح و مفساد حیاتش را بداند) رسیده است:

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الكهف: ۵] «چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌های‌شان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

و نویسنده‌ای دیگر، آشکارا ایمان مسلمانان به روز قیامت و اموری که در آن است، همچون بهشتی که الله عزوجل آن را برای بندگان مؤمنش آماده کرده است، به باد تمسخر گرفته و در راستای تحقیق هدف و غرض دلخواه خویش؛ یعنی هدم و ویرانی این عقاید ثابت و راسخ و محکم و استوار، می‌گوید: «اگر تمامی مردم بر اعتقاد و باور ما باشند که بهشت یکتا و بی‌همتا همین زندگی دنیوی است، بهشتی که پس از آن فردوس و بهشت دیگری نیست، تمامی قوت و توانایی و استعداد خویش را

^۱ - الإتجاهات الوطنية في الأدب المعاصر (۲۹۲/۲-۲۹۳).

برای هر چه بهتر شدن آن به کار می‌گیرند، تا اینکه به معنای واقعی کلمه به بهشتی حقیقی تبدیل گردد. اما آن‌ها به بهشت دیگری که برتر از این حیات دنیوی است، ایمان دارند؛ و معتقدند که انسان در این زمینه فانی و نابودشدنی است و این‌گونه تک تک افراد را به تحقیر و خوار شمردن زندگی دنیوی و تصویری زشت و ترسروی از آن تشویق می‌کنند گویا جهنمی است که قابل تحمل نیست»^۱.

و از بدترین کتاب‌هایی که در این زمینه از سوی اندیشمندانی که فرهنگ و تمدن غربی سراسر وجودشان را فراگرفته نوشته شده، کتاب «فی الشعر الجاهلی» نگاشته‌ی بزرگ و مهتر ادبیات عربی!! طه حسین می‌باشد که در واقع در راستای تحقیق غرض دلخواه خویش؛ یعنی هدم و ویرانی عقاید مسلمانان و ابطال وحی و شرائع و پیامبران و رسالت‌ها، نگاشته است؛ که در باب دوم به هنگام سخن از صورت‌های استهزاء در عصر حاضر، از آن سخن گفته و بدان اشاره نمودیم، لذا لزومی به تکرار سخن از آن و رسوایی‌ها و کفریاتی که در آن ذکر گردیده نمی‌باشد.

اما اگر هر مسلمانی در این دوران نیز اندکی در این زمینه تأمل کند، می‌بیند که اصناف مختلف و متنوع استهزاء کنندگان، پیوسته پای در جای پای فرامین گذشتگان خویش که آن دستورات را از خود برای این‌ها، در راستای هدم و ویرانی ارزش‌ها و از جمله بزرگ‌ترین آن‌ها عقیده‌ی اسلام، به ارث گذاشته‌اند، قدم نهاده و گام برداشته‌اند.

ادونیس^۲ می‌گوید: «و از بزرگ‌ترین مشکلات ما، مشکل الله و آنچه در طبیعت مباحثاً مربوط بدان است، می‌باشد. و همگی ما می‌دانیم که چه چیزی برای آنکه با کمترین صراحت و جرأتی به معالجه‌ی آن بپردازد، از پیش آماده گردیده است. و همچنین از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین مشکلات ما که پیوسته بر آن اصرار گردیده و حضور دارد، مشکل ارزش‌ها و آرمان‌ها و آنچه بر جای مانده می‌باشد»^۳.

الله عزوجل بسیار بلندمرتبه‌تر و پاک و منزّه از آن است که یک مشکل تلقی گردد، والعیاذ بالله، چنان‌که این گمراه بدبخت که زائیده‌ی موج الحاد در سرزمین اسلام است می‌گوید؛ چرا که وجود الله تبارک‌وتعالی که در واقع معبود بر حق بوده که معبود برحق جز او نیست در نزد حدائثیون و

^۱ - همان (۲۹۳/۲).

^۲ - وی شاعری نُصیری مذهب است که اسم وی علی‌أحمد سعید می‌باشد که مذهب نصیریّه را ترک گفته و به کمونیستی روی آورد و به نام یکی از بت‌های فینیقیین «ادونیس» نامیده شد. بنگر: الحدائث فی میزان الاسلام، ص:

^۳ - الحدائث فی میزان الإسلام، ص: ۱۰۰.

نوظهوران بی دین، یک مشکل محسوب می‌گردد، اما نزد ما مسلمانان، آن عقیده‌ای راسخ و محکم و استوار، عقیده‌ای به استواری کوه‌ها می‌باشد، همچنان‌که قرآن به توضیح آن پرداخته و می‌فرماید:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِيَّ اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [ابراهیم: ۱۰] «پیغمبران‌شان بدیشان گفتند: مگر درباره وجود خدا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، بدون مُلِد و نمونه پیشین، شک و تردیدی در میان است؟» و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿عَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ عَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾ [البقرة: ۲۸۵] «فرستاده (خدا، محمد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکّی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبران‌ش ایمان دارند».

و از دیگر مقوله‌هایی که در راستای هدم و ویرانی اصول و ارزش‌ها نگاشته شده، مقوله‌ای است که یکی از حداثیون، در مجله‌ی «الیهامه» نوشته و می‌گوید: «سزاوار است و در واقع وقت آن رسیده که ردای اصول را از تن در آورده و کلاه و عطف و نصیحت را از سر برداریم، تا اینکه راه را برای شاعر در مسیر مواخذه و بازجویی تجربیات و نقض گذشته و فراتر رفتن و نفوذ در آن باز گذاریم و تا اینکه مدت زمانی گوش جان خویشتن را برای شنیدن و احساس تجربه‌ای جدید و مطرح کردن پرسش‌هایش، بگشاییم. و این تنها حق شاعر نیست، بلکه حق زندگی معاصر ما، بر ما می‌باشد»^۱.

و این‌گونه در زیر شعار آزادی بیان برای شعرا، کسانی که سعی در نابودی و ویرانی هرچه بیشتر دین دارند، از جمله عقیده‌ی توحید و ایمان که تمامی اهل اسلام بر مبنای آن دینداری می‌کنند، چنین مطالبی را منتشر نموده و این‌گونه مسلمانان این اقوال و بسیاری دیگر از آن‌ها را در صفحات روزنامه‌ها و مجلات مان می‌خوانند و دانسته و ندانسته این افکار و اندیشه‌های ویرانگر و مسموم در میان آن‌ها ترویج یافته و از آن تأثیر می‌پذیرند و بدین ترتیب تمسک و التزام و پابندی‌شان نسبت به دین و ارزش‌های‌شان اندک اندک ضعیف گردیده و به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند. ولاحول ولاقوة إلا بالله والله المستعان.

از اینکه آن‌ها و امثال ایشان در سرزمین اسلامی بوده و از اسامی اسلامی برخوردارند و هم زبان ما می‌باشند، جای تعجب و شگفتی نیست؛ چرا که آن‌ها از پیشینیان خود؛ یعنی مستشرقان، پیروی کرده و در واقع دنباله‌رو آن‌ها می‌باشند و در کلاس درس آن‌ها زانوی تلمذ و شاگردی زده و در آغوش آن‌ها

بزرگ شده و رشد یافته‌اند و از افکار آن‌ها سیراب گشته‌اند. که نمونه‌ای از آنان تیمان است که در مورد جهان اسلام و اسلام و مسلمین سخن گفته و می‌گوید: «جهان در خلال قرن‌های مختلف، دچار تحول گردیده و تغییر کرده و مترقی و پیشرفته شده است، در حالی که سایه اسلام کماکان در جای خود مانده و هیچ حرکتی نکرده است، اما اگر این امکان وجود داشته باشد که مبادی اسلامی همراه و پا به پای تغییر و تحولاتی که در طول زمان رخ می‌دهد، تغییر و تحول یابد و به جای ارتباط با عالم خیال که در واقع با این تغییر و تحول سازگاری نداشته و این تغییرات نمی‌تواند طبق آن پیش رود و بلکه تارهای عنکبوت از زمان فرار محمد (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه) از مکه بر آن متراکم شده و نقش بسته است، به تغییر و تحول همراه با تغییرات و تحولات زمانی، روی آورد، آنگاه شرق حقیقت واقعی را دریافته و از خواب بیدار خواهد شد و این خواب پریشان نمی‌باشد؛ و در این هنگام است که میلیون‌ها انسان از این عقاید کهنه و پوسیده نجات یافته و آزاد گردیده و مکانت و جایگاه خویش در میان حرکات نوظهور را خواهند یافت»^۱.

آری این‌گونه دشمنان اسلام، مشرکان و اهل کتاب و منافقان، وسایل متعددی را در راستای هدم و ویرانی که مد نظرشان است به کار می‌گیرند و در قالب تعلیم و آموزش در میان مسلمانان نفوذ کرده و این‌گونه دست به تخریب بزرگی در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی می‌زنند و نیز از طریق تبلیغات و مطبوعات نفوذ کرده و در واقع در راستای هدم و ویرانی عقاید و وارونه جلوه دادن آن‌ها، این روش گوی سبقت را از روش‌های دیگر ربوده و موجب تربیت یافتن نسل‌هایی درون تهی گشته که کمترین شناختی از عقیده‌ی اسلامی نداشته و بلکه اراده و قصد شناخت آن‌را هم در سر نمی‌پروراند؛

همچنین از دیگر روش‌های آنان در راستای هدم و ویرانی به ویژه عقیده‌ی اسلامی، وارد شدن از مسیر هنر و فرهنگ و احیای میراث گذشتگان است که در واقع با این روش روح قوم‌گرایی و نژادپرستی را در میان مردم زنده نموده و وحدت امت اسلامی را با هدم و نابودی بزرگ‌ترین ارزش‌های آن یعنی عقیده، نابود و ویران می‌نمایند. همچنین از راه اقتصاد وارد شده و ربا را در میان مسلمانان و اهل اسلام رواج داده و وارد نمودند و نیز دیگر ابواب شری که بروی امت گشودند و این‌گونه نظام اقتصاد اسلامی را ویران و نابود کردند؛ آری این‌گونه با ترفندهای متعدد و از راه‌های مختلف در میان مسلمانان و امت اسلامی نفوذ کرده و اهداف خویش را دنبال کرده و می‌کنند: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸] «می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهان‌هایشان

^۱ - الإتجاهات الوطنية في الأدب المعاصر، ص: ۳۰۷-۳۰۸ محمد محمد حسین.

خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند». اما الله عزوجل دینش را به زودی پیروز خواهد گرداند و کلمه‌اش را بلند خواهد نمود، لیکن اکثر و بیشتر مردم نمی‌دانند، الله متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹] «خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

مسأله‌ی دوم: در تشریح

نابودی و ویرانی شریعت اسلامی، آرزو و رویای دیرینه و بزرگی است که دشمنان اسلام و استهزاء کنندگان آن - مشرکان و اهل کتاب و منافقان - از همان طلوع فجر اسلام در راستای محقق گرداندن آن در تلاش بوده و از هیچ دسیسه‌ای در این زمینه غفلت نورزیده و دریغ نکرده‌اند. لیکن امت اسلامی در طول قرن‌هایی که سپری شده، به خاطر ایمان و تمسک به دینش قوی و قدرتمند بوده است.

و بدین ترتیب دشمنانی که در پی ضربه زدن و نابودی امت اسلامی و شریعت آن بودند، نتوانستند ضربه‌ای بدان وارد نمایند، تا اینکه دوران جهل و سرکشی و سرپیچی و نافرمانی در اواخر عهد خلافت عثمانی فرا رسید و کمالیون بر پایتخت خلافت چیره شده و تسلط یافتند و با همکاری یهود بر خلافت چیره گشته و آن‌را به دست گرفتند و به دنبال آن نیز بر شریعت ربانی سیطره یافته و قوانین بشری را جایگزین شریعت خداوندی نمودند.

غرب نیز از این رخداد بسیار خوشحال گردیده و ابراز شادمانی نمود، بگونه‌ای که مستشرقان آن‌ها، تشریح و قوانین اسلامی را مسخره می‌کردند و حکومتی را که بر اساس شریعت اسلامی حکمرانی و فرمانروایی می‌نمود، حکومت دینی نامیدند؛ ولفرد سمث (مستشرق کینه‌توز) می‌گوید: «می‌بینیم که ترکیه در راه پیمودن پله‌های ترقی در مسیر بالا بردن شأن و منزلتش و خلق نمونه‌ای والا و جدید که در ژرفای سلطه‌های دین هم خبری از آن نیست و نیز الغای تعالیم آن سلطه‌ها می‌باشد و این‌گونه اسلام را آزاد نموده و نقاب از دین حق و استوار!!! کنار زد»^۱.

این نحوه‌ی گفتار و اندیشه‌ی برخی از این کافران است که در پی نابودی و ویرانی شرائع آسمانی بوده و شرایع و تعالیم و آموزه‌های آسمانی را مورد اهانت و تحقیر و خوار و سبک شمردن قرار می‌دهند، و در عوض به جای آن‌ها اندیشه‌ها و تفکرات متعفن و منفور و سفره‌های پرفتنه‌ی غرب را جایگزین آن

^۱ - العلمانية، ص ۵۷۱.

نموده و به عنوان علاج و درمان معرفی می‌کنند و این‌گونه آن‌را دین حق و استوار توصیف می‌نمایند، تا اینکه تمسخر خویش به اهل اسلام را کامل کرده و دین حق را وارونه جلوه داده و بر مسلمانان و اهل اسلام، حقیقت دین‌شان را مشتبه سازند. مصطفی کمال آتاتورک می‌گوید: «ما دین و شریعتی را نمی‌خواهیم که در آن «گفت و گفتند» باشد، بلکه ما شریعت و قوانین و دینی را می‌خواهیم که در آن «گفتیم و می‌گوییم» باشد؛ و همچنین می‌گوید: براستی که تشریح و قانونگذاری در هر امتی بایستی مطابق با آن دوران باشد و بر ما نیز واجب است که قوانین و شریعت حاکم بر ما، مطابق با اوضاع و احوال زمان مان باشد، نه بر اساس مفاهیم و مبادی نخستین و تقلید از گذشتگان»^۱.

براستی این شیوه و اسلوب بسیاری از بی‌دینانی است که تمرد و سرکشی و هجمه‌ی آن‌ها به دین و شریعت شناخته شده است که این‌گونه در راستای هدم و ویرانی شریعت ربانی، دهان گشوده و اینچنین است که تمامی کسانی که پس از آن‌ها آمده‌اند، تا به امروز راه و روش آن‌ها را در پیش گرفته و شریعت ربانی را به تقلید کهنه و فرسوده که دیگر زمان آن گذشته، توصیف نموده‌اند، بلکه متأخرین آن‌ها بر آن نیز افزوده و بیان داشته‌اند که شریعت اسلام برای تطبیق یافتن در قرن بیستم، مناسب و شایسته نیست؛ چرا که بشریت در این قرن به بیشترین دانش و بینش و پیشرفت و ترقی خود دست یافته است و عصر شایسته‌ی تطبیق شریعت فقط و فقط همان قرون اولیه‌ی بدوی بوده است.

اما آنچه امر را از این هم بدتر می‌کند، امواج الحاد و افکار و اندیشه‌های ویرانگر نوظهوری است که این شریعت مقدس را به تمسخر و استهزاء گرفته و در مسیر هدم و ویرانی و نابودی آن دست به کار شده‌اند، ادونیس می‌گوید: «واقع تغییر یافته است یا اینکه می‌توان آن‌را «اللاعقلانية» نامید و اللاعقلانية انقلابی است در برابر قوانین شناخت عقلی و منطقی و شریعت، از این جهت که شریعت احکامی است تقلیدی مربوط به ظاهر ... این انقلاب - در مقابل - بر باطن تاکید می‌کند، یعنی بر حقیقت در مقابل شریعت»^۲.

این (ادونیس) اولین معلم و آموزنده‌ی حداثیون است که مذهبی به عنوان «الحدائث» ایجاد نمودند، و این یاوه‌گویی‌ها نصیب و بهره‌ی شریعت از این مذهب ویرانگر می‌باشد، لیکن این یاوه‌گویی‌های آن‌ها و امثال‌شان جای تعجب ندارد، اما شگفت‌آور آن است که این یاوه‌سرای‌ها در روزنامه‌هایی که منتسب به سرزمین اسلامند، منتشر می‌گردند، براستی چرا این‌گونه است؟ تا اینکه این ملحد و سخنانش، نمونه و الگویی برای جوانان مسلمان در راه هدم و ویرانی ارزش‌ها و تشریعات خداوندی

^۱ - همان، ص: ۵۷۱.

^۲ - الحدائث في ميزان الإسلام، ص: ۱۰۱، شیخ عوض القرني.

قرار گیرد و این گونه از هیبت و تعظیم ارزش ها و شریعت اسلامی در نزد اهل اسلام بکاهند؟! دشمنان این شریعت، استهزاء کنندگان و مسخره کنندگان آن، شریعت خداوندی را به وحشی گری متهم کرده و از آن این گونه نام می‌برند، به ویژه در زمینه حدود اسلامی؛ این اتهام را وارد نموده و آن را تندخویی و خشونت نسبت به افراد جامعه‌ی اسلامی می‌دانند، به عنوان مثال در مورد حد سرقت و زناکاری که ازدواج نموده، می‌گویند: «این حدود وحشی گری و خشونت است». اما ما در پاسخ بدان‌ها می‌گوییم: ما فرزندان اسلام هستیم؛

اولاً: ما به آنچه در کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ آمده ایمان داریم و با عقل‌های مان در آن‌ها فرو نمی‌رویم، بلکه آن‌ها را با تسلیم مطلق فرا می‌گیریم.

ثانیاً: ای کسانی که اینچنین در دین ما طعنه زده و حقایق را وارونه جلوه می‌دهید، خود نیز بر این باورید که بایستی برای این جرائم، مجازات‌هایی در نظر گرفته شود و در این راستا به قوانینی که ساخته و پرداخته بشری است که نسبت به همه‌ی امور علم و آگاهی ندارد، مراجعه می‌کنید.

ثالثاً: آیا جوامعی که شما از آن سخن گفته و آن‌ها را جوامعی متمدن و مترقی می‌پندارید، خالی و عاری از هر نوع وحشی‌گری و خشونت می‌باشند، ما می‌بینیم و نیز شما می‌بینید که چگونه در این جوامع علی‌رغم وسائل جدیدی که پرده از جرائم بر می‌دارد، بر خلاف آنچه توقع دارید جرایم بیش از پیش در حال فزونی بوده و روند فزاینده‌ای را دنبال می‌کند.

رابعاً: جوامعی که به شریعت الهی گردن نمی‌نهند و آن‌را نمی‌پذیرند، خود نیز به مجرمان عنایت داشته و متوجه آن‌ها هستند و آن‌ها را بیمارانی تلقی نموده که نیاز به معالجه و درمان دارند، بیشتر از آنکه نیاز به کیفر و مجازات داشته باشند و این‌گونه با آن‌ها برخورد نموده و سبب جرائم آن‌ها را در عوامل وراثتی و محیطی و فساد اجتماعی می‌بینند و این تا حدی صحیح می‌باشد لیکن باید در نظر داشت که برخی از اعضای بیمار، گاهی نیاز به قطع و از ریشه درآمدن دارند؛ چرا که مصلحت بیمار در این است، تا اینکه بیماری وی به سایر بدنش سرایت نکند. و اینچنین اگر فردی مرتکب فسادی گردیده باشد که به سبب آن مستحق قتل باشد، به خاطر حمایت و حفاظت از سایر افراد کشته می‌شود.^۱

اما مثال دیگر در این زمینه آن است که بسیاری از صاحبان و حاملان افکار مسموم، بی‌دینان و نوظهورانی است که دهان گشاده و می‌گویند: میراث زن همچون مرد و برابر آن است و در واقع میراث هر دوی آن‌ها یکسان است؛ و مقصود و مرادشان از این کلام، طعنه و ایراد از این حکم شرعی و ظلم پنداشتن نوع تقسیم میراث در اسلام در حق زن می‌باشد و در واقع با این اتهام زنی و متهم نمودن،

^۱ - برای مشاهده بخشی از این ردود رجوع کنید: تلبیس مردود، ص: ۸۹-۹۱، شیخ صالح بن حمید.

مقصودشان یعنی هدم و ویرانی این شریعت و جایگزینی ضمنی آن یاوه‌ها در وجود مسلمانان که در راستای آن چنین یاوه‌سرانی می‌کنند حاصل می‌گردد.

اما در پاسخ به این طعن و عیبجویی و ایراد، به پاسخی که امام شنقیطی در این زمینه بیان داشته اکتفا می‌کنیم، آنجا که می‌گوید: «تردیدی نیست که استوارترین شیوه و عادلانه‌ترین آن‌ها در تقسیم میراث میان زن و مرد، همان‌گونه که الله عزوجل ذکر نموده، تفضیل و برتری مرد بر زن در میراث می‌باشد. همچنان‌که الله عزوجل بدان اشاره نموده و می‌فرماید: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ﴾ [النساء: ۳۴] «مردان بر زنان سرپرستند بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتری‌هائی بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است». که مقصود از ﴿بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ در اینجا همان برتری مردان بر زنان می‌باشد و اینکه می‌فرماید: ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ [البقرة: ۲۲۸] «و مردان را بر زنان برتری (رعایت و حفاظت در امور خانوادگی) است».

و این بدان خاطر است که آفرینش مردان به صورت کامل و همراه با قوت و قدرت طبیعی و شرف و جمال بوده و آفرینش زنان با نوعی نقص و ضعف طبیعی همراه بوده است و این امری است که برای تمامی عقلا محسوس و آشکار است و این مساله را تقریباً جز سرکشی که به لجبازی و نزاع در برابر محسوسات قد علم نموده، انکار نمی‌کند.^۱

الله عزوجل از مشرکانی که به ذات لایزال الهی فرزند دختر نسبت دادند، ایراد گرفته و می‌فرماید: ﴿الْكُفْرُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى﴾ (درحالی‌که به گمان شما دختران کم ارزش‌تر از پسرانند؟! در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است). «و این نوع تقسیم، ضیزی یعنی ناعادلانه است؛ چرا که زنان در طبیعت و سرشت خویش از مردان ناقص‌ترند و این‌گونه این نصیب ناقص را برای خداوند قرار دادن، که خداوند متعال از آن برتر و والاتر و میراست و قرار دادن نصیب کامل برای خویشتن، تقسیمی ناعادلانه می‌باشد ... چون این را دانستی، پس بدان که حکمت عمیق و فراگیر اقتضا می‌کند که ضعیف ناقص از سوی قوی کامل تحت حمایت باشد و این اقتضا می‌کند که مرد ملزم به انفاق بر همسرانش و مهیا نمودن تمامی لوازم زندگی برای آن‌ها گردد و این‌گونه حکمت خداوند خبیر و آگاه و حکیم بر آن رفته تا در مسأله‌ی میراث، مرد بر زن ترجیح داده شود، گرچه هر دو به یک سبب ارث می‌برند؛ چرا که

^۱ - أضواء البيان (۳/۳۸۰-۳۸۱).

مرد با پرداخت نفقه به همسرانش و بخشیدن مهریه‌شان بدان‌ها و بذل و بخشش در طول زندگی، دائماً در مراقبت و محافظت آن نقص می‌باشد».

تا آنجا که می‌گوید: خداوند من و تو را در آنچه دوست داشته و بدان راضی است، موفق گرداند، بدان که این اندیشه کفر آمیز و کافرانه که سراسر خطا و اشتباه بوده و مخالف با حس و عقل و وحی آسمانی و تشریح خداوند خالق و باری می‌باشد؛ یعنی مساوی قرار دادن زن و مرد در تمامی احکام و میادین، چنان فساد و خللی در نظام اجتماعی بشری ایجاد می‌کند که بر احدی جز آنکه خداوند متعال بصیرتش را از او گرفته است، مخفی و پوشیده نیست. و این‌گونه نتیجه‌ی یکسان قرار دادن زن و مرد در تمامی موارد، خروج زن همچون مرد و کاهش ارزش و منزلت وی می‌باشد که در آن ضایع گردیدن مروت و جوانمردی و دین نیز می‌باشد»^۱.

مسأله‌ی سوم: در عبادات و سنن

عباداتی همچون نماز و روزه و زکات و حج و ... جزء لاینفک دین اسلام می‌باشند و در واقع از حیث مصدر و منبع صدور، تفاوتی میان توحید و ایمان و عبادات و معاملات نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿... قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸] «بگو: همه از سوی خدا است. این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند (و منطق سرشان نمی‌شود؟)».

و در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ»^۲ «اسلام بر پنج پایه بنا گردیده است: گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز الله نیست و برپا کردن نماز و پرداختن زکات و حج و روزه‌ی رمضان» این لفظ بخاری می‌باشد و در روایت مسلم آمده است که «... عَلَى أَنْ يُوحَدَ اللَّهُ...» «اسلام بر پنج پایه بنا گردیده است: بر اینکه خداوند به یگانگی پرستیده شود و...».

لذا تفاوتی میان عقاید و شرایع و عبادات و معاملات نمی‌باشد و تمامی این موارد و مجموع آن‌ها، دین اسلام نامیده می‌شود. لیکن این عبادات که در واقع جزئی از دین اسلام می‌باشند، از دیرباز در معرض تمسخر و استهزاء و عیبجویی و ایراد و تحقیر دشمنان اسلام، علی‌رغم اختلافات مناہج‌شان

^۱ - همان (۳۸۱/۳-۳۸۵).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب الایمان، باب دعاؤکم ایمانکم، شماره (۸)، فتح (۶۴/۲)؛ و مسلم، کتاب الایمان، باب بیان أركان الإسلام ودعائمه العظام، شماره (۱۹)، نووی (۲۹۰/۱-۲۹۱).

بوده است؛ به گونه‌ای که اهل الحاد و زندقه پس از اینکه عقاید اسلامی را ویران نمودند، به تخریب و ویرانی عبادات روی آوردند که از این زنداقه می‌توان به دروزیان^۱ اشاره نمود که نه به مساجد و نه به نماز اهمیت نداده و برای آن‌ها اهمیت قائل نیستند و در واقع اگر تلاش برخی از والیان دولت ایوبی و عثمانی نبود، تقریباً در روستاهای‌شان مسجدی را نمی‌یافتی؛ و این آنها بودند (دولت ایوبی و عثمانی) که مساجدی را بنا نهادند. و لیکن این‌ها (دروزیان) به سرعت در پی تخریب آن برآمدند و بلکه مساجد را به اصطبل‌های حیوانات و چهارپایان خویش تبدیل نمودند و حتی کار به جایی رسیده بود که اگر یکی از مسلمانان به روستای ایشان رفته و به آن مساجد رفته و اذان می‌داد، بدو می‌گفتند: فریاد زن (عرعر نکن) علفت را می‌آوریم.^۲

همچنین در فرقه‌ی اسماعیلیه^۳ اهل الحاد و زندقه را می‌یابیم که عبادات شرعی را به تمسخر گرفته و مسخره می‌کنند، چنان‌که حال شعرای آن‌ها به جایی رسید که به اباحت محرمانی همچون خواهران و دختران و تعطیل نمودن فرائضی همچون نماز و روزه و حج و زکات روی آورده‌اند.

علي بن فضل^۴ در شعری می‌گوید:

وغنی هزاریک ثم اطربي	خذي دف ياهذه والعبي
وهذا نبي بني يعرب	تولى نبي بني هاشم
وهذی شريعة هذا النبي	لكل نبي مضى شرعة
وحط الصيام ولم يتعب	فقد حط عني فروض الصلاة
وان صوموا فكلوا واشربوا	اذا الناس صلوا فلا تنهضي—
ولا زورة القبر في يثرب ^۵	ولا تطلبي السعي عند الصفا

^۱ - یکی از فرقه‌های غالی شیعه می‌باشد که منتسب به محمد بن نصیر نمیری که غلام حسن عسکری بوده، می‌باشند.

^۲ - دراسات عن الفرق في تاريخ المسلمين «الخوارج والشيعة»، ص: ۳۲۰، د. أحمد جلی.

^۳ - یکی از فرقه‌های غلاة شیعه می‌باشد که به اسماعیل بن جعفر الصادق منسوب می‌باشند و این‌ها در مقابل اثنی عشریه‌ای می‌باشند که منتسب به موسی کاظم بن جعفر صادق می‌باشند.

^۴ - العجندی: اصل وی از جیشان در یمن می‌باشد. و مذهب وی اثنی عشریه بود که به چنگال دعوت باطنی اسماعیلیه گرفتار آمد و این زمانی بود که به کوفه رفت و در سال ۳۰۳ هجری هلاک گردید، بنگر: دراسة عن الفرق في تاريخ المسلمين، ص: ۲۸۶، د. أحمد جلی.

^۵ - دراسة عن الفرق في تاريخ المسلمين، ص: ۲۸۷.

«ای کنیز دف را بردار و بزنی و بخوان و شادی کن. او را پیامبر بنی‌هاشم به عهده گرفته است و این پیامبر فرزندان عرب می‌باشد. هر پیامبری از شریعتی برخوردار بوده و این شریعت این پیامبر است که فرض بودن نماز و روزه را از من برداشته است، چون مردم نماز گذاردند، تو قیام نکن و چون روزه گرفتند، تو بخور و بنوش. و سعی صفا و مروه را انجام مده و قبر پیامبر در یثرب را زیارت مکن.»

و دیگر یاهو سرائی‌های وی ... براستی چه سخنان بدی است، براستی این زنداقه بر فرائض جرأت پیدا کرده و به استهزاء و تسمخر آن پرداخته و اینچنین در حلال جلوه دادن آن در میان مردم و هدم و ویرانی و نابودی آن‌ها تأثیر گذاشته و به خاطر جذب و جلب مردم به این مذهب، از همان ابتدا پرچم تشیع و پیروی از اهل بیت را بلند می‌کنند. و این شیوهی برخورد آن‌ها برای جذب صالحان و نیکان می‌باشد، اما در مورد بزرگان و مهتران شهوت و شهوت‌پرستی، شیوه‌ای دیگر اتخاذ نموده و آن اینکه: آنان را با مباح کردن شراب و فواحشی همچون زنا و لواط حتی نسبت به نزدیکان درجه یک، فریب می‌دهند و این‌گونه هر آنکه شهوت ارتکاب این معاصی و گناهان را داشته باشد، نه از روی دیانت و دین‌داری و بلکه به خاطر محقق گرداندن شهوت خویش، به این مذهب روی آورده و تشویق می‌گردد.

علی بن فضل در پایان این قصیده می‌گوید:

ولا تمنعی نفسک المعرسین	من الأقربین ومن أجنبي
فکیف حلت لهذا الغریب	وصرت محرمة للأب
ألیس الغراس لمن ربه	ورواه فی الزمن المجذب
وما الخمر إلا کماء السماء	حلال فقدست من مذهب ^۱

«خویشتن را از لذت بردن و عروسی با نزدیکان (درجه یک) و بیگانگان، محروم مکن. چگونه برای بیگانه حلال بوده و برای پدرت حرام هستی. آیا کشت جز برای آنکه پرورش می‌دهد و در زمان خشکی آب می‌دهد، نیست. و آیا شراب همچون آبی که از آسمان می‌بارد حلال نیست.»

و در باب اول در مبحث صورت‌های استهزاء به دین، نمونه‌هایی از این قبیل از اهل بدعت ذکر گردید و آنچه را که ابن قتیبة از ثماقة بن اشرس نقل نموده، بیان کردیم که وی چون دید مردم در روز جمعه به خاطر ترس از فوت شدن نماز جمعه با شتاب حرکت می‌کردند به برخی از یاران خود گفت: بنگرید به این گاوها، بنگرید به این خرها؛ سپس با تعجب گفت: «این عربی (و در نسخه‌ای این قریشی

^۱ - همان، ص: ۲۸۷.

آمده است که مقصود وی رسول الله ﷺ است) با مردم چه کار کرده است؟^۱.

تردیدی نیست که همچون این سخنان پست و فرومایه در نفوس مسلمانان و بویژه بر عوام الناس و توده‌ی مردم اثر می‌گذارد و این‌گونه چون امثال این افتراء زنده، بر علیه پیامبر اسلام دهان گشوده و به تمسخر و استهزاء روی آورد، این امر اندک اندک منجر به ترک این شعیره از شعائر اسلام (یعنی تعظیم و تکریم رسول الله ﷺ) و بی‌اهمیتی و بی‌مبالاتی نسبت به آن و نیز عدم تربیت نسل‌های آینده بر مبنای تعظیم این شعیره و والا بودن جایگاه و منزلت آن در نفوس‌شان می‌گردد، به ویژه این امر تأثیر بسزایی در افراد گوشه‌گیر و عزلت‌نشین دارد که به چنین اشخاصی، نگاهی مبالغه‌آمیز دارند و آن‌ها را عاقلان و اهل خرد و عقلا نیت می‌بینند و در مقابل کسانی را که از سنت نبوی پیروی نموده و زندگی خود را بدان مزین نمایند، حشویه و نصوص گرایان مرتجعی می‌دانند که هنوز در زمان‌های نخستین زندگی می‌کنند و هیچ سنخیتی با واقع معاصر ندارند و چنین تصویری در مورد آن‌ها دارند. و تمامی این موارد دسیسه‌ها و نقشه‌های شوم و تحریفاتی است که اهل کلام در پی تحقیق آن‌ها تلاش و کوشش می‌کند؛ و از متبعین و پیروان سنت نبوی خرده نگرفته و عیبجویی و ایراد نگرفتند مگر بدین سبب که آن‌ها از آنچه در کتاب الله آمده و رسول الله ﷺ عنوان نموده‌اند، پیروی کرده و با دل و جان آن‌ها را پذیرفته و بدان‌ها جامه‌ی عمل پوشیده‌اند و همچون آن‌ها کلنگ‌های تخریب و هدم و ویرانی و تعطیل و تحریف بر علیه دین و شریعت الله عزوجل بلند نکردند و این‌گونه بودند که استحقاق ثنا و ستایش پروردگار جهانیان را یافتند: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ ۖ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] «در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند)».

براستی بسیاری از بی‌دینان و حداثیون، عبادات شرعی را به بت‌پرستی جدید توصیف می‌کنند که هیچ سنخیت و همگونی و مطابقت و صلاحیتی برای قرن بیستم ندارند، بلکه تنها شایسته‌ی همان عصور بدوی و ابتدایی بوده است. حتی که کارشان به جایی رسیده که لباس شرعی که در آن اسباب نیست و نیز خوردن با دست راست و دیگر سنن ثابت و صحیح نبوی را به تمسخر گرفته و بازپچه افکار پست خویش قرار می‌دهند، یکی از آن‌ها در سخنرانی‌اش می‌گوید: «... از جوهر که حاوی اصل و

^۱ - تأویل مختلف الحدیث، ص: ۳۶.

اساس و مبادی می‌باشد، دست کشیده‌اند تا اینکه در حواشی غرق شوند و غرق می‌شوند؛ چنان که متأسفانه تا به امروز در آن غرق شده‌اند، غرق در چه چیزی؟! در تحریم یا کراهیت پوشیدن جلباب و کوتاه بودن لباس تا بالای قوزک‌ها و ضرورت غذا خوردن با دست راست و کراهت استعمال قاشق و چنگال و چاقو و استحباب لیسیدن انگشتان و کراهت نوشیدن آب به صورت ایستاده و کراهت یا تحریم غذا خوردن بر روی میز؛ و این جدای از مسائل دیگری است که بدان می‌پردازند، همچون بحث جشن تولد گرفتن برای رسول الله (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه) و توسل به اولیاء و صالحین^۱.

آنچه را این سخنران از سنت‌های ثابت و صحیح نبوی گردآورده، همچون کوتاه بودن لباس تا بالای قوزک‌ها و غذا خوردن با دست راست - که خلاف این عمل - عمل شیطان است و سنت لیسیدن انگشتان برای حصول برکت در اول غذا یا آخر آن، که وی چنان در مورد آن‌ها سخن می‌گوید، هیچ مسلمانی کمترین تردیدی ندارد که آن‌ها از رهنمودها و هدایت‌های رسول الله ﷺ می‌باشند؛ بنابراین هر آنکه از آن‌ها عیبجویی و خرده‌گیری نموده و بدان‌ها تمسخر و استهزاء ورزد همچنان که این سخنران در سخنرانی خود و این روزنامه که صدها نفر آن‌را می‌خوانند، به انتشار آن پرداخته و چنین عمل نمودند، درحقیقت دروغ و اتهام بزرگی را بر خداوند متعال بسته است؛ و تمامی این موارد در وهله‌ی اول تأثیر بسزایی بر اهل اسلام و در مرحله‌ی دوم بر این سنن و آداب می‌گذارند و تمسک به آن‌ها را در قلوب مسلمانان ضعیف می‌گرداند؛ چرا که با این یاهو سرانی‌ها در مورد این سنن و آداب، دیگر هر آنکه بدان‌ها تمسک بسته و جامه‌ی عمل بیوشاند مضحکه‌ی زبان‌ها قرار می‌گیرد. و با این شیوه است که دشمنان اسلام به ویرانی و نابودی عبادات و سنن و آداب شرعی در میان مسلمانان و از ریشه برکنند آن‌ها از میان جامعه‌ی اسلامی دست می‌یابند.

مسأله‌ی چهارم: در جهاد

جهاد در اسلام از مکانت و جایگاه والایی برخوردار است، بگونه‌ای که برخی از علما آن را یکی از ارکان اسلام شمرده‌اند؛ شیخ محمد بن عبداللطیف (متوفای ۱۳۳۹ هـ) می‌گوید: «جهاد رکنی از ارکان اسلام است که بدون آن، استواری برای اسلام و قوامی برای شرائع آن نخواهد بود»^۲. و رسول الله ﷺ جهاد را قله‌ی رفیع اسلام برشمردند، حاکم با سندش از معاذ بن جبل روایت می‌کند که: ما همراه

^۱ - صحيفة اليوم، عدد (۴۷۷۶) فی ۱۴۰۶/۱۱/۶ هـ به نقل از: الحداثة فی میزان الإسلام، ص: ۷۳-۷۴، شیخ: عوض القرني.

^۲ - الدرر السنیه (۱۲/۷) جمع: علامة عبدالرحمن بن قاسم.

رسول الله ﷺ در غزوه‌ی تبوک بودیم که رسول الله ﷺ به من فرمودند: «إِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِرَأْسِ الْأَمْرِ وَعَمُودِهِ وَذِرْوَةِ سَنَامِهِ» «اگر بخواهی تو را از رأس امور و ستون اسلام و قله‌اش آگاه می‌نمایم؛» راوی می‌گوید: گفتم: بله یا رسول الله، رسول الله ﷺ فرمودند: «أَمَّا رَأْسُ الْأَمْرِ فَلِإِسْلَامٍ، وَأَمَّا عَمُودُهُ فَالصَّلَاةُ، وَأَمَّا ذِرْوَةُ سَنَامِهِ فَالْجِهَادُ» «اما رأس امور، اسلام است و ستونش نماز و قله‌ی رفیعش جهاد است»^۱.

و در باب جهاد فی سبیل الله، فضایل بسیار و پراکنده‌ای در کتاب الله و سنت نبوی ذکر گردیده است که اکنون جای بحث و بیان تفصیلی آن‌ها نمی‌باشد.

لیکن شایسته است تا در این مبحث به اهداف جهاد در اسلام اشاره کنیم؛ چرا که با بیان اهداف جهاد، موضع‌گیری استهزاء کنندگان در قبال آن و اثر این موضع در تعطیل این فریضه برای ما روشن و واضح می‌گردد؛ اما اهداف جهاد:

۱- بندگی انسان‌ها تنها و تنها برای خداوند متعال باشد و بیرون آوردن مردم از عبودیت و بندگی بندگان به سوی عبودیت و بندگی کردن برای پروردگار بندگان و نابود شدن تمامی طواغیت روی زمین و کاهش فساد در زمین^۲.

۲- دفع اذیت و آزار و شکنجه‌ها و فتنه‌ها و بلا و مصیبت‌هایی که بر سر مسلمانان می‌آورند، تا اینکه امنیت جانی و مالی و عقیدتی برای‌شان فراهم گردد. و این اصل بزرگ را قرآن کریم مقرر می‌دارد آنجا که می‌فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۹۱] «فتنه از کشتن بدتر است». و این‌گونه قرآن کریم، تعدی و تجاوز بر عقیده و اذیت و آزار به موجب آن و شکنجه‌ی اهل آن به خاطر آن‌را بدتر و شدیدتر از تعدی و تجاوز بر حق حیات هر شخص معرفی می‌نماید^۳.

۳- بر پا نمودن دولت اسلامی و حمایت و حفاظت از آن از شر کفار، تا اینکه نظام اسلامی در زمین بدون هیچ‌گونه معارضه‌ای اقامه گردد و این‌گونه تمامی بشریت به سعادت می‌رسد^۴.
براستی این اهداف و بسیاری از اهداف دیگر که ذکر نگردید، غرب صلیبی را بر آن داشته تا در برابر

^۱ - کتاب الجهاد، برقم (۲۴۰۸)، (۸۶/۲)، وقال الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم.

^۲ - اهمية الجهاد في نشر الدعوة الاسلامية.. ص ۱۵۸-۱۷۲، للشيخ الدكتور: علي العلياني.

^۳ - طريق الدعوة في ظلال القرآن (۲۸۸/۱) واهمية الجهاد، ص ۱۷۲-۱۷۵.

^۴ - اهمية الجهاد في نشر الدعوة الاسلامية، ص ۱۷۵-۱۷۸، وانظر: طريق الدعوة في ظلال القرآن (۲۸۹/۱-۲۹۱)،

والجهاد والقتال في السياسة الشرعية (۲۸۵/۱-۳۲۱) د. محمد خير هيكل.

جهاد ایستاده و به تحریف و مبارزه با آن روی آورد و تمامی تلاش خویش را در راستای هدم و ویرانی و اگر بتواند حذف آن از میان جامعه‌ی اسلامی و ریشه کن نمودن و برکندن آن از میان مسلمانان به کار گرفته و از کمترین تلاشی دریغ نمی‌ورزند؛ چرا که خوب می‌دانند که قوت مسلمانان در اسلام و قوت و قدرت اسلام در جهاد به خاطر اعلا‌ی کلمه‌ی الله در سراسر زمین می‌باشد. اشعیا بومان در مقاله‌ای تحت عنوان «التبشیریه» (التنصیریه) که مجله‌ی «العالم الإسلامی» منتشر نموده می‌گوید: «... و از جمله اسباب ترس و وحشت این است که یکی از ارکان این دین جهاد می‌باشد»^۱.

براستی از دیرباز، دشمنان اسلام برای ویرانی و هدم این فریضه که در واقع بر پا داشتن آن، اقامه‌ی دین است، به پا خواسته و در این راستا از ایجاد هرگونه شبهه‌ای دریغ نورزیدند و این‌گونه شبهاتی پیرامون آن شایع کرده‌اند که به عنوان نمونه می‌توان به شبهات ذیل اشاره نمود:

الف) عیبجویی و خرده‌گیری از قانون جزیه که آن‌را دلیل بر ظلم و ستم و تحت فشار قرار دادن (اقلیت‌های مذهبی) عنوان می‌کنند.^۲

اما در این ایراد و انتقاد، خود غفلت ورزیده یا اینکه خود را به غفلت و ناآگاهی زده و چنان اظهار می‌دارند که گویا نمی‌دانند که اسلام پرداخت جزیه را به عنوان قانونی در مقابل بقای کفار اهل کتاب و دیگر کفار بر دین‌شان مقرر نموده است و در واقع با این پرداخت جزیه از سوی آن‌ها، مسلمانان را مکلف نموده تا بدون مشارکت آن‌ها در جنگ‌هایی که بر علیه سرزمین اسلامی صورت می‌گیرد، از آن‌ها دفاع نمایند، براستی کدامین قانون از قوانین بشری امروزی چنان‌که اسلام با اقلیات خویش - همچون اهل ذمه - برخورد می‌کند، با اقلیات خود چنین تعامل داشته و برخورد می‌نماید.

ب) از دیگر شبهاتی که در این راستا مطرح کرده‌اند، وارونه جلوه دادن جهاد و تحریف آن می‌باشد، آنجا که می‌گویند: اسلام با شمشیر و زور و وادار و اجبار نمودن مخالفان به پذیرفتن اسلام، انتشار یافت؛ و اینکه این‌گونه اسلام منتشر گردید، تنها دلیلش همان زور و شمشیر است، نه چنان‌که اهل اسلام گمان برده‌اند که انتشار اسلام به سبب استواری و قوت ادله و براهین و کتاب هدایتگر بوده است، هرگز این‌گونه نبوده است.

علامه ابن قیم رحمته بدین مسأله اشاره نموده و آن‌را در مقدمه‌ی کتابی که در رد مسائل و شبهاتی که نصاری برای عوام و توده‌ی مردم مطرح می‌نمودند، مورد بررسی قرار داده و می‌گوید: «مسائلی چند که برخی از کفار ملحد برای برخی از مسلمانان مطرح کرده‌اند، به دست ما رسیده است که چون آن

^۱ - قادة الغرب یقولون... ص ۵۲، لجلال عالم.

^۲ - انظر: الهجوم علی الاسلام فی الروایات الادبیه، ص ۲۲-۲۳، احمد ابوزید.

مسلمان از علم کافی و آگاهی لازم برخوردار نبوده تا با پاسخ دادن به وی، خویشتن را آرام گردانند و در واقع دوايي برای دردی که بر او عارض گردیده، نیافته و این‌گونه گمان برده که با حمله‌ور شدن به سوی وی، درد خویش را التیام بخشیده و مداوا می‌کند، بدو حمله ور شده و گفته است: این پاسخ (مسائلی که مطرح نمودی) می‌باشد! و در مقابل کافر گفته است: راست گفتند دوستان و یاران ما که دین اسلام تنها با شمشیر و نه کتاب و دلیل و برهان، انتشار یافته است. و این‌گونه با این اندیشه ضارب و مضروب پراکنده گردیده و از یکدیگر جدا شده و دلیل و برهان و حجت میان طالب و مطلوب ضایع گردید^۱.

نیز در عصری که به سر می‌بریم، کید و مکرها و دسیسه‌های بیشتر و بیشتری را شاهد هستیم که چگونه در راستای هدم و ویرانی و وارونه جلوه دادن حقایق و تحریف آن برنامه ریزی شده و چگونه بر مسلمانان به سبب تخلف عقیدتی و ایمانی که داشته‌اند، تأثیر خویش را نمایان کرده است چنان‌که شیوع این امر - مقصودم وارونه جلوه دادن جهاد و هدم و نابودی آن - در عرصه‌ی وسایل و ابزار اطلاع رسانی سهم بسزایی را به خود اختصاص داده و به سمع و نظر همگان رسانیده می‌شود؛ و در خلال این وسایل و ابزار اطلاع رسانی و تبلیغاتی در بلاد غرب، پیکان اتهام را به دروغ و افترا به سوی اسلام نشانه گرفته و با پخش فیلم‌هایی که در آن‌ها جهاد اسلامی و مسلمانان را ترویست و خونریزانی معرفی نموده که شمشیر به دست در پی نشر اسلام با شمشیر و زور می‌باشند به تصویر می‌کشند؛ این بریتانیاست که با هدف منفور نمودن اسلام در نزد غربیان در طول سال‌های متمادی اقدام به ساخت فیلمی تحت عنوان «سیف الإسلام» نموده تا اینکه تصویری دگرگون از اسلام و مسلمانان به آن‌ها جلوه نماید، به ویژه به دنبال آن است که مسلمانان را به خاطر تمسک به دین‌شان، مردمانی عقب مانده و مرتجع و سرکش نشان دهد. و در واقع نتیجه‌ی تمسک به این دین را سرکشی و ارتجاع و عقب‌ماندگی معرفی کند^۲.

بلکه کارشان به جایی رسیده که اسلام را به جذام و خطری برای بشریت توصیف می‌کنند؛ کیمون مستشرق در کتابش «باثولوجیا الإسلام» می‌گوید: «اسلام جذامی است که میان مردم منتشر گردیده و حمله و یورش سختی بر آنان آورده و بسیاری را از پای درآورده است، بلکه آن مرضی هولناک و ترسناک و فلج کننده است و در واقع جنونی سرگردان کننده است که انسان را به تبلی و کسالت و بی‌تفاوتی و بی‌رغبتی می‌کشاند و از سستی و تبلی و کسالت وی را در نمی‌آورد تا اینکه او را به سوی خونریزی و اعتیاد به این عمل و ارتکاب تمامی زشتی‌ها و قبائح می‌کشاند و قبر محمد در واقع منبع برقی است که

^۱ - هدایة الحیاری، ص ۳۱.

^۲ - انظر: الهجوم علی الإسلام فی الروایات الادبیه، ص ۲۴، احمد ابوزید.

جنون را در سر مسلمانان ارسال می‌کند و این‌گونه دچار چنان جنون و دیوانگی می‌شوند که پایانی ندارد و به عادات و رسوم معتاد گشته و از آن‌ها پیروی می‌کنند که با طبع سالم در تضاد است، همچون کراهت و تنفر از گوشت خوک و شراب و موسیقی؛ برآستی اسلام آمده تا با خشونت و بی‌رحمی و سنگدلی، در برابر لذت‌ها بایستد... تا آنجا که می‌گوید: من بر این باورم که بایستی یک پنجم مسلمانان را نابود کرده و بقیه را مشغول به شغل‌های سخت و طاقت فرسا نمود و نیز بایستی کعبه ویران گشته و تخریب شود و قبر محمد و جسدش در موزه لوور قرار داده شود.^۱

و از اینجاست که می‌بینیم دشمنان اسلام حرکات و مناهج منحرفی را که از منهج اسلام فاصله گرفته و راه و روشی دیگر برای خود اختیار کرده‌اند، پایه‌گذاری کرده و در میان مسلمانان بنا می‌نهند، همچون صوفیه و رافضیه و بابیه و بهائیه و قادیانیه و دیگر فرقه‌هایی که توجه به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نداشته و به آن‌ها اهمیت نمی‌دهند و این‌گونه دشمنان اسلام میدان را برای این حرکات ویرانگر در میان جامعه‌ی اسلامی باز گذاشته - همچنان که در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی، امروزه شاهد این فرقه‌های منحرف و کج‌رو هستیم - تا این‌گونه اندک اندک به فاسد کردن و تخریب آن از

^۱ - اتجاهات الوطنية (۳/۴۹/۱)، محمد محمد حسین؛ وقادة الغرب یقولون (۶۰-۶۱)، جلال العالم. برآستی این سخنان برخاسته از کینه‌توزی و حسادت و عداوت وی می‌باشد، همچنان که الله عزوجل در مورد گذشتگان وی فرمودند: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ...﴾ [البقرة: ۱۹] «بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگرداند (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید!)» و نیز می‌فرماید: ﴿قَدْ بَدَتِ اللَّبَغُضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾ [آل عمران: ۱۱۸] «دشمنانگی از دهان آنان آشکار است و آنچه در دل دارند بزرگتر است. (از بدسگالی‌هایی که ظاهر می‌سازند)». برآستی این مستشرق کینه‌توز، انکار ورزیده و عناد کرده و راه لجبازی را در پیش گرفته و حقایق را وارونه جلوه داده است و با این‌گونه اظهار نظر، در واقع اصول بحث علمی را به دیوار کوبیده است و برتری دین اسلام و تمدن اسلامی بر اروپا و اینکه اروپا به نور و روشنایی دست نیافت مگر از طریق فرزندان مسلمین، را انکار نموده است، درحالی‌که پیشینیان تو در اروپا و در قرون تاریک وسطی در تمامی عرصه‌های حیات، در اوج عقب‌ماندگی به سر برده و درجا می‌زدند، تا اینکه در آن دوران فرزندان جاهل مغرب زمین به اندلس آمده و از فرزندان مسلمین علم و ادب آموختند و از تمدن آن‌ها درس گرفته و سیراب گشتند؛ حال توای مستشرق کینه‌توز دین اسلام را به جذام و جنون توصیف می‌کند و پیامبر اسلام علیه‌السلام را به تمسخر گرفته و چنان حکم می‌رانی که بایستی یک پنجم اساتید غرب کافر؛ یعنی فرزندان مسلمین، کشته شده و باقی مشغول به شغل‌های طاقت فرسا گردند، آیا این سخنان جهل و حماقت و سفاهت و کم‌خردی نیست. ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۶] «سبحان الله! این بهتان بزرگی است!»،

دورن و وارونه کردن موازین و مفاهیم آن و تحریف ارزش‌ها و عناصر والای اسلامی همچون جهاد، مشغول گردند.^۱

اما در مقابل می‌بینیم که دشمنان اسلام و به خصوص مستشرقان چگونه به سوی جنبش‌های اصلاحی سلفی که این دین را با تمام شمولیت آن فراگرفته و پرچم جهاد و امر به معروف و نهی از منکر برافراشته‌اند، هجوم آورده و حمله می‌کنند؛ همچون دعوت امام محمد بن عبدالوهاب. شیخ عابد سفیانی می‌گوید: «براستی مستشرقان به شدت هجوم آوردند، ... به ویژه بر دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب و این به خاطر امری است که این دعوت را متمایز نموده است و این هجوم سرسختانه به خاطر احاطه و هوشیاری این دعوت در راستای حفاظت از این دین، بدون تغییر و تبدیل آن می‌باشد، در این راستاست که مذهب تصوف و نیز مذهب عقلانیت را به طور مطلق رد می‌کند؛ چرا که تصوف و عقلانیت در واقع ستورانی هستند که تفکر استشراق با سوار شدن بر آن‌ها و به افسار گرفتن‌شان و حرکت دادن آن‌ها به هر سویی از عالم اسلامی، در راستای رسیدن به اهدافش در تغییر عقیده و شریعت، از آن‌ها استفاده نموده و بهره‌مند می‌گردند».^۲

و این‌گونه دشمنان اسلام (با به خدمت گرفتن چنین حرکات و اندیشه‌هایی به اسم اسلام) به تزلزل شرایع اسلام در نظر مسلمانان دست یافته و در واقع از اهمیت و منزلت شرایع اسلام در دیدگاه مسلمانان می‌کاهد، به ویژه شریعت و فریضه‌ی جهاد که رسول الله ﷺ در احادیث بسیاری بدان اشاره نمودند و امت را بر فضل آن آگاه نموده و بدان تشویق کردند. و این‌گونه کارشان به جایی رسیده که مسلمانانی را که ندای جهاد سر می‌دهند و در راستای تحقیق آن و دفع ذلت و خواری از مسلمانان به وسیله‌ی آن، تلاش می‌کنند به بنیادگرایانی که در پی اهداف و مصالح دنیوی می‌باشند که در ذیل سایه‌ی دین خود را پوشانده و گنجانده‌اند و دین را ابزار رسیدن به اهداف دنیوی خویش قرار داده‌اند و مرض ریاست آن‌ها را در برگرفته، توصیف می‌کنند و این‌گونه دین و به ویژه جهاد را وسیله‌ای برای رسیدن به منصب حکمرانی قرار داده‌اند و تمامی این امور به خاطر استبداد و چپاول و غارت اموال می‌باشد.

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ۚ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ۗ﴾ [الكهف: ۵] «چه سخن (وحشتناک و)

بزرگی از دهان‌های‌شان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افترا نمی‌گویند».

أحمد محرم در شعری می‌گوید:

^۱ - نگا: أهمية الجهاد.. ص: ۴۷۴، ۵۰۱، ۵۰۷.

^۲ - المستشرقون... ص: ۸۱.

وأتى عصر- الشباب الملحين	ذهب العصر الذي شينا
وحفظنا عهدہ في الحافظين	عبرونا أن عبدنا ربنا
جعلوها سبة للمؤمنين	وأعدوها لنا رجعية
من حديث السوء ما للصائمين	للمصلين إذا ما سجدوا
انها من ترهات الجامدين	نسخ الأخلاق في شرعتهم
هاجها في مصر- بعض المفسدين	ان نقل دين يقولوا فتنة
أصلحوه يا شباب المسلمين ^۱	فسد الأمر فهل من مصلح

«عصری که در آن پیر شدید، گذشت و اکنون عصر جوانان آمده است. بر ما ایراد می‌گرفتند که پروردگاران را عبادت می‌کردیم و عهد و پیمانی را که با او داشتیم حفظ می‌نمودیم. و این پابندی و التزاممان به دینمان را ارتجاع خوانده و آنرا دشنامی بر علیه مسلمانان قرار دادند. دشنامی برای نمازگزارانی که سجده می‌بردند و کسانی که روزه می‌گرفتند. برآستی که اخلاق در دین و آیین‌شان منسوخ گشته و در زمره‌ی کارهای پوچ و باطل قرار گرفته است. چون دین توصیف گردد، می‌گفتند: آن فتنه است و برخی از مفسدان در شهر بدان حمله می‌بردند؛ امر تباه گشته، آیا مُصلحی است که آنرا سر و سامان بخشد ای جوانان مسلمان».

اما با این شیوه که دشمنان اسلام - مستشرقان و منافقان - در پیش گرفتند، به اهدافی که به دنبال تحقق آن بودند، همچون بازداشتن امت از دین و مصدر عزت و شوکت و برتری و علو شأن و منزلتش، دست یافتند، چنان‌که بسیاری از مسلمانان از ارزش‌ها و مبادی و عناصر اصلی و اساسی آن دست کشیده و بسیار حریص و مشتاق آن می‌باشند که به اصولی و بنیادگرایی و ارباب توصیف نشوند و این-گونه به خاطر ترس از این القاب، از دین‌شان دست کشیده‌اند، درحالی‌که اگر اهل اسلام و مسلمانان بر منهج مستقیم و استوار مبنی بر کتاب و سنت و منهج سلف صالح این امت، تمسک جویند، هرگز کید و مکرها و حيله‌ها و دسيسه‌های دشمنان ضرر نمی‌رسانند؛ چرا که آنان به هر حال چنانند که الله عزوجل در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواست‌های نادرست) ایشان پیروی کنی». و نیز جنگ و دشمنی و عداوت آن‌ها همیشگی و دائمی

^۱ - الإتجاهات الوطنية.. (۲/۳۳۰) محمد محمد حسین.

می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُم حَتَّىٰ يَرُدُّوكُم عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَضَعُوا﴾ [البقرة: ۲۱۷] «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئین‌تان برگردانند».

مسأله‌ی پنجم: در اخلاق

امروزه بسیاری از مردم بر این باورند که مسأله‌ی اخلاق، محصور و محدود به رابطه‌ی میان مسلمان با برادر مسلمانش و یا محدود به رابطه‌ی یک انسان با انسانی دیگر می‌باشد درحالی‌که اسلام آمده و چنان مقرر داشته که مسأله‌ی اخلاق تنها محدود و محصور به این نوع تعامل نمی‌باشد، بلکه هر آن امری که مسلمان آن را جامه‌ی عمل پوشانده و نیز هر آن چیزی که در دایره‌ی نواهی بوده و یک مسلمان از آن دست می‌کشد، در این اصطلاح - اخلاق - داخل می‌باشد. و بدین خاطر است که الله عزوجل پیامبرش را ستوده و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۱﴾﴾ [القلم: ۴] «تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی». ابن جریر رحمته می‌گوید: «یعنی: و تو ای محمد، بر ادبی والا و بزرگ هستی؛ و آن ادب قرآن است که الله عزوجل آن را بدو آموخته است و آن اسلام و شرایع آن می‌باشد»^۱.

و در صحیح مسلم از عایشه صدیقه رضی الله عنها در حدیثی طولانی آمده است: «... سعد بن هشام گفت: ای أم المؤمنین آیا مرا از اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه می‌کنید؟ عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمود: آیا قرآن نمی‌خوانی؟ گفتیم: بله (می‌خوانم). فرمود: برستی که اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله قرآن بود»^۲.

شیخ الواسلام ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «اما اخلاق والایی که الله عزوجل محمد صلی الله علیه وسلم را بدان توصیف نمودند، همان دین جامع و شامل است که دربرگیرنده‌ی تمامی آنچه بدان امر نموده می‌باشد و این دیدگاه مجاهد و غیر او می‌باشد.. و آن اخلاق والا همان تفسیر قرآن بود، همچنان که عایشه رضی الله عنها فرمود: اخلاق پیامبر قرآن بود. و در واقع همان حقیقت قرآن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله با طیب نفس و رضایت خاطر و انشراح صدر بدان جامه‌ی عمل پوشانیدند»^۳.

و بر این اساس است که انسان مسلمان این معنای جامع از اخلاق را در عقاید سلف و مصنفات-شان می‌یابد، أبو إسماعیل صابونی رحمته می‌گوید: «آن‌ها (سلف صالح) به نماز تهجد و قیام شب و

^۱ - جامع البیان (۱۷۹/۱۲).

^۲ - کتاب الصلاة المسافرين وقصرها، باب جامع صلاة اللیل، ومن نام عنه او مرض، برقم (۷۴۶).

^۳ - مجموع الفتاوی (۶۵۸/۱۰).

صله‌ی رحم در حالات مختلف و افشای سلام و طعام دادن و رحم نمودن بر فقرا و مساکین و یتیمان و اهتمام به امور مسلمین و عقیف بودن در خوراک و پوشاک و ازدواج و تلاش در انجام خوبی‌ها و امر به معروف و نهی از منکر و مبادرت به انجام تمامی خوبی‌ها و پرهیز از شر عاقبت و سرانجام طمع سفارش کرده و توصیه می‌نمودند و نیز به حق و حقیقت و صبر سفارش می‌کردند^۱.

و شیخ الإسلام در انتهای «العقیده الواسطیة» می‌گوید: «و نیز آن‌ها (سلف صالح) علاوه بر اینکه معتقد بر این اصول و مبانی بودند، بر اساس شریعت امر به معروف و نهی از منکر می‌نمودند، به بر پایی حج و جهاد و جمعه و اعیاد به همراه امرا و پادشاهان نیکو خصلت یا ظالم و فاجر معتقد بودند و بر نمازهای واجب محافظت نموده و با نصیحت امت دینداری می‌کردند. به صبر در هنگام سختی و بلا و مصیبت و شکر و سپاسگذاری به هنگام راحتی و رضایت به هنگام قضاوت امر می‌نمودند. به سوی نیکوترین اخلاق و بهترین اعمال فرامی‌خواندند و معتقد به معنای این رهنمود رسول الله ﷺ بودند که فرمودند: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۲ «کامل‌ترین ایمان از آن مؤمنی است که نیکوترین و بهترین اخلاق را داشته باشد». و به سوی صله‌ی رحم با آنکه آنرا قطع نموده و بخشش به آنکه محروم گردانده و بخشیدن به آنکه به تو ظلم نموده تشویق می‌نمودند. به نیکی کردن به پدر و مادر و صله‌ی رحم و همسایگی نیکو و نیکی کردن به یتیمان و مساکین و در راه ماندگان و شفقت و مهربانی با برده، امر می‌کردند و از فخر و کبر و غرور و ظلم و ستم نمودن به حق یا ناحق بر مردم نهی می‌کردند. به اخلاق والا امر نموده و از اخلاق پست و فرومایه نهی می‌کردند و هر آنچه از این امور را که می‌گفتند یا انجام می‌دادند، در آن متبع و پیرو کتاب و سنت بودند»^۳.

اما این معنای شامل و کامل از اخلاق اسلامی، در نزد متأخرین این امت ضعیف گشته و مفهومش مختل و ناقص گردیده است و این تغییر و دگرگونی در معنا و مفهوم شامل و کامل اخلاق اسلامی، نزد اهل اسلامی صورت گرفته که با شرائع آن دینداری کرده و به اوامر و نواهی آن جامه‌ی عمل می‌پوشانند. اما موضع‌گیری استهزاءکنندگانی که دشمنان اسلامند، در برابر اخلاق والای اسلامی، استهزاء و تمسخر آن بوده و می‌باشد. از زمانی که عالم اسلامی به سوی غرب متوجه گردید، مجذوب فرهنگ و

^۱ - عقیده السلف اصحاب الحدیث (۸۶).

^۲ - أخرجه ابوداود، کتاب السنة، باب الدلیل علی زیادة الایمان ونقصانه، برقم (۴۶۸۲)، (۶۰/۵)، والترمذی، کتاب الرضاع، باب ما جاء فی حق المرأة علی زوجها، برقم (۱۱۶۲)، (۴۶۶/۳)، وقال: حدیث حسن صحیح. وتبعه فی هذا الحكم العلامة الالبانی فقال: حسن صحیح. انظر: صحیح سنن ابی داود (۸۸۶/۳)، برقم (۳۹۱۶).

^۳ - مجموع الفتاوی "العقیده الواسطیة" (۱۵۸/۳-۱۵۹).

تمدن و پیشرفت و ترقی آن گردید، اما در عرصه اخلاق همان غرب به درجه‌ای رسیده بود که به خاطر آن بدو حسادت نمی‌گردید؛ سید قطب رحمته می‌گوید: «هرگز گفتگویی را که یکی از دفاتر تربیتی مخصوص کسانی که از آمریکا باز می‌گردند در زمینه‌ی جامعه‌ی آمریکایی با من داشت، فراموش نکردم، که گفتم: این جامعه از مزایایی برخوردار است لیکن ایرادی که از آن می‌گیرم و بر آن وارد است، این است که این جامعه عنصر اخلاق را به کلی از حیات خویش نفی کرده و آنرا عنصری دخیل در حیات خویش نمی‌داند؛ چون این سخن را گفتم، ناگهان از جا برجسته و متکبرانه و فخورانه گفت: اگر از اخلاق سخن می‌گفتیم بایستی به زندگی کردن در خیمه‌ها بازمی‌گشتیم»^۱.

و این‌گونه اقوامی در میان این امت مبادرت ورزیده و اقدام به پذیرفتن و فراگرفتن تمدن غرب با تمامی خیر و شر آن نمودند و بدین ترتیب فروپاشی و از هم گسیختگی اخلاق و زنا و بداخلاقی و فسق و فساد و پلیدی به مسلمانان انتقال یافت. گاهی به اسم پیشرفت و ترقی و گاهی به اسم روانشناسی و مطالعه و بررسی روانشناختی.

و در مقابل دشمنان اسلام بیکار ننشسته و به نشر مواد مخدر و ترویج آن‌ها همچون کوکائین و مشتقات آن و هیروئین و دیگر مواد مخدر پرداختند و این مواد افیونی و ویرانگر را به سرزمین‌های اسلامی صادر کردند تا اینکه جوانان را نابود کنند و این‌گونه و با این نقشه و دسیسه، سیطره و تسلط یافتن بر عالم اسلامی و ثروت و دارایی و نعمت‌ها و فراوانی‌های آن برای غرب میسر می‌گردد. دکتر محمد محمد حسین رحمته می‌گوید: «با وجود تمام این بیماری‌ها و امراضی که به سوی جسم مردم حمله‌ور شده و یورش آورده‌اند در سوی دیگر بیماری‌ها و امراضی سر بر آورده‌اند که عقول آن‌ها را هدف قرار داده و یورش خود را بر آن متمرکز نموده‌اند و هر نوع خوراک فرهنگی را که نسل‌های تازه به ظهور رسیده، دریافت نموده‌اند آلوده و پلید می‌کند. و این‌گونه تصاویر عریان در مجلات، همچون مجله‌ی الهلال و مجلاتی مهمتر و پایین‌تر از آن منتشر گردیده و به اسم هنر، تصاویر هیجان‌آور و جذب‌کننده‌ای را در معرض دید همگان قرار می‌دهند، یا اینکه گاهی چنین اوضاعی را در قالب نقاشی یا مجسمه‌سازی، پیکرتراشی و گاهی در قالب تصویری از یک هنرپیشه یا رقاص که آنرا ستاره‌ی دنیای سینما در این و آن شهر می‌نامند، در معرض دید همگان قرار می‌دهند ... و گاهی این تصاویر را به بهانه‌ی مسابقاتی در راستای زیباترین ساق‌ها یا سینه‌ها یا آراسته‌ترین اجسام یا آنچه که آنرا فرشتگان زیبایی می‌نامند، برای همگان نمایان می‌دارند و گاهی در قالب و به بهانه‌ی آگهی‌ها و پوسترهایی که از

^۱ - امریکا من الداخل بمنظار سید قطب، ص: ۱۷۹، د. صلاح عبدالفتاح الخالدي.

یکی از نقش‌های سینمایی^۱ خبر می‌دهد یا به بهانه‌ی تبلیغ یا رنگی از رنگ‌های کالاهای تجارتنی و دیگر عذرها و بهانه‌هایی که هیچگاه پایانی ندارند، منتشر می‌گردند.

اما این مرض (و جذام ویرانگر) از مجلات تجاوز نموده و خود را به فیلم‌های سینمایی رسانده است و به این هم اکتفا نکرده و در کانون‌های آموزشی حکومتی به اسم مدرسه‌ی هنرهای زیبا نفوذ کرده است. لیکن این بار به شکل تصاویر یا مجسمه‌هایی پا به عرصه‌ی ظهور نگذاشته است بلکه جسمی زنده می‌باشد، دخترانی که در برابر جوانان، لخت و عریان ظاهر می‌شوند، آنچنان که مادران-شان آن‌ها را به دنیا آورده‌اند، آن‌هم در جلوی جوانان بالغ که با بی‌شرمی تمام خویشتن را به چپ و راست و جلو و عقب متمایل نموده و خویشتن را در نظر همگان جلوه می‌نمایند و بر شکم افتاده یا بر پهلو می‌خوابند، تا اینکه تمامی آنچه را که جوانان تازه به بلوغ رسیده نمی‌دانند، درک کرده و در هر حالتی نظاره‌گر باشند. و با این همه بی‌حیایی و بی‌شرمی، دولت برای این بی‌شرمان بدبخت و بیچاره مالی را در برابر فروختن حیای‌شان و خیره کردن چشمان جوانان تازه به بلوغ رسیده به جسدشان، می‌پردازد.

آیا تمامی این موارد با صورت‌های مختلف آن جز دسیسه‌ها و مکرهایی بر علیه ارزش‌های اخلاقی می‌باشند؟ که در واقع ویرانی و نابودی موجودیت جوانانی را که نسل‌های آینده را می‌سازند، هدف گرفته‌اند.^۲

این همان چیزی بود که وسایل و ابزار تبلیغاتی بی‌دینان دعوت داده و فرامی‌خوانند، تا اینکه هنرپیشگان و رقاصان و آواز خوانان زن و مرد، نمونه‌ها و الگوهایی در جامعه‌ی اسلامی قرار گیرند که بدان‌ها اقتدا شده و در واقع ستاره‌هایی در میدان هدم و ویرانی اخلاق و ارزش‌های والای اسلامی قرار گیرند.

و از دیگر موارد اینچنینی که در مقابل دیدگان مردم در این زمان (نیمه‌ی دوم قرن ۱۳ هجری) منتشر گردید، مواردی می‌باشد که مجله‌ی الهلال^۳ در زمینه‌ی مذهب عربانی و برهنگی و ظهور آن منتشر نمود.

دکتر محمد محمد حسین می‌گوید: «این مجله مذهب برهنگی و عربانی را به تصویر کشیده و این‌گونه جامعه‌ی سعادت‌مند آن‌ها و مزایای بهداشتی و اخلاقی!! آن‌را در معرض دیدگان همگان قرار داده

^۱ - این است سینما؛ مگا: الإتجاهات الوطنية (۳۵۴/۲).

^۲ - الإتجاهات الوطنية (۳۵۱-۳۵۰/۲).

^۳ - شماره‌ی ماه محرم، سال ۱۳۵۰ هـ.

است.

و مقوله‌ی طولانی خویش در این زمینه را چنین خاتمه می‌دهد: این چکیده و خلاصه‌ای از حال و وضع گروه‌ها و جماعت‌های عریان اروپا در این عصر و دوران بود. و گرچه طرفداران این گروه‌ها رو به افزایش است اما ما پیوسته بر این اعتقادیم که این بدعت، آداب انسانی و بشری را به شدت تهدید نموده و خطر بزرگی برای آن تلقی می‌گردد.

و این کلمات و سخنان سه گانه‌ای که اخیراً ذکر گردید، تماماً اقوال مجله در عدم تأیید این فسق ویرانگر و صریح بود که به کلی انسانیت را نابود کرده و به پایین‌ترین درجات و وحشی‌گری و درنده‌خویی می‌رساند^۱.

و یکی از اهداف شوم دولت صهیونیستی یهود در سرزمین اسلامی فلسطین، فاسد کردن زن و اشاعه‌ی انحراف جنسی می‌باشد، آنجا که در کتاب «قادة الغرب يقولون» آمده است: «شخصی از ساکنان ضفة الغربی حکایت می‌کرد که سازمان‌های صهیونی، جوانان عرب را با حملات برنامه‌ریزی شده و منظم به سوی اختلاط با دختران یهودی به ویژه در ساحل دریا، فرا می‌خوانند، بگونه‌ای که حتی دختران یهودی عمداً جوانان مسلمان را به زنا با خویش دعوت می‌کنند و در مقابل سازمان‌های صهیونی تمامی جوانانی را که این فراخوان‌های ناهنجار را رد می‌کنند، به بهانه‌ی وابسته بودن به حرکات فدایی، متهم می‌کنند.

و علاوه بر این جز فیلم‌های سکسی که تنها مسائل جنسی را به تصویر می‌کشند، در ضفة غربی وارد نمی‌شود و همچنین کارگاه‌های بزرگی باز شده که در آن نوکران عربی فلسطینی در راستای ترویج فسق و فجور و فساد و آن‌هم تقریباً رایگان فعالیت می‌کنند؛ و تمامی این تلاش‌ها در راستای نابودی و ویرانی اخلاق جوانان مسلمان صورت می‌پذیرد تا اینکه مبدا این جوانان به حرکات مقاومت در سرزمین اشغال شده اسلامی فلسطین پیوندند^۲.

و در سال‌های اخیر و به ویژه اولین سال‌های قرن ۱۴ هجری، امت اسلامی با خطرناک‌ترین سلاحی که موجودیت و عقیده و ارزش‌ها و اخلاق آن‌را تهدید می‌کند، مواجه گردید و آن چیزی جز ماهواره نمی‌باشد و این‌گونه است که «مالیز روثن» نویسنده‌ی کتاب «الإسلام في العالم» در مقاله‌ای که در روزنامه‌ی «الصندای تایمز» چاپ گردیده می‌نویسد: «سلاح سری غرب بر ضد اسلام، سلاح توپ و

^۱ - الإتجاهات الوطنية.. (۳۵۱/۲-۳۵۲).

^۲ - ص: ۸۴.

تانک نیست، بلکه سلاح فضا و ماهواره می باشد...^۱

براستی که مقوله‌ی این نویسنده برای همگان مصداق یافته است؛ چرا که درحقیقت فضای جهان غرب تبدیل به میدان مسابقه و رقابت در بداخلاقی در میان ده‌ها شبکه‌ی ماهواره‌ای گشته است. در کمتر از ده سال تعداد این شبکه‌ها به بیش از ۵۰ شبکه افزایش یافت، بلکه رئیس مؤسسه روابط ماهواره‌ای جهان عرب «عربسات» به ما بشارت داده که این تعداد قبل از سال ۲۰۰۰ میلادی به ۱۰۰ شبکه خواهد رسید.

و در آماري که اخیراً در هیئت همکاری کشورهای خلیج در زمینه دیش‌های ماهواره‌ای که بر پشت بام منازل در سرزمین‌های اسلامی نصب گردیده منتشر شده، تعداد این دیش‌ها، حدود یک میلیون و سیصد هزار دیش ارزیابی گردیده است و به عبارت دیگر تقریباً حدود ۴۰٪ از ساکنان خلیج شبکه‌های ماهواره‌ای را می‌بینند.

و آمار نشان می‌دهد در مصر حدود ۵۰۰ هزار دیش می‌باشد که میلیون‌ها بیننده شبکه‌های آن‌را نظاره‌گر می‌باشند^۲. و بی‌نیاز از دیگر شبکه‌ها می‌باشند. براستی امروزه این شبکه‌ها و آن دیش‌ها بسیار گشته و به شدت به عقاید و ارزش‌ها و اخلاق والا هجوم آورده و موجودیت این امت را با کمترین هزینه تهدید می‌نمایند، بگونه‌ای که مشاهده‌ی هر شبکه‌ای از شبکه‌های عالم را تنها با فشار دادن کلیدی میسر کرده‌اند و بیننده‌ی مسلمان با تنها فشار دادن کلیدی از شبکه‌ی فرانسه به شبکه‌ی انگلیس و از آن به شبکه‌ی آمریکا و از آن به لبنان انتقال یافته و همگی را رصد می‌کند و این‌گونه بدون هیچ حد و مرزی بارها و بارها این‌گونه عمل می‌نماید. اما تمامی این بذل و بخشش‌ها و ارائه‌ی چنین خدمات و چنان تسهیلاتی به امت قرآن و امتی که از فضائل بزرگ و بسیاری برخوردار است، نه از روی محبت بدین امت، بلکه از روی فساد اخلاقی و وارونه جلوه دادن و تحریف ارزش‌های ربانی آن می‌باشد.

براستی امروزه امت اسلامی در وضع بدی و بر سر دو راهی و در معرض خطر جدی می‌باشد، اگر الله عزوجل با رحمت خویش آن‌را درنیابد؛ چرا که درحقیقت به جایی رسیده است که این رهنمود نبوی بر آن مصداق می‌یابد که فرمودند: «يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمُ الْأُمَمُ مِنْ كُلِّ أَفْقٍ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا» «به زودی از هر گوشه از دنیا امت‌های دیگر به شما یورش می‌آورند، همانطور که گرسنگان به کاسه‌ی غذا حمله‌ور می‌شوند». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا، آیا به خاطر اندک بودن ما در آن روز است؟ فرمودند: «أَنْتُمْ يَوْمئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنْ تَكُونُونَ غَنَاءً كَغَنَاءِ السَّيْلِ، تَنْتَزِعُ

^۱ - مجلة الأسرة، ص: ۳۲، عدد ۵۰، جمادی الاولی (۱۴۱۸ هـ).

^۲ - همان، ص: ۲۹-۳۰، عدد ۵۰، جمادی الاولی، عام ۱۴۱۸ هـ.

الْمَهَابَةُ مِنْ قُلُوبِ عَدُوِّكُمْ، وَيَجْعَلُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ» «شما در آن روز تعدادتان زیاد است ولی به مانند کف روی سیل هستید، طوری که ترس و هیبت‌تان از قلوب دشمنان برداشته شده و در قلوب شما وهن و سستی به وجود آمده است». صحابه گفتند: وهن و سستی چیست ای رسول خدا؟ فرمودند: «حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ» «حب دنیا و ناپسند دیدن مرگ»^۱.

الله متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸] «می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهان‌های‌شان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

علامه سعدی رحمته می‌گوید: «یعنی این‌ها با گفته‌های پوچ‌شان می‌خواهند حق را رد کنند و نور خدا را خاموش نمایند، حال آنکه این سخنان حقیقت ندارد و کسی که دارای بینش است، به روشنی می‌داند که آن‌ها بر باطل هستند. ﴿وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ و خداوند یاری کردن دینش را برعهده گرفته و ضامن آن است و نیز حقی که پیامبران را به همراه آن فرستاده است، کامل خواهد کرد و نور خویش را در همه سرزمین‌ها به اتمام خواهد رساند. هرچند کافران دوست نداشته باشند. و چون دوست ندارند، همه‌ی توانایی‌های خود را برای خاموش کردن آن به کار می‌برند، اما باید بدانند که آن‌ها مغلوب و شکست خورده خواهند بود.

مثال آن‌ها مثال کسی است که خورشید را با دهان فوت می‌کند تا آن‌را خاموش نماید، اما نه کافران به هدف‌شان رسیدند و نه عقل و خردشان از نقص و ایراد سالم ماند. سپس سبب پیروزی و غلبه‌ی حسی و معنوی دین اسلام را بیان کرد و فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ یعنی او پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد. یعنی با علم مفید و عمل شایسته فرستاد. با علم و دانشی که به سوی خدا و به سرای بهشت هدایت می‌کند و انسان را به بهترین سخنان و اعمال و اخلاق و به سوی منافع دنیا و آخرت رهنمون می‌سازد. ﴿وَدِينِ الْحَقِّ﴾ و با دین حق فرستاد؛ یعنی دینی که باید فرامین و نواهی آن‌را گردن نهاد و بر اساس آن پروردگار جهانیان پرستش شود؛ دینی که حق و صدق است و عیبی در آن نیست و هیچ خللی بدان وارد نمی‌شود بلکه فرمان‌های آن غذای دل‌ها و ارواح و مایه راحتی جسم و تن است. و ترک کردن آنچه از آن نهی کرده است باعث در امان ماندن از شر و فساد

^۱ - به روایت أحمد در المسند (۳۲۸/۵) شماره (۲۲۴۵۹)؛ و أبو داود، کتاب الملاحم، باب في تداعي الأمم على الإسلام، شماره (۴۲۹۷)، (۴۸۳/۴) و شیخ الألبانی گفته است: صحیح است. نکا: السلسلة الصحيحة (۶۸۳/۲)، شماره (۹۵۸)؛ و الجامع الصغير (۱۳۹۵/۲) شماره (۳۲۵۷).

می‌شود. پس هدایت و دین حقی که پیامبر به همراه آن مبعوث شده، بزرگ‌ترین دلیل و برهان بر راستگویی اوست و این دلیل است که تا جهان باقی است، باقی و پایدار است و هرچند عاقل در آن بیشتر بیندیشد بینش او بیشتر می‌گردد. ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ تا آن‌را بر همه‌ی ادیان چیره گرداند. یعنی تا این دین را به وسیله‌ی حجت و دلیل بر همه ادیان چیره گرداند و اهل این دین را به وسیله‌ی شمشیر بر دیگران پیروز نماید. پس دین در همه اوقات چیره و برتر است و امکان ندارد چیزی آن‌را شکست دهد و بر آن چیره شود. اما اهل دین اگر آن‌را انجام دهند و در پرتو نور آن حرکت کنند و برای جلب منافع دینی و دنیوی خود از رهنمودهای آن پیروی نمایند، هیچکس در مقابل آن‌ها نمی‌تواند بایستد و آن‌ها بر اهل همه‌ی ادیان چیره خواهند گشت، اما هرگاه دین را ضایع کنند و فقط به این اکتفا نمایند که منتسب به دین اسلام باشند، این برای‌شان فایده‌ای نخواهد داشت و بی‌توجهی آنان به دین اسلام سبب خواهد شد تا دشمنان بر آن‌ها مسلط شوند. و هرکس اوضاع و حالات مسلمانان صدر اسلام و مسلمانان پس از آن‌ها را بررسی کند به این امر پی خواهد برد.^۱

اما هر آنکه از فرزندان مسلمین در عصر حاضر به این قانع نمی‌شود که قوت و قدرت و عزت و شوکت مسلمانان در تمسک به دین‌شان است و به استشهد آیات قرآن و احادیث نبوی در این مسأله کفایت نمی‌کند، پس بدو مقوله‌ی «مرماد یوک باکتول» را می‌گوییم، آنجا که می‌گوید: «اکنون برای مسلمانان بار دیگر این امکان وجود دارد که تمدن خویش را در عالم با همان سرعتی که پیشتر در جهان منتشر گردید، انتشار دهند، به این شرط که به اخلاقی که در ابتدای ظهور خویش بر آن بودند، بازگردند؛ چرا که این عالم درون‌تهی استطاعت و توانایی ایستادگی و مقاومت در برابر روح تمدن مسلمانان را ندارد».^۲

دکتر محمد محمد حسین رحمته می‌گوید: «من می‌دانم که بسیاری از مردم به هیچ دلیلی قانع نمی‌شوند مگر اینکه آن دلیل به غرب منسوب باشد، لذا اقوالی را که روزنامه‌هایی که در نزد آن‌ها متهم به عقب ماندگی و ارتجاع نبوده و از علمای غرب و سازمان‌های آن نقل قول کرده‌اند، ذکر می‌کنم:

از این جمله است نقل قول روزنامه‌ی «المصدر»^۳ از استاد «بیتیریم ساروکیین» مدیر مرکز مطالعات در دانشگاه هاروارد در کتابی که اخیراً با عنوان «الثورة الجنسية» نگاشته است، آنجا که اشاره می‌کند: «آمریکا به سرعت به سوی فاجعه‌ی مصیبت‌وار هرج و مرج جنسی حرکت می‌کند؛ و بیان می‌دارد که

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن.. (۱۱۹/۸-۱۲۰).

^۲ - قادة الغرب یقولون، ص: ۷۰، جلال العالم.

^۳ - شماره: ۱۶۸۹، ص: ۴.

این هرج و مرج ابتدا دامنگیر خودش خواهد شد همچنان که پیشتر منجر به سقوط امپراتوری یونان و امپراطوری روم گشت. و در این زمینه می‌گوید: ما از هر سو در محاصره‌ی امواج وحشتناکی از جریانات جنسی می‌باشیم که هریک از اتاق‌های ساختمان فرهنگ و تمدن و نیز هر نقطه‌ای از زندگی اجتماعی‌مان را فراگرفته است. و این بحران که زندگی هر مرد و زن آمریکایی را دستخوش تغییر قرار داده است، بیشتر از هر انقلاب و بحران دیگری در این عصر، زندگی ما را تهدید می‌کند و ما نیز باید از بحرانی که دامنگیر آن‌ها شده عبرت بگیریم.

اما هر آنکه می‌خواهد بیشتر در این زمینه اطلاع یابد، بایستی به مصوبه کنگره آمریکا در زمینه‌ی جوانان در آمریکا رجوع کند. تقریری که مجله‌ی «التحریر»^۱ آن‌را نقل کرده است که اشاره به بالا بردن نسبت مواد مخدر در میان جوانان و انتشار دکان‌های مشروب فروشی و کتاب‌ها و داستان‌ها و فیلم‌های جنسی و نیز انتشار و افزایش کاباره‌ها به ویژه در سواحل شرقی دارد.

و نیز هر آنکه می‌خواهد در این زمینه بیشتر بداند، به مصوبه پارلمان انگلیس که در زمینه‌ی مشکل روابط جنسی نامتعارف تشکیل دادند، رجوع نماید که در پایان پس از بحث و بررسی به اباحت آن پس از ۲۱ سالگی رأی دادند. و این مسأله را اخیراً روزنامه «الأخبار» منتشر نمود.^۲

و این‌گونه است که کلام الله عزوجل در مورد آن‌ها متحقق خواهد شد، آنجا که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فِإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ [الأنعام: ۴۴] «هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند درهای همه چیز را به روی‌شان گشودیم تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند (و باده ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند)». و نیز اینکه فرمودند: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَلَئِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾ [یوسف: ۲۱] «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

مطلب دوم: هدم و ویرانی قداست و هیبت و عظمت دین در قلب‌ها

^۱ - شماره: ۲۳۴، ذیل عنوان «اخلاق المجتمع الامريكي منهارة».

^۲ - حصوننا مهددة من داخلها، ص: ۸۴-۸۵.

براستی الله عزوجل این دین را بدین دلیل به عنوان آخرین رسالت‌های آسمانی برگزیده و با آن خاتم الانبیاء محمد ﷺ را فرستاد و این شریعت ربانی را بهترین شرایع قرار داد که از ویژگی‌هایی برخوردار است که در هیچ‌یک از شرایع آسمانی پیشین نمی‌باشد، بگونه‌ای که این دین و شریعت برای هر زمان و مکانی صلاحیت داشته و ثابت و شامل و کامل و جامع می‌باشد و از توازن و همگونی و عدل و میانه‌روی برخوردار است که در دیگر شرایع مانند آن یافت نمی‌شود. و در واقع از اصل و اساس در راستای حفظ مصالح بندگان در دنیا و آخرت قائم گردیده است.

براستی چون در آن نسل بی‌همتا (نسل صحابه) بنگریم، شگفت زده شده و از خود می‌پرسیم: چگونه این نسل به چنان مقام و منزلتی رسیده و در تطبیق این دین و اطاعت از اوامر و نواهی آن و جامه‌ی عمل پوشاندن بدان‌ها، الگو و نمونه گردیدند؟

من می‌گویم، اینکه آن‌ها چنان الگو و نمونه گردیدند، اسباب متعددی دارد که زیباترین آن‌ها عبارتند از:

۱- آن نسل در ایمان‌شان صادق بودند و در فراگرفتن و عمل نمودن به قرآن و سنت بسیار جدی بودند و نیز در جهاد فی سبیل الله صادق بودند.

۲- آن‌ها معنای امت واحده‌ای را که چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضا به درد می‌آیند، محقق نمودند.

۳- آن‌ها عدالت الهی و ربانی را در زمین، چه در میان خود و در جامعه‌ی اسلامی و چه در برابر دشمنان، محقق گرداندند.

۴- آن نسل، اخلاقیات لایله‌الاله الاالله را جامه‌ی عمل پوشاندند.^۱

چون تمام این موارد در اولین نسل اسلام کامل گردید، ثمرات بسیار و بزرگی را به بار آورد که از بزرگ‌ترین آن‌ها این بود که این دین عزیز و چیره و با عزت و شوکت و قدرت و اقتدار و استوار گردید؛ چرا که مسلمانان در این درجه‌ی رفیع و والا در اقامه‌ی این دین در میان خود و جامعه‌شان بودند.

لیکن زمانی که اهل اسلام ضعیف گشتند و در دین حق و ربانی خود دچار تفریط شدند، دشمنان اسلام آن‌را به تمسخر و استهزاء گرفتند و این بدان معنا نیست که در اولین نسل اسلام، کسانی از مشرکین و منافقین و اهل کتاب نبودند که به دین استهزاء ورزیده و آن‌را مسخره کنند، لیکن استهزاء و تمسخر آنان به صورتی که اکنون شاهد آن هستیم، نبوده و چون این عمل از آنان سر می‌زد، مسلمانان و حکام در راستای نصرت و یاری دین‌شان به سرعت واکنش نشان داده و حکم الله عزوجل در مورد

^۱ - نگا: واقعا المعاصر، ص: ۳۲-۳۳، شیخ: محمد قطب.

استهزاء کنندگان و مسخره کنندگان را اقامه می نمودند.

اما امروزه (با کمال تأسف) قداست دین و هیبت و تعظیم و تجلیل و تکریم و توقیر و احترام آن و تعظیم و تجلیل الله عزوجل و نیز احترام و یاری و حمایت از رسول الله ﷺ که همگی واجباتی بر عهده هر مسلمان است، ضعیف گشته و این ضعف و تضعیف، به سبب تلاش و کوشش دشمنان دین - مشرکان و اهل کتاب و منافقان - می باشد که وحشیانه و در کنار هم بر این دین هجوم آورده و حمله ور شدند و از آن عیبجویی کرده و بدان طعنه زده و دائماً بدگویی آن را بر زبان آورده و نشخوار کرده و آن را در معرض تمسخر و استهزاء قرار می دهند. و چون به اقوال و عملکرد مستشرقین توجه داشته باشیم می یابیم که همین است هدف عمومی آن‌ها؛ مستشرقی به نام «جب» در کتابش «وجهة الإسلام» می گوید: «نتیجه‌ی خالص این حرکت آموزشی آن است که - به قدر تأثیرش - مسلمانان بدون اینکه اکثر و بیشتر آن‌ها متوجه گردند، از سیطره و سلطه قدرت دین رها گردند و این تقریباً هدف هر فعالیت و جنبش و حرکت بیگانه‌ای در درون عالم اسلامی می باشد.»^۱

و در جایی دیگر این هدف را با وضوح بیشتری بیان داشته و بیش از پیش از آن پرده برداشته و می گوید: «دور کردن و دور ساختن سیطره و قدرت و سلطه‌ی دین از نفوس و بلکه به خاطر تحقیق این امر، مطالعات و بررسی‌های استشراق جدید تلاش کرده و در این راستا بر اهمیت قوانین وضعی و تطبیق آن بر مسلمانان به جای شریعت و قانون قرآن، تمرکز نموده‌اند...»^۲.

و این گونه است که وسایل و ابزار اطلاع رسانی در سرزمین‌های اسلامی که بر تخت‌های آن‌ها شاگردان مستشرقین نشسته‌اند، در این راستا یعنی هدم و ویرانی قداست دین و هیبت و عظمت آن در نفوس، تلاش می کنند که به عنوان نمونه می توان به کاریکاتور موهنی که روزنامه‌ی «کویت تایمز» منتشر نمود - که پیشتر ذکر آن در صورت‌های استهزاء در عصر حاضر گذشت - اشاره کرد که در آن ذات مقدس و بلندمرتبه‌ی الهی را در قالب تصویری خشمگین و ترشروی در برابر تلویزیون در یکی از مسابقات فرهنگی به تصویر کشیدند.^۳ (والعیاذ بالله من هذا الکفر الصریح من هؤلاء الکفار).

براستی آیا پس از این عملکرد زشت و قبیح، هیبتی برای خالق و مالک و متصرف مطلق در تمامی امور هستی، نزد بینندگان باقی می ماند؟ تردیدی نیست که این شیوه و اسلوب ماکرانه و حيله‌گرانه، قداست دین و عقیده مسلمان در مورد الله عزوجل را تخریب و ویران می گرداند.

^۱ - ص: ۲۱۷، به نقل از المستشرقون، ص: ۱، د. عابد السفیانی.

^۲ - همان، ص: ۱.

^۳ - بنگر: مجله المجتمع، شماره: ۱۱۶۳ در ۲۵ ربیع الأول ۱۴۱۶هـ.

و نیز می‌بینیم که این هدف را به گونه‌ای دیگر نیز دنبال می‌کنند، آنگونه که اسماء خداوند متعال در هتل هیلتون به تمسخر گرفته شد که زنان فاسق و بی‌شرم و حیا از اسماء الحسنی برای زینت لباس‌هایی استفاده کردند که در این هتل^۱ با وقاحت تمام خود و آن لباس‌ها را در معرض دید همگان قرار می‌دادند؛ براستی الله متعال از آنچه مسخره کنندگان ملحد می‌گویند، پاک و منزه و بسیار برتر است؛ براستی پس از این استهزاء و تمسخر نسبت به اسماء الحسنی، آیا قداستی برای آن‌ها باقی می‌ماند؟ اسماء نیکویی که الله عزوجل در کتابش در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «خدا دارای زیباترین نام‌ها است (که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نماید. پس به هنگام ستایش خدا و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید و به ترک کسانی بگویند که در نام‌های خدا به تحریف دست می‌یازند (و واژه‌هایی به کار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منفی ذات یا صفات خدا است)، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

این گوشه‌ای از مواردی بود که در خلال وسایل و ابزار اطلاع رسانی و تبلیغاتی با هدف هدم و تخریب و ویرانی قداست عقیده‌ی مسلمان در مورد الله عزوجل و اسماء نیکویش منتشر گردیده، همچنان که آن ویرانگران رسول الله ﷺ را نیز هدف حملات خویش قرار دادند، چنان‌که در روزنامه‌ی «المساء» قاهره، کاریکاتوری را از پیامبر ﷺ به صورت خروسی بزرگ که نه مرغ در اطراف او می‌باشند، به تصویر کشیدند. و در زیر آن تصویر با لهجه‌ی مصری نوشتند: «این همان جناب محمد است که با نه نفر ازدواج کرده»^۲.

براستی پس از این اهانت، دیگر چه اندازه از تعظیم و توقیر و احترام خاتم الأنبياء در قلوب مسلمانان باقی می‌ماند: ﴿... قُلْ أَيْدِي اللَّهِ وَعَائِيَّتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۵﴾ لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

و این‌گونه دشمنان اسلام در مسیر خط مشی مسخره کنندگان دین و ارزش‌هایی که الله عزوجل ما را بدان‌ها مشرف گردانده، حرکت نمودند؛ این محمد السعدنی است که با افتخار می‌گوید: «دین و لغت

^۱ - بنگر: مجله المجتمع، شماره ۴۶۷ در سال ۱۴۰۰هـ.

^۲ - مجموع فتاوی و مقالات.. (۲۳۵/۶-۲۶۴) لسماحة الشيخ عبدالعزيز بن باز.

و تقلید، سه مرض اجتماعی می‌باشند»^۱. و چه بداند یا نداند در واقع مقوله‌ی کیمونی مستشرق را در قالبی دیگر تکرار کرده، آنجا که می‌گوید: «براستی که دیانت محمدی جذامی است که میان مردم منتشر گردیده است و بدان‌ها یورشی سخت آورده است، بلکه آن مرض هولناک و ترسناک و فلج کننده‌ای است و در واقع جنونی گمراه کننده و وحشتناک است»^۲. و اینچنین الفاظ شوم و تحریف گرایانه و دروغ پردازی‌ها و یاهو سرائی و ویرانگری‌هایی در چنین روزنامه‌هایی به نشر نمی‌رسد مگر با هدف به حرص و ولع انداختن جوانان به خواندن آنچه در این روزنامه‌ها نوشته شده است، تا اینکه این-گونه به هدف خویش یعنی تضعیف ایمان و دین در قلوب جوانان مسلمان برسند و چون جوانان فاسد گشتند، دیگر امیدی به بازگشت امت به مجد و شرف و بزرگی و عزت و اقتدار و عظمت و قدرت خویش نمی‌باشد.

از دیگر وسایل و ابزار هدم و ویرانی قداست و هیبت دین در قلوب مردم، موردی است که روزنامه‌ی «الوطن المصریة»^۳ تحت عنوان «عذاب قبر بر پرده‌ی سینما!!» منتشر نمود، که در آن عذاب قبر و وحشت روز قیامت را به تمسخر گرفته که چون مسلمانان آن را مشاهده نمایند، این امر غیبی در نفوس-شان ضعیف گشته و این‌گونه ترس ایشان از آن روز و احوال آن، تضعیف گشته و بر سرکشی و تجاوز نسبت به حدود و محرماتی که الله عزوجل مقدر فرموده است، جرأت پیدا می‌کنند.

و چون به ادبیات حداثیون نظری افکنیم، می‌بینیم که در راستای محقق گرداندن این ویرانگری دلخواه دشمنان اسلام در تلاشند؛ این بزرگ حداثیون است - آنکه دیگر حداثی‌ها را زندقه آموخته - که در مورد ادبیات قدیم از امثال ابونواس و عمرو بن ابي ربیعة بحث نموده و سبب توجه حداثیون به شعر آن‌ها را ذکر نموده و می‌گوید: «بی‌حرمتی نسبت به مقدسات همان امری است که ما را مجذوب شعر آن‌ها نمود و علت جذب ما همین می‌باشد؛ ما ناخودآگاه با هر آنچه با باز شدن فکر و عقل مقابله کند، می‌جنگیم، چرا که انسان از این زاویه فطرتاً متمرد و یاغی است و در واقع انسان حیوانی متمرد و یاغی است»^۴.

حدّاثی دیگر یعنی عبدالحمید جیده نیز در زمینه ریشه‌های حدّاثی‌گری بحث کرده و می‌گوید: «رودخانه‌ی تصوف در گستره‌ی شعر عربی معاصر سرازیر گردید و به آن رنگی دیگر بخشید. به درستی

^۱ - روزنامه الرياضیة، شماره (۱۵۳۲).

^۲ - پیشتر در همین رساله ذکر آن گذشت.

^۳ - در تاریخ: ۱۹۸۴/۱۲/۸ م.

^۴ - الحدّاثة فی میزان الاسلام، ص ۲۸ للشیخ عوض القرنی.

که نفري و حلاج و ذوالنون و ابن عربي و ... در ادونیس و سیاب و بیاتی و نازک ملانکه و صلاح عبدالصبور و محمد عفيفي مطر، تأثیر گذاشته‌اند. لذا ارزش‌هایی را که شعر عربی جدید به خود گرفته در واقع مدیون میراث تصوف می‌باشد»^۱.

براستی پس از توصیف این دین به جذامی که چون در جسم سرایت کند، آنرا نابود و تباه می‌سازد، و توصیف آن به مرضی اجتماعی که بایستی ریشه کن گردد، آن‌هم نه با وسایل عرصه‌ی پزشکی معاصر، بلکه با دشمنی در خلال میدان‌های متعددی که در جامعه‌ی مندرس و فرسوده به دست گرفته‌اند و از طریق تبلیغات و گاهی از راه آموزش و گاهی از طریق نظریاتی که آن‌ها را علمی می‌خوانند، اما درحقیقت نظریات زندقه و الحاد و فجور و فسق و فساد می‌باشد؛ آیا پس از همه‌ی این‌ها، دیگر عظمت و هیبیتی از این دین در قلوب مسلمانان (به ویژه ضعیف‌الایمان) باقی می‌ماند؟

اما براستی هرگاه مفسدان زمین در راستای نابود کردن دین و ویرانی و هدم هیبت و عظمت و بزرگی آن، چه در قلوب یا در سطح جامعه، تلاش نمودند، به اذن الله تبارک و تعالی موفق نشده و نتوانستند به مقصود خویش دست یابند؛ چرا که الله عزوجل فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آنرا از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)». و از لوازم حفظ این دین، حفظ عقاید و شرائع و ارزش‌ها و اخلاق آن می‌باشد که الله عزوجل حفاظت همگی را بر عهده گرفته است.

و همچنین از لوازم حفظ این دین، حفظ امتی که آنرا بر پا داشته که آن امت اسلام حقیقی است، می‌باشد: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۲۱] «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

مطلب سوم: نابودی امت‌ها و دولت‌ها

۱- نابودی امت‌ها

۲- نابودی ملت‌ها

۱- نابودی امت‌ها:

پیشتر در باب دوم «صورت‌های استهزاء» و نیز در فصل اول آن «صورت‌های استهزاء در امت‌های

^۱ - همان، ص: ۲۹.

پیشین» در این زمینه سخن گفتیم و در خلال آن توضیحات روشن گردید که این گناه بزرگ، امری مشترک میان تمامی امت‌هایی که پیامبران‌شان را تکذیب نمودند - جز آنکه پروردگارت بر او رحم کرده - می‌باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۰﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [الحجر: ۱۰-۱۱] «ما پیش از تو (پیغمبرانی را) به میان گروه‌ها و دسته‌های پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ فرستاده‌ای به پیش ایشان نمی‌آمد مگر این که او را مسخره می‌کردند (همان گونه که هم اینک باطل‌گرایان تو را مسخره می‌دارند)».

و نیز الله عزوجل فرمودند: ﴿يَلْحَسِرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [یس: ۳۰] «فسوسا و اسفا بندگان را! هیچ پیغمبری به سوی ایشان نمی‌آید مگر این که او را مسخره می‌کنند و به باد استهزاء می‌گیرند».

و می‌فرماید: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿۶﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۷﴾﴾ [الزخرف: ۶-۷] «(فرستادن پیغمبری به سوی شما چرا باید عجیب باشد؟ قبلاً) ما پیغمبران زیادی را به میان ملت‌های پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ پیغمبری به پیش آنان نمی‌آمد، مگر این که او را مورد استهزاء قرار می‌دادند».

و در فصل اول از این باب، به کیفرهای دنیوی که دامنگیر آن استهزاء کنندگان تکذیب کننده گردید، اشاره نمودم که نیازی به تکرار آن‌ها نیست، مگر مواردی که مربوط به موضوع مورد بحث ما در این قسمت می‌باشد و آن اثر بزرگی از آثار استهزاء بر جامعه می‌باشد که عبارت است از: در معرض نابودی قرار گرفتن آن؛ همچنان که در طول تاریخ بشریت برای امت‌های پیشین رخ داده است.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «الله عزوجل از کیفر و عقوبتی که خطاکاران امت‌های پیشین همچون قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و اصحاب مدین و قوم فرعون را در دنیا بدان گرفتار نمود، خبر داده و نیز از کیفری که در آخرت در انتظارشان است، خبر داده است. و بر این اساس بود که مؤمن آل فرعون گفت: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا قَوْمِ إِيَّاكُمْ مِثْلُ الْآخِرِينَ ﴿۳۰﴾ مِثْلُ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿۳۱﴾ وَيَقَوْمِ إِيَّاكُمْ مِثْلُ الْآخِرِينَ ﴿۳۲﴾﴾ [الغافر: ۳۰-۳۳] «آن مرد با ایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسم همان بلایی به شما برسد که در

روزگاران گذشته به گروه‌ها و دسته‌ها رسیده است. از سزای عادت‌های هم‌چون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند (می‌ترسم که گریبانگیرتان شود). خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند (و نمی‌پسندد که بندگان‌ش هم به یکدیگر ستم کنند). ای قوم من! بر شما از روز صدا زدن (که قیامت است) می‌ترسم. آن روزی که پشت می‌کنید و می‌گریزید، اما هیچ پناهی جز خدا (برای حفظ خود از عذاب) ندارید. آخر خدا کسی را که (از راستای بهشت منحرف و) گمراه سازد، هیچ راهنما و راهبری نخواهد داشت».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَكْبَرُ...﴾ [القلم: ۳۳] «عذاب (دنیوی خدا) این گونه است و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگ‌تر (از این عذاب‌های دنیوی) است».

و می‌فرماید: ﴿سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم: یک بار با پیروزی شما بر دشمنان‌تان که مایه درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد و بار دوم با رسواکردن ایشان به وسیله پرده‌برداری از نفاق‌شان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند)».

و فرمود: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِيِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [السجدة: ۲۱] «ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر (دنیا) را پیش از عذاب بزرگ‌تر (آخرت) بدیشان می‌چشانیم، شاید (از کفر و معاصی دست بکشند و به سوی خدا) برگردند» ...

و این‌گونه الله عزوجل در عموم سوره‌های انذار (بیم دادن)، کیفری را که گنهکاران و خطاکاران در دنیا چشیدند و خداوند متعال آن‌ها را عذاب نمود و نیز عذابی که در آخرت برای‌شان مهیا گردیده، ذکر می‌نماید و گاهی در سوره‌ای تنها عذاب آخرت را ذکر می‌کند؛ چرا که عذاب آخرت بزرگ‌تر و نیز ثواب آن بزرگ‌تر و آن سرای جاودانگی و ماندگاری است»^۱.

اکنون به نمونه‌هایی از عقوبت‌ها و کیفرهایی که الله عزوجل دامنگیر برخی از امت‌ها نمود و به کلی آنان را نابود کرد، اشاره می‌کنیم؛ و خداوند متعال این عذاب نابود کننده را که دیگر اثری از آنان باقی نگذارد، بدین دلیل به سوی آنان فرستاد چون می‌دانست دیگر در آن‌ها خیری نبوده و امکان هدایت یافتن و پذیرفتن دعوت پیامبران‌شان از سوی آن‌ها نیست؛

اما از این دسته است، عذابی که بر قوم نوح علیه‌السلام فرود آمد، آنگاه که با دعوت پیامبرشان نوح

^۱ - مجموع الفتاوی (۱۳۹/۲۸).

با تکذیب و استهزاء و تمسخر آن روبرو شده و مقابله نمودند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...﴾ [هود: ۳۸] «نوح دست اندر کار ساختن کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند (و می‌خندیدند و می‌گفتند: دیوانه شده است. به سرش زده است. پیغمبری را ترک گفته است و نجاری را پیشه کرده است!)» یعنی نوح علیه‌السلام را به خاطر بعید و غیرممکن دانستن وقوع عذاب و طوفانی که آن‌ها را بدان وعده داده بود، تمسخر و استهزاء می‌نمودند.^۱

و خداوند متعال با رحمت خویش، پیامبرش و کسانی را که همراه او ایمان آورده بودند، نجات داد، و دشمنان خویش و دشمنان پیامبرش را هلاک نمود و زوال و نابودی برای آن‌ها نوشته و مقرر نمود؛ چرا که دیگر استحقاق بقای در زمین را نداشتند و دیگر شایستگی و خیری در آن‌ها برای سازندگی و عمارت زمین با ذکر و عبادت الله عزوجل نبود، الله متعال می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿۳۹﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۴۰﴾﴾ [هود: ۳۹-۴۰] «هرچه زودتر خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده (در دنیا) بهره چه کسی و شکنجه جاودان (در آخرت) گریبانگیر کدام یک از مردمان می‌گردد. (نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند) تا آنگاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت (و خشم ما به غایت رسید. به نوح) گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است)، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ ﴿۳۷﴾﴾ [هود: ۳۷] «و (اکنون) به دیدگان ما و به وحی ما، کشتی را بساز، و در (باره‌ی) کسانی که ستم کردند، با من سخن مگو، که آنان غرق شدنی هستند».

و الله عزوجل در جایی دیگر از کتابش، تفصیلات این غرق شدن را بیان داشته و می‌فرماید: ﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿۱۱﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿۱۲﴾﴾

^۱ - قصص الأنبياء، ص: ۱۰۰، ابن کثیر.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْجِ وَدُسِّرَ ﴿۱۳﴾ [القمر: ۱۱-۱۳] «پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. (بگونه‌ای که گوئی درهای آسمان همه باز شده و هر چه آب است فرو می‌بارد). و از زمین چشمه ساران زیادی برجوشاندیم (بگونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آب‌ها در هم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدر شده بود. و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها، سوار کردیم»^۱.

و با همین کيفر و عقوبت غرق شدن، الله عزوجل پادشاهی فرعون و قوم مستکبرش را که از دعوت پیامبر خدا، کلیم الله موسی علیه‌السلام، روی گردانده و در برابر آن تکبر ورزیدند، نابود نمود. و این بدان خاطر بود که آن‌ها در باطل و تکذیب پیامبرشان و استهزاء و تمسخر او چنان فرورفته بودند که دیگر حجت‌ها و دلایل و براهین بزرگ و چیره کننده بدن‌ها سودی نرساند، لذا خداوند متعال امری خارق العاده که چشم‌ها را خیره نموده و عقل‌ها را سرگردان و سردرگم، بدن‌ها نشان داده و نمایان نمود، اما آن‌ها با این وجود هم بر شیوه خود پافشاری نموده و از آن دست نمی‌کشیدند و آن‌را رها نکرده و از کرده‌های خود باز نمی‌گشتند.^۲

و چون موسی علیه‌السلام به یقین رسید که دیگر در فرعون و قومش خیری نبوده و آن‌ها هرگز هدایت را نمی‌خواهند بر علیه وی و قومش دعا نمود و برای آن‌ها خشم و غضب الهی را خواست و این به دلیل تکبر ورزیدن فرعون از پیروی نمودن از حق و بازداشتن از راه خدا و عناد و سرکشی و تمرد و اصرار وی بر باطل و لجبازی و دشمنی با برهان قطعی و حق و حقیقتی بود که هم از نظر حسی و هم معنوی برایش آشکار و واضح گردید»^۳.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۸۸﴾ قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمْ مَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾﴾ [یونس: ۸۸-۸۹] «(هنگامی که کینه توزی کافران و اذیت و آزار ایشان با موسی به غایت رسید) موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و فرعونیان در دنیا زینت (و بهجت جهان، یعنی فرزندان و

^۱ - بنگر مثلاً: قصص الأنبياء، ص: ۸۳-۱۱۶، نگاشته‌ی علامه ابن کثیر، وی به تفصیلات قصه نوح همراه قومش پرداخته

است؛ و بنگر: سنة الله في عقاب الأمم في القرآن الكريم، ص: ۱۲۵-۱۲۹، عبدالسلام الشریف.

^۲ - قصص الأنبياء، ص: ۴۳۵، ابن کثیر.

^۳ - همان، ص: ۴۳۷.

قدرت فراوان و نعمت) و دارائی (سرشار) داده‌ای و عاقبتِ آن این شده است که (بندگان را) از راه تو به در می‌برند و گمراهشان می‌کنند. پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و بر دل‌هایشان (بند قسوت را) محکم کن، تا ایمان نیاورند مگر آن گاه که به عذاب دردناک (دوزخ) گرفتار آیند (که آن وقت توبه و پشیمانی دیگر سودی ندارد). خدا فرمود: دعای شما (موسی و هارون) پذیرفته شد، پس بر راستای راه پابرجا باشید و استقامت به خرج دهید (و از انبوه مشکلات نهراسید) و از راه و برنامه کسانی پیروی نکنید که ناآگاهند».

سپس پیامبر خدا موسی علیه‌السلام و کسانی از بنی‌اسرائیل که همراه او ایمان آورده بودند درحالی‌که برادرانش هارون و یوشع بن نون هم همراه او بودند که یوشع از بزرگان بنی‌اسرائیل و علما و عبادت گزاران بزرگ آن‌ها بود و خداوند متعال پس از موسی و هارون بدو وحی نموده و او را به عنوان پیامبر پس از آن‌ها برگزید ... و درحالی‌که مؤمن آل فرعون همراهشان بود، از شهر خارج گردیدند^۱.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ ﴿۵۲﴾ فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿۵۳﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿۵۴﴾ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴿۵۵﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ ﴿۵۶﴾ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۵۷﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۵۸﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۵۹﴾ فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿۶۰﴾ فَلَمَّا تَرَاءَا الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿۶۱﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿۶۲﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿۶۳﴾ وَأَزَلْفُنَا تَمَّ الْأَخْرِينَ ﴿۶۴﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ وَأَجْمَعِينَ ﴿۶۵﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿۶۶﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۶۷﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۶۸﴾﴾ [الشعراء: ۵۲-۶۸] «ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان (مؤمن بنی اسرائیل) مرا (از مصر) کوچ بده. شما حتماً تعقیب می‌شوید (و فرعون و فرعونیان برای دستگیری شما دنبالتان می‌کنند). (توسط جاسوسان خبر به دربار رسید که موسی و بنی‌اسرائیل در صدد کوچ به سرزمین دیگری هستند) پس فرعون (مامورانی) به شهرها فرستاد تا (نیرو) جمع کنند (و جلو ایشان را بگیرند). (فرعون به ماموران دستور داد و گفت: به اهالی شهرها بگوئید: اینها (که قصد فرار و تجمع و تقویت در جای دیگری را دارند) گروه اندک و ناچیزی هستند (و ما با نخستین تاخت ایشان را گرفتار و به شکنجه و آزار می‌رسانیم). آنان ما را بر سر خشم می‌آورند. (البته جای هیچ گونه نگرانی نیست و لیکن

ما گروهی هستیم محتاط (و بیدار و دوراندیش). (سرانجام آنچه می‌بایست بشود شد و عاقبت بنی‌اسرائیل بر فرعون و فرعونیان پیروز شدند) و ما آنان را از باغ‌ها و چشمه‌سارها بیرون رانیدیم. و (ایشان را) از میان گنج‌ها و کاخ‌های مجلل (به در کردیم). این چنین (شد که بنی‌اسرائیل پیروز گشتند) و آن‌ها را میراث بنی‌اسرائیل کردیم. (فرعون و فرعونیان) بنی‌اسرائیل را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب بدیشان رسیدند. هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار می‌گردیم (و هلاک می‌شویم). (موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است. (قطعاً به دست دشمنم نمی‌سپارد و به راه نجات) رهنمود خواهد کرد. به دنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به دریا بزن. (وقتی عصا را به دریا زد) دریا از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید (و دوازده راه خشک در آن پدیدار شد و هر گروهی از اسباط دوازده گانه بنی‌اسرائیل در جاده‌ای حرکت کرد). و در آنجا دیگران را (نیز به موسی و بنی‌اسرائیل) نزدیک گردانیدیم (و فرعون و فرعونیان را وارد آن راه‌های دوازده‌گانه کردیم). موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. بی‌گمان در این (ماجرای نجات مومنان و غرق کافران) درس عبرت بزرگی است (برای کسانی که چشم باز و دل آگاه داشته باشند و درباره سرگذشت جباران مغرور بیندیشند و اوراق تاریخ مکتوب و منظور را به دقت بخوانند و ببینند). ولی اکثر آنان ایمان نیاوردند (و کمتر ایشان، همچون آسیه و جادوگران، به جمع مؤمنان پیوستند). بی‌گمان پروردگار تو با عزت و توانا و با محبت و مهربان است».

حافظ ابن کثیر رحمته الله در تفسیر اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً﴾ می‌گوید: «یعنی در اینکه الله عزوجل دوستانش را نجات داد و احدی از آن‌ها را غرق نمود و در مقابل تمامی دشمنانش را غرق نمود و احدی از آن‌ها نجات نیافت، نشانه‌ای بزرگ و برهان قاطعی در زمینه‌ی قدرت بی‌حد و وصف و عظیم الله عزوجل و صداقت و راستی و درستی پیامبرش در شریعت مکرم و منهج راست و استواری که از جانب پروردگارش آورده است، می‌باشد»^۱.

و این‌گونه شقاوت‌مندان و بیچارگان - که در واقع با عمل خویش خود را شقاوت‌مند و بدبخت نمودند - نابودی و هلاکت و نیستی را بر بقای در مصر ترجیح دادند، آن سرزمین‌هایی که توصیف آن‌ها در کتاب الله چنین آمده است: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينِ ﴿٢٧﴾﴾ [الدخان: ۲۵-۲۷] «چه باغ‌ها و چشمه‌سارهای زیادی از خود به جای گذاشتند! و کشتزارها و اقامتگاه‌های جالب و گرانبهائی را. و نعمت‌های فراوان (دیگری) که در آن شادان

و با ناز و نعمت زندگی می‌کردند».

براستی پس از اهل مصر چه کسانی در آن سکونت گزیدند؟ و این مقام بزرگوار و باغ‌ها و چشمه‌ها به چه کسانی عطا گردید؟ الله عزوجل در این زمینه به ما خبر داده و می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الدخان: ۲۸-۲۹] «این چنین بود (ماجرای آنان) و ما همه این نعمت‌ها را به قوم دیگری دادیم. نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه بدیشان مهلتی داده شد (تا چند صباحی بمانند و توبه کنند و به جبران گذشته‌ها بپردازند)».

این نمونه‌ای از عذاب و عقوبت و کیفر الله عزوجل بود که آن‌را دامنگیر امت‌هایی نمود که در برابر امر پروردگارشان راه سرپیچی و سرکشی و تعدی را در پیش گرفتند و با پیامبران، با تکذیب و تمسخر و استهزاء و عیبجویی و ریشخند و طعنه و تحقیر روبرو شدند و این‌گونه بود که الله عزوجل آن‌ها را گرفتار عذاب و کیفری به سان گرفتار ساختن و کیفر دادن خدائی چیره و پیروز و قدرتمند، نمود.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾﴾ [العنكبوت: ۴۰] «ما هریک از این‌ها را به گناهان‌شان گرفتیم: برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه حواله کردیم و بعضی از ایشان را صدای (رعب انگیز صاعقه‌ها و زمین لرزه‌ها) فرا گرفت و برخی از ایشان را هم به زمین فرو بردیم و برخی دیگر را (در آب دریا) غرق کردیم. خداوند هرگز بدیشان ستم نکرده است و آنان خودشان (با ارتکاب کفر و فسق و فجور) به خویشان ستم کردند (و نتیجه آن‌را هم دیدند و چشیدند)».

۲- نابودی دولت‌ها:

ابن خلدون^۱ - در بررسی تاریخی خود - معتقد است، سنتی به نام سنت «شیخوخة» وجود دارد که دولت‌ها به مقتضای آن جایگزین یکدیگر می‌شوند و به نظر وی دولت‌ها به صورت ضعیف ایجاد شده و سپس تقویت گردیده و قدرتمند شده و خود را پیدا کرده و عظمت و بزرگی و چیرگی می‌یابند، سپس رو به کهنگی و فرسودگی آورده و همچون انسان پیر و ناتوان می‌گردد و پادشاهی و قدرت و سلطه و چیرگی‌اش را از دست داده و قدرت و توانش متلاشی می‌گردد و رو به زوال و نابودی می‌گراید. و مورخ

^۱ - بنگر: مقدمة ابن خلدون، ص: ۱۶-۱۷.

و اندیشمند انگلیسی معاصر، توینبی نیز این مسأله را از ابن خلدون نقل می‌کند^۱.

اما آنچه ابن خلدون در این زمینه عنوان نموده، نسبت به دولت‌های جاهلی که بر اساس عناصر بشری همچون نژاد و رنگ و زبان و ... شکل گرفته و بر پا گشته‌اند، صحیح می‌باشد، اما دولت‌هایی که بر اساس عناصر و ارزش‌های شرعی ربانی شکل گرفته و بر پا گشته‌اند، امر در مورد آن‌ها تماماً متفاوت و مختلف می‌باشد و بر آن‌ها سنتی دیگر و متفاوت با سنت شیخوخه جاری می‌باشد و آن سنت را الله عزوجل در کتابش توضیح داده و بیان نموده است و آن اینکه: ﴿... وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸] «اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهند کرد و از فرمان خداوند روی‌گردان نخواهند شد)».

امروزه نیز دولت‌ها از قواعد و مبنای صحیحی که بر اساس دین و عقیده می‌باشند، منحرف گشته و در واقع از قواعد و مبنای صحیحی که بر اساس دین و عقیده است، روی‌گردانده و مرض رفاه طلبی و خوشگذرانی و شهوترانی در آن‌ها نفوذ کرده و آن‌ها را فرا گرفته است. و بلکه رفاه طلبان بر این دولت‌ها دست یافته‌اند، رفاه طلبان خوش‌گذرانی که دولت و امت را با اشاعه‌ی فساد در زمینی که الله عزوجل آن‌را با بعثت پیامبران و نازل کردن کتب پاک نموده است، به سوی زوال و نابودی می‌برند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۶] «هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم، افراد دارا و خوشگذران و شهوتران آنجا را سردار و چیره می‌گردانیم و آنان در آن شهر و دیار به فسق و فجور می‌پردازند (و به مخالفت با دستورات الهی برمی‌خیزند)، پس فرمان (وقوع عذاب) بر آنجا واجب و قطعی می‌گردد و آنگاه آن مکان را سخت درهم می‌کوبیم (و ساکنانش را هلاک می‌گردانیم)».

قاسمی رحمته می‌گوید: «قاشانی رحمته می‌گوید: هر چیزی در دنیا نیست و نابود می‌گردد و نابودی آن با فراهم آمدن شرایطی که اقتضای نابودی آن‌را دارد، می‌باشد؛ و همچنان که زوال و نابودی بدن با از بین رفتن اعتدال و میانه‌روی و حصول انحرافی می‌باشد که آن‌را از بقا و ثباتش دور می‌سازد، نیز نابودی شهری با انحراف آن از جاده‌ی مستقیمی که همان راه الله عزوجل و همان شریعت است که حافظ نظام است، می‌باشد. لذا چون زمان هلاکت و نابودی شهری فرا رسد، بایستی که استحقاق هلاک شدن را

^۱ - بنگر: واقعنا المعاصر، ص: ۱۱۴، شیخ: محمد قطب.

داشته باشد و زمانی این استحقاق را می‌یابد که فسق و فساد و خروج از اطاعت الله عزوجل در آن رواج یابد. بنابراین چون اراده‌ی الله عزوجل بر نابودی شهری تعلق گیرد، ابتدا رفاه طلبان و خوشگذرانان و شهوت‌رانان آن شهر را ضرورتاً سردار و چیره می‌گرداند که به فسق و فساد و سرکشی و تجاوز و تعدی در برابر نعمت الله عزوجل روی می‌آورند و به اموری دست می‌زنند که شایسته نیست. و این به امر الله عزوجل و تقدیر خداوندی در راستای شقاوت و بدبختی است که ملزم عملکردشان می‌باشد و در این هنگام است که هلاکت و نابودی‌شان واجب می‌گردد»^۱.

امام ابن قیم رحمته نیز در ضمن پرداختن به ورود علوم معطله در بنی اسرائیل و این امت - در ضمن شمردن اسباب زوال و نابودی دولت‌ها - بدین مسأله پرداخته و می‌گوید: «و امر همچنان در عهد نبوت موسی کلیم الله، بر مدار توحید و اثبات صفات و سخن گفتن خداوند متعال با بنده‌اش موسی برقرار بود تا اینکه موسی علیه‌السلام وفات یافت و انحرافات در بنی اسرائیل وارد گشت و تعطیلی صفات در میان‌شان سربرآورد و دشمنان موسی علیه‌السلام بر عموم عقاید معطله روی آورده و آن‌ها را بر نصوص تورات مقدم داشتند، بنابراین الله عزوجل کسانی را که پادشاهی‌شان را نابود کرده و ایشان را از سرزمین‌شان بیرون رانده و فرزندان‌شان را به اسارت گرفتند، بر آن‌ها مسلط نمود، همچنان که این عادت و سنت الله عزوجل در مورد بندگانش، آنگاه که از وحی روی گردانده و کلام ملحدان و فلاسفه معطله و دیگران را جایگزین وحی کنند، می‌باشد. همچنان که خداوند متعال نصاری را بر سرزمین اعراب، آنگاه که در سرزمین‌شان فلسفه و منطق ظهور نمود و عرب‌ها بدان مشغول گشتند، مسلط نمود، بگونه‌ای که نصاری بر اکثر و بیشتر سرزمین‌شان چیره و غالب گشتند و این‌گونه عرب‌ها رعیت آن‌ها شدند. نیز چون این فلسفه و منطق در مشرق زمین ظهور نمود، سپاهیان و گردان‌های تاتار بر آن‌ها مسلط گردید، بگونه‌ای که اکثر و بیشتر سرزمین‌های مشرق زمین را ویران و نابود نموده و بر آن‌ها چیره و غالب گشتند.

همچنین در اواخر سیصدمین سال و اوایل چهارصدمین سال، زمانی که اهل عراق به فلاسفه و علوم ملحدین مشغول گشتند، قرامطه‌ی باطنیه بر آن‌ها چیره و مسلط شدند و چندین بار سپاه خلیفه را در هم شکستند و بر حُجاج غلبه یافتند و بدان‌ها با قتل و غارت و اسیر کردن‌شان تعرض نموده و عزت و شوکت‌شان را در هم شکست و بسیاری از سرشناسان از وزرا و نویسندگان و ادیبان و دیگران به موافقت با آن‌ها در باطن متهم شدند و داعیان آن‌ها بر سرزمین‌های مغرب چیره شدند و پادشاهی‌شان در مصر^۲

^۱ - محاسن التأویل (۵۸۱/۴)، وانظر: السنن الالهية، ص ۱۸۷، د. عبدالکریم زیدان.

^۲ - و آنها عبیدون می‌باشند که به دروغ و افتراء خویش را فاطمیون نامیده و ادعای آن را داشتند، و اگر بر فرض مثال هم

مستقر گردید. و در زمان آن‌ها قاهره شکل گرفت و بر شام و حجاز و یمن و مغرب تسلط و غلبه یافتند و برای آن‌ها بر منبر بغداد خطبه خوانده می‌شد.^۱

و در این معنا در شعر برخی از متکلمین چنین آمده است:

فکم قد رأینا من رجال ودولة
فبادوا جميعا مسرعین وزالوا
و کم من جبال قد علت شرفاتها
رجال فزالوا والجبال جبال^۲

«مردان و دولت‌های زیادی را دیده‌ایم که همگی به سرعت نابود شدند و چه کوه‌های زیادی بودند که مردانی به بلندی‌های آن‌ها صعود کردند که این مردان از بین رفتند و آن کوه‌ها در جای خود باقی ماندند».

و این‌گونه بود که الله عزوجل دولت کسریان را به خاطر استهزاء و تمسخر پادشاه‌شان کسری نسبت به رسول الله ﷺ نیست و نابود نمود، ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «رسول الله ﷺ به سوی کسری و قیصر نامه نوشتند و هر دوی آن‌ها اسلام نیاوردند، لیکن قیصر نامه رسول الله ﷺ را گرامی داشت و نیز رسول الله ﷺ را احترام نمود و این‌گونه پادشاهی وی ثابت ماند و بلکه گفته شده: تا به امروزه پادشاهی وی در میان فرزندان باقیست، اما کسری نامه‌ی رسول الله ﷺ را پاره کرد و نسبت به رسول الله ﷺ استهزاء و تمسخر ورزید، پس الله عزوجل پس از مدت زمان اندکی او را نابود کرده و ملک و پادشاهی‌اش را به کلی پاره پاره و تکه تکه نمود، بگونه‌ای که دیگر برای کسریان پادشاهی باقی نماند، و این - والله أعلم - تحقیق کلام الله عزوجل است که فرمودند: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [الکوثر: ۳] «بدون شک، دشمن کینه‌توز تو بی‌خیر و برکت و بی‌نام و نشان خواهد بود». و این‌گونه هرآنکه به دشمنی و عداوت با رسول الله ﷺ برخیزد، قطعاً الله متعال نسلش را بر انداخته و دنباله‌اش را بر می‌کند و وی را ریشه کن نموده و اثری از آن به جای نمی‌گذارد».^۳

بنابراین این امر یعنی زوال و نابودی دولت‌ها به سبب استهزاء و تمسخر به الله متعال و رسولش و دین اسلام، برای همگان امری واضح و آشکار می‌باشد، زیرا در امتی که درحالی باقی بماند که به دینش بی‌حرمتی و اهانت شود، دیگر هیچ خیری نیست؛ مسلمانان در دوران شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته،

چنین بودند، آیا این جوازی برای کفر و ضلالتی که مرتکب گشتند، می‌باشد؟

^۱ - إغاثة اللهفان (۲/۲۶۹-۲۷۰).

^۲ - شرح العقيدة الطحاوية، ص: ۲۰۸.

^۳ - الصارم المسلول، ص: ۱۷۲.

درحالی‌که قلعه‌های دشمنان ایستادگی و مقاومت می‌کردند، یکدیگر را به پیروز شدن بر دشمنان بشارت می‌دادند و این بشارت‌ها زمانی بود که از دشمنان‌شان هتک حرمت و بی‌احترامی در مورد رسول الله ﷺ و آبروی ایشان شنیدند، زیرا می‌دانستند این امر - یعنی استهزاء و تمسخر و عیبجویی و تحقیر - تأثیر بزرگ و بسزایی در نابودی آن شهرها و قلعه‌ها دارد؛ ابن تیمیة رحمته در این زمینه از اهل علم و دانش و متخصصین و صاحب‌نظران نقل نموده که بیان داشته‌اند: «ما با شنیدن هتک حرمت نسبت به رسول الله ﷺ از سوی دشمنان، با وجودی که قلوب‌مان به خاطر آنچه گفته‌اند سرشار و لبریز از کینه و عداوت و دشمنی است، یکدیگر را به نزدیک شدن پیروزی بشارت می‌دهیم»^۱.

^۱ - بنگر: الصارم المسلول، ص: ۱۲۳، و این تجربیاتی که در دوران شیخ الإسلام در مورد مشرقیان و مغربیان رخ داده است، از جمله مواردی هستند که نزد مسلمانان مشهور بوده و به کثرت اتفاق افتاده است.

فصل سوم: تأثیر استهزاء بر دعوت اسلامی

شامل: مقدمه و سه مطلب

- ✓ مقدمه: اهمیت دعوت به سوی الله متعال و حکم آن؛
- ✓ مطلب اول: پوشانیدن حق بوسیله‌ی باطل؛
- ✓ مطلب دوم: متنفر ساختن مردم از دین و باز داشتن آن‌ها از پذیرفتن و گردن نهادن بدان؛
- ✓ مطلب سوم: مانعی در مسیر دعوت اسلامی.

مقدمه: اهمیت دعوت به سوی الله متعال و حکم آن

«دعوت به سوی الله متعال، دعوت به سوی ایمان آوردن به حق سبحانه و تعالی و آنچه پیامبرانش با آن آمده‌اند، با تصدیق آنچه از آن خبر می‌دهند و طاعت و فرمانبرداری از آن‌ها در آنچه امر می‌کنند، می‌باشد؛ و این متضمن دعوت به سوی شهادتین و بر پا کردن نماز و پرداختن زکات و روزه‌ی رمضان و حج بیت الله و دعوت به سوی ایمان آوردن به الله متعال و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و برانگیخته شدن پس از مرگ و ایمان آوردن به قضا و قدر، خیر و شر آن و دعوت به اینکه بنده چنان پروردگارش را عبادت کند که گویا او را می‌بیند، می‌باشد»^۱.

قرآن کریم به امر دعوت الی الله و تعلیم و آموزش آنچه بر مردم فرض عین است همچون توحید و نماز و روزه و زکات بر آنکه بر وی واجب گشته و همچنین حج، عنایت و توجه ویژه‌ای داشته و اموری را در این زمینه بر علما و دانش‌جویان واجب نموده که بر عموم مردم واجب نمی‌باشد؛ پس چون امت در راستای این واجب شرعی چه از نظر فراگیری و چه از جهت آموزش آن، به پا خیزد و امت اسلامی چه مرد و چه زن، آنچه را که انجام آن واجب و ترک آن واجب است، بداند و بشناسد و بدان جامه‌ی عمل بپوشاند، در این هنگام است که جامعه‌ی اسلامی به سعادت می‌رسد و چنان منسجم و یکپارچه می‌گردد که گویا جسدی واحد است و در آن خیر و صلاح آشکار گردیده و شر و فساد کاهش می‌یابد، همچنان که این امر برای اولین جامعه‌ی اسلامی میسر گردید، جامعه‌ای که در شهر پیامبر بر پا گشت، و پیامبر رحمت محمد بن عبدالله ﷺ، رهبری آن را بر عهده داشتند و در راستای مصالح آن حرکت می‌کردند و نیز خلفای پس از رسول الله ﷺ و بقیه‌ی صحابه بدین امر پرداختند و به دنبال آن‌ها نسل‌هایی

^۱ - مجموع الفتاوی (۱۵۷/۱۵-۱۵۸)، شیخ الإسلام ابن تیمیة.

که پرچم علم و سنت را در طول تاریخ دور و دراز این امت تا به امروز حمل نمودند، چنین عمل کردند؛ و مصداق حدیث طائفه‌ی منصوره‌ای بودند که نوزده تن از صحابه آن را روایت نمودند که از جمله این روایات این رهنمود نبوی است که می‌فرماید: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ، حَتَّىٰ يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكُ»^۱ (پیوسته گروهی از امتم بر حق بوده و پیروز هستند، کسی که از یاریشان دست کشد و آن‌ها را رها کند (و این‌گونه در پی نابودی و متضرر شدن آن‌ها گردد) بدان‌ها ضرری نمی‌رساند تا اینکه قیامت بر پا می‌گردد و آن‌ها بر همین حال می‌باشند).

اما حکمت بقای این گروه - که از ویژگی‌های خاصی که دیگر گروه‌ها فاقد آنند برخوردارند - تا روز قیامت بر زمین، آن است که: امکان ندارد الله عزوجل چنان‌که امر فرموده عبادت شود مگر از طریق علم نبوی که به جای مانده است و این علم تنها در این گروه یافت می‌شود و دلیل آن رهنمودی است که در روایت معاویه از رسول الله ﷺ در مورد طائفه‌ی منصوره ذکر گردیده است، آنجا که فرمودند: «لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، مَا يَضُرُّهُمْ مَنْ كَذَّبَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّىٰ يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَىٰ ذَلِكِ»^۲ «همواره گروهی از امت من فرمان الله متعال را عامل بوده و دین حق را بر پا می‌دارند و تکذیب کسانی که آن‌ها را تکذیب کرده و به مخالفت با آن‌ها برخاسته‌اند، به آن‌ها ضرری نمی‌رساند تا اینکه قیامت فرا می‌رسد و آن‌ها همچنان بر همان حال هستند».

براستی هرآنکه در احادیث طائفه‌ی منصوره دقت داشته و تأمل نماید، می‌بیند که در بسیاری از روایات آن، طائفه‌ی منصوره به جهاد در راه خدا و در برخی روایات به برپادارنده بودن دین خداوند و عامل بودن بدان توصیف شده‌اند؛ و بدین مسأله به وضوح در این روایات اشاره شده است که دلالت آشکاری بر ویژگی ویژه‌ی طائفه‌ی منصوره و وجه تمایز آن دارد؛ براستی که دوره‌های زمانی بر این امت گذشته است که در آن دوره‌ها جهاد فی سبیل الله تعطیل گشته است که این گروه به نوع دیگری از انواع دعوت به سوی الله متعال و رسولش متوجه شده و آن از طریق نشر سنت و مبارزه با بدعت و پرداختن به وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بوده است، اما در کنار همگی این موارد از مسأله‌ی جهاد و فضل آن غافل نشدند، بلکه چون امت به واجب دعوت در همه میادین بپردازد، آنگاه تردیدی نیست که

^۱ - به روایت مسلم، کتاب الإمارة، باب قوله: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ» برقم (۱۹۲۰)، نووی (۷۰/۱۳).

^۲ - به روایت بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ...﴾ شماره (۷۴۶۰)، فتح (۴۵۱/۱۳)؛ و مسلم، کتاب الإمارة، باب قوله: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ...» برقم (۱۰۳۷)، نووی (۷۱/۱۳).

ثمره‌ی این دعوت شامل و جامع، بازگشتن امت به دینش می‌باشد و جهاد فی سبیل الله یکی از این میدان‌های دعوت است.

اما در این میان نکته‌ای مهم و حقیقتی آشکار است که لازم است هر دعوتگری در هر زمانی بدان توجه داشته و آنرا مد نظر قرار دهد و آن اینکه: دعوتگر بایستی دعوتگر به سوی الله و نه به سوی دنیا و مجد و بزرگی و عزت قومش و نه داعی به سوی تعصبات جاهلی و غنیمت و جاه و مقام و پادشاهی باشد، بلکه دعوتگری به سوی الله، در راستای راهی باشد که به اذن الله به خداوند متعال می‌رسد و تنها و تنها مردم را به سوی الله عزوجل و نه چیز دیگری فراخواند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَبِرَاجَا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾﴾ [الأحزاب: ٤٥-٤٦] «ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله و به عنوان چراغ تابان».

بنابراین دعوت، دعوت به سوی الله عزوجل است ... دعوتی خالصانه که در آن هیچ‌گونه پوشیدگی و ابهامی نیست. دعوت به سوی خداوند متعال نه قومیت و عصبیت و دعوت برای سرزمین و پرچم و نه مصلحت و غنیمت و نه در راستای هوی و هوس و تحقیق شهوت؛ بنابراین هر آنکه می‌خواهد از این دعوت خالصانه و صاف و پاک و شفاف پیروی کند، پس بایستی از آن پیروی نماید و هر آنکه غیر آنرا به همراه آن می‌خواهد، این دعوت راست و درست نیست ... و هر آنکه به این دعوت به خاطر محقق گرداندن خواسته‌ها و تمایلات خویش و تجارت در بازار دعوت گردن نهاد، خود خریده شده و فروخته می‌شود. برآستی دعوت‌ها تنها با قلبی که خالصانه متوجه الله متعال می‌باشند، برپا می‌گردند، قلبی که هیچ جاه و مقام و نفع و سود و کالا و متاعی را در نظر نداشته و عاری از تمامی این‌ها می‌باشند و بلکه تنها و تنها خواستار رضایت خداوندی و ملاقات ذات لایزال الهی می‌باشند.

بنابراین واجب است که از این حقیقت که در واقع بسیاری از ما آنرا به دست فراموشی سپرده‌ایم غفلت نورزیم و آن اینکه مردم همان مردم و دعوت همان دعوت و معرکه همان معرکه است. و در میدان دعوت اولین گام قبل از هر چیزی جنگ با ضعف و نقص و حرص و طمع و بخل در درون می‌باشد و پس از آن جنگ و معرکه‌ی با شر و باطل و ضلالت و طغیان و سرکشی در سطح زندگی و واقعی که در آن هستیم، می‌باشد و بایستی در هر دو جنگ و معرکه فرورفت.^۱

شاید با این توضیح اهمیت دعوت الی الله و اینکه اصلاح بشریت در گرو برپایی دعوت و راهنمایی

^۱ - طریق الدعوة فی ظلال القرآن، ص: ۱۴۸، جمع و اعداد: احمد فائز.

سیر کنندگان به سوی الله عزوجل بر طبق منهج و برنامه‌ی پیامبر می‌باشد چه در قول و چه در عمل و چه در اعتقاد، روشن و واضح گردیده باشد، اما اکنون شایسته است که اشاره‌ای به حکم دعوت الی الله گردد که آیا دعوت بر تمامی امت فرض عین است، یا اینکه از جمله فرض‌های کفایه است که چون برخی بدان بپردازند گناه ترک آن از بقیه امت ساقط می‌گردد؟

اما پاسخ:

دعوت الی الله بر امت واجب است، لیکن از جمله فرض‌های کفایه می‌باشد؛ شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته می‌گوید: «و دعوت دادن به راه خداوند متعال با حکمت و سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا و به شیوه‌ی هرچه نیکوتر و بهتر، از جمله مواردی است که الله عزوجل بر مؤمنان واجب قرار داده است. و این واجبی کفایی می‌باشد که از آن‌ها خواسته شده است»^۱.

و در جایی دیگر می‌گوید: «دعوت الی الله بر هر مسلمانی واجب است، لیکن فرض کفایی می‌باشد و بر هر شخص به اندازه‌ی توانایی و استطاعات وی، در صورتی که غیر او بدین امر نپردازد، واجب می‌باشد؛ سپس مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ذکر کرده و پس از آن می‌گوید: روشن گردید که این دو - امر به معروف و نهی از منکر - بر هریک از مسلمانان واجب می‌باشد و وجوب آن از نوع فرض کفایی همچون جهاد می‌باشد، نه اینکه وجوب آن از نوع فرض عین همچون نماز است»^۲.
اما دلایل (شرعی) در این زمینه بسیار می‌باشند که از میان آن‌ها می‌توان به کلام الله متعال اشاره نمود که می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۱۱﴾ [آل عمران: ۱۰۴] «باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود درست‌گاران».

و نیز از این قبیل است، آنجا که می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾ [النحل: ۱۲۵] «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن».

و نیز اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸] «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بیش به سوی خدا می-

^۱ - دره التعارض العقل والنقل (۵۱/۱).

^۲ - مجموع الفتاوی (۱۶۶/۱۵-۱۶۷).

خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)».

شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز حفظه‌الله در توضیح این نصوص می‌گوید: «خداوند متعال در این آیات بیان می‌دارد که اتباع و پیروان رسول الله ﷺ همان دعوتگران به سوی خداوند متعال و همان اهل بصیرتند و بدیهی است که اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ و حرکت نمودن بر وفق روش و منهج و برنامه‌ی رسول الله ﷺ واجب می‌باشد همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱] «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند». و علما تصریح کرده‌اند که دعوت الی الله نسبت به مناطقی که در آن‌ها داعیان دین مشغول به دعوتند، فرض کفایه می‌باشد و هر منطقه و سرزمینی نیازمند دعوت و فعالیت دعوی می‌باشد و این دعوت فرض کفایه است که چون افرادی به اندازه‌ی کفایت آن سرزمین بدان روی آورند، و جواب آن از دیگران ساقط می‌گردد و دعوت دادن در حق باقی افراد، سنت مؤکده و عملی صالح و نیکو می‌باشد و اگر اهل آن سرزمین یا اهل آن منطقه به طور کلی امر دعوت را ترک کرده و از اقامه آن دست کشند، گناه آن همگی را در بر می‌گیرد و در چنین شرایطی دعوت بر همه‌ی آن‌ها و بر هر انسانی دعوت دادن به سوی خداوند متعال بر حسب توانایی و امکاناتی که دارد، واجب می‌باشد؛ اما در زمینه دعوت دادن عموم شهرها و سرزمین‌ها، واجب است که گروهی بدین منظور ایجاد شده و منصوب گردند، تا اینکه امر دعوت الی الله را در اطراف و اکناف جهان برپاداشته و رسالت‌های الهی را تبلیغ نموده و با روش‌های ممکن امر الله عزوجل را تبیین نمایند؛ چرا که رسول الله ﷺ دعوتگران و داعیانی را به سوی سرزمین‌ها و مناطق دیگر می‌فرستاد و نامه‌هایی را به سوی مردم و پادشاهان و رؤسا نوشته و آن‌ها را به سوی خداوند متعال دعوت نموده و فرا می‌خواند»^۱.

و این بدان خاطر است که بشریت به شدت نیازمند تعالیم و آموزه‌های رسالت‌های آسمانی می‌باشد و برآستی که نیاز بشر بدان، از نیاز وی به آب و غذا هم بیشتر است و نیاز بدن به تعالیم و آموزه‌های اسلام، بیشتر از نیاز آن به روح نیز می‌باشد؛ چرا که تعالیم اسلام، روح هستی و نور حیات آن می‌باشد، و برآستی اگر روح و حیات و نور هستی معدوم گردد، دیگر چه شایستگی و برازندگی برای آن باقی

^۱ - الدعوة إلى الله و اخلاق الدعاة، ص: ۱۲-۱۳.

می ماند؟^۱

الله متعال می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ [الشوری: ۵۲] «همچنین کلام خود را به فرمان خود به تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ولی ما آن را نوری ساختیم تا هریک از بندگان مان را که بخواهیم بدان هدایت کنیم و تو به راه راست راه می نمایی».

و نیز می فرماید: ﴿أَوْ مَن كَانَ مِيثًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَّمشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾ [الأنعام: ۱۲۲] «آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده ایم و نوری (از مناره ایمان) فرا راه او داشته ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می رود و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار و دست و پای او را قدرت انجام کار می بخشد) مانند کسی است که به مثل گوئی در تاریکی ها فرو رفته است (و توده های انباشته ظلمت کده کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی جان و بی اندیشه و بی تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکی ها نمی تواند بیرون بیاید؟ همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است».

بنابراین بر دعوتگران و داعیان الی الله و جماعت های اسلامی که به سوی خداوند متعال دعوت داده و فرامی خوانند، واجب است تا به سوی آنچه رسول الله ﷺ مردم را به سوی آن فراخوانده و دعوت می دادند، دعوت کنند، دعوتی شامل و کامل در همه ی جوانب، در باب عقاید و شرائع و اخلاق و آداب و ... نه اینکه به سوی فضایل اعمال دعوت داده و از دعوت در سایر میدان ها غفلت ورزیده و کوتاهی کنند و نه اینکه تنها به سوی حاکمیت و اقامه ی دولت اسلامی دعوت کنند و از دعوت دادن به سوی دیگر فرائض دین و به ویژه دعوت دادن در میدان ایمان و اعتقاد، غفلت ورزند؛ چرا که مقصود و مراد از دعوت، هدایت و راهنمایی مردم و به بندگی درآوردن آنها تنها برای الله عزوجل و اقامه ی حجت بر مردم و نیز اقامه ی منهج و برنامه ی الهی در زمین می باشد.

پروردگارا، راه صالحان و نیکوکاران، انبیاء و حواریون و اصحاب و یاران بزرگوارشان را برای ما میسر گردان و ما را در زمره ی آنها و در ذیل پرچم آنها محشور بگردان و به همراه آنها در سرای کرامت:

^۱ - نگا: زاد المعاد (۶۹/۱) لابن القيم.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾﴾ [القمر: ۵۴-۵۵] «در باغ‌ها و کنار جویباران بهشتی و در مجلس راستین در پیشگاه بزرگ و توانا و مقتدر» جمع بگردان.

مطلب اول: پوشانیدن حق به وسیله باطل در گذشته و حال

از جمله آثار استهزاء و تمسخر به دین بر دعوت اسلامی، در آمیختن حق و باطل و پوشاندن حق به وسیله‌ی باطل می‌باشد، بگونه‌ای که حق و باطل با یکدیگر مخلوط گشته و مسلمانان دچار سردرگمی شده و نمی‌توانند میان حق و باطل تفاوت بگذارند، یا اینکه در نتیجه‌ی این آمیختگی و پوشیدگی معتقد به حق بودن باطل می‌گردند و این شدیدترین انواع پوشانیدن حق با باطل می‌باشد.

اما به منظور شناختن حقیقت «لبس» و مقصود و مراد از آن، بایستی ابتدا معنای آن را در زبان عربی بدانیم، ابن منظور رحمه الله می‌گوید: «لبس به معنای مشتبه گردیدن امر می‌باشد و «لبس علیه الأمر یلبسه لبسا فالتبس» زمانی گفته می‌شود که امر بر روی پوشیده و مشتبه گردد، بگونه‌ای که آن را تشخیص ندهد و «تلبس» همچون تدلیس و تخلیط می‌باشد. و نیز از روی مبالغه و چه بسا به منظور تکثیر با تشدید می‌آید»^۱.

و راغب اصفهانی رحمه الله می‌گوید: «و اصل «لبس» پوشیدن چیزی می‌باشد که در امور مصنوعی نیز به کار می‌رود و گفته می‌شود: «لبست علیه أمره» یعنی کارش را بر او پوشیده داشتم»^۲.

و ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «لبس حق با باطل به معنای درآمیختن حق با باطل می‌باشد، بگونه‌ای که حق از باطل قابل تمایز و تشخیص نمی‌باشد»^۳.

و طاهر بن عاشور می‌گوید: «و لبس آمیختن میان امور متشابه در زمینه‌ی صفات می‌باشد بگونه‌ای که تشخیص میان آن‌ها دشوار می‌گردد»^۴.

و در قرآن کریم آیاتی در این زمینه وارد شده که اشاره به این معنا یعنی آمیختگی حق و باطل با یکدیگر دارند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

﴾ [البقرة: ۴۲] «و حق را با باطل (که خودتان آن را به هم بافته‌اید) نیامیزید و حق را پنهان نکنید. و

^۱ - لسان العرب (۲۰/۴/۶) «مادة ل. ب. س.» و نگا: جامع البيان (۵۶۶/۱-۵۶۷)، ابن جریر «شاکر».

^۲ - المفردات، ص: ۷۳۵ «مادة ل ب س».

^۳ - هداية الحيارى، ص: ۱۰۱.

^۴ - التحرير والتنوير (۴۷۰/۱).

حال آن که می‌دانید».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأَهَّلَ الْكَتَبِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۱] «ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می‌آمیزید و کتمانش می‌کنید و حال آن که شما می‌دانید».

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته در ذیل آیهی سورهی بقره می‌گوید: «به راستی هر آنکه حق را با باطل درآمیزد و حق را با باطل ببوشاند و این‌گونه دیگران را به اشتباه اندازد، بر وی لازم است حقی که آن را باطل جلوه داده کتمان نماید؛ چرا که اگر آن حق را بیان دارد، باطلی که با آن حق را پوشانیده است، از بین می‌رود»^۱.

و ابن قیم رحمته می‌گوید: «و از لبس حق با باطل و کتمان حق نهی شده است و لبس حق با باطل، مخلوط کردن و درآمیختن حق با باطل می‌باشد بگونه‌ای که هریک از آن‌ها با دیگری پوشانیده می‌شود. و «تلبس» نیز از این قبیل است و به معنای تدلیس و خیانتی است که باطنش بر خلاف ظاهرش می‌باشد. و اینچنین چون حق با باطل پوشانیده شود، فاعل آن، باطل را به صورت حق جلوه می‌دهد و با لفظی که دو معنا را در بر داشته (و در واقع دوپهلوی می‌باشد) سخن می‌گوید: معنایی صحیح و معنایی باطل؛ و این‌گونه شنونده چنان می‌پندارد که گوینده اراده‌ی معنای صحیح آن را دارد، درحالی که مراد وی معنای باطل است و این از قبیل اجمال در لفظ می‌باشد»^۲.

اما با تأمل در مسأله‌ی «لبس حق با باطل» می‌توان اسباب این عمل را به دو فتنه شبهات و شهوات ارجاع داد. ابن قیم رحمته می‌گوید: «فتنه دو نوع است: فتنه‌ی شبهات که بزرگ‌ترین فتنه است و فتنه‌ی شهوات که گاهی هر دو فتنه در انسان جمع می‌شوند و گاهی یکی از آن‌ها در شخص ظهور می‌یابد. اما فتنه‌ی شبهات در اثر ضعف بصیرت و دانایی و قلت علم می‌باشد، به ویژه زمانی که بر این‌ها فساد نیت و قصد و حصول هوی و هوس مقرون گردد که در این صورت فتنه بسیار بزرگ و مصیبت چندان برابر می‌گردد. پس هر چه می‌خواهی در مورد ضلالت و گمراهی آنکه قصد و نیت سوء داشته و هوی و هوسش و نه هدایت خداوندی بر وی حاکم و چیره بوده و علاوه بر این از ضعف دانایی و بصیرت و قلت علم نسبت به آنچه خداوند متعال پیامبرش را با آن فرستاده، برخوردار است، بگو (براستی که وی در بدترین حالت ممکن می‌باشد) ... و سرانجام این فتنه، به کفر و نفاق منجر می‌گردد و این همان

^۱ - مجموع الفتاوی (۱۹/۱۹۴)، وانظر: هداية الحیاری، ص ۱۰۱-۱۰۲، لابن القیم، واطهار الحق (۴/۱۰۸۳-۱۰۸۴)

لرحمة الله الهندی.

^۲ - الصواعق المرسله (۳/۹۲۶).

فتنه‌ی منافقین و فتنه‌ی اهل بدعت بر حسب مراتب بدعت‌شان می‌باشد؛ بگونه‌ای که تمام اهل بدعت، از باب فتنه‌ی شبهات بوده که به موجب آن حق و باطل و هدایت و گمراهی بر آن‌ها مشتبه گشته و دچار بدعت گشتند.

تا آنجا که می‌گوید: اما نوع دوم فتنه‌ها، فتنه‌ی شهوات می‌باشد و الله عزوجل در آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی توبه هر دوی این فتنه‌ها را ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا...﴾ («شما ای منافقان!») همانند کسانی هستید که قبل از شما می‌زیستند (و در نفاق و کفر بر همدیگر سبقت می‌گرفتند و جز راه فسق و فجور نمی‌پویندند). آنان از شما نیرومندتر و از اموال و فرزندان بیشتری برخوردار بودند و از قسمت خود (در این جهان گذران، از لذائذ نامشروع و گناهان) بسی استفاده کردند و (عاقبت مردند و دنیا را به دیگران سپردند و شرمندگی بردند. هم اینک شما نیز همچون ایشان از تقوا و یاد خدا دوری گزیده‌اید و به راه هواها و هوس‌ها رفته-اید و به گرداب شهوات افتاده‌اید و از محرمات) شما هم بهره خود را برده‌اید همان گونه که افراد پیش از شما بهره خود را بردند و به همان چیزی (از پلشتی‌ها و زشتی‌ها) فرو رفته‌اید که آنان بدان فرو رفتند». یعنی از نصیب و بهره‌تان در دنیا و شهوات آن بهره‌مند گردید. و «الخلق» به معنای نصیب مقدر می‌باشد. سپس فرمود: ﴿وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا...﴾ و این فرو رفتن و خوض در باطل می‌باشد و آن باطل همان شبهات است.

و این گونه خداوند متعال در این آیه به آنچه فساد قلوب و ابدان را میسر می‌سازد، اشاره می‌نماید و آن بهره‌مندی از بهره و نصیب خود از لذت‌های نامشروع و گناهان و فرورفتن در باطل می‌باشد؛ چرا که فساد دین یا با اعتقاد باطل و تکلم بدان و یا با عمل نمودن برخلاف علم صحیح می‌باشد. بگونه‌ای که اولی - اعتقاد باطل و تکلم بدان - ایجاد بدعت و مانند آن‌ها و دومی، انحراف در اعمال را به دنبال دارد. و نیز اولی، فساد از جهت شبهات و دومی فساد از سوی شهوات می‌باشد. و بر این اساس است که سلف صالح می‌گفتند: از دو گروه از مردم بپرهیزید و در مورد آن‌ها برحذر باشید: آنکه از هوی و هوس و خواهشات و تمایلات نفسانی خویش پیروی کرده و هوی و هوس وی او را به فتنه انداخته است و آنکه از مال و اموال دنیوی برخوردار بوده و دنیا و مال و اموالش بصیرت و دانایی وی را کور کرده است؛ و نیز می‌گفتند: از فتنه‌ی عالم فاجر و عابد جاهل برحذر باشید؛ چرا که فتنه آندو فتنه‌ای برای هر

آن کسی است که پذیرش فتنه پذیری را دارد»^۱.

روش‌های آمیختگی حق و باطل و پوشیدن حق

اما روش‌های پوشیدن حق بوسیله‌ی باطل را می‌توان به طور خلاصه در سه مورد عنوان نمود و به هریک از آن‌ها با ذکر نمونه‌ها و مثال‌هایی از پوشیدن حق با باطل و آمیختن آن‌ها با هم در گذشته و حال، و اینکه هریک از آن‌ها اثری از آثار استهزاء به دعوت اسلامی می‌باشند، می‌پردازیم که عبارتند از:

۱- کتمان حق و پوشیدن آن و اظهار باطل و اعلان آن:

این امری است که در امت‌های پیشین خود را نشان داد و نمونه‌ی بارز آن فرعون است که خداوند متعال موسی علیه‌السلام را به سوی او فرستاد، اما وی موسی علیه‌السلام را تکذیب نموده و به تمسخر گرفت و او را به سحر و شعبده بازی و جادوگری متهم نمود و نشانه‌ها و براهینی که موسی علیه‌السلام به همراه داشت تدلیس و تلبیس خواند که موسی به وسیله‌ی آن‌ها اراده‌ی تغییر دادن دیانتی را داشت که فرعون در میان قوم موسی بذرش را کاشته بود، آنگاه که فرعون ادعای ربوبیت داشته و می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾ [النازعات: ۲۴] «من والاترین معبود شما هستم!» و بیان می‌داشت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهَةٍ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸] «من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم». و این‌گونه و بر اساس این ادعای دروغین بود که قوم خویش را خوار و زبون و حقیر می‌شمارد، ادعای دروغینی که در آن خویشتن را پروردگار جهانیان می‌نامید که بر همه‌ی عالم‌ها تسلط داشته و چیره است و موسی را افترا زنده و دروغگو می‌نامید! و این‌گونه قصد تبدیل دین و تغییر و دگرگونی آن را داشت. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ ۗ وَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ [الغافر: ۲۵] «فرعون (به اطرافیان و مشاوران خود) گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را (برای نجات خود از دست من) به فریاد خواند. من از این می‌ترسم که آئین شما را تغییر دهد، یا این که در زمین فساد را گسترش دهد و پراکنده سازد».

اما حقیقت این افترا زنده‌ی کذاب را الله عزوجل بیان داشته و پرده از ادعای دروغینش برداشته است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ [النمل: ۱۴] «ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل

^۱ - اغائة اللهفان (۱۶۵/۲-۱۶۷).

بدان‌ها یقین و اطمینان داشتند. بنگر سرانجام و سرنوشت تباهاکاران چگونه شد؟ (مگر در دریا غرق نشدند و به دوزخ واصل نگشتند؟)».

و اینکه فرعون گفت: ﴿ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾^۱ استخفاف و تحقیر موسی علیه‌السلام با عیجوبی و ایراد از الله تبارک و تعالی می‌باشد و در واقع به گمان فرعون، پروردگار موسی قادر به نصرت و یاری او و حفاظت و حمایت از وی در برابر قتل نمی‌باشد.

اما این اسلوب تفسیری که فرعون در راستای متنفر ساختن مردم از دعوت موسی علیه‌السلام به کار گرفت و در راستای آن پیش رفت، همان اسلوبی است که وسایل ارتباطی در سراسر عالم آنرا در پیش گرفته و دستور کار خویش قرار داده‌اند و این‌گونه دعوت‌ها و جنبش‌های دعوی اسلامی^۲ در سراسر جهان اسلام را به اصولی‌ها و بنیادگرایان و تندروان و غالیانی توصیف می‌کنند که در پی مطامع و امتیازهای دنیوی بوده و قصد رسیدن به ریاست داشته و دچار مرض حب قدرت و ریاست و سلطه گشته و می‌خواهند بر علیه نظام موجود، خروج کنند تا اینکه دین مردم همان دینی که بی‌دینان و لائیک‌ها و سکولارها از روی بی‌میلی و کراهت و به زور و تنها در قالب شعائر تبعدی در میان مردم بدان راضی گشته‌اند و اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و ارتباطی و ادبی ... که بدان عادت کرده‌اند و آنرا جزئی از برنامه‌ی زندگی خود دانسته‌اند، تبدیل نموده و تغییر دهند و دگرگون سازند؛ و هم‌هی این اتهامات و دروغ‌پردازی‌ها به خاطر وارونه جلوه دادن تصویر دعوت اسلامی و داعیان‌الی‌الله می‌باشد و تمامی آن‌ها از روی استخفاف و تحقیر دعوت و داعیان و نیز از روی حسادتی که دشمنان اسلام نسبت به این دین مبارک دارند، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۹] «بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان

^۱ - بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را (برای نجات خود از دست من) به فریاد خواند.

^۲ - می‌گوییم: هرآنکه پرچم دعوت‌الی‌الله را برافراشت، دلیلی بر آن نیست که وی بر منهج سلفی صحیح می‌باشد بلکه در این میدان کسانی هستند که از طریق مذهب رافضه به سوی خداوند متعال دعوت می‌کنند و کسانی از طریق منهج و روش علم مذموم و برخی از طریق تصوف و مذاهب ویرانگری همچون اسماعیلیه و نصیریّه و دروزیه و مانند آن‌ها، دعوت می‌کنند و این‌ها هستند که در واقع تلبیس حق و باطل بر آن‌ها مصداق می‌یابد، اما دعوتگران توحید و تجدید صحیح، از آمیختن حق و باطل همچون برانت گرگ از ریختن خون یوسف علیه‌السلام بری می‌باشند.

بازگرداندند (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید!) با این که حَقانیت (اسلام و درستی راهی که برگزیده‌اید، از روی خود کتاب‌های آسمانی‌شان) برای‌شان کاملاً روشن گشته است. پس گذشت نمائید و چشم‌پوشی کنید تا خدا فرمان دهد (که در برابرشان چه کار کنید). بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است».

سپس الله عزوجل اهل حق، همان کسانی که دروغ پردازان و اتهام‌زنان و افترازان آن‌ها را به بدترین اوصاف و زشت‌ترین القاب توصیف نمودند که بسیار هم در آن‌ها تأثیر می‌گذارد، با وجود سب و شتم و عیبجویی و استخفافی که در کلام پیشین‌شان نسبت به اهل حق بود، توصیه نموده و راهنمایی می‌کند که چشم خود را به سوی توشه‌ای که به کمک و یاری الله عزوجل از وسایل ثبات‌شان بر حق می‌باشد، متوجه سازند و می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تَقَدَّمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۰﴾﴾ [البقرة: ۱۱۰] «(پس بر شعائر دینی‌تان ماندگار باشید) و نماز را برپادارید و زکات را پردازید و (بدانید) هر کار نیکی که بیشتر برای خود بفرستید، آن‌را در نزد خدا خواهید یافت (و پاداش آن‌را خواهید دید) و خدا به هر چه می‌کنید آگاه و بینا است». و نیز اهل حق را ارشاد می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۱۲۰﴾﴾ [آل عمران: ۱۲۰] «و اگر (در برابر اذیت و آزارشان) بردباری کنید و (از دوستی با ایشان) پرهیزید، حيله گری (و دشمنانگی خائنانه) آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند، (چه) شکی نیست خداوند بدانچه انجام می‌دهند احاطه دارد (و قادر به دفع نقشه‌های خائنانه و نیرنگ‌های اهریمنانه ایشان از شما است)».

و این‌گونه است که عاقبت و سرانجام این صبر مقرون به عمل و تلاش و کوشش جدی در نشر علم و دین، به نصرت و یاری و پیروزی دوستان پرهیزگار الله تبارک و تعالی و خسران و خواری دشمنان دروغ‌پرداز و افترازننده می‌انجامد. الله متعال می‌فرماید: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۲۱﴾﴾ [المجادلة: ۲۱] «خداوند چنین مقدر کرده است که من و پیغمبرانم قطعاً پیروز می‌گردیم. بی‌گمان خداوند نیرومند چیره است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [یوسف: ۲۱] «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

از دیگر نمونه‌های کتمان حق و پوشانیدن و اخفای آن، می‌توان به عملکرد یهودیان مدینه پس از

ماجرای هجرت اشاره نمود. از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «یهودیان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و بیان داشتند که مرد و زنی از آن‌ها مرتکب زنا گردیده‌اند؛ که رسول الله صلی الله علیه و آله بدان‌ها فرمودند: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ» در مورد حکم سنگسار در تورات چه می‌یابید؟ گفتند: آنان را رسوا می‌کنیم و شلاق می‌زنیم. عبدالله بن سلام رضی الله عنه گفت: دروغ می‌گویید، در این مورد در تورات حکم رجم (سنگسار) آمده است. آنگاه تورات را آوردند و باز نمودند، سپس یکی از آنان دستش را بر آیهی رجم گذاشت و آیات ما قبل و ما بعد آن را خواند. عبدالله بن سلام به او گفت: دستت را بردار، او دستش را برداشت، آنگاه آیهی رجم را دیدند و گفتند: ای محمد، او راست می‌گوید در تورات آیهی رجم وجود دارد. سرانجام رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داده و آن دوزن و مرد رجم شدند. عبدالله بن عمرو می‌گوید: آن مرد یهودی را هنگام سنگسار دیدم که خود را بر روی زن یهودی خم می‌کرد تا سنگ به او برخورد نکند»^۱.

و این مسأله در صحیح مسلم با وضوح بیشتری که بیش از پیش از خیانت و نیرنگ و حيله‌گری یهود و جرأت‌شان در کتمان حق پرده برمی‌دارد، ذکر گردیده است؛ از براء بن عازب روایت است که می‌گوید: «یهودی که چهره‌اش سیاه شده و شلاق خورده بود، از جلوی رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت، پس رسول الله صلی الله علیه و آله آن‌ها را فراخوانده و فرمودند: «هَكَذَا تَجِدُونَ حَدَّ الرَّأْيِي فِي كِتَابِكُمْ؟» آیا حد زناکار را در کتاب‌تان اینچنین یافتید (که صورتش را سیاه نموده و او را شلاق بزنید)؛ گفتند: آری پس یکی از علمای ایشان را فراخواندند و بدو فرمودند: «أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى، أَهَكَذَا تَجِدُونَ حَدَّ الرَّأْيِي فِي كِتَابِكُمْ؟» تو را به پروردگاری که بر موسی تورات را نازل فرمود، سوگند می‌دهم، آیا حد زناکار را در کتاب‌تان اینچنین یافتید؟ آن مرد گفت: خیر و اگر این‌گونه مرا سوگند نمی‌دادی، تو را از آن باخبر نمی‌ساختم. بلکه حد زنا در تورات، رجم و سنگسار می‌باشد، لیکن چون این عمل در میان اشراف و بزرگان ما افزایش یافت، اگر یکی از اشراف را می‌یافتیم که مرتکب چنین عملی گردیده، او را رها می‌کردیم و حد رجم را بر وی اجرا نمی‌کردیم و اگر ضعیف و ناتوانی از طبقه‌ی پایین‌تر از اشراف می‌یافتیم که مرتکب زنا گردیده، حد را بر وی اقامه می‌کردیم؛ با خود گفتیم: بیایید بر حکمی اتفاق نظر کنیم که هم آن‌را بر بزرگان و اشراف و هم بر ضعیفان اقامه کنیم و این‌گونه سیاه کردن چهره و شلاق را جایگزین رجم و سنگسار نمودیم؛ سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَكَ إِذْ أَمَّا تَوْه» «پروردگارا من اولین کسی هستم که امر تو را (در باب رجم زناکار) پس از اینکه آن‌ها آن‌را پنهان

^۱ - صحیح البخاری، برقم (۳۶۳۵).

نمودند، زنده می‌کند». پس رسول الله ﷺ به رجم و سنگسار آن مرد دستور داده و وی رجم شد، پس الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمِهِمْ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَأَحْذَرُوا﴾ [المائدة: ۴۱] «ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرون‌شان با درون‌شان همخوانی ندارد) و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرا می‌دارند (و اکاذیب و اباطیل اخبار را باور می‌نمایند و سخنان یاوه) گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود به دور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهایی را که ما می‌گوئیم، توسط محمد) به شما گفته شد، آن‌را بپذیرید و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را برحذر دارید...».

و این‌گونه (یهودیان) می‌گفتند: به نزد محمد بروید، پس اگر شما را به سیاه نمودن چهره و شلاق امر نمود، حکمش را فراگیرید و اجرا نمایید و اگر به رجم و سنگسار فتوا داد، از او دوری کنید؛

پس الله متعال این آیات را در مورد تمامی کفار نازل نمود: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱.... ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲.... ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾^۳....^۴

و چنین عملکردی از سوی آن‌ها، تنها بدین دلیل بود که دینی را که الله متعال بر موسی علیه‌السلام نازل فرموده بود با مخفی داشتن آن حقیر و خوار و کوچک می‌شمردند و بلکه آنچنان احترام و تجلیل و تکریم و تعظیمی که موسی علیه‌السلام و ایمان‌آوردگان همراه او برای آن دین قائل بودند، آنان قائل نبودند. و بدین خاطر بود که حرمت این دین را با تبدیل و استخفاف و خوار و سبک شمردن و کتمان نوری که از سوی الله عزوجل آمده بود زیر پا گذاشتند و بدان هتک حرمت نمودند.

^۱ - و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بی‌گمان کافرند.

^۲ - و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند او و امثال او ستمگر بشمارند.

^۳ - و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرد (از شریعت خدا) هستند.

^۴ - در الحدود، باب رجم اليهود أهل الذمة في الزنى، شماره (۱۷۰۰)، نووی (۲۲۱/۱۱-۲۲۲).

از دیگر نمونه‌های کتمان حق که یهودیان در مدینه آن را دنبال می‌کردند، آن بود که نبوت محمد ﷺ را پنهان می‌داشتند؛ شیخ عبدالرحمان الدوسری رحمته می‌گوید: «و از دیگر تلبیس‌های علمای یهود آن بود که امر نبوت و بعثت رسول الله ﷺ را بر توده‌ی مردم مشتبه می‌ساختند و با استناد به اخبار تورات مبنی بر ظهور کسانی که به دروغ ادعای پیامبری نمودند (والعیاذ بالله) رسول الله ﷺ را کذاب و دروغگو و یکی از همان پیامبران دروغین خواندند و نیز با استناد به اوصاف حسی صحیحی که در تورات در مورد رسولی از نسل اسماعیل پیامبر آمده و آن‌ها آن صفات را می‌شناسند، حقیقتی را که در تورات در زمینه‌ی بعثت رسول الله ﷺ ذکر گردیده بود، پنهان نموده و کتمان کردند و گمان بردند و چنان وانمود کردند که محمد ﷺ از جمله پیامبران دروغینی است که ادعای پیامبری نموده است، همان پیامبرانی که در تورات در مورد پیروی از آن‌ها هشدار داده شده و بر حذر داشته است. و این روش از بدترین انواع تلبیس و آمیختگی حق و باطل و خلط آن‌ها می‌باشد. و بر این اساس است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۴۲] «و حق را (که از جانب خدا فرو فرستاده شده است) با باطل (که خودتان آن را به هم بافته‌اید) نیامیزید و حق را (که از جمله آن صدق محمد است) پنهان نکنید. و حال آن که می‌دانید (پیغمبری او، راست است)». و این‌گونه آن‌ها حق را از طریق خلط و آمیختگی که موجب مشتبه گردیدن امر و پوشیدن آن می‌شود، کتمان نمودند.

اما برخی از آن‌ها (یهودیان) حق را از طریق نفاق پوشانیده و آن‌را بر مردم مشتبه نمودند، بدین گونه که در ظاهر به ایمان آوردن به محمد ﷺ اقرار نمودند لیکن گمان بردند که رسول الله ﷺ پیامبری مخصوص قوم عرب می‌باشد تا اینکه بدین ترتیب بعثت فراگیر و فرستاده شدن رسول الله ﷺ به سوی همه‌ی جهانیان و اقوام مختلف را بر عموم مردم مشتبه ساخته و آن‌ها را این‌گونه بفریبند و از طرفی مردم به اخباری که در تورات در مورد بعثت محمد ﷺ ذکر گردیده، شک نبرده و دچار تردید نشوند ... و این-گونه وانمود کرده و گمان بردند که محمد ﷺ پیامبری است که به سوی دیگران و نه آن‌ها فرستاده شده است، درحالی‌که رسول الله ﷺ به سوی تمامی جهانیان فرستاده شدند؛ و این شیوه‌ی دیگر یهود در آمیختن حق و باطل و پوشانیدن حق بود تا اینکه بدین ترتیب امر را بر مردم مشتبه سازند^۱. و در این

^۱ - صفوة الآثار والمفاهیم (۱۰۸/۲-۱۰۹) و در مورد این افترای یهود که محمد ﷺ تنها به سوی اعراب فرستاده شده به مجموع الفتاوی (۲۰۳/۴-۲۰۷) مراجعه کن، آنجا که می‌گوید: ... متواتراً دانسته شده که رسول الله ﷺ مشرکان را به سوی ایمان آوردن فرا می‌خواندند و همچنین به مانند آن اهل کتاب را نیز به ایمان آوردن فرا می‌خواندند و به یقین و به صورت متواتر ثابت شده که همچنان که با مشرکان جهاد می‌کردند، با اهل کتاب نیز جهاد می‌نمودند، چنان‌که با

افترای یهود، استخفاف و بی حرمتی به رسول اللہ ﷺ و نسبت دادن کذب و دروغ به ایشان می باشد، همچنان که کفار قریش به رسول اللہ ﷺ نسبت سحر و کهنات دادند.

از دیگر نمونه های آمیختن حق و باطل و پوشانیدن حق به وسیله ی باطل از سوی یهود، آن است که الله عزوجل در کتابش در مورد آنها ذکر نموده و می فرماید: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ عَامِنُوهَا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا بِهَا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۷۲﴾﴾ [آل عمران: ۷۲] «جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید (از قرآن پیروی نکنند و از آن برگردند)».

و همه ی این کارها را از روی استخفاف و بی حرمتی نسبت به این دین و فرستاده ی رب العالمین و در راستای پوشانیدن حق و مشتبه نمودن آن بر مسلمانان و به ویژه مسلمانان ضعیف الایمان و کسانی که در قلوبشان مرض بوده و به اهل کتاب و شهادت و دسیسه های شان گوش فرا می دهند، انجام می دادند.

۲- جلوه دادن باطل در قالب حق، با وجود کتمان حق و پنهان داشتن آن:

از دیگر نمونه های آمیختن حق با باطل، اظهار باطل در چهره ی حق می باشد، ابن عاشور می گوید: «آمیختن حق و باطل، ترویج باطل در چهره ی حق و در قالب آن می باشد. و این آمیختگی، همان مبدأ گمراهی و الحاد در امور مشهور می باشد و کسانی که در پی این امر هستند، در میان مردم قصد و نیت ابطال آن امور مشهور را ترویج نمی دهند؛ چرا که هرکس نیت ابطال آن امور را داشته باشد، به آمیختن حق و باطل می پردازد تا این گونه در ذهن آنکه بدین باطل در قالب حق جلوه داده شده عمل می کند، این توهم را ایجاد کند که وی در مسیر حق بوده و به حق عمل می کند. الله متعال می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْثُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۷﴾﴾ [الأنعام: ۱۳۷] «همان گونه (که گمان های نادرستی که درباره

بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه و اهل خیبر که همگی یهودی بودند، جهاد نمودند و فرزندان و زنان شان را به اسارت و اموال شان را به غنیمت گرفتند و نیز در غزوه ی تبوک، خود در غزوه ای که با نصاری بر پا گشته بود، حضور داشته و سریه هایی را بدین منظور فرستادند ... و نیز خلفای راشدین اینچنین عملکردی در قبال اهل کتاب و مشرکان از خود به جای گذاردند...» با این حال چگونه ممکن است که چنین برخوردی با آنها شده باشد در حالی که آنها مخاطب این دعوت نبودند؟

بت‌های‌شان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بت‌های‌شان کشتن فرزندان‌شان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندان‌شان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دختران‌شان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه باز نشانند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است)». تا این‌گونه آنان را دچار این توهم سازند که این امور موجب قربت و نزدیکی به بتان می‌شود.^۱

و در جایی دیگر در تفسیر آیه‌ی ۱۳۷ سوره‌ی انعام که پیشتر ذکر آن گذشت، می‌گوید: «و معنای تزیین در اینجا آن است که آن‌ها برای مشرکان فوائد و قُرباتی در این قتل متصور گردیدند تا اینکه بدان‌ها ضرر ننگ و عار در مورد زنان را القا نمایند و برای آن‌ها بیان دارند که زنان هیچگونه نفعی برای قبیله نداشتند و امید جلب منفعتی از سوی آن‌ها برای قبیله هم نمی‌باشد ... و شبیه این شبهات و تلبیسات مطرح می‌کردند و این‌گونه معانی و مواردی از جنس آنچه در میان‌شان شایع و رایج بود، در میان‌شان مطرح می‌کردند؛ و این مسأله هم از این موارد بود؛ چراکه عرب‌ها در بحث غیرت در مقابل ننگ و عار بسیار افراط می‌کردند».^۲

و این همچون کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَلَلْبَسَنَّا عَلَيْهِمْ مَّا يَلْبِسُونَ﴾^۳ (یعنی: دین‌شان بر ایشان مشتبه می‌گردد و چنان گمان می‌برند و دچار توهم می‌شوند که ضلالت و گمراهی را هدایت می‌پندارند و چنان تصور می‌کنند که همان مراد و مقصود الله عزوجل از آن‌ها می‌باشد؛ لذا به سوی خداوند متعال تقرب جسته و نیز به سوی بت‌ها تقرب می‌جویند، آن‌هم با این گمان که آنان نیز به سوی خداوند متعال تقرب می‌جویند و در این زمینه میان آنچه رضایت الله عزوجل در آن است و آنچه رضایت خداوند متعال در آن نیست، فرق نمی‌گذارند و چنان دچار وهم و گمان و خیال گشته‌اند که گمان می‌برند در زنده به گور کردن دختران مصلحتی برای ایشان نهفته است ... پس معنای ﴿وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ﴾^۴ آن است که آن‌ها دینی در هم ریخته و گرفته شده از اصناف مختلف باطل، برای توده‌ی مردم ایجاد نموده و بدعت نهادند و نیز گفته شده: مقصود آن است که بدین ترتیب می‌خواستند تا در دینی که مردم بر آن بودند، یعنی دین اسماعیل علیه‌السلام، همان دین حنیف و

^۱ - التحریر والتنویر (۴۷۱/۱).

^۲ - همان (۹۹/۸) للظاهر بن عاشور.

^۳ - [الانعام: ۹] «و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند».

حقگرایانه، شبهه وارد ساخته و آن را کتمان نموده و بر مردم مشتبه سازند و در این راستا امور باطلی را در آن بدعت نهادند، تا اینکه با حق آمیخته شده و امر بر مردم پوشیده مانده و حق را از باطل تشخیص ندهند»^۱.

از دیگر نمونه‌های کتمان حق توسط یهود و اظهار باطل در چهره حق، آن است که امام طبری با سندش از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که می‌گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله وارد یکی از مدارس آموزشی یهود شده و آن‌ها را به سوی الله عزوجل فراخوانده و دعوت نمودند؛ پس نعیم بن عمرو^۲ و حارث بن زید به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: ای محمد، تو نیز بر کدامین دین هستی؟ پس فرمودند: «عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِهِ» بر ملت ابراهیم و دین او. پس آن دو گفتند: براستی که ابراهیم یهودی بود! پس رسول الله صلی الله علیه و آله به آن دو فرمودند: «فَهَلُمُّوا إِلَى التَّوْرَةِ فَهِيَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (پس تورات را بیاورید که آن میان ما و شما قضاوت خواهد کرد). اما آن دو از آوردن تورات و بررسی این مسأله در آن امتناع ورزیدند؛ پس الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ^۳ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ [آل عمران: ۲۳] «آیا آگاهی از حال کسانی که بدیشان بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داده شده است (هنگامی که) ایشان به سوی کتاب خدا (قرآن) دعوت می‌شوند تا در میان‌شان داوری کند (و حق را از باطل جدا سازد، ولی آنان دعوت را نمی‌پذیرند) سپس گروهی از ایشان سرپیچی می‌کنند و حال آن که همیشه چنین کسانی از حق و حقیقت روی گردانند»^۴.

آری، یهودیان ابراهیم علیه‌السلام را بزرگ نپنداشته و احترامی برایش قائل نبودند، بلکه او را به دیانت تحریف شده‌ی یهودیت نسبت می‌دادند و این خود آمیختن حق و باطل می‌باشد؛ چرا که آن‌ها خود

^۱ - همان (۱۰۴۴/۸)، بنگر: محاسن التأویل (۴۳۴/۳) للقاسمی.

^۲ - و گفته شده: نعیمان بن عمرو.. و اختلاف در زمینه اسامی یهودیان بسیار و نیز مشکل می‌باشد. «محمود شاکر» و به نظر من نیز در دین‌شان اینچنین است.

^۳ - اهل تفسیر در مورد واژه‌ی کتاب الله، اختلاف نظر نموده‌اند چنان‌که ابن عباس معتقد است مقصود از آن در اینجا تورات می‌باشد؛ و از قتاده و ابن جریج روایت شده که مقصود از آن، قرآن می‌باشد. انظر: جامع البیان (۶/۲۸۸-۲۹۱) شاکر و امام ابوجعفر طبری دیدگاه ابن عباس مبنی بر اینکه مراد و مقصود از آن تورات می‌باشد، ترجیح داده است.

^۴ - جامع البیان (۶/۲۸۸-۲۸۹)، شاکر، وانظر: اسباب نزول القرآن، ص ۱۰۲، للواحدی، واسباب النزول (۷۴-۷۵) للسیوطی.

اعتراف داشتند که ابراهیم علیه‌السلام پیامبری از سوی خداوند متعال می‌باشد، لیکن این حق را در صورت و قالب باطلی که خود بر آن بودند؛ یعنی همان دین تحریف شده و دگرگون شده‌ای که الله عزوجل در رسالت موسی علیه‌السلام آن را تشریح نکرده بود، اظهار نمودند و همین که ابراهیم علیه‌السلام را به چنین باطلی نسبت دادند، در استهزاء و تنقص و عیبجویی از پیامبر خدا ﷺ و خلیل الله ابراهیم علیه‌السلام کافی است.

و دلیل بر دروغگویی یهود در ادعایش مبنی بر یهودی بودن ابراهیم علیه‌السلام و اینکه مقصود آن‌ها از این اتهام، تلبیس و کتمان حق بود، مسأله‌ای است که در سفر تکوین در اصحاح ۱۲ شماره‌ی ۱۴ آمده است و در آن یهودیان خلیل الله ابراهیم علیه‌السلام را (والعیاذ بالله) به دیوث بودن متهم کرده و نسبت داده‌اند و بیان داشته‌اند که ابراهیم همسرش را به سوی فرعون فرستاد تا اینکه بدین ترتیب بدو ضرری نرسد.

از دیگر نمونه‌های آمیختن حق و باطل و اظهار و نمایان نمودن باطل در چهره حق - در گذشته و حال - نکاتی است که امام ابن قیم رحمته ضمن بررسی مبحث تأویل و فرقه‌های کلامی و جنایت‌شان بر شریعت مقدس، به آن‌ها اشاره می‌نماید، آنجا که می‌گوید: «اصل و اساس تخریب و ویرانی دین و دنیا همان تأویلی است که مراد الله عزوجل و رسولش از کلام‌شان نبوده است و بلکه هیچگونه دلالت مبنی بر اینکه مرادشان چنین تأویلی بوده، نمی‌باشد؛ آیا براستی سبب مخالفت امت‌ها با پیامبران‌شان جز همین تأویل، چیز دیگری بوده است؟ و آیا به سبب همین تأویل نیست که فتنه‌های کوچک و بزرگ در امت بر پا گردیده است؟ براستی که فتنه‌ها از همین راه وارد امت شده‌اند. و آیا در فتنه‌ها جز همین تأویل چیز دیگری سبب ریخته شدن خون مسلمانان بوده است؟

تا آنجا که می‌گوید: کسانی که دست به تأویل می‌زنند، بر حسب انگیزه‌ای که بر مبنای آن چنین می‌کنند و نیز برحسب افزایش و کاهش فهم و درک‌شان اصناف و گروه‌های متعددی را تشکیل می‌دهند، و از میان تمامی آن‌ها پیش از همه کسانی که قصد و نیت و فهم‌شان فاسد گشته، در تأویل باطل فرورفته‌اند و به همان اندازه که قصد و نیتش بد بوده و فهم و درکش کوتاه و اندک باشد، انحراف تأویلش شدیدتر می‌باشد؛ برخی از آن‌ها تأویل‌شان به خاطر پیروی از نوعی هوی و هوس و خواهشات نفسانی و بدون هیچ شبهه‌ای و بلکه درحالی که حق را به خوبی می‌شناسد، می‌باشد؛ و برخی دیگر تأویل‌شان به خاطر شبهه‌ای است که بر وی عارض گردیده و اینچنین حق بر وی پوشیده مانده است؛ و از میان آن‌ها کسانی هستند که تأویل کردن‌شان به خاطر هر دو امر می‌باشد، هم در اثر هوی و هوس در قصد و نیت و هم شبهه‌ی در علم؛

تا آنجا که می‌گوید: أبو الولید بن رشد مالکی در کتابش «الکشف عن مناهج الأدلة» در مورد تأویل و جنایت آن بر شریعت سخن گفته و به بررسی این مسأله می‌پردازد، تا آنجا که می‌گوید: مثال آنکه امری در شریعت را تأویل می‌کند و گمان می‌برد که آنچه وی تأویل نموده همانست که مقصود شریعت است، مثال کسی است که به سراغ دارویی مرکب برود که پزشک ماهر و زبردست آن را برای حفظ سلامتی تمام مردم یا بیشترشان ترکیب کرده و در واقع دارویی مرکب است و مردی از آن استفاده نموده و این دوا مفید و ارزشمند به سبب مزاج بد وی که اندک مردمانی همچون او هستند، با طبع وی سازگار نباشد، پس آن شخص با توجه به اسامی داروهایی که در ترکیب این داروی مرکب به کار رفته گمان برد که آن داروی مرکب، آن دارویی که بر سر زبان‌ها افتاده نمی‌باشد، بلکه مقصود از آن داروی مرکب که ترکیبی از داروهای دیگر است، آن هم بر اساس ظن و گمان و اشاره‌ای دور، دارویی دیگر غیر از آن دارویی است که مردم با توجه به توصیف پزشک متخصص، فهمیده‌اند و این‌گونه با تشخیص خود و از پیش خود داروی مرکبی را که پزشک متخصص تجویز کرده بود، منسوخ نموده و دارویی را که به گمان وی مقصود پزشک آن بوده، جایگزین نماید و به مردم بگوید: این همان دارویی است که مقصود پزشک بوده است و بدین ترتیب مردم از این دوا مرکب بر اساس تأویل این تأویل کننده، استفاده کنند و مزاج بسیاری از مردم فاسد گشته و سلامتی خود را از دست بدهند و نیز پس از وی کسانی دیگر آمده و به فساد و عدم صحت و سلامتی مزاج مردم در اثر استفاده از این داروی مرکب پی برده و در پی اصلاح آن برآیند و این‌گونه آن‌ها نیز درصدد تغییر برخی از داروهای ترکیب شده‌ی این داروی مرکب برآمده و داروهای دیگری را به جای داروهای پیشین که در ترکیب این دارو استفاده شده، جایگزین نمایند و این‌گونه ترکیب دیگری را رقم زنند و اینچنین بیماری غیر از بیماری پیشین، دامنگیر مردمان گردد و بدین صورت نفر سوم و چهارم یکی پس از دیگری آمده و در این ترکیب تغییر ایجاد کرده و هریک از آن‌ها بر اساس اجتهاد و تأویل خود دارویی جدید را برای مردم تجویز نماید؛ و چون بدین ترتیب زمانی بگذرد و هریک از مردم بر اساس تأویلات و توجیهاات خود ترکیب این داروی مرکب را بر هم زده و ترکیب آن را تغییر داده و تبدیل نماید، بر اثر آن امراض و بیماری‌های متعدد و مختلفی دامنگیر مردمان می‌گردد، تا اینکه وضع بگونه‌ای می‌گردد که منفعتی که از ترکیب و ایجاد آن داروی مرکب، مقصود و مراد بود، در حق بسیاری از مردم زایل گشته و از بین می‌رود و این است حال و وضع و رفتار فرقه‌های جدید و نوظهور در این شریعت با این شریعت»^۱.

آری تأویل تأویل کنندگان و اینکه با چنین تأویلات و توجیهااتی گمان برده‌اند که آنچه تأویل

^۱ - اعلام الموقعین (۴/ ۲۵۰-۲۵۳).

کرده‌اند، همان مراد و مقصود الله عزوجل و رسولش می‌باشد، استخفاف و بی‌حرمتی نسبت به حق و حقیقتی است که مقصود و مراد الله عزوجل و رسولش بوده است، همچنان که یهودیان در قصه‌ی مرد و زن یهودی که مرتکب زنا شده بودند، چنین رفتاری داشتند و نزد رسول الله ﷺ رفته و آیه‌ی رجم در تورات را مخفی کرده و پنهان نمودند و گمان بردند که حکم الله عزوجل در این زمینه، شلاق زدن و صورت سیاه کردن می‌باشد.

آری حال و وضع فرقه‌های کلامی و مناهج عقلی و کسانی که در این دوران از آن‌ها متأثر شدند این‌گونه می‌باشد، چنان‌که باطل را برای مردم حق جلوه داده و چنان وانمود می‌کنند که همان مقصود و مراد الله عزوجل و رسولش می‌باشد. و در مقابل از راه تلبیس، حق و حقیقتی را که در منهج سلف و روش آن‌ها در فهم و درک کتاب و سنت نهفته است، پنهان کرده و کتمان می‌کنند و در مورد منهج سلف و نوع فهم آن‌ها در زمینه کتاب و سنت می‌گویند: آن منهجی حشوی یا متحجر است؛ یا اینکه آن‌ها را نص‌گراها و حرفیون می‌نامند، یا اینکه در مورد منهج سلف چنان ظن و گمانی دارند که عموم بی‌دینان و سکولارها در عصر حاضر بر آن تکیه داشته و پیشینان آن‌ها همچون آتاتورک بدان اشاره کرده‌اند، آنجا که آتاتورک می‌گوید: «ما شریعت و قانونی را نمی‌خواهیم که در آن گفت و گفتند، باشد بلکه شریعت و قانونی را می‌خواهیم که در آن گفتیم و می‌گوییم، باشد»^۱.

در واقع این امری است که دعوتگران معاصر و عقل‌گرا در عصر حاضر بدان تمرکز کرده و عقل و خرد خویش و نیز هوی و هوس‌های خود را بر شریعت الله متعال مقدم داشته‌اند؛ و این‌گونه نتایج و ثمرات فکر و اندیشه خویش را بر مردم عرضه می‌دارند و درحقیقت افکار و اندیشه‌های خویش را در میان مردم شریعت و قانونی گردانده‌اند که بر اساس آن بر خون و ناموس و آبروی مردم حکم می‌رانند و گمان‌شان چنان است که شریعت ربانی دیگر برای قرن بیستم صلاحیت ندارد، چه برسد به قرن ۲۱ که در این روزها مردم به استقبال آن می‌روند. (والعیاذ بالله)

مطلب دوم: متنفر ساختن مردم از دین حق و بازداشتن مردم از گرویدن و گردن نهادن بدان

رویاری و مواجهه با مانع‌تراشی‌ها و تکذیب و استهزاء مجرمان - مشرکین و منافقین - جزئی از طبیعت و سرشت دعوت اسلامی می‌باشد، همان دعوتی که پیامبران از نوح علیه‌السلام تا آخرین پیامبران محمد ﷺ بدان فراخواندند؛ همان دعوتی که پیروان و اصحاب و یاران انبیا و علما در هر زمان و مکانی

^۱ - نگا: العلمانیة.. ص ۵۷۱.

بدان فراخواندند؛ الله عزوجل در کلام خویش از این سرشت خبر داده و می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ۝﴾ [الفرقان: ۳۱] «این گونه (که تو ای پیغمبر! با موضعگیری و عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده‌ای، همه پیغمبران در چنین شرایطی قرار داشته‌اند و) برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم (که با او به مبارزه پرداخته و با مکتب و دعوتش مخالفت ورزیده‌اند. اما بدان که حق همیشه پیروز است و تو هم تنها و بدون یاور نیستی و خدا تو را به راه پیروزی بر آنان راهنمایی می‌کند و یاریت می‌دهد) و همین بس که خدای تو راهنما و یاور باشد». و این عداوت و دشمنانگی، ابتلا و آزمایشی از سوی خداوند متعال برای پیامبران و نیز پیروان‌شان؛ یعنی علما و مصلحانی می‌باشد که علم نبوی را به ارث برده‌اند. و آن‌ها نیز همچون انبیا با عداوت و دشمنانگی اهل باطل مواجه گردیدند و بدین ترتیب مورد امتحان و آزمایش قرار گرفته و می‌گیرند؛ شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن رحمته می‌گوید: «دشمنان حق و اهل حق، از زمان نوح علیه‌السلام تا برپایی قیامت، حال و وضع و نوع رفتار و روش‌شان در برابر دعوت اسلامی این‌گونه است. و از حکمت‌های الله متعال است که بندگان مؤمنش را - همانانی که مردم را به سوی دینی که پیامبران بدان فراخواندند، فرا می‌خوانند - با سه گروه از مردم مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌دهد که هر گروهی از پیروانی برخوردار است:

گروه اول: کسانی هستند که حق را شناخته و از روی حسادت و ظلم و تعدی با آن دشمنی ورزیدند، همچون یهودیانی که همیشه دشمنان پیامبران و مؤمنان بوده و هستند.

گروه دوم: رؤسا و بزرگانی هستند که از اموال بسیاری برخوردارند، همان کسانی که دنیا و شهوات-شان آن‌ها را فریفته است و چون می‌دانند که حق و حقیقت آن‌ها را از شهوات و خواهشات نفسانی که با آن‌ها انس گرفته‌اند، باز می‌دارد، به دعوت حق توجهی نکرده و بدان اعتنائی نداشته و آن‌را نمی‌پذیرند.

گروه سوم: کسانی هستند که در محیط باطل رشد و نمو یافته و بر راه و روشی هستند که پدران‌شان را بر آن یافتند و گمان‌شان این است که پدران و پیشینیان آنان بر حق بوده‌اند، درحالی که در باطل غرق بوده‌اند و اینان چیزی جز راه و روشی که با آن رشد یافته‌اند، نمی‌شناسند.

آری، همه این گروه‌ها و پیروان‌شان، همان دشمنان حق از زمان نوح علیه‌السلام تا برپایی قیامت می‌باشند...»^۱

دشمنان پیامبران، همان تکذیب‌کنندگانی که راه استهزاء و تمسخر پیامبران و آموزه‌های آسمانی آن-

^۱ - الدرر السنیه (۱/۲۲۱-۲۲۲) جمع العلامة: عبدالرحمن بن قاسم.

ها را در پیش گرفتند، در راستای متنفذ ساختن انسان‌ها از پیامبران و پیروان‌شان، راه و روش‌های مختلف و متفاوتی را در پیش گرفتند، به عنوان مثال این نوح علیه‌السلام است که قومش او را به غرق بودن در گمراهی آشکار توصیف می‌کنند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۶۰﴾ [الأعراف: ۶۰] «اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما شما را (دور از حق و) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم». و در مورد پیروان نوح علیه‌السلام گفتند: ﴿وَمَا تَرْكُ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّىِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿۲۷﴾ [هود: ۲۷] «ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه فکر و ساده لوح ما (به تو نگروده و) از تو پیروی نکرده است. (شما ای پیروان نوح! نه نوح و نه) شما را برتر از خود نمی‌بینیم و بلکه دروغگویان تان می‌دانیم».

آری، این پیامبر خدا هود علیه‌السلام است که قومش او را به سفاهت و کم‌خردی و دروغ‌گویی توصیف می‌کنند، الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۶۶﴾ [الأعراف: ۶۶] «رؤسا و اشراف کفرپیشه قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم؛ (آخر این چه دعوتی است که راه انداخته‌ای و این چه چیز است که ما را بدان می‌خوانی؟! و ما شما را از زمره دروغگویان می‌پنداریم». و نیز در مورد هود علیه‌السلام می‌گفتند: ﴿إِن تَقُولُ إِلَّا أَعْتَرْنَاكَ بِبَعْضِ آيَاتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَأَشْهَدُوا أَلِيَّ بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۵۴﴾ [هود: ۵۴] «چیزی جز این نمی‌گوئیم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است (و دیوانه‌ات کرده است، بدان گاه که به بدگویی آن‌ها زبان گشوده‌ای و ما را از عبادت‌شان برحذر داشته‌ای. این است که هذیان می‌گوئی و یاوه‌سرانی می‌کنی. هود در پاسخش) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهائی که (بجز خدا) می‌پرستید بیزار (و از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم».

اما همه‌ی این افتراءات و دروغ‌پردازی‌ها و اتهاماتی که آنان متوجه پیامبران نمودند، به منظور محقق شدن هدفی بزرگ بود که آن مجرمان به دنبالش بودند و آن وارونه و زشت و کریه جلوه دادن چهره‌ی دعوتگری که به سوی الله متعال فرا می‌خواند و نیز بازداشتن مردم از پذیرفتن دعوتش می‌باشد، اما هرگز و هرگز بدو ضرری نمی‌رسانند، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ بِأَعْمَلِهِمْ ﴿۳۲﴾ [محمد: ۳۲] «کسانی که کافر می‌شوند، و مردمان را از راه خدا بازمی‌دارند و بدنبال آن که هدایت برایشان شناخته و روشن می‌گردد با پیغمبر به مخالفت و دشمنانگی می‌پردازند، هرگز کمترین زیانی به

خدا نمی‌رسانند و بلکه خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بیسود می‌گرداند».

و چون نظری در دعوت خاتم پیامبران علیه‌الصلاة والسلام بیفکنیم، دعوتی که در مکه و در جامعه‌ای قبیله‌ای ظهور نمود که تعصبات قبیله‌ای در آن موج می‌زد و بزرگانی از قریش بر آن‌ها مسلط بودند، می‌بینیم که آن بزرگان و رؤسای مستکبر با تمام نیرو و توان خویش با دعوت جدید چه در سطح افراد هر قبیله یا در سطح عموم قبایل عرب، برخورد کرده و در برابر آن ایستادند و قریش مردم را از دعوت محمد ﷺ باز می‌داشت؛ عرب پیرامون مکه بودند، چه اعرابی که در طائف در مجاورت مکه بودند و چه عرب‌هایی که در فاصله‌های دورتری از مکه در مدینه می‌زیستند و عموم اعرابی که در جزیره العرب بودند، اتفاقات و رخدادهای جدید را دنبال کرده و بررسی می‌نمودند و اخبار دعوت جدید را دنبال می‌کردند و نیز متوجه موضعگیری و نوع برخورد و نحوه تعامل قوم خویش در برابر آن بودند، پس چون قوم‌شان به دعوت جدید ایمان می‌آوردند، عموم عرب نیز از آن‌ها پیروی می‌کردند و آن‌ها نیز دعوت را می‌پذیرفتند؛ چرا که قوم شخص نسبت به دعوت جدید آگاه‌تر از وی بود و این قومش بود که او را آگاه کرده و مطلع می‌نمود. به ویژه قریش که در میان قبائل عرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود؛ و در واقع مرکزیت قبایل عرب را برعهده داشت، لذا قریش پیش از همه‌ی قبایل عرب، در پی بازداشتن مردم و قبایل عرب از پذیرفتن دعوت جدید و همراه شدن آن‌ها با صاحب این دعوت بود.

آری، بزرگان و رؤسای قریش گرداگرد یکدیگر جمع می‌شدند و به بحث و بررسی و چاره‌اندیشی می‌پرداختند که در مورد قرآن چه بگویند و چگونه با آن در برابر اعرابی که از شهرهای مختلفی در موسم حج به مکه می‌آمدند، مقابله کنند؛ و تلاش می‌کردند تا سخنان خویش را در مورد قرآن و پیامبر خدا ﷺ یکدست و یکپارچه کنند و در این راستا بود که کفار قریش منتظر بادیه نشینانی بودند که به مکه می‌آمدند و قبل از ورودشان به مکه، بر سر راهشان ظاهر گشته و آن‌ها را در مورد دعوت جدیدی که در مکه ظهور کرده، هشدار می‌دادند. روزی طفیل بن عمرو دوسی رضی الله عنه به مکه آمد، پس قریش او را در مورد دعوت جدید هشدار داده و او را از پذیرفتن آن بازداشتند و پیوسته در این زمینه با او سخن می‌گفتند تا اینکه مطالبی را که در راستای عدم گوش دادن به محمد و اینکه وی سامری است که میان انسان و پدر و برادر و همسرش جدایی می‌اندازد، پذیرفت؛ و آن‌ها را در این زمینه تصدیق نمود و راستگو پنداشت، پس چیزی در گوش‌هایش نهاد تا چیزی از قرآن را از محمد ﷺ نشنود، اما تقدیر خداوندی بر آن رفته بود که ایمان وارد قلب طفیل گردد و وی اسلام آورد^۱.

آری وی علی‌رغم حملات و یورش‌های تبلیغاتی که قریش برای اعرابی که به قصد بیت الله الحرام

^۱ - به اخبار وی بنگر در: السیره النبویه (۳۸۲/۱-۳۸۳)؛ و الإستیعاب (۳۱۲/۲-۳۱۳).

به مکه می‌آمدند، به راه انداخته بودند، اسلام آورد. اما این قوم تنها به این مکر و حيله‌گری در داخل مکه اکتفا نکردند، بلکه حملات و یورش‌های خود علیه دعوت و صاحبش را در خارج از حرم، آنگاه که محمد مصطفی ﷺ به بازارهای عرب و اماکن تجارتي آنها می‌رفت و آنها را به سوی اسلام و گواهی دادن به حق دعوت می‌نمود، دنبال می‌کردند؛ از ربیعة بن عباد الدیلی^۱ روایت است که می‌گوید: با چشمان خود رسول الله ﷺ را در بازار ذی‌المجاز دیدم که می‌فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» (ای مردم، بگویند هیچ معبود بر حقی جز الله نیست، تا رستگار شوید.) درحالی‌که مردی چشم کج با صورتی روشن و دو گیسوی آویخته پشت سر رسول الله ﷺ بود و می‌گفت: از دین برگشته و دروغگو است. پس گفتم: این مرد چه کسی است؟ گفتند: محمد بن عبدالله و او ادعای نبوت می‌کند؛ و گفتم: آنکه او را تکذیب می‌کند کیست؟ گفتند: عمویش أبو لهب. به ربیعة بن عباد گفتم: تو در آن روز خردسال و کوچک بودی؟ گفت: نه به خدا سوگند من در آن روز عاقل و آگاه بودم^۲.

از دیگر اذیت و آزارها و موانعی که قریش متوجه رسول الله ﷺ و دعوتش می‌کردند، می‌توان به روایتی اشاره کرد که جابر بن عبدالله رضی الله عنه ذکر نموده آنجا که می‌گوید: «رسول الله ﷺ ده سال مردم را در منازلشان در موسم و مجنة و عکاظ و نیز منازلشان در منی جستجو می‌کردند و به آنها می‌فرمودند: «چه کسی مرا پناه داده و از من حمایت کرده و یاری‌ام می‌رساند تا اینکه پیام پروردگارم را ابلاغ نمایم و در عوض برای وی بهشت برین باشد؟» اما کسی را نمی‌یافت که او را یاری کرده و از او حمایت کند؟ حتی اگر مردی از مُصَر یا یمن به سوی خویشاوندان خویش در مکه سفر می‌نمود، قومش به نزد او آمده و می‌گفتند: از غلام قریش برحذر باش و از او پرهیز کن که تو را نفریبد و به فتنه نیندازد؛ و این‌گونه رسول الله ﷺ درحالی‌که در میان‌شان راه می‌رفت و آنها را به سوی الله متعال دعوت می‌داد، با انگشت به سوی اشاره می‌کردند و مردم را از ایشان برحذر می‌داشتند^۳.

براستی این اتفاقات چه در داخل مکه و چه در خارج از آن یا درون هر قبیله و خارج از آن و اینکه گاهی افرادی و گاه گروه‌هایی بدان پرداخته و می‌پردازند، آشکارا اشاره به عداوت و دشمنی میان اهل

^۱ از نبی الدبل بن بکر بن کنانة، مدنی؛ وی از اهل جاهلیت بود که اسلام آورد و در خلافت ولید وفات نمود؛ نگا: الاستیعاب (۷۲/۲)، ابن عبدالبر؛ و الإصابة (۳۹۰/۲-۳۹۱)، ابن حجر.

^۲ به روایت امام أحمد در المسند (۵۹۸/۳)؛ و حاکم در المستدرک (۶۱/۱) و گفته است: این حدیث بر شرط شیخین صحیح است و «رواتهم عن آخرهم ثقات اثبات» و ذهبی نیز با او موافق است.

^۳ به روایت حاکم در المستدرک، کتاب التاریخ (۶۸۱/۲-۶۸۲) و در مورد آن گفته است: صحیح الإسناد، و ذهبی در التلخیص با او موافق است.

ایمان و سرکشان و ظالمان و اهل تعدی و تجاوز دارد؛ رسول الله ﷺ به آن‌ها می‌فرمود: «بگوئید هیچ معبود بر حقی جز الله نیست تا رستگار شوید». در حالی که آن‌ها در پاسخ، به رسول الله ﷺ کذاب و دجال گفته و با سنگ از ایشان استقبال کرده و پاهای مبارک‌شان را خون‌آلود می‌نمودند و از روی استهزاء و تمسخر و افراط در تکذیب، بر سر مبارک خاک می‌ریختند، به ویژه زمانی که این اذیت و آزارها از سوی نزدیکان و خویشاوندان پیامبر ﷺ همچون أبو لهب و أبو جهل و امثال آن‌ها سر می‌زد، تأثیر آن در بازداشتن مردم از پذیرفتن دعوت توحید و گردن نهادن بدان، بسیار بیشتر بود. سید قطب رحمته در تفسیر این کلام الله عزوجل ﴿أَهْلًا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾^۱ می‌گوید: «این گفتار تمسخر آمیز و زشتی است ... آیا این کار پلشت ایشان از روی قانع شدن و معتمد گردیدن به این است که شخص پیامبر بزرگوار مستحق این تمسخر و استهزاء است و آن چیزی را که با خود آورده است سزاوار این ریشخند و ناروا است ... هرگز، بلکه این امر نقشه و طرح ساختار بزرگان قریش بود که بدین وسیله می‌خواستند از تأثیر شخصیت بزرگ پیامبر اکرم ﷺ و از تأثیر این قرآن بکاهند، قرآنی که نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد و ایستادگی نمود. این تمسخر و استهزاء وسیله‌ای از وسایل مبارزه با دعوت جدیدی بود که مقامات اجتماعی و اوضاع اقتصادی ایشان را تهدید می‌کرد و آنان را از اوهام و خرافات اعتقادی که آن مقامات و این اوضاع بر آن‌ها استوار می‌گردید بی‌نصیب و بی‌بهره می‌نمود»^۲.

اما این تنها مشرکان نبودند که در این زمینه دست به کارشکنی و دسیسه‌چینی زدند، بلکه اهل کتاب و بویژه یهودیان در بازداشتن مردم از راه خدا، با مشرکان دست شراکت داده و در توطئه‌چینی با آن‌ها همراه و شریک گشتند، اهل کتابی که کتب آسمانی را می‌شناختند و همچنان که فرزندان‌شان را می‌شناختند، محمد ﷺ را می‌شناختند، لکن کبر و حسد، یهود را کور و کر نموده و از پیروی از آخرین پیام آسمانی و صاحب آن علیه‌الصلاة والسلام بازداشت؛

آری این رهبری از رهبران یهود است که در این زمینه با بت‌پرستان و مشرکان و کفار قریش به مشورت می‌پردازد؛ طبری با سندش از عکرمه روایت می‌کند که کعب بن اشرف به سوی کفار قریش رفته و آن‌ها را بر علیه رسول الله ﷺ تشویق نموده و بدان‌ها پیشنهاد جنگ با رسول الله ﷺ داد و گفت: ما نیز همراه شما با او می‌جنگیم؛ پس مشرکان قریش گفتند: شما اهل کتابید و (محمد) نیز صاحب کتاب است! و ما خود را از اینکه این پیشنهاد حيله و نیرنگی بر علیه ما باشد، در امان نمی‌بینیم! پس اگر

^۱ - این است آن کسی که خدا او را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! (تا ما عقلاء و کبراء از او پیروی کنیم و به دنبالش راه بیفتیم!؟).

^۲ - في ظلال القرآن (۲۵۶۵/۵).

می‌خواهی همراه تو بر علیه او خارج شویم، برای این دو بت سجده کن و بدان‌ها ایمان بیاور، پس کعب بن اشرف این‌گونه عمل نمود. سپس کفار قریش گفتند: ما هدایت یافته‌تریم یا محمد؟ ما بهترین شتران را قربانی کرده و به جای آب با شیر از مهمانان پذیرایی کرده و صلّه رحم را به جای آورده و مهمان را پذیرایی کرده و طواف بیت الله می‌کنیم درحالی‌که محمد قطع خویشاوندی کرده و از شهرش خارج گشته است؛ کعب گفت: بلکه شما هدایت یافته‌تر و بهترید؛ پس این آیه نازل گشت: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِيبِ وَالظَّلُوعِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَتُّوْا أَوْ هَدِّوْا مِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾﴾ [النساء: ۵۱] «آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از (دانش) کتاب (آسمانی) بدیشان رسیده است (چگونه خویشان را از هدایت کتاب‌های الهی و راهنمایی خرد و فطرت و ندای وجدان به دور داشته‌اند و) به بتان و شیطان ایمان می‌آورند (و به دنبال اوهام و خرافات راه می‌افتند و به پرستش معبودهای باطل می‌پردازند) و درباره کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی برحق‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمد را به پیشوایی پذیرفته‌اند!)»^۱.

أبو جعفر طبری رحمته الله می‌گوید: «... این رهنمود الهی بدان معناست که الله عزوجل یهودیانی را که بهره‌ای از کتاب به آن‌ها داده شده، به تعظیم برای غیر الله یا عبادت غیر الله و اطاعت و فرمانبرداری از آن‌ها در کفر ورزیدن به الله و رسولش و سرپیچی از فرمان خدا و رسولش توصیف نموده است. بدین گونه که آن‌ها گفتند: کسانی که به الله عزوجل کافر گشته و کفر ورزیدند نسبت به اهل ایمان، به حق و حقیقت سزاوارترند و دین تکذیب الله عزوجل و رسولش عادلانه‌تر و صحیح‌تر از دین تصدیق کنندگان الله عزوجل و رسولش می‌باشد»^۲.

براستی شرایط کنونی امت اسلامی که در واقع در ذلت و ضعف به سر برده و دست به سوی سفره‌های شرق و غرب دراز می‌کند، بر این مسأله تأکید می‌کند که اوضاع و احوال کنونی امت، نتیجه‌ی تلاش گسترده و مکر و نیرنگ‌های بزرگان اهل کتاب می‌باشد - همچنان که در قرون اولیه‌ی اسلام شاهد چنین دسیسه‌ها و نیرنگ‌ها و توطئه‌هایی از سوی آن‌ها بر علیه اسلام و مسلمین بودیم - اکنون به نمونه‌های متعدد و مختلفی از تمسخر اهل کتاب و بازداشتن امت اسلامی توسط آنان از پذیرفتن

^۱ - جامع البيان (۶۶۷/۸-۶۶۸) شاکر؛ الدرالمثور (۳۰۶/۲-۳۰۷)، سیوطی؛ و بنگر: أسباب نزول القرآن، ص: ۱۶۰-۱۶۱، نگاهشده‌ی واحدی، که این قصه را به أبي الحقيق و حبي بن اخطب و کنانة بن أبي الحقيق و هودة بن قيس و أبو عمار وائلي نسبت می‌دهد. بنگر: السيرة النبوية (۲۱۴/۲-۲۱۵)؛ و الدرالمثور (۳۰۷/۲) و تفسیر القرآن العظیم.

^۲ - جامع البيان (۴۴۶/۸) «شاکر».

دعوت حق اشاره می‌کنیم، به عنوان مثال در بخش آموزش و پرورش می‌توان به هیئت و انجمن فرهنگی شورای هماهنگی دولت‌های عرب اشاره کرد که ریاست آنرا أحمد امین و پس از وی طه حسین بر عهده داشتند. این هیئت به نشر فعالیت‌های خود در عرصه‌های مختلف همچون پژوهش و سخنرانی‌ها و ترجمه‌ی کتب و برگزاری کنفرانس‌ها پرداخت؛ عرب‌های ملی‌گرا از فعالیت‌های آن‌ها با خشنودی و رضایتِ خاطر کامل استقبال نمودند. دکتر محمد محمد حسین رحمته می‌گوید: «آیا هیچ عاقل منصف و عادل‌ی چنان تصور می‌کند که عرب مثلاً به سوی سفارت آمریکا پناه آورد تا اینکه سفارت آمریکا آنچه را که به نفع و سود عرب‌هاست، برایش برگزیند و بدان‌ها در مسیر تحقق نهضت و پیشرفت و ترقی‌شان راهکار مفید و سودمند نشان دهد و این‌گونه عرب‌ها را در مسیر طرد یهود و بزرگداشت آن‌ها و تسویه حساب با شرکت‌های نفتی و پایان دادن به قراردادهای فیما بین عرب‌ها و آمریکا یاری رساند؛ اما متأسفانه هیئت فرهنگی شورای هماهنگی دولت‌های عربی، چنین عملکردی از خود نشان داد و مرتکب این امر خطیر گردید و برخی از راهکارها و برنامه‌هایی که سفارت آمریکا در زمینه‌ی ترجمه به آن‌ها پیشنهاد نمود، فراگرفته و مطابق آن حرکت نموده و در باقی برنامه‌ها گوش به فرمان یونسکو حرکت نمود^۱.

و بدین مسأله خود این هیئت فرهنگی اعتراف نموده است، آنجا که در بسته‌ی فرهنگی که در آن فعالیت‌های خود را در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۶۶ منتشر کرده می‌گوید: «اداره‌ی فرهنگی پس از موافقت مؤسسه، بر سرپرستی نشر کتب ترجمه شده‌ی مهمی که قسم فرهنگی سفارت آمریکا تشخیص داده است اتفاق نموده و اکنون در راستای چاپ ترجمه‌ی عربی آن‌ها اقدام نموده است که مشتمل بر مقالات نویسنده‌ی آمریکایی (!!!!) ایمرسون می‌باشد».

همچنین این هیئت و انجمن فرهنگی می‌گوید: «اداره‌ی فرهنگی با برخی از هیئت‌های جهانی که در این زمینه تخصص دارند^۲ تماس برقرار نموده و اسامی کتاب‌هایی را که این هیئت و سازمان‌ها در دایره‌ی این فعالیت تشخیص داده‌اند، فراگرفته است»^۳.

از جمله کتاب‌هایی که اداره فرهنگی جامعه‌ی عربی در این راستا دریافت نموده است، کتاب «قصه

^۱ - یکی از شاخه‌های سازمان ملل عهده‌دار مسئولیت پرورش و آموزش می‌باشد.

^۲ - مقصود از این هیئت‌ها، همان یونسکو می‌باشد که رژیم صهیونیستی ویرانگر بر آن‌ها سیطره دارد - همچنان که اکثر و بیشتر مؤسسات سازمان ملل زیر سلطه و غلبه‌ی صهیونیست‌ها می‌باشد - بنگر: حصوننا مهددة من داخلها، ص: ۱۳۹، حاشیه (۲).

^۳ - حصوننا مهددة من داخلها، ص: ۱۳۸-۱۳۹.

الحضارة» نگاشته‌ی «لول دیورانت» می‌باشد که در این کتاب مؤلف دو پیامبر از پیامبران بزرگوار الهی یعنی عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآلهم‌وسلم را به استهزاء و تمسخر گرفته است و همچنین ایمرسون در مختارات خود به توهین به انبیاء و دین اسلام و ارزش‌ها و آداب آن پرداخته است؛ آری تمامی این‌ها فعالیت‌های یهود و شاگردان‌شان در سرزمین‌های عربی می‌باشند که این خار و خاشاک‌ها و یاهو سرائی - های عبث و بیهوده را نقل می‌کنند تا اینکه از این راه، مسلمانان را از راه الله عزوجل باز دارند و آن‌ها را متوجه راهی کنند غیر از مسیر و برنامه‌ای که خداوند متعال برای آن‌ها برگزیده است و این‌گونه در تلاشند تا مسلمانان را از منهج استوار و پایداری بازدارند که اساس هر تربیت بوده و نتیجه‌ی آن جامعه‌ی اسلامی است که در آن مسلمانان متمسک به عقیده و عبادت و اخلاق و ارزش‌هایش می‌باشند.

این گوشه‌ای از موارد مربوط به اداره‌ی فرهنگی شورای هماهنگی‌های دولت‌های عربی بود؛ اما کنگره تعلیم و تربیت عربی نیز چنین رفتار و عملکردی داشته و در یکی از نشریاتش با عنوان «الحلقة الدراسية العربية الأولى للتربية وعلم النفس» آمده است: «لازم است که دیگر تعلیم و تربیت عربی به سمت و سو و خلق و خوی جدیدی در راستای ایجاد شخصیت عربی جدید، عمل کند، بگونه‌ای که رسوبات عصر ترکی (که مقصودش دولت عثمانی است) به کلی از آن ریشه کن گردیده و از بیخ و بن درآید و همچنین عاری از هرگونه بهره برداری استعماری گردد. و بلکه به جای آن‌ها خصوصیات و ویژگی‌های تازه و جدیدی که متضاد با آن‌هاست و به وسیله‌ی آن‌ها ملی‌گرایی عربی در آینده‌ی نزدیک میسر می‌گردد، جایگزین گردد؛ بنابراین واجب است که کشورهای عربی در قالبی یکپارچه در راستای پیشرفت و ترقی حرکت نموده و به تغییر و تحول و دگرگونی ایمان داشته باشند و واجب است که خود را در برابر آینده و نه گذشته، مسؤول بدانند و خود را در برابر نسل‌هایی که در آینده خواهند آمد، مسؤول بدانند، نه در برابر استخوان‌های مردگانی که پوسیده شده‌اند...»^۱.

و این نصیب و بهره‌ی تربیت اسلامی در دیدگاه آنان است که آن‌را آموزه‌های تقلیدی می‌نامند و از آن با تحقیر و بی‌حرمتی سخن گفته و می‌گوید: کودک از بازار برده فروشان خریده می‌شود ... سپس به قلعه آورده شده و بدو آموزه‌هایی تلقین می‌گردد که پس از این تلقینات دقیق، با گذشت اندک سال‌هایی مسلمانان متعصب نسبت به اسلامش و برده‌ای که معتقد است او مالک کسی است که او را خریده و پرورش داده، خارج می‌گردد ... تا آنجا که می‌گوید: بر این اساس است که روش تلقین همچون روش تربیتی بدنام است؛ چرا که این روش منجر به تعصب حیوانی عاطفی که هرگز بر مبنای تفکر و اندیشه و

^۱ - من كلمة ابوالفتوح رضوان في المؤتمر: ۷۷ من النشرة، به نقل از العلمانية، ص: ۶۰۰.

قتاعت نیست، می‌گردد»^۱.

و در خطاب شخص دیگری که در همین کنفرانس در زمینه‌ی تربیت دینی سخن می‌گوید، آمده که: دین ابزار تفکر و اندیشه است که جامعه را از طریق الگو و تعلیم و ارشاد و ترغیب و ترهیب، استوار می‌سازد و مبتنی بر این موارد می‌باشد و تربیت دینی اشتباه است؛ چرا که گاهی اهداف پوچ و مردودی را دنبال کرده و در مسیر آن عمل می‌نماید که این اهداف ابزار شرارت‌های غریزی می‌گردند و چه بسیارند کسانی که از دین به نفع اغراض سیاسی مصیبت بار خویش بهره‌برداری می‌کنند و چه بسا که این ارتباط میان دین و سیاست، منجر به تهدیدی جدی نسبت به روابط قومی و ملی گردد.

و بسیاری معتقدند که هدف و غرض کتاب‌های آسمانی این نیست که به عنوان دایرة المعارف‌هایی باشند که انسان مؤمن در آن‌ها به دنبال حل مشکلات عصر خویش باشد و این‌گونه به راه حل مناسب در مشکل پدید آمده با الهام‌گیری از آن‌ها دست یابند»^۲.

این گوشه‌ای از مکر و نیرنگ‌ها و دسیسه‌هایی بود که اهل کتاب به ویژه یهودیان و نوکران‌شان در اسلام؛ یعنی منافقان، در راستای بازداشتن امت اسلام از مصدر عزت و اقتدار و مجد و بزرگی‌اش؛ یعنی اسلام به کار می‌گیرند و در این مسیر از هر وسیله و ابزاری که امکانش باشد، بر وفق قاعده‌ی خبیث‌شان که «هدف وسیله را توجیه می‌کند و وسایل رسیدن به هدف را مباح و جایز می‌گرداند» دریغ نمی‌ورزند، همچنان که پیشینیان و پیشگامان ایشان در گذشته، همچون کعب بن اشرف و ابن ابی الحقیق و حیی بن أخطب، چنین عملکرد و رفتاری داشتند کسانی که الله عزوجل از مکر و نیرنگ و دسیسه‌های‌شان ما را باخبر ساخته و فرموده است: ﴿... يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّوْنَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ مَنۡ ءَامَنَ تَبَعُوْهَا عِوَجًا وَاَنْتُمْ شُهَدَآءٌ ۗ وَمَا اللّٰهُ بِغَفِيْلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ﴿۹۹﴾ [آل عمران: ۹۹] «ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می‌دارید و می‌خواهید این راه را کج نشان دهید و حال آن که شما (از راستی و درستی این راه) آگاهید؟ و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست (و پاداش شما را می‌دهد)».

و همچنین پیشینیان آن‌ها را در زمینه‌ی بازداشتن مؤمنان از راه خدا هشدار داده و فرموده است: ﴿وَلَا تَقْعُدُوْا بِكُلِّ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ تُوْعَدُوْنَ وَتَصُدُّوْنَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ مَنۡ ءَامَنَ بِهٖءِ وَتَبَعُوْهَا...﴾ [الأعراف: ۸۹] «شما بر سر راه‌های منتهی به حق و هدایت و عمل صالح) منشینید تا مؤمنان به خدا را

^۱ - همان، ص: ۶۰۰-۶۰۱.

^۲ - من کلام «التجانی الماحی» فی الموتر، ۱۸۰ من النشرة، نقلا عن المصدر السابق، ص ۶۰۱.

بترسانید و از راه الله بازدارید و آن (راه مستقیم) را کج بنمائید (و خود به راه معوج منحرف گردید)».

این بخشی از تلاش‌ها در مسیر بازداشتن مردم از راه خدا در میدان آموزش و پرورش بود، اما این تلاش‌ها تنها در میدان آموزش و پرورش رخنه نکرده و بلکه در میادین دیگری همچون عرصه‌ی خبری و رسانه‌ای گوی سبقت را ربوده است، بلکه رسانه‌ها و دستگاه‌های خبری غرب صلیبی صهیونی به تدریج نسبت به بازداشتن مردم از پذیرفتن دعوت و روی آوردن به داعیان و آنانی که کنیسه آن‌ها را رجال الدین می‌نامند، از این طریق اقدام نموده و از هرگونه تلاش و کوششی در این راستا و در چنین میدان وسیعی دریغ نورزیدند و بدین ترتیب در سرزمین‌های عربی تأثیر گذاشته و از هر سو با حربه‌ی بی‌دینی و لائیک‌گرایی بر دین و علمای مسلمین یورش آورده و حمله نمودند که منجر به تمسخر علما و تحقیر شأن و منزلت دعوت و داعیان نزد مردم گردید. همان دعوت و داعیانی که الله عزوجل در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳] «گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان اوامر الهی) هستم؟»

و این‌گونه بود که در غرب داستان «طرطوف» نگاشته‌ی «مولیر» ظهور نمود که سراسر تمسخر و استهزاء به رجال الدین و داعیان و دعوتگران در غرب بود و شگفت آنکه بزودی این داستان به زبان عربی آن‌هم با هزینه‌ی وزارت معارف مصر برگردان شد و در میان دانشجویان، در سطوح مختلف، در سراسر مصر توزیع گردید و پس از آن در صحنه‌ی نمایش تحت عنوان «الشیخ متلوف» به تصویر کشیده شد که محقق در این نمایش نامه تمامی سعی خود را بر آن داشته تا نشان دهد، افکاری که در این نمایشنامه از شخصیت دعوتگر مضحک به تصویر کشیده می‌شود، دستور کار دستگاه‌های خبری و رسانه‌ای گردیده است، تا از این طریق سموم خود بر ضد داعیان را منتشر سازند. و این‌گونه بود که این نمایشنامه، تأثیر خود را بر نویسندگان مصری گذاشته و پس از آن نمایشنامه‌هایی را که نویسندگان مصری به رشته‌ی تحریر درمی‌آوردند، بر این منهج و در این راستا تألیف گردیدند. همچون نمایشنامه‌ی «بحبها شویة» و «حلمک یا شیخ علام» و «الشیخ لعبوط» و نمایشنامه‌های بسیاری دیگر که با این سبک توهین آمیز و بی‌احترامی نسبت به دعوتگران قلم خوردند»^۱.

اما داستان طرطوف پیرامون یکی از اشراف و بزرگان فرانسوی است که چون حال و وضع بد یکی از رجال دین (دعوتگران) را می‌بیند که هیچ مأوی و پناهمگاهی ندارد او را به منزل خود دعوت می‌کند و به اکرام و احترام و پذیرایی وی می‌پردازد و همانگونه با او رفتار می‌کند که با یکی از افراد خانواده‌اش

^۱ - نگا: اثر ظروف النفسية والاجتماعية في سلوك الداعية، ص: ۶۶، د. محمد محمد أبو زید.

برخورد می‌کند، لیکن به طرز شگفت‌انگیزی مشغول به خوردن و نوشیدن و راه افتادن به دنبال زن خانه و دیگر زنان می‌گردد حتی که کارش به جایی می‌رسد که زن خانه را به سوی خویشتن فراخوانده و از او کام خواست که آن زن امتناع ورزیده و اینچنین آن دعوتگر به چاره‌جویی و شرعی نشان دادن این امر برای آن زن پرداخت و دست به توجیه شرعی آن عمل که اشکالی ندارد، زد ... و دنباله‌ی این روایت زشت و نابهنجار که سراسر تمسخر داعیان و دعوتگران در غرب می‌باشد و هدف از پخش این روایت از طریق دستگاه‌های خبری و اطلاع‌رسانی، در میان فرزندان مسلمان، جز تمسخر نمودن علمای مسلمان و دعوتگران الی الله و اهل وعظ و ارشاد چیز دیگری نمی‌باشد، تا اینکه از این طریق اهداف بی‌دینان و لائیکان - یعنی بازداشتن مردم از پذیرفتن دعوت و روی آوردن مردم به سوی داعیان و دعوتگران - را متحقق سازند. و این اهداف را با بد جلوه دادن و وارونه نشان دادن چهره‌ی دعوتگران و اتهام‌زنی اخلاقی به آن‌ها دنبال می‌کنند و این‌گونه منجر به مضحکه‌ی عام و خاص قرار گرفتن داعیان می‌گردند: ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿۸﴾﴾ [البروج: ۸] «شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز اینکه ایشان به خداوند قادر و چیره و شایسته هرگونه ستایشی ایمان داشتند!!» و تمامی این اتهام‌زنی‌ها و افتراءات بدین خاطر است که چون کسانی که خود در گِل فرو رفته و از هر سو آلوده و بدنام و رسوا گشته‌اند، متقیان و پاکیزگان و اهل عفت و حیا و کسانی را که الله عزوجل باطن‌شان را با توحید و اخلاص و ظاهرشان را با شرف و حشمت و بزرگی و گردن نهادن به حدود الله متعال پاک و پاکیزه و آراسته گردانده، می‌بینند، دیگر نمی‌توانند آرامش خود را حفظ کرده و در برابر این همه پاکی و منش و بزرگی و شرف و عفت و حیا سکوت کرده و به ناچار آن‌ها را در گِل و لای و آلودگی که خود در آن تا گردن فرورفته و سراسر کثیف و بدنام و رسوا گردیده‌اند، فرو برده و دست به متهم نمودن آن‌ها می‌زنند همچنان که اهل روستای سدوم، همان قوم لوط علیه‌السلام چنین کرده و گفتند: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [الأعراف: ۸۲] «اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند!»

از داستان «الشیخ متلوف» یا «طرطوف» پراضح است که این قضیه تنها مربوط به مسأله‌ی طرطوف آنچنان که مولییر حکایت می‌کند و نیز تنها مربوط و منحصر به مسأله‌ی شیخ متلوف آنچنان که شاگردان فرانسویان پنداشته‌اند، نمی‌باشد^۱. بلکه مقصود از این یورش‌ها و حملات پیاپی و اهانت‌ها و بی‌احترامی‌ها، داعیان و دعوتگران اسلامی و حاملان علم شرعی و وارثان انبیا می‌باشند، همان کسانی

^۱ - همان، ص ۷۰.

که خواستار هدایت خَلق و اتباع و پیروی ایشان از منهج و برنامه‌ی خداوندی و حرکت نمودن مردم بر وفق منهج اسلام در تمامی امور زندگی می‌باشند؛ و این مسأله پرچم‌داران غرب‌گرایی در سرزمین‌های اسلامی را به لرزه درآورده و موجودیت‌شان را تهدید می‌کند، لذا به خاطر دفع این خطر از خویشتن، هیجان زده و با شتاب به یورش آوردن بر ضد داعیان و دعوتگران و دعوت دست یازیدند. و همچون داستان «شیخ متلوف» که سراسر اوصاف زشت و قبیح را متوجه داعیان و دعوتگران می‌نماید، طراحی نمودند. دکتر محمد محمد أبو زید این اوصاف زشت و نابهنجار را بر شمرده و می‌گوید: «لازم است که صفاتی که در داستان «الشیخ متلوف» یا «طرطوف» ذکر گردیده برشمرده شود؛ چرا که برشمردن این صفات قبیح و شنیع، در رسوایی و پرده برداشتن از آن‌ها در سطح دستگاه‌های خبری کمک خواهد نمود. اما این صفات عبارتند از:

۱- طرطوف - شیخ متلوف - شخصی کلاهبردار و شیاد و حيله‌گر معرفی شده است.

۲- که منکر امور زیبا می‌باشد.

۳- و شخصی فاسق و زندق است.

۴- و تمام وقت مشغول خوردن و ارضای شهوت است.

۵- پست و فرومایه و حقیر و نادان و کم خرد است.

۶- و دین را به تمسخر گرفته و مسخره می‌کند.

۷- و دین را ابزاری برای رسیدن به مصالح خویش قرار داده است.

۸- و با مردم با سلاح دین مقدس جنگیده و از آن ترسی ندارد...

و دیگر صفات زشت و نابهنجاری که در این روایت بدان اشاره می‌کند.

اما برآستی چون یک دعوتگر با چنین صفاتی، آنچنان که در نمایشنامه‌ی «طرطوف» - الشیخ متلوف - آمده است، توصیف گردد، سؤالی در ذهن متصور می‌گردد و آن اینکه با برشمردن چنین صفات برای یک دعوتگر، آیا دیگر برای وی این امکان وجود دارد که به عنوان واعظ و پند دهنده‌ای در مقابل مردم ظاهر شده و با این حال مردم بدو احترام گذارده و پندش را شنیده و بدان عمل کنند؟ واقعیت آن است که دعوتگر در این داستان به صفاتی متصف گردیده که تنها شیطان از آن‌ها برخوردار است. و پر واضح است که مقصود از چنین اعمالی، سست و لرزان نمودن دعوتگر در دعوتش و متفر ساختن مردم از وی و دعوتش می‌باشد. لذا اکنون بر همگی دعوتگران و همچنین بر الأضره (و تمامی مؤسسات علمی و دانشگاه‌ها) و نیز بر حکومت مصر و تمامی حکومت‌های مسلمان در تمامی سرزمین‌ها و هر آنکه در سطح دستگاه‌های خبری و رسانه‌ای که از وجدانی بیدار برخوردار است، لازم

است که همگی یکدست و یکپارچه گردیده و در یک صف واحد در برابر این یورش هیجان زده و مشتعل که بر ضد دعوتگران در دستگاه‌های خبری و رسانه‌ای آغاز گردیده، بایستد تا اینکه محبوبیت و شادمانی و نوری که دعوتگر با آن در میان مردم راه می‌رود، بدو باز گردد^۱.

اما از دیگر ابزاری که در راستای بازداشتن مردم از دعوت اسلامی و دعوتگران به کار گرفته شده، شعر می‌باشد. همچون آنچه شاعر مصری «حزین عمر» در قصیده‌ای به عنوان «المضللون» (گمراه کنندگان) سراییده و مقصود و مراد وی از این شعر علمای سرزمینش و در رأس آن‌ها شیخ حافظ سلامة، رئیس جمعیت هدایت اسلامی^۲ می‌باشد، کسی که در برابر رئیس جمهوری مصر ایستاده و به مقابله با وی برخاست و از وی تطبیق شریعت اسلامی را مطالبه نمود. آنجا که از مسجد نور در عباسیه به سوی قصر ریاست جمهوری حرکت نمود. پس روزنامه‌ی مصری جمهوری بیکار ننشسته و دست روی دست گذاشت و حملاتی را علیه دعوتگران اسلامی آغاز نموده و به آن‌ها یورش آورد. و این‌گونه از حقد و کینه‌توزی خود نسبت به دعوت اسلامی و شریعت اسلامی تعبیر نمود، تا اینکه سرزمین‌های اسلامی کماکان براساس اخلاق و برنامه‌های فرانسویان تا ابد زندگی کنند، همچنان که دعوتگران به سوی غرب، چنین می‌خواهند، در قصیده‌ای که وی سراییده آمده است:

دس الحقود بنفسه السوداء	بين الضجیح و هوجه الغوغاء
یسعی بخبث دونما أبطاء	ومضی یرتب أمره فی خفیه
و كان فی أیدیه برء الداء	و كأنه داعی الصلاح أو التقی
لیحول بین الفقر والفقرء	و كان موسی فی حباه عصاته
ویغمر الصحراء بکل نهاء	ویحول الیم الأجاج عذوبه
بالمعجزات الغر ذات مساء	و كان سیدنا المسیح سعی له
أورثه حمل الراية العصماء	أو أن سیدنا النبى المصطفى
وجه المسیح و لفته الرقطاء	لکنی أدرکت من سیمائه

^۱ - همان، ص ۷۰-۷۱.

^۲ - حافظ سلامة یکی از علمای مصر می‌باشد که در خدمت به اسلام و قضایای مربوط به آن، خدماتی شایان و تلاش نیکو و بسیاری داشته است و قضایایی که وی بر ضد دولت و نظام در زمان خویش مطرح نمود، بیش از بیست قضیه بود.

ولقد رأيت السم يقطر من فمه
ومضى يشكك في الصباح
ويقول لا حرية في أرضنا
قد راح يهتف للشريعة بينما
ورأيته بعد الضجيج بحانة
قد ظل يرقص نشوة من سكره
ويدور حول الجالسين بكأسه
فبصقت فوق جبينه ولعنته

كذبا و تلفيقاً بغير حياء
وفي الضحى وبكل إنجاز وكل رجاء
لاغرة ترجي بغير بلاء
أعضاؤه تلتذ في الظلماء
في شلة من صبية و نساء
يهتز مثل النخلة الهيفاء
مترنماً في شيمة بلهاء
ولعنت كل تصرف الجهلاء^۱

«در میان هیاهو و سر و صدا، کینه‌توزی با چهره‌ی سیاه خود دسیسه چید.

و چنان ترتیب دید که امرش را در پنهانی پیش برده و بی‌درنگ به خبثت پرداخت.

و چنان جلوه داد که گویا دعوتگری مطرح یا پرهیزگاری است که در دستان وی علاج درد است.

و گویا که عصای موسی در دست اوست تا میان فقر و فقرا به وسیله‌ی آن جدایی افکند و مانع گردد.

و میان دریایی شور و گوارا حائل شده و فاصله انداخته و در صحرا شناور گردیده است.

و گویا که سید و سرور ما مسیح علیه‌السلام او را با معجزات همراهی می‌کند.

و گویا که سید و سرور ما رسول الله ﷺ حمل پرچم ارزشمند و گرانبها را برای او به ارث گذاشته

است.

لیکن من در چهره‌ی او صورت مسیح دجال و ماری را می‌بینم.

که قطرات سم دروغ و مزخرف بدون هیچ شرم و حیایی از دهانش می‌چکد.

و تا جایی پیش رفته که در صبح و ظهر و هر آن امید و عملی ایجاد شک می‌کند.

و می‌گوید: در سرزمین ما آزادی نیست و امید هیچ روشنایی بدون بلا و مصیبت دیدن نیست.

در حالی ندای شریعت سر می‌دهد که اهل آن در تاریکی‌ها به لذت بردن مشغولند.

و پس از هیاهو و سر و صدا او را در دکه‌ی می‌فروشی دیدم که در گوشه‌ای با کودکان و زنان مشغول

است.

^۱ - جريدة الجمهورية، به تاریخ ۱۹۸۵/۷/۲۸، ص ۶، به نقل از مصدر سابق، ص: ۸۰-۸۱.

و در اثر مستی می‌رقصد و همچون نخل باریکی می‌لرزد.
و با جام می‌درحالی که آواز می‌خواند با خلق و خوی کم‌خردان به دور کسانی که نشسته‌اند، می‌چرخد.

پس بر پیشانی اش تف کرده و او را لعنت نمودم و هر آن تصرف جاهلانه را لعنت کردم». برایستی اوصاف دردآوری که در این قصیده وارد شده، تنها منحصر به عالمی مشخص یا اینکه تنها محصور به دعوتگران اسلامی شهری معین نمی‌باشد، بلکه این قصیده سراسر تحقیر و استهزاء دعوتگران اسلام و داعیانی است که به تطبیق منهج الله عزوجل در زمین دعوت داده و فرامی‌خوانند. وی در این قصیده شیخ حافظ سلامه^۱ را با اوصاف قبیحی توصیف کرده است که عبارتند از: «دعوتش را چنان دانسته که به زودی نمک را از آب دریا جدا می‌کند و وی شبیه مسیح دجال و ماری خالدار است که از دهانش سم می‌چکد چرا که وی کذاب و دروغگوست و درحالی که سوی شریعت فرا می‌خواند که خود در بد اخلاقی و اعمال زشت و نابهنجار غرق است و به دکه‌های می‌فروشی با زنان و دوستان رفت و آمد می‌کند و می‌رقصد و در اثر مستی به دور خود می‌چرخد و مستحق لعن و آب دهان انداختن بر چهره‌اش می‌باشد».

پرواضح است که مقصود از ذکر چنین اوصافی در مورد یک دعوتگر اسلامی، تنها یک چیز است و آن بازگرداندن و برگرداندن چهره‌ی مردم از روی آوردن به دعوت و داعیان الی الله؛ و همچنین مقصود از چنین اوصافی هدف گرفتن دین و دعوتی است که شیخ سلامه و یا دیگر دعوتگران اسلامی آن را بر دوش دارند.

اما این جملات و کلمات زشت و قبیح و نابهنجار که سراسر تمسخر و طعن و عیب و ایراد از علماست، تنها در داستان‌ها خلاصه نمی‌شود بلکه به رسانه‌های خبری و رادیویی و تلویزیونی و سینما و تئاتر و روزنامه و در قالب کاریکاتور و ... نیز کشیده شده و گسترش یافته است. حتی که در سال‌های اخیر کسانی را که محضر ازدواج و طلاق دارند، نشانه گرفته و امر بگونه‌ای گشته که تقریباً در محضرهایی که در سرزمین‌های عربی وجود دارند، رنگ و بویی از مظاهر و نشانه‌های دین اسلام باقی نمانده است.

^۱ - گرچه در این قصیده صراحتاً اسمی از حافظ سلامه به میان نیاورده است و آن‌هم به خاطر هدفی است که دنبال می‌کرده و چون به اسم شیخ در آن اشاره می‌نمود، قانوناً زندان در انتظارش بود، لیکن اینچنین دو پهلو سخن گفته تا اینکه هدفش را بدون هیچ حساب پس دادنی محقق گرداند. و این مکر و حيله‌ای است که امروز به وفور شاهد آن هستیم.

اما من می‌گویم: میدان چنین تمسخرات و استهزئات، با قالب‌های گوناگون و متنوع و نمونه‌های مختلف آن که به وسیله آن‌ها مردمان را از راه خدا و دعوتش بازداشته و در حیات مسلمانان چه در غرب و چه در شرق - جز آنکه پروردگار بدو رحم کرده باشد - در برابر دعوت اسلامی قرار گرفته‌اند، تنها همین دنیا می‌باشد و این دنیا بزودی به پایان می‌رسد و همگی به سوی الله عزوجل باز می‌گردند و در روز قیامت تنها در پیشگاه حضرت حق است که دشمنان گردهم می‌آیند و آنگاه استهزاءکنندگان اسراف کار و زیاده‌رو، آنچه کسب نموده و انجام داده‌اند، حاضر و آماده در جلوی خود می‌یابند و در این زمان است که ظالمان می‌دانند که بازگشت‌شان به کجا و سرنوشت‌شان چگونه است؛ و در مقابل کسانی که در دنیا مظلوم واقع شده می‌دانند که الله عزوجل بر نصرت و یاری ایشان قادر و تواناست؛ الله عزوجل در کتاب چیره‌اش یکی از مناظر روز قیامت را که ویژه‌ی استهزاءکنندگان و استهزاء شونده‌گان است بیان نموده و آن را به تصویر کشیده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١١٧﴾ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١١٨﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١١٩﴾ تَلَفَحَ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٢٠﴾ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٢١﴾ قَالُوا رَبَّنَا عَلَبْنَاكَ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٢٢﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٢٣﴾ قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿١٢٤﴾ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَأَمِنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٢٥﴾ فَأَتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١٢٦﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَآئِزُونَ ﴿١٢٧﴾﴾ [المؤمنون: ۱۰۱-۱۱۱] «هنگامی که (برای بار دوم) در صور دمیده شود، هیچ‌گونه خویشاوندی و نسبیتی در میان آنان نمی‌ماند (چرا که هرکسی در اندیشه نجات خویشتن است) و در آن روز از همدیگر نمی‌پرسند (زیرا در جهان دیگر انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله کارگشا نیست و در آن دم همه از یکدیگر گریزانند). کسانی که سنجیده‌های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سنگین و ارزشمند شود (و در ترازوی خدا وزن و ارجی داشته باشد)، اینان قطعاً رستگارند. و کسانی که سنجیده‌های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سبک و بی‌ارزش باشد، اینان (عمر خود را باخته و) خویشتن را زیانمند نموده‌اند و در دوزخ جاودانه خواهند ماند. شعله‌های آتش دوزخ صورت‌های ایشان را فرا می‌گیرد و آنان در میان آن، چهره در هم کشیده (و پریشان و نالان) بسر می‌برند. (خداوند خطاب بدیشان می‌گوید:) مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و شما آن‌ها را دروغ می‌نامیدید؟! در پاسخ می‌گویند: پروردگارا! بدبختی ما (که ناشی از انجام معاصی بود) بر ما چیره

گشته بود، و ما مردمان گمراهی بودیم. پروردگارا! ما را از آتش دوزخ بیرون بیاور و اگر (بعد از این، به کفر و عصیان و انجام گناهان) برگشتیم، ما ستمگر خواهیم بود (و مستحق هرگونه عذابی). (خداوند بدیشان) می‌گوید: بتمرکید در آن! و با من سخن مگوئید. (مگر فراموش کرده‌اید، در دنیا) گروهی از بندگان من می‌گفتند: پروردگارا! ایمان آورده‌ایم، پس ما را ببخش و به ما رحم فرما و تو بهترین رحم کنندگان هستی. شما ایشان را به باد تمسخر می‌گرفتید، تا آنجا که سرگرم شدن به تمسخر ایشان، ذکر و عبادت مرا از یادتان برده بود و کارتان همیشه خندیدن بدانان بود و بس. من امروز به خاطر صبوری که کرده‌اند و پایمردی و استقامتی که (در برابر آن همه استهزاء) نشان داده‌اند، پاداش‌شان داده‌ام (و در بهشت جایگزین‌شان کرده‌ام) و آنان به مقصود رسیدگان و رستگارانند».

علامه سعدی رحمته در تفسیر این آیات می‌گوید: ﴿... قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿۱۷۸﴾ این سخن - پناه بر خدا - بزرگ‌ترین سخنی است که مجرمان در باب ناامید شدن و سرزنش و ذلت و مایوس شدن از هر خیری و مبتلا شدن به هر شری می‌شنوند. و این سخن بیانگر خشم پروردگار مهربان است و برای آنان شکنجه‌ای سخت‌تر از عذاب جهنم است.

سپس آن حالت‌شان را که آنان را به عذاب واصل گرداند و از رحمت خدا محروم کرد، بیان نمود و فرمود: ﴿إِنَّهُوَ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَغْوَيْنَا لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۷۹﴾ همانا گروهی از بندگان من می‌گفتند: پروردگارا، ایمان آوردیم پس ما بیامرز و به ما رحم فرما و تو بهترین رحم کنندگان هستی؛ پس آنان هم ایمان آورده و هم اعمال صالح انجام داده و هم از پروردگارشان طلب آمرزش و رحمت نمودند و به ربوبیت الهی و احسان خداوند بر آن‌ها مبنی بر ایمان آوردن و خبر دادن از گستردگی رحمت و احسان فراگیر وی متوسل شدند. و این بر فروتنی و کرنش آن‌ها برای پروردگارشان و هراس و امید آن‌ها دلالت می‌نماید. پس این‌ها سروران و اشراف مردم بودند و شما ای کافران فرومایه و کم‌خرد! ﴿فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا﴾ آن‌ها را به باد تمسخر گرفته و آن‌ها را تحقیر کردید و چنان به تمسخر ایشان مشغول شدید که ﴿حَتَّىٰ أَنْسَوَكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۸۰﴾ مشغول شدن به آن‌ها و به ریشخند گرفتن‌شان ذکر و عبادت مرا از یادتان برد و چیزی که موجب فراموش شدن ذکر و عبادت شد مشغول شدن‌شان به مسخره کردن مؤمنان بود و این فراموشی آنان را به استهزاء و ریشخند وا می‌دارد. پس هریک از این دو حالت (فراموش کردن یاد خدا و به تمسخر گرفتن مؤمنان) دیگری را تقویت می‌کند و آیا جسارتی بالاتر از این وجود دارد؟ ﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا﴾ من امروز به خاطر صبر و استقامتی که بر طاعت من و در برابر اذیت و آزار شما

نشان دادند، به آنان پاداش دادم. ﴿أَنْتَهُمْ هُمُ الْفَآئِزُونَ﴾^۱ و آنان بردباری کردند تا اینکه به اینجا رسیدند و به نعمت پایدار و نجات از جهنم دست یافتند...»^۱.

به نظر شما آیا بی‌دینان و لائیکان، همانانی که بر کرسی‌های روزنامه‌نگاری و خبرنگاری و رسانه نشسته و با دقت نظر نقشه‌ها و دسیسه‌های استعمار بر ضد اسلام و دعوتگران ایمان را تنفیذ کرده و آن‌ها را اربابی و تندرو^۲ و اصول‌گرا توصیف کرده و داعیان فتنه و آشوب و شر و فساد و تفرقه می‌خوانند و این‌گونه در پی سبک و حقیر جلوه دادن فعالیت این دعوتگران و شأن و منزلت‌شان بوده و اینچنین آن‌ها را در انظار مردمان و کسانی که این حملات شوریده و دیوانه‌وار را بر ضد بندگان مؤمن الهی دنبال می‌کنند، به باد تمسخر و استهزاء می‌گیرند، این درس قرآن را فرا گرفته و درک کرده‌اند (و با این حال چنین رفتاری در برابر دعوت اسلام و داعیان آن، از خود بروز می‌دهند؟) اما این رفتار زشت و زنده‌شان تنها دلیلش نفرت ایشان از شریعت اسلامی و تعالیم و آموزه‌های قرآنی و نبوی می‌باشد.

اما چنین بلا و مصیبتی که امروزه بر اهل اسلام طاری گشته و سرازیر شده، بر اساس تقدیر خداوندی می‌باشد، تا اینکه بدین وسیله بندگان را بیازماید تا مشخص گردد که چه کسی بهترین اعمال را انجام می‌دهد و تا این‌گونه درون‌شان را از بهره‌های فرومایه‌ی دنیوی پاک گردانده و آن‌ها را خالص برای خود بگرداند. امام ابن قیم رحمته می‌گوید: «اما آنچه پیامبران با خود آوردند، سبب و دلیل چیزی از مصیبت‌ها نمی‌باشد و هرگز اطاعت و فرمانبرداری از الله و رسولش مصیبت و بلا نمی‌باشد، بلکه اطاعت و فرمانبرداری از الله عزوجل و رسولش تنها و تنها خیر و خوبی را در دنیا و آخرت به دنبال دارند، لیکن گاهی مؤمنانی که به الله عزوجل و رسولش ایمان آورده‌اند به سبب گناهان و کوتاهی‌هایی که در مسیر اطاعت و فرمانبرداری از الله و رسولش داشته‌اند دچار مصیبت‌ها و مشکلاتی می‌گردند همچنان که مؤمنان در روز احد و حنین دچار مشکلات و سختی‌ها و مشقت‌هایی گردیدند؛ و همچنین سختی‌ها و ضررها و اذیت و آزارهایی که مؤمنان از سوی کفار می‌بینند، سبب آن ایمان

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن.. (۱۹۸/۵)، نگا: تفسیر القرآن العظیم (۴/۴۱۳-۴۱۴)، ابن کثیر.

^۲ - گاهی در میان مسلمانان کسانی هستند که افکار غالیانه و افراطی دارند (همچون خوارج) که در مورد آن‌ها برخی از این صفات صدق پیدا می‌کند و به درستی مستحق این ذم و نکوهش می‌باشند، اما جملات دیوانه‌واری که بر ضد داعیان الی الله صورت می‌گیرد، آن‌هم همگی دعوتگران چه آنکه صالح است و چه آنکه نابکار را در بر می‌گیرد، بلکه برخی اوقات این اتهامات را متوجه مصلحان و مجددانی می‌کنند که در راستای امور این دین به پا خاسته‌اند، مصلحان و مجددانی که بر اعتقاد سلف صالح امت بوده و بر وفق منهج قرآنی و نبوی حرکت می‌کنند؛ و این اتهام زنی بر اساس اعتقادشان مبنی بر اینکه دین پیروز نمی‌گردد مگر با امثال چنین اشخاصی، در زمره‌ی اولین و مهمترین اهدافشان می‌باشد.

آوردن شان نبوده و بلکه هرگز ایمان شان موجب این امر هم نمی باشد و تنها بدین دلیل اینچنین مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرند تا اینکه همان کمترین شر و بدی هم که در آنها باقی مانده، برکنده و کاملاً پاک و صاف و ظاهر گردند و این گونه همچون خالص شدن طلا با آتش و زدوده شدن غش آن، خالص و پاک گردند.

در نفوس (مختلف) خصلت ها و ویژگی هایی است که مقتضی طبع و سرشت آنها می باشد و این امتحان و آزمایشی است که مؤمن را از آنچه جزئی از موجبات طبع و سرشتش می باشد، خالص و پاک می گرداند، همچنان که الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلِيْمَحْصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمَحَقَ الْكٰفِرِيْنَ﴾ [آل عمران: ۱۴۱] «و تا اینکه خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد». و می فرماید: ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴] «تا خداوند آنچه را که در سینه ها دارید بیازماید و تا آنچه را که در دل ها دارید خالص و سره گرداند و خداوند بدانچه در سینه ها (از اسرار و رازها) است آگاه است».

بنابراین اطاعت و فرمانبرداری از الله عزوجل و رسولش جز جلب خیر و خوبی به دنبال نداشته و معصیت و نافرمانی خداوند متعال و رسولش جز شر و بدی در پی ندارد...^۱.

و شیخ محمد بن ابراهیم - مفتی پیشین عربستان - می گوید: «... گمان ما این نیست که در این دوران، امکان تسلط یافتن اهل شر و فساد نمی باشد؛ چرا که سبب تسلط یافتن آنها ضایع گردیدن دین (در میان مسلمانان) می باشد وگرنه دین الله عزوجل محفوظ می باشد، حتی که خداوند متعال کسی را که آنرا بر پا دارد، حفاظت و حمایت می کند. و گمان ما این نیست که برخی اوقات اهل باطل بر دین چیره نمی گردد، اما این چیرگی اهل باطل و تسلط یافتن شان، در واقع آزمایش و امتحان اهل حق و رفعت و بالا رفتن درجات آنها و غرور و فریفته شدن اهل باطل می باشد».^۲

باشد که این رهنمودهای الله عزوجل و پس از آن نصایح این دو امام بزرگوار - ابن قیم و ابن ابراهیم - انگیزه و باعث و عامل قوت و نیرویی برای کسانی باشد که به خاطر اذیت و آزارها و مصیبت ها و سختی ها و مشقت ها و مسخره شدن و استهزاء کنندگان به دین و پیروانش - همان کسانی که به احکامش ملتزم بوده و فرائضش را به جا آورده - در مسیر دعوت الی الله ضعیف گشته یا اینکه دست از دعوت کشیده اند. برآستی که برای آنان، اصحاب محمد ﷺ الگوهای نیکویی می باشند، پس بایستی که

^۱ - شفاء العلیل، ص: ۳۳۷؛ و نگا: بدائع التفسیر (۵۱/۲) جمع: یسری السید.

^۲ - فتاوی و رسائل (۲۰۰/۱).

راه صبر و تقوا پیشه کرده و در برابر استهزاء معاندین فاسق صبر نموده و با انجام اوامر الله عزوجل و اجتناب از نواهی حق سبحانه و تعالی تقوا پیشه کند؛ چرا که این دو (صبر و تقوی) پس از الله متعال دو عامل اصلی و اساسی در ثبات مؤمن در چنین شرایطی می‌باشد و به خاطر اهمیت صبر و تقوی است که در آخر سوره‌ی آل عمران بدان‌ها سفارش گردیده، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۲۰۰] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر شدائد و ناملازمات) شکیبایی ورزید و (در مقابل دشمنان) استقامت و پایداری کنید و (از مرزهای مملکت خویش) مراقبت به عمل آورید و از (خشم) خدا بپرهیزید، تا اینکه رستگار شوید».

«در این آیه خداوند متعال مؤمنان را به صبر کردن امر نموده و آن عبارت است از حالتی که صبر کننده در درون دارد. و مصابره عبارت است از: مقاومت کردن در برابر طرف خصم در میدان صبر؛ و مصابره بر وزن مفاعله می‌باشد و این صیغه وقوع صبر میان دو نفر را می‌طلبد، همچون مشاتمه و مضاربه.

و رابطه عبارت است از: ثبات قدم و ملازمت و اقامه صبر و مصابره؛ گاهی بنده صبر می‌کند، اما در صبر کردن مقاومت نکرده و گاهی در صبر پیشه کردن مقاومت کرده و بر آن مراقبت نمی‌ورزد. و گاهی هم صبر ورزیده و هم بر آن مقاومت کرده و هم بر آن مراقبت می‌ورزد، اما بدون قصد تعبد با رعایت تقوا؛ لذا الله عزوجل خبر داده و بیان داشته که ملاک و معیار صحت تمامی این موارد، تقوای الهی بوده و فلاح و رستگاری موقوف به تقوی می‌باشد. از این‌روست که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۹] «و از (مخالفت با پروردگار و خشم) خدا بپرهیزید، باشد که رستگار گردید»...^۱ و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا...﴾ [آل عمران: ۱۲۰] «و اگر (در برابر اذیت و آزارشان) بردباری کنید و (از دوستی با ایشان) بپرهیزید، حيله گری (و دشمنانگی خائنانه) آنان به شما هيچ زيانی نمی‌رساند».

مطلب سوم: مانعی در مسیر دعوت اسلامی

سخن گفتن از مسأله‌ی استهزاء به عنوان مانعی در مسیر دعوت اسلامی با مفهوم شامل و جامع آن، همچنان که در مطلب اول از این فصل بدان پرداختیم پیش از هر امر دیگری، پرداختن به اصناف

^۱ - عدة الصابرين، ص: ۲۱؛ و نگا: مدارج السالكين (۱۵۹/۲-۱۶۰).

مختلفی را می‌طلبد که دعوت اسلامی را به تعویق انداخته و در مسیر آن مانع تراشی می‌کنند و نیز پرداختن به اسلوب و روش‌های مختلف ایشان در ایجاد این موانع^۱ را اقتضا می‌کند؛ اما مهمترین این گروه‌ها عبارتند از:

۱- مشرکان:

براستی مشرکان در راستای مانع شدن در مسیر دعوت رسول الله ﷺ و بازداشتن و جلوگیری از انتشار آن، روش‌های متعددی را به کار بردند که از میان آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) متهم کردن رسول الله ﷺ به سحر و جادوگری؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سِحْرٌ كٰذِبٌ ﴿٤﴾﴾ [ص: ۴] «در شگفتند از این که بیم دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است و کافران می‌گویند: این، جادوگر بسیار دروغگوئی است». امام قرطبی رحمته می‌گوید: «... و از نشانه‌های جهل و نادانی آنان این بود که از اینکه بیم دهنده‌ای از جنس خودشان به سوی شان آمده، اظهار تعجب می‌نمودند و این‌گونه بود که کافران می‌گفتند: او ساحر است؛ یعنی کلامی بر زبان می‌آورد که مردم را به وسیله‌ی آن فریب می‌دهد؛ و گفته شده: با سحرش میان پدر و فرزند و مرد و همسرش جدایی می‌اندازد و در ادعای نبوت کذاب و دروغگو می‌باشد»^۲.

ب) دیگر حربه‌ای که مشرکان در راستای مانع‌تراشی و جلوگیری و بازداشتن از انتشار دعوت اسلامی به کار گرفتند، آن بود که رسول الله ﷺ را چنان توصیف می‌نمودند که مسحور بوده و جادو شده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿تَخُنُّ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٧٧﴾﴾ [الإسراء: ۴۷] «ما (از هر کس دیگری) بهتر می‌دانیم که آنان به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می‌دهند، هنگامی که پای سخنانت می‌نشینند و آن زمان که با هم درگوشی صحبت می‌کنند. آن زمان که ستمکاران (کفرپیشه، نهانی به یکدیگر) می‌گویند (اگر شما دوستان هم عقیده ما از او پیروی کنید) جز از مرد جادو شده‌ای پیروی نمی‌کنید (که جادوگران در عقل و هوش او رخنه کرده و آن‌را مختل ساخته‌اند)».

این کثیر رحمته می‌گوید: «در این آیه الله متعال پیامبرش محمد ﷺ را از نجوای رؤسا و بزرگان کفار

^۱ - بنگر: المعوقون للدعوة الاسلامية.. رساله‌ی دکترای دکتر سمیرة محمد جمجم در دانشگاه ام القرى در سال ۱۴۰۷

^۲ - الجامع لاحکام القرآن (۹۹/۱۵).

قریش آنگاه که برای شنیدن قرائت رسول الله ﷺ به نزدش می آمدند، خبر داده و بیان می داد که آن‌ها در سخن گفتن پنهانی که در میان خویش داشتند، در مورد رسول الله ﷺ می گفتند: او مردی جادو شده است ... برای او جنی است که به سوی او آمده و آنچه تلاوت می کند از آن جن شنیده است»^۱.

ج) از دیگر حربه‌های مشرکان، این بود که رسول الله ﷺ را به شاعر و دروغگو و مجنون و کاهن و اینکه قرآن، افسانه‌های پیشینیان است، متهم می کردند و بر این اساس است که الله عزوجل می فرماید: ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلُ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۹] «ای پیغمبر! بین چگونه برای تو مثل‌ها می زنند (و گاهی تو را جادو شده و گاهی دیوانه و زمانی دروغگو و وقتی تعلیم دیده بیگانگان غیر عرب می نامند و بدین وسیله از راه راست و طریقه مباحثات و محاجات درست بدر می روند) و گمراه می شوند و نمی توانند (به سوی جاده حقیقت و بیان حجت) راهی پیدا کنند (و بر یک سخن ماندگار بمانند و هر زمان قولی و هر لحظه نقلی دارند)».

و نیز اینکه رسول الله ﷺ را به شاعر بودن توصیف می کردند، در کلام الله متعال ذکر گردیده، آنجا که می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ أَيِنَّا لِتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ [الصفات: ۳۶] «و می گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟!» «یعنی: آیا عبادت خدایان و معبودان پدران مان را به خاطر کلام این شاعر دیوانه و مجنون که مقصودشان رسول الله ﷺ بوده، ترک کرده و رها کنیم»^۲.

و اینکه رسول الله ﷺ را مجنون و دیوانه می خواندند، نیز در کلام الله عزوجل بدان اشاره گردیده آنجا که می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾ [القلم: ۵۱] «و می گویند: او قطعاً دیوانه است». ابن اسحاق می گوید: «سپس فعالیت‌های قریش به خاطر شقاوتی که بدان مبتلا شده بودند و دلیل آن عداوت و دشمنی بود که با رسول الله ﷺ و کسانی از آن‌ها که اسلام می آوردند داشتند، شدت گرفت و سفه‌ها و نابخردان و نادانان ایشان دهان به بدگویی در مورد رسول الله ﷺ نموده و ایشان را تکذیب کرده و مورد اذیت و آزار قرار داده و به شعر و سحر و کهنات و جنون متهم کردند درحالی که رسول اکرم ﷺ امر الله عزوجل را اظهار کرده و چیزی از آن‌ها پنهان نمی داشت و عیب دین‌شان را با وجودی که آن‌ها ناراحت شده و نسبت به این امر کراهت داشتند، بیان کرده و آشکار می نمود و از بت‌های‌شان کناره گرفته و به خاطر کفر ورزیدن‌شان، خودشان را نیز ترک می نمود، اما الله عزوجل این اوصاف را از

^۱ - تفسیر القرآن العظیم (۷۳/۳).

^۲ - همان (۱۱/۴).

پیامبرش نفی کرده و فرمود: ﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾ [الطور: ۲۹] «(مردمان را به قرآن) پند و اندرز بده، تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوئی و نه دیوانه»^۱.

د) مشرکان نیز به این اتهامات بسنده نکرده و مانعی دیگر در مسیر عدم انتشار دعوت و بازداشتن مردم از پذیرش آن تراشیدند و اینبار از راه استهزاء و تمسخر و هیاهو برپا کردن به هنگام شنیدن قرآن وارد شدند، الله متعال در مورد پیامبرش نوح علیه الصلوة والسلام می‌فرماید: ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾ [هود: ۳۸] «نوح دست اندر کار ساختن کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند (و می‌خندیدند و می‌گفتند: دیوانه شده است. به سرش زده است. پیغمبری را ترک گفته است و نجاری را پیشه کرده است! نوح هم بدیشان پاسخ می‌داد و) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان گونه شما را مسخره می‌کنیم. (امروز از بی‌خبری شما از پیام آسمانی می‌خندیم و فردا به سبب شکنجه و عذابی که گریبانگیرتان می‌گردد به تمسخرتان می‌نشینیم)». و از پیامبرش محمد ﷺ خبر داده و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ [فصلت: ۲۶] «کافران (به همدیگر) می‌گویند: گوش به این قرآن فرا ندهید و در (هنگام تلاوت) آن یاوه سرانی و جار و جنجال کنید (تا مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه درباره مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید».

این کثیر رضی الله عنه می‌گوید: «یعنی کافران در بین خود یکدیگر را توصیه می‌نمودند که از قرآن اطاعت نکرده و به اوامر آن ملتزم نگردند و چون قرآن تلاوت گردید، بدان گوش ندهند و این قول مجاهد می‌باشد. و اینکه خداوند متعال می‌فرماید که مشرکان گفتند: ﴿وَالْغَوْا فِيهِ﴾ یعنی با صوت زدن و جر و بحث و جدال بر پا کردن به هنگام تلاوت قرآن توسط رسول الله ﷺ؛ و چون رسول الله ﷺ قرآن را تلاوت می‌کردند قریش چنین واکنشی از خود نشان می‌داد و این عملکرد آن‌ها بود»^۲.

اما تمام این روش‌ها، روش‌هایی عاری از هرگونه حجت و دلیل می‌باشد که جز به آمیخته شدن صداها و سخنان زشت و بیهوده و در هم و بر هم صحبت کردن نمی‌انجامد.

(و از دیگر حربه‌هایی که مشرکان بدان متمسک شدند، آن بود که تلاش داشتند تا پیروان دعوت را از پیروی دعوت باز داشته و در این راستا به آن‌ها وعده می‌دادند که گناهان و اشتباهات‌شان را در روز

^۱ - السيرة النبوية (۲۸۹/۱)، ابن هشام.

^۲ - تفسير القرآن العظيم (۱۴۷/۴).

قیامت (اگر وجود داشت) بر عهده می‌گیرند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ
 آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ...﴾ [العنكبوت: ۱۲] «کافران به مؤمنان می‌گویند: از راه و
 روش و مکتب و آئین ما پیروی کنید (و اگر رستاخیز و حساب و کتابی در میان بود، مسؤولیت آن‌را ما
 می‌پذیریم) و قطعاً گناهان شما را به عهده می‌گیریم!» سید قطب رحمته می‌گوید: «کافران این سخن را
 برای همگامی با جهان‌بینی قبیله‌گری پیشین خود می‌گفتند، مبنی بر اینکه آنان دیه‌های مشترک و
 مسؤولیت‌های مشترک در میان عشیره داشتند و دیه‌ها و مسؤولیت‌ها را یکایک قبیله به عهده می‌گرفتند،
 گمان می‌بردند که آنان کیفر شرک ورزیدن و انباز درست کردن برای خداوند متعال از سوی دیگران را
 می‌توانند برعهده گیرند. و ایشان را از سزای آن برهانند و معاف دارند. گذشته از این جهان‌بینی قبیله-
 گری، قصد مسخره کردن و ریشخند را نیز داشتند و داستان سزا و جزای آخرت را به طور کلی به بازی و
 تمسخر می‌گرفتند.^۱ اما خداوند جبار بر این یاوه‌سرایی آن‌ها رد زده و آن‌را مردود خوانده و می‌فرماید:
 ﴿وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [العنكبوت: ۱۳]
 «آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می‌کشند و بارهای سنگین دیگری را افزون بر
 بارهای سنگین خودشان (بر دوش می‌کشند که مکافات گمراه‌سازی دیگران است، بدون اینکه از بار
 گناهان گمراه شدگان هم چیزی کاسته شده باشد) و در روز قیامت از ایشان درباره افتراها و دروغهائی
 که بهم می‌بافند پرسیده می‌شود».

ه) از دیگر روش‌های مشرکان در مبارزه با دعوت، کید و مکر و حيله‌ها و نیرنگ‌ها و دسیسه‌ها و
 نقشه‌هایی بود که برای رسول الله صلی الله علیه و آله می‌کشیدند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُجْرِبُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ﴾ [الأنفال: ۳۰]
 «(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران درباره تو نقشه می‌کشیدند که تو را به
 زندان بیفکنند یا بکشند یا اینکه (از شهر مکه) بیرون کنند. آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند
 (که چگونه به تو شر و بلا برسانند) و خدا (هم برای نجات تو از شر و بلای ایشان) تدبیر و چاره‌سازی
 می‌کرد و خداوند بهترین چاره ساز است».

این آیه به اجتماع و گردهمایی رؤسا و بزرگان قریش در دارالندوة^۲ اشاره دارد آنگاه که دور هم جمع

^۱ - في ظلال القرآن (۲۷۲۴/۵).

^۲ - دار الندوة مکانی بود که قصی بن کلاب به منظور اصلاح امور میان قریش بنا کرده بود و مکانی برای مشورت‌شان
 گردیده بود، بنگر: السيرة النبوية (۴۸۰/۱).

شدند تا در مورد رسول خدا ﷺ تصمیم بگیرند، برخی از آن‌ها گفتند: او را زندانی کرده و محکم ببندید. و این کلام الله عزوجل که فرمودند: ﴿لِيُثْبِتُوكَ﴾ بدین مسأله اشاره دارد؛ یعنی تو را به زندان بیفکنند و ببندند؛ و برخی از آن‌ها نظر به آن داشتند که رسول الله ﷺ را تبعید کرده و ایشان را از مکه اخراج کنند و همین است معنای کلام الهی که فرمودند: ﴿أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾؛ و برخی از آن‌ها گفتند: از هر قبیله‌ای جوانی را برای کشتن او تشویق کرده و برگزینند تا اینکه بدین ترتیب، قتلش در میان تمامی قبائل پراکنده گردد و این‌گونه قومش بنی‌هاشم نتوانند ادعای خونخواهی و انتقام کنند و این همان کلام الهی است که در این آیه بدان اشاره گردیده است: ﴿أَوْ يَقْتُلُوكَ﴾^۱.

اما خداوند متعال پیامبرش را از کید و مکر و حيله‌ها و دسیسه‌هایی که آنان خوابش را برای پیامبر ﷺ دیده بودند، نجات داده و حفاظت نمود و به فرستاده‌اش اجازه هجرت داد که در متون حدیث و کتب سیرت بدین مسأله به تفصیل پرداخته شده و امری آشکار و واضح است؛

آری از همان ابتدای ظهور دعوت در مکه، پیوسته و بدون اندک توقفی مشرکان بر ضد دعوت و صاحب آن در تلاش بوده و هستند و امروزه نیز دعوت با تلاش‌های مشرکان بر ضد دعوت و صاحب آن مواجه بوده و دست و پنجه نرم می‌کند و امروزه نیز مشرکان همان اتهامات و افتراءزنی‌های مشرکان پیش از خود را در همان قالب‌هایی که آن‌ها مطرح می‌نمودند، مطرح می‌کنند با این تفاوت که اینبار این اقدامات و دروغپردازی‌ها را با استفاده از وسایل مدرن منتشر کرده و بدان‌ها می‌پردازند، بگونه‌ای که چون کسی در این عصر و زمان به رفتار و عملکرد مشرکان در رویارویی با دعوت نظری بیفکند و نیز رفتار و عملکرد مشرکان پیشین را مطالعه کرده و میان این دو مقایسه‌ای کند، درمی‌یابد که هر دو رفتار از یک منبع سرچشمه می‌گیرند: ﴿أَتَوَاصُوا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ [الذاریات: ۵۳] «مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگرینند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیه واحد خبیث طغیانگری‌شان است)».

بنابراین واجب است که از کید و مکرهای مشرکان دوری گزید و اعراض نمود و روی گرداند و بر راه دعوت مراقبت و مواظبت نموده و خویشتن را برای سختی‌ها و ناراحتی‌های بسیاری آماده نمود. ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَسْلَمُونَ ۗ﴾ [یوسف: ۲۱] «خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند».

^۱ - بنگر: السیرة النبویة (۱/ ۴۸۰-۴۸۴) ابن هشام.

۲- صنف دوم: اهل کتاب (یهود و نصاری)

ابتدا به روش‌های یهودیان در به تعویق و تاخیر انداختن انتشار اسلام و مانع‌تراشی‌های آنان در مسیر دعوت می‌پردازیم:

(الف) یکی از روش‌های آنان در راستای این هدف شوم و نحس‌شان، اسلام آوردن برخی از علمای یهود از روی نفاق و استهزاء و تمسخر کردن پیامبر اسلام و دینش بود. ابن اسحاق می‌گوید: «و از جمله علمای یهود که منافقانه به اسلام پناه آورده و همراه مسلمانان وارد آن شده و اظهار اسلام نمودند درحالی که منافق بودند، از قبیله‌ی بن قینقاع عبارتند از: سعد بن حنیف و نعمان بن اوفی بن عمرو و عثمان بن اوفی و زید بن اللصیت، همان که در بازار بنی قینقاع با عمر بن خطاب رضی الله عنه جنگید؛ و زید کسی بود که چون شتر رسول الله صلی الله علیه و آله گم شد، گفت: محمد گمان می‌برد که اخبار آسمان به سوی او می‌آید، درحالی که نمی‌داند شترش کجاست! ... و خبر آنچه زید بن اللصیت این دشمن خدا گفته بود، بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد ... و الله متعال، پیامبرش را از مکان شتر آگاه نمود ... و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: سوگند به الله من جز آنچه را که خداوند متعال مرا از آن آگاه می‌نماید، نمی‌دانم و خداوند متعال مرا از مکان شتر آگاه نموده است و آن در فلان تنگه است که افسارش بر درخت پیچیده شده و او را از حرکت بازداشته است، پس گروهی از مسلمانان به آنجا رفته و شتر را در همانجا و به همان گونه‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله توصیف کرده بودند یافتند»^۱.

(ب) از دیگر روش‌هایی که یهود در به تعویق انداختن نشر اسلام به کار بردند، آن بود که قصد به فتنه انداختن رسول الله صلی الله علیه و آله را نمودند؛ ابن اسحاق می‌گوید: «کعب بن أسد و ابن صلبا و عبدالله بن صوری و شاس بن قیس به یکدیگر گفتند: بیایید با هم نزد محمد رفته و شاید که او را در مورد دینش به فتنه اندازیم، زیرا او هم بشری است؛ پس با یکدیگر نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفته و گفتند: ای محمد، تو می‌دانی که ما علما و اشراف و بزرگان یهود هستیم و چون ما از تو پیروی کنیم، یهود از تو پیروی خواهد کرد و یهود با ما مخالفت نخواهد کرد و نیز می‌دانی که میان ما و برخی از قوم‌مان خصومتی است، آیا نمی‌پذیری که تو را در میان خود حاکم و داور قرار دهیم و تو به نفع ما قضاوت کنی و در مقابل، ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق کنیم؟ اما رسول الله صلی الله علیه و آله از این خواسته‌ی شوم‌شان ابا ورزیده و دست رد بر سینه‌ی‌شان نهادند»^۲.

^۱ - السیرة النبویة (۵۲۷/۱)، ابن هشام.

^۲ - همان (۵۶۷/۱).

ج) از دیگر حربه‌های یهود در راستای جلوگیری از نشر اسلام، آن بود که وارد اسلام شده و سپس به کفر خویش بازگردند. آنجا که گروهی از یهودیان گرد هم آمده و گفتند: بیایید صبحگاه بر آنچه بر محمد نازل شده و اصحابش، ایمان آوریم و چون شب فرا رسید، بدان‌ها کافر شده و کفر ورزیم، تا اینکه این‌گونه مسلمانان را در مورد دین‌شان به فتنه انداخته و متزلزل کنیم، شاید آن‌ها هم همچون ما عمل کرده و از دین محمد بازگردند؛ این‌گونه بود که الله عزوجل این آیات را در مورد آن‌ها نازل فرمود:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾ وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهَ التَّهَارِ وَأَكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾﴾ [آل عمران: ۷۱-۷۲] «ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می‌آمیزید و کتمان می‌کنید و حال آن که شما می‌دانید (که عقاب و عذاب خدا در برابر چنین کاری چیست)؟ جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید (از قرآن پیروی نکنند و از آن) برگردند»^۱.

و قصد و نیت یهودیان از چنین رفتاری، عیبجویی و ایراد و پایین آوردن ارزش و مکانت و منزلت این دین و متوجه ساختن دیگران به نقص و عیبی که یهودیان در مورد این دین گمان می‌بردند، بود؛ اما الله عزوجل حسابرس آن‌ها می‌باشد. ﴿... وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۷] «و کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست که بازگشت‌شان به کجا و سرنوشت‌شان چگونه است!!».

د) یهودیان نیز به این مقدار اکتفا نکرده و دست به تمسخر و استهزاء رسول الله ﷺ زدند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾﴾ [المجادلة: ۸] «و هنگامی که نزد تو می‌آیند تو را تحیتی گویند (با کلماتی) که الله با آن تو را تحیت و سلام نگفته است و در دل خود می‌گویند: چرا الله ما را به (کیفر) آنچه می‌گوییم عذاب نمی‌کند؟ جهنم برای آن‌ها کافی است، به آن وارد می‌شوند، پس (آن) بد (سرانجام و) جایگاهی است».

و اینکه با خود می‌گفتند: پس چرا ما را به خاطر گفته‌های مان کیفر نمی‌دهد، از روی استهزاء و تمسخر بود، آنجا که رسول الله ﷺ را بگونه‌ای دیگر سلام کرده و می‌گفتند: «السام علیک» و

مقصودشان از این گونه سلام کردن، مرگ فرستادن بر رسول الله ﷺ بود، (والعیاذ بالله)

قاسمی رحمته می گوید: «... ﴿لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾ یعنی: چرا خدا ما را به خاطر نجوایهای مذموم یا تحریفی که در امر سلام کردن مرتکب شدیم، کیفر نمی کند و این را از باب تمسخر و استهزاء می گفتند»^۱.

همچنین رسول الله ﷺ را بگونه ای دیگر مورد استهزاء و تمسخر قرار داده و به ایشان می گفتند: «راعنا» و اینچنین این توهم را در میان مسلمانان به وجود می آوردند که مقصودشان از گفتن «راعنا» توجه و گوش کردن رسول الله ﷺ بدانها می باشد، درحالی که مقصود آنها از این کلمه، تنها دشنام دادن به رسول الله ﷺ بود؛ چرا که آنها در واقع کلمه ای «راعنا» را از ماده ی رعونه به معنای نادانی در نظر داشته و آن را از این جهت به رسول الله ﷺ می گفتند.

ابن جریر رحمته می گوید: «آن «راعنا» کلمه ای بود که یهود از باب استهزاء و دشنام در مورد رسول الله ﷺ به کار می بردند»^۲.

اما از روشها و دسیسه هایی که نصاری در راستای به تعویق و تأخیر انداختن و بازداری و جلوگیری از نشر دعوت اسلامی به کار گرفتند، یکی آن بود که تلاش داشتند تا عقیده اسلامی را وارونه جلوه دهند، ابن اسحاق می گوید: «... و أبو رافع القرظي، آنگاه که علمای یهود و نصاری اهل نجران نزد رسول الله ﷺ گرد آمده بودند و رسول الله ﷺ آنها را به سوی اسلام دعوت می نمود، گفت: ای محمد، آیا از ما می خواهی که تو را عبادت کنیم، آنچنان که نصاری، عیسی بن مریم را عبادت می کنند؟ و مردی نصرانی از اهل نجران که بدو رئیس گفته می شد، گفت: یا اینکه ای محمد عبادت خویشتن را از ما می خواهی و به سوی آن ما را فرا می خوانی؟ یا جملات شبیه این گفت.

پس رسول الله ﷺ در پاسخ بدانها فرمودند: پناه می برم به خدا از اینکه غیرالله را عبادت کنم یا اینکه به عبادت غیرالله امر کنم، هرگز الله عزوجل ما را برای این امر مبعوث نکرده و مرا بدان امر نکرده است»^۳.

و این گونه مقصود و مرادشان از تمام این موارد، آن بود که عقیده صاف و پاک توحیدی را با عقیده ی نصاری در هم آمیزند و عقیده ی توحیدی را با عقیده نصاری مبنی بر اینکه عیسی علیه السلام را خدا

^۱ - محاسن التأویل (۵۰/۷).

^۲ - جامع البیان.. (۴۳۳/۸-۴۳۴) «شاکر».

^۳ - السیرة النبویة (۵۵۴/۱)، ابن هشام؛ و زاد المعاد.. (۶۳۰/۳-۶۳۱).

پنداشتند، یا اینکه او را الله یا فرزند الله خواندند، مخلوط گردانند براستی خداوند متعال از آنچه آنان درباره او به هم می‌بافند و از ناروا و عیب و نقص‌هایی که در حق او می‌گویند، بسیار به دور و از اندیشه ایشان خیلی والاتر و برتر و بالاتر است. و هرگز امامی از ائمه‌ی توحید و به ویژه خاتم پیامبران ندای‌شان را استعجاب نکرده و بلکه در برابر آن ایستادند و با آن مخالفت نمودند.

۳- صنف سوم: منافقان

خطر این گروه بر اهل اسلام بسیار بیشتر از دو گروه پیشین (مشرکان و اهل کتاب) می‌باشد؛ چرا که آن‌ها (مشرکان و اهل کتاب) دشمنی خویش را صراحتاً بیان داشته و آنرا اعلان می‌کنند، اما این‌ها (منافقان) دشمنی خود با اسلام و اهل آنرا پنهان کرده و با این حال در میان مسلمانان زندگی کرده و ادبیات مسلمانان را به کار برده و چه بسا در برخی فرائض و عبادات از مسلمانان واقعی سبقت می‌جویند، لیکن با این وجود قلوب‌شان همراه بزرگان و شیاطین‌شان از یهود و نصاری می‌باشد. همچنان که الله عزوجل از اولین منافقان خبر داده و در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامِنًا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾﴾ [البقرة: ۱۴] «وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما نیستیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نمائیم».

اما از جمله روش‌های خبیث و پلیدی که منافقان در راستای ایجاد مانع در مسیر دعوت اسلامی به کار گرفتند، اذیت و آزار رساندن به رسول الله ﷺ و مؤمنان بود. که از جمله این آزارها می‌توان به تهمت رئیس منافقان، عبدالله بن ابی اشاره نمود، آنجا که به عایشه صدیقه رضی الله عنها فرزند صدیق تهمت فاحشه را روا داشت و این اتهام به هنگام بازگشت رسول الله ﷺ از غزوه بنی مصطلق بود که منجر به ایراد خطبه-ای از سوی رسول الله ﷺ گشت که مقصودشان از آن رئیس منافقان بود و فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، مَنْ يَعْدُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَّغَنِي آذَاهُ فِي أَهْلِي؟ فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَىٰ أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَىٰ أَهْلِي إِلَّا مَعِي...»^۱ «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی‌نماید) سوگند به خدا که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی چیز دیگری

^۱ - پیشتر تخریخ این حدیث و بحث تفصیلی آن گذشت.

سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صغوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند، نیز به جز خیر و نیکی چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد».

و از این دسته آزارهاست، کلماتی که ابن اُبی در همین غزوه - که غزوه‌ی مریسیع هم نامیده شده - در مورد رسول الله ﷺ بر زبان آورده و گفت: به خدا سوگند مثال ما و محمد همان ضرب المثل قدیمی است که گفته‌اند: سگت را فربه ساز تا خودت را بخورد! به خدا سوگند همین که به مدینه بازگردیم، اشراف مدینه او باش را از آن بیرون خواهند راند. آنگاه رو به اطرافیان‌ش کرده و گفت: این کاری است که خودتان بر سر خودتان آوردید! اینان را وارد سرزمین‌تان کردید و اموال‌تان را با اینان تقسیم کردید؛ به خدا سوگند، اگر دست نگه می‌داشتید و دست مساعدت به آنان نداده بودید، به شهر و یا دیار دیگری می‌رفتند؟!...»^۱.

آری، این اسلوب و روشی بود که منافقان در راستای طعن و عیبجویی و بدگویی از رسول الله ﷺ و پیروانش به کار گرفتند که در واقع تأثیر بسزایی در متفر ساختن مردم از دعوت و صاحب آن صلی‌الله‌علیه‌وسلم و به تعویق انداختن دعوت و تأخیر افتادن آن و لو اینکه یک روز باشد، داشت؛ چرا که رسول الله ﷺ در میان مردم از جایگاه والایی برخوردار بودند و احدی به ایشان اهانت نمی‌کرد.

اما امروزه نیز امثال این عیبجویی‌ها و بدگویی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها را می‌بینیم که دشمنان اسلام آن‌ها را متوجه داعیان و دعوت‌گران اسلامی می‌کنند و گاهی خود دعوتگر و گاهی عرض و آبرویش را هدف می‌گیرند و این‌گونه قصد آن دارند تا جایگاه و منزلت دعوتگر را در میان توده‌ی مردم ویران و دگرگون جلوه دهند تا دیگر کسی به او گوش نداده و به ندای حق که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند توجه نکرده و پاسخی بدان ندهند و این‌گونه دعوت در برابر این مانع برطرف نشدنی شکست خورده و بر زمین افتد. و دعوتگر از دعوت خویش مأیوس گشته و در راه دعوت ضعیف گردد و چه بسا که از مسیر دعوتش منحرف گردد؛ و همه‌ی این موارد تحت فشار استهزاء و تمسخر می‌باشد، اگر الله عزوجل او را محفوظ نداشته و خود به سلاح صبر مسلح نباشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿... وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَأَيُّضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۰] «و اگر (در برابر اذیت و آزارشان) بردباری کنید و (از دوستی با ایشان) بپرهیزید، حيله‌گری (و دشمنانگی خائنه) آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند، (چه) شکی نیست خداوند بدانچه انجام می‌دهند احاطه دارد (و قادر به دفع نقشه‌های خائنه و نیرنگ‌های اهریمنانه ایشان از شما است)».

^۱ - تخریح آن پیشتر گذشت.

از دیگر روش‌های منافقان در به تعویق و تأخیر انداختن و مانع‌تراشی در مسیر دعوت اسلامی، سست کردن اراده و نومید کردن و اشاعه‌ی آن‌ها در میان مؤمنان می‌باشد. که الله عزوجل بدین مسأله اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ طَّ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا...﴾ [آل عمران: ۱۵۴] (سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی به گونه خواب سبکی بر شما چیره کرد که گروهی از (مؤمنان راستین) شما را فرا گرفت و گروه دیگری تنها در بند خود بودند و درباره خدا پندارهای نادرستی چون پندارهای زمان جاهلیت داشتند (و بر سبیل انکار) می‌گفتند: آیا چیزی از کار (پیروزی و نصرتی که پیغمبر به ما وعده داده بود) نصیب ما می‌شود؟ بگو: همه کارها (اعم از پیروزی و شکست) در دست خدا است. (آنان در حین گفتن این سخن) در دل خود چیزهایی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند. (به خود) می‌گویند: اگر کار به دست ما بود (و یا: اگر برابر وعده محمد، سهمی از پیروزی داشتیم)، در اینجا کشته نمی‌شدیم).

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۶۸﴾^۱ «یعنی اگر مشورت و سخنان ما مبنی بر ماندن و عدم خروج برای جنگ را گوش می‌کردند، همراه کسانی که کشته شدند، کشته نمی‌شدند»^۱.

و این رفتار منافقان در جایی دیگر نیز در برابر اولین دعوتگر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم تکرار می‌گردد، آن هم در موقعیتی بس دشوار، غزوه‌ی احزاب؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿۱۳﴾ وَإِذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿۱۴﴾ [الأحزاب: ۱۲-۱۳] «و (به یاد آورید) زمانی را که منافقان و آنان که در دل‌های-شان بیماری (نفاق) بود می‌گفتند: خدا و پیغمبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند. و (به یاد

^۱ - [آل عمران: ۱۶۸] آنان کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره‌گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند (و حرف ما را می‌شنیدند) کشته نمی‌شدند. بگو: پس مرگ را از خود به دور دارید اگر راست می‌گویند (که می‌توان با پرهیز و حذر از دست قضا و قدر گریخت).

^۲ - تفسیر القرآن العظیم (۶۳۸/۱)، ابن کثیر.

آوردید) زمانی را که گروهی از آنان (که منافق و ضعیف‌الایمان بودند) گفتند: ای اهل یترب! اینجا (کنار خندق) جای ماندگاری شما نیست (و ایستادگی در کارزار، همگان را زیانبار می‌سازد)، لذا (به منازل خود) برگردید. دسته‌ای از ایشان هم از پیغمبر اجازه (بازگشت به خانه‌های خود) خواستند و گفتند: واقعاً خانه‌های ما بدون حفاظ و ناستوار است (و باید برای نگهبانی از آنها برگردیم). درحالی‌که بدون حفاظ و ناستوار نبود و مرادشان جز فرار (از جنگ) نبود).

«اینان در طوفان غم و اندوه تکان دهنده و پریشان‌کننده و در سیلاب شدت و حدت و سختی‌ای که گلوها را می‌فشارد، فرصت خوبی برای پرده برداشتن از ناپاکی درون‌های‌شان پیدا کرده بودند، زیرا آنان ایمن از این نبودند که کسی ایشان را سرزنش کند و فرصتی هم دست داده بود که به سست کردن و خوار گرداندن و پخش شک و تردید درباره‌ی وعده‌ی خدا و وعده‌ی رسول الله ﷺ شروع کنند.

ایشان مطمئن بودند که کسی نیست که آنان را در برابر چیزی که می‌گویند بگیرد و کیفر دهد؛ واقعیت محیط هم در ظاهر توهین و تحقیر و خوار داشتن ایشان را تصدیق می‌کرد. آنان با وجود همه‌ی این چیزها با خود راست بودند و احساسات و افکارشان منطقی به شمار می‌آمدند. چه ترس و هراس پرده‌ی نازک آراستگی ظاهری و خوبی نمادین ایشان را کنار زده و به دور افکنده بود و دل‌ها و درون‌های‌شان را بگونه‌ای به خوف و هول انداخته بود که ایمان متزلزل ایشان در برابرش پایدار و استوار نمی‌ماند. این بود که ماهیت آنچه احساس می‌کردند و بدان باور داشتند، آشکار گردید و تظاهر به اسلام را مراعات نکردند و خویشتن را نیکو و نیک‌روش نشان ندادند، بلکه چنان‌که بودند خویشتن را نمودند.

همسان همچون منافقان و بسان چنین شایعه پراکنانی در میان هر گروه و دسته‌ای یافت می‌شوند. موضعگیری ایشان در سختی و محنت همان موضعگیری برادران و یاران اینچنانی است که دیدیم. آنان در طول تاریخ نمونه‌های مکرری در میان همه‌ی نسل‌ها و گروه‌ها هستند!^۱

و نیز ما از آنچه عبدالله بن اُبی سلول در روز احد به هنگام بازگشت با یک سوم سپاه در مورد ما عنوان داشت، بری می‌باشیم، ابن اسحاق می‌گوید: «چون سپاه اسلام کمی از مدینه فاصله گرفته و به موضعی به نام شوط در بین مدینه و احد رسیدند عبدالله بن اُبی سلول با یک سوم مردم از سپاه اسلام جدا گردید و وی بهانه گرفته و گفت: پیامبر از دیگران پیروی نموده و پیشنهاد او را رد کرده و بدان ترتیب اثر نداده است. و بیان داشت: ای مردم، نمی‌دانیم چرا باید خود را به کشتن دهیم؟ و این‌گونه با هواداران و یاران منافق صفت مردد خویش راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفت. پس عبدالله بن عمرو بن

^۱ - فی ظلال القرآن (۲۸۳۸/۵) سید قطب.

حرام^۱ از قبیله‌ی بنی سلمه به دنبال آن‌ها رفته و می‌گفت: ای مردم به شما توصیه می‌کنم که قوم خویش و پیامبرتان را به هنگام رویارویی با دشمن ترک نکرده و تنها مگذارید، اما آن‌ها در پاسخ می‌گفتند: اگر می‌دانستیم که شما با آن‌ها می‌جنگیدید و کارتان به جنگ می‌انجامید، باز نمی‌گشتیم!! لیکن گمان نمی‌کنیم که جنگی در میان باشد و کارزاری رخ دهد... ابن اسحاق می‌گوید: «چون آن‌ها از نصایح عبدالله بن حرام سرپیچی کرده و آن‌ها را نادیده گرفته و از پذیرش آن‌ها ابا ورزیدند و راه خویش را ادامه دادند، عبدالله از تعقیب آن‌ها دست کشید درحالی که می‌گفت: خدا دورتان گرداند، ای دشمنان خدا، خداوند پیامبرش را از شما بی‌نیاز خواهد ساخت»^۲.

پس الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَنقُطْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْعَبُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾ [آل عمران: ۱۶۷] «و نیز برای این بود که (نفاق) منافقان را ظاهر گرداند. منافقانی که چون بدیشان گفته شد: بیائید در راه خدا بجنگید یا (دست کم) برای دفاع (از خود) برزمید، گفتند: اگر می‌دانستیم که جنگی واقع خواهد شد، بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم (و شما را تنها نمی‌گذاشتیم!) آنان در آن روز (که چنین می‌گفتند) به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان. ایشان با دهان چیزی می‌گویند که در دل‌شان نیست (و گفتار و کردارشان با هم نمی‌خواند) و خداوند (از هرکس دیگری) داناتر بدان چیزی است که پنهانش می‌دارند».

آری، تمسخر و استهزاء از بزرگ‌ترین سلاح‌ها و روش‌هایی است که دشمنان اسلام از کفار و مشرکین و اهل کتاب و منافقان و... در جنگ بر علیه رسول الله ﷺ و مسلمانان اتخاذ نموده‌اند. و مقصودشان از این استهزاء و تمسخر، نابود کردن اسلام در سرزمین اسلامی می‌باشد؛ چرا که آن‌ها به خوبی این مساله را درک نموده و فهمیده‌اند که تمسخر و استهزاء تأثیر بسزایی در نفوس داشته و موجب کاستن از شأن و منزلت و خواری و کم اهمیت گردیدن اسلام در میان مردمان می‌گردد و بر این اساس است که این اسلوب را به عنوان سلاحی برای دشمنی با دعوت و رسول الله ﷺ و نیز بر ضد مسلمانان و مؤمنان انتخاب نمودند^۳.

آری این است تأثیر بزرگ و بسزا و نافذ و مؤثر تمسخر و استهزاء؛ چرا که تکیه و تمرکز آن بر قدرت

^۱ - عبدالله بن عمرو بن حرام بن ثعلبة بن كعب بن غنم بن سلمة أنصاري که کنیه وی أبو جابر می‌باشد و در روز احد شهید شد. بنگر: الإستيعاب (۳/۸۴-۸۵)، قرطبي.

^۲ - السيرة النبوية (۲/۶۴)، ابن هشام.

^۳ - الحرب النفسية، ص: ۴۰۴، د. محمد المخلف.

و نیروی معنوی و اطمینان خاطر و اعتماد به نفس است و تمسخر از قوی‌ترین عواملی است که اطمینان خاطر و اعتماد به نفس را از هم گسیخته و روح معنویت را در شخص تضعیف می‌کند؛ چرا که باعث ایجاد تشکیک در درون کسی می‌شود که بدان توجه کرده و وی را وامی‌دارد که در مورد آن فکر کرده و بیندیشد و مجرد تفکر در مورد آن تمسخر، موجب ایجاد نوعی سستی در وی می‌شود، بلکه تمسخر و استهزاء موجودیت تمسخر شونده را به شدت تهدید کرده و اطمینان خاطر و اعتماد به نفس وی را به کلی دچار تزلزل و از هم گسیختگی می‌گرداند.^۱

اما برآستی چون انسان مسلمان اندکی در وسایل خبری و اطلاع‌رسانی جهانی و عربی تأمل کند - جز آنکه خداوند رحم کرده باشد - در می‌یابد که این وسایل خبری با شیوه‌های مختلف و گوناگون در قالب کاریکاتورها و فیلم‌ها و سریال‌ها و نوشته‌ها به استهزاء و تمسخر روی آورده‌اند و مواردی را به تصویر می‌کشند که بیانگر استهزاء و تمسخر نسبت به داعیان و دعوت‌گران اسلامی همچون فقها و محدثین و ... می‌باشند و این‌گونه مؤمنانی را که مشتاقانه بیش از اندازه خیرات و صدقات پرداخته و عمل خیر انجام می‌دهند، مورد تمسخر و عیبجویی قرار می‌دهند و در واقع تنها به تمسخر این قشر از مسلمانان بسنده نکرده و بلکه هرکسی را که به روش و هدایت اسلامی و تعالیم و آموزه‌ها و سنت‌های رسول الله ﷺ و روش و هدایتش ملتزم و پایبند باشد، به تمسخر و عیبجویی و استهزاء می‌گیرند؛ و این امری است که دشمنان اسلام در غرب صلیبی کافر آن‌را منتشر ساخته و منافقان در سرزمین‌های اسلامی در این امر از آنان پیروی کرده و متمسکین و ملتزمین به کتاب و سنت را با القابی همچون اصولی و تندرو و بنیادگرا توصیف می‌کنند؛ اما نشأت این وصف یعنی «اصولی‌ها» در غرب بود و بر برخی از گروه‌های نصرانی اطلاق می‌گردید و پس از آن این اصطلاح از غرب به مسلمانان انتقال یافت، و گروهی از مسلمانان بدان توصیف گردیدند؛ و شاید بتوان دوره‌ی زمانی را که این اصطلاح از غرب به مسلمانان انتقال یافت تقریباً به بعد از سال ۱۳۹۵ هـ ۱۹۷۵ م تخمین زد؛ چرا که این دوران پر از رویدادهای منسوب به کسانی است که اسلام را اعلان داشته و طلایه‌دار آن بوده و به سوی آن فرا می‌خواندند - چشم پوشی از صداقت این ادعاها-؛ و اموری از سوی سازمان‌های مختلف اسلامی جلوه نمود که در واقع مصالح غرب را تهدید می‌کرد و بر این اساس است که کارشناسان غرب در امور خاورمیانه اعتراف داشتند که این حرکات اسلامی توجه حکومت‌ها و مردم غرب را به خود مشغول نکردند مگر زمانی که حرکات اربابی بر ضد غربی‌ها روی داد.^۲

^۱ - همان، ص: ۳۹۴-۳۹۵.

^۲ - بنگر به آنچه برخی از کارشناسان امریکایی در این زمینه عنوان داشته و به زبان عربی توسط د. احمد خضر برگردان

دکتر پاتریک رایان (کارشناس آمریکایی در امور خاورمیانه) می‌گوید: «در سال‌های اخیر اطلاق اسم اصولی بر بسیاری از مردم در مقالات و نوشته‌ها و تألیفات سیاسی و نیز در روزنامه‌ها شایع گردیده است و با پایان یافتن سال ۱۹۸۰م [۱۴۰۱- ۱۴۰۰هـ] روزنامه‌های آمریکایی موارد متعددی را در زمره‌ی اصول‌گرایی دینی برشمرده و منتشر نمودند. همچنان که این دوره زمانی شاهد رشد بیداری اسلامی و ظهور مظاهر اسلامی همچون حجاب و ریش و دعوت به سوی تطبیق شریعت اسلامی بود، و تمامی این موارد، غرب را دچار نگرانی و اضطراب نموده و موجب گردیده تا برخی از پژوهشگران غربی، این حالت بوجود آمده در غرب را نوعی مرض و بیماری فراگیر بخوانند»^۱.

اما علاوه بر اصطلاح اصولیه (اصول‌گرایی) اصطلاح دیگری با عنوان تطرف (زیاده‌روی و تندروی) نیز انتشار یافت و نقطه‌ی آغاز نشر آن در اسرائیل بود، آنگاه که مسلمانان به دفاع از خویشتن برخاسته و بار دیگر به سوی اسلام به عنوان مصدر عزت و راه پیروزی بازگشتند و این مسأله را آنچه در بررسی اسناد و مدارک سال ۱۴۰۶هجری تحت عنوان «عداء اليهود للحركة الإسلامية» منتشر گردیده، تایید می‌کند؛ آنجا که به انتشار اموری می‌پردازد که در روزنامه‌های یهودی منتشر گردیده و از زبان گویندگان اسرائیل به سمع و نظر دیگران می‌رسد چه در قالب مقالات و یا اخبار که در آن‌ها دست به اسلام هراسی زده و مردم را از متمسکین به اسلام به شدت می‌ترسانند و این‌گونه اسلام هراسی و ترس از مسلمانان را در میان جامعه منعکس می‌گردانند و تمامی مسلمانان را با وصف تندرو توصیف می‌کنند»^۲.

و از این ترس به وجود آمده برخاسته از رشد و گسترش دعوت اسلامی که روز به روز افزایش یافت، رئیس جمهور پیشین آمریکا نیکسون، چنین تعبیر می‌کند: «جنگ عرب بر ضد یهود، توسعه یافته و در دو میدان گسترش یافته است؛ از سویی منجر به نزاع میان اصول‌گرایان اسلامی با یهود و از سویی دیگر موجب نزاع میان اسرائیل و دولت‌های عربی میانه‌رو شده است. و همچنین می‌گوید: در عالم اسلامی از مغرب تا اندونزی، اصول‌گرایی اسلامی جای کمونیستی را گرفته است، به این اعتبار که اصول‌گرایی اسلامی وسیله‌ای اساسی برای تغییر و تحول پرخاشگر و یک دنده و سخت و بی‌رحم قرار گرفته است.

شده و در مجله‌ی المجتمع در شماره ۹۸۹، ص: ۴۹، و نیز در شماره ۹۷۳، ص: ۵۰ و شماره ۹۳۷، ص: ۳۲ منتشر شده است.

^۱ - الغلو فی الدین...، ص: ۱۷۴، د. عبدالرحمن اللویحق، و بنگر به مبحث صورت‌هایی از استهزاء در عصر حاضر از همین رساله.

^۲ - همان، ص: ۱۷۵.

و همچنین می‌گوید: بر روسیه و آمریکا لازم است تا به منظور همکاری در زمینه نابودی اصولگرایی اسلامی میان یکدیگر عقد و پیمان بسته و آنرا به مرحله‌ی اجرا درآورند»^۱.

آری، این کید و مکرها و نیرنگ‌ها و دسیسه‌های دشمنان اسلام بر ضد اسلام و مسلمانان می‌باشد، اما برآستی رفتار و عملکرد مسلمانان در برابر این حملات و هجمه‌های پیاپی از سوی دشمنان چگونه باید باشد؟

اما اموری که بر مسلمانان واجب است تا در برابر این حملات بدان‌ها جامه‌ی عمل بپوشانند، سهل و آسان است، البته برای آنکه خداوند متعال برایش آسان گرداند، که عبارتند از:

الف) بازگشت صادقانه به سوی کتاب الله و سنت نبوی:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵] «خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آنرا پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)».

ب) تأمل عمیق

در مورد آنچه در کتاب الله و سنت نبوی در باب تمسخر و استهزاء وارد گشته و استنباط منهج قرآن در نوع مواجهه و رویارویی مسخره‌کنندگان با پیامبران و پیروان‌شان و شناخت و درک نوع رفتار رسول الله ﷺ و اصحاب و یاران‌شان در برابر این اسلوب؛ و این در امر بعدی نمایان است.

^۱ - القدس بین الوعد الحق والوعد المفتری، ص: ۴۰.

ج) آراسته شدن به صبر

آری، صبر نمودن بزرگ‌ترین نیرویی است که ممکن است انسان بدان متصف گردد؛ چرا که صبر متضمن تحکم و تسلط بر نیروی احتمال و قوت اراده می‌باشد و آن منبع و مصدرش، نیروی ایمان می‌باشد و این‌گونه است که دفاع کردن و قربانی دادن و مشقت را به جان خریدن میسر می‌گردد، لیکن دفاع و ایثار و جان‌فدایی به خاطر عقیده و ایمان نیازمند انگیزه‌های روحی و معنوی می‌باشد و اینجاست که نقش قرآن کریم در مواجهه با روش‌های دشمنان در جنگ‌شان با اسلام و مسلمین و حمایت و یاری آن از مرکز مسلمانان در مواجهه با اسلوب و روش‌های گوناگون دشمنان، روشن گردیده و به روشنایی می‌درخشد.

آری، قرآن کریم قوی‌ترین و نیرومندترین سلاح معنوی است که بایستی مسلمانان در مواجهه با جنگ و نبرد هولناک خویش با دشمنان، بدان چنگ زده و متمسک گردند، همچنان که تمسخرکنندگان و استهزاء کنندگان رسول الله ﷺ و مسلمانان به سبب تمسخر و استهزایی که مرتکب گردیدند، با اموری شدیدتر و بزرگ‌تر از تمسخر و استهزائشان مواجه گردیدند و این نصرت و یاری از سوی خداوند متعال در راستای دفاع از رسول الله ﷺ و تسلی خاطر پیامبر اکرم و خواری و زبونی‌شان و منزلت مسخره کنندگان و تمسخرشان و نیز کشف احوال ایشان بود، همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَؤُاْ إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ [التوبة: ٦٤] «منافقان (خدا و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای بر ضد ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد».

و نیز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ [التوبة: ٧٩] «کسانی که مؤمنان (ثروتمندی) را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند و مؤمنان (فقیری) را که (با وجود تنگدستی) به کمک‌های مختصری دست می‌یازند، مورد تمسخر قرار می‌دهند، خداوند ایشان را (با کشف رسوائی‌ها و پلشتی‌های‌شان در پیش مردم) مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت».

و می‌فرماید: ﴿فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَتْبَؤُاْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

﴿[الأنعام: ۵]﴾ «هنگامی که قرآن بدانان رسید، آنرا تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغ‌شان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد گردید».

و فرموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُونَ مِنْ قَوْمٍ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَبِّ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾﴾ [الحجرات: ١١] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند و همدیگر را طعنه زنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند بخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه آلود (دالّ بر تمسخر و طعنه زدن و عیبجویی کردن و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار و با خرده‌گیری‌ها و ملقب‌گرداندن مردم به القاب زشت و توهین آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند)». والله أعلم.

خاتمه:

بر وفق عادت محققان و پژوهشگران و نیز مطابق اصول بحث و بررسی رساله‌های دانشگاهی که در پایان رساله به مهم‌ترین نتایج موضوع مورد بحث اشاره می‌گردد، بنده نیز در پایان ابواب این بحث و بعد از حمد و ستایش الله متعال، به مهم‌ترین نتایج موضوع مورد بحث پرداخته و پیشنهادهای را مطرح نمودم.

الف) مهم‌ترین نتایج:

- ۱- دین اسلام مبنی بر دو اصل بزرگ یعنی «تعظیم و محبت» می‌باشد، بگونه‌ای که چون شخصی مرتکب استهزاء به دین و شعائر و شرائع آن گردد، در واقع این دو اصل از پایه و اساس در نزد وی نابود گشته و باطل شده است؛ چرا که به طور قطع استهزاء یکی از نواقض محبت و تعظیم می‌باشد و اگر استهزاء کننده‌ی الله عزوجل و آیات و رسولش و دین اسلام دوستدار این اصول بزرگ می‌بود و تعظیم پروردگار جهانیان نزد وی از جایگاهی برخوردار بود، هرگز مرتکب این امر خطیر که در واقع یکی از نواقض اسلام و بلکه از خطرناک‌ترین آن‌ها می‌باشد، نمی‌گردید.
- ۲- آنچه منجر به استهزاء و تمسخر دین می‌گردد و در واقع انگیزه و باعث آن می‌باشد، گاهی برخاسته از امور درونی همچون حقد و حسد و کینه و نفاق و جهل و ضعف ایمان و عقل و حب مال بوده و گاهی انگیزه و باعث ارتکاب آن اموری بیرونی می‌باشد همچون تقلید امت‌های پیشین و انحراف عقیدتی در حیات امت اسلامی و ضعف مراکز و محافل علما و محتسبین و جرأت یافتن قانونگذارانی که به جای الله عزوجل دست به تشریح و قانون‌گذاری زده و حدود شرعی از جمله حد ارتداد نسبت به استهزاء کنندگان و مرتدین را تعطیل کرده‌اند.
- ۳- این ناقض از نواقض ایمان و اسلام، امری نیست که به تازگی در میان امت اسلامی رخنه کرده و به وجود آمده باشد، بلکه امری قدیمی به قدمت حقی است که پیامبران با آن آمدند و از عهد نوح علیه‌السلام بوده و در عهد ابراهیم و سپس موسی و عیسی و محمد علیهم‌السلام نیز بوده است و تا زمانی که الله عزوجل زمین را به ارث برد و انسانی بر آن باشد، وجود دارد.
- ۴- استهزاء به دین و پیامبران، امری مشترک در میان تمامی دشمنان پیامبران می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَحْسِرَةٌ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (۳۰)

[یس: ۳۰] «فسوسا و اسفا بندگان را! هیچ پیغمبری به سوی ایشان نمی‌آید مگر اینکه او را مسخره می‌کنند و به باد استهزاء می‌گیرند».

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۱﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۱﴾ [الحجر: ۱۰-۱۱] «ما پیش از تو (پیغمبرانی را) به میان گروه‌ها و دسته‌های پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ فرستاده‌ای به پیش ایشان نمی‌آمد مگر اینکه او را مسخره می‌کردند (همان گونه که هم اینک باطل‌گرایان تو را مسخره می‌دارند)».

و می‌فرماید: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿۶﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۷﴾ [الزخرف: ۶-۷] «ما پیغمبران زیادی را به میان ملت‌های پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ پیغمبری به پیش آنان نمی‌آمد، مگر این که او را مورد استهزاء قرار می‌دادند».

۵- از آنجا که هیچ یک از پیامبران درحالی که آن‌ها برگزیدگان الله عزوجل از میان آفریدگانش بودند از این اسلوب تنفیری که از روش‌های ایجاد مانع در مسیر دعوت حق و جلوگیری از آن است سالم نماندند، پس چگونه است حال پیروان آن‌ها از علما و مجددین و مصلحین؛ و بلکه چگونه خواهد بود حال عموم اهل اسلام؛ درحقیقت مواجهه‌ی همگی آن‌ها با چنین امری سنتی از دیر باز می‌باشد سنتی که قدمت آن به عهد نوح علیه السلام می‌رسد تا آنگاه که خداوند متعال بخواهد؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا نَرْبِكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿۲۷﴾ [هود: ۲۷] «ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه فکر و ساده لوح ما (به تو نگروده و) از تو پیروی نکرده است. (شما ای پیروان نوح! نه نوح و نه) شما را برتر از خود نمی‌بینیم و بلکه دروغگویان‌تان می‌دانیم».

۶- هنگامی که الله عزوجل آخرین پیامبران، محمد بن عبدالله ﷺ را در زمان فترت پیامبران مبعوث نمود، با استهزاء و تمسخر دشمنان پیامبران؛ یعنی مشرکان و اهل کتاب و منافقان مواجه شد، اما پس از ایشان، پیروانش با گروه چهارمی رویارو گردیدند که در زمان رسول الله ﷺ وجود نداشتند و آن‌ها همان اهل بدعت می‌باشند، همچون رفض پیشگان و جمهیه و صوفیه و ...

۷- استهزاء به الله عزوجل و دین و پیامبرانش، ارتداد صریح و کفر بواح و آشکار می‌باشد و دلایل آن کتاب و سنت نبوی و اقوال سلف صالح این امت، از صحابه و تابعین و اهل سنت و

جماعتی که از آن‌ها پیروی کرده و معتقدند که ایمان عبارت است از قول و عمل، می‌باشد.

۸- سخنان و اقوال اهل بدعت همچون مرجئه و جمهیه و ... که بر این باورند که ایمان مجرد معرفت یا تصدیق بوده و کفر فقط جحود و انکار است و موارد دیگر (هر چه که باشد) کفر نبوده و صاحبش را وارد دایره‌ی کفر نمی‌کنند، اعتباری ندارد و به گفته‌ی آنان (اهل بدعت) با چنین تعریفی از ایمان و کفر، دیگر مظاهر شرک همچون عبادت مردگان و طواف کردن قبورشان و تقدیم قربانی برای آن‌ها و نیز استهزاء به دین و رسول الله ﷺ، نه کفر است و نه ارتداد؛ چرا که به گمان ایشان این امور از زمره‌ی اعمال و نه اقوال می‌باشند. تعالی الله عن قولهم علوا کبیرا؛ و به راستی که دین الله عزوجل و پیامبرانش از این اعتقادات باطل پاک و منزّه است.

۹- منهج حق و میانه‌ای که کتاب الله و سنت نبوی بر آن دلالت می‌کنند، همان منهجی است که اهل سنت و جماعت در تمامی ابواب اعتقادی عموماً و در آنچه مربوط به مسائل کفر و ایمان است خصوصاً، بر آن می‌باشند و آن‌ها امت وسط و میانه هستند، همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و بی‌گمان شما را ملت میانه روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید). تا گواهی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد».

لذا اهل سنت و جماعت در میان مرجئه و جمهیه از جهتی و در میان وعیدیه و خوارج و معتزله از سویی دیگر امت وسط و میانه می‌باشد.

۱۰- اقوال شاذ و نادری که از برخی از فقهای عراق و ابن حزم و ... مبنی بر اینکه فقط استهزاء کننده و دشنام دهنده‌ای که این اعمال را حلال بداند، کافر می‌شود، اعتباری ندارد و این رأی و نظری شاذ و نادر و بدور از اجماع علما می‌باشد و سخنی است که از طریق متکلمان متأخر در میان فقها وارد شده است. بنابراین نباید کسانی که این اقوال شاذ را می‌بینند، آن‌هم پس از تبیین حق با دلایل محکم و آشکار و نقل اجماع علما در مورد آن، گمان برند که این مسأله از جمله مسائل خلافی میان علما می‌باشد.

۱۱- هر آنکه به عیبجویی و بدگویی اصحاب گرامی رسول الله ﷺ بپردازد، حکم وی با حکم کسی که پیامبران را به تمسخر گیرد، متفاوت می‌باشد و حکم وی قتل نبوده و بلکه شلاق خورده و برای مدتی طولانی زندانی می‌شود تا اینکه از دشنام دادن و استهزاء صحابه‌ی رسول الله ﷺ

دست کشیده و از این عمل قبیح و شنیع دست بردارد، مگر اینکه استهزاء و عیبجویی وی از صحابه به خاطر دین‌شان باشد که در این صورت این استهزاء و عیبجویی کفر بوده و حکمش قتل می‌باشد به ویژه زمانی که شیخین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را به تمسخر و عیبجویی گیرد. و نیز اگر تهمت را که الله عزوجل عایشه صدیقه رضی الله عنها را از آن بری داشتند، متوجه ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها و یا هریک از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و أمهات المؤمنین گرداند، این عمل وی کفر بوده و حکمش قتل است و بر اساس قول راجح سب و دشنام دادن به هریک از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله همچون سب و دشنام دادن به عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌باشد؛ چرا که در دشنام دادن به هریک از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله، متوجه نمودن عیب و عار و ننگ به رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد و برآستی که اگر شخصی همسر مردی را دشنام دهد درحقیقت خود آن شخص را دشنام داده است.

۱۲- شایسته‌ی هر مسلمان است که در حدود الله عزوجل توقف نموده و به هنگام هتک حرمت محارم الله عزوجل خشمگین و ناراحت گردد و همین است راه خلاصی از سکوت در برابر منکراتی که بزرگ‌ترین آن‌ها نواقض اسلام می‌باشند جدای از اینکه نبایستی نسبت به منکرات راضی بوده و به مشارکت در مجالس و گردهمایی‌های اهل منکر پردازد و این در راستای عمل به کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ [النساء: ۱۴۰] «خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آن‌گاه که به سخن دیگری پردازند (و دست از کفر و شوخی نابهنجار خود بردارند). بی‌گمان در این صورت (که با ایشان هم‌نشین می‌شوید و به استهزاء آنان گوش فرا می‌دهید) شما هم مثل آنان خواهید بود (و در استهزاء به قرآن شریک ایشان خواهید گشت). شک نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد؛ (پس از مخالطه و مجالسه ایشان پرهیزید تا همراه آنان به آتش دوزخ گرفتار نیائید)».

و در واقع مخالفت با این ارشاد و هدایت ربانی اولین مرحله از مراحل شکست نفسی و ناامیدی و عقب‌نشینی بوده و آثاری که در پی خواهد داشت، بسیار بزرگ‌تر می‌باشد.

۱۳- موضع‌گیری مسلمانان در برابر استهزاء کنندگان از دو حالت خارج نیست:

الف) یا اینکه مسلمانان در حالت ضعف و قلت یار و یاور و نیرو هستند که در این حالت صبر نمودن بر اذیت و آزار و عدم واکنش و اقامه‌ی نماز و تربیت نفس و امت بر اساس فضایل و کامل کردن آن‌ها تا اینکه امت بر دینش بازگشته و این امکان برای امت فراهم گردد تا باری دیگر در زمین پرچم جهاد فی سبیل الله را برافراشته و حکم الله عزوجل را بر استهزاء کنندگان اقامه کند و این‌گونه کلمه‌ی آن‌ها پایین و کلمه‌ی الله عزوجل بالا قرار گیرد، واجب می‌باشد.

ب) اما در حالتی که اهل اسلام دارای نیرو و قوت و قدرت و تمکین بودند، امری که بر آن‌ها واجب است جهاد با کافران و منافقان می‌باشد و این در راستای کلام الله عزوجل است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهَدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [التحریم: ۹] «ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است و در آخرت) جایگاه‌شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!».

۱۴- الله متعال نسبت به اولیا و دوستانش غیرت نشان داده و به هنگام اهانت به دین‌شان خشمگین شده و از کسانی که چنین اعمالی را مرتکب می‌شوند، انتقام می‌گیرد و این انتقام گاهی به وسیله‌ی سربازان و بندگان مؤمنش می‌باشد که بوسیله‌ی آنان دشمنان استهزاء کننده‌اش را عذاب می‌کند و گاهی الله عزوجل کیفر و عذاب خویش را در قالب‌های دیگری بر تمسخر کنندگان نازل می‌کند، همچون بیماری‌های هلاک کننده و مصیبت‌های ویرانگر و نابوده کننده و آفات فراگیر و گریز ناپذیر ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ [المدثر: ۳۱] «لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند» و عذابی که در آخرت برای آن‌ها مهیا گردیده، بسیار بزرگ‌تر می‌باشد.

۱۵- هر آنکه هم اکنون نظری در حال این امت بیفکند، در می‌یابد که دشمنان این امت پیاده و سواره و از هر بلندی و ارتفاعی برای نابودی و وارد کردن ضربه خلاصی به سوی آن سرازیر شده و در راستای این عداوت و دشمنی از هر آن وسیله‌ای که در مجالات مختلف سیاسی یا اجتماعی یا فرهنگی یا آموزشی و یا در میدان اطلاع رسانی و هنر در دست داشتند، دریغ نورزیدند و تمامی اینها تنها بدین خاطر است که نور الله عزوجل را خاموش گردانیده و روح جهاد در راه خدا را از میان مسلمانان ریشه کن کنند و بر این دین برتری یافته و چیره شوند، ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸] «می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهای‌شان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را

کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

۱۶- دشمنان اسلام - یهود و نصاری و مشرکان - از میان هم‌کیشان و کسانی که به زبان ما سخن می‌گویند، اقوامی را برگزیده و گزینش می‌کنند تا اینکه به وسیله‌ی آن‌ها سیل الحاد و موج‌های زندقه و بی‌دینی را در سرزمین‌های اسلامی سرازیر کنند، همچون طه حسین و نجیب محفوظ و علاء حامد و علی عبدالرزاق و بسیاری دیگر؛ و این‌گونه آنان را گزینش نموده و به استخدام افکار شوم خویش در می‌آورند تا ارزش‌ها و عقاید اسلامی را نابود کرده و ویران کنند و شرائع و شعائر آن‌را وارونه جلوه داده و اخلاق نیک و فاضلانه را فاسد گردانند و چه بسا که در بسیاری از اوقات تمامی این موارد را به اسم علم یا ملیت یا روانشناسی یا حریت و آزادی و مساوات و برابری و در ذیل دیگر شعارهای رنگارنگ انجام داده و نافذ می‌گردانند. ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾ [آل عمران: ۱۱۸] «دشمنانگی از دهان آنان آشکار است و آنچه در دل دارند بزرگ‌تر است».

۱۷- مهمترین هدفی را که استهزاء کنندگان دنبال کرده و تا حدودی آن‌را محقق گردانیدند، هدم قداست دین و هیبت و عظمت و بزرگی آن در نفوس بسیاری از فرزندان اسلام می‌باشد، به گونه‌ای که گروهی از آنان معتقدند که سبب عدم پیشرفت آن‌ها اسلام می‌باشد و با این طرز تفکر دچار شکست نفسی شده و در برابر پیشرفت و ترقی غرب در میدین علمی و صنعتی و جنگی و ... دچار سرشکستگی شدند و گمان بردند که اروپا تنها زمانی به این پیشرفت و ترقی دست یافت که دین و تعالیم و آموزه‌ها و ارزش‌های آن‌را کنار گذاشته و از سطح زندگی خود بیرون نمود. ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الکهف: ۵] «چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌های‌شان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

۱۸- شایسته و سزاوار نیست که دعوت اسلامی در برابر این آثار نابهنجار و پریشان که نتیجه‌ی تمسخر و استهزاء به دین است، سر تسلیم فرود آورد، بلکه شایسته است این برخوردهای نابهنجار و بدنام و مردود دشمنان دین حق را علامت و نشانه‌ی صحت راه و سلامت و درستی منهج تلقی کند؛ براستی اگر کسی از این امر نجات می‌یافت، حتما بهترین خلق، رسول الله ﷺ می‌بود، لیکن او هم چنان رفتارهای زشت و قبیح و نابهنجار و نیز اذیت و آزارهای بسیاری از تکذیب کنندگان استهزاء کننده در مکه و طائف و مدینه دید تا اینکه آن اذیت و آزار و تمسخرها، پس از پیامبر ﷺ تسلی خاطر می‌پروانش باشد. ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزَأُوا بِرَسُولِ مِّن

قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۰﴾ [الأنعام: ۱۰، الأنبياء: ۴۱]
 «بی گمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می کرده‌اند، مسخره کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازپچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است)».

ب) توصیه‌ها و پیشنهادات:

۱- امروزه بر امت اسلامی واجب است تا - به جای تمسخر و استهزاء - به تعظیم و احترام و تجلیل و تکریم الله متعال و قرآن و رسول الله ﷺ و شریعت باز گردد تا اینکه به رضایت الله عزوجل دست یافته و کرامت و عزتش بدو بازگردد.

۲- و همچنین بر امت لازم است تا به جای این اعتقاد باطل که سبب عقب ماندگی مسلمانان تمسک به دینشان است، به دین اسلام، عقیده و شریعتش با قول و عمل و در تمامی میادین حیات اجتماعی و فردی، باز گردد تا اینکه وعده‌ی الله عزوجل بر این امت مبنی بر تمکین در

زمین محقق گردیده و ذلت و خواری و زبونی از آن برداشته شود. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵] «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند،

وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن‌را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آباد گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)».

۳- و نیز بر امت لازم و واجب است که حرمت رسول الله ﷺ و اهل بیت و باقی اصحاب و یاران گرامی و همسرانش، مادران مؤمنان و نیز حرمت سنت و هدایتش را حفظ نموده و سنت و هدایت و رهنمودهای نبوی را بر آراء و نظرات اشخاص و تعصبات مذهبی و احزاب و گروه‌ها و فرق مختلف ترجیح داده و مقدم دارند، تا اینکه امت حقیقتاً امتی واحد و یکپارچه گردد و این امر بر الله عزوجل سخت و دشوار نیست.

۴- بر علمای سنت و جماعت - و به دنبال آن‌ها دانشجویان و دانش‌پژوهان عرصه‌ی علم - بیان حق و دعوت به سوی الله عزوجل در تمامی میادین و با هر گروه و طبقات مختلفی که در جوامع اسلامی وجود دارند، واجب می‌باشد، بر آن‌ها واجب است که بر مسأله‌ی توحید و اهمیت آن و نشر مفاهیم اعتقادی صحیح و تبیین ضد توحید، یعنی شرک با تمامی انواع و صورت‌ها و اشکال مختلف آن تمرکز کنند. و فرقی نمی‌کند که آن شرک در زمینه‌ی عبادت باشد یا اینکه در باب اطاعت و فرمانبرداری و تشریح و قانون‌گذاری باشد، تا اینکه این‌گونه عبودیت کامل تنها برای الله عزوجل محقق گردد.

۵- وحدت صفوف اهل سنت و جماعت در تمامی اقصی نقاط عالم واجب می‌باشد و این با مقدم داشتن وحدت تمامی صفوف امت بر اساس منهج سلف صالح می‌باشد، همچنان که تفاوت و همیاری و همکاری در زمینه‌ی روش‌های پر ثمر دعوی و علمی برای نشر این عقیده، همگام با پرهیز از اختلافات فقهی که گنجایش اختلاف در آن‌ها می‌باشد، واجب است و این با مراعات آداب اختلاف همچنان که میان سلف صالح امت حاکم بود، می‌باشد؛ و این وحدت صفوف بدان خاطر است که هجوم و حمله‌ی اصناف مختلف استهزاء کنندگان در برابر مسلمانان همچون جبهه‌ای واحد و یکدست عمل می‌کند، بنابراین امری که بر امت اسلامی واجب است یکپارچه گردیدن در امر جهاد و نه پراکندگی و تشتت برای رویارویی و بازداشتن این دشمن مشترک می‌باشد.

۶- بر دعوت اسلامی در این دوران و در این بیداری مبارک لازم است تا تلاش و کوشش خویش را دوچندان نموده و توجه خویش را به سوی علمای ربانی معطوف داشته و در رسوا کردن راه و روش مجرمان و انکار منکرات و ارزیابی هر آنکه نسبت به دین الله عزوجل جرأت پیدا کرده و به تمسخر و استهزاء روی آورده و نسبت به حرمت با اشاعه و ترویج فحشاء در خلال رسانه و شبکه‌های ماهواره‌ای جرأت یافته، با یکدیگر همکاری نموده و بدین ترتیب با روش‌های مشروع آن‌ها را مورد نصیحت قرار دهند تا اینکه هم از مسئولیتی که در قبال آن‌ها دارند، بری

شده و هم اقامه‌ی حجت کرده باشند.

۷- احیای رسالت مسجد و بازگرداندن مساجد به مجد و شرف و عزت و وظیفه‌ای که در اسلام دارند؛ بگونه‌ای که نمازها در مساجد برپا گردیده و حلقه‌های وعظ و ارشاد و تعلیم توسط علما و دعوتگران و مصلحان شروع به کار نماید تا اینکه بدین ترتیب علم کتاب و سنت منتشر گردیده و آنکه غافل و سرگردان است، متذکر شده و پند گرفته و جاهل تعلیم دیده و آموزش ببیند و عاصی و گنهکار موعظه و پند و اندرز گردد و این‌گونه دل‌ها پاک و طاهر شده و اخلاق والا گردیده و مردم رو به سوی طاعت و فرمانبرداری آورده و امت به مجد و شرف و بزرگی و عزت خویش بازگردد، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱] «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و ... و بالعکس نمی‌کشد) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

و این مهم با مقاومت در برابر هجمه‌ها و حملات و یورش‌های استهزاء کنندگان کینه‌توز در تمامی میادین میسر می‌گردد.

۸- شایسته است تا متخصصین اهل سنت و جماعت در امور شرعی به ویژه در دانشگاه‌ها، مطالعات و پژوهش‌های تخصصی و فشرده‌ای در راستای بیان اصناف استهزاء کنندگان؛ همچون بی‌دینان و لائیکان و حدائیون و فرقه‌های باطنی و صوفیه و عقل‌گرایان، همان کسانی که با الله عزوجل و رسولش به جنگ برخاسته و دین و پروردگار جهانیان را به تمسخر و ریشخند گرفته‌اند، ترتیب دیده و شرایط آن‌را مهیا سازند، تا اینکه با آنها برخورد کرده و با جهاد لسانی در برابر آنها از دین الله عزوجل دفاع کرده و از دشمنان الله عزوجل اعلان بی‌زاری کرده و با آن‌ها به دشمنی برخیزند. ﴿حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹] «تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دین‌تان برگردانند) و دین خالصانه از آن الله گردد».

والله تعالی أعلم و صلی الله وسلم علی نبینا محمد وآله وصحبه أجمعین.

پایان ترجمه

دوشنبه ۹۲/۱۲/۲۹

ساعت ۲۳/۳۱

برابر با ۸ جمادی الاخر ۱۴۳۵ هـ ق

خراسان رضوی - تربت جام

امین پورصادقی

Amin.poorsadeghi۲۶@gmail.com

منابع

-أ-

- ١- الابانة عن شريعة الفرقة الناجية ومجانبة الفرق المذمومة، تاليف الشيخ الامام ابو عبدالله عبدالهه بن محمد بن بطة العكبرى الحنبلى، ت ٣٨٧ هـ تحقيق ودراسة: رضا نسعان معطى، ط: دارالراية، الرياض، الطبعة الثانية، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ٢- الاتحاف فى الرد على الصحاف، تاليف الشيخ: عبداللطيف آل الشيخ، تحقيق: عبدالعزيز آل احمد، ط: دارالعاصمة، الرياض، الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م.
- ٣- اجتماع الجيوش الاسلامية على غزو المعطلة والجهمية، تاليف الامام ابن القيم الجوزية، صححه وضبطه جماعة من العلماء باشراف، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ٤- احكام اهل الملل، من الجامع لمسائل الامام احمد بن حنبل، تاليف: الامام ابى بكر احمد بن محمد الخلال، ت ٣١١ هـ، تحقيق: سيد كسروى حسن، ط: دارالكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٥- الاحكام السلطانية، لللقاضى ابى يعلى محمد بن الحسين الفراء الحنبلى، ت ٤٥٨ هـ تعليق: محمد حامد الفقى، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ٦- الاحكام شرح اصول الاحكام، تاليف العلامة: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ت ١٣٩٢ هـ ط: الثانية، ١٤٠٦ هـ، بدون معلومات اخرى.
- ٧- احكام القرآن، تاليف ابى بكر محمد بن عبدالله المعروف بابن العربى، ت: ٥٤٣ هـ تحقيق على محمد البجاوى، ط: دار الجيل، بيروت، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٨- احكام المرتد فى الشريعة الاسلامية، تاليف: نعمان عبدالرزاق السامرائى، الناشر: دارالعلوم للطباعة والنشر، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م، ط: الثانية، ١٤٠٣هـ ١٩٨٣م.
- ٩- احياء علوم الدين، تاليف الامام: ابى حامد محمد بن محمد الغزالى، ت: ٥٠٥ هـ الناشر: دارامعرفة، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ١٠- اخلاص الناوى، تحقيق الشيخ عبدالعزيز عطية زلط، القاهرة، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١١- الارشاد الى صحيح الاعتقاد والرد على اهل الشرك والالحاد، تاليف الشيخ الدكتور: صالح بن

- فوزان الفوزان، ط: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ١٢- ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى، لابي العباس احمد بن محمد العسقلاني، ت ٩٢٣هـ دارالفكر، ط: السادسة، بالمطبعة الكبرى الاميرية، ببولاق، مصر، سنة ١٣٠٤هـ.
- ١٣- ارواء الغليل فى تخريج احاديث منار السبيل، تاليف الشيخ محمد ناصر الدين الالبانى، ط: المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٤- ازمة الحوار الدينى، تاليف جمال سلطان، الناشر « دار الوطن، الرياض، ١٤١٢هـ.
- ١٥- اسباب النزول، تاليف جلال الدين السيوطى، ت: ٩١١هـ طبع بعناية: بديع السيد اللحام، ط: دارالهجرة، دمشق، الاولى، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٦- اسباب نزول القرآن، تاليف الامام ابى الحسن على بن احمد الواحدى، ت ٤٦٨هـ ط: دارالكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١٧- الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، تاليف ابى عمر يوسف عبدالبر، ت ٤٦٣هـ تحقيق الشيخ على محمد معوض، والشيخ عادل احمد عبدالموجود، ط: دارالكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ١٨- الاستقامة، تاليف شيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم بن تيمية، ت: ٧٢٨هـ تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ط: مكتبة ابن تيمية، القاهرة، الثانية، ١٤٠٩هـ.
- ١٩- اسد الغابة فى معرفة الصحابة، تاليف ابى الحسن على بن محمد الجزرى المعروف بابن الاثير، ت ٦٣٠هـ تحقيق وتعليق: محمد ابراهيم البناء، ومحمد احمد عاشور، ومحمد عبدالوهاب فايد، ط: الشعب، بدون معلومات اخرى.
- ٢٠- اسنى المطالب شرح روضة الطالب، للقاضى ابى يحيى زكريا الانصارى الشافعى، ت: ٩٢٦هـ ط: دارالكتاب الاسلامى، القاهرة، الاولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ٢١- الاشراف على مذاهب اهل العلم، تاليف: الامام ابوبكر محمد بن ابراهيم ابي المنذر النيسابورى الشافعى، ت: ٣٠٩هـ قدم له وخرج احاديثه عبدالله عمر البارودى، الناشر: مكتبة مصطفى احمد الباز، مكة المكرمة، بدون معلومات اخرى.
- ٢٢- الاصابة فى تمييز الصحابة، تاليف: الامام الحافظ احمد بن على بن حجر العسقلاني، ت: ٨٥٢هـ دراسة وتحقيق الشيخ: عادل احمد عبدالموجود، والشيخ: على محمد معوض، ط: دارالكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ٢٣- اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، تاليف العلامة: محمد الامين بن محمد المختار

- الجكنى الشنقيطى، ت: ١٣٩٣هـ، ط: مكتبة ابن تيمية، القاهرة، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٢٤- الاعتصام، تاليف العلامة المحقق: ابى اسحاق ابراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الشاطبي، وبه تعريف العلامة المدقق السيد: محمد رشيد رضا، ط: مكتبة الرياض الحديثه، الرياض، بدون معلومات اخرى.
- ٢٥- اعلاء السنن، للعلامة: ظفر احمد التهانوى، ت ١٣١٠هـ الناشر: ادارة القرآن الكريم والعلوم الاسلامية، كراتشى، باكستان، بدون معلومات اخرى.
- ٢٦- الاعلام بقواطع الاسلام، تاليف: ابى العباس احمد بن محمد بن على بن حجر المكي الهيثمى، ت: ٩٧٤هـ، المطبوع مع: الزواجر عن اقتراف الكبائر، له، ط: دارالفكر، بيروت، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ٢٧- اعلام السانلين عن كتب سيد المرسلين، تاليف: الامام محمد بن طولون الدمشقى، ت ٩٥٣هـ تحقيق: محمد الارناووط، ط: مؤسسة الرسالة، بيروت، الثانية، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٢٨- اعلام السنة المنشورة لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة، تاليف الشيخ العلامة: حافظ بن احمد الحكى، ت: ١٣٧٧هـ تخريج و تعليق: مصطفى ابوالنصر الشليبيف مكتبة السوادى للتوزيع، ط: الاولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م.
- ٢٩- الاعلام «قاموس تراجم للعرب والمستشرقين» تاليف: خير الدين الزركلى، ط: دارالعلم للملايين، بيروت الثامنة، ١٩٨٩م.
- ٣٠- اعلام الموقعين عن رب العالمين، تاليف العلامة: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن ابى بكر المعروف بابن قيم الجوزية، ت: ٧٥١هـ، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، ط: المكتبة العصرية ف بيروت، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٣١- اغائة اللهفان من مصايد الشيطان، تاليف: الامام بن القيم، ت: ٧٥١هـ تحقيق محمد حامد الفقى، ط: دارالفكر، بدون معلومات اخرى.
- ٣٢- الاغانى، تاليف ابى الفرج على بن الحسين الاصفهانى، ت ٣٥٦هـ ط: دارالمتب المصرية، القاهرة، ١٩٢٧م.
- ٣٣- اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة اصحاب الجحيم، تاليف: شيخ الاسلام احمد ابن تيمية، ت: ٧٢٨هـ، تحقيق: د. ناصر بن عبدالكريم العقل، ط: مكتبة الرشد، الرياض، الثانية، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٣٤- الاقناع، للامام ابوبكر محمد بن ابراهيم بن المنذر، ت ٣١٨هـ تحقيق: د. عبدالله بن

- عبدالعزیز الجبرین، ط: مطابع الفردوس، الرياض، الاولى، ١٤٠٨هـ.
- ٣٥- الاقناع فی فقه الامام احمد بن حنبل، تالیف: ابی النجا شرف الدین موسی الحجاوی المقدسی، ت: ٩٦٨هـ تصحیح وتعلیق: عبداللطیف محمد موسی السبکی، الناشر: دارالباز، ودارالمعرفة، بیروت، بدون معلومات اخرى.
- ٣٦- الام، تالیف الامام محمد بن ادريس الشافعی، ت ٢٠٤هـ، تحقیق: د. احمد بدرالدین حسون، ط: دارقטיبة، الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
- ٣٧- الانحرافات العقديّة والعلمية، فی القرنين الثالث عشر والرابع عشر الهجريين وآثارها فی حياة الامة، تالیف: علی بن بخیت الزهرانی، الناشر: دارالرسالة، بدون معلومات اخرى.
- ٣٨- الانصاف فی معرفة الراجح نت الخلاف علی مذهب الامام المجل احمد بن حنبل، تالیف: شیخ الاسلام العلامة الفقيه المحقق: علاء الدین ابی الحسن علی سلیمان المرادوی الحنبلی، ت: ٨٨٥هـ تحقیق محمد حامد الفقی، ط: الاولى، مكتبة السنة المحمدية، القاهرة، ١٣٧٧هـ - ١٩٥٧م.

-ب-

- ٣٩- بدائع التفسیر الجامع لتفسیر الامام ابن القيم الجوزية - جمع يسرى السيد محمد - ط: دار ابن الجوزی، الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٤٠- البداية والنهاية، ابی الفداء الحافظ ابن كثير الدمشقی، ت ٧٧٤هـ وثقه الشيخ علی محمد معوض، والشيخ عادل احمد عبدالموجود، ط: دارالكتب العلمية، بیروت، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ٤١- براءة اهل السنة من الوقعة فی علماء الامة، تالیف: الشيخ بكر بن عبدالله ابوزید، ط: الاولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٤٢- بلوغ المرام من ادلة الاحكام، تالیف: الحافظ احمد بن علی بن حجر العسقلانی، ت: ٨٥٢هـ طبع بعناية: محمد حامد الفقی، ط: مؤسسة الكتب الثقافية، الاولى، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ٤٣- البيان والتحصيل والشرح والتوجيه والتعلیل فی مسائل المستخرجة، تالیف: العلامة ابوالولید بن رشد القرطبی، ت: ٥٢٠هـ تحقیق: د. محمد حجی، الناشر: دارالغرب الاسلامی، بیروت، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.

- ت -

- ٤٤- التاج والاكليل لمختصر خليل، تاليف: العلامة عبدالله بن محمد بن يوسف العيدوى الشهير بالمؤقف ت ٨٩٧هـ.
- ٤٥- تاج العروس.
- ٤٦- تاريخ بغداد، لابي بكر احمد بن على الخطيب البغدادي، ت: ٤٦٣هـ، دراسة وتحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، ط: الاولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
- ٤٧- تاريخ الشعوب الاسلامية، لبروكلمان.
- ٤٨- تاويل مختلف الحديث، تاليف: الامام ابن قتيبة الدينورى، ت ٢٧٦هـ دارالكتاب العربى، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٤٩- تبصرة الحكام فى اصول الاقضية ومناهج الاحكام، المطبوع بهامش فتح العلى المالك، للقاضى برهان الدين بن فرحون المالكى، ت: ٧٩٩هـ - ١٣٩٧م، الطبعة الاولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م، الناشر: مكتبة الكليات الازهرية - القاهرة.
- ٥٠- تبين الكذب المفترى فيما نسب الى الامام الحسن الاشعري، تاليف: ابى القاسم على بن الحسن بن هبة الله ابن عساكر الدمشقى، ط: دارالفكر، دمشق، الثانية، ١٣٩٩هـ ودارالفكر المعاصر، بيروت..
- ٥١- الاتجاهات الوطنية فى الادب المعاصر، تاليف الدكتور: محمد محمد حسين، الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، ط: الثامنة، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.
- ٥٢- تجديد الفكر الاسلامى، تاليف: جمال سلطان، الناشر: دارالوطن، الرياض، ط: الاولى، ١٤١٢هـ.
- ٥٣- تحذير المسلمين عن السخريظ والاستهزاء بالدين، تاليف الشيخ: عبدالله بن جار الله الجار الله، الناشر: دارالثقة، مكة المكرمة، بدون معلومات اخرى.
- ٥٤- التحرير والتنوير، تاليف العلامة الشيخ: محمد الطاهر عاشور، ط: الدار التونسية، والدار الجماهيرية الليبية، بدون معلومات اخرى.
- ٥٥- تحريف النصوص من مآخذ اهل الاهواء فى الاستدلال، تاليف: الشيخ بكر بن عبدالله ابوزيد، الناشر: دارالعاصمة، الرياض، ط: الاولى، ١٤١٢هـ.
- ٥٦- تحفة الطالب والجلس فى كشف شبه داود بن جرجيس، تاليف الشيخ العلامة: عبداللطيف بن عبدالرحمن بن حسن آل الشيخ، ت: ١٢٩٣هـ تحقيق: عبدالسلام بن برجس آل

- عبدالكريم، ط: الاولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٥٧- التدميرية تحقيق الاثبات للاسماء والصفات وحقيقظ الجمع بين القدر والشرع، تاليف: شيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم بن تيمية، ت: ٧٢٨هـ تحقيق: محمد بن عودة السعوى، ط: الاولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٥٨- تذكرة السامع والتكلم فى ادب العالم والمتعلمف تاليف: الشيخ بدرالدين بن جماعة الكنانى، ت: ٧٣٣هـ ط: دارالكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٥٩- ترتيب المدارك وتقريب المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالك، تاليف: ابى الفضل عياض بن موسى بن عياض اليحصبى، ت: ٥٤٤هـ تحقيق الدكتور: احمد بكير محمود، ط: مكتبة الحياة، بيروت، ودار مكتبة الفكر، طرابلس ليبيا، بدون معلومات اخرى.
- ٦٠- حول تطبيق الشريعة، تاليف الشيخ محمد قطب، ط: مكتبة السنة، الدار السلفية لنشر العلم، القاهرة، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٦١- تعجيل المنفعة بزوائد رجال الائمة الاربعة، تاليف: ابى الفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى، ت ٨٥٢هـ دارالكتب العريف بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٦٢- التعريفات، تاليف: على بن محمد بن على الجرجانى، ت: ٨١٦هـ تحقيق: ابراهيم الاييارى، ط: دارالكتاب العربى، بيروت، الثانية، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٦٣- تعظيم السنة، عبدالمقصود السحيبانى.
- ٦٤- تيسير العزيز الحميد فى شرح كتاب التوحيد، تاليف الشيخ: سليمان بن عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب، ت: ١٣٣٣هـ ط: المكتب الاسلامى، السابعة، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٦٥- تفسير القرآن العظيم، تاليف الامام ابى الفداء الحافظ ابن كثير الدمشقى، ت: ٧٧٤هـ تخريج: حسين ابراهيم زهران، ط: دارالفكر، بيروت، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٦٦- تفسير القرآن العظيم، للامام الحافظ عبدالرحمن بن محمد بن ادريس الرازى ابن ابى حاتم، ت: ٣٢٧هـ تحقيق: اسعد محمد الطيب، مكتبة نزار مصطفى الباز، مكة المكرمة، ط: الاولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
- ٦٧- التفسير الكبير، تاليف: الفخر الرازى، الناشر: دارالكتب العلمية، طهران، ط: الثانية، بدون معلومات اخرى.
- ٦٨- تقريب التهذيب، تاليف: الحافظ احمد بن حجر العسقلانى، ت: ٨٥٢هـ تحقيق: ابى الاشبال صغير احمد شاغف الباكستانى، ط: دارالعاصمة، الرياض، الاولى، ١٤١٦هـ

٦٩- تلبیس مردود، تالیف السیخ: صالح بن عبدالله بن حمید، مكتبة المنارة، مكة المكرمة، ط: الاولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.

٧٠- تنزيه الشريعة المرفوعة عن الاحاديث الشنيعة الموضوعة، تالیف: ابى الحسن على بن محمد بن عراق الكناني، ت: ٩٦٣هـ تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، وعبدالله محمد الصديق، ط: دارالكتب العلمية، بيروت، الثانية، ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.

٧١- تهذيب التهذيب، للامام الحافظ شهاب الدين ابى الفضل احمد بن على بن حجر العسقلاني، ت: ٨٥٢هـ تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، ط: دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.

٧٢- تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، تالیف: الحافظ المتقن جمال الدين ابى الحجاج يوسف المزى، ت: ٧٤٢هـ تحقيق الدكتور: بشار عواد معروف، ط: مؤسسة الرسالة، الثانية، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.

٧٣- تهذيب اللغة، تالیف: ابى منصور محمد بن احمد الازهرى، ت: ٣٧٠هـ تحقيق: محمد عبدالمنعم خفاجى، ومحمود فرج العقدة وآخرون، المؤسسة المصرية العامة للتأليف والانباء والنشر، مع دار القومية العربية للطباعة، ١٣٨٤هـ - ١٩٦٤م.

٧٤- توضيح الاحكام من بلوغ المرام، تالیف الشيخ: عبدالله بن عبدالرحمن البسام، الناشر: مكتبة ومطبعة النهضة الحديثة، مكة المكرمة، ط: الثانية، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.

٧٥- التوضيح، للمقدسى.

٧٦- تيسير الكريم الرحمن فى تفسير كلام المنان، تالیف العلامة: عبدالرحمن بن ناصر السعدى، ط: مؤسسة مكة المكرمة، توزيع الجامعة الاسلامية بالمدينة النبوية، ١٣٩٨هـ بدون معلومات اخرى.

-ث-

٧٧- الثبات والشمول فى الشريعة الاسلامية، تالیف الشيخ: عابد السفينانى، ط: مكتبة المنار، مكة المكرمة، الاولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

-ج-

٧٨- جامع بيان العلم وفضله، تالیف: ابى عمر يوسف بن عبدالبر، تحقيق: ابى الاشبال الزهرى، ط: دار ابن الجوزى، الدمام، الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.

- ٧٩- جامع البيان عن تاويل القرآن، تاليف: الامام ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى، ت: ٣١٠هـ تحقيق: محمود محمد شاکر، مراجعة: احمد محمد شاکر، ط: دارالمعارف بمصر، الثانية، بدون معلومات اخرى.
- ٨٠- جامع البيان فى تاويل القرآن، تاليف: الامام ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى، ت: ٣١٠هـ ط: دارالکتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٨١- جامع العلوم والحکم فى شرح خمسين حديثا من جوامع الکلم، تاليف: الامام الحافظ ابى الفرج عبدالرحمن بم رجب البغدادي الحنبلى، ت: ٧٩٥هـ تحقيق: شعيب الارناؤوط، وابراهيم باجس، ط: مؤسسة الرسالة، بيروت، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٨٢- الجامع لاحكام القرآن، تاليف: الامام ابو عبدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبى، ت: ٦٧١هـ ط: دارالکتب العلمية، بيروت، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ٨٣- جمهرة اشعار العرب فى الجاهلية والاسلام، تاليف: ابى زيد محمد بن ابى الخطاب القرشى، الناشر دارالقلم، دمشق، ط: الاولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٨٤- الجهاد والقتال فى السياسة الشرعية "رسالة دكتوراه"، تاليف: الدكتور محمد خير هيكل، دار البيارق، بيروت، ط: الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٨٥- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تاليف: شيخ الاسلام احمد بن تيمية، ت: ٧٢٨هـ تحقيق: د. على بن حسن بن ناصر، د. عبدالعزيز العسكر، و د. حمد الحمدان، ط: دارالعاصمة، الرياض، الاولى، ١٤١٤هـ.
- ٨٦- الجواهر المضيئة فى طبقات الحنفية، تاليف: محى الدين ابى محمد عبدالقادر بن محمد القرشى الحنفى، ت: ٧٧٥هـ تحقيق: د. عبدالفتاح محمد الحلو، ط: هجر، الثانية، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.

-ح-

- ٨٧- حاشية البيجورى على بن القاسم، للشيخ: ابراهيم البيجورى، الناشر: دار الفكر.
- ٨٨- حاشية التحفة، للشروانى، حاشية التحفة للعلامة عبدالحميد الشروانى.
- ٨٩- حاشية الجمل، للشيخ: سليمان بن عمر بن منصور العجيلى الازهرى، المعروف بالجمل، ت: ١٢٠٤هـ الناشر: دار احياء التراث العربى.
- ٩٠- حاشية الدسوقى، لابن عرفة.
- ٩١- حاشية الروض المربع، شرح زاد المستنقع، جمع الشيخ: عبدالرحمن بن محمد ابن قاسم

- النجدي، ت: ١٣٩٢هـ ط: الثالثة، ١٤٠٥هـ بدون معلومات اخرى.
- ٩٢- الحداثة فى ميزان الاسلام، تاليف: الشيخ عوض القرني، الناشر: هجر، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م، بدون معلومات اخرى.
- ٩٣- الحدود والتعزيرات عند ابن القيم، تاليف: الشيخ الدكتور بكر ابوزيد، الناشر: دار العاصمة، الرياض، ط: الثانية، ١٤١٥هـ
- ٩٤- الحديث حجة بنفسه فى العقائد والاحكام، تاليف: العلامة محمد ناصر الدين الالباني، ط: الدار السلفية، الكويت، الثالثة، ١٤٠٠هـ
- ٩٥- الحسبة فى العصر المملوكى وواقعنا المعاصر "دراسة تحليلية نقدية" د. حيدر احمد الصافح، دار الاعلام الدولى، القاهرة، ط: الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٩٦- حصوننا مهددة من داخلها، تاليف: د. محمد محمد حسين، الناشر: دار الريان، مكة المكرمة، ط: الثانية عشر، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ٩٧- حكم الاسلام فى جرائم سلمان رشدى، تاليف: د. علاء الدين خروفة، بدون معلومات اخرى.

-خ-

- ٩٨- خصائص التصور الاسلامى ومقوماته، تاليف: سيد قطب، دارالشروق، ط: العاشرة، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

-د-

- ٩٩- الدرر السنية فى الاجوبة النجدية، جمع: عبدالرحمن بن قاسم العاصمى النجدي، ط: بامر الملك فيصل رحمه الله فى مطبعة الحكومة، مكة المكرمة، الثانية، ١٣٨٥هـ - ١٩٦٥م.
- ١٠٠- دراسات فى السيرة النبوية، تاليف: محمد سرور نايف زين العابدين، الناشر: دار الارقم، ط: الثانية، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٠١- الدرر الكامنة فى اعيان المئة الثامنة، تاليف: الحافظ احمد بن على بن حجر العسقلانى، ت: ٨٥٢هـ بدون معلومات اخرى.
- ١٠٢- الدرر المنتشرة فى الاحاديث المشتهرة، تاليف: الامام جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، ت: ٩١١هـ تحقيق: محمد لطفى الصباغ، ط: مكتبة الوراق، الرياض، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ١٠٣- الدرر المنتشرة فى التفسير بالماثور، تاليف: الامام جلال الدين عبدالرحمن بن ابى

- بكر السيوطى، ت: ٩١١هـ ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ١٠٤- الدرّة البهية فى المسائل الفقهية، تاليف: محمد بن على الشوكانى، ت: ١٢٥٠هـ المطبوع مع «الروضة الندية» لمحمد صديق حسن خان، ط: مكتبة الكوثر، الرياض، الرابعة، ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
- ١٠٥- الدعوة الى الله - سبحانه وتعالى - و اخلاق الدعاة، بقلم سماحة الشيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، مكتبة المعارف، الرياض، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ١٠٦- دعوة التوحيد اصولها، الادوار التى مرت بها، مشاهير دعائها، تاليف: د. محمد خليل هراس، ط: مكتبة الصحابة، بدون معلومات اخرى.
- ١٠٧- دفع الايهام الاضطراب عن آيات الكتاب، تاليف: العلامة الشيخ محمد الامين الجكنى الشنقيطى، ت: ١٣٩٣هـ، ط: مكتبة ابن تيمية، القاهرة، بدون معلومات اخرى.
- ١٠٨- دلائل الاحكام من احاديث الرسول عليه السلام، تاليف: بهاء الدين ابى المحاسن يوسف بن رافع بن شداد الحلبى الشافعى المقرئ، ت: ٦٣٢هـ تحقيق: المهري و شيخانى والايوبى، ط: دار قتيبة، الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ١٠٩- دليل الطالب لنيل المطالب، للشيخ: نرعى بن يوسف الحنبلى، ت: ١٠٣٣هـ تحقيق: عبدالله عمر البارودى، ط: مؤسسة الكتب الثقافية، الاولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١١٠- ديوان ديك الجن، تاليف: عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن تميم، ت: ٢٣٦هـ تحقيق: انطوان محسن القوال، الناشر: دار الكاتب العربى، ط: الاولى، ١٤١٢هـ

-ذ-

- ١١١- الذخيرة، للامام شهاب الدين احمد بن ادريس القرافى، ت: ٦٨٤هـ تحقيق: محمد بوخبزة، ط: دار الرعب الاسلامى، ١٩٩٤م.

-ر-

- ١١٢- الرحيق المختوم، تاليف: فضيلة الشيخ صفى الرحمن المباركفورى، الجامعة السلفية، الهند، ط: مكتبة المويد، الرياض، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ١١٣- الرد على البكرى، تاليف: شيخ الاسلام ابن تيمية، ت: ٧٢٨هـ ط: دار اطلس، الرياض، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
- ١١٤- الدر على الجهمية، تاليف: الامام ابى سعيد الدارمى، ت: ٢٨٠هـ ضمن "عقائد

- السلف" جمع: على سامى النشار و عماد جمعى الطالبى، ط: منشأة المعارف، الاسكندرية، ١٩٧١م.
- ١١٥- الرسالة، تاليف: الامام المطلبى محمد بن ادريس الشافعى، ت: ٢٠٤هـ تحقيق و شرح: احمد محمد شاکر، ط: مكتبة دار التراث، القاهرة، الثانية، ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م.
- ١١٦- رسالة الاصلاح، تاليف الشيخ: عبدالرحمن بن عبدالله الجبرين، مطبوع بالماکتوتش.
- ١١٧- رسالة الرد على الرافضة، تاليف الشيخ الامام: محمد بن عبدالوهابف تحقيق: د. ناصر بن سعيد الرشيد، الناشر: دار طيبة، الرياض، بدون معلومات اخرى.
- ١١٨- رفع الملام عن ائمة الاعلام، تاليف: شيخ الاسلام احمد بن تيمية، ت: ٧٢٨هـ تحقيق: زهير الشاويش، ط: المكتب الاسلامى، بيروت، الثانية، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١١٩- روضة المحبين ونزهة المشتاقين، تاليف الامام ابن القيم، ت: ٧٥١هـ تحقيق ودراسة د. السيد الجميلى، ط: دار الكتب العربى، بيروت، الثانية، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٢٠- الروضة الندية شرح الدرّة البهية، تاليف: محمد صديق حسن خان القنوجى البخارى، تحقيق: محمد صبحى حسن حلاق، ط: مكتبة الكوثر، الرياض، ودار الهجرة، صنعاء، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١٢١- روية اسلامية لاحوال العالم المعاصر، للشيخ محمد قطب، دار الوطن للنشر، الرياض، ط: الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.

-ز-

- ١٢٢- زاد المحتاج بشرح المنهاج، للعلامة الشيخ عبدالله بن الشيخ حسن الحسن الكوهجى، اعتنى به: الشيخ عبدالله بن ابراهيم الانصارى، طبع على نفقة الشؤون الدينية بدولة قطر، ط: الاولى.
- ١٢٣- زاد المسير فى علم التفسير، تاليف: الامام ابى الفرج عبدالرحمن بن الجوزى، ت: ٥٩٧هـ ط: المكتب الاسلامى، بيروت، الرابعة، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٢٤- زاد المعاد فى هدى خير العباد، لابن قيم الجوزية، تحقيق: شعيب الارناؤوط و عبدالقادر الارناؤوط، مؤسسة الرسالة، بيروت، ومكتبة المنار الاسلامية، الكويت، ط: الرابعة عشر، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.
- ١٢٥- الزندقة والزنادقة، تاليف: عاطف شكرى ابو عوض، دار الفكر، الاردن، عمان، بدون

معلومات اخرى.

-س-

- ١٢٦- سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، تاليف: الامام محمد بن يوسف الصالحى الشامى، ت: ٩٤٢هـ، تحقيق الشيخ عادل احمد عبد الموجود، والشيخ على محمد معوض، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ١٢٧- السراج الوهاج على متن المنهاج، لمحمد الزهرى الغمراوى، ط: مكتبة البابى الحلبي واولاده، مصر، ١٣٥٢هـ - ١٩٣٣م.
- ١٢٨- السلسيل فى معرفة الدليل "حاشية على زاد المستتقع"، تاليف الشيخ: صالح ابراهيم البليهى، الناشر: مكتبة المعارف، الرياض، ط: الرابعة، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.
- ١٢٩- سلسلة الاحاديث الصحيحة، تاليف الشيخ المحدث: محمد ناصر الدين الالبانى، ط: المكتب الاسلامى، بيروت، مكتبة المعارف، الرياض.
- ١٣٠- السنة ومكانتها فى التشريع الاسلامى، تاليف الشيخ: مصطفى السباعى، ط: المكتب الاسلامى، بيروت، الرابعة، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٣١- السنن الكبرى تاليف الامام المحدث: ابى بكر احمد بن الحسين بن على البيهقى، ت: ٤٥٨هـ الناشر: دار صادر، بيروت، ط: الاولى، بمطبعة مجلس دائرة المعارف بالهند، ١٣٤٤هـ.
- ١٣٢- السنن الكبرى، تاليف: الامام ابى عبدالرحمن احمد بن شعيب النسائى، تحقيق: د. عبدالغفار سليمان البندارى وسيد كسروى حسن، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١٣٣- السنن الكبرى، للامام المحدثين الحافظ الجليل ابى بكر احمد بن الحسين بن على البيهقى، ت: ٤٥٨هـ الناشر: دائرة المعارف العثمانية، الهند، ط: الاولى، ١٣٥٤هـ.
- ١٣٤- سير اعلام النبلاء، للامام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبى، ت: ٧٤٨هـ تحقيق الدكتور: بشار عواد معروف والدكتور محى هلال السرحان، ط: مؤسسة الرسالة، بيروت، التاسعة، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ١٣٥- السيرة النبوية لابن هشام، تحقيق: مصطفى السقا وابراهيم الايبارى وعبد الحفيظ شلبى، ط: مؤسسة علوم القرآن.
- ١٣٦- السيد البدوى، دراسة نقدية، تاليف: د. عبدالله صابر، ضمن «الغزو الفكرى» فى

- المناهج الدراسية، ط: دار الوفاء، مصر، ١٩٩١م.
 ١٣٧- السيف اليماني في نحر الاصفهاني صاحب الاغانى، تاليف: وليد الاعظمى، ط: دار الوفاء، مصر، الاولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
 ١٣٨- السيل الجرار متدقق على حدائق الازهار، تاليف العلامة محمد بن على الشوكاني، ت: ١١٧٣هـ تحقيق: محمود ابراهيم زايد، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، ط: الاولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

-ش-

- ١٣٩- شجرة النور الزكية فى طبقات المالكية، تاليف الشيخ: محمد بن محمد مخلوف، ط: دار الفكر، بدون معلومات اخرى.
 ١٤٠- شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، لابي الفلاح عبدالحى بن العماد الحنبلى، ت: ١٠٨٩هـ ط: دار الكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات اخرى.
 ١٤١- شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، تاليف: ابى القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبرى الالكائى، ت: ٤١٨هـ تحقيق: د. احمد سعد حمدان، ط: دار طيبة، الرياض، بدون معلومات اخرى.
 ١٤٢- شرح بدر الرشيد فى الفاظ الكفر، تاليف الشيخ العلامة: على سلطان القارى، مصور عن مكتبة الشيخ المحدث: حماد الانصارى رحمه الله تعالى.
 ١٤٣- شرح الزركشى على مختصر الخرقى، شمس الدين محمد بن عبدالله الزركشى المصرى الحنبلى، ت: ٧٧٢هـ تحقيق الشيخ: عبدالله بن عبدالرحمن الجبرين، مكتبة العبيكان، الاولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
 ١٤٤- شرح السنة، تاليف: الامام المحدث الحسين بن مسعود البغوى، ت: ٥١٦هـ تحقيق: شعيب الارناؤوط، ومحمد زهير الشاويش، ط: المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
 ١٤٥- شرح صحيح مسلم، تاليف الامام: محى الدين ابى زكريا يحيى بن شرف النووى الشافعى، ت: ٦٧٦هـ راجعة الشيخ: خليل الميس، ط: دار القلم، بيروت، الاولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
 ١٤٦- الشرح الصغير على اقرب المسالك الى مذهب الامام مالك، للعلامة ابى البركات محمد الدردير، النناشر: مطبعة عيسى البابى الحلبي وشركاه.

- ١٤٧- شرح العقيدة الطحاوية، لعلی بن علی بن محمد بن ابی العز الحنفی، ت: ٧٩٢هـ
- تخريج العلامة: محمد ناصر الدين الالباني، ط: المكتب الاسلامي الثامنة، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٤٨- شرح الفقه الاكبر، تاليف: الملا علی بن سلطان بن محمد القاری، ت: ١٣٩٩هـ
ط: دار الكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ١٤٩- شرح منتهی الارادات، للشيخ العلامة: منصور بن یونس بن ادريس البهوتي، ت:
١٠٥١هـ الناشر: دار الفكر.
- ١٥٠- شرح منح الجليل علی مختصر العلامة خليل، تاليف الشيخ: محمد عيش، الناشر:
مكتبظ النجاح، طرابلس، ليبيا، بدون معلومات اخرى.
- ١٥١- الشعر الجاهلي، طه حسين.
- ١٥٢- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، تاليف: القاضي ابی الفضل عياض بن موسى بن
عياض اليحصبي، ت: ٥٤٤هـ، تحقيق: علی بن محمد البجاوی، ط: دار الكتاب العربي،
بيروت، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٥٣- شفاء العليل فی مسائل القضاء والقدر والتعليل، تاليف الامام ابن قيم الجوزية، ت:
٧٥١هـ تحرير الحسانی حسن عبدالله، ط: مكتبة دار التراث، القاهرة، بدون علاوات اخرى.
- ص-
- ١٥٤- الصارم المسلول علی شاتم الرسول، تاليف: شيخ الاسلام احمد بن تيمية، ت:
٧٢٨هـ تحقيق وتعليق: عصام فارس الحرستاني، وتخریج محمد ابراهيم الزغلي، ط:
المكتب الاسلامي، بيروت، الاولى، ١٤١٤هـ ف ١٩٩٤م.
- ١٥٥- صحيح ابن حبان، ط: مكتب التربية العربي لدول الخليج العربي، المكتب
الاسلامي، الثالثة، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٥٦- صحيح سنن ابی داود، للشيخ العلامة: محمد ناصر الدين الالباني، ط: مكتب
التربية العربي لدول الخليج، الرياض، الاولى، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٥٧- صحيح سنن النسائي، للامام الشيخ: محمد ناصر الدين الالباني، ط: مكتب التربية
العربي لدول الخليج، الاولى، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ١٥٨- صفوة الاثار والمفاهيم من تفسير القرآن العظيم، تاليف الشيخ: عبدالرحمن بن
محمد الدوسري، ط: مكتبة دارالارقم، الكويت، الاولى، ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.

-ض-

- ١٥٩- الضعفاء المتروكين من المحدثين، تاليف الامام: محمد بن حبان، تحقيق: محمد ابراهيم زايد، توزيع دار الباز للنشر والتوزيع.
- ١٦٠- ضوابط التكفير عند اهل السنة والجماعة، تاليف: عبدالله بن محمد القرني، ط: مؤسسة الرسالة، بيروت، الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.

-ط-

- ١٦١- طبقات الحنابلة، تاليف: القاضي ابي الحسين محمد بن ابي يعلى مع الذيل للحافظ ابن رجب الحنبلي، الناشر: دار المعرفة، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ١٦٢- طبقات الشافعية الكبرى، تاليف: تاج الدين ابي نصر عبدالوهاب بن علي السبكي، ت: ٧٧١، تحقيق: عبدالفتاح محمد الحلو، و محمود محمد الطناحي، ط: دار احياء التراث العربي، بدون معلومات اخرى.
- ١٦٣- الطبقات الكبرى المسماة «بلوائح الانوار في طبقات الاخيار» تاليف: عبدالوهاب بن احمد بن علي الانصاري الشافعي المصري، الاشر: دار الجيل، بيروت، ط: الاولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٦٤- الطبقات الكبرى، تاليف: الامام محمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري المعروف بابن سعد، ت: ٢٣٠هـ دراسة وتحقيق: محمد عبدالقادر عطا، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٦٥- الطرق التي يعلم بها صدق الخبر من كذبه، تاليف: شيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم بن تيمية، ت: ٧٢٨هـ، تحقيق الشيخ: عبدالله بن محمد الغنيمان، ط: مكتبة السنة، دمنهور، ودار الفنون، جدة، بدون تاريخ الطبعة.
- ١٦٦- طريق الهجرتين و باب السعادتين، تاليف: الامام ابن القيم، ت: ٧٥١هـ، ضبط و تعليق: عمر بن محمود ابو عمر، ط: دار ابن القيم، الدمام، الاولى، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.

-ع-

- ١٦٧- العبر في خبر من غير، تاليف الامام الحافظ: شمس الدين الذهبي، ت: ٧٤٨هـ تحقيق: ابو هاجر محمد السعيد زغلول، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات عن الطبعة.

- ١٦٨- عقائد السلف للائمة: احمد بن حنبل و البخارى و ابن قتيبة و الدارمى، جمع على سامى النشار وعمار الطالبي، الناشر: المعارف بالاسكندرية، ١٩٧١م.
- ١٦٩- عقد الفرائد وكنز الفوائد، نظم شمس الدين ابى عبدالله محمد بن عبدالقوى المقدسى، ت: ٦٩٩هـ الناشر: المكتب الاسلامى للطباعة والنشر، دمشق، ط: الاولى، ١٣٨٤هـ - ١٩٦٤م.
- ١٧٠- العقلانيون افراح المعتزلة العصريون، تاليف: على بن حسن بن على الحلبي الاثرى، الناشر: مكتبة الغرباء الاثرية، المدينة المنورة، ط: الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ١٧١- العقود الدرية فى تنقيح الفتاوى الحامدية، تاليف الشيخ: محمد امين الشهير بابن عابدين، ت: ١٢٥٢هـ الناشر: دار المعرفة، بيروت، لبنان، ط: الثانية.
- ١٧٢- ععقيدة الموحدين والرد على الضلال والمبتدعين، جمع و ترتيب الشيخ: عبدالله بن سعدى الغامدى العبدلى، تقديم سماحة الشيخ عبدالعزيز بن باز، ط: مكتبة الطرفين، الطائف، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١٧٣- على هامش السيرة، تاليف: طه حسين، الناشر: دار المعارف، مصر، ١٩٦٤م.
- ١٧٤- عمدة التفسير عن الحافظ ابن كثير، اختصار وتحقيق احمد محمد شاكر، بدون معلومات اخرى.
- ١٧٥- عون المعبود شرح سنن ابى داود، تاليف العلامة: ابى الطيب محمد شمس الحق العظيم ابادى مع شرح الحافظ ابن قيم الجوزية، ضبط و تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، ط: دار الفكر، بيروت، بدون معلومات اخرى.

-غ-

- ١٧٦- الغاية القصوى، للقاضى عبدالله بن عمر البيضاوى، ت: ٦٨٥هـ الناشر: دار صادر، الدمام.
- ١٧٧- غاية المنتهى فى الجمع بين الاقناع والمنتهى، تاليف: الفقيه العلامة الشيخ مرعى بن يوسف الحنبلى، ت: ١٠٣٣هـ الناشر: المؤسسة السعدية بالرياض، ط: الثانية، بدون معلومات اخرى.

-ف-

- ١٧٨- الفتاوى التاتارخانية، للعلامة عالم ابن العلاء الانصارى الاندلسى الدهلوى

- الهندي، ت: ٧٨٦هـ تحقيق القاضي سجاد حسين، ط: دار القرآن والعلوم الاسلامية، بدون معلومات اخرى.
- ١٧٩- فتاوى السبكي، تاليف: الامام ابي الحسن تقى الدين على بن عبدالكافي السبكي، ت: ٧٥٦هـ ط: مكتبة القدس، القاهرة، ١٣٥٥هـ.
- ١٨٠- فتاوى سمتحة الشيخ عبدالله بن حميد رحمه الله، جمع: عمر بن محمد بن عبدالرحمن القاسم، دارالقاسم للنشر، الرياض، ط: الاولى، ١٤١٨هـ.
- ١٨١- الفاوى الكبيريف للامام شيخ الاسلام احمد بن تيمية، ت: ٧٢٨هـ تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، ومصطفى عبدالقادر عطا، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، و دار الريان للتراث، القاهرة، الاولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٨٢- فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث والافتاء، جمع و ترتيب: الشيخ احمد بن عبدالرزاق الدويش من مطبوعات الرئاسة العامة لادارات البحوث العلمية مع دار اولى النهى، ط: الاولى، ١٤١١هـ.
- ١٨٣- فتاوى و رسائل سماحة العلامة محمد بن ابراهيم آل الشيخ، جمع و ترتيب و تحقيق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، ط: بمطبعة الحكومة بمكة المكرمة، ١٣٩٩هـ.
- ١٨٤- فتح البارى، بشرح صحيح الامام البخارى، تاليف: الحافظ احمد بن على بن حجر العسقلانى، ت: ٨٥٢هـ ط: دار الريان للتراث، القاهرة، الثانية، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ١٨٥- فتح العلامة بشرح مرشد الانام، تاليف: محمد عبدالله الجردانى، الناشر: دار السلام، ط: الثالثة، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٨٦- فتح القدير، تاليف الامام: كمال الدين محمد بن عبدالواحد السيواسى المعروف بابن الهمام الحنفى، ت: ٦٨١هـ تعليق و تخريج الشيخ عبدالرزاق غالب المهدي، مع "التكملة" لقاضى زاده، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ١٨٧- فتح المجيد شرح كتاب التوحيد، تاليف الشيخ: عبدالرحمن بن حسن آل الشيخ، ت: ١٢٨٥هـ تحقيق: عبدالقادر الارنوط، ط: مكتبة المويد، السعودية، ومكتبة دار البيان، سوريا، الثالثة، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ١٨٨- الفرقان بين الحق والباطل، تاليف الامام: شيخ الاسلام احمد ابن تيمية، ت: ٧٢٨هـ تصحيح ومراجعة الشيخ: خليل الميس، ط: دار القلم، بيروت، بدون معلومات اخرى.

- ١٨٩- الفرق بين الفرق، تاليف: عبدالقادر بن طاهر بن محمد البغدادي، ت: ٤٢٩هـ تحقيق: محمد محي الدين عبدالحميد، ط: دار المعرفة، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ١٩٠- الفصل في الملل والاهواء والنحل، الامام ابي محمد علي بن احمد المعروف بابن حزم الظاهري، ت: ٤٥٦هـ تحقيق: د. محمد ابراهيم نصر، و د. عبدالرحمن عميرة، ط: دار عكاظ، جدة، الاولى، ١٤٠٢هـ - ١٩٨٢م.
- ١٩١- الفقه الاسلامي وادلته، تاليف: د. وهبة الزحيلي، الناشر: دار الفكر، ط: الاولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٩٢- الفقه المنهجي على مذهب الامام الشافعي، تاليف: د. مصطفى الخن و د. مصطفى البغا وعلي الشريجي، الناشر: دار القلم، دمشق، ط: الثانية، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٩٣- الفكر الاسلامي المعاصر، دراسة وتقويم، تاليف: غازي التوبة، الناشر: دار القلم، بيروت، ط: الثانية، ١٩٧٧م.
- ١٩٤- الفواكه البهية في تراجم الحنفية، تاليف: ابي الحسنات محمد بن عبدالحي لكنوي الهندي مع التعليقات السنية على فوائد البهية للكنوي نفسه، ط: دار المعرفة، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ١٩٥- الفواكه الدواني، للشيخ: احمد بن غنيم النفراوي المالكي الازهري، ت: ١٢٢٠هـ الناشر: مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي بمصر، ط: الثالثة، ١٣٧٤هـ - ١٩٥٥م.
- ١٩٦- في ظلال القرآن، تاليف: الاستاذ سيد قطب، ط: دار الشروق، القاهرة، الخامسة عشر، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٩٧- في الادب الجاهلي، تاليف: طه حسين، الناشر: دار المعارف، مصر، ط: الرابعة عشرة.

-ق-

- ١٩٨- القاموس المحيط، تاليف: العلامة اللغوي مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروز آبادي، ت: ٨١٧هـ، الناشر: دار احياء التراث العربي، بيروت، ط: الاولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ١٩٩- القرآنيون وشبهاتهم حول السنة، تاليف: خادم حسين الهى بخش، الناشر: مكتبة الصديق، الطائف، ط: الاولى، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ٢٠٠- قلائد الخرائد وخرائد الفوائد، للفيقيه: عبدالله بن محمد باقشير الحضرمي الشافعي، ت: ٩٥٨هـ، مؤسسة علوم القرآن، بيروت، الاولى، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

٢٠١- القول المفيد على كتاب التوحيد، شرح فضيلة الشيخ: محمد بن صالح العثيمين، الناشر: دار العاصمة، الرياض، ط: الاولى، ١٤١٥هـ

- ك -

٢٠٢- الكافي في مذهب اهل المدينة المالكي، تليف: الحافظ ابي عمر يوسف بن عبدالبر، ت: ٤٦٣هـ، تحقيق: د. محمد محمد احميد ولد ماديك المروتاني، ط: مكتبة الرياض الحديثة، الرياض، ١٣٩٨هـ - ١٩٧٨م.

٢٠٣- كتاب الزهد، تليف: شيخ الاسلام عبدالله بن المبارك المرزوي، ت: ١٨١هـ، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمي، دار الكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات اخرى.

٢٠٤- كتاب الشريعة، تليف: الامام المحدث ابي بكر بن الحسين الآجري، دراسة وتحقيق الدكتور عبدالله بن عمر بن سليمان الدميحي، الناشر: دار الوطن، الرياض، ط: الاولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.

٢٠٥- كتاب الصلاة و حكم تاركها، تليف: الامام ابن قيم الجوزية، ت: ٧٥١هـ، تحقيق تيسير زعيتير، ط: المكتب الاسلامي، بيروت، الثانية، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٢٠٦- كتاب الفروع، للامام: شمس الدين المقدسي ابي عبدالله محمد بن مفلح، ت: ٧٦٣هـ، الناشر: دار مصر للطباعة، ط: الثانية، ١٣٧٩هـ - ١٩٦٠م.

٢٠٧- كتاب الكفاية في علم الرواية، تصنيف: الامام، الحافظ ابي بكر احمد بن علي بن ثابت المعروف بالخطيب البغدادي، ت: ٤٦٣هـ، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.

٢٠٨- كتاب المبسوط، لشمس الدين السرخسي، ط: الثانية، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

٢٠٩- كتاب مواهب الصمد في حل الفاظ الزيد، تليف: الشيخ احمد بن حجازي الفسني، الناشر: قسم الشؤون الدينية بدولة قطر، بدون معلومات اخرى.

٢١٠- كشف الخفاء و مزيل الالباس عنا اشهر من الاحاديث على السنة الناس، تليف: الشيخ اسماعيل بن محمد العجلوني، ت: ١١٦٢هـ، تصحيح وتعليق: احمد القلاش، ط: مؤسسة الرسالة، الخامسة، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

٢١١- كشف الشبهات، تليف: شيخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب، ت: ١٢٠٦هـ، مع التعليقات لفضيلة الشيخ محمد بن صالح العثيمين، ط: دار المعالي، بيروت، الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م.

- ٢١٢- كشف الظنون عم اسامى الكتب والفنون، تاليف: العلامة مصطفى بن عبدالله القسطنطى الرومى الحنفى المعروف بحاجى خليفة، ت: ١٠١٧هـ دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٢١٣- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الاقاويل فى وجوه التاويل، تاليف العلامة: جار الله ابى القاسم محمود بن عمر الزمخشري، ت: ٥٣٨هـ تحقيق: الشيخ عادل احمد عبدالموجود، والشيخ على محمد معوض، الناشر: مكتبة العبيكان، الرياض، ط: الاولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
- ٢١٤- كفاية الاخبار فى حل غاية الاختصار، للامام: تقى الدين ابى بكر بن محمد الحسينى الحصيبيى الدمشقى الشافعى، ط: الثالثة، طبع على نفقة الشؤون الدينية بدولة قطر.
- ٢١٥- الكفاية فى علم الرواية، للخطيب، الناشر: دار التراث، ط: الثانية، بدون معلومات اخرى.

-ل-

- ٢١٦- لباب التاويل فى معانى التنزيل، تاليف: علاء الدين بن محمد بن ابراهيم البغدادى الشهير بالخازن، ت: ٧٢٥هـ ضبطه وصححه عبدالسلام محمد على شاهين، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ٢١٧- لسان العرب، تاليف: العلامة ابى الفضل جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور الافريقى المصرى، ط: دار الفكر ودار صادر، بيروت، الثالثة، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٢١٨- لسان الميزان، للامام: شهاب الدين احمد بن على بن محمد بن على بن احمد الشهير بن ابن حجر العسقلانى، ت: ٨٥٢هـ، الناشر: دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، ط: الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م.
- ٢١٩- لوامع النوار، للعلامة: محمد السفارينى الحنبلى، ط: المكتب الاسلامى، الثالثة، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.

-م-

- ٢٢٠- ما يجب ان يعرفه المسلم عن عقائد الرفافض، تاليف: احمد بن عبدالعزيز الحمدان، ط: مكتبة وهبة، القاهرة، الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٢٢١- متن القصيدة النونية الميمية، تاليف العلامة: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن ابى

- بكر بن قيم الجوزية، ت: ٧٥١هـ، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.
- ٢٢٢- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، تأليف: الحافظ نور الدين بن علي بن ابي بكر الهيثمي، ت: ٨٠٧هـ بتحرير الخافضين الجليلين العراقي و ابن حجر، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٢٢٣- مجموع فتاوى شيخ الاسلام احمد بن تيمية، ن: ٧٢٨هـ جمع الشيخ: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم النجدي، ط: دار عالم الكتب، الرياض، ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٢٢٤- مجموع فتاوى و مقالات متنوعة، لسماحة الشيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، الناشر: مكتبة ابن تيمية، القاهرة، بدون معلومات اخرى.
- ٢٢٥- مجموعة التوحيد، بشير محمد عيون، راجعة الشيخ عبدالقادر الارناؤوط، ط: مكتبة دار البيان، دمشق، ومكتبة المويد، الرياض، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٢٦- محاسن التاويل، تأليف: محمد جمال الدين القاسمي، ت: ١٣٢٢هـ تحقيق: محمد فواد عبدالباقي، ط: دار احياء التراث العربي، بيروت، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ٢٢٧- المحرر فتى الفقه على مذهب الامام احمد بن حنبل، تأليف: الشيخ الامام مجد الدين ابي البركات ابن تيمية، ت: ٦٥٢هـ ط: مكتبة السنة المحمدية، ١٣٦٩هـ - ١٩٥٠م.
- ٢٢٨- المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تأليف: القاضى ابي محمد عبدالحق بن غالب بن عطية الاندلسي، ت: ٥٤٦هـ تحقيق عبدالسلام بن عبدالشافى محمد، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ٢٢٩- المحلى، تأليف: الامام ابي محمد على بن احمد بن سعيد بن حزم، ت: ٤٥٦هـ تحقيق احمد محمد شاكر، ط: دار التراث، القاهرة، بدون معلومات اخرى.
- ٢٣٠- مختار الصحاح، تأليف: محمد بن ابي بكر بن عبدالقادر الرازى، ت: ٦٦٦هـ ط: دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- ٢٣١- مختصر اختلاف العلماء، للامام ابي بكر احمد بن علي الجصاص الرازى، ت: ٣٧٠هـ تحقيق: د. عبدالله نذير احمد، ط: دار البشائر الاسلامية، الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م.
- ٢٣٢- مختصر الصواعق المرسله على غزو الجهمية والمعطله، تأليف: الامام ابن قيم الجوزية، اختصره الشيخ الفاضل محمد بن الموصلى، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

- ٢٣٣- مدارج السالكين بين منازل "اياك نعبد واياك نستعين"، تاليف الامام: ابن قيم الجوزية، ت: ٧٥١هـ تحقيق محمد حامد الفقى، ط: مكتبة السنة المحمدية، توزيع: مكتبة ابن تيمية، القاهرة، بدون معلومات اخرى.
- ٢٣٤- مسائل الامام احمد برواية ابنه عبدالله، تحقيق ودراسة د. على بن سليمان المهنا، ط: مكتبة الدار، المدينة المنورة، الاولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢٣٥- المسائل والرسائل المروية عن الامام احمد فى العقيدة، تاليف: عبدالله بن سلمان الاحمدى، ط: دار طيبة، الرياض، الاولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٢٣٦- المستدرک على الصحيحين، تاليف: الحافظ ابى عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابورى، ت: ٤٠٥هـ ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ٢٣٧- المستشرقون ومن تابعهم وموقفهم من ثبات الشريعة وشمولها، دراسة وتطبيق، تاليف الشيخ: عابد بن محمد السفينى، الناشر: مكتبة المنارة، مكة المكرمة، ط: الاولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٢٣٨- مسند الامام احمد بن حنبل، ت: ٣٤١هـ رقم احاديثه: محمد عبدالسلام عبدالشافى، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ٢٣٩- المصنف، تاليف: الحافظ الكبير ابى بكر عبدالرزاق بم همام الصنعانى، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمى، ط: المكتب الاسلامى، بيروت، الثانية، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ٢٤٠- مطالب اولى النهى، تاليف: الفقيه العلامة الشيخ مصطفى السيوطى الرحبىانى، ط: الثانية، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م، الناشر: بيروت، ١٣٨٠هـ - ١٩٦١م.
- ٢٤١- معالم التنزيل، تاليف: الامام ابى محمد الحسين بن مسعود البغوى الشافعى، ت: ٥١٦هـ تحقيق: خالد عبدالرحمن العك، و مروان سوار، ط: دار المعرفة، بيروت، الثانية، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٢٤٢- معالم السنن، تاليف: الامام حمد بن محمد بن ابراهيم الخطابى، ت: ٣٨٨هـ المطبوع بهامش سنن ابى داود، اعداد وتعليق: عزت عبيدالله الدعاس وعادل السيد، ط: دار الحديث، بيروت، الاولى، ١٣٨٨هـ - ١٩٦٩م.
- ٢٤٣- معجم البلدان، تاليف: ياقوت الحموى، تحقيق: مزيد عبدالعزيز الجندى، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٢٤٤- معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، تاليف: عبدالله بن عبدالعزيز البكرى

- الاندلسى، تحقيق: مصطفى السقا، ط: دار عالم الكتب، بيروت، الثالثة، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ٢٤٥- معجم مقاييس اللغة، تأليف: ابي الحسين احمد بن فارس بن زكريا، ت: ٣٩٥هـ تحقيق عبدالسلام هارون، دار احياء الكتب العربية، ط: الاولى، ١٣٩٦هـ القاهرة.
- ٢٤٦- معجم المؤلفين، تأليف: عمر رضا كحالة، ط: مؤسسة الرسالة، بيروت، الاولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٢٤٧- المعرفة والتاريخ، تأليف: ابي يوسف يعقوب بن سفيان البسوى، ت: ٢٧٧هـ رواية عبدالله بن جعفر بن رستوية، تحقيق: د. اكرم ضياء العمرى، مؤسسة الرسالة، ط: الثانية، ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- ٢٤٨- معونة اولى النهى شرح المنتهى "منتهى الارادات" تأليف: تقى الدين محمد بن احمد بن عبدالعزيز بن على الفتوحى الحنبلى الشهير بابن النجار، ت: ٩٧٢هـ تحقيق: د. عبدالملك بن عبدالله بن دعيش، ط: دار خضر، بيروت، الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
- ٢٤٩- المعونة على مذهب عالم المدينة الامام مالك بن انس، تأليف: القاضى عبدالوهاب البغدادى، ت: ٤٢٢هـ تحقيق: د. حميش عبدالحق، الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز، مكة المكرمة، ط: الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ٢٥٠- المعيار المعرب، للامام احمد بن يحيى الونشريسى، ت: ٩١٤هـ الناشر: دار الغرب الاسلامى، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٢٥١- معين الحكام فيما تردد بين الخصمين من الاحكام، لعلاء الدين الطرابلسى الحنفى، ط: الحلبي، بمصر، ١٣٩٣هـ
- ٢٥٢- المغنى، تأليف: موفق الدين ابي محمد عبدالله بن قدامة المقدسى الحنبلى، ت: ٦٢٠هـ تحقيق: د. عبدالله بن عبدالمحسن التركى، و د. عبدالفتاح محمد الحلو، ط: هجر، مصر، الاولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢٥٣- مغنى المحتاج الى معرفة معانى الفاظ المنهاج، تأليف: الخطيب محمد الشربيني، الناشر: مطبعة الاستقامة بالقاهرة، ١٣٧٤هـ - ١٩٥٥م.
- ٢٥٤- مفاهيم ينبغى ان تصحح، للشيخ محمد قطب، دار الشروق، القاهرة، ط: السابقة، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٥٥- مفتاح دار السعادة و منشور ولاية العلم والارادة، للامام العلامة ابن قيم الجوزية، ت: ٧٥١هـ ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.

- ٢٥٦- مفردات الفاظ القرآن، تاليف: الراغب الاصفهاني، ت: ٤٢٥هـ تحقيق: صفوان عدنان داوودي، ط: دار القلم، دمشق، والدار الشامية، بيروت، الاولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٥٧- المقاصد الحسنة في بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على اللسنة، تاليف: العلامة الشيخ محمد بن عبدالرحمن السخاوي، ت: ٩٢٥هـ دراسة وتحقيق: محمد عثمان الخشب، ط: دار الكتاب العربي، الاولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٥٨- مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، تاليف: الامام ابي الحسن علي بن اسماعيل الاشعري، ت: ٣٢٤هـ، عني بتصحيحه: هلموت ويتير، الناشر: دار احياء التراث العربي، بيروت، ط: الثالث، بدون معلومات اخرى.
- ٢٥٩- مقدمة ابن خلدون، تاليف: عبدالرحمن بن خلدون، النار: دار الفكر، بدون معلومات اخرى.
- ٢٦٠- الملل والنحل، تاليف: ابي الفتح محمد بن عبدالكريم الشهرستاني، ت: ٥٤٨هـ تحقيق: عبدالامير علي مهنا، و علي حسن فاعور، ط: دار المعرفة، بيروت، الاولى، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٢٦١- المنار المنيف في الصحيح والضعيف، تاليف: الامام ابن قيم الجوزية، ت: ٧٥١هـ تحقيق عبدالفتاح ابوغدة، ط: مكتبة المطبوعات الاسلامية، حلب، الثالثة، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ٢٦٢- المنتخب من ادلة الشريعة، تاليف: احمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ط: الاولى، ١٤٠٥هـ، بدون معلومات اخرى.
- ٢٦٣- المنتظم في تاريخ الملوك والامم، تاليف: ابي الفرج عبدالرحمن بن الجوزي، ت: ٥٩٧هـ دراسة وتحقيق: محمد عبدالقادر عطا، و مصطفى عبدالقادر عطا، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ٢٦٤- منظومة الذهب المنجلي في الفقه الحنبلي، نظم وشرح موسى محمد شحادة، ط: دار الفكر، دمشق، الاولى، ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- ٢٦٥- منهاج السنة النبوية، تاليف: شيخ الاسلام ابي العباس تقى الدين احمد بن عبدالسلام بن تيمية، ت: ٧٢٨هـ تحقيق الدكتور: محمد رشاد سالم رحمه الله، ط: جامعة الامام محمد بن سعود، الاولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢٦٦- الموافقات في اصول الشريعة، تاليف: الامام ابي اسحاق الشاطبي، ت: ٧٩٠هـ

- بعناية الشيخ عبدالله دراز، ط: دار المعرفة، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٢٦٧- مواهب الجليل من ادلة خليل، تاليف الشيخ احمد بن احمد المختار الجكنى الشنقيطى، من مطبوعات ادارة احياء التراث الاسلامى بقطر، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٢٦٨- ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تاليف: ابى عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى، ت: ٧٤٨هـ تحقيق: على محمد البجاوى، ط: دار المعرفة، بيروت بدون معلومات اخرى.

-ن-

- ٢٦٩- النجون الزاهرة فى ملوك مصر والقاهرة، تاليف: جمال الدين ابى المحاسن يوسف بن تغزى بردى، ت: ٨٧٤هـ، تقديم و تعليق: محمد حسن شمس الدين، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٧٠- النشر فى القراءات العشر، تاليف: الحافظ ابى الخير محمد بن محمد الدمشقى الشهير بابن الجزرى، ت: ٨٣٣هـ بعناية محمد على الصباغ، دار الكتب العلمية، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٢٧١- نصب الرواية فى تخريج احاديث الهداية، تاليف العلامة: جمال الدين ابى محمد عبدالله بن يوسف الزيعلى، تحقيق: احمد شمس الدين، ط: دار الكتب العلمية، بيروت، الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
- ٢٧٢- النهاية فى غريب الحديث والاثر، تاليف: الامام مجد الدين المبارك بن محمد الجزرى المعروف بابا الاثير، ت: ٦٠٦هـ ط: دار الفكر، بيروت، بدون معلومات اخرى.
- ٢٧٣- نهاية المحتاج الى شرح المنهاج، تاليف: شمس الدين محمد بن ابى العباس احمد بن حمزة ابن شهاب الدين الرملى المنوفى المصرى الانصارى الشهير بالشافعى الصغير، ت: ١٠٠٤هـ، الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي بمصر، ١٣٥٧هـ - ١٩٣٨م.
- ٢٧٤- النهى عن سب الاصحاب و ما فيه من الاثم والعقاب، تاليف: الامام الحافظ محمد بن عبدالواحد ضياء الدين المقدسى، ت: ٤٦٣هـ تحقيق: د. محمد احمد عاشور، و جمال عبدالمنعم الكومى، الناشر: الدار الذهبية، القاهرة، بدون معلومات اخرى.
- ٢٧٥- نواقض الايمان الاعتقادية وضوابط التكفير عند السلف، تاليف: د. محمد بن عبدالله الوهيبى، ط: دار المسلم، الرياض، الاولى، ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
- ٢٧٦- نيل المآرب فى تهذيب شرح عمدة الطالب، تهذيب الشيخ عبدالله بن عبدالرحمن

آل بسام، مكتبة ومطبعة النهضة الحديثة، مكة المكرمة، بدون معلومات اخرى.

٢٧٧- نيل المرام بنظم متن الزاد، للعالم الفقيه المحدث الشيخ: سعد بن حمد بن عتيق،
ت: ١٣٤٩هـ وتتمته القاضي عبدالرحمن بن عبدالعزيز سحمان، الناشر: دار الهداية، الرياض.

-ه-

٢٧٨- الهجوم على الاسلام فى الروايات الادبية، تاليف: احمد ابوزيد، كتاب شهري يصدر
عن رابطة العالم الاسلامى، السنة الثالثة عشرة، محرم ١٤١٥هـ العدد ١٤٥..

٢٧٩- هداية الحيارى فى اجوبة اليهود والنصارى، للامام محمد بن ابى بكر بن القيم
الجوزية، تحقيق: مصطفى ابوالنصر الشلبى، مكتبة السوادى، جدة، ط: الثانية، ١٤١٠هـ -
١٩٩٠م.

٢٨٠- هذه هى الصوفية، تاليف: عبدالرحمن الوكيل، ط: دار الكتب العلمية، بيروت،
الرابعة، ١٩٨٤م.

-و-

٢٨١- الوابل الصيب من الكلم الطيب، تاليف: افامام شمس الدين محمد بن ابى بكر بن
قيم الجوزية، ت: ٧٥١هـ دراسة وتحقيق: محمد عبدالرحمن عوض، الناشر: دار الكتاب
العربى، بيروت، ط: الاولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٢٨٢- وسطية اهل السنة والجماعة بين الفرق، تاليف: د. محمد باكر، ط: دار الراية،
الرياض، الاولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.

-ى-

٢٨٣- اليهود فى القرآن والسنة «بعض من خلائقهم» تاليف الدكتور: محمد اديب
الصالح، ط: دار الهدى، الرياض، الاولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
